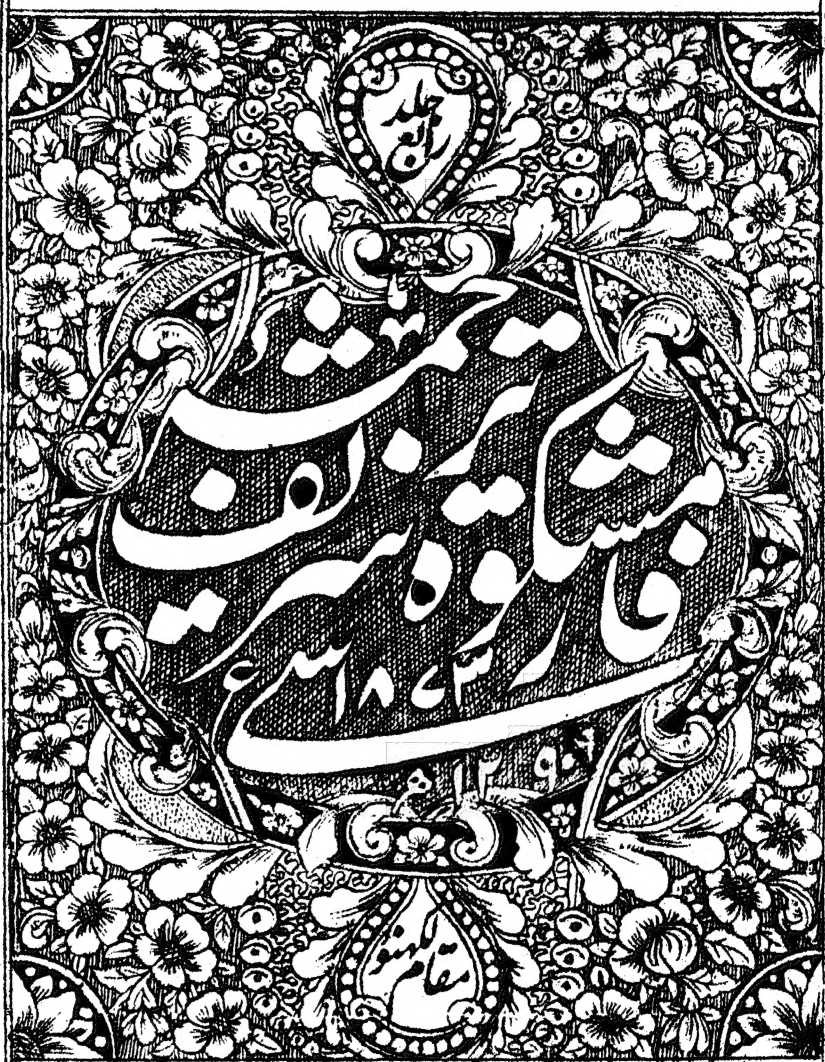


UNIVERSAL
LIBRARY

OU-234072

UNIVERSAL
LIBRARY

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِإِذْنِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

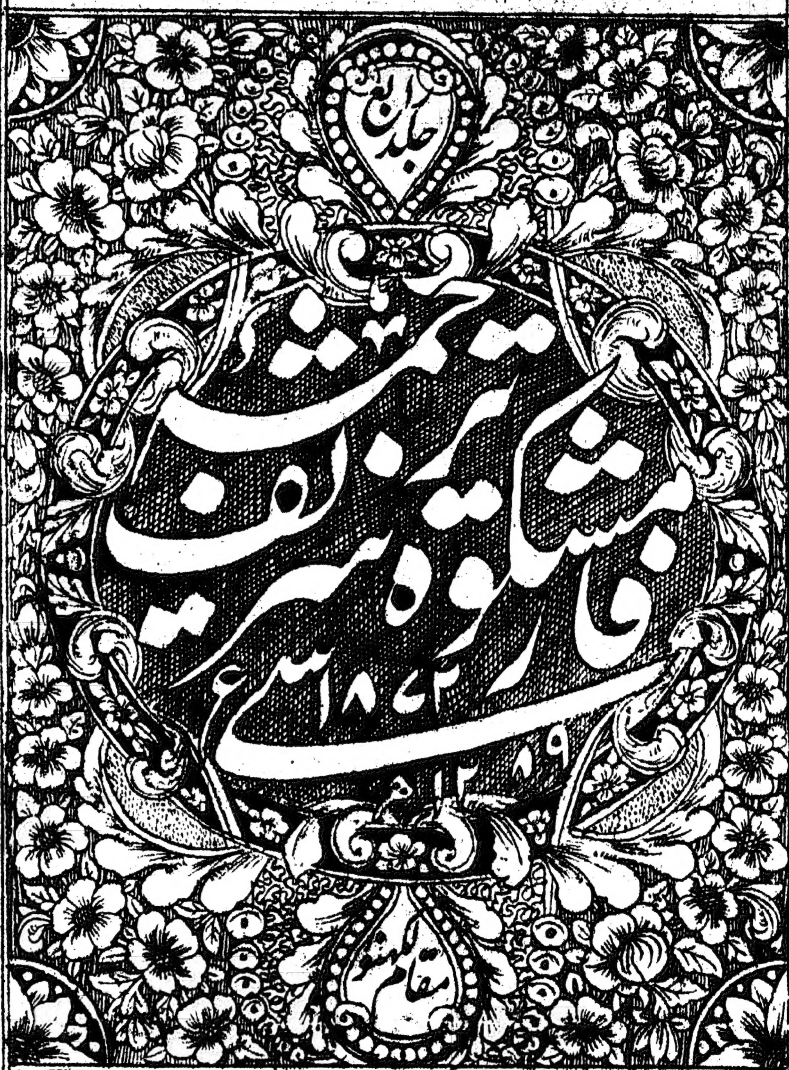


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِإِذْنِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست شیخه اللغات ترجمه مشکوٰۃ شریف جلد الرابع

مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه
كتاب لاداب	۲	باب الامل والحرص	۲۲۸	باب فضائل سيد المرسلين صلى الله عليه وسلم	۲۶۵
باب السلام	۱۵	باب تنجيب لئال و العزم للطاعة	۲۳۳	باب سمار النبي صلى الله عليه وآله وسلم	۲۸۰
باب الاستئذان	۱۷	باب التوكل والصبر	۲۳۹	باب في اخلاقه وشأله صلى الله عليه وسلم	۲۹۱
باب لمصافحه والمعاذلة . . .	۲۰	باب الريا والسوء	۲۴۸	باب المبعث و بدر الوحى	۵۰۳
باب القيام	۲۶	باب البكاء والخوف	۲۵۸	باب علامات النبوة	۵۱۵
باب الجلووس النوم والشى	۳۰	باب تغير الناس	۲۶۸	باب في المعراج	۵۲۶
باب لعطاس و تشاوب	۳۷	باب رلوا حق مسمات باب باق	۲۷۲	باب المعجزات	۵۴۱
باب الاسلام	۴۳	كتاب الفتن	۲۷۸	باب الكرامات	۵۹۲
باب البيان والشعر	۵۳	باب الملاحم	۲۹۷	باب فات النبي صلى الله عليه وسلم	۵۹۸
باب حفظ اللسان من الغيبة و الشتم	۶۴	باب اشراط الساعة	۳۱۰	باب شمامح لواحق باب باق	۶۱۱
باب الوعد	۸۴	باب علامات الساعة وذكر الدجال	۳۲۱	باب مناقب قرش و ذكر القبائل	۶۱۳
باب المزاج	۸۷	باب قعدة ابن صياد	۳۲۲	باب مناقب الصحابة رضی الله عنهم	۶۲۳
باب لمفاخرة والعصبيّة . . .	۹۰	باب نزول عيسى عليه السلام	۳۲۹	باب مناقب ابى بكر الصديق رضی الله عنه	۶۲۸
باب البر والصلة	۹۷	باب قرب الساعة	۳۵۱	باب مناقب عمر رضی الله عنه	۶۳۵
باب لشفقة والرحمة على الخلق	۱۱۳	باب تقوم الساعة الاعلى ثم انزالها	۳۵۲	باب مناقب ابى بكر وعمر رضی الله عنهما	۶۴۳
باب الحسب في المد ومن المد	۱۳۱	باب النفع في الصور	۳۵۸	باب مناقب عثمان رضی الله عنه	۶۴۷
باب يجمع من التهاجر التفاضل و التباين		باب الحشر	۳۶۱	باب مناقب جلاله الثالثة	۶۵۳
العورات	۱۴۰	باب لحساب القصاص والميزان	۳۷۰	باب مناقب علي بن ابي طالب رضی الله عنه	۶۵۴
باب الحمد والثاني في الاسور	۱۴۹	باب الحوض والشفاعة . . .	۳۷۹	باب مناقب لعشقر رضی الله عنهم	۶۶۳
باب لرفق والحياء من الخلق	۱۵۵	باب صفة الجنة والبهائم . . .	۴۰۶	باب مناقب ابي البقيت النبي صلى الله عليه وسلم	۶۷۱
باب لعصب والكبر	۱۶۳	باب روية المد تعالى	۴۲۳	باب مناقب زواج النبي صلى الله عليه وسلم	۶۹۱
باب انظم	۱۷۱	باب صفة النار والبهائم . . .	۴۳۱	باب جامع المناقب	۶۹۶
باب الامر بالمعروف	۱۷۶	باب خلق الجنة والنار	۴۳۹	باب تسية من سى من اهل بدر	۷۲۳
كتاب الوفاق	۱۸۷	باب بدر الخلق وذكر الانبياء عليهم السلام		باب كرايين الشام و ذكر الحسين القزفي	۷۳۱
باب فضل الفقراء	۲۱۲	والسلام	۴۴۱	باب ثواب بذه الامية	۷۴۰

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين



در مطبوعه مطبعه مطبعه مطبعه
مطبعه مطبعه مطبعه مطبعه
مطبعه مطبعه مطبعه مطبعه
مطبعه مطبعه مطبعه مطبعه

ربیع الدار بسم الله الرحمن الرحیم و تم بحمد الله

کتاب الآداب

طبیعی گفته ادب اسمی است که واقع می شود بر هر ریاضت محمود که مشقت می کشد و روی انسان در کسب فضیلتی از فضائل در مهل ترکیب و متضمن معنی جمع کردن و خواندن کسی را پیچیزی است و ادب که بمعنی جمع کردن مردم بر طعام و خواندن ایشان است برای آن از سبک و طعامی را که ساخته شود برای دعوت و دعوت و سادگی و ادب که بمعنی اول که مذکور شد نیز متضمن جمع کردن خواندن بجا است و در حراج گفته که ادب بختین فرسنگ و نگهداشت و حدیث چری و سیوطی گفته ادب استعمال آنچه محمود است از قول و فعل و گفته که بعضی گفته اند ادب اخذ بکارم اخلاق و بعضی گفته اند ایستادن بر حسنات و بعضی گفته اند تعظیم هر که فوق است و رفق با هر که دون است و در مجمع اجماع گفته که ادب حسن اخلاق است و حق آنست که عام تر است از اخلاق و اهل قنبر * باب السلام * سلام اسم است از تسلیم بمعنی سلامت و بر آت از تقاضا و عیوب و اسمی است از اسماء الهی تعالی و بعضی گفته اند که تسلیم نیز مشتق از اسم سلامت است از جهت سلامت از جهت و نقص و معنی السلام علیک این است که الله تعالی مطلع است بر حال تو پس غافل مباش یا هم خدای تعالی بخت یعنی تو در خطا و گناهانی اوئی چنانچه الله حکم اکثر بر آنست که معنی سلام علیک این است که تو در سلامتی از من و مرا نیز سلامت دار از خود و شوق از سلم که بمعنی مصاحبت یعنی امین باش از من همین دار مرا و شریعت این در ابتدای اسلام برای تیر مسلم از کافران و منافقین نگذاشت یا اعلام بسلام پس از آن مستمر تا این شریعت * الفصل الاول * ۱۲ * سخن بی هر چه تعالی قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خلق الله علی صورته پدید اگر خدای تعالی آدم را بر صورتش اختلاف کرد و اندر در معنی این حدیث پس معنی آنرا تاویل کنند و گویند که این از اشعار صفات است پس از تاویل آن اسلک باید کرد و چنانکه در امثال این از مشایب است و بحدیث همین است و بعضی تاویل کنند و میگویند در تاویل او آنست که صورت بمعنی صفت است چنانکه گویند صورت مستلزم این است و صورت محل این چنین است یعنی بد کرد و بد کردار است

آدم را بصفت خود و موصوف گردانید و انصاف کرد بر توصفات که بر او نید پس گردانید و اراعی عالم قادر بر یک کلمه سمیع بصیر با اصناف
 برای تشریف است چنانکه روح الله ربیت الله یعنی پدیدار در صورت جمیل لطیف شکر اسرار و لطافت که قدرت کامله از زود خویش
 و ایجاد نمود و بعضی گویند که ضمیر راجع با دم است یعنی پدیدار و آدم از ابتدا ای حال بشر سوی اخلق بطول شصت ذراع و چنانکه آدمیان را
 که اول خلق باشد پس از آن مضطرب پس از آن چنین بعد از آن صبی پس از آن مرد تمام یا بر صورت خاصه او که نسبت جامع است از جمله مخلوقات
 چه بچ مخلوقی نیست که شالی از آن در صورت وی نباشد و لهذا در عالم صغیر خوانند و تواند که برین تقدیر نیز صورت یعنی صفت باشد
 یعنی پدیدار و بصفت خاص و حال مخصوص گاهی موصوف بعلم و گاهی بجهل و وقتی بمعصیت و زمانی باقیابا بصورت یعنی امر و شان است
 که سحر و ملائکه شد و مالک حیوانات و سخن کائنات آمد و بعضی گویند که ضمیر راجع به برادر یا غلام است که در حدیث آمده که چون بزنی یکی از شما
 برادر خود را بیکه بر روی زنده و در دیتی دیگر آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردی را دید که بر روی غلامی میزند فرمود برادر
 من زیرا که خدای تعالی پدیدار آدم را بر صورت وی یعنی پس صورت وی مکرم و محترم باشد گویا که گفته که این مضر و از او لا و آدم
 و بر صورت او است پس از زدن بر روی که اشرف اجزاست و اگر خوش دروست اجتناب باید کرد و این هر دو وجه را تضعیف
 و ترخیص کرده اند بآنکه در حدیث دیگر آمده خلق الکوم علی صورته اکثر من الجن و جواب داده اند که این حدیث نزد محدثان ثابت نشده
 و الله اعلم فانما یکشف وجه ثانی را این قول که طوله ستون ذراع و رازی قاست آدم شصت دست بود و ذراع یکسره ذراع از طرف
 مرفق تا طرف انگشت میانه و مرفق یکسره سیم و فتح فاولعکس نبذ ذراع و در باز و کذا فی القاموس پس این بیان پدیدار کردن آدمست صورت
 یعنی پدیدار و ابتدا بر برین صورت و باین طول و بر تقدیر رجوع ضمیر به الله تعالی بیان صفت دیگر میشود و آدم را اما اگر ضمیر راجع به
 چندان مربوط نمی افتد مگر به بیان واقع فافهم تخصیص بیان طول بیک از جهت بودن اوست غیر متعارف میان آدم میان مخلوقات
 سایر صفات و مقدار عرض قیاس آن بمجلا معلوم میگردد و فلما خلقه پس هنگامیکه پدیدار و خدای تعالی آدم را قال اذهب فسلم علی
 اولئک النفر خطاب کرد و الله تعالی را آدم را گفت برو پس سلام کن بر آن جماعت بعد از آن برای بیان جماعه شاریم گفت و هم
 نفر من الملائکه جلوس دانها که او را بر فتن زدن آنها و سلام کردن بر آنها و نمود و جماعه از فرشتگان بودند نشسته و نفر دلفت گرد و مردم و او
 تا و اما در اینجا نیز همین مراد است و فرشتگان که نشسته بودند همین مقدار بودند یا مطلق جماعت مراد است اگر چه زیاده برین باشند و الله
 قاسم یا حی و قیوم پس بشنو چه را یا بشنو که چه نوع تحیه یعنی سلام میکنند ایشان را یعنی جواب سلام تو میگویند و اکثر نسخ اصول صحیح
 است بحار مکه مفتوحه و تشدید بر یا مضمومه از تحیت و در بعضی صحیحونک بکسر حیم و سکون تهمانیه و ضم با از جواب و تحیه در اصل
 مشتق است از محبات یعنی احیا و بقیه حیال الله میگویند یعنی زنده و باقی دارد ترا خدای تعالی و معنی سلام و ملک و بقا نیز آید و در
 احتیاط حدیث این معانی مراد و اشته اند فانما تحیتک و تحیه فدیتک فرمود پس برستی این کلام که از ملائکه بشنوی سلام تو سلام
 اول است و در تحیه مشتق از در است یعنی نشر و پراگنده کردن و جمع ذراعی و مورد چرخه که در گویند هم از اینجا است و در حدیث پس
 آدم که برین تعالی بر این جماعه ملائکه سلام کرد و آن فقال پس گفت آدم السلام علیکم فقالوا لیسند فرشتگان و جواب سلام و

اسلام عليك ورحمة الله قال گفت آنحضرت یا راوی فرموده ورحمة الله پس زیاده که دند و ششگان آدم را شست
در جواب سلام آدم فقط ورحمة الله را و این ادب جواب و فضیلت آنست که اگر یکی گوید اسلام عليك در جواب گویند
و عليك السلام ورحمة الله و اگر در سلام ورحمة الله نیز گفته شود در جواب او گویند ورحمة الله و برکاته و در بعضی روایات
زیاده و مغفرت نیز آمده و ازین حدیث معلوم شده که در جواب سلام اسلام عليك دست چپ را که در بعضی روایات
عبارت است بچپ تفاوت نیست قال گفت آن حضرت بعد از بیان خلق آدم شخصت ذراع فکل من یدخل الجنة علی صورة آدم
و طول استون ذراع ابرو هر که می در آید بهشت را بر صورت آدم باشد و حال آنکه در ازی قامت وی شخصت گز باشد باین
بلندی قامت حسن و جمال که آدم داشت و بهشت در آید اما دوزخیان بر اربع و اقطع صور باشند چنانکه دندان یکی مقدار
کوهی باشد قلم نزل الخلق تنقص بعده حتی الآن پس همیشه خلق یعنی آدمیان کوتاه شوند بعد از آدم تا اکنون که این مقدار رسیده
و در عبارت تقدیم و تاخیر است یعنی آدم شخصت گز قامت داشت بعد از وی آدمیان روی بکوتاهی ننهادند باز چون
و بهشت در آید همچنان قامت بلند گردد که آدم داشت متفق علیه ۲۰ و عن عبد الله بن عمر و ان رجلا سال رسول الله
صلی الله علیه و سلم روایت است از عبد الله بن عمر و بن العاص که مردی پرسید از آن حضرت ای الاسلام خیر که ام
خصلت و آداب از خصال و آداب مسلمانی بهتر و فاضل است قال فرمود و طعام و تقری الاسلام خیر اندین تو طعام را
و گفتن تو سلام را علی من عرفتم و من لم تعرف و آشنا و بیگانه اشارت است بحد و تو انفع که اصل صفات حمیده و عده خصال است
که واجبست رعایت آنها در محالمت خلق و طبعی گفته تخصیص این دو صفت بنسبت حال سائل است و لهذا اسناد کرد
بوی بلفظ خطاب انشی یعنی گوید یا در سائل میلی بفضله این دو صفت دریافت و بروی رعایت و اهتمام بوج و آثار اینها لازم نیست
و دلیل برین وجه آنکه در احادیث دیگر صفات دیگر را افضل خصال اسلام و بهشت مثل گذاردن نماز شب چون مردم در خواب باشند
یا احسان و اکرام همسایه و همان و امثال آن نسبت به هر کس هر چه که اہم و دید بر همان ترغیب و تحریص فرمود و تقری بضم مشتق از
اقر ایستی خوانندین است و نتیجہ تا از قرأت بخوانند و از سنن این ظاهر ترست و با وجود آن ضمیم صحیح و فصیح ترست اما منشی از کلمه
خوانندین سلامت خفائی دارد و تو جہش آنست که چون سلام کنند باعث سلام میگردد و مسلم علیه بربر و سلام گویند یا میخوانند
او از اسلام را و بعضی گویند که اگر سلام نوبان عظم با خدا اقر مناسب است زیرا که میخوانند سلام مکتوب الیه را و الا قرأت مناسب
و ازین حدیث معلوم گردید که سلام از حقوق اسلام است نه حق صحبت و آشنائی و چنین عبادت و مانند آن چنانکه در حدیث نیز
بیاید متفق علیه ۲۰ و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم للمؤمن علی المؤمن است خصال مسلمان از دین مسلمان دیگر
شخصت ثابت است اگر چه واجب نبود لیکن صحبت میانہ و نیکو صیغه واجب آورد که کلمه علی است یعنیه و اگر مرض یکی عبادت
کردنست و پرسیدن چون بپارشد و سلامی عبادت مشتق است از خود که بمنی رجوع و باز گشتن است زیرا که باید رجوع میکند به بعضی و
می آید نزد وی یا باز میگردد بوی دیگر میسرید و تشبیه و اذاعات و معاصر شدن بر مسلمان چون میرد برای نماز و باز و تشبیه آن و دفن

و بحیثیه اذ او علمه سوم اجابت کردن مسلمان چون بخواند برای طعام اگر مانعی نباشد مثل حضور عیبت با وجود نیت و معاشرت و مسلم علیه اذ صلیت
چهارم سلام دادن بروی چون ملاقات کند مسلمان را و سلام کند یعنی جواب سلام است ذکر نکردن دریا که وی واجبست و لازمست و
پنجمه اذ اعطس پنجم جواب گفتن بر یک مسلم چون عطسه زند مسلمان اگر احمق نگوید و اگر تحمید نکند مستحق تشییع نکند و چنانچه باید و باب
خود تشییع بشین پنجمه و سیم جمله در معنی جواب اعطس آید و در باب عطاس تحقیق معنی این لفظ و احکام آن کرده شود و انشاء الله تعالی
اذا غاب او شد و ششم نیکو ای کرد نیست مسلمان را در حضور و غیبت یعنی اگر حاضرست تعلق و اتفاق نکند و اگر غایب بود غیبت نکند
و بدگوید و با همه کس حاضر او غایب نگوید و نیک اندیش باشد و معنی نصیحت را زاده خیرست و در اصل لغت معنی خلوص آید
و تحقیق معنی نصیحت در محل خود بیاید و چون صاحب مصباح این حدیث را در فصل اول که برای حدیث صحیحین منقول است آورده
مؤلف میگوید که لم اجده فی الصحیحین نیافتم من این حدیث را در صحیح بخاری و مسلم و لانی کتاب الحمیدی و نه در کتاب حمید
که جمع بین این صحیحین کرده است و لکن ذکر صاحب الجامع بروایت انسانی و لیکن ذکر کرده از صاحب جامع الاصول که کتب سه را
جمع کرده برایت انسانی - ۴ - و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تملکون اجنبه حتی تؤمنوا و انی انید شما بهشت را تا آنکه
ایمان بیارید و لا تؤمنوا حتی تتحابوا و ایمان نمی آید و کامل نمیشود ایمان شما تا آنکه یکدیگر را دوست سیدارید یعنی برای خدا و بعضی نسخ
و لا تؤمنون آنرا بنون و موافق قاعده همین است و لیکن و لا تؤمنوا بحجت مجابست و مقارنت حتی تؤمنوا و از بر تجمیل
سبب شتاب فرمود که اولادکم علی شیء آیاراه تمام شمار را بر کاری که اذ انتم متوجه شما بهیم چون بکنید آزاد دوست دارید یکدیگر را
و این صفت این است که افشا اسلام بنیکم فاش و آشکار کنید سلام را میان خود و او از فاش کردن سلام همان باشد
که سابقا تذکر شد که بر شما و بیگانه سلام گوید یا معنی ظاهر کردن و بلند گفتن چنانکه بشنود آن کس که بروی سلام میکند
که باعث پیدا آمدن دوستی است رواه مسلم و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یسلم الراكب علی الماشی باید
که سلام گوید کسیکه سوار است بر آنکس که پیاده است و الماشی علی القاعد و سلام گوید آنکه راه میرود بر آنکه نشسته است و التلیل
علی الکثیر و سلام گوید آنکه بسیار شرفی علیه و همین مضمون است این حدیث که ذکر کرد + ۶ - و عمنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم یسلم الصغیر علی الکبیر و الماز علی القاعد و التلیل علی الکثیر رواه البخاری و گفته اند که این حکم نزد ملاقات است
یعنی چون دو کس ملاقات کنند حکم نیست اما اگر در دو و بیاید یکی بروی دیگری ابتدا ای سلام بر او است بهر حال خواه صغیر باشد
یا کبیر قلیل بود یا کثیر و عمنه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم علی فیلان یسلم علیهم متفق علیه انس میگوید که آنحضرت
گذشت بر جماعه خردان پس سلام کرد و برایشان و این غایت تواضع و شرفست از آنحضرت بر اهل عالم صلی الله علیه وسلم
و جزاه عن المسلمین سید + ۷ - و عمنه انی هر روزه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تبعوا الیهود و لا النصارى باسلام
ابتدا بکنید یهود را و نه نصاری را باسلام یعنی اول شما را ایشان سلام نکنید اما اگر ایشان اول سلام کنند جواب سلام ایشان بزهی که
ایشان کرده اند بکنید و گفته اند که در جواب ایشان زیاده بر علیک یا علیکم نباید گفت و گفته اند که در جواب سلام کفار باید گفت

در آن ائمه و بعضی از اهل ابتدای اسلام بر یهود و نصاری بجهت ضرورت یا حاجت تجویز کرده اند و هم چنین است حکم متعلقان فاضل
 و اذ القیتم احد هم فی طریق و چون ملاقات کنید شما یکی از یهود و نصاری را در راهی فاضل و ده الی اضیفه پس مضطر و بیچاره
 گردانید و از بسوی مسکنی که تنگ ترست از راه یعنی غلبه کنید چنانکه میگوید و تنگ گرد و راه بروی برای انهار غرت و شربت
 اسلام و در بعضی حواشی نوشته که مراد بضرر گردانیدن امر کردن است تا یکسو شود و میان راه را بگذارد و راه مسلم و عمن این
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذ اسلم علیکم الیهود چون اسلام میکنند بر شما یهود فاما یقول احدکم السلام علیک
 فقل و علیک پس نگوید یکی از ایشان مگر السلام علیک یعنی بجای سلام سلام میگوید که یعنی مرگ است و این از خبث باطن
 و عداوت این اشقیاست بسلامان پس آن حضرت بطریق خطاب عام می فرماید که در جواب او تو نیز و علیک گویند تا بهمان
 چه گفته است بوی راجع گردد و گوید و علیک السلام متفق علیه و بهین مضمون است این حدیث ۱۰ + و عمن انس قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ اسلم علیکم اهل الکتاب فقلوا و علیکم متفق علیه و لیکن در حدیث اول فعل و علیک بصیغه
 افراست و در اینجا فقلوا و علیکم بصیغه جمع است مانند روایات و علیک یا علیکم بواو بی و او هر دو آمده و در کلام مؤلف بواو است
 و روایت موطا علیک است بدون و او و هم چنین روایت دارقطنی علیک بلا و او پس بعضی علما گفته اند مختار آنست که بی او
 گویند تا مشارکت در آنچه گفته اند لازم نیاید و بعضی گفته که باکی نیست بشارکت چه موت مشترکست میان همه و بعضی گفته اند که
 و او در اینجا برای مشارکت نیست بلکه برای استیناف است مراد آنست که و علیکم مستحقونه و صواب آنست که هر دو وجه
 جائز است از جهت وقوع روایت بهر دو ۱۱ + و عمن عایشه رضی الله عنها قالت استاذن رب من الیهود علی النسب
 صلی الله علیه و آله وسلم روایت است از عایشه که اذن طلبیده اند برای درون در آمدن گروهی از یهود در آن حضرت فقالوا
 پس گفتند السلام علیکم و گویا قصد آن اشقیاء را بر او ضمیر جمع برای آن بود که این دعای بد بود در اهل بیت و آن حضرت را
 نیز شامل گردد و اگر چه ضمیر جمع در مقام سلام بای واحد بی این قصد نیز می آید چنانکه معلوم گردد و نقلت پس عایشه میگوید که
 گفتم من برای روایت دعا بر ایشان بل علیکم السلام و لفظة بلکه بر شما باد مرگ و لعنت لعنت را زیاده کرد و برای زجر و تشدید
 و لعنت و غضب بر یهود و در قرآن مجید در مواضع متعدد آمده فقال پس گفت آنحضرت یا عایشه ان الله فریق ای عایشه خدا تعالی فریق
 یحب الفرق فی الامر کدوست میدارد و زمی را و لطف را و همه کارها فی الصرح الفرق زمی ضد غف و فی العاموس
 الفرق اللطف + قلت عایشه میگوید گفتم من آنحضرت را اولم تسع ما قالوا آیا نشنیدی تو چه چیز گفتند ایشان یعنی دعا بگردد
 بر تو جای آنست که باینها دشمنی کنم و سخت گویم و ایشان خود ملعونانند قال گفت آن حضرت یا عایشه قد علمت تحقیق گفتم
 و علیکم یعنی بر شما باد و سلام بر شما باد و چیزیکه شما سختی آنید از لعنت و نفرین و فی روایت علیکم و لم یذکر الواد و و این علیکم آمده و ذکر
 نکرد و او را در حدیث سابق وجه آن تحقیق کرده شده متفق علیه و فی روایت لبخاری و در روایتی مبخاری را این چنین آمده که قالت
 گفت عایشه ان الیهود اتوا النبی بدرستی که یهود آمدند پیغمبر را صلی الله علیه و سلم فقالوا پس گفتند السلام علیک بضمیر واحد

قال گفت آن حضرت در جواب ایشان و علیکم تعالیٰ عایشه السام علیکم وعلکم الله وعلکم فقال رسول الله
 پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عایشه را اصلاً باست و آهسته باش یا عایشه علیک بالرفق بر تو با نرمی
 کردن و مطلق نمودن و ایاک و انقض و انقض و دور دار خود را از درشتی و سخت گفتن و تعدی و تجاوز از حد کردن در سخن
 و بدگفتن و فحش بغض هر چه سخت باشد قبح آن از گناهان و مراد اینجا تعدی بر یادت میج در قول است قالت گفت عایشه
 اولم تسمع ما قالوا آیا نشنودی تو چه گفتند ایشان قال گفت آن حضرت اولم تسمعی ما قلت آیا تو نشنودی من چه گفتم ردوت
 علیهم رو کردم بر ایشان و جواب ایشان گفتم بد آنچه گفتند ایشان و کردند از دعای بدیستجاب لی فهم پس استجابت
 کرده میشوید مرا و قبول کرده می شود دعای من در حق ایشان و استجاب بهم فی استجابت کرده میشوید مرا ایشان را
 در حق من و فی رواية مسلم و در روایتی مسلم این چنین آمده که قال گفت آن حضرت لا تکنونی فاشته سباش ای عایشه
 درشت گو و تجاوز نکننده از حد و بدگوئی فان الله لا يحب الفحش و النجش زیرا که خدای تعالی دوست نیدارد فحش را
 که بی تکلف سر بر زدن و نه فحش را که بزور خود در فحش و بدگوئی پندارد + و عن اسامة بن زید ان رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم فرماید فی مجلس فی اخلاط من السملین و المشرکین عبدة الاوثان و الیهود اسامة بن زید رضی الله عنهما روایت
 می کند که آن حضرت گذشت مجلسی که در وی مردم بودند مختلط از هر جنس مسلمانان و مشرکان بت پرست و یهود و مسلم علیهم
 پس سلام داد برین مجموع مخلوط از مردم بقصد سلام بر مسلمانان و ازینجا معلوم شد که اگر جماعه در هم نشسته باشند بعضی مستحق سلام
 و بعضی غیر مستحق چنانکه کافران و مشرکان سلام کنند بران جماعه نسبت سلام بر مستحقان آن و گفته اند که خیر است که السلام علیکم گوید
 و مسلمانان را مراد دارد یا گوید اسلام علی من اتبع الهدی و همچنین باید در نامه نوشتن بابل کتاب تفتق علیه اگر گویند که قول و
 عبدة الاوثان اگر بیان مشرکان افتاد صحیح است اما یهود و از جمله مشرکان نیستند پس در سخت وی داخل نباشند و بیان کردن کبر
 بآن واقع نشود و جواب مراد به مشرکان تواند که کافران باشند چنانکه در کریمه ان الله لا یفران لشیرک به گفته اند یا قول وی و الیهود
 عطف بر المشرکین باشند بر عبدة الاوثان و مشرکان را بیان عبدة الاوثان از جهت آن کرد که مشرکان عرب همه بت پرست و
 مشرک در عبادت بوده اند + و عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ایاکم و الجلس بالطرقات
 پس هر یک از نشستن در راهها طرقات بغض طوارف قالوا پس گفتند یا رسول الله ما لنا من مجالسنا بد نیست ما را از مجلسها ما
 در راهها چاره و جدائی معنی بسته ما را می بایست سخت فیها حرف و حکایت میگوئیم ما در مجالس قال فرمود آن حضرت فاذا
 ایتیمم الا مجلس پس چون ایامی آید از همه کارها و نیکنیها مجلس را بفتح لام کند اقبال الکافی و کذا فی شرح ابن الملک یعنی نشست
 و در نسخه میر جمال الدین حدیث بکسر لام تصحیح کرده اند یعنی اگر بازنی آید نشستن در راهها و البته می نشیند فاعطوا الطريق حصه پس
 بد میدار و راحتی وی قالوا و ما الطريق گفتند چه چیز است حق طریق یا رسول الله قال فرمود حق الطريق غرض البصر حق طریق یعنی
 حق نشستن در طریق پوشیدن چشم است از نظر افکندن بسوی محارم و کف الاذن و دور کردن و کیسو افکندن آنچه اندکند برنجاند و گاه

از سنگ و غار و پلیدی و درو اسلام و باز دادن جواب سلام مردم غالباً رد سلام گفت نه سلام زیرا که سنت است که ماستی سلام کند بر قاعد و چنانکه گذشت و الامام المودن انبی من المنکر دیگر امر کردن مردم را معروف یعنی به شروع که شناخته شده است در شروع حسن دی و باز دشمن از منکر یعنی نام شروع که شناخته شده است در شروع حسن و بی تنفق علیه ۱۲ + و عن ابی هریرة عن انس بن صلی الله علیه وسلم فی هذه القصة وروایت از ابی هریره از آنحضرت درین قصه که صحابه را از نشستن در راهها منع کرده آنها منع نشده پس فرمود اگر شما باز نمی آئید از ان بهیله طریق راحی دی و بیان کردی طریق و در آخر فرمود و ارشاد بسبیل دیگر حق طریق را نمودن است مردم را که نمیدانند که کجایم و در راه روایت کرد این لفظ را ابو داود و حقیب حدیث انخدری بعد از حدیث استعیب مخری که از اینچنین که ذکر کرده شد ۱۵ + و عن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم فی هذه القصة واز امیر المومنین عمر رضی الله عنهما از ان حضرت در همین قصه مذکوره اینچنین آمده است که قال گفت آن حضرت و غیثوا الملهوف و فریادری کردن مظلوم مضطرب را که فریاد میکند و حسرت می خورد و بر حال خود و تهدد و الفضال و راه نمودن گمراه را و ارشاد بسبیل عام ترست از راه نمودن گمراه را و ابو داود و حقیب حدیث ابی هریره که از روایت کرد این کلمات را ابو داود و بعد از حدیث ابی هریره اینچنین که ذکر کردیم و لم یجد فی ایصحیح و منی یا جم من این دو حدیث را در صحیحین و حالانکه در صحیح اول ذکر کرد و **فصل الثانی** ۱۹ + و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم للسلام علی المسلم است بالعرفت مسلمانان را بر مسلمان شش خصلت و شش حق است تلبس و مقرون معروف یسلم علیه اذ اقیبه و یحییبه اذ اذاعاه و یثیته اذ اعطس و یعوده اذ امض و یقع جازاته اذ مات ان شش حق است که سلام کند بر وی چون ملاقات کند او را و اجابت کند او را چون بخواند بطعام و یرحمک الله گوید چون عطسه زند و بر پرسد چون بیمار گردد و در پی جواز او رود چون ببرد و چون در پی جازه رفتن بعد از نماز جازه است گویا نماز جازه نیز مذکور است یا گوئیم نماز فرض آنرا البته باید کرد اگر چه بر سبیل کفایت است مقصود اینجا بیان سنن و آداب است که زیادت است در رعایت حقوق مسلم و محب ما یحب لنفسه و دوست دارد و در مسلم را چیز بیکه دوست میدارد و در خود را از خود دنیا و آخرت رواه الترمذی و الدارمی ۲۰ + و عن عمران بن حصین ان رجلاً جازاً لى النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال روایت است از عمران بن حصین صحابی مشهور که مردی آمد نزد آنحضرت پس گفت السلام علیکم فرد علیه پس رد کرد بر وی سلام وی را جواب سلام او گفت بهمان لفظ که او گفته یعنی گفت علیکم السلام ثم جلس پس نشست آن مرد فقال انبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عشر یعنی ثابت شده و نوشته شده مر این مرد را ده حسنه جزای سلامی که کرد و بگویم من جاز به حسنه فله عشر مثلاً ثم جازاً آخر فقال پیغمبر آمد مردی دیگر پس گفت السلام علیکم ورحمة الله و باریه است و رحمة الله فرد علیه پس آن حضرت جواب تمام او گفت بهین لفظ مجلس پس نشست آن مرد فقال عشر و ن لیکن گفت آن حضرت ثابت شده و او را است حسنه زیادت کردن و رحمة الله که آن نیز حسنه است زائد بر اصل سلام پس بر وی نیز ده حسنه دیگر باشد ثم جازاً آخر فقال پیغمبر آمد مردی دیگر پس گفت السلام علیکم ورحمة الله و باریه و رحمة الله فرد علیه فقال ثلثون پس گفت آن حضرت مرا این مرد را سی حسنه است زیادت و بر کاتر رواه الترمذی و ابو داود و این کلام در فعل مسلم بود اما اگر مسلم السلام علیکم گوید و مسلم علیه

در روز ناز و غرض بخش از جهت صبح یعنی خوش با و صبح قویا خوش بخش تو در وقت صبح این نیز کنایت از طیب عیش و فراغ وقت است و تخصیص بوقت صبح بدان جهت است که اغلب آنچه واقع میشود از غارت و دیکاره و در وقت صبح می آید و لغظ انعم در اول بلفظ مضی است و در ثانی بلفظ امر از انعام ظل کان الاسلام خبیثا عن فلک پس هرگاه که پیداشد اسلام نمی کرد و شیعیان ما از آن کلمات رواه ابو داود و بدانکه هر قوم یا عجم یا یهود است ملوک و غلای خود مثل همین و در کل که ذکر کرده شد در عرب بود و در عجم می گفتند زبی هزار سال و نیست که گفته شده است و بعضی التیمات بعد معنی تجمیات و تخطیات همه ثابت است مر خدا را و جزو می شود و این را در و اینها جمع کرده شد التیمات تا شامل گردد و در ۱۳۰۰ و عمر بن خطاب قال انما جلوس بیاب الحسن البصری غالب بن طلح البصری نسائی گفت ثقه است احمد گفت ثقه است بنی گفت حدیث صحیح است روایت کرده است از حسن بصری و معید بن جبر و روایت کرده است از زوی شعبه و عمری گفت که ما بر آئینه نشسته بودیم بر حسن بصری از جابر بن عبد الله قال ناگهان آمد مردی پس گفت حدیثی ابی عن جدی حدیث کرد مرا پدر من از جد من قال گفت بعد من یعنی ابی الی رسول الله فرستاد مرا پدر من مسوئی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فقال پس گفت پدر من آنچه از تو السلام بیاورد آن حضرت پس بخوانان او را سلام قال گفت بعد من فائمه پس آدم من آنحضرت را گفت ابی یحیی السلام پس گفت آنحضرت پدر من بخوانان از اسلام را فقال پس گفت آن حضرت علیک و علی ایک السلام بر تو و بر پدر تو سلام رواه ابو داود و اینها معلوم شد که سنت نیست که چون یکی سلام دیگری را رساند جواب سلام بپایانده سلام رساند سلام بپایانده از جانب و می رساند باید گفت باین عبارت که علیک و علی فلان السلام و عمر بن العلاء الحضری ان العلاء بن الحضری نسخ اینها مختلف واقع شده و بعضی نسخ اینچنین که نوشته شد و در بعضی عمر بن ابی العلاء الحضری ان العلاء بن الحضری و در بعضی عمر بن العلاء الحضری ان العلاء بن الحضری در تقریب گفته است علاء بن الحضری حلیف بنی امیه بود و صحابی بزرگ عامل گردید بر حیران مر آن حضرت را و ابی بکر و عمر را و ابن العلاء بن الحضری مقبول است از طبقه ثانی و گمان می برم که نام او عبد الله است کما بود علاء بن حضری عامل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کان از اکتب امیه بود و چون می نوشت نامه بجانب آنحضرت بدو می نوشت ابتدا می کرد و بذات خود هم چنین می نوشت من العلاء بن الحضری الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم السلام علیکم ورحمة الله و آیه ابو داود و آن حضرت نیز چنین می نوشت من محمد رسول الله الی فلان پس از آن سلام می نوشت بروی آن شخص اگر مسلمان بودی و الا علی العزم می نوشت سلام علی من اتبع الهدی چنانچه هر قل نوشت و آوردن این حدیث و در غیاب باعتبار بودن اوست مقدمه سلام چنانچه تصویر کردیم و همچنین بر حدیث دیگر که متصل این آورد و در احوال کتابت باعتبار تعلق آنست بسلام که گاهی کنایت نیز کرده میشود و همچنین است عادت مولف رحمه الله علیه که در آخر فصل احادیث بسیار در آنچه متعلق و مناسب بمقام است و عمر بن جابر ان بنی صلی الله علیه و آله و سلم قال از اکتب امیه که کتابا بنی یزید چون بنویسد یکی از شما نامه ای بس باید که خاک افشانند بروی یا مراد آنست که بر خاک اندازد و او را فغانی است و حاجت زیرا که این تخریب پیر فری آورده و بر آورده زست مراجعت و این نجاسیت است که در علم شارع بآن محیط انداخته و جز بنز نبوت آنرا نتوان داشت و بعضی از ارباب موفت در توجیه معنی ثانی

گفته اند که انداختن نامه برخاک برای اسقاط است از نظر اعتبار و اعتماد بر حق عز و علاست در ایصال آن بمقصود و بعضی گفته اند مراد به ترتیب مبالغه است در تواضع کردن و خاکساری نمودن و خطاب بکتوب الیه و برین وجه تفسیر فایده ترجیح بر ارجح با حد کم باشد و احتمال دارد که کتاب نیز باشد و هر دو معنی اول شصین است که کتاب است و دومین اول مناسب ترست بلفظ و صراح گفته اند از آن و تزیین خاک آلوده کردن و خاک بر انداختن بر چیزی و در بعضی روایات آمده است که کتاب خانه انج المارود در قاموس گفته اند و ترجمه ریخت بروی تراب و در نهایت گفته اند از اب خاک ریختن بر نامه رواه الترمذی و قال هذا حدیث منکر ۱۹۰ و عن زید بن ثابت قال دخلت علی ابی بنی گفت و آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بین یدیه کتاب و نزد آن حضرت گاهی نشسته بود و سمعته یقول پس شنیدم آنحضرت می گفت بآن کتاب ضعیف القلم علی اذنک بنه قلم را برگوش خود در روایتی علی اذنیک بلفظ شنیفه خانه اذنک زیرا که نهادن قلم بر گوش یاد دهنده تر است مرعوبت کار را یعنی انشای عبارت را برای بیان مقاصد و مطالب و این بیجا نیست که سر آنرا شارح دانده و طبعی گفته که قلم حکم زبان دارد چنانکه گفته اند اعلم اعدا السانین و زبان ترجمان دل است و نهادن زبان بر گوش که محل استماع است موجب قرب بقلب است تا بشنود آنچه اراده میکند از عبارات و فنون کلام و این کلام تمجیل است و نکته آنست سخویانه که بیان مناسبست میکند و الله اعلم رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و فی اسناد ضعیف حدیث غریب در اصطلاح مشهور آنست که از یکی یکی آمده باشد و این منافات ندارد بصحت چنانکه مجلس معلوم شده و لهذا گفته و فی اسناد ضعیف و نزد بعضی غریب یعنی شاذ است که روایت است بر خلاف ثقه ۱۹۰ و عنه قال امرنی رسول الله و هم اندرین ثابت آمد که امر کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان اقلع اسر بانیة با موخن لغت سر بانی که زبان نوریت است و یهود و انرا سید استند و می نوشتند و فی روایتی از امرنی ان اقلع کتاب یهود و در روایتی آمده است که زید بن ثابت گفت آنحضرت امر کرد مرا تا موخن خط و کتابت یهود و قال گفت آن حضرت انی ما من یهود علی کتاب من این سیم از یهود بر کتاب یعنی سیم سیم که اگر بفرمایم یهودی را که بنویسد از جانب من نامه بسوی یهود کم و بیش بنویسد و سیم سیم نامه اگر از جانب یهود بیاید من و آنرا یهودی بخواند زیادت و نقصان کند قال زید بن ثابت فامرنی فی نصف شهر ختی قلمت پس نگذشت بر من نیم ماهی تا آنکه آموختم من زبان یهود و خط ایشان را و حکان اذ اکتب الی یهود و کتبت پس بود آن حضرت یا بودشان و حال برین وجه که چون می نوشت نامه بجانب یهود من میختم و اذ اکتبوا الیه قرأت که کتابهم و چون می نوشتند یهود بجانب آن حضرت من میخواندم برای آن حضرت نامه ایشان رواه الترمذی ۱۹۰ عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا انتهی احدکم الی مجلس فلیسلم چون بیاید و بسد یکی از شما مجلسی بیاید سلام کند فان باله ان مجلس مجلس پس اگر قرار گیرد برای او و خوش آید او را که بنشیند باید که بنشیند قلم اقامه فلیسلم پس هر دو که برخیزد و برود باید که سلام کند یعنی در هر دو حال در آمدن و بر آمدن از آن سلام کردن سنت است فلیسلم لک لاد با حق من الاخرة زیرا که نیست تسلیمه اولی یا مرقه اولی سزاوارتر و لائق تر از تسلیمه اخیر یا مرقه اخیر و همچنین که سلام در هر مرقه است جواب سلام نیز واجب باشد رواه الترمذی و ابوداود ۱۹۰ و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا ینفی عنک فی المجلس فی الطریق

و آنرا که نه نفع کند و نه ضرر میگوید فلان نه چنان دارد و نه شمال خامس آنکه بد را اطلاق میکنند بر قدرت و نعمت پس بر تقدیر اراوه قدرت عبارتست از خلق بدی و ایمان و ضلال و کفر بر تقدیر اراوه نعمت عبارتست از منم و الطاف بر اهل هدایت و قهر و شدت بر اهل ضلال و همه عدل و حکمت است زیرا که وی عزیز و غالب است تصرف میکند در ملک خود و عظیم و حکیم است میداند چیزی را که اطلاع نیست بران غیر او را چنانکه در آیت که میفرمود یضیل من یشاء و میدی من یشاء و هو العزیز الحکیم غم بسطها پس ترکشاد پروردگار تعالی دست بر است را فاذا فیها آدم و ذریه پس ناگاه در دست بر است آدم و اولاد او است فقال پس گفت آدم است رب ما جوار ای پروردگار من چه چیزند و چه پس اند اینها که در دست تو اند قال مولای در یک گفت پروردگار تو اینها ذریه تو اند فاذا کل انسان مکتوب عمر بن عینه پس ناگاه هر آدمی نوشته شده است مدت عمر وی میان دو چشم دی فاذا فهم رجل اضو بهم پس ناگاه میان این آدمیان مردیت روشن ترین ایشان او من اضو بهم یا از جمله روشن ترین مردم شک را وی است یعنی در میان ایشان جماعه بودند روشن ترین از دیگران و این یکم و از جمله ایشان بود قال یارب من هذا گفت آدم ای پروردگار کیست این مرد قال هذا انک داو و گفت پروردگار این پسر است که داو و نام دارد برین تقدیر اشکال ندارد اما در زود اولی که افاده میکند که این مرد روشن ترین همه مردم بود اشکال است که این مستلزم تفصیلت داو دست بر سائر انبیا جواب ازین سخن آنست که حق سبحانه ظاهر گردانید داو و را بر آدم علیه السلام نوعی از امتیاز و ظهور و نوریت تا بحث شود بر سوال از حال وی و مرتب گردد بران آنچه مترتب گشت از قصه عمر و وجود و نسبت مراد بصورت زیادت در جمیع صفات کمال پس شاید که در صورت داو نوعی از ضد و نورانیت دران عالم باشد یا درین عالم نیز که بوی ممتاز باشد از بقیه بران یکم و هر یک از انبیا مخصوص اند بصفته و ممتاز بوجهی و لازم نمی آید ازین فضل بر سائر انبیا و نیز لازم نیست که باعث بر سوال از حال داو و در رویت او ممتاز از کل بود بلکه تواند که نظر بر وی اولاً اتفاق افتاده و باعث بر سوال گشته باشد و این معنی از لفظ حدیث بطریق دیگر در اول کتاب در باب ایمان بقدر روایت کرده فهمیم میگردد زیرا که لفظ در اینجا نیست که گردانید خدای تعالی میان دو چشم هر آدمی از انجماء خشنیدی از نور پس دیدم وی را از ایشان و خوش آمد او را در خشنیدن میان دو چشم آن فافهم و قد کتبت له عمر بعین سخته و گفت حق سبحانه که تحقیق نوشتم مراد او را عمر چهل سال و در بعضی نسخ عمر بعین سخته آمده قال یارب زدنی عمر گفت آدم ای پروردگار من زیادت کن در عمر وی چیزی قال گفت پروردگار تعالی ذلک الذی کتبت له آن همانست که نوشته ام مراد از عمر دیگر نمیشود قال گفت آدم ای رب فانی قد جلت له من عمری شین سخته ای پروردگار من پس من تحقیق گردانیدم مراد از عمر خود شصت سال قال گفت درگاه انت و ذلک تو دانی و مطلوب تو که بخشیدی از عمر خود شصت سال منی اختیار است اگر بخشی چه بالغ نیست قال گفت آن حضرت غم نکن ایجتبه پسر ساکن شد آدم بهشت را ما شمار اند آنقدر که خدا خواسته بود ثم ابطنها بستر با بان انداخته شد آخر از شت و کان آدم بعد لنفسه و بود آدم که می شمرد برای خود یعنی سال عمر خود را تا رسید به صد و چهل سال فانه پس آمد آدم را ملک الموت فقال له آدم قد جلت پس گفت ملک الموت را آدم که تحقیق شتابی کردی قد کتبت لی الف سنه تحقیق نوشته شده است مرا عمر هزار سال

فقال لی پس گفت مرا عبد الله بن عمر یا ابابکر ای خداوند شکم قال گفت راوی دکان طفیل ذابطن بر و طفیل شکم دار یعنی شکم
 بزرگ نه مانند دهن اجل اسلام نمی رودیم صبح بازار مگر بجهت سلام کردن بر مردم سلم علی بن یقینا سلام می کنیم کسیکه پیش می
 اوراد و بعضی نسخ یقینا یعنی کسیکه پیش آید ماراد و مالک و البیهقی فی شعب الایمان ۴۰۰ و عن جابر قال اتی رجل انیس
 گفت جابر آمد مردی پیغمبر اصلی امده علیه و آله وسلم فقال لفلان فی حالک عذق گفت آن مرد فلان کس را و نام شخصی برود در بوستان
 من عذق فی سبب دفع عین درخت خرما و اما بکسر خوشه خرما و انه قما و انی مکان عذقه و گفت آن مرد تحقیق ایذا کرده است مرا
 و هو عذق آن فلان که بقریب وی وقت دبی وقت درستان می آید فارسل النبی پس فرستاد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 یعنی بوسی وی کسی را آن نبی عذق که بفروشش برست من درختان خود را قال لا گفت نیز و ششم قال قبلی گفت آنحضرت
 اگر نیز و شش پس بخشش مرا ظاهر بعضی باشند که از فروختن عار داشته باشند یا فروختن را بدست آن حضرت عیب میدانستند
 و بخشش را راضی شوند با وجود آن قال لا گفت نمی بخشم باز تر غیب کرد آنحضرت اورا بوعده ثواب آخرت قال گفت بعبیه
 فی ابجته پس بعد قکن بوعده عذقی که ترا در بشت باشد فقال لا پس گفت این چنین هم نمی کنم فقال رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم پس گفت آن حضرت صلعم را رایت الذی هو اخیل تنک ندیدم کسی را که اوخیل ترست از تو الا الذی یخیل بکلام
 مگر آن کسی که خیال میکند بکلام که وی خیال ترست از تو که باز که فعلی قلوب جزیل بدست نمی آرد گفته اند که فرمود آنحضرت مرا و را
 بلا ترش نه است بود و نه بیسبیل را و الا اخلاف امر چون میکرد و آن شخص سلمان بود بدلیل قول آنحضرت بعد ق فی ابجته و با وجود
 خالی از بختی دل در شتی طبع نبود و راه احمد و البیهقی فی شعب الایمان ۴۰۰ و عن عبد الله عن النبی صلی الله علیه و سلم قال المیا
 بالسلام بری من الکبر عبد الله بن سعود از آنحضرت روایت میکند که فرمود ابتدا کنند بسلام نیز است از کبر و راه البیهقی فی
 شعب الایمان فوائد سلام سنت است و جواب سلام فرض و اگر بر قومی درآمد و سلام کرد و واجب است بر ایشان جواب سلام
 و اگر در همین مجلس بار دوم آمد و سلام کرد و واجب نگرد و جواب ولیکن سبب باشد و سلام و جواب باید که بصیغه جمع باشد اگر چه
 مخاطب یکی بود تا ملائکه که با او نیندیزد اخل باشند فقیه ابو جعفر از بعضی علما از اصحاب ابی یوسف نقل کرده که چون بازار می در آ
 می گفت که السلام علیکم بلکه میگفت سلام الله علیکم نکته آنرا پس میداد و می گفت تسلیم تحمیه است و اجابت تحمیه بکمال نفس قرآن
 فرض و چون ایشان جواب ندهند امر معروف واجب گردد اما سلام الله علیکم دعاست تسلیم نیست اگر جواب ندهند بر ایشان چیزی
 لازم نیاید و برین امر معروف لازم نگردد و ازین جهت سلام الله علیه اختیار کردم اگر شخصی سلام کرد و نمی شناخت پس
 کا فر ظاهر شد است و او کند سلام اورا گوید که باز که فرم سلام خود را از تو بجهت تحمیه وی و بر تالی قرآن سلام نباید گفت ملاز فرات
 خود را باز ندارد و اگر گفت بعضی گفته اند واجب گردد جواب سلام و بعضی گفته اند جواب او بدست نیاید و بعضی گفته اند
 زیان و دل را مشغول بلاوت دارد و سلام وی را لغات نماید و در وقت خطب جواب گوید باتفاق و در وقت اذان اقامت
 و مذاکره علم من حکم دارد اگر قاری جواب گفت قرآن را از سر گیرد و استعاذه گوید و در حدیث آمده است که یکی جامع بر خویش است

و بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم سلام کرد و جواب وی نداد و این حدیث دلالت دارد بر آنکه هر کس که در وقت سلام بناشروع می مشغول و ملبس باشد استحقاق جواب نبوده و هر که مشرخی میبازد نیز همین حکم دارد و در روایتی آمده که سلام گوید تا همین قدر را از آن لعب باز دارد و بعد که مشغول سازد و اگر بقصد زجر و تادیب بجهل گوید لا باس به است بعضی از علما گفته اند که معنی السلام علیکم آنست که الله تعالی مطلع است بر حال شما که در طاعت ایما و معصیت پس این وعظمت و فاسق و عطا او و اجری بود و الله اعلم و اگر بحاجت درآید قومی را که برهنه اند سلام نگوید **باب الاستیذان** استیذان طلب اذن و اذن معنی علم آید چنانکه گویند اذن باشی علم به نویسنده معنی اباحت آید چنانکه گویند اذن نه فی ناشی اباحت که گذافی انفاکس و هر دو معنی اینجا درست آید چه بر که بر در خانه کسی بایستد و استیذان کند میخواهد که بداند که کسی در خانه هست یا نه و از وسه دستوری طلبد که درآید و استیذان سبب است و قرآن مجید بدان مطلق و سنت آنست که جمیع کنند میان سلام استیذان و صحیح تقدیم سلام است بر استیذان چنانکه در احادیث واقع شده **الفصل الاول** + ۴ + عن ابی سعید الخدری قال انما ابو موسی قال ان عمر ارسل الی ان آتیه ابو سعید خدری گفت که آمد ما را ابو موسی اشعری گفت که امیر المؤمنین کس فرستاد بجانب من تا بیایم او را فاقیت باینکه سلت نمائیم آدم من بر دروی پس سلام کردم سه بار بقصد استیذان فلم یرد علی پس جواب سلام من نگفت و اذن نداد و فرجیت پس برگشتم آدم فقال پس گفت عمر بعد از آن بطریق زجر و اعتراض مانعک ان تا اینجا چه چیز منع کرد و ترا از آمدن تو ما را خلعت انی آیت سلت علی بابک نمائیم گفت که من آدم پس سلام کردم استاده بر درت و سه بار فلم ترد و علی پس جواب سلام من نگفتید شما یعنی تو و اصحاب تو فرجیت پس باز برگشتم و قد قال لی رسول الله یحییو گفت است مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا استأذن احدکم فليأذن طلب اذن کرد یکی از شما سه بار فلم یؤذن له پس اذن داده نشد مرا و اظہر ج پس باید که او باز برگردد و معنی حد استیذان و استأذن بر در همین قدر است فقال عمر اقم علی بنه پس گفت عمر بر پا کن گواه بر حجت ابن حریث که تو دعوی میکنی که از آنحضرت شنیده ام و یکی دیگر را پیدا کن که او نیز شنیده باشد این حدیث را پس ابو سعید گفت که ابو موسی نزد من آمد و این قصه با من در میان آورد و گفت ابو سعید خدری که گفت بن ابو موسی تو نیز شنیده این حدیث را از آن حضرت بیا با من نزد عمر و گواهی بده قال ابو سعید گفت ابو سعید گفت پس ایستادم من با ابی موسی قدسیت الی عمر پس بر فتم من بسوی عمر فشدد له پس گواهی دادم ابی موسی را و گفتم است میگوید وی همچنین فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم متفق علیه و این گواه طلبیدن احتیاطی بود از عمر رضی الله عنه تا مردم جرات نکنند و در اطاعت خلفا و امرائشان نه نمایند و الاخر واحد مقبول است باتفاق خصوصاً از اشالی ابو موسی اشعری که از کبار صحابه است + ۴ + و عن عبد الله بن مسعود قال قال لی انبی گفت ابن مسعود مرا گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از آنک علی ان ترفع الی باب نشان اذن تو بر وی ندادن تو برین نسبت که بیداری تو پرده را که بر در خانه گرفته اند و خانه های آنحضرت علیه السلام بود از حصار و ان قمع سواد و نیست که می شنوی سواد مرا و سواد کبر سیرین جمله نهانی گفتن سخن معنی پرده بیداری وی بنی که من بستم

فصل
الاستیذان

پنهان نمیشد هر چه می در آئی ز یاد برین ترا باذن حاجت نیست و مرا چنانی گفتن سخن مبالغه است یعنی اگر چنانی با اهل خصوص سخن
میگفتند با هم می در آئی چه جای آشکارا حاصل نیست که هرگاه وجود مراد در خانه می شناسی می در آئی دیگر حاجت استیذان است
حتی آنکه تا آنکه منع کنم ترا از در آمدن و این غایت غایت است که آن حضرت باین مسعود و دشت و کمال قرب و محبت است
در جانب نبوت گماشته بود اهل خانه است هرگاه که میخواهد می در آید و ظاهر است که این در غیر وقت حضور نسا خواهد بود و خصوصاً بعد از زوال
آیت حجاب رواه مسلم ۲۰ و عن جابر قال آیت الله صلی الله علیه و آله وسلم فی دین کان علی ابی جابر گفت آدمم آنحضرت است
در قضیه دین یا بسبب تقرب دینی که بود بر پدر من و قضیه دین چنان است که پدر جابر که عبد الله انصاری است رضی الله
و غرضه واحد شیده شده بود و دینی بر دوش خود گذاشته بود و در ایشان آمده و او را انگ گرفته بود و در وی بحضرت پیغمبر محبت است و او
استعانت آمده تا از ایشان طلب تخفیف کند و بحجرت آن حضرت در مال دی که توبه برکتها بود و آمد حتی که بعد از وفای دین همچنان
که بود باقی ماند و چیزی از آن کم نشد درین قضیه میگوید که بر در آن حضرت آدمم فذقت الباب پس بگویم در انتقال پس گفت
آن حضرت من ذاکم است اینکه در سیکو بدقت انا گفتن من منم فقال پس گفت آن حضرت انا انما کان الله بها شفق علی
گویند که آن حضرت این کلمه را از جابر ناخوش داشت و سبب که است این کلمه از جابر آن گفته اند که دی از آنکه ابهام نمی کند و افاده
تین و تشخیص نمی نماید پس بایستی نام بکنیت یا لقب خویش ذکر کردی که افاده تعیین و تشخیص کند اگر چه گاهی بحسب شصت
که او را افاده تعیین نیز میکنند اما آن حضرت مکروه داشت و بر جابر انکار کرد و از برای تعلیم و تذکره ارا را در قول آن حضرت برای تاکید
و بحسب عرف فهم انکار هم ازین مکر است و بحسب که انکار از جهت ترک استیذان بسلام بوده باشد که سنت آن است و بعضی از
مقصود گویند که مکروه است که کلمه انا بر زبان آدمی رود که نمی از هستی و انانیت است اما این سخن علی عموم صحیح نیست بلکه در صورتی
که بر وجه کبر و نفسانیت و انانیت بود و الا وقوع آن در احادیث بسیار واقع است چنانکه گفته شد که آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم فرموده که است که امر در عبادت مریض کرده باشد ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت انا باز فرموده است که امر در زوزه دار برآید
هم وی رضی الله عنه گفت انا احادیث بلکه از صحابه در مقام تقاضا و اطاعت و فضل نیز واقع شده بحسب غرض صحیح در دین ۲۰ و عن
ابی هریره قال دخلت مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ابو هریره گفت در آمدم با آن حضرت یعنی در خانه فوجدت لیس فی
آن حضرت شیر در قدامی فقال ایاها یعنی اهل الصنفه پس گفت آن حضرت ای ابو هریره در رس با اهل صنفه و در باب ایشان از اهل صنفه
پس خوان و بیا ایشان را بسوی من فاتیم و دعوتیم پس آدمم ایشان را خواندم ایشان را فاقبلوا پس وی آوردند ایشان را بسوی
آن حضرت فاستادوا پس استیذان نمودند فاذا لم یس اذن داد آن حضرت ایشان را بآمدن در خانه فدخلوا پس نهادند و همه
بعجرت آن حضرت شیر خوردند و شیر شد چنانکه در حدیث مذکور است رواه البخاری طبعی گفته که از اینجا معلوم میشود که خواندن کسی را
و طلبیدن استیذان را سابقاً نمیکردند بلکه آنکه زمان قریب باشد و این بر تقدیر است که رسول همراه بود و اگر همراه است حاجت
باستیذان نیست چنانکه در فصل ثانی معلوم گردد و شاید که ابو هریره که اهل صنفه را خوانده همراه ایشان نیامد + الفصل الثانی ۱۳

افضل الثاني

و

و عن محمد بن خلیل یقیناً برادر صفوان بن امیه از مادران صفوان بن امیه قرشی است اسلام آورد و بعد فتح مکّه و بود او از مؤلفه القلوب و او آنحضرت را از صفای خیرهای بسیار پس گفت صفوان گواهی میدهم که سماعت نیکند با عطا مگر نفس پیغمبر پس سلمان شد و کوشه شد پدر او امیه بن خلف روز پدر در مشرکان و پیش نبوت بلین کله میگویی که صفوان مستحق بدست من شمر و جدایه بفتح جیم و کسر آن و بدل حمله و تحانیه بعد الف تاء و ب و هـ شش ماه یا هفت ماه رسیده چنانکه بدی از مصر یعنی بزرگالاه مصری گفته که جدایه بفتح و کسر آه و ب و هـ و ضغابیس جمع ضغفوس و آن خیار خرد که نرم و شپش باشد و آنحضرت او را دوست میداشت فی الصراح و ضغفوس بضم ضاء و غین معجمتین و سین حمله خیار و باد رنگ الی النبی لبوی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و النبی صلی الله علیه و سلم باعلا الودی و آنحضرت در جانب اعلامی مکّه بود که آنرا معلماً گویند قال گفت کله و فخلت علیه و لم اسلم و لم استاذن پس یکایک در آمد من بر آن حضرت سلام کردم و نه استیذان نمودم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم محبت تعلیم سلام و استیذان اربع باز گردید در در و قتل پس بگو السلام علیکم ا و دخل آیا در آیم رواه الترمذی و ابو داود و ۲۰ و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا دعی احدکم چون خوانده شود یکی از شما یعنی پس بطلب وی فرستاده شود تجار مع الرسول پس باید همراه بآن سیکه فرستاده شده بود و بطلب وی فانیان ذلک له اذن پس آن آمدن همراه فرستاده شده اذن است و حاجت باستیذان نیست رواه ابو داود و فی روایه که قال آمده است در روایتی مر ابو داود اگر گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسول الرجل الی الرجل اذنه فرستاده شده مردی لبوی مردی اذن اوست بهمین معنی که معلوم شد ۲۰ و عن عبد الله بن بسر صحابی است پدر روماد و در برادر و خواهر ادبه صحابی اند آنحضرت بمنزل ایشان آمد طعام خورد و دعا کرد قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اتی باب قوم چون می آمد آنحضرت بر در قومی لم یستقبل الباب من تلقاء وجهه پیش نمی آمد در از برابر روی خود و لیکن من رکنه الایمن او الایسر و لیکن پیش می آمد از کانه درست یا چپ فیتقول پس میگفت اسلام علیکم اسلام علیکم و ذلک ان الله و لم یکن یؤمنند علیها استور و آن از جهت آن بود که سدا و و خانه بنا بود در آن روز بر آینه ها پرکار و او ابو داود و ذکر حدیث انس و ذکر کرده شد حدیث انس که قال علیه الصلوٰۃ و السلام السلام علیکم ورحمة الله فی باب الضیافه ۲۰ الفصل الثالث ۳۰ عن عطاء بن یسار ان رجلاً سال رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است از عطاء بن یسار که از مشاییر تابعین و مولی میمونه رضی الله عنهماست که مردی پرسید آن حضرت را فقال پس گفت آن مرد استاذن علی امی آیا بطلب اذن کنم از برای درآمدن برادر خود فقال پس گفت آن حضرت نعم آری بکن فقال الرجل انی معافی البیت پس گفت آن مرد که من با او میباشم در یک خانه پس استیذان چه کنم گویا آن مرد خیال کرد که استیذان بیگانه را می باشد که گاه گاهی می در آید فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم استاذن علیها استیذان کن بر روی اگر چه باوئی در یک خانه چرا که استیذان مخصوص بیگانه نیست فقال الرجل پس باز گفت آن مردانی خواهی من خواهم مادر خودم و فرزند خودم اومی باشم پس اگر گاه بیگانه هر وقت که خواهم ندر آیم و موقوف بر استیذان باشم

خدمت وی که گفت قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم استاذن علیها تحب ان تراها و یا نه استیذان کن بر آن
آمدن بروی آیا دوست میداری که بینی او را برهنه و اگر وضو نداشت گاه بروی در آئی شاید که برهنه باشد قال لا گفت آن مرد دوست
ندارم که منم او را برهنه قال گفت آن حضرت پس اگر دوست نیداری که او را برهنه بینی فاستاذن علیها پس استیذان
کن بروی رواه مالک مرسل و است که داین حدیث را مالک بطریق ارسال زیرا که عطاء بن یسار تابعی است ۲۰۰ و عن
علی رضی الله عنه قال گفت امیر المؤمنین علی کان لی من رسول الله بود مرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم داخل باللیل و دخل
بالنهار در آمد فی شب و در آمد فی روز گفت اذ دخلت باللیل پس بودم من چون می در آمدم شب تنمخ لی تنمخ میکرد آن حضرت
برای اذن من پس معلوم شد که علامت اذن شب تنمخ بود و در وایتی آمده است که بودم که چون می در آمدم شب پس اگر تنمخ میکرد
باز بر می گشت پس تنمخ علامت عدم اذن شد ظاهر در هر وقت بقریه حال علامت اختلاف می پذیرفت و الله اعلم کذا قالوا
این را از برای آن گفتم که احتمال دارد درین نیز تنمخ لی را بمنح حل کنند اما ظاهر در نه است که برای اذن باشد فافهم رواه النسائی
۲۰۰ و عن جابر بن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا تأذنوا لمن لم یسأل بالسلام اذن نکنید برای در آمدن مگر کسی را که ابتدا نکرده
سلام رواه البیهقی فی شعب الایمان باب المصافحه و المصافحه المصافحه و المصافحه دست یکدیگر را اگر فتن
و صفح در اصل معنی عرض یعنی پهناست صفح وجه و صفح سیف عرض آنرا گویند و در مصافحه گفت یکی بعضی گفت دیگری میرسد و صفح
باب تنمخای در را گویند کذا فی الصراح و مصافحه سنت است نزد ملاقات و باید که هر دو دست بود و آنکه بعضی مردم مصافحه
بعد از نماز میکنند یا بعد از نماز جمعه کنند چیزی نیست و بدست است از جهت تخصیص وقت اما سنت مصافحه که علی الاطلاق
باقی است پس بوجهی سنت است و بوجهی دیگر برکت و بازن جوان مصافحه حرام است و باید بر زن که مشتبه آن بود الا باس است
در وایت کرده اند که ابو بکر صدیق رضی الله عنه در خلافت خود بجاگز که شیر آنها خورده بود مصافحه میکرد و ابن زبیر رضی الله عنهما
در مکة عجزی را برای بیمار داری خود بکرا میگرفت که پایهای او را زیر میکرد و در سر او پیش می جفت و اگر همچنین مردی پیر باشد
که از فتنه شتوت این باشد او را مصافحه بازن جوان درست است و مصافحه با هر دو خوش شکل درست نباشد و بهر که نظر کردن
حرام است مساس کردن او نیز حرام بلکه درست مساس سخت تر از نظر است کذا فی مطالب المؤمنین و در صلوة مسعودی گفته است
که چون سلام گوید دست باید دادن که دست دادن سنت است و لیکن گفت برکت باید نمودن و سرنگشتان نشاید گرفتن که بدست
و اما مصافحه اگر خوف فتنه نباشد مشروع است خصوصاً از قدوم از سفر چنانکه در حدیث جعفر بن ابی طالب باید و از ابی حنیفه و
محمد بن اسماعیل است که است بوسیدن دست و دهان چشم و مصافحه آمده است و ایشان میگویند که از مصافقه نهی کرده اند چنانکه در فصل اول
از حدیث انس باید و آنچه در وایت کرده اند پیش از نهی است و از شیخ ابو منصور مازنی و ابی حنیفه احادیث نقل کرده اند است
که آنچه بر وجه شتوت بود و مکروه است و آنچه بر وجه بر و کر است باشد مشروع و گفته اند که خلاف در جای است که برهنه نباشد
اما باقیص و جیرا باس است با جماع و بهر آنکه فی الکافی و بوجه دادن دست عالم مشروع و با جاز است و بعضی گفته اند

مستحب است و آنکه بعد از نماز دست خود را بپوشد چیزی نیست و فعل جا بجا است و مکروه است و زمین بوس کردن نزد
 امرای علمای و مشایخ و اعیان و فاعل و راضی بدان هر دو آثم اند که انی الکافی و نفیة ابو جعفر گفته که هر که زمین بوس کند نزد سلطان
 و امیر و پادشاه کند اگر بوجهیست کند کافرنه و لیکن آثم و منکب کبیره باشد و اگر نیست عبادت کند کافرنه و همچنین اگر اصلا
 نیست مستحضر نکند و کافرنه و نزد اکثر علماء و زمین بوس کردن سبک ترست از خساره یا چنین بر زمین نهادن کذلک فی الظهور
 و اگر بر دست عالم یا سلطان بوسه دهد از جهت علم و عدالت و اعزاز دین و لباس بهت و اگر بجهت غرض دنیاوی کند
 مکروه است باشد که است و اگر کسی از عالم یا زاهد التماس بپای بوس او کند باید که اجابت نکند و نگذارد که بگوید و در نفیة گفته
 که لباس بهت و در بعضی احادیث بوسیدن بعضی از صحابه پایی آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم آمده چنانکه در فضل ثانی از حدیث
 و قد عهد القیس بیاورد و بوس کردن اطفال خصوص است اگر چه ولد غیر می باشد و بوسه دادن بر دهن طفل منکر است گفته اند که
 بوس برنج و حب است یکی بوسه مودت است و آن بوسه والدین است مرد را بر زخمه ثانی بوسه رحمت است و آن بوسه ولایت
 مردالدین را بر سه تالک بوسه شہوت است و آن بوسه زوج است مرد را بر دهن را بوسه تحیت است و آن بوسه سلام
 مرید را بر دست پیغمبر بوسه خواهرت برادر را بر جبهه و نزد بعضی بوسه دادن مردان یکدیگر را بر دست و روی مکروه است و نزد بعضی
 بوسه دادن ولد صغیر را واجب است و مروی است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم بوسه میداد سر قاطعه زهر را و می فرمود که منیا
 از روی بوی بهشت و چون قدم می آورد آن حضرت اول بر قاطعه در آمد و معانقه میکرد و می بوسید سر او را و الله اعلم

الفصل الاول ۲۰ عن قتادة قال قلت لانس كانت المصافحة في اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فتقدمت
 از انس پرسیدم آیا بوسه صافیه در میان پیغمبر صلی الله علیه و سلم و صحابه است گفت انس نعم آری بود و صافیه در صحابه رضی الله عنهم و ابوالخیر
 ۲۰ عن ابی هريرة قال قبل رسول الله صلى الله عليه وسلم بوسه من علي بن ابي طالب رضي الله عنه و الله اعلم
 الاقرع بن حابس و بوزن آن حضرت اقرع بن حانس که صحابی است قدم آورد بر آن حضرت در فتح مکه از وفد بنی تمیم و لغیر
 در جا بیت و اسلام فقال الاقرع پس گفت اقرع ان لی عشرة من الولد بدستی که مراده تن اند از فرزندان با قبلت منتم
 احد بوس نکرد و ام و هیچ کی را از ایشان نظر الیه رسول الله پس نیک بنگریست بسوی اقرع پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ثم قال بستر
 گفت آن حضرت من لا یرحم لا یرحم یکدیگر بانی و شفقت نور و با خلق خدا یا بر اولاد رحمت کرده نشود یعنی رحمت نکند باری تعالی
 بروی و ذکر این حدیث در نیای بجهت مناسب تقبیل است من معانقه و اتفاق علیه و مستند که زود باشد که ذکر کنیم حدیث ابی هریرة
 که مروی این کلمه است انتم کلمع که برای امام حسن فرموده فی باب در باب مناقب اهل بیت انبی صلی الله علیه و سلم و علیهم السلام
 انشاء الله تعالی و ذکر کرده شد حدیث ام هانئ که در مصابیح مدین فصل ذکر کرده است فی باب الامان در باب امان دادن گفت
 که بان مناسب و موافق ترست **الفصل الثاني ۲۱** عن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مسلمین ملتقیا
 نیست هیچ دو مسلمان که پیش آیند یکدیگر فریفتن آنان پس مصافحه کنند الا عفرهما قبل ان یفسرهما فاما انکذا امر زید و شود و مر ایشان را

پیش از آنکه جدا شوند از یکدیگر رعاها احمد و الترمذی و غیره روایتی را روایت ابی داود و در روایت ابی داود و غیره که قال گفت
 آن حضرت اذا استقی المسلمان مصافحا چون ملاقات کنند دو مسلمان پس مصافحه کنند و بعد از آن دست بدهند و گویند خدا ای داد استغفر
 و آخرش خواهند از خدا غفران آفریده شود و مرایشان را ۲۰ و عن اس قال قال رجل یارسول الله الرجل یصافح یصافح
 او صدقه مردی از آن حضرت پرسید یا رسول الله مردی از مسلمانان پیش می آید برادر خود را یعنی مسلمانی را یا پیش می آید و
 خود را بچهارگانه می کشد آیا دو نیکو سر و پشت برای آن برادر و دوست خود قال لا گفت نیکو در آنجا نماند که در آنجا نماند
 که آن فی بعض احوالی طبیعی از میمی است نقل کرده که آنخای نظر کرد و دست از بهت در دو حدیث صحیح و نهی از آن اگر چه از بسیار
 از آنها که فسوب بعلوم و صلاح اند از اینکند اما اعتبار اقامه و بدان نوزان کرد و مطالب المؤمنین از شیخ ابو منصور نقل کرده
 که گفت اگر بوسه دهی پیش یکی زمین را یا پشت دو تا کند یا سینه بگوشه گرداند که نیکو کرد و بلکه آنست زیرا که مقصود قطع است
 نه عبادت انتهی و بعضی از مشایخ در منع از آن تغلیط و تشدید بسیار کرده اند و گفته اند الا آنرا که نیکو کنیز و الله اعلم قال یارب
 آن مرد و آن حضرت را صلی الله علیه وسلم امیلت به یقبلا آیا پس مصافحه کند و بوسه زدن برادر و دوست را قال لا فرمود گفت
 باین حدیث استدللال کرده که سیکه کرده ده شسته است مصافحه را و تقبیل یا چنانکه سابقا از امام ابو حنیفه و محمد نقل کردیم و بعضی
 گفته اند که کرده است که بسبیل تلقی و تعظیم بود و جایز آنکه زد و تودیع و قدوم سفر باشد یا بهجت طول عهد ملاقات یا غلبه و شدت
 حسب فی الله بود و اگر تقبیل کند و بن را نکند بلکه دست چپ را بکند و تقبیل بر عالم از او بامردی کبیر اسن جایز است و قدوم قال
 افاضه پیده و مصافحه گفت آن مرد و یا پس بگیر دست او را و مصافحه کند قال نعم فرمود آری دست بگیر و مصافحه کند رواه الترمذی
 ۲۰ و عن ابی امامه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال تمام عیاده المرضی ان یضع احدکم ید علی حبه او علی یدیه فرمود تمام کمال
 پیش بیمار نیست که بنده یکی از شما دست خود را بر پیشانی بیمار یا بر دست وی قیاسا بکشد و پس بر سر بگذارد است وی و تمام
 شما که بیکدیگر مصافحه تمام و کمال سلام های شما که میان یکدیگر میکنند مصافحه است یعنی چون سلام کنید مصافحه کنید تا سلام تمام شود
 و کامل گردد و رواه احمد و الترمذی و ضعفه ۲۰ و عن عاتقه رضی الله عنها قالت قد زید بن حارثه الدنیه عایشه گفت که خدا
 آورد زید بن حارثه که مقبول و قرب درگاه نبوت بود و در او اطل او را بتبناى آن حضرت بجهیه میکنند و رسول الله صلی الله علیه
 و سلم فی منی و آن حضرت در خانه من بود و خانه من را به حبس الباب پس آمد زید آن حضرت را پس بگفت هر اقامه الی پس بایست
 حرفت بجانب وی رسول الله صلی الله علیه وسلم عیاده یا به بهت یعنی بی آنکه ببرد و پیشین عید گرد و بگوید در حالیکه میکنند آن حضرت
 جانه خود را که در باشد از شدت فرح و عیادت شوق و عیادت میگویی و الله را آنچه با ما لایق بود و لا بعد و خدا سوگند ندیدم من آن
 حضرت را به بهت و چنین حال که با استقبال کسی با نیت شوق بر آید و نقل عایشه که گفت آن حضرت در خانه من بود و مقصود بیان اقامه
 است یا مصافحه است و بیان مقصود که این چنین خوشحال شد که از خلوت و خانه من باین شتابی برآمد فافتنقه و سبب پس مصافحه کرد
 اگر آن حضرت زید بن حارثه را و پس که و احواد این حدیث و همچنین حدیث جعفر بن ابی طالب که میاید دلیل است بجا از مصافحه

چون که تمام با دوست اند که عالم و مصافحه و نیک نشود

و تقبیل و تمار جبین است که منافقه و تقبیل در قدوم از سفر جابر است بی گناه است رواه الترمذی + ۲۵ و عن ایوب بن خثیمه
بعضی موده و فصحی و سکون و تمانیه مدوی بصری است بعضی گفته اند بمجمل است عن رجل من مشرقانه قال قلت لابی ذر
روایت است از ایوب از مدوی که از مشرقانیه است گفت آن مرد گفت مرا بی ذر را رضی الله عنه بل کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یصاحفکم اذا ایتتموه و آیا بود آنحضرت که مصافحه میکرد و شمارا چون ملاقات میکردید شما آن حضرت را قائل گفت ابو ذر
ما یقینه قط الا صافحتنی ملاقات نکردم من آنحضرت را هیچ گاه مگر آنکه مصافحه کردم و ایتتموه ای ذات یوم کس فرستاد بسو
من مدوی و علم کن فی باطنی و نبودم من در میان اهل خانه خود بجای رفته بودم فلما جئت آنحضرت را پس هرگاه که میخواستم
خبر دادم که کس آن حضرت بطلب نواژه بود و قایمه بود و من سیر پس آمد من آن حضرت را و حال آنکه آنحضرت
نشسته بود و برخاست فالتزم منی پس منافقه کرد و مرا فکانت تک اجد و اجد و پس بود آن منافقه حیدر و سر ترا از منافقه
مردم ملازم صافحه که آن حضرت میکرد و در افاضه و ایصال ذوق و راحت و تکرار اجد و برای تاکید و تقریر است و از نجیب
معلوم کرد که منافقه در غیر حال قدوم از سفر نیز آمده از برای اظهار محبت و عنایت رواه ابو داود + ۴۰ و عن عکرمه بن ابی
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم جئت گفت عکرمه که گفت آن حضرت در روز آمدن من آنحضرت را برای بیعت اسلام
مرحبا بالراکب المهاجر بسواری که حجت آورد و حجب مکان فرسخ را گویند و این دعاست بخوش آمدن و خوشحال رسیدن
و سیوطی در جمیع الجوامع از صععب بن عبد الله آورده که چون آن حضرت عکرمه بن ابی جهل را دید پای نهاد و بجانب او رفت
و احشاق کرد و فرمود مرحبا بالراکب المهاجر و عکرمه بن ابی جهل شدید العداوت بودیان حضرت چنانکه پیشش و فارس
مشهور بود و بگریخت روز فتح پیوست بمین پس رفت بسوی وی زن وی ام حکیمه بنت الحارث که برادرزاده ابو جهل بود
و آورد و او را نزد آن حضرت و اسلام آورد و نیکو شد اسلام او و طلب استغفار کرد و از آن حضرت از آنچه گذشته بود مراد را
منافق و فضائل است و ذکر این حدیث در باب باعتبار مناسب تر حجب است مصافحه رواه الترمذی + ۴۰ و عن
اسید بن خثیمه رجل من الانصار روایت از اسید بن خثیمه بصیغه تصغیر در هر دو کسم که مدوی است از انصار فاضل است
از اعتبار انصار حاضر شقه عقبه را و بر را و مشاهد دیگر را و پر ادبی داد آن حضرت میان او و میان زید بن حارثه قال گفت
راوی بنیما هو یوش القوم و انشای آنکه وی یعنی اسید بن خثیمه را با قوم و کان فی مراح و بود در مراح و عادت فراح
بکسر میم لافه کردن و مراح بعضی نیز آمده و بنیاضکم در انشای آنکه می خدایند اسید قوم با مراح قطع القبی پس سخی و
بخلانید او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی خاصه وجود و مکر وی بچی چون وی مراح میکرد و می خدایند قوم همان حضرت پسند
بادی انوخال ادا می کردند و خوش خلقی نمودند و از بیجا معلوم شد که مراح کردن اگر مدوی مخدوش می باشد شنیدن آن
میلاج است و انبساط با و ضعیف از شیر کشان است چون آن حضرت چوب را در کف خدایند فقال پس گفت آن مرد و اصبر
قصاص ده مرا یعنی قاتل که دان مرا بر تو و ناقص گیرم از تو و بخلاص چوب را در خاصه تو چنانکه تو بین کردی اصبر و صلیا

قصاص گرفتار قال گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم چنانچه چوب را در خاصه من قال ان علیک فیصاص من
علی تمیص گفت آن مرد که بر تن تو پیراهن است و نمود بر تن من پیراهن اگر من بپیراهن بخلافم و قصاص برابر می شوی
فرغ النبی پس بروشت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کشف کرد بدن شریف را عن تمیصه از پیراهن خود و با حقیقت پس در
کنار گرفت آن مرد آن حضرت را و جعل مقبل کشید و بوس کرد و گرفت آن مرد و بیگاه آن حضرت را قال انما اردت هذا
یا رسول الله گفت آخر من خواسته بودم از طلب قصاص بگریه این را که بدن شریف را بوس کنم و دل مشتاق حمله گر باشد
روا بود او و بدانکه لفظ حدیث بران وجهی که در صبایح مذکور است و شمع کرده شد اقتضای آن کند که آن مرد مزاح کند
و قصاص طلبند و همین اسید بن حضیر باشد و رجل من الانصار که واقع شد و مجرور باشد و بیان اسید بن حضیر بود و لفظ جامع
این چنین است عن اسید بن حضیر قال ان رجلا من الانصار کان فی عزال فبعینا بهو یحدث القوم یضحکهم فطعنه النبی احدث فی ذلک
و لالت کند که آن مردی دیگر است که اسید بن حضیر از حال وی روایت میکند طبعی عبارات متن را تو جبه که ده موافق آن است
و در وی تکلفات از کتاب نموده بر اخراج کلام از ظاهر و باعث بر ارتکاب تکلف آن است که اسید بن حضیر از عظام صحابه و نقباء و کبار
وجود این معنی از وی مستبعد میدانند و الله اعلم + و عن الشعبي ان النبی صلی اللہ علیہ وآله وسلم تلقی جعفر بن ابی طالب ششمی
که از تابعین است روایت میکند که آن حضرت پیش آمد جعفر بن ابی طالب را فالتزمه و قبل باین غنیمت پس معانقه کرد او را و بوسه داد
میان دو چشم وی و الله اعلم این همان قصه قدوم است از جبهه چنانکه حدیث آئیده مذکور است یا دیگر است روا بود او و الله اعلم
فی شعب الایمان مرسله و فی بعض نسخ المصباح و فی شرح السنه عن العیاضی تصدیقاً بیا ضی بفتح موحده خضت ثناءه تتحایر و معاضد
غروب است بیاضه بن عامر و این حدیث متصل است یعنی مرسل نیست زیرا که وی صحابی است و در جامع الاصول گفته که بیاضی که
مطلق مذکور گردد بی شمیة عبد الله بن جابر بیاضی انصاری است و از این منہ را آورده که گفته بیاضی آن کس است که روایت کرده از و
ابو حازم التمار و حدیث ابومالک در موطا در جہر نقرات و مصلوۃ اخراج کرده گفته اند که نام او عبد الله بن جابر است و الله اعلم +
و عن جعفر بن ابی طالب فی قصه رجوعه من ارض الحبشه روایت است از جعفر بن ابی طالب در قصه بازگشتن او از حبشت
حبشه آمده که قال گفت فخر جانتی ائینا المذنبه پس بیرون آمدم ما از حبشه تا آنکه دریم بدین فتلک فی رسول الله پس آمد مرا پیغمبر
صلی اللہ علیہ وآله وسلم فاعتقنی پس معانقه کرد مرا ثم قال پس نگفت آنحضرت ما دری انما یفتح خیر افح در نمی یابم من کفتم خیر
خوشحال شوم ام بقده و هم جعفر یا باز آمدن جعفر از حبشه و وافق فلک فتح خیر و موافق افتاده بود آمدن جعفر فتح خیر را این کلام او می
که در بیان معنی حدیث گفته رواه فی شرح السنه سنه و دی در وفاء الوفا باخبار دار المصطفی آورده که سفیان بن عیینه که شیخ امام است
بر مالک در آمد مالک مصافحه او کرد و گفت معانقه نیز میکردم اگر برعت بخودی سفیان گفت تحقیق معانقه کرده است آنکه بهتر است
از من و تو و معانقه کرده است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآله وسلم جعفر بن ابی طالب را و تقبیل کرده او را در وقت قدوم او از حبشه
مالک گفت آن مخصوص جعفر است سفیان گفت الا بلکه عام است و حکم ما و جعفر یکی است اگر از صحابیان باشیم اذن میدی که در مجلس تو

محمد بن یحییٰ گفت نعم از آن دادم پس سفیان بن عقیل از حدیث کرد و بنویس که داشت و مالک سگوت کرد + ۱۰
 و عن زرارع دکان فی وفد عبد القیس روایت از زرارع بر وزن اسم فاعل از زرارعت و بود وی در یمنیان عبد القیس
 قال گفت لما قدمنا المدينة هرگاه که قدم نهادیم با هم در مدینه نجعلنا قبا و من رواهنا پس شنائی میکردیم و از دود می گفتیم
 و فرود می آمدیم و می افتادیم از مرکبهای خود و نقبل بر رسول الله پس بوسه میدادیم دست مبارک پیغمبر خدا را صلی الله
 علیه و سلم و رجله و پای شریف او را از بنجا توی پای بوس معلوم شد چنانچه سابقا اشارت بدان کردیم و او را بنوا
 روایت کرده شد است که چون وفد عبد القیس آمدند چنانکه مذکور شد و او شوق و بیاضی را در اضطراب او زد و مردی که
 سرور قوم بود و اشجع نام داشت اول بنزل خود فرود آمد و غسل تازه بر آورد و جامه سفید پوشید و به سجده شریف درآمد
 و دو گانه گذارد پس بر تانی و وقار خشوع و انکسار مجلس شریف آمد و بسعادت ملازمت رسید آن حضرت بر او
 شناکر و داین ادب را از وی پسندید و فرمود در تو دو خصلت است که حق تعالی آنرا دوست میدارد حلم و وقار + ۱۱ و حمزه
 عایشه رضی الله تعالی عنهما قالت ما رايت احد اکان اشبه بکف عایشه ندیدم هیچ کی را مانند تو ترستا و دایا و دلا و دست
 و دلی و دل هست بفتح سین مملو و سکون یمر راه و روش نیکو و بدی هم بر وزن سمت نیک چنانکه در خطبه ماثوره آمده است
 خیر المدی بهی محمد و دل بفتح دال مملو شدید لام نیز برین وزن نزدیک است و در معنی بیدی و هر دو از سکینه و وقار و دست
 و منظر و شاکل اندکذانی الصراح و ازین بیان معلوم شد که هر سه نزدیک هم اند در معنی توریشتی گفت سمت اشارت سمت مخصوص
 و خشوع و تواضع و بدی سکینه و وقار و دل حسن خلق و حسن حدیث و آنکه گفت و فی روایه حدیثا و کلاما حدیث و کلام نیز
 قریب بلکه متحدند در معنی مگر آنکه مراد یکی سخن دارند و از دیگری طریق و روش سخن کردن و با جمله عایشه میگوید ندیدم هیچ کی را
 مشابه تر درین امور بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من فاطمه از فاطمه رضی الله عنهما بعد از آن قرب محل و مکات فاطمه را
 از آن حضرت و میل و محبت یکدیگر را که اثر و نشان مشابهت و مجانست است بیان کرد و گفت کانت بود فاطمه از اولت علی
 چون می درآمد بر آن حضرت قام الیهامی ایستاد و میرفت و میل میکرد و آن حضرت بسوی وی فاخذ بیدایس میگرفت آن حضرت
 دست فاطمه را فقبلها پس بوس میکرد و او را و او جلسها فی مجلسه و می نشاند آن حضرت فاطمه را در جای نشست خود یعنی
 جای خود را برای وی میگذاشت و او را می نشاند دکان اذ داخل علیها قامت الیه فاخذت بیده فقبلته و جلسته فی مجلسها
 و بود آن حضرت چون می درآمد فاطمه می ایستاد و میرفت و میل میکرد و بسوی آن حضرت پس میگرفت دست آن حضرت را
 پس بوس میکرد و می نشاند آنحضرت را در مجلس نشست خود و رواه ابو داود + ۱۲ و عن البراء قال دخلت مع ابی بکر
 اول ما قدم المدينة گفت برابر بن عازب که صحابی مشهور است درآمد با ابو بکر رضی الله عنه یعنی خانه و منزل او را در آنجا
 قدم آوردن وی مدینه را فاذا عایشه ابنته مضطربة ناله دیدم عایشه دختر ابو بکر رضی الله عنها برهنه افتاده است قدانها
 می در حالی که تحقیق میداد است عایشه را تا فاطما ابو بکر پس آمد عایشه را ابو بکر فقال کیف انت یا بنة پس گفت بلو که

عائشه را چگونگی توای و خوک من و قبل خدا بپوش کرد و خساره عائشه را رواه ابو داود و ۱۲۰ و عن عائشه ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى بصبي فقبله روايت از عائشه رضي الله عنها آورده شده نزد آن حضرت کودکی پس بوس کرد آن حضرت و او را فقال اما انتم بمخله اگاه باشید هر سنی که ایشان حامل و باعث بخل اندر آدمی را چون فرزند آن شده در اتفاق و صرف مال بر غیر ایشان بخل می ورزد بلکه بر ایشان نیز تا ایشان هلاک نشوند و محتاج نگردد محبت و باعث بر بین علت آن میشوند و مرد از جهاد و حرب می نشینند و بیشتر مدباد اگشته شود و ایشان بکس مانند و محبت و بخت هر دو بفتح سیم و سکون با بعد میم چون نذرت کرد ازین جهت بوجهی دیگر نشانگر دو فرمود و انهم لمن ریحان الله و بدیسی که اولاد و تحقیق از رزق و نعمت خدا اند که بفضل خود بخشیده و عطا نموده است مشق از روح بفتح صغیر یعنی انباش که رزق موجب است قوله تعالی فرح و ریحان و رزق با مراد ریحان است که از مشروبات است که بوس کرده میشود و بوی برده می شود

الفصل الثالث

از ان رواه فی شرح الستة الفصل الثالث ۳۰ عن یحیی بن ارمیة یا یحیی بن مره هر دو صحابی اند تا که امیر بنی ازین دو مراد است و ظاهر اول است و الله اعلم قال ان حمدا و حسينا رضي الله عنهما استبقا و بعدهما الى رسول الله بجانب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضمهما اليه پس جمع کرد و فراموش آورد ایشان را بسوی خود و قال ان الله بمخله محبته گفته اند که مقصود اینجا بیان محبت و شفقت و مدح است بخلاف ماسبق که مراد نذرت و ذکر است و اه ۲۰ و عن عطاء الخراسانی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال روايت است از عطاء خراسانی که از شایسته تابعین و ثقات ایشان است بن ابی مسلم بنی خراسانی است ساکن شد شام را ولادت وی سنه خمسین و وفات و خمس و ثلثه و مائة روايت میکند از وی مالک و از اعمی و شعبه روايت میکند وی از صحابه بطریق ارسال انصاف و امصافه کنید نیز برب الغل تابر و کینه یابیر و کینه را و تهاد و او هر چه فرستید بیکدیگر تحاب و اتادوست دارید بیکدیگر را و پدید اگر دودوستی بیکدیگر و تهرب استخار و تابر و دوشمنی یابیر و دوشمنی را رواه مالک مرسل ۳۰ و عن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی اربعاً قبل المهاجرة کسیکه بگذارد چهار رکعت را پیش از نیم روز فکنا ماصلا از

فی لیلة القدر پس گویا گذارد آن رکعات را در شب قدر و المسلمان و انصافا و دو مسلمان چون مصافحه کنند لم یبق بینهما ذنب الا سقط باقی میان میان ایشان هیچ گناهی نگردد آنکه ساقط میگردد و وی یافته ظاهر حدیث عموم ذنب است و آنکه مصافحه سبب سقوط جمیع گناهان است و طبعی گفته که مراد از ذنب همان کینه و دشمنی است چنانکه از حدیث سابق معلوم شد که مصافحه سبب ذواب آنهاست و در قول طبعی نظر است چرا که مصافحه غالباً در میان احباب میباشد خصوصاً در میان صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم که رحما بر بنده نص قاطع است و در شان ایشان آری اگر دشمن باقی ذنوب و بعضی مواد کینه و دشمنی نیز ساقط شود و بجهی داده و الله اعلم رواه البیهقی فی شعب الایمان باب الصیام ۲۱ مراد قیام است براسه داخل مجلس چنانچه شتاف این زمان است و بیان آنکه این شیوه در زمان نبوت بوده است یا نه تحقیق دعوی کرده اند

مستدرک

بعضی از علما که قیام برای داخل سنت است و احتجاج کرده اند بحديث قوموا الی سیدکم چنانکه باید و جواب آن سینه
 مذکور گردد و بعضی بر آنست که مکروه است و بحث و منشی غنیست چنانکه ثابت شده است در حدیث انس از کراهت
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم قیام صحابه را رضی الله عنهم و در حدیث ابی امامه آمده که آن حضرت فرمود بینه خیر من چنانکه احاجم
 بینه خیر و فرمود این عادت اعاجم سب و کلام و رخا و شرح زیاد و برین واقع شده است **الفصل الاول** +۲+
 عن ابی سعید اشدری قال لما نزلت چون فرود آمدند بنو قریظه که قبیلۀ بود و از یهود و آن حضرت بعد از فتح خندق
 بست پنج روز ایشانرا محصور داشت پس فرود آمدند از حصار علی حکم سعد بن حکم سعد بن معاذ که سید اوس بود و ایشانرا
 خلفای اوس بودند گمان برده که گوی رعایت مال ایشان خواهد کرد پس چون فرود آمدند باین عهد که هر چه بدین
 برما حکم کند اختیار داریم بخت رسول الله کس فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الیه یوسفی سعد بن معاذ و طلبید او را
 تا بیاید و در بنو قریظه حکم کند و کان قریبانه بود و سعد بن معاذ نزد یک از آن حضرت و دوی زخم خورده بود بر اکل و غزوه
 خندق و خون از زخم وی روان بود و چون آن حضرت او را طلب داشت خون بایستاد و جاری علی حارس پس آمد معاذ بنجدست
 آن حضرت خرسوار فلما دامن المسجد پس چون نزدیک شد از مسجد متبادر از مسجد بخت بخت است که در مدینه است و این سخن
 درست نمی آید زیرا که آن حضرت نزول دینی قریظه داشت که ایشانرا محصور کرده بود و آن چند میل از مدینه دورست مگر مراد
 به مسجد جایی دارند که آن حضرت در مدت اقامت آنجا نماز می گذارد پس مراد به مسجد مصلاست و شاید که در آن مدت بنا
 مسجدی هم کرده باشند مسجدی که الآن در آن بقعه شریف منی است در آن موضع باشد بر هر تقدیر چون سعد بن معاذ
 نزدیک بنزل شریف آمد قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم للانصار مگر کرده انصار را ظاهر است که
 مراد باین قبیلۀ اوس باشد که سعد سید ایشان بود و قوموا الی سیدکم بر خیزید و بایستید و بر وید بجانب مکه و متفق علی
 منعی احدیث بطوله فی باب حکم الانصار و گذشت حدیث ابی سعید خدری در نزول بنی قریظه بر حکم سعد بن معاذ باوراز
 خود در باب حکم اسیران و تمام قصه آن و آنچه متعلق است بدان آنجا شرح کرده شده است و باین حدیث احتجاج کرده اند
 بسیاری از علما را که اهل فضل و قیام و بعضی گفته اند که مراد باین قیام تعظیم و تکریم نیست که برای داخل مجلس شرافت و
 شده است و از آن نمی واقع شده و فرموده که آن از تکلفات اعاجم است و نزد آن حضرت تا آخر عهد زندگانی مکرده بود و
 گوید که اگر این قیام مراد بودی قوموا الی سیدکم گفتی نه الی سیدکم بلکه مراد قیام و تبادست در رفتن بجای اعانت فرمود
 از مرکب و حرکت کردن تا موجب سبیلان دم از جهالت نگیرد و گفتیم من و بعد از توفیق که احتمال دارد که حکمت در مراعات
 توقیر و اگر ام سعد دین مقام و امر به تعظیم و تکریم او در دنیا برای آن باشد که او را برای حکم کردن طلبیده بودند پس احکام
 شان باو دین مقام اولی و نسب باشد تا باعث گردد بر اطاعت و قبول حکم وی و الله اعلم و آنچه رواست کرده
 از قیام آن حضرت صلی الله علیه و سلم مکرر من بن ابی جہل را نزد قدوم وی بر حضرت وی در وایت کرده شد از حد

بن حاتم که گفت در نیامدم بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم مگر آن کسی ایستاد برای من یا منی خضید از سکان خود و هیچ نیست و تمام بدان انجبت فصاحت این روایات و اگر ثابت شود و محمول است بر خصصت در مقامی که تفاخرا کند حال و حکمه از رسول قریش بود و عدی سید بنی طی بود پس دید تالیف ایشان را بر اسلام مناسب است مباد یافت از جانب آنها اطلاع و نشر آن بر طلب اکرام از حضرت وی چنانکه مقتضای حب ریاست است که اقبال الطیبی پوشیده و نماند که قیام آن حضرت مفاخره را و قیام وی رضی الله عنهما آن حضرت را سابقا معلوم شد و تاویل بآن که آن قیام محبت و اقبال بود و نه تعظیم و جلال خالی از تعب نیست و به طبعی از منی است نقل کرده که جماع کرده اند جماع هر علمای این حدیث بر اکرام اهل فضل از علم یا صلا یا کثرت بقیام و امام محیی است محمد بن الدین نووی رحمه الله علیه گفت که این قیام مایل فضل را وقت قدوم آوردن ایشان است و است و اما درین باب در دو یافته و در بنی از ان سر بجا چیزی صحیح نشده و در مطالب المؤمنین از تنقیه نقل کرده که در وقت قیام جاس از برای سیکه در آمد و است بروی محبت تعظیم و قیام کرده و بعینه نیست باینکه در وقت قیام است از سیکه قیام کرده شده است و است وی و اگر وی محبت قیام ندارد قیام برای وی کرده بود و قاضی عیاض مالکی گفته که قیام منی عنه در حق کسی است که نشسته باشد و ایستاده باشند پیش وی مردم ناشستن وی چنانکه در حدیث باید و در قیام و تعظیم برای اهل دنیا محبت و دنیا برای ایشان و عبده دارد و مکر و است در غایت که است ۲۰ و عن ابن عمر بن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یقیم الرجل الرجل من مجلس

فرمود باید که ایستاده بکنند و برخیزند از مرد و دیگر را از جای نشستن وی هم مجلس فیه یسترونشینند خود در جای وی و لکن نفسوا و یسوا و لیکن فرخ کنیه جای را و جای دهم کسی را که در آید تا حاجت بر بخیزانیدن نشود و در بعضی نسخ و لکن یقول نفسوا یعنی بگوید مرد و آید فرخ کنیه جای را و جای دهم اما در اکثر نسخ مصحح لفظ یقول نیست متفق علیه ۲۰ و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال من قام من مجلس ثم رجع الیه فواقع به سیکه برخیزد از جای خود و پست باز آید بسوی جای خود پس وی مستحق تر و سزاوارتر است با سبب که در جای خود بنشیند و اگر دیگری آمد بنشیند باشد اگر برخیزد و در دست و گفته اند که این بر تقدیر است که تعصده باز آمدن بر خاسته باشد چنانکه برای وضو یا اندک کاری ضروری بر خاست و باز آمد اما اگر از مجلس بر خاست و بکار و در دراز رفت و باز آمد جای او نماند و حق او نیست رواه مسلم الفصل الثانی ۲۱ و عن انس قال لم یکن یخض

احب الیهم من رسول الله بنو هیچ شخصه محبوب تر نزد صحابه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و کاتوا اذ را و راه لم یقولوا و بودند ایشان که چون میدیدند آنحضرت را بر بنی خواسته و بنی ایستادند چنانکه ستار است و در تعظیم لما یعلمون من کراهیه لذلک از جهت آنچه میدادند ایشان از ناخوش داشتن آن حضرت از اینی ایستادن را و راه لکن در و قال بنو احدیث حسن صحیح و طبعی گفته که این که است از جهت کمال محبت در سبوح و ستغای باطنی و تالیف قلوب که موجب رفع تحلف و وحشت و وجود اتحاد و یگانگی است پس حاصل آن آمد که قیام و ترک قیام بحسب احوال و احوال و اشخاص مختلف گردد و ازینجا است که گاهی کرده اند و گاهی نه و باین وجه حاصل میگردد و تطبیق میان احادیث

در این حدیث آمده است که ایستادن در مجلس

و قول اول کمین شخص احب مشغرت با نکه محبت مستلزم تعظیم و محبت و اجلال است با وجود آن چون آن حضرت مکرر فرمودند
 آنرا بر منی خاستند بهجت طلب رضا و اطاعت و از اینجا معلوم گردد که الاطاعة فوق الآداب و بروشی که طبعی نیست از
 محبت و کمال آن باعث بر عدم قیام آمدگویی کانوا اذا راوه لم یقوموا بیان فرموده و نتیجه کلام سابق است فافهم رواه الترمذی
 و قال فی احدی حسن صحیح + ۲۰ و عن معاویه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ستره ان تمثیل له الرجال قیاما
 کسیکه خوشحال میگردد و اندازد و از آن جهت پیش ایستادن و بر جای خاستن مردم او را و قول وی قیاما مصدر است برای تکیه
 یا جمع قائم فقیه مقصد من الناس باید که بگیرد و ساقی کند جای نشست خود را از آتش و دوزخ و از اینجا معلوم شد
 که مکرر و دهنی عنه دوست داشتن بر پایستادن مردم است بخد مت بطریق تعظیم و کبر و آنچه برین وجه بود مکرر و نه باشد
 رواه الترمذی و ابو داود + ۳۰ و عن ابی امامه قال خرج رسول الله ابو امامه گفت بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 متکلیا علی عصا تکیه کننده بر چوبی نعمنا له پس بر جاستیم ما و ایستادیم برای آن حضرت فقال پس فرمود لا تقوموا کما
 یقوم الاعاجم بر خیزید و نه ایستید چنانکه بر خیزند و می ایستند اهل عجم تشبیه در اصل ایستادن باشد یا کیفیت خاستن
 که چون عظیمی از عظمای ایشان بر ایشان درآمد و بجز و دیدن وی بر خیزند و اضطراب کنند پیش آید و برای تعظیم و
 بر پایستاده باشد چنانکه طبعی آن کرده بقول خود و بعضی بعضا تعظیم میکنند بعضی از ایشان که اصاغره بعضی دیگر
 که عطا ادا کارند و برین توجیه اصل قیام ممنوع نباشد چنانکه در بعضی احادیث آمده بلکه آنچه بطریق تعظیم و شجر باشد رواه
 ابو داود + ۳۰ و عن سعید بن ابی الحسن تابعی نقه است برادر حسن بصری و ابو الحسن نام پدر ایشان است وفات یافت
 پیش از برادر خود یک سال سنه تسع و مائة روایت میکنند از ابن عباس و ابو هریره و روایت میکنند از وی برادر و
 و قتاده و جز ایشان قال جابرا ابو بکره فی شواذیه گفت آمد ما را ابو بکره فقیه بن حارث ثقفی بغیر فون که از مشاهیر صحابه است
 از برای ادای شهادت در قضیه که گواه بود و مقام که بر جل من مجلس پس ایستاد برای تعظیم وی مردی از جای که نشسته بود
 آن مرد تا وی در آنجا بنشیند فابی ان مجلس فیه پس ابا آورد ابو بکره از نشستن در آنجا و قال ان النبی گفت که پیغمبر صلی
 علیه وسلم نمی فرماید منع کرده ازین که بایستد کسی تا بنشیند و دیگری را در جای خود بنشیند آن کس در آنجا ظاهر عبارت اینست
 که ممنوع این جمیع باشد و اگر اشارت بجز و قیام دارند نیز صورتی دارد و باقی متفرع بر آن است چون آن منتهی عنه
 نشستن را و اینجا نیز مکرر و داشت فافهم و دیگر گفت و نئی النبی صلی الله علیه و سلم ان یخرج الرجل یدیه ثوب من لم
 و نهی کرد آن حضرت از پاک کردن مرد و دست خود را که آلوده باشد بطعام و جز آن بخانه کسیکه پوشانیده و نداده است
 آن کس را آن جامه را یعنی دست بعد از طعام مثلا بجامه بیگانه پاک نکند اما اگر غلام یا فرزند یا خادم او باشد
 که این جامه بوی او داده است میتوان پاک کرد رواه ابو داود + ۵۰ و عن ابی الدرداء قال کان رسول الله بود
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا جلس چون می نشست و جلیست او که نمی نشست با گردوی فقام پس ایستاد

از مجلس می خواست که مردن خانه رود قاراد الرجوع پس میخواست که باز آید مجلس تنوع نفعه می کشید فعل خود را میگذشت از آن
 همین جا که نشسته بود نزد او پای برهنه بر روی میز افتاد بعضی بایکون علیه میگذشت بعضی چیز را که بر وی بود مثل ردای که
 بر بدن مبارک وی بودی و جز آن فیعت ذلک اصحاب پس می شناختند باین نشان باز آمدن آن حضرت را مجلس اصحاب او
 و سید استند که باز خوانند آید مقبول پس بر جای خود میمانند و متفرق نمیگشتند رواه ابو داود ۰۶ و عن عبد الله بن مسعود
 عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یجل الرجل ان یفرق بین اثنين روایت است از عبد الله بن عمر گفت روایت است
 مرتب مردی را که تفریق کند و جدائی افکند و فاصل گردد میان دو کس که بیکدیگر آنها علاقه اخوت و محبت دارند و بهم نشسته اند الا
 باذنهم اگر باذن و رضای ایشان اگر فضا وجود علاقه میان آن دو کس معلومست نشینند و اگر معلومست که نیست بنشینند و اگر هم
 و نامعلومست احتیاط در آنست که نشینند رواه الترمذی و ابو داود ۰۷ و عن عمر بن شعیب عن ابیه عن جده ان
 رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا تجلس بین رجلین الا باذنهما نشین میان دو مرد و اگر باذن ایشان رواه ابو داود ۰۸
الفصل الثالث ۲۲ عن ابی هریره قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجلس مخافاً فی المسجد و یخجل و یخجل
 که نمی نشست باما در سجده و نمی کرد با ما فاذا قام قناتیا پس چون می ایستاد از مجلس می ایستادیم یا ایستادنی و ایستاد
 می ماندیم حتی زانو قد داخل بعض بیوت از دواجر تا آنکه می دیدیم که تحقیق در آمد بعضی خانهای زنان خود را ۲۱ و عن واثقه بن الخطاب
 قرشی عدوی است از قوم عمر بن الخطاب مر او را محبت است ساکن شد دمشق را روایت کرد از آن حضرت یک حدیث را که
 همین حدیث است قال دخل رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو فی المسجد فاعدا آمد مردی نزد آن حضرت و آن حضرت
 در سجده نشسته بود و فرج خود را بر او صلی الله علیه وسلم پس جنبید و یکسو شد برای آن مرد آن حضرت از جای خود فقال الرجل لیست
 آن مرد یا رسول الله ان فی الکمان ستمه بدستی که در جافراخی است حاجت بجنبیدن تو از مکان شریف نیست فقال النبی صلی الله
 علیه وسلم لیست گفت آن حضرت ان المسلم محاسب بدستی که مرسلان مباح است اذ انما اخوه چون بر مید آن سلمان ابرار و او که سلمان
 دیگر است ان نیز خرج که که بجنبید برای وی این برادر یعنی قطع نظر از تنگی و فراخی جایی جنبیدن و یکسو شدن از جای بقصد اکرام و اعتنا
 نیز حق است رواه ابی هریره و ابی هریره را التبعی فی شعب الایمان باب الجلوس و النوم و المشی
 ۲۲ ذکر این سه چیز باین ترتیب موافق است بعبادت زیرا که آدمی نشیند است برای طعام و جز آن پس از آن بخواب میرود
 پس برنجیز و می کشد سجده و جز آن مثلاً و جلوس و قعود یک معنی است بعضی فرق میکنند که قعود از قیام می باشد و جلوس
 بعد از افتادن بر پهلوی یا بعد از سجده کردن کذا فی القاموس و در اینجا کلام طویل است در موضع دیگر مذکور شده و نوم قمری است
 که حاصل میشود در قوامی در آنکه از استرخا و عصاب بسبب مسود بخار از جوف بر آید **الفصل الاول ۲۳** عن ابن عمر
 رضی الله عنهما قال را است رسول الله صلی الله علیه وسلم یقنأ الکعبه ابن عمر گفت دیدم آن حضرت را در پیش صحن خانه که کعبه معتاب است
 نشسته بر وضع احتیاط و آن چنان باشد که زانو بار ایستاده دارند و کفهای پا را بر زمین نمی نهند و هر دو دست را بر ساقها حلقه میکنند

خواه سرین بر زمین نهند یا نه نهند و احتیاجی به قوب بود چنانکه ردا و فوطه و گاهی بهر دوست و عرب در شستن احتیاجی کردند
و آنحضرت را جمعی بدو دست دیدند و احتیاجی به نیر و اسیت کرد و اندر واه البخاری ۲۰ و عن عباد بن یونس و شیع
بن تیمیم عن عمه عباد بن تیمیم بن زید بن عاصم تابعی انصاری است مازنی مدنی از شاهپیر تابعین و ثقات ایشان است و در
میکند از عمر خود که عبد الله بن زید انصاری است قال راایت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فی آب
مستلقیا در سجده بر قفاه خفته و اضعا احدی قدمیه علی الاخری نهند و یکپای خود را بر پای دیگر و از اینجا معلوم شد که استلقا در سجده
جائز است و گفته اند که آن اعیاناً بود جهت دفع قعب و طلب راحت و آن حضرت نیز برای تعلیم جواز کرده و الاعادت شر
بر خلاف آن بود و متفق علیه ۲۰ و عن جابر قال نبی رسول الله گفت جابر نبی کرد پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم ان یرفع ارجل
احدی رجلیه علی الاخری از برداشتن مرد یکپای خود را بر پای دیگر و بهو متعلق علی ظهره و حال آنکه آن مرد خپنده است بر پشت خود
رواه مسلم ۲۰ و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لا یستلقین احدکم باید که بر پشت خواب نکنند یکی از شما ثم یضع احد
رجلیه علی الاخری پست بند یکپای خود را بر پای دیگر و او هم مسلم این دو حدیث که از جابر آمده بظاهر منافات دارند با حدیث
عباد بن تیمیم که اول مذکور شد و جمع میان آنها آنچنان کرده اند که نهادن یکپای بر پای دیگر بدو طریق میباشد یکی آنکه هر دو پا را از کشید
و یکی را بر دیگری نهند درین طریق باکی نیست زیرا که باین نسبت انکشاف عورت لازم نیاید بطریق دیگر آنکه زانوی یکپای را
استاده دارد و پای دیگر بر زانوی آن پا که استاده کرده نهند منی عنه این است و این نیز بر بقدری که موجب انکشاف
عورت گردد چنانکه سر اوایل پوشیده باشد و از آن پیراهن دراز نباشد و اگر نه چنین بود آن نیز منع و منی عنه نباشد
پس مدار جواز و منع بر انکشاف عورت و عدم انکشاف آن آمد که اقلوا ۵ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم بنیاء رجل یختر فی برودین وراثتی آنکه مردی سیخرا سید و گردن افراخته میرفت در دو جامه مخطم را مردی ازین
یا اخبار است از شخصی از ائم سابقه و بعضی گویند مراد بدان قارون است و احتمال دارد که بطریق فرض و تشبیل باشد از بر
تخلف و انداز و الله اعلم و قد اعجبت نفسی و بحقیق در عجب انداخت او را نفس او و خوش آمد او را این جامه ها و خراشیدن آن
خفت که الارض فرو برده شد او را در زمین فموی تجلی فیها الی یوم القیمه پس آن مردی جنبه و فرو میرود در زمین تا روز قیامت
جملین جنبین با و از جلاجل و ف که میگویند از اینجا است متفق علیه از اینجا معلوم شد که تکبر و افتخار و خراشیدن و سب برافراشتن
در رفتار مذموم است و عاقبت وی فخرم اعادنا الله من ذلک و رفتار را برده قسم نهاده اند و هر کس را در زبان عرب نامه
جداست و در شرح آنرا ذکر کرده ایم اتم کمال و افضل از همه بدون است بفتح با و سکون و او که آهسته با حرکت تمام و سرعت اندک
روندند مردگان و فسر گانه چون چوبی خشک روند و نه نجفت و سبکساری و از عجاج و اضطراب و این هر دو نوع مذموم و مستقیم
و دلیل است بر ذبول و مرده ولی و سبک سری و بی عقلی و در قرآن مجید چون راستایش کرده و بندگان خاص خود را
بر آن صفت نموده چنانکه و عباد الرحمن الذین یشون علی الارض هونا یعنی راه میروند با رام و گرانباری بی تعظیم و تکبر

و بی مردگی و فسر دگی تفصیل آن در بیان روش آن سر و صلی الله علیه و آله و سلم در بیان شرف معلوم گرد و انشاء الله

الفصل الثانی ۱۰۰ و عن جابر بن سمره صحابی است مانند پدرش کنیت او ابو عبد الله خواهر زاده سعد بن ابی

ام او خالد بن ابی وقاص قال رایت النبی صلی الله علیه و سلم متکلیا علی سواده علی ساره دیدم آن حضرت را تکیه زده

نشسته بر بالین که سواده بود در جانب دست چپ وی رواه الترمذی از نجاشی معلوم شد که تکیه زده بر سواده نشستن

و آمده است که آن حضرت سواده را دوست میداشت و فرموده است که اگر کسی سواده دهد و نباید که در یاد و طبع

فرموده است ۲۰ و عن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله یو فی غیر خدا صلی الله علیه و سلم اذا جلس فی المسجد یقبل

چون می نشست در مسجد احتیاب میکرد و دست شریف خود و منی احتیاب معلوم شد رواه زرین ۳۰ و عن قتیبه بن

قاف و سکون تخمیه نیت مخترع بفتح سیم و سکون خارجیه و را انهارات رسول الله از قیلید غیر به تمییز و ایت است

که وی دید غیر خدا را صلی الله علیه و سلم فی المسجد و هو قاعد القرفصاء و مسجد و حال آنکه آنحضرت نشسته بود بر وضع

بضم قاف و سکون را و ضم فاف و فتح آن و صا و ممله مد و مقصور هر دو آمده و بعضی گفته اند به تکیه قصر کبر قاف و فاف آمده

و در قاموس مثلثه القاف و الفاف گفته نوعی است از جلو س و آنچنانست که بنشینند بر هر دو سیم و بچپانند

را نهرا را بشکم و احتیاب کند بر دست یا به شین تکیه زده بر دوزانو و چپانند را نهرا را بشکم و در آر و کنهای هر دو دست

در بغل دست راست در بغل چپ و دست چپ در بغل راست و این نشستن با دین نشینان عرب است و غریبا و شغولا

و نظار گیان که در دل فکری و اندیشه و خیالی داشته باشند نیز باین وضع نشینند یا آنحضرت در چه مقام بود که این چنین

نشسته بود پس قیلید میگوید که دیدم آن حضرت را در مسجد باین وضع نشسته قالت گفت قیلید فلما رایت رسول الله

بر گاه که دیدم غیر خدا را صلی الله علیه و سلم باین وضع نشسته است شش که در غایت فروتنی و انکسار و ذوق و حضور بود و آنکه

من الفسق لرزانیده شدم فرق بفتح فا و از ترس و بیست یعنی لرزه بر اندام من افتاد و حالتی دست و او که از ترس

رفتیم رواه ابو داود و ترمذی نیز در شاکل روایت کرده ۲۰ و عن جابر بن سمره قال کان النبی یو فی غیر خدا صلی الله علیه

و سلم اذا جلس الفجر چون میگذازد نماز فجر را و فارغ میشد از آن توجع فی مجلسه ترجع میکرد و در نشستن خود یعنی چهار زانو می نشست

حتی تطلع الشمس حنا تا آنکه نیک برمی آمد آفتاب بغیر و روشن و پاکیزه از زردی که بجبت عبا و بخار در وقت طلوع

عارض میگردد و فقط حنا را چند وجع خوانده اند اصوب است که بفتح حا و سین است ای طلوع حنا حنا بفتح حا و سکون

سین و همزه مده بر وزن فاعلا و در بعضی روایات مینا بکسر حا و سکون مثناه تخبه یعنی زمان نیر آمد یعنی می نشست

تا زمانی که نخواست رواه ابو داود ۵۰ و عن ابی قتاده ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا عرس سلیل بود آنحضرت

چون تریس میکرد و شب قطع علی شقه الامین می خفت بر پهلوی راست خود و اذا عرس سلیل الصبح و چون تریس میکرد

نزدیک صبح نصب ذراع استاده میکرد و ساعد مبارک خود را و وضع را سه علی گفته و می نهاد سر مبارک را بر کف دست خود

رواه فی شرح اشتهاء قمری نزل مسافرت آخر شب برای استراحت و خواب و عادت شریف چنان بود که چون در وقت
نزدول پاره آخر شب بودی و هنوز صبح دور بودی بخواب می رفت بر پهلوی راست چنانچه در غیر حالت قمری نیز چنین
عادت داشت و اگر صبح نزدیک بودی دست شریف ایستاده کردی و کمر بکف دست نهادی و بخواب رفتی و اینجه بر آن
آن بود تا خواب بغیر اغ و قرار نگیرد و نماز فجر فوت نشود اما در صورت اخیر ظاهر است و در صورت اولی نیز در خواب بر پهلوی راست
دل در جانب چپ حلق باشد و قرار و سکون کمتر بود و خواب غالب نیاید و چون بر پهلوی چپ خسید دل در جزو خود ممکن گردد
و آرام گیرد و خواب بغیر اغ آید و لهذا اطباء که مرض ایشان از خواب آرام و هضم طعام است خواب بر پهلوی چپ دست دارند
تا بسبب آرام و سکون ظاهر حرارت در باطن مختس گردد و موجب هضم طعام شود و در بعضی روایات آمده که چون قمری
بشب میگرد خشتی زیر سر می نهاد و چون نزدیک صبح بودی ساعد شریف نصب کردی و کمر بکف دست نهادی تا ممکن
نگردد و بر نوم ۶۶ و عن بعض آل ام سلمه قال مردی است از بعضی اولاد ام سلمه که از ازواج مطهرات است و او را بعضی
اولاد بود و بعضی از ایشان ریب آن حضرت بودند چنانکه عمر و زینب را وایت از کدام اینهاست بر هر تقدیر روایت است از بعضی
از اینها که گفت کان فرأی رسول الله صلی الله علیه و سلم بود جامه ته افکنند فی آن حضرت برای خواب نخواهی وضع فی قبره
مانند آنچه نهاده شد در قبر شریف وی در حدیث آمده است که در قبر شریف قطیفه عمر اکنه که در زیر پشت مبارک وقت خواب
می انداخت نهاده بودند و جسد شریف بالای آن نهاده و بعضی گفته اند که جسد شریف بر آن جامه نهاده و در قبر گذاشتند و بر دامن
آن بجهت اضطراب وقت بخواب فرایم رسید همچنان ماند و کشادون قبر بعد از پوشیدن مناسب نهاده آورده اند که نهادن
آن قطیفه زیر جسد شریف از شرف آن بود و بعضی شین و سکون قاف مولی آنحضرت صلی الله علیه و سلم به اتفاق صحابا گفت
نخواهیم که جامه او را کسی بعد از وی بپوشد و جمهور علما بر که است نهادن جامه اند زیر پست در قبر و در وقت الاحباب میگوش
که نهادن آن بوضعیت آن حضرت بوده آن از خصائص آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و صحیح است که کسی
بعد از آنکه خشت در قبر نهاده بنا کرده بودند قطیفه را بر آورده و الله اعلم حاصل آنکه راوی نشان میدهد که فرأی وی صلی الله علیه
از بعض آن جامه بود که در قبر نهاده و ظاهر آن بود که بجای یوضع وضع گوید بلفظ ماضی مگر آنکه این روایت در حال نهادن آن حضرت
در قبر کرده شد و الله اعلم و کان المسجد عند راسه و بود در وقت خواب رفتن مسجد نزد سر مبارک وی یعنی سر بجانب مسجد میکرد
و لاجرم چون روی بجانب قبله بود سر مبارک بجانب مسجد کرد و بر آن وضعی که مسجد شریف بجهت نیست واقع شده که حجره بجانب
دست چپ مسجد است و در بعضی حواشی نوشته که مراد به مسجد مسجد صلی است یعنی جای نماز گزاردن از حجره سر را بجانب دست
میکرد و نزدیک بوی می خفت بجهت استیناس بآن مکان و سهولت قیام برای نماز شب و الله اعلم رواه ابو داود
۶۶ و عن ابی هریره قال رای رسول الله صلی الله علیه و آله که سلم رجلا مضطجعا علی بطنه و ید آنحضرت مردی را خفته بر شکم خود
نقال پس گفت آن حضرت آن نه صبیحه این است خفتیدن است که لایحها الله دست نمیدارند از اندامی نقاس

رواه الترمذی و گفته اند که خفتیدن بر چهار قسم است اول خفتیدن بر قضا و این خفتیدن اهل عورت است که در ملکوت آسمان و جبرام
سیارات نظر عورت می افکنند و بر قدرت و حکمت که دو کار تعالی و تقدس است لال میکنند دیگر بر پهلوی راست و این خفتیدن
اهل عبادت است که باین وضع نمی بستند قیام شب میباشند برای نماز و طاعت مولی عز و علا سوّم خفتیدن بر پهلوی چپ این
خفتیدن اهل استراحت است که بدان استعانت پنهانید برضم طعام و راحت و آرام طبیعت چهارم خفتیدن بر روی و این
خفتیدن اهل غفلت است که سینه و روی را که اشرف اعضا و افضل اجزای بدن اند بر خاک نداشت و گویان ساری می افکنند و غیر
طاعت و سجود باری تعالی ۸۰۰ و عن یحیی بن طحفة بن یس الفخاری عن ابيه و كان من اصحاب اصفه قال لعنن نفع محمد
اولی و سبعة من جملة سکون تخمات ثمانية و شین معجروایت میکنند از پدر خود که طحفة است بکسر طاء سکون خای معجروایت
گفته اند طحفة بها و بعضی طحفة بغین بدل خا و بود پدر او از اصحاب صفه که گفت پدروی میا انا مضطجع من السحر علی بطنی در اثنا
آنکه من خفتیده ام از درد سحر بشکم خود و سحر بضم سین و سکون خای همتین و بفتح و سکون و یفتین شش و نیز آنچه پیوست
بمحقق مری از اعلامی بطین یعنی بسبب دردی که در سینه داشتم بر روی افتاده بودم و بر شکم خفتیده و از اربل بکمر کنی جرسه
ناگاه مردی می جنبانید و رایخی خود فقال پس گفت آن مرد که می جنبانیدان نه جمعة بفضما الله این نوع خفتیدن
خفتیدنی است که دشمن میدارد و خدای تعالی آنرا مبالغه در که است وی درین حدیث بیشتر است از حدیث سابق که فرمود
لا یحبها الله یا انما یحدهم محبت نیز کنایت از بغض است فخرت فاذا هو رسول الله پس نگاه کرد و ناگاه می بینم که آن مرد که
بپای خودی جنبانید و رایخی خفتید صلی الله علیه و سلم را و او بود و این باجه شک نیست که ضرورت هیچ این مخطو خواهد بود
پس بر تقدیر علم آن ضرورت اگر واقع باشد منع برای مبالغه و احتیاط در ارتکاب آن خواهد بود و الله اعلم ۹۰ و عن علی
این شبیان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من بات علی ظهر بیت کسی که شب گزید از این خواب کند بر پشت خانه لعین
حجاب که نیست بر پشت وی پرده که مانع آید از افتادن چنانکه بر با و از هر طرف دیوارها میسازند تا پرده شود و از سقوط مانع آید
ولی روایت میاورد در روایتی این چنین آمده و هر بیت پس علیه حایج جمع حجر کبیر آنچه منع کرده شود و بومی چنانچه دیوار و مانند آن فرمود
هر که خواب کند بر پشت این چنین خانه تقدیرت بنه الله تعالی تحقیق بر می شد از وی ذمه و عیدی که حق سبحانه برای حفظ و کلاست
و نگاهبانی وی بسته چو وی تعالی بکرم و رافت خود برای حفظ بنده گان خویش عهده کرده و ملائکه و حساب دیگر برای این کار
و چون این شخص نیست خود نفس را در تسلک انداخته و در جای خفته که بحکامات بسبب ملائکه دی گردان عهده محافظت وی سقط
و منقطع گشته با آنکه چون خود را در معرض ملائکه افکند عصمت از نفس خود انداخته کرده و در حکم شخصی شد که خون او در دست و ذمه عصمت
ندارد که بکرم آن دم وی مضمون میگردد و فافهم رواه ابو داود و فی معالم السنن للخطابی حلی در معالم السنن که نام کتابی است مر
خطابی را بجای حجاب حلی واقع شده بکسر حایج آن مراد بر مرد و وجه و دست اما بکسر یعنی خورشید کرده پرده را که بر پشت
باکم کشیده باشند بقیل خود و استعاره کرده لفظ مشبه را برای مشبه چنانکه عقل باخ است از کارهای ناشایسته کردن پیر

برده مانع است از سقوط و بر زمین افتادن و اما بفتح ح می یعنی ناحیه و جانب است و اجماعی نوامی و جانب آنرا گویند و پیوسته
 ناحیه و جانب بام میگردد و این لفظ بر سه وجه درین حدیث روایت کرده اند اما حدیث لاحق مؤید روایت جماعت چنانکه گفت
 ۱۰۰ و عن جابر قال نبی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ینام الرجل علی سطح لعین محجوب علیه نبی کر و آنحضرت از خواب کردن
 مردی بای که رنگ بست کرده نشسته است بروی لعینی پرده و دیواری بران نه کشیده اند رواه الترمذی ۱۱۰ و عن حذیفه
 قال مرویة عن ابي یحیی بن الیمان که گفت ملعون علی لسان محمد لعنت کرده شد بهت بر زبان محمد صلی الله علیه وسلم من بعد
 وسط حلقه که سبک نشینند در میان حلقه رواه الترمذی و ابو داود و معنی این حدیث آنست که جماعت حلقه کرده نشسته اند یکی بیاید
 و پای برگردنهای ایشان بنهد و بگذرد و در میان حلقه بنشیند و آنجا که رسیده و جای خالی یافت نشیند چنانکه ادب است یا نه
 که در میان حلقه نشیند و لا بهیست بجانب بعضی خواهد کرد و بعضی از اهل مجلس محبوب و پوشیده خواهند شد و از بعضی منافق و
 خواهند شد بدان که اندامی مردم بی موجب شرعی باعث لعنت و مذمت است و آنکه بعضی از شرح گفته اند که چون اهل حلقه متذکر
 و متضرر شوند لعنت و مذمت خواهند کرد و او را عبارت ملعون علی لسان محمد آبی است از آن چه معنی بودی آنست که نفس الامم ملعون
 و مذموم است و بعضی گفت اند که مراد بقاعد در میان حلقه شخصی سحر و ضحک بی اعتبار است که در قول و فعل مبالغت ندارد و در میان
 حلقه نشینند و مردم را میخنداند و ایشان را و اسخره می گیرند و می خندند و الله اعلم ۱۱۰ و عن ابی سعید اخدری قال قال رسول
 صلی الله علیه وسلم خیر المجلس او سها بترن مجلسا و نشسته گاهها فراخ ترین آنهاست یعنی در جای باید مجلس ساخت که فراخ بود
 و جای پر مردم تنگ مگردد و اینرا نکشند رواه ابو داود ۱۱۰ و عن جابر بن عمر قال جاز رسول الله صلی الله علیه وسلم امر
 آنحضرت یعنی بیرون آمدن از خانه و اصحاب جلوس و صحابه وی نشسته بودند یعنی متفرق جدا جدا حلقه بسته و مجلس گرفته فقال
 چون دید آن حضرت ایشان را برین طریق نشسته بطریق تعجب و کراهت گفت مالی را که عزمین چیست مرا که می چنین شمار متعجب
 نشسته و در یک مجلس جمع نشده عزمین جمع غرت است تخفیف زای یعنی جماعت مکر و شیطنت آنحضرت متفرق را که موجب حشمت
 و بیگانه گی و دوی است و ترغیب فرمود بر اتفاق که نشان بیگانگی و اتحاد و اجتماع است رواه ابو داود ۱۱۴ و عن ابی هریره ان
 رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا کان احدکم فی الغمی چون باشد یکی از شما نشسته در سایه نقلص عنه اظل پس برآمد از وی سایه
 و کوفته شد فصد بعضه فی الشمس و بعضه فی الظل پس کشت پاره از وی در آفتاب و پاره در سایه فلیقم پس باید که بنشیند
 از آنجا رواه ابو داود و روایت کرد این حدیث را ابو داود و این چنین در روی امر به برخاستن از جای مذکور وارد شده و حکمت
 آنرا بیان کرده و فی شرح استغنیه و کشرح سنه از ابی هریره حکمت نیز بیان کرده و آنچنین روایت کرده قال گفت آنحضرت
 صلی الله علیه و آله که سلم اذا کان احدکم فی الغمی فقلص عنه اظل فلیقم فانه مجلس الشیطان زیرا که آن جای که پاره و سایه است
 و پاره در آفتاب جای نشست شیطان است بکنه رواه متمر موقوف فاینچنین روایت کرده است این حدیث را چنانکه در شرح
 کرده متمر موقوف بر ابی هریره و رفع بحضرت مصطفی نکرده و صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه ابو داود کرده لیکن این موقوف بر حکم مرفوع

زیرا که حکم صحابی حدیث با جمعا و قیاس نتوان یافت بی سماع از حضرت نبوی ممکن نبود و کما تقرنی موضوعه لایسا که بطریق دیگر فرغ
 پوشیده نماند که قتل وی فضا بعضه فی الشمس و بعضه فی الظل دلالت دارد که مجلس شیطان در خصوص این مکان است که برین
 هیچ باشد اما اگر تمام در آفتاب باشد این چنین است نعم آن نیز محبت القاء نفس و تعب و مشقت ممنوع و مکروه خواهد بود و از
 جهت بودن او مجلس شیطان و اگر فضا آفتاب زمستان باشد در وی میتوان نشست اما در آنجا که بعض در آفتاب است و بعض
 در سایه میتوان نشست حکم این حدیث پس آنچه بعضی گفته اند که اضافت این مکان شیطان از جهت آنست که او با عفت و
 راضی است بدان تا بمسلمان مشقت و محنت برسد چیزی نیست بلکه این از اسرار است که کشف آن مخصوص بجناب نبوت
 و چاره در اینجا تسلیم نیست و صحابه و غیر ایشان را بدرک کند آن راه نه و الله اعلم ۱۰۰ و عن ابی اسید الانصاری بضم همزه
 و فتح سین و در تقریب گفته که صحیح مضبوط همزه و کسر سین است قاله الدارقطنی نام او مالک بن ربیع است و حاضر شد بر روی
 و تماشای شاه را و هو از من بات من البدرین انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول روایت میکند که وی شنید آنحضرت را در
 سخنان و امر و نهی میکرد و هر دم و هر خارج من المسجد و حال آنکه آن حضرت بیرون بود از مسجد فاحفظ الرجال مع النساء فی الطریق
 پس بهم آمیخته شدند مردان با زنان در راه فقال للنساء استأذنن منی گفت آن حضرت مر زمان را پستتر و دید در راه از مردان
 و کیو شوید فانه لیس لکن زیرا که غیر سه شمار ای زنان آن محققن الطریق که در میان راه روید تحقیق بفتح تاء و سکون قاف ثانی
 صیغه جمع مؤنث مخاطبه از حاق معنی وسط علیکن بجافات الطریق بر شما باد که بروید در طرف و کرانه راه حاضر کرانه حافا الوادی که در
 وادی نکات المرأة ملصق بالجدار پس چون حکم کرد آن حضرت بزنان که از میان راه حذر کنند و بر کرانه روند بود زن چون که
 در راه میرفت می پرسید بدو از حق این قومها متعلق با جد ارتا آنکه جائه آن زن می آید و نیت بدو از جهت کمال سبانه در صورت
 برای انتقال امر رسول الله صلی الله علیه وسلم راه ابو الدود البیعی فی شعب الایمان ۱۰۱ و عن ابن عمر ان ابی
 صلی الله علیه و آله و سلم نهی ان یشی الرجل بین المراتین نهی کرد آن حضرت از راه رفتن مرد میان دو زن ظاهر عبارت بنی
 المراتین آنست که مرد را بگذرد که در میان دو زن نگذرد اما آنکه بایشان در راه بجا رود آن چیز دیگر است و ظاهر عبارت برین
 تقدیر آنست که گفته شود ان یشی مع النساء آن نیز نهی و خوف فتنه منعی عنه خواهد بود اما مقصود اینجاست از گذشتن میان
 دو زن است که این با احتیاط و اجتماع نزدیک تر و از حیاد مروت دور تر است و شاید که در اینجا حکمتی دیگر باشد موقوف بعلم نبوت
 و الله اعلم راه ابو الدود ۱۰۰ و عن جابر بن سمره قال کنا اذا اتینا النبی گفت جابر بودیم ما چون می آمدیم نزد پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم جلس احدنا حیث ینتی می نشست یکی از ما همانجا که میرسد از مجلس و نشی میشد حرکت او یعنی قصد بالارودی
 نمیکرد و راه ابو الدود و ذکر حدیث عبد الله بن عمرو فی باب القیام ذکر کرده شدند و حدیث که عبد الله بن عمرو روایت کرده
 که اول آن دو حدیث لاجل الرجل ان یفرق و دوم لاجل من یجلسین و در مصباح مکرر درین باب این هر دو حدیث را
 و حاصل ثانی از باب القیام نیز آورده و این عجیب است اگر گفته شود که حدیث ثانی از آن دو حدیث از عمر بن شیب عن ابی

و گرا هست حق تعالی مرعطاس و ثواب را با اعتبار غیره و نتیجه آنهاست که فساد و طاعت و کسالت در آن است فاذا عظمیٰ علیکم
و حدیث پس چون عطسه زنند یکی از شما و شما گوید مخرجدار ابقول خود را بگوید و اگر رب العالمین ندیده کند بهتر بود و اگر احمد بن محمد
حال گوید فاضل تر باشد که اقال الطیبی و حکمت و تمکین بعد از عطسه آنست که عطسه علامت صحت و باغ و قوت مزاج است
زیرا که مودی سید و از جانب جوف بجانب دماغ پس اگر دماغ صحت و قوت دارد و از آن منع میکنند و دفع می کنند و قبول نمی کنند
و چون ضعیف بود قوت بر شمع آن دارد و عطسه نمی آید که دفع آن کند پس منب باید که چون عطسه دهد و بعد گوید کان جاعلی کل مسلم
باشد حق و واجب بر هر مسلمان که بشنود و یا آن بقول که گوید مرعطاس ای حکم الله رحمت کند ترا خدای تعالی
یا حکم الله و این عبارت دلالت کند بر آنکه جواب عظمیٰ بر حکم الله فرض است بر هر مسلمان زیرا که مودی کان جاعلی کل مسلم
اما علمای ادرین اختلاف است و صحیح از مذہب حنفی آنست که واجب است علی الکفایه اگر یکی از حاضران گوید از همه ساقط گردد
و در روایتی مستحب است و صاحب منیر السعاده گوید که ظاهر احادیث صحیح آنست که جواب عظمیٰ فرض است بر هر کسی و جواب یکی
مجهول نیست از دیگران و این قول جامعتری از اقا بر طاعت و مذہب شافعی آنست که سنت است علی الکفایه لیکن فاضل آنست
که هر یکی گوید و در مذہب مالک اختلاف است که واجب است یا سنت و اتفاق بر آنکه واجب یا سنت آن بر تقدیر است که عظمیٰ
محمد گوید و حاضر بشنود و اگر نه محمد گوید مستحبی جواب بود و اگر گوید لیکن آنست که گوید چنانکه کسی نشنود نیز جواب لازم نگردد و قاضی
الکتاب و فائز بن هوشن الشیطان اما غیازه پس نیست آن مگر از شیطان فاذا ثاب احدکم پس چون بیاید غیازه یکی از
شمار افیاده ما استطاع پس باید که باز گرداند او را و بگوید که بیاید تا آنکه تواند و اگر نتواند دست بردارد و باید که پشت و شیب
ببندد یا لب زیرین بدن از گز و خان احدکم از ثواب پس بدستی که یکی از شما چون غیازه میزند و میکشاید و بان در احتیاط
الشیطان می خندد ازین فعل شیطان رواه البخاری و فی روایتی مسلم و در روایتی مسلم را چنین آمده خان احدکم زیرا که یکی از
شما اذ اقال با چون بگوید یا چنانکه بعضی در وقت غیازه میگویند و بعضی آه میگویند و شک الشیطان می بیند و شیطان از
۲۰۶ و محمد بن حمال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذ عظمیٰ احدکم فلیقل هم از بی هم بریه است که گفت گفت حضرت
چون عطسه زنند یکی از شما باید که بگوید احمد مد و لیقل له اخوه او صاحبه و باید که بگوید مراد را بر او را و معنی مسلمان بیاید یا و نیک
راوی است که اخوه گفت یا صاحبه بر حکم الله فاذا اقال له پس چون گفت یا مراد بر حکم الله فلیقل پس باید که
گوید عظمیٰ بعد یکم الله و یصلح باکم راه راست نماید شما را خدای تعالی و نیک گرداند و دلهای شما را با احوال شما را خطاب
جمع باعتبار غالب است چه غالب آنست که جماع حاضر میباشند یا برای نظم و احترام مخاطب است یا مراد تمام است مرعوفه
محمد بن حمال صلی الله علیه و آله وسلم رواه البخاری ۲۰۷ و عن انس قال عظمیٰ جلال الله فی عظمیٰ عظمیٰ زود و در نزد و آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم فتمت احدی و لم تتم الاخر فتمت که در آن حضرت یکی از آن دو مراد و تمثیل نکرد و دیگری را
فقال الرجل پس گفت آن مرد که آن حضرت او را تمثیل نکرد و یا رسول الله تمثیل نهاده و لم تتم فتمت که در آن

و تثبیت نکردی مرا قال این خدا حمد گفت آن حضرت این مرد محمد گفت خدای را پس سستی تثبیت شد و لم محمد الله و محمد سستی
 تو خدای را پس سستی نشدی تثبیت را و استحقاق تثبیت بعد از حمد است و این زجر و تشدید بر تو که محمد متفق علیه بدانکه
 تثبیت جواب عاقل است بر یک حکم الله بچنین صبح و صبح هر دو روایت است و بعد از اعلان نصح است و سستی است از شامت
 که معنی شام شدن و شامان و عاقلان است بدین بلیت بر کسی و معنی تثبیت دعا کردن است بدو و داشتن خدای تعالی او را
 از شامت اعدا و از آنچه باعث شامت ایشان گردد و گویند که چون عطسه زد و صحبت یافت از شامت اعدا خلاص شد بنا بر این
 صیغه تفعل برای رفع و از آنکه از قبل بعضی گویند که شواست معنی فراوانی است یعنی پاهای چهار پاییان آمده گویند یا این دعا است
 به ثبات قدم بطاعت و عاقبت و اتمیت بسین مملکت است که معنی طریق و معنی اهل خیر است پس گویند دعا است برگزیده
 حق تعالی او را است حسن و معنی نیک زیرا که تثبیت عاقل قبیح دیگر دو نفر و در نهایت گفته تثبیت معنی دعا است چنانکه در حدیث
 اکل آمده همواره و همواره ابتدا کنید و طعام و سیمیه کنید و چون فایز شود از آن دعا کنید صاحب طعام او تثبیت الله عاقلان
 مجمع البحار ۲۰۲ و عمر بن ابی موسی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا عطس احدکم فمحمدا الله فتمنوه چون عطسه زنی که از
 شما پس محمد گوید خدای را پس جواب عطسه او در هر یک الله و ان لم یحکم الله فلا تمنوه و اگر محمد گوید خدای را جواب مذمید او را
 رواه مسلم و اگر عاقل و مجلس حاضر نباشد و از پس دیواری عطسه زند نیز همین حکم دارد و اگر محمد گفت تثبیت باید کرد و الا لا
 و منقول است که شنید آن حضرت از مردی که از گوشه مسجد عطسه زد و محمد او را نشنید و گفت بر یک الله ان گفت حدیث الله و
 گفته اند که اگر عاقل محمد گوید باید که حاضران مجمع محمد گویند از برای تذکیر میاد و او ان و تنبیه بر غفلت وی تا محمد گوید و بعضی از
 علما گفته اند که نگویید برای زجر و توبیخ او و میگویند که از آن حضرت این چنین روایت نیامده و اگر تذکره است
 بودی و غنیمت داشتی آن حضرت اولی بودی فعل آن کذا فی سفر السعادة ۲۰۵ و عمر بن سلمه ابن الاکوع انه سمع ابا موسی
 از سلمه که وی شنید پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و عاقل بعد از عطسه زد و مردی نزد آن حضرت فقال له پس گفت آن حضرت
 مر آن مرد را بر یک الله ثم عاقل آخری پس عطسه زد و آن مرد بار دیگر با عطسه دیگر فقال پس گفت آن حضرت الوجل من کرم
 این مرد ز کام دارد و سستی تثبیت نیست زیرا که مرضی است و مرض را اگر صحبت و دعای عاقبت باید کرد و اما دعای که
 بجهت عاقل سستی است آن دیگر است و مخصوص بحالت صحت است رواه مسلم و از اینجا معلوم شد که تثبیت عاقل بسیار
 فاگر بار دوم متصل آن عطسه زد و سستی تثبیت نیست زیرا که مرکب است و فی روایتی لایق فی الثالثة انه مرکب و
 در روایتی ترغیبی آمده که آن حضرت دو کث تثبیت آن مرد کرد و در کث سوم تثبیت نکرد و گفت که وی مرکب است
 و در حدیث دیگر از ابو داود و ترمذی بیاید تا سکرت بایه تثبیت کرد و در زیاده بر آن اختیار دارد و اگر خواهد بکند اگر خواهد بکند و
 ابی حمید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا تبارک احدکم عن غیازه کند یکی از شما فلیسک بیده
 علی قلبه پس باید که بند و نگاه دارد دست خود را بر دهن خود فان الشیطان یفعل فی ذلک و در این کتب

الفصل الثانی ۲۰۹ وعن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا جلس

وجه بود آن حضرت چون عطسه میزد می پوشید روی مبارک خود را بپایه او توبه بدست خود یا جامه خود چون وقت عطسه
تغییری در بیت روی حادث می شود بدست یا جامه آنرا می پوشید و نیز گاهی بعضی رطوبات از دهان می بیجد می کرد
از برای صون اندام و جامع اخیر این بدان تعلیم این ائمه و غرض بیست و سه صد و بیست و یک و بیست و دو از خود را
این نیز از حسن ادب است و گاهی شدت صوت بنا گمان سبب از عجاج و توحش حاضران میگرد و دو گفته اند که سخت
عاطس اگر آواز خود را بطهسته بگوید و تمجید را بگوید تا مردم بشنوند و ادای حق تثبیت نمایند که انی مطالب المؤمنین

رواه الترمذی و ابوداود و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح ۲۱۰ وعن ابی ایوب عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
قال اذا عطس احدکم چنانچه عطسه زدن یکی از شما طیقل احمد سعد علی کل حال و یقل الذی بر علیه و باید که بگوید یکبار میگوید
او را بر حکم الله و تثبیت را روانه نام کرد موافق و سلام گوید یا حمد گفتن عطس تحیت است بر حاضران و یقل هو و باید که بگوید

او یعنی عطس بعد از بر حکم الله گفتن مردم بید یکم الله و یصلح بالکم رواه الترمذی و الدارمی ۲۱۱ وعن ابی موسی
قال کان الیهو و یعیاطسون عند النبی صلی الله علیه و آله و سلم ابو موسی اشعری گفت بودند یهود که عطسه میزدند میان
یکدیگر و تکلف میزدند نزد آن حضرت بر چون آن یقول لهم یا میده آنکه بگوید آن حضرت مر ایشان را بر حکم الله با دو کف
و طغیان چون یقین داشتند نبوت آن حضرت را و کفر و رزی بغداد و استکبار خود و توقع خیر و برکت از حضرت می کردند
هر چند بودند داشت و آنحضرت نیز بهجت ناقابیت ایشان وجود و نزول رحمت را بر ایشان بر حکم الله میگفت فیقول پس میگفت
در روایت ایشان بید یکم الله و یصلح بالکم کافر ابدایت و اصلح اجل دعائیان کرد چنانکه در و سلام ایشان نبیند
بدان الله آمده است رواه الترمذی و ابوداود ۲۱۲ وعن بلال بن رباح بن یساف بفتح یا کسر آن و بعضی اسلاف بکسر حیره سجا
یا گفته اند ابو الحسن الکوفی الأشجعی تابعی است در یافته علی ابن ابی طالب رض را عجلی گفته او گفته است و ابن جبران او را در ثقات
ذکر کرده است مات سنه سبع و سبعین و مائة قال گفت بلال بن رباح کنا مع سالم بن عبید بودیم با سالم بن عبید که از اصحاب
صفت است عطس رجل من القوم عطسه زد مردی از مردان که همراهی بودند فقال پس گفت آن مرد عطس السلام علیکم
فقال له سالم پس گفت مر آن مرد را سلام و علیکم و علی امک بر تو سلام و بر باد تو فکان الرجل و بعد فی نفسه پس گو یا آن مرد
این سخن سالم که و علی امک گفت اند و گهین شد یا شگین شد و نفس خود و بعد بر دوشی آمده است و فی نفسه گفت یعنی غایب
و اثر آنرا در دل خود نگاه داشت خزن را و فرود رخصت را فقال پس گفت سالم اما انی لم اقل الا ما قال النبی اگاه باش
من گفتیم که غایب گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اذا عطس رجل عند النبی و قتی که عطسه زد مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فقال پس گفت آن مرد سلام علیکم گمان برد که بجای احمد سعد السلام علیکم متوان گفت فقال النبی پس گفت آنحضرت

صلی الله علیه و آله و سلم علیکم و ابوداود و قال احمد کلم فلیقل چون عطسه زدن یکی از شما پس باید که بگوید یا حمد یا الله یا
و یقل هو و باید که بگوید

و یقل هو

و لیقل لمن یرید علیہ و باید که بگوید یکدیگر میکنند بروی و جواب میگوید او را بر یک اند و لیقل و باید که بگوید عیسی
در بار آن کس بغیر الله لی و لکن بجای بیدیکم الله و صلح با کلمه که در روایت دیگر آمده و رواه الترمذی و ابو داود و ابن حبان
و عطاء بن ین اذ کار و ادعیه است و سلام گفتن بر حاضران درین مقام چیزی نیست و ازینجا معلوم کرده شد که چون
عاطس فطی دیگر گوید غیر الله استحق تشمیت نکرد و ولابد چون آن مرد سلام گفت آن حضرت جواب سلام گفت
اما آنکه علی اکبر فرمود و گفته اند که درین کلمه و اشارت است نیکی آنکه سلام درین محل بی موقع است چنانکه کسی در وقت
اراده سلام تو سلام بر ما در تو کند و هم آنکه تذکیر اوست بآنکه این ادب امتیان است و کسانی که تربیت از مردان نیافته با
و در کنار ما در آداب زمانه کسب کرده و نیز گفته اند که تنبییه بر حماقت و جهل است سرایت صفات ما در او در پس
منقصر شد به عام ما در او اسلامت از آفات و در بعضی شرح تقدیر علیک و علی اکت انچنین کرد علیک الاول و علی
اکم یعنی دایم بر تو که ادب نیاموختی و دایم بر ما در تو که ترا ادب نیاموخت و تربیت خوب نکرد و الله اعلم + و سخن
حمید بن رفاعة صحابی ماجری است و در کاشف گفته که مراد از صحبت است و دو حدیث عن انس بن صلی الله علیه
و آله و سلم قال شمت العاطس ثلثا تشمیت کنی عاطس را سه کثرت نماز او پس از آن هر چه زیادت کرد از عطسه است
فان شمت ان شمت و ان شمت فلا پس اختیار داری اگر میخواهی تشمیت کن او را و اگر میخواهی نکن آن حتی که بر تو بود از تشمیت
خواه بر سبیل وجوب یا سنت و استحباب زیاده بر سه کثرت نیست باقی دعای مسلمان است از کردن باقی نیست رعاه
ابو داود و الترمذی و قال هذا حدیث غریب + و سخن ابی مرزوقه قال فان ابی هر چه نیز موافق این روایت آمده که
شمیت اخاک ثلثا تشمیت کن بر او خود را سه کثرت فان زاد و بعضی نسخ نماز او فوتر کام رواه ابو داود و قال و
راوی از ابی هریره که سعید مصری باشد چنانکه از سنن ابو داود معلوم میگردد و لا اعلمه نید انهم ابو هریره را الا انه رفع النسخ
الی ابنی مگر این صفت که وی رفع کرد حدیث را بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی این حدیث مرفوع است و حق
برای ابو هریره نیست و ابو هریره آنرا از قول آن حضرت روایت کرده و اگر نکنند هم در حکم مرفوع خواهد بود زیرا که تعیین بر او
بی سبب از شایع نتوان کرد و در بعضی **الفصل الثالث** سخن مانع از رجوع عطس الی جنب ابن عمر روایت است از انعم
که مردی خطبه زد در پهلوی ابن عمر رضی الله عنهما فقال پس گفت آن مرد احمد و اسلام علی رسول الله قال بن عمر
و اما اقول و ابن عمر برای منع او سخن ادب گفت و من نیز میگویم احمد و اسلام علی رسول الله و لیس بکذا یعنی مصلوۃ
و سلام فرستادن محمود و مقبول است ولیکن سنون در عطاس همین لفظ احمد و سلام گفتن است چنانکه گفت عثمان رسول الله
تعلیم کرد و ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان نقول که گوئیم بعد از عطسه احمد و سلام علی کل حال اتباع میباید کرد و بسا امری محمود
که در حد ذات فضیلت دارد و اما در خصوص مقامی دارد و در سنت نیامده چنانکه مصافحه بعد از نماز و امثال آن اگر چه
جمع خصوصیات و شخصیات رعایت کردن معتبر و لازم نیست اما این نوع ذکر که درین باب وارد شده رعایت کردنی

فقد بر رواه الترمذی و قال هذا حديث غريب و بعضه از علماء از موطن استیجاب مبله ایم آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
عطاس را ذکر کرده اند و الله اعلم + **باب الضحك** + و در ضحک چهار گفت است بکسر ضاد و فتح آن و سکون
حاو بکسر هر دو و فتح اولی و کسر ثانی + **الفصل الاول** + ۳۰ و عن عائشة رضي الله عنها قالت ما رأيت النبي
صلي الله عليه وسلم كفت عائشة نديم آن حضرت را اجتماعا جدا جمع شوق و تمام در حالت ضحک و اجتماع کسی را گویند که
بجدا باشد برای کاری و قاصدا باشد آنرا فی الصراح اجتماع از برای جایی گرد آمدن سبیل و گرد آوردن آن پس خویش را
در رفتن یعنی خنده و نیکه خنده تمام که حتی اری منه لهواته تاب منیم از وی لهوات اورا جمع لها هست بفتح لام معین
گوشت پاره ها که در سفت اقصای فم است انما کان تبسم رواه البخاری و این حدیث در شامیل شریف باید انشا الله
+ ۲۰ و عن جبر قال كفت جبر بن عبد الله بجلی که صحابی مشهور است خوش روی خوش خوی و شریف قوم خود
ما جبر بنی النبی منع نکرد مرا پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از آمدن بروی هر وقت که خواهم بشیر طائمه مجلس مردان باشد منع نکرد
مرا از آنچه طلبیدم یعنی هر چه از حضرت وی طلب کردم و او یا منع نکرد و مرا از هیچ چیزی که کردم یعنی صادر نشد از من فعلی که
مکروه آید آن حضرت را و در اول ظاهر ترست منذ املت اذان باز که مسلمان شدم و لا رأی الا تبسم و ندید آن حضرت
مرا هرگز مگر آنکه تبسم کرد و متفق علیه + ۳۰ و عن جابر بن سمره صحابی مشهور خواهر زاده سعد بن ابی وقاص قال کان رسول الله
صلي الله عليه وسلم لا يقوم من صلاه الذي يصلي فيه الا يصبح بود آن حضرت که نمی ایستاد از جای خود که میگذارد و در وقت
نماز صبح را حتی قطع اشکس تا آنکه طلوع میکرد و آفتاب فاذا طلعت اشكس قام پس چون طلوع میکرد و آفتاب می ایستاد
و کانوا يتقون فياخذون فی امر الجاهلیة و بودند صحابه که سخن میکردند پس شروع میکردند در کار جاهلیت و سخنان او
فیضحکون پس خنده میکردند و تبسم و تبسم میکرد و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم رواه مسلم و فی رواية للترمذی قیاسه و لو
میخاندند شعر را درین جا جواز تحت است باخبار جاهلیت و شعار ضحک بر آن و اقتصار بر تبسم و درین کمال خلق و ثبات
قلوب بود از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم **الفصل الثاني** + ۱۰ و عن عبد الله بن الحارث بن جبر بفتح جیم و سکون
و در آخر همه صحابی است زبیدی نسبت بزبید که یکی از پدران او بود و بود و آخر کسی که باقی ماند بصیر از صحابه مات سنة
ست و ثمانین بصیر قال ما رأيت احدا اكثر تبسما من رسول الله صلي الله عليه وسلم كفت نديم من هیچ یکی بازاده تر از رسول
تبسم یا در تبسم از آن حضرت رواه الترمذی **الفصل الثالث** + ۱۰۰ و عن قتادة قال سئل كفت پرسیده شد
ابن عمر بن کان اصحاب رسول الله صلي الله عليه وسلم بعضكم آيا بودند یا ران آن حضرت که خنده میکردند یعنی میان
یکدیگر چنانکه یاران میخندند قال نعم كفت ابن عمر آری اخیانامی خندیدند و الا یحیان فی قلوبهم حال آنکه بود اخیان
در دلها می ایستاد انهم من الجبل بزرگتر از کوه یعنی آنچنان نمی خندیدند که اهل غفلت میخندند و دل را میبراند و غفلت
در نور ایمان راه یابد و قال بلال بن سعد تابعی و خط مرقی اشعری و مشقی قاضی ثقة در شب و روز هزار کعبه نماز میکرد

و محل و مرتبه او در شام مانند حسن بصری بود و بصیر و روایت میکند از پدر خود سعد بن نسیم و از جابر و معاویه و روایت میکند از
 اوزاعی و سعید بن یزید و عثمان بن مسلم و جزی ایشان قوفی احدی و هشتمین ادرکتم در یاقتم من ایشان یعنی اصحاب سوال بعد
 یستندون بین الاغراض سید و یزید میان هر فردی از آنها یعنی بعضی را بعضی میگوید و میگویند و میگویند و میگویند بعضی
 بسوی بعضی فاذا کان الليل چون میشد شب کانوار سبایا میبودند و در راهب و ترسند و در راهب از دنیا و منزل را بمل و عیال مشغول عباد
 با وجود ادای حقوق در سبایان جمع راهب چنانکه رکبان جمع رکب و در سبایان جمع رکب و در سبایان جمع رکب و در سبایان جمع رکب
 از باب جمع در اهل پارسی ترسیان و لاریهانی فی الاسلام که واقع شده است مراد بدان ترک محرم و پوشیدن پلا
 و خصی کردن و زنجیر کردن انداختن و ریاضتهای مفروده کردن است و مراد اینجا ریاضت و شقت و عبادت
 روادیه فی شرح است. باب الاسامی ۳۰ جمع اسم و مراد بیان احکام نامهاست که چه نام باید نهاد و نباید نهاد

و چه نام باید خواند و نباید خواند و که نام نیک است و که نام بد ۱۰ الفصل الاول ۱۵۰ و عن انس قال کان النبی
 صلی الله علیه و آله و سلم فی السوق گفت انس بود آن حضرت در بازار و در روایتی فی البقیع نام جای است که مقبره و مدینه
 در آنجا است فقال رجل پس گفت مردی یا ابا القاسم اگر دو خواند مردی را که گفت ابا القاسم بود و گفت
 الیه النبی پس گشته نگریت بجانب وی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال پس گفت آن مرد انما دعوت هذا
 نحو اندم و ندانم و من مگر این را اشارت شخصی کرد که آنجا حاضر بود و ابا القاسم گفت داشت فقال النبی صلی الله
 علیه و آله و سلم پس ناخوش آمد حضرت وی را این معنی گفت سمو ابا اسمی نام نهید بنام من که محمد است و لا تکتنبوا بکنتی و
 کنتی نه میباید بکنتی من که ابا القاسم است متفق علیه ۲۰ و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال سمو ابا
 و لا تکتنبوا بکنتی فانی انما جلت قاسما لیراکم بکنتی من گردانیده شده ام و نامیده شده ام قاسم یعنی کنتی کرده ام
 با ابا القاسم زیرا که اقسام منقسم میکنم میان شما از جانب حق و آنچه وحی کرده شده است بسوی من و فرستاده شده
 بر من از علم و ظل و میرسانم هر یکی را آنچه نصیب اوست و مستحق است مر آنرا و میگویم هر کس را در جای که در مرتبه اوست
 از فضل و شرف و بشارت میدهم ثواب و درجات آخرت مطیعان را و ائدار میکنم عیال و رکات عامیان را
 و این صفت و هیچکس جزین وجود ندارد و هیچکس درین صفت شریک من نبود پس کنتی کردن اوبان کنتی درست بنا
 متفق علیه ازین و حدیث معلوم شد که کسی را محمد نام کردن جائز باشد اما ابا القاسم خواندن درست نبود و خواند نام محمد باشد
 تا اسم و کنتی آن حضرت هر دو و روی جمع گردد و یا غیر محمد باشد تا همین کنتی مجرب باشد و این قول از امام شافعی منقول است
 و تسک اوبان حدیث است و علما را درین مسئله اقوال است یکی این قول است که مذکور شد قول دوم آنکه روایت است که
 جمع بکنتی بیان کنتی و اسم پیغمبر صلی الله علیه و سلم چنانکه یکی را ابا القاسم محمد خوانند اما اگر تنها ابا القاسم گویند بکنتی
 و معنی حدیث مذکور نزد ایشان همین است که جمع نکنند قاسم و از محیض انفل کرده اند که این قول امام محمد شعبانی است رحمه الله علیه

و قوی سوم آنکه جمع نیز درست است و این قول را با امام مالک نسبت کنند و ایشان گویند که احادیث منع منوع اند و منع
گویند که منع در زمان شریف آن حضرت بود و صلی الله علیه و سلم بعد از وی درست است و دلیل ایشان حدیث امیر المؤمنین
علی است رضی الله عنه که از آن حضرت التماس نمود که اگر مرا فرزندی زاید بعد از تو یا رسول الله بروی نام کنیت تو بنام
و آن حضرت تجویز کرد و محمد بن الحنفیه که بعد از آن حضرت زاده امیر المؤمنین و را ابو القاسم محمد نام کرد و جمعی که بر قول ایشان
اعتماد نیست گویند که تشبیه با اسم نیز جایز نیست چنانکه تکلفیست و قول صحاب ازین مقالات آن است که تشبیه با نام شریف
وی جایز بلکه مستحب است و کننی بکنیت وی اگر چند بعد از زمان شریف باشد ممنوع و منع از آن در آن زمان قوی تر
و سخت تر بود و همچنین جمع کردن میان نام کنیت آن حضرت ممنوع بطریق اولی و آنکه علی مرتضی که مخصوص بود بوس
رضی الله عنه و غیر او را جایز نبود چنانکه از سیاق حدیث ظاهر میگردد و وسیطی و جمع ابجاس از این مساکر آورده که واقع
میان طلحه و علی رضی الله عنهما کلامی گفت طلحه بعلی که تو نام کردی پس خود را با اسم پیغمبر کنیت کردی و او بکنیت و
صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه نمی کرد آن حضرت از جمع کردن در آن فرمود علی استیخا کسی است که جرات کند برخدا
و رسول وی و طلبه جامعه اصحاب را از خویش تا حاضر آمدند و گو ای وادند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نخست زد
مر علی را رضی الله عنه که جمع کند در آن و حرام گردانید بر سایر امت جز وی که ذکر دلائل این اقوال تفصیل و تطبیق میان

احادیث در شرح ذکر کردیم اینجا اینقدر بس است و الله اعلم + ۳۰ و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم ان احب اسماءکم الی الله بدستی که دوست ترین نامهای شما بسوی خدای تعالی عبد الله و عبد الرحمن
رواه مسلم از حجت اشعار آن به بندگی که صفت حقیقت آدمی است بذات مقدس باری تعالی و تسک بصفات
مقدسه وی خصوصاً صفت رحمانیت که مخصوص ذات پاک اوست و اگر تخصیص این دو اسم بطریق تشبیل دارند
و مقصود اسما باشد که در آن اضافت بعد است با سماء الهی و علانیة صورتی دارد و یارب مگر فرق کند میان صفات
لطف و قهر و در بعضی هوشی نوشته که مراد بعد از اسما انبیاست علیه الصلوٰۃ و السلام و گویا اضافت بنجا طبعین گفت
احب اسماءکم شعر بدان است + ۴۰ و عن سمره بن جندب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تسمن غلاماً
نام مکن غلام خود را خطاب عام است یا بنفص معین فرموده اما حکم عام است و مقصود آنکه غلامان را این نامها نباید نهاد
بسیار و لا را با حوالا بنجی و لا افلح چیسار از میرست یعنی آسانی و توفیق و توانگری و فراخی و ربح از بروج یعنی سود و نفع
از بروج است یعنی پیروزی و برآمد حاجت و افلح از فلاح یعنی رستگاری و پیروزی پس نام نهادن بآنها باین وجه اگر چه
اسن است اما بوجه دیگر مناسب نیست فانک تقول انهم یوزیراکه تو میگوئی و میر پرسی ای مخاطب از اهل خانه خود مثلاً
آیا اینجا یعنی در خانه هست وی یعنی بسیار یا بنج یا فلاح مثلاً فلا یکون و فرضا نباشد وی در اینجا فیقول لا پس میگوید مخاطب
در جواب نیست بسیار و فلاح در اینجا و این بر نظر محل معنی این الفاظ و قال و عبارات مستلزمه می افتد اگر چه مراد

این جا ذات معین است رواه مسلم و فی روایتی که لاشتم غلامک رباجا و لایسار او لا اطلع و لا نافع و این روایت نافع مذکور
 شده و نتیجه و از اینجا معلوم میشود که مقصود و حصردین اسم است بلکه هر چه در معنی آنها باشد نیز این حکم دارد و ذلک
 چنانکه در حدیث جابر تصریح بدان آمده + ۵ و عن جابر قال اراد النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان یمنی من ان یمنی جابر
 میگوید خوب است آن حضرت که نمی کند ازین که نام کرده شود یعنی و برکت و باطلح و بسیار و نافع و بخود ذلک ثم را بیهکت
 بعد عنما پستتر دیدم آن حضرت را که سکوت کرد بعد ازین اراده از ان اسمای یعنی از منی از تسمیه بآن اسم ثم بعضی طم
 عن ذلک پس تر قبض کرده شد و وفات یافت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و منی نکرد از تسمیه باین اسم
 آن حضرت رواه مسلم ازین حدیث معلوم میشود که منی واقع شد طبعی گفته گویا جابر امارات و علامات را و دیده چیز
 که مشعر بدان باشد شنید و صریحاً بران واقف نشد ولیکن منی از ان در احادیث صحیح و ثابت شده است و مشهور
 مقدم است بر نامی + ۶ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اقیع الاسمار یوم القيمة عند الله
 اقیع اسما و فحش آن روز قیامت نزد خدای تعالی و در روایتی اخضع الاسمار یعنی خوار تر و زشت ترین نامها
 را جل سببی نام مردی است که نام کرده شود و در بعضی نسخ سببی یعنی نام کرده خود را ملک الاملاک بادشاها و پادشاهان
 و بفارسی شاهنشاه رواه البخاری و فی روایتی لمسلم قال اغنیارجل علی الله یوم القيمة و اخبثه خشم آرنده ترین مردم
 و خبیث ترین ایشان بر خدای تعالی روز قیامت را جل کان لیسبی مردیست که بود که تسمیه کرده می شد در دنیا
 ملک الاملاک زیرا که الاملاک الانسیت بادشاها حقیقت مگر خدا عز اسمه چه جای بادشاها و پادشاهان که اصلاً تو هم شرکت در آن
 راه ندارد + ۷ و عن زینب بنت ابی سلمة قالت سمیت بر زینب که ربیه آن حضرت بود و همراه مادر خود ام سلمه در حب
 تربیت آن حضرت در آمده بود و گفت نامیده شده بود من او را براه که معنی آن نیکو کار است فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 پس گفت آنحضرت را از کوا انفسکم ستانید خود را الله اعلم بابل البرکم خدا و اناترست به نیکو کاران از شما در بره نام
 نهادن تزکیه نفس بستودن است خود را سمو با زینب نام کشید او را زینب از اینجا معلوم شد که نامی نمی باید نهاد که متغییر
 ستایش نفس بود رواه مسلم + ۸ و عن ابن عباس قال کان جوریة اسمها برة بود و جوریة که از ازواج مطهره است نام
 در اصل برة قول رسول الله پس تغیر داد و گردانید پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اسمها جوریة نام او را جوریة که تصغیر جاریه است
 و کان بیره و ان یقال و بود آن حضرت که مکروه میداشت که گفته شود خرج من عند برة برون آمد از نزد برة که معنیش نیکو کار
 جوریون آمدن از نزد نیکو کار نیک نباشد رواه مسلم اینجا این سبب فرمود و در داده زینب تزکیه نفس زیرا که مزاحمت در اسم
 نمیشد هر دو صلاحیت سببیت دار و مانا که از قوم زینب دریافته باشد که قصد ایشان در تسمیه برة روح و تنای او بوده و در
 و نیز این عبارت که و آمد آن حضرت بر فلان زن و برآمد از نزد فلان در ازواج مطهره متعل و متعارف بود پس اینجا همین را گفت
 اعلم و پوشیده و نهان که به فالی که در شل و خلیج و فلاح اعتبار کرده شد اینجا نیز متعل است و تزکیه و کراهت که اینجا اعتبار کرده اند اینجا نیز

۹۰ + و عمن ابن عمر رضی الله عنهما ان بنتا كانت لعمر روایت است از ابن عمر که دختر بی بو و عمر را رضی الله عنه یقال لها عاتیه گفته میشد مر او را عاصیه عرب اولاد را عاصی و عاصیه نام میکنند یعنی سرکشی و کبر و تعظیم از عیب و نقصان و انقیاد و زبونی و چون دور اسلام رسید آنرا مکروه داشتند پس رسول الله پس نام کرد او را یغمیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم جمیله اگر چه نظام هر مقابل عاصی مطیع و متقاد و بر و مانند آن بود لیکن چون اصل غرض تغییر نام بدست بنام نیک آنرا ملاحظه نکرد و تغییر اسم بضمه و مقابل شرط نداشت یا آنکه معنی جمیل متضمن جمیع معانی خیرست چه از جمیل جز جمیل نیاید رواه مسلم ۱۰ + و عمن ابن سعد قال اتی بالمنذر بن ابی اسید الی النبی آورد و شد منذر بن ابی اسید را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سهل بن سعد ساعدی صحابی مشهور است آخر من مات من الصحابة بالمدينة و منذر بضم میم و سکون فون و کسر ذال مجبیه تابعی ثقة است و ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده و صاحب جامع الاصول در صحابه آورده و چنانکه عادت اوست و ابو اسید بضم همزه و فتح نام او مالک بن اسعد است چنانکه گذشت پس روایت میکند سهل بن سعد که آورده شد منذر را نزد آن حضرت عین ولد هنگامیکه زائیده شد فوضعه علی فخذہ پس نهاد آن حضرت او را بران مبارک خود و فقال ما اس پس فرمود چیست نام وی قال فلان گفت یکی از حاضران یا هر که آورده بود او را ظاهر آنست که پدرش آورده باشد نام او فلان است نامی که او را کرده بود و مذکور و چون راوی اطلاع بران نداشت ذکر نکرد و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که وقف نشد من بر نام او قال لا گفت آن حضرت نه معنی نیست من راضی باین نام یا نام نکنید او را باین نام لکن اسم الله لیکن نام او منذر است مشتق از انداز که معنی تبلیغ احکام است یا تخویف و گفته اند حقیقت نام او فقیه نهما چیست آنکه قول حق سبحانه لیتفقھوا فی الدین و لینذروا قومهم مشعر است بدان متفق علیه ۱۱ + و عمن ابی هریره قال قال رسول الله صلی علیه و آله و سلم لا یقولن احدکم باید که نگویید یکی از شما مملوک خود را عبدی و اتمی بنده من و کنیزک من کلکم عبد الله همه مردان شما بندگان خدا اند و کل نساکم امام الله و همه زنان شما کنیزکان خدا اند زیرا که در عبودیت غایت تزلزل و نهایت خواری مستحق نیست آنرا آن کس که در غایت عزت و کبر یاست و آن نیست مگر پروردگار رب الغزوة و الکبریا و کلکم قلیل ولیکن باید که گوید غلامی و جاریتی قنای و فتاوی چه غلام بمعنی کودک و جاریه بمعنی دختر است و فتی مرد و جوان و فتات زن و جوان و در اطلاق غلام و جاریه معنی شفقت و مهر بانی است و فتی و فتاة از جهت آن گویند که داه و غلام هر چند پیر باشند با ایشان جوانان می کنند و حرمت پیری نگاه ندارند و توانند که بجهت قوت و جلالت ایشان در خدمتکاری گویند و باجملة این الفاظ ترکیب اطلاق میاید پس می فرماید اطلاق اینها بهتر از اطلاق عبدی و اتمی است و گفته اند که منع و نهی از اطلاق الفاظ عبدی و اتمی بر تقدیری است که بر وجه تطاول و تحقیر و تصغیر باشد و الا اطلاق عبد و اتمه در قرآن و احادیث آمده و چنانکه مالکان افزوده داشت زبان از بعضی الفاظ ناشایسته مملوکان را نیز فرمود که و لا یقولن العبد و نگویید مملوک مالک خود را بری زیرا که اگر چه بر بعضی منزلی و تربیت کننده است ولیکن ربوبیت علی الاطلاق صفت خاص حضرت پروردگار تعالی است پس اطلاق آن بر او

موجهم اشتراک است و این نیز اگر بطریق تعظیم بود والا اطلاق آن آمده است و لکن لیتقل سیدی چر بیادت و ریاست و تفصیلت
ثابت است مرا ملک را نسبت بملوک و بعد از او ارج را نیز سید گویند و فی روایت لیتقل سیدی و مولای درین روایت مولای سید
زیاده کرده و ولایت و نصرت نیز ثابت است ملک را نسبت بملوک و فی روایت لیتقل العبد سید مولای و در روایت
آمده که نگویید مملوک مرید و لکن خود را مولای فان مولکم الله زیرا که مولای حقیقی شما الله تعالی است نعم المولی و نعم النصیر
رواه مسلم + ۱۰ و عنه عن انس بن مالک و هم از ابی هریرة است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تقولوا لکم مملوکین انکم
یا دخت انکون را اگر مملوکون را فان لکم قلب المؤمن زیرا که کرم دل مومن است رواه مسلم و در روایتی قال لکم انکم
المسلم و فی روایتی که عن اهل بن حبه و در روایتی مسلم را از اهل بن حجر این چنین آمده که لا تقولوا لکم مملوکین کرم و لکن لکم
العقب و اجماعه و لکن بگوئید عنب یعنی شجر عنب و بگوئید جبهه بفتح حاء مهمله و بار موحده و سکون باینکه آمده نام دخت انکور
و گاهی بطریق مجاز انکور را نیز گویند یعنی انکور و دخت وی نامهای دیگر دارد بان نامها بنحو این امانام کرم بنحو این
بدانکه عرب عنب و دخت عنب را کرم میخوانند سکون را بعلت آنکه شرب خمر که از آن حاصل شود مورث سخاوت و کرم است پس
نهی کرده شد از آن چه وصف چیزی که اصل ام اخبایش است بکرم و خیر کردن مناسب نباشد تا ذریعه بی محرمات و تهیج نفوس
و ترغیب در آن نگردد و فرمود که این نام مومن و دل وی که معدن انوار علم و تقوی و منبع کرام و معارف است مناسب است و
لفظ کرم شامل جمیع خیرات و مکارم است و گفته اند که چون وصف کردی یکی را بکرم اثبات کردی و او را تمام خیرات و بعضی گفته اند
که مقصود از حدیث حقیقت نهی از تسمیه عنب بکرم نیست بلکه نهی از تخصیص این اسم است بوی و مرا و تشبیه بکرم نیست مگر
بر آنکه قلوب را تسخیل دارند بکارم اخلاق و محامد صفات و راضی نشوند بآنکه این نوع از درختان سمی و موسوم باشند باسم کرم و
ایشان سزاوارترند بان گویند و عنب را چه کرم می خوانند و این اسم را مخصوص باد میدارید شمارا باید که صاحب این اسم
بوصف باین صفت باشد و این است حاصل آنکه زنجشیری گفته که مقصود از این حدیث تقریر و تاکید قول حق عز وجل است که ان
اگر کرم عند الله اتقکم بطریق اینق و سلک لطیف بآنکه مومن متقی مستأهل کسختی ترست باسم شقی از کرم که کرم است و کرم کرم
هر دو مصدر است از کرم یکرم و وصف میکنند به آن پس بیل مبالغه بر مثال رجل عدل قال اهل اللغة رجل کرم و امرأه کرم و رجلاً
کرم و نسوة کرم بفتح الراء اسکانها معنی کریمه کذا قال الطیبی نقل عن مجی است + ۱۳ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم لا تسموا العنب الکرم نام نهید انکور را کرم از اینجا معلوم گردد که کرم نام عنب نیز آید چنانکه شجر عنب و در
حدیث سابق اشارت بدان کردیم و لا تقولوا یا خبیة الدهر و بگوئید ای خسران و حرمان روزگار یعنی دهر را بگوئید و بگوئید
نه کنید و شکایت از وی نه نمائید و او را موثر و مضر فاحوال ندانید فان الله هو الله زیرا که خدای تعالی است مقرر و متحول احوال
یعنی آنچه شما از روزگار میدانید نسبت بفکاک و زمانه نمیکند و حقیقت از خداست و فاعل حقیقی اوست رواه البخاری
+ ۱۴ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یسب احدکم الدهر فان الله هو الله باید که دشنام نهند یکی از شما

روزگار را زیرا که خداست تعالی شایسته تصرف و هر روزه مسلم شرح این حدیث در اول کتاب در باب ایمان گذشته است
 ۱۵۰۰ و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا تقولن احدکم باید که گوید یکی از شما
 در وقت غشیان و شورش دل از قی غیبت نفسی بضم با پدید شد و بد شد نفس من و لکن یقیل و لیکن باید که بگوید غیبت هست
 بکسر قاف غشیان و شورش کرد نفس من غیبت نفسی و غیبت نفسی هر دو عبارت در زبان عرب یک معنی واقع می شوند که
 غشیان و شوریدن دل است و لیکن آن حضرت مکرر دهشت که غیبت نفسی گویند بسبب تفعیل این عبارت و از جهت احترام
 نسبت مؤمن غیبت را بنفس خود متفق علیه و ذکر و ذکر کرده شد حدیث ابی هریره که او ش این عبارت است یونینی ابن اوم
 فی باب الایمان صاحب مصابح این حدیث را درین باب ذکر کرده و مصنف ایراد آن را در باب ایمان مناسب ندیده و
 - **الفصل الثانی** ۱۵۰۱ و عن شیخ بن بانی عن ابیہ انما وفدا لى رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مع قومہ شیخ بن بانی
 ولادت او در زمان سعادت نشان آن حضرت است و کنیت که در آن حضرت پرشش را بوی که اکبر اولاد وی بود نقه مع
 است و از جمله اصحاب علی است رضی الله عنه روایت میکند از پرشش که بانی است که چون پرشش قدم آورد پیش آن حضرت
 با قوم خود بسمم بگوید شنید آن حضرت او را که کنیت میکند او را بانی الحکم بفتح تن فداء رسول الله پس خواند او را بنیبر خدا صلی الله
 علیه وآله وسلم فقال پس گفت ان الله هو الحکم خدا است حکم نه غیر او والیه الحکم بسوی او راجع و منتی است حکم بسوی خدا
 و ظم تختی ابا الحکم پس چرا کنیت کرده میشود تو بانی الحکم چرا را رضی هست تو بانی زیر که حکم حاکمی را گویند که چون حکم کند رد کرده
 حکم او و این صفت خاصه جناب عزت اوست و الایق نیست بغیر وی تعالی کند اقال الطیبی قال گفت بانی در اعتذار از کنیت کرد
 قوم او را بانی الحکم ان قومی اذا اختلفوا فی شئ اتونی بمرستی که قوم من و فتیکه اختلاف میکنند و چیزی می آیند مرا فحکمت بهم پس
 حکم میکنم میان ایشان فرضی کلا الفرقین حکمی پس رضی میشوند هر دو گروه حکم من فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
 وآله وسلم ما حسن هذا چه عجب خوب است این حال و شان که تو داری و این جواب از بانی مطابق و در برابر نبوده آن حضرت چون کرد
 صفت حکمت را در حضرت عزت تعالی و تقدس با زبان اعتذار پسیت که مرا قوم من حکم میا زند غالباً مقصودش این است
 که بی کنیت کردن بانی الحکم مرا لایق نیست و لیکن چه کار کنم که قوم من مرا درین مرتبه شانه اند پس رد کرد آن حضرت برو
 با طفت و نرمی و فرمود اصل این حال تو نیکوست و لیکن با وجود آن کنیت بانی الحکم خوب نیست پس ازان خواست که کنیتی
 برای وی بنهد پس فرمود فلانک من الولد پس پسیت مرا ترا از اولاد قال لی گفت مرا از اولاد متعدد است شرح و سلم عبد الله
 تان من که بنده من است پس کیست کلان ترین اولاد قال قلت شرح گفتم کلان ترین اولاد من شرح است قال فانت
 این توضیح گفت پس نیست تو را به شرح است و بعضی گفته اند که مادر ما حسن نافیه است یعنی کنیت نهادن بانی الحکم با وجود
 حال نیک نیست و توجیه اول ظاهر است رواه ابو داود و الترمذی ۱۵۰۲ و عن مسروق قال فیت عمر رضی الله عنه فقال من است
 مسروق که از شایسته تابعین است میگوید ملاقات کرده ام امیر المؤمنین عمر را پس گفت عمر کیستی تو قلت مسروق بن الابرار

گفتم من مسروق پیر اجماع قال عمر سمعت رسول الله گفت عمر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم بقول که میگفت الایح شیطان اجدع نام شیطان است و جدع دلقت و دو گوش و دو دست و لب بریدن و در قافوس میگوید الایح شیطان و ال مسروق کتابی الکبیر و غیره عمر بن الخطاب و سماه عبد الرحمن انتی ر واه ابو داود و ابن ماجه ۳۰ و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تدعون یوم القيمة باسماکم و اسماء آبائکم خوانده میشود شمار و زقیامت بناهای شما و نامهای پدران شما چنانکه گویند فلان بن فلان فاسموا اسمائکم پس نیک بنهید نامهای خود را این خطاب است مزجج بنی آدم را پدران نیز داخل باشند و در بعضی روایات آمده که روز قیامت مردم را بنام مادران خوانده گفته اند که حکمت درین آن است که تا اولاد زننا شرمند و رسول نشوند و نیز بحجت رعایت حال عیسی بن مریم هم که پدر ندارد و از برای انهارا افضل و شرف حضرت امام حسن و امام حسین سلام الله علیهما باظهار نسب آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و اگر این وایت ثابت شود آبائکم را بر تلغیب میدان کرد چنانکه ابون میگویند و شاید که گاهی با بخوانند و گاهی با همات یا بعضی را نسبت پدران و بعضی را نسبت مادران یا بعضی موطن چنان و در بعضی جنین و الله اعلم و ر واه احمد و ابو داود و ۴۰ و عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم نهی من ان یجمع احد بن اسم و کنیت و رایت است از ابی هریره که آن حضرت نهی کرد ازین که جمع کند احدی میان نام و کنیت وی صلی الله علیه وسلم ندیسی محمد ابا القاسم و نامیده شود و کنیت کرده شود محمد نامی بابو القاسم این معنی بر تقدیر است که محمد مرفوع باشد و سی بر لفظ مجهول چنانکه در جامع ترمذی و شرح السنه و اکثر نسخ مصباح واقع شده و در جامع الاصول و بعضی نسخ مصباح محمد واقع شده بصب و برین تقدیر سی بصیغه معلوم باشد یعنی نام کند احدی محمد نامی را بابا القاسم و ر واه اکثر و ۵۰ و عن جابر ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال اذا سمیتم باسمی چون نام کنید بنام من فلا تکتنبوا بکنیتی پس کنیت نکنید بکنیت من و ر واه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی نهی از حدیث غریب و فی روایه ابی داود و در روایت ابی داود باین لفظ آمده است که قال گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم من سبی باسمی فلا یکتنب بکنیتی کسیکه نام دارد بنام من پس باید که کنیت و از نشو و کنیت من و من بکنی بکنیتی فلا یتیم باسمی کسیکه کنیت پذیرد بکنیت من نام پذیر نشود بنام من این احادیث صحیح اند و منی از جمع میان اسم و کنیت تا اگر تنها نام دهند یا کنیت نهند منوع نباشد ۶۰ و عن عائشه ان امرأه قالت عائشه رضی الله عنها گفت که زنی گفت یا رسول الله انی ولدت غلاما من زاده ام پس کی را بنامید محمد و کنیت ابا القاسم پس نام نهادم او را محمد و کنیت کرده ام او را ابا القاسم و جمع کرده ام میان نام و کنیت تو فذکر لی آنکه مکره و فلک پس ذکر کرده شد و گفته شد مرا که تو ناخوش داری از این یعنی جمع کردن را میان نام و کنیت تو فقال پس گفت آن حضرت ما الذی اهل اسمی و درم کنیتی چه چیز است که حلال و جایز گردانید نام نهادن را بنام من و حرام گردانید کنیت کردن را بکنیت من او ما الذی حرمت کنیتی و اهل اسمی شک داری است که اول ذکر حل اسم کرد و بعد از وی حرمت کنیت را یا اول ذکر حرمت کنیت کرد و بعد از وی حل اسم را مدلول هر دو عبارت یکی است و تفاوتی در مقصود نه ولیکن جمع ثنائی در روایت

لفظ حدیث احتیاطاً تمام دارند چنانکه لفظ شریف آن حضرت است روایت میکنند رواه ابو داود و قال محیی است غریب
این حدیث را که ابو داود روایت کرده محیی است گفته که این حدیث غریب است و بر تقدیر صحت دلالت دارد بر جواز
جمع میان نام و کنیت شریف آن حضرت از اینجا معلوم گردد که نبی از جمیع تخریصی است نه تخریصی و بعضی گویند که احادیث
نبی از جمیع منسوخ است و الله اعلم + و عن محمد بن الحنفیة عن ابیہ روایت است از محمد بن حنفیة از پدرش که امیر المؤمنین
علی است قال گفت علی مرتضی قلت گفت یا رسول الله را روایت خبر ده مرا و اجازت کن آن ولد لی بعدک ولد اگر زاید شود
مرا بعد از تو پسری استیہ باسمک و اکتیہ بکنیتک نام نهم و او را بنام تو و کنیت کنم و او را بکنیت تو قال نعم گفت آن حضرت
آری اجازت کردم ترا رواه ابو داود و این حدیث نیز دلالت دارد بر جواز جمع میان اسم و کنیت آن حضرت و لیکن
بعد از زمان شریف وی و آنرا که منع کنند گویند که این خصی است خاص مرتضی را چنانکه در حدیث ترمذی آمده که فرمود
علی و کانت خصته لی یعنی بود این تجوز خصت مرا و مخصوص بن و دیگر را اجازت نبود سابقاً معلوم شد که اقوال علماء
درین باب مختلف است و احادیث نیز مختلف آمده و هر یکی توجیهی کرده و قول صحاب است که نام نهادن بنام شریف
جائز است و کنیت نهادن بکنیت وی جائز نه و جمع کردن با جائز تر خواه در زمان شریف یا بعد از وی + و عن اسر
قال کنانی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بقله کننت اجتنبنا انس گفت که کنیت کرد مرا آن حضرت با تیره که می بینم
و می بریدم آنرا و نام آن تیره حمزه است بجای جمله ذی سحبه و آن تیره است که در طعم او حلیفیت است و حموضی است و
بفارسی آنرا تیره تیزک گویند فی الصراح و حمز زبان کوشدن شراب و گلیا حمزه تیره تیزک پس آن حضرت انس را این حدیث
ابو حمزه گفت که در رواه الترمذی و قال گفت ترمذی بنی حدیث لا نفرذ الا من نهی الوجود این حدیثی است که نمی شناسیم
آنرا مگر باین وجه یعنی باین اسنادی که ذکر کرده است در جامع خود یعنی حدیث غریب است روایت نموده اند مگر یک طریقه
و یک اسناد و بن و فی المصباح صحیح و در مصباح تصحیح کرد این حدیث را و حکم کرد بصحت آن و تو حد طریق و اسناد مناسبات
بصحت ندارد چه تواند که بوجه واحد آمده باشد و آن وجه صحیح بود چنانکه در مقدمه گفته شد + و عن عایشة قالت ان ابی
صلی الله علیه و آله وسلم کان یغیر الاسماء القبیح بواحد حضرت که تفسیر پیدا و نام پدر را و بجای آن نام نیک می نهاد و چه نامها
آدمیان و چه نامهای مواضع و جز آن رواه الترمذی و این را اشبه در احادیث بسیار آمده جمله ازان مؤلف رحمه الله علیه
نیز آورده چنانکه گفت + و عن بشیر بن میمون عن عمه اسامة بن اخدری بشیر بن میمون بفتح موحده که بشیر بن میمون
تابعی ثقیه است صدوق و ابن معین گفته لا باس بر روایت میکند از عم خود که اسامة بن اخدری است بفتح موحده و سکون غای محم
و بفتح دال جمله تیسری بصری در اسناد حدیث وی و صحت آن مقال است و همین یک حدیث دارد که ذانی جامع الاصول
و دکان شاف گفته که صحابی است روایت کرده است بشیر بن میمون ان رجلاً یقال له اصم م و یکبار او را اصم می گفتند بفتح موحده
و سکون صاد و جمله و برای جمله کان بود این مرد ذی النفر الذین او رسول الله و جماعة که آمدند پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم

و نفر جامع را گویند از سه تاده فقال له رسول الله پس گفت آن مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ما اسمک چیست نام تو
قال اصم گفت نام من اصم است قال گفت آن حضرت بل انت زرعة بن نمیر زای و سکون را بلکه نام تو زرعه است چون
اصم مشتق از صم است بود یعنی قطع و بریدن و زخت ناخوش داشت آن حضرت و تغییر داد و از زرعه نام نهاد که از زرعه است
مشعر بود و خیر و برکت رواد بود او و قال و گفت ابو داود و غیره النبی تغییر داد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اسم العالم
نام خاص که مخفف خاص است و دلالت بر عصبیان و عدم اطاعت و انقیاد و شعار مومن اطاعت و انقیاد است
و عزیز و تغییر داد و نام عزیز را که دال بر عزت و غلبه است و داب بنده گان ذل و خضوع و فروتنی است و عتله و تغییر داد و نام عتله
بفتحات که آلت آهین است که سری دارد مانند ستر و بوی دیوار را را بلیکنند و اصل غل بفتحیمین جذب غنیف یعنی کشیدن
چیزی را بفتحی و این مشعر بطلعت و شدت و درشتی و صفت مومن نرمی و آسانی و تواضع است و شیطان و تغییر داد
نام شیطان را و این ظاهر است و ایچم و تغییر داد و نام حکم را که دال است بر حکومت و حکم نیست مگر الله تعالی را و غراب و تغییر داد
نام غراب را که پلید ترین طیور است می افتد جیف و قاذورات و بی است از معنی بعد و دوری و حجاب و تغییر داد و نام حباب
که نام شیطان است و معنی مار نیز آید و فی الصراح حباب بالضم مار و دیو و نام مردی و شهاب و تغییر داد و نام شهاب که بخور
شعله نار ساطع است و رجم کرده میشوند بوی شیاطین و قال و گفت ابو داود و ترک است اسامی با للاختصار ذکر نکردم اسامی
این احادیث را که در آن تغییر این اسما و رو یافته و مذکور شده از جهت اختصار یا عدم اهتمام بآن زیرا که از احکام شرعی است
که موقوف باشد چیزی از اعمال و افعال بران ولیکن آن اسما را بایست ذکر کرد که این اسما مذکور را تغییر داده آنها را نهاد
۱۱۰ و عن ابی سعید الانصاری قال لابی عبد الله او قال ابو عبد الله لابی سعید و شک دارد در او ایست این حدیث
که ابو سعید و انصاری هر ابو عبد الله را گفت یا ابو عبد الله مرا بی سعید و انصاری را گفت ابو سعید و انصاری مشهور است ابو
و در مواضع متعدده نوشته شده است و اما ابو عبد الله کنیت او و حدیث بن الیمان است چنانکه در آخر حدیث بگوید ما هست آلت
چه شنیدی تو پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یقول فی زعمو که می گفت در زعمو یعنی در حق و شان این لفظ و معنی است
که نسبت زعم میکنند بر دم و میگویند زعمو اذ زعم فلان که از زعم بنم زای و فتح آن قریب است از معنی ظن که فی النهایه
و فی الصراح زعم گفتن از باب نصر تغییر و گفته که زعم قول بی صحت و اعتماد و در قاموس گفته زعم بنم زای و فتح و کسر آن قول
و اطلاق میا بر حق و باطل و صدق و کذب و اکثر چیزی گفته شود که در آن شک است پس صحابی از صحابی دیگر پرسید که
آن حضرت در زعمو چه می گفت قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یقول که می گفت
بئس مطیه الرجل بدم کرب مرست یعنی زعمو تشبیه کرد لفظی را که شک در قدح کلام می آرد تا برسد بدان بفرضی که دارد
بر کرب که بران سوار شوند و بنزله مقصود برسند و حاجتی که دارند قضا کنند پس میفرماید که زعمو ابد مرکی و نکوهیده مقدم کلام
یعنی کلامی گویند که غشا و روی بر زعم و گمان باشد و بر جزم و یقین چه زعم در حدیثی و کلامی گویند که سندی و شعبی ندارد

بلکه جو حکایتی است که بسبیل ظن حسان بر زبان آمد پس باید که در روایت و حکایت احتیاط و ثبت نمایند ولی و فوق یقین روایت نکنند و لهذا در مثل آمده زعموا مطیبه الکذب یعنی دیگر آنکه مردان باید که نسبت زعم و گمان بر دم کنند و گوید زعم فلان کند آنکه یقین داشته باشد بدروغ گوئی آن فلان و خواهد که مردم از دروغ وی اجتناب و احتراز کنند و باز می خوردند باین طریقی برای این مصلحت درست باشد نسبت زعم و کذب بکسی چنانکه محدثان و امثال ایشان کنند و او را بود و او در ویت کرد این حدیث را ابو داؤد و قال و گفت ان ابا عبد الله حذیفه ابو عبد الله که مذکور شد گفت حذیفه بن الیمان است که از کبار صحابه و صاحب سر رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم ۱۲۰ و عن حذیفه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تقولوا کلمات آن حضرت که نگویید ما را الله و ما فلان آنچه خدا خواهد و خداوند فلان زیرا که این مساوی و تریین ساختن است مساوی حق را با باطل و ارادت و شیت و لکن قول ما را الله و ما فلان یعنی اگر بخواهید بناچار بگویید و دیگری جز بر حق تعالی نسبت شیت نکنید این چنین بگوئید آنچه خواهد خدا و بعد از وی خواهد فلان تا تاخر تو بیت شیت غیر از شیت وی تعالی مفهمم گرد و در واه احمد ابو داؤد و فی روایه منقطعاً و در روایتی آمده که منقطع است و سند وی متصل نه قال گفت آن حضرت لا تقولوا ما را الله و ما فلان بگوئید آنچه خواهد خدا و خواهد محمد و قول ما را الله و صده و بگوئید آنچه خواهد حق سبحانه و تنهایی شرکت دیگری و در اینجا غایت بندگی و توضع و توحید است زیرا که آن حضرت در غیر خود سنا و شیت اگر چه بطریق تاخر تو بیت باشد تجویز کرد اما در حق خود بآن نیز راضی نیست بلکه امر کرد بسنا و شیت پروردگار تعالی تنهایی تو هم شرکت رواه فی شرح است ۱۳۰ و عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تقولوا لمنافق سید و هم از حذیفه است از آن حضرت که گفت بگوئید منافق را سید و ظاهر آن است که کافراً فاسق مجاهر نیز و حکم وی باشد و لیکن تخصیص کرد منافق را بیک زیرا که چون کفر وی مستور و مکتوم است مع و تعلق در حق وی محتمل است پس نمی کرد که منافق را سید و مولی بگوئید فانه آن یک سید را زیرا که وی اگر باشد سید و متمر شتران نقداً منظمم رکب پس تحقیق ناراض است سید پروردگار خود را رواه ابو داؤد و معنی این حدیث را بچند وجه توجیه کرده اند یکی آنکه سید خواندن منافق را او اثبات سیادت مرد و گویا اعتراض کردن بوجوب اطاعت و انقیاد وی است و این موجب عتاب پروردگار تعالی است و دیگر آنکه بگوئید منافق را سید زیرا که اگر بگوئید ناراض می سازید بحکمت این گفتن پروردگار را و مرد بودن او سید گفتن است او را سید که اقال الطیبی و سید تحلف و خفاء و بعضی هر شی نوشتم که مراد آن است که اگر هست وی سید یعنی در دنیا و صاحب مال و جاه و خدم و حشم ناراض است خدا را از خود بحکمت تعظیم سیکه به مستحق تعظیم است و اگر نیست دروغ گفتند فافهم الفصل الثالث ۴۰

عن عبد الحمید بن جابر یضم جمیم و فتح موده و سکون تخانیة این شیهه بفتح شین معجمه و سکون تخانیة و بیا موده بن عثمان جمی روایت میکند از عمه خود صفیه و ابن اسیب در روایت میکنند از وی ابن جریر و ابن عبیدة قال گفت جلیست الی سعید بن اسیب فسمعنا سعید بن اسیب و سئل کردم بسوی وی فحدثنی ان عبده حذیفه بن حکایت کرد مرا که پر فلان وی نامش حزن است بفتح حاء و سکون زای قدم علی النبی قدم آورد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قتل ما اسلم پس پرسید آن حضرت از وی چیست نام

قال گفت امی حزن نام من حزن است قال گفت آن حضرت بقصد تفسیر نام حزن که معنی زمین سخت و درشت است بل انت سهل بلکه نام تو سهل نهادم که ضد حزن است و بنی است از آسانی و زمی قال گفت حزن ما انا بغیر اسماسمانیه ابی بنیم من تغیر دهند نامی را که نهاده است مرا بدین قال گفت ابن السیب نماز است فیما اخر خفته بعد پس همیشه است در خاندان مادر شتی و سختی عیش و زندگانی هنوز بهجت شوی این نام و قبول ناگردن جدا نامی را که آن حضرت برای وی اختیار کرد و این حسن بن وهب بن عمر بن عابد محر وی قرشی است و از اشراف قریش است و در جاهلیت و از مهاجران است و سپر او سبب که پدر سعید بن السیب است از اهل معیت رضوان است و غالباً این قبول ناگردن وی تصرف آن حضرت را در تفسیر نام در اول قدم هجرت است برای اسلام که هنوز بهجت و صدق ایمان و تهذیب اخلاق مشرف نشده بود و اولها

۲۰ + و سخن ابی وهب انجمنی بضم جیم و فتح شین قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تسماوا باسما را الان بسیار نامدار شود بناهای پیغمبران واجب الاسما را الی الله تعالی و محبوب ترین نامها نزد خدای تعالی عبد الله و عبد الرحمن و احد قهار است ترین نامها و مطابق ترین آنها بواقع عارث و همام زیرا که عارث بمعنی کاسب است فی القاموس احمش الکسب و جمیع المال و الزرع و همام از هم است بمعنی قصد و اراده و هیچکس از کسب و هم خالی نبود و اگر معنی زرعیت ملاک نموده بطریق تقاوی و توفیق کار آخرت بحکم الدنیا فرقه الاخره و استقام بران اراده به نمایند نیز دور نباشد اول الامر که در تسمیه با سمارا بنیا و چون در وی شایه عجب و تزیین نفس و رفعت شان وی بود و منزل کرد و عبد الله عبد الرحمن امثال آن که دال بر خضوع و ذل و استکانت است و چون نظر کرد که این نیز بی شوبه ادعا و کذب نیست بجهت تفسیر بنده گان در ادای حقوق عبودیت تنزل فرمود و بشارت و همام که بی شبه صادق و واقع اند که اقال الطیبی و قبحها و زشت تر و بدترین نامها حرب و مره که منی از قتل و سفک و نزاع و جدال و مرارت و کراهت و بشاعت اند و راه بود و او

باب البیان و الشعر بیان در اصل کشف و ظهور و وضوح است و فی الصراح بیان سخن و کشاده گفتار و فصاحت یقال فلان امین من فلان ای افصح و اوضح کلاما تبیین پیدا شدن و پیدا کردن بوضوحی گفته که کشف اظهار آنچه در ضمیر است و طبعی گفته اظهار باطن لفظ و بعضی گفته اند که بیان منطق نصیح منظر از آنچه در ضمیر است و همه این عبارات متعارف در معنی و شعر و لغت و انانی و زیرکی و شاعر معنی و انان و زیرکی و در اصطلاح کلام موزون مقفی که قائل قصد موزونیت آن کرده باشد پس آنچه در قرآن و حدیث موزون واقع شده شعر نبوی زیرا که وزن در آنجا قصدی نیست یعنی که منظور مقصود نیست و الا آنچه در قرآن واقع شده بی قصد و اختیار نخواهد بود

الفصل الاول ۱۰ + عن ابن عمر قال قدم رجلا من المشرق گفت ابن عمر قدم آورده و در از جانب مشرق بخلفنا پس حکم کردند و سخن در روی یکدیگر گفتند فی الصراح خطاب سخن در روی گفتن و منه خطب الخطیب علی المنبر علی الناس لبیانها پس گفت داشتند مردم باین فصاحت ایشان را و آن دوم و یکی را حسین بن بدر نام است که لقب وی زرقان است

بکسر زای و سکون بای موحده و سه را و بقاف و زبرقه رنگ کردن است جامه را سرخ یا زرد و زبرقان معنی ماه
 سبک ریش نیز آید حصین بن بدر را زبرقان لقب کردند بهجت حسن و جمال وی یا سبکی ریش وی یا بهجت آنکه
 عمامه زرد بر سر داشت یا بهجت آنکه حله زرد پوشیده در مجلس درآمده بود و دوم عمر بن ایتهم بفتح هزه و سکون بای و فتح
 تا رفوقانیه و ایتهم دندان پیش شکسته را گویند پس این دوم و از مشرق زمین آمدند و تفوق و تفاخر نمودند و اول زبرقان بیان
 فضائل خود کرد و او فصاحت و بلاغت و ادب پس از آن عمر بن ایتهم سخن در آمد و بکلام طبع جواب او گفت و زوال
 او را بیان کرد و زبرقان گفت یا رسول الله وی فضائل مرا میداند و خلاف آنچه گفت اعتقاد دارد و حسد باعث است
 که این چنین میگویی پس عمر و مبالغه در ذم زبرقان بیشتر از نخست کرد و در احیاء العلوم آورده که عمر و روزی مع زبرقان کرده بود
 روز دیگر آمد و دوم وی کرد و آن حضرت فرمود این حسیت که روز اول مع وی کردی و امر و زوم میکنی گفت روز اول را
 گفته بودم و امر و زوم نیز دروغ نگویم روز اول وی را رضی ساخت مرا پس گفتم نکی تا که دیدم در وی و امر و زوم غضب آورد
 مرا پس گفتم به بیمار که دیدم در وی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان من لبیان
 لیسر یعنی بعضی بیانه و سخنان است که حکم سحر دارد در تغییر حال و صرف قلوب و مائل گردانیدن بباطل چنانکه سحر و سحر
 در لغت نیز معنی صرف و تغییر آید زیرا که وی میگردد و در از حالتی بجای و تغییر میدهد عادت و حال او را همچنین بیان مبالغه
 در سخن و تصنع در کلام و تکلف و تحسین آن و تشدق لسان و تمون کلام و صرف از حق بباطل تا بدان استمالت قلوب
 نمایند و مقبول گردانند اگر چه نفس الامر باطل و ناحق بود و ظاهر سیاق قصه چنانچه نقل کرده شد در آن است که این کلام
 حضرت ذمست مر بیان و مبالغه را و بعضی گویند که این مع بیان است و ترغیب تحسین و تحمیل کلام و آراستن سخن و آرا
 مقصود و بوجه اتم و اکمل و صواب آن است که متن حدیث بر وجهیکه مؤلف آورده ممتلئ هر دو وجه است و حاصل آنکه
 بیان مبتدیه سحر است و استمالت قلوب و عجز از ایاتان مثل وی و این نوع محمود است اگر در حق باشد و مذموم اگر در
 باطل بود بر آن خط که در حدیث دیگر آمده است که اشعر کلام حسن و قبیح قبیح و الله اعلم رواه البخاری ۲۰۲ و عن ابی
 بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان من اشعر حکمة بعضی از شعرهاست که متضمن علم و حکمت است
 فی الصراح حکمت دانش و حقیقت هر چیزی حکیم و انا و راست کار و استوار و خداوند حکمت احکام کبیر هزه استوار کردن
 کار را استحکام استوار شدن و باز داشتن سفیه را از سفاقت و حکمت بفتح حین کام لگام و منع کردن از بدی کسی را و تحمیل
 دلالت کند بر آنکه مراد از ان من البیان سحر ارجح بیان است چنانکه این جامع بعضی از اشعار که متضمن علم و حکمت و عظمت
 و نصیحت باشد میکند و هر دو کلام در یک حدیث قرین یکدیگر نیز مذکور شده اند چنانکه در آخر فصل ثانی بیاید و بعضی گفته اند
 که این هر دو فقره رواست بر سببیکه گمان میرسد که بیان مطلقا محمود است و شعر بهمه حال مذموم پس فرمودند این چنین است
 بعضی بیان با مذموم است و مشابیه بعضی شعر یا محمود و متضمن حکمت رواه البخاری ۲۰۳ و عن ابن مسعود قال قال

رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یک الممتنعون بلاگ گشتند یا بلاگ شوند تعمق و غلو و تصنع و مبالغه کنندگان در سخن قالمات ناما
گفت آن حضرت این کلمه را سه بار قطع بکنون و فتح ط و سکون آن غار اعلی از کام که در وی بلند و پست است و حرف
تا و ط و دال را حروف قطعیه گویند که مخرج آنها آن موضع از کام است و تنطق سخن در کام گفتن و مرا و اینجا تشدید لسان
و تکلف در سخن و تمیز شدن بعبارت آرائی و الفاظ پستی بطریق ریاء و تصنع و خوش آمد مردم و در دام آوردن ایشان
بی رعایت معنی و ملاحظه حق و رعایت نفس الامر و طبعی گفت مراد غلو کنندگان و افتادگان اند در سخنان لا طائل
بهوده رواه مسلم ۲۰۰ و محسن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اصدق کلمه قالمات الشاعرات
سخنی که گفته است و اگر کسی از جنس شعر که سخنان ناراست در کلام ایشان بسیار باشد کلمه لبید سخن لبید است که صحابی
و در جاهلیت و اسلام عزیز و شریف بوده است و صد و پنجاه و هفت سال عمر داشت آن کلمه نیست که الاکل
ما خلا الله باطل و انا و آگاه باش ای سماع بشنو و بدان که هر چیز ماسوی حق است جل و علا باطل و فانی و باطل و مضحک
و نیست است متفق علیه و این سخن موافق کلام مجید است که کل من علیا فان و کل شیء باک الا وجه و آخر این سخن در بعضی
روایات ترمذی این ابیات است بهیئت و کل نعیم لامحاله زائل و هر نعمت دنیاوی ایست زوال پذیر نیست شویست
و سوی خسته الفردوس ان نعیمها مگر بهشت برین برستی و راستی که نعمت بهشت بسید بقی و ان الموت لابد نازل
باقی و پابنده است بتحقیق موت بر آدمی ز او فرو د آید است صدق صدق ان الموت لابد نازل ۲۰۰ و محسن عمر و
بن اشیردین ابیه عمر بن اشیردین تابعی ابو الولید ثقفی تابعی مع و دست در اهل طایف تابعی ثقه و ذکر کرده است او را
ابن جبران در ثقات و پدر او شهرید فتح شین مجاز صحابه است قال گفت شریدر وقت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
سوار شسم عقب آن حضرت روزی فقال پس گفت آن حضرت بل ملک من شعرا مینه بن ابی الصلت شیء آیا هست
یعنی یاد داری از شعرا می امیه بن ابی الصلت چیزی قلت نعم گفتم آری یاد دارم چیزی از شعرا می وی قال گفت آن حضرت
هییه برگوی و بخوان و هییه صلتش ایست بدل کرد و نه هزاره را بهادی نیز گویند بخند با و اخیر و معنی همه امر کردن بود و زیادت سخنی
یا کاری و فی الصراح ای دیگر گوی فاشد تیه بیتا پسر خواندم آن حضرت را بتی از بیتهای امیه فقال هییس فرمود اخیر
دیگر بخوان ثم انشد تیه بیتا پسر خواندم آن حضرت را بتی دیگر فقال هییس گفت آن حضرت دیگر بخوان حتی انشد تیه بیتا
بیت تا آنکه خواندم و را صد بیت از شعرا می ظاهر آنست که هر بار آن حضرت طلب زیادت میکرد و وی میخواند و از اینجا کلام
که شنیدن شعرا متضمن علم و حکمت باشد سنت است اگرچه قائل آن کا و یا فاسق باشد رواه مسلم بدانکه ابن امیه بن ابی الصلت
مردی بود از ثقیف که در عهد جاهلیت از اهل کتاب دین و ملت آموخته بود و بعد یکد و تدین می و وزیر و ایمان به بعث
و روز قیامت داشت و اشعار شعرا حکمت و عظمت میگفت و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در شان وی فرمود
آن شعر و کفر قلبی یعنی ایمان آورد و شعرا و کفر و زید دل با و در روایتی آنسانه و کفر قلبه و وی حریص بود بر رسیدن

و در آستان چیز و صفت پیغمبر آخر زمان از اهل کتاب و گمان داشت که پیغمبر زمان مگردی خواهد شد و چون شنید که از قریش خواهد
 وصفات آن حضرت را به تفصیل دانست برگشت و بر اجداد و غدا درخت و گفت شاید که ایمان آورم کسی که نه از تحقیق است
 و این جوی در کتاب ابوفاخبار المصطفی گفته که چون علامات نبوت آن حضرت را می شنید از روی بروکاشکی دریا بم
 او را خدمت کنم و نصرت دهم و چون نور نبوت آن حضرت ظهور کرد برگشت و بر راه شقاوت رفت نمود باسد من الشقاوة
 و وی اول کسی است که پسرها با سمک اللهم نوشت و آموختند و قریش از وی این کلمه را دوشنیدند آنرا در جاهلیت این
 قصه است که در شرح آنرا نقل کرده ایم و الله اعلم و چون جزیب ان انبی صلی الله علیه و آله و سلم کان فی بعض المشاهد و
 آن حضرت در بعضی غزوات که جاها می شود یعنی حضور یا جاها می شهادت اند مراد غزوه احد است چنانکه طبعی گفته و قد سمیت
 بر وزن سمع اصبعه و حال آنکه چون آلوده شد انگشت وی صاحب سفر السعاده میگوید در بعضی غزوات انگشت پانچم را
 سنگ رسید و خون روان شد فقال پس خطاب بانگشت کرد و گفت آن حضرت هل انت الا اصبع سمیت آیا هستی تو
 مگر انگشتی که خون آلوده شد و فی سبیل الله ماتت و در راه خداست چیزی که دیدی و پیش آمدی آنرا یعنی ضایع نیست
 و آنرا جزای است و این تلقین است از آن حضرت است را در آنچه پس از جراحت و کابوت در راه خدا و بعضی گویند که
 مانافیه است یعنی این جراحت و خون آلودگی سهل است و چیزی نمیده در راه خدا از شدت محنت متفق علیه در خبا
 اشکال آورده اند که این شعرست و وی صلی الله علیه و آله و سلم منزه است از آن تصور نیست صد و آن از حضرت و
 جواب گفته اند که شعر آنست که قائل قصد موزونیت آن کرده باشد چنانکه معلوم شد و صد و این قول از آن حضرت
 بی قصد موزونیت است و بعضی گفته اند این بیت از عبد الله بن رواحه است که در غزوه موتة خوانده و آن حضرت بطریق
 و انشا و خوانده بطریق انشا که اذکر السیوطی و این بر تقدیری صحیح است که انشا و شعر از آن حضرت اگر چه از غیر بود و بیت باشد
 و گفته اند که آمدن شعر بر زبان شریف وی درست نبود اگر چه از غیر نیز باشد و این سخن محل نظر است چنانکه از خواندن وی صلی الله
 علیه و سلم شعر بید و غیر آنرا اظهار میکرد و بعضی گویند که این از باب رجز است و این را داخل شعر نمیدارند و طبعی گفته که هر که بطریق درست
 نماند شعر گوید آنرا شاعر نگویند و مراد بقول حق سبحانه و تعالی انما یشعر الناس شعرهم است که وی شاعر نیست و این سخن منقول نیست
 چه مراد بقول وی سبحانه و تعالی انما یشعر الناس شعرهم است که وی شاعر نیست و این سخن منقول نیست
 قال قال انبی صلی الله علیه و آله و سلم یوم قریظة محسان بن ثابت بر او بن عازب که از شایر صحابه است و میگوید که گفت آن حضرت
 روز واقعه بنی قریظة که بعد از غزوة خندق بود چنانکه در باب قیام گذشت مرسان بن ثابت را و حسان بن ثابت بن منذر بن
 حرام انصاری مدنی از فحول شعرای اسلام و جاهلیت است و این هر چهار تن صد و بیست سال عمر یافته و حسان شصت سال
 و جاهلیت گذرانید و شصت سال در اسلام ایچ المشرکین چون کافران را و منی همچو شمر زن است چنانکه در حدیث و بیاد می گویند
 و غالب آمده در شمر دن عیب و در قاموس گفته همچو و بیاد شمام کردن زبان شعری الصراح بیاد میگویند خلاف اسد ح

پس آن حضرت اتر فرمود حسان را به جوف کفار و فرمود فان جبرئیل محکم پس بدرستی که جبرئیل علیه السلام بایست و آمد
و اعانت تو میکند در القا و الهام معانی و مضامین و کان رسول الله و ابو و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقول مختصان
مرحان را احب عینی جواب و ده از جانب من کافران را که چو میکنند و ناسر ایگه نید مرا و میفرمود آن حضرت الانم اید هرج و مرج
خداوند اتانید کن و قوت ده حسان را به جبرئیل و جبرئیل را روح گویند زیرا که می آید وی بر پیغمبران با پنج سبب حیات قلوب
و زندگانی را بدست که علم شریعت باشد و قدس یعنی مقدس است که ذات پاک است و اضافت روح بوس
بجست شریف و اگر است چنانکه در روحی و روح الله گفته اند یا قدس صفت روح است که اضافت بدان کرده اند
از جهت شدت لزوم و اختصاص چنانکه حاتم جو در جل صدق متفق علیه ۸۰ + و عن عائشه رضی الله عنهما ان رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم قال گفت آنحضرت شعرا می خود را به جوف کفار و قریش را فانه الله علیه پس بدرستی که بخت تر
ست بر ایشان من رشح النبل از انداختن تیر بارش بفتح را و سکون سین محمد انداختن تیر و جز آن نبل بفتح فون و سکون
محمده تیر را و اه سلم از اینجا معلوم میشود که چو کردن کافران را و دشمنان دین را و اید اگر دین ایشان را امری مرغوب
و لیکن گفته اند که باید که ایشان را بچند بعد از چو کردن ایشان مسلمان را و است انکنند تا باعث نگر و در چو مسلمانان
۹۰ + و عن عائشه قالت سمعت رسول الله و هم از عائشه است که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بقول مختصان
می گفت مرحسان را ان روح القدس لا يزال یؤیدک که جبرئیل همیشه تا اید و تقویت میکند تا نافت عن الله و رسوله ما دام که
مدافعت و محاصرت میکنی از جانب خدا و رسول خدا از جهت تبرک و تین است و از جهت آنکه سب و امانت رسول خدا
ستند بر سب و امانت خدا و دین او است و نیز کافران نسبت بجناب عزت نیز ناسر او ناسیست میگفتند و میکردند چنانکه
نسبت و لک و فقر و اندر اک اصنام و قالت سمعت رسول الله و گفت عائشه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم
بقول میگفت بجا هم حسان به جوف کافران را حسان یعنی پیش شفا و تندرستی و او یعنی مسلمانان او اشتغفی و شفا یافت خود
گو یا آن سوزش دل و بدی حال که مسلمانان از شنیدن به جوف کافران داشتند بیماری بود و که به جوف کردن وی مرا ایشان را زایل
و تندرستی آورد و رواه مسلم ۱۰ + و عن البراء قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقل التراب یوم الخندق بود
آن حضرت که می کشید و دور می افکند خاک را بنفس شریف خود و کار میکرد و روز خندق یعنی در آن زمان که حفر میکردند
خندق را در غزه احزاب حتی اغیر بطنه تا آنکه غبار آلوده شد شکم مبارک آن حضرت از کشیدن خاک بقول می گفت
می خواند آن حضرت این بر جزا که از عبد الله ابن رواست رضی الله عنه و الله لولا الله ما هتد یا بنی بعد اسکنه اگر می بود
هدایت و لطف خداوند تعالی راه راست نمی یافتیم ما و لا تصدقنا و لا اصلینا و نه تصدیق میکردیم و نه نمازی گذاردیم فانزل
سکنته علینا پس فرود آید یا آرام دهنده استگی را و ثبت الاقدام ان لا یقینا و به جای دارد قدمهای ما اگر بیهم پیش آیم
و دشمنان دین را ان الاولی قد نبهوا علینا بدرستی آن کسانی که تحقیق شتم و افزونی کردند بر ما و اذ ارادوا فتنه ابینا

چون خواهند فتنه را یعنی بازگردانیدن ما را از دین اسلام بگفیر سر باز میزنیم و امتناع می آریم و فتنه در اصل یعنی آزمائش و گداز و احتقار و آتش ترفع بها صوته بلند میگردد آن حضرت باین کلام ایما آورد و خود را وی گفت ایما ایما و احتمال دارد که نسیم بهار جابج با بیات مذکوره گردد و و ایما ایما اشارت بتکرار این کلمه باشد متفق علیه + ۱۱ + و عمن انس قال قبل المهاجرون و الانصار یغفرون اخذنی گفت انس بر ایستادند و شروع کردند مهاجر و انصار که میکنند خندق را و یقولون انتراب و برید اشتند خاک را و هم یقولون و ایشان می گفتند و می خوانند این رجز را نحن الذین بايعوا محمد امانا ان کسانیم که بیعت کردند آن کسان محمد را علی الجهاد و ما بقینا ابدا بر کارزار کردن با کافران ما دام که باقی و باشند و ایم همیشه یقولون نسیم میگفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و پیغمبریم و حال آنکه جواب میداد آن حضرت ایشان را باین کلام اللهم لا عیش الا لک خداوند انیسست زندگانی مگر زندگانی آخرت فاغفر الانصار و المهاجرة پس پیام از انصار را و مهاجران را متفق علیه + ۱۲ + و عمن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لان یسئلنی جوف رجل قیاریه بر آینه پیش من شکم مرد بزرگ داب که فاسد گردانند شکم او را خیر من ان یسئلنی شعرا بترست از پرسیدن شکم از شعر یعنی مشغله او همه شعر باشد چنانکه از قرآن و ذکر خدا و علوم شرعیه باز دارد و یا این مخصوص است بشخص معین و در حق خاص وی گفت چنانکه در فصل ثالث بیاید و باجماع او شعر و درست که شتمل باشد بر فحش و کفر و معانی ناشایسته متفق علیه + الفصل الثانی + ۹ + عمن کعب بن مالک انه قال للنبی صلی الله علیه و آله وسلم کعب بن مالک نیز از شعری اسلامت و گفته اند که مشاهیر شعرای اسلام سه تن اند حسان بن ثابت و عبده بن رواحه و کعب بن مالک کعب می ترسانید کافران را بحرب و جهاد و می ننگند بحرب و در دل ایشان و حسان بن ثابت طعن می کرد در اقسام ایشان و عبده بن رواحه قویج و سرزنش میکرد ایشان را بر کفر پس کعب بن مالک بقصد شکایت از قبیله شعراست برعلی خود گفت مرا آن حضرت را ان الله انزل فی آن شعر ما انزل خدا می تعالی فرد فرستاده است در باب شعر از طعن و مذمت آنچه خود فرستاده است مراد قول حق جل و علاست شعر پیغمبرم الفادون الآیات فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از برای تسلیه وی در مدح شعر ان المؤمن سجا به سینه و سانه بدستی سیکه ایمان دارد و جهاد میکند بشمشیر خود و زبان خود مدحی شعر که هر کفار و مانع دین اسلام میباشد حکم جهاد دارند که بشمشیر زبان جهاد می کنند این چنین شعر گفتن مذموم نیست و قابل آن داخل شعر اگر دین کریمه مذکور اند و بعد از استغنا کرده است وی سبحانه تعالی بقول خود الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و ذکر و الله کثیر الاایه و فرمود آن حضرت در بیان بودن هر کفار در حکم جهاد و الذی نفسی بیده کمانا تر مونهم بنفع النبل بر آینه چنانستی که می اندازد شما کافران را بسجده که ایشان را می کنند تیر بار اگر انداخته میشوند در جهاد و شعر از خم شمشیر چنانست که آنچه زخم زبان کند بر مرد و نفع بفتح فون سکون ضاده جمعه یعنی رمی و روانی شرح است و روایت کرد این حدیث را محی است و در شرح است و فی الاستیعاب لابن عبد البر و بکورت در استیعاب که کتابی است مشهور در اسامی الرجال مرعوم بن عبد البر را نه قال که کعب بن مالک گفت یا رسول الله

ماؤثری فی الشعر چه میدانی و چرا می داری در حق شعر که نیک است یا بد فقال پس گفت آن حضرت ان المؤمن سجا به سبعة
و لسانه ۲۰ و عن ابی امامه عن انس بن صلی الله علیه و آله و سلم قال احمیاء و ائمنی بکبر عین و تشدید یا عجز و بنگی در سخن ضد
بیان شعبتان من الایمان و دشاخ انداز ایمان و عی یعنی عجز و نارسائی و نابخشودگی به کاری و بی استقامتی در کار یا نیز آید و سینه
اول اینجا مناسب ترست بقول وی که فرمود و البذاور و السبیلان شعبتان من النفاق فخش در کلام و بیو ده گویی و تکلف
و تصنع و مبالغه در سخن و دشاخ نفاق اندر واه و الترمذی اما بودن حیا شعبه ایمان ظاهرست و گذشته ذکر آن در کتاب ایمان
و بودن عی و عجز در سخن شعبه ایمان و بودن بذا و بیان شعبه از نفاق بجهت آنست که مومن بسبب حیا و انکسار و سکنست
و شغل لعبادت و اصلاح باطن و عدم تشوق لسانی قدرت ندارد و بر تفسیر و بیان و عاجزست از اثبات مدعا و مراد
بر وجه مبالغه و طلاق لسان بخلاف منافق که فاحش و متفحشست و دلیر و قار دست بر بیان تشوق پس مال این باشد
آن که در حدیث دیگر آمده است المؤمن عز کریم و منافق خب لیثم فرمود و مسلمان فریب خورنده و ساده دل است و
منافق فریبنده و کر پزی و اگر عی را بر مجرد و ناخبر به کاری عمل کنند متضمن این حدیث قریب تر آید و طبیعی گفته که ایمان باعث
بر حیا و تحفظ و احتیاط در کلام و اصداد این معانی از نفاقست و برین وجه مراد می آن بود که بجهت تامل و تحری و مقال
و تحرز و تحفظ از وبال باشد بجهت خلل در لسان و عجز در نطق و بیان و مراد بذا و بیان آن باشد که سبب وی جز آن
و عدم مبالغات و احتیاط از طغیان لسان و عدم تحرز و تجنب از زور و بهتان بود ۳۰ و عن ابی ثعلبه انشی بضم
خافق شین مجتنبین و بنون فسوبست بخشین بن فر صجانی ست نام او بر هم بضم جیم و ضم هاء بن ناشب بنون و نام
او و نام پدر او اختلاف بسیارست مشهور انیت که ذکر کردیم و وی مشهورست بکفایت بیعت کرد آن حضرت را
بیعت رضوان و داد او را سهم خیر و فرستاد او را بسوی قوم او پس اسلام آورد و زود وفات یافت سینه حسن و سید
و بعضی گفته اند در ضمن معاویه و علیه الاکثران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان احکم الی گفت آنحضرت بدرستی که
دوست ترین شما ای گروه مسلمانان نزد من و اقربکم منی یوم القيمة و نزدیک ترین شما از من و ذریعتم احکم
اخلاقا و نیکوترین شما انداز روی اخلاق و ان ابغضکم الی و بد رستی که دشمن ترین شما بسوی من و ابعدکم منی و دور ترین
شما از من اساوکم اخلاقا بدترین شما انداز روی اخلاق و در روایتی اساوکم جمع اسوچانکه احکم جمع احسن و اما اساو
بفتح میم جمع سوء است یعنی مصد ر چنانچه محسن جمع حسن بر خلاف قیاس پس وصف کرده شد بمصد ر پست جمع کرده شد
پس از آن بیان کرد مساوی الاخلاق را بقول خود و الاثر تارون بفتح تاء مثلثه و سکون را بسیار سخن کنندگان و تکلف
نمائندگان و بیرون آیندگان و اثر ثروت کثرت کلام و ترویج آن و تشدید قوت تشوق کنندگان در سخن و تشوق بکبر و
و فتح آن نیز آمده و سکون دال بر کمالات و بان خطیب تشوق کام کشاده تشوق فصاحت نمائنده و تکلف و تصنع را
المتقیهون بضم میم و فتح تا و فا و سکون با و بقاءت سخن فراخ گوینده و بی بری و بان و کام تکلم کننده قوت پریشان آوند

و فی حق فراخ از هر چیز و نفی حق فراخ کردن سخن و به پری دبان گفتن رواه ابی یحیی فی شعب الایمان و روی الترمذی نحوه عن جابر
روایت کرد این حدیث را یحیی فی شعب الایمان از ابی ثعلبه و روایت کرد و ترمذی مانند آن با تفاوت و اختلاف
در الفاظ از جابر و فی روایت و در روایت ترمذی از جابر آمده که قالوا گفتند صحابه یا رسول الله قد علمنا انشر ثارون و انشر ثارون
ب تحقیق و انتم ما که ثارون و تشدقون چه معنی دارد و کدام اند ایشان نما المتفقیون پس حبیب معنی متفقیون و کدام اند
آنها قال المتکبرون گفت متفقیون متکبر اند چون توسیع و تصنع در کلام از تکبر و تعظیم می آید تفسیر کرد متفقیون را متکبرین
بعلاوة لزوم و از اینجا معلوم شود که تشدق در کلام و تکلف و تسبیح و فصاحت و تصنع بمقامات مزخرف مذموم و مکروه است
اما آنچه در خطب و مواعظ کنند بنیت صحیح در تاثیر بر اطن و تبیین و ترفیق قلوب مکروه نبود ۳۰ و عن سعد بن ابی وقاص

رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تقوم الساعة برأیة یخرج قوم تا آنکه بیرون می آیند
و پیدا میشوند گروهی که تاکنون با بنده من خوردن بوسیده زبان های خود پس میگویند مردم را و مردم میکنند ایشان را
بباطل و دروغ و ظاهری میکنند فصاحت و بلاغت را تا در آرزو مردم را در دام و فریب دهند و حاصل کنند چیزی از دنیا
و شہوات نفوس خود که تا کل البقرة با بنده من خورند گاو دان بزبانهای خود و تمیز نکنند در چیدن جیش میان تر خشک
و شیرین و تلخ هم چنین این گروه از مردم که زبان را وسیله ماکل و مآرب خود ساخته تمیز نمی کنند میان حق و باطل و حلال و حرام

رواه احمد ۵۰ و عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال ان الله یبغض البلیغ من الرجال خدام
و دشمن میدارد مبالغه کننده را در کلام و تکلف ننماید از مردان الذی یخیل لبسانه آنکه تشدق میکند او در کلام و تعظیم میکند
زبان را و می پند آنگاه که یخیل المباقره لبسانها چنانکه می پند و فرمود میبزد حشیش را گاو دان بزبان خود و اصل تخم در آید
در میان چیزی و باین منی میگویند غلال که در میان دندانهای در آید تشبیه کرد و گردانیدن زبان را در دبان در حال تکلم و
در فصاحت بگردانیدن گاو زبانش را در هنگام چیدن و باقره جمع بقره است و استعمال او با قلیل است و اکثری نامستعمل گردد

رواه الترمذی و ابو داود و قال الترمذی هذا حدیث غریب ۶۰ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
مررت لیلة اسری بی می گذشتم آن شب که برده شده ام بران بقوم یقرض شفا هم گروهی که بریده میشود لبهای ایشان را بقرض
من النار بقرضها از آتش نفقت پس گفتم یا جبریل من هو لاری که ساند این جماعه قال گفت جبریل هو لا یطلب
استک این جماعه خطیبان است تواند اند الذین یقولون لا ینفعون آن کسان که میگویند چیزی را که خود نمی کنند یعنی مردم را
بکارهای نیک می خوانند و خود نمی کنند بدان است که خود نمی کنند اما گفتن بدی ندارد اگر چه خود نکنند و لند او را معروف
فصل شرط نیست اما اگر بکنند بهترست ولی بی آن تاثیر ندارد رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۷۰ و عن ابی هریرة

قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من تعلم حرف الکلام سیکم بیا موز و حرف کلام را و حرف کلام و حرف حدیث
تحسین و تزیین دوست و زیادت کردن در وی که بر قدر حاجت بدخلت ربا و دخلت کذب و تخویل آن از جایی بجا

بجست تبیس و تخلیط و لهذا تسمیه کرده بیان را بسحر که در لغت بمعنی صرف است و در قاموس گفته که آن منقول از صرف
 در ایچ است که عبارت از فصل و زیادت آن بر بعضی است و در بعضی حواشی نوشته که صرف کلام ایراد است بر وجهی که
 یسبی به کلوب الرجال تا اسیر گرداند و بنکند بصرف کلام و لهای مرد و از ادالناس شک را وی است که کلوب الرجال
 گفته یا کلوب الناس لم یقبل الله منه یوم القیمه قبول بخند خدای تعالی از وی روز قیامت صرف او لا عدلانه صرف را
 و نه عدل را مراد بصرف توبه و بعدل غفیه داشته اند یا بصرف نافله و بعدل فریضه یا بعکس راه ابو داود و ۱۰۲ و غیره
 عمر بن العاص انه قال یومار و ایتست از عمر بن العاص که وی گفت روزی و قام رجل فاکثر القول و حمل آنکه
 آیتست از عمر بن العاص که وی گفت عمر بن العاص لو قصد فی قوله اگر میانه روی میکرد و درازی
 نمیکرد این مرد در سخن خود و لکان خیر الذمیر میبود بهتر مراد از قصد بمعنی استقامت طریق و ضد افراط و بخله است
 سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول می گفت لقد رایت تحقیق دیدم و دانستم او امرت
 یا گفت آنحضرت تحقیق امر کرده شده ام ان اتجوز فی القول که سبکی و کمی کنم در سخن فان تجاوز هو خیر پس بدستی که سبکی
 و کمی در سخن بهتر است تجاوز فی الصراح را روشن کردن و گذشتن از جای و راهی و آب دادن و سبک گزاردن نماز و سخن بجا
 گفتن رواد ابو داود و ۱۰۹ و محسن صخر بن عبد الله بن ربه عن ابیه عن جده بریده اسلمی صحابی مشهور است و عبد الله بن ربه
 از مشایخ تابعین و ثقات ایشان است قاضی مروری در سلیمان بن بریده گفته اند که سلیمان صحیح تر از عبد الله است و
 بن عبد الله مروزی روایت دارد از پدر از جده روایت کرده ابو داود و از وی این یک حدیث قال سمعت رسول الله صلی
 علیه و آله و سلم یقول گفت شنیدم آنحضرت را می گفت ان من البیان سحر بدستی که بعضی از بیان سحر است و شرح آن
 گذشت و ان من العلم جهل و بدستی که بعضی از علم جهل است طبعی این باد و معنی از نهایی نقل کرده و یکی آنکه مراد آنست که تعلیم
 علمی را که احتیاج نیست بدان مثل نجوم و علوم فلاسفه و مانند آن و بگذارد و علمی را که محتاج الیه است از قرآن و
 و جاهل شود بدان و حاصل این توضیح این راجع گرد که بعضی از علمهاست که مستلزم جهل معلوم و دیگرست باین اعتبار آنها
 جهل گفت دوم آنکه مراد آنست که بعلم خود عمل بکنند چه هر که علم دارد و عمل ندارد گو یا جاهل است و ممکن است که مراد آن باشد
 که یکی ادعای علم میکنند و بزم خود عالم است اما نفس الامر حقیقت حال جاهل است باین علم وی علم نیست بلکه جهل است
 و نیز خلط کردن در معرفت ذات و صفات حق که جانب افراط و صفت علم است بظاهر علم است و حقیقت جهل و توقع علم
 درین باب از محالات است و نیز اعتراض به جهل و نادانی در بعضی مواضع است بآنکه از آنست و آنست پس این فرد علم
 و حال آنکه جهل است پس صادق آمد که بعضی علم جهل است فافهم و ان من الشعر حکما و در روایتی حکما یعنی کلام نافع مانع از
 جهل و شعر و حکم بمعنی علم و فقه و قضایا بعدل آید و در روایتی گفته آمده و آن نیز بمعنی حکم است که فی التناهی حاصل آنکه حکم است
 بیک معنی است پس هر روایتی حکمت و فقه شده و آنرا بمعنی حکم حل تعالیان کرده و در روایتی حکم واقع شده و آنرا بمعنی حکمت

توان گفت و آن من القول عیا لا بعضی از قول عیال است یعنی وبال است بر قایل یا ملال است بر سامع اگر جاهل است سبب آن که نمی فهمد و اگر عالم است بجهت آنکه مینداند یا ثقیل بر سبک نمی خواهد آواز بشنود و همچنین تفسیر کرده اند این عبارت را
رواه ابو داود + الفصل الثالث + ۶۰ و عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله یضع یمنه

بن ثابت منبرانی السجده بود آن حضرت که می نهاد در حصار انسری در سجده یقوم علیه قائم ایستاد و حسان بر فیه کتافی یفاخر عن رسول الله در حالیکه معاشرت و مباحثات میکرد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اوینا ف شک راوی است یعنی مدافعت و مخالفت میکرد از جانب آن حضرت و یقول رسول الله میگفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان الله کان یؤید حسان بروح القدس خدای قهار تائید و تقویت میکند حسان را به جبرئیل مانا فح او فاخر عن رسول الله مادام که می صحبت میکند یا معاشرت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این نیز شک راوی است و در روایتی که در اول تفاخر است یا فاخر است و در روایتی که ینا فح است مانا فح غایتش در ذکر بی ترتیب واقع شده رواه البخاری + ۲۰ و عن انس قال

کان للنبی صلی الله علیه و آله و سلم حاد بود آن حضرت حاوی یعنی جدا گوینده و جدا را ندان شتر ببرد و آواز کند انی اصرح و جدا قسمی از غناست که مباح است با اتفاق و بیخس را از علماء و دومی خلافی نیست عادت است در عرب که چون شتر را مانده شود خوش آوازی کنند و جدی گویند و شتران گرم شوند و مستی کنند و تیز روند یقال له انجسته میگوید و نام برده شود آن حادی را انجسته بفتح حمره و سکون فون و فتح جیم و شین معجمه آتش نای فوقانیه و کان جن الصوت بود انجسته خوش آواز یقال له البی پس گفت مراد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وید که آهسته اند شتران را یا انجسته لا اکره القواریر کنی شیشها را قواریر جمع قارور یعنی شیشه قال قتاده گفت قتاده در بیان مراد از قواریر یعنی ضعیفه الحمار میگوید و مراد از قواریر زنان ضعیف با جهت رقتی و ضعیفی که در ایشان است متفق علیه و این را دو معنی گفته اند یکی آنکه ضعف و رقتی که در بدن زنان است و تیز رفتن شتران و سختی جنبش موجب تعب و شکت است دوم آنکه مراد ضعف و نرمی قلب و سستی غریبت و سرعت تاثیر است یعنی سبب از شنیدن سر و دغیری در باطن ایشان پیدا شود و خواطر باجمایی پدید آید که سر و نجاصت خود و کمالات نفس را بجنبانند و طبیعت را در جنبش آرد و وسوساوس را راه دهد و ازین جهت فضیل عیال فرموده که الفنا رقیة الزنا یعنی سرودا خون زناست اگر چه احتمال در ازواج مطهره ضعیف باشد اما وسواس خاطر طبعی که در اختیار نبود و براه جد و احتیاط رفتن او لی کند اقالوا در حقیقت افعال و اقوال آن حضرت از برای تعلیم و تمقین است

اکثر شراح این معنی را ترجیح کرده اند اگر چه معنی اول ظاهر تر است از لفظ و الله اعلم + ۳ و عن عائشة رضی الله عنها قالت ذکر عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الشعر عائشة گفت که ذکر کرده شد نزد آن حضرت شعر و پرسیده شد که نیک است یا بد فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت آن حضرت بود کلام حسن و قبیح قبیح شعر کلام است نیک و بی نیک است و بد و بی بد یعنی مانع زیادت است در شعر و زکی و قافی است و آن خود و دخل در حرمت و کراهت ندارد اما بر معنی مضمون است

اگر نیک است نیک و اگر بدست بد و این کلام فصل است که رفع اختلاف درین باب میکند و راه الدار قطنی روایت کرد
این حدیث را دارقطنی بسند مرشح بان حضرت در راه الشافعی عن عروة مرسل را روایت کرد و آنرا شافعی رح از عروة ابن
که تابعی کبیر است بطریق ارسال ۴۰۰ و عن ابی سعید الخدری قال بینا نحن سیر مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالمسجد
ابو سعید در انشای آنکه ما سیر می کنیم با آن حضرت بعج بفتح عین مسله و سکون را نام موضوعی است در طریق مکه از عرض شافعی
یفتد ناگاه پیدا شد شاعری که شعر می خواند فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
خدا و الشیطان بخیر دید این شیطان را او اسکو الشیطان یا اسکو افروم و بجای خدا و انبیاء نگاه دارید و نگذارید که برود لان شیعی
جوف رجل قیما هر آینه پشیدن شکم مردی بزرداب خیر له من ان یملکی شعر ا بهتر است مر آن مرد را از پشیدن به شعر و او مسلم
چون دید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را که شعر میخواند و میباید بی محاسبه بود و التفاتی بجانب سلمان نمی کند و آنست
که موع است بشعر و متلی است بدان و بیجا و بی ادب است پس خواند او را با شمشیر طان که دور از بساط قرب مردود
رحمت است و مذمت کرد شعر را که بدان مغرور و مبتلاست ۵۰ و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
الغنا بیت النفاق فی القلب سر و گفتن و شنیدن میر و یاند نفاق را در دل کما نیت الما الزرع چنانچه سیر و یاند آب
زراعت را و راه البیهقی فی شعب الایمان و در روایت دلمی از انس باین لفظ آمده که ان النار و اللهو ینبتان فی القلب
فی القلب کما نیت الما العشب الذی نفس محمد سیده ان القرآن و الذکر ینبتان الایمان فی القلب کما نیت الما العشب
عشب بضم عین و سکون شین گیاه تر را گویند ۶۰ و عن نافع قال کنت مع ابن عمر فی طریق گفت نافع بودم من با ابن عمر
در راهی فسمع من ابي اسحق بن شنیه ابن عمر و از نامی را فوضع اصبعیه فی اذنیه پس نهاد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود
و نازع عن الطریق الی الجانب الآخر و در رفت ابن عمر از راه بجانبی دیگر بقصد اخر از و حبسنا ثم قال لی پسر گفت مرا
بعد بعد از آنکه در رفت ابن عمر یا آن آواز یا نافع هل تسمع شیئا می نافع آیامی شنوی چیزی را از آن آواز قلت لا
گفتم نمی شنوم فرغ اصبعیه من اذنیه پس برداشت هر دو انگشت خود را از دو گوش خود قال کنت مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
ابن عمر بودم من با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فسمع صوت یراع پس شنید آن حضرت آوازنی را فضع مثل یهت
پس کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مانند آنچه کردم من یعنی نهاد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و در رفت
از راه بجانب دیگر الی آخر قال نافع و کنت اذ ذاک صغیرا بودم من در آن وقت خمر و یعنی از آن جهت مرا منع نکرد از
شنیدن آن که من خرد بودم و تکلیف شرعی بر من واجب نشده بود تا کسی نگوید که که ایت تنزیهی بود و تحریمی و احتساب
ابن عمر از کمال تقوی و بر بود و الا نافع را نیز از آن منع می کرد و کلام درین مقام دراز است و محلهای دیگر هم بطریق فقها
و محدثین و هم بطریق شیخ طریقت سخن کرده ایم محمد بن میگویند که هیچ حدیثی در تحمیم غنا صحیح نشده است و شیخ میگویند
که آنچه در مقام منی واقع شده مراد بدان مقرر و بله و لعب است و فقها درین باب بشدت بدین دارند و الله اعلم بقدر است

و شبهه فقه بابر بها احد سبب تحقیق رجوع کرد این کلمه التزام کرد و محتضای باز اکی تریس دوس یعنی گویند این کلمه بیکه گفته شد مراد از زیاده اگر هست گفته است خود آن کس کافرست و اگر دروغ گفته و آن کس کافر نیست این کس کافر میشود زیرا که چون مؤمن را کافر خواند ایمان به کفر نیست و درین اسلام را باطل اعتقاد کرد و متفق علیه . . . و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یرمی رجل رجلا بالفسوق و دشنام نه مردی مردی را بفسق و لایریمه بکفر و دشنام مردی مردی را بکفر الا ان یتدب علیه مکر آنکه رجوع کند این کلمه که دشنام داد بدان فسق باشد یا کفر بر مرد دشنام نهد و این کلمه بکین صاحب کذک اگر نباشد یا را که دشنام داده شده است امور اینچنین که او گفته است یعنی فاسق نیست کافر نیست یعنی اگر یکی دیگر را که فاسق نیست فاسق گفت خود فاسق شد و اگر کافر گفت و او کافر نیست خود کافر گشت و رواه البیاض . . . و عنته قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من دعا رجلا بالكفر سیکه خواند مردی را بکفر یعنی کافر گفت یا کافر و الله یا گفت دشمن خدا که این نیز در حکم کافرست و پس کذک و حال آنکه آن مرد نیست کافر و دشمن خدا نخواهد بود الا احار علیه مکر آنکه رجوع کند کفر یا عداوت بر روی یعنی خود کافر گردد و دشمن خدا باشد حارجا ممل از جوهر یعنی بازگشتن شفق ظاهر این احادیث دلالت دارد که هر که بی تاویل و بی دلیل یکی را کافر گوید یا کافر گردد و بجهت آنکه وی اسلام کفر خواند و درینجا کلام است که طبعی فکر کرده و مانیز در شرح آن آورده ایم . . . و عن انس و ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال استبان ان و شخص که یکدیگر را دشنام دهند مالا فعلی البادی گناه آنچه گویند و دشنام کنند بر آن کس است که نشت دشنام کرده است و گناه دشنامی که شخص دوم کرده هم بر اول است که ظلم کرده و دوم مظلوم و آن باعث شده این را بر دشنام مالم علیه المظلوم مادام که اعتداد و تجاوز از حد نکند مظلوم و اگر دشنام از حد گذرانند مظلوم نمیند و برین تقدیر بر دشنام که زیادت کرده گناه آن هم بر دست رواه مسلم . . . و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال لا ینبی لصديق ان یموت لعلنا ننبأ یونس و صدق را که باشد بسیار لعنت کننده و رواه مسلم صدیق بحسب ما و تشدید ال صیغه مبالغه است یعنی کثیر الصدق چنانکه ضحیک یعنی خنده بسیار کننده و یکیت خاموشی بسیار و زنده و در اصطلاح صوفیه صدیقیت مقامی است پایان مقام نبوت که مقامی دیگر در میان و اهل طریقت کرمیه فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین ایمانی بران دارد و صدیق لقبی خلفاست رضی الله عنهم و چون صدق درستی شیوه مرد شده و مقامی رسید که تلو مقام نبوت است و انبیا هم برای رحمت و نزدیک گردانیدن و در آن مبعوث اند لعنت کردن که در راندن و راندن از درگاه رحمت است شان و می نمود مقتضای مقام صدیقیت نباشد و لهذا شیمه مرضیه اهل سنت و جماعت ترک لعن و طعن است و برعکس لعن میکنند اگر چه مستحق آن باشد و زبان بدان تیا لایحه و فیض وقت بدان نمایند و لغت کردن عادت و عوی خود نگردد و اند خود آن کس ملعون باشد نزد خدا حاجت که کسی دیگر بر وی لعنت کند نیست هر که او را لعن کند لعنت کرد و نیست لعن من توانش نمود

و لعن کردن جایز نیست مگر بر کافری که خبر صادق خبر داده باشد بدون او بگردد و بر کافر مخصوص که ایمان او در دم خست
محتمل باشد نیز لعنت نه نماید مگر علی الاجمال گوید لعنت الله علی الکافرین و باید دانست که لعنت و قسم یک طرز و تمیز
از رحمت الهی و ناسپیدی مطلق از فضل نامتناهی و می و این مخصوص کافران است دیگر دوری و حرمان از مقام قرب
و رضای حق عز اسمه که راجع و آمل است بر کمالی و احوط و آنچه واقع شده در ترک بعضی اعمال و او را از بعضی صحایب

و غیر هم نیز منقول و ما تدرست هم ازین بابست نه قسم اول ۱۰۰ و عن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله صلی
علیه وآله وسلم یقول ابوالدرداء اگر گفت رضی الله عنه شنیدم آن حضرت را که میگفت ان اللعائن لایکونون سدا
ولا شفعا یوم القیمه اگر و لعنت بسیار کنندگان نبی باشند گویا پسندگان بر خلق و شفاعت کنندگان مرایشان را
روز قیامت در قرآن مجید آمده که روز قیامت امثا و صد قاضی است مرحوم محمدیه گویا دهنبر مردم و شفاعت کنند
ایشان را پس میفهمد باید که لعنت کنندگان را که لعنت عادت و خوی ایشان شده درجه شهادت و شفاعت در آن روز

دست ندهد و در حقیقت مقصود نفی این شو و شینه نامرضیه است ازین است رواه مسلم ۱۰۰ و عن ابی هریره قال
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذ قال الرجل چون بگوید مردی بقصد عیب جوئی و حقارت مردمان نوسید
ایشان از رحمت الهی نه بر طریق تحسیر و تالم و تحرن و تاسف بر احوال ایشان هلاک الناس هلاک شدند مردم و شتاب
آتش دوزخ گشتند فدا اهلکهم پس آن مرد گویند این سخن را هلاک شوند ترین مردم است که نفیس خود و عیب کنند
و در مردم بحسب حقارت می نگرد و از رحمت حق نا امید میگردد و در برین گفتند اهلکهم بضم کاف بر صیغه اسم تفضیل آید
و بفتح کاف بلفظ ماضی از هلاک نیز آمده و معنی چنین باشد که هر که این کار بگوید هلاک میگردد و در ورطه پائین
ترک طاعت و انهماک در معاصی می افکند ایشان را چه بشنیدن این سخن شکسته دل و نا امید و بی شوق میشوند چه بکار
و حیطه معصیت و نفسانیت افتادگان گرفتار صفت فقر و جلال اند با ایشان نصیحت برفق و لطف کردن و بر حمت و
مغفرت الهی معتمد و افاق گردانیدن داخل و اقرب است پس در اینجا اشارت است بآنکه مردم را بشاشت باید داد
و قوی دل باید گردانید امیدوار بر رحمت پروردگار باید ساخت رواه مسلم ۱۱۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه

و سلم تجدون اکثر الناس یوم القیمه می یابید بدترین مردم و رسوا و بد حال ترین ایشان روز قیامت ذالو حسین
مرد دور می و منافق صفت را الذی یاتی هو لار یوجد و هو لار یوجد آنکه می آید این جماعت را بروی و بطریق می آید
جماعه دیگر را بروی و رنگی دیگر و میگوید بهر جماعه از خوش آمد آنچه موافق اوست و تواند که مراد منافق تحقیق باشد که در اطن
کافوست و در بیرون و از رسولانی سپید و چنانچه منافقان در زمان آن حضرت بوده اند و در قرآن مجید حکایت ایشان گور

و بیشک سخت ترین عذاب و نکال روز قیامت بر منافقان باشد متفق علیه ۱۱۰ و عن حذیفه قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم یقول حذیفه که صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بود و علم منافقان نزد وی بود

گفت شنیدم آن حضرت را که میفرمود لایه خل ائمة قتات در نمی آید بهشت را سخن چین فی الصراح قت سخن چینی کردن یعنی سخن چین آنکه پنهان گوشش بر سخن مردم دارد و ایشان را از آن خبر نباشد تا سخن چینی کند و بجای دیگر بپسازد و در قاموس گفت که آنرا که پنهان گوشش بر سخن مردم دارد قتات گویند سخن چینی کند یا نکند و اما آنکه طبعی نیست که قت سخن بدروغ بپوشد و آماده گردانیدن و درست ساختن آنرا اظهار در آنست که قتات نام مغتری و بهتان گوینده بود و در سخن صنی دروغ گفتند شرط نیست و تمامی سخن از جای بجای بردن اگر چه راست هم بود اما بقصد شرف و فساد تا بیکدیگر درشتند و آتش فتنه نیز گزند این معنی در تمامی شرط است متفق علیه و فی روایة مسلم نام و در روایتی مسلم را بجای قتات تمام آمده و این دلیل است که قتات یعنی سخن چینی است ۱۳۰ و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عليكم بالصدق لازم گیرید بر خود راست گفتاری فان الصدق بیدی الی البر زیرا که راست گفتن راه مینماید به نیکوکاری یعنی خاصیت راست گفتن آنست که توفیق نیکی کردن می آرد یا مراد آنست که صدق تربست چنانچه در روایت دیگر باید و اعتبار هدایت این بان باعتبار رعایت اعتباری است در مفهوم و ان البر بیدی الی ائمة و بدستی که نیکوکاری راه می نماید بهشت و مایزال الرجل بصدق و یجری الصدق همیشه مردی راست میگوید و طلب و کوشش میکند راست گفتن را حتی بکیتب عند الله صدقاً تا آنکه نوشته میشود آن مرد نزد خدای تعالی یعنی حکم کرده میشود و بروی بصدقیت اثبات کرده میشود و او را این مقام و ثواب آن یا نوشته میشود نام او در دیوان اعمال نزد ملا را اعلی یا مردم در کتابهای خود نام او صدق مینویسند و مقصود آنست که ظاهر گردانیده میشود در خلق باین صفت و این نام و انداخته میشود در دلهای مردم و جاک گردانیده میشود و بر زبانهای ایشان بر قیاس قول و می سبحان ان الذين امنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا وایکم و الکذب و در دارید خود را از دروغ گفتن فان الکذب بیدی الی الفجور زیرا که دروغ گفتن میرساند به فجور بسوی فسق و فجور و ان الفجور بیدی الی النار و بدستی که فسق کردن میرساند بسوی آتش و نزع و مایزال الرجل بکذب و یجری و همیشه است مرد که دروغ میگوید و طلب و کوشش میکند دروغ گفتن را حتی بکیتب عند الله کذاباً تا آنکه نوشته میشود نام نزد خدا در و غلو معنی این بر قیاس و قرینه صدق معلوم شد متفق علیه و فی روایة مسلم و در روایتی مسلم را باین لفظ آمده قال ان الصدق بر و ان البر بیدی الی ائمة زیرا که صدق نیکی است و نیکی میرساند بسوی بهشت و ان الکذب فجور و ان الفجور بیدی الی النار و باقی الفاظ حدیث موافق روایت اول است ۱۳۰ و عن ام كلثوم رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ام كلثوم بنت عقبة ابی میط گفت که آن حضرت فرمود لیس الکذاب الذی یصلح بین الناس نیست در و غلو آن کسی که اصلاح میکند میان مردم و بقول خیر او میگوید بخنان نیک را که باعث صلاح حال و نزع نزاع میگردد و اگر چه دروغ نیز باشد و یکی از مواضع که دروغ گفتن در آن روست اصلاح ذات البین است یعنی صلح دادن و دور کردن نزاع و عداوت که میان دو کس است و یکی دیگر از آن مواضع که دروغ گفتن در آن جاریست نگاهداشتن

برخون و مل کسی است که با حق میرود و دروغ گفتن با زن بقصد اصلاح و از ضایعی و نیز جائز و گشته چنانکه در تراویست
میدارم هر چند ندارد و دینی خیر او آنکه میرساند سخنان خوب را بیکدیگر این داخل نماید و سخن چینی نیست سخن چینی که مذموم و
نهی است آنست که بقصد شر و فساد کند اما اگر نیت خیر و اصلاح کند محمود است اهل لغت فرقی ننهادند و اندر دینی بفتح یا و
نون و تخفیف میم بر وزن یغیر و تخی بضم یا و فتح نون و تشدید میم اول در نقل سخن بقصد خیر و صلاح استعمال باید و دوم در
شر و فساد فی الصراح نماید و سخن رسانیدن بوجو اصلاح و نیکوئی تنمیه سخن رسانیدن بدی و سخن چینی کردن متفق علیه

۱۰۰ و عن المقداد بن الاسود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا رايت المدايين چون میبیدیدیدید که بیدار
یعنی در حالت مر و مراد و بجهان کسی است که مر گفتن مردم را عادت و حرفت و سبب معیشت خود ساخته بی نیرسان حق
باطل و مستحق و غیر مستحق و این مذموم و مکروه است زیرا که بی مدخلت کذب از جانب مروج و عجب مروج نبوغ و خفا و ثانی و جرم
التراب پس بنیدازید در رویای ایشان خاک خاشاک شری و زنا یعنی خاک و خشی بر وزن رمی پری است که بردار نماز خاک
و در غیر آن نیز استعمال باید و مراد بانداختن خاک در روی او حرمان است یعنی چیزی ندیده و محسوسم باز گردانید یا اندک چیز
و ادن که مشابهت بخاک و قلت و وحدت و بعضی علل از ابر ظاهر عمل کرده و آورده اند که مقدار که راوی این حدیث است قلیل

برگرفت و در حضور امیر المومنین عثمان در روی مروج انداخت رواه مسلم ۱۰۱ و عن ابی بکره قال اثنی رجل علی رجل عند

صلی الله علیه وآله وسلم روایت است از ابی بکره که صحابی مشهور است گفت شناکرده مردمی بر مردی نزد آن حضرت فقال
پس گفت آنحضرت و یک قطعت عنق اخیک و ای بر تو بریدی گردن برادر خود را مثل شانه باز سر مود آن حضرت این کلمه
و بریدن گردن که معنی قبح و هلاک جهانی است استعمال کرد و در هلاک روحانی که مروج را از عجب و غرور بیدار آید آن هلاک در دنیا
و این در دین و گاهی معنی هلاک دنیا نیز گردد و چنانکه از شنیدن مروج مغرور گردد و یکی را هلاک کند و اعدا نیز هلاک کنند بقصاص آن
و امثال این بعد از آن در رعایت مرفه و استمال در مروج فروزدن کان منکم ما دحالا محاله کسی که هست از شما مروج گویند و خواه
کسی مارج کند البته قلیل حسب فلا ناپس باید که بگوید گمان می برم فلان را چنین و الله حمید و خدای تعالی داناست بحقیقت
حال وی و سیر وی و حساب کننده و جزا دهنده اوست بر کردار وی انجان پری آنه کند ملک اگر هست مارج که گمان می برد
وی همچنان است یعنی همچنانکه مارج کرده است او را پری بضم یا و فتح را یعنی فلان و لا یزکی علی الله احد او ستاید و حکم کند خدا
بجز م و تعیین هیچ کی مارج وی چنین است یعنی احتیاط کند در ستایش و بگوید که گمان دارم که وی چنین است و الله اعلم و بخیر می
که البته چنین است تا حکم بر علم آتی نکرده باشد متفق علیه ۱۰۲ و عن ابی هریره ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال

روایت است از ابی هریره که آن حضرت فرمود اندرون ما الغیبه آیا میدانید که غیبت چیست فی الصراح در آیه بالکسر و است
در بیت بدای علمت به و لا ادری لا اعلم قال الله و رسول الله و خدا و رسول خدا و انما ترست قال گفت آنحضرت و اگر کسی
افک بیا که غیبت یا در دن تست برادر خود را یعنی مسلمان را بجزی و معنی که ناخوش دارد و قیل گفته شد بان حضرت اولویت آیا

پس بنی سیدنی خبر داد که آنکس که میگوید که او را به بری یاد کرده ام ما قبول آنچه میگویدیم اورا یعنی اگر راست
گفته ام و این صفت بد روی هست اگر او را ناخوش آید آیا این نیز غیبت است قال گفت آنحضرت انکان فیہ ما نقول نعمت
اعتبته اگر هست در آن شخص چیزی که میگوئی تو از بری پس تحقیق غیبت کرده تو او را و آن کم کم فیہ ما نقول نعمت
و اگر نیست در روی آنچه میگوئی پس تحقیق بهتان کرده او را و دروغ بر بسته بروی یعنی غیبت همین است که عیب کسی را بر آید
بگوئی اما اگر نه راست میگوئی آن خود او را بهتان است و آن گناهی دیگر است روایه سلم و فی روایه و در روایتی دیگر او سلم
بارین لفظ آمده اذا قلت لا ینک ما فیہ فقد اعتبته و اذا قلت مالیس فیہ فقد بهتته معنی این همان است که گفته شد بدانکه غیبت
گناهی است در غایت قبح و شناعة بیشترین گناهاست در کثرت و شیوع میان مردم و کم کسی باشد که از وی سلامت
و آن یاد کردن بود کسی را با آنچه ناخوش آید او را عیبی باشد در بدن وی یا در عقل وی یا در دین وی یا در دنیا وی یا در خلق
و مال و ولد و والد و زوج و خادم وی یا جاره و رقار و گفتار و هیت و نشست و برخاست و حرکت و سکنت وی یا تاز و تل
و ترش روی و تند خوئی و سخت گوئی و خاموشی و جز آن از آنچه متعلق است بروی و خواه ذکر لفظ بود یا کنایت یا در خواست
بششم و ابر و سر و دست و مانند آن و با بجهل هر چه بروی مفهوم گردد عیب کسی و غائبانه وی گویند غیبت است و اگر بر روی وی
بگویند و او را ناخوش آید آن ایذا دهنجائی و وقاحت است و این نیز ذمیمه دیگر است و کفارت غیبت بجهل خواستن است از آن
کسی که او را غیبت کرده است اگر رسیده است بروی اگر رسیده است پس اگر مرد یا سافت دور افتاده نه است و استغفار کافی است
و در بجهل خواستن لازم است که تفصیل بگوید بطریق اجمال کافی است که گوید ترا غیبتی کرده ام به بخش و هو الصبح و در استغفار کردن
مرغاب را نیز کفارت غیبت است چنانکه در احادیث بیاید + ۱۸ و عن عائشه رضی الله عنها ان رجلا استاذن علی ابی
روایت است از عائشه که مردی اذن طلبید که در آید بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و گفت اند که نام آن مرد عیینیه بن حصین بود
مردی از مملکت القلوب و بجهت عرب و در قوم خود مطلع و رئیس بود از حامد اخلاق بنید افتاده و آثار نقصان دین و ایمان از او
هم در حیات آنحضرت و هم بعد از وفات وی صلی الله علیه و سلم ظهور آمده گفته اند که بعد از طلوع آن حضرت بر او ازاد افتست
و در وقت ابو بکر صدیق اسیر افتاده و تجدید اسلام نموده و مسلمان از عالم رفته و روایت احادیث نیز کرده و درین وقت
که بر آن حضرت در آمد اظهار اسلام نموده بود اما بحقیقت آن تصفیه نشده بود و در صحیح البخاری در کتاب التفسیر آورده که آن
عیینیه بن حصین را بر او زاده بود و بنی بن حصین که از اهل علم و قرآن بود و در مجلس امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه قریب و
منزله داشت روزی این عیینیه بن حصین نزد برادر زاده خود آمده که مرا برین امیر در آرجون او در آورده پیغمبر گفت تو با
عطای جزیل نمی کنی و هدایت نمی درزی پس امیر المؤمنین عمر غضب در آمد و فرمود که او را از آر کن و بر بن قیس این آیت را
بر خواند خدا العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین گفت یا امیر المؤمنین در گذر از وی که وی از جاهلان است غرض که این پیغمبر
بی ادب و بی بنجار بود و عائشه رضی الله عنها میگوید که این مرد اذن در آمدن طلبید بر آن حضرت فقال پس گفت آن حضرت

باین غیبت نیست

ایندو الہ اذن و ہید مر این مرد را بگذارید تا در آید قبس اخو احتسبہ پس بدقبیلہ داری ست این مرد و گفته اند کہ این کلام
از ان حضرت اوالہامات نبوت و معجزات ست کہ خبر از غیب و حقیقت حال وی دادہ و در آخر آثار ربی از ارنہ
ہو جز آن از وی بظہور رسیدہ و این مذمت مراد را برای اظہار و کشف حقیقت حال وی بود تا مردم را در اشناسنہ
و فریب بخورند و در شہ نہ نفی کنند پس غیبت نمود و بعضی گفته اند کہ وی مجاہد بود بدیدی و مجاہد بر غیبت نبود و فلما جلس
پس چون درآمد نوشت تطلق انسی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی وجہ طلاق لسان و تازہ روی نمود و آن حضرت
در روی و و فہبط الیہ و اظہار انسا طاکشا و در روی و بی تکلفی مہیل نمود آن حضرت بسوی آن مرد فلما اطلق
پس ہر گاہ کہ رفت آن مرد از پیش آن حضرت قالت گفت عایشہ یا رسول اللہ قلت کہ کذا و کذا گفتی مر این مرد را
غائبانہ چنین و چنین ثم تطلقت فی وجہ و فہبط الیہ پتر شاست کہ روی در روی وی و فہبط نمود وی بسوی و
این حسیت کہ در حضور او غیبت نکردی و در حضور نیز او را بد گفتی فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
متی عاہدتی فی شاککی یافتی و ویدی تو مرا ای عایشہ بدگویندہ و بیہودہ و سخت و دشت بر روی کسی و در بدی از حد گذرنہ
ان شہ الناس عند اللہ منزلة یوم القیمة بدستیکہ بدترین مردم نزد خدا از روی قدر و مرتبہ روز قیامت من کہ انہ
اتقار شدہ کسی ست کہ ترک دہند و بگذارند او را مردم از جہت پرہیز کردن و یکسو شدن از شروی و فی روایتہا و در
روایتی بجای اتقار شدہ اتقار فحشہ آمدہ و این حدیث را دو معنی گفته اند یکی آنکہ من کہ در روی وی فحش و دشت نگفتم
بہمت آنکہ فحاش نباشم و از ان جماعہ نشوم کہ مردم ترک آنہا گویند از فحش شان و دوم آنکہ مرد شریر بود از جہت آن
گذاشتم او را و بر روی نگفتم و بد مردمی باشد کہ بگذارند و ترک دہند او را مردم از پرہیزیدن از شر و
در روایت اعلی ناظر در معنی ثانی ست و ثانی در اول کما لا یخفی شفق علیہ + ۱۹۰ و عن ابی ہریرہ قال قال رسول اللہ صلی
علیہ وآلہ وسلم کل امتی معافی و در اکثر نسخ اصول معافات آمدہ بتامیفر مایہمہ است من سلامت داشتہ و گذار شدہ شود
یعنی غیبت کردہ میشود و بیج کی را المجاہرون مگر آشکار کنندگان بدی را و بیجائی و رزندگان در ان دور معفے
الا المجاہرین آمدہ بیا و ان من المجاہرۃ بفتح میم تخفیف جیم میاکی و بی پروائی از مجاہت ست ان لعل الرجل یسئل
علما این کہ عمل کند مردی در شب عمل بد را ثم یصلح پس تر صبح کند و قد شرہ اللہ تعالی و حال آنکہ پوشیدہ است خدا تعالی
پردہ حلم و کرم خود ان عمل بد را فبقول پس بگوید آن مرد بجسی یا فلان عملت البارتہ کذا و کذا اگر دم من وی شب چند
و چنین کاری و قد بات سترہ رہ و بتحقق شب کرد باین حال کہ می پوشد عمل او را پر و رگاردی و یصلح بکشف سترہ اللہ
و صبح میکند باین حال کہ میکشاید پردہ خدا را از خود متفق علیہ و از اینجا معلوم شد کہ غیبت کہ حرام ست از کسی ست کہ
بدیکند و پنهان میکند اما آنکہ بیجاست و آشکارا بد میکند غیبت او غیبت نیست و درین معنی گفته ست سوم پردہ
بیجائی متین کہ او میدرد و پردہ بر خوشتن گفته اند کہ جازہ ست غیبت از فاسق معلن و امام جابر و جہد و و ای نو

نظم و داده و اوست و مقصد نصیحت و تزکیه شده و از روایات اخبار و احادیث و در صورت نظم اگر چه بکند و فصل است و با همه اینها
و ذکر و ذکر کرده شد و حدیث ابی هریره که او پس این است من کلان یومین باسد فی باب بیهکانه و باب ضیافت
الفصل الثانی ۲۶۰ عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من ترک الکذب یفتح کاف کسره
و یجبر کاف و سکون دال و هو باطل کسیکه بگذارد و دروغ گفتن را و احوال آنکه دروغ گفتن ناحق و نادر است این قید
بجست آنست که دروغ گفتن در بعضی مواضع جایز است بلکه مستحب است چنانکه در معارضی که در صورت دروغ نماند
ولیکن و حقیقت راست است چنانکه در قول ابراهیم علیه السلام فعله کبیر هم و امثال آن گفته اند و در جنگ نیز درست
مادام که موجب غدر و پیمان شکستن نباشد و اصلاح ذات البین و حفظ دم و مال مسلمانی که بناحق میرود پس فی سبیل
کسیکه ترک دهد و دروغ گوئی را بنی له فی رخصه بناکرده شود برای وی در حوالی بهشت و رخصه بفتح را و ضا و بجه و یار
شهر و من ترک المکر و هو محق و کسیکه بگذارد جدال و نزاع و خصومت و ستیزه را و احوال آنکه حق بجانب اوست بحسب کفر
و تواضع تافس بنظر فضل و شرف وی ترغیب و طغیان بکند و این در غیر امر دینی بود که بسکوت و ران خطی در دین
از امام شافعی منقول است که فرمود بحسب و مناظره و محرم من هرگز نگردد دوست داشتم که حق نسبت خصم من ظاهر گردد و در حق
علیه نبی له فی وسطه بناکرده شود برای وی در سایه بهشت و من حسن خلقه و کسیکه نیک گرداند اخلاق خود را و تندر
اخلاق کند و این شامل جمیع مایه و کمالات است و بیشتر اطلاق وی در عرف در لاین جانب و در کشا و میثانی و حسن
آید نبی له فی اعلا یا بناکرده شود برای وی در بالا معای بلند از بهشت رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن کذا فی شرح
روایت کرد این حدیث را ترمذی در جامع خود و گفت این حدیث حسن است و همچنین گفت بقوی در شرح است
فی المصابیح قال غریب و در مصابیح گفت این حدیث غریب است و غریب و حسن یعنی مشهور منافات دارند و ترمذی نیز
در جاباتی حد و حکم جمیع این و وصفت میکند و توجیه آن مشهور است چنانکه در مقدمه گذشته ۲۶۰ و عن ابی هریره قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اندرون ما اکثر ما یدخل الناس الجنة یا امید اندید چه چیز است بیشتر آنچه در آمد و مردم را
در بهشت و سبب رفع درجات و کرامات گردد و در وی یا گوئیم اجتماع این دو وصفت موجب است بحکم الهی و دخول جنت را و
نقیض اینها و دخول نار را یا مرد آمدن است با سابقان از پیغمبران و سابقان و الا در اصل و دخول جنت بعد از حصول
ایمان چینی دیگر از اعمال و اخلاق شرط نیست تقوی الله حسن الخلق تقوی خداست و خوش خلقی شک نیست که
تقوی شامل است ایاتان جمیع مامورات و باز آمدن از همه منیبات را تحسین خلق نیز در آن داخل است پس فکر آن از
تخصیص است بعد تعمیم مگر آنکه مراد از تقوی اعمال ظاهر دارند و از حسن خلق باطنی و تقوی گفته که تقوی اشارت
محسن معامله با خلق و حسن خلق اشارت بحسن معاشرت با خلق و قید اکثریت بحسب آنست که شاید بعضی بی اجتماع
این دو وصفت نیز در آید بفضل الهی و شفاعت حضرت رسالت بنای و نیل درجات نیز نمایند و آن را با شرف

ما یصل الناس النار یا میده اند چه چیز است بیشتر از چیزی در آود مردم را در آتش دوزخ الا جوفان و چیز کاواک میان خالی است
و انسرج کی دهان که زبان نیز داخل آن است و افتادن در اکل و شرب حرام و گفتن بیوده و لا طایل از کلام بابت
دیگر فرج مردوزن که اغلب و اقوی شهوات که عقل را مغلوب سازد و بابت ظاهر سیاق کلام آن بود که گوید معصیه است
و سوء الخلق در برابر تقوی است و لیکن اشارت کرد باقوی اسباب معاصی و بکفایت آن در بسبب دخول
نار و معنی اکثریت اینجا ظاهر ترست فافهم + رواه الترمذی و ابن ماجه ۳۰ + و عن بلال بن الحارث صحابی است کینت او
ابو عبد الرحمن مزی مدنی آمد نزد آن حضرت در وفد مزیه در سال پنجم از هجرت و بود در عهد آن حضرت عامل بر نواختن سرع
که بر سافت پنج روز از مدینه است و لوازم مزیه روز پنج مکه بردست وی بود مات سنده ستین و ده شافون سنده قال قال رسول
صلی الله علیه و آله وسلم ان الرجل لیتکلم بالكلمه من الخیر یبترسی که مرد هر این سخن نیکه بسخنی که متضمن خیر است ما یعلم مبلغها
نمیداند آن مرد حد رسیدن آن کلمه را که گویا میرسد و قدر و مرتبه آن نزد پروردگار چیست یعنی آسان می پندارد و دوی عظیم
نزد وی تعالی بکیت است بهار رضوانه الی یوم یلقاه ینویس و یثقیل و ینکد و اند خدای تعالی مر آن بنده را بسبب آن کلمه
خشنودی و پسندیدگی خود آثار روزی که دیدار میکند و دوری باید آن مرد و تعالی را و ظاهر دیگر و اند آثار آن را در دنیا و آخرت
و معنی توفیق در اینجا آن است که تحقق رضا و ظهور آثار آن تابیدم تقاست بعد از آن انقطاع می پذیرد و نظیر وی در جانب سخط
ان علیک لعنتی الی یوم الدین سفیان بن عیینه گفت مر اوبابن کلمه حق است نزد سلطان جایز و ابن عبد الله گفته که نمیدانم
خلاف مر کسی را و تفسیر این کلمه بکلمه مذکور انتهی و یابن قیاس مر اوبیکلمه شکر کلمه باطل باشد که ضرر کند در دین نزد سلطان
و ظاهر حدیث عموم است هر کلمه که باشد و الله اعلم و ان الرجل لیتکلم بالكلمه من الشکر ما یعلم مبلغها بکیت است بهار رضوانه
الی یوم یلقاه و بدترستی که مرد تکلم میکند بکلمه از شکر نماید مبلغ او را بنویسد خدای تعالی بسبب آن کلمه بر آن مرد نانو شود
خود آثار روزی که ملاقاتی میشود آن مرد الله تعالی را رواه فی شرح السنه و روی مالک و الترمذی و ابن ماجه و ۳۰ + و
بجز بن حکیم عن ابیه عن جده بفتح موحده و سکون با تابعی ثقه است روایت میکند از پدر خود که حکم بن معویث و
اعرابی است حسن الحدیث و پدر او از جده که معویث بن جیده بفتح حارمله و سکون تخانیه و بدال جمله صحابی است و در بعضی
اختلافی است بخاری و مسلم در صحیحین از ایشان روایت کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ویل لبلک و سختی لمن
یحدث فیکذب مر کسی را که سخن میگوید پس دروغ نگوید فیضک بالقوم تا بخندند آن سخن مردان را و فی الصراح و یل
ویل له و یل که تکرار برای تاکید و سختی است رواه احمد و الترمذی و ابو داود و داود و ترمذی و یوسف بن یزید
که اگر سخنی راست و درست گوید از برای فرج و نشاط اصحاب و احباب و تشجیه خواطر ایشان باکی ندارد اما باید که این امیثه و
عادت خود سازد و چلیب و مزاج که در مرغ نبود اگر چه شروع و سنون است اما گاه گاهی نه دائم و باید که مطلق خندان نبود
بسمت مختص و بران نمار چنانچه در حدیث آمده و میفرماید + و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

ان العبد یقول بالکلمه بدرستی که بنده میگوید بکلمه را الا بقوله لا اله الا الله شک به الناس میگوید آن کلمه را مگر برای این غرض که بخنداند
 باین قول مردود را هیوی بهامی است آن بنده بسبب این کلمه یعنی بسوی دوزخ بعد مابین السماء و الارض افتادنی که
 دورترین است مسافت مبدأ و منتهای آن از سافتی که میان آسمان و زمین است و بعضی گفته اند که مراد دور افتادن
 از محل خیمه و رحمت است و آمل هر دو معنی نظر حقیقت یکی است و آنکه لیل علی سانه و بدرستی که هر آینه بنده نمی شنود
 از زبان خود است مایل عن قدمه سخت تر از لغزیدن از قدم خود چه لغزش قدم از جای بجای اندازد و ضرری که بسبب
 آن برسد در بدن بود و لغزش زبان از ایوان بجز افکنده و در مایه دوزخ اندازد و شخصی شخصی خبر داد که پسرو افتاد گفت

از کجی گفت از دیوار گفت که بید باری از دل نیفتاد و راه الهی قی فی شعب الایمان ۶۰ و عن عبد الله بن مسعود
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من صحت بخلکسی که خاموشی گزیند از سخن پنجابت یابد از آفات و بدبختی

در دنیا و آخرت چه اکثر از آنچه باید و میرسد از بلا از راه زبان آید چنانکه در کتاب الایمان گذشت امجد و الترمذی و الدارمی
 و البیهقی فی شعب الایمان امام غزالی گفته که سخن کردن بر چهار قسم است یکی ضرر محض است دوم نفع محض سوم تنفع
 و نفع است هر دو چهارم آنکه نه ضرر دارد و نه نفع آنکه ضرر محض است خود لازم است خاموشی از آن همچنین آنکه ضرر و نفع هر دو
 دارد و چه منع ضرر است از جلب نفع و آنکه نه ضرر دارد و نه نفع اشتغال بدان موجب تضییع وقت است و چنین است آنکه
 قسم دوم که نفع محض است و در اینجا نیز خطر و آفت است از مزج و قاتق و یا تصنع و تزکیه نفس و فضول کلام و تمیز کردن در

در یافت آن متعسر پس خاموشی بهمه حال بهتر است مگر بیک ضرورت ۶۰ و عن عقبه بن عامر قال لعیت سوال
 ملاقی شد من غیر خیار اصلی الله علیه و آله و سلم قلت ما انما یسبب گفت من و پرسیدم از آن حضرت چیست سبب
 یعنی در دنیا و آخرت فقال پس گفت و جواب داد آن حضرت املک علیک لسانک مالک شو بر خود زبان خود را
 یعنی باید که بخشی زبان خود را مگر در آنچه نفع در آن باشد نه ضرر تو و بعضی گفته اند که بگردان زبان خود را مملوک مر خود را و چه

که و بال آن چیست و نگاه دار از آنچه ضرر میکند ترا و روان کن در آنچه نفع است این عبارت ایشان است و نوشته بر این عبارت
 و انیمه ناظر است در آنکه املک بجز جمله است از ثلاثی مجرد غایت آنکه توجیه علیک که لفظ ضرر است است که گفته شده و در مجموع
 تصریح کرده که امر ثلاثی مجرد است و بعضی تصحیح این لفظ بفتح جمله کرده از املک و معنی آن ظاهر نیست چه املک بمعنی تمکین است
 چنانچه در قاموس گفته و در بعضی حواشی گفته که بجز جمله از الثلاثی المجرد و ضمها غیر ظاهر و الله اعلم و لیستک بتک باید

بگنجاند ترا خانه تو یعنی نشین در خانه مشغول بعبادت مولی و پاک علی خطبتک و بگری گشت بان و تصحیلات خود را و راه
 و الترمذی ۶۰ و عن ابی سعید رفته و مردی است از ابی سعید خدری که رفع کرد و آن حضرت رسالت پناه از اصلی الله

و الله سلم قال گفت آن حضرت اذا أصبح ابن آدم چون صبح کند آدمی فان الاضواء كلها تحفر لسانه پس بر شکیه اعضا
 هر عضو و نرسد و تنی و تعبیت میکند زبان را و تخفیر یعنی انخاف و خضوع کردن آدمی آید مفرغ خود را و تنبیه میخورد که تعلیم کند لورا

کذا فی القاموس فقول پس میگوید وعضا بر زبان را ائقن الله فینا برس از خدا برپیز کن اورا در حق ما و برای ما فاما نحن کما
نیکو که ما وابسته بتو ایم فان انتقم استقمنا پس اگر راست می گویی تو راست می ایستیم ما و ان اعوجبت اعوجبنا و اگر کج
میشوی تو کج میشویم بار واه الترمذی اگر گویند که اصل و مدار کار دل است اگر وی صلاح است همه اعضا صلاح و اگر فاسد همه اعضا
فاسد چنانکه در حدیث آمده است که ان فی اجمعه مضغه اذ صلت صلیع اجمعه کله و اذ فسدت فسد اجمعه کله جوشش آنکه زبان
ترجمان دل و خلیفه اوست پس حکم وی حکم دل باشد گویا آنچه دل می اندیشد زبان آنرا میفرماید و اعضا بدان کار میکنند

۹۰. و عن علی بن الحسین رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من حسن اسلام المرء تركه ما لا یعنیه از
علامات حسن و کمال ایمان مرد ترک کردن اوست چیزی را که عنایت و اهتمام بدان ندارد و غرض و ارادت بان تعلق نگرفته
و شان اوست که اهتمام کند بدان و مشغول گردد و تحصیل آن یعنی ضرورت ندارد و نفع او در آن نیست لایمنی که میگویند
باین معنی است و آنچه باید که آدمی اهتمام و عنایت داشته باشد بدان چیزی است که متعلق است به ضرورت حیات وی و معاش
و سلامت و نجات وی و معاد اما آنچه متعلق است به معاش مثل طعامی که سیری بخشد و آبی که تشنگی برود و جامه که ستر عورت
کند و زنی که سبب عفت فرج گردد و مانند آن از آنچه مرفع حاجت کند نه ملذذ و استماع و استکثار و تفضل اقوال افعال
و سایر حرکات و سکات و آنچه متعلق است بمعاد اسلام و ایمان و احسان است چنانچه در حدیث جبریل در کتاب ایمان گذشت ۱
مالک و احمد و رواه ابن ماجه عن ابی هریره و الترمذی و البیهقی فی شنب الايمان عنهما این حدیث را مالک و احمد از امام علی

بن الحسین روایت کرده و ابن ماجه از ابو هریره کرده و ترمذی و بیہقی از مرد و آورده ۱۰. و عن انس رضی الله عنه قال
قونی رجل من الصحابة فوات یافت مردی از اصحاب فقال رجل اشبه بآخه پس گفت مردی بعد از مردن وی شادمان بار

بر آمدن بهشت یعنی برکت صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
اولا تدری آیا میگوئی این سخن را و بشارت میدی او را و نید انی حقیقت حال را فلعلمه کلم فیا لایمنیه پس شاید که و
تکلم کرده باشد و چیزی که ضرورت نداشته و حاجت نبوده و بخل بما لا ینقصه یا بخیلی که در بجزئی که داوان آن نقصان نمی آرد
اورا چنانکه تعلیم علم و دادن زکات که نقصانی در علم و مال نمی آرد بلکه سبب افزونی میگردد و یعنی بجزم کردی بر آمدن بهشت است
شاید که سخنی لایمنی گفته باشد و بخیلی و زبیده و سوال و حساب آن در مانده و گرفتار گشته و غمی در آمدن بهشت نشده باشد

رواه الترمذی ۱۱. و عن سفیان بن عبد الله الثقفی صحابی است معدود در اهل طائف و بعضی گفته اند در اهل بصره و عامل عمر
رضی الله عنه بطائف قال گفت قلت گفتم یا رسول الله ما خوف ما تخاف علی چیست خوف ترین چیزی که میترسی تو بر من شرم
آنرا قال گفت سفیان فافزع عسانا نفس پس گفت این حضرت در ساند و است را بزبان شریف خود فقال هذا گفت این است
چیزی که بیشتر میترسم آنرا بر تو گفت که آن زبان است بلکه زبان گرفت و اشارت بدان کرد زیرا که اشارت بمسوس خشم است
در نقص و در زبان شریف خود گرفت و زبان سائل زیرا که زبان سائل را اگر قن تکلفی داشت و مع است و نیز آن او که داخل

در مقصود و اشارت است بآنکه حقیقت مطلق زبان این است و این حکم عام است مگر آنچه بحفظ و عصمت الهی محفوظ و معصوم شده باشد
و اگر زبان سائل میگفت احتمال اختصاص حکم بوی داشت رواه الترمذی و صحیح روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت
صحیح است این حدیث ۱۲۰ و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا کذب العبد چون
دروغ بگوید بنده متباعد عنه الملك میلاد و در میر و دازان بنده فرشته یک کرده من متن ما جابره از پراگندگی بوی ناخوش
آنچه آمده است آن بنده آنرا از دروغ گفتن متن بوی ناخوش کذا فی الصرح و در قاموس گفته متن ضد فوج و فوج است
فوج شد شک یعنی پراگنده شد بوی او رواه الترمذی ۱۱۳ و عن سفیان بن اسید الحضرمی یفتح حمزة و کسرین بر قول
اکثر و بضم حمزة و فتح سین نیز آمده و اسد نیز گفته اند صحابی شامی است قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم یقول کبرت حیاة ان تحدث اخاک حدیثا بزرگ ناستی است که بگویی برادر خود را سخنی که بگویند به صدق آن
برادر مر تر آبان سخن راست گو اعتقاد کند و اعتقاد و وثوق بر است گوئی تو کرده و انت به کاذب و تو در ان سخن دروغ
گوینده دروغ گفتن همیشه بد و ناست و در نیصورت بد و ناست رواه ابو داود و ۱۴۰ و عن عمار رضی الله
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من کان ذوا جبین فی الدنيا کسبک است خداوند و در وی در دنیا که با هر طایفه
نفاق می ورزد و چنان می نماید که از ایشان است کان لایوم القیمة لسانان من ناری باشد مرا و از قیامت و دوزبان
از آتش رواه الدارمی ۱۵۰ و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیس المؤمن بالطعان نیست مومن مکنده
در آبروی مردم و لا باللقان نیست دعا کننده بر مومن به بدی و براندن و دور کردن حق نعم او را از نیکی و رحمت و لا الفاسر
و نیست سخت گوینده و از حد گذر و بدی و در قاموس گفته فاحش سخت بخیل و در صرح گفته نفخس سپیده گفته لا الهی نیست بجا و بنو گو
و فاحش بدی یفتح با و کسر ال معجمه تشدید یا و حمزة نیز آمده رواه الترمذی و ابی یسحق فی شعب الایمان و فی اخری له و در روا
و گیر آمده مر بهی را و لا الفاحش البندی و صف کرده فاحش را یبذ یعنی نیست مومن فاحش گوینده و با لعه و قال الترمذی
هذ حدیث غریب ۱۶۰ و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یكون المؤمن لعانانی باشد مومن بسیار
لعنت کننده و عادت کننده بدان و نشاید او را که چنین باشد و فی روایت و در روایتی باین لفظ آمده لا یغنی المؤمن ان ینکل
لعانانی و نه نزد مومن را که باشد لعان رواه الترمذی ۱۷۰ و عن سمره بن جندب قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم لا تلعنوا باللعنة الله دعا کننده بر مردم بدوری از رحمت خدا یعنی گویند لعنت خدا بر تو و لا یغضب الله دعا
کننده کسی لغضب خدا و نگویید خشم خدا بر وی و لا یجتم و دعا کننده بر آمدن در دوزخ و نگویید در دوزخ با و جای او و فی روایت
و لا بالنار و در روایتی بجای و لا یجتم لفظ و لا بالنار آمده و معنی یکی است رواه الترمذی و ابو داود و ۱۸۰ و عن ابی الدرداء
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول گفت ابو الدرداء رضی الله عنه شنیدم آن حضرت که می گفت ان لعن
اذا لعن شیا برستی که بنده چون لعنت کند چیزی را آدمی باشد یا غیر آدمی صعدت اللفظة الی السماء بر سر و لعنت

بسی آسمان متعلق البواب السمار و منها پس بسته میشود در پای آسمان نزد وی ثم تهبط الی الارض پس فرود می آید
بسی زمین تا پایان رود و متعلق ابوابها و منها پس بسته میشود در پای زمین نزد وی و از اینجا معلوم میشود که زمین از هر دو
چنانکه آسمان را غم نماند میماند و شمالا پس میگیرد راه بجانب راست و چپ فاذا لم تجد ساغایس چون غیبیاد لغت
جای رفتن و روان شدن را رحبت الی الذی لعن باز میگردد و بسوی کسیکه لعنت کرده شده است و او را خاکان لذلک
الاهل پس اگر هست آنکس مریعول لعنت را اهل میرسد و او را لا رحبت الی قائمها و اگر نه آنکس اهل و قابل لعنت است باز
میگردد و بسوی گوینده لعنت که لعنت فرستاده است یعنی چون لعنت فرستاده شد بر کسی هم از اول متوجه بوی نمیکرد
بلکه میخواهد که بر رود و چون بدر رفتن نیاید متوجه گردد و آن کس و اگر وی متحق آن نبود باز گرد بر آن که فرستاده است
پس تا یقین نشود که آن کس متحق لعنت است لعنت نباید فرستاد و آن خبر جبر شافع یقین نکرد در راه بود و او ۱۹۰ +
و عن ابن عباس ان رجلا نازعه الرجح ردا و رده است از ابن عباس که مردی کشید با و را در اقلعنا پس
کرد آن مرد را در آنکه سوجابه او را کشید فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم لا تغنھا فانھا مأمورة
للعنت مکن باءد ازیر که وی مأمور است بوزیدن و او را فرستاده اند از برای حکمتها و مصلحتها تنگ آمدن از ان و مکر و پند آشت
آزسان فی آداب عبودیت و استقامت است و همچنین است ادب در نزول حوادث و هر دو در احکام ارادیه باید که
در باطن و ظاهر بدل و زبان را معنی و ساکت باشد و اگر به دل بکمر ضعف بشریت تغییری را و باید باید که زبان نگاه دارد و
من لعن شیئا لیس له باهل بدستی که شان نیست کسیکه لعنت کند چیز را که نیست آن چیز من را اهل و متحق رحبت للعنة
علیه میگوید و لعنت بر لعنت کننده رواه الترمذی و ابو داود ۲۰۰ + و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم لا یبلغنی برغ و حسرم هر دو و ایت یعنی باید که رسانم مرا احدین اصحابی پیچ یکی از یاران بن عن احد غیبا از پیچ
چیزی را از جنس نقصیات و افعال قبیحه و مصلحت های بد که فلان چنین کرد و چنین گفت و فلان چنین است فانی احب ان احج
الیکم و ان سلیم الصدر زیرا که من دوست میدارم که برون آیم بسوی شما و عالی که صافی سینه بشم و بر کسی خشکین و از کسی
تا راض و با کسی کینه دار نباشم و اینجا تعلیم آن است که کسی را نباید که نزد کبر او امر بلکه نزد یکس از کسی بدگوید تا باعث عداوت
و کینه داری نگردد و رواه ابو داود ۲۱۰ + و عن عائشة قالت قلت لعننی صلی الله علیه و آله وسلم گفت عائشه رضی الله عنہم
مر آن حضرت را جبک من صفتی که او کذا پس است ترا از صفتی یعنی از صفت های او چنین چنین یعنی قصیده میخواند و مراد میدارد
عائشه از این سخن غیبت و عیب گوئی صفتی را از آن حضرت صفتی رضی الله عنها که تاه قامت بود و عائشه می خواهد که با من عیب
او را نزد آن حضرت ذکر کند پس حضرت را این غیبت گوئی از عائشه ناخوش آمد فقال پس گفت آن حضرت لقد قلت کلمة
و فرج بها البحر لرجعة هر آینه تحقیق گفتی تو ای عائشه سخنی را که اگر آسین و خطا کرده شود بوی در بار آینه خطا و فرج میکند را با
و تفسیر هر دو را یعنی در بار آن غلطی می نمزد و خطا میگرداند و خطای اعمال ترا از اینجا معلوم شد که انقدر عیب کسی گفت

که گویند که ماه قدس بقصد تحقیر و تصنیف نیز غیبت است رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ۲۲۰ و عن اس قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم ما کان الفخس فی شی الا شانه نباشد سختی و تجا و از احد در چیزی از سخن و غیر آن و غالب استمال فحش
در سخن آید مگر آنکه عیب نکند گردان آن چیز را و ما کان الحیا فی شی الا ازانه و نباشد حیاء و زری چیزی مگر آنکه آراسته گردان
آن را رواه الترمذی ۲۳۰ و عن خالد بن معدان عن معاذ قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خالد بن معدان که تمام
فقیه که بکثرت مخلص که در وقت خواب چهار هزار تسبیح میکرد و معتاد تن از صحابه را در یافته و از ثقات شامین بود و او را
بن جبل رضی الله عنه روایت میکنند که گفت گفت آن حضرت من غیر اخاه بن بک سیکه سرزنش کند برادر سلمان انجلی
که از وی بوجود آمده است حتی بعلیه غیر و آن سرزنش کننده تا آنکه بکشد آن گناه را یعنی من ذنب قد تاب منه یعنی از گناهی که
بتحقیق توبه کرده است آن سلمان از آن گناه ما اگر توبه نکرده و بدان گرفتار است میتوان سرزنش کرد اما نه بطریق تحقیر
بلکه بقصد زجر و نصیحت و بازداشتن از آن و این تفسیر یعنی من ذنب قد تاب منه منقول است از امام احمد بن حنبل و رواه الترمذی
و قال روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت هذا حدیث غریب لم یس اسناد متصل و با و چون آنکه غریب است نیست اسناد
او متصل لان خالد لم یرک معاذ بن جبل زیرا که خالد بن معدان نه دریافته است معاذ بن جبل را ۲۴۰ و عن و آنکه قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تظهر الشامة لایحک روایت است از و آنکه بنی الاستیع که صحابی است و از اصحاب صفه بود
گفت گفت آن حضرت ظاهر کن شامت را برای سلمانی و شاد شو بیدانی که بوی سبب جبت دشمنی که بوی داری غیر حمه است
و یتبک پس اگر شاد شوی بدان رحم کند خدای تعالی او را و مبتلا گرداند ترا بان بلیه رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن
غریب ۲۵۰ و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما حب انی حکیت احدا و شاتم
که من تقلید کنم کسی را در حرکات و سکنات و اوضاع و افعال او و ان کی کند او کند احوال آنکه باشد مرا چنین و چنین از دنیا
و حکایت و محاکات تشبیه و تقلید کردن است کسی را بطریق مسخرگی و امانت و این نیز داخل غیبت است رواه الترمذی
و صححه ۲۶۰ و عن جنید قال جابرا عابی گفت آمد بادی نشینی فاما خ را حله پس بنشاند شتر سواری خود را ثم عقلمای پس
بست آنرا ثم دخل المسجد پسر درآمد در مسجد فصلى خلف رسول الله پس نماز بگذارد و در پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
فما سلم پس برگاه که سلام نمازد ادا عابی انی را حله آمد شتر خود را فاطلمها پس کشا و شتر را ثم ركب پسر سوار شد بر شتر
ثم نادى پسر فریاد کرد و باین کلمات اللهم ارحمنى و محمد اخوانه ارحمت کن مرا و محمد را و لا تشرك فی رحمتنا احد و شریک گردان
در رحمت ما هیچ کی را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اتقولون هو اصل ام بغیره آیا میدانید
و میگویید که این اعرابی گمراه تر و نادان تر است یا شتر او اللهم سمعوا الی ما قال تا بشنیدید و گوش ننهادید بوی سخن که او گفت
قالوا الی گفتند صحابه علی شنیدیم آنچه گفت مراد قول او است و لا تشرك فی رحمتنا احد که رحمت و استحقاق را تنگ ساخت
پس در دعا مجر و دفع غیر نیاید کرد بلکه سایر مومنین و مومنات را داخل باید ساخت و نیز تشریک نفس خود و معنی و بی باطن

کتاب الآداب
باب فضل الايمان

در رحمت خاص از مقام ادب دوست رواه ابو داود و ذکر کرده شد حدیث ابی هریره که اویش اینست گفتی بالمر
کذابی باب الاعتصام در باب اعتصام بکتاب و سنت که در اول کتاب گذشت فی الفصل الاول در فصل اول از ان باب
الفصل الثالث ۱۰۰. عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا مرق الفاسق فغضب لرب كما
چون مرق کرده میشود فاسق در خشمی آید پروردگار تعالی و اجهت زلزال عرش می جنبد و میلزد از جهت مرق فاسق عرش
و اجهت از عرش یا محمول بر ظاهریست یا کنایت است از وقوع امر عظیم زیرا که مرق فاسق را ضعیف شدن است بچیزی که در او
ناخود می و بی رضائی حق است تعالی بلکه نزدیک است که موجب کفر باشد و بعضی بستر حال حرام گردد و چون حال مرق فاسق
این چنین باشد مرق ظالم چه حال خواهد داشت رواه البیهقی فی شعب الایمان ۲۰۰. و عن ابی امامه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم يطبع المؤمن على الخلال كلما پید اگر ده شود و مسلمان بر همه خلالت کبیر خارج خلعت بفتح آن الا ان
و الکذب مگر بی دینیتی در امانت و در ونگوی مراد مگر مومن کامل الایمان باشد و الا با مسلمان که بی دینیتی و زود و دروغ
گوید یا مراد اجتماع این دو صفت است و با وجود آن اشکال باقی است چه اجتماع نیز وجود دارد و اما بالفقه است در نفی این دو
از مومن که محل تصدیق و حاصل بابر امانت ایمان است و اظهر آنست که مراد نمی از این دو صفت است یعنی نشاید که مسلمان
متصف باین دو صفت باشد رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان عن سعد بن ابی وقاص ۲۰۰. و عن صفوان بن سلیم
انه قيل لرسول الله صلى الله عليه وسلم اكون المؤمن جباناً ضلالاً که تابعی ثقة جلیل القدر است از اهل مدینه است و از خبی
بندگان صلاح بود اما مرقده که استسقا کرده شود و بزرگ وی گویند تا چهل سال پهلونهداد و در وقت مرگ نشسته جان
و در جنبه او از کثرت سجود و کسراخ شده بود و فایده بود که جایزهای سلطان را قبول نیکو و میگویند که وی قائل بود بقدر و اعظم
روایت میکند از ابن عمر و عبد الله بن جعفر و انس بن مالک و از جماعة تابعین در روایت میکنند از وی مالک ابن عیینه مات
سنة اثنتين و مائة فی عمه و السفاح روایت میکند که گفته شد مر آن حضرت را که آیا باشد مسلمان بدول و ترسند و قال نعم
قلت آری می باشد و تواند که بعضی مسلمان بدول و ترسند و چنین منافات ایمان ندارد و فقیر لایس گفته شد مرا غرض
ایکون المؤمن خجلاً آیا میباشد مسلمان خجیل قال نعم اینجا نیز فرموده باشد و تواند فقیر لایس که آیا باشد مسلمان
قال لا فرموده مسلمان در ونگوی باشد چه صدق و حقانیت ایمان منافی کذب است که نفس الامر باطل و ناحق است و این
معمول بر یکی از مایهات سابقه خواهد بود و ذکر آن کتاب که میگوید مباحث است ایمانی است بان که اگر ایمان با حکم بشریت در
مواد که خالی از اغراض فاسده و نیویده باشد و وقوع یابد و در نباشد رواه مالک و البیهقی فی شعب الایمان مسلاً ۲۰۰. و عن ابن
سعد و قال ابن السیطان فیقول فی صورة الرجل ابن مسعود و گفت رضی الله عنه که شیطان هر آینه تشبیه میکند وی در آید
در صورت مردی فیاتی بالقوم پس می آید مردان را فی حدیث من الکذب پس خبر میداد ایشان را بچیزی از خبرها
دروغ میفرمود پس جدا میشوند قوم فیقول الرجل منتم پس میگوید مردی از ایشان است رجلاً او حق و همه شنیدیم مردی

که می شناسم روی او را یعنی اگر به منیم بشناسم او را و لا ادری ما اسمه و نمیدانم نام او چیست بحدثنی می رسانید مرا این خبر رواه مسلم
 عی از نقطه حدیث آنست که مراد شیطان جنست و ازین جا معلوم شود که شیطان را قدرت بر کذب و افترا بر آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم داده اند اگر مراد حدیث نبوی باشد اما پیشیل بصورت شریف وی قدرت ندارد و پس از
 این دو فرق بسیارست خافقم و تواند و الله اعلم که مراد شیطان انس بود که در صورت هر دی صلیع معتبری بر آید و باطله
 از حدیث تنبیه است بر احتیاط و تحری در سماع حدیث و معرفت احوال و وثوق بصدق وی تا آنکه هر چه میگوید و از هر که بشنود
 نقل نموده و بدانکه مولف این حدیث را بطریق رفع نیار و اما چون این حکمی است که اطلاع بر آن بی سماع از آن حضرت ممکن نیست
 در حکم مرفوع است که تا تقرنی موضوعه ۵۰ و عن عمران بن حطان کبیر حادش دیطایط ملتین کنیت او ابو شهاب
 تابعی ثقة بصری است و گویند که وی خارجی بود که مع ابن مجیم میگردد و او بود او گفت در اهل ایوه آبجیس صحیح تر در حدیث از
 خواجه نبود و قناد گفت وی مثنمیت در حدیث و ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده روایت میکند از عمر دابی موسی
 و ابی ذر و روایت میکند از وی قناد و محارب بن ذاکر و جمعی روایت کرده اند مراد او را بخاری و ابو داود و نسائی قال گفت
 ائیت ابی ذر فوجدته فی المسجد آدم ابی ذر را پس یافتم او را در مسجد متعبیا کجاسا رسو و حده شکا کننده بگلیم سیاه تناشسته
 فقلت یا ابی ذر ما هذه الوحده کس گفتیم یا ابی ذر چیست این تنها نشستن چه ابی اصحاب نشینی و افاده و استفاد ممکن
 فقال پس گفت ابو ذر سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول میگفت الوحده خیر من جلوس
 تنها نشستن بهتر است از نشستن با هم نشین بر و ابی جلیس الصالح خیر من الوحده و نشستن با هم نشین نیک بهتر است
 از تنها نشستن یعنی چون درین وقت کسی از یاران خاص که اعتماد بر نیکی و صلاح او باشد حاضر نیست تنها نشسته
 و در وقت دیگر با ایشان نیز می نشینم و ابو ذر را رضی الله عنه وحشی و نفرقی از جانب بنی امیه در زمان امیر المومنین عثمان
 نیز دست داده بود و منزل را بیرون مدینه بسافتی ساخته تنها میگذرانید و جهان جا از عالم در گذشت چنانکه در چهار
 آمده است و اطراف اخیر خیر من اسکوت و سخن کردن و اتقای سخنان نیک بر طلب علم بهتر است از خاموش بودن و اسکوت
 خیر من الامار اشتر و خاموش بودن بهتر است از الفتای سخنان بد ۵۰ و عن عمران بن حصین ان رسول الله صلی الله
 و آله و سلم قال مقام الرجل بالصمت فرمود گاهی باشد که منزله و مرتبه مرد نزد خدا بجاموشی افضل من عبادۃ شین است فامتن
 و زیاده تر آید از عبادت شصت سال زیرا که سکوتی که در وی بولان کند فکر در معارف حقائق الهیه و کونیه یا مستغرق گردد
 لطیفه قلبیه در بحر ذکر غنی و مستور گردد و بنور ذات و صفات الهی اگر چه ساعتی لطیف باشد بهتر است از طاعت و عبادت حجاج
 که در تفرقه دبی حضور می گذرد و دل بیا و خدا جمع نبود اگر چه سالها بسیار باشد ۵۰ و عن ابی ذر قال و قلت علی بن ابی
 صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابو ذر ما دم بر آن حضرت فذکر الحدیث بطوله پس ذکر کرد حدیث را با درازی وی نشین
 حدیثی در او ذکر کرد که اینجاست که گوشت الی ان قال تا آنکه گفت قلت گفتیم یا رسول الله و صیتی اندک کن مرا قال و صیت

گفت اندر زمینم ترا بقوای خدا فانه ازین لامر که زیر که تقوای خدا را پیش دهنده ترست همه کار را اقلت زدنی گفتم
زیاد و کن مرا اندر مرآت زیادت ایضاح و بیان است بزرگ بعضی احوال تفصیل والا به در احاطه احوال تقوی سبب است
قال فرمود آنحضرت علیک بتلاوة القرآن برتوب و تلاوت قرآن و ذکر کما سر عز وجل و یاد کردن خدا عز وجل تمامه افعال خیر
که نیست تقرب الی الله کنند داخل ذکر است اگر برین معنی عمل کنند ذکر را ذکر بعد از تلاوت برای تقسیم بعد از تخصیص است و در
حدیث آمده که افضل الذکر لا اله الا الله اگر این مراد دارند از قبیل ذکر جز بعد از تکمیل است بجهت زیادت فضل و شرف
فانه زیرا که ذکر خدا در کلک فی السما سبب ذکر کردن است مرترا در آسمان که ملائکه یاد کنند ترا بخیر و رحمت و دعا در
ملکوت اعلا به ملائکه چه تخصیص است پروردگار تعالی خود یاد میکنند هر که او را یاد کند آیت فا ذکر دنی و حدیث من ذکر فی
دلیل آنست و بر هر تقدیر در دوی تنبیه و ایماست بآنکه تلاوت قرآن باید که از سر حضور و تفکر و تدبر باشد و نور دلکست
الارض و ذکر خدا روشنائی است مرترا در زمین یعنی درین عالم سفلی که سبب ظهور نور معرفت و یقین باشد و اوست
قلت زدنی گفتم زیاده کن مرا وصیت قال فرمود آنحضرت علیک بطول الصمت برتوب و بجاوشی دراز و سکوت
بسیار که مقرون بتفکر و ذکر آلاء الهی است فانه زیرا که دراز جاشی مطروده الشیطان سبب را نماند است و شیطان را که
از راه زبان می در آید و در چاه بلامی افکند و نیز در حدیث آمده است که چون ذکر میکنند بنده خدا را پس می افتد شیطان
و پنهان میگردد و چون لک علی امر دینیک و یاری دهنده است مرترا بر کار دین تو که سلامت میدارد و از آفات سال
و موجب حصول علوم و معارف و نور قلب بنور ذکر خفی میگردد و قلت زدنی گفتم زیاده کن قال فرمود ایاک ذکر و تفکر
و در در خود را از بسیاری خنده فانیست القلب زیرا که خنده بسیاری میراند دل را بجهت طریان غفلت و غفلت و
مساوت قلب و انظار نور علم و معرفت که حیات قلب در آن است و نیز به نور الوجه و میر در روشنائی روی را که عبارت
از لمعان نور باطن و ظهور سیامی عبادت است و لا بیچون دل میرد روی بی نور گردد و چون نورانیت و تازگی جدی است
حسنا و معنی قلت زدنی گفتم زیاده کن مرا قال قل الحق و انک انما انچه حق است و اگر چه تمنع و ناخوش آید خلق را با نهنر
ترا اقلت زدنی قال لا تخف فی الله لونه لا تم گفتم زیاده کن فرمود مترس در اظهار دین خدا و اتانید تقویت و
ملاست هیچ ملاست کننده را هر چه گویدی گفته باشد تو در کار خدا باش - بیت کار جامی عشق خوبان است و هر
عالی میکند انکار او او هم چنان در کار خویش قلت زدنی قال لا یجوز عن الناس بائد که مانع آید ترا از دیدن
و گفتن عیب مردم با تعلم نفس که چیزی که میدانی از عیب های نفس خود یعنی امر معروف و نهی منکر بکن احب
مردم محبوبی و غیبت ایشان کن و خود را در باطن از همه خوار و ناقص دان بیت غافل اند این خلق از خود ای سپر
لا جرم گویند عیب یکدیگر را و عن اس من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یروایت میکند اس از آنحضرت
که گفت آن حضرت مرا بی در را یا ابا ذر الا ادلک علی خصلتین ای ابا ذر آیا راه بنامی تر ابر و خصلت ها

چون امین گرفته شد و اعتماد کرده شود بر امانت و اعتماد او و حکم انگار بر اید عورت های خود را و عورت آنچه پوشیدن آن واجب باشد از اندام مرد وزن و مراد اینجا عورت خلیفه است که اندام نهانی است و قصد البصارت و فروز و انبیا چشم های خود را از دیدن نامحرم و گفتواید یکدیگر و باز در اید کستهای خود را از ضرب و بطش و تناول آنچه حرام و مکروه است ۱۰۰ و عن عبد الرحمن بن عوف بن غنم سمعته یسجد و سکون نون تا بمی شفته است از کبار تابعین شمس شامی در نیت جاہلیت و اسلام او اسلام آورد و در عهد آن حضرت و ندید آن حضرت را و لازم گرفت صحبت معاذ بن جبل را از آن باب که فرستادند معاذ را امین تا آنکه رفت معاذ از عالم و تجاری گفت که او را صحبت است و قول اول صحیح تر است شام بود و اکثر فقهای آنجا تمیز او نیدروست یکند از قدما ی صحابه و بود مراد از جاہلیت قدر رضی الله عنه و آسماء بنت ابی بکر ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال یدوایت است از عبد الرحمن بن غنم و از اسامه بنت زید بن اسکن صحابه انصار است و از ذوات عقل و دین که آن حضرت گفت خیار عباده الذین اذا ذکر الله نیک ترین بندگان خدا آنانند که چون دیده شوند یاد کرده شود خدا می ایشان در تعلق و اختصاص بجناب کبریا حق بر تیره رسیده اند که آثار و انوار آن بر دجیات و صفایح احوال و اطوار ایشان چنان لایح است که چون چشم بر جمال ایشان می افتد خدارایا و میدید از حجت ظهور سیاهی عبادت و صلاح بر روی ایشان و بعضی گفته اند که معنی اینست که دیدن ایشان بشا به ذکر خداست چنانکه گفته اند نظر بر روی عالم عبادت است و گاهی باشد که بنظر کردن بر روی صحابه نور ایمان چنان در باطن شخص در آید که دل را روشن گرداند در حدیث آمده است که النظر الی وجه علی عبادہ و این حدیث مصدوق معنی اول نیز می افتد آورده اند که چون وی رضی الله عنه و کرم الله وجهه را از خانه بیرون آمدی مردم را که نظر بر وجه کریم وی افتاد می گفتند لا اله الا الله ما اشرف هذا الفقی منی لا اله الا الله ما اکرم هذا الفقی لا اله الا الله ما اعظم هذا الفقی لا اله الا الله ما اشجع هذا الفقی پس در حدیثی وی رضی الله عنه حامل و باعث میشد بر ذکر کلمه توحید روزی کاتب حسد در بازار که موعظه می فرمود و افکنده و غافل نفس میگذاشت ناگاه سر بر آورد و نظر بر روی مرد افتاد و بی اختیار یکایک از زبان برآمد که لا اله الا الله حمده لا شریک له له الملك وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر غلب آنست که وقوع این خیال مصدوق این حدیث بود و کثر اعباد الله المشاؤون بالحمیمه و بدترین بندگان خدا و کفار اند به مجلسها سخن چینی و برنده سخنان را که چسبیده اند از پیش مردم بقصد شر و فساد و الفرقون بین الایسته جدائی افکنندگان میان دوستان سخن چینی و غمازی الباقون البراءة لعنت طلب کنندگان پاکان از عیب و فساد و مشقت و فساد و هلاک و بزه و زمار لعنت برای مجموع این معانی آید یعنی جماعه را که پاک بنده اند از گناه و فساد و عیب بترسم میگردد آنست بگناه و فساد و عیب و در مشقت و هلاکت می نهند و با هم احمد و البیعتی روایت کرده اند این حدیث را امام احمد و بیعتی فی شعب الایمان ۱۳۰ و عن ابن عباس ان رجلا من صلحا صلوة الله و انصر و ایت است از ابن عباس

رضی الله عنهما که دوم گذاردند نماز هر روزه را یک رکعت و کفایت آن دو روز در روز دوازدهم
 قضی الحسب صلی الله علیه وآله وسلم الصلوة پس هرگاه که ادا کرد آن حضرت نماز را قال گفت بآن دوم و امیدوار
 وضو نمکما و صلوات بکما باز گردانید شما وضوی خود را و نماز خود را که بی وضو واقع شده است و اضیاف فی صومکما و بگذاردید در روزه
 خود یعنی تمام کنید و افطار نکنید و اضیاف یوما آخر و قضا کنید این روزه را روز دیگر یعنی این روزه شما فاسد شده است و
 و جب است قضای آن و لیکن با وجود این مجبرین روزه باشید و افطار نکنید در روزه دیگر قضا کنید احتیاطا
 فقال لم پس گفتید چرا آمده کنیم وضو و نماز را و قضا کنیم روزه را یا رسول الله قال انتم تم فلان فرمود شما غیبت کردید
 فلان شخص یا غیبت شکننده وضو است و ناقض صوم گفته اند که این حدیث بسبیل تغلیظ و تشدید واقع است و الا در غایب
 حکم غیبت ناقض وضو و صوم نباشد و در احیاء العلوم گفته که غیبت مقصد صوم است به نذر بخیان ثوری بحسب عمل نظام هر حدیث
 و امام احمد فرموده رحمه الله علیه که اگر روزه غیبت بشکند که امر یکی را از ادا درست میماند روزه و از اینجا معلوم شد که شکننده وضو
 نباشد و از آنکه فرمود که و اضیاف فی صومکما استینای بعد مفساد صوم حقیقه می توان یافت چه اگر صوم فاسد و باطل گشتی مضاعف
 در وی صورت نداشتی اگر چه در روزه رمضان حاضر چون در میان روزه خون بنید بر روزه می باشد بحسب حرمت رمضان
 اگر چه روزه وی فاسدست قطعاً بر تقدیر معلوم شد که قیامت و شتاعت غیبت بجهت برکت و استیفاء و تقوی در است که
 بعد از وقوع غیبت تجدید وضو باید کرد بلکه گفته اند که اگر خنده کند یا سخن لایق بگوید بسیار گوید وضو کردن مستحب است
 از برای ازاله ظلمتی که طاری شده از آن در روزه دارد را باید که از غیبت احتراز و احتراش نماید و بالله التوفیق ۱۴۰
 و عن ابی سعید و جابر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اغیبت احد من الزنا غیبت کردن
 به بعضی وجه سخت تر از زنا کردن است قال چون این سخن سخت و دشوار آمد بر صحابایتند یا رسول الله و کیف اغیبت احد
 من الزنا و چگونه و بجهت غیبت سخت تر از زنا باشد قال گفت آن حضرت در بیان وجه اشده ان الرجل لیزنی فیتوب
 بدرستی که مرد هر آینه زنا میکند پس توبه در جوع میکند از آن فیتوب الله علیه پس رجوع میکند بحسب امر الله تعالی بر او
 و فی روایتی و در روایتی باین لفظ آمده فیتوب بغیر الله پس توبه میکند آن مرد پس می آمرزد و خدای تعالی بر او را
 زیرا که زنا حق است و آن صاحب الغیبة و بدرستی که صاحب غیبت لا یغفر له آمرزیده نمیشود مگر او را حتی بغیر الله صفا
 تا آنکه بامر زود بخشد مراد ایدار که غیبت کرده شده است مراد او را حق اوست و فی روایتی انس و در روایت انس
 آمده است قال گفت آن حضرت صاحب الزنا توبه زن کند و توبه میکند و صاحب الغیبة لیس له توبه و غیبت کننده نیست
 مراد توبه بجان معنی که در روایت اولی معلوم شد یا آن معنی که صاحب زنا می ترسد و بیک روز پس توبه میکند و صاحب
 غیبت با آن ندارد و بدان آسان است از آنکه از آن نزدیک است که استخفاف و احتمال کند و در ورطه کفر افتد و نفوذ با
 سن ذکب روی البیاتی الاما و فی الشک فی شعب الامان روایت کرد و بیعتی این حدیث را در شعب الامان

۱۵۰ و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من كفارة الغيبة ان تستغفر لمن اغتبت به و رويت
 از انس که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم از جمله کفارت غیبت یعنی آنچه پوشیده آید از این است که آمرزش
 خواهی مگر کسی را که غیبت کرده و اورا بقول صورت آمرزش خواستن آن کس این است که گوئی اللهم اغفر لنا وله خداوند
 بپامز ما را و اورا ابتدا بطلب آمرزش برای خود کند چنانچه معهود است در استغفار تا خود آمرزیده شود و پاک گردد و
 دعای او دیگر بر آید آمرزش نیز مستجاب گردد و اصل در کفارت غیبت آنست که بجای خواهی از منتقاب اگر ممکن باشد
 الا انما است و استغفار کافی است و استغفار من منتقاب را نیز کفارت است چنانکه این حدیث ناطق است بدان و باین تقریر
 معنی کلمه من که تبعیض است رست آمده رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر نام کتاب است مرهقی را و قال و گفت بی همتی
 هذا الاستناد ضعف درین استناد که وی ذکر کرده است در آن کتاب ضعف است و این استناد قوی نیست * * *

باب الوعد ۶ فی الصراح و وعدة و موعده نوید دادن و استعمال می یابد در خبر و شبه اگر گذر باشد
 و اگر نه وعد خبر بود و وعید و الباء و کسر و میعاد و وعده جای و وعده گاه **الفصل الاول ۱** عن جابر

قال لسامات رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و جابا بأكبر مال من قبل استناد
 بن الحضر می و آمد ابو بکر را مالی از جانب عمار بن حضرمی که عامل آن حضرت بود بر بخرین فقال ابو بکر یس گفت ابو بکر
 رضی الله عنه من کان له علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم دین سیکه هست بر آن حضرت اورا و می او کانت که قبله
 عده یا هست مر آن کس را بجانب آن حضرت و عده یعنی آن حضرت با او و عده انعامی و عطائی کرده باشد
 فلیا تناس پس باید که باید او را و این قول ابو بکر بود رضی الله عنه بعد از وفات آن حضرت که وی را صلی الله علیه و آله و
 سلم میراثی نبی باشد من خلیفه اویم هر جا که آن حضرت و بهر که اتفاق میکرد من می کنم و هر که ادینی بر آن حضرت
 باشد یا آن حضرت بوی و عده عطائی کرده باشد میراث من و قضیه فذکر که از انجا صفت بر عیال خود و فقرار مؤمنین میکرد
 هم ازین بابست و گفت که من نبیند آنرا به نیابت و خلافت آن حضرت صرف می کنم و تحقیق تفصیل این سخن
 در محل خود بیاید انشاء الله تعالی و چون با جابر و عده کرده بود و فرستاده بود که چون مال من نزد ما بیاید سه حقی
 یعنی سه بار هر دو دست پر کرده بود بهریم قال جابر گفت جابر فقلت پس گفت یعنی ابو بکر را و عدنی رسول الله
 و عده کرده مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ان یعطینی که بد هر مرا بکند او بکند او بکند یعنی سه بار هر دو دست
 پر کرده قبسطیده ثلث مراتب پس بکشد و جابر هر دو دست خود را سه بار از برای نمودن صورت عطائی که آن
 حضرت بوی عده کرده بود قال جابر غشالی خشیه گفت جابر پس پر کرده ابو بکر برای من هر دو دست خود را
 یکبار و در خشت و در و من جانه من نقد و نهافاد ای خماسیه پس شمار کردم آن عشیه را پس ناگاه آن پانصد بود
 و قال و گفت ابو بکر خذ مثلیها بگیر دو چندان را که هزار باشد یکبار خشی کرده و بشرد و دو چند دیگر فرستاده

حقیقات شود و در بعضی روایات نه ضحیه صریح نیز آمده متفق علیه **الفصل الثانی** ۲۰۰ عن ابی جعفر عجم
 جیم فتح حارمله و سکون تحتانی و بغا نام او و هب بن عبد الله از صفار اصحاب آن حضرت است نزول کرد و گویند
 را و پنا کرد و آنجا سراسری را و هب المومنین علی رضی الله عنه را عامل ساخت بر بیت المال و حاضر شد با وی همه شایان
 و اورامات با لکوفه شته اربع و سبعین قال گفت رایت رسول الله دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم
 ابیض سفید رنگ سرخی آینه قد شاب به تحقیق پیر شده یعنی در مویهای مبارک و سپری پیدا شده و پیر
 وی به بیت موی سفید و سر و کلاه مبارک رسیده بود و چنانکه در جای خود معلوم شده است و کان الحسن بن علی
 رضی الله عنه شایسته بود و حسن علی که مشابیهت میداشت آن حضرت را این سخن را برای اثبات صحبت خود
 با آن حضرت گفت زیرا که وی از صفار صحابه است و در وقت رحلت آن حضرت صغیر بود و بر تبه بلوغ نرسیده
 پس میگوید ابو جعفر که دیدم آن حضرت را باین صفت و امر لنا بثبته عشر قلو صا و حکم کرد آن حضرت برای جماعه با
 سیزده قلو ص بفتح قاف و ضم لام ناقه جوان قد هینا نقیضها پس فرستم ما تا نقیض کنیم آن ناهما را فاما ناهما
 پس آمد ما را خبر و فوات آن حضرت فلم یعطونا شئاً پس ندانند ما را چیزی فلما قام ابو بکر پس چون ایستاد
 با خیر لانت ابو بکر یا قام بمعنی خطب باشد یعنی خطبه خواند ابو بکر قال گفت من کانت له عند رسول الله کسیه است
 مرا و از نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عده و عده یعنی آن حضرت بوی عده و انعامی کرده و فلجمی پس
 باید که باید آن کس نزد من فتمت الیه پس ایستادم و رفتم من بسوی ابو بکر فاجبره پس خبر دادم او را که آن حضرت
 حکم کرده بود برای ما سیزده قلو ص فامر لنا بها پس فرمود ابو بکر رضی الله عنه برای ما بدادن سیزده ناقه
 رده الکثری ۲۰۰ و عن عبد الله بن ابی الحسام در نسخ مشکات ثبت دیدم حارمله مفتوحه بر سین سائنه
 واقع شده و همچنین در نسخ مصابیح گفته اند که این سهو و خطاست که از صاحب مصابیح واقع شده و مولف
 کتاب تقلید آن کرده و صواب ابی الحسام بتقدیم بر حسین است چنانکه در کتب اسما را الرجال است و عبد الله
 بن ابی الحسام عامری صحابی است و عدا و او و هب بن کت ساکن شد مکه را مراد احدی است در انظار
 آن حضرت مراد است و از جهت وعده قال بالیت انشی صلی الله علیه و آله و سلم مبايعت خدی و فروخت
 کردن است و واقع اینجا خریدن است میگوید خریدم از آن حضرت چیزی را قبل ان بیعت پیش از آنکه بیعت
 کرد و بیعت که بقیه و باقی ماندن آن حضرت را بر من بقیه از شن بیع فوعده ان آتیته بهانی مکانه پس وعده کردم
 آن حضرت را که بیارم او را آن بقیه ثمن را در جای آن حضرت که آنجا نشسته بود یا در جای بیع که در آنجا واقع شده
 فغسیت پس فراموش کردم این وعده را فذکرت بعد ثلث پس یاد آوردم پس از سه شب فرستم و بردم
 ثمن را از آن حضرت فاذ اهلونی مکانه پس ناگاه دیدم که آن حضرت در همان جا نشسته است فقال پس فرمود

لقد شققت علی تحقیق انداختی تو مرا دشقت اما ہسانند ملت اشتراک من اینجا ام مدت سرور و نشاط است جویم
آمدن ترانا خلاف وعده نشود و بیائی تو و مرا نیابی و محنت کشی رواہ ابو داؤد و ترمذی و عیسیٰ بن ابی ریحان و ابن ابی شیبہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال اذا وعد الرجل اخاه چون وعده کند مرد برادر خود را و من نیتان یعنی کہ و از جملہ نیت او
این است کہ بسر برد و درست گرداند و عدہ را برای آن برادر فہم نیست پس بسر برد و فہم بجای المیعاد و نیاید در وقت
و عدہ یا مکان و عدہ فلا اثم علیہ پس نیست بیچ گناہ بروی رواہ ابو داؤد و الترمذی از اینجا معلوم می شود کہ اگر
نیت وفای و عدہ دارد اگر چه وفا نکند اثم نیست و بعضی گفته اند کہ خلاف و عدہ بی مانع حرام است و مراد در حدیث
نیز همین است و طبعی گفته کہ اتفاق دارند کہ ہر کہ وعده کرد کسی را بآنچہ نمی عتد نباشد باید کہ وفا کند بآن اما آنکہ وفا
و عدہ واجب است یا مستحب در اینجا اختلاف است جمہور علماء ابو حنیفہ و شافعی بر آنند کہ مستحب است و عدم وفا
مکروہ است بخت کرہ است اما اثم ندارد و جامعہ بر آنند کہ واجب است و عمر بن عبد العزیز از ایشان است و عبد اللہ
بن مسعود و مقرون می ساخت و عدہ را بانشاء اللہ و از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز آمدہ کہ می فرمود عسے
اما وعدہ کردن و خلاف آن را در دل نیست کردن از علامات نفاق است باتفاق و طائفہ میگویند کہ برون ادا از
علامات نفاق بر تقدیری است کہ وعده کند نیت عدم و فاء و عمن محمد بن عبد اللہ بن عامر از اولاد عبد شمس
ابن عبد مناف است عبد اللہ بن عامر بن کریم بن حبیب بن عبد شمس بن عبد مناف قال و عقی امی یوم یا رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قاعد فی بیتنا خواند ما مادر من روزی و آن حضرت نشسته بود در خانہ با نقالت
پس گفت مادر من آگاہ باش تعالی بیا عطیک بدہم ترا او عطک بے یا نیز روایت است فقال
لما رسول اللہ پس گفت مادر مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مادر آن عطلیہ بکون یا صیغہ واحد من طبعہ
اصالتش قطین یعنی چہ میخواستی کہ بدہی او را آن حضرت فرمود کہ گفتن آن زن مرید را بیا بدہم ترا پس
پس خاطر سپرد چنانکہ اطفال را در وقت گریہ مثل اینزل و دروغ می گویند یا می ترسانند کہ بدان منیع
مرا و نمیدانند بقصد اعتراض بر آن زن پرسید چہ میخواستی کہ بدہی او را پس آن زن بی تکلف یا تکلف قالت
گفت اردت ان اعطیہ ثم گفت می خواستم کہ بدہم او را خرمای خشک فقال لما رسول اللہ پس گفت مرا در پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اما آگاہ باش انک لو لم تعطیشا بدستی کہ تو ای زن اگر نمیدادی آن پسر را چیزی کہ ثبت
علیک کہ بنوشته میشد بر تو دروغی کند بیفتخ کاف و کسر دال و کسر کاف و سکون ذال و یفتخ کاف و سکون ذال ہر
وجہ جائز است و آنکہ فرمود اگر نمیدادی او را چیزی ظاہر آن می نماید کہ گوید اگر نمیدادی او را اثر نظر بظاہر اطلاق قول آن
زن بیا بدہم ترا زیرا کہ قول وی می خواہم بدہم او را اثر مجر و تکلف و محض غدر است از سوال آن حضرت کہ فرمود و چہ خواہی
کہ بدہی او را و ظاہر آنست کہ قصد آن زن تسلی پسر و پاس خاطر اوست بی ارادہ دادن چیزی چنانکہ عادت است

که اطفال را می گویند فافهم + رواه ابو داود و البیهقی فی شعب الایمان + الفصل الثالث + عن زید بن اسلم
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال من وعد رجلا سیکه وعده کرد مردی را فلیم بات احد هما الی وقت الصلوة
 پس نیاید یکی از آن دو مرد تا وقت نماز و ذهب الذی جابر صلی و رفت آن مرد که اول آمد بجای تائب از
 بگذارد و خلا اثم علیه پس نیست گناه بر آن مرد که رفت تا نماز بگذارد و رواه زرین صورش این است که دو مرد یکدیگر
 وعده کردند که در فلان موضع مشاهیر و بیا تم و جمع شویم پس یکی از آن پیشتر رفت منتظر آمدن دیگری تا در آن
 وقت نماز نشست و آن دیگر تا این وقت نیامد اگر آن مرد که آمده بود و نقطه او نشسته بعد ازین انتظار نبرد
 و برای نماز برخاسته بود و خلاف وعده کرده باشد و اثم نگردد زیرا که رفتن برای نماز عذری صحیح است برای وی و اگر
 پیش از در آمدن وقت نماز برخیزد و بروی عذر رفته باشد و خلاف وعده کرده و اگر نمانی دیگر ضرری پیش آمده
 این دیگرست و بی وجوه و موانع رفتن برای نماز نیز عذرت فافهم + باب المزاح + بکسریم مطایبه کرد
 و بضمیم مطایبه و فی الصراح مزح لاغ کردن و در قاموس المزاح الدعابة والدعابة بضم الدال اللعب + الفصل
 الاول + عن انس بن کان انس بنی صلی الله علیه و آله وسلم لیخاطب ابرستی که بود آن حضرت که غیالطت
 و آمیزش در مصاحبت میکرد و مار یعنی اهل بیت مار را بهجت زبانت و لغات و عنایتی که آن حضرت با ایشان داشت
 و احتمال دارد که ضمیر برای صحابه باشد حتی یقول لاخ لی صغیر تا آنکه می گفت بطریق مزاح بر او می را که مرا بود خرد و یا ایام
 ما فعل النغیر یا ابا عمر چه شد نغیر نغیر بضم نون و فتح غین مجسمه و سکون یای تثنائیه نام طائر است مثل کنجشک کان له نغیر
 بلعب به فمات بود برادر خرد مرا کنجشک که بازی میکرد با آن پس مرد این کنجشک و این برادر خرد انس کنجشک درست
 نزد آن حضرت چنانچه خردان می آیند می آمد ناگاه کنجشک مرد دیگر هر گاه که نزد آن حضرت می آمد حضرت با وی التفات میفرمود
 و بطریق می گفتند یا ابا عمر چه شد آن کنجشک و این کنیت هم برای وی نهادند موافق بجمع نغیر متفق علیه و این حدیث
 دلالت میکند بر جواز بازی کردن کودکان کنجشک اگر عذاب نکنند + الفصل الثاني + عن ابی هریره قال
 قالوا یا رسول الله انک تداعبنا بمرستی که تو ملاعبت و بازی می کنی ما را و اعاب به بالضم مزاح کردن چون دیدند صحابه
 آن حضرت را که مزاح میکند با ایشان نظر ببلوغ مقام عظمت شان و می ستعجب داشتند آنرا اگر چه ظن حکمت با بود از تالیف قلوب
 اصحاب و تشجیع طبع قال گفت آن حضرت انی لا اقول الا تحاب بمرستی که من نیگویم مگر راست یعنی درین مزاح کردن چیزی
 نمیگویم که حقیقت خلاف واقع باشد اگر چه در صورت خلاف واقع نماید و در بادی النظر سیکه حقیقت فهم معنی آن نزد
 معنی آن از اختلاف واقع خیال کند و ضابطه در جواز و عدم جواز مزاح همین است که اگر متضمن دروغی نباشد جائز باشد با وجود آن
 بدو است بر آن نباید که در مسقط مهابت و وقار است و مزاح آن حضرت صلی الله علیه و سلم ازین قبیل بود چنانکه از حدیث
 آمده ظاهر گردد + و عن انس بن صلبا استعمل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمت از انس که مردی

و در این کتب نقل است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در شان وی این را بر دبا و قیاس بدستی که ز ابر روی ستانی
 است و ساکن در بادیه مای آر و برای ما آنچه از بادیه توان آورد و بعضی فسخ با وینا بدون تا دبا و بی مقیم در بادیه و این سخن
 انهرست کذا فی شرح الشامل و نحن حاضر و دما شهر بان اودیم که میبیم او را آنچه محتاج الیه است از آنچه از شهر توان داد
 و کان انبی و بو پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم صحبه دست میداشت ز ابر او کان و میا و بو و ز ابر در طاهر بد روی و در نظر
 و سیم بال ممل زشت روی و مانه زشت روی فانی انبی صلی الله علیه و آله وسلم یو یاس آمد آنحضرت روزی شمع
 در بازار و هو جمع متاعه و ز ابر می فروخت متاع خود را فاحصه من خلفه پس در کنار گرفت آنحضرت و او را از پس
 و جلا یبر و حال آنکه نمی بیند ز ابر آن حضرت را و می شناسد فقال ارسلنی من فی ابر گفت ز ابر بگذارد مرا گیت این چنانکه
 عادت است که میگویند گویا شاه ابو المعانی درین محل فرموده اند آمدی از پس بیازی چشم پوشیدی مرا ای نگار
 دست رنگین دست بکشایستی فالتفت پس گشته نگریست ز ابر حضرت انبی پس شناخت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم فجعل لایا لوما الزق ظهره بعد انبی صلی الله علیه و آله وسلم صین عرفه پس در ایستاد ز ابر که تقصیر نمیکند و باز می ایستد از
 چپا نین پشت خود را بینه مبارک آن حضرت صلم هنگامی که شناخت آن حضرت را و جعل انبی صلی الله علیه و آله وسلم
 یقول من یستری ذی العبد و در ایستاد آن حضرت که میگوید بطریق مزاج گیت که میخورد این بنده را فقال پس گفت ز ابر
 یا رسول الله اذ اراک بعد فی کاسه اکنون بجهت اسوگندی بادی مرا امتاع ناردان که کسی بخورد فقال انبی پس گفت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله وسلم لکن عند الله است بکاسه لیکن نیستی تو نزد خدا امتاع ناردان رواه فی شرح السنه ۶۶ و نحن
 بن مالک الاشمی صحابی است اول مشاهد او خیر است و بود و بادی را به اشج روز فتح ساکن شد شام را و وفات یافت
 در وی سنه ثلث و سبعین قال اثبت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی غزوة تبوک و هو فی قبه من ادم گفت آدم آن حضرت
 در غزوة تبوک و آنحضرت در خیمه بود و از جرم سلت پس سلام کردم خود علی پس جواب سلام گفت قال او غل گفت
 در آیی درون خیمه و خیمه بسیار خرد بود و قلت اکل فی غنم بطریق مزاج آیا تمام بدن من در آید یا تمام بدن خود را در آورم
 یا رسول الله قال فرمود آن حضرت کلک در آید تمام بدن تو یا در آور تمام بدن خود را و لفظ کلی و کلک برفع نصب بود
 جایز است قد قلت پس در آورم درون خیمه قال گفت عثمان بن ابی العاص که یکی از راویان این حدیث است در بیان
 مراد از قول عوف اکل یا رسول الله و بیان مزاج و بساطت در وی انها قال او غل کلی من صغر القبه جز این نیست که
 گفت عوف او غل کلی از جهت خردی خیمه فظ او غل در کلام عوف نیست ولیکن مراد است و این ناطق است در آن که کلی
 و کلک مرفوع باشند رواه ابو داود و .. و نحن الشمان بن شیهه صحابی انصاری اول مولود است که بعد از حجت
 در خانه انصار آفاق استخوان ابو بکر علی انبی صلی الله علیه و آله وسلم گفت اذن در آمدن خواست ابو بکر را آنحضرت
 فسمع صوت عایشه عایشه عایشه را بلند غل داخل شد و لها پس هرگاه که در آمد ابو بکر درون خانه

عائشه را لیلطلس نامیدند و زنده عایشه را و قال و گفت ایو بکر لا اراک تر نعین صومک علی رسول الله بنعم ترا که بلند کنی آواز خود را بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی باید که کاری نکنی که برساند ترا به بلند کردن آواز بر آن حضرت و بعضی گفته اند که لفظ حدیث لا اراک است یعنی اثبات نه نفی و الف بجبت اشباع در میان آمده یعنی هر آینه می بینم ترا که بلند می کنی آواز خود را بر آن حضرت یعنی چه ای کنی مکن فعل انسی پس در استیاد پیغمبر صلی الله علیه و سلم می بینم که باز می دارد ابو بکر را از زدن عایشه حجه بجا بهمله و حیم و زای بازداشتن و خرج ابو بکر و بیرون آمد ابو بکر از پیش آن حضرت منضبا بفتح ضا و خشمنا بن خشم آوردن عایشه او را به جهت بلند کردن آواز و قال انبی صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت آن حضرت حین خرج ابو بکر در وقتی که برآمد ابو بکر کیف را یعنی انقض تک من الرجل چگونه دید تو ای عایشه مرا که برانیدم ترا ازین مرد یعنی ابو بکر قالت گفت عایشه ازین لفظ معلوم میشود که نعمان بن بشیر این حدیث را از عایشه روایت میکنند فلک ابو بکر ایما پس درنگ کرد ابو بکر و نیامد در ملازمت آن حضرت چند روز اتفاقا بابت غضب که بر عایشه داشت یاسیب خبر شدگی از آن حضرت و الله اعلم ثم استأذن پسترا بر دروازه و آمدن خواست فوجد هاهنا اصطیای پس درآمد و دریافت عایشه را و آن حضرت را که صلح کرد و در فراق لها پس گفت ابو بکر و حضرت را و عایشه را و دخلانی فی سلمک در آید مرا در صلح خود یعنی تا باشما نشینم و آثار صلح شما را مشاهده کنم کما دخلتانی فی حربکما چنانچه در آورید مرا در جنگ خود این حرف زدنی است از ابو بکر و همزمانی کرد در جناب بهالت و در معنی اظهار تشکر و دست بر صلح آنها فقال انبی صلی الله علیه و آله و سلم فقلنا قد فعلنا فمروا آن حضرت تحقیق کردیم آنچه گفتی تو ای ابابکر و چرا شامل نداریم ترا در صلح خود و تو در همه جا و در همه کارهای ما داخل دار و محرم و مانوسی با و غالباً مزاح در اینجا قول آن حضرت است که بعایشه گفت کیف را یعنی انقض تک من الرجل و لهذا گفت من ابیک گو یا آن حضرت بعید انداخت ابو بکر را از عایشه بقصد مزاح و مطایبه و یا از آن جهت که عنوان پدری بظاهر منافی زدن است و گفته اند که تعبیر برجل از جهت آن کرد که این زدن از ابو بکر غایت مردانگی و فرزادگی بود که برای خدا و رسول خدا غضب کرد و بر دختر خود که نجات محبوب بود نزد وی رواه ابو داود و ترمذی و ابن عباس عن انبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تمار اخاک جمل و خصوصت مکن برادر سلمان را و لا تماره مزاح مکن او را با آنچه انداخته و لا تعد موعده و وعده مکن او را وعده کردنی مختلفه پس خلاف کنی آن وعده را یعنی وعده را وفا کن یا وعده مکن او را و وعده کردن را به بندنا و خلف و عده یعنی ترمذی و قال هذا حدیث عریب

باب المفاخره و العصبیه فی الصراح فخر و فخرنا زیدین از باب نصر تفاخرنا زیدین و دیگر دو باب هم فخرنا بکما فخر کند فخر بزرگی نمودن متفخر می شکری مفاخرت برابری کردن و فخرنا فخرنا فخرنا زیدین و داشتن یکی را بر دیگری و فخر و مفاخرت اگر در حق باشد و برای حق باشد و از برای مصلحت دینی و اظهار جلالت بر اعدای دین جائز است

و از صحابه و سلف آمده است و اگر باقی و بطریق تکبر و نفسانیت باشد مذموم است و اکثر اشغال آن در عرف باین معنی
 آید و مصیبت عصبی بودن محسوس آنرا گویند که حمایت قوم خود کند و از برای ایشان تعصب ورزد و عصبه قوم مرد
 که تعصب کنند برای وی کذا فی القاموس و در صراح گفته عصبه پیران و خویشان زینیه از جانب پدر و نصیب
 در اصل معنی تشدید و سخت کردن آید و باین معنی است عصب یعنی بی که سبب شدت و سختی مفصل بدن است
 و مرد نیز قوت میگیرد و سختی می پذیرد بقوم خود و تعصب کسیکه تعصب ورزد مرد قوم خود را و کسیکه جدل و خصومت ورزد
 و در همه بی از جهت اظهار قوت و شدت از جهت آنکه پیهایی که درون متغیر میگرد و تعصب نیز اگر سختی بود و متغیرن ظلم نباشد
 مستحسن است و اگر بطریق باطل و ظلم بودن مذموم و اکثر اطلاق او در ظلم و ناحق آید چنانکه از احادیث که مذکور گرد و معلوم
الفصل الاول ۶۰ عن ابی هريرة قال سئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم گفت ابوهریره پرسیدند
 آن حضرت ای الناس اگر کم کدام یکی از آدمیان جوان مرد تر و عزیز تر و بزرگتر است فی الصراح کرم جو افروزی و عزیز
 نقیض بوم و گفته اند که چون یکی را بجز کم ستودی گویا همه صفات حمیده و صفت کردی قال گفت آن حضرت اگر کم
 عند الله اتقا هم عزیزترین و اگر ای ترین مردم نزد خدا پرستگارترین ایشان است هر که پرستگار تر عزیز تر و اگر ای تر
 یعنی اگر از کم محبت ذات می پسند که در وی اعتبار انتساب به پدران و افتخار بخصائل ایشان و بخصائل نفس خود باشد
 آن تقوی است قالو الیس عن هذا نساک گفتند نیست که ازین معنی سوال میکنم ترا قال گفت آن حضرت را اگر از کم
 از روی حسب و نسب می پسند فاکرم الناس یوسف پس کریم ترین مردم باین معنی یوسف است علیه السلام نبی الله
 ابن نبی الله ابن نبی الله بن خلیل الله که پیغمبر خداست و سه کس از پدران وی نیز پیغمبر اند و فرمود که ابراهیم است لقب
 بن خلیل الله است که خدا ایتعالی او را دوست خالص خود گرفته و اخلاص از نبی است و در یوسف جمع شده انواع کرم و بزرگی و
 عزت از شرف حسب نبوت و علم و جمال و عفو و کرم اخلاق و عدل و ریاست در دنیا و دین و کرم آبا و شرف نسب پس باقی
 با تصاف بکم باین وجه او باشد قالو الیس عن هذا نساک گفتند ازین معنی نیز سوال میکنم ترا قال فرمود ان العرب نساک
 فرمود پس مگر از حسب اصول و ذوات عرب سوال میکنید که بخصائل و خصائل خود و پدران خود افتخار می کنند و عوا
 بزرگی می نمایند و یکدیگر را میان خود باین صفات بزرگی می نهند بی اعتبار تقوی و نسب قالو هم گفتند آری ازینها سوال
 می کنیم قال فخرکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام فرمود پس اگر ازین معانی و ازین صفات می پسند بدانید که بهترین شما
 در جاهلیت بهترین شما اند در اسلام یعنی آنها که در جاهلیت بزرگتر و رئیس تر و پسندیده تر بودند و هم آنها بزرگتر و عزیزتر
 اند در اسلام اذ افتخروا بضم فاف و کسر آن چون فقیه شوند و دانا شوند بشرایع و احکام دین معنی در وجه ذوات ایشان
 معانی و صفات بود که بدان ممتاز و متعین بودند در جاهلیت بهمان صفات در اسلام نیز معتز و مکرم شدند غایت
 آنکه در جاهلیت بلوت کفر و ظلمت معصیت و جهل طوط و ظلم بودند و در اسلام شرف و فضل و کرم و عفو و کرم شد غایت

و نور انیت طاعت و علم مطهر و نور شدن و مقاد و طبع حق گشتند و ازین تقریر ظاهر شد که مراد بعد از آن رات و آنجا
رجال اند چنانکه در روایت دیگر فرموده الناس معادن الذنوب و الفسقة خیار هم فی الجاهلیة خیار هم فی الاسلام
یعنی آدمیان در حکم گناههای طلاق و فقره اند بهترین ایشان در جاهلیت بهترین ایشان در اسلام اند یعنی هر کس در هر
ذات خود ممتاز است چنانکه طلاق و فقره هم که از کان می بر آید خاک آلوده و کثیف است بعد از آنکه گدازه شده صاف
و نفی گشت همچنین این جوهر ذات ایشان کثیف و آلوده بود در پویش ریاضت ایمانی پاک و خالص گشت متفق علیه

۲۰۶ و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الكرم ابن الكرم ابن الكرم يوسف بن يعقوب
بن اسحاق بن ابراهيم رواه البخاري ترجمه اش از حدیث سابق ظاهر شد سخنی که مهست اینجا نیست که لفظ ابن چون
در میان دو نام افتد الف بس روی نویسد و این در فقره دوم درست است اما در فقره نخستین نه این چنین است زیرا که
کریم نام کسی نیست و همچنین در حدیث سابق و با وجود آن همه جایی الف نوشته اند این فرشته که از شارحان مصابح
ست گفته که صواب آنست که بالف نویسد فقه بر ۳۰ و عن البراء بن عازب قال فی یوم خیر کان ابوسفیان بن
الحارث گفت براء بن عازب که در جنگ خنین بضم حافض تون که بعد از فتح مکه واقع شده بود ابوسفیان بن حارث

بن عبد المطلب که ابن عم مصطفی بود صلی الله علیه و آله وسلم و از دلیران و جو افرادان عرب بود رضی الله عنه آخذ ابوعنان
بغلة گرفته استاده جلو استر او را یعنی بقوله رسول الله یعنی استر پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که بران سوار بود
و آن حضرت میزد استر او را و میزد تا محله کند بر لشکر مشرکان فلما فشيء المشركون نزل پس چون که پوشیدند و گرد زدند
حضرت را مشرکان فرود آمد از استر و در نیاید دلیل است بر کمال شجاعت و جلدات آن حضرت که در چنان معرکه که قبایل
عرب از میزان و قطران و غیر هم جمع شده بودند و صورت نهشتی بلشکر اسلام راه یافته بود و محله میکرد و چون نگشتند
پیاپی ده شد بر لشکر اعدا زد و شکست داد و جعل یقول و در ایستاد آنحضرت که میخواند این رجز را انا انبی لا کذب من غیر
نیست هیچ دروغی درین انا ابن عبد المطلب من پدر عبد المطلب که مشهور و ممتاز است در شجاعت و شهامت و عت
قال گفت راوی حدیث نزار بن اسد بن یونس که شنیده پس دیده نشد از آدمیان درین روز سخت تر و قوس تر
و شجاع تر از حضرت وی صلی الله علیه و آله وسلم متفق علیه مؤلف این حدیث را در باب مفاخرت آورده و درین دو
تبعیت بعضی از محدثان کرده و تفسیر گوی که محدثان در آوردن این حدیث در باب مفاخرت آنحضرت براه صواب
رفته اند و عمل کردن این قول بر مفاخرت خلاست و آن حضرت از نوکران سب است چنانکه فرموده و اناسید ولد آدم
ولا فخر و وی صلی الله علیه و آله وسلم نمیکنند مردم را از افتخار یا پس خود چون پس صواب آنست که این ابراهیم
تعریف و دانند این ذات شریف خود مردم را گفته و توضیح این سخن آنست که بعضی از اهل کتاب و کاهنان مردم را
پیش از ظهور حضرت شریف وی خبر میدادند و بنظر امرویی و نشانهای نبوت وی که اینچنین پیغمبری از اولاد عبد المطلب خواهد

پس آن حضرت خبر میداد که من همان پیغمبر از اولاد عبد المطلب ام که نشان میدادند بطورین وجویش است که مفاخرت
که نه بر رسم جاهلیت بطریق سمع و بیا و تعصب و غسانیت بودند موافقت بلکه بقصد شکرانه نعمت حق و انعام فضل
وی تعالی بحکم و امانت ربک فحدث محمود و ما مور بهست و نیز مفاخرت در مبارزت و حرب کفار بقصد انعام شجاعت
و جهالت جاویدست و شرافت ست و این چنانکه تکبر و خیلا در حرب جاویدست و غیره آن حرام ۲۰۴ و عن اسرار
قال جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال يا خير البرية پس گفت آن مرد
مرآن حضرت را ای بهترین خلق فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذاک ابراہیم آن یعنی
خیر البریه ابراہیم است و این صفت خاصه اوست که پروردگار تعالی او را در دنیا و آخرت برگزیده و بزبان جمیع اعم
مدوح گردانیده رواه مسلم اینجا اشکال می آید که با حدیث صحیح ثابت شده که آن حضرت افضل خلق و سید انبیاست
پس ابراہیم خیر البریه چون باشد جویش سبه وجه گفته اند یکی آنکه آن حضرت این را بطریق تواضع و تنزل فرموده است
رعایت حق خلعت و ابوت چنانکه شخصی که احق است بتعظیم و تقدیم دیگر یا بر خود مقدم دارد و تعظیم کند دیگر آنکه این را پیشتر
از ان فرموده وحی کرده شد که وی سید ولد آدم و افضل خلق است یا مراد آنست که ابراہیم خیر البریه در عصر خود است
ولیکن عبارت مطلق آوردن برای مبالاته فانهم ۲۰۵ و عن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
لا تطرونی كما طرت النصارى ابن مرجم مخ نکنید مرا از حد در گذرید و دروغ بگوئید در آن چنانکه از حد در گذشتند و دروغ
گفتند نصاری در مرج عیسی بن مرجم که الله و ابن الله گفتند اطرا از حد در گذشتن در مرج و دروغ گفتن در آن فاسد
انا عبده پس نیست من مگر بنده خدا افقوا لعبد الله و رسوله پس بگوئید مرا بنده خدا و رسول او و بندگی مقام خاص و
مخصوصه آن حضرت است که بنده حقیقی اوست و از همه اتم اکمل است درین صفت و کمال مرج و بیان علوم مقام آنحضرت
در کتاب این صفت است و اطرا و مبالاته هیچ آنحضرت راه ندارد و هر وصف کمال که اثبات کننده و بهر کمالی که مرج گویند
از رتبۀ او قاصر است الا اثبات صفت الوهیت که درست نیاید بعیت بخوان او را خدا از بهر امر شرعی و حفظ دین
و اگر بر وصف کش میخواستی اندر حدش انشا کن + بحقیقت هیچ کی جز خدا حقیقت او را نداند و شنای او نتواند گفت
زیرا که او را چنانچه اوست هیچکس جز خدا نشناسد چنانکه خدا را چون او کسی شناخت صلی الله علیه و آله و سلم متفق علیہ
۲۰۶ و عن عباس بن عامر الجاشی بغیم میم و بحیم و شبن مع نسبت بجاش بن و ارم صحابی است سعد و در بصیرتین
روایت کرده است از وحی حسن بصری و غیر وی داود دست قدیمی آن حضرت بود روایت کرده است از آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ان الله تعالى ادعى الى أن حضرت فرمود که خدای تعالی
می فرستاد بسوی من ان تواضعوا که تواضع کنند و فروتنی نمایند حتی لا یفخر احد علی احد تا آنکه فخر نکنند و یکدیگر نه نمایان هیچ سبکی
بر هیچ کی و الا یعنی احد علی احد دستم و فروتنی نماید یکی بر هیچ کی در بخدا دلیل است بر آنکه فخر و مباهاات که بر طریق تکبر و تمجود و

و چه صورت دارد این و وی سید اولاد آدم است فعلنا پس چون انکار کرد و آنحضرت در قول ما است سیدنا شیم
 و افضلنا فضلا و قوا فزون ترین مائی از روی مرایا و فضایل از کرم و علم و نبوت و امثال آن و افضلنا طولا و بزرگتر
 مائی در طول بفتح طافرونی کردن و غالب آمدن و فضل و منت و قدرت و عبادت و غنا و سمعت فعال چون این را
 شنید گفت آن حضرت قولوا تو کلمه او بعض قولکم بگوئید این سخن را یا از نیم کلمه و مبالغه نکنید در مع من بجز
 که لایق بجاتی تعالی باشد نه مخلوق یعنی این مقدار بایست که گفت بلکه اگر ازین کمتر گوئید احتیاط و وزید و براهین
 و اطرازی وید بهتر است و لایستجریکم الشیطان و باید که وکیل خود بگیرد شمار شیطان که هر چه خواهید بی ملاحظه بطریق و
 از وی بگوئید و جری نفع جیم و کسر را و تشدید یا وکیل را گوئید که جاری موکل خود است و لایستجریکم را بهمه
 مکان یا نیز خوانده اند از جرات یعنی باید که دلیر و بیباک نگردد و اند شمار شیطان تا بگوئید هر چه خواهید و اه ایودا و
 در بعضی نسخ احمد نیز مذکور است فوق بود او و تواند که مراد به بعض قول و افضلنا باشد چه عظمت بحکم الکبریا و در
 و العظمه از اری مخصوص درگاه حضرت باری است عز اسمه و عظم سلطانه و طبعی گفته که معنی قولوا تو کلمه آنست که بگوئید
 مثل سخن اهل دین و ملت خود و خطاب کنید مرا بنبوت و رسالت چنانکه حق تعالی در کتاب مجید گفته یا ایها النبی یا
 الرسول اما پوشیده همانند که این معنی بقول وی او بعض قولکم مناسب و ملائم نیست و لایستجریکم نیز در معنی اول ناظر
 ۳۰ و حسن حسن عسکری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت از حسن بصری از سمره بن جندب که
 صحابی است ساکن بصره گفت گفت آن حضرت احسب المال و الکرم التقوی حسب مال است و کرم تقوی حسب
 آنچه شمارد و بگوید مرد از فضایل و خصال حمیده خود و پدران خود پس میفرماید که حسب فضیلت نزد مردم همین مال است
 که مرد بی مال نزد عامه بقدر و خوار است و کرم نام جمیع صفات خیر و شمایل تمامه فضایل است اما نزد خداوند تعالی اصل و عمده
 کرم تقوی است و بی تقوی هیچ فضیلت اعتبار ندارد چنانکه فرمود وی تعالی ان اگر کلمه عند الله تقسم رواه الترمذی و
 ابن ماجه ۴۰ و حسن ابی بن کعب قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول من تعزى بعزاه ارجا لیه سیکه
 انتساب کند نسب جاهلیت یعنی بنابر پدر یا برود بر طبقه ایشان در رسوم جاهلیت از شتم و لعن مردم فاحشه
 بین ابی پس بگزاید و در دهنش اندازد یعنی بگوید او را که بگزاید و در دهنش بندازد و دهن پدرش را دهن هر چیز فحش که نام
 نتوان برد و بر فرج مردوزن نیز اطلاق کنند و لا کنوا و کنایات بگوئید بلکه صریح برید نام عیوب و قبیاح را یا نام فرج را
 و این غایت تشدید و تقلید است تا مفاخرت نکند و شتم و لعن و ذکر قبیاح و شتم مردم نکند و آبروی ایشان نبرد
 رواه فی شرح استه ۱۰ و حسن عبد الرحمن بن ابی عقیبه عن ابی عقیبه و کان مولی من اهل فارس و بود ابو عقیبه موله
 بعض از انصار و در اصل از اهل فارس بود و عادت چنان بود که اهل عجم که ایمان می آوردند و هجرت می نمودند در
 ظل تولیت و حمایت قبیل از اصحاب مهاجرین و انصار آمده پناه می گرفتند و زمام اختیار خود را در تنگ ویدند

ایشان پیداوند و این را مولی موالات گویند و یک قسم مولی محافقت است یعنی غلام آزاد کرده شده و ابو عقبه صحابی بود
و عبد الرحمن بن ابی عقبه تابعی ثقة در وایت میکند از پدرش قال گفت ابو عقبه شهادت مع رسول الله حاضر شد
با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم احد جنگ احد را حضرت رجلا من اهل کین پس زدیم به تیر یا نیزه یا شمشیر و احد
اعلم مردی را از مشرکان قتلت خدا بمانی پس گفتم گبر این ضربه را از جانب من داین کلمه است که و سید ان
در وقت زدن غنیمت بگویند و انا اعلام الفارسی و منم غلامی جو انگ فارسی ام یعنی دلیر سخت زننده فالتفت است
پس باز نگریست آن حضرت بسوی من فقال پس گفت هلا قلت چرا گفتی خدا بمانی و انا اعلام الانصار
یعنی اگر درین مقام نسبت بانصار میکردی که دلیران و سبازان دین و یاری دهندگان رسول رب العالمین
و حکم مولی القوم منم تو از ایشان بهتر بودی نه بجهت که کافران و دشمنان اند و او ابو داود و ۶۰ و عمر
ابن مسعود من انس صلی الله علیه و آله و سلم قال من نصر قومه علی غیر الحق گفت آن حضرت کسیکه یاری دهد قوم
خود را بر ناحق فهو کالبعیر الذی تردی پس وی مانند شتری است که فردا قتاده در چاه و هلاک شده فی الصراح رو
اقتادون در چاه و فردا قتادون از کوه تروی مشکه و نیز گفته ردی بقصر هلاک و هلاک شدن فهو نیزع بنیه پس آن
شتر کشیده میشود بدم او و معلوم است که شتر از چاه بدم کشیدن نه بر آید و او ابو داود و انکه ظاهر لفظ حدیث نیست
که ناصر قوم را تشبیه کرده به شتر اقتاده در چاه که کشیده میشود بدم و تو همیشه آنست که طبعی گفته که هر که خواهد که بلند گردد
نفس خود را بیاری دادن قوم خود بر باطل پس وی مانند شتری است که در چاه افتاده و هلاک گشته و در محنت اتم و تدا
افتاده و هلاک شده قدرت بر آوردن او نمانده و در بعضی جواشی نوشته که مشبه بشتر قوم است و مشبه بدم ناصر ایشان پس چنانکه
کشیدن شتر بدم غیرست و خلاص نمیکند او را از مملکت همچنین این ناصر خلاص نمیکند ایشان را از چاه و هلاک که اقتاده اند
در وی ۶۰ و عمر و انکه بن الاسقع بسین مملد و قاف صبی بیست ایمان آورده در وقت غزوه تبوک و از اصحاب صحابه
قال قلت یا رسول الله ما العصبیه عصبیه که مذموم است و از ان نمی میکنی چیست قال گفت آن حضرت ان تعین تو یک
علی نظم عصبیه مذموم یاری دادن است قوم خود را بر ظلم و راه ابو داود و از اینجا معلوم شد که حمایت و رعایت قوم
اگر بر حق بود محمود است چنانکه در حدیث آمده فرمود ۶۰ و عمر و حراقة بن مالک بن جشم بن جشم و سکون عین و نسیم
شین مجله اسلام آورد و در فتح مکه دوی تن کسی است که فرستاده بودند او را و اویش در دنبال آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از هجرت تا بگریه و بیاراد او چون بان حضرت رسید پاهای سپ او در زمین فرو رفت و آن حضرت دعا کرد و او از
زمین برآمد پس گشت قال خطیب رسول الله گفت خطبه که در مارا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال خبرکم الله فحق من شتر
پس فرمود بهترین شما کسی است که نیت کند است از قوم و قارب خود و ظلم و تعدی مردم با فی الصراح در وقت دارا
کردن حق کسی او و کردن بدی را از کسی مالم یثم دام گنا بکار نشود و بسبب این در وقت و ظلم نمیشود اگر گفته شود

که وی قطع علم میکند و بیخ علم و ظلم چون افتد جایش آنکه اگر بر دفع ظلم بجزت زبانی قادر بود و زدن بپست روان بود و اگر
 بزدن حاصل شود دشمن جابر نباشد و اگر نگفته آن حضرت بر قدر حاجت زیادت گفتند ظلم و تعدی بود و رواه ابو داود و
 و عمن جابر بن مطعم معانی است قرشی نوفلی از اولاد نوفل بن عبد مناف سید عظیم و فور اسلام آورد پیش از فتح آن رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم قال ليس مناسن و عالى مصیبه نیست از ماسیکه بخواند مردم را بجانب مصیبت یعنی باعث شود
 مردم را تا مصیبت کنند و ليس مناسن قائل مصیبه نیست از ماسیکه جنگ کند بجهت مصیبت و ليس مناسن بات علی مصیبه
 نیست از ماسی که میرد و مصیبت بر هر تعدی مصیبت که بر باطل بود و بطریق ظلم باشد مذموم و نهی عنه است رواه ابو داود و
 ۱۰ و عمن ابی الدرداء عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال جابک اشیء یعی و یکتیم محبت دشمن تو چیز را که میگرداند و میگردانی
 یعنی از محبوب اگر بدیند یک نماید و اگر بدشود نیک داند چنانکه گفته اند و عین الرضا من کل عیب کلیده یا مراد نیست که
 محبت کور و میگرداند محب را از غیر محبوب که جز جمال وی نمیند و جز مقال وی نشود و آوردن این حدیث در باب ذم
 مصیبت دلالت دارد بر آنکه مورد آن در باب کسی است که تعصب می ورزد برای کسی حمایت میکند و او را فضیله که با او
 می افتد و حق نمیند نشود و الله اعلم و رواه ابو داود و ۲۰ و عمن عبادة بن کثیر الشامی من اهل
 فلسطين عن امرأة منهم عبادة بضم عین که از اهل فلسطين است بکسر فاء فتح لام نام شهرهای بیت المقدس روایت میکند
 از زنی از قوم خود از اهل این بلاد یقال لها گفته می شود و مر آن زن را فیلة بضم فاء فتح سین مسله بضمه تصغیر فیلة
 لغت درخت خرمای کوتاه را گویند غالباً قامت این زن را تشبیه کرده اند بدان آنها قالت که آن زن گفت سمعت ابی
 یقول شنیدم پدر خود را که می گفت سألت رسول الله پسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فقلت پس گفتم یا رسول الله
 ان من العصبية ان يحب الرجل قومه آیا از عصبیت است دوست داشتن مرد قوم خود را قال لا گفت آن حضرت نه دوست
 داشتن قوم خود را عصبیت نیست و لكن من العصبية ان ينصر الرجل قومه علی الظلم ملک عصبیت یاری دادن مردست قوم خود را
 بر ظلم رواه احمد و ابن ماجه ۲۰ و عمن عقبه بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما کم ذه لیست بمه علی ا
 این نسبههای شما نیست محل دشنام دعار و عیب بر مردم حکم بنوا آدم همه شما اولاد آدم اید طفت الصباغ بالصباغ
 لم تملأه نزدیک یکدیگر در نقصان مثل طفت صباغ که پر کرده اید پیانه را بطفت صباغ نزدیک پاشدن پیانه یعنی شریک با برادر
 در نقصان و ناتمامی و نارسیدن بدرجه کمال و تمام از جهت بودن شما اولاد آدم که پیدا کرده شده است از خاک و عیب
 از اثبات نقصان و ناتمامی ذاقی اشاره کرده بآنکه فضل نیست مگر بتقوی نه نسب و فرمود ليس لاحد علی احد فضل الا بدین
 نیست هیچ کی را بر هیچ کی افزونی مگر بدین و تقوی و چون ذکر کرد محامد صفات را بمجمل و ضمن دین و تقوی بعضی ذما هم و
 ذکر فرمود گفتم یا رسول الله این کیون نذر یا فاحشاً بمجمل پس است مرد را از روی نقصان بودن او پیوده گویی میباید در سخن تمجیل
 و در مال رواه احمد و ابی یحیی فی شعب الایمان باب البر و الصلوة بربک به یا یعنی احسان و نیکی آید

و مراد اینجاست که در آن بوالدین است و خدا آن معقوق است و صله و نفقت بمنی میبایست و پیوند کردن و مراد اینجا انعام
 و احسان است با قارب که قرابت بجبت رحم داشته باشند. **الفصل الاول** ۱۲۰ عن ابی هريرة قال قال
 رجل ابو هريرة یگوید گفت مردی یارسول الله من احب بحسن صحابی کیست یعنی از جمله خویشان سزاوارتر به نیکوتر
 و به نیک معاملتی من بفتح مصدر و فی الصراح صحابه یاران و یاری نمودن من باب سمع سمیع قال گفت آن حضرت امک
 مادر تو سزاوارتر است بدان قال ثم من گفت آن مرد بعد از وی کیست قال امک باز گفت آن حضرت مادر است قال
 ثم من باز گفت آن مرد بعد از آن کیست قال امک باز فرمود آنحضرت مادر تو قال ثم من گفت آن مرد پس تر که قال
 ابوک درین مرتبه چهارم فرمود پدر تو سزاوارتر است و فی رواية قال و در روایتی آمده است که گفت آنحضرت هم در مرتبه اول
 امک ثم امک ثم امک سه بار فرمود و چنانکه در روایت اولی بود غایتش آنکه درین روایت سوال و جواب نیامده و امک
 درین روایت منصوب است یعنی صحبت نیک دارد و احسان کن مادر خود را بعد از آن فرمود و ثم اباک پس احسان کن پدر
 خود را ثم ادناک ادناک پس احسان کن قریب تر خود را قریب تر خود را یعنی بعد از مادر و پدر در خود ایشان دیگر ترتیب سبب
 مقیم است هر که قریب تر مقدم تر و احسان حق تر متفق علیه و باین حدیث بعضی استدلال کرده اند که مادر را سه چند احسان
 از آنچه پدر است و گفته اند که این بحجت بار برداری محل و مشقت زانیدن و محنت شیر دادن و در کتب فقهیه مذکور است که
 حق والدۀ عظیم تر است از حق والد و نیکی و احسان کردن بوی واجب تر و مودت تر است و اگر جمع میان مراعات حق هر دو سزا
 افتد چنانکه هر یکی بمراعات حق دیگری متناهی گردد و در آنچه راجع به تعظیم احترام است حق والد راجح دارد و در خدمت انعام
 حق والدۀ و از حقوق والدین است که با ایشان تواضع و تعلق و زود خدمت کند تا آنکه راضی شوند و در آنچه مباح است اطاعت
 ایشان نماید و بی ادبی نکند و بتکبر پیش نیاید اگر چه پیشتر که باشند و آواز خود بر آواز ایشان بلند نکند و ایشان را بنام ایشان
 نخواند و در هیچ کاری از ایشان بشی نه نماید و در امر معروف و نهی منکر زمی کند و بکار بگوید اگر قبول نکنند سکوت ورزد و عیب
 و استغفار مشغول گردد و این ادب ما خود است از قرآن مجید در عطفه ابراهیم خلیل الله علیه السلام پیش از ۲۰۱ و ۲۰۲
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هم از ابی هريرة روایت است که گفت گفت آن حضرت رَغْمُ الْفَهْ رَغْمُ الْفَهْ رَغْمُ الْفَهْ
 رَغْمُ الْفَهْ کنایت است از خواری و در غم بفتح خاگ و اصل معنی لفظ خاگ پیوسته باد بینی و بی بین طور بهم این کلمه سه بار فرمود
 قبل من یارسول الله پرسیده شد کیست یارسول الله که در حق وی این کلمه میفرمائی و دعای می کنی قال من ادرک والدۀ عظیمه
 کسیکه در یاد پدر و مادر خود در اندویشی احدی او کلاهایلی از آن دورا برود و در آخر لم یخل الختمه پست در نیاید آنحضرت را
 یعنی خدمت ایشان نکنند و ایشان را از خود راضی نگرداند که سبب درآمدن بهشت است و در بعضی احادیث در باب مضای
 نیز واقع شده که هر که در یاد رمضان را و بهشت نه در آید بینی در وی طاعتی و عبادتی نکنند که سبب درآمدن بهشت گردد و در راه
 مسلم ۲۰۲ و عن اسماء بنت ابی بکر قالت قدمت علی امی و هی مشرکه اسماء بنت ابی بکر گفت رضی الله عنهما قدوم آورد

مادر من بر من و حال آنکه وی مشرک بود و من عیسای این قدم آوردم و وی در وقتی بود که آنحضرت را با قریش عهد مصاحبه بود که با ایشان قتال نکند و آن در حدیثیه بود چنانکه مشهورست فقلت پس گفتند یا رسول الله ان امی قد استعاضت
 مادر من بر من آمده و بی راجه در اکثر روایات با مراده است یعنی رغبت و میل کنند است در اسلام یا اعراس
 کنند از ان و رغبت اگر بکلمه فی مستعمل گردد چنانکه رغبت فیه معنی وی میل و خواهش کردن بود و اگر بعین آید
 چنانکه گویند رغبت عن مراد اعراض و اجتناب بود و اینجا هر دو معنی محتملست بلکه معنی اعراض مناسب ترست و موافق
 است روایت دیگر را که آمده و بی راجه بهیم معنی کاره و ساختن بعضی هر دو روایت را یعنی رغبت و اعراض را یک
 معنی فرود آورند راغبه معنی رغبت کننده و طبع دارند در مال من و راجه معنی ذلیل محتاج از جهت فقری که در اوست
 پس سید اسما را از ان حضرت که مادر من باین حال آمده افاصلها آیا حرمت دارم پس صله و احسان و نیکی کنم و او اقبال
 آن حضرت نعم صلیها آری نیکی کن با وی متفق علیه از اینجا معلوم گردد که مادر و پدر اگر کافر هم باشند نیکی و احسان با ایشان
 باید کرد و همین قیاس حکم سارا قریب است حق قرابت طبعی با وجود مخالفت دینی مرعی باید داشت ۲۰۰ و عن عمر بن
 العاص قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم يقول ان آل ابی فلان هم چنین آمده است در روایت گفته اند
 که آن حضرت صریح نام فلان گرفته بود راوی بکنایت آورده ظاهر او در وقت روایت از تصریح باسم خوئی داشت و
 بران مفسده مترتب می شد و در نسخ اصول بعد از ابی بایض گذاشته و نام ننوشتند و بعد از آنکه مراد بانی فلان
 ابی اسب است و بعضی گفته اند که ابی سفیان یا حکم بن العاص است و این مناسب ترست عمر بن العاص که راوی این
 حدیث است نه خود است که نفی ولایت آن حضرت و صله را از ایشان صریحا ذکر کند و عیاقم خود را ظاهر سازد و الله اعلم
 بر هر نقطه بر آن حضرت فرمود که اولاد ابی فلان لیسوا لی با و لیا نیز نیستند مرا محبان و دوستان و متولی امر من انما ولی الله
 و صاحب المؤمنین نیست ولی و دوست من مگر خدا و صاحبان از مؤمنان پس مراد بصاحب جنس صلی است نه یکی مخصوص و
 بعضی گفته اند که ابو بکر و عمر مرادند و بعضی گفته اند که علی رضی الله عنهم اجمعین و لکن لهم رحم ابها بلالها و لیکن مرایشان را
 یعنی آل ابی فلان نسبت و رحم و قرابت است بمن تری کنم آن را تری آن یعنی چیزی میدهم با ایشان که بدان گفتن
 ضروری ایشان شود یعنی چون تری و نزدی سبب اتصال اشیا است و شکلی و سختی موجب افتراق است بل را که معنی
 تری آمده است استعاره میکنند برای صله رحم پس معنی شکلی است استعاره میکنند برای قطع آن و بعضی شارحان گفته اند
 قطیعت را تشبیه بجات کرده و صله را آب که جرات قطیعت بدان سرد میگردد و ببالا بکشد با و فتح آن خوانده اند و ضم
 نیز آمده معنی تری و معنی آنچه تر کرده شود بدان حلق چنانکه آب و شیر و بکسر جمع بل نیز داشته اند متفق علیه ۲۰۵ و عن المغیر
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الله حرم علیکم حقوق الامهات خدا می تعالی حرام گردانید بر شما بخاندان
 مادران و تخصیص مادران بذكر محبت قوت و غلبه حقوق ایشان است چنانکه سابقا معلوم شد یا بهجت ضعیف و غلبه

که بآنکه چیز بخیر و می شود یا بحسب تقصیر و שהוא اولاد و حقوق ایشان یا بحسب آنکه ظاهر است در مادران بود و لهذا در حدیث
اشیاء ذکر کرده که از هم بیکانند بحسب وقوع تقرب در ذکر اینها و اولاد البسات و حرام گردانید بر شما زنده گوی که در حق خیر
که در جاهلیت میکردند از جهت ترس فقر و عار و منع و هبات و حرام گردانید بر شما بخیلی کردن و گدائی نمودن را و منع بلفظ
ماضی است و بلفظ مصدر نیز روایت کرده اند که عبارت از بخل و اساک است و هبات بمعنی آت که امر است از ایتا بمعنی
بر و عبارت از طلب و سوال است و گفته اند که مراد از منع نادان است از حقوق واجب و مال و گرفتن آنچه حلال نیست
از اموال مردم و بعضی گفته اند بلکه منع از جمیع حقوق واجب در اموال و افعال و اقوال و اخلاق و طلب و تکلیف مردم بیک
و حسب نیست بر ایشان از حقوق در رعایت انصاف و اعتدال در آن و کرده کلمه قیل و قال و کرده دشت خدا را شمارا
قیل و قال را کرده به تشدید از جهت مبالغه و تخفیف نیز آمده است و قیل و قال بفتح لام بر طریق حکایت از فعل مجهول و
بمعنای معلوم و مقصود و نهی است از آنچه مردم بایکدیگر بنشینند و حکایات از جمیع ذکر کنند و گویند گفته شد چنین و گفت فلان چنین
و نهی از قیل و قال بر تقدیری است که نه برای بحث و تحقیق امری باشد و الا چیزی که حقیقت آن معلوم نبود و بر آن تحقیق می نمود
آن از اقوال مردم نقل کنند حرام نبود و بعضی گفته اند که مراد بقیل و قال بسیار گویی و کثرت کلام است که دل را بسیار اند
و مساوت آورد و وقت را ضائع گرداند و کثرت سوال و کرده دشت برای شما کثرت سوال را این را چند معنی گفته اند
یکی بسیار باز پرس از احوال مردم بحسب تقییش از آن دوم کثرت سوال در علم برای امتحان و اظهار فضیلت و خصوص
و جدال در آن سوم بسیار پرسیدن از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که سبب کلفت و تاواری و باعث تضییق و
تشدید در احکام است چنانکه در قرآن مجید فرموده لاندکوا عن اشیاء الاله و بعضی بسیار سوال نمودن و گدائی کردن مراد
داشته اند و این وجه بعید است بحسب آنکه فیه کثرت در اینجا مقید نیست بلکه سوال کردن بی ضرورت حرام است مطلقا قلیل
باشد یا کثیر و نیز مالت باطلاق خود این معنی را شامل است پس ذکر او موجب تکرار بود و اضاافه المال و کرده دشت
ضائع گردانیدن مال را که مراد بدان اسراف و انفاق در غیر طاعت حق است چنانکه گوی تمام یا بعضی از خود را یکی بدید و اهل
حقاق محتاج باشند یا مال در آب اندازد یا در آتش سوزد یا با فاسق بدهد که در نامضیات حق صرف کند و تفصیل کلام در مقام
آنست که صرف مال اگر واجب و مندوب است در اینجا اضاافه و اسراف گنجایش ندارد و اگر حرام و مکروه بود بی شبهه
اضاعت و اسراف حرام است و شبهه در اینجا است که بظاهر سراج نیاید اما اگر نیک در روز قیام و مفاسد و عظام
باطن از آنجا پیدا گردد چنانکه در صرف در بنامی دور و درازی حاجت و تزیین و تزویر آنها که در وسعت و وسعت نیست
احتیاج بدان نبود و اسراف در انفاق و توسیع در لبس ثیاب نامحرم و طعمه شسته لذت و متجاوز از حد است اهل از برای مجر خط
نفس و تفاخری رعایت جانب فقر و محتاجان چنانکه عادت اهل اسراف و اتراف است اگر چه بکمال طمع حرام نیست
اما موجب مساوت طلب و غفلت طمع است و همچنین آراستن ادنی و ظروف و سیوف و اسلحه و طلاات و جواهر و مثال آن

و میبایستی بنی قیدی در پیج و شتر به تحمل غبن فاحش و آجال نموده و مانند آن همه داخل اصناف است متفق علیه ۶۰ و عمره
 عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من الكبار شتم الرجل والدیه از جمله گناهان کبیره است دشنام دادن مرد پدر
 و مادر خود را قالوا انفقند صحابه یا رسول الله و هل شتم الرجل والدیه آیا دشنام میدهد مرد پدر و مادر خود را قال نعم گفت آنحضرت آری
 دشنام میدهد مرد پدر و مادر خود را زیرا که سبب ابا الرجل فسیب ابا و دشنام میدهد پدر مردی را پس دشنام میدهد به آن مرد پدر
 او را و سبب امه فسیب امه و دشنام میدهد به مادر مردی را پس دشنام میدهد به آن مرد مادر او را پس چون باعث شتم
 پدر و مادر شد گویا خود دشنام داد و دشنام دادن پدر و مادر بهر وجه که باشد گناه کبیره است زیرا که داخل عقوبت
 شجره گمراه خویش دوست داری و دشنام مکن بپادشاه متفق علیه و از اینجا معلوم شود که هر که سبب و واسطه
 فسق و فساد گردد و نیز فسق است و داخل است در وزران ۶۰ و عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه
 وآله وسلم ان من ابر البر صلة الرجل اهل ذمایه بدستی که از نیک ترین نیکی ها احسان کردن مرد است اهل محبت پدرش را
 بعد از اهل یو علی بعد از مردن یا غایب شدن پدر یولی بضم یاء و فتح و او کسر لام شده از تولیت بمعنی پشت دادن و فتر
 بمعنی محبت پدر کسی را گویند گویا سبب قرابت با پسر است و در مردت صله وی لازم و این صله وی گویا نیکی کردن به پسر
 است و چون ظهر الغیب نگا داشت غایت نیکی کرده را واه مسلم ۶۰ و عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم من احب ان یسبط له فی رزقه یکده دوست دارد که فراخی کرده شود و مرد او را در رزق وی و نیاید فی اثره و ثابته
 کرده شود و در اجل وی دراز گردد و نیده شود و عمر وی اثر در اصل بمعنی نشان پای است در رفتن بر زمین و این تسرع حیات
 است و هر که مردن نشان پای وی بر روی زمین نماند پس اثر میگویند و مدت عمر اراده مینایند و میفرمایند هر که خواهد
 رزق او فراخ شود و عمرش دراز گردد و فلیصل رحمه پس باید که صله کند رحم خود را و احسان و نیکی در حق ایشان بجا
 آورد متفق علیه مراد بفرخی رزق و درازی عمر و جوهر بکثرت و طبع عیش و زیادت توفیق و صفای حال و نورانیت
 قلب است یا درازی عمر به بقای نام نیک است در جهان چنانکه ذکر لفظ اثر مشعر است بدان پذیرفت صلا که بعد از و
 دعا کنند و بعد از وی نام نیک ویرانده دارند که بقای اولاد و ولادت ثانی است مرد مرده را بحقیقت حق سبحانه و تعالی
 صله را حرام را سبب فراخی رزق و درازی عمر ساخته و وی تعالی هر جز را سبب پیدا کرده هر که امی خواهد که رزقش را
 فراخ گرداند و عمرش را دراز سازد او را توفیق خیر و ادای حقوق می بخشد و گفته اند که این محمود اثبات نسبت بخیر است
 چنانکه در لوح محفوظ نوشته اند که عمرش شصت سال است و اگر صله رحم کند چهل سال بران افزون بود و اما نسبت بعلم
 حق تعالی تغیر و تبدیل نباشد و چون شارع چنین خبر داده ایمان بدان باید آورد و دیگر مناقشه چیست نشان سعادت
 این است که بشنیدن امثال این خبر دست بمالی که فرموده اند برینند تحقیق حال بوی سبحانه تفویض نمایند آنکه محبت
 کنند و در چون و چرا افتند ۶۰ و عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خلق الله الخلق پیدا کرد

اللہ تعالیٰ خلق را یعنی تقدیر کرد و مخلوقات را در علم ازلی خود بران وحی کرد در وقت انعام خلقت وجود بران وجہ باشد فلاذکر
منہ پس چون از خلق فارغ شد یعنی فضا کرد و اتمام نمود و حقیقت فراغ بعد از اشتغال بکاری باشد و آن بر خدای تعالی
ممتنعست زیرا کہ اورا کاری دیگر شاغل و مانع نگردد چنانکہ در دعای ماثور آمد ہست سہمان من لا شیغلہ شان عن
عن شان قامت الرحم فاخذت بحتوی الرحمن باستاد رحم پس گرفت برد و خود خدای مہربان را و وجہ تخصیص
رحمن مذکور از احادیث آیند معلوم گردد و در حق بفتح حار معلوم سکون قاف در اصل جامی سبتن از ارار گویند و چون در سبتن
از ار و طرف وی بہم بستہ میشود و تشبیہ کرد و گفت بحتوی یعنی بد و طرف معتد از ار و بر از انہ اطلاق کنند و پروردگار تعالی
از ان نمرہ ہست و و در این کلام بطرز زبان عربست و عادت مردمست کہ چون یکی بد دیگری پناہ آرد دست بد
وی زند یا طرف از اروی بگیرد و گاہی کہ کار سخت باشد و مضطر ارد کار بود و مبالغہ و تاکید منظور افتد دست بد و خود از ان
تا کار کہ سیکہ بوی سیکہ درنگ افتد و البتہ پرسد کہ مقصود چیست و چیخو اہی استعارہ کہ در این عبارت را برای پناہ جستن
بحضرت رحمان از قطعیت بعد از ان این عبارت مثل شد درین معنی فی آنکہ معنی حق و گرفتن آن منظور بود چنانکہ گویند
یداہ مبوطمان ہر دو دست وی فرخست یعنی سخی و جاد دست ہر خد کسی باشد کہ در اول خلقت دست نہاشد باشد
یا دستہای او بریدہ باشند یا محال بود وجود دست مر او را چنانکہ پروردگار تعالی و تقدس و این طرز سخن در زبان عرب
افتد و قرآن و احادیث بطرز زبان عرب واقع شدہ و این اصلی عظیمست از برای تاویل تشابہات قرآن و حدیث
ار کتاب تحکفات و رحم معنیست از معانی و ذاتی نیست کہ بایستد و پناہ گیر دایستادن و گرفتن و پناہ جستن او بر سبیل
تشبیہ تمثیلست گوید رحم شخصیست کہ بایستاد و دامن کبریای عزت و عظمت حق بجا نہ را بگرفت و پناہ جستن فقال
پس گفت پروردگار تعالی چه میگوئی و چیخو اہی چیست باعث بر پناہ جستن تو باین در گاہ مہ معنی بازمان و مکن پناہ
استفہامیست کہ الف وی را بہا بملی کردند قالت گفت رحم حضرت عزت ہذا مقام العایذ بک من القطعۃ این
ایستادن پناہ گیرندہ بہتست از قطعیت و پیوند بدین معنی منکر و حضرت تو ایستادہ ام و دست بد این عزت و عظمت
توزدہ ام پناہ بیجویم بتوان آنکہ کسی قطع کند مرا وصلہ و پیوند مرا رعایت نکند و قطع رحم نماید قال گفت پروردگار تعالی
برای اجابت ملتس رحم و قبول مطلبی الا تضیعن آیا راضی نیستی تو ان اصل من و صلک کہ پیوند کنم من کسی کہ
پیوند کند بتو و انعام و احسان کنم با وی و قطع من قطعک و بہر ہم از کسی کہ بزداز تو و باز گیرم انعام و احسان خود را از تو
قالت گفت رحم علی یارب راضی شدم ای پروردگار من قال گفت پروردگار تعالی پس این وعدہ من با تو
ثابت و محققست و ترازست این کہ است متفق علیہ ۱۰۰ و عشرہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
الرحم شجۃ من الرحمن و ہم از ابی ہر دو کہ گفت گفت آن حضرت نفط رحم اشتقاق کردہ شدہ و گرفتہ شدہ است از لفظ
رحمان چنانکہ در حدیث دیگر تصریح آمدہ کہ پیدا کردم رحم را و اشتقاق کردم اورا نامی از نام خود کہ رحمست کذا

قال الطیبری و احتمال دارد که مراد بر دو لفظ معنی باشد یعنی قرابت رحم که واجب است رعایت آن شایع و شبهه است از حضرت
 حضرت رحمن و شبهه شدله اشین و ساکنه بهمی رگها و بینای درخت در هم شده و مراد آنست که رحم از آثار رحمت رحمن است و مشک
 و متصل بدان فقال المدنی و صلک و صلته گفته است المدنی خطاب بر رحم کرده هر که پیوند کند پیوند رعایت کند پیوند ترا
 پیوند کند با وی و رحمت کند او را و من قطعک قطعه و هر که قطع کند ترا قطع کند او را و ابوالخاری ۱۱۰ و عن عائشة
 قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الرحم معلقة بالعرش رحم آویخته شده است بعرش و تمسک است بان مکان
 رفیع عظیم تقول میگوید رحم بطریق خیر و دعاس و صلنی و صل الله و من قطعنی قطعه الله بر که وصل کند مرا وصل کند او را خدا و هر که
 قطع کند مرا قطع کند او را خدا ای تنالی متفق علیه ۱۱۰ و عن جابر بن مطعم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یصل
 اجنبی قاطع رحم در دنیا بهشت را همراه سابقان نیست بان قطع کننده رحم متفق علیه ۱۱۰ و عن ابن عمر و قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیس الوصل بالمکانی نیست وصل کننده رحم بر وجه کمال مکافات کننده با اقربان که
 آنها بوی احسان میکنند وی نیز میکنند و لکن الوصل الذی ولیکن وصل کامل آنست که اذا قطعت رحمه وصلها چون قطع
 کرده شود در رحم و رعایت کرده شود حق قرابت وی وصل کند رحم را و رعایت حق وی کند جوافزا آنست که حق خود را از حق
 نطلبه و حق دیگران ادا نماید و قطعت را نیز بنبشید خوانده اند برای بختی و مبالغه رواه البخاری ۱۱۰ و عن ابی هريرة
 ان رجلا قال ردو ثیبت از ابی هریره که مردی گفت یا رسول الله ان لی قرابة صلهم و از اتیان و خودشانند که پیوند نمی کنم
 ایشان را و قیظون لی و میرند ایشان قرابت را برای من و حسن الیم و سیئون الی و نیکی میفرستم من بسوی ایشان و
 بدی می فرستند ایشان بسوی من و اعظم عنهم و یجملون و عظمی و درزم و در میگذرم من از ایشان و جمل می کنند و چشم میگیرند
 ایشان بر من فقال لئن كنت كما قلت پس گفت آن حضرت بخدا سوگند اگر هستی تو چنانکه میگوئی فکانا نسفهم اهل کسب
 گویایم اندازی در دهن ایشان و می خورانی ایشان را خستر گرم را یعنی چون شکر آینه یکی تو نمی کنی حرامست عطای تو بر ایشان
 و حکم آتش دارد در شکلهای ایشان تشبیه کردائی را که لاحق میشود ایشان را از خوردن آن بجا کستر گرم و مل بفتح میم
 خاکستر گرم و بعضی گفته اند که تو با حسان کردن بر ایشان رسوا و محقر میگردانی ایشان را از درش نفوس ایشان مانند آن کسیکه
 در دهن می اندازد و خاکستر گرم را می خورد و آنرا بعضی گویند که احسان تو ایشان را مانند خاکستر گرم است بسوزد و هلاک میکند
 ایشان را و بعضی گفته اند که میگرداند روی ایشان را سیاه مانند خاکستر گرم و لا یزال معک من الله طهر عظیم و همیشه است
 با تو از خدا معین و ناصر و نافع شر و اندای ایشان بر ایشان مادامت علی ذلک ما دام که ثابت و مستقیم باشی بر این صفت
 رواه مسلم **الفصل الثاني** ۱۱۰ و عن ثوبان مولى آن حضرت بود و مقرب درگاه و خادم گاه بیگاه و در سفر و حضر
 در خدمت میبود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یزال الله عاذاً بآئیکم و الله یقر الله را که دعا و عاذا
 بفتح دال و بسکون نیز آمده اند از ده کرده خدای بر بنده چیزی از حکم و لیلته القدر یعنی شی که در وی تقدیر احکام سال بنویسد

و بعضی معنی قدر و عزت آنست نیز دانند و در کون دعا قدر را بگردانیدن پروردگار تعالی است و عار را سبب رد و این نیز
تقدیر است یعنی وی تعالی تقدیر کرده که بنده دعا خواهد کرد و این بلا بدعا می آید و دفع خواهد شد و جمیع اسباب عالم بوجود
فنا و قدر آتی همین حکم دارد چنانکه ادویه طبعه مرشفا را و اعمال بنده گان مرد در آمدن بهشت و دوزخ را و بعضی گفته اند
که او است بنده دعا را آسان میگرداند و در وقتضا را دشوار میگرداند آنرا بدول وی یعنی چون دعا کرد و دید که
تقدیر باز نیکه و در اضی میگرد و در تن در میسر هر آن پس آسان و سبک میگرد و بدول وی بار آن بخلاف آنکه بیک
در آید و ناگهان نازل گردد پس گویا که رو کرد دعا آنرا که نقل لطیفی و در دل این مسکین چنین می افتد که تواند که
مقصود و مبالغه در تاثیر دعا و مباح او باشد یعنی هیچ چیز فنا و قدر را در نکند و اگر چیزی بودی که رو کردی دعا بود
چنانکه مثل این در ماده چشم نرغ در حدیث آمده اگر چیزی بودی که سبقت کردی بر قدر چشم نرغ بودی و الله اعلم
و لایقید فی العمر الا الیه و زیادت نمی کند در عمر آدمی مگر نیکی کردن بوالدین و اقارب بهین معنی که در دعا مرقد را
تقدیر کرده شد و توجیهات دیگر در حدیث انس در فصل اول گذشت و ان الرجل لیجرم الرزق بالذنوب یعصیه بدست
که مرد هر آینه محروم گردد آئیده میشود از زنتی که وی را نهاده اند بسبب شومی گناهی که در می یابد مراد راه او این است
اینجا اشکال می آید که بسا کسان که عاصی و فاسق و کافر اند و ابواب رزق بر ایشان مفتوح است بیشتر از آنچه مومنان
و مطیعان رست پس بعضی تاویل می کنند که مراد رزق آخرت است که ثواب است و بیشک گناه کردن سبب نقصان
و حرمان از آنست و اگر مراد رزق دنیا دارند که مال و صحت و کامرانی است جواب آنست که مراد حرمان از حصول رضا و طیب
عیش و فراغ قلب و حضور وقت و صفای رزق از که ورت و ظلمت است چنانکه متقیان و مطیعان رست و در قرآن مجید
میفرماید من عمل صالحا من ذکر او انسی و هو مومن فلنحییته حیوة طیبه بخلاف اهل فسق و فجور که در وقت ایشان گذشت و ظلمت و
تعب که ناشی از هم دنیا و حرص و تعلق قلب و خوف نقصان و فوات آن حاصل است چنانکه فرمود و من اعرض عن ذکری فان
له معیشتة ضنکاء و اگر مومن است از فکر سود عاقبت و معصیت و حشی و که ورتی در صفای وقت و طیب عیش وی راه میابد
و بعضی گفته اند که این حدیث مخصوص است به بعضی از گناهکاران مومن که حق تعالی میخواهد که ایشان را از که ورت گناه
پاک گردانیده بهشت در آرد و در دنیا بفقرو بلا کفارت ذنوب ایشان نموده پاک و صاف باختر بر و بعضی را بفرستادن
بلا متنبه گردانیده و توفیق توبه بخش حاصل آنکه مومن چون گناه کرد اگر لطف خفی از پروردگار تعالی شامل حال اوست بفر
یا مرض تمحیص ذنوب وی می نماید و آنرا که عنایت و لطف بحال وی ارزانی ندارد او را همچنان گناهان او بگذارد و مگر
استدراج بحال وی بگمارد و نفوذ باسد من ذلک + و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم دخلت الجنة و ادم بهشت را شمعیت فیها قراة پس شنیدم در وی آواز خواندن قرآن را فقلت من هذا
پس پرسیدم کیست این که قرآن میخواند قالوا عارث بن النعمان جواب دادند این قرآن خوانده عارث بن النعمان است

که از فضیلتی صحابه بود و قد روى حدیث را حاضر شده و صاحب آن قول است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از وی پرسید کیست صحبت پس گفت صحبت مومن و احدث پس گویا بخاطر صحابه رسیده باشد که وی بچه عمل این فضل یافت که آن حضرت در بهشت قراة اورا شنید پس آنحضرت برای بیان سبب دریافت وی این فضیلت را فرمود که کلمه ابر که کلمه ابر بنحوین است فضیلت و ثواب نیکی کردن بوالدین این را دو بار مکرر فرمود و فرمود و کان ابر الناس بامه و بود وی نیکی کننده ترین مردم بپادشاه خود و راه فی شرح استه و البیعتی فی شعب الایمان و فی روایت و در روایت بیعتی است قال گفت آن حضرت منت فرامینی فی ابنته خواب کردم پس دیدم خود را در بهشت این عبارت در روایت بیعتی بجای قول آن حضرت است که دخلت ابنته که در روایت شرح استه مذکور است

۳۰ و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رضی الرب فی رضی الوالد خشنودی پروردگار در خشنودی پدر است پدر را ذکر کرد غالباً در آن مقام که این حدیث در و دیافته تقریب ذکر پدر بود و حکم مادر نیز همین است بطریق اولی از جهت زیادت حق وی چنانکه معلوم شد و بعضی گویند که والد اینجا بمعنی شخصی زانیده است و آنکه نسبت بولادت دارد و صیغه فاعل گاهی برای نسبت می آید چنانکه مادر و لابن تفرغوش و لبن فرغوش را گویند پس مادر را نیز شامل باشد و ظاهر این را عبد الله بن عمر بن العاص گفت که پدر او شکایت از وی نزد آن حضرت می آورد که ریاضت بسیار می کشید و تمام شب بیدار می بود و دوا هم روزه میداشت چنانکه در حدیث آمده است و این عبد الله بن عمر و ابی هریرة که عمر بن العاص است که وزیر معاویه بود و در باطن از ایشان نبود و خط الرب فی خط الوالد و خشنود پروردگار در ناخشنودی پدر است و خط بضم سین و سکون خاضع آن و بفتح تن کر است و ضد رضا که ذی الفاعل موس روایه الترمذی ۳۱ و عن ابی الدرداء ان رجلاً اتاه فقال از ابوالدرداء آمده است که مردی آمد اورا پس گفت آفرود ان لی امرأة و ان امی تاملی بطلاق ما برستی مرا زنی است و مادر من امر میکند مرا بطلاق دادن وی یعنی چکار کنم طلاق بدهم و او را یانه با وجود آنکه طلاق بغض مباحات است فقال له پس گفت آن مرد را ابوالدرداء سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم يقول می گفت الوالد اوسط ابواب ابنته پدر بهتر و فاضل ترین در باب بهشت است یعنی سبب در آمدن بهشت نگاهداشت رضای پدر است پس هر که خواهد که در آید بهشت را ازین در که بهتر است در باب باید که رضای والد نگاهدارد و ظاهر است که مادر نیز همین حکم خواهد داشت فان شئت فحافظ علی الباب اوضح پس اختیار در دست است اگر میخواهی نگاهداشت کن برین دریا ضائع کن یعنی اگر طلاق دادی رضا والد نگاهداشتی و اگر نه ضائع کردی و از دست دادی آنرا و درین حدیث اگر از والد شخص زانیده مراد دارند و آنکه نسبت ولادت دارد و مناسب تر است روایه الترمذی و ابن ماجه ۳۲ و عن ابن عباس عن ابی هریرة قال بنی حکیم از پدرش روایت میکند پدرش از جد که نام وی معاویه بن حیده است بفتح مهله و سکون تخانیة و دال همزه گفت جد

که قلت گفتند یا رسول الله من ابرک انی کنم و بکده احسان نمایم نخست قال گفت آن حضرت امک مادر خود را اینک کن و بگو احسان نمای قلت ثم کن گفتم بپسند که اینک کنم قال امک گفت آن حضرت درین بار نیز مادر خود را اینک کن قلت ثم کن گفت من بپسند که اینک کنم قال امک گفت آن حضرت بپسند که اینک کن مادر خود را تا سه مرتبه امر که و اینک کن کردن بجا و قلت ثم کن گفت بپسند که اینک کنم قال امک گفت در مرتبه چهارم پدر خود را اینک کن ثم الاقرب فالأقرب بپسند که اینک کن آنرا که نزدیکتر بتو از مادر و پدر چنانکه برادر و خواهر پس آنرا که بعد از وی نزدیک ترست چنانکه اعمام و احوال همین ترتیب اولاد اعمام و اولاد احوال و مضمون این حدیث همان حدیثی است که در اول باب از ابی هریره گذشت رواه الترمذی و ابوداؤد

۶۰۰ و عن عبد الرحمن بن عوف قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول قال الله تبارک و تعالی عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت که گفت خدای تبارک و تعالی انا الله و انا الرحمن نسیم خدا و منم متصف بصفت رحمت خلقت الرحمه پدید اگر دم رحم را و شققت لها من اسمی دشگافتم و اگر نفتم رحم را نامی از نام خود که رحمان است و در بعضی نسخ شققتا آمده من و صلهما و صلهت پس هر که پیوند کند رحم را و رعایت کند حق و پیرا پیوند کند من و پیرا و من قطعها بقشه و هر که بگسلاند رحم را و رعایت حق وی نه نماید بگسلانم و او است بمعنی قطع است و آنکه در سخن برای تاکید و مبالغه گویند بمعنی قطع است یعنی بالقطع و ابخر من این را بکنم و از هر چه جز کردن او است قطع کنم و از ان بریم و بگسلیم رواه ابوداؤد ۶۰۱ و عن عبد الله بن ابی اوفی صحابی مشهور است و پدر او نیز صحابی است حاضر حدیثه و خیر بر او شاکر که بعد از او است همیشه بود در مدینه تا وقت وفات آن حضرت بعد از ان انتقال کرد بکوفه و در آخر کسی است که مدکوفه از صحابه سینه و ثمانین و قیل است و ثمانین قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول

لا تنزل الرحمه علی قوم فرودنی آید رحمت خاص آتی بر قومی که فیهم قاطع رحم در میان ایشان شخصی است برنده رحم و رعایت ناکنده حق آنرا یعنی قومی که مدد و مساعدت می کنند آن شخص را بر آن و انکار نمی نمایند و منع نمیکند او را از ان و بعضی گویند مراد بر رحمت باران است که بشومی این معصیت باز داشته می شود و از ایشان رواه البیهقی فی شعب الایمان ۶۰۲ و عن

ابی بکره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما من ذنب احرى ان یجزل الله صاحبیه سبب گناهی سزاوارتر بآنکه سزاوارست که خدای تعالی مرگنده آن گناه را العقوبه فی الدنیا عذاب در دنیا مع ما یرزله فی الآخرة یا آنچه نگاه میدارد او را از عذاب در آخرت من البنی و طبیعه الرحمه از بر آمدن از اطاعت امام عادل و بریدن پیوند رحم یعنی برین گناه هم در دنیا عقوبت میکند و هم در آخرت عذاب خواهد بود چون اثر این دو معصیت در دنیا هم هست از هرج و مرج در عالم و کینه و عداوت در قلوب عقوبت اینها در دنیا نیز مجاز گشت و اگر چه بعضی گناهان دیگر نیز باین صفت باشند اما

این دو گناه بزرگتر و دشمن ترند رواه الترمذی و ابوداؤد ۶۰۳ و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یخل الخیثه منان درنی آید در پشت نبوت نهند و بعد از عطا شما کنند و بر روی آورده آنچه داده است چه بجا

ایضا گفته بدان چشمت نهادن و ایند اگر دن بکم کریمه و لا تبطلوا صدق قائم بالسن والا ذی البطلال کند صدقه را و مانا که
 مراد آن است که در آمدن در بهشت که بجهت صدقه و عطا متوقع بود به جهت بطلان صدقه واقع نگردد و یا بشومی این شنید
 از ان سعادت محروم میگردد و مراد در آمدن با سابقان و مقربان است و الا در آمدن بهشت هر مومن را بموجب است
 طاعتی و همچنین در نیاید در بهشت آنرا که کفاره والدین و اقربا را بی جهت شرعی گذر اقل و احتمال دارد که عاقبت مخصوص
 باز آنرا که والدین و ارحم چنانچه متعارف است و قاطع صله رحم را در میان داخل داریم یعنی منت ننهد بر خویشان و
 نزدیکان با نچه احسان میکند بایشان و بعضی گویند که من از من است یعنی قطع کفاره رحم و لا مدین حسن و در بی
 بهشت را دائم خورنده شراب را و عادت گفته بدان رواه الترمذی و الدارمی ۱۰۰ و عن ابی هریره قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تعلوا من انساکم یا موزید از نسبه های خود و اتصلا بآرامی آن قدر که پیوسته
 بدان و رحمهای خود را یعنی آبا و اجداد و اعمام و جدات و اولاد ایشان را از ذکر و اناث بشناسید و نامهای ایشان یا و
 دارید تا ذی الارحام را که بایشان صله باید نمود بدانند که دانستن آن ضرورتی نافع است فان صله الرحم ممتبه فی الازل
 زیرا که پیوند کردن و نیکی نمودن بر رحم جایی وجود محبت و محل دوستی است در خویشان متعلقان و محبت را بکسر عاقلانده اند
 بر وزن منقطع کسر ظاهره فی المال ففتح هم سکون ثلثه از ثروت یعنی کثرت مال یعنی صله رحم سبب کثرت و برکت است
 در مال چنانکه سابقا گفته شد که سبب فراخی در رزق است غناه فی الارزاق سیم سکون فون و فتح همزه یعنی سبب خیر
 در اهل و درازی عمر است رواه الترمذی و قال به حدیث غریب ۱۱۰ و عن ابن عمر ان رجلا اتی ابی هریره را
 صلی الله علیه و آله وسلم فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله انی صحبت و بنا عظیمی من رسیده ام گناهی بزرگ را
 فعل لی من تو به پس آیا هست مرا عملی که سبب توبه و رجوع الیهی تعالی گردد و بر من جرئت و آمرزیده شود آن گناه است
 بل لک من ام فرمود آن حضرت آیا هست ترا مادری از مادران یعنی مادر یا جده قال لا گفت آن مرغیست مرا مادر
 قال گفت آن حضرت بل لک من خاله و آیا هست ترا خاله از خاله ها قال نعم گفت آری خاله است قال فرمود
 گفت آن حضرت پس نکی کن بادی تا آمرزیده شود آن گناه تو از اینجا معلوم میشود که صله رحم سبب کفارت گناهان
 شود اگر چه کبیره نیز باشد یا آن حضرت آنرا در خصوص این مرد بوی معلوم کرد و نیز معلوم شد که خاله حکم مادر دارد
 رواه الترمذی ۱۱۰ و عن ابی اسید بنهم همزه و فتح سین الساعدی قال روایت است از ابو اسید ساعدی که گفت
 یتناحن عند رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و را شنای آنکه ما نزد پیغمبر خدا بودیم صلی الله علیه و آله وسلم از جا و
 رجل من بنی سله ناگاه آمد آن حضرت را مردی از بنی سله کسیر لام نام بطنی است از قبایل انصار و گفته اند که سله
 بکسر لام در عرب غیر این بطن از انصاریست و سله بفتح لام بسیار است فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله
 بل یعنی من بر ابوی شای یا باقی مانده است از نیکی پدر مادری چیزی یعنی در زندگی بر والدین هر چه تو قسم کردی

صدقه رحم با خویش گناهان بسیار است

آری باقی مانده است از برایشان چیزی ابرها به بعد مو شکار که بنم از افس از مردن والدین یعنی پس از موت والدین هم برایشان صورت دارد و قال نعم فرمود آن حضرت آری باقی مانده است از بر بعد موت والدین الصلوة علیهم و الاستغفار لهما رحمت فرستادن برایشان و دعا کردن و آمرزشش خواستن از حق تعالی مرا ایشان را و انفاذ عهد هامن بعد همدان کردن و وصیت ایشان بعد از وفات ایشان و صلوة الرحم التي لا توصل الا بهما و صلوة رحم که در پیشو و مگر بسبب محبت خاص ایشان و حق ایشان و طلب رضای ایشان که رضای حق منوط است بدان نه بهجت غرضی و غایتی دیگر که طلب قرب منزلت یا وسیله مال و جاه نزد ایشان باشد چنانکه طاعت پروردگار تعالی خالصا برای طلب رضای وی باید کرد و نه براس غرضی و عوضی و اگر ارم صدقهما و بزرگ داشتن دوستان والدین را و احسان کردن با آنها چنانکه در فصل اول در حدیث ابن عمر گذشت رواه ابو داود و ابن ماجه ۱۳۰ و عن ابنی اطفال نام او عامر بن دانه است آخر صبا به در موت و بود وی رضی الله عنه از تابان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قال رایت النبی گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم تقسیم کما سحرا اثیر بخش میکرد گوشتی را در موضعی که نام وی تجرانه است بکسر جیم و عین و تشدید را موضعی مشهور است بر یک مرحله از مکة و آن حضرت بعد از فتح خنین شانزده روز آنجا بود و قسمت اموال نموده اذ اقبلت امرأة حتی دنت الی النبی ناگاه پیش آمد زنی تا آنکه نزدیک شد بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فبسط لهما رداءه پس گسترانید آن حضرت برای شستن آن زن و آن مبارک خود را بجلست علیه پس نشست آن زن بر رد اقبلت من ہی ابو الطفیل میگوید چون اینچنین تعظیم آن زن از حضرت وی مشاهده کردم با حاضران مجلس شریف گفتم کیست این زن فقالوا این گفتند حاضران ہی امه التي ارضت من مادر رضای آن حضرت است که شیر داده او را از اینجا معلوم شود که حق رضاع نیز موجب اگر ام و اهتمام است و نیز رعایت خوف و سابق و اگر ارم صاحبان قدیم و حجت رواه ابو داود و **الفصل الثالث** ۹۰ عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال بینا ثلثة نفر یتماشون در انشای آنکه سه کس با یکدیگر می رفتند اخذیم المطر و گرفت ایشان را باران فناوا الی غار فی الجبل پس میل کردند آنها بسوی غاری که در کوه بود و پناه بردند بدان فاطمخت علی فرغیم صخرة من الجبل پس فرو افتاد و بر دمان غار ایشان سنگی بزرگ از آن کوه فاطمخت علیهم پس پوشید ایشان را فقال بعضهم لبعض پس چون در ماندند که چه علاج باید کرد یکدیگر گفتند انظروا اما لا تملکوا الله صا که بنگرید کارهای را که کرده اید شما آن را برای خدا که آن کارهای نیک باشد و لایق قبول درگاه مولی تعالی باشد یعنی خالص بوجه الله کرده باشید بی شائبه ریا و غرض فادعوا الله بهما پس بخوانید خدا را و توسل کنید بدان اعمال بعد یفرجا امید است که گشادگی دهد و تعالی شمار ازین شدت که ازین صخرة پیش آمده فقال احدهم پس گفت یکی ازین سه نفر اللهم انک ان لی قال الدان شیخان کبریا ان اذ به تحقیق بودم پدر و مادر بزرگ ولی صبیته صفار و حال آنکه بودند مرا که دوکان خرد و طبیبی بکسر صا و سکون با و فتح با جمیع صفا جمیع صغیر گشت ارمی علیهم بودم من که میجو انیدم گو سفند ان را که اتفاق میکردم شیر آن را برین خردان فاذا رح علیهم

غلبت پس چون می درآمد شبانگاه و برین خردان پس میدوشیدم گوشتندان را بدست بوالدی آغاز میکردم
 و پدر و مادر خود و نخست شیر را نزد ایشان می بردم استقیما قبل ولدی می نوشانیدم ایشان را پیش از اولاد خود
 و آن قدر نایبی اشجبه و بدستی که تحقیق دور بود مرا درختان مینی روزی درختان که چراگاه گوشتندان بودند دور
 افتادند و بچراگاه دور فرستم و در بعضی روایات نار آمده بتاخر همه از الف و نای و نار هر دو وقت مشهورست یعنی
 دور افتادن نایبیت حتی امیت پس نیامده بخانه تا آنکه شام کردم منی شب افتاد و یکده تا شام آمد و بعد شام
 قد نایب پس یافتیم مادر و پدر را که تحقیق خواب کرده اند غلبت گناکت اغلب بضم لام من نصرس دوشیدم گوشتندان
 را چنانکه عادت بود که میدوشیدم غلبت با کلا پس آوردم ظرف شیر را یا شیر را حلاب کبره عابرو و معنی آورده
 حمت عند رؤسما پس ایستادم نزدیک سردار و پدر و در بعضی روایات علی رؤسما کرده ان او قطنها در کسکه
 تا خوش دارم که بیدار کنم ایشان را و اگر نه ان ابد با بصیبه قبلها و ناخوش دارم که آغاز کنم بخردان پیش از مادر و پدر
 و بصیبه یعنی غنم و غنم بختین عند قدی و خردان فریادی کنند می مانند از گرسنگی نزدیک هر دو پای من
 گوید و شربت آن قوم حق نفقه مادر و پدر مقدم بود بر حق اولاد یا برابر بود و این مرقوم میسر و مادر و پدر را در بعضی
 گویند شاید که مقدار سه روق بخردان داده بود و بیتیابی فرساید ایشان برای زیاده و قیود فلان ذلک دایمی بود
 پس بود خواب کردن و ایستادن و فریاد کردن کار من و ایشان یعنی پدر و مادر خواب میکردند و خردان فریاد میکردند
 و من ایستاده بودم حتی طلوع الفجر تا آنکه برآمد فخر این مردان حکایت از حال خود کرد و در وی بخدا آورد و گفت خداوند
 خان گشت تعلم انی غلبت ذلک ابتغای وجهک پس اگر هستی تو که میدانی که من کرده ام این کار بعضی طلب رضای تو
 خافج نافرجه فری منها السام پس یکبار برای ماکشادگی که به بنیم از ان کشادگی آسان را خافج از باب نصره از افعال
 هر دو خوانده اند و فرجه نیز بضم فافج آن آمده و فرج السام حتی بیرون السام پس بخشاد خدای تعالی برای این قوم تا آنکه
 چنان شد که می بینند آسمان را و فرج بشدیر او تخفیف آن نیز آمده و در بعضی روایات نیز ذبی فون آمده و چون مرد
 نخستین حکایت خود تمام کرد و از تنگی کشادگی یافت قال انشانی گفت مرد و دم بهای بیان کرد و در نیک که می کردی
 الله انما گشت بی نیت عم و جها خداوند بدستی که بود مرد دختر عم که دوست میداشتم او را گشتند بک الرجال النساء و دو
 مثل سخت ترین دوستیهای مردان و زنان را غلبت البها انفسها پس طلب نمودم بسوی وی نفس او را یعنی
 میل کردم بسوی وی و فرستادم کس را بسوی وی غابت حتی آتیا بانه دینار پس سر کشی کرد و دی از مطاوعت من
 تا آنکه بیاورد و بصد دینار قیمت حتی جمعت مائة دینار پس کسب و کار کردم تا آنکه بهر سانیدم صد دینار را فی الطرام
 سعی و فیدن کشتابی کردن و کسب و کار کردن طقیتهایا پیشش آوردم او را آن صد دینار را اهل محبت
 بین رطبنا پس هرگاه که ششم میان دو پای آن زن برای جامع قالت عجب داسد اتق الله گفت آن زن

ای بنده خدا پر میز کن و تبرس از خدا و لا تنفع الخاتم و کشام امانت را یا کنایت از آنکه بکارت که و قیمت غنما
 پس ترسیدم از خدا و دور ایستادم از وی اللهم فان كنت تعلم انی فعلت ذلک ابتغاء وجهک خداوند
 پس اگر میدانی تو که من کرده ام آنرا برای طلب رضای تو فافرج لنا منها پس شش و ده مارا ازین صخره ففرج
 لهم فخرج پس بکشاد خدای تعالی برای ایشان شادگی و فرج تخفیف را و تشدید آن نیز آمده و قال لاخر و گفت
 هر دو دیگر از آن سه مرد اللهم انی كنت استاجرت اجیر اخذوا من بزدوری که فتم مزدوری را بفرق از ده
 مثالی و فرق بفتح فاء سکون را کو فتح آن پیمانه که سیزده رطل بعضی گویند پانزده رطل در وی گنجید و فرج را انکشد و
 اصوب است نزد اهل لغت و نزد محدثین بسکون اکثر است و قاضی عیاض گفته روایت شیخ ما باسکان و فتح هر دو
 و الفتح اکثر و در صراح گفته فرق بسکون و بحرکت پیمانه اهل مدینه و آن شانزده رطل است و از بر فتح هر دو ضم را
 و تشدید زای و تخفیف آن و بضم هر دو تشدید تخفیف و بضم اول و سکون ثانی و در زبانی هره و از بنون بحاک
 را نیز آمده نام ده شمشور فی الصراح از بر فتح فلما قضی عملک پس چون تمام کرد آن مرد کار خود را قال اعطنی حق
 گفت بده مرا حق مرا فخرضت علیه حق پس پیش آورد مرد بروی حق او را فخر که و غلب عنه پس بگذشت حق خود
 و اغراض که و از آن فلم ازل از بعد پس همیشه زراعت میکردم او را که شالی بود تا آنکه حاصل بسیار آورد
 حتی جمعت من بقدر اربعها تا آنکه بهم آوردم از حاصل زراعت گاوان و چراندۀ آن گاوان را درین روایت
 ذکر بقدر اعی که و با قبقار اکثر و غلب و در روایت دیگر آمده که حاصل بسیار گردانیدم اجرت وی را تا آنکه بسیار
 شد اموال از شتر و گاو و گوسفند و غلام فجار فی پس آمد مرا آن با حیر فقال پس گفت اتق الله و لا تظنن تبرس
 خدا را و ظلم کن مرا و اعطنی حق بده مرا حق مرا فقلت اذهب الی ذلک البقر و اعیها پس گفتم برو بسوس
 آن گاوان و چراندگان آن حق است فقال اتق الله و لا تظنن ابی پس گفت تبرس خدا را که استنار و خیریت کن من
 فقلت انی لا احزبک پس گفتم بدرستی من استنار انیکم بتوقیع ذلک البقر و اعیها پس بگیر آن گاوان را و چراندگان
 آنرا فاحذره فالتحق بها پس گرفت این مال و متاع را پس برد آن همه اشیا را فان كنت تعلم انی فعلت ذلک
 ابتغاء وجهک فافرج ما بقی پس اگر میدانی خداوند که من کرده ام آنرا برای طلب رضای تو پس بکشاد آنچه
 باقی ماند ازین سنگ ففرج الله عنهم پس کشاد خدای تعالی آن سنگ را از ایشان و بر ماند از آن محنت تنفی علیهم
 و ازین حدیث معلوم شد استحباب توسل باصباح اعمال در حال شدت و کرب زیرا که مولی تعالی از ایشان قبول کرد
 و اجابت نمود و آن حضرت این را از آن قوم در معرض شناسنا و ذکر فضائل خبر داد و اگر استحباب نباشد جواز خود
 قهقش است اما باید دانست که این معامله بر ظاهرش عیبت و نقصان است که بموجب صدق و عدل و پروردگار
 تعالی و حقوق بدان جبر عمل را می طلبد و معامله می نماید اما آنکه مستغرق است در بحر حقیقت و مشاهد می کند

شمول قدرت و فعل و توفیق الهی را فانی است از وجود و رویت محل خود و جزای آن اورا که با جمال اسناد و فعل بذات خود و آن
جزای او است وی همه از حق میداند خود را در میان نبی مینه عمل توفیق او است و جزا بفضل او تم شانه و عظم برانه و نیز معلوم میشود
مبالغه و فضل نفقه بر والدین و اشیاء ایشان برابر و اولاد و آخر از و تحاشی از تکلیف و مشقت ایشان و قصر بهت بر حیرت
و آرام ایشان و نیز معلوم میشود که بیدار کردن کسی را که در خواب است کرده بود و خصوصاً در محل ادب و تعظیم مگر
برای نماز و زوفاست فرض و معلوم میشود که راحت خواب الذ و طیب است از تناول طعام و معلوم می شود
فضل عفت و پارسائی و باز داشتن نفس از محرمات خصوصاً از قدرت و عدم مانع و طلب نفس و خواہش و
خصوصاً در شهوت فرج که پیمان وی غالب تر بر کسرش ترین شهوات است بر عقل و مشکل ترین حالات است بر مرد
و نیز معلوم میشود که تصرف در مال غیر بی اذن وی جایز است اگر اجازت کند بعد از آن چنانکه مذہب حنفی است که
تصرف فصولی جایز است و موقوف است بر اجازت مالک و بعد از اجازت وی نافذ گردد و معلوم میشود که حسن
عهد و ادای امانت و سماحت در معاملات امری فاضل و موصل است بقرب و کر است نزد حق و معلوم می شود
که دعای بنده بعد از وقوع بلا مستجاب و سبب دفع بلا و کشا و از تنگی محنت و ابتلاست و معلوم میشود که گرامت
اولیای حق است چنانکه مذہب اہل سنت و جماعت است رضوان اللہ علیہم اجمعین ۲۰ و عن معاویہ بن جابہ
ان جابہ جبار الی انس بن صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جابہ بن عباس بن مرد اس سلی کہ از صحابہ بود و پس وی معاویہ نیز
از صحابہ است نزد آن حضرت آمد فقال پس گفت یا رسول اللہ اردت ان اغزو اخواستم کہ بغزار و دم و قد حثت
استیشک و تحقیق آمده ام کہ مشاورت کنم ترا و چون میفرمائی فقال ہل لک من ام پس فرمود آن حضرت آیا هست
ترا مادری قال نعم گفت آری هست قال فالزعماء فرمود پس لازم گیر اورا و با وی باش فان باخجہ عند حرب لما
زیرا کہ بہشت نزد پای مادر است یعنی در پای مادر باش کہ موجب رسیدن بہشت است و این عبارت کنایت
ست از خضوع و تذلل کہ امر کرده اند بان اولاد را نسبت بوالدین پس در پای بودن صفت ولادت نہ صفت بہشت
رواہ احمد و النسائی و البیہقی فی شعب الایمان ۲۰ و عن ابن عمر قال کانت عمتی امرأۃ بن عمر میگوید بود و عمت
نحاح من زنی و کان عمر کبریا و بود و عمر رضی اللہ عنہ کہ ناخوش میداشت آن زن را فقال لی طلقها پس گفت مرا
عمر طلاق ده آن زن را فابیت پس سر باز زد من از اقتال این امر و طلاق ندادم زن را فاتی عمر رسول اللہ
آمد عمر بنیہ خذ ارضی اللہ علیہ وآلہ وسلم فذکر ذلک کہ پس اگر عمر آن واقع را مر آن حضرت را فقال لی سوالی
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طلقها پس گفت مرا آن حضرت طلاق بده آن زن را رواہ الترمذی و ابوداؤد ۴۰
و عن ابی امامۃ ان رجلاً قال روایت است از ابو امامہ باہلی کہ صحابی مشہور است کہ مردی گفت یا رسول اللہ
ما حق الموالد بن علی و لہما حیث حق مادر و پدر بر فرزند ایشان قال گفت آن حضرت چا جنتک و نارک

مادر و پدر و بخت و دوزخ تواند یعنی حق ایشان نیکی کردن است بایشان و ناز و نجانیدن ایشان را زیرا که نیکی کردن بایشان سبب در آمدن بهشت و نجانیدن ایشان موجب در آمدن دوزخ است و او این ماجرا را در سخن

قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان العبد لیموت والداه او احدهما بدستی که بنده هر آینه می میرد و پدر و مادر وی هر دو یا یکی از آن دو دانه لهما عاق و حال آنکه به تحقیق آن بنده مرايشان را نجانیده و معقوق در زنده است و ایشان ناراضی رفته اند از وی از عالم فلان ازال بد عو لهما و استغفر لهما پس همیشه دعا میکند آن پدر و مادر را و آمرزش می خواهد از خدا امر ایشان را حتی بیکتبه الله بار تا آنکه می نویسد او را خدا ای تعالی نیکی کنسند و بایشان معنی دعا و استغفار

فرزندان مرد و الدین را بعد از مردن ایشان آن فائده دارد که اگر ناراضی رفته باشند هم حق تعالی ایشان را راضی میگرداند از وی و نام وی را در دیوان نیکی کنسندگان به پدر و مادر در ضا جودگان از ایشان می نویسد و عمو

ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من اصبح مطیعا لسنی والدیه کسیکه بامداد کند در حالیکه فرمان برداری کند است خدا را در حق مادر و پدر خود و بجای آرند است حق ایشان را صبح که بابان مفتوحان الجنة بامداد کند در حالی که ثابت است برای او و در کشاده از بهشت فان کان واحد افواحد پس اگر باشد یکی از مادر و

پدر پس مفتوح یکدر است و در بعضی نسخ واحد انصب است و من اصبح عاصیا لسنی والدیه اصبح له بابان مفتوحان من النار فان کان واحد افواحد و کسیکه بامداد کند در حالی که میفرمائی کند است مر خدا را در حق مادر و پدر خود بامداد کند برای او و در کشاده از آتش دوزخ و اگر هست یکی از مادر و پدر پس مفتوح یکدر است و از اینجا معلوم شود که طاعت و معصیت والدین چون بفرموده حق است و تحقیق طاعت و معصیت اوست تعالی و تقدس قال رجل و ان ظلمنا

گفت مردی از حاضران و اگر چه ظلم هم کنسند مادر و پدر فرزند را قال فرمود آن حضرت و ان ظلمنا و ان ظلمنا و ان ظلمنا سه بار مکرر فرمود از برای تاکید و مبالغه و مراد ظلم در امور دنیا و دین است و دینی چه طاعت والدین اگر مخالفت دین باشد روا نبوده و وعنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال و هم روایت از ابن عباس است رضی الله

عنهما که آن حضرت فرمود ما من ولد باری تعالی والدیه نظرة رحمة نسبت به فرزند می نیکی کنسند و بوالدین که نگاه کند به ایشان نگاه کردن بر وجه رحمت و محبت الاکت الله له بكل نظرة حجة مبرورة مگر آنکه بنویسد مراد خدا ای تعالی و برابر

نگاه کردن حجتی مقبول افتاده و در کتاب حج گفته شد که جزای حج مبرور نیست مگر بهشت و معنی حج مبرور نیز همانجا معلوم شد و مال آن مقبول است قالوا و ان حضرت نظر کردند بوالدین را و چنین جزای ذکر کرد و صحابه بطریق استغفار

و استغفار گفتند و ان نظر کل یوم مائة مرة و اگر چه نگاه کند هر روز صد بار قال نعم گفت آری و اگر چه نظر کند هر روز صد بار و از برای رفع و رد استبعاد ایشان فرمود الله اکبر و طیب خدا بزرگتر و پاک تر است از آنچه در گمان شماست که

نوشته میشود و بهر نظر و دلجج مبرور و وعنه ابی بکره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کل الذنوب

یعنی خداوند متعالی از ان گناهان هر چه می خواهد الا عقوبت الوالدین مگر رنجاندن مادر و پدر فائده عملی ندارد پس بدستی که الله تعالی شتاب میکند عقوبت را صاحب عقوبت را فی الحقیقه قبل المات هم در زندگانی پیش از مردن یا آنچه میکند در آخرت از عقوبت و این غایت تشدید و تعلیظ است بر عقوبت ۹۰ و عن سعید بن العاص نام دو کس است پوشیده نماند که ابن سعید را سعید ابن العاص خواندن بسبب نسبت جدی است یکی اکبر و آن سعید بن العاص ابن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف است قدیم الاسلام و او را بعد از ابی بکر صدیق و دیگران اصغر و آن سعید بن اخیوخه بضم هاء و ثنائه ساکنه و دو حامی هم که بن سعید بن العاص بن امیه و وی در وقت وفات آن حضرت هشت ساله بود دید آن حضرت را در روایت کرد از وی و این حدیث است با روایت پدر کلان او قال

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حق كبير الاخوة على صغيرهم ادب و حرمت بزرگ از میان برادران بر برادران و ایشان حق الوالد علی ولده بمحقق بدست فرزند روی البیعتی الاجادیت است فی شعب الايمان و روایت کرده بیعتی این پنج حدیث را از حدیث انس تا حدیث سعید بن العاص و شعب الايمان باب الشفقة والرحمة علی الخلق

۱۰ فی الصراح شفقت مهربانی شفق کذا لک اشفاق رسیدن کسی یا چیزی از مهربانی بروی صلیته یعنی یقال اشفق علیه فهو مشفق و شفیق علیه و معنی رسیدن از کسی یقال اشفق منه ای خاف انتی و طبعی گفته اشفاق بمعنی خوف است و شفقت و شفق اسم است از ان و معنی عنایت و ملاحظه خوف نیز آمده زیرا که مشفق بترسد که مکر وی بشفق علیه نرسد و رحمت بخشنه و مهربانی کردن و رحمت کذا لک و رحم بضم را یا سکون حا و ضم آن نیز بمعنی رحمت آید و ترجمه میسند باین معنی است یقال رحمه و ترجمت علیه و رحمت نیز مشفق از رحمت است فندای میبانه چنانچه رحمت از رحمت و جبروت از جبر و رحمان و رحیم از اسماء الهی اند از برای میبانه در رحمت و تکرار نیز برای میبانه است چنانچه گویند جاق و مجد و میبانه در رحمان اشد و اقوی است بمعنی متصف بر رحمتی که فوق آن تصور نباشد و لهذا مخصوص است بباری تعالی و بر غیر او اطلاق توان کرد و رحیم بر غیر وی سبحانه نیز اطلاق توان کرد و در کیه قبل ادعوا الله و ادعوا الرحمن و لیس

این تخصیص است ۱۰ الفصل الاول ۲۱۰ و عن جابر بن عبد الله صحابی مشهور حسن الصوت و اسیرت قال

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يرحم الله من لا يرحم الناس رحمت نمیکنند خدا تعالی بر رحمت خاص کامل خود کسی که رحمت نمی کند او و میان را مشفق علیه ۲۰ و عن عاتق بنه رضی الله عنهما قالت جارية ابی الی النبی آت بادی نشینی که اکثر جنا کار و درشت خومی باشند بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و دید حاضران را که بوس میکنند خردان را فقال پس گفت مقبلون الصبيان فما قبلکم آیا بوس می کنید شما خردان را پس ما خود بوس نمی کنیم ایشان را فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ادا ملک لک ان نزع الله من قلبک الرحمة آیا ملک میشود من نهادن رحمت را در دل تو اگر بکشید الله تعالی از دل تو رحمت را یعنی چون وی تعالی در دل تو رحمت و شفقت نه نهادن من تو انم نهاد مقصود زجر

و توجع مست بر بر حرمی و اشارت بآنکه در دلهای رحمت نهاده و آفریده حق است اگر وی نیافرید و نهاده و دیگری نتواند نهاده و نه بخیر
 بر تقدیر کسر جمله آن است و در اکثر روایات بفتح هزه آمده و معنی آنچنان شود که من مالک نیستم دفع و از آنکه کشیدن حق حرمت را
 از دل تو یعنی چون وی تم حرمت را از دل تو کشیدی من آنرا دفع نتوانم کرد و از آنکه نمود و مال معنی هر دو روایت یکی است تفاوت
 در توجیه اعراب است متفق علیه و عنهما قالت و هم از عایشه روایت است که گفت جارتی امرأه و همایا ابنتان لها
 گمانی آمد مرا زنی و بان زن دو دختر بود و او را سوال میکرد آن زن وی خواست چیزی از من فلم تجد غندی غیر مرقه
 واحد پس نیافت آن زن نزد من جز یک خرما فاعطيتها ایاها پس دادم آن زن را آن قره را فاستمتها این استیها
 پس قسمت کرد و خرما را در میان هر دو دختر خود آن زن و بر هر یک نیمه از آن داد و لم تاكل منها و خود نخورد چیزی از آن
 ثم قامت فخرجت پس برخاست آن زن و بیرون رفت از آنجا فدخل البني پس در آمد بنی مبرک صلی الله علیه و آله و سلم
 فحدثته پس گفتم این فعل آن زن را بان حضرت فقال پس گفت در بیان فضیلت نیکی کردن به دختران من ابتلی کسی که
 مستلک گردانیده شود و آزمایش کرده شود من نهاده و لبتا بفتی از جنس این دختران بخیزی یعنی یکی یا دو یا بیشتر و عبا
 ابتلا محبت است که وجود نبات در عورت و عادت مکروه و اگر آن میباشد فاحسن الیهن پس نیکی کند پس وی ایشان
 کن که ستر من النهار باشند این دختران و نیکی کردن بایشان مرا نکس را پرده از تنش و فرخ و حاج و مانع از درآمدن آن
 و اختلاف کرده اند علما در آن که مراد ابتلا و امتحان بحر و وجود دختران است یا آنچه صادر شود از ایشان از محنت و ایذا
 و صبر کردن بر آن و ظاهر اول است و نیز مراد از احسان تسد و حب است از نفقه یا زیاده بر آن و ظاهر ثانی است و شرا
 احسان آن است که موافق شرع باشد و مستمر و دائم گردد و ناجد شدن ایشان به تزویج یا موت متفق علیه و معن
 انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من عال جارتین کیکه فمخاری کند و دختر را و استیادگی نماید
 نفقه و قوت و کسوت رسانیدن ایشان را حتی تبلیغاً تا آنکه برسند آن دو دختر به بلوغ جابر یوم القیمه می آید آن سر
 در روز قیامت انا و هو مکنه و در حالیکه من و وی بهم بشیم همچنین و ضم اصابعه و فرایم آورد آن حضرت برای بیان
 معنی مکنه که کیفیت بهم بودن آن کس و آن حضرت انگشتان خود را در او مراد و انگشت است که سبابه و وسطی است
 یعنی همچنانکه این ده انگشت بهم پیوسته می بنید من و آنکس که عیال داری و دو دختر کند روز قیامت همچنین بشیم مراد
 مقارنت و مصاحبت در جنت است یا در محشر و موطن دیگر و الله اعلم و بدانکه در حدیث دیگر فرموده است بر اینست
 شده ام من در روز قیامت همچو این دو انگشت و احتمال گفته اند یکی آنکه بیان معنی اتصال و مقارنت دیگر تقارب
 و تعاقب مقدار تقدم وسطی بر سبابه یا او درین حدیث بیان این دو احتمال نموده اند و ظاهر در اینجا مراد ضم و مقارنت
 و پیوستن است و اگر تقارب و تعاقب در در آمدن بهشت مراد دارند نیز صورتی دارد و بر هر تعقیب مراد و پیوستن
 و تا که فضل عیال داری دختران است و الله اعلم ر واه مسلم و معن ابی هر چه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله

و آنکه و سلم السامی علی الارطه سعی نمائیده و تحصیل ثبوت ارطه و انفاق کننده برایشان و ارطه بفتح همزه و سیم زن بی شوهر خوا
تزوج کرده باشد پیش ازین بشوهری یا نه و بعضی گفته زنی که مفارقت کرده از وی شوهر نبوت یا بطلاق گذاشتن
الطبی و در قاموس گفته مرد ارطل و زن ارطه یعنی محتاج و مسکین و جمع ارامل و ارطه در صراح گفته ارطل مرد بی زن و ارطه
زن بی شوهر ارامل بیوگان و درویشان و محتاجان و اصل اشتقاق این لفظ از رطل است یعنی فقر و رفتن توشه از دست و بی
شدن سال و مراد در حدیث زن بی مرد است نه مسکین بترتیب ذکر و مسکین می فرماید که سعی نمائیده و کوشش کننده و تحصیل نمود
بیو با مسکینان کالساعی فی سبیل الله مانند سعی کننده و انفاق کننده در راه خداست که غرض است و حسبه قال ظاهر از
لفظ مصابیح مشکوٰۃ آنست که این قول انی بریده است که گفت گمان می برم آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که گفت
کالتائم لا یغیر منقسم تا و کالتائم لا یغیر سعی کننده بر ارطه و مسکین مانند شب خیز است برای نماز که سستی نمی کند و قور
واقع نمیشود و در شب خیزی او دماند روزه دار است که هرگز انظار نمیکند و همیشه روزه میدارند و در بعضی حواشی نوشته که این
قول یعنی و حسبه قال الخ قول عبد الله بن مسعود یعنی است که شیخ بخاری و مسلم است و راوی این حدیث است از امام مالک که گفت
گمان می برم مالک را که گفت کالتائم لا یغیر و کالتائم لا یغیر فقه بر متفق علیه ۶۰ و عن سهل بن سعد صحابی مشهور است
که قبیده است از انصار از بنات من الصحابة بالمدينة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما و کافل یتیم له و لغيره من کسبک
ستکفل امر یتیم است و مربی اوست خواه آن یتیم از ان او باشد و از اقربای او که غمخواری وی بر و کمال صلوات رحم ذات
چنانکه پسیر که پدرش مرده باشد یا پسیر برادرش و مانند آن یا از ان غیر وی باشد از مردم اجانب بر هر تقدیر خوب
کفالت یتیم و تربیت وی آن قدر است که سیغ نماید من و کافل یتیم فی البیت کهذا معارن و صاحبیم و تربیت این چنین و اشار
باسبابه و اوسطی و فرج بینما شبها و اشارت کرد آن حضرت برای بیان کیفیت معارن باگشت سبابه و گشت میان
گشت ادگی کرد میان این هر دو گشت اندکی روده البخاری ازین حدیث معلوم شود که مراد معارن و تربیت است و قسم
اصابع که در حدیث انس واقع شده ناشی از فرجه است یارب مگر ثواب غمخواری دختران بیشتر از کفالت یتیم بود و
معارن و در اول قومی ترا و ثانی و در اول و در جمیع موطن و در ثانی مخصوص تربیت که آخر موطن و مرجع و صیر بدو است
اعلم ۶۰ و عن النعمان بن بشیر صحابی انصاری است اول من ولد فی الانصار بعد الهجرة قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم تری المؤمنین فی تراجمهم می بینی و می یابی توای مخاطب حال مسلمانان را دیدم که در بعضی از ایشان بر بعضی
باخت ایامی بی وجود پی دیگر و تو آدم و در رعایت احوال بعلات و محبت و وصله مودت که یکدیگر دانه مثل زیارت کردن
یکدیگر و هدیه یکدیگر و ستادن و تعاللف و درهربانی و اعانت کردن یکدیگر محبت رفت و مشاهدت حال ضعیف و ناتوانی و
مسکنت و امثال آن کنش یکدیگر چه حال تن است از اشتکی معصوا چون شکایت کند جسد یک اندام را یعنی بیمار گردد
یک اندام وی شکایت و شکوی می کند که در معنی بیماری نیز آید و معصو در اکثر روایات نصب آمده و در بعضی بر نه نیست

خوانده اند و عضو بالضم و الکسر اندام اخفا جماعت که از فی الصراح تداعی است سائر الجسد میخوانند یکدیگر را بکست آن عضو باقی اعضا
جسد و موافقت میکند اعضا یکدیگر در نام و شفت تداعی یکدیگر را خواندن تا اتفاق کنند بر کاری بالسه و انمی به بیدار
و تب و درین معنی گفته است بیت بنی آدم اعضای یکدیگر ندانند که در آفرینش از یک گوهرند و چون عضو بی بدور آورد و در روز
بدگر عضو بارانها قرار بدست میگیرد + + + و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم المؤمن کره ل واحد من جمیع مسلمانان
بهمه و حکم کر دو یک شخص اندان اشتکی عینه اگر شکایت میکند آفرود در چشم خود را اشتکی کله شکایت میکند همه بدن خود را و آن
اشتکی را اسه اشتکی کله اگر شکایت میکند در دست خود را شکایت میکند تمام بدن خود را و لفظ عینه در اسه کله نصب نفع در
آدمه رواه مسلم + + + و عن ابی موسی عن انس بنی صلی الله علیه و آله وسلم قال المؤمن المؤمن کالبنیان مسلمانان
دیگر را مانند بناست یعنی مجموع مسلمانان حکم یک بنادرند درین معنی که ایشان بعضه بعضا سخت میگردانند و حکم میبندارد
بعضی اجزای بنا بعضی اجزای دیگر را همچنین مسلمانان نیز باید که در تقویت و تائید یکدیگر باشند ثم شک من اصحاب
پسر در آورد آن حضرت انگشتان یک دست خود را در انگشتان دست دیگر از برای تشبیل و اتصال و اشتباکی مسلمانان
یکدیگر در تعاون و امداد بعضی مرتضی را و این همه در آنچه حرام و مکروه نیامیده و موجب انثم نگردد و متفق علیه + + + و
عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم انه کان اذا سأل السائل عن صاحب الحاجة قال و هم ازانی موسی آدمه که روایت میکند
وزان حضرت که بود چون می آمد او را سائل یا خداوند حاجت میگفت استغفوا شفاعت کنید و درخواست کنید فلتجروا
تمام حاصل کرد و برای شما اجر شفاعت فلتجروا بصیحة مجهول یکسر لام و سکون آن و یعنی الله علی لسان رسول ما شاء و حکم
میکند خدای تعالی بر زبان پیغمبر خود هر چه میخواهد یعنی شما شفاعت میکرد و باشید تا اجزان حاصل کنید خواه شفاعت شما قبول
افتد یا نه که لکن بتقدیر الهی و حکم اوست و از ملاحظه آنکه شایده شفاعت شما قبول نیفتد ترک آن نکنید و ثواب آنرا از دست
ندیدید و باید دانست که شفاعت در حد و بعد از رسیدن بامام جایز نبود پیش از رسیدن بوی جایز و در تقدیر جایز است
مطلقا و این همه بر تقدیری که مشفوع فیه موسوی و شری باشد متفق علیه + + + و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم انصر احاک ظالما او مظلوما یا نزی و امانت کن مربر او را در سلا از ظالم باشد یا مظلوم فقال بوجل پس گفت هر که
یا رسول الله انصر مظلوما یا یاری میدهم او را در حالیکه مظلوم است و کیفیت این معلوم است فکیف انصره ظالما پس چگونه
یاری دهم او را در حالتی که ظالم است کیفیت این معلوم نیست و قال گفت آن حضرت تنفع من الظلم کیفیت یاری دادن ظالم
آن است که منع سیکتی و باز میداری او را از ظلم فلک انصرک ایاه پس آن باز و نشستن تو دی را از ظلم حضرت و دادن قست او را
یعنی شیطان و نفس که باعث انداد از ظلم متفق علیه + + + و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال انکم
اخوان المسلمین بادر دینی مسلمانان است که شریعت حکم امد دارد و شارع صلی الله علیه و آله وسلم حکم اب لا یظلم ثم یظلم
مسلمان دیگر را یعنی نباید که مستم کند و اصل معنی ظلم وضع الشی فی غیر موصوفه است و آن شامل است صغیر و را بلکه

يستحق نيز آمد و بعد از آن فرمود که تقوی هبنا و شير الى صدره و قلت مرار تقوی و پرهنر گاری از نجاست و اشارت میکرد
 آنحضرت بسوی سینه مبارک خود سه بار یعنی تقوی در سینه است و کار باطن است و مقصود ازین جمله تاکید و تقوی جمله سابقه است
 یعنی محل تقوی قلب است و امری مخفی است پس چگونه حشرات مسلمانان کنند و حقیقت حال وی معلوم نه یا مراد آنست
 که چون تقوی در دل است پس هر که در دل وی تقوی باشد مسلمان را حشرات نکند چه متقی حشرات که مسلمان نباشد
 و معنی اول مناسب تر و ظاهر تر است کما لا یخفی بحسب امری من اشهر ان یقرأها و المسلم است مسلمان را از بد
 حشرات کردن برادر مسلمان را یعنی این تمام است در بدی دیگر حاجت نیست کل المسلم علی المسلم حرام همه چیز مسلمان
 بر مسلمان حرام است و سه و ماله و عرضه خون وی و مال وی و آبروی وی باید که کاری نکند و نمی نگوید که خون ریخته شود
 و مال وی تلف گردد و آبروی وی برود و شامل همه بدیهات و کلیه این است و این حدیث از جوامع الکلم است که از خواص
 خاتمه محمدیه است صلی الله علیه و آله و سلم رواه مسلم ۱۳۰ و عن عیاض بن حماد صحابی است ذکر احوال او در آخر فصل اول
 از باب المفاخرت و اعصبت گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل الجنة ثلثة مبشوران کس اند یعنی
 آنها که لائق و سزاوارند که بساتقان و مقربان بهشت در آیند و سلطان مقسط متصدق موفق اول خداوند سلطنت و قلبه عادل
 احسان کننده و مردم توفیق داده شده بخیرات و موفق آنرا گویند که آماده کرده شده برای عی بابا خیر و کنشاده شده بر روی وی
 درهای نیکی و در جل رحیم رقیق القلب کل ذی قربی و سلم دوم مرد مهربان نرم دل و مرد خداوند قراست را و هر مسلمان را یعنی مهربان
 بر خویش و بیگانه و عقیق متعفف ذو عیال سوم مردی پارسا باز ایستاده از حرام پارسائی نماینده باز آمدن از حرام و تنگ
 کردن از سوال و اظهار فقر خداوند عیال که نمیدارد او را عیال بر او تکاب سوال و افتادن در طلب حرام چنانکه در قرآن در شان
 اینها گفته یحیی بن اهل انضامین التعفف و اهل النار حشمة و ذو عیال یعنی شش اند یعنی اینها مستحق عذاب اند بشوئی این افعال
 شنبه خود مقصود و نتیج و تشیع این افعال و تعلیل و تشدید است بر آن چنانکه در تفریبه سابقه مرع و تحسین افعال مذکوره بود و تعفف الذی
 لازمه اول است خودی که نیست عقل و رای مراد را که باز دارد از کار ناشایسته و ثبات و استقامت نیست مراد ازند شهود و مبرر عقیده کرد
 از معاصی و قبایح و نگاه نمی تواند داشت خود را از آن الذین هم فکیم شیخ بیان الذی لازمه است بذکر نوعی از انطباق
 تمثیل و الذی اگر چه فطش مفروست در معنی جمع است بجهت بار بار اراوه جنس یعنی آن کسانی که مشمارا تابع و خادم اند و میگردند
 گرد او را و غنیان از شما و مطیع نظر و طمع باطن ایشان نیست مگر پرکردن شکم و پوشیدن جامه اگر چه از شبهه حرام باشد
 لایعون اهل الاطلاق طلب نمیکند اهل و عیال را و نه مال را که کسب حلال حاصل کنند و رغبت ندارند در آن بلکه مقصود
 همت ایشان بر تامل و مشارب و ملائیس اگر چه حرام بود و انیم از ضعف و سستی رای است و انجان الذی لا یخفی طمع و ان
 دق الاغایه دوم از اهل نار مردی دیانت است که پوشیده نیست مراد را چیزی که طمع توان کرد در وی اگر چه چیز
 باریک و قابل باشد مگر آنکه میجوید و تخصص میکند آنرا تا بیاید و طمع گردد و بران و خیانت کند آن را و بعضی گویند غنا

معنی ظهور نیز آید یعنی خاشی که ظاهر نمیشود مراد را چیزی که طبع توان کرد و در وی مگر آنکه خیانت می کند آن را در جل آید
 و لایمی سوم مروی است که صبح نمیکند و شام نمیکند الا و بنیاد یک عن اهلک و مالک مگر آنکه دس فریب میدهد
 و ایت حیا تو مال تو یعنی هر صبح و شام کار او خدای است که طبع دارد و اهل مال تو و ظاهر میکند عفت و امانت را در کرد
 و ایت تا آنکه در باطن خیانت میکند در آن و ذکر اهل او الکذب و ذکر کرد آنحضرت در مقام تعاد اهل باطن اهل باطن اهل باطن
 یعنی کاذب را در فرمود و دیگر از دوزخیان نخل و کاذب است و لیکن راوی این چنین عبارت آورد که ذکر اهل او الکذب و عفت
 و اهل نخل و الکاذب چنانکه گفت الضعیف و الخائن غالباً نسیان کرد و راوی خصوص نفعی را که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم فرمود یعنی چیزی ذکر کرد که معنی نخل یا کذب از آن مفهوم گشت خواه این چنین فرمود که و اهل نخل و الکاذب یا نخلی دیگر
 گفت و قول او الکذب در اکثر روایات بلفظ آمده و در بعضی و الکذب بود نیز آمده و بر تقدیر او شک راوی است معنی
 چهارم نخل را ذکر کرد یا کاذب را و برین قسم در پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیستم و سی و یکم و سی و دوم
 بدخل سخت گوی از حد گذرانده بدی را در کلام و اگر دو باشد عدد پنج بکذب تمام می شود و شش نخل نعت نخل یا کاذب
 باشد یعنی نخل بدخل نخل یا کاذب بدخل نخل و برین تقدیر و شش نخل نعت نخل یا کاذب باید خواند یعنی ذکر کرد نخل را
 و کاذب را و ذکر کرد و صفت ایشان اشتغال نخل را و بر تقدیر او مرفوع باشد بطرز سابق عطف بر رجل منصوب نیز
 تواند شد عطف بر اهل او الکذب یعنی ذکر کرد در مرتبه چهارم نخل را یا کاذب را و ذکر کرد در پنجم اشتغال نخل را و ظاهر نفع
 است قابل رده سلم ۱۴ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الذی نفسی بیده و سکنه بخدا می که بقا
 ذات من در دست قدرت اوست لا یؤمن عبد حتی یحب لآخره ما یحب لنفسه متفق علیه ایمان یار هیچ بنده یعنی کامل تمام
 نشود ایمان وی تا آنکه دوست دارد برای برادر مسلمان چیزی را که دوست دارد برای خود از خیر دنیا و آخرت و در روا
 لفظ من اخیر تصریح آمده و خیر آخرت نجات از عذاب آتش و دوزخ و فوز و درجات بهشت است از آنچه از لوازم ایمان و
 عمل صالح است و خیر دنیا اسباب و متاع و اهل و اولاد از آنچه وسیله و واسطه خیر آخرت گردد و این را برای خود بخواد و
 دوست میدارد و باید که همه مسلمانان را خواهد و دوست دارد و خیر خواه همه مسلمانان باشد اما آنکه کسی بکلم تسویل شیطان شود
 نفس و خبث سریت و فساد باطن برای خود از مال و جاه دنیا که باعث ظلم و فساد و وبال و نکال گردد و بخواد و دوست
 دارد و چاره برای مسلمان دیگر خواهد و دوست دارد و این را باید که برای خود نیز خواهد و دوست ندارد و میامرویی است که حصول مال
 و جاه برای وی سبب وصول ثواب آخرت و قرب مولی تعالی میگردد چنانکه مال برای حج و مواسات فقر اکرامی آید و
 جاه باعث عدالت و امر معروف و نهی منکر میگردد و دیگری که مال او را باعث فسق و طغیان و ظلم و قتل و شیوه پس خواهد
 مال و جاه و دوست داشتن آن برای وی درست نباشد زیرا که در حق وی خیری نیست و با بجهت منتهی نیستی که نفس آدمی دارد
 بهجت خوف حقوق منتصت و ذلت و اگر چون همه بطریق خیر و صلاح و دینداری و انصاف و اعتدال باشد آن خوف

مرتفع گردد و نخواهد که همه جامع خیر دنیا و آخرت باشند و مساوی باشند و حصول این حالت اگر نفهم آن نیک در روز و انصاف

در نزد میرست انشاء الله تعالی و منه التوفیق فافهم ۱۵۰ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه

وآله وسلم و الله لا یؤمن و الله لا یؤمن سہ یا فرمود بخدا سوگند ایمان نیارد و کامل نشود ایمان شخص قس

من پسید و شد کمیت که ایمان نیارد و ذکر ایمان گوئی یا رسول الله قال فرمود و الله لا یؤمن جاره بواجبه آن کسی که این بنا

همسایه او بدیهای او را متفق علیه ۱۶۰ و عن عائشة و ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال یزال جبریل

یوحی بیتی یا یارب فرمود و آنحضرت همیشه جبریل اندر زیر میگوید که امر کنم امت را بنگاه داشتن حق همسایه با سان کردن با وی و دفع

ضرر و این از وی حتی طلفت اند سیمورثه تا گمان بردم که تحقیق جبریل نزدیک است که دارش میگردد و نه همسایه را از یکدیگر

و وحی می آید و بدان فافهم و اگر فرضاً تو ریت از آنحضرت مراد دارند عمل بر و در این قول پیش از وحی بعدم و رشت

ان بنیا باشد چنانکه ثابت شده که نحن معاشر الانبیاء لا نزلت و لا نورث متفق علیه ۱۸۰ و عن عبد الله بن مسعود قال

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذ کنتم ثلثا فلا تیناجی اثنان دون الآخر چون باشند شما سه در صحبت پس نهان

سخن نگویید و کس بیکدیگر سخن شنویدین شخص دیگر که سوم است حتی نمیخلطوا با الناس تا آنکه بیامیزید مردم و بعد از این سخن مردم

و کثرت اجتماع اگر اینچنین کنند با کسی ندارد پس اگر چهار کس صاحب باشند و کس بیکدیگر سخن نهان کنند و او باشد من اجل

ان یحضره متفق علیه این منع از نهان سخن کردن و کس نزد صاحب کس از جهت اند و بگویند گردانیدن ازین فعل است

آن دیگر را سخن بفتح یا سکون ها و ضم زای و بضم یا و کسر زای بهر دو وجه صحیح است خزنه و احزن اند و بگویند کرد او را و باعث

خزن دو چیز تواند بود یکی توهم آنکه شاید رای سیزده باشند در هلاک و بد اندیشی آن مرد دوم تا ذی از اختصاص یکی با ثلثات

و تحریم نه دیگری و بر وجه اول در جای که محل این توهم نباشد درست باشد تا آنکه بعضی برین فرستند اند که این نیز نهی و نفی است

و در موضعی که مرثالث ایمن نباشد نفی خود انا و در حضور میان عمارت باکی ندارد و در وجه ثانی باید که مطلقاً درست نباشد

اما این مختلف میشود باختلاف اشخاص و احوال تناجی بهر کس و بهر حال موجب تحریم و تعظیم نبود و گاهی در زیاده بر سه نیز باعث

خزن و وحشت میگردد و از طبیعی معلوم میشود که تناجی اثنین بحضور ثلث بدون یکی از ایشان مگر باذن وی نزد مالک

و شافعی و جاهل علماء در سفر و حضر حرام است و صحبت سید و هست از عایشه رضی الله عنها که روزی از وای طهره جمع بودند نزد

آن حضرت صلی الله علیه و سلم ناگاه آمد فاطمه رضی الله عنها چون دید آنحضرت فاطمه را مر جا گفت و نهانی سخن کرد با او

و درینجا دلیل است که نهان سخن کردن با یکی در جماعت در جای که محل تمت و شک نباشد درست است و همچنین تناجی ثلثه و اکثر

۱۹۰ و عن ثیم الدارمی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال الدین النصیحة لثلاثین نصیحة است و حصه است در آن

سه بار فرمود این کلمه را نصیحت و اصل خلوص است ناصح میگوید غسل خالص او هر چه خالص شد آزار ناصح نامند و مراد

ازین در عرف اراده خیر افتد که اثر خلوص طوبیت و محبت است فلما کن گفتیم با جماعه صحابه و پسیدیم از آن حضرت

که این نصیحت مخصوص دارا زده خیر که دین را منحصر ساختی و در آن مرکز است و برای که باید کرد و قال سرمود آنحضرت علیه
مرخدا را عزوجل و کتاب و کتاب او را که قرآن مجید است و کرسوله و مرتبه و اورا که ذات پاک مصطفی است صلی الله
علیه و آله وسلم و جایز است که مراد کتاب و رسول جنس باشد تا شامل تمامه کتب منزله و رسل گردد و صلوات الله
علیهم اجمعین و ائمه ائمه ائمه و اما نامان مسلمان را که امر او را اند و عاقلان و عاقلان را که سائر اهل الاسلام اند
غیر او را و علماء را و اهل اسلام اما نصیحت مراد تعالی را ایمان آوردن بوجه انیت و بی تعالی و صفات وی و اخلاص عمل
در عبادت وی و نصیحت مر کتاب الله را اعتقاد آنکه منزل است از نزد وی و عمل کردن بانچه در دست از او امر
و نواهی و تلاوت و تنظیم وی و نصیحت مر رسول الله را تصدیق وی در آنچه از نزد خدا آورده و اطاعت وی
و محبت وی و تشبیهان وی و احیای سنت وی صلی الله علیه و سلم و این نصائح را جمع بعید اند که نصیحت نفس خود
نیکند بدان نصیحت مر ائمه ائمه ائمه را باطاعت آنرا در معروف و تنبیه ایشان از غفلت و عدم خروج بر ایشان
اگر چه جور کنند و اتباع علماء در آنچه موافق حق گویند و در وایت کنند نصیحت مر همه مسلمانان را ارشاد و هدایت
ایشان بمصالح دین و دنیا و دفع ضرر و جلب نفع مر ایشان را و این حدیث از جامع الکلمات است که مدار تمام دین برست
و تمامه علوم اولین و آخرین مندرج است در وی و تفصیل اجمال آن متعسر و انمودی از آن در رساله حدیث

نویسته شده است و الله الموفق ۲۰۰ و عن جبریر بن عبد الله قال بايعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 گفت جبریر بن عبد الله یحیی رضی الله عنه بیعت کردم آنحضرت را صلى الله عليه وآله وسلم علی اقام الصلوة و ایتاء
 الزکوة و النصح لكل مسلم بیا کردن نماز و دادن زکوة و خیر خواهی نمودن مرئوسان را عبادات یا حق الله است یا
 حق العباد و از حق الله تخصیص کرد و دیگر آنچه عمده عبادات بدنی و مالی و اهم ارکان اسلام اند بعد شهادتین که نماز و زکوة
 است و تواند که روزه و حج در آن وقت فرض نشده باشد و اما حق العباد پیش شامل است جمیع انواع آزار بصحت

کردن مرہرسلیمان راشتفق علیہ الفصل الثانی ۳۴۰ وعن ابی ہریرۃ قال سمعت ابا القاسم

الصداق الصدوق يقول شنيديم ابا القاسم را يعني محمد رسول الله را که صادق و صدوق است صلی الله علیه وسلم
صادق راست گو و صدوق راست گفته شده بوی یعنی کسی بوی راست گفت پس آنحضرت راست گو است
در خبری می که داده و حق تعالی و جبرئیل راست گفته با وی در خبری می که بوی رسانیده پس ابوهریره گویند
آنحضرت را که می گفت لا تنزع الرحمة الا من شقی کشیده نمیشود و هر بانی از دل بیج کسی مگر از دل برنجی زیرا که هر بانی
نشان ایمان است پس هر که هر بانی ندارد ایمان ندارد و هر که ایمان ندارد شقی است نعوذ بالله من الشقاء

رواد احمد والترمذی . ۲۰ وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الراحمون يرحمهم الرحمن
رحمهم وشفقت كنسندگان بر خلق رحمت میکند ایشان را رحمن را رحمو امن فی الارض رحم کنید کسی را که در زمین است

از آدمیان از میان و بدان جسم کردن بر بدن بانش که ایشان از می باز دارند چنانکه گذشت یاری و بر او
خود را خاتم باشد یا مظلوم احدیث یا مراد آنست که رحم کنید هر که قابل مستحق رحمت است یا حکم من فی السمار تا رحمت
کنند شمار کسیکه در آسمان است ملک و قدرت و تخیص با همان بخت کمال و صحت و علو و ارفع است یا مراد
بمن فی السمار ملائکه اند و رحمت کردن ایشان بفظ از اعدا و موزیات از شیاطین من پس مدعا و استغفار
و طلب رحمت است از جناب عزت برای رحم کنندگان بر او و ابوداؤد و التبریزی ۴۰۰ و عن ابن عباس
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لمن لم یرحم صغیرنا ولم یوقر کبرنا یست از ایمان ما و از آن
که بطریق مانده کسیکه رحم نکند خداوند ما را و رحمت نگاهدارد و کلمانان ما را و تخیص و کبر مسلمانان بخت کمال است
و اعتناست و الا صغیر کبر کفار را نیز بقدری رحم و توقیر کردنی است و اگر بضمیر شکر آدمیان مراد باشند نیز صدق
دارد و یا مراد بالمعروف و نه عن المنکر نیست از کسیکه امر نکند به شر و نهی نکند از نامشروع و رواه الترمذی و قال
هذا حدیث غریب و در بعضی نسخ حسن غریب و بعضی از شرح گفته اند که اسناد او جید است ۴۰۰ و عن انس قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما اکرهکم شاب شیخا من اجل شیهه گرامی ندارد هیچ جوانی پیری را از جهت کلاهی
وی الا فیض الله عند کبر سن بیکرمه مگر آنکه تقدیر کند و بکار و خدای تعالی برای وی نزد کلاهی سالی وی کسی را که گرامی دارد
او را و گفته اند که درین کلام اشارت است و بشارت است بر رسیدن جوان گرامی کننده و پیر را پس پیری رواه الترمذی
۴۰۰ و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان من اجلال الله تعالی بدستی که از جمله اجلال و تعظیم
الله تعالی است با تمثال اموی اگر اموی اشیته المسلم گرامی داشتن پیری را که مسلمان است و حامل القرآن و گرامی داشتن
بر دارند قرآن را یعنی آنکه قرآن خواندن بسیار اند و خواه حافظ باشد یا نه غیر العالی فیه و لا الهانی عنه حامل قرآن که از حد و غلو
گذرند نیست در آن و نه دور شوند از آن فیه که اگر حامل قرآن بود و قید کی آنکه غالی نباشد در آن دیگر آنکه حافی نبود
از آن بلکه متوسط الحال بود و بطریق متوسط و اقتصاد و اعتدال بود و چنانکه عادت شریف بود و رعایت هر اقتصاد و امر
بدان در عبادات اما غالی در آن طبعی گفت آنکه بدل محمود در قرأت قرآن و تجوید حروف در آن کنند بی تفکر و تدبیر در معانی
آن یا غالی آنکه شتابی کند در خواندن پس آن چنانکه در حدیث عبداللہ بن عمر آمده که هر که در کم از سه روز ختم قرآن کند
چنانست که گویند از قرآن را و حافی آنکه ترک کند قرأت قرآن را و شغل نگردد بدان و قریب باین است که گفته شود و حافی
همیش مشغول تملات باشد و بتعلم فیه و ذکر و فکر و عبادات و دیگر اصلا نپردارد و حافی آنکه دایم بغیر قرآن مشغول بود و تلاوت
نکند و در بعضی اشیا گفته غالی تجاوز از حد و خیانت کنند و در وی تجرید لفظ و تاویل معانی باطل و معانی متباعد
از وی موضح از تلاوت آن و عمل بدان و اگر ام السلطان المصطفی و از جمله اجلال و تعظیم خدای تعالی گرامی داشتن پادشاه
معاذ است رواه ابوداؤد و التبریزی فی شعب الایمان ۴۰۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

خیریت فی السلین بیت فیه تمیم حسن الیه بهترین خانها در سلانان خانه است که در وی تمیمی است که نیکی کرده می شود
 بسوی او شریعت فی السلین بیت فیه تمیم سیار الیه و بدترین خانها در سلانان خانه است که در وی تمیمی است که بد
 کرده میشود بسوی او و باید کرده میشود و او را با حق و اگر بجهت تادیب و تسلیم زنند داخل احسان است نه اسارت
 رواه ابن ماجه . و عن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من سح رأس یتیم سیکه بگذران
 دست را بر سر یتیمی بطریق شفقت و تطف لم یسبه الا الله در حالیکه نمی گذران دست را اگر برای خدا و طلب رضا
 وی تعالی و این شرط است در هر عمل و چون در نجس بجهت احتیاط محاصبت بطریق عادت نیز وقوع دارد قید کردند
 بدان کان که بکل شعرة تمر علیها ید حسنة باشد مر آن کس را مقابله هر موی که میگذرد بر آن موی دست وی نیکی است
 و تمر بفتح فوقانیة و ضم سیم است و ضم تخانیة که سبز آمده و برین تقدیر معنی آن باشد که هر موی که بگذران آن کس آن
 موی دست خود را در آن حسن الی یتیمه او یتیم عنده و سیکه نیکی کند بسوی دختر ی یتیم یا پسر ی یتیم که نزد او است و در گفت
 و عده تربیت او است تطف و شفقت و تادیب و تسلیم و تزویج و تزویج و حفظ مال آنها اگر باشد کنت انا و هو
 اجنته کما تین بکشم من و او مقارن و مقارب در بهشت همچو کین دو انگشت که سبابه و وسطی است و قرن بین اصبع
 و بیست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از برای تحقیق و تمیزین مقارن و تشبیه میان این دو انگشت خود رواه
 و الترمذی و قال هذا حدیث غریب . و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من آوی یتیم
 طعنه و شربه اوجب الله له الجنة البته سیکه جای دهد تمیمی را بسوی خوراک خود و آب خود و آب گرداند و او را الله تعالی
 بهشت را و به بخشه هر گناهی را که کرده است الا ان یعمل ذنبا لا یغفر مگر آنکه بکند گناهی را که آرزیده نشود و آن کفر است و عمل
 ثلث بنات و سیکه عیال داری و تمند و غمخواری کنده دختر را و کفایت کند ثلث ایشاز او و ثلثین من الاخوان یا عیال داری
 کند آنها را که مانند سه دختر اند که سه خواهر باشند فادین و در همین پس ادب آموز و ایشان را و هر بانی کند ایشان را حتی ثلثین
 الله تعالی تا آنکه بی نیاز گردد از الله تعالی ایشان را بلوغ و تزویج و قول اوجب الله له الجنة و جب گرداند خدای تعالی
 مر آن کس را بهشت فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله او ثلثین یا عیال داری کند و دو دختر یا دو خواهر را یعنی
 بفرما که بفرم خواری و دوزین ثواب شرب گردد فقال او ثلثین پس اجابت کرد آنحضرت التماس ایشان را و موافقت کرد
 با ایشان و فرمود یا خواری کند و دو دختر یا دو خواهر را حتی لوقا و او موافقت آنحضرت را ایشان را تا آن مرتبه بود که اگر التماس
 ترتیب این ثواب بر غمخواری یک دختر یا یک خواهر میکرد و می گفتند او را و او را یک یا خواری کند یکی را فقال او و او را
 بر آنکه موافقت میکرد و قول می نمود آنحضرت و میگفت یا خواری کند یکی را و این بر مذمب فاما که میگوید احکام مقصود
 است با آنحضرت هر چه خواهد کند و هر خواهر بخواهد بکند و هر که خواهر تخصیص نماید ظاهر است و بر قول دیگر که عدم تفویض است میگوید که بعد
 از التماس ایشان می شد با آنچه موافق مقصود ایشان است و امثال و شباه این در احادیث بسیارست بعد از آن فرمود

بتقریب ذکر وجوب جنت یا بتقریب دیگر که در آن مقام پیدا شده باشد و الله اعلم من اذ هو ب الله که میباید جنت که است
و کسی که بر و الله تعالی هر دو کریمه او را در بعضی نسخ بکریمه واجب گرد و برای او بهشت و در بعضی نسخ اوجب الله که است
واجب گرداند خدای تعالی برای وی بهشت را قبل گفته شد و پسیده شد از آن حضرت یا رسول الله ما کریمه یا چه چیزند
و کریمه وی قال عیناه فرمود هر دو چشم او در قاموس گفته کریمه تو بینی تو و هر جاره شریف مثل گوش و دست و اگر عین
العینان رواه فی شرح استه ۹۰ و عن جابر بن سمره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لان یؤدب الرجل
ولده خیر له من ان یتصدق بصله هر آینه ادب کردن مرد فرزند خود را بهتر است مرد را از تصدق کردن وی به پیمانه او شده
رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و ناصح الراوی لیس عند اصحاب الحدیث بالقوی روایت کرد این حدیث را از نزد
و گفت این حدیث غریب است و گفت ناصح که یکی از راویان این حدیث است نیست نزد محدثان قوی و در حفظ ضعیف
که اعتماد بر وی توان کرد و وثوق نمود پس این حدیث ضعیف باشد ۱۰۰ و عن ایوب بن موسی عن سبیه عن جده ان رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم قال یخل والد ولد من کل فضل من ادب حسن ایوب بن موسی بن اشدق بن عمر بن سعید بن العاص بن امیه
قریشی یکی از فقهاست روایت میکند از عطاء و کحول و روایت میکند از وی شعبه روایت کرد از پدر راجع که گفت آنحضرت
عطا نکرد هیچ پدری فرزند خود را هیچ عطا کردن بهتر از ادب نیک که آن بهترین عطاهاست نخل لضم عطیه دادن مصدر نخل معنی عطا
رواه الترمذی و البیهقی فی شعبه الاشیان قال الترمذی و گفت ترمذی هذا عندی حدیث مرسل این حدیث نزد من مرسل است
و بیان این در شرح کرده شده است ۱۱۰ و عن عوف بن مالک الاثعبی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انما
امرأة سفهارة الخدین من ورنی که سیاه و تنغیر شده است رنگ رخساره وی از جهمت و جو و مشقت و رنج و ترک از نیت و عدم
ترتبه و نعم در تربیت اولاد بعد از وفات زوج و مفعول ضم سین ممله و سکون فاسیاهی که بسرخی زندی فرماید من و این زن بآن
صفت مقارن نکند گیریم که مائین یوم التیمم همچو این دو انگشت روز قیامت و آدمی نرید بن زریع الی الوسطی و سبیه و
اشارت کرد و نرید بن زریع لضم زای که یکی از راویان این حدیث است از برای بیان مائین بسوی انگشت میان و سیاه خود
امرأة است من زوجهایان امرأة سفهارة الخدین است یعنی زنی است بیوه که جدا شده است از شوهر خود بموتش و ایم بقیم
و کسب یا مرشد و زن بیوه ذات منصب و جمال خداوند جاه و جمال ازینجا معلوم شد که سیاهی رنگ رخساره وی خلقی است
بلکه بسبب رنج و مشقت که در پرورش اولاد می بیند چنانکه فرمود محبت کفها علی تیا ما با باز داشته است و بند کرده است نفس خود را
بر تیمان خود و شوهر دیگر نگرد و مشغول شده به تهمید و تربیت اطفال حتی بانوا او اما تو اما آنکه جدا شدند آن اطفال از زن
زن ببلوغ و مستقل و شیده شد بقبوت و عقل و رشد در کار و بار خود چه فرزند تا کلان نشده است متصل و متزوی است بمادر
و پدر خود چون کلان شد جدا شد یا مردند و طفلی ازینجا معلوم شود که اگر زنان بیوه شوهر دیگر نکند و صبر کند و صلاح خود را
و زیب و زینت ترک دهند و بر پرورش تیمان مشغول باشند فضلی عظیم دارد و رواه ابو داود و ۱۳۰ و عن ابن عباس

رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من كانت له انثی سیکم بائنا من اوراد آخری ظلم یا دایس ودفن بکند
 ان دختر رازندہ چنانکہ در جاہلیت بخت عارفتر میکردند و لم یهینا ولم یؤثر ولدہ علیہا واثنت بکند اوراد ایشان
 بکند و برگزند فرزندان خود را بروی یعنی الذکور را و فی نفسیر ولد کردہ پسیران و چون ولد پسیر و دختر هر دو اطلاق می کنند
 و مراد اینجا پسیرت نفسیر و تخصیص کرد آن را پسیر ادخلہ اللہ بختہ در آرد او را خدای تعالی بہشت را ظاہر عبارت
 آن بود کہ بجای ولدہ ابنہ ولیکن در ذکر لفظ انثی تحقیر اوست و در ولدہ تعظیم گوید فرزندانزد ایشان همان پسیرت و دختر
 داخل نفسیر زنان نیست رواہ ابو داود و ۱۳۰ و عن انس عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال من غلبت عنہ
 اخوة المسلم سیکم غیبت کردہ شود نزد وی برادر مسلمان و ہو یقدر علی نصرہ حال آنکہ آن کس قادرست بر یاری دادن
 برادر بدفع غیبت و عار از وی و منع غیبت گرازان فنصرہ پس یاری داد و منع کرد فنصرہ اللہ فی الدنیا و الآخرۃ یاری داد
 او را خدای تعالی و اعانت کند در دنیا و آخرت فان لم یصرہ و ہو یقدر علی نصرہ پس اگر یاری نداد او را وی قادرست
 بر یاری دادن وی ادر کہ اللہ فی الدنیا و الآخرۃ دریابد او را اللہ تعالی و مواخذہ و انتقام کشد از وی بسبب یاری او
 برادر مسلمان را در دنیا و آخرت اما اگر قدرت بر منع نداشته باشد معذورست پس ظلم اگر کہ اہیت بکند و اگر آنہم نتوانند
 بدل انکار کردن لازمست رواہ فی شرح السنۃ ۱۴۰ و عن اسمانیت یزید صحابہ انصار یہ جلیلہ از ذوات عقل و دین
 قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من ذب عن لحم اخیه بالغبیۃ سیکم دفع کند و باز دارد از گوشت برادر خود غایبانہ
 گوشت برادر یعنی خوردن آن کنایتست از غیبت و در قرآن مجید دشنام غیبت و انکار سفید ماید ایجب احدکم ان
 یاکل لحم اخیه میتا یا دوست میدارد یکی از شاخوردن گوشت برادر خود امر دہ شبہہ کہ غیبت کردن را بخوردن گوشت
 متحاب چون عرض اومی برو و آبروی او سیریزد گو یا ذوات او را ہلاک می کند و گوشت او را می خورد و برای مباح
 فرمود گوشت برادر مرده و برین تفتیر غیبت بمعنی غیبتست بفتح غین یعنی غایبانہ و بالغیبۃ متعلقست بذب
 و احتمال دارد کہ بالغیبۃ متعلق بلحم خیمہ باشد بقدر اکل لحم خیمہ بمعنی غیبت بکسر غین یعنی باز دارد از خوردن
 گوشت برادر کہ آن خوردن گوشت بسبب غیبتست و ماکل ہر دو معنی یکیست کہ منع کردن و باز داشتن مردمست از
 از غیبت یکدیگر یعنی ہر کہ باز دارد مردم را از غیبت کان حقاً علی اعدان معتقہ من النار باشد ثابت و واجب بر خدا اذرو
 تفضل آنا و کردن آنکس را از آتش دوزخ رواہ البیہقی فی شعب الایمان ۱۵۰ و عن ابی الدرداء قال سمعت
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول ما من مسلم یرد عن عرض اخیه غیبت ہیج مسلمانانی کہ رو کند و باز دارد عیب
 و منقصت را از آبروی برادر خود یعنی منع کند از غیبت الاکان حقاً علی اعدان یرد عنہ نار جہنم یوم القیمۃ مگر آنکہ
 ثابت گردد و خبر داد کہ رو کند و باز دارد از وی آتش دوزخ را روز قیامت ثم تلاذذہ الا یہ پتر خواند انخفضت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از برای استشہاد بر قول و سکان حقاً علی اعدان یرد عنہ نار جہنم این است را و کان حقاً

علینا نصر المومنین و هست ثواب و واجب بر مایاری دادن مومن را رواه فی شرح است ۱۶۰ و حسن عابد
 ان انسبی صلی الله علیه و آله و سلم قال من امر مسلم یخذل امر مسلم نیست هیچ مردی مسلمان که مخذل گرداند یعنی
 یاری ندهد مرد مسلمان را و منع نکند از طاعت وی فی موضع یتهاک فی حرمه در جای که گرفته شود و برده شود و در نجس
 حرمت او و مبالغه کرده شود در کشنام وی و دریده شود و پروغزت و منقص فی من عرضه و کم کرده خود
 در آن جا بجا چه بیزی از آبروی و الاخذ الله مگر آنکه مخذل گرداند آن کس را الله تعالی فی موطن حبیب
 نصرته در جا بجا کسی که دوست میدارد و در آنجا آن مرد یاری دادن خدای تعالی را که آنجا موطن آخرت باشد و دنیا را نیز
 شامل است و ما من امر مسلم نصر مسلم فی موضع متیقض فی من عرضه و یتهاک فی من حرمه الا نصره الله فی موطن حبیب
 فی نصرته و نیست هیچ مرد مسلمان که یاری دهد مسلمانی را در جای که کم کرده میشود از آبروی وی و گرفته میشود در و
 از حرمت و مگر آنکه یاری دهد او را الله تعالی در جائیکه دوست میدارد و در آن جا بجا یاری دادن او را رواه
 ابو داود ۱۶۰ و حسن عقیب بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من رای عورة کسیکه به بندشی هیچ
 یا عیبی را در مسلمانی و عورت چیز را گویند که شرم دارد و مگر و پسیدارد آدمی طور آنرا دوست دارد که پوشیده ماند و اعضا
 که واجب است ستر او از زن و مرد و مرد را اینجا معنی اول داشته اند و فی الصراح عورت اندام شرم مردم و هر چه از نمودن
 دیدن آن شرم آید سیف نماید هر که به بند عیب و بدی کسی را فتنه بپوشد آنرا و بر مردم پیدا کند کان کن احیی مودود
 باشد آن کس همچو کسیکه زنده گرداند دخترتری را که دفن کرده شده است زن در زمین چنانکه در جاهلیت میکردند و سر
 آورد آن مدفون را از قبر تا نیرد رواه احمد و استندی و صحیح و وجه تشبیه ستر عورت با حیا مودود آن گفته اند که هر که
 دریده شود پرده وی کشف کرده شود عیوب وی از شرم و خجالت چنان شود که گویا مرد دوست دارد که کاش مرده بود
 اما عیب وی ظاهر نشود و چون پوشیده شد عیب وی گویا زنده گردانیده شد پس پوشیدن عیب وی بمنزله زنده گردانیدن
 شد چنانکه مودود که در حد و مردن بود و بر آوردن از قبر زنده گردانیده شد و طبعی گفته که وجه تشبیه از کتاب
 امر عظیم است یعنی چنانکه احیای مودود امری عظیم است ستر عیب مردم نیز امری عظیم است تشبیه داد این بابان تا باب
 شود و حکم بستر عیوب و عورات مردم بشوق میل این ثواب عظیم اما پوشیده همانند که این وجه تشبیه با حیا مودود
 بخصوصا زساند امر عظیمه در عالم بسیار است چرا از میان آن تشبیه باین غریب نادر داد و فالوجه الاول اقرب و نسبت الله
 اعلم ۱۸۰ و حسن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان احدکم مرآة اخیه بکستی یکی از شما آینه
 برادر خود است فان را می به اذی پس اگر به بند یکی از شما در برادر خود عیبی و کم و بی طبعیت عیب پس باید که در کت آن
 اذی را از دس و مشغول گردد باصلاح حال وی به وجهی که تواند به تنبیه و سلام و زجر و نصیحت چنانکه شرط است و رواه
 الترمذی و روایت کرد این حدیث را ترمذی و ضعف نسبت بضعف کرد آنرا یعنی نهایت مدح باین لفظ ضعیف است و فی

که ولای داور المؤمن مرآتة المؤمن مسلمان آئینه مسلمان دیگرست یعنی می نماید اورا عیبه را و اعلام و غیبه میکند بر او
چنانکه آئینه که هر چه در شخص را می ست اگر چه اندک چیزی باشد دامی نماید یعنی مسلمان مطلع میگردد بر عیوب خود
با اعلام مسلمان دیگر چنانکه مطلع میگردد بر زشتی روی خود بنظر در آئینه ردیم فرمود قدس الله سره و صوفیه همیشه بخیرند
مادام که کاوش میگردند باشند از احوال یکدیگر و چون متفق شوند هلاک شوند و از برای تقویت و تائید این معنی
فرمود المؤمن اخ المؤمن مسلمان برادر مسلمان است یعنی ناصح و معاضد اوست کیف عنت طبیعت باز میبازد
و دفع میکند از وی چیزی که در وی ضرر و ضیاع و هلاک اوست و بوجه من و رای و حفظ میکند و نگاه میدارد حق او را
پس او و غائبانه او غیبت نمیکند او را و اگر کسی غیبت کند منع میکند و سکوت نمی ورزد بلکه حفظ میکند تمام
حقوق او را در نفس و مال و عرض و بعضی معنی حدیث المؤمن مرآتة المؤمن آئینه گویند که مسلمان چون در مسلمان دیگر
عیب نقصان بیند باید که بداند که این عیب و نقصان اوست که در آئینه و می نماید و از خود داند و متنبه گردد
و نفس خود را رجوع نماید و در مقام از آله آن در صلاح حال خود شود این معنی صحیح و دقیق است ولیکن سوق حدیث
موافق آن نیست کما لا یخفی ۱۹۰ - و عن معاذ بن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من جمی مؤمن
من منافق کسیکه حفظ کند و نگاه دارد مسلمان را از شر منافق که غیبت میکند او را یا ظلم میکند بر وی و ظاهر معنی اول
ست و عنوان منافق دال است بر آن چه غیبت گری کار منافقان است و حضور و غیبت یکسان نباشند و نیز قول
اول بعث الله ملکاً یحیی محم لیم القیمة من نار جهنم برانگیر و خدای تعالی فرشته را که نگاه دارد گوشت او را یعنی جسد او را
روز قیامت از آتش دوزخ مناسب معنی غیبت است که چون حفظ و حمایت کرد از غیبت که در حکم اکل لحم است
حمایت کرد حق سبحانه و تعالی او را نیز از آتش دوزخ و من ز می سلما بشی و یرید به شینه و هر که دشنام کند مسلمان را یا بجز
در حالیکه بخوابد بر آن چپز عیب او را عیبه الله علی جبر جهنم مجوس و موقوف دارد او را خدای تعالی بر پل
دوزخ حتی تخرج مما قال تا آنکه بیرون آید از آن چپز یک گفته است بر اضی که دن خصم یا تبعذیب بقدر گناه رواه ابوداؤد
۲۰۶ - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خیر الاصحاب عند الله خیرهم لصاب
بهترین یاران نزد خدا بهترین ایشان است بیا خود و او را کسندة ترقی او را و خیر الجیران عند الله خیرهم بجا ره و بهترین
همسایان نزد خدا بهترین ایشان است همسایه خود را رواه الترمذی و الدارمی و قال الترمذی نه احدی حسن خیر
۲۱۰ - و عن ابن مسعود قال قال رجل للنبی صلی الله علیه و آله وسلم یا رسول الله کیف لی ان اعلم اذا احسنت اذا
اسات گفتم مردی آنحضرت را چگونه حاصل شود مرا علم به نیکو کاری خود و بد کاری خود یعنی چگونه دانم که من نیکم یا بد
فقال انسی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اذا سمعت جیرانک یتقون قد احسنت فقد احسنت چون بشنوی
همسایه خود را که می گویند به تحقیق نیک کردی تو پس تحقیق بدان که نیک کردی و اذا سمعتهم یتقون قد اسات

و چون بشنوی همایا که میگویند به تحقیق بدر کردی تو پس بدان که بدر کردی یعنی نیکی و بدی تو بگو ای وادون همایا معلوم گرد و در واه ابن ماجه و پوشیده نماند که این در حق همایا خواهد بود که مردم با انصاف و راست گو باشند و غلبه دوستی و دشمنی محلا و مقر اچنانکه مثل این در حدیث انتم شهداء الله فی الارض گفتند ۲۲۰ و عن

عائشه رضی الله عنها ان انسبی صلی الله علیه و آله وسلم قال انزلوا الناس منازلهم فزادهم وادهم وادهم مراتب ایشان یعنی حد و مرتبه هر یکی را نگاهدارید یکی است شریف و اهل عزت دیگری وضع و ذلیل هر دو را یکسان نداشت و تعلیم و تکریم هر یک چنان سلوک کنید که موجب ایذا و خطرتی نگردد و واه ابو داود و در حیا را العلوم می آرد که عائشه رضی الله عنها طعامی می خورد و ختیری ازان راه در گذشت چاره نانی بوسه بفرستاد پس ازان سوار گشت گفت فرستاد که طعامی حاضر است اگر میل داشته باشید بایندگی از حاضران از تفاوت حال شان پرسید گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود انزلوا الناس منازلهم آن مسکین بآن نان پاره راضی است و اگر با سوار نیز بنشین میگردیم که با و می کردیم ایذا می کشید و ابانت میداد **الفصل الثالث**

۱۲ و عن عبد الرحمن ابن ابی قریظم قال تخفیف را و دال مملو در آخر صحابی است معهود و در اهل حجاز ان انسبی صلی الله علیه و آله وسلم تو صنادیو ما جعل اصحابه تمییز بوضو و روايت است از عبد الرحمن که آنحضرت وضو کرد و روزی پس مسح کردن گرفتند یاران او باب وضوی وی سابقا گذشته است که مراد باب وضو مصیبت اکثر بر آنکه لقب آب است که در آوند از وضو باقی مانده و بعضی آب وضو که از اعضا جدا شده نیز مراد داشته اند فقال انسبی صلی الله علیه و آله وسلم ما یحکم علی هذا پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم چه چیز داشت شمارا برین کار قالوا حب الله ورسوله گفتند باعث برین کار ما محبت خدا و رسول خداست فقال انسبی صلی الله علیه و آله وسلم پس فرمود آن حضرت من سره ان یحب الله ورسوله او یحب الله ورسوله کسیکه شاد و دیگر داند او را که دوست دارد خدا و رسول او را یا دوست دارد او را خدا و رسول او و این مرتبه بالاتر از اول است و در حقیقت هر دو مستلزم یکدیگرند هر چه هر

دوست دارد خود را دوست دارد و یحبه و یحبه بر قهرت بر فرمود که هر که محبت خدا و رسول خدا می خواهد فلیصدق حدیث پس باید که راست گوید سخن خود را اذا حدث چون گوید سخن را و لیود امانته اذا اتهم و باید که ادا کند و بسا امانت مردم را که نزد اوست چون نهاده شود نزد وی و بحسن جوار من جاویده باید که نیک کند همایا کسی را که بسا پیوسته است او را یعنی دعوی محبت خدا و رسول خدا یا امثال این امور که تسبیح باب وضو است مثلا چنان بیعت ندارد و بفرغش شایسته و ثابت نیست که در عهد و در ان امتثال را و در نوایست خصوصاً این امور که صدق حدیث و ادا ای امانت و حسن جوار است و در معاملات و حقوق ناس بدان ابتلا غالب است و گویا که در ایشان چیزی یافت که موجب تمهید و تقصیر در ادا این حقوق بود ازین جهت تخصیص کرد و الله اعلم مولانا احمد مجتبی شبانی رحمۃ الله علیه مردی بود در ناگور متدین و متبع یکی از

افعیای سید است که در ادای حقوق برادر تقصیری داشت در ویش شد و در خدمت مولانا افتاد تا بعدی که آب بر آب
خاتمه و دست می کشید روزی او را دید که کوزه آب بر سر می آید گفت یا ابو احمد حق با من است از تو راضی نمی شود و بر تو
برادر در باب و حق او را ادا کن و او را از خود راضی ساز ۲۰۰ و عمن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم یقول لیس المؤمن بالذی تشیع و جاره جائع الی جنبه فیت مسلمان کامل سیکه سیر میخورد و در بنایه بود و گرسنه
است در پیروی او و او را چهار دایت کرد این هر دو حدیث را البیهقی فی شعب الایمان ۲۰۰ و عمن ابی هریرة
قال قال رجل گفت ابو هریره گفت مردی یا رسول الله ان فلانة تذکر کن بشده صلواتها و صیامها و صدقاتها فلان
زن ذکر کرده میشود از بسیاری نماز و روزه و صدق و بیعی میگوید که عبادت بسیار میکند غیر انها تو ذکر
چرا انها را با انها جز این که آن زن میبخشد همسایه های خود را زبان خود و قال ہی فی التنازل و ان حضرت که در
در آتش و زنج خواهد بود بسبب انذای همسایه ها و نماز و روزه و صدق با وجود آنکه افضل عبادات اند کفارت آن
گناه وی نخواهد شد قال گفت آن مرد یا رسول الله فان فلانة تذکر کن قلة صیامها و صدقاتها و صلواتها پس بدرستی
فلان زن دیگر ذکر کرده می شود از کمی روزه و صدق و نماز و بیعی از ان بیان کرد کمی صدقه او را
بقول خود و انما تصدق بالاثار من الاقط بیدرستی این زن تصدق میکند بسیار با از فروت که چیزی قلیل و حقیر است و لا تو ذکر
بسا نه با جیر انها و لیکن انذای کند زبان خود و همسایه ها خود را قال ہی فی انجته گفت آنحضرت این زن در پشت خواهد
و تقصیری که در بسیاری نماز و روزه و صدق دارد انذای کند در همسایه ها را تلا فی آن میکند رواه احمد و البیهقی فی
شعب الایمان ۲۰۰ و عمن قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وقف علی ناس جلوس و هم از انی
است که آنحضرت ایستاد بر مردی که نشسته بودند فقال الا اخبرکم بخیر کم من بشر کم پس فرمود آیا خبر کنم شما را انیکستین
شما و ممتاز نکرد انکم نیکترین شما را از بدترین شما یعنی بیان کنم که نیکترین شما کیست و بدترین شما کیست قال گفت ابو هریره
فکتوا پس خاموش ماندند آن مردم گو یا سبب خاموشی ترس از ان باشد که تشخیص نرساند که این نیک است و این
بد نه مفهوم عام و مبسوطان کلی فقال ذلک ثلث مرات پس گفت و مکرر گردانید آنحضرت این کلام را سه بار فقال بل
بلی پس گفت مردی آری یا رسول الله اخبرنا بخیرنا من شرنا خبر ده ما را و بیان کن نویسنده کن نیکترین ما را از بدترین ما
فقال پس فرمود آنحضرت خیر کم من یرحی حیره و دیو من شره بهترین شما کسی است که امید داشته باشند مردم نیکی او را
و این بوده باشند از بدی او و شر کم من لایرعی خیره و لا یومئش شره و بدترین شما کسی است که امید نداشته باشند مردم
نیکی او را و این نبوده باشند از بدی او و آنکه امید نیکی او دارند و از بدی او این نباشند یا از بدی وی این باشند اما
امید نیکی او دارند و این است نه نیکتر است و نه بدتر رواه الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان و قال الترمذی هینا
حدیث حسن صحیح ۲۰۰ و عمن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الله تعالی قسم منکم اخلاکم

خداوند تعالی شصت کرد و میان شما خلقها و سیرت های شما را که از جمله دین است کما قسم بنیکم از اقل کم چنانچه قسمت کرد
میان شما از قهای شما را که از ابواب دنیا است بعد از آن تفصیل آن کرد و تفصیل اخلاق کرد و بر اوراق و نسخه مود
و ان الله تعالی لطیف الذی انما من محب و من لا یحب بدستی که خدای تعالی میدهد دنیا را که مراد بر اوراق اینجاست کسی را
که دوست میدارد و کسی را که دوست نیست و کافر یا مومن مطیع یا عاصی و لا یطیع الله و لا یطیع الا من احب و یحب الله و دین را
که اخلاق نیک است مگر کسی را که دوست میدارد و باز برای تاکید و تقویت حکم ثانی فرمود من عطاء الله الدین فی شصت
پس کسی که بدهد او را خدای تعالی دین را پس تحقیق دوست داشته است او را باز برای تاکید این معنی که دین اخلاق
نیکی است گفت و الذی نفسی بیده لا یسلم عبد حتی یسلم قلبه و لسانه یجد اسوگنه مسلمان نه شود و بنده تا آنکه مسلمان شود
مطیع گردد و دل و زبان او اسلام قلب تطهر است از عقائد باطله و اسلام لسان بازداشتن از کلام لا یعنی کذا اقل
الطیب و ظاهر آنست که عبارت از تصدیق و اقرار است بلکه کما یت از تسویت ظاهر و باطن و تخصیص قلب و لسان
از جهت بودن آنها در اسلام و ایمان و لا یؤمن حتی یؤمن جاره بوائقه و ایمان کامل نیاروده باشد تا آنکه این
مگر در همسایه او بدیهه او را این سینه از اخلاق است و تخصیص محبت بودن او است عمده در معاملات خلق و ذکر
ایمان اینجاست که کمال مبالغه است گویا که حقیقت ایمان که تصدیق قلبی است موقوف است بر آن چون اصل معنی
ایمان همین گردانیدن محبت از مذنب مناسب ذکر او باین گردانیدن همسایه از بوائق و الله اعلم و ۶۰ و عن
ابی هریره ان انسب صلی الله علیه و آله وسلم قال المؤمن یألف سلمان محل و مکان الفت و محبت است چه بد
اجتماع دین و اسلام بر الفت است و حق سبحانه منت نهاد بر مومنان تبالیف قلوب ایشان بقول خود که تمام اعدا الفت
بین قلوبکم و منت نهاد بر حبیب خود صلی الله علیه و آله وسلم تبالیف قلوب مومنین بقوله هو الذی ایدک بنصحه
و بالمومنین و الفت بین قلوبهم الایه و الاخر فین لا بالفت و لا یؤلف و نیست نیکی در سبب الفت نمیکند و محبت نه از سبب
را و الفت کرده نمیشود و محبت داشته نمیشود و او را یعنی مسلمانان دوست ندارند و او را ایمان چون سبب الفت و
محبت است مومن آلف و بالوف و محب و محبوب باشد و او چهار و است که در این دو حدیث را احمد و البیهقی فی شعب الایا
۶۰ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من قضی لاحد من اشی حاجه کسبیکه برآرد مکی از دست مرا
حاجتی و کاری فی الصراح قضای و اخن و حاجت رد کردن بریدن سیره همدار عالی که می خواهد که شاد گرداند او را
بقضای آن حاجت نقد سر فی پس تحقیق شاد گردانید مرا و من سر فی نقد سر الله و سبب سر و گردانید مرا پس تحقیق راضی
گردانید خدای را و من سر الله و سبب راضی گردانید خدای تعالی او را و الله اعلم و در او را خدای تعالی در شصت ۶۰ و
عن قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من اغاث مله فاداهم از انس است گفت گفت آنحضرت
سبب فریاد و رسی کند اند و گیتی را کتب الله ثلاث کسبین مغفرت بنویسد برای وی خدای تعالی هفتاد و سه آمرزش داده

فیما صلاح امره کله کی از ان هفتاد و سه آمرزش است که در سه صلاح کار است همه یعنی کار دنیا و آخرت
و ثقتان و سبعون که درجات یوم القيمة و هفتاد و دو آمرزش مر او را موجب زیادت درجات است روز قیامت^۹
و عمن عبد الله بن عمر عن ابي عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم روايت است از انس و از ابن مسعود
که گفتند گفت آنحضرت ان خلق عيال الله مخلوقات حکم عيال خداي تعالی دارند که نفقه و قوت ایشان بر دست قاض
ان خلق الی الله پس محبوب ترين خلق بتو است خدا من حسن الی عیال کسی است که نیکی کند بسوی عیال خدا روی السیفه
الا حادیت الثلثة روايت کرد بهیقي این هر سه احادیث را فی شعب الایمان ۱۰۰ و عمن عقبه بن عامر قال قال رسول
صلى الله عليه وآله وسلم اول الخمین یوم القيمة جاران نخستین و دشمن که بیکدیگر خصومت کنند حق خود را از یکدیگر طلبند
و همسایه اندر راه احمد و در اینجا اشکال آورده اند که در حدیث دیگر آمده اول چیزی که پیش نموده حساب کرده شود نماز
و در حدیث دیگر اول چیزی که حکم کرده شود بدان میان مردمان قضیه خون است و جواب داده شده است باینکه حدیث اول
ازین دو حدیث نسبت بحقوق است و ثانی نسبت بجهل که فی الزجاجة علی ابن ماجه للسیوطی ۱۱ و عمن الی هريرة ان
رجلا شکى الی انس بنی صلى الله عليه وآله وسلم روايت است از ابو هریره که مردی شکایت کرد بسوی آنحضرت قسوة قلبه
سختی دل خود را که علاج آن چیست قال امسح راس الیتیم و اطعم المسکین گفت آنحضرت در بیان علاج سختی دل دست بگذران
بشفقت بر یتیم و بخوران طعام مسکین را یعنی تعطف و مهربانی کن بر خلق که کسر صورت قساوت کند زیرا که علاج غضب
می باشد چنانکه علاج کسی که مبتلا بتکبر است بتواضع و بیخجل سباحت پس علاج ابتلا بقساوت قلب نرمی و مهربانی
نمودن باشد و وجه تخصیص یتیم و مسکین از اشارت قول حق جل و علا که فرمود او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیم و مسکین
او مسکینا ذی مسکینا مفهوم است زیرا که مراعات یتیم و مسکین را اتمام عقبه شاقه داشته از جهت وجود زیاده مشقت و محاربه
در آن هر که در عقبه شاقه در آید پیدا شود نرمی در دل او و مسامحت و دلفری وی رواه احمد ۱۲ و عمن سراقه بن کلب
صحابی است ایمان آورده روز فتح که ان انس بنی صلى الله عليه وآله وسلم قال الا اذکم علی فضل الصدقة آیا دلالت کنسم
شمارا بر فضل ترین صدقات انجا که مروده الیک ایس لها کاسب غیر که فضل صدقات صدقه کردن و نیکی کردن است
بر خست تو در حالی که باز گردانیده شده است بسوی تو یعنی طلاق داده او را شوهر او و باز آمده و خاتمه توافق داده نیست مر
این و خست را کاسب کننده و نفقه رساننده جز تو چنانکه سپری نداشته باشد که خدمت کند یا کسی دیگر که مونت او کند ناجار
در خاتمه پدر آند افتاد رواه ابن ماجه ۲۳ باب احب فی الله و من الله ۲۳ و عمن
ترجمه باب و شیخ و معنی حب فی الله محبت داشتن بوجه الله و از جهت خداوند تعالی بی مشارکت مواد شوب و یاد
اغراض و فی معنی علت آید چنانکه در قول وی تعالی الذین جاهدوا فینا یعنی آن کسانی که جبار و کبرند از جهت ذات
و طلب ما گویند التفکر فی معرفة الله واجب یعنی برای معرفت خدا و معنی من الله نیز من اجل الله گفته اند معنی

از برای خدا و رضای او و منزه معنی علت است چنانکه تری عینهم تفضیل من الدع و گفته اند که در فی الله سبب گفته
بیشتر است که محبت را منظور ذات الله ساخته شد و برین نقشه بر مال هر دو عبارت یکی آمد و خالی از تکراری نه و منضم
گفته اند که معنی حب فی الله محبت بنده مر خدا را و معنی حب من الله محبت خدا مر بنده را و این معنی از لفظ حب من الله ظاهر
تر است لکن احادیث باب در معنی کمتر واقع شده مگر حدیث دوم از فصل اول و در نسخه و بعضی بعد بعد از حب فی الله
نیز نوشته اند اما خدوده و در نسخهای دیگر موجود نیست و احادیث درین باب بسیار مذکور شده و ظاهر اترک او در نسخ محبت
فهم اوست از حب فی الله باعتبار مقابلت و الله اعلم **الفصل الاول** * * * * * عن عائشة رضی الله

عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الارواح جنود مجنونة ارواح پیش از تعلق ببدان مثل شکر با بودند
که بیکجا جمع بودند پس از آن آنها را متفرق ساختند و ببدان فرستادند فلما تعارف منها ائلف پس آنها که شناسا
بودند از آنها بخلقه مناسبت و مشارکت در صفات الفت گرفتند و آشنا شدند بعد از تعلق به بدن و مائتا کر آنها گرفت
و آنها که ناشناسا بودند بی مناسبت مختلف شدند و بیگانه گشتند چنانکه کسی آیس و محبوب خود را گم کرده باشد باز یاب
و این تعارف و تئاکر در دنیا با الهام آتشی است بی آنکه بیا و ایشان باشد و هم در آن موطن میان خود آشنائی و بیگانه گئی یکدیگر
داشته اند و ازینجا است که نیکان به نیکان آشنا و محب و مائل باشند و بدان بدان و اگر محبت بعضی عوارض و سبب
قصه بخلقات این افتد نادر بود و آخر مال و مرجع بان گردد که اصل است ر و او بخاری و ر و او سلم عن ابی هریره روایت کرد
این حدیث را از عائشه بخاری و روایت کرد از اسلام از ابی هریره چون هر یکی از شیخین روایت از صحابی دیگر کرد
این حدیث را متفق علیه گفت چه متفق علیه در اصل ملح محدثین بر تقدیری باشد که هر دو از یک صحابی روایت کنند چنانکه
در مقدمه معلوم شد و ازین حدیث معلوم شود که ارواح اعراض نیستند مخلوقند پیش از اجساد و لیکن لازم نیاید از آن
قدم ارواح و خود در حدیث واقع شده که پیدا کرده شد ارواح پیش از اجساد و بدو هزار سال نعم لازم آید که قول بخلق آنها
بعد از تمام بدن و تسویه آن باطل باشد مگر آنکه مراد بخلق آنها قبل البدن بصفت مذکور و تقدیر آنها باشد همچنین و این تاویل

فی الف مرچ حدیث است و الله اعلم * * * * * عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
ان الله اذا احب عبدا اخذای تعالی چون دوست میدارد بنده را از زندگان خود و راضی میگردد و از وی و اراده خیر و هدایت
و توفیق میکند مراد او و القای رحمت بروی دعا جبرئیل می خواند جبرئیل را فقال انی احب فلانا فاحبه پس بگوید چه هست
رب العزت جل جلاله تحقیق من دوست میدارم فلان بنده را پس دوستدار تو او را قال فحبه جبرئیل گفت که حضرت
پس دوست میدارد آن بنده را جبرئیل به ثنا و دعا و استغفار و محبت تقای وی نعم نیادی فی السمار پستند ای بنده
جبرئیل با مر آتھی در آسمان برای شنو ایندن فرشتگان فیقول ان الله يحب فلانا فاحبه پست بگوید جبرئیل بفرشتگان خدا
دوست میدارد فلان بنده را پس دوست دارم شما او را فحبه اهل السمار پس دوست میدارد آن بنده را آسمان

که فرشتگان باشند ثم یوضع له القبول فی الارض پیر نهاده میشود و مر آن بنده را قبول و محبت در دلهای زمینیان که مردم اند بلکه جن و انس و اذا انقض عباد عاجل فیقول انی انقض فلانا فانقضه و چون دشمن بیدار و اندک باشد بنده را و نارا نشه میگرد و از وی و اراده شر و ضلالت و خذلان و عقاب میکند و از آنجا که جبرئیل را پس میگوید تحقیق من دشمن بیدارم فلان بنده را پس دشمن دار تو و ارا قال فیقضه جبرئیل گفت آن حضرت پس دشمن بیدار و از جبرئیل بزم و نفس دین و کراهت تقای او غم نیادی فی اهل السمار ان الله یقض فلانا فانقضه پیر نهاده و جبرئیل بفرمان الهی تعالی در آسمان که خدای تعالی دشمن بیدار و فلان بنده را پس دشمن دارید شما و ارا قال گفت آنحضرت فیقضه پس دشمن بیدارند آسمانیان آن بنده را ثم یوضع له القبول فی الارض پیر افکنده میشود و مر آن بنده را دشمنی در دلهای زمینیان رواه مسلم و بخاری نیز روایت کرده است آنرا اظهار تمولف بران مطلع شده که ذیل ۳۰۰ و ۳۰۱

عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله یقبل یوم القیمه این التیابون بحلبالی و هم ازانی هریره و است که گفت گفت آنحضرت بدستی که خدای میگوید روز قیامت که اندوشت دارندگان یکدیگر بسبب بزرگی من و محبت عنک من الیوم اظلم فی ظلی امروز جای و هم ایشان را در سایه خود یوم لا اطل الا ظلی در روزیکه نیست سایه جز سایه مرا و از سایه خدای تعالی یا سایه عرش است چنانکه صبح در بعضی احادیث آمده و اضافت بوی تعالی برای شرف و تقطیع است یا مرا و از سایه حق گفت و ستر و رحمت او است چنانکه السلطان ظل الله آمده و یا سایه عبارت از راز و نعمت چنانکه گویند عیش ظلیل یعنی زندگانی خوش رواه مسلم ۳۰۲ و عمر عن النبی و هم ازانی هریره است آداب صلی الله علیه و آله و سلم ان رجلا زارا خاله فی قریه اخری که مردی قصد زیارت کرد برادری را که مر او را بود و در ده فاصدا الله له فی مدرجه ملک پس منظر به نشان خدای تعالی برای او در راهی که می گذشت فرشته را مدربه بفتح نیم و جیم راه قال این ترید پرسید آن فرشته از آن مرد که میخواهی که بروی قال ارید اخالی فی بنده اسیریه گفت آن مرد می خواهم که باین ده بروم تا ملاقات کنم برادری را که مراست درین ده قال بل لک علیه من نعمته ترهنا گفت فرشته آیا هست مرا تراب روی حق نعمتی که مالک شوی و استیفا کنی آنرا یعنی برای طلب جزای نعمتی که او را داده بروی و بعضی گفته اند که مراد آن است که آیا هست ترا نعمتی بروی که داده آن را و میخواهی که ترتیب و تمام کنی آن نعمت را و اصلاح کنی آن را و معنی اول مناسب ترست بمقام زیرا که غالب است که آدمی بقصد استیفا و محض جزای نعمت خود میسر و دومنی ثانی مناسب ترست بمفهوم ترتیب و گویند که ترتیب بمعنی تملیک نیز آمده قال لا گفت آن در جواب فرشته نمیر و هم برای ترتیب نعمت غیرانی اچیته فی الله نیست مراد است زیارت گد محبت و دشمنی من او را بوجه الله و طلب رضای او تعالی قال فانی رسول الله الیک بان الله قد احبک کما احبته فیه گفت فرشته پس بد رسته من و ستاده خدایم بسوی تو ما خبر هم ترا که خدای تعالی دوست و دوست ترا چنانکه دوست و دشمنی تو او را برای خدا

روا مسلم ۵۰۰ و عمر بن ابن مسعود قال جابر رجل الى النبي گفت عبد الله بن مسعود آدم مردی بسوی پیغمبر خداست
علیه وآله وسلم فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله کیست نقول فی رجل چه میگوئی و چگونه حکم می کنی در مردی که حب ما
و لم یحبی بهم دوست داشته است گریه را و ندیده و در نیافته است ایشان را و ندیده و صحبت نداشته با ایشان میل
نکرده با پنج ایشان محل کرده اند فقال المریع من احب پس فرمود آن حضرت مرد با کسی است که دوست داشته است
ایشان را یعنی مقرب و دوستی است اگر چه در نیافته و ندیده و کار نکرده اگر چه محبت کامل که اعتبار را شاید همان است که
بمناجعت و موافقت کشد اما اصل آن جذاب و اعتقاد مورث محبت و اتحاد است این بشارت مرد و سندان را که
و علماء و ثقیاء و اولیاء اگر امید است که فردا در زمره ایشان خیزند و با ایشان باشند انشاء الله تعالی متفق علیه ۵۰۶ و عمر
انس ان رجلا قال روایت است از انس که مردی گفت یا رسول الله متی الساعة کی می آید قیامت قال گفت آنحضرت
و یلک و ای بر تو و ما اعدت لها چه آماده کرده از عمل صحیح برای قیامت یعنی این را چه میرسی که قیامت کی خواهد شد
عملی که کن و کاری باز قیامت هر وقت که شود طایفه آنحضرت را این سوال وی خوش نیامد و گمان برد که از وی گفت و
استبعا وی پرسید از خوف و اعتقاد قال گفت آن مرد ما اعدت لها آماده نکرده ام و کاری نساخته ام برای قیامت
الا فی احب الله و رسول که دوست میدارم خدا و رسول خدا را چون آنحضرت این کلمه را شنید از وی
و معلوم کرد که از وی خوف و اعتقاد می گوید قال فرمود دلت مع من چیست تو یا کسی خواهی بود که دوست میدار
او را چون خدا را دوست میداری در جوار رحمت و غرّت وی خواهی بود و چون رسول خدا را دوست داری نیز
از مقام قرب و عنایت وی بهره در باشی اگر چه مقام او بلند تر و عزیز تر است که کسی با بنابر خدا ما نور محبت و محبت و
بر همان و تابان وی خواهد یافت و قربت و محبت وی مشرف خواهد ساخت قال انس فماریت لم یلین به جوا
بشی بعد الاسلام فهم بها گفت انس چون فرمود آن حضرت این کلمه را و بشارت داد با این نعمت عظمی ندیدم مسلمانان
که خوشحال شد و باشند هیچ چیزی بعد از خوش حالی با سلام که داشته اند بخوش حالی ایشان باین کلمه که فرمود
آنحضرت اصل ایمان و اسلام است و این بشارت نیز متفرع بر دو اثر و فیه اوست متفق علیه ۵۰۷ و عمر بن
موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مثل البلیس الصالح و السویر کما مل المسک و ما فح الکبیرة حکم و ما
هم نشین نیک و بد مثل حال بر دانه مشک است که با خود دارد و دو دم کنند کبریت بکبر کاف و سکون یا
تحت نیه و نه آهنگری و مشک که با آن بهر دو جمع وی با کبار است بیا و اما کور بود و نام کور و آهنگران است که از
محل بنا کنند و جمع وی اکوار بود و کیران جمع هر دو آید و در نهایت گفته کیر نام همان کور است که از گل بنا کرده شد و فرق
قول بعضی است فحامل المسک اما ان یخدیک پس بر دانه مشک با آنکه میدهد از ان مشک و می بخشد بی عوض
الاخذ به جای محله و بذال مسمیة الاعطار و خذ بضم عا و محله و سکون ذال معجمه نام عطیه که از قسمت غنیمت کسی برد

و اما ان بتباع من یا آنکه مخفی مشک را از وی چنانکه در محبت خدمتی میکنند و از مصاحب در برابران خود
 قیض می برند و اما ان مجده من ریحا طیبه یا آنکه میانی از ان مشک بوی خوش یعنی اگر مشک نیرسد بوی خود و دیگر
 و از همین مصاحب اگر فیضی و نعمتی بشخص نیرسد همین بس است که ساعتی در محبت او خوش حال میشود و فارغ می
 و نافع الکیر اما ان یحرق ثیابک و در و ندهد که یا آنکه میوز و جامای ترا و اما ان مجده من ریحا طیبه یا آنکه میانی از وی بوی
 همچنین صاحب بدیا ضر میکند و ضائع میکند وقت را و میرسد و یا آنکه استعدا را میوز و لباس تقوی را و اگر این نباشد بی ذوقی
 و نافع خوشی وقت نقد است متفق علیه **الفصل الثانی ۹۰** و عن معاذ بن جبل قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول سمعنا
 بن جبل که از عنای صاحب است گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت قال الله تعالی حببت محبتی استخیر من فی گفت پروردگار قسم
 ثابست و واجب شده دوستی من مردوست دارندگان یکدیگر را نسبت من و دوستی من و اتجا السین فی و نهشندگان
 محبت من و ذکر و ثنای من و المیز ادرین فی و زیارت کنندگان یکدیگر را برای من و رضای من و المتبا و لین فی
 و بریکه یکدیگر مال کنندگان محبت من و طمع در ثواب من بی شوب سمع و ریاه و اه مالک و فی روایه الترمذی و در روایت
 ترمذی آمده که قال گفت آنحضرت یقول الله تعالی یسکون الله تعالی اتجا بون فی جلالی لهم منابر من نور دوست دارندگان
 یکدیگر را محبت عظمت و جلال من مرا ایشان را منبرهاست از نور یعنی روز قیامت یقبضهم النبیون و اشد ابر مشک
 می برند ایشان را پیغمبران و شهیدان اینجا اشکال می آید که چون روا باشد که انبیا افضل الناس اند علی الاطلاق و
 که جان و مال خود را در راه خدا بذل نمودند با آن فضل عظیم که ایشان را حاصل است رشک برند برین جماعه که این عمل
 باین آسانی کردند و رشک بمفضول بر فاضل نبود و اشک آنکه میگویند که مراد از غبطه اینجا استخوان و ثناست چه حقیقت
 معنی او که طلب مثل آنچه ایشان دارند یعنی انبیا و شهیدان را گویند و مقام ایشان را احسان نمایند جواب دیگر آنکه
 کلام منبر بر فرض و تقدیر است یعنی اگر انبیا و شهیدان بر کسی غبطه بودی برایشان بودی و مشهور در جواب آنست که
 تواند که در مفضول صفتی باشد که در فاضل نباشد با وجود فضائل و کمالات که در جنب آن صفت مفضول محسوب است چنانکه
 یکی هزار غلام خوش روی با چندین صفتها و هنرها دارد و یکی دیگر غلام بچه خردی دارد که شیر یک است که آنرا نیز می خواهم
 که او را باشد بسبب غایت شوق و حرص بر احراز فضائل و مزیات حق یا آنکه انبیا صلوات الله علیهم نیز بجانب فی
 دارند بر وجه اتم و اکمل فافهم و بعضی گویند که این حالت در محشر باشد پیش از و آمدن بهشت و فوز بنعمت آن و نیل درجات
 قرب الهی تعالی و در حدیث آمده بیاید که صفت ایشان نیست که ایشان را خونی و زنی یعنی تشویشی و تردیدی نباشد و این
 و فارغ البال باشند و مردم دیگر را گرفتار نمی نفس بود و انبیا را تر و داست و اهتمام بحال ایشان باشد پوشیده نهان
 که اشکال مذکور در انبیا صعبی دارد و اما در شهیدان چنین است چه در جهت میل محبت الهی شاید که کمتر از شهید بود بلکه بیشتر از
 باشد و الله اعلم خبر ۶۰ و عن سر رعی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان من عباده

لأننا ما هم بانبیاء ولا شهداء بدستی که از بندگان خدا آدمیانی که نیستند ایشان پیغمبر و نه شهید لعظیم الاغیار و اشهاد
یوم القيمة رنگ میزنند ایشان را پیغمبران و شهدایان روز قیامت بکانه هم من الله بسبب مرتبه ایشان که نزد خدا دارند
قالوا صحابا گفتند یا رسول الله خبر ما من هم خبر یکن قوم ما بان را کیستند ایشان قال هم قوم صحابا بر روح الله ایشان قومی اند
که دوست داشته اند یکدیگر را بهجت روح خدا بضم را در اصل یعنی آنچه زنده شود بوی بدن و مراد بوی اینجا قرآن دارند
و در قرآن حب میفرمایند و کذلک اوصینا الیک روحا من امرنا چنانکه حیات ابدان بر روح است حیات قلوب بقرآن باشد
و در قاموس گفته قرآن را یکی از معانی روح گذشته و دوست داشتن محبت قرآن یا بان معنی است که محبت جامع و دایره
محبت ایشان قرآن است یعنی دین اسلام یا بان معنی که قرآن باعث آمرت بموالاة مؤمنین و تنجیب بیکدیگر بعضی
مراد از روح وحی دارند که آن سینه از معانی روح است و این نزدیک معنی اول است و بعضی مراد از روح الله محبت دارند
چه محبت سینه بسبب حیات و نشاط و تازگی و لهام است چنانکه محبوب را گویند انت روحی و در بعضی نسخ روح بفتح نیز تصحیح
کرده اند که معنی چیست آید فروح و در میان های رحمت و رزق کذا فی الصحاح و قال جمیع معانی یکی است یعنی دوست داشتن
برای خدا علی غیر ارحام بنیم در حالیکه محابب ایشان واقع و مبنی است بر غیر قریبتهای رحم که میان ایشان باشد و لا اهل
یتعاطونهم بانه مبنی است بر مالهای که داد و ستدی کنند از میان یکدیگر فوالله و جوهم لنور پس بخدا سوگند که رویها
ایشان منور است بلکه عین نور است مبالغه و انهم علی نور بدستی که ایشان پر نور اند یعنی نرسد باز نور اند چنانکه در حدیث
سابق گذشت یا مستولی و تمکن بر نورند مقصود بیان است و جلالت و رفعت شان و مکان ایشان است لایق فون
اذا خاف الناس فیه ترسند و تسکیم ترسند مردم و لا یخفون اذا خزن الناس و اند و بگین نمیشوند قوت یکدیگر اند و بگین شوند
مردم و قرآن بده آلائی و خواند آنحضرت برای استنشاد و اثبات ولایت خدا را ایشان را و نفی خوف و حسد را از ایشان
این آیت را که الا ان اولی الامر الاخوف علیهم و لا یخفون رواه و این حدیث را باین لفظ که مذکور شد ابو داود
رواه فی شرح آیه عن ابی مالک و روایت کرد و او را می آید در شرح آیه از ابی مالک اشعری بلفظ اصباح بقطعی که در
مصباح مذکور است مع زواید باز یا دتیهامی دیگر چنانکه در مصباح است و کذا فی شعب الایمان همچنین روایت کرده
بلفظ مصباح باز یا دتی ما در شعب الایمان ۳۰ و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لابی
گفت آنحضرت مرا بی دروغی را یا با ذری عری الایمان او فقی ای ابو ذر کدام یکی از عروایایمان محکم است
عروه بضم عین محکم و سکون را هر چه تشک نموده و خشک در زده شود بوی مثل عروه اعمال که بار بسته میشود بوی عروه
کوزه که بسته وی باشد اعتبار که کرده شد برای آنچه تشک کرده شود بوی در دین باز اکان ایمان و صفات آن معینیه
ای ابو ذر میدانی که کدام یکی محکم تر است تا تشک کرده شود بوی و رنجات آخرت و ثواب آن
قال گفت ابو ذر الله و رسوله اعلم خدا و او را دل خدا و انا ترست این کلمه عادت صحابه بود که چون آنحضرت چیزی را از ایشان

می پرسید ایشان حال معلم خدا و رسول خدا میکردند تا و با دوستان قال گفت آنحضرت الموالاة فی الله دوستی و
پیشگی کردن با هم از جهت خدا و محب فی الله و بغض فی الله و دوست داشتن کسی را از جهت خدا و دشمن داشتن از جهت خدا
و الهیتم فی شعبه یا نه . . . عن ابی هریره ان انس بنی صلی الله علیه و آله وسلم قال اذا عاود المسلم افاه چون عیادت میکند
مسلمان مسلمان دیگر را او زاره یا زیارت میکند و بدین معنی می آید قال الله تعالی میگوید خدای تعالی طبعت خوش شد
زندگانی تو در دنیا و آخرت و طاب ممشا که خوش است رفتن تو که اینجا آمدی و بهر گام که زدی ثوابی بدست آمد و دوست
و ثبوتات من کجاست منزله اگر فتمی از بهشت منزله را و این قرینه احتمال دعایندار و معنی خوش باد زندگانی تو و خوش
راه رفتن تو و دیگر رفتن تو از بهشت منزل رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب . . . و عن ابي عبد الله بن محمد کرب
صاحبی است نزدی که و شخص را و دوست در اهل شام عن انس بنی صلی الله علیه و آله وسلم قال اذا احب الرجل افاه
چون دوست دارد مردی مسلمان را قلینجه انی سیمه پس باید که خبر کند آن مرد آن مسلمان را که وی دوست میدارد او را
زیرا که این باعث استماله قلب و اعتلاب لفت محبت است و چون داند که وی دوست میدارد حقوق محبت
رعایت کند و در دعا و نصیحت وی باشد رواه ابو داود و الترمذی . . . و عن انس قال مر رجل بالنبی گفت آن
گذشت مردی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و عنده ناس و نزد آنحضرت مردمان بودند فقال رجل من عنده آن
لا احب هذا بعد پس گفت مردی از آن کسان که نزد آنحضرت بودند بدستی که من دوست دارم این مرد را که گذشت
از جهت خدا فقال انس بنی گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اعلمته آیا دانایید این مرد را که تو دوست میداری
او را قال لا گفت ندانایید ام قال فرمود قسم الیه فاعلمه بر خیز و برو بسوی او پس بدانان او را فقام الیه فاعلمه پس بجا
رفت بسوی او پس بدانایید او را که من دوست میدارم ترا فقال انس بنی گفت آن مرد در دعای او احبک الذی انی
له دوست دارم و ترا آن کسی که دوست داشتی تو مرا از برای وی یعنی الله تعالی و باید که چون یکی بدیگری گوید انی احبک
در جواب وی گوید احبک الله قال گفت انس که راوی این حدیث است ثم رجع پستربا آمد این کس فسأله انی پس پرسید
او را پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که چه گفت آن مرد در جواب تو فاجابه بما قال پس خبر داد آنحضرت را بانچه گفت آن مرد
در جواب و فقال انس بنی صلی الله علیه و آله وسلم انت مع من احببت تو با کسی خواهی بود که دوست میداری او را و
ما احببت و مر تراست جز او اجرا نمیشد که وی برای خدا و محبت داشتن وی بلکه در هر عمل و معنی اعتبار ثواب
چشم داشتن از خدا عزوجل و حبه بجز عا و سکون سین با سم است از وی و اصل لفظ از حساب است یعنی شمردن گویند که این
فعل را محبت نیست ثواب در حساب می در آرد و نظر اعتد او است بار بران می گمارد رواه الهیتم فی شعبه الا بی
و فی حدایه الترمذی و در روایت ترمذی باین لفظ آورده که المزمع من احب وله ما کتبت مرد با کسی است که دوست میدارد
او را و او را اجرا آنچه کسب کرده نیست ثواب . . . و عن ابی سعید انه سمع النبی صلی الله علیه و آله وسلم یقول اوسعید

از آنحضرت شنید که می فرمود لا تصاحب الا مؤمن یا مری مکن و صحبت مدار مگر مسلمان را یعنی نه کافر را یا مسلمان صالح را
نه فاسق را و مؤتید این معنی است قرینه او که فرمود لا یاکل طعامک الا لقی و باید که نخورد طعام ترا مگر مردی پر مهر گار
یعنی طعام تو باید که از وجه حلال باشد تا قابل خوردن متقیان شود و باید که متقیان را بخورانی نه غیر ایشان را منع
از مصاحبت و مواکلت کفار و نجس را بسبب الفت و محبت نگیرد و از مصاحبت ایشان صفات ذمیه سه است
مکن و گفته اند که باین شرط طعام دعوت است نه طعام حاجت زیرا که حق سبحانه و تعالی شناکر دیر جماعه که طعام
میتهند مسکین و یتیم را و اسیر را و اسیران ایشان کافران بوده اند پس برای دفع حاجت طعام به کافران داد

رواه الترمذی و ابو داؤد و الدارمی + ۸۰ + وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم البر دين خليله مرد بر دين دوست خودست يعني هر که دوست دارد کسی را البته بر مذہب و سیرت وی باشد فليظف احمد کم من خيال پس باید که نظر و اندیشه کنی از شما که را دوست میدار و رواه احمد و است ترمذی و ابو داؤد و ابی هريرة
فی شعب الایمان و قال الترمذی هذا حديث حسن سيب و قال النووی اسنادہ صحیح مقصود و مؤلف ازین تطویل بسیار در رد بر کسی است که توهم کرده که این حدیث موضوع است و حافظ سراج الدین قسزونی مردی است که بر صاحب مصابیح اخذ کرده و گفته که این حدیث موضوع است و شیخ ابن حجر عسقلانی بروی رد کرده و گفته که ترمذی این حدیث را تحسین نموده و جا کم تصحیح کرده است کذا قال اسبیوطی + ۹۰ + وعن يزيد بن نفاة يفتح نون يعني له صحابي است حاضر شد چنین را باشد که ان بعد از ان اسلام آورد و ترمذی گفته که شناخته شده است مرا و اسامع از آن حضرت و صاحب جامع الاصول او را در صحابه ذکر کرده و ابو حاتم گفته بصری تابعی است و صحبت ندارد و ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده و الله اعلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا آخى الرجل الرجل چون برادر گزید و مردی دیگر را دوست دارد او را فليست له عن اسم ابیه باید که پرسد او را از نام وی و نام پدر وی و من هو و باید که پرسد که از کدام قبیله و کدام مردم است فانه او صل للمودة زیرا که بدرستی این پرسیدن نام وی و پدر و قبیله و خویشانشان وی پیوند دهنده ترست و مودت را رواه الترمذی + ۹۱ + الفصل الثالث + وعن

قال خیر علینا رسول الدبیرون آمد بر یاقیمب خدا صلی الله علیه وآله وسلم قال فرمود آمدرون ای امسال
 احب الی الله تعالی آیا درمی یابید که کدام عمل از اعمال فاضل ترست نزد خدا ای تقاسی قال قائل الصلوة والركوة
 گفت گوینده از جماعتی صحابه که حاضر بودند نماز و زکوة محبوب ترین اعمال اند نزد خدا قال قائل الجهاد و گفت گوینده
 دیگر کارزار کردن بجا و آن محبوب ترست قال انسبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ان احب الاعمال الی الله تعالی
 المحب فی الله و المنفض فی الله بدستی که محبوب ترین اعمال بسوی خدا و دوستی از جهت خدا است
 اینجا اشکال می آید که چون روا باشد که حب فی الله و منفض فی الله محبوب تر از صلوة و زکوة و جهاد باشد و حال آنکه اینها

افضل اعمال اند علی الاطلاق جوابش آنکه هر که محبت بوجه الله دارد او محبت خواهد داشت آسیا و اولیا و صالحان
از بندگان خدا را ولایت و اطاعت خواهد کرد ایشان را کسیکه دشمن داشت از برای خدا دشمن خواهد داشت
و دشمنان دین را و بذل مجدد خواهد نمود در جهاد و قتال ایشان پس در اینجا هر طاعات از نماز و زکوة و جهاد و غیره
درآمد و چیزی بدر زنت گویا فرمود اصل و مبنی و مدار اعمال و طاعات حب است و بغض است و بعضی گویند که از
اجبیت افضلیت لازم نیاید گو نماز و زکوة و جهاد افضل است پس حب است اما محبت است و بغض است محبوب تر باشد فاسم
رواه احمد و روی بود او و الفصل الاخر امام احمد تمام این حدیث را که مذکور شد روایت کرد و روایت کرد ابو داؤد
همین فصل اخیر را یعنی ان احب الاعمال آیه و سوال جواب که اول مذکور شد روایت نکرده + ۲۰ و عن ابی امامه قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما احب عبد الله الا ان یکره به دوست داشت هیچ بنده بنده دیگر را از برای خدا
مگر آنکه بزرگ داشت باین دوست داشتن پروردگار خود را زیرا که چون محبت وی تعالی دوست داشت گویا او را دوست
داشت کمال تر و تمام تر چه کمال دوستی آن است که به متعلقان محبوب سرایت کند رواه احمد + ۳۰ و عن اسماء بنت
انها سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول روایت است از اسماء بنت یزید بن سکن که صحابی مشهور است که
وی شنید آنحضرت را که میگفت الا انکم نجیارکم یا اعدائکم نعم شما را که بهترین شما چه کسانی اند قالوا گفتند صحابه
یا رسول الله اعلام کن ما را که بهتر ما چه کسانی اند قال فرمود بخیرکم الذین اذروا ذر الذکر الله بهترین شما کسانی اند که چون بپوشند
یا ذکرده شود بدین ایشان خدا را از جهت ظهور انوار طاعت در سیمای و وضوح شواهد قرب حق در احوال و وجود
در افعال ایشان و لای محبت داشته شود ایشان باین محبت که همه راجع محبت الهی اند پس محبت بایشان محبت فی الله
و لوجه الله باشد رواه ابن ماجه + ۴۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لو ان عبد
تجانی فی الله عز وجل واحد فی المشرق و آخر فی المغرب مگر باشد این که دو بنده که دوست داشته باشند یکدیگر را یکی در شرق
و دیگری در غرب بجمع الله بینما یوم القیمه هر آینه جمع کند خدای تعالی میان این هر دو بنده روز قیامت یقول
میگوید الله تعالی هذا الذی کنت تحبه فی این بنده آن کسی است که بودی تو که دوست می داشتی او را از جهت نزد
+ ۵۰ و عن ابی رزین یصحیح را و کسر زای نام او لقیط است بفتح لام صحابی مشهور است محد و در اهل طائف
روایت است از وی انه قال له رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که گفت مراد را آنحضرت الا اولک علی ملاک بنی الام
آیا را نه نه میترسید چیزی بای که قائم و برپا میشود بان کار دین ملاک چیزی که بر سیم آنچه برپا ایستد آن چیز بوسه چنانکه
قلب ملاک حبست الذی تصیب بخیر الدنیا و الآخرة آن چیز بای میسر سبب آن چیز مانگی دنیا و آخرت را پس
از ان بیان کرد ملاک امر را بقول خود علیک بهایس اهل الذکر بر تو ما و شستن بجلسمای اهل ذکر یعنی براس ذکر
و اذ اعلوت فخر که ملاک ناستطعت بزرگ الله و چون تنها نشیند پس زبان زبان خود را چسباند آنکه توانی بزرگ خدا

یعنی در جماعت و تنهایی ذکر یکش واجب فی الله و بعض فی الله و دوست دار هر که را دوست داری بر آن
 خدا و دشمن دار هر که را دشمن دار بر آن خدا یا با رزین بل سحر است ان الرطل اذا خرج من مینه زائر انما
 ای با رزین آید میدانی که مرد چون بیدون آید از خانه خود قبضه زیارت برادر مسلمان شصت و سهون الف
 ملک در پی میرسد و او را بنقاد نیز از فرشته مشایعت در پی رسیدن کسی را کلمه صلوات علیه همه آن فرشتگان و ما
 برعت میفرستند بروی و استغفار میکنند و او را یقولون ربنا الله اول فیک فصد و میگویند فرشتگان اس
 پروردگار ما بدستی این شخص بوند کرد و محبت داشت از برای تو پس بوند کن او را محبت و منفعت خوش
 فان استطعت ان تمحل حبک فی ذلک پس اگر میتوانی که بکار در آری آن خود را در زیارت برادر مسلمان فصل
 پس مکن آن عفو طاعت داری بذل مجهود کن در آن ۶۰ و عن ابی هریرة قال کنت مع رسول الله صلی الله علیه
 و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت ابو هریره بودم بآن حضرت پس گفت آنحضرت ان فی الجنة بعدا
 برستیکه درشت ستونهاست من یا قوت از یا قوت و عمد بضم عین و سیم جمع عمد و بفتح عین علیها غرف من رز
 بر آن ستونها غرفهاست از رز بعد و غرف بضم عین و فتح راجع غرفه بضم عین یعنی منزل رفیع لها ابواب مفتحة من
 غرها را درهاست کشاده داشته شده یعنی کما فی الکوکب الدری روشن میشود و می درخشد آن غرف و ابواب
 چنانچه روشن میشود و می درخشد ستار و روشن فقالوا پس گفتند صحابه یا رسول الله من لیکنها که می باشد در آن غرف
 قال فرمود امتحان بون فی الله و المتحابون فی الله و المتقون فی الله می باشند در آن غرها دوست دارند گان یکدیگر
 را براسه خدا و هم نشینندگان برای خدا و ملاقات کنندگان برای خدا و روی الیهی فی الاعادیت الیهی روایت کرد
 بهی این سه حدیث را فی شعب الایمان ۲۰۰ باب مائینی عن من التهاجر و التقاطع
 و اتباع العورات فی اصلاح تهاجر بریان و فی التماسکس التهاجران یقاطعان تحبه هجره
 بافتح و هجره انا بلکه و چون معنی تهاجر تقاطع است قول و التقاطع بیان تفسیر تهاجر بود و مراد ترک
 ملاقات و سلام برادر مسلمانان است و بریدن پیوند صحبت و اخوت اسلام زیاده بتر روز و آن مطلق ممنوع غرضی
 نبود و لهذا گفت مائینی عن من التهاجر و التقاطع و عورات جمع عورت است و سابقا گذشت که عورت آنچه شرم
 دارد و مکروه است و دارد می ظهور آنرا و دوست دارد که پوشیده ماند از عیب نقصان که در است و اتباع عورات
 در پی آنها رفتن و حبسهای مردم چیدن و چون این نیز قسمی از تقاطع و باعث باین است هر دو را در یک باب آورد
 الفصل الاول ۱۰ عن ابی ایوب الانصاری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یحل لرجل ان یخرج
 اتها حلال نیست مرد را ترک دادن برادر مسلمان با و بریدن رابطه اخوت از او که ما دام که در پیشش بماند
 فوق ثلثه ایام زیاده بتر روز و ازین قید مفهوم میگردد که تا سه روز حرام نیست چون در طبیعت آدمی غضب و

و جمیع و تعصب و امثال آن شکنج است اینقدر معان دهشته شد و غالب آنست که در مدت سه روز زائل شود
یا کمتر گردد و بعد از آن کیفیت هجران بیان کرد بقول خود یقیناً جمع شوند بیکدیگر پیش آیند و به بنیند بیکدیگر
هزار و بیست و نه پس روی گردانند این بجانبی و روی گردانند این بجانبی دیگر یعنی بجانب یکدیگر بنشینند و از یکدیگر رو
گردانند و خیر ما الذی سبنا بالسلام و بهشتین این دو کس کسی است که پیشتر گوید سلام را در فتح کرد و دست نماید اشار
بانکه هجران زائل میگردد و بسلام و این مقدار کفایت دارد و ازین خود کمتر نباید تا حق مسلمانی از دست نرود و متفق علی
و مراد آنست که باعث هجران تقصیر در حقوق اخوت و محبت و عشرت باشد چنانکه از غیبت و ترک نصیحت کوفته
بخط راه یافته باشد اما نزد تقصیر در امور دین و ملت هجران اهل هوا و بدعت و اُبی باید تا وقت ظهور و توبه و رجوع و سبوط
در حاشیه خطوط این عهد البر نقل کرده که گفت که هر که تیرسد از مکالمه و پیوند یکی فساد دین خود را یا مصرت دنیا و صلاح و
خود را جازست و او را بجانب جستن و دوری گردیدن از وی بر وجه جمیل یعنی از غیر وقوع و غیبت و عیب گوئی و کینه
و عداوت انتی و در حیا العلوم از جماعه سلف از صحابه و غیر هم نقل آن کرده که بعضی از ایشان هجران بیکدیگر کرده نام
عمر و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بان سه کس که تخلف از غزو و تنوگ کرده بودند بهجت ترس راه یافتن لغات
بحال ایشان تا پنجاه روز صحابه را و زنان و خطبان ایشان را امر هجران ایشان کرده و آنحضرت تا یکماه زمان خود را
هجران نموده و عایشه یا این زیر رضی الله عنهم مدتی هجران کرده و امام احمد حنبل از صحبت عارت محاسنی کتب تصنیف
کردن ما و در علم کلام قطع صحبت کرده اما باید که نیت دران صادق باشد و نبه نفس نفسانی نبود و عن ابی هریره
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایکم و الظن و دور دارید نفس خود را از گمان بد فان الظن الکذب الحدیث
زیرا که گمان بد دروغ ترین نهنهاست چون کسی گمان می برد و حکم میکند بر او که چنین است و چون وی در واقع چنین نیست
این حکم وی دروغ باشد و مراد بحدیث حدیث نفس است و آن بالقای شیطانی است و گو یا کذب خواندن آن باین
جهت است یا مبالغه است دران و در قرآن مجید آمده ان بعض الظن اثم و مراد بدان گمان بد است گفته اند گمان بد که نهی
آمده از وی آنست که استقرار و جزم نماید بدان نه آنچه خطو کنند و در دل و بعضی گفته اند که موجب اثم است چون حکم کند
بدان و بر زبان آورد آنرا و بر هر قدر بر دلیل نداشته باشد بران یا بر دلیل اگر متعارض باشند اما آنچه حکم دلیل و قرینه
و اضمحمان بر دید آن ما خود نگردد و الا تحسوا و الا تحسوا و تحسین کنید و تحسین نه نماید اول بجای جمله و ثانی بجیم یا تحسین و فرق
میان تحسین و تحسب بوجود کرده اند و در قاموس و فصل جیم گفته تحسب اخبار مثل تحسب و جاسوس و تحسین مشتق از آن
ست صاحب سر شده و در فصل حا گفته ماسوس یعنی جاسوس یا آن مخصوص است بخبر خیر و بد و بدی و انتی و بعضی گفته اند
که جیم ترفن خبر تلبط و نرمی و بجا تطلب آن بجاسوسه چنانکه مذکور شد شنیدن و دزدیده دیدن و بعضی گفته که تحسین از
از عورات و بجا استماع آن و بعضی گفته که جیم طلب خیر برای دیگری و بجا برای نفس خود و طبعی گفته که اول تفحص عیوب مردم

و بواطن معاشر ایشان بنفس خود یا بعبادت غیر و ثانی بنفس خود و وجهی تفتیر بر تطلب خبر و خیر آن باشد که شاید بعد از اطلاع بر جز حدی پیدا شود یا طبعی حادث گردد و لا تا جفا بخش نکند یکدیگر بخش بسکون جمیع چیزهای بزیاده بها خواستن نادگیری در افتد و در اصل بر انگیزتن صید را گویند و بعضی گویند که بخش در حدیث یعنی بر غلایندن بعضی مر بعضی را بر شتر و خدمت و لا تا حسد را و بدخواهی کشید یکدیگر را و حدیثی زوال نعمت غیر ظالم یا آرزوی آنکه نعمت او بمن رسد کذا فی القاموس و لا تا غصه او دشمنی کشید یکدیگر یعنی احرار از کشید از اسباب حدوث آن حساب و بغض قهری است که بنده را در آن خستباری بنود و بعضی گفته اند که مراد بهی از تا بغض نهی از اختلاف در اموال است بر بحث زیرا که استبداد در دین و گشتن از راه راست بسبب بغض و عداوت است و لا تا ابر و او غیبت کشید در پشت یکدیگر و طبعی گفته که مراد تا بتر تقاطع است زیرا که هر یکی از متقاطعین پشت میدهد دیگر را یعنی اعراض میکند در ادای حقوق اسلام و کونوا عباد الله اذ انما بانشید همه بندگان خدا را در آن یکدیگر یعنی چون همه شما بندگان یک مولی اید همه در عبودیت برابر باشید و با یکدیگر برابر در تحاسد و تا بغض و تا بر بگذارید و فی روایت و لا تا فوا گفت اند که تنافس یعنی تحاسد یا قریب بآن است و احتمال دارد که معنی تنافس میل و رغبت باشد بدینا چنانکه در حدیث آمده که میترسم بر شما که فرخ کرده شود بر شما دنیا پس تنافس کشید در آن یعنی رغبت نمائید و نداشت فی شیئی ای رغبت نیست متفق علیه

و معنی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یفتح ابواب جهنم یوم الاثنين و یوم الخميس گشاد میشود در باب بهشت روز دوشنبه و پنجشنبه یعنی گویند که این کنایت است از کثرت غفران و در گذشتن از جرائم خلق و اعطای ثواب و رفع درجات و صواب آنست که محمول بر ظاهر است چه محل مخصوص بر طواهر واجب است ما دام که دلیل صاف از آن نباشد و فتح باب خلاصت صغیر باشد فیغفر لكل عبد لا یشکر بالله شیا پس آمرزیده میشود هر بنده را که شکر نکند و از بندگان

چیز را و مراد بشکر در باب عدم غم نه ان کفر می دارند پس نمی ماند تا آمرزیده هیچ مردی الا رجل کانت مینه و مینه آیه شنی امروزی که هست میان او میان مسلمانی دشمنی گویند فیقال انظر و اذهین حتی یصل علیا پس گفته میشود ملائکه را مملکت و پیدا این مرد و در آن یکدیگر دشمنی گویند دارند تا آنکه صلح کنند یکدیگر انظر و افتح هرزه که در باب افعال

اصال رو ۱۰۴ و معنی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعرض اعمال الناس فی کل جمعة مرتین عرض کرده میشود محل های مردم بر پروردگار تعالی یا بر فرشته که موکل است بر جمیع محض اعمال در هر هفته دو بار جمیع چون چهار ایام هفته است و هفته بوی تمام میگردد و اطلاق کردند بر هفته یوم الاثنين و یوم الخیس روز دوشنبه و پنجشنبه فیغفر لكل عبد یومین پس آمرزیده میشود هر بنده مسلمان را الا عبدا مینه و مینه آیه شنی امروزی که میان او میان برادر وی دشمنی است فیقال انظر و اذهین حتی یغیا بگذارید ایشان را تا آنکه رجوع کنند و باز آیند از دشمنی رواه مسلم

و عن ام کلثوم بن عقیبة بن ابی معیط صحابه است اسلام آورد بکجه و هجرت کرد و ذکر کرده نشده است او را بکجه و کجه

و چون سجدینه آمد ترمذی فرمود که او را عبد الرحمن بن عوف و بعد از وفات عبد الرحمن تزویج کرد و او را عمر بن العاصی چپ ماه
 در تحت او بود پس مرد و پدر او عقبه بن عوف و کون قاف بن ابی حنیفه بن عوف و فتح عین و سکون تحتانیه بن عمر بن
 امیه بن عبد شمس از مشرکان مشهور است که کشته شده به بدر قاتل سمعت رسول الله گفت ام کلثوم شنیدم پیغمبر خدا صلی
 علیه و آله وسلم را بگوید ای کذا بنیست دروغ گو اگر چه دروغ میگوید و الذی یصلح بین الناس آن کسی که
 اصلاح میکند میان مردم و بگوید خیر او نمی خیر او میگوید سخنان نیک را و میراند سخنان نیک را یعنی سخنان که صلاح
 آرد اگر چه واقع است متفق علیه و آله و سلم و زیاده رو است که ده است مسلم این عبارت را که قاتل گفت ام کلثوم و لم
 نشنیدم من او را یعنی انبی می خواهد ام کلثوم از ضمیر اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ریختن فی شئی مما یقول الناس
 کذب گفت شنیدم آنحضرت را که رخصت کند و اذن دهد در هیچ چیز نیست از آنچه می گویند مردم که آن چیز دروغ است الا
 فی ثلاث مگر در سه چیز احرب یکی در جنگ چنانکه سخنان گوید که جلالت از آن ظاهر گردد و دلهای شکریان از آن قوت گیرد
 و دشمنان سرب خورند اگر چه خلاف واقع باشد و الا اصلاح بین الناس دوم صلح در دادن میان مردم چنانکه سخنان
 آینده فعل کند که موجب اصلاح و اتفاق گردد اگر چه واقع بود و حدیث الرجل امرأته و سوم سخن کردن مرد زن خود را
 و حدیث المرأة زوجها و سخن کردن زن شوهر خود را چنانکه بگوید اظهار محبت خوشنودی نمایند تا باعث ایتلاف و تسام
 گردد و ذکر و ذکر ده شد حدیث جابر که اول وی این کلمه است ان شیطان قد ایس فی باب الوصیة در باب وصی
 در او اهل کتاب و در مصابیح اینجاست که در ۱۰۰ الفصل الثانی عن اسماء بنت یزید قاتل قال رسول الله گفت
 اسماء که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم لا یحل الکذب الا فی ثلاث حلال نیست دروغ گفتن مگر در سه جا یعنی حلال
 نیست مگر سه کذب کذب الرجل امرأته یکی دروغ گفتن مرد زن خود را برضیها تا راضی گرداند و اظهار اظهار تخصیص کذب برب
 المرأة برب ذکر کذب امرأه مرد را باعتبار اکثر و غلب است چون زمان جاهل اند و بدگمان به تسلیه و ارضای آنها بیشتر
 حاجت می افتد و حدیث سابق بر و ذکر شود و الکذب فی الحرب دوم دروغ گفتن در جنگ چنانکه مذکور شد و الکذب
 لیصلح بین الناس سوم دروغ گفتن برای آنکه صلح آید میان مردم تا خلاف و نزاع موجب تهاجر و تقاطع مگر دور و راه است
 و الترمذی ۲۰۰ و عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال لا یكون لیسلم ان یهجرب مسلما فوق ثلثه نمی باشد و نبایه
 مسلما نه که هجران کند مسلمان را و ترک دهد محبت و سلام او را بالا می آید روز قاف و القیة سلم علیه ثلاث مرات پس چون
 ببیند و پیش آید او را سلام دهد بر سه بار کل لا یرد علیه در هر مرقه و نه کند مسلمان دیگر بروی و نگوید جواب
 سلام او را فقید با و باشد تحقیق باز گشت آنکه جواب سلام گفت بگناه هجران یا بگناه مسلمان سلام بخند
 یعنی سلام دهند و از گناه هجران بیرون آمد و گناه برگردن آن ماند که جواب سلام نداد بلکه گناه مسلمان سلام و نگوید
 برگردن او شد که جواب سلام او نداد و راه بود او و ۲۰۰ و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

قال لایحی المسلم ان یجرأه فوق ثلث حلال نیست مسلمان را که ترک دهد برادر خود را بالا می‌آید روز من هر فوق ثلث ثقات و قتل النار پس سیکه هجران کند بالا می‌آید روز پس میرد در آید آتش دوزخ را یعنی مستوجب و سختی دخول نار میگرد و چون در گناه در آمد گویا در آتش در آمد پس چون زنده است هم در آتش است رواه احمد و ابوداؤد و
۴۰ . و عن ابی خراش السلی خراش بحسب ظاهر معجمه و سلمی بضم سین و فتح لام مخفیه و بعضی گفته اند اسلمی است نه سلمی نام او حیدر است بجای و ال هملتین بر وزن جفت صحابی است روایت کرده است از وی ابوداؤد و همین یک حدیث در بحسب ان سمع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول شنیده آنحضرت را که می گفت من هر آگاهانه نمیشکند و سیکه هجران کند برادر خود را یکسال پس این هجران کردن گویا خون او ریختن است در ترب اثم شدیلا به مثل دوست بجمع وجه زیرا که قتل اکبر کب است بعد از شرک مقصود مبالغه و تاکید است در منع از هجران چون بحسب ان در مدت سال کامل از مجرای عادت بیرون است و باعث نهایت آزار خاطر گویا به تیغ انداخته و عم کشتن است

رواه ابوداؤد ۴۵ . و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لایحی المؤمن ان یجرأه فوق ثلث ترجمه این گذشت فان مرت به ثلث پس اگر بگذرد بر مومن سه روز فلیقه پس باید که به بند پیش آید و آن مومن را که هجران کرده است او را فلیسم علیه پس باید که سلام دهد بر وی فان رد علیه سلام پس اگر رد کرد بر وی سلام را و او جواب سلام او را نفقه اشتراک کافی الاجر پس تحقیق شریک شدند هر دو در اجر و هر دو اجر و صلت تزل بحسب ان و قطعیت یافتند اول بابتدای سلام و ترک هجران و ثانی بجواب سلام و قبول آن و ان لم یرد علیک و اگر رد نکرد بر وی سلام را و جواب سلام وی نداد نفقه بار بالا اثم پس تحقیق رجوع کرد و باز گشت بگناه و در بعضی نسخ با شمه چنانکه معلوم شد و خرج اسلم من لجمه و بیرون آمد سلام دهند از هجران و گناه آن همه بار گناه برگردن آن

و یکر افتاد رواه ابوداؤد ۴۶ . و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الا خبرکم بفضل من درجه الصیام و الصدقة و الصلوة گفت آنحضرت آیا خبر ندیم من شمار اعمالی که فاضل تر است درجه او از درجه روزه و صدقه و نماز که نافله باشند قال گفت ابودرداء قلنا گفتیم ما جماعه صحابه علی خبر ده ما را بآن عمل که فاضل تر است از درجه این عبادات مذکوره قال اصلاح ذات البین گفت نیک گردانیدن احوالی که در میان یکدیگر است چنانکه نبض و عداوت و جنگ و جدل مثل میان جماعه اقصاده و فساد را یافته است آنها را مبدل بالفت و محبت و صلح ساختن و از فساد اصلاح آوردن و اصلاح ذات البین این معنی دارد و ذات البین نام آن احوال است که در میان مردم افتاده است و اصلاح آن نیک گردانیدن آنها و تبدیل آنها از فساد بصلاح و فساد ذات البین هی الحاقه و فساد احوالی که ذات البین است حاکم است حلق موی ستردن و حلقه موی سترنده و مراد اینجا هلاک کردن و از بین بردن است یعنی فساد ذات البین خصلت است هلاک کننده دین و از بین بردن ثواب است چنانکه استرزه موی را از بین برمی کند و درین ترغیب و تحریص

بر اصلاح و دفع فساد و تحذیر و تنبیہ است از خلاف آن رواه ابو داود و الترمذی و قال فی حدیث صحیح ۰۰۰ و عن ابن
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دایم من قبلکم گفت زبیر بن العوام که از عشره مبشره است
گفت آنحضرت آمد هست بسوی شما و سرایت کرده در شما و در بیماری اشتها که پیش از شما بوده اند فی الصبح صبح
زخم رفتن و کل ماش علی الارض و آیه و بسیاری و اجاعت آن در و بیماری کدام است احمد و البغضاء به خواهی و دشمنی
هی الحاقه این بغضاء حاله است این چنین گفته طبعی و ضمیمه بی راجع به بغضاء داشته و گفته زیرا که بغضاء سخت تر است
تا شیروی در رخه گری دین اگر چه نتیجه حد است انتهی و اگر بهر یک از حد و بغضاء دارند تبادل کل واحد من نخصلتین نیز
صورتی دارد و بعد از آن در بیان مراد از حاله فرمود لا اقول تخلق لشعبه نیکویم که بغضامی ستر دمی را و لکن تخلق
الدین لیکن می ستر دین و ایمان را و از پنج بر می کشد آنرا رواه احمد و الترمذی ۰۰۸ و عن ابی هریره عن انس
صلی الله علیه و آله وسلم قال ایامکم و احسد دور دارید خود را از حد فان احسد یا کل احسنات زیرا که حد می خورد و دوسه بر و
نیکو یا را که تا کل النار اطلب چنانچه می خورد و میوزد آتش بهر م را رواه ابو داود و باین حدیث تسک کرده اند متذکر
برند ب خود که جسط است یعنی از کتاب تخصیص باطل میگردد و اند عمل صلاح را و بدیها بر نیکو یا را و زود اهل سنت و جهات
اینچنین نیست بلکه نیکو یا می برد و بهر را چنانکه فرمود آن احسنات ید بهر البیئات و جواب از تسک ایشان باین حدیث
آنست که مراد از خوردن و بردن حد حسنات را آنست که حد باعث میگردد و عا سدا بر اطلاق مال و اهلک نفس
و هتک حرمت محسود اگر بغفل نیاید غم آن دارد و البته و هتک حرمت بر غیبت خود البته موجود است پس روز قیامت
حسنات او را محسود میدهند در عوض بطلان که برگردان او است چنانکه در حدیث آمده است که مغفل از همت من کسی است
که روز قیامت با نماز و زکوة و صیام و قیام بیاورد و با وجود آن یکی را دشنام داده و زده و دیگر را مال خورده و خود
رنجسته آن همه حسنات او را بآنها که بر آنها ظلم کرده بدین معنی جسط اعمال نیست نه محو و افشای آن از دیوان اعمال او و
اگر امر و زانهار محو و فانی کرده باشند فردا آن مرد بکدام عمل آید و حدیث ناطق است بآمدن او با اعمال روز قیامت و
جواب دیگر آنکه حسنات مضاعف میگردد و بسته و عید و صلاح وی پس چون از کتاب خطا یا کند از مضاعف محروم
ماند ۰۹ و عن من ابی صلی الله علیه و آله وسلم قال ایامکم و سوز ذات البین فانهما الحاقه دور دارید خود را از بد
ذات البین پس بدستی که او حاله است حصر برای مبالغه است رواه الترمذی ۰۱۰ و عن ابی مرتبه که صد و یکون
را صاحبی انصاری بدری شاعر مازنی قعید میکرد در جا بهت بر دین ابراهیم عم تا آمد آنحضرت مدینه را پس اسلام آورد
و وی در آن وقت شیخ کبیر بود و روایت کرده است از وی ابن عباس ان انشی صلی الله علیه و آله وسلم قال من ضار
ضارا الله بهر که گذرد سا ندیکسی به جهت شرعی گذرد سا ند خدای تعالی بوی فی الصراح ضرر گذرد سا ندین خلاف دفع مضایقه
گذرد لک ضرر گذرد من شاق بشدیه قاف شاق الله علیه و آله و سیکه خلاف و دشمنی کند بر کسی بے موجب خلاف و عداوت کند

خدای تعالی برود فی الصراح مشاقه شقاق خلاف و دشمنی و اصل اشتقاق مشاقه از شق است کجاست شین بنی جاب
و هر یکی از متخالفین دوستانه در جانی است از دیگری و طبعی گفت که مشاقه از مشقت نیز توان داشت بهیچ
تحلیف کنند صاحب خود را با نچه نه در طاقت اوست انتهی و این معنی نزدیکتر است بکلمه علی و الا مشاقه بمعنی
خلاف و عداوت بی علی آید و چنانکه من مشاق اعدا و رسوله و من مشاق الرسل من بعد ما تبین له الهدی و بنا بر
معنی فرق کرده اند میان مضاره و مشاقه در بعضی حواشی بانیکه ضرر مشقت متقاربان اند در معنی لیکن ضرر استعمال
کرده میشود و در اطلاق مال و مشقت در رسانیدن اذیت به بدن مثل تکلیف عمل شاق رواه ابن ماجه و استبرک

وقال هذا حديث غريب ۱۱۰. وعن أبي بكر الصديق رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 طلعون من ضار مؤمننا و مكره رانده شده و دورانده خسته شده است از درگاه قلوب و رحمت الهی سیکه گزند رسانند مسلمانان را
 یا مکر کند بوی فی الصراح مکر حیل و به سگالیدن و خسر یقین رواه الترمذی و قال هذا حديث غريب ۱۱۰. وعن أبي بكر الصديق
 صعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المنبر بالابرأيد تخضرت منبره افنادی بصوت رفیع پس آواز داد و خواند مردم را

باوازبند فقال پس گفت یا معشر من اسلم بسانه ای گروه اسلام آرنندگان بزبان خود ولم فیض الایمان الی قلبه
 ورسید همت ایمان تبادل ایشان لا توذوا المسلمین اندانکنید مسلمانان را ولا تعیروهم و سرزنش نکنید ایشان را
 ولا تتبعو عوراتهم و زوید در پی عیب های ایشان و طلب نکنید آنرا فی الصراح متبع و طلب چیزی بر فتن در پی
 آن فانه من متبع عوره اخیه اسلم پس بد رستی کسیکه متبع کند عیب برادر مسلمان را متبع الله عوره متبع کند خدای تعالی
 عیب او را و من متبع عوره یفلیحکم و کسیکه متبع کند خدای تعالی عیبهای او را رسوا گرداند او را چه هیچ چیز بر او
 متفی نبود و لو فی جوف رحله اگر چه باشد آن کس پنهان در میان رخت و جای بود و بکشت و منزل خود و رواه الترمذی

۱۳۰. و عن سعید بن زید عن انس بن صلی الله علیه و آله وسلم ان من اربی الربوا و اتیت از سعید بن زید که از عشره
مشرک است از آنحضرت بدستی از ربا ترین ربا با ربا در لغت فزوننی و زیاده دانی است و در شرع زیاده دانی گرفتن دوم
و بیج پس میفرماید افزون ترین ربا با الاستطاله فی عرض المسلم بغیر حق در از کردن زیان و در اتقادن در آبروی مسلمان
بغیبت کردن و دشنام دادن و ترفع و تحجیر نمودن و حقیر نداشتن بناحق و بی مصلحت شرعی و در قاموس گفته استطالت
در لغت است ادا و ارتفاع و تفضل و در صراح گفته استطالت تکبر کردن و در از شدن چون در استطالت عرض گرفتن
زیاده بر آنچه استحقاق دارد بیشتر از آنچه خصیت است تشبیه داد آنرا بر با که زیادت بر حق می گیرد و این را ربا گفت زیرا که
عرض مسلمان عزیز و شریف تر از مال اوست پس ضرر و فساد در گرفتن آن اکثر و او فرما شد و قید کرد و بغیر حق زیرا که در بعضی
احوال مباح است چنانکه صاحب حق مراکس را که حق وی نیست بدگوید ظالم یا شا هر راجح کند و ازین باب است حرج
روایت که محدثین روایت را برای مصلحت حفظ دین کنند و سابقا معلوم شد که غیبت مباح است و در بعضی محال این نیز ازین باب است

رواه ابو داود و البیهقی فی شعب الایمان ۱۴۰ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لما عرج بی ربی
 هرگاه که بالا بروم و مرا پروردگار من یعنی چون بسراج رفتم مرتب بقومم اسم اطفا من بخاس گذشتم بقومی که مرا ایشان است
 ناخنان از سر تخشون و جوهم و صد درهم می خراشند و رویای خود را و سینهای خود را خوش کنجاوشین بجهنم خراشید
 نقلت من بولای پس گفتند این قوم یا جبرئیل قال بولای الذین یا کلون کحوم الکاس و یقیون فی اعراضهم انت
 جبرئیل این جامه اند که می خورند گشتنای مردم را یعنی غیبت میکنند و دشنام میدهند بدان آبروی مردم بسیار نریند
 و چه تعبیر از غیبت با کل کلمه سابقا در باب الغیبت معلوم شده است و چون آبروی مردم نخرینند و بدان تشریح شدند
 حق سبحانه تعالی رویهای و سینهای ایشان را هم بدست ایشان قلع و خراشیده ساخت رواه ابو داود ۱۵۰
 و عن استور عن انس صلی الله علیه و آله وسلم من اکل برجل مسلم اکلته مستورا بضم میم و سکون سین مملو و فتح فاء
 و سکون و او کسر را بن شدادیه تشدید ال صحابی است معروود در اهل کوفه و ساکن شد مصر را و در وقت وفات آن شخص است
 پس کی بود روایت می کند سیکه بخور و بسبب مردی یعنی بوسیله غیبت کردن او قلمه را اکل بضم همزه و سکون کاف یعنی آن
 و اگر بفتح همزه خوانند یعنی یکبار خوردن بود چنانکه کی بود که او بجهت عداوت غیبت و نقصت مسلمانی را خوش دارد شخصی
 نزد وی برود و خوش آید او گوید آن سلمان را غیبت کند و باین وسیله برای خود نانی پیدا کند و وجه رزق بیابد
 فان الله طعمه مثلها من جهنم پس بدستی که حق تعالی بخوراند آن غیبت گوارا مثل آن اکل از آتش و درخ و من کسبی تو با برجل
 مسلم و سیکه پوشاند نفس خود را جامه بسبب مردی همان معنی که در اکل معلوم شد و این بر تقدیری که کسی برصیغه معلوم باشد
 چنانکه قرینین او که اکل و قلمه است و اما اگر برصیغه مجهول بخوراند چنانچه در نسخ مصحح واقع است و معنی کسوة نیز موافق آن است
 کسوة معنی جامه پوشانیدن است و او را پوشاند نفس را تکلف است معنی آن شود و سیکه پوشانیده شود او را بسبب
 مردی جامه فان الله کسوه مثلها من جهنم پس بدستی که خدای تعالی می پوشاند او را مانند آن جامه از آتش و درخ
 و من قام برجل و سیکه بایستد بسبب مردی مقام سمته و ریاء در مقام شنوانیدن و نمودن مجاهد و محاسن را یعنی
 تمام مردم برصیغه و شنوید سمه در چیزی که تعلق بجایه سمع دارد و در ریاء آنچه بجایه بصیرت دارد پس میفرمایند هر که بسبب
 مردی در مقام سمه و ریاء بایستد فان الله لقیوم له مقام سمته و ریاء یوم القيمة بدستیکه خدای تعالی می بایستد بر آن
 او در مقام سمه و ریاء قیاست و این عبارت را دو معنی گفته اند یکی آنکه سیکه صلاح و تقوی و زهد در دنیا ظاهر است
 بجهت یک مردی صاحب مال و جاه تا وی بشنود و ببیند و متفکر گردد و مالی و جاه خود را بر وی صرف کند بایستد
 خدای تعالی برای رسو کردن او یعنی اراده کند فضیلت او را و ایستاده کند او را در مقام سمه و ریاء یعنی بایستد
 بلکه رانانند او را و دهند که مردی مرانی بود و برای خلق کار میکرد و بعد از آن عذاب کند او را عذاب مرانیان و معنی دیگر
 آنکه کسی ایستاده کند مردی را در مقام سمه و ریاء یعنی او را اصلاح و تقوی قریف کند و بزهد و عبادت شهرت دهد

و این اکسید تمحیل طعام دنیا و حصول اغراض نفسانی خود کرد و مانند چنانچه خدا مان در ایشان می گنجد ایشان را از حائل و مصائد خود میگردد و نشد روز قیامت خدای تعالی او را در مقام قضیت و رسوائی ایستاده کند و خدا او را در زندگانی که این دروغ گو است که مردی را بدروغ شهرت داد تا اغراض نفس خود را از آن حاصل کند بعد از آن عذاب

او را عذاب دروغ گویان رواه ابو داود ۱۶۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حسن الظن من حسن العبادۃ لمان نیک بردن بر مسلمانان و اعتقاد خیر و صلاح کردن بر ایشان از جمله عبادات حسن است یا ناشی است از حسن عبادت یعنی هر که متعبد و نیکو کار است بر مردم گمان نیک می برد و بدگمان جز بدکار نبوده طبیعت

بدگمان بشت همیشه زشت کار نامه خود خواند اندر حق یار رواه ابو داود ۱۶۰ و عن عایشه رضی الله عنها قالت اقل تعیر لصفیه یارسد شتری که مصفی را بود و عند زینب فضل ظر و حال آنکه نزد زینب زیادتی سواری بود یعنی

شتری داشت زیاده بر حاجت خود و ظر یعنی پشت است و معنی مرکب نیز آید فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لوزینب پس گفت آنحضرت مر زینب را اعلیها بعیرا مصفی را شتر که زیاده بر حاجت تو باشد فقالت پس گفت

زینب بطریق استفهام انکاری انا اعطی ملک الیهودیة من میدهیم شتران صفییه یهودیه را رضی الله عنها و شتر جی بن ابی یهودی بود ولیکن از اولاد یارون علیه السلام بود و در غزو خبیر بیست افتاده بود پس آنحضرت او را آزاد کرده در

حاله کج خود آورده و بعضی از اولاد جهمطه را با وی سو رزاجی بود و عایشه رضی الله عنها از آنها بود آنحضرت حمایت و رعایت وی میکرد و روزی او را عایشه یهودیه خواند و سقط گفت وی بشکایت پیش آنحضرت آمد فرمود با و

که بگو که من پیغمبر زاده ام و تو دختر ابو بکر رضی الله عنه و چون زینب بوی و شتی کرد و غضب رسول الله پس خشم آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر زینب فخر با و انچه و محرم و بعضی صفر پس مجبور ساخت آنحضرت زینب را تمام

ماه ذی الحجه و محرم و باره از ماه صفر رواه ابو داود و ذکر کرده شد حدیث معاذ بن انس که اول این لفظ است

من جمی مؤمنانی باب الشفقه والرحمة ۱۰۰ الفصل الثالث و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله

علیه و آله و سلم رای عیسی بن مریم رجلا یسرق و یدعی عیسی علیه السلام مردی را که دزدی میکند فقال له پس گفت مرا و عیسی علیه السلام سرق دزدی کردی تو قال کلا گفت دزدی نکردم من و الله ی لا اله الا هو گویند آن کسی که

نیست معبودی بحق مگر وی فقال عیسی آمنت بالله و کذبت نفسی ایمان آوردم بخدا و دروغگو ساختم من خود را شمنی تصدیق کردم ترا دزد گویند تو دگر بترسم از آنچه گمان بروم و کمند یب کردم نفس خود را و ازینجا معلوم شود که اگر کسی بگویند

خود و هر چند برخلاف آن معلوم بود باید علم خود را شتم ساخت و بموجب او عمل کرد و از جهت تعظیم نام حق رواه مسلم ۱۰۰ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کاد الفقر ان یکنزیک است فقر که منتهای امر وی بجز بفرار کرد زیرا که فقر باعث میگردد انسان را بر ارتکاب محارم و معاصی مقصد از آن فقر و خرج از شد آن چون نجابت شد و محنت شد

تا آنکه بر آن کتاب کفر نیز باعث گردد و دینی وجود فقر غلبه محبت دنیا با وجود حصول قدرت کفایت از آن باعث بر آن کتاب کفر
چنانکه بعضی از اشتیای روزگار می شنوم که گدشتند در قرب این زمان عظیم بایستحق شدت و محنت بطریق اولی که
بر آن آرد و نیز غلبه فقر گاهی باعث بر خطه فقر هن بر پردگاری گردد و از دأره رضا و ایمان بیرون آرد و بعد از آنکه من ذلک
و چنانکه فقر کفر گشته غلبه غنا بقوت و طغیان در معاصی آرد و لکن اوسط کفایت افضل از غنا و فقر است و خیر الامور اوسط
و کما داکسدان نیل القدر و نزدیک است که حسد غلبه کند تقدیر الهی را یعنی اگر بالفرض چیزی بودی که غلبه کرد
قدر را حسد بودی چنانکه در تاویل حدیث لکون شی سابق القدر در کتاب طلب و اگر فی گذشت ۲۳ و عن
جابر بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال من عتذر الی اخیه فلم یعذر کسیکه عذر خواهی کند بسوی برادر خود
پس عذر ندارد و او را آن برادر یعنی انکار عذر روی کند و گوید عذر نداری دروغ میگوئی اولم تقبل عذره یا قبول
ندارد عذر او را و گوید اگر چه عذر داری اما قبول ندارم کان علیه مثل خطیته صاحب کس باشد بر آن برادر گناه باشد
گناه خداوند کس بفتح میم و سکون کاف خراج و عشر ما کس ده یک گیرند که انی الصراح رواها ابی یوسف روایت کرد
این دو حدیث را بهیچ فی شعب الایمان و قال و گفت المکاس تشبه یک کاف العشار تشبه یشین عشر گیرند یعنی
آنکه ظلم کند و موافق شرع نگیرد و کس گناهی عظیم است و در حدیث آمده که لا بدخل بحبته صاحب کس و در قافوس
کس معنی نقص و ظلم نیز گفته و در مجمع البحار نقل از بهیچ کرده که کس نقصان و کس از اعمال آنکه نقصان کند از حقوق
مساکین و زساند آنها به تمام و کمال **باب الحذر و التانی فی الامور** عذر بفتحتین و کسب و سکون
پر بیزیدن و احترام کردن و عذر بفتح حا و کسر ذال مرد بیدار و تانی و توقف و ثبت و درنگ کردن در کاری و شتابی
نکردن در آن و امانه بودن ثناء اسم است از وی معنی درنگ یعنی آدمی را باید که از شر مردم و آفات روزگار در
دین و دنیا پر عذر باشد و در کار خود حازم و متیقظ و هشیار و بیدار بود و در عواقب امور نگران باشد و در کار نا
شتابی نخند و حلم و وقار کار فرماید و در بعضی کارهای خیر که شتابی کردن در آن نهوده اند **الفصل الاول**
عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یلغ المؤمن من حجر واحد مرتین گزیده نشود مسلمان
از یک سوراخ و باریغ گزیدن مار و کژدم و حجر بتقدیم میم و بجا می ساکنه سوراخ مار و کژدم و امثال آن
برعکس حجر بتقدیم بر جیم که سنی حجر است میفرماید که نشان مؤمن صاحب حزم موصوف بر عایت حق و حمایت دین
آنست که از خاد و معروف و دشمن دین است نگذرد و غضب و انتقام بعد از دست نمزد و هر بار حلم و تقاضا فرزند و فریب
نخورد و اگر در کار دنیا فریب و دغا خورد و سهل است اما در کار دین نباید کرد و این تعلیم قاعده عظیم است که باعث
رعایت و حمایت دین و ملت است و سبب درود این حدیث در اینجا آنست که ابو عره بفتح عین جمله و زنا
شاعری بود و از شعرای کفار که مسلمانان را پیوسته و دشمنان و اشتیای قوم خود را بر اید و امانت ایشان تخریب نمود

و در عزوۃ بدر اسیر اقامت پس عہد بست کہ بار دیگر گرد این شایع نگردد پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 اور ابان عہد و میقت رہا فرمود چون بقوم خود رفت باز بہاویہ شقاوت افتاد و پتھر پھینک دیا کہ سہ کرد
 مشغول شد بار دیگر در عزوۃ احد بست افتاد باز امان خواست و عہد کرد پس آنحضرت صلعم قہقہوی امر فرمود
 و بعضی مردم ہر خواست عفو دوی برخاستند پس آن حضرت فرمود لا تلذغ المؤمن احدیث متفق علیہ ۰۲
 و عن ابن عباس رضی اللہ عنہما ان انس بنی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال لا تلذغ عبد القیس روایت میکنند ابن عباس
 کہ آنحضرت فرمود مرا شیخ را کہ رئیس وقائد وفد عبد القیس بود و عبد القیس نام قبیلہ است آورده اند کہ چون وفد
 عبد القیس بدیدن آنحضرت خود را از شتران بر زمین زدند و بکلامت شریف مبادرت نمودند و ہنظر اسبہا کردند و
 داد شوق و محبت و ولادادند آنحضرت ایشان را قہر فرمود و بیچ نہ گفت اما شیخ کہ نام وی منذر بن عائد است و
 رئیس و سردار ایشان بود بمنزل فرود آمد و سبب مہر اہل قوم گرد آورد و بست پس غسلی تازہ بر آورد و بہترین جامہا
 کہ داشت پوشید و بہ تنہا در قار سبجہ شہ بیت درآمد و دو گانہ نماز بگذارد و دعا کرد پس در حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم درآمد آنحضرت را این وضع و طریق و سہ خوش آمد فرمود ان فیک تخلصتین صحبا اللہ و رسولہ سبتیکہ در تو ہر آئینہ
 دو خصلت است کہ دوست میدارد آن دو خصلت را خدا و رسول او آن دو خصلت کہ است احکام والا ناء است و بر دبار
 و قار و ثبت و تمکین و اناء بر وزن فتاء از ثانی است چنانچہ معلوم شد رواہ سلم آورده اند کہ آنحضرت چون اورا بوجہ و
 این صفت خبر داد وی گفت یا رسول اللہ این دو صفت کسب و تخلق من است یا آفریدہ خدا است و جبلت من شد و
 آفریدہ خدا است و جبلت تو گفت شکر خدا را کہ آفرید مرا و صفتی کہ دوست میدارد آن دو صفت را خدا و رسول
 او یعنی اگر کسب و تخلق من متعلق بودی احتمال زوال و فتر داشتہ اما چون جبلت من بران است امید کہ دائم
 و باقی ماند ۰۱۰ **الفصل الثانی** عن سهل بن سعد الساعی صحابی مشہور از خرم بات بالمذنبۃ من اصحابہ
 ان انس بنی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال الا ناء من اللہ و اللہ بفتح عین و جیم من الشیطان و رنگی در کار ہا از خدا است و مہر
 است و شتایی از شیطان است و مراد مطلوب است مگر در انجی کی شبہ خیر باشد چنانچہ در قرآن مجید فرمود و یسار و
 فی النجرات رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب و قد تکلم بعض اہل الحدیث فی عبد الہیمن ابن عباس الراوی من ہذا
 حفظہ زندی گفتہ کہ این حدیث غریب است و تحقیق سخن کردہ اند بعضی از محدثان در عبد الہیمن بن عباس کہ راوی این
 حدیث است از جہت یادداشت وی یعنی حافظہ خوب نہ داشت ۰۲۰ و عن ابی سعید رضی اللہ عنہ قال قال رسول
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا حلیم الا ذو عشرۃ نیست حلیم کامل اگرچہ جامع برزی او بود مگر خداوند لغزش یعنی آنکہ در زلت و
 معصیت افتادہ باشد و خطا و خلل در کار از وی بوجہ آورده و خالت کشیدہ بسبب آن دوست دارد کہ مردم
 عیبہا و خطای او را بپوشند و زلات او را عفو نمایند و چون محبت شد و عفو در خود یافت از مردم نیز عفو خواہد کرد

و علم و عقود و زید و بعضی گفته اند که علم حاصل میشود مگر با نیکوترین کار که بکتاب میکند امور را و می بیند لغزشها و خطاهای دران و
 می یابد و می شناسد مواضع خطا و خلل که در آن شتابی کرده بود و بی صبری نموده پس اجتناب میکند از آن و علم می رزد
 دران و این توجیهی می کشد و حاصلش آن میشود که نسبت حلیم مگر صاحب تجربه صمیم چنانکه در قرینه او فرمود و لا حکیم الا
 ذو تجربه نسبت حکیم کامل مگر صاحب تجربه و حکمت دانش حقیقت هر چیزی حکیم دانا و راست و استوار کار و اصل معنی حکمت
 محکم گردانیدن چیزی و اصلاح او از خلل و تجربه شناختن کارها پس هر که حاصل شده او را معرفت اشیا و دانست نفع آنها را و مصلحت
 مصالح و مفاسد آنها را حاصل شد او را حکمت رواه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۲۰۰ و عن انس بن جابر قال للنبی صلی
 علیه و آله و سلم احسنی مردی گفت مرا آنحضرت را اندر ذکر منراف قال پس فرمود آنحضرت خدا را با تبه بر بگیر کار را با بیان کار مگر سیرت
 خان رایت فی عاقبت خیر افاضه پس اگر بینی در پایان او یکی را پس بگذران کار را و تمام کن و آن خفت عینا فاسک اگر مری گمان
 بری مگر ای را و دران کار پس نگاهار خود را از کردن آنکار و مگذار آنرا رواه فی شرح السنه ۲۰۰ و عن مصعب بن سعد عن ابی
 رواته است از مصعب بن سعد بن ابی وقاص قرش زهری بدنی ذکر کرده است او را ابن سعد و طبقه ثانی از اهل مدینه
 و گفته است ثقه است حسن الحدیث و ذکر کرده ابن حبان در کتاب ثقات روایت میکند از پدرش و علی و طلحه و ابن عمر
 نزول کرده و کوفه را و توفی سنه ثلث و مائه قال الأعمش گفت اعمش که راوی این حدیث است از سعد لا اعلم الا عن
 نید انهم این حدیث را اگر از پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعنی پدرش از آنحضرت روایت کرده اند از خود و قال التودیه بفتح
 و فتح همزه و سکون آن تانی و در زانت مشتق از و یسند تا بکشتگی رفتن تانی و توقف فی کل شیء خیر در همه چیز بهتر است الا فی
 عمل الآخرة مگر در کار آخرت از جهت بودن آن خیر بقیقین بخلاف امور دنیاوی از بعضی سلف می آرند که در طهارت
 خانه بشاگرد خود گفت بیا پیر این از برین بکش و بگذار فی ده گفت صبر کن تا از اینجا بر آئی بعد از آن بکش و بدو گفت بیا
 خاطری روی نموده و منتهی دست داده است میترسم که تا بر آمدن از اینجا دست نزود ۲۰۰ و عن عبد الله بن مسعود
 بفتح سین جمله و سکون را و کسر هم صیاحی است بصری و حدیث او در بصرین است و روایت کرده است از وی قتاد
 و عاصم اهل ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال روایت میکند عبد الله که آنحضرت گفت ایست ایست پس او دروش نیکو
 و التودیه و تانی و استکلی و الاقتصا و سیاه روی و توسط در طرفین از افراط و تفریط در معیشت و در هر چیز جز برین اربع عشر
 جز برین است و یک جزو است از سبب و چهار جزو از نبوت یعنی خصلتی از خصال انبیاست صلوات الله و سلامه علیه جمیع
 و تعیین حد و موقوف است بعلوم شارع و جزو نبوت آنرا تحقیق در توان یافت و مثل این معنی در کتاب روایت کرده فرمود
 روای صلی صلی صلی است از چهل و شش جزو نبوت گذشته است رواه الترمذی ۲۰۰ و عن ابن عباس ان النبی صلی
 علیه و آله و سلم قال ان الهدی الصالح بفتح حا و سکون دال سیرت و طریقت نیک و استمصال بفتح سین و سکون
 میم راه و در کشتن نیکو و چون در مفهوم هدی و استمصال معتبر است پس توصیف بصالح محبت تاکید و یا تجربه است

والاقتصاد ویا نه روی جزو من خمس و شترین جزو من لیسبویه درین حدیث یک جزو از لیسب و پنج جزو آمده و در حدیث دیگر از لیسب و چهار جزو تواند که این تفاوت میان عدوین از و هم و خطا را روی آمده باشد یا بحسب سری دیگر و اسرار علم رواه ابو داود ۴۰۰ و عن جابر بن عبد الله عن انس بن مالک علیه السلام قال اذا حدث الرجل الحدیث چون گفت مردی سخنی را تم التفت بستر غائب شد و بعضی گفته اند مراد بالتفات نگرانی خاطر است یا ن سخن و نگرانی سخن است چنانکه در وقت گفتن سخنی که اخفا آن مطلوب است بچپ و راست نگرانی کسی مطلع نگردد و با کلمه هر که در مجلس سخن گفت و حکایتی کرد فی امانه پس آن حکایت امانت است نزد اهل مجلس که شنیده اند پس ایشان را باید که در آن خیانت نکنند و آنرا افشاء نمایند رواه الترمذی و ابو داود ۴۰۰ و عن ابی هریرة عن انس بن مالک علیه السلام قال لابی ایمن یفتر ما و سکون تحمیه و فتح مثلثه بن الیمان یفتح فوقانیة و ستر تحمیه مشدود نام صحابی است که آنحضرت با ابوبکر صدیق و عمر فاروق گرسنه بخانه او فرستند و همان شدند و وی خدمتی کرد که موجب رضای آنحضرت مسلم گردید پس فرمود مرا بی ایمنم بل لک خادم آیا هست ترا خدمتکاری قال لا گفت نه فقال پس فرمود آن حضرت فاذا انما نسی فانتا پس چون بیاید ما را بنده پس باینکه ما ترا خادمی بدیم فاتی النبی صلی الله علیه و آله و سلم بر اسین پس آورده شد نزد آنحضرت و بنده فاما پس آمد نزد آنحضرت موجب و عده آنحضرت ابو ایمنم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آخر منما یگزین ازین و بنده را هر کدام را که خواهی فقال پس گفت ابو ایمنم یا نبی الله اخر لی ای پیغمبر خدا تو بگزین بر من هر کدام را که خواهی فقال انس بن مالک علیه السلام ان انتشار موتی بدرستی که آن کسی که کتک کشی کرده شود بوی باید که امین باشد و در هر چه صلوات و بهبود و تشییر باشد همان کند و همان گوید و خیانت نورزد و مقصود او که چون تو بختیار را گذاشته و شورت بجا کرده ما همان بنده بودیم که بهتر باشد پس اشارت بکی ازان و بوند و فرمود خذ هذا فانی را هیصلی بکیر این بنده را زیرا که بدرستی دیده ام من او را که نماز میگذارد و استوص بر معروف و اطلب اندرز کن از خود بوی نیکی و احسان را و بعضی گفته اند که استیصا به معنی قبول وصیت است یعنی وصیت می کنم ترا ابو احسان را و قبول کن وصیت مرا و بعضی گفته اند که استیصا به معنی ایصا است و معنی طلب که مفهوم آنست منظور نیست حدیث دیگر آمده است که چون ابو ایمنم آمد و وزن خود گفت این بنده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من داده و نیکی و احسان را در حق وی وصیت کرده است زن گفت بجای آوردن این وصیت شکل است نیکی و احسان همین است که او را آزاد کنی رواه الترمذی ۴۰۰ و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المجالس بالامانة مجالسها بائناست بهمان معنی که معلوم شد که چون سخنی که در مجلس از کسی بشنود نقل نکنند و سخن صنی نه نمایند الا لئلا مجالس مکرر مجلس و سه سخن که در مجلسی که بشنود واجب گرد و نقل و رسانیدن آن بغير تفک دم حرام نمی رنجین خون حرام و پنج حرام دوم بفرق زنی که حرام باشد یعنی زنا کردن او اقطاع مال بغير حق سوم پاره از مال کسی جدا کردن بر وجهی که کسی گرفتن

نظم پس اگر بشنود از یکی که گفت میکنم فلان مرد را یا نمیکم فلان زن را یا میگیم مال فلان کس را باید که این شرف
 بمان جا صبر سازد تا بر حذر باشند و خود را نگاه دارند و راه بودا و دود و ذکر کرده شد حدیث ابی سعید که او لش این کلمه است
 ان اعظم الامانه فی باب المباشرة فی الفصل الاول در باب مباشرت از کتاب نکاح و فصل اول یعنی این حدیث در
 مصباح مکرر مذکور شده یکبار در باب مباشرت در صحاح ذکر کرده و بار دیگر درین باب که باب الحذر و تمنای است در حدیث
 آورده و ما در همان باب مباشرت بحال خود گذشتیم و در باب الحذر و التانی ذکر کردیم بحسب تکرار و صواب ذکر او
 در صحاح است و ما تا که در نسخهای مصباح که نزد مولف بودند رحمه الله علیه مکرر مذکور است ولیکن در نسخهای که ما دیده ایم
 از مصباح در باب الحذر و التانی مذکور نیست و در باب المباشرة است فقط غالباً نسخ از آن بحسب تکرار از آنکه اندوخته
 اعلم ۴۰۰ الفصل الثالث . عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم لما خلق الله العقل چون پدید آمد
 خدای تعالی عقل را قال له گفت مرعقل را ثم بایت مقام پس بایستاد ثم قال له پسر گفت مرعقل را او بر پشت و
 قاور پس پشت داد و ثم قال له قبل پسر گفت خدای تعالی عقل را روی من آرا قایل پس روی آورد و حق ثم قال له
 پسر گفت مرعقل را او قدسین نقد پس نشست ثم قال له پسر گفت پروردگار تعالی مرعقل را خلق خلقا هو سیر
 منك پیدا کرده ام هیچ مخلوقی را که او بهتر است از تو و لا افضل منك و نه فاضل تر و زیاده تر از تو در کمال و لا احسن منك و
 نه خیر و جمیل تر از تو خیریت در عذرات او است و فضیلت قیاس بغیر حسن و صفات و افعال یکب آخذ و یکب اعلم بحسب
 تو میگیم و بحسب تو میدهم یعنی هر که نعمتی میدهم بواسطه تو میدهم که خدمتی کرد و مستحق انعام شد و از هر که آن داده را باز میگیم
 بسبب تو باز میگیم که تقصیری نمود و مستوجب سخط گشت و یکب اعرف و بتوشناخته میشود و یکب اعاتب و بحسب تو تخم
 میگیم و یکب الثواب و علیک العقاب و بسبب ثواب و برکت عقاب حاصل آنکه مدار کلیف و خطاب و عتاب و عقاب
 و عقاب در دنیا و آخرت بر عقل است و قد حکم فی بعض العلماء بتحقیق سخن کرده اند و صحت این حدیث بعض علماء میگویند
 این حدیث موضوع است بیان این سخن تفصیل در شرح کرده شده است و اعلم ۴۰۱ و عن ابن عمر قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم ان الرجل لیکون من اهل الصلوة و الصوم و الزکوة و الحج و العمره بدستی که مردی میباشد از اهل نماز
 و روزه و زکوة و حج و عمره حتی ذکر سهام الخیر کلها ما آنکه ذکر کرد آنحضرت اقسام و حصص نیکی را همه یعنی کلیات و مفهومات آنرا
 ذکر کرد و یا اکثر در حکم کل داشت و یا جزئی یوم القیمة الا بقدر عقده و حسنا داده نمیشود آن مرد روز قیامت مگر بر اندازه
 عقل او و بر عقل اینجا معرفت اشیا و دریافت صلاح و فساد و مباد و معاد و تمیز میان خیر و شر و احر از و احر اس از
 طو اهل و آفات نفس و اهرتدا و وصول ب مقام قرب و وصول سجن و عقل معاد که در کلام بعضی واقع شده این است و بحسب
 است اختلاف علماء بحسب ایشان در تفاضل عقل و علم که گویند علم افضل است یا عقل و اگر علم را هم بر مبنی تمیز و معرفت
 عمل کنند که اثر عقل باین معنی است خلافی در میان نمی ماند و باین معنی علم و عقل افضل باشد از عمل و عبادت و گفتند اندکی

از پیش عالم عاقل فاضل تر آید از هزار رکعت از دیگری ۶۰۰ و عین ابنی در قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
یا ابا نور لا تعقل کالتدبیر ای ابو ذر نیست هیچ عقل مثل تدبیر یعنی بر حواqb امور نگریستن و مصلح و مفاسد آنرا در پیش
دنی اصطلاح تدبیر بایان کار نگریستن و مراد تعقل اینجا مطلق علم و ادراک است و لا ادرع کاکلف درع پر میزگاری است و
تقوی هم باین معنی و بعضی متوع را با لا تراشقی دارند و گویند تقوی پر میز از محرمات و تنوع از مکروهات و شبهات نیز و
صواب آنست که هر دو یک معنی اند و در کلام قوم مجتهدین واقع شده پس میفرمایند نیست درع کامل مانند کفطیبی در عین
اشکال آورد که درع یعنی کف از محارم است پس لا ادرع مثل الکف چه معنی دارد و جواب داده که مراد کفبت در کسب
باز استادن از مسلمانان یا باز داشتن زبان از لایقینی است چون مفاسد این بیشتر حصص کرد و درع را در وی مبالغه
و ممکن است که گفته شود که درع و تقوی اگر چه دلالت معنی کف و اجتناب اند اما در عرف شرع شامل اند و امثال او اجتناب
معاد اگر معنی اجتناب باشد از ترک امثال او امر نیز اجتناب باید کرد و باین وجه شامل هر دو باشد و با جمله درع و تقوی
بر فرموده رفتن است امثال او اجتناب پس درع را در جزو باشد امثال او امر و اجتناب نواهی گفته اند که رعایت اجتناب
اجتناب اهم و اقدم باید از امتثال و اگر یکی در جانب امتثال اختصار کند بر فرض نقص و سنن روایت روایت اما در اجتناب
اهتمام و استقصا نماید تا مقصود که وصول در قرب الهی است برسد و اگر در امتثال استقصا نماید چنانکه احراز نوافل و سجرات
کند اما از تکلیف محرمات کند و اصل نگردد و بر مثال بیماری که پیریز کند و دار و نخورد شفا یابد اگر چه شاید پیریز کند اما اگر دار و نخورد
و پیریز نکند هرگز شفا نیابد و هر روز خراب تر گردد و این سخن را فیضی است و حضرت شیخ علی متقی رحمه الله علیه در رساله تشریح
آزایان فرموده اند و فقیر حقیر آنرا در بعضی رسائل خود ترجمه کرده و حمل حدیث برین معنی صحیح و بدست و الله اعلم و لا حسب
کحسن الخلق نیست حسب فضیلت مانند خوش غمی حسب آنچه شمار دمر و از فضائل و آثار و مفاخر خود و پدران خود و غیره
که اصل کمال و بزرگی حسن خلق است این میباید بی این همه ضائع است و مراد از خلق اگر جمیع صفات باطنی از خود
ظاهر است که حسن اخلاق عمده است و اگر مراد نرم خوئی و تالیف و مهر بانی بود چنانکه در عرف خلق باین معنی آمده
مقصود مبالغه است و تحقیق این صفت از کلام اهل تصوف باید حجت امام حسن بصری رحمه الله علیه فرموده حسن خلق مرد
کشاده داشتن و مطا کردن و از ایندای خلق باز ماندن و در آسلی گفته حسن خلق ترک خصوصیت با خلق و گفته حسن خلق
راضی داشتن خلق را در رحمت و رحمت و تسبیح تشریف گفته کترین پایه حسن خلق جفا از خلق کشیدن و مکافات
نکردن و رحمت بظالم شفقت کردن و آمرزش خواستن ۶۰۰ و عین ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم الاقتصا دنی انکف نصف المعیشته میان روی کردن در خرج و نیز اخراط و تفریط و دور بودن شمه سرمایه زنگانی
است و در معیشت نمودن و زنگانی کردن و دویز باید دخل و خرج و بناهی خرج بر اقتصاد یا بدین حمایت اقتصاد
نصف معیشت بنشیند و الله و الی الناس نصف العقل و اظهار دوستی بمردم و سر رشته نگاه داشتن نیمه عقل معاش

گو یا تمام قتل آنست کہ کسی مکاری کنند و یا بنی نوع تعیش و تمدن نیز نمایند و این بقدری کہ خود و محبوب ایشان موجب فوات دین و دیانت نگردد و حسن سوال نصف العلم و نیک کردن سوال از علم نیت علم است زیرا کہ سائل زیرک از چیز سوال میکند کہ مهم تر و کار آئند تر است و او را این ممکن است بزیادت علم و تمیز میان اقسام سوالات کہ چه باید پرسید و چو باید پرسید و چون یافت مطلوب خود را بجواب تمام شد علم او حاصل آنکہ علم دو قسم است سوال و جواب و حسن سوال عبارت از تحقیق و تنقیح وی جمیع شقوق و احتمالات تا جواب رانی و شافی آید و چیزی فرو گذاشت نشود پس سوال برین وجه از قبیل علم باشد و وارد نشود کہ سوال ناشی از جہل و تردد است نہ از علم او را علم نصف علم چون خوانند فافهم تنبیہ باین قدریکہ کردہ شد معنی نصیفت در اشیا می مذکور بحقیقت آورده شد و احتمال دارد کہ مقصود مبالغہ و تاکید باشد در رعایت این امور یعنی در صلاح معیشت و تحصیل دانش و عقل کا رفتاری و تحصیل علم اشیا اسباب بسیار در کار است اما این همه اشیا یک طرف و اقتصاد و تقو و حسن سوال یک طرف نیمہ اینهاست و آن نیمہ دیگر و این معنی روشن تر و بی

نیاید و الله اعلم رومی البیہقی الا حدیث الاربعہ روایت کرد بہیقی این چار حدیث رافی شعب الایمان باب الرفق و البھار حسن الخلق رفق بکسر زمی ضد عنف یعنی رفاق زمی کردن و سود داشتن کسی را گذانی اصطلاح و در نہایہ گفتہ رفق لطف و لین جانب و طیبی نقل کردہ کہ رفق لطف و کاری کردن با سان ترین وجوہ و سیا بعد ششم داشتن و آن حالتی است کہ عارض میشود آدمی را از ترس عیب و ذم و حیا محمود و انقباض نفس است از ارتکاب آنچه شایع است در شرع و حسن خلق در حدیث گذشتہ معنی آن معلوم شد ۱۰۸ الفصل الاول عن عائشہ رض

ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال ان اللہ رفق خدای تعالی خداوند رفق است یعنی لطف کننده است بندگان خود و خداوند است با ایشان آسانی نہ دشواری و تکلیف نیکند با بنیہ طاقت ندارند و در وسع ایشان بود و رفق و رفق میدارد و رفق و آسانی را از بندگان تا بیک دیگر رفق کنند و لطف نمایند و در کارهای خود از طلب رزق و غیرہ آسانی کنند و سخت نگیرند بعد از آن اشارت کرد با غیاطہ رفق در طلب رزق و تحصیل مطالب و ترغیب کرد بر آن فرمود و اعطی علی الرفق ما لا یعطى علی العنف و میدہندگان را بر رفق چیزی کہ نیدہ بر عنف و ما لا یعطى علی ما سواه و میدہ چیزی کہ نیدہ بر ہر چہ جز رفق است از اسباب سخت ترجیح داد و رفق را بر عنف کہ خداست و ثانیاً اشارت کرد کہ عنف چہ باشد بلکہ رفق براج است بر تمام اسباب تحصیل مقصود و آنچه است مرام را از ہر چہ جزاوست و اگر گویند کہ آن اسباب اگر از باب رفق اندرجان گنجایش ندارد و اگر از قبیل عنف اند ہم از کلام اول ترجیح رفق بر عنف معلوم شد فائدہ این کلام چیست گوئیم کہ این تاکید کلام سابق است و تفاوت در عبارت است و مقصود آنست کہ آدمی را باید کہ طلب مآرب و مقاصد خود از رزق و غیرہ بطریق رفق و نرمی نماید کہ دہندہ خداست و چون محبوب و مرضی اوست بیشتر خواهد داد و از آنچه بر عنف و انہماک در مباشرت اسباب دہد فافهم و رواہ مسلم و فی روایتی از شیخ مسلم را آمدہ کہ قال عائشہ طیب

بالرفق و ایاک و لطف گفت اسحضرت مرا عیبه را بر تو باد ای عایشه که نرمی کنی و دود و دود را از درشتی و دشمنی و از
 حد ادب در گذشتن و دشمنی آن الرفق لایکون فی شئ الا زانیه بدستی که نرمی یافته نشود در چیزی مگر آنکه بسیار را
 آن چیز را و نیک سازد و لایزرع من شئ الا شانه کشیده شود و رفق از حزب مگر آنکه عیب ناک کند آن چیز را
 و زشت گرداند ۲۰۰ و عن جبریر بن انس بنی صلی الله علیه و آله و سلم قال من سیرم الرفق بحرم غیر کسی که محروم گردد
 از رفق محروم گردانید و شود از نیکی رواد مسلم ۲۰۰ و عن ابن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مر علی
 رجل من الانصار روایت است از ابن عمر که آن حضرت گذشت بر مردی از انصار و بویط اخاه فی کلب
 و آن مرد پند میداد بر او و خود را در باب حیا و منع میکرد و از کثرت آن و عتاب میکرد و میترسانید بر آن و در بعضی وایات
 بجای بیطاعت آمده و فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ده فان اخیار من الایمان سر بود بگذار او را زیرا که
 حیا شعبه از ایمان است چهره بیشتر باشد بهتر فایده آنکه باید که در محل خود باشد که از تکاب معاصی است متفق علی
 ۲۰۰ و عن عمر بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اخیار لایاتی الا بخیر حیاتی آرد و مگر نیکی را
 و فی روایت اخیار خیر کلمه حیاتی است همه اقسام و متفق علیه اینجا اشکال است آید که حیاتی نخل میگرد و بعضی حقوق
 چنانکه امر معروف و نهی منکر کردن و جز آن جواب داده اند حیاتی که اخلاص حق آر و تحقیق حیا نیست شرعاً بلکه آن
 عمر و حصین است که از جمله تقاضاست و اگر آزا حیاتی نام کنند بجز خواهد بود و تحقیق حیا شرعاً آن است که باعث شود بزرگ
 قبیح گذاشتن او است که معنی حیا انقباض است از ارتکاب قبیح طبعاً و شرعاً اما آنچه محمود و ممد و محبت در شرع
 آنست که از قبیح شرعی باشد حرام یا مکروه یا ترک اولی پس انهم در جواب آنست که این کلیه که اخیار خیر کلمه مخصوص
 است بآن که موافق رضای حق باشد و اگر بر ممانعت عمل کنند نیز صورت دارد یعنی اگر چه خیر است حقیقی در یک قسم حیات
 اما چون در مطلق مابیت حیا خیر است گویا همه اش خیر است شاید که کمتر آن نیز باین جانب کشد فافهم ۲۰۰ و عن
 انس بن مسعود در بعضی نسخ ابن مسعود و صواب ابی مسعود است که انصاری است قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم ان مما ادرک الناس من کلام النبوة الاولی بدستی که از جمله آنچه دریافته اند مردم از کلام انبیای سابق
 و از نتایج وحی ایشان است و باقی مانده است حکم وی و نسخ و تبدیل و تغییر آن راه نیافته این کلام است اذالم شتمنی فام
 شتمت چون شتمنداری پس بکن هر چه میخواهی رواد البخاری معنی این حدیث بچند وجه تفسیر کرده اند اول آنکه
 اینجا معنی امر و طلب مراد نیست بلکه این خبر است و مقصود آنست که مانع از ارتکاب قبیح حیاست و چون حیاتی از
 می کنی هر چه میخواهی دوم آنکه صیغه امر برای تهدید است چنانکه اهل علم و شتم بکنید هر چه میخواهید خسر جزای کرده خود
 خواهید یافت سوم آنکه این قاعده و میزانی برای کردن فعل بود یعنی در فعلی که شبهه باشد و نفسی از شایع در کردنی اگر
 آن نبود نظر کن اگر چنانست که در ظهور وی شتمنداری بکن و اگر می بینی که حیا عارض میشود بکن که البته در و س

که اشتهی و قباحی هست که اگر فعل صحیح حق صریح بودی تحمل نبودی و این نسبت بقلب سلیم منور بنور تقویٰ معرا از عوارض
 بشریت است و چهارم آنکه این در جای فرموده که فعلی است از جنس طاعات و ظهور آن محل در خلقت ربیاد خوف تصنع
 است و از جهت آن ترک میکنند و شرم دارد که بکند پس میفرماید که شرم از خدا و رسول خدا باید داشت و چون این فعل
 از آنجه نیست که در وی شرم از خدا و رسول خدا باید داشت بجهت خاطر خلق ترک نتوان داد و اگر ربای راهمی باید دفع
 آن باید کرد و توبه و استغفار نمود و همچنان که محل بجهت خلق مذموم است ترک محل باین جهت نیز همین حکم دارد و فافهم ۹۹
 و عن النّو اس بن سمان نو اس بفتح نون و تشدید داو و سمان بفتح سین و سه آن صحابی است کلابی و بعضی گویند
 انصاری سکونت کرد و شام را و میگویند که وی برادر آن زن کلابیه است که تزوج کرد و او را آنحضرت و توفی کرد و وی از آن
 حضرت پس بگذشت و او را قال سالت رسول الله گفت پسیدم سفیر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم عن البر و الاثم ازینکه
 و بزه فقال پس فرمود البر حسن الخلق یعنی عمده اقسام برخوش خوئی است و الاثم ما حاک فی صدرک و موجب بزه عملی است که
 مایه کنده و کار کنده و تردد دارد و در سینه تو و آرازم بگیر دو اطمینان نه پذیرد بدان دل و حاصل نشود و انشراح صدر را ما این در حق
 کسی است که شرح کرده خدای تعالی شانه صدر را در برای اسلام و محلی و منور ساخته دل و او را بنور تقوی و همین است مراد از
 استقامت قلب که در جای دیگر فرموده است و استفت قلبک و این در جای که نصی از شارع درین باب نبود و اقوال علما
 در اینجا مختلف باشد و علامت دیگر برای معرفت اثم آنست که فرمود و کره است ان یطلع علیه الناس و ناخوش داری که او
 شوند بران عمل مردم چنانچه تقریر کردیم و رواه مسلم ۱۰۰ و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 ان من اجکم الی حسنکم اخلاقا بدرستی که از جمله محبوب ترین شما بسوی من نیکترین شما اند از روی اخلاق رواه البخاری
 ۱۰۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان من خیارکم حسنکم اخلاقا مضمون این مضمون حدیث اول است
 فرق آنست که خیرت و ذوات ایشان است که بسبب آن محبوب تر شده اند نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شخصی علیه
 ۲۰ الفصل الثانی من عایشة قالت قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من اعطی خطه من الرقی کسیکه داده شد او را نصیب بی از
 بزمی و لطف اعطی خطه من خیر الدنیا و الآخرة داده شد او را نصیب وی از نیکی دنیا و آخرت و من حرم خطه من الرقی حرم خطه من خیر الدنیا
 و الآخرة کسیکه محروم کرد او را نصیب وی از رقی محروم گردانیده شد از نصیب وی از نیکی دنیا و آخرت رواه مسلم
 شرح است ۲۰ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الحیا من الايمان و الايمان فی اب
 شرم داشتن از فعل قبیح از ایمان است و ایمان یعنی اهل ایمان در بهشت اند و الباء بفتح موحده و فخرش و عن
 و یهوده گفتن من البخار از بدی است و چنانچه لقیض بر و صله و البخار فی النار و اهل جفا در آتش اند رواه مسلم
 و الترمذی ۲۰ و عن رجل من فرقة رواته است از مردی که از دیار فریقیه است بضم میم و فتح زاء و سکون یا قال
 گفت آنمرد را گفتند صحابه یا رسول الله ما خیر ما اعطى الانسان چیست بهترین چیزی که داده شد آدمی از از صفات

قال اخلق الحسن فرمود بهترين چيزی که داده شد آدمی را خوی نیکوست رواه البیهقی فی شعب الایمان و روایت کرد
 این حدیث را بهیثمی در شعب الایمان از مردی از غزیه و نام او نبودنی شرح استه عن اساتذته بن شریک و روایت کرد
 می استه در شرح استه از اسامه بن شریک ثعلبی که صحابی است نزول کرد که فرمود و است در ایشان و حدیث و
 در ایشان است و در اسد الغابہ فی معرفۃ الصحابہ نیز از اسامه روایت کرده . . . و عن حارث بن وہب رضی
 عنہ صحابی است و برادر عبد الله بن عمر بن الخطاب از مادر معد و است در کوفین و دیده است آنحضرت را و روایت
 می کند از آنحضرت و از امام المؤمنین حضرت علی بن ابی طالب را و از آنحضرت را و از آنحضرت را و از آنحضرت را
 و از آنحضرت را و از آنحضرت را و از آنحضرت را و از آنحضرت را و از آنحضرت را و از آنحضرت را و از آنحضرت را
 نسبت قال گفت راوی و ابی جازع الغلیظ الفط سخت گوی درشت خوی و فی الصحاح و ابی جازع و ابی جازع و ابی جازع
 یعنی متکبر رواه ابوداود فی سننه و البیهقی فی شعب الایمان و صاحب جامع الاصول فیہ و جامع الاصول عن حارثه
 روایت کرده اند این کس این حدیث را از حارث بن وہب و دی صحابی است باتفاق برادر عبد الله بن عمر بن الخطاب
 از مادر و کذا فی شرح استه عنده و همچنین و است که در شرح استه از حارثه و لفظ قال و لفظ حدیث در شرح استه و همچنین
 لا یدخل الخبثه ابی جازع البختری یعنی وصف کرد جو اظ را ابی جازع و گفته یقال البختری الفظ الغلیظ از اینجا معلوم شد که جو اظ
 و جظری بیک معنی است و فی نسخ الصحاح یعنی بعض نسخ مصباح عن عکرمه بن وہب و الادب بعضی نسخ دیگر عن حارثه
 بن وہب است و توریثی گفته که ذکر نکرد عکرمه بن وہب را در صحابه پیچید و می تابعی است پس حدیث مرسل باشد
 و بعضی مردم او را در صحابه ذکر کرده اند و صحیح است که از تابعین است و لفظ حدیث و نسخ مصباح این چنین است
 قال گفت راوی و ابی جازع الذی جمع و منع و ابی جازع الفظ الغلیظ جو اظ آن کسی است که جمع کرد مال را و منع کرد و سائل را
 یعنی مال را بخیر و جظری درشت گوی درشت خوی پس از بعضی روایات معلوم شد که جو اظ و جظری هر دو بیک معنی
 و از بعضی متغایر فی مفهوم شد و از بعضی کتب معلوم میگردد که جو اظ یعنی متکبر و جظری یعنی بدخلق و باطله هر دو لفظ
 نزدیک بهم اند و معنی . . . و عن ابی الدرداء عن انس بن مالک علیه و آله و سلم قال ان اقل شیء یوضع فی منزله المؤمن
 یوم القیمه خلق حسن بدستی که اگر آن ترین چیزی که نهاده میشود در ترازوی مسلمان روز قیامت خوی نیک است و آن
 یغفر الفاحش البیذی و بدستی که خدای تعالی دشمن میدارد از حد ادب گذشته و سخن نهاده گوئی را رواه الترمذی
 و قال هذا حدیث حسن صحیح در وی در روایت کرد ابوداود و الفصل الاول کلام نخستین را که آن اقل شیء است و دوم
 که در حدیث فیض الخ است . . . و عن عائشه قالت سمعت رسول الله شتمه من پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم قبول
 میگفت ان المؤمن لیدرک بحسن خلقه درجه قائم اللیل و صائم النهار بدستی که مسلمان می در یابد بخوش خوی خود یا به ناز
 گذارنده در شب و روزه دارنده در روز را رواه ابوداود . . . و عن ابی ذر قال قال لی رسول الله صلی الله علیه

و آله وسلم القی الامیرت ما كنت تقوی کن خدا را در پیر کن از عذاب وی هر جا که باشی یعنی دخولت و جلوت و در حضور
سفر و ایستگاهت آهسته تمامه و مانع گردان بدی را نیکی را و در پی بدی نیکی کن یعنی اگر بدی از تو واقع شود و دوستی آن
نیکی نیز کن تا پاک کند آن نیکی نقش بدی را و خالق الناس خلق حسن و معامله کن مردم را بخوبی خوش منالقه خوی نیکو
و زید بن رواد احمد و احمد بنی و الداری گفتند آنکه آدمی را باید که از محو آثار سیئات مباشرت حسنات فایز باشد
و هر بدی را به نیکی که از جنس است مکافات کند چنانکه سماع ملاهی را صحبت اهل آزا با ستاع قرآن و مجالس ذکر و شب
غیر ما تصدق کردن مشروبات حلال کفارت نماید و تکبر را تواضع و خجل را با عطا طلبانی کند علی هذا التماس که اقال

الطیب . . . و عن محمد بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الا خبركم بن بحر م على النار و بن بحر
النار عليه آيا خبرنم شمارا که گیت که حرام است وی بر آتش دوزخ و گیت که آتش دوزخ بروی حرام است علی کل این
لین قریب سهل حرام است آتش بر بر آرا امید آهسته روزم طبع نزدیک مردم ملطف و منشیانی نرم خود بین و لین بکبریا
شده و سکون آن هر دو جایز است چنانچه میت میت در سوال میت مبالغه و تاکید هر دو شق ذکر که حرام بودن
شخص بر آتش و حرام بودن آتش شخص و چون مال هر دو عبارت یکی است یعنی دور بودن از آتش و نه و آمدن در آن
و جواب اقتصار بر شق اخیر که در قریب است و متعارف در لسان نیز همین است که گویند آتش دوزخ بروی حرام است

رواه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن سب ۰۰۹ و عن ابی هريرة عن انس بنی الله علیه وآله وسلم قال المؤمن
غیر کریم و الفاجر بلیغ و بعضی روایات و المناق خب لیم و غیر بکسر و قریب خورنده و فی الصراح غر بالکسر کارنا آرموده و خب
بالفتح و الکسر مرد فریبنده و کریم و معنی حدیث چنانچه در نایه تقریر کرده آنست که مؤمن از جهت التقیاد و نرمی قریب بخورد
و از هر که بغیرید او را در نرمی یا بد مکر و شر مردم را و گفتیش و کاوش میکنند ازان و این نه از باعث جمل و نادانی است بلکه
از جهت کرم و بزرگ منشی و علم و حسن خلق است و بعضی این چنین تقریر کنند که چون سلیم القلب و ساده لوح است و بسبب کرم
گمان نیک دارد و تجربه بواطن امور بخورده و بر دغلمای سینه مردم مطلع گشته هر چه پیش او بگویند قبول کند و سبب خرد
و چون اهتمام و اشتغال وی بامر آخرت و اصلاح نفس خود است کار معاش دنیا را سهل انگار دارد و اهتمام بدان بکند و در آن
قریب غرور و لیکن در کار آخرت قیظ و عقل مباد کامل است و با وجود آن تنبیه کرد وی صلی الله علیه وآله وسلم بقول خود
لا یبلغ المؤمن من حجه واحد مثنی بران که نباید که همیشه قریب خورد و غافل باشد و طریقه حرم از دست دهد و سابقا که
که این شامل است امر دنیا را و آخرت را و بعضی گفتند آنکه مخصوص است بامر آخرت اما منافق همیشه خداع و مکار و
سمی کننده و در سلوک و اخلاص و تقوی و تقان است و اصلا سامحه نه کند و قریب بخورد و از نفس خود بدان راضی نباشد اگر
ایمانا قریب خود نه تعلیم و خست یا را خواهد بود و بدان راضی نخواهد شد رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ۰۱۰۰ و عن
محول قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم محول شامی که از کبار تابعین است گفت که آنحضرت فرمود

المؤمنون ھینکل یؤمنون مسلمانان آرا میدہ وزم و طبع منقادند کما جمل الالف بفتح ہمزہ بے مد و کسر فون بر وزن کفت و
بیم ہمزہ بر وزن صاحب نیز آمدہ و اول اصح و انفع است کذا فی القاموس یعنی بچو شتری کہ در مینی دی ہمار
از چوب انداختہ اند و فی الصراح الف در و مند شدن مینی شتر از چوبک ہمار و این شتر زم و منقاد می باشد
چنانکہ ان قید انقاد و اگر کشیدہ شود وی ہند گردن خود را دان ایخ علی صخرہ استخار و اگر نشاندہ شود پسنگی می نشیند
ہم پسنگ مراد آن است کہ مومن در غایت التقیادست ادا مرنوای آہی را و تحمل اوست در این شقت را و
احتمال دارد کہ مراد انقیاد و تذلل مومنان باشد مرکب دیگر را بی عفت و کسر و این نیز تحقیق اطاعت امر

آہی است تعالی رواہ الترمذی مرسلہ ۱۱۰ و عن ابن عمر عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال المسلم الذی یخاطب الناس
و یصبر علی اذہم مسلمانانی کہ آمیزش می کنند با مردم و صبر میکنند بر اذای ایشان افضل من الذی لا یخاطبہم ولا یصبر
علی اذہم زیادہ ترست در اجز و ثواب از مسلمانانی کہ آمیزش نمی کنند با ایشان و صبر نمی کنند بر اذای ایشان رواہ الترمذی
و ابن ماجہ ازین حدیث معلوم گرد کہ صحبت افضل است از عزلت و در شان عزلت نیز احادیث و آثار آمدہ کہ ہما
در فضیلت اوست از صحبت و تحقیق درین باب تفصیل و اعتبار جہات و حیثیات و آن در کتاب احیاء علوم
و کیمیای سعادت مذکور است و در آداب الصالحین کہ ترجمہ ربع معاملات احیاست نیز آورده ایم ۱۱۲ و عن سهل

ابن معاذ عن ابیہ ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال من کلم غیظا کسکہ فروخ و خشم را و مو یقید علی ان یغیظہ
و حال آنکہ وی قادرست بر گذرانیدن خشم و در آردن آن دعاء اللہ علی رؤس المخلاقی یومئذ یشہ بخواند و اورا خداوند
در حضور خلایق روز قیامت حتی تخیرہ فی ای الحور شاما آنکہ مخیر میگردد اند و اختیار میدہد بہت وی در ہر حرکہ خواہد
رزاہ الترمذی و ابوداؤد و قال الترمذی ہذا حدیث غریب و فی رواۃ لابی داؤد عن سوید بن وہب عن رجل من اہل

اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عن ابیہ و در روایتی مرابی داؤد را از سوید بن وہب از مردی کہ از پسران
اصحاب بود روایت می کند از پدرش این چنین آمدہ کہ قال کہ گفنت آنحضرت ملا اللہ قلبہ امننا و ایمانا پر کنند
خدا ی تعالی دل آن کس را کہ فروخ و خشم را با من و ایمان مسلمانانی و ذکر و ذکر کردہ شد حدیث سوید بن وہب کہ
او شش این است من ترک لبس ثوب جمال فی کتاب اللباس و سوید بن وہب بضم سین و فتح داؤد و یکنون تخنیشہ
ذکر کردہ است اورا در جامع الاصول و در کاشف گفتہ کہ وی شیخی مجہول است مرابن عجلان را ۱۰۰

الفصل الثالث عن زید بن طلحہ تابعی است روایت کردہ است از وی سلمہ بن مغوان الزرنجی بیرون آورده است

حدیث اورا مالک در موطا و در حیا و پدر او طلحہ بن رکانہ بضم راء تخفیف کاف قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم ان لكل دین خلقا ہر دینی را خلقی و مفتی است کہ غالب و عمدہ است و روی و خلق الاسلام احیاء و خلقی کہ غالب است
در دین اسلام حیا است چون حیا صفتی است کہ مانع است از ارتکاب قبایح و منافیہ و مدخلیت و سے اتم و اکمل است

و دین محمدی اتم و اکمل ادیان است لاجرم وجود حیا درین دین اغلب دایم باشد و راه مالک مرسله وایت کرد
این حدیث را مالک از زید بن طلحه که تابعی است بطریق ارسال و رواه ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان عن انس و ابن
عباس پس مرسل نباشد بلکه مسند باشد ۲۰ و عن ابن عمر ان نبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ان احیاء الالاسما
قرنا و جمیعاً فرمود حیا و ایمان هر دو بهم پیوسته اند و لازم یکدیگرند فاذا رفع احد هما رفع الآخر پس چون برشته شود از
شخصه یکی ازین دو برده شسته شود و دیگر قرنا و جمیع قرین و لفظ جمیع دلیل است بر آنکه اقل جمیع ائمان است و در بعضی نسخ
قرنا بصیغه تنثیه بلفظ ماضی مجهول آمده و فی روایت ابن عباس فاذا سلب احد هما تنبیه الآخر پس چون ربوده شود یکی از ان
دو برده و پیروی میکند او را در رفتن دیگری یعنی آن نیز میرود و رواه البیهقی فی شعب الایمان ۳۰ و عن معاذ
قال کان آخر ما وصانی به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم معاذ بن جبل رضی الله عنه می گوید آخر آنچه اخذ کرد مرا پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم یعنی در وقت وداع من بقضای من حسین و ضعت رجلی فی الغزو فقی که نهادم پای خود را
در رکاب غز و غز بفتح تفتین مجمره و سکون را و برای رکاب چوبین که بر بالاک شتر نهند و استعمال بران است که در اسب رکاب
گویند و در شتر غز و این فرستادن معاذ رض بقضای من قضیه عظمی است آنحضرت او را و صایا کرد و او را سوار کرد و پیاده
بمشایعت او رفت فرمود یا معاذ شاید که تو باز نه بینی ما را و پس از وی رعایت فرمود و آخر وصیتی که بوی کرد آن این بود
که قال گفت یا معاذ احسن خلقک للناس نیک گردان خوی خود را برای تربیت مردم سیو علی گفت مراد بناس در خب
کسی است که مستحق حسن خلق و رفق است و اهل کفر و عصیان و ظالمان ازین دایره خارج اند و ایشان امر به تغلیظ و تشدید
واقع شده و پوشیده و نهانند که تغلیظ و تشدید با اهل طغیان داخل حسن خلق است که تربیت و تهذیب ایشان در نیست و سست
و رفاست حال دیگر ان بان میشود و سیو علی گوید مرا بحسن خلق اینبار رفق و سامحه داشته رواه مالک ۴۰ و عن مالک
بلغه ان رسول الله در وایت است از مالک که رسیده است او را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال فرمود بعثت لکم
حسن الاخلاق برانگیزفته شده و فرستاده شده ام من برای آنکه به تمام بیان کنم و بحال رسانم حسن اخلاق را و در بعضی
روایات لاتم مکارم الاخلاق بعضی زیادت بعد از نقصان و بعضی به جمع بعد از تفرق و چون امر رسالت بوی ختم شد
و دایره نبوت تمام گشت و دیگر کمالی شرف بنماند و بفرستادن پیغمبر دیگر حاجت نیفتاد و الا کسی که حفظ شریعت و س
نمایه و آن علما راست اویند که حکم انبیای نبی اسر ایل دارند و تا نبیان شریعت موسی و حافظان احکام توریت بودند
پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جامع جمیع فضائل و کمالات باشد که انبیا سابق را بود و صلوات الله و سلامه
جمعین باز یادتای دیگر تخصیص تنفیص بعد از تفرق محکم است زیرا که در دین محمدی زیادتای های است که در ادیان
سابقه بود و دلیل دیگر بر انصلیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مجموع رسل آنکه در قرآن مجید میفرماید اولک
الذین همی الله فهد لهم اقده امرت مرا آنحضرت را باقده بطریقه انبیای سابقه و اتیان باعمال و عقائد ایشان و لابد

وی صلی الله علیه و آله وسلم انتقال این امر نموده و جامع صفات کمال همه ایشان گشته و در حدیث دیگر آمده که حال و
 قصه من و نسبای سابق حال قصری است که بنا یافته و خوب یافته و نموده و روی جای خالی بگر جای یک خشت و
 سن آدم و جای آن خشت را بستم و بنای آن خانه بمن تمام شد پس معلوم میشود که با وجود نسبای بنای خانه کمالا
 تمام نشده بود و بنو شریف وی تمام شد و راه فی الموطا و راه احمد عن ابی هریره ۰۰ و عن جعفر بن محمد عن ابی

قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم امام جعفر صادق از پدر بزرگوار خود امام محمد باقر رضی الله عنهما و عن ابی
 العظام و اولادهم انکرام را بدست کرد و گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذ انظر فی المرأة قال چون نظر میکرد در آینه
 می گفت آنحضرت احمد مددی حسن خلقی و خلقی شکر مرخدا می را که نیک گردانیده صورت مرا و سیرت مرا و از ان من
 ما شان من غیر می و آراست و خوب ساخت از من چیزی را که عیب ناک و زشت گردانیده از غیر من ر و اه البیاتی منی
 شعب الایمان محراب پوشیده همانند که این صفت علی الاطلاق بر وجه تمام و کمال مخصوص ذات شریف اوست صلی الله
 علیه و آله وسلم فی الجملة اضافت به بعضی افراد است نیز جائز است و شاید که احسن برای است این لفظ باشد که درین حدیث

من بود ۰۰ و عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول اللهم صفت خلقی فاحسن خلقی ر و اه احمد
 نیک گردانیده صورت مرا پس نیک گردان سیرت مرا این دعا از آنحضرت یا برای تعلیم و تمقین است مست مطلوب
 دوام ثبات بر آنست چنانکه در اذکار الصراط مستقیم گفته اند یا مر و طلب اکمال دین و اتمام نعمت است زیرا که سبب
 تحسین و تهذیب خلق آنحضرت قرآن بود چنانکه عایشه فرمود کان خلقه القرآن پس طلب تحسین خلق بحقیقت طلب

نزول قرآن و اتمام او باشد فافهم ۰۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الا انکم تنیارکم
 آیا خبر ندیدم و نه آگاهانم شما را با نیکو ترین شما چه کسانیند قالوا گفتند بے یا رسول الله یا گاهان و خیر ده ما را که بهترین
 ما چه کسانیند قال فرمود خیارکم اطو اکم اغار او حسنکم اخلاقا بهترین شما در از ترین شما اند از روی عمر و نیک تر از روی اخلاق
 چه شما که اخلاق ایشان نیک است اگر عمر دراز یا بند خیرات و عبادات بسیار کنند و فضائل و کمالات بسیار حاصل نمایند
 ازینجا معلوم میشود که عمر دراز مسلمان را مبارک است و تحقیقت عمر دراز همان است که بکار خیر مشغول باشند و برکتی در کار
 بود و راه احمد ۰۰ و عن قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اکمل المؤمنین ایمانا آسمن خلقا کامل ترین

مسلمانان در ایمان نیک ترین ایشانند از روی خلق ر و اه ابو داود و الداری ۰۹ و عنه ان رجلا کثرت ابی بکر
 از ابی هریره روایت است که مردی دشنام کرد ابابکر صدیق رضی الله عنه را و ابی هریره رضی الله علیه و آله وسلم جانسب
 یتبسم و حال آنکه آنحضرت نشسته است در حالیکه شگفت می نماید از نیکار و تبسم میکند فلما اکثر و علیه پس هنگامی که بسیار
 کرد آن مرد دشنام دادن را باز گردانید ابوبکر دشنام را بروی یعنی وی نیز دشنام داد او را و غضب ابی بکر پس
 خشم گرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و قام و برخواست آنحضرت غمگین ابوبکر پس در رسید و دریافت آنحضرت را

ابوبکر و قال گفت یا رسول الله کان شیعی دانت جالس بود آن مرد که دشنام میکرد مرا و حال آنکه تو نشسته فلما ردت علیه بعض قول غصبت و منعت و هرگاه بازگردانیدم من بروی پاره را از گفته وی خشم گرفتی و فرماستی قال نه مود آنحضرت کان معک ملک یرد علیه بود با تو نوشته که باز میگردد آن دشنام را از طرف تو بروی مانا که مراد بر نوشته و دشنام را دعای بد باشد بروی و الله اعلم فلما ردت علیه پس چون بازگردانیدی تو بروی دشنام را و وقع شیطان ابقاد و فرود آمد شیطان ثم قال پسر فرمود آنحضرت یا ابوبکر کنت کلمن حق سه خصلت است که هر سه حق است مامن عبد ظلم مظلوم است هیچ بنده که ستم کرده باشد بستی مظلوم کبر لاسم ستم که دن و فتح نیز آمده و بعضی بضم لام نیز نقل کرده اند فیضی عن ابی عبد الله پس چشم پوشید آن بنده ازان و تفاضل و رزد از برای خدا و طلب عفو و امید ثواب اغصانی الصراح چشم فرو خوا بان پس الا اعز الله بالنصرة مگر آنکه قوی و محکم گرداند الله تعالی سبب این مظلوم یا سبب این فعله و خصلت که اغصاست یا ربی ان اور یعنی یاری و داورا یاری دادنی قوی و مافتح رجل باب عطیة و نکشاد مردی در پیش را یرید بها میخواست بان طلب صلوة آسان و بخشش را بر خویشان یکیشان الا زاد الله بها کثرة مگر آنکه آنسزدن کند خدای تعالی بان عطیة بسیاری مال و برکت را و مافتح رجل باب ستمه یرید بها کثرة الا زاد الله بها قلة و نکشاد مردی در سوال و گدائی را که میخواست بان بسیاری مال مگر آنکه زیاده می کند خدای تعالی بان ستمه کی را رواه احمد ۱۰ و عن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یرید الله بابل بیت رفقا الا انفعهم نمی خواهد الله تعالی بابل خانه زمی را مگر آنکه سود میکند رفقا ایشان را و الا یرحمهم و مگر داند ایشان را از زمی مگر آنکه زیان کند حرمان از رفقا ایشان را و الله البقی فی شعب الایمان

۹۰ باب الغضب و الکبر غضب بفتح جیم خشم گرفتن حقیقت غضب حالتی و صفتی است که موجب حرکت نفس است بجانب خارج بقصد انتقام و دفع مکر و زحاکه روح حیوانی میل میکند در حالت غضب بجانب مغضوب تا انتقام کشد از وی و دفع کند مکر و زحاکه را ازین جهت سرخ میگردد در روست و آتاس میکند رگها همچنانکه در حالت خشم و سرور نیز میل جانب خارج کند تا پیش آید محبوب را و بلند از دافراط غضب و فرح هم پلاک بود و بر آیدن روح به تمام بجانب بیرون و در خشم و خوف روح بجانب درون و دوزیری و روی و ذبول بدن ازین جهت بود و در اینجا نیز خوف پلاک بود و بر آیدن روح بجانب درون و سر و شدن آن مطلقا و ضد غضب حلم است و حلم عبارت است از آزار نپسیده بودن نفس چنانکه او را غضب نرود از جان در آرد و زو اصاب مکر و مضطرب نگردد و آنکه اقل گفتیم من بلکه نزد وصول محبوب نیز اضطراب نیار و چنانچه در حدیث شیخ عبد القیس آمده که چون نزد دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مضطرب نگردد چنانکه قوم او کردند آنحضرت او را حلم و وقار اثبات فرمود و غضب مذموم است اگر بر حق نبود و بر سر موده شرع نرود و اگر برای حق بود محمود است و مقصود از ریاضت از آنکه غضب مطبق نیست بلکه گردانیدن وی موافق حق و غضب سبب نظام بدن و بقای حیات است باز آنکه مضار و موفیات و بسند این در نباتات قوت غضبیه ننهادند هر س قیاس درست

بر اهلک آن مخلوقات و کلمات بالغه الهی در حیوانات آلات پیدا کرده که بدان دفع موزی کند چنانکه شایان و دوزان
 و در آدمی اگر چه در ذات وی این چنین چیزی خلق نکرده ولیکن در عقلی و تدبیری در آمیزش که بدان از هر نفس
 که لا لائق و مناسب حال باشند بسازد و دفع ضرر موزیات از آن کند و اما کبر نشای او موجب است که نیک دیدن نفس خود
 و خوب دانستن صفات ماضی و چون آنرا اظهار کند و بدان بر مردم تقدم و علو جوید و از انقیاد حق و تسلیم آن متناع آرد
 و سرکشی جوید کبر و استکبار بود و کبر و کبر مذموم است اگر بر خلاف واقع باشد و در ذات و سبب آن صفات و کمالات
 که ادعای کند نباشد و به خلف و تشیع از نفس اظهار نماید و اگر در واقع آن فضائل که بدان تقدم و ترغیر جوید موجود بود
 نباشد و مقابل کبر تواضع است و تواضع توسط است میان کبر و صفت کبر آن بود که دعوی فوق آنچه دارد نماید فصاحت آنکه از
 مقام خود منزل کند و آنچه استحقاق آن دادیم ترک کند و تواضع قیام بطریقه توسط و اعتدال است و شیخ صوفیه قدس سره
 ارداهم که چون صفت کبر را در نفس غالب دیدند پس چندان مبالغه در نفی و از آن فرمودند که فصاحت را در جای تواضع ننهند
 باینص تمام تواضع بایستد اما کمال توسط و اعتدال است در جمیع احوال ۱۰۰ **الفصل الاول** عن ابی مسریه
 ان رجلا قال للنبی رویت من از ابو مره که مردی گفت من پیغمبر اصلی الله علیه و آله وسلم گفته اند که آن مرد بود و بود
 رضی الله عنه او صنی اندر زکن مر اقال لا انقضب فرمود آنحضرت در جواب آن مرد خشم گیر فرد و فلک مرا را پس بانه
 گردانید آن مرد قول را که او صنی است قال لا انقضب گفت آنحضرت خشم گیر یعنی هر بار که آن مرد وصیت طلبید جوابش
 همین فرمود که خشم گیر بانه که در آن مرد از صفت غضب چیزی بود که از آن نمی کرد و اینچنین بود عادت شریفی وی صلی الله
 علیه و آله وسلم که موافق حال هر آنی جواب میداد و در هر یک را مناسب حال وی علی بن حفصه بود یا آنکه هر بلا و
 فساد که آدمی را میرسد از فوط شت و استیلا می غضب است و شت و شت نبوت غضب بکسر مغلوب بود و تخصیص نمیشد
 از غضب که در جهت اعتقاد اتهام و توجیه اول ظاهر ترست رواه البخاری ۲۰ و عمنه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم لیس اشد بیه بالصره بضم صاد و فتح راک که بید از مردم را بر زمین و فید از دیکس او را فی الصراح
 صرح افکندن مصارعه با کششی گرفتن پس میفرماید سخت و قوی و پهلوان نه آن شخص است که مردم را بر زمین اندازد اما
 من یکله فنه عند انقضب سخت و قوی بحقیقت آنکس است که مالک باشد نفس خود را از غضب که سخت ترین دشمن
 و قوی ترین خصمان است و بید از او را بر زمین خواری و غالب آید بروی مردمی ضرر باز و دانی نذر و گرفت نفس
 اگر بر آئی دانم که شاطری بشفق علیه ۳۰ و عن حارث بن وهب صحابی است گذشت ذکر او در فصل ثانی از جانب حق
 و حیا قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الا خبرکم باهل کینه آیا خبر ندیم شما را با اهل کینه یعنی بگویم که بهشتیان
 کدامند کل ضعیف متضعف بفتح عین ضعیف که ضعیف و خستیده می پندارند و مردم و تجربه و محسوس می نمایند بروی جهت
 فقر و شکستگی و بعضی بکسر عین نیز خوانده اند و تفسیر کرده اند او را بخامل ذلیل نرم دل و او اشم علی الله لانه اگر سوگند خورد

بر خدار است گو میگرداند وی تعالی او را یا سوگند او را اینجا بچسبند وجه توجیه کرده اند یکی آنکه اگر سوگند خور و طمع آید
 کرم آتی و اعتماد بر طغی او که راست گو خواهد کرد وی تعالی او را راست میگرداند و قبول میکند طمع و در جلد او را
 دیگر آنکه اگر سوال کند از پروردگار خود چیزی را و سوگند دهد بر وی تعالی که بدهد او را رسول وی را می برآرد حاجت او را
 دیگر آنکه اگر سوگند خور که حق تعالی فلان کار میکند یا نمیکند راست گو میگرداند او را وی تعالی و همچنان میکند که و
 سوگند خورده بود و چون خبیه داد که بهشتیان کیانند و صفات ایشان را بیان کرد و خواست آنحضرت که بیان صفات
 دوزخیان را نیز کند و فرمود الا خبر کم یا بل النار کل مثل جواست که بر عقل بضم عین مملو و تار فوقانیه و تشدید لام مرد
 درشت و سخت گوی خصوصت کننده باطل و جواظ بفتح جیم و تشدید و ادخیل جمع کننده مال و بعضی گفته اند خزان
 در رفتار و بیان معنی مستکبر نزدیک تعبیر است متفق علیه و فی روایتی سلم کل جواظ ز نیم مستکبر ز نیم حرام زاده که در
 و نسبت بقومی می چسباند و در واقع نه از ایشان است چنانکه در قرآن مجید این دو صفت یعنی قتل و ز نیم در شان
 ولید بن مغیره واقع شده است ۴۰ و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یدخل الجنة
 احد منی آید آتش دوزخ را بطریق تابید هیچ یکی که فی قلبه شقال جبه من خردل من ایمان در دل وی مقدار خردل داشته
 ایمان باشد و لا یدخل الجنة احد فی قلبه شقال جبه من خردل من کبر و درنی آید بهشت را با سابقان هیچ یکی که در دل وی
 مقدار دانه از خردل است از کبر و این مثل است در بیان صغیر و راه سلم ۴۰ و عن قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم هم از این سو دست که گفت آنحضرت لا یدخل الجنة من کان فی قلبه شقال فرة من کبر و درنی آید بهشت را بلکه
 در دل او مقدار ذره از کبر مراد از ذره مورچه خرد است یا اگر که از دوزن در شعاع آفتاب بیرون آید فقال رجل ان اصل حجب
 ان کیون تو چنان و فعله حسنا پس گفت مردی از حاضران که مرد دوست میدارد که باشد جامه وی نیک و پایی پوش و
 نیک چون دید این مرد که عادت مستکبران است که جامهای نفیس و لباس های فاخر بکار برند خیال کرد که مطلق آن از کبر است قال
 گفت آنحضرت ان الله جلیل حجب البهال بدرستی که خدای تعالی صاحب جمال است دوست میدارد جمال را و اطلاق جلیل
 بر حق سبحانه یعنی حسن افعال کامل الاوصاف است و بعضی گفته معنی آرا نیده و جمال بخشنده و بعضی گفته جلیل معنی جلیل است
 یعنی بزرگ و بعضی گفته مالک فخر و محبت حسن و جمال است و بعضی گفته نیکو کار است به بندگان الکبر بطریق کبر باطل گردان
 حق است که توحید و عبادت است و سر کشی کردن بحق و دفع کردن و قبول نداشتن آزار و غلط الناس محقر داشتن و امانت کردن
 آدمیان اراده مسلم ۴۱ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثلثة لا یکلمهم الله یوم القیمه سکنه
 که سخن نمیکند خدای تعالی بایشان روز قیامت و لا یرکبهم و لا ینکبهم و لا یرکبهم و لا ینکبهم و لا یرکبهم و لا ینکبهم و لا یرکبهم و لا ینکبهم
 آمده است که و لا ینظر الله فیهم و لا ینظر الله فیهم و لا ینظر الله فیهم و لا ینظر الله فیهم و لا ینظر الله فیهم و لا ینظر الله فیهم و لا ینظر الله فیهم
 بی رضائی و غضب آتی بر ایشان زیرا که هر که از کسی ناراضی و دشمنانک بود گناه بجانب وی نمکند و سخن با وی نگوید تا بر وی

و او را عذاب کند و آن کس که حال ایشان روز قیامت نیست چه کسانند شیخ زان یکی پیری زنا کننده که با وجود پیری که وقت توبه و حیا و نقصان شہوت نیست این شہید از وی بوجود می آید این دلیل است بر غایت بی حیائی و حرکت طبیعت و موجب غایت خطا آنی صبی رضائی او و ملک کذاب دوم پادشاه دروغ گوینده دروغ گفتن از همه است و از پادشاه که مدار انتظام ملک و مصالح و مہام خلق بر قول و حکم اوست ہمساز تر و نیز دروغ گو میگویند اغلب برای دفع ضرر و جلب نفع بود و پادشاه خود قادیست بر این دروغ گفتن پس قبیح و بیخاندہ و تباہد و عامل مستکبر و در دشمنی تجبر نمایندہ تکبر از همه بد نما و از فقیر کہ از اسباب آن کہ مال و جاہ است عاری و بیخاندہ و دلیل است بر خبیث باطن و لوم طبعی کبر زشت و از گدایان زشت تر و روز سرد و برت و آنکہ جامہ تر و بعضی از عاقل خداوند عیال مراد دارند کہ از قبول صدقہ و زکوٰۃ و تواضع و ملائمت مردم کہ باعث رفع حاجت عیال و رفاهیت حال است تجبر میکنند و عیال را تنہا و ہلاک میگردانند تنگ و استیحا از سوال و سر حال بحیث توکل بر مولی تعالی دیگر است و کبر و بی اندامی و قبول نکردن احسان از مردم بحیث آن با وجود احتیاج و مضطر دیگر رواہ مسلم ۴۰ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول اللہ تعالیٰ میگوید خدا ای تعالی الکبر یا رروائی و العظمت از برای کبر یا چادر من و عظمت از از من است این مثلی است کہ حضرت علی سبحانہ و برای تو صد و تفر و خود بصفت کبر یا عظمت یعنی این دو صفت خاصہ ذات من است کہ هیچکس را بمال شریکت در آن العظمت بدان درست نیست چنانکہ خود و کرم و مہربانی صفات من اند و خلق را نیز از ان نصیب نیست و جائز است وصف ایشان بدان بطریق مجاز الا این دو صفت کہ بطریق مجاز نیز وصف غیر من بدان درست نباشد مثلاً دو جامہ کہ کسی پوشیدہ باشد پوشیدہ دیگری آنرا ممکن نبود و کبر یا عظمت و لغت ہر دو بیک معنی آید کہ بزرگی و بزرگ شدن است و ظاہر حدیث ناظر در فوق است میان این دو کہ یکی را بر دشتیبہ کرد و دیگر را بازار پس بعضی گفتہ اند کہ کبر یا صفت ذاتی است و عظمت صفت اضافی حق تعالی کبر بہرست کبر است در ذات خود خواہ دیگری داند یا نداند اما عظمت عبارت است باعتبار دانستن غیر و استغناء غلام مراد اولاد پنجہ صفت ذاتی باشد اعلی و ارفع باشد از صفت اضافی و در دین از اعلی و ارفع است از از ارس با این ملا تشبیہ کردہ شد کبر یا ر و با عظمت را بازار در شرح زیادہ برین نیز چیزی گفتہ شد ہست و اللہ اعلم بالجملہ میفرماید کہ کبر یا و عظمت دو صفت خاصہ من اند لمن نازعنی واحد استہا پس سبکہ نزاع کند و شارکت جوید من در یکی ازین دو صفت او حلت النار می در آرم آگس را در آتش و نزاع و فی روایت و در روایتی بجای او حلت النار قذفہ فی النار آمدہ یعنی آتش ازم او در آتش درین عبارت استہانت و استحقار است چنانکہ سنگ و کلون را بنید از ند بی مبالا و استہارہ رواہ مسلم ۴۰

الفصل الثانی ۴۰ عن سلمۃ بن الاکوع صحابی مشہور آری از دلاوران بود کہ یکبار بر فوجی زد و پیادہ بر سواران می تاخت قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا یرال الرجل یزہب بجنۃ ہمیشہ بہت مرد کہ میر و نفس خود را بخون از جایی وی و مرتبہ وی کہ در دست بجای بلند و در خجہ فریب تکبر و ترفع و مرافقت و موافقت میکنند با نفس و سید و دبا و

بهر جانب که میرود و باز میگرداند نفس را از طغیان کبر حتی کجیب فی الجبارین تا آنکه نوشته میشود آن مرد در میان جباران
 و مستکبران ثبت کرده میشود نام وی در نامه ایشان فیصیه با صابهم پس میرسد آن مرد را چیزی که میرسد جباران را
 از آفات و بلاها و دنیا و آخرت رواه استندی ۲۰۰ و عن عمر بن شعیب عن ابیه عن جده عن رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم قال حشر المستکبرون امثال الذر یوم القیمه برانگیخته میشوند بحدی که کشتندگان در آنده میشوند و گرد آورده میشوند بسو
 محشر مانند مورچهای خرد و در قیامت فی صور الرجال در صورت مردان یعنی صورت ایشان همچو صورت مردم باشند و بش
 همچو جثه مورچها فی شام الذل من کل مکان می آید و می پوشد ایشان را خواری از هر جا و هر سو یعنی این حدیث آنکه
 کرده اند بعضی بر آنند که این کنایت است از خواری بودن ایشان در محشر و پایشان گشتن در زیر پایهای مردم چنانکه حال مورچ
 است بدلیل آنکه بعثت و اعاده اجساد با جزای اصلی خواهد بود که در دنیا داشتند و صورت مورچ و جثه وی گنجایش آن
 ندارد و لهذا گفت فی صور الرجال تا معلوم شود که بر صورت آدمیان خواهند نمودند بر صورت مورچها و فی شام الذل نیز
 قرینیه آن است که مراد معنی خواری است و سیاق حدیث نیز ظاهر در آنست که ذلیل و صواب آنست که حدیث معمول بر ظاهر
 و مراد مشهور بودن مستکبران است بر صورت مورچها حقیقت و لیکن در صورت مردان باشند و پروردگار تعالی قادر است که آنچه
 اصلی را که بآنها مشهور خواهد شد در مقدار جثه مورچ جمع کند و باین صورت سازد و خواری گرداند یا قون الی جن فی جهنم نمیس
 بوس را ندهد و میشود بسوی زندانی که در دوزخ است نامیده می شود آن زندان را بوس لغت معده و سکون و او و
 فتح لام و در قاموس لغت مشتق از بوس معنی تحمیر و ناسمیدی و بوس نیز از نجاست غلویم نامر الا نیار بر میرود و در سیر
 ایشان را آتش دوزخ که آتش آتشهاست یعنی نسبت او با آتشهای دیگر همچو نسبت آتش است با چیزهای دیگر که میوزد
 آنرا نیار جمع ناست و اصل آنست که جمع دس انوار آید زیرا که دای است و لیکن او را بیابدل گردند تا التباس
 بجمع نور نیارد و یستقون من عصارة اهل النار و نوشانیده میشود ایشان را از آنچ سیلان میکند از دوزخیان از زرد و آب
 دریم و خون طینه انخیال این بیان معنی عصارة اهل ناست و تحقیق این لفظ در باب الوعد علی شرب الخمر گذشت
 از این صفات گاهی چنان بفهم در آید که ایشان بر بیت و جثه آدمیان باشند نه مورچها و با وجود آن دلیل میشود چه
 بر جثه مورچها باشند و رانده شوند بسوی زندان و نوشانیده شوند از عصارة حقیقت آنست که هر چه در آید
 در بنیه و جثه معروف از ادراک و احوال و صفات مودع است در جثه مورچ نه بنیه و جثه مشعره بنیه و ترکیب شرب است
 در حصول مزاج انسانی و در جزای تحمیری ممکن است حصول مزاج و تعلق روح انسانی به جایی بنیه و جثه مورچ و خداوند تعالی
 بر هر چیز قادر است رواه الترمذی ۲۰۰ و عن عطیه بن عروه السعدي قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 ان انضباط من الشیطان بدیستی که خشم کردن که نه برای خدا باشد از شیطان است و ناشی از اغوای اوست مراد وی
 و سرایت وی در وی و ان الشیطان خلق من اللحم و بدیستی که شیطان پیدا کرده شده است از آتش و انما لطفی النار

بالا نوشته و سرود کرده و بشود آتش مگر آب فاذا غضب احدکم فلیتوضا پس چون در خشم آید یکی از شما باید که وضو باز و طبعی گفته مراد آنست که چون غضب از شیطان است پناه بخدا جوید و روی بزرگ و عبادت آرد و با وجود استعمال آب سرد بخاصیت کشنده آتش خشم است و تجربه بر آن شاهد است و اگر آب سرد بخورد نیز آن خاصیت آرد

رواه ابو داود ۴۰۰۰ و عن ابی ذر ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال اذا غضب احدکم و هو قائم فجلس چون خشم آید یکی از شما و حال آنکه وی ایستاده است پس باید که بنشیند فان ذهب عنه الغضب پس اگر برود خشم بنشین بهتر الا فلیضطجع و اگر ترود بنشین پس باید که برپوشد طبعی گفت حکمت درین امر آنست که تا در خشم حرکت بوجود بیاید که از آن پشیمانی خورد زیرا که مضطجع دور ترست در حرکت از قاعده و قاعده دور ترست از قائم و ظاهر آنست که در تغییر حالت برین هیچ که موجب سکون و آرامشست تا اثری است در دفع هیجان غضب ثوران

آن رواه احمد و الترمذی ۵۰۰ و عن اسماء بنت عمیس قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول

بئس العبد یخجل و اختال بدنه است بنده که بر خود زحمی کرد و خود را نیک خیال کرد و دیگر نمود و خود را بدین از بد و مختال مروت کبر را گویند و خیل انهم خافوا یا کبر کردن در خود زحمت نهادن و نسی الکبر المتعال و فراموش کرد خداوند بزرگ بلند قدر را عزوجل که بر همه غالب و مستولی است بقدرت کامله خود بئس العبد عبد تجرد اعتدای بد بنده است بنده که تکبر کرد و بر مردم جبر قسم کرد و در ظلم و فساد از حد در گذشت و نسی الجبار الاعلی و فراموش کرد خداوند چهار متکبر قهار را که بلند ترست در قدرت و عزت از همه بئس العبد عبدهی ولی بد بنده است بنده که فراموش کرد کار دین را و مشغول شد بآلایینی و لهو و لعب کرد و نسی المقابر و اهلها و فراموش کرد مقبره را و کنگی و جسدی بدن را در خاک بئس العبد عتی و طغنی بد بنده است بنده که از حد در گذشت و تکبر و تعظیم نمود و سر کشی کرد و سر در رتبه افتاد و اطاعت در نیامد و نسی الهستی و فراموش کرد آغاز حال خود را که از چه چیز پیدا کرده شده است و چگونه عاجز و ناتوان بود و انجام کار خود را که چاشنی و چهار دیدنی است و آخر اوصیت بئس العبد یخجل الدنیا بالین بد بنده است بنده که فریب میدهد دنیا را بدین معنی طاعت عبادی خود را با اهل دنیا می نماید تا دنیا پرست آید و دنیا را با این که فریب بدست می آرد و در حقیقت فریب میدهد اهل دنیا را تا از دنیای ایشان چیزی بدست آرد و خصل خدای و فریب دادن بئس العبد یخجل الدین بیهبات بد بنده است بنده که فریب میدهد دین را بیهبات یعنی در حرام می افتد شبهه و مایل میکند آنرا تا با این جلد و فریب خود را نیندازد نماید یعنی فریب میدهد اهل دین را و می نماید ایشان را تا او را از اهل دین بشمارند و از کتاب نمی کنند حرام من را تا بایر من نیارند او را مردم از دین صریحاً شبهات را میکنند تا شبهه گردد اندیشه او را مردم خود را و حکم کنند بدین وی پس گوید دین را فریب میدهد بئس العبد عبد طمع قیوده بد بنده است بنده که طمع و هوس واری را خلق در صدمی کشد او را بد را با ب دنیا و می برد و بر سوگمی خواهد بئس العبد عبدهی الغیله بد بنده است

بنده که بجای نفس گمراه میگردد و از راه دین بس العبد بعد غلبه بطن را و سکون عجمه بدله بدیده است بنده
که رغبت در دنیا و شکر در حص و تحصیل آن و طول امل و طلب کثرت خوار میکند او را و می ریزد آبروی دین او را
رواه الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان و قالوا گفت ترمذی و بیهقی نفس اسناد به بالقوی نیست اسناد این حدیث
قوی و قال الترمذی ایضا نه حدیث ضعیف . . . الفصل الثالث . . . عن ابن عمر قال قال رسول الله
علیه وآله وسلم ما تجرع عبد افضل عند الله فروبر و دنیا شاید بزند و تکلف هیچ بنده فاضل تر نزد خدا من جوده غلبه
یکلکها از جرعه خشمی که فروبرد و باز داشت آنرا ابتغار وجه الله از جهت طلب ذات خدای و رضای او حسبه
بضم یک آشام آب و شراب و جز آن و غیظ خشم پنهان از عجز و کظم فرو خوردن خشم و در اهل پر کردن شک و بستن
دبان آن و بستن در و جوی و در وزن و جز آن رواه احمد ۲۰ و عن ابن عباس فی قوله تعالی و مردی است از این
و تفسیر قول حق سبحانه اذ نع بالتی هی احسن اول این آیت کریمه این است و لا تستوی الحسنة و لا السيئة بر اینست نیک
و بدی در جز او عاقبت اذ نع بالتی هی احسن دفع کن با نیچه دی بهتر است که نیک باشد بدی را که پیش آید ترا یعنی اگر یک
بجو بدی کند تو نیک کن باده اگر مردی احسن اسل من اسار یا مراد آنست که از میان نیک با نیچه نیکتر و بهتر است آنرا
کن محمد بن معنی مبالغة بیشتر است و لفظ موافق تر و ابن عباس و تفسیر این کریمه قال گفت العبد العبد
صبر و شکیبائی کردن نزد خشم و العفو عند الاسارة و عفو کردن نزد بدی کردن یعنی مراد دفع بدی به نیک آنست که چون خشم
صبر کنند و اگر از یکی بدی بینند در گذرند فاذا فعلوا عصم الله پس چون به کنند مردم صبر و عفو نگا هار و خدای تعالی ایشان را
از آفات نفس و خلق و خضع لهم عدوهم و فروتنی کنند مرا ایشان را دشمن ایشان کانه ولی حمیم تفسیر حمیم که بقبول خود فرو
خداوند قرابت و این تفسیر آخر آیت است که فرموده است فاذا الذی ینیک و مینه عداوة کانه ولی حمیم رواه البخاری
تعلیقا ۳۰ و عن ابن عمر بن عبد الله بن مسعود و سکون با و برای بن حکیم عن ابیه عن جده جده است بفتح ممله و سکون
تحمیه و ال ممله و درین اسناد و اعتلا فی است و حی آنست که صحیح است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
ان انضباط النفس الايمان كما انضباط الصبر لعل خشم گرفتن تبا و میگردد و اندامان را چنانکه تبا و میگردد و تبا صبر شد را صبر
بفتح صاد و کسر با و سکون نیز آمده در ضرورت شعر شیر و درخت تلخ است ۴۰ و عن عمر بن الخطاب عن ابيه عن جده جده است بفتح ممله و سکون
الکثیر امیر المؤمنین عمر گفت و حال آنکه وی بر غیر بود و خطبه بخواند یا ایها الناس تواضعوا لی مردمان تواضع کنید و فرد
نمائید فانی سمعت رسول الله زیار که من شنیدم و ام پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقول میگفت من تواضع لغير الله
کسیکه تواضع کند بامر و م از برای خدا و طلب رضای او بردار و او را بداند که خداوند خدای تعالی مرتبه او را فو فی نفس
صغیر پس آنکس و نفس خود و چشم خود حقیر و خرد است بجهت دیدن خود را چشم کم و فی اعین الناس عظیم و در چشمان
مردم بزرگ است از جهت بلند گردانیدن حق تعالی مرتبه او را و من تکبر و ضد الله و کسیکه تکبر کند فرو نهد خدا مرتبه او را

و سبب گردانند قدر او را هم چنین الناس صنیع پس آنکس در چشمان مردم خود و حقیر است و فی نفسه کبر و نفیس خود و چشم خود بزرگ است حتی که او را چون عظیم بن کلب او خیزد تا آنکه بر آینه وی خوار تر و سبکتر است بر مردم از سنگ و خاک یعنی متکبر اگر چه خود را بزرگ میداند و بزرگ می بیند لیکن نزد خداوند حقیر است و پیش مردم نیز خوار میگردد و متواضع اگر چه خود را حقیر میداند و حقیر بنماید نزد خدا اعظم است و نزد مردم نیز عظیم میگردد و ۴۰ و عمن ابی هر یو قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال موسی از ابی هر یو گفت موسی بن کسران یا رب من اعز عبداک عنک که است پروردگار من کیست عزیز تر و ارجمند تر بنده گان تو نزد تو قال گفت پروردگار تعالی در جواب موسی من اذا قدر غفر عزیز ترین بنده گان من من کسی است که چون قدرت یابد بر یارم زد و در گذرد و از کسی که بر وی ظلم کرده و رنجانیده ۴۱ و عمن ابی هر یو قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال من حسن ساء الله عوره که سکه نگا بد از زمان خود را از عورتش مردم می پوشد خدای تعالی عیب و نقصان او را در من کف محضه کف الله عنه عذاب یوم البقیة و هر کسی که باز دارد و فرود و خشم خود را باز دارد الله تعالی از آنکس عذاب خود را که مستحق آن شد بهجت گنایان روز قیامت و من اعذر الی الله قبل الله عذره و کسی که عذر خواهی شد بسوی خدای تعالی بسزیر و خدای تعالی عذر او را و خداوند بخشنده و دانا که هر کس خطا بخشد و بوزش پذیرد ۴۲ و عمن ابی هر یو قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال ثلث منجیات و ثلث مهلكات خصلت شکرانی دهند همت از عذاب و خصلت هلاک کنند همت او را در آخرت فاما المنجیات فتقوی الله فی السوء الهیات اما خصلتها منجیات دهند یکی از ان پرهیزگاری کردن است خدای بدارنمان و آشکارا یعنی در حضور غیبت خلق یا در باطن و ظاهر القول بالحق فی الرضا و السخط دوم گفتن بر راستی در حالت خشنودی و ناخشنودی یعنی اگر از کسی راضی باشی بجز راستی و آنچه آن که در وی در واقع است نگویید و اگر ناراضی گردید بجز راست نگویید مثلا از فاسقی و ظالمی بهجت آنکه از وی نفعی می بیند و راضی است از وی او را مح و ثنا بنایق و خلاف واقع نگویید و اگر از صالحی و نیکوکاری بر خیزد مذمت و نکوهش نکند در هر دو حال بطریق استقامت ثابت و متمکن باشد و قصد فی الفناء و نفیست سوم تو سوط و سبانه روی و در تو انگری و در دیشی در هر دو حالت از توبه و توبه محبت باشد یا مراد تو سوط در اختیار غنا و فقر است چنانکه گفته اند که کفایت و معیشت افضل است از قناعت و اما الهلکات و اما خصلتها هلاک کنند و هوی قبیح پس نیز سه اند اول هوا نفس که پیروی کرده شد همت از اینی تابع هوای نفس بودن هر چه فرماید آن کردن و هر سو که خواهند آنسو رفتن ایمان کامل است که هوای نفس تابع فرمان حق باشد و آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از نزول حق تعالی آورده و آنچه مطاع دوم غلب و حرص اطاعت کرده شده یعنی طبیعت آدمی خالی از غلب جسم نیست اما یکی باشد که اطاعت و فرمان برداری آن کند و سه از خط فرمان آن نتواند بر آورد و زبون نفس طبیعت بود در ان و محاب المرء بنفسه سوم موجب بودن مرد نفس خود یعنی خود را نیک داند و صفات خود را خوش دارد که از اعجاب کبر زاید و از کبر تکبر بوجد و آید

وهمی شده این صفت محبت تر و بدترین خصایص مذکور است و در وی نزاع و شرک جستن است با جناب

کبریا علیه السلام و علاروی البیضا الا حادیث ائمه فی شعب الایمان . باب الظلم ۱۳۰

ظلم در عرف لغت وضع است یعنی فی غیر محل نمادن چیزی را در غیر محل و موضع وی که مخصوص است بوی و این کینه ساخته شده است برای آن داین کلمه جامع است شامل چه چیز را که از حد محد و تجاوز کند و بران وجه که باید واقع نشود و زیادت یا نقصان یا بی وقت و بی جاست واقع شود و جوهری نیز باین معنی و در شیع هم باین معنی است غایتش محل شرعی و وجه شرعی مراد خواهد بود و فی الصراح ظلم ستم کردن و این نیز بهین معنی است که مذکور شده ستم در حق خدا یا حق خلق یا حق نفس و متعارف در انما ستم در حق خلق افتد که بر یکدیگر زور کنند و ستم نمایند و بنا بر

در نفس و مال و عرض یکدیگر تصرف کنند ۱۰ . الفصل الاول . عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و آله

وسلم قال الظلم ظلمات یوم القیمة ظلم کردن سبب ظلمات است روز قیامت یعنی ظالم را در آن روز تاریکی از هر جانب در گرفته باشد و از آن انوار که مؤمنان را نصیب بود که نور هم سیاهی بین آید بهیم و بایمانهم محروم باشد یا مراد بظلمات شدائد و عقوبات باشد که در عصا قیامت و در کات و دوزخ بدان گرفتار آید و ظلمات بمعنی شدائد و عقوبات باشد که در عصا آمده است چنانکه در کرمیه قل من یحکم من ظلمات البر و نجس گفته اند ای شدائد همانفق

علیه ۲۰ . و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الله یبلی الظالم بدستی هر آینه خدای تعالی

صلت میدهد ظالم را و دراز میگردد عمر او و الاملاء صلت دادن و زمان روزگار دراز گذاشتن و دراز رسن گذاشتن

ستور راحتی اندا اخذ لم یفیلته تا آنکه وقتی که بگیرد ظالم را بعباد نگذارد و خلاص نگردد و داند و تواند گنجیت ظالم

از عذاب وی تعالی ثم قرأ استخر الله اخضر صلی الله علیه و آله وسلم موافق این معنی این آیت را تا آنکه

که و کذلک اخذ ربک اذا اخذ القری و هی ظالمة الایة و همچنین است گرفتن پروردگار تو چون بگیرد و بعد از آن

قریبیا یعنی اهل قریب را که ظالم اند متفق علیه ۳۰ . و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم لما مر بحجر

روایت است از ابن عمر که آنحضرت چون گذشت بجزیره جارهمله و جمیع ساکنان نام زمین نمودست قوم صامح

علیه اسلام که در وقت رفتن بغزوة تبوک عبور بران اتفاق افتاد و قال فرمود آنحضرت اصحاب را الا تخرجوا

مساکن الذین ظلموا انفسهم الا ان تکنوا باکین و در بیانید جای سکونت آن کسانی را که ظلم کردند بر ذاتهای خود

یعنی کفر ورزیدند و تکذیب کردند پیغمبر خود را مگر آنکه باشید شما گریختندگان یعنی عبرت گیرنده و احوال آن جماعه را

یا آورنده که موجب گریست و نگذرد ازینجا بسو غفلت ان یصیبکم ما اصابهم از عت ترس آنکه مباد ابره شما را

انچو رسیده بود و اینان را زیرا که از امثال این مواضع بنبیلت گذشتن و از ان عبرت نگرفتن علامت قساوت قلب

و عدم خشوع است و آن محل بظلمه و قبیح عذاب است یا تیرسید و عبرت گیرید که مباد از شما بر مثل عمل ایشان بوجود

مسلم ۴۰ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تقولون الحق على ما يحيط به آية ادا کرده میشود
حقها بکسوی اهل حق روز قیامت حتی قیاد لاشاة اهل حق بفتح جیم و سکون لام و حاء جمله تا آنکه قصاص گرفته میشود
مرگوسفند زنا شاخ دار را من اشاة القرمار از گوسفند شاخ دار یعنی عدالت در آن روز تا آنجا است که ادا کردن حق
آدمیان چه باشد از حیوانات که داخل دآره تکلیف نیستند قصاص گرفته میشود و گفته اند که این قصاص متعالبه است
تکلیف که گرفته میشود و راه مسلم و ذکر ذکر کرد و شد حدیث جابر که او شایسته اتقوا الظلم فی باب الاتفاق
باب اتفاق ۲۰ + الفصل الثاني + عن خذیفة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تكونوا مع
نبا شید امه یکسره بنه و فتح میم شده و عین مهمله مردی تابع مردم در رای غیبه ثابت برای خود و تا برای میا
ست در زنان امه نگیند و فی الصراح امه با کسر مرد و هر جانی و مراد امه اینجا نیست که فرمود تقولون ان حسن انما
احسان و ان ظلموا اظلموا در حالیکه میگویند اگر نیک کنند مردم با ما نیکی می کنیم ما با ایشان و اگر ستم می کنند ما با ستم می کنیم ما با
ولکن و ظنوا انفسکم لیسکن و تار و هید نفسهای خود را و اصل توطین و ظن ساخن و فی الصراح و طین نفس بر چیز
دل نهاد و نینی دل سپید و تار و هید نفسهای خود را که ان حسن الناس اگر نیکی کنند مردم ان سخاوت بر نیکی کردن با
و ان اساءة افلا اظلموا و اگر بدی کنند مردم پس ظلم نکنید بر ایشان یعنی احسان کنید چه ترک ظلم و سارت احسان
کذا قال الطیبی و یتمیل که مراد ان باشد که اگر نیکی کنند نیکی کنید و اگر ایشان بدی کنند شما در برابر آن تجاوز از حد
و مکافات کنید بر حد اعتدال چنانکه مشر و غت یا نحو کنید و مکافات مقید نشوید یا احسان کنید اول مرتب
عدا امه سلیمان است و دوم مقام خواص و سوم درجه خاص خواص حضرت شیخ علی متقی و بعضی رسائل خود فرموده اند
که معیار شناخت محبت دنیا و آخرت این چهار چیز است آنرا که غالب و مغفوط است محبت دنیا ایذا ای مردم کند
بی تقریب و بی سابقه معامله و آنرا که نه باین وجه است ابتدا ایذا ای کسی نکند و اگر کسی او را ایذا کند مکافات کند بر وجه
شبهی نه تجاوز از حد و آنکه محبت آخرت قوی دارد و محبت دنیا ضعیف عفو کند از هر که ایذا کند و ظلم نماید و بر سر نه
محبت آخرت قوی تر است احسان کند و برابر ظلم و این درجه مقربان و صدیقان است رزقنا الله و راه الهی
۲۰ + وعن سعادية انه كتب الى عايشة معاوية بعائشة صدیقه نوشت که ان کتبی الی کتبا با تو صینی فیہ و لا تخمزی بنویس
برای من مکتوبی را که اندر زکنی مراد ان مکتوب و زیاده و قی کن یعنی درازی کن و مختصر بنویس مکتبت پس نوشت عایشه
این کلمات را سلام علیک اما بعد فانی سمعت رسول الله من شنیدم پیغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم يقول
من لیس رضی الله بنحو الناس کفاه الله مؤنة الناس سیکه طلب کند خشنودی خدا را بنا خشنودی مردم کفایت کند
اصدا خدای تعالی بار و گران مردم یعنی اگر کاری کند که رضای حق در است و خلق بیوای نفس خود و از ان ناراضی باشند
حق تعالی راضی گردد و خلق راضی بر ان آورد که می خواهد و از ایشان شدتی و معنی بوی زرسد و من لیس رضی الناس

بخط الله وكله الله الى الناس والسلام عليك وهر که طلب کند خشنودی مردم را به نداشتن خدای بگزارد و
 او را خدای تعالی و کارهای او را بسوی خلق و نصرت ندهد و دفع نکند شر ایشان را از وی یعنی اصل رضا
 خداست اگر این شد خلق هم راضی و مطیع شوند و اگر آن نیست نه آن شوند نه این رواه الترمذی در روایات
 که عقیل ابن ابی طالب رضی الله عنه نیز و امیر المومنین علی بن ابی طالب آمد و شکایت از فقر و فاقه خود کرد و امیر
 بطریق خشم و امر تعبیه می فرمود و بر وید و کاهنهای مردم را بشکند و خانه های مردم را ویران کند و هر چه بیاید
 بردارد و بخوراید عقیل گفت این چون روا باشد فرمود پس من چکار کنم اگر نزد من چیزی بیاید بشما ندم عقیل
 خشم کرد و برخاست و بر معاویه رفت معاویه قدر او را بشناخت و اگر ام کرد و آمدن او را از دوی از نزد علی
 غنیمت داشت و احسانها کرد و صلها داد پس روزی بعقیل گفت چه باشد که اگر بر منبر آئی و احسان موان
 مرا که با تو کرده ام باین نهائی تا مردم نیز بدانست که من چه کرده ام عقیل برخاست و منبر آمد و گفت ایها الناس
 علی رضای خدا حجت و خوشنودی وی خواست و ما را از خود ناراضی و ناخشنود گردانید معاویه رضای ما
 و خوشنودی ما را مقدم داشت بر رضای حق تعالی و ما را خشنود ساخت و خدا را ناخشنود معاویه گفت یا عقیل
 این چه سخن است و چه شکر از نعمت است که تو گفتی گفت دیگر چه کار کنم آنچه بیان واقع بود کردم پس برخاست
 و نزد علی آمد و عذر خواست و این مکتوب عالیه نیز ایامی دارد بان که در اینجا چیزی ازین حال بود و الله اعلم

۶۰۰ الفصل الثالث بحسن ابن مسعود قال لما زلت

قلت بحسن ابن مسعود قال لما زلت گفت ابن مسعود چون آیت من و الله الذین آمنوا
 ولم یلبسوا ایمانهم بظلم ان کسانی که ایمان آوردند و ظلم نکردند ایمان خود را به چیزی که ظلم و آخر آیت این است که آیت
 لم یلبسوا ایمانهم بظلم را این است و ایشان راه رست یابند گانند طعی به چون ظلم را بر خطا و
 حمل کردند شق ذلک سخت و دشوار آمد این بحسن علی اصحاب رسول الله بیا این پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 و قالوا گفتند یا رسول الله اینا ظلم کنیم که ام کی از ماست که ظلم نکردن نفس خود را و بخواه از خود نکرده و گناه
 از وی بوجود نیاید فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیس ذاک انما هو شرک پس فرمود آنحضرت نیست از
 بظلم آنچه شما فهمیده اید از مصیبت نیست مراد از ظلم اینجا اگر شرک پس از ان تائید آورد و بر اراده شرک از ظلم فرمود
 اللهم سمعوا قول لقمان لما نبه ابناشیه اید شما قول لقمان را در بنده دادن پس خود را یا بنی لا تشرك بالله ان شرک
 بظلم عظیم ای پس که من شرک گردان چیزی را بخدا بدستی درستی که شرک عظیمی است بزرگ و درین آیت پسند
 ظلم بقبضه انصراف مطلق کمال محمول بظلم است چون آنحضرت تفسیر باین کرد لا بد مراد الله تعالی همین باشد اگر
 گویند خطایان شرک چه صورت دارد و شرک کنند ایمان است نعم خطا و مزج مصیبت با ایمان مقصود است و صحابه
 از اینجا باین وادی فرستند که از ظلم مصیبت فمیدند و باین که خطایان شرک واقع چنانکه مشرکان که ایمان آوردند

و بت پرستی میکرد و بتان را در عبادت شریک حق میساختند شرک در وجودنا حقیت و عبادت میباید و تحسین
 مراد شرک در عبادت است و نص قرآن بدان ناطق است و بجای که میفرماید و ما یؤمنون بکثر شریک الله اولاد هم
 مشرکون ایمان نمی آرد پیشترین ایشان مگر در حالیکه ایشان شرکاتند یا مراد ایمان با آوردن بزبان است و شرک
 نگاها داشتن در دل چنانکه حال منافقان است که خلط کرده اند ایمان ظاهر را بشرک باطن و فی روایت و در روایت
 باین لفظ آمده که لعین هو کما تظنون نیست مراد از آیت ظلم چنانکه شما گمان می برید مراد شرک است و خلط او با ایمان
 آنها هو کما قل لقمان لا بنیت آن مگر چنانکه گفت لقمان مرید خود را متفق علیه ۲۰ و عن ابی امامه ان رسول

صلی الله علیه و آله وسلم قال من شر الناس منزله یوم القیمه از بدترین مردم از روی تحسین روز قیامت عتبد
 از هب آخرت بد دنیا غیر بنده است که بد آخرت خود را بد او بسبب دنیا می غیر خود یعنی دنیا برای دیگر حاصل
 بسبب آن ظلم بر مردم کرده چنانکه اعمال و اعمال ظلم کنند و احتمال دارد که معنی آن باشد که دنیا داری را بجهت
 دنیا تعظیم کرد و اطاعت نمود و بسبب آن وزیری با خرت برد و نفس خود ظلم کرد و معنی اول ظاهر تر بلکه متعین است

فانهم رواه ابن باجه ۳۰ و عن عایشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الدواین ثلثه دواوین
 جمع دیوان کسبر دال و فتح نیز آمده کتابی که نوشته میشود و روی نامهای شکر یان و موجب ایشان دواوین کس که
 دیوان ساخت اسیر المؤمنین عمر بود و داده لفظ برای قرب و جمع است و دیوان نیز ازین جهت گویند که جمع است و رو
 صحف و قرطیس و یار دیوان بدل آمده است و اصل وی دواوین است و لهذا جمع دواوین آمده و الا دیوان بود

کذا فی الصحاح پس می فرماید دیوانها سه است و مراد بان اینجا صانف اعمال است دیوان لا ینفیر الله کی صحیفه است
 که نمی آرد و خدا می تعالی چیزی را که در دست و آن که اسم است الا شرک با الله صحیفه که در وی شریک گردانیدن
 چیزی را بحد است یقول الله عز وجل ان الله لا ینفیر ان شریک به میگوید عز وجل که خدای تعالی نمی آرد و شرک را
 و دیوان لا یرک الله تعالی و هم صحیفه است که محل نیکو دارد و از خدای تعالی دل بسته حکم میکند بدان و آن که اسم است

ظلم العباد فیما بینهم حتی یقیض بعضهم من بعض ظلم بندگان یکدیگر تا آنکه قصاص بجا نهد حکم الهی بعضی از ایشان را
 از بعضی و اگر راضی گرداند ایشان را از یکدیگر آن سینه حکم است چنانچه در احادیث آمده و دیوان لا یمسک
 به سوم صحیفه است که پاک نذر حق سبحانه و آن اگر خواهد بقتضای آن حکم کند و اگر نخواهد نکند آن چیست ظلم

فیما بینهم و بین الله ظلم بندگان است میان خود و میان خدا یعنی تقصیر در حقوق الله فذاک الی الله پس آن موقوف
 و موقوف است بار او الهی ان شاء الله و ان شاء الله اگر خواهد عذاب کند بنده را بران عمل و اگر خواهد
 از سر آن عذاب نکند پس معلوم شد که حقوق العباد دل بسته مواخذ است و در حقوق الله شرک منقوض بود باین
 حدیث حق است ۴۰ و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ایاک و دعوته المظلوم

و در دار خود را از دعای مظلوم فائز نماید و بدست خداوند حق را از حق و سداگر یکی از حق خود بگذرد آن ایشا رست و
 آنرا در حبس عظیم است ۴۰ و سخن اوس بن شرجبل بنضم شین معج و فتح را و سکون حار و مملو و کسب موصوفه را و
 صحبت است حدیث او نزد اهل شام است و شرجبل ابن اوس دیگر است او نیز صحابی است نزول کرد و محصل را را و
 این حدیث اوس بن شرجبل کذا فی الاصابه انه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول من شئ مع ظالم التیو
 کسبیکه برود با ظالم و موافقت و اعانت کند او را تا تقویت و اعانت کند او را و بهو یعلم ان ظالم و حال آنکه آنکس
 میباید اندک وی ظالم است فخرج من الاسلام بتحقیق بیرون آمد آنکس از مقتضای اسلام ۴۱ و سخن ابی
 ایه سمع رجلاً یقول ان الظالم لا یضره الا نفسه از ابی هریره آمده است که وی شنید مردی را که میگوید ظالم زیان نمیکند
 مگر نفس خود را یعنی زیان وی بدیگری سزا نیست نمیکند فقال ابو هریره قلی و الدس گفت ابو هریره آری بخند
 زیان نمیکند ظالم غیر خود را از آدمیان و حیوانات حتی اجماری التیوت فی ذکر با نیر لا الظلم الظالم تا آنکه جاری بنضم
 حار و مملو و تخفیف سوزده که نام طائی می معروف است بر آنکه می میرد در آشیانه خود از لاغری بجهت ظلم ظالم بنظم
 و سکون زای یعنی باز میسازد خدا اسی تعالی یاران را بشومی گناه ظالم می میرد بسبب آن جانوران تنفیس به جبار
 بجهت است که آن جانور دور رود و ترین جانوران است لطلب آب و دانه تا آنکه دیده اند که از حوصله و
 جبهه انحراف آید که جز در صبر و صبر و مسافت میان وی و صبر و صبر و راه است و آشیانه او را دیده اند
 که در جای است که مسافت در میان آن و جای آب چند روز راه است و از آنجا آب خورده می آید پس مردن او دلیل
 است بر قتل و مساک باران و مانا که مراد آن مرد که گفت ظالم زیان نمیکند جز نفس خود را آن بود که اگر چه ظلم
 ظالم زیان مظلوم میکند اما حقیقت زیان خود می کند و مظلوم را زیانی نیست که جزای خود خواهد یافت و انتقام
 خود خواهد شد ابو هریره آنرا بقرینه که در آن مقام روی داده باشد بر عموم حمل کرده این افاده کرد و غالب است
 که این قول ابی هریره مضمون حدیثی باشد که از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شنیده یا از آنجا استنباط کرده
 که باز داشتن باران بشومی ظلم در و دیافته است و از وی لازم می آید زیان رسیدن بحیوانات روی البهی الا انما
 الاربعه فی شعب الایمان + باب الامر بالمعروف + معروف از معرفت است بمعنی شناختن یعنی آنچه
 شناخته شده است در شرع و شرع بدان وارد شده است مثل مرد آشنای که همه کس او را می شناسند و مقابل او شکر
 است بفتح کاف بمعنی شناخته شده و شرع وارد شده و روی چنانچه مرد آشنای که کسی او را نمی شناسد و فی الصراح
 آنکه و کبر الوسط به شناسائی ضد معرفت و عجب از مولف که عنوان باب الامر بالمعروف و النہی من لیسک ساخت با وجود
 ذکر آنها معارف یکدیگر در مواضع کثیره از کتاب سنت و بعضی احادیث که درین باب مذکور اند صریح اند و نهی از

چنانچه در امر معروف و ملاحظه استند از آنکه مختلف است فافهم دیگر آنکه امر معروف و نهی منکر واجب است باجماع است
 و کتاب سنت بدان مطلق است بآن مراتب که در حدیث آئیده و باید و هر که ادعی واجب کرد و مخاطب قبول نکرد
 واجب از دونه وی ساقط باشد از آن چیزی بر وی لازم نیست و گفته اند که فضیلت آن بطریق کفایت است و هر که
 شکن است بر آن و نکند آثم است و گاهی نیز عین نیز گرد و چنانکه منکر در جای است که کمی را بدان علم است غیب او
 کسی نمیداند مهربان شخصی فرض باشد به غیر او و در وجوب امر معروف و نهی منکر است که امر خود نیز فاعل باشد ولی آن نیز
 درست است زیرا که امر کردن نفس خود واجب است و امر کردن غیر واجب دیگر اگر یک واجب فوت شود ترک
 واجب دیگر جایز نباشد و آنکه واقع شده که لم تقولون مالا تفعلون بقت رتسليم که درود آن در امر معروف و نهی منکر است
 مراد زجر و منع از ناکردن است نه از گفتن اما شک نیست که اگر خود بکند بهتر است چه امر از کسی که خود تمثیل نیست
 تا شیری نکند و امر معروف و نهی منکر مخصوص بابل و ولایت نیست و امر وای نیز در آن شرط نه واحد و سلمین را امیر
 که امر و نهی کنند اما زدن و کشتن را امر وای شرط است و انکار در متفق علیه است اما در مختلف فیه انکار توان کرد و خصوصا
 بر مذمب کسی که گوید هر محتمل معصیت است و امر معروف و نهی باید که بطریق رفیع و ملائمت بود و برای خدا بودن بر الهی نفس
 تا تاثیر کند و بر آن ثواب بهتر برگردد و گفته اند که نصیحت در ملائمت است و باید التوفیق ۳۳ الفصل الای
 عن ابی سعید الخدری عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال من رأى منكرا فليغيره بيده فانه لو لم يدر
 ما شرعي رايه بايديه فليغيره به او را و باز دارد مردم را از گردان آن بدست خود یعنی بزبان بکشیدن و بکشتن و بخت
 و برهم زدن اگر تواند تغییر داد بدست فان لم يستطع فليقلبه پس اگر نتواند تغییر داد بدست پس باید که تغییر دهد بزبان
 خود و در شستی و دشنام فان لم يستطع فليقلبه پس اگر نتواند تغییر داد بزبان و بدست پس باید که تغییر دهد بدست
 و شورش دل و غرض بر تغییر آن بدست و بزبان بر تقدیر قدرت و عداوت و مجانبت فاعل آن نه مجرد انکار و بی نصیحت
 و ذلک نعمت الايمان و آن تغییر بدل تنهاست ترین ثمرات ايمان و مقتضیات افعال است رواه مسلم ۲۰
 وعن النعمان بن بشير قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مثل المدبر في عدد و العدل في عدو و العدل في عدو و العدل في عدو
 كمنعه يعني سست و نرمی کننده و دعه و دشرعيت که خدا نهاده و وضع نموده است و الواقع فيها و آنکه افتاده است
 در دعه و خدا یعنی از کتاب سبک معاصی را و داهنت آن بود که منکر می بیند و تغییر نمرد و نهی نکند با وجود قدرت بر آن
 بجهت شرم یا بی جعته دین یا جانب داری کسی در شت گرفتند بدرفت داهنت و مدارات بیک معنی آمده است
 اما در شمع خصی و مدارات آمده و مذموم نیست بلکه در بعضی مواضع تسخیر است و فرق میان مدارات و داهنت چنان گشتند
 که مدارات آنچه است ضبط و دنگا داشت از تشویش وقت و دفع ظلم ظالمان بسیار و داهنت آنچه برای حفظ نفس و طلب
 دنیا و طلب سلف از مردم و بیایگی در دین بکنند پس میفرماید که مثال مدبر و عدو و خدا و واقع در آن حد و د

مثل تو هم استمغنیه مثال و حال قومی است که نشسته در کشتی و قریحه انداختند تا بهر جا که قریحه بنام کس بر آید نشست چنانکه
 جماعت شمر کاست فصار بعضهم فی السفلهما و صا بعضهم فی اعلاها پس گشتند بعضی در جای پست از کشتی گشتند بعضی
 در جای بلند از وی فکان الذی فی السفلهما یس و الذی فی اعلاها یس و آن سیکه در میان کشتی است میر با مار علی الدین فی اعلاها میگذشت
 تا بهر بر آید آن که در بالا ای کشتی نشسته اند فتا و دایس از آرمی کشیدند بالا نشینان بدان معنی آن که از پایین به بالا می آمد
 و آب میر در وقت آب بردن برایشان میگذشت و بعضی گفته اند که مراد باب بول و غایط است که در میان سیر کرد
 بالامی آورد و تا در دریایند از دور آوردن برایشان میگذشت و این کشیدن درین صورت ظاهر ترست فاخته فاس
 فجمع بقرا سفله پس گرفت آنکس که در میان کشتی است و میگذشت بر بالا نشینان کان باب و این کشیدند
 ایشان از آن تیری را و کاویدن گرفت پایین کشتی را تا آب گیر و دای بول و غایط اندازد از آن راه فالتوه پس آمدن آن جماعت
 او را فقا لوا مالک پس گفتند آن جماعه چه شد هت ترا و چه کار میکنی که می گاهی کشتی را قال تا دیم بی و لای بی من اما گفت
 این کشیدن شما بسبب بالا بردن من و گذشتن من بر شما باب و چاره نیست مرا از آب گرفتن یا از بول انداختن این است
 ازین قصه بنا بر عرف و عادت و بیان واقع و تقریب کافتن کشتی است و مقصود در بیان حال و مثال و نه است اینست که در
 فلان اخذ و اعلی یدیر پس اگر بگردان قوم بالا نشین دست آن مرد پایان را که کشتی مینگرفت و باز دارند او را ازین کار
 آنچه و نخواهیم ستکاری میدهند او را آنچه از باب اغفال است و نحوه از باب تغیل و ستکاری میدهند و آتاهای خود را
 از غرق و هلاک و آن تر که هلاک و هلاک و هلاک و اگر بگردان او را تا بجا و کشتی را هلاک میکردند او را و هلاک میکردند خود را
 همچنین اگر منع کنند فاسق را از نسق و باز دارند او را از آن خلاص میگردد و اند او را و خود را از عذاب خدا و اگر بگردانند هلاک
 میگردد و اند او را و خود را و فردی آید بهر ایشان عذاب رواه البخاری ۳۰ و عن اسماء بن زید قال قال رسول الله
 علیه السلام سجاد بالرجل یوم القیمه آورد و میشود مردی را در قیامت فیلقی فی النار پس انداخته میشود و در آتش فروخ
 فتنه فی النار فی النار پس بیرون می آید برعت می افتد و دای او در آتش اندلاق بیرون آمدن برعت چنانکه شمشیر
 او بنام ناکشیده بیرون فتنه و آفتاب جمع قتب بکسی یعنی رود و بطحن فیها کطن الکمر بر جاه پس آس میکند و دای خود را بکسی
 میگردد و دوی و پایال میکند و دای را بهیچ آس که در خر خراس کرد و آسای خود بهیچ اهل النار علیه پس گردی آیند و در میان
 که همراه وی در آتش افتاده اند بروی فیه لون ای فلان ما شاکم پس میگویند ای فلان چه کار میکنی تو ایس کنت نامرنا
 بالمعروف و نهنا ناعن لهنکر آیا نبوده تو که امر میکردی ما را بمعروف و نهی میکردی از منکر قال له امرکم بالمعروف و نهی
 گفت بودم من که امر میکردم شما را بمعروف و خود منکر دم آنرا و انداناکم عن المنکر و آتیه و نهی میکردم شما را از منکر و خود
 میکردم آنرا متفق علیه ازینجا معلوم شود که دیگر از امر و نهی که در خود بدان عمل نمودن موجب عذبت و ساقا
 معلوم شد که این سبب عمل نمودن است نه سبب امر و نهی کردن که اگر این را بچشم مستحق تر میکرد و تا از تبر که واجب

۱۱۰ الفصل الثاني عن حذيفة بن اليمان عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال والذي نفسي بيده من ردت عن الله فله نصيب من عذابه
 که گفت آنحضرت س که گندنجای که بقای ذات من در دست قدرت اوست تا من بالمعروف ولتنهون عن المنکر
 هر آینه امر می کنید شما معروف و نهی می کنید از منکر اولیو شکن امدان بحیث علیکم هذا امر من الله یا نزدیک است که خدا
 می دستد بر عذابی را از نزد خود و نهی یکی ازین دو چیز واقع است یا امر معروف و نهی از منکر از شما یا عذاب فرستادن
 بر شما از خدا یعنی اگر معروف و نهی منکر نمی کنید عذاب می فرستد خدای تعالی شما را که عذاب و لا استجاب لکم بپشیر بر آید
 دعای می کنید و می خوانید امدت تعالی را و قبول کرده نمیشود و دعا شمار را یعنی عذابها و بلاهای دیگر بدعا احتمال دفع دارند
 اما عذابی که بر ترک امر معروف و نهی است که نازل میگردد و احتمال دفع ندارد و دعا در آن مستجاب نبود و رواه الترمذی
 ۱۲۰ وعن الحسن بن عمار عن حماد بن عمار عن حماد بن عمار عن حماد بن عمار عن حماد بن عمار عن حماد بن عمار
 بن عمار روايت کرده است از وی برادر زاده وی عدی بن عدی بن عمار و زیدیم بن الحارث و غیر ایشان
 عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال اذا علمت الخطيئة في الارض چون کرده شود و گناه در زمین کن شده با فکر بها کان
 کن غاب عنها هر که حاضر بود آنرا پس ناخوش از او باشد همچو کسیکه غائب است از آن یعنی بر تقدیر عدم قدرت بر غیبه
 بدست و زبان یا که است دل را اینجا یعنی تغییرست مطلقا و من غاب عنها فوشها کان کن شده با و هر که غائب بود از آن
 پس خوش دارد آنرا باشد همچو کسیکه حاضرست از آن یعنی حقیقت حضور غیبت بدل است نه متن چون چیزی را کرده ناخوش
 دارد و بدل حقیقت از آن غائب است اگر چه بظاهر حاضرست و چون بدل از آن راضی و بدان خوش بود یعنی حاضرست
 اگر چه بصورت غائب است رواه ابو داود و ۲۰۰ وعن ابي بكر الصديق رضي الله عنه روايت شده است از ابی بکر صدیق
 که قال گفت یا ایها الناس انکم تقرؤن هذه الآية ای مردمان بدستی شما می خوانید این آیت را یا ایها الذين آمنوا
 علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا استقیمتم ای کسانی که ایمان آورده اید بر شما با دذاتهای شما زبان یکدیگر را که گاه شد
 وقتی که گمراه را راست یافته اید یعنی این آیت را می خوانید و او را بر عموم و اطلاق عمل می کنید و از آن عدم وجوب امر
 و نهی منکر می فهمید این چنین نیست قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول
 که میگفت ان الناس اذا راؤنکرا فام غیبه مردمان چون ببینند نامشروعی را پس تغیر دهند و نهی نه کنند از آن بگویند
 ان بهمیم الله لبقای نزدیک است که درگیر دهمه ایشان از خدای تعالی بعد از خود پس چون بر ترک نهی منکر و عید وارد شده باشد
 ترک آن چگونه صورت جازد داشته باشد پس این آیت عام مطلق نیست بلکه مخصوص و عقیده باشد با آنکه مردم آنرا نشنوند و
 در ایشان تاثیر نکند و هر کس برای خود محجب و مغرور باشد چنانکه حال مردم در آخر زمان باشد و آثار آمدن آنست که این آیت
 نزد این مسعود رضی الله عنه خوانند فرمود این زمان ما و شماران این آیت نیست زیرا که در وی می شنوند و قبول می کنند
 ولیکن در آخر زمانی بیاید که امر کنند مردم نشنوند این آیت از آمدن ایشان خبر میدهد و در حدیث ابی ثعلبه نیز بیاید

بی اختیار بگویم در آن وقتی که اهل طبعی و در بعضی و اشخاص نوشته که منی است که مراد از لایه سکوت و اعراض
 است از جهت بجز و تا توانی از منی مگر و این معنی موافق است با آنچه در نسخ واقع شده و لایه لک منی بیای تحتانی
 یعنی لا قدره لک علیه یا مراد آن باشد که به منی کاری ضروری که احتیاج است ترادبان و چاره نیست از آن
 اگر امر دینی کنی آن امر ضروری فوت گردد و فطریک نفسک پس برین تقادیر لازم گیر ذات خود را از نگاهار خود را از منی
 و روح امر العوام بگذار کار حائنه خلق را و نفس من کن با ایشان و گوشه گیر از ایشان فان در آن کم ایام اصبر زیرا که در
 در پیش شما در آخر زمان روز هست که در آن صبر باید کرد و ابتدای این ایام بعد از خلفای راشدین پیدا شده و تا امروز
 فاما من و انا ایله راجعون من صبر نهین کان کن قبض علی الحجر پس سیکه صبر در روز و در آن ایام گویا که در دست میگیرد
 و نگاه میدارد و فطریک للعامل نهین اجر نهین رجلا یعلمون مثل محله مرمل کننده را بشتر صفت و احکام دین در آن روز با فردو بخیا
 مردست که عمل میکنند مانند عمل او از آنجا که مبتدیانستند بعلیهی نیستند در آن ایام قالوا گفتند صحابه یا رسول الله اجر نهین
 مران عامل را اجر نهین مردست که از ایشان باشند قال فرمود اجر نهین منکم اجر نهین مرد از شماست رواه الترمذی
 و ابن ماجه ازین حدیث فضل آخر است لازم آید صحابه درین صفت و ازین خفیت و گویند که فضل جزئی منافی فضل کلی نیست
 و شیخ ابو عمر بن عبد البر صاحب کتاب استیعاب که از مشاهیر محدثین است درین مسئله سخن کرده و گفته که ممکن است که بعد از صحابه
 کسی پیدا شود که در مرتبه بعضی از ایشان باشد یا فوق و با حاد فیکه این معنی از آنها مفهوم میگردد و محبت آورده و بخیر جهور علما
 خلاف آنست و خلاف وی در آن صحابه است که ایمان آورده و در وطن خود نیستند و زیاده برین صحبت ندارند نه آن
 اصحاب که صحبت در پی حضرت وی داشته و شب در روز در خدمت بوده و آثار و انوار صحبت انداخته و با وجود آن شرف صحبت
 در تمامه صحابه باقی است و درین فضیلت بجایس را با ایشان شراکت نه و در قوت القلوب گفته که بیک نظر که بر حال مصطفی صلی الله
 علیه و سلم انداخته چیزی کشاید و کاری برآید که دیگر از ابار بعیات حاصل نگردد و الله اعلم ۶۶ و عن ابی سعید الخدری قال
 قام فیما رسول الله صلی الله علیه و سلم خطیباً بعد العصر و جالی که خطبه خوانده است آنحضرت
 بعد از نماز دیگر فلم یع شیاً لیکن الی یوم القيمة الا ذکر من نگذاشت چیزی را از تو احوه مهمات دین که واقع میشود و تا نیامست مگر
 آنکه ذکر کرد آنرا یا این مبالغه است بگردانیدن اکثر در حکم کل خطبه من خطبه بنی سید یا گرفت و نگاهداشت آنکه کسی که گذشت
 فراموش کرد و آنکه کسی که فراموشش خورد یعنی بسیار بود و بعضی یاد داشتند و بعضی فراموش کردند و کان میافال و بود
 و آنچه گفت آنحضرت در آن خطبه این کلمات ان الله یأخذ عهده خفیه بدستی که دنیا شیرین است که در مذاق طبیعت طعم آن شیرین
 و لذت آید و سزاوارست که در چشم اهل ظاهر صورت آن زیبا و تر و تازه نماید و بعضی گفته اند که عیب چیزی از من را خضر اگویند
 بهجت تشبیه خضر اوات یعنی سبز را و تر را و سر صحبت زوال و کم پایدگی و درین جایان مگر معذاری و نهی است که مردم را
 بلذات و شهوات کاذبه و حسن و جمال موه و خود بفریب و فتنای پیر و دلبسته نبرد و ان الله متخلفکم فیها و بدستی که خدا

کافر و سیرید کافر و سیر و مسلمان اقسام با احتمال عقلی دیگر هم هست ولیکن مقصود اصلی اینجا بیان موت بر ایمان و سیر
 است فافهم وقال و کلفت ابو سعید و ذکر الغضب و یاد کرد آن حضرت اقسام غضب را در زودی و دورنگی پس فرمود
 غنیم من یکون سیر الغضب سریع الفی پس بعضی از مردم کسی است که می باشد زود و غضب زود و بازگشتن از آن
 یعنی بازنگی چیزی زود و خشم می آید اما زود از آن باز میگردد فافهم بالآخری پس یکی ازین دو خصلت که زود و غضب
 آمدن زود و بازگشتن از آن است برابر است بدیگری اگر چه زود و خشم در آمدن قبیح و مذموم اما زود و بازگشتن از آن حسن
 و محمود است حسن این مکافات قبح آن میکنند این شخص نه سختی مدح است علی الاطلاق و نه سختی ذم بین بین است
 و غنیم من یکون بطی الغضب بطی الفی و بعضی از ایشان کسی است که در غضب و در بازگشتن از آن است یعنی
 زود و خشم نمی آید و خشم او دیر می ماند فافهم بالآخری اینجا نیز یکی از دو خصلت مقابل است بدیگری اگر چه در خشم آمدن
 محمود است اما دیر گشتن از آن مذموم این نیز بین بین است و خیار کم من یکون بطی الغضب سریع الفی و بهترین
 کسانی اند که در غضب آیند و زود و دیر بگردند و شمر کم من یکون سیر الغضب بطی الفی و بدترین آنها کسانی اند
 که زود و خشم آیند و دیر از آن برگردند قال کلفت آنحضرت القوا الغضب فانه حجرة علی قلب ابن آدم بر نیز کنیز خشم که
 را زیرا که وی آتشی است آفرخته بر دل فرزند آدم محبت اشتعال روح حیوانی و شدت حرارت وی که معدن آن دل
 و از اینجا سیرت می کند بدن الاترون الی اشتقاق او داجه آئینی بنید بسوی آسیدن و پرباد شدن رگهای گردن
 وی و حمره عینی و سرخی چشمان وی که اثر حرارت و انبعاث بخارات غلیظه است و آن سبب اشتقاق میگردد
 فن احس لیتی من ذلک فلیضطج و لیتلبه بالارض پس سیکه در یابد در خود چیزی از غضب پس باید که بر پس
 بخوابد و باید که بچید بزمین فی الصراح لبو و یا لضم جبینین بزمین سابقا در باب غضب گذشت که چون آید او با
 بنشیند و چون نشسته باشد بچید و وجه آن نیز معلوم شد و شک نیست که اضطجاع او خلست در آن قال کلفت
 ابو سعید و ذکر الدین و یاد کرد آنحضرت احوال و اقسام دامن و دامن دار و دامن خواه را فقال پس گفت منکم من یکون
 حسن الغضب و بعضی از شما کسی است که باشد نیک او که خنده مردین را و اذاکان له الخش فی الطلب و چون باشد
 دین مراد را بر کسی درشتی کند و طلبیدن آن پس این شخص در ادای دین نیک است و در طلب دین بد فافهم
 بالآخری پس یکی ازین دو خصلت مقابل است بدیگری و غنیم من یکون حمی الغضب و بعضی از ایشان کسی است که می باشد
 بد او اکنده دین را و اذاکان له الخش فی الطلب و اگر باشد دین مراد را بر کسی نیک و آسانی می کند و طلب پس
 در ادای دین بد است و در طلب نیک فافهم بالآخری و خیار کم من اذاکان علیه الدین حسن الغضب و اذاکان له
 الخش فی الطلب و بهترین شما کسانی اند که چون باشد بر ایشان دین اکنده آسانی آنرا و چون باشد بر ایشان
 بر کسی دین نیک کنند و در طلبیدن و شمر کم من اذاکان علیه الدین اسار الغضب و ان کان له الخش فی الطلب و بدترین

کسانی مانند چون باشد با ایشان دین بکنند او ای آن را اگر باشد مرایشان را بر کسی دین درستی کنند و طلب آن
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در خطبه این نصیحت را کرد حتی اذاکانت اسس علی روس التلیل و اطران البیطان
 تا وقتی که شد آفتاب بر سرهای درختان خراما و گرانهای دیوار یعنی چند روزی روز شد فقال پس گفت آنحضرت
 اما نه لم یبق من الدنیا آگاه باشید که باقی نماند است از زمان دنیا فاما معنی منها نسبت بزمانی که گذشته است از آن
 الا لکما بقی من یومکم فاما معنی منه که چنانچه باقی نماند است ازین روز شما نسبت با آنچه گذشته است از آن و الله اعلم
 .. و عن النعمان بن النعمان فی فتح مخرج ما یسکون خارجة ففتح ما یسکون فیروز تابی کونی است روایت میکند
 عن رجل من اصحاب النسبی از مردی از یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 ان یسلک الناس حتی یغذروا من انفسهم هرگز هلاک نشوند مردم تا آنکه بسیار شود و گناهان و عیب های ایشان از دنیا
 ایشان بگذرد و انفسهم یا سکون عین دیگر ذال سبب از اعدا در فی الصراح اعدا بسیار با عیب و گناه شدن فی القادر
 عذر فلان ای کثرت ذنوب و عیوب و حقیقت کلمه است که اعدا در معنی سلب عذر و ازاله آن باشد و چون کسی را گناه عیب
 بسیار شد در عقوبت کردن حق تعالی او را وضع دهنی کردن مردم او را از منکرات جای عذر نماند پس وی بجهت
 کثرت ذنوب و عیوب سلب و ازاله عذر نمود و نیز اعدا در معنی صاحب عذر گشتن آید و این معنی نیز در اینجا درست می آید یعنی
 هلاک نشوند مردم تا از برای دفع نسبت مصیبت بخود از پیش خود تا ویلای زایل و عذرهای فاسد جدا کنند و بعضی ویلای
 بگذرد و بعضی یا نیز آمد و از عذر بفتح عین معنی مغرور گشتن و معنی این چنین باشد که هلاک نشوند مردم تا آنکه مغرور دارند
 ملامت گر آن دهنی کنندگان را از ذلت های خود یعنی ملامت گر آن ایشان مغرور و بر صواب باشند در ملامت
 کردن بجهت کثرت ذنوب و حاصل معنی بر هر سه کثرت توجیه آن شده که هلاک مردم بر تقدیر ارتکاب ذنوب و منکر است
 که بدان محل نه جز وضع دهنی از آن شوند فافهم و او ابو داود و ۸۰۰ و عن عدی بن عدی الکندی کبیر کاف مشوب
 بکند است که نام قبلیه است ازین تابعی ثقه ناسک فقیه و پدر او عدی بن عمیر و از صحابه است روایت میکنند از
 پدرش و عم خود و عرس بن عمیر روایت میکنند از وی ایوب و عطاء خزاسی قال گفت عدی حدیثا موسی لنا حدیث
 کرد ما را مولای که بود ما را آن مع جدی یقول که وی شنید پدر کلان مرا که می گفت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر
 عذر اصل صلی الله علیه و آله وسلم یقول یسکون ان الله تعالی لا یغیب العامة بعمل الخاصة خدای تعالی غایب میکند
 اکثر قوم را بعمل یعنی اگر بعضی از قوم گناهی کنند بحکم دلائل و اثار و از را خوی دیگر از اعدا نسبت میکنند
 حتی بر و الا المنکر من طهر انهم تا آنکه بینند عامه نامشروعی را میان خود که بعضی کرده و هم قادر و علی ان نیکو و و حال
 ایشان می تواند که انکار کنند و تغییر دهند آنرا فلا ینکروا و پس انکار نکنند و تغییر ندهند آنرا فاذا فعلوا ذلک فذهب
 العامة و الخاصة پس چون بکنند عامه از این سکوت و مدامت را عذاب کند خدای تعالی خاصه را و عامه را خاصه

از کتاب معصیت و عامه را حجت عدم انکار و منع رواه فی شرح المستدرک ۹۰ و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله کما وقعت بنو اسرئیل فی المعاصی نتم علیهم نهگامی که افتادند بنی اسرئیل در معصیت با باز داشتند ایشان را و نگذاشتند ان ایشان فلم یتوبوا پس باز نیامدند بجا سوچم فی مجالسهم پس نشستند و نشستند با ایشان در مجلسهای ایشان و آنگاه هم پیش رویم و خوردند با ایشان و نوشیدند با ایشان یعنی در مجلست بنیاد کردند و با هم اختلاط نمودند و آنگاه هم بجزه مدد داده از باب مفاعله و در بعضی نسخ و کلو هم آمده بود اوجای بجزه و این نیز لغتست ولیکن نادریست و شیاع آنگاه هم دست خضرب الله قلوب بعضهم بعض پس غلط کرد خدای تعالی و هم از دلهای بعضی از ایشان را به بعضی غلظتم علی لسان داود و عیسی بن مریم پس لعنت کرد بنی اسرئیل را بر زبان داود و عیسی بن مریم فلک با عصا و کافوا الیه و ان کنتم کرین سبب عصیان کردن و تجاوز کردن ایشان بود از حد و در آخر آیت میفرماید و کافوا الاینها من منکر خلوه الا یتقوا قال گفت ابن مسعود و مجلس رسول الله پس نشست غیر خدا صلی الله علیه و سلم و کان متکئا و بود تکیه زده یعنی تکیه را گذاشت و نشست از برای اتهام و اظهار جدت قال پس گفت لا یعنی نجات نمی یابد از عذاب و الذی نفسی بیده بخدا سوگند حتی تا طرد هم اطرا تا پیچید ایشان را بر عهد فی و کبیرید و ستمای ایشان را و غمگینید و دو تا کنید یعنی منع کنید و نهی کنید از معاصی و اطر در اصل یعنی معنی ساختن و نازل گردانیدن است اطر القوس یعنی دو تا که دم آنرا و اطار کبره هر چه بر غریبال و حلقه سم است و خر را گویند و هر چه احاطه کند چیزی را رواه الترمذی و ابو داود و فی روایتی و در روایت ابی داود این چنین آمده که قال گفت آنحضرت کلا چنین نیست که شما گمان میرید یعنی نجات یافتن از عذاب یا دانه است و الله تبارک و تعالی و نهیون من است که بخدا سوگند هر آینه امری کنید معروف و نهی می کنید از منکر و لتاخذن علی یدی الظالم و سگریه هر دو دست ظالم را و لتاظره علی الحق است و ابر می پیچید و دو تا می کنید او را بر حق پیچید فی و تقصره علی الحق قصر او موقوف و مجبوس میدارید او را بر حق موقوف و دشمنی این کار با می کنید و لیضرب الله قلوب بعضکم علی بعض بآیه نذخدا ای تعالی و دلهای بعضی از شما را بر بعضی و خلط میکند آنها را بیکدیگر ثم لیلعنکم کما لعنتم ستمه را نیز لعنت میکند شما را چنانکه لعنت کرد بنی اسرئیل را یعنی یکی ازین دو چیز واقع است طعنا یا امر معروف و نهی منکر کردن یا خلط کردن خدای تعالی دلهای آنها را بیکدیگر لعنت کردن آنها را ۱۰۱ و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال رایث لیلة اسری نبی رجلا لاقرض شفا هم بمقارض من نازف و هو یدم و رشب اسرا بعضه مردان را که بر میخیزد و لبهای ایشان بمقراضها از آتش ملت من هو لا رگفتم چه کسانی این جماعه با جبرئیل قال گفت جبرئیل هو لا خطباء من کمل ایشان طبعانی اند از امت تو یا مردن الناس با سبه و شیون انهم امر میکردند مردم را به نیکی و فراموش میکردند از اتهامی خود و عمل نمیکردند و مردم را امر میکردند بعمل رواه فی شرح المستدرک و البیہقی فی شعب الایمان

خونی روایت در روایت بهیچین آمده که قال گفت جبرئیل خطابا من اشک الذین یقولون لا یفعلون علیمان اند
 است تو که می گفتند با مردم چیزی که خود نیک کردند و یقیناً کتاب الله و الامور می خوانند کتاب خدا را
 و عمل نیک کردند آن ۱۱۰ و عن عمار بن یاسر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انزلت المائدة من السماء
 خبز او کما فرود فرستاده شد خوان یعنی بر قوم عیسی علیه السلام از آسمان نان و گوشت و امر و ان لا یخوفوا ولا یدخروا
 و امر کرده شد که خیانت نکند و ذخیره نگذارد نگاه دارند برای فردا فاما نوا و اخروا پس خیانت کردند و ذخیره
 و رفو العز و برداشتند برای فردا نسخا افروخته و خسار را پس مسخ گردانیده شدند و تبدیل گردانیده شد صورت ایشان
 بصورت بوزنها و فو که راه الترمذی ۱۱۰

الفصل الثالث . عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه

رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انه نصیب استی فی آخر الزمان من سلطانهم شد اند بدستی شان نیست که میر
 است مراد از آخر زمان از ارباب سلطنت و بادشاهان تختها و بلاهای سخت در دین از مشا به منکرات و استماع
 باطل که لا ینجو منه الا رجل عرف دین الله نجات نمی یابد از ان بلا یا از سلطان که این بلا از وی میرسد مگر مردی که خست
 دین خدا را کمال و تمام و استقامت گردید بران فجا به علیه بیسانه و دیده و قلبه پس کارزار کرد در دین یا بران بلا زبان
 و بدست و بدل خود فذلک الذی سبقت له السوابق پس آن مرد است که پیش رسیده است او را سابقها از سعادت
 در دنیا و آخرت و بشارت بجز او ثبوت و توفیق طاعت و عبادت و قول حق سبحانه ان الذین سبقت لهم منا الحسنه
 بشارت بان است و سابقه نه خصلت فاضله را گویند فلان سابقه است درین امر یعنی سبقت کرده و پیشی گرفته است
 بر مردم درین کار و در جل عرف دین الله فصدق به و مردی دیگر که وی نیز شناخت دین خدا را اما بیک درجه کمتر از اول
 پس تصدیق کرد بدین و راست دانست آنرا یعنی جهاد کرد و زبان و دل بهست بقرینه مقابلهت چون تصدیق کرد
 ست و زبان ترجمان است تعبیر ازین و تصدیق کرد و در جل عرف دین الله شکست علیه و مردی دیگر که شناخت دین
 خدا را فی الجمله پس خاموشی گردید بران و جهاد نکرد مگر بدل پس از ان بیان حال و صفت این مرد کرد و فرمود فان
 رای من عمل الانحیر احبه علیه پس اگر می بیند این مرد کسی را که کارهای نیک می کند دوست میدارد و او را بنابران فان
 رای من عمل باطل انفضه علیه و اگر می بیند کسی را که عمل بغیر حق میکند دشمن میدارد و او را بنابران فذلک ینجو علی طبعه
 کله پس آن مرد نجات میابد بنابر پوشیده داشتن وی محبت خیر و بغض باطل را نه پس این هر سه قسم از مردان عارف
 و شناسا بدین اند در مرتبه متفاوت اول سابق و ثانی مقصد و ثالث ظالم چنانکه در کیه نشتم ظالم نفسه و منهم مقتصد و
 منهم سابق باخیرات آمده ثالث را بهجت زیادت تقصیر ظالم خواند و ثانی را میانه رو و اول را سابق و هر سه از برگزیده
 دیگرانند چنانکه در اول آیت فرمود ثم اورثنا الكتاب الذین اهلفینا من عباده و انهم ظالم لنفسه الا ۲۰ و عن عمار بن
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اوحی الله عز وجل الی جبرئیل علیه السلام ان اطلب مدینه که او کذا با

وحی فرستاد و الله تعالی بر جبرئیل عم که بر هجران دیگران شهر چنین و چنین را یعنی فلان شهر را که متعلقش چنین و چنین است
 با اهل آن شهر فقال پس گفت جبرئیل یارب ان فیهم عبدک فلانا لم یصعب طرقة عین پروردگار ادرسیان اهل این شهر فلان
 بنده هست که معصیت نکرد بهت ترا یک چشم بر سر. دن قال گفت پروردگار اقلبها علیه علیهم بگردان و بر هجران
 آن بلده را بر روی و بر ایشان همه فان وجه لم یتمتع فی طاعة قط زیرا که روی آن بنده متغیر نشد و از جهت من و دین من عت
 هرگز و این گناه عظیم است و لهذا تقدیم کرد علیه را بر علیهم و بعد بعین مملکتش تنگ روی از خشم ۴۰ و عن ابی
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله عز وجل یسال بالعبه یوم القيمة خدای تعالی می پرسد بنده را روز قیامت
 فیقول مالک اذ هیت المنکر فلم تنکر چه شد ترا چون دیدی منکر را پس انکار نکردی آنرا و تغییر ندادی قال رسول الله
 گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فیلقی چیچس پیش آورده میشود و آموخته میشود و در دل انداخته می شود آن بنده
 حجت و عذرا و در ترک انکار فیقول پس میگویی آن بنده یارب خفت الناس و رجوبک ای پروردگار من ترسیدم
 از مردم و شر و تعدی ایشان را و نتوانستم گفت و تغییر داد بهت و زبان دایم داشتم عفو و مغفرت ترا و از اینجا معلوم شود
 که در گذشتن از امر معروف و نهی منکر اگر حجت غلبه و سطوت مردم نتواند کرد و جانشست و امید عفو است در آن روز
 البقی فی الاحادیث الثلثة روایت کرد بهیچ این سه حدیث را از اول فصل تا اینجا فی شعب الایمان ۴۰ و عن
 ابی سوسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم والذي نفس محمد بیده ان المعروف و المنکر خلقان بدرستی
 که عمل مشروع و ناست مشروع پیدا کرده میشوند بر صورت آدمیان آنصنان للناس یوم القيمة ایستاده کرده میشوند بر آ
 آدمیان که کرده اند آنها را روز قیامت فاما المعروف فیشتر اصحابه اما معروف بین بشارت میدهد و خبر خوش میرساند
 اصحاب خود را یعنی عمل کنندگان بوی و یو عده هم اخیر و وعده میکند ایشان را به نیکی و اما المنکر فیقول الیکم و اما
 پس میگوید ایشان را دور شوید و دور شوید از من و ما یطیعون له الا لزوما و قدرت نمیدارند ایشان مگر بوسطن و پید
 را بوی و مفارقت از ان نمی توانند کرد در واه احمد و البقی فی شعب الایمان ۴۰ کتاب الرقاق
 رفاق بکبر راجع رستی چنانکه صغار و کبار جمع صغیر و کبیر یعنی تنگ ضد غلیظ یعنی سطر و رفاق نیز باین معنی آید جمع
 رقیقه چنانچه حقائق و دقائق وقت بمعنی رحمت نیز آید و مراد کلماتی است که شنیدن آن تاثیر در دل کند و وقت آرد
 وز بهر دنیا و غربت در آخرت باشد ۱۶۰ الفصل الاول ۴۰ عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله
 و آله و سلم نعمتان مغبون فیها اکثر من الناس دو نعمت اند که زبان زده اند دران دو نعمت بسیاری از مردم که قدر آنها
 نمی شناسند و نعمت از دست میدهند و در معامله آنها از نفس فریب میخورند چنانکه در معامله بیع و شرا کسی زیست بخورد
 و متاع را مفت از دست میدهد و زبان زده میشود آن دو نعمت که است فصحت و الفراق فصحت بدن از امر
 و خلوص وقت از شواغل و شوشات قدر این دو نعمت را نمی شناسند و کاری نمیکنند و فرصت را غنیمت نمی شناسند

آن زمان که بیار شوند قبضه شش وقت و مزاجت اغیار گرفتار آیند قدر آنها را بداند چنانکه گفته اند که انعمه اذ اقتضت
عرفت رواه البخاری ۲۰۰ و عن استور دین شداد صحابی است ساکن مصر و در وقت وفات آنحضرت خرد بود
و لیکن جماع دلد و قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول و الله ما الدنیا فی الآخرة فرمود و بعد از او گفت
دنیا و جنب آخرت الا مثل البجیل احدکم یصبه فی الیمیم کما یبذرونه فی النار و یکی از شما انگشت خود را در دریا غلیظ نموده
در جیب پس بایده که به بند بچ باز میگردد یعنی چتر از آب باو می آید از دریا چیزی نمی آید جز رطوبتی قطره ای مقدار
است دنیا و قلت و حقارت نسبت با آخرت و این نیز تمثیل است از برای تفهیم مردم و الا تناسلی را باغیر متناسب
نسبت نبود قطره که از دریا برآمد با وجود قلت و حقارت نسبت به دریا دارد و دنیا با آخرت اینقدر هم ندارد و راه مسلم
۲۰۰ و عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مر بحیدری اسکیت گذشت آنحضرت بزرگایه بریده گوشت
یا بی گوش مرده مسک ازین بگردن گوش غایب مرده افتاده بود و از گندیدن گوشتهای او جدا شده و دور فرشته بود
و الا بریده شدن گوش یا بی گوش بودن بجهت خلقت چندان دخل و مقصود ندارد بمرکب اعتبار قبح نیست و حقارت
صورت قال گفت آنحضرت از برای اظهار حقارت شیعه و او ایلم حجب ان هذا له بدرهم کرام کی از شما دوست میدارد
که این بزرگایه میت مرا در را باشد بدل یکدر هم یعنی کسی از شما هست که این را بیک درهم بخرد و گفتا و این گفتند صحابه
ما حجب ان لنا هذا بشیء دوست نمیداریم مگر باشد ما را این بزرگایه چیزی یعنی این را هیچ نمیخریم در هم چه باشد قال گفت
آنحضرت فوالله لئن اهلون علی الله من هذا علیکم پس بخدا سوگند هر آینه دنیا خوار تر است نزد خدا ای تمام ازین
بزرگایه نزد شما و راه مسلم ۲۰۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الدنیا سجن المؤمن دنیا
بمشابه زندان است هر مسلمان را که محنت و شدت می بیند در آن یاتنگ است فضای دنیا و سکونت در آن برود
و همیشه می خواهد که از وی برآید و در فضای ملکوت چنان کند و خسته الکافر و بنزهت بهشت است مرکافر که لذات
و شهوات در وی مشغول است و میخواهد از وی برآید و بعضی گویند مرا و آنست که دنیا همچو زندان است مومن را
بهشت آنچه آمده که ده شده است برای او از ثواب در آخرت و همچو بهشت است مرکافر از جنب آنچه ساخته کرده است
برای او از عذاب یعنی مومن جز پس در دنیا ناز و نعمت بیند هنوز کم است و در آخرت بهتر ازین خواهد یافت و کافر هر چند
محنت و شدت بیند در دنیا در آخرت حال او بدتر ازین خواهد بود و راه مسلم ۲۰۰ و عن انس قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم ان الله لا یعلم مؤمن من الله فی الدنیا کم نمی گرداند مسلمان را نیکی را که عیسی بهانی الدنیا
و داده میشود مسلمان را بسبب آنچه در دین در دنیا حسنه و بخیر می بهانی الآخرة و جزا داده می شود و بان حسنه در آخرت
و اما الکافر فیتم حسنه با عمل بهای الدنیا و اما کافر پس خوراند میشود و بسبب حسنه آنچه عمل کرده است با حسنه
برای خدا و در دنیا حتی اذ انفضی الی الآخرة تا آنکه چون میرسد کافر بسوی آخرت کمین له حسنه بخیر می بهانی باشد و راه مسلم

نیکی که جزا داده شود بآن یعنی مومن را چون نیکی کند در آخرت جزا و ثواب آن به تمام دهند و در دنیا نیز مکافات آن یابد از توسعه رزق و طیب عیش و سراغ خاطر و سلامت از آفات و مکاره و کافرون نیکی کند براس
 خدا جزای آن همه در دنیا یابد و در آخرت آن را جزای نه بنید و ثوابی نیابد از دنیا معلوم میشود که عمل نیک از سبکپرس
 ضائع نگردد و البته جزای آن در دنیا یا در آخرت و لیکن چون کار دنیا قرار ندارد مدار بر ثواب
 آخرت است و در بعضی اخبار آمده که عمل نیک کافر را در آخرت نیز در تخفیف عذاب فائده دهد پس مراد از نفع
 جزای او در آخرت ثواب بهشت نفیس آن باشد رواه مسلم ۱۰۶ و عمن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم حجت النار بالشهوات پوشیده شد همت آتش دوزخ بشهوات و لذتها و حجت بالمکاره و
 پوشیده شد همت بهشت بشقیقتها و سختی ها که چون در موانع طاعت و عبادات و صبر از شهوات و لذات
 سختی بینند و شقیقت بکشند بهشت برسد چه چیزی که در پرده بود چون پرده بپسند و او را از میان بردارند آن
 چیز پیدا آید پس چون بهشت در پرده مکاره است اول مکاره بپسند و در آن در آیند و آنها را بکشند پس آنها
 گذشته بهشت برسد و همچنین شهوات پرده دوزخ است چون شهوات بپسند و آنها را از تکاب بکشند بدوزخ
 برسد و هر دو شهوات حرام است و الا از تکاب شهوات مباحه موجب در آمدن آتش نباشد و مانع از دخول بهشت
 نگردد و یارب مگر از مقام قرب و ولایت دور اندازد و از دنیا معلوم گردد که معنی احکم حجاب الله است یعنی علم
 پرده است میان بنده و خدا چون بعلم برسد و درون در آیند بمعرفت خدا برسد فافهم متفق علیه این حدیث
 نزد بخاری و مسلم است الا عند مسلم حجت بدل حجت یعنی نزد مسلم اینچنین آمده که حجت النار بالشهوات و حجت
 بالمکاره و معنی حجت گرد کرده شد همت و معنی حجت نیز همین است ۱۰۷ و عمن قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم نفس عبد الدنيا و عبد الله رحم و عبد الخمیصة هلاک باد و بر روی افتاده باد بنده دینار و بنده
 و بنده خمیصة بفتح خا معجمه و صا و حمله بر وزن سفینه جاسیاه علم دار فی الصراح خمیصة کلیم سیاه چهار سو
 علم یعنی دوست دار مال و جمع کننده آن و بخل و رزنده بدان در حقوق و دوست دار جامه های فاخر و گرفتار
 بزیب و زینت بقصد تکبر و تجمل عبد بهجت آن گفت که مذموم دوستی گرفتاری مباح دنیا است و اگر دلت
 و می باشد و دوستی آن عقیده و گرفتار نباشد مذموم شود ان اعطی رضی صفت و نشان عبودیت زرجامه است
 که اگر داده شود زرجامه نشود و اگر دوان لم یعط سخط و اگر داده نشود و نداشتند و اگر دینی همیشه طمع وی در مال مردم
 و حرص وی در جمع آنست اگر بدهند راضی گردد و اگر ندهند ناراضی باشد کذا قال الطیسی و ممکن است که مراد
 وادان و نادان حق تعالی در ضا و سخط از وی باشد باز مکرر دعای بپس کند و میفرماید نفس و تکس هلاک باد
 و نکون سار باد و ذلیل و خوار باد اینچنین کس و اذ اشبک و چون غار غلبه شود و دریای او فلا آفتش پس بپا و نه شده

خارا زوی نقش خارا ز پامی بر آوردن انتقاش کند لک یعنی چون شدت و محنت گرفتار آید بیگس برود و موت
او مکناد و چون خارا ز پامی بر آوردن ادنی مرتبه اعانت و امداد است نفی کرد آن را پس ما فوق آن بطریق
اولی صغی و مفقود خواهد بود بدانکه مادر حل این کلام بر عا بطریق متابعیت شرح رفیق و الا اگر حل بر اخبار از پنج
حال این جماعت و شفاعت و غیبت و خسارت ایشان در دنیا و آخرت کنند نیز جائز است کما لا یخفی و چون بیان
قیح حال گرفتاران دنیا و حرص و طمع را خواست که در مقابل آن ذکر طالبان دین و تارکان دنیا نیز کند که بحسب
در راه خدا عزوجل و زهد در دنیا و زینت آن مشغول اند و در چشم اهل دنیا و ظاهر پستان خوار می نمایند پس برود و طوبی
بعد از آنکه بچنان فرسه فی سبیل الله خوش و خنکی با درمیده را که گرفته است و است و است جلوس خود را از برای
جها و در راه خدا اشعث را سه ژولیده موی سر وی مقبره قدما که دآلوده شده است پامی ادا ان کان
فی البحر است کان فی البحر است اگر باشد در پاسبانی لشکر یعنی او را در مقدمه لشکر گذارند می باشد در پاسبانی کامل و بحسب
بلان کان فی الساقه کان فی الساقه و اگر باشد در ساقه می گذارند او را در ساقه باشد در ساقه و ساقه موخره حبش
مقابل مقدمه یعنی وی تابع و فرمان بردار مسلمانان است هر چه میفرمایند می کند و هر جا که دارند می باشد و تکبر
و استبدادی ندارد ان استاذن لم یوفون له اگر طلب در آمدن بر مردم کند تا در آید در مجلس ایشان بنشیند ان
کرده نشود و او را و نیک گذارند که او اندرون در آید و ان شفع لم یشفع و اگر شفاعت کند در حق کسی و در خواست
کند گناه او را قبول کرده نشود و شفاعت و س از جهت خوار و بقیه ربودن وی در چشم مردم رواه البخاری
و عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال ان مما اخاف علیکم من بعد
بدستی که ازان چیز پاکه میترسم بر شما بعد از رحلت خود از عالم یا نفع علیکم من زهره الدنیا و زینتها چیزی است
که گشاده میشود بر شما از تازگی و خوبی دنیا و زینت وی فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله و یا
انخیر بالشر انما می آر د خیر شد را یعنی حصول غنیمت و اموال خیر است پس چون وسیله و سبب شر و پل
طاعت کرد و فسکت پس سگوت کرد و آنحضرت حتی تلفنا انه نزل علیه تا آنکه گمان بردیم که وی فرود آمده
بر وی قال گفت ابو سعید که راوی این حدیث است نسح عنه الرخصه پس نالید آنحضرت از روی مبارک
خود عرق را که پدید آمد نزد نزول وی و رخصه بر عظم را و فتح حایمله و ضا و محبه مدد و در مهل عرقی است که در پی
تب آید و قال این السائل و فرمود که باست آن مرد سوال کننده و گانه حمد و گویا که آنحضرت استود آن
سائل را درین حال فقال پس فرمودانه لایا ثی الخیر بالشر بدستی که شان نیست که نمی آر د خیر شر را یعنی رزق
اگر چه بسیار باشد از جمله خیر است و شر عارض نمیشود و مگر عارض شدن نخل و سبب و تجاوز از حد اعتدال مثل سبب
که نمیروند مگر آنکه خیر است در حد ذات خود و هلاک و ضرر از جهت افراد در اکل است چنانکه بیان کرد بقول خود

دان ما خیتا لربع ما یقتل حبلا و برستی از جنس پنجمی روید بهار از گلیا چیزیست که میکند دو آب را از رو
 هلاک و حبلا بجای مصله و فتنین هلاک شدن و آب بسیار چریدن بجهت خوبی چرا و دم کردن شکم و فی الصراح حبلا
 با تحریک شکم برآمدن ستور را از خوردن و در بعضی روایات خطایز آمده بخار معجمه یعنی اضطراب و خطا دست و پا
 زدن ستور در خوردن و روایت اول اصح و اقرب و انشبت او یلم یا نزدیک میگردد و هلاک یعنی اگر نبرد
 و هلاک نشود نزدیک میرسد هلاک المام فرود آمدن و نزدیک شدن چنانچه المام مشیب و المام بلوغ الا اکلہ اکثر
 مگر دانه که خورنده خضرست بفتح خا که سبضا و گلیا سبز و تر و تازه اما خورنده آن باین صفت که اکلست حتی است
 خاصر تا خورده تا آنکه شدید گشت بجهت نفخ کردن شکم هر دو شی گاه او استقبال عین شمس میش آمد روی آورد
 چشمه آفتاب را یعنی مقابل آفتاب است و این عادت و آب است که چون از بعضی شکمش نفخ کند در آفتاب ایستد
 و چون گرم شود شکم نرم گردد و دو آنچ درون شکم بیرون افتد چنانکه فرمود قنطط و بالت پس بیرون میفتند
 آنچ در شکم نرم و در قیق و بول که یعنی خلاص شد از انتفاخ و خطا پس افکنده شتر و گا و فیل که نرم برآید غم عادت
 فاکلت پس تر باز گشت بچرا گاه پس بخورد یعنی می خورد و بعضی میکنند و بیرون می افکنند و باز میخورد و این تمثیل
 حال کسی است که در بعضی اوقات افراط میکند و از حد تجاوز مینماید و بر هلاک مشرف میگردد و از جهت غلبه شهوت
 و شهوه که مرکز است در طبیعت آدمی را ولیکن زود از آن رجوع میکند و دائم بمصیبت نمی ایستد و بر وشتا
 آفتاب هدایت روی آورده توبه و ندامت می آرد و به تطهیر و تزکیه علی نفس خود میکند و توبه اول که گفت تمثیل
 خطا اشارت است بحال آنکه بمصیبت و شهوت اصرار نمود و بعد از آن هلاک گشت و توفیق توبه و رجوع و استغفار
 نیافت و بقیاس این دو قسم مذکور قسم دیگر نیز معلوم گردد که یکی باشد که اصلا دست بمصیبت نزود و گرفتار شهوت
 نگشت و درو نیاز نمود و اول ظالم است و ثانی مقتصد و ثالث سابق یکی اصلا دست بدنی نیانیا نمود و دیگر
 آلودگی نسبت یکی دیگر هم آلوده از دنیا برفت نعوذ بالله من ذلک پس اشارت کرد بتفاوت احوال آدمیان
 در محنت مال و صرف آن و فرمود و ان هذا المال خضره و صلوة و برستی این مال دنیا سبز و تر و تازه و نرم و رنگین
 که بدین در چشم زیبا نماید و شیرین و لذیذ و خوش طعم است که گرفتن آن در دل لذت افزاید و روایت خضر و صلوة
 بے تأخیر آمده بی تا باعتبار لفظ مال و بتا باعتبار دنیا فمن اخذه بحقه و وضعه فی حقه فمعرفة هو پس یکبارگی و مال را
 بحق آن و بنده از ادحق وی پس نیکو یاری دهنده است آن مال و من اخذه بغير حق و یکبارگی و اورا بغير حق و
 کان کالذی یاکل و الاشیع می باشد بیکبارگی و بیکبارگی و دو بیکبارگی و دو بیکبارگی و دو بیکبارگی و دو بیکبارگی و دو بیکبارگی
 گواه بر ضرر وی روز قیامت متفق علیه ۶۰ و عن عمرو بن عوف قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فوالله لا
 اخشی علیکم گفت عمرو بن عوف که صحابی انصاری است حاضر شد بر او ساکن شد برین را گفت با صحاب بنده است

و فقرانی ترسم بر شما و لکن آشتی علیکم ان تسبط علیکم الدنیا و لکن میترسم بر شما که فراخ کرده شود بر شما دنیا که بسطت علی
 سن کان قبلکم چنانکه فراخ کرده شد دنیا بر آن کسانی که پیش از شما بوده اند چنانکه شما با ما متانفسو ما پس غیبت کنید شما
 در دنیا چنانکه غیبت کردند در وی آن کسانی که پیش از شما بودند و تسلیم گماشته و هلاک کند دنیا شما را چنانکه هلاک کرد
 ایشان را و سبب ترس از بسط دنیا که موجب غیبت و هلاکت گردد و دیگر فقری حرص و دلبستگی و اوفار است
 که موجب هلاک در آخرت است یا وقوع در نزاع و خلاف که بحرب و قتال کشد متفق علیه ۱۰۰ و عن ابی هریره
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال اللهم اجعل رزق آل محمد قوتا خداوند ابرو دان رزق آل محمد را قوت بضم
 قاف و سکون و اوونی روایتی بجامی تو تا کفایت آمده متفق علیه بدانکه قوت آنچه نگاهار و بدن ا
 و قیام بدن بوی بود از طعام و شراب و بعضی گفته اند آنچه سدر می کند و کفایت نماید از رزق و کفایت بفتح
 کاف آنچه باز دارد از سوال و نیازی که نیاز گرداند از آن که ذی القاموس و فی الصراح کفایت بفتح اندازد و مانند دروز
 گذارد و بعضی کفایت را بقوت تفسیر کرده و برین تقدیر رواست ثانی مفسر رواست اولی گردد و باید دانست که کفایت
 مختلف میگردد و باختلاف اشخاص و ازمان و احوال یکی است که عادت بتخلیل طعام کرده چنانکه دوسه روز و زیاده بر آن
 گرسنه تواند گذرانید و دیگری است که در روزی دوسه بار خورد و یکی عیال مندی است تعلیل یا کثیر و دیگری عیال ندارد
 و در زمان قحط و عسرت و حال ضعف و مرض اندک چیزی کفایت کند و در سیر قوت زیاده بر آن طلب پس مقدار کفایت
 مضبوط نباشد و محو و آن بود که بدان قوت بر طاعت شود و حرکات عادی فوت نگردد و درین حدیث تنبیه ارشاد
 است مراست را بآنکه در طلب زیادت تعبد نکنند و بر مقدار قوت و کفایت کنند و از حد اعتدال تجاوز ننمایند
 و گفته اند که کفایت افضل است از فقر و غنا و اگر کثرت مال و فساد سبب طغیان و اسراف نگردد و باعث زیادت خیرات و
 مبرات شود آن فضیلت دیگر است و مراد بآل تمام است و تا بماند چنانکه منی اصل آل نیست و اگر اهل و عیال مراد دارند
 حکم در غیر ایشان بدالالت و قیاس ثابت گردود ۱۱۰ و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 قد افلح من اسلم تحقیق استگاری و ظفر مقصود یافت کسیکه مسلمان شد یا تسلیم کرد و قضا و قدر الهی را و رزق کفایت و رزق
 داده شد او را بر اندازه و قضا و قدر الهی و قانع گردد و انید او را خدای تعالی بخیر می که داده است او را از رزق و راضی گردد و نیت
 رواه مسلم ۱۲ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول العبد مالی مالی یگوید بنده مالی من مالی من
 اقتنای میکند ملکیت مالی و تحمیری کند نسبت آن و خطا میکند در آن ان مالی من مالک است زیرا که آنچه مراد است از مال
 سه چیز است ماکل فانی طعامی که خورد و پس بپری گردانید از آن و پس فانی یا جاسه که پوشید و بپاشید و اندازد از او عظمی فانی
 یا بخشش کرد و پس پس جمیع کرده و ذخیره نهاد برای خود از آن اشارت کرد و در دنیا با آنکه جمیع مال حقیقت آنست که بجهت و تصدق
 کند بر فقرا تا ذخیره کرد و ثواب آن برای روز حاجت در قیامت و ما سوسه ذلک نهود و پس در هر چه از این سه چیز است

تجرباتی و در بعضی است بر طلب زیادت فقیر و محتاج است اگر چه مال دارد و دیگر که قلن و راضی است بقوت و کفایت و دوست
از بعضی و طلب زیادت غنی است اگر چه مال ندارد و چنانکه گفته اند تو نگری بدل است نه به مال بزرگی بعقل است نه به مال
و بعضی گفته اند که مراد غنی نفس حصول کمالات علمی و عملی است که نفس ناطقه انسانی بی آن مخلوقه و توانگر نبود یعنی بخت و
دولت و تو نگری که مال است نه به مال نیست تو نگری نه به مال است نزد اهل کمال بلکه مال طالب گوست بعد از آن اعمال

متفق علیه ۲۰۰ الفصل الثانی + عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من يأخذ
بمولار الكلمات كميت كيه ياموز و ياد گیر و از من این کلمات را که بعد از این میگویم فمیل بهن او یعلم من یعمل بهن و بعد از
یا و گرفتار بکار بندد آن را یا بیا موز و کسی را که بکار بندد آن را از اینجا معلوم میگردد که علم در حد ذات فاضل و شریف
است اگر عمل کرد و دید آن نمود را و اگر نه به تعلیم دیگران و هدایت ایشان نیز ثوابی یابد و نیز معلوم میگردد که امر و
از عالم غیر عامل درست است چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از صحابه پرسید که کیست که یاد گیر و از من
این کلمات را و در یاد گرفت و ترغیب نمود ابو هریره میگوید قلت انا کفتم لمن یاد میگیرم یا رسول الله فاخذ بید
فقد حسا پس گرفت آنحضرت دست مرا پس شمار کرد پنج چیز را چنانکه عادت است که دست خود را یا دست کسی را
که بوی نصیحت میکنند بگیرند و بشمارند فقال پس گفت آنحضرت در بیان این کلمات اتق المحارم اول کلمات است
که پرهیز کن محارم را یعنی چیزها را که حرام ساخته است شارع مکن اعدا الناس اگر پرهیز کنی محارم را باشی تو عبادت میکنی
ترین مردم اشارت است بآنکه اهل و طرده در عبادت اتقا و اجتناب از محرمات است اگر چه جز و دیگر که امتثال
واجبات است نیز دار پس هر که اتهام وی با جناب از محرمات و مکروهات بیشتر است اگر چه استقصا و سبالت و در آن
نوافل و غیرات ندارد عابد تر و متقی تر است از آنکس که بعکس این خیال رود چنانکه در حدیث جابر بیاید و ارض بما قسم الله
لک و دوم این است که راضی و خشنود باش با آنچه قسمت نموده است الله تعالی و ترا مکن اغنی الناس اگر راضی شوی
بقسمت حق باشی تو نگر ترين مردم چون بنده راضی شد نصیب خود و طمع و احتیاج بزیادتی نماند بی نیاز شد معنی تو نگر
همین است و احسن الی جابر مکن متو مساسم آنست که نیکی کن بهمسایه خود باشی مومن کامل و احب الناس ما تحب
لنفسک مکن مسلما چهارم آنست که دوست دار مردم را از آنچه دوست داری نفس خود را از خیر دنیا و آخرت باشی
مسلمان کامل گزاردن حق مسلمانی و لا اکثر الضحک پنجم بسیار مکن خنده را فان كثرة الضحک تئیت القلب بکثیر
خنده می پیراند دل را و خندت میگرداند او را و غفلت می آرد و از یاد خدا زندگی دل بند کرد است و دریافت طریق تعبد
بوی سبحانه و مرگ وی بغفلت و نادانی و ضحک بفتح ضا و کسر حا و کسب ضا و سکون حایز آمده و اول نصیحت ترست ما کرم
ثانی مشهور ترست رواه احمد و الترمذی و قال فی حدیث غریب ۲۰۰ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
ان الله يقول یا ابن آدم تفرغ لعبادتی خدامی لیسکون بک یا بن شمس و دخی و ستادون به پیغمبر خود امی آدمی او فارغ

و خالی نشو. او مهات و مشاغل دنیا برای عبادت من املا صدق غنی بکنم سینه ترا بفنا و بی نیازی از خلق و اسد فقر
و به بندم راه فقر و احتیاج و نیاز سندی ترا بخلق و ان لا تفعل و اگر کنی و فارغ نشوی برای عبادت من گرفتار مهات و مشاغل
دنیا و نفس باشی ملاقات یک شغل و لم اسد فقر یکسبب است ترا بشغلهای گوناگون و بر نه بندم و دور بکنم فقر و احتیاج
ترا یعنی در گرفتاری و مشاغل و مهات و نیاز فقر و احتیاج نمیرود و پریشانی و سرگردانی بحال خودت میماند و در فارغ شدن
برای عبادت هم آسایش است و هم غنا و راه واحد و این مایه ۲۵ و عن جابر قال ذکر رجل عند رسول الله ذکر کرده
مردی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عبادت و اجتهاد و عبادت بسیار کردن و کوشش و مشقت بسیار در آن نمودن و
ذکر آخر برعه و ذکر کرده شد مردی دیگر بوسع و تقوی و پرهیزگاری فقال انبی صلی الله علیه و آله و سلم لا تعدل بفتح تاء
فوقاينه و سدر ال بالرة یعنی الورع برابر منه کثرت عبادت و اجتهاد و ربانی و رع بوسع و تقوی اگر چه آن قدر عبادت و جهاد
نبود و لا تعدل بضم یاء تحتانیه و فتح دال نیز روایت کرده اند یعنی برابر کرده شود عبادت و اجتهاد بوسع ر و اه الترمذی
۴۰ و عن عمر بن یحیی الادی ففتح حمزه و سکون و او و دال جمله منسوب است با و و بن محصب دریافت جاهلیت را
و اسلام آورد و حیات آنحضرت و ندید آنحضرت را ابن عبد البر او را در صحابه شمرده اما وی معد و دست در کار تابیین از گویند
کثیر الحج و العبادت و گویند که وی رجم کرد و بوزناراد و جاهلیت روایت میکند که قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
لرجل و هو یویفه گفت آنحضرت مردی را در آن حال که آنحضرت پذیر میگردان مرد را غنیمت خمس قبل غنیمت شمار خیر را
پیش از پنج چیز غنیمت در اصل مالی که از جنگ کافران بدست افتد و یعنی یا فتن مقصود بی مشقت نیز آید و اعتنا غنیمت
شماردن شایک قبل هر یک غنیمت شمار جانی را پیش از بیماری و هر م بفتح با و را پیری سخت و کبر را پیر و صحت قبل تنگ
و غنیمت شمار تندرستی را پیش از بیماری که تندرستی نعمتی عظیم است بعد از ایمان و تقم بفتح سین و قاف و غنیمت و سکون
نیز آید و غناک قبل فقر و غنیمت شمار تو نگرانی را پیش از فقر و فراغک قبل تنگ و غنیمت شمار فراغ وقت را از مشاغل
و مشغلات پیش از مشغول شدن و مبتلا گشتن بدان و حیاک قبل موتک و غنیمت شمار زندگانی را پیش از موت
پیری و بیماری و فقر و شغل و موت آمدنی و رسیدنی اند تا زنده اند و وقت را غنیمت دان ر و اه الترمذی مرسله ۵۰ و عن
ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ما یخطر احدکم الا عنی مطعیا انتظار نمید و نخواستی از شما که تو نگریر اک طاعت
و عاصی گرداننده و از حد امر و نهی بیرون اندازنده است او فقر انسیا یا انتظار نمی برد و مگر فقری را که فراموش گردانیده است
طاعت حق را بگرفتاری و گرفتاری و بهنگی و تردد و کفایت و طلب قوت او مضامضد آیا بیماری را که تباها گردانیده است باز
از جهت سختی آن یا دین را بجهت کسل که عارض میگردد و بسبب آن او هر ما مضند یا پیری سخت را که خوف و بی عقل گردانیده است
مرد را و انما و یعنی حکم کذب نیز آمده و وقوع در کذب لازم از خرافت است فی الصراح فند بعضین دروغ و دست راست
لشیری انما و دروغ گفتن و خراف شدن او مونا بجزایم را که زود و ناگهانی آید و و هلاک کننده است که فرصت توبه

و قدرت بران مانند فی الصراح اجهاز خسته را گشتن جزا سپخت و دنده او را له جال یا انتظار نمی برد و مگر دجال را که در آخر
 زمان باید و از راه برودفته گردد و فالد جال شر غائب نیست پس دجال بدغایبی است که انتظار برده میشود و او را حاضر گرد
 در آخر زمان او اساقه یا انتظار نمی برد مگر قیامت را و اساقه او بی و امر و قیامت سخت ترین حوادث و تلخ ترین کاف
 است حاصل معنی حدیث آنکه میفرماید که آدمی که فرصت و فراغ را غنیمت نمی شمرد گویا این آفات را و مکر و هات را انتظار
 میرد یعنی در حالت فقر که آسایش و سلامت حال را غنیمت نینداند و بر فقر و تنگدستی مگر غنایم خواهد که طغیان آورد و از راه برود
 همچنین در حالت غنا که شکر نیکوید و نعمت خدا را نمی شناسد و عبادت حق نمیکند مگر فقر میجوید که از همه عبادات و خیرات فراموش
 آورد و همچنین است معنی قراین روایه الترمذی و ابن سانی ۶۰ و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال الا ان الله
 لمغفوة ملعون ما فیها آگاه باشید بدستی که دنیا را زنده شده است از دگاه رحمت را زنده شده است هر چیزی که در دنیا است
 الا ذکر الله و ما والا و ذکر خدا و چیزی که دوست میدارد وی تعالی آن چیز را از طاعات و قربات یا چیزی که قریب و شایسته
 آن چیز ذکر را از ذکر انبیا و اولیا و صلی و اعمال صاحب یا چیزی که تابع است ذکر را و از لوازم و مقتضیات اوست از اتباع او
 و نواهی الهی عز اسمه و الا و بر وجه اول از وی است بمعنی محبت و بر وجه ثانی از وی بمعنی قرب و بر وجه ثالث از موالا است
 بمعنی این بر تقدیری است که مراد دیگر ذکر اسم الهی باشد غزاسمه چنانکه متعارف است اما اگر مراد بدان بر عمل خیر بود
 نیست تقرب و تعب و کفایت طاعات و عبادات باین معنی همه داخل ذکر باشند و مراد بوالا اسباب و آلات باید داشت
 که متولی امر ذکر و معین برانند از کفایت معیشت و ضروریات دیگر و ذکر قول وی که فرمود و عالم او متعلم از باب تخصیص بعد از
 تعلیم باشد دیگر آنکه قول وی الا ذکر الله و عالم او متعلم نصب و رفع هر دو روایت است اگر چه بر وفقی قاعده نصب ظاهر
 و وجه آنرا شرح بیان کرده ایم و بر تقدیر نصب با و مگر نیز روایت است روایه الترمذی و ابن ماجه ۷۰ و عن سهل
 بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لو كانت الدنيا قنصل عند الله جناح لمبوضه اگر میبود دنیا که برابری باشد
 نزد خدا باز وی پیشه را یعنی اگر دنیا را نزد خدای تعالی برابر باز وی پیشه قدر بودی ماسفی کا فراموشا شریعتی نوشتا شد
 هیچ کافری را از دنیا یک آب خوردنی و در نسخ مصابیح شریعه ما نیز آمده روایه احمد و الترمذی و ابن ماجه ۸۸ و عن
 ابن سعد و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تحذوا الفقیه فترغبوا فی الدنیا لکیف یضییع را تا سبب غیبت در
 دنیا نگردد و ضیعت نفع ضا و سکون با صناعت و تجارت و بعضی تفسیر کرده اند آنرا به با تین مزرعه و قریه زیرا که
 در آنجا ذآن حرص بر طلب زیادت پیدا شود روایه الترمذی و الطیسی فی شعب الایمان و این در حق کسی است که
 تلبس به سباب او را مانع از شهود سبب آید و از او حق باز دارد و اگر نه این چنین بود نمی بود و این هر دو معنی را
 کرده رجال التلمیه هم تجارة و لا یبع عن ذکر الله متعلم است مروانی که باز نمیدارد و ایشا از تجارت و بیع از ذکر خدا یعنی بیع
 و تجارتی ندارد تا مانع آید با وجود آن از ذکر باز نمیدارد این معنی را خیر را قول وی سبحان الله تعالی ما قام الصلوة

روزی و ما جماعه اصحاب با وی بودیم فرای قبه مشرفه پس دیدیم آنحضرت قبه بلند که یکی از انصار بنا کرده بود و قبه معظم خانه
 مدور را گویند و فی الصراح قبه بنا کرده آورده و برخیزه نیز اطلاق باید فقال پس گفت آنحضرت بطریق انکار و تغییر مایه
 چه چیز است این قبه یعنی او را که بنا کرده است قالوا نه فخلان رجل من الانصار گفتند صحابه این قبه مرفلان پس
راست که مردی از انصار است شکست و علما فی نفسه پس خاموش ماند آنحضرت و چیزی نگفت و لیکن برداشت و پوشید
 این حکایت را بطریق کرهت و غضب در باطن خود حتی لما جابها صاحبها تا آنکه چون آمد صاحب قبه فسلم علیه فی الناس
 پس سلام گفت بر آنحضرت و مردم فاعرض عنه پس روی گردانید آنحضرت از وی صنع ذلک مرا کرد آنحضرت این فعل
 را چند بار یعنی آن مرد سلام میگردد و آنحضرت روی می گردانید از وی و جواب سلام وی نمیداد حتی عرف الرجل صاحب
 فیه و الاعراض عنه تا آنکه شناخت آن مرد خشم را در آنحضرت و روی مبارک گردانیدن از وی و شکلی ذلک الی اصحابه پس
 شکایت کرد آن مرد از نزد اصحاب آنحضرت که مختص بودند بمصاحبت و محالست وی و قال و الله انی لالکر رسول الله
 و گفت آن مرد بخدا سوگند من ناآشنای منیم خود پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یعنی از خشم و کراهت می منیم از حضرت و
 که هرگز ندیده بودم سبب چیست و چه قصه است قالوا خرج فرای قبتک گفتند قصه آن است که بیرون آمد آنحضرت و دید قبه ترا
و مکره نداشت آنرا فرج الرجل الی قبه پس گریخت آن مرد بسوی قبه خود و فهدمها حتی سواها بالارض پس ویران کرد قبه را
تا آنکه برابر ساخت آنرا بن زمین فخرج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذات یوم فلم یلبس بیرون آمد آنحضرت و روی
پس خرید آن قبه قال گفت ما فعلت القبه چه شد آن قبه قالوا شکلی الینا صاحبها اعراضک عنه گفتند صحابه شکایت کرد بس
 ما صاحب قبه روی گردانیدن ترا از وی و پرسید که سبب آن چیست فاجابنا به پس خبر دادیم او را بحقیقت حال نه ما
 پس ویران کرد وی آن قبه را فقال پس گفت آنحضرت در سبب مکره نداشتن آن عمارت و خشم گرفتن بران اما ان کل
 بنا و بال علی صاحبها آگاه باشی هر بنا سبب عذاب است و تا آخرت بمصاحبتش الا ما لا یعنی الا ما لا بد منه مگر چیزی که نیست
 چاره از آن و ضروری است رواه ابو داود و ۱۵۰ و عن ابی ہاشم بن عتبة بن مضر بن عکرمه و سكون ثناء و موعده فرشی شمی
 اختلاف کرده اند در نام وی بعضی شبیه گفته و بعضی هشیم حال معاویه بن ابی سفیان برادر بنده بنت عتبة اسلام آورد و در
 فتح و وفات یافت در خلافت عثمان فاضل و صالح بود و است که از وی ابو هریره و غیر وی قال محمد بن ابی حمزہ
 گفت محمد کرد بسوی من نینی وصیت کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال انما کیفیک من جمیع السال خادم کمرب
 فی سبیل الله فرمود بپنده است ترا از جمیع کردن مال یک خدمتگار یک کمرب در راه خدا که بران سوار شوی و جدا کنی یعنی
 اگر چیزی نگاه داری این دو چیز است زیاده بران اختیار کن یا صرف کن نگاه دار روی احمد و القریزی و الحسن فی و ابن ماجه
 و فی بعض نسخ المصباح عن ابی ہاشم بن عتبة واقع شده بالذال بدل التار بر وزن عتبة و هو تصحیف این تصحیف قبه است
 و خطا و تغییر است در صورت خطی او که تار ادا ل ساخته و از بعضی رواه واقع شده ۱۶۰ و عن عثمان رضی الله عنه

ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال لیس لایمن آدم حق فی سوی هذه اخصال نیست مرادی از استحقاق و در غیر اینست
چیز را حساب کرده نمیشود و در آخرت بران از جهت اعتیاج و انتقار در زندگانی بدان میت یکسکه خانه که شکوهست
تواند که در روی بر قدر کفایت و خوب یوای به عورت و جامه که بپوشد بدان عورت خود را و جلف انچه بکسر جسم و کون
لام نان سطر خشک بی نان خورش و بفتح جیم نیز روایت کرده اند جمع جلفه بمعنی نان پاره خشک که بدان دفع گرسنگی
کند و الماء و آب که بدان تاب تشنگی بنشانند رواه الترمذی ۱۰۱۶ و عن سهل بن سعد صحابی انصار است آ خر

من مات من الصحابة فی المدينة قال جابر بن عبد الله قال قلت لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی اذا
انا عملتة راه نمای مرا بر کاره که چون بکنم آن کار را اجنبی الله و اجنبی الناس دوست دارد مرا خدای تعالی
و دوست دارند مرا آدمیان قال گفت آنحضرت در بیان آن عمل که درخواست از هر فی الدنیا سبک الله نفر
کن و نخواهد دنیا را و غیبت مکن در روی تا دوست دارد و ترا خدای تعالی فی الصراح زهد ناخواهانی خلاف غیبت
و از هر فیما عند الناس سبک الناس و غیبت مکن در آنچه نزد مردم است تا دوست دارند ترا مردم رواه الترمذی

۱۰۰۰ عن ابن مسعود ان رسول الله روایت است از عبد الله بن مسعود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نام
علی حصیر خواب کرد و بر بویاقام و قد اثر فی جبهه پس برخاست و تحقیق تاثیر کرده بود و بویا در تن مبارک او
نقش گرفته بدان فقال پس گفت ابن مسعود یا رسول الله لو امرتنا ان نسط لک و فعل اگر می فرمودی ما را که
بگسترانیم برای تو فرشهای نرم و بپازیم برای تو و جوهه تنعم و آسایش بهتر و خوش تر بودی از خواب کردن تو
برین حصیر و گفت فقال مالی و للدنیا پس فرمود آنحضرت چهار میکنم دنیا را و ما انا و الدنیا الا اگر کتب و سیم بن دنیا
مگر مانند سواری که استظل تحت شجرة سایه چست زیر درختی و هم سواره بکشتا و ثم راح و ترکها پست رفت و گذشت آن
درخت را و تخصیص سوار بجهت قلت مدت کث و سرعت و باب است چه معلوم است که بر پشت اسب چند توان است
و نیز درین اشارت است به بعد مقصد و اتهام قطع مسافت آن و عدم تعلق و التفات بچیزی دیگر که مانع آید از آن

رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه ۱۰۱۹ و عن ابی امامه عن انس بن مالك صلی الله علیه و آله وسلم قال فرمود ان خط اولیائی عند
رشدک برده شده ترین دوستان من نزد من کمون خفیف احوال مسلمانان است سبک بار پشت و حاد و خفیف و از این
پشت مرکب خفیف احوال و قلیل المال و العیال گذافی القاموس و قال فی الصراح قلیل احوال و خفیف الظاهر و خط
من الصلوة خداوند نصیب عظیم از نماز از اکثر آن و حضور در آن و چون شواغل و تعلقات اهل مال کمتر دارد و لا حیا
کثیر الصلوة و وافر حضور خواهد بود و در ایشان که ترک دنیا و قطع تعلقات کند برای آن کنند که نماز و عبادت
معمولی تعالی بحضور تواند کرد و چنانکه فرمود احسن عبادة ربه نیک کرد و تمام نکال کرد این مومن پیش پروردگار
خود را و اطاعت فی السر و اطاعت کد پروردگار را پنهان و در خلوت چون کار دنیا نذر و بیرون نبرد

و ما مردم احتلاط نمی کنند و هم در خلوت عبادت مولی تعالی مشغول است و کان عامضانی الناس لا یشار الیه بالان
 و هست آن مومن گنام در مردم اشارت کرده نمی شود و بسوی او با انگشتان یعنی مشهور و انگشت نمای خلق نیست
 و کان رزقه کفا فافصیر علی ذلک و هست روزی او بقدر یا محتاج پس صبر و قناعت کرد و بران نعم نقد بده پسر نفقه
 کرد آنحضرت بانگشتان دست مبارک خود چنانکه در اجم نقد کنند یکی بعد از دیگری و بر داشتن طائر و از برای بعد از
 دیگر نیز نقد گویند و گفته اند که مراد از دن سنگشتان است بر یکدیگر بقصد تعجب و تعقیل فقال پس گفت آنحضرت
 عجلت میت شتاب کرده شد مرگ وی و زود بوده شد ازین عالم زود بر فتنه و آشوب بجوار قدس یا مراد آن است
 که اینچنین کس زود و آسان جان میدی بجهت قلت تعلق بدنی و غلبه شوق آخرت و بعضی گفته که مراد قلت ثبوت
 مرگ و تجنیز و تکفین است چنانکه ثبوت معیشت او در حیات نیز کم بوده قلت بگوئیم کم اند زمان گریه کننده و مرگ
 وی قل ترا نه کم است میراث وی که گذاشته چون رزق وی بر قدر کفاف بود آنچه از پس وی مانده باشد چه
 خواهد بود و راه احمد و الترمذی و ابن ماجه ۲۰۰ و عمت قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرض علی بن
 یحیی لی بطهاره که ذهب عرض کرد و ظاهر هر پدید ساخت بر من پروردگار من که بگردانده بای من بطهاره که را اطلال و طبع
 ابلع جامی روان شدن آب فرخ که در وی سنگریزهای باریک باشد و مراد اطلال اگر داندین بطهاره که بر گردن آن اند
 است بطلال یا گرداندین سنگریز را اطلال و این ظاهر ترست چنانکه در روایت دیگر آمده که کوی های که را اطلال سازد یعنی
 گفت اگر خواهی برای تو بطهاره که را اطلال سازم نقلت الا یارب پس گفتم نمی خواهم ای پروردگار من که از برای من
 بطهاره که را اطلال سازی و لکن اشبع یوما و اجوع یوما و لیکن سیر بخورم یک روز و گرسنه می مانم روز دیگر فاذا جعت نصر
 الیک و ذکر تک پس چون گرسنه مانم زاری و نیاز مندی کنم بسوی تو و یاد کنم ترا و ذکر تو گویم و اذا شبعت حمدتک
 و شکر تک و چون سیر شوم ستایش تو کنم و سپاس گویم ترا یعنی من فقر اختیار دارم روزی سیر در زری گرسنه باشم
 تا فضیلت مقام صبر و شکر برود و در ایام و این تعلیم و تنبیه است است را بر اختیار فقر و قناعت و دلیل است بر آنکه
 فقر افضل است از غنا و راه احمد و الترمذی ۲۱۰ و عن عبد الله بن محسن بحسب یم و سکون حافض صا و طمیز
 صحابی است معدود در اهل مدینه و حدیث وی در ایشان است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من است
 منکم آمنانی سر یکیکه صبح کرد و او شما در حالی که این است در سرب خود و سرب بفتح سین و کسر وی و سکون را با هر دو
 روایت آمده و روایت کسر اقوی است ففتح معنی طریق و وجه و سینه و کسر طریق و حال و قلب و نفس و این معنی است
 مناسب مقام است حاصل آنکه هر که صبح برخاسته امین و فارغ بال و بی تشویش و سرب بفتح سین معنی خانه در زیر زمین مثل
 خانه های وحوش نیز آمده و اگر روایت آن صحیح باشد این معنی نیز مناسب است یعنی در خانه که مثل سوراخ موش رو به است
 اقتاده از آفات زمانه امین است معانی فی جبهه عافیت کرده شده و تندرستی داده شده و بدن خودش و منده

[illegible]

فیقول رب جمعه پس میگوید ای پروردگار من جمع کردم مال را و قرقره و ازون گردانیدم آنرا بسو و اگر کسی
و باز رگانی تنبیه نامی کردن مال و افزون ساختن آن و ترکته اکثر ماکان و گذارشته ام آن مال را در دنیا پیشتر
از آنچه می باشد خارج یعنی آنکه به کله پس بازگردان و بفروست مراد دنیا بیارم ترا آن مال را همه فیقول پس
میگوید پروردگار ای ما قدمت بنما مرا آنچه پیش فرستاده در حیات خود از مال الا آن آن مال نهاده در دنیا

فانکه ندارد و ممکن نباشد باز فرستادن فیقول پس میگوید آدمی رب جمعه و ثمره و ترکته اکثر ماکان خارج یعنی آنکه
به کله پس چون چیزی پیش فرستاده است شرمند می شود و جوابی مطابق سوال نمی یابد همان کله را باز میگوید
چنانکه عادت گناهکاران و بهوتانست که عذر صحیح ندارند بر ایشان پسند فاذا عبد لم یقدم خیرا پس ظاهر میشود
و می بنده است که پیش فرستاده است نیکی را و خیر یعنی مال کثیر نیز باید فهمی بی الی انار پس گذرانیده میشود
و حکم کرده میشود او را بسوی آتش و دوزخ رواه الترمذی و ضعف روایت کرد این حدیث را ترمذی و نسبت

بضعف کرده زیرا که در اسناد او ضعفی هست ۳۹۰ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وآله و سلم ان اول ما یقال العبد یوم القيمة من انتیم بدستی که اول پرسیده شدن بنده روز قیامت از نعمت
آن قال له نیست گفته میشود مراد از الم نعمت چنانکه آید درست نگردانیدم تن ترا و زوک من المار البار و سیراب
نگردانیدم ترا از آب سرد زیرا که آب سرد در تندرستی قوی و عظیم است یکی از بزرگان بامری می خود گفت ای پسر که
سخن را آب را زیر که آب سرد بیرون می آرد و شکر را اندرون دل از داله خود یاد دارم که چون آب سرد می خورد از خود
می رفت و زمانی می بایست تا بحال خود بیاید چون بحال خود می آمد می گفت سبحان الله این چیست و چه جوهر است

و چیزی از عالم ذوق و توحید میگفت که چگونه رحمة الله علیه رواه الترمذی ۳۹۰ و عن ابن مسعود عن النبی
صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تزول قدما ابن آدم یوم القيمة و نیر و دپایهای آدمی روز قیامت یعنی ایستاده
میدارند او را در بلندگاه خداوندی حتی یقال عن جس تا آنکه پرسیده میشود و اینچ حالت عن عمره فیا افناه پرسیده
از عمر وی که در چه کار بسر بد و عن شباب فیا ابطار و پرسیده میشود از جوانی و س که در چه چیز کهنه گردانید آنرا گو یا جوانی
لباسی نوست که رفته رفته کهنه میگردد و عن ماله من این کسب و پرسیده میشود از مال وی که از کجا گرد آورد و چه رسانید
و فیا انفعه و در چه چیز صرف کرد و ما ذاعل فیا علم و پرسیده میشود که چه کار کرد در چیزی که دانست یعنی به علی که خواند

عمل کرد و یا نه رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۳۱۰ الفصل الثالث و عن ابی ذر ان رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم قال له روایت است از ابی ذر که آنحضرت گفت مراد از آنکه است بخیر من امر و لا اسوءه یعنی
بهتر از من و نه از من و عمر را اگر گویند باعتبار آنکه سرفی و سپیدی غالب است بر رنگ ایشان و عرب را اسود و
باعتبار غلبه سبزی و سیاهی بر ایشان فرمود تو از هیچ کس بهتر نه هیچ وجه الا ان بفضل بقوی مگر آنکه زیاده آتی بر آن

جو پہنیز کاری یعنی فضیلت حقیقی بہ تقویٰ مست و عمل صالح و نسب بہ تقویٰ و عمل صالح سبب فضیلت ہو چنانکہ فرمود
 وی سبمان ان اگر کم عند اللہ اتقوا رواہ احمد ۲۰ معنیہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما زید عبد فی الدنیا
 الا انبت اللہ اکملہ فی قلبہ بی رغبۃ لکم و ہج بندہ در دنیا و ترک خدا و آن را اگر آنکہ رو یا نہ خدا ہی تمنا کے دلش جفا کر
 اختیار اور دل وی و انطق بہا سائے گو یا گردن نہ بجکت زبان اور او بصرہ عیب الدنیا دار ما و دور ما و دنیا گردن نہ
 اور چنانچہ باید بعین یقین عیب و تیار او در دنیا را کہ چہ علتها و گرفتار ہیا دارد و دوائی آن کہ چہ حیلہ و سبب آنرا دفع
 توان کرد و علاج نمود اگر چہ در اول عیب دنیا و درد دوائی اوراد استہست کہ زہد اختیار کردہ و لیکن بصفا و نور است
 کہ از زہد در دل پیدا آید حقیقت حال چنانکہ باید کشوف گردد و اگر در اول کار شہونی و فرجی از ان دکشتہ باشد در آخر مطلق
 از ان پاک و مبرا بر آید چنانکہ فرمود و اخر جہ نہما سالما الی دار السلام میرن آرد و اوراق تعالیٰ از دنیا سلامت بسوی اسلام
 یعنی بہشت تلوح است بآنکہ حقیقت سلامت تمام و کمال در دار آخرت است و بہشت در دینی را پسیدہ نہ کہ چہ حال
 دارد یگفت خیر و سلامت است انشا اللہ اگر بہشت حد آیم رواہ البیہقی فی شعب الایمان ۳۰۰ و عنہ ان رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال قد افلح من اخلص اللہ قلبہ للایمان بتحقیق رستگاری یافت کسیکہ سادہ و بی آمیزش گردن نہ
 خدای تعالیٰ دل او را برای ایمان یعنی ایمانی عطا کرد و خالص از آمیزش نفاق و جعل قلبہ سلیم و گردن نہ دل او را سالم
 از جمیع ذائم و آفات و خالی از ذکر ماسوائی خود و سائے صا و قوا گردن نہ زبان او را راست گو و فتنہ مطمئنہ و گردن نہ
 نفس او را رام و مطیع فرمان حق و خلیفہ ستقیمہ و گردن نہ خلقت و طبیعت او را راست بی میل و زنج بجانب باطل و اول
 و نفس بطی و کج رفتاری و جعل او نہ مستمہ و گردن نہ گوش او را شنو کہ سخن حق بشنود و عینہ ناظرہ و گردن نہ چشم او را بینا
 کہ آیات صنع پروردگار را بیند فاما الاذن فتمتع اما گوش بہجت رسانیدن او کلمہ حق را بدل مشابہت بفتح دارد و قطع بفتح تا
 کہ سر آن و سکون سیم و بفتح قاف و کسر سیم انچہ نھاہ میشود و در دیان ظرف و ریختہ میشود و روی روغن و شہ آب مانند آن
 و می افتد و ظرف ہمین سیم در آید سخن حق از راہ گوش بدل و اما العین مفتہ لما یوہی القلب اما چشم پس قرار دہندہ
 و ثابت دارندہ ہست مرغیزی را کہ نگاہ میدارد دل آن چیز را و دعای او میگردد و یا دعای گردن نہ آن چیز دل را و در می آید
 در ان و نظر باین دو معنی القلب لم فوج و منصوب خواندہ اند و حاصل آنکہ از راہ چشم نیز در دل چیز ہای در آید و قرار می یابد
 و ثابت می ماند در ان چنانکہ از راہ گوش بعد از ان حاصل ہر دو حکم را بیان کرد و بقولی خود و قد افلح من جعل قلبہ و اعصاب
 و بہ تحقیق و رستگاری یافت کسیکہ گردانید خدای تعالیٰ دل او را یا گردن نہ او دل خود را داعی معنی حافظ و نگاہ دارندہ حق
 رواہ احمد و البیہقی فی شعب الایمان ۳۰۰ و عن عقیب بن عامر عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال اذا رایت امرا
 غر و جعل معطى العبد من الدنيا على معاصيه ما يجب چون بہ معنی خدای تعالیٰ را کہ میدہندہ را از دنیا یا وجود گناہان او یا
 بدل گناہان او کہ میکند انچہ دوست میدارد بندہ فاما ہو استدر ارج پس نیست آن دادن مگر استدر ارج و مگر آلتی تمہ شہ

و استند راج در لغت پایه بیاورد و کنی استند راج حق تعالی بنده را آنست که هرگاه معصیت کند بنده بدیدار نعمتی شود
تا زود بگذارد و او را وصلت دهد تا بنده گمان برد که این لطفی است از پروردگار تعالی در حق وی پس توبه و استغفار
از معصیت نکند و مغرور گردد و ناگهان بگیرد او را بعذاب یکایک پس گویا درجه بدرجه او را می برد بجانب عذاب ثم
تلا رسول الله پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیت را که در معنی استند راج ورود یافته است فلما
ما ذکره و ابس هرگاه که فراموش کرد که از آن چیز را که تذکره شده ندان چنانچه علیهم ابواب کل شیء کشادیم
بر ایشان در برای هر چیز از نعمتهای دنیا حتی اذ افروجا با او تو آتا آنکه چون خوشحال شدند پیغمبری که داده شدند از قسم
افزادیم نعتی که قدیم ایشان را فاذا هم یلبسون پس ناگاه ایشان متحیر و نا امید اند و ابلاس متحیر و نا امید ای اید
البس از دست روانه آمده . . . و عن ابی امامه ان رجلا من اهل الصفه اهل صفه جامع بودند از فقرا و غربای محاسب
که در صفه مسجد می بودند و صفه مسجد موضعی بود از مسجد شریف که منظر بود یعنی سایه دار و سقف پوشیده و اصل آن
مسجدی بود که در آن هنگام که قبله بیت المقدس بود آنرا ساخته بودند و چون قبله جهت کعبه شد آن موضع را هم بر آن
حالت گذاشتند و این جامع در آن جامع کن می بودند مقدار مقدار و شهادت و گاهی کثرت میشدند و گاهی پشیر و ایشان
نه منزل بودند و نه مال و نه ولد در مقام زهد و توکل نشسته و بر ریاضت و مجاهده و ذکر و تلاوت قرآن و حفظ احادیث
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشغول بوده اقباس انوار می نمودند و ایشان را اوصیای الله میخواندند و اعتنا
محبابه خدمت ایشان میکردند و وقت میرسانیدند و بنازل خود بهمائی می بردند و چندی در جوزه عنایت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم مخصوص بوده از خانه آنحضرت طعام می خوردند و گاهی باعث ظهور سحره آنحضرت و کثرت طعام
می گشتند چنانکه یک کاشه شیر همه کفایت میکرد و احادیث درین باب بسیار است و آنحضرت مامور بود که با ایشان
نشیند و با ایشان باشد پس بارها بحضور شریف خود ایشان را مشرف می ساخت و میگفت که من یکی از شما ام و بشمار
ایشان را که در آخرت شما با من باشید و با من بهشت در آئید و ابوهریره از ایشان است بهیت هلا خوش باش
کان محبوب جانرا بدر و ایشان مسکینان سدی هست . . . اسناد و انتساب طائفه صوفیه درین طریق از ایشان
اگرچه اشتقاق لفظ صوفیه از صفه کلف است اما معنی موافق است رضی الله عنهم اجمعین پس ابو امامه روایت
میکند که مروی از اهل صفه ثقی و ترک دنیا را مرد و گذشت یک دنیا که از جای بهر سیده بود و از پس و سه ماند
نقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کتیه این دنیا را دمی است بر جبهه پشت و پهلوی حال و
تکیج است یعنی قول وی سبحانه فتکوی بها جباهم و جنوبهم و ظهورهم قال گفت ابو امامه ثم ثقی و ثقی آخر پیغمبر مروی
از اهل صفه ترک دنیا را پس گذشت دو دنیا را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
کتمان این دو دنیا را و داغ اند اگر چه در گرد آورده و نگذاشتن یک دنیا را و دو دنیا را برای وقت حاجت

در شرع گناهی نیست بلکه اگر گنجی بنده بعد از ادای زکوة ممنوع نباشد ممنوع گنجی است که از آن حتی زکوة ادا نکند و لیکن
 شان اهل زهد و تارکان دنیا که همه را گذشته و از همه چشم پوشیده و صحبت فقر اگر دیده بر در فقر و توکل نشسته اند و
 منتظر دموع و دخول در درگاه قرب مولی تعالی گشته اند و دیگر است گویا این شدید و توبیخ بر کذب عوی نیست و
 تجربه است و لهذا راوی گفت مردی از اصحاب صفه مردی گفت مردی از اصحاب مرد یعنی از اصحاب صفه بودند
 موسوم به اسم فقر و زهد و صحبت ایشان شستن و دعوی حال ایشان کردن منافی جمع در هم و دیار است اگر چه کار
 بر دیگران آسان است رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان ۶۰ و عن معاویه انه دخل علی خاله ابی بکر بن عقیله و
 احوال وی و فصل ثانی گذشت یعوده معاویه بر خال خود که ابو بکر بن عقیله است در آمد تا عیادت کند وی را بنی ابوبکر
 پس بگریست ابو بکر و اضطراب نمود فقال پس گفت معاویه یا میکیک یا خال چه چیز در گریه آورد ترا ای خال من
 او چه چیز بزرگ آیا در وی در قلق و اضطراب دارد ترا و شاد از بفتح شین معجمه و سکون همزه و زای در آخر در اصل یعنی جای که
 که سنگ بسیار دارد آمده و معنی قلق و اضطراب بیشتر آید شیشه بضم یاء سکون شین و کسر همزه از اشارت معنی اطلاق یعنی قلق
 و اضطراب انداختن ام حرص علی الدنیا یا در قلق و اضطراب دارد در حص بر دنیا و زیادتی مال در آن خود هیچ کس نیست که
 مبر است بخواجه آنچه میخواهی قال کلا گفت ابو بکر بن عقیله که تو گفتی نه در دارم نه حرص و لیکن رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم عند الینا عند الم آخذ به و لیکن قلق و اضطراب من از است که آنحضرت عهد کرده بود بسوی ما یعنی وصیت کرد
 ما را یعنی اصحاب را که نگر فتم من و عمل نکردم بآن نصیحت حسن ادا می عبارت این مرد بینید که در الینا صیغه جماعت آورد
 گفت که وصیت کرد پیغمبر همه را مخصوص بن و توف ساخت و عمل نکردن و قبول وصیت نمودن را مخصوص بخود گردانید
 و برگری نسبت نکرد و قال گفت معاویه ما ذلک و چه چیز است آن عهد و وصیت که پیغمبر کرد و قال گفت ابو بکر بن عقیله
 شنیدم آنحضرت را که میگفت انما کیفیک فی جمع المال خادم و مرکب فی سبیل الله نیست جز این نیست که بسندگی میکند ترا
 از جمع و فراهم آوردن مال یک خادم و یک مرکب که بدان در راه خدا جهاد کنی وانی ارانی قد جمعت بدستی من می یا خرم و
 که تحقیق جمع کرده ام معنی انواع و اصناف اموال و شایار را رواه احمد و الترمذی و الهسانی و ابن ماجه ۴۰ و عن ام الدرداء
 قالت قلت لابی الدرداء ام الدرداء که زوجه ابو الدرداء و از فضلاء صحابیات بود گفت که گفتم ابو الدرداء را مالک لا طلب
 کما یطلب فلان چه شده است ترا که چیزی نمی طلبی و سوال میکنی معنی از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا از یاران خود
 و الله اعلم چنانکه طلب میکند فلان و فلان فقال انی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابو الدرداء از آن جهت طلب و سوال نمی کنم
 که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم قبول میگفت ان اما کم عقبه کث و دابره شنی که پیش شما عقبه سخت است که بشود
 است بر آمدن بر آن و عقبه بفتح عین و قاف جایی بر آمد بلند در کوه و مراد اینجا عقبات آخرت است از موت و قبر و حشر و احوال
 قیامت لایحوزها المتعلمون نمی توانند گذشت آنان عقبه گران بابران فاحب ان تخفف لک العقبه پس دوست یارم

کہ پرسبک شوم برای آمدن آن راه سخت و دور و دراز ۹۰۰ و عن ابن مسعود رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 وَاَلَمْ يَسْلَمْ لِي مِنْ اَمْرِي عَلَى الْمَاءِ اَلَا ابْتَلَيْتُ قَدَمَاهُ اَيَا هَيْسَتْ بِي كَيْ كَبُرَ دُورُهُ وَكَبُرَ دُورُ آبٍ مِثْرَ اَنَكَّةٍ تُرْتَكِرُ دُورَ اَيَّاهُمَا اَوْ
 قَالُوا كَفْتَنَهُ لَا يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ هَيْسَتْ كَيْ كَبُرَ اَبٍ رُدُّوْهُ تَرْتَكِرُ دُورَ اَيَّاهُمَا اَوْ قَالَ كَفْتَنَهُ كَذَلِكَ صَاحِبُ الدُّنْيَا
 لَا يَسْلَمُ مِنَ الذُّلُوْبِ بَعِيْنٌ دُنْيَا وَآخِرُهَا سَلَامَتٌ نِّمَى مَا نَدَّرُ كُنَا بَانَ الْبَتَّةَ هَرَّكَ دُرْدُنِيَا اِقْتَادَ وَخَطَا اَيَّاهُ اَوْ سِرَّ بَرَزُوْرًا
 رَوَايَتُ كَرُوْدَيْنِ وَوَحْدِيْثُ رَا اَبِيْ بَقِيْمٍ فِيْ شُعْبِ الْاِيْمَانِ ۹۰۰ و عن جابر بن عبد الله عن ابي عبد الله عليه السلام في غزوة بدر
 وَاَنَا فِيْ بَنُوْنَ وَفَاتَا مَعِيْ مَخْضَرُ مَسْتٍ وَرِيَا فِتْ زَمَانِ حَيَاتِ اَنْخَضَرْتُ رَا وَاِسْلَامُ اُوْرُوْدُ رُخْلَا فِتْ اَبُوْ بَكْرٍ صَدِيْقُ رَضِيَ اللّٰهُ
 عَنْهُ قُوْنِيْ سِتَّةَ خَمْسٍ وَخَمْسِيْنَ وَفِيْلِ سِتَّةَ ثَمَانِيْنَ رَسَلًا قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ كَفْتَنَهُ اَنْخَضَرْتُ مَا وُجِيْ اَسْ
 اِنْ اَجْمَعَ الْمَالُ وُجِيْ خَرَسَا وَنَشَدَ سُبُوْى مِنْ كَمَجِّ كَعْمٍ وَفَرَا هَمَّ اَرْمَ مَالٍ رَا وَاَكُوْنُ مِنَ التَّاجِرِيْنَ وَبِشْمٍ اَزْ بَارِزِ الْكَانُوْنِ سُوْى اَكْرَانِ
 كِهْ مَالُ جَمْعٍ كَفْتَنَهُ وَبِرَانِ بِنَفَرَا تَيْدَ وَلَكِنْ اَوْجِيْ اِلَى اَنْ سَجَّ بَعْدَ رَيْبٍ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِيْنَ وَاعْبُدْ رَيْبَ حَتَّى يَأْتِيَكِ الْبَقِيْنَ لَيْسَكِنْ
 وُجِيْ كَرُوْدُهُ هَيْسَتْ سُبُوْى مِنْ كِهْ دَاخِمُ اَوْقَاتِ رَا بَسِيْجٍ وَتَحْمِيْدُ عِبَادَتِ خَصْمَا نَمَا مَشْغُوْلٌ مُسْتَفْرَقٌ دَاخِمُ وَتَاْ اَخْرَا وَاَقَاتِ
 عَمْرٍ اِنْ مَشْغُوْلٌ بِاَشْمٍ دِيْكَرِ مَرَاوَصَتِ وَبِحَالِ اَشْتِغَالِ بِتِجَارَتِ وَبِجِ وَشَرَاوَكَا رِيَا دُنْيَا كَبَا بِاَشْمٍ اَكْمَ كَجَمْ صُرُوْتِ حَيَاتِ نِيَا
 بِقَدَرِ اَحْتِيَاجِ بِيَانِ رُوْى اَزْمُ وَكَارَكْنَمُ وَاَنْ نِيْزُ وُجُوْنِ مَقْرُوْنِ بَحْسِ نَيْتِ وَاَقَامَتِ حَقِّ عِبُوْدِيْتِ وَذَكَرِ وَشُوْرُوْى بُوْى سِتِ
 عِيْنِ عِبَادَتِ رَوَاهُ فِيْ شَرْحِ اَسْتَدَا اَبُوْ بَقِيْمٍ فِيْ اَحْلِيَّةِ عَمْرِىْ سَلَمُ ۱۰۰ و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 مِنْ طَلَبِ الدُّنْيَا حَلَالًا اَكْسِيْكَ طَلَبُ كُنْدُوْنِيَا وَاِمْوَالِ وَاَسْبَابِ اَزْ اَبْرُوْجِ حَلَالٍ اَتَعْفَا فَاَعَمْرُ اَسْتَدَا اَزْ حَبْتِ طَلَبِ پَارِسَانِيْ
 وَبَارُوْ اَشْتِنُ نَفْسِ اَزْ حَرَامِ وَاَسْوَالِ كَرُوْنِ اَزْ مَرُوْمِ وَاَسْبَابِ اَعْلَى اَهْلِهِ وَاَزْ حَبْتِ كَسْبِ وَكَارَكْرُوْنِ بَرَاهِلِ وَاَحْيَالِ خُوْدِ وَتَوَطُّفَا عَمَلِيْ جَارِ
 وَازْ بَرَايِ مِهْرَبَانِيْ كَرُوْنِ بِمِهْرَبَانِيْ خُوْدِ قِيْ اَسْدِيْوْمِ اَقِيْمَةِ وَوَجْهٍ مِثْلِ الْقَمْرِ لِيْلَةِ الْبَدْرِ شِيْءِيْ اَيَّدُ خُدَايِ تَعَالَى رَا رُوْى قِيَامَتِ حَالِ
 اَنَّا كَرُوْى اُوْمَانْدَ مَا هَيْسَتْ دَرِشَبِ چَارُوْدِهِ مِنْ طَلَبِ الدُّنْيَا حَلَالًا اَكْثَرَا مَخَافَتِ اَمْرَانِيَا وَكَسِيْكَ طَلَبُ كُنْدُوْنِيَا رَا بَرُوْجِ حَلَالِ
 وَرَحَا لِيْكَ طَلَبُ زِيَادَتِيْ كَفْتَنَهُ هَيْسَتْ وَرِمَالِ وَنَا زَنْدَ هَيْسَتْ بِرُوْمِ مَالِ وَرِيَا كَفْتَنَهُ وَنَا يَنْدَ بِرُوْمِ مَالِ خُوْدِ اَعْنِيْ اَكْرَقِيْدِيْقِ
 يَكْنَهُ وُجِيْ خَشْدَ بِرُوْجِ رِيَا سِيْدِ اِيْنِ رَا اَزْ حَبْتِ اَنْ اَغْنِيْمُ كِهْ رِيَا دَرِ هِبَادَتِ وَاَمْرِ خِيْرُ رُوْدَنُ دَرِ غِيْرِ اَنْ اَسْ دَرِ نَفْسِ مَالِ مَخَافَتِ
 نَهْ مَرَاةَ لَقِيْ اللّٰهُ تَعَالَى وَهُوَ عَلِيْهِ غَضَبَانِ مَلَا قَاتِ يَكْنَهُ خُدَا رَا وَاَحَالِ اَنَّا كَرُوْى تَعَالَى بِرُوْى خَشْمَانِ كَسْتِ غَزْمِ مِنْ طَلَبِ
 مَالِ حَلَالِ بِقَصْدِ مَكَارُثِ وَمَخَافَتِ وَمَرَارَاتِ اِيْنِ حَالِ سِتِ وَدَرِ طَلَبِ مَالِ حَرَامِ چِهْ حَالِ خَوَاهِدُ بُوْدُ رَوَاهُ اَبُوْ بَقِيْمٍ فِيْ
 شُعْبِ الْاِيْمَانِ وَابُوْ قِيْمٍ فِيْ اَحْلِيَّةِ ۱۱۰ و عن سهل بن سعد ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ان هذا اخير خسران
 قَسْلَكِ الْاَخْرَانِ مَخَافَتِ فَرَمُوْا اَنْخَضَرْتُ اِيْنِ خِيْرِيْنِيْ مَالِهَامَايِ كَثِيْرُ خَزِيْنِهَامَا سِتِ كِهْ مَرَاَنْ خَزِيْنِهَارَا اَكْلِيْدَ اَسْتِ مَهَارِتِ سِتِ
 اَنَّهُ وُجُوْدُ خُوْدِ مَنَدَانِ كِهْ خَزِيْنِهَارَا اَكْبَاشَانْدَ وَبِخَشْنَدَ فُطُوْبِيْ لَعْبَدِ جَلَلَةِ اللّٰهِ مَقْتَا مَالِ خِيْرِيْشِ خُوْشِيْ وَخُكِيْ يَادُ مَرْنَبْدَ اَكَا كَرُوْدَانْدَ اَسْتِ
 خُدَايِ تَعَالَى اُوْرَا اَكْلِيْدِ خِيْرِيْنِيْ سَبَبِ فَتْحِ بَابِ نِيْكَیْ وَبِخَشْنَدَ مَالِ مَخْلَقَاتِ اَللّٰهُ سَبَبِ بَشْكِيْ بَابِ شَرِّ وَخُجَلِ وَاَوِيْلِ لَعْبَدِ جَلَلَةِ اللّٰهِ مَقْتَا مَالِ

کشته و غلامان را قاتل و هلاک باد و مریدان را که گردانیده است و در اخذ ای تعالی کلیه شر و سبب فتح باب آن و سبب علی باب
 خیر و راه ابن ماجه ۱۲۰ و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذ لم یبارک للعبد فی ما
 چون برکت داده نشود بنده را در مال دی جمله فی المار و لطین میگردد و اند آن مال را در آب و گل یعنی در بنای عمارت بهمان
 معنی که گذشت ۱۳۰ و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال اتقوا الحرام فی البنیان پر بنیز کنید اتفاق مال
 حرام را در بنای خانه اساس الخراب زیرا که اتفاق مال حرام در بنای بنیاد و اصل خرابی دین است یا خرابی عمارت است
 و ازین جا مفهوم میگردد که اگر از مال حلال خرج کنند موجب خرابی نبود و بعضی گویند که معنی این عبارت این است که پر بنیز
 از تکاب حرام را که در بنا کردن لازم می آید و برین معنی حرام همان بنیان است و معنی کلمه فی مثل آنکه گویند درین جمله و در طول
 آهن است و حال آنکه حلقه عین و در طول آهن است نه آنکه ظرف آهن است و مراد از خراب خراب دین است و احتمال ارد
 که خراب بنیان باشد یعنی بنا کردن اساس و بنیاد خرابی است که آخر خراب شدنی است چنانکه در حدیث آمده است که
 الموت و ابتداء الخراب کذا فی بعض اشروح و اگر مراد از حدیث آن دارند که پر بنیز کنید از تکاب حرام و معصیت در بنیان
 یعنی بنای عمارت برای آن نکنید که در آنجا بنشینید و فسق کنید و با نودان صحبت دارید و هر بنای که در وی فسق کنند آخر خراب
 گردد و نیز صورت دارد و الله اعلم و اجماع روایت کرد این دو حدیث را البیهقی فی شعب الایمان ۱۲۰ و عن عاصم بن رضی
 عنها عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال الدنيا دار من لا دار له دنیا سرای کسی است که نیست سرای او را چون دنیا
 فانی شدنی است و اقامت و خلود و زندگی خوش در وی ممکن نیست هر که دنیا را خانه خود گرفت گویا نیست او را خانه
 و همچنین قول ابو مال من لا مال له و دنیا مال کسی است که نیست مراد مال یعنی مقصود و از مال اتفاق است و خیر است
 و مرضیات الهی و چون در شمول و لذات دنیا وی صرف کنند ضائع است و از حکم مالیت بیرونست پس گویا مال نیست
 و در بعضی حواشی نوشته که مراد آنست که در دنیا را دار نتوان گفت و مال او را مال نتوان خواند از جهت فساد و عارض آن و مرجع آن
 نیز معنی اول است و تواند که مراد آن باشد که دنیا خانه کسی است که نیست او را خانه در آخرت و مال کسی است که نیست
 او را مال در آخرت یعنی هر که دنیا را خانه گزید و تمکن و وطن گشت بدان و مال آن اندوخت بگمان بقا و خلود
 چنانکه فرمود ان الذین لا یرجون لقاءنا و رضوا باحیوة الدنیا و اطمنوا بها و فرمود بحسب ان ماله اخله و او را در آخرت
 خانه نباشد و فتنای نبود و بهای جمع من لا عقل له و از برای دنیا و بقا و تمتع در آن جمع میکند مال کسی که نیست عقل مراد یا مال
 اما زائده است یعنی جمع میکند دنیا را سیکه عقل ندارد و رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان ۱۵۰ و عن حذیفه قال سمعت
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول فی خطبته یذکره که می گفت و خطبه خود را جمیع الامم
 شراب خوردن جمع گنایان است یعنی همه گنایان در وی جمع است و از وی بوجد و آید و از وی زاید و لهذا در ا
 ام انجاست خوانند و فی الصراح جمیع الشیء بالکسر جمع چیزی و یقال انهم جمیع الامم و الفسار جبال الشیطان زنان سب

و آلات شکار شیطان اند و جابل جمع جباله بر وزن کتابت معنی مصیده بمعنی آنچه بوی شکار کنند یعنی دام و حساب لایزال
ز اس کل خطیته و محبت دنیا سر مرگنا هست چه از کتاب معاصی و مخطورات و شهوات که کنند به محبت دنیا کنند و محبت
آخرت موجب ارتکاب معصیت شود قال گفت عذیفه و سمعه یقول دشنیدم آنحضرت را که می گفت اخذوا لشارحیث
اخرجهن الله پس اندازید زمان را آنجا که پس انداخته است یا ازین جهت که پس انداخته است ایشان را خدای تعالی
در ذکر و شهادت و جماعت و فضل و رتبت رواه رزین در رمی البیهقی منه فی شعب الایمان عن الحسن مرسل را و است
که داین تمام حدیث را چنانکه مذکور شد رزین در روایت کرد و بیقی از جمله این حدیث و شعب الایمان از حسن بصری بطریقه
در سال هجری مقدمه که حب الدنیا را اس کل خطیته ۱۶۰ و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اخوف
ما اخوف علی امتی بدرستی که پیشترین آنچه ترسیده شود از روی از آنچه می ترسم من بر است خود و دو چیز است الهوی طول الامل
هو انی نفس و درازی امید در زیستن فاما الهوی فیصد عن الحق اما هو انی نفس پس باز میدارد از حق و اما طول الامل نفسی
الآخرة و اما درازی امید زیستن پس فراموش میگردد اند آخرت را و بده الدنیا مرتحله ذابته و این دنیا کج کننده روئنده است
و بده الآخرة مرتحله فادته و این آخرت کج کننده آئنده است یعنی دنیا دمبدم میرود و دیگر زد و آخرت دمبدم می آید و از اینجا
فنا ر دنیا و گذشتن آن زودتر مفهوم میگردد چه اگر آخرت بجای خود باشد و دنیا بدان سوبرود هم آخرت میگذرد و تمام میگردد
چه جای آنکه آخرت نیز از انسودین سومی آید و دنیا ازین سوبد انسومیر و دهم در میان راه تمام گردد و کل واحد منهنما
بنون و مبرکی از دنیا و آخرت را پسران ما یعنی تابع و محکوم فان استقطم ان لا تملکوا من بنی الدنیا فافعلوا پس اگر بتوانید
که نباشید از انبای دنیا و پسران وی بکنید آنرا یعنی کار بکنید که از پسری دنیا بر آید و تابع و طالب و محکوم آن نباشید
فانکم الیوم فی دار العمل زیرا که شما امروز در دنیا ایستاده خائنه عمل و جای کار کردن است و لا حساب و حسابی نیست در دنیا بر عمل
و انتم غدائی و ارا الآخرة و لا عمل و شما فردا در دار آخرتید که عمل نیست در وی بلکه جای حساب است رواه البیهقی فی شعب الایمان
۱۶۰ و عن علی رضی الله عنه قال ارتحلت الدنیا بركة کویج که ده است دنیا در حالیکه پشت دهنده است ما را یعنی روئنده است
معنی ذابته که در حدیث سابق مذکور است و ارتحلت الآخرة مقبله و کویج که ده است آخرت در حالی که روی آورنده است بجا و کل
واحد منهنما بنون فملکوا من انبائ الدنیا و مبریک از آنها بنون اند پس بشید از انبای آخرت و نباید
از انبای دنیا فان الیوم عمل و لا حساب زیرا که امروز یعنی در دنیا عمل است نیست حساب و غذا حساب و لا عمل و نسرده است
حسابت نیست عمل رواه البخاری فی ترجمه باب روایت کرده است بخاری این حدیث را از علی رضی الله عنه در عنوان
کتابی موقوف بر علی و از حدیث جابر معلوم شد که اصل آن مرفوع است و مضمون این مضمون است ۱۸۰ و عن عثمان بن النبی
صلی الله علیه و آله و سلم خطب یومار و قیست از عمر دین المعاص که آنحضرت خطبه خواند روزی فقال فی خطبته پس گفت
در خطبه خود الا ان الدنیا غرض حاضر و اما گاه باشد برستی که دنیا متاعست غیر ثابت حاضر طبعی گفته که عرض خیر است

که ثبات ندارد و فی الصراح مال دنیا یا کل منه البر و العاجز میخورد از وی نمیکند کار و دیگر دایره یعنی موسن و کافر فاسق و طغیان
همه از رتق دنیا نصیبی دارند الا و ان الاخرة اجل صادق و ناواکاه و بشید بد رستی که آخرت مدتی است معین عود
صادق یعنی متحقق و ثابت و بعضی فیها ملک قادر و حکم میکند در آخرت بر بندگان با و شاه و توانا الا و ان اسیر
کلمه بخدا فیره فی اجتهت و ناواکاه و بشید بد رستی که خیر و خوبی همه بتام جمیع اطراف و انواع خود در بهشت است الا و ان
اشهر کلمه بخدا فیره فی النار و ناواکاه و بشید بد رستی که بدی و زشتی همه یا نوع خود در دوزخ است الا و ان اعملو او انتم
من الله علی حذر آگاه و بشید پس عمل کنید و حال آنکه شما از عذاب و حساب خدا بر بیم اید یا عمل کنید و ترسان باشید
که قبول افتد یا نه و اعملو انکم معرضون علی اعمالکم و بدانید که شما عرض کرده میشود بر عملهای خود عبارت محمود بر قلب است
یعنی عملهای شما عرض کرده میشود بر شما یا معنی این است که شما عرض کرده میشود بر حضرت پروردگار رتقانی چنانکه علمای
شماست فمن لعملی متقال ذرة خیر ایه و من لعملی متقال ذرة شر ایه پس هر که عمل میکند مقدار ذره نیکی می بیند جزای آن را
و هر که عمل میکند مقدار ذره بدی می بیند سزای آن را و اه الشافعی ۱۹۰ و عن شداد قال سمعت رسول الله شدا و ابن
که صحابی مشهور است گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم يقول میگفت ایها الناس ان الدنيا عرض ضخم
یا کل منها البر و العاجز و ان الاخرة وعد صادق حکم فیها ملک عادل قادیحی فیها الحق و یطل الباطل ثابت میدارد آن باد
و اگر قادر حق را و نابود میکند و اند باطل را و کو نواسن ابناء الاخرة و لا تکتون نواسن ابناء الدنيا بشید از انبار آخرت و نباشید
از انبار دنیا فان کل ام تم بها ولد با زیر که هر مادر پیروی میکند او را فرزند او پس هر که فرزند آخرت باشد پیروی آخرت
خواهد کرد و موافق آن عمل خواهد نمود و هر که فرزند دنیا باشد پس پیروی او خواهد نمود و کار بر پای او خواهد کرد ۲۰۰ و عن نبی
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما طلعت الشمس الا و یجئتها ملککان یأویان برنی آید آفتاب مگر آنکه هر دو
پهلوی وی و دو فرشته اند که ندای میکنند سیمان اخلان می شنوند آفرید بار اینی می شنوند آن نزار آفرید غیر اقلین
جرحن و انس محبت ابتلاء و ابتقا قتلقتی اگر چه نذر آبا و میان می کنند و یگویند یا ایها الناس ای آدمیان هو الی ربکم یسید
بسوی پروردگار خود و بدانید که ماضی و کنی خیر ماکثر و الهی رتقانی که کم باشد و کفایت کند بهتر است و رتقانی که بسیار باشد
و باز دارد از عبادت خدا اگر گویند این نذر ابرامی تنبیه آدمیان است و چون شنوند آنرا چگونه تنبیه شوند و جایش آن که
کفایت میکند درین اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و او چهار و است که در این دو حدیث را ابو نعیم فی الحلیة ۲۱۰ و عن
ایلی مریرة یبلغ به در و است است از ابو مریرة که میرسد باین حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و رفع میکند بسوی
آنحضرت قال گفت ابو مریرة اذا مات الیتیم چون می میرد آدمی مالک الملائكة ماقدم میگویند و فرشتگان چه چیز پیش
فرستاد آن یتیم از اعمال خیر و قال بنو آدم ما خلفت من یسکون فی ذلک ان آدم چه چیز پس گذاشت از مال منی نظر ملائکه
بر عمل است و نظر آدمیان بر مال ردها و بصیغی فی شعب الایمان ۲۲۰ و عن مالک ان لقمان قال لابنه

روایت است از مالک که لقمان حکیم گفت هر چه خود را در موعظه یابی ای پسر من آن الناس قد نظاوا لک همیسه
 ما یوعدون بدستی که آدمیان به تحقیق در از افتاد بر ایشان مدت چیزی که وعده کرده شده اند و همیالی الآخرة مسما
 یند همیون و ایشان یعنی مردم بسوی آخرت نیز میروند و مالک و بدستی که تو ای پسر من قد استدرت الدنیا
 به تحقیق پشت داده و دنیا را رها کننت از آن باز که پیدا شده و استقبلت الآخرة در وی آورده آخرت را یعنی
 روز اول که پیدا شده چون توجه بسوی آخرتی گوید دنیا را گذاشته و آن دارالاسیر الیهما و بدستی که سرای و بجای که پسر
 می کنی پسر وی بسوی آن اقرب الیک من دار خرج منها نزدیک تر هست بسوی تو از سرای و بجای که بیرون می آئی
 از آن چه هر که از بجای بر آید مردم و هر دم از وی دوری افتد و هر چه متوجه هست بجانب آن نزدیک می آید مستقیم
 در میان است که هر دم و هر روز آنرا قطع میکند و از وی نزدیک تر میگردد و روزی باشد که آن مسافت پستام
 فتنی گردد و دیدان بس در راه رزین ۶۳۰ و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله گفت عبد الله بن عمر که گفته
 و پسریده شد مگر غیر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم ای انیس افضل کدام کی از آدمیان هست است قال گفت آنحضرت
 در جواب ایشان کل مخموم القلب صدوق اللسان بهترین آدمیان هر مخموم دل و راست گویان است قالوا
 گفتند صحابه صدوق اللسان نفره راست گویان می شناسم معنی آنرا که حیثیت آنکه هرگز دروغ نگوید و زبانش
 جز بر راست نگوید و دماغ مخموم القلب پس حیثیت معنی مخموم القلب قال فرمود و هو اتقی اتقی دل پاک و خالص دل
 چنانکه فرمود لا اثم علیه ولا بغي ولا غل ولا حسد نیست هیچ گناه و بزه بر وی و نه ستم کردن و او خود در گشتن و نه غل
 غش و نه حسد و اصل معنی خرم بخار معی رفیق خاک و خاکشاک است از زمین و پناه خم لبیت و انعمه جار و باد
 خانه را و خامه بغم خاک رویه را گویند تواند که صحابه اصل معنی مخموم در لغت شناخته باشند زیرا که آنحضرت گاهی نطقه
 می گفت که صحابه با وجود کمال معرفت زبان عرب و فصاحت و بلاغت که داشتند نمی فهمیدند و معنی آفرانی داشتند
 چنانکه در جم الرطس گفته اند یا معنی لغت را داشتند اما اضافت او به قلب و تعیین مراد از آن در نیافتند پس آنحضرت
 بیان کرد و این احتمال ظاهر هر سه است و الله اعلم ر واه ابن مالک و البیهقی فی شعب الایمان ۶۳۰ و عن عبد الله بن عمر
 رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اربع اذکن فیک چهار خصلت اند که چون یافته شوند در تو ای مخاطب فلا
 ما فایک الدنیا پاک نیست بر تو و فرست ترا از فوت شدن و نابودن دنیا چون اصول نعم اخروی حاصل شد
 و نفس بدان کمال یافت و نورانی شد ماده حصول ثواب آخرت و نعمتهای بهشت بهم رسید از قوت نعم دنیا و
 و شمول لذات آن چشم بلکه اگر باشد غلی و وحشتی در کار خانه جمیعت و حضور و کثافتی و غلظتی بر رجال الطاهر
 و نور عارض خواهد شد و آنکه فرمودن آنحضرت این را از برای تسلیه و تشفیه قلب ساکنان است که ایشان را
 گاهی بیک بشریت و طبیعت اتفاقی بجانب دنیا می افتد آن چهار خصلت که در ماست حفظ انما یاول نگاهداشت

امانت در حقوق پروردگار و حقوق مباد و حق نفس و صدق حدیث دوم راستی در سخن و حسن خلیقه سوم نیک طبعی
 و درست فطرتی چنانکه سابقا در معنی و خلیقه مستقیمه گذشت و عقده فی طمعه چهارم پارسائی و تقیه با پنهان کردن
 و کفایت بقدر احتیاج و عدم انکار در اکل رزق و احمه و البیضی فی شعب الایمان ۲۵۰ و عن مالک قال یسئله
 انه یقل للقیل ان حکیم روایت است از امام مالک رض که گفت رسیده است مرا که گفته شده مر لقمان حکیم را با بلغ بک
 نازی یعنی افضل چه چیز رسانیده است ترا این مرتبه را که می بینم ترا درین مرتبه از فضل قال گفت لقمان رسانیده است
 مرا باین مرتبه صدق الحدیث راست گفتاری و ادا را لایمات و ادا می امانت در حقوق و ترک مالایینی و گذشتن کار
 که نمی خواهد مرا یعنی ضروری من نیست و مرادران فائده نه و ازینجا گفته اند که حکمت راست گفتاری و نیک گرداری است
 رزق فی الموطار و روایت کرد مالک این حکایت را در موطا فائده لقمان خواهر زاده ایوب پیغمبر است علیه السلام
 و بقولی ابن خالده وی و اختلاف است میان علما که پیغمبر بود یا نه و صحیح آنست که وی حکیم دولی بود و آورده اند که وی
 هزار پیغمبر را خدمت کرد و طلبه نمود و از ابن عباس منقول است که لقمان پیغمبر نبود و بادشاه نبود بنده سیاسی بود که
 گویند سحر آید حق تعالی او را برگزید و حکمت و قوت و عقل داد و در کتاب خود ذکر وی کرد ۲۶۰ و عن ابی هریرة
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تجتبی الاعمال می آیند علمای بندگان در حضرت خداوند متعال به محبت
 شوند برای ایشان و شفاعت کند ایشان را و آمدن اعمال یا بتصویر پروردگار تعالی است ایشان را در صورت جمعی
 چنانکه از بعضی احادیث و آثار مفهوم میگردد و یا قدرت الهی ثابت است بر آفریدن اعراض و شکل ساختن ایشان یا
 کنایت است از اعتبار و استحضار وجود اعمال و انصاف بنده بدان فحش الصلوة پس حاضر می آید نماز فبقول
 یا رب انا الصلوة پس میگوید نمازی پروردگار من منم نماز آمده ام بدرگاه لطف تو تا شفاعت کنم بنده را
 با عظماء و قبولی و آبروی که در درگاه تو دارم که مرا استون دین خود و خوانندی و در مقام عزت و قرب نشانمیدی و خود
 ان الصلوة تنه عن الغشار و الهلکة حین در دنیا ناهمی و نافی فسق و فجور بودم امروز نیز امیدمیدارم که مانع از
 و عقاب تو آیم فبقول پس میگوید پروردگار تعالی آنک علی خیر بدستی که تو ای نماز بر خیر و صلاح و فوز و قلاحه
 و این توقف و تمهل است در قبول شفاعت وی با لطف وجه و احسن مقال یعنی ترافضی و شرافتی هست و بجا
 خودی اما شفاعت کاری و صفتی دیگر است که اصل و بنای تو و اخوات تست و جامع جمیع صفات خیر است یعنی سلام
 چنانکه بیاید و اینجا گفته است که ایستادن در مقام شفاعت مستحق آن ذاتی است جامع کمالات مشایخ و بندگان
 و جامعیت چنانکه ذات پاک مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم که مظهر تمامه اسماء و صفات الهی است عزتانه که هیچ پیغمبر
 فتح باب آن نتواند الا وی تمیز بین در اعمال عملی که جامع جمیع صفات خیر و کمال است چنانکه در آخر حدیث شریف مرگردد
 فبتجنی الصدقة پس می آید صدقه یعنی زکوة فبقول یا رب انا الصدقة پس میگوید ای پروردگار من منم صدقه شفاعت

می گفتم این بنده را در هر لحظه خود بنواختی و در شان من الصدقة تطعنی غضب الرب فرمودی فبقول یسبحون
 پروردگار تعالی صدقه را چنانکه نماز را گفت آنک علی حسب تمجیدی الصیام فبقول یا رب انا صیام
 بستر بیاید در پیش بگوید یا رب ستم روزه که مرا مخصوص بنمای خاص که جز تو کسی آنرا نداند ساختی و هر که مرا
 دریافت حسرت من نگاهد اشت مغفوره کردی و وعده بد آمدن بهشت نمودی فبقول پس پروردگار تعالی
 صوم را نیز بگوید آنک علی خیر تمجیدی الاعمال علی ذلک پست می آید ساز اعمال برین وجه که مذکور شد بقیول الصدقة
 آنک علی خیر یعنی موقوف میب دارد الله تعالی قبول شفاعت هر عمل را و اهل می کند در اجابت درخواست ایشان
 بالطف وجود تمجیدی الاسلام پست می آید اسلام که جامع اعمال خیر و مورد او امر و احکام است فبقول پس بگوید
 اسلام یا رب انت السلام وانا الاسلام پروردگار انا نام پاک تو سلام است یعنی سالم و منزله از جمیع نقائص
 آفات و سلامت بخشندگان از جمیع شدائد و مخافات و ستم اسلام که خاضع و خاشع و مطیع امر و منقاد حکم تو
 و فرمودی ان ادین عند الله الاسلام و اسلام بعد از جامعیت وی حسن ادای کرد که در باب شفاعت
 او خلعت اتم است که البته اقبطیم و شنای آلهی نمود چنانکه حضرت مصطفی اول شنای خاص پروردگار بگوید بعد از آن
 فتح باب شفاعت نماید و حضرت حق را سبحانه باسم سلام خواند و بنده و مطیع آمد ازین جهت شفاعت و
 قبول افتاد و احتمال دارد که با سلام صفت رضا و تسلیم و ترک اختیار که اعلام مقامات اهل قرب و هدایاست
 مراد دارند چنانکه از صاحب مقام خلعت خبر میداد و قال که در باسلام قال املت لب العالمین بر تقدیر فبقول
 الله تعالی آنک علی خیر چنانکه دیگر اعمال را گفت تا هم از اول ترجیح و تمجید بر اقران لازم نیاید و آنها از دگاه
 رحمت و قبول نا امید و مخذول نگردند چه همه چیز و هر کل غریق دریای رحمت و شمول لطف و احسان اویند
 بعد از آن ترجیح کرد او را و بشارت داد و بقبول شفاعت وی و فرمود بک الیوم آخذ و بک اعطی بحمت تو امر
 مواخذ می کنم بندگان را و بوسیله تو میدهم ایشان را بخواه هر چه می خواهی قال الله تعالی فی کتابه دین شیخ غیر السلام
 دنیا قلین قبل من و هر که طلب کند جز دین اسلام دینی را پس هرگز قبول کرده نشود آن دین از آنکس بهی الاخرة
 من یغیرین و خمس از دنیا بکانت عین عایشه قانت کان لنا شرفیه تامل طیر بود ما را پرده که در وی تصویرها
 پرندگان بود فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا عایشه حو لیه قنیده این پرده را و
 دور کن از میان فانی اذا را یتذکرت الدنیا زیرا که من چون می بینم این را یا دمی آرم متاع دنیا را که مقبوح و مذموم
 است نزد پروردگار تعالی و تقدس عزیز من چون یاد دنیا و دیدن آنچه یاد دهد از آن موجب تشویش دل و تکبر
 صفای وقت مقربان است قیاس باید کرد نفس دنیا را که چه حال خواهد بود و ۲۸۰ و عن ابی ایوب الانصار
 قال جاز رجل الی النبی آمد مردی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال عظمی و او جز گفت آن مرد و پیغمبر

پند و مراد کوتاه کن یعنی جوهر و مختصر جامع بده فقال پس گفت آنحضرت اذن است الی صلاتک فصل صلوة و نحوه
 چون بگذاری نماز پس بگذار همچو نماز شخصی که وداع کنند و ترک دهند و است ماسوی السد را از خلق و نفس و اقبال
 کن بجناب حق با خلاص و توکل و توبه تمام ممکن است که مراد تو دایع حیات باشد یعنی گو یا که این آخر نماز است ای قیوم
 آخر اوقات عمر تو چنانکه در وصایای مشایخ آمده که طالب را باید که در نماز خود چنان تصور کند که این آخر نماز
 اوست چون چنین داند لابد بدو و حضور و تقدیل خواهد گذارد و لا تکلم بکلام یغیر منه غذا و گو سخن که محتاج کردی
 بعد از این از ان فردا مراد است از جناب پروردگار است فردای قیامت یا مطلق است شامل سخن گفتن
 بیاران و دوستان و سایر مسلمانان یعنی سخنی گو که از ان پشیمان شوی و محتاج با عتذار گردی و اجمع الایاس همان
 ای دی الناس و گرد آرد رای خود را و غم صبر کن بر نا امیدی از چیزی که در دست آدمیان است و قطع طمع از ایشان
 ۲۶۰ و عن معاذ بن جبل قال لما بعث رسول الله ﷺ که فرستاد معاذ را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 الی الین بسوی من بعدة فضا خرج معه رسول الله ﷺ و من آمد بشایعت وی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یوصیه
 در حالیکه اندر زمی گفت آنحضرت او را و معاذ را کب و معاذ سوار بود و رسول الله ﷺ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 و سلم پیشی تحت راحله پیاده سیرت زیر شتر سواری معاذ و درینجا کمال عنایت و نهایت است از ان حضرت بشان
 معاذ و تنبیه است که اگر امام برای بعضی حکام خود عنایت کند جهت امداد فرماید اولی و نسبت بکربان و وفادار حکام
 و سلم فلما فرغ من هکاه که فارغ گشت آنحضرت از وصیت قال گفت یا معاذ انک عسی ان لا تلقانی بعد
 عامی هذا برستی که تو نزد یک است که در نیایی مرا بعد از سال عمر من که این است و لعنک ان تفر بسجدهی هذا و قبری
 و شاید که تو بگذری باین مسجد من و قبر من قبلی معاذ پس بگریست معاذ و جثعا لفراق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 از جهت خزع و اندوه فراق آنحضرت جثع بفتحتین خزع که دن بر فراق محبوب کذا قال الطیبی و فی الصبیح جثع غاب
 آمدن حرص و سخت آرزو مند شدن ثم التفت فاقبل بوجهه المذیته پس گریسته بگریست و روی آورد آنحضرت بجناب
 مدینه منوره فقال ان اولی الناس بی المتقون و فرمود و قریب ترین مردم من پر پیزگارانند من کافوا حیث کافوا
 هر کسانی باشند و هر جا که باشند گو یا این وصیت و تسلیه است مرعوز که باید تقوی و رزی و بر فراق ما غم نخورے
 چون از متقیان باشی بصورت اگر چه جدا باشی معنی بامانی و طبعی گفت که این تسلی است مرعوز را بعد از خبر دادن او را
 بر حلت خود یعنی چون باز آئی بعد نیه اقتدا کن بمقتل ترین و قریب ترین مردم من که متقیانند گفته اند که این کنایت
 از ابوبکر صدیق رضی الله عنه است که بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم او خلیفه شود چنانکه در حدیث جبرین مطهر آمده که زنی آمد در
 ملازمت آنحضرت و حکم کرد در امر فرمود باز آی وقت دیگر آن زن گفت اگر بیایم و ترانیا بم یا رسول الله حکم
 کنم گو یا این کنایت از موت شریف آنحضرت که صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر بیائی و مرانیابی نزد ابوبکر یا

اشارت بخلاف وی کرد رضی الله عنه بعد از خود خدایتی و در روی آوردن آنحضرت بجانب مدینه و این سخن فرمودن
تا نیمی و استیناسی است باین معنی والا اگر مقصود توصیه و تسلیه معاذ بودی روی بمدینه آوردن برای چیست فاهم
روی الا حدیث الاربعه احمد و است که دین چهار حدیث را از حدیث ابی هریره تا این حدیث امام احمد رحمة الله علیه

۳۰۰ و عن ابن مسعود قال تلا رسول الله خذوا من غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیت را که لمن یرید الله ان یمیدیه
یشرح صدره للاسلام پس هر که می خواهد اسلام تعالی که راه نماید او را و بشناساند طریق حق را و توفیق دهد برای ایمان
کشاده می گرداند سینه او را از برای درآمدن مسلمانان و ایمان می آورد بی توقف و تردد و می برد و تنگی سینه او را و این کتاب
ست از قابل گردانیدن نفس مر قبول حق را و همیا کردن آن برای حلول و جای گرفتن ایمان در وی مصفی از کدورت
منافی و ظلمت موانع و تخصیص صدر با نشر اح و افشاح از جهت بودن اوست محل قلب که منبع انوار و قابل اسرار است

فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان النور اذا دخل الصدر الفسخ بمرستی که چون نور در آید
سینه را می کشاید سینه را نقیص یا رسول الله بل ابتلک من علم یعرف به آیا هست مر آن حالت را نشانی در ظاهر هر که
شناخته شود و بان نشان قال نعم فرمود آنحضرت آری آنرا علامت است التجانی من دار الفرورد و در بودن از دنیا که
محل فریب و مکر و خداع است و شیطان بسبب آن مردم را فریب دهد و خداع کند و الا لایاتیه الی دار الخلود و رجوع کردن
و باز گشتن بسوی آخرت که جای همیشه است و الاستعداد و الموت قبل نزوله و آمادگی کردن برای موت پیش از فرود آمدن
وی یعنی عملی کردن که بعد از موت بکار آید و سود کند ۳۱ و سخن ابی هریره و ابی خلاد و فتح خاتمه و تشدید لازم
صحابی است و گفته اند که نام وی عبدالرحمن است این چنین است در اصحابه و در استیجاب گفته که مردی است از اصحاب

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بخاری او را در کنی مجرده ذکر کرده ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا را تم
العجب یعطی زهدانی الدنیا و قلعه لمنطق چون به بنید بنده را که داده میشود او را بی غیبتی در دنیا و کم غنی و خاموشی
فاقر بواسته پس نزدیکی جوئید از ان بنده فانه یلقی الحکمة تشدید قاف زیرا که تعلیم کرده میشود و داده می شود
آن بنده را حکمت که عبارت است از تنیک کرداری و درست گفتاری و اوها البیضی فی شعب الایمان ۳۶

باب فضل الفقراء و ما کان من عیش النبی صلی الله علیه و آله و سلم باب در بیان فضیلت فقیران
و بیان آنچه بود از زندگانی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بطریقه فقر و کفایت بدانکه علما را احتمال نیست
که فقیر صابر فاضل تر است یا غنی شاکر بعضی گویند که غنی شاکر فاضل تر است که از دست او خیرات و قربات بیشتر آید
و در حدیث نیز در شان اغنیاء آمده که آنحضرت فرمود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء چنانکه سابقا در باب ذکر
بعد الصلوة گفته شد و اکثر بر آنند که فقیر افضل که حال شریف آنحضرت بران بود و احادیث باب همه دلائل آنند
و حق آنست که اختلاف در اینست و غناست مطلقا و وجه مختلف است و در حق خصوص شخص گاهی صلاح کار

در غنا بود و گاهی در فقر چنانکه در حدیث آمده که چون پروردگار تعالی را به بنده لطف بود هر چه صلاح حال اوست
 در آن باشد بدیده خواه فقر یا غنا و خواه صحت یا مرض و که در کلیه فی جمیع الصفات المتضاده و الله اعلم از حضرت
 غوث اشعلین شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه منقول است که از حضرت وی پرسیدند که فقر صابر یا کاهلتر
 یا غنی است که فرمود فقر شاکر از هر دو بهتر و درین کلام اشارت است بفضل فقر یعنی فقر نعمتی است که بر آن شکر باید گفت
 نه طبیعتی که بر آن صبر باید کرد شیخ عالم عارف ولی مقتدی عبد الوهاب متقی از شیخ خود نقل میکند که تا اقرار سانی بر فضیلت
 فقر از آن گرفت دست ارادت از دانه گرفت و گفت بگوئید فقر افضل من الفنا گفتیم الفقر افضل من الفنا
 بعد از آن دست گرفت و مرید ساخت بعد از آن بدانکه بعضی در فقر و سکین فرقی نهاده اند که فقیر آنکه مالک فساد
 نبود و سکین آنکه هیچ چیز نداشته باشد و بعضی بعکس آن گفته و مراد فقر اینها شامل فقر اوسا کین است و احادیثی که
 در باب مذکور گردیده بعضی بلفظ فقر آمده و بعضی بعنوان مساکین ۱۱۲۰ **الفصل الاول** عن ابی هريرة قال

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رب أشعث أغبر مرفوع بالابواب بائس وليده موى كروا لودر انداخته
 از درها از جهت غایت حقارت و چون از در آمدن مرفوع و طرد و باشد از حضور و دور و در محافل و مجالس تبرقی
 اولی ممنوع خواهد بود و لو قسم علی الله لا براه اگر سوگند خورد و برخدا بر آئینه رست گو میگرداند و وی تعالی او را در سوگند
 یعنی اگر چیزی از خدا در خواهد سوگند و هر بروی تعالی که بسته به کند و بدو میکند و بدو را آنچه وی می خواهد و در میکند
 دعای او را و رست گو میگرداند او را و بعضی گویند معنی این آنست که اگر وی سوگند خورد و بخدا وی تعالی میکند این
 فعل را یا سوگند بخورد که نمیکند رست گو میگرداند الله تعالی او را درین سوگند وی کند آن فعل را یا نمیکند و اگر بر نفس
 آن فعل سوگند خورده نمیکند و این معنی ظاهر تر است و موافق است بحدیث انس بن النضر لا والله لا اکثر شئتما چنانکه در باب
 گذشت رواه مسلم ۱۰۲۰ و عن مصعب بن سعد بن ابی قحاص است تابعی ثقة است این حدیث بن
 حبان او را در کتاب الثقات آورده روایت میکند از پیش و از علی و طلحه و ابن عمر و غیرهم مات سنه ثلث و مائة
 رای سعدان که فضلا علی بن دونه گفت داشت و گمان بر دسعد که او را فضل است بر کسی که فرود است از ضعفای مسلمانان
 و فقرای ایشان چون سعد را رضی الله عنه فضائل بود از شجاعت و کرم و سخاوت گمان برد که نفع وی در اسلام نصرت
 و اعانت مسلمانان بیشتر است از دیگران که نه این صفت اند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا اصلی الله علیه و آله
 سلم از برای دفع عجب و کبر وی بل تصور و ترزقون الاضعفاکم آیا نصرت داده میشود شمار دشمنان دین وقت در
 کرده بشود و شمار ازین مگر برکت فقر و ضعف که در میان شما اند رواه البخاری ۱۰۳۰ و عن اسامة بن زيد قال قال

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قلت علی باب الجنة گفت آنحضرت استقامد من بر درشت فکان غایه من طلب
 المساکین پس بود و بیشتر از آنکه در آمدند بهشت را مسکینان و اصحاب اکبر محبوبون و خداوندان نجات و دولت عظمی

از ارباب مال و منصب محسوس کرده شده و موقوف داشته اند و در عرصات از برای حساب غیر آن اصحاب انکار لیکن کافران
 قدام ربهم الی النار تحقیق حکم کرده شده است ایشان را و در آنده شده اند بسوی آتش یعنی مومنان و دوشم اند محبوب
 و غیر محبوب و مال همه ایشان بهشت است و کافران یک قلم بدوزخ روند و منت علی باب النار فاذا اعاته من فطما
 النار و استادم بر دوزخ پس ناگاه اکثر از آنها که در آمده اند زمان اند شفق علیه ۴۰ و عن ابن عباس قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اطلعت فی الحجة مطلع شدم و نگریتم و تامل کردم و بهشت فرات اکثر آنها
 انفق پس دیدم بشیر ابل از انفقرا و اطلعت فی النار فرات اکثر آنها النار مطلع شدم و نگریتم و آتش دوزخ
 پس دیدم بشیر ابل از زمان شفق علیه ۴۰ و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 ان فقرا المهاجرین سیبقون الاغنیاء لیوم القيمة الی الحجة فقرای مهاجرین پیشدستی میکنند تو نگرا از روز قیامت بسوی
 بهشت باربعین خلیفای پهل سال خریف نام زمان مشهورست مقابل ربیع کنایت کرده شد بدان ارسال زیرا که در
 در سال یکبار بود و است در سال نزد عرب از خلیفای اعتبار کننده رواه مسلم ظاهر حدیث تخصیص این حکمست بفقرا مهاجرین
 و ظاهر در آنست که مراد از اغنیای مهاجرین باشند و فائده این در حدیث ابی هریره که در اول فصل ثانی باید معلوم
 گردد و ۶۰ و عن سهل بن سعد قال گفت سهل بن سعد ساعی انصاری صحابی مشهورست در جل علی رسول الله گزشت
 بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فقال لرجل عنده باس پس گفت آنحضرت مردی را که نزد وی نشسته بود ما را یک
 هذ چیست رای تو و چه گمان داری در حق این مرد که میگردد فقال پس گفت این مرد که آنحضرت حال آن مرد گذرند و از او
 رسید رجلی من اشرف الناس وی مردیت از بزرگان و تو آنرا آن آدمیان هذ او الله حری این مرد بخدا سوگند نرود
 بآنکه آن خطب ان نیکم اگر خواستگاری کند زنی را نیکاح کرده شود بآن زن و ان شفیع ان شفیع و نرود او است اگر در خوا
 کند گناه کی را قبول کرده شود و در خواست وی قال گفت سهل بن سعد که راوی حدیث است تسکست رسول الله پس خاموش
 ماند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ثم مر رجلی ستر گزشت مردی دیگر فقال له پس گفت آنحضرت مردمان مرد که نزد او
 نشسته بود ما را یک فی هذ چه گمان میری در حق این مرد فقال پس گفت یا رسول الله هذ رجلی من فقرا المسلمین این مرد
 از فقرای مسلمانان هذ احری ان خطب ان لا ینکح این مرد سزاوارترست بآنکه اگر خواستگاری کند نکاح کرده نشود
 و ان شفیع ان لا شفیع و اگر شفاعت کند قبول کرده نشود و شفاعت وی و ان قال لا یسمع لقوله و اگر بگوید سخنی گوش نهد و
 مرسخن او را قبول کرده نشود و آن سخن از وی در تحقیق این مرد چیزی افزود و مبالغه نمود که در تعظیم مرد اول بحر و در آنکه حقارت
 و نقص مردم در نفوس بنی نوع بحسب تحقیق فونت که در طبیعت ایشان نهاده اند بیشتر از آن است که غفلت نکمال ایشان
 و زیان در تحقیق دوم مردم بیشتر میگردد و از آنکه در تعظیم و مدح ایشان فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم هذ اخیر این مرد
 که تو او را چشم حقارت کم دیدی و تحقیق وی کردی بهترست من ملا الارض مثل هذ از برای زمین مانند این مرد که تو او را

بستودی و تقییم نمودی یعنی اگر تمام روی زمین از امثال این مرد بکشد و نزد تو برگرد و آن یک مرد کوچک پند در گمان تو بهتر
 و زیاده تر آید از آن در مرتبه نفسیست و علم ارشال الرجال تفاوتنا اذا ما مضی عدالت بواحد متفق علیه ۰۰ و علی بن
 قاتل مثنی علی محمد بن خیر الشیرین و متابعین سیر نشند اهل بیت آنحضرت از زمان خود و روزیایی حتی نفس سوار
 تا آنکه رفت از عالم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و این گرسنگی ایشان اختیاری بود و ترک دنیا و لذات آن
 قناعت بقوت لاموت و ایثار فقر و مساکن و ترجیح حاجات مردم بر حاجت نفس و متفق علیه ۰۰ و علی بن
 بنضم با فتح آن و گاهی کبر نیز آید منسوب بقبور و معنی موضع قبور است میگردی و پدرش در مقبره کفایت وی ابو حمید
 است و پدرش ابو سعید کلبیان و وی و پدرش هر دو تابعی اند و مردم و ادروی اختلاف است بعضی گفته اند صد و سیست
 بعضی گفته اند لایس و بعضی گفته اند شصت و هفتاد و گفته اند که در کبر سن در عقل وی اختلاطی و خست لالی واقع شده هر چه از او
 پیش از اختلاط گرفته اند محبت است روایت میکند از پدرش و از ابوهریره و عایشه روایت کرده اند از وی بیست و هشت
 و احمد عن ابی هریره انه مر بقوم من ایدیم شاه مصیبه روایت میکند سید از ابوهریره بدستی که ابوهریره گذشت بقومی که
 پیش ایشان گویندی بود بریان فدعه قالی ان یا کل پس خوانند آن قوم ابوهریره را بطعام پس ابا آور ابوهریره
 از خوردن آن طعام و قال و گفت و راقتار از نا خوردن خرج النبی صلی الله علیه و آله و سلم من الدیار بیرون آمد آنحضرت
 از دنیا و لم یسمع من خیر الشیر و سیر شد از آن جو و چون حال آنحضرت این چنین بود خوردن بریان بار اگر آن ناخوش می
 ر واه البخاری ۰۰ و علی بن انس رضی الله عنه انه مشی الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فخر الشیر و اهل سنت روایت
 از انس که وی بر نزد آنحضرت نان جو و دونه یا پیچیده گداخته و خیر یافته را اهل کبر خمر و جوش کذا فی الصراح و غیره و نیز
 و کس فون بخار میخورد و بن تغیر شده و فاسد گشته و لقد رهن النبی صلی الله علیه و آله و سلم این نیز قول انس است که گفت
 و تحقیق کرد و نهاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خانه بالمدينة زری که بود او را در مدینه بخندید و وی نزد یهودی و اخذ
 شعر الا بله و گرفت از آن یهودی پاره جو را برای اهل و عیال خود و لقد سمته بقول را وی انس میگوید که شنیدم آنرا
 که می گفت یا انس میگوید که شنیدم آنحضرت را که میفرمود ما اسی عند الی محمد شب نکر و نزد اهل بیت محمد صلی الله علیه و سلم
 صاع بود و لا صلح حب پیما نه گندم و نه پیما نه دانه و دیگر از دانه های غله یعنی هرگز شب نگاه نداشت برای خود او و عینده
 قس سوده و حال آنکه به تحقیق نزد آنحضرت نه زن بود و نه وجود آن چیزی و خیره نمیکرد و ر واه البخاری این جا تسکال می
 که در صحیح ثابت شده که آن حضرت برای ناسخ و قوت یکساله یکجا داده و او خار نموده جواب میگویند که این ناهانان
 و خیره در او اهل حال که فقر به حال ایشان غالب بود بعد از آن که وسعتی راه یافت قوت یکسال با ایشان یکی و او
 و بعضی گویند که نفذ الی غم است که در کلام می آید که آن فلان میگویند و مراد همان فلان میدارند پس و خیره ناکر و شب
 حال مخصوص آنحضرت باشد صلی الله علیه و آله و سلم که برای نفس شریف خود نمیکرد و اگر برای ناسخ و خیره کرد

منافات بان ندارد. و عن عمر قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فاذا هو یصلح عمر گفت رضی الله
 در آدم بر آنحضرت ناگاه آنحضرت بر پهلوی خوابیده است علی را مال حصیر بر بویاری بافته از برگ خرما یا شاخ مقرر است
 این بویاری بر سر بر خواجه انداخته بودند یا بر زمین افتاده بود و از بعضی عبارتها اینچنین مفهوم میگردد که همان سر
 را بچوبید نخل بافته بودند چنانکه چارپایها را بر میان می بافند و مال بغیر او کسر آن معنی مرسل یعنی بافته شده
 و در قاموس بغیر را گفته لیس بینه و بنیه فراش در حالیکه نبود در میان بدن مبارک آنحضرت و میان مال حصیر
 فراشی انگنده و در اثر مال بجنبه تحقیق تائید کرده بود نقش حصیر در پهلوی مبارک وی متکیا علی و ساده من آدم بگوید
 بر بالین یا ز چرم که خشت با لیس آگنده آن پوست خرما بود و معنی ساده و پر کرده شد و طبع کسر لام و سکون یا چنانکه
 اخصیا به نمید و مانند آن پسنند فقر پوست خرما کوفته و نرم ساخته پسنند ظلت عمری گوید گفت یا رسول الله ارجع ابدع
 خدا را طویس علی استک تا فراخ گرداند خدای تعالی از راق را بر امت تو چون دید عمر رضی الله عنه که آنحضرت
 اختیار کرده و خود را باین حال میدارد نظر کرد در حال ضعفی است که تاب فقر ندارد و طاقت نیارند کار ایشان
 دشوار گردد و مناسب حال ضعف ایشان این دید که توصیه در کار ایشان کمیند طبیعی گفت که مقصود عمر طلب توسع
 در کار آنحضرت است و لیکن از جلالت شان وی صلی الله علیه وآله وسلم نتوانست که برای وی ازین دنیای دیر
 خشیه طلب نماید چنانکه در روایت دیگر آمده که عمر آنحضرت را دید در خانه تاریک گرم حصیری افتاده و در گوشهای خانه
 نگاه کرد چرم پاره دید و یکد طرف کمنه افتاده بگریست فرمود چرا می گری ای پسر خطاب بگویی گفت یا رسول ترا
 می بینم که رسول خدای باین حال افتاده و قیصر کسری در نماز و نیت احدیث اما منی اول منسوب ترست بقل
 وی که گفت فان فارس و الروم قد وسع علیهم فارس و روم که نام قوم کسری و قیصر است به تحقیق فراخی کرده است
 بر ایشان و هم لایمیدون الله و حال آنکه ایشان پستش نمی کنند خدای را فقال پس فرمود آنحضرت او فی ذلک
 یا ابن الخطاب آیا طلب میکنی توسع و ترفه و تنعم با در دنیا و درین مقامی توانی پسر خطاب این ادای دیگر است که
 عمر را رضی الله عنه نباش خطاب نکرد و نسبت پذیرش خوانده که صاحب عهد جاہلیت و غریبی در طغفلت بود
 از نفیر آخرت چنانکه اهل جاہلیت بودند و توانند که یا ابن الخطاب تبصل بکلام لاحق بود یعنی اولنگ قوم عجلت سم
 طیباً تبسم فی الحیوة الدنیا انما یعنی فارس و روم گرویی اند که شتاب داده شده است برای ایشان غنی با دلالت
 ایشان در زندگانی دنیا یعنی در آخرت فقیر و خوار و خراب و در شکنجه باشند و فی روایتی اما رضی ان تکون لهم الدنیا
 و لنا الآخرة آیا راضی نیستی که باشد ما ایشان را دنیا و ما را آخرت متفق علیه ۱۱۰ و عن ابی هریره قال لقد رایت
 سبعین من اصحاب الصفة ابو هریره میگوید که تحقیق دیدم هفتاد نفر از اصحاب صفه را با منم رجل علیه رداء است
 از ایشان هر عوی که بر روی چادری باشد که آنرا بالایی جامه دیگر پوشیده باشد و بدوشش نمید از دیکه یک جامه

بیش نداشت اما از راه یا ازاری که تلبسته و بر بدن پیچیده و اما کسار یا کلیمی که در بر انداخته قدر بطوانی را عیان
که تحقیق بر بسته بودند و در گرونها می یافتند نصف الساقین پس بعضی از آن را با کلیم یا چیزی بود که
میرید نیمه بر دو ساق را و منها ما یبلغ الکعبین و بعضی از آن میرید هر دو شانگ را و نیمه بید پس گرد می آورد
از آن را با کلیم را در حبه یا در بعضی اوصاف شستن که ایشان تری عورت از جهت ناخوش داشتن آنکه دیده شود

از اسم شرمگاه او را رواه البخاری ۱۲۰ و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا نظر احدکم الى من
فضل علیه فی المال و الخلق چون نظر کند یکی از شما بسوی کسیکه زیاده است آن کس را بر روی در مال بصورت
ظاهر و بدین آن کس سستی در شکر حق و خطیه بر حال وی روی دهد و غلبه نظر الی من هو اسفل منه پس بایه که نظر کند بسوی
کسیکه آنکس است ترکت از دست تا شک گوید و بخشد که در از مولی منع متفق علیه و فی روایت مسلم و در روایتی با سلم
این چنین آمده است که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم انظر و الی من هو اسفل منکم نظر کنه بسوی آن کسیکه
آن کس پایان ترست در مرتبه از شما و الی من هو فوقکم و نظر کنه بسوی آن کسی که آن کس بالای شماست
در مرتبه فمواجدر پس این نظر کردن بسوی پایان و نظر نکردن بسوی بالا را در ترست شماران لا تزور و نعمه الله علیکم
تا خور و شمارید نعمت خدا را که قایض است بر شما قاعده آنست که در دنیا نظر با دون خود کند و در دین با فوق خویش

چنانچه فصل ثانی بیاید ۱۳۰ الفصل الثانی عمن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
یدخل الفقراء الجنة قبل الاغنیاء بحماسة عام نصف یوم می در آید فقیران پیش از توانگران بیانصد سال
که نیز درست از روزیکه نزد پروردگار است و آن هزار سال است رواه الترمذی درین حدیث فقرا و اغنیاء مطلقاً
و تعقید بها چون نیافته چنانکه در فصل اول از حدیث عبد الله بن عمر آمده و باین وجه مرتفع گردد و اشکال باینکه در میان
این دو حدیث منافات است زیرا که از حدیث سابق معلوم شد که تقدم فقر ابر اغنیاء بچهل سال است و ازین حدیث
بیانصد سال چون اغنیاء مهاجرین از فضلا و اکابر صحابه اند بلکه بعضی از ایشان فاضلترند از فقرا لیکن این غاصبیت است
مخصوص بقرا و تقدم بر ایشان کمتر باشد بخلاف غیر مهاجرین و بعضی گفته اند که تقدم بچهل سال فقر است که در شان

معنی در غلبتی بدین باشد و یا بصد زبانه فقر است و الله اعلم ۲۰۰ و عمن انس ان ابی صلی الله علیه و آله وسلم قال
اللهم احیی سکینا و اثنی سکینا و احشر فی فی مرة المساکین خداوند ازنده دار مرا مسکین و میران مرا مسکین و بر انگیز مرا در گرد
مسکینان فقال عایشه لم یس پسید عایشه برای چه طلبی این را یا رسول الله و سبب آن چیست قال گفت آنحضرت
در جواب عایشه انهم یخلون الجنة قبل اغنیاء هم باربعین خیر یا زیرا که ایشان یعنی فقرا و مسکین می در آید پیش از
پیش از اغنیاء بچهل سال از اینجا این توهم میشود که مگر فقر پیش از اغنیاء پیشتر در آید اگر چه پیغمبران باشند غالباً
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و انما فضل و شرف فقر است و طلب تقدم خودست بر انبیا خوف تا خودی بر تقدیر

از انبیا می که فقر آنده خوف تاخر خود از فقر ای غیر انبیا فافهم بعد از ان وصیت کرد عایشه را بر رعایت حال فقر و محبت ایشان و فرمود یا عایشه لا تروی المسکین ای عایشه مگردان مسکین را چیزی را داده و احسان و مساعد کن و او را و بفرست بر تو اگر چه پانزده خرباشد یعنی با نذک چیزی یا عایشه اجبی المسکین و قریم ای عایشه دوست دار همه مسکینان را و نزدیک کن و آن خود و آن که بر تو آید سوال خان الله تقریب یوم القیمه زیرا که خدای تعالی نزدیک میگردد آنرا خود و در قیامت یعنی چو دوست داری تو مسکینان را و نزدیک گردانی خود ایشان را دوست دارد و در اخذ ای تعالی و نزدیک گرداند ترا بخود

رواه روایت کرد این حدیث را بتمام خیا نچه مذکور شد الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان و روی و روایت کرد این ماجه عن ابی سعید الی قوله فی زمره المسکین تا قول دی فی زمره المسکین و سوال و جواب عایشه و بنی حدیث و زیاده ابن ماجه نیست . . . و عن ابی الدرداء عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال انقونی فی ضعفائکم گفت آنحضرت طلب کنید مراد ضعیفان فقیران خود در رعایت حقوق و نگاهداشت خاطر که من با ایشان هم جهان همیشه بکن در بعضی ادوات یعنی اگر ما را جویند اینجا می یابند چنانکه در حدیث قدسی آمده که من فزحکته و لازم یا طلب کنید رضای ما را در رضای ایشان و مال هر دو معنی یکی است فانما ترزقون او تنصرون بضعفائکم زیرا که رزق و داده می شود شما یا یاری داده می شوید مگر بیکت ضعیفا که در میان شما اند پس شناسید حق فضیلت ضعیفان را و شناسید گویند نعمت و جو و ایشان را و او را برای شک را وی است که لفظ حدیث ترزقون است یا تنصرون و اولی آنست که معنی داد بود چنانکه

از حدیث مصعب بن سعد که در فصل اول گذشت معلوم شد رواه ابو داود . . . و عن ائمه بن خالد بن عیبه الله بن اسید بن جهمه و کسرین تابعی ثقة است روایت می کند از ابن عمر روایت میکنند از وی زهری و جامع ذکر کرده است احمد ابن سعد و طبرانی ثانی از اهل کوفه و عجمی گفته تابعی مدنی ثقة است مات سنه نيف وثمانین عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم انه کان یفتح بمصالحک المهاجرین بود آنحضرت که طلب فتح و نصرت میکرد از جناب حق عز و علا بفقیران و در ایشان مهاجرین و در عامی گفت اللهم انصرنا بفقراء المهاجرین و مصالحک جمع صلواک بضم صاد و سکون عین و رویش بمصالحک و رویش شد و صلواک در رویش ساخت او را و این غایت فضل و مزید برکت است که در رویشان تقسیم از آنکه سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را اثبات میکرد بدان و مخصوص و شرف میداد که برکت ایشان طلب نصرت

و شایان چه عجیب گویا ننگد را رواه فی شرح کسته . . . و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تقطن فاجر ائمه رشک مبر و غبطه مکن فاسق را نعمت دنیاوی که دارد فاک لا تدری ما هو لاق بعد موته زیرا که

توفیق دانی و در دنیا می که چه چیز را پیش آید است وی یا چه چیز پیش آید است او را بعد از مرگ وی ان که عز و علا قائله لایوت بدستی که مفاخر از خود کشنده است یعنی عذاب گفته است که نمی میرد و فانی نمیشود و آن عذاب کشنده یعنی اناری خواهد آنحضرت از قاتل که نمی میرد و آتش دوزخ را و این تقصیر از راهی ابو هریره است که نام و عهد است

بن ابی مریم است رواه فی شرح سنه ۶۰۰ و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الدنيا
 سجن المؤمن وسنة دنيا لئلا يذوق طعم الموت وخط سال او است که در شدت و محنت میا بعد هر خید ناز و نعمت دنیا و را
 میسر گردد اما نسبت آنچه او را در دار آخرت نهاده اند حکم زندان و قوط دارد و یا مراد آنست که وی همیشه خود را در
 ریاضت و مجاهده میدارد و طاعت و عبادت تنعم و تر فر را بخود راه نمیدهد همیشه شوق دارد که ازین محنت آید
 خلاص گردد و بدرود و اذا فارق الدنيا فارق السجن و سنه و قتی که بگذارد دنیا را و جدا گردد و از وی گویند که گذارد
 زندان و قوط را بهین قیاس معنی قرینه وی که در بعضی روایات آمده جنبه الکافی نیز معلوم گردد و رواه فی شرح سنه
 ۶۰۰ و عن قتادة بن النعمان ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال اذا حب الله عبدا رواه یسکن
 قتاده بن النعمان که صحابی بدری است که آنحضرت گفت چون دوست میدارد الله تعالی بنده خود را حماه الدنیا
 منع میکند او را دنیا را و پیریزی فرماید او را از ان تا از وی تعالی و در غنچه و بغیر وی مشغول نگردد و یا تا هلاک نشود و بهوش
 قطعیت غیر و این معنی مناسب ترست بقول وی که فرمود کما یظن احدکم سحی سقیمه الما رجا نکه میگرد و یکی از شما که نجات
 میکند و همیشه بر فرا میاید و یا خود را از آب مراد بیماری است که آب او را از یان دارد و چنانکه مستقی مثلار واه است
 و الترمذی ۶۰۰ و عن محمود بن لبید یفتح لام و سربا مد فی انصاری اشملی ولادت او در زمان شریف آنحضرت بود
 بخاری گفته که مراد صحبت است و ذکر کرده است او را مسلم و طبقه ثانی از تابعین و ابن عبد البر گفته صداب قول بخاری
 است و اثبات کرده است مراد صحبت ان انسبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لئن کان یومها ابن آدم و صلیت
 و و چیز است که ناخوش دارد آنها آدمی بجزه الموت یکی از ان دو چیز مردن است که ناخوش دارد و از اگر چه بقتنه
 و بلائی مبتلا گردد و الموت خیر للمؤمن من الفتنه و حال آنکه موت بهترست بر مسلمان را از فتنه که گرفتاری بکفر و صیت
 و اگر ایه جباران است بر ارتکاب نامشروعات و مانند آن از مکر و بات دین زندگی برای آن خوب است که طاعت
 کنند و بر قدم استقامت ثابت مانند ایمان بسلامت برندی بسلامت ایمان زندگی بچه کار آید و در صورت اگر
 اگر چه دل بر قرار خود باشد اما بر زبان گذرانیدن چیزی که لایق و مناسب دین نیست نیز فتنه است نعم اگر فتنه و ابتلا
 دنیا باشد و شدت و محنت نفس بوجوب کفارت ذنوب برفع درجات است و مرگ خواستن صحبت این درست نبود و دیگر
 فتنه المال خصلت دوم کمی مال و فقری است که آنرا نیز بکم نفس و طبیعت آدمی ناخوش دارد و فتنه المال اقل الحساب
 و کمی نامل کمترست مر حساب را یعنی بهترست بر مسلمان را و باید که خوشتر باشد نزد وی زیرا که وی کمترست برای حساب
 آخرت و شدت و محنت که بجهت آن برسد سهل است عزیز من اینها همه فرع ایمان است هر که ایمان بکفته شارح
 درست دارد و یقین دارد که آنچه وی فرموده حق است و اگر عقل سلیم دارد و تجربه صافی در دنیا نیز دریابد که کثرت مال و
 گرفتاری و مذلت و خواری و رگر و آمدن آن و نگا بر داشتن و تعلق بدان کمی کشد از محنت فقر کم نیست

و مجروری و بی تعلقی و عزت و علوهست که در ترک آن و قناعت بجهت و مایحتاج است از زکات می پس و صفای اوست
 رده احمد ۹۰. و عن عبد الله بن مفضل یضم میم و فتح غین معجمه و تشدید فاصحای شهید است از اصحاب شجره
 ساکن شد بدین بعد از این تحول کرد و بصره و حدیث شنیده از وی حسن بصری و ابن العالیه قال جابر رجل الی ابی گفت کرد
 بنحضرت پیغمبر آمد صلی الله علیه و آله و سلم فقال الی اوجک پس گفت آن مرد آنحضرت را بپستی من دوست میدارم ترا
 قال انظر ما تقول گفت آنحضرت آن مرد را آنچه که میگوئی و مال کن که این دعوی تو که می کنی بس عظیمت و استیادان
 و درین مقام و شوار است فقال و الله انی لا احبک پس گفت آن مرد درین مرتبه بشوق تر و تاکید تر گفت بخدا سوگند برستی
 و رستی بر آئینه دوست میدارم ترا آنست که مرگت گفت این سخن را احتمال دارد که سه مرتب باکرت اولی باشد که گفت
 انی لا احبک چنانچه ظاهر است و احتمال دارد که بعد از فرمودن آنحضرت نظر ما تقول سه بار دیگر گفته باشد و الله انی لا احبک
 قال ان کنتم صا و قال گفت آنحضرت اگر هستی تو ای مرد درین دعوی صادق فاعلفقت تحفا فایس آما و کن برای نفریستون
 بجهت بکسر تا و سکون جیم سلاجی که پوشند بر سپان نزد جنگ تا از زخم دشمن در امان باشند چنانکه زره و سوار را کذا فی الحواشی
 و در قاموس گفته بجهت بکسر آلت حرب که پوشند از اسب و آدمی تا نگاهدارد و او را در جنگ و این کنایت از صبر است که از پشت
 فقت نگاهدارد و هلاک نگرداند و در ورطه جزع و سخط نیفتد است اسرع الی من یحیی بر آئینه فقر شتاب ترست و زود رسیده ترست
 بسوی سیکه دوست میدار و در امن اسیل الی غنما و از شتاب رسیدن سبیل آنجائی که نهایت رسیدن وی با نجات سبیل آب
 بسیار روان شوند یعنی دوست دارند و مرا البته محنت فقر ببرد و در حقیقت دولت و سعادت اوست اما بس صبر است
 ر واه الترنذی و قال هذا حدیث غریب ازینجا معلوم شد که دعوی محبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بے اختیار فقر و سلوک
 طریق آن نارس است و دروغ است و تحقیق اتباع و موافقت لازم محبت است و محبت بی متابعت محبوب درست نه
 شهران المحبان بحیب طبع. ولیکن این نشان صدق محبت و کمال اوست و مایست محبت اغذاب باطن و اوست لار
 قلب بحسن و استخوان ذات و صفات محبوب و خوبی و فکلی و شاملی اوست که او را از همه خوب می بیند و خوبسید از خود با
 می اندیشد اما در مرتبه عمل و اتباع ناقص و نازل است چنانکه ایمان بی عمل و اگر مقرون با تبعی گردد و اعلی و کمال بود و اسم
 ارزقنا و لا تکفوه فانه یحب الله و رسوله محبت است ۱۰۰. و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 لقد اخضت بضم همزة کسر خا بصیغه محکم از اخافت یعنی ترسانیدن یعنی تحقیق ترسانیده شده ام من فی الله از محبت اظهار
 وین خدا و دعوت خلق بدان و مایحتاج احد و حال آنکه ترسانیده نمی شد هیچ کی با من و بودم من تنها در آغاز کار دین و انما
 آن و هیچ کی با من نبود و لقد اودیت فی الله و بر آئینه تحقیق اید اگر دهشت زور بخانیده شده ام و در دین مایوژی حسد
 و اید اگر دهشت هیچ کی با من بهمان معنی که در مایحتاج احد گفته شد که اقال اطیسی و این معنی صحیح است ولیکن ظاهر آنست که
 معنی آن باشد که ترسانیده شده ام من در دین و ترسانیده شد هیچ کی ازینجا چنانچه من ترسانیده شده ام و اید اگر دهشته ام

در دین و دنیا که دوشیخ کی چون سن چنانکه در حدیث دیگر آمده ما او وی لی مثل ما او دیت زیرا که اینها تازی بر اندازد
 قدر بدرتیه مردست چون قدر و مرتبه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از همه عالی تر و صدق و حسانیت وی با هر
 در حص و خواستش وی بر ایمان و اهتدای است بیشتر از همه است ایضا او بهر چه کند عظیم و تازی وی از ان بیشتر باشد
 بعد از ان بیان شدت فقر که اشده و دای و صعب محنت بقصد ارشاد و تعلیم است بیان فرموده بقول خود
 است علی ثلثون سن بین لیل و یوم و تحقیق می آمد و میگذشت برین سی شب روزی که متوالی و مالی و قبلال حال آنکه نیست
 نبود و در بلال را طعام یا کله ذکب خوردنی که بخورد و جگر داری یعنی حیوانی یعنی از آنچه هیچ حیوان آنرا بخورد
 نیز نبود چه جای آدمی الاشی یواریه البطلال مگر چیزی قلیل حقیر که می پوشید و پنهان میکرد و آنرا قبل بلال معلوم است که
 در قبل آدمی چه می گنجید باز آنچنانکه در قبل نیز پیدا نشود و بیرون نهاده رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را ترمذی
 و قال گفت ترمذی و معنی هذا الحدیث حدیث شرح النبی و مراد و مصدق این حدیث در هنگامی بود که بیرون آمد پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم بار جاسن که گریخته از مکه و جمع بلال و بود و با آن حضرت بلال انما کان مع بلال من الطعام نبود و با بلال
 از جنس خوردنی یا کله تحت البطله الا آنقدر که برسد است و در قبل خود و از آنچه گفت که با وی بلال بود معلوم شد که این
 قصه در هجرت از مکه مدینه نبود غالباً در آن هنگام است که چون ابوطالب وفات کرد و بعد از وی سه روز یا پنج روز خدایم
 نیز وفات یافت و این سال را عام الحزن گویند ابتلا و اذیت که در مضامعت شد پس بعد از سه ماه از موت پیغمبر سال
 دهم از نبوت پیاده از مکه لطافت رفت و زید بن حارثه بادی بود پس از اهل طائف مساعدتی ندید و موافقتی نیافت
 و غلامان و بخیروان خود را اعزا کردند تا آنحضرت را ایذا نمودند و پشتمای مبارک او را سنگها زدند و فعلین او را خون آلود
 ساختند و خون از زخمهای سنگ آنحضرت بر زمین می افتاد و هر دو بازوی او را گرفته بر بخیزانند و خون میرفت و چون
 میرفت باز سنگ ریز میگرد و خنده میکرد و زید بن حارثه خود را سیر آنحضرت می ساخت تا سروی تمام شکست و
 مخرج شد پس پروردگار تعالی ابری فرستاد تا او را سایه کرد پس جبرئیل آمد و گفت پروردگار تو شنید سخن قوم ترا و آنچه
 بدو کرد و بدو ملک جبال را حکم کرد که اگر فرمائی این قوم را هلاک کنم و هر دو کوه خشین را که مکه در میان آن آباد است
 در هم زنم و ایشان را در میان آن پست گردانم فرمود امید دارم که از اصحاب ایشان کسی بر آید که پروردگار را بگوید
 پرستند و در آخر این حدیث قصه است که در کتب سیر مذکور است و در شرح سفر السعادت نیز از ان چیزی نگردیده ایم اما در
 ذکر بلال و دین قصه ندیدیم آنکه مذکور است زید بن حارثه است و الله اعلم و عن ابی طلحه قال لکننا الی رسول الله صلی
 علیه و آله و سلم اجمع ابو طلحه انصاری که از شایسته محابهت و شوهر مادر است گفت شکایت کردیم ما بسوی آنحضرت
 که سنگی را از فضا عن بطوننا من جبر جبر پس برداشتم و کشادیم از شکمهای خود سنگ سنگ یعنی هر که اسم سنگی از سینه خود کشاد
 و خند و فرخ رسول الله پس برداشت و کشادیم غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عن بطوننا من جبر جبر از سینه خود و سنگ

و سنگ بر سینه در گرسنگی از آن به بندند که تقویت صلب کند و بر استخوان و راه رفتن قوت بخشد از آنکه شکم در و ده بگرند
 رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۱۲۰ و عن ابی هریره انه اصابعهم جمع روایت است از ابو هریره که رسید
 فقرای صحابه را اگر سنگی فاعطاهم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قرقره پس داد آنحضرت ایشان را خرمای منی
 بهر یک خرمای داد یعنی فقر و تنگی رزق بر ایشان بجای رسیده بود که گاهی بیک خرما اکتفا میکردند رواه الترمذی ۱۳۰
 و عن عمرو بن شعیب عن ابيه عن جده عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال گفت آنحضرت خصلتان من کانتا
 و فصلت انک که هر کس که باشند آن دو فصلت در آن کس کتبه الله شاکر اصحاب را بنویسد آن کس را خدای تعالی شکر گویند
 و کبرند من نظری دنیا الی من هو فوقه کسیکه نظر کند در دین خود بسوی کسیکه بالا می اوست یعنی کامل تر و قوی تر است
 از وی در دین فاقندی پس اکتفا کند بسوی و متابعت کند او را و صبر کند بر شاق عبادت و مجاهدت بر عمل بکتاب
 سنت و نظری دنیا الی من هو دونه کسیکه نظر کند در دنیای خود بسوی کسیکه فرو و اوست و کمتر و محتاج تر است از وی
 در دنیا محمد صلی الله علیه و آله پس ستایش کند مر خدا را بنا بر فضیلت و اذن خدای تعالی او را بر آنکس پیشتر گوید
 بر آن کتبه الله فی نوره الله تعالی او را شاکر اوجب نظر ثانی صابر اوجب نظر اول و من نظری دنیا الی من هو دونه کسیکه
 نظر کند در دین خود بسوی کسیکه آنکس فرو و اوست یعنی پس صبر بخند بطاعت و مجاهدت و نظری دنیا الی من هو فوقه و نظر
 کند در دنیای خود بسوی کسیکه آن کس فوق اوست فاسف علی ما فات من پس اندوه خورد بر چیزی که فوت شد او را از دنیا
 لم یکتبه الله شاکر انوسید او را خدای تعالی شاکر بحسب اندوه او بر فوات دنیا و لا صابر او نه صابر بحسب صبر نکردن او بر طاعت
 رواه الترمذی و ذکر حدیث ابی سعید و ذکر کرده شد حدیث ابی سعید خدری که در وی این کلمه است البشر و البشیر
 صعا لیک المهاجرین فی باب بعد فضائل ائمه آن در بابی بی عنوان بعد از کتاب فضائل القرآن ۱۱۰ فصل المصاحف
 عن ابی عبد الرحمن الحبلی نعمتین نام او عبد الله بن زید مصری است تابعی ثقة است روایت میکند از ابو ایوب انصار
 و ابو ذر و عبد الله بن عمرو بن العاص و غیر ایشان مات با فریقته سنه مائه قال سمعت عبد الله بن عمر و گفت شنیدم عبد الله
 بن عمرو بن العاص را که می گفت چیزی که بعد ازین تعجب آن بیاید و ساله رجل و حال آنکه تحقیق پرسید او را مردی این را
 را که قال گفت آن مرد اسنان فقرار المهاجرین ایستیم ما از فقیران مهاجران که الله تعالی ذکر کرده است ایشان را
 باین عنوان و برج کرده بر ایشان و بشارت داده رسول وی بسا بقیت ایشان در دخول جنت فقال که گفت
 مر او را عبد الله بن عمر مالک امراه تادی ایسا آیام تر ازنی است که جای هیچ گیری و میر وی بسوی او می بایست
 با او قال که گفت تادی مر ازنی است که جای هیچ گیری بسوی او قال گفت عبد الله بن عمر مالک مسکن شکر آید ترا
 جای باشی است که می باشی در وی قال گفت آن مرد که هست مرا مسکن قال گفت عبد الله بن عمر و فانت من المهاجرین
 تو از تو فکرانی بحکم عرف قال فان لی خادما گفت آن مرد چون شنید عبد الله بن عمر را که بگوید مسکن را خدا را

پس گفت مرا خدای تعالی نیز هست قال گفت عبد الله بن عمر وفات من المملوک پس تو از پادشاهانی و در حکم ایشان قال عبد الرحمن بن حنین است و فرسخ مشکوة و صواب ابو عبد الرحمن است که راوی حدیث است چنانکه در صحیح مسلم آمده غالباً لفظ ابو از قلم ناسخ افتاد و شما هم بر آن روشنی نوشته شد و جابر ثلثه نفر از ابو عبد الله بن عمر و از آن حضرت و آمدند که پس بسوی عبد الله بن عمر و من نزد وی بودم فقالوا این گفتند یا محمد بن عبد الله بن عمر است و الله ما علی شیء نجد اسوگند تو انانیت ما بر چیزی لا نفقه ولا دابة ولا متاع نه بر خرج و نه بر چار و او نه چربس دیگر از اسوال مقصود انما نفقه و احتیاج و طمع و سوال بود فقال لهم ما شتمکم پس گفت عبد الله بن عمر و مرا این جماعه را چه خواستید شما ان شتمکم رحمت الله اگر می خواهید با وی آئید شما بسوی ما فاطمینا کم پس میدهم شما را ما ایسر الله کم چیزی که آسان گرداند خدای تعالی از برای شما یعنی درین وقت چیزی نزد ما حاضر نیست و ان شتمکم ذکرنا امرکم للسلطان و اگر میخواهید ذکر کنیم قصه شما را برای پادشاه که در آن وقت معاویه بود و ان شتمکم صبرتم و اگر میخواهید صبری کنید فانی سمعت رسول الله زید که من شنیده ام از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقول که می گفت ان فقرا المهاجرین یبقون الاغیاء یوم القيمة الی الجنة اربعین خریفاً برستی که فقیران مهاجران پیشی میکنند تو اگر از ارزاقیاست بسوی بخت بچل سال قالوا گفتند انجماعه فانا نصبر لافسالت شتیایس ما صبر می کنیم سوال نمی کنیم چیزی را رواه مسلم ۲۰ و عن عبد الله بن عمر و قال بنیانا قاعدی السجد در آستانی آنکه من شسته ام در مسجد و حلقه من فقرار المهاجرین بقود و حال آنکه جماعه از فقیران مهاجران حلقه بسته نشسته اند از داخل ابی ناگاه در آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقطع الیهم نشست آنحضرت داخل بجانب ایشان یعنی نشست در میان ایشان فتمت الیهم پس ایستادم من و رفتم بسوی ایشان فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم لیدبیر فقرار المهاجرین باید که بشارت داده شود که فقیران مهاجران بجا ایسر و چه بهتر بخیزی که خوش حال گردانند ایشان را پس هر که بوجه ذوات باشد و تواند که محمول بظاهر باشد و تخصیص بوجه برای آن بود که از خوشحالی در روی ظاهر بگریزد و در خبر خوش را که بشارت گویند هم ازین وجه است که اثر آن در شجره مید آید فانهم بدخلون الجنة قبل الاغیاء باربعین عاماً زیرا که ایشان یعنی فقیران می در آید پیشتر از ایشان پس از آنکه بچل سال قال گفت عبد الله بن عمر فقطع را بیت الوانهم اسفرت پس نجد اسوگند هر آینه به تحقیق دیدم رنگهای فقرار که در دنان بان شد بشنیدن این بشارت قال عبد الله بن عمر حتی تمینت ان اکون معهم معنی ذوق آوردن مرا این حال و تاثیر کرد در من تا آنکه آرزو کردم که باشم من با ایشان و انهم یا از ایشان شک راوی است و تواند که برای تنویع باشد معنی با ایشان باشم و در هر محبت مجلس ایشان باشم تا انوار و سرار برکات صحبت ایشان بنید و زرم اگر چه فقیر باشم یا فقیر شوم و از ایشان باشم و الله اعلم رواه الداری ۲۰ و عن ابی ذر قال امرنی ضلیح بنیج گفت ابو ذر امر کرد مرا دوست جانی من یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بفت خلعت امرنی بحب الساکین و الله انوشتم اول امر کرد مرا بدوستی مسکینان نزد یک تن

العلی بن الحدیث ما نکه لفظ حدیث بیت انکه اتفاق کرده اند بر آن ایامه این است که در کتاب مذکور شد در روایت کرد
 از اطهرانی در بر سه مجسم خود و خطیب در تاریخ بغداد و ابن عدی در کامل و حاکم در مستدرک نیز آورده و گفته که صحیح
 است بر سه طاسم امام بدون لفظ و جعلت و در روایت نسائی نیز از وجه دیگر لفظ من الله یا آمده و اما آنچه مشهور است
 بر زبانهای مردم از زیاده لفظ ثلث در هیچ کتابی از کتب احادیث یافته نشده با وجود تنقیح و تحقیق مگر در دو موضع
 از هیاء العلوم و تفسیر آل عمران از کشف که اقال السخاوی و شیخ ابن حجر عسقلانی در تخریج را فنی گفته
 که بنا فتم لفظ ثلث را در هیچ طریق از طرق حدیث و شیخ ولی الدین عراقی در امالی خود گفته که این لفظ در هیچ کتاب
 حدیث نیست انتی پس معلوم شد که در حدیث چنانکه در کتاب مذکور است اصلاً اشکالی نیست و اگر کسی از این لفظ
 من الله یا ثلث نباشد نیز اشکال ندارد اگر این هر دو باشد اشکال دارد زیرا که صلوة از دنیا نیست و جواب
 میدهد که مراد از دنیا جات این عالم است یعنی درین عالم مراد چیز خوش آمد از آن و امور طبیعی و دنیوی است و سوم
 از امور دین و بعضی گویند که چون آنحضرت دو چیز از دنیا ذکر کرد و طول شد از ذکر امور دنیاوی پس عدول کرد
 با مردمی و اشارت کرد و آنکه خوش داشتن طیب و نشانه بروی است که مانع و شاغل آید از ذکر حق و مناجات و
 بلکه اینها در حق آنحضرت ممد و معاون بودند بر طاعت و عبادت و میتوان که آن امر ثالث دنیاوی که ذکر نکرده است
 اسب باشد چنانکه در حدیث دیگر بروایت نسائی از انس آمده که نبود و دو ستر نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بعد از نماز اسب یا طعام چنانکه از حدیث عایشه معلوم شده و الله اعلم دیگر بدانکه معنی قرۃ العین فی الصلوة
 چنانکه شرح حدیث ذکر کرده اند آنست که مذکور شد و از زبان عامه مردم این دیار شنیده میشود و در بعضی
 رسائل مشایخ نیز نوشته اند که مراد از قرۃ العین فی الصلوة فاطمه زهرا است سلام الله علیها در نماز و این تفسیر
 عدم ذکر و جعلت محتمل لفظ هست اما هیچ یکی از شرح حدیث آنرا نرفته و این احتمال را راه نداده ۰۰ و عن معاذ
 بن جبل رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لما بعث به الی الین قال روایت است از معاذ
 بن جبل که چون فرستاد آنحضرت معاذ را بسوی مین منجب قضا گفت ایاک و التغم دور و از خود را از تنم و ترفه
 و استراحت و تن آسانی فان عباد الله لیسوا بالتغمین زیرا که بندگان خاص خدا که عبادت وی مشغول اند نمیتند
 تنگمندگان رواه احمد ۰۰ و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من رضی من الله
 لیسیر من الرزق سیکر راضی و خوشترند که در از خدا باندگی از رزق رضی الله عنه بالتقلیل من العمل راضی گردد و
 خدای تعالی را دوی باندگی از عمل ۰۰ و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 من جلع او احتاج فکتمه اناس سیکر سینه شود یا محتاج باشد پس بپوشد از مردم و نگوید که من گرسنه ام تا طعامی بدین
 و محتاجم تا چیزی بخورم بندگان خدا علی الله عز وجل این ریزه رزق سینه من حلال باشد لازم و ثابت بفضل خدا که بران

اورا روزی یکجا ال از وجه حلال رو اها البیعتی روایت کرد این هر دو حدیث را بسبقی فی شعب الایمان ۱۰۰

و عن عمر بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان العبد یحب عبده المؤمن الفقیر المستغنی ابدا لعیال برستی که خدای تعالی دوست میدارد و ندهد خود را که مسلمان است و این صفات دارد که فقیر است و پارسا یعنی بازدارنده است نفس خود را از حرام و سوال کردن از مردم و صاحب عیال رواده این ماجه ۱۰۰ و

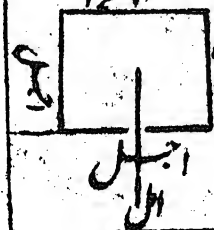
عن زید بن اسلم قال استسقی یوما عمر زید بن اسلم که مولی عمر بن الخطاب و از اکابر علمای تابعین است گفت آب خوردن طلبید روزی عمر رضی الله عنه نجی ببار قد شرب بعل پس آورده شد آب که تحقیق آسینخته شده است بشنید فقال انه طیب پس گفت عمر که این آب آسینخته بعل پاک و حلال است و خوش آسیده است مرا کنی اسمع الله عزوجل لیکن نمی خورم من آنرا زیرا که من می شنوم خدای را عزوجل می علی قوم شما اتمم عیب کرده بر قومی شہوت و خواہشهای نفس ایشان را و سرزنش کرده ایشان را بران و شہرت داد و بدان فقال پس گفت وی عزوجل در کتاب مجید از بیت طیب اکرم فی حیو تکم الدنيا و استمتعتم بها و بعد و استیفا کردید شما شہوتها و نعمتھای خود را در زندگانی

خود که بستر و فرو و ترست یعنی زندگانی این عالم فانی و بهره مند شدید بدان فاحاف ان تكون حسنا تا محلات لتا پس فرمود عمر رضی الله عنه که میترسم من که باشد علمای نیک ماکه زد و داده شد ثواب آن ما را درین عالم یعنی اگر من این آب بخورم و لذت گیرم و غمم کنم می ترسم که این ثواب علمای ما نباشد که درین دنیا داده و تمام کرده شده باشد چنانکه کافران را پاداش علمای نیک هم در دنیا دهند و در آخرت نصیبی نباشد فلم یشر بپس نخورد عمر رضی الله عنه آن آب آسینخته بشنید را رواه زرین ۱۱۰ و عن ابن عمر قال ما استبنا من ترسیر و شیم ما یعنی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از خرم با بخت فقر و حرج و تسلیح حتی فتحنا خیبر یا آنکه گشادیم دیار خیبر را که خرم

در آنجا بسیار بود و فاقم رواه البخاری ۱۶۰ **باب الاول و آخر من اهل بفتح سیم امید داشتن تباہی** کذلک کذا فی الصراح و در قاموس نیز اهل یعنی رجاء گفتند و لیکن ظاهر آن است که مقید باید کرد و باید درازی جات نه امید که مقابل یاس است و در مشارق الانوار گفته که اهل بفتح سیم حدیث کردن آدمی نفس خود را بدینچه در یابد امور دنیا را و بسبب باز روی آن و حریص گردد بران و این معنی نزدیک ترست به او در استعمال آن و لهذا طول اهل را ندوم و دارند و حریص فرط شره و ارادت کذا قال الطیبی و شره آنکه در فی الصراح شره آنرا که شدن بچند

الفصل الاول عن عبد الله قال خط ابني صلی الله علیه وآله وسلم خطا لم يعجب الله ابنه سعو و گفت

کشید آنحضرت شکل مربع را که چهار خط بوسه احاطه کرده و خط خطای الوسط خارجا منه کشید خطی در میان این شکل مربع که بیرون بر آید و است از ان شکل و خط خطای صفارا الی هذا الذی فی الوسط و کشید خطهای خرد متوجه و روسته آرنده بسوی آن



خطی که در میان ست من جانبہ الذی فی الوسط از جانب وی که در میان ست زیرا که یک جانب این خط
 در میان ست و یک جانب وی بیرون نیستہ فقال بذال الانسان پس گفت آنحضرت بذال یعنی این خط
 وسط که در میان شکل مربع واقع است مثال آدمی است و هند ااجله محیط به و این یعنی خط مربع اجل است که
 محیط است با آدمی و هذا الذی هو خارج المله و این جانب که بیرون روند هست اهل است که در از دست و ندهد
 الصغار الاعراض و این خطهای خرد اعراض است بفتح هزه یعنی آفات و علامات مثل امراض و حوادث مملکه که
 عارض شوند و هلاک کنند و از هر جانب متوجه در وی آرند و اندک آدمی و کثرت متعل اند بوی فان اخطاه بذال
 نسبتہ بذال پس اگر خطا کرد و گذشت این عرض و این حادثہ معین گزید و رسید آدمی را عرض دیگر و حادثہ دیگر
 و ان اخطاه بذال نسبتہ بذال اگر خطا کرد و گذشت این حادثہ نیز رسید حادثہ دیگر حاصل آنکه آدمی امید بای دور
 دارد و گمان میرد که سیرد بان امید با حال آنکه اجل قریب ترست بوی از ازل و بگذرد و باسد بان رسید
 جان میرسد در بر فتنه عذر ما به پذیرای بسا آرزو که خاک شده و رواه البخاری ۲۰ و عن انس قال
 خط البنی صلی الله علیه و آله و سلم خط ط کشید آنحضرت چند خط را فقال بذال المله و هذا اجله پس فرمود این خط اهل است
 و این خط اجل است فینما هو کذاک اذا جاره الخط الاقرب پس در آشنای آنکه آدمی همچنین است و بعدین اندیشه
 است ناگاه رسید او را خط اجل که نزدیکتر است یعنی آدمی خواهد که بخط اهل که در ترست پس ناگاه اجل رسید
 بامل نرسیده و رگزد و رواه البخاری درین حدیث در اجمال سه خط ذکر کرد و در تفصیل و خط آورد و ذکر خطوط دیگر که
 در حدیث اول اعتبار نموده بود حذف کرد و ظاهر آنست که محمل این حدیث مضمون حدیث ابی سعید است که در فصل
 بیاید ۳ و عن محمد بن قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر من ادم و شیب فیه اثنتان پر ضعیف میگردد
 آدمی و جوان و قوی میگردد و در وی دو چیز احص علی المال و احص علی العمر احص بر کثرت مال و احص بر طول
 عمر و هر چند پیر گردد و این دو صفت از وی شکسته است نگر و زیرا که آدمی مجبول است بر حب شهوات و
 شهوات بی مال و عمر بدست نیاید و سبب قوی شدن اینها بضعف بدن بعلت آن بود که از شهوات ملکه شد
 و قوت عقلیه که قوت شهویه را از بون دارد ضعیف شده و دفع آن نتواند کرد و پنجمای خوبی بدعکس شده و قوت
 یکیدن آن کم شده و متفق علیه ۴ و عن ابی هریره عن انس بنی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یتال قلب الکبیر
 شایبانی اثنتین همیشه دل پیر و اندوسه وی جوانست در دو چیز فی حب الدنیا و طول الاصل در دوستی دنیا
 و درازی امید متفق علیه ۵ و عن محمد بن قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اعذر الله الی امره و کذا
 خدا ای تعالی جایی عذر و انا که در عذر را از مردی که اخراج پس انگند و هلت داد اجل و اراحتی بطنه شین است
 تا آنکه رساید او را بشخصت سال یعنی این همه عمر بخشید و فرصت داد و توبه نکر و اعذار از خود و دیگر چه بای عذر باشد

جوان گوید چون پیر شوم تو بگویم هر چو پیر و بعضی گویند که معنی عبارت اوست که ثابت و واجب گردانید بر کسی
 که غدر خواهی کنی و گوید و استغفار نماید و در آن قصیر نماید رواه البخاری ۴۰۰ و عن ابن عباس عن ابي
 صلی الله علیه و آله وسلم قال لو کان لاین آدم وادیان من مال لا تبغی ثلثا اگر باشد در آدمی زاد و رود و در پاره
 هر آیت طلب میکند سوم را میسر نمیشود و شکم وی از حرص و لا یملأ جوف این که در علم الاقرب و پیر می کند
 شکم آدمی را مگر خاک یعنی تا در گور رود و حرص از وی نمیرود و این حکم بر غالیست و قیوب الله علی من تاب
 و رجوع بر حمت میکند الله تعالی بر هر که میخواهد توبه و این را زله این روایت و تلمذ بفسان از آن یا سنی آن باشد
 که قبول میکند توبه از حرص مذموم از هر که میخواهد زیرا که توبه از معصیت مقبول است از عمل ظاهری و باطن متفق علیه ۴۰۰
 و عن ابن عمر قال اخذ رسول الله کف غنیمت فغیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست زد و بعضی جدیدی بعضی تن من
 یعنی بعضی از اعضای من مثل دست و دوش چنانکه عادت است در سخن گفتن نصیحت کردن و چون خصوصاً
 فراموش کرد و محمل گفت و در بعضی روایات آمده که گرفت هر دو دوش مرا فقال پس گفت کن فی الدنیا کما کن فی
 بایش در دنیا چنانکه گویا شهر غریبی او عابر بسیل یار گذری مبالغه درین بیشتر است چه غریب گاهی روزی چند
 اقامت نیز کند و مشغول گردد و اما آنکه بسراست میگردد و دل بچیزی نزنند و بعد نفسک من اهل القبور و بشما
 خود را از مرگان که در قبر آسوده و از همه گذشته اند و شبه بکن با ایشان و هم در زندگی در حکم مرده باشد رواه البخاری
 و شرح این سخن بسطی طلبه بدانکه حقیقت موت چیست انقطاع تصرف روح از بدن و کشته شدن پیوندی از
 و سیدون آمدن بدن از آنکه بودن او و روح را و روح بموت بدن منعدم و نابود نگردد و بلکه متغیر میگردد و حال او
 چنانکه سلب کرده میشود از وی چشم و گوش و زبان و دست و پا و تمامه اعضا و حواس و جدا کرده میشود از او
 اهل و اولاد و اقارب و آشنایان و دوستان و دور کرده میشوند جمل چشم و داه و غلام و در اب و در اکب زمین
 سر او هر چه از متاع و اسباب و آلات دنیا است پس تشبه بر دکان و در آمدن در حکم ایشان آن بود که نصف
 گرد و بقطع علائق بدنی مما لکن پس قطع کند تصرف روح از جوارح در ارتکاب محرمات و مکرهات و بدانکه هر چه
 در دست تصرف است از دنیا از آن اوست بلکه همه از آن مولی تعالی است و علامت او آن است که بفقدها
 آن اند و همین نگردد و بوجدان آن سرور نشود و همچنین منقطع گردد و از اهل و عیال و اقارب و معارف و سبب ایشان
 حرام دیگر و نفیست پس هر که باین صفات مشغول شود شاگرد و بر دکان داخل باشد در حکم ایشان پیر می کند
 شرط و آداب دیگر که بدان شاگرد دکان و در گور خشتگان گردد یکی از آنکه توبه است و آن بر آمدن است از هر طلب
 جز خدا چنانکه بموت و زهر است و آن بر آمدن است از دنیا و محبت آن و از شهوات و لذات آن چنانکه بموت و کمال
 و آن نیز بر آمدن است از قید اسباب چنانکه بموت و تمام است و آن بر آمدن است از شهوات نفسانی چنانکه بموت

نویسنده و تالیف مشتمل بر کمال باطن

و توجه الی الله در وی گردانیدن از مساوی او چنانکه موت پس باقی نماند هیچ مطلوب و محسوب و مقصود جز خدا می نمود
و صبر است و آن بیرون آمدن است از خلوه نفس بجا بهت چنانکه موت بی مجاہدت و رضا است و آن بیرون آمدن
او خشنودی نفس و در آمدن در خشنودی حق تبارک و تعالی و تسلیم احکام از لیه و تفویض تمامه امور به تدبیر و تشریف الهی
سبحانه بی منازعت و اعتراض چنانکه موت و ذکر است و آن بیرون آمدن است از ذکر مساوی مولی بهانه چنانکه
موت و مراکبه است و آن بیرون آمدن است از حول و قوت چنانکه موت این صفات و این حالات چون حاصل گردد
مردگان گردد و در شمار اصحاب قبور است این است معنی قول آنحضرت و عند نفسک من اهل القبور و موقوفه قبل این تو توان
نیز این معنی دارد موت اختیاری این باشد که اذکر شیخ عبد الوهاب الحقی فی رساله فضل التوبه ۴۰۰ فصل الثانی

عن عبد الله بن عمر قال مر بنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم انا و ابي الطيقن شيئا عبد الله بن عمر رضي الله
عنهما گفت که گذشت آنحضرت بر ما روزی و حال آنکه من و مادر من گل اند و میگردیم چیزی را یعنی گل اصلاح میکردیم
دری یا دیواری فقال پس گفت آنحضرت ما هذا بیت این و چکار می کنید یا عبد الله قلت گفتم من شیئی فضل چیزی است
یعنی دیواری است که اصلاح می کنیم درست یساریم از اقال فرمود آنحضرت الامر اسرع من ذلك کار شتاب تر است
از این یعنی بیرون آمدن از دنیا و گذشتن از این شتاب تر و درست از دیر پائیدن در این که محبت آن مشغول شو

و خانه را اصلاح کنی رواه احمد و الترمذی و قال هذا حديث غريب ۴۰۰ و عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم
كان يهرق المار بود آنحضرت که میخیزت آب را یعنی بول میکرد و تشبیه بالتراب پس تمیم میکرد و خاک پیش از آنکه وضو بیاورد
فأقول پس می گفتم من یا رسول الله ان المار منك قريب بدستی که آب از تو نزدیک است یعنی آنقدر دور نیست
که بآن تمیم توان کرد و قبول میگفت آنحضرت ما يدريني لعلي لا ابلغه چه دریا بانه مرا یعنی چه دانه شاید که ترسم من آب اینست
عمر فانه کند و فرصت نیابم که وضو کنم باری بالفعل کینوع طارئة خود حاصل کرده باشم عادت شریف چنان بود
که بعد از نقص وضو و تمیم کردی پیش او بلکه وضو از او برای سبادت به تحصیل نوعی از طهارت و این تمیم آن
تمیم نیست که محبت فقدان آب به کنند و بدان نماز گذارند رواه فی شرح اشته و ابن الجوزی فی کتاب الوفاء ۴۰۰

و عن انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال فرمودند ابن آدم و هذا اجله این آدمی است و این
اجل او است یعنی نزدیک است بومی و وضع ید عند قفاه و نهاد آنحضرت از برای تصویر تمثیل قرب موت یا دمی
دست خود را نزد قفای خود یعنی مرگ در قفای آدمی است و قریب بوی فی الصراح قفای پس شتم بسط بستر بکشد و دراز
کرد آنحضرت دست را و در داشت از قفا از برای نمودن درازی اهل فقال و ثم امله فاستیجاست یعنی بجای دو اهل

و ایسا و یعنی اهل نوعیک آدم و اهل دور نیست رواه الترمذی ۴۰۰ و عن ابی سعید اخذری ان النبي صلى الله عليه
وسلم عز و ج و این دیده آنحضرت بجلالیه چینی را پیش خود و آخر الی جنبه و بجلالیه چینی نزد دیگر پیروی آن چوب اول

و آخر ابعده و بجلایند چونی دیگر را دورتر از چوب اول فقال پس گفت آنحضرت اندرون ما بیا آید می بایست و بعد از آنکه عیثی مثال این سه چوب قالوا البدر و رطله اعلم قال فرمود و هذا الانسان و هذا الاصل این چوب اولی که می بینیم مثال آدمی است و این چوب دیگر که خلا نیدم مثال مرگ است که متصل است با آدمی ابراهه قال ابو سعید خدری می گویند که گمان میرم آنحضرت را که فرمود و هذا الاصل و این چوب سوم که خلا نیدم اصل آدمی است که دور و دراز تر رفته است فیتعالی الاصل پس در سیکرد و غرض میکند آدمی اصل را و بخوابد که بسد بان و در یابد آنرا فلو طقه الاصل و ان الاصل پس ناگاه دریافت و در سید او را مرگ نه آنکه بسد اصل را رواه فی شرح استه ۰۰ و عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال فرمود آنحضرت عمر امی من ستین سنة الی سبعین عمر است من اکثر از شصت سال است تا هفتاد و نیمی غالب این است و گاهی در سیکند و چنانکه در حدیث آئیده فرموده است رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۰۶ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اعلم امتی ما بین استین الی سبعین اکثر عمرهای است من میان شصت سال است تا هفتاد و آنرا هم من بخور و ذلک و کمتر کسی است از است من کسیکه بگذرد از مقدار رواه الترمذی و ابن ماجه و ذکر کرد که ده حدیث عبد الله بن الشخیر بکثیرین مجیه و خارجیه مشدوده و یا بر تحانیه ساکنه فی باب عیاده المرضی در باب پیش نمود

بیمار ۳۰ الفصل الثالث عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان النبي صلی الله علیه و آله و سلم قال اول صلاح هذه الامة اليقين والزهدين يكي این است یقین است بر برزاقیت حق و ضمانت وی تعالی از راق را و زهد بی رغبتی در دنیا و چون یقین بر برزاقیت حق حاصل شد بخل نخواهد کرد و بخل بحسب بی یقینی بوصول رزق است میگوید که اگر مال من کنم و از دست دهم دیگر از کجا خورم و چون زهد کرد و طول اصل و امید بقادر دنیا نخواهد ماند ازین جهت فرمود که و اول فساد ما البخل و الاصل و هتین فساد است بخیلی در زیدین در صرف و اتفاق مال و در از داشتن اصل و بقادر دنیا است که ضعیف بر برزاقیت حق و زهد در دنیا است رواه ابیهقی فی شعب الایمان بدانکه شیخ اجل اکرم عارف با سعد عبد الوهاب متقی رحمة الله علیه در سانه کمال التین فی تحصیل یقین فرموده است اعتقاد چون بحد جزم رسد و مستند بدلیل و بر بان بود که اثبات حق کند آنرا در اصطلاح حکما و متکلمین یقین گویند اما نزد صوفیه تا قصد یق غلبه و استیلا می بردل نیاید بحیثی که متصرف و حاکم باشد بر دل تا بجزایهای که موافق باشد تحلیص کند و از چیزهایی که منافی و مخالف باشد زاجر و مانع گردد و از یقین بگویند مثلا کسی را جزم بر دل موت حاصل است اما آنکه ذکر موت بر دل وی غلبه و استیلا دارد و متحکم متصرف است بر استدعا و موت بفعل طاعات و ترک معاصی باعث صاحب یقین است و یقین در چهار موضع باید که اگر چه مجموع آنچهار خبر داده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدان چیر محل و موضع یقین است اما اصول آن چهار چیز است که سالک از یقین کردن در آن چاره نیست اول توحید بدانکه هر چه واقع میشود بقدرت حق واقع میشود دوم توکل و استوار داشتن ضمانت خدای تعالی در رسانیدن رزق سوم یقین کردن در جزای اعمال از ثواب و عقاب چهارم یقین کردن در احوال

در اینجا

خدای تعالی بر احوال بنده در همه حال پس فائده یقین در توحید عدم التفات است بسوی مخلوقات و فائده یقین در رسیدن رزق اجمال است و مطلب وی یا ترک تا مسافت بر فوت آن و فائده یقین در خیرای اعمال اقدام نمودن است بطاعت و دور بودن از معصیت و فائده یقین در اطلاع خدای تعالی آنست که مبالغه کنی در اصلاح ظاهر و باطن انتهی محصل کلام شیخ و مراد در حدیث یقین بر زانیت حق و توکل بر وسعت چنانچه گفتیم بقرینه مقابل آن که بخل است و یقین کردن بر زانیت حق و بلوغ رزق و استوار داشتن نعمات خدای تعالی را منبری است از منازل و از کسب چاره نیست مرسلک راه حق را و فراغ عبادت موقوف بر آن است قال شیخ الامام قطب وقتة ابوالحسن الشاذلی اکثر

حجب الخلق عن الحق انسان هم الرزق و خوف الخلق و هم الرزق اشد الحجابین ۲۰۰ و عن سفیان الثوری قال ليس الزهد في الدنيا بل ليس الغليظ و الخشن و اكل الحبب سفیان ثوری رحمه الله عليه گفت نیست زهد در دنیا و بی رغبتی در آن و شیدان جائده ستر و خوردن خوردنی غلیظ خشن بزمزه و نان بی نان خورش حبیب بفتح جیم کسب شین معجمه و بار موحده خوردنی غلیظ و خشن و قیل طعام بی نان خورش و انما الزهد فی الدنيا قصر الامل نیست حقیقت زهد در دنیا مگر کوتاهی امل و اوامری شرح است ۲۰۰ و عن زید بن اسین قال سمعت مالكا و سئل ای شی الزهد فی الدنيا زید بن جین که یکی از یاران امام مالک است گفت شنیدم مالک را در حالیکه پرسیده شد از وی که چیست زهد در دنیا قال گفت در جواب این سوال طلب است و قصر الامل حقیقت معنی زهد پاک و حلال بودن کسب رزق است که از از وجه حلال پیدا کنند و کوتا بودن امل است

رواه البیهقی فی شعب الایمان ۱۱۰ باب استحباب المال و العمل للطاعة ۱۱۰ استحباب نیکو شدن و فی الصحاح مال خواسته اموال جماعت و اشتقاق مال از میل است و آدمی بالطبع بدان مال است و عمر باقی و انعم زندگانی در بین بعضی نیر آمده و اگر در مقام قسم واقع شود فتح افصح بود ۱۱۰ الفصل الاول ۱۱۰ عن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت سعد بن ابی وقاص گفت آنحضرت ان العبد التقي التقى الخفي خدای تعالی دوست میدارد و بنده را که این سعادت دارد و تقی بر پیرگار غنی تو نگر جمال یا بدل و آورده این حدیث در باب استحباب مال و دلالت دارد که مرغوبا جمال است خفی پنهان یعنی گوشه گیرنده از خلق برای عبادت چون بخلق احتیاجی و نیازی ندارد و از خلق گوشه گرفته عبادت مشغول است و بعضی بجا جمله نیز روایت کرده اند معنی مهربان و نیکی کننده بخلق و این معنی فیما موانع درست و در بعضی نسخ مصابیح بعد از التقی الخفی نیز آمده معنی پاک و لطیف روایة مسلم و ذکر کرده شد حدیث ابن عمر که او را ش اینست لا اله الا انتین فی باب فضائل القرآن ۱۱۰ الفصل الثاني ۱۱۰ عن ابی بکر ان رجلا قال روایت است از ابی بکر که صحابی مشهور است از اهل طائف و احوال وی در مواضع مذکور شده که مردی گفت یا رسول الله ای الناس خیر کدام یکی از مردان بهتر

قال گفت آنحضرت من طال عمره و من علمه بهترین مردم کسی است که در از دست زندگانی او و نیکوست که دار او قال گفت آخر قای الناس شب پس کدام یکی از آدمیان بدتر است قال گفت آنحضرت من طال عمره و سا عمره بدترین آدمیان کسی است که در از

عمر او و بدست محل او ظاهر اعتبار غالب راست و اگر عمل نیک و بد هر دو برابر باشند بوجهی غیر از او بود و بوجهی مستند
 با وجود آنکه تحقیق این ماده نادرست فافهم راه احمد و الترمذی و الدارمی ۲۰ و عن عید بن خالد کفیت او ابو عبید
 سلمی است صحابی مهاجری سکونت کرد که در آن ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم آخی بن رعلین روایت میکند که آنحضرت
 بر اجدی داد میان دو مرد از صحابه خود چنانکه منقول است که یکبار میان دو کس از مهاجران عقد اخوت بست و بار دیگر
 در میان مهاجرین و انصار قتل احدی هانی سبیل الله پس کشته شد یکی از ان دو مرد در راه خدا شهید شد ثم مات الاخر بعده
 پسر مرد دیگر از ان دو مرد بعد از وی حجت او نحو یک هفت یا مانند آن فصلوا علیه پس نماز گذاردند صحابه برین
 مرد فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ما قتلتم کفیت و چه خواندید در نماز که بروی گذاردید و چه دعا کردید و او را
 قالوا هو نا اعدان غیره ویرجه گفتند دعا کردیم خدا را که بیاورد او را و رحمت کند او را و یقین بصاحبه و برساند او را بیا
 وی که شهید رفت در مرتبه و مقام فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فاین صلوة بعد صلوة پس اگر
 این مرد که پسر مرد برابر باشد در درجه بآن بار خود که پیشتر از وی رفت پس چه شد و کجا رفت ثواب نماز این مرد که بعد
 از وی گذارد و عمل بعد عمل که باشد ثواب دیگر عملهای این مرد که بعد از وی کرد و او قال صیام بعد صیام را وی شک دارد
 که و عمل بعد عمل گفت یا گفت و صیام بعد صیام یعنی کجا شد ثواب روزه وی که بعد از وی داشت لما بینما البعد ما بین
 و الارض تحقیق تفاوت درجه که میان این مرد است و درشت و در قرب الهی تعالی و در ترشتر است از تفاوت
 مسافتی که میان آسمان و زمین است و راه ابو داود و انسائی اینجا اشکال می آرند که چگونه فاضل و راجع آید عمل این مرد و پسر
 که در یک جمعه کرد و بر شهادت آن مرد که پیشتر رفت و با وجود آنکه درجه شهادت که در راه خدا و انظار دین حق یافت
 بالاتر است خصوصاً در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که زمان مبادی دعوت و قلت اخوان دین است جواب میگویند
 که این مرد نیز مراد از راه خدا و شهادت داشت پس جزا داده شد بریت او و نیز میگویند که آنحضرت سید است که
 عمل این مرد بی شهادت مساوی عمل آن شهید است بحجت مزید اخلاص و قتل و معرفت یا زیادتی عملی که بعد از وی کرد
 پس نه بر شهید فاضل تر و راجع تر است بر غیر شهید علی الاطلاق بسا غیر شهید که فاضلتر بود از شهید دلیل برین سخن حال صدق
 است رضی الله عنه نسبت بشهادت صحابه که اقالوا ۳۰ و عن ابی کبشه بفتح کاف و سکون موصوفه الانماری بفتح نون
 و سکون نون نام او عمر بن سعد و بعضی گفته اند سعد بن عمرو و بعضی عامر بن سعد نزول کرد شام را و بود قدوم وی آنرا
 باخبرین ان خطاب انه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول روایت میکند که شنید آنحضرت را که میگفت ثلاث
 اقسام علیین خصلت است و سه حکم که سگند میخورم بر آنها که حق اند و احد حکم حدیثا و غیر انهم بر شهادتی را فاضلتر
 پس یا دیگر بر دیگران دارند آن حدیث را قال الذی اقسام علیین پس آن سه چیز که سگند میخورم حقیقت آنها نیست فا
 بالقص ماثل عید بن سعد و پس بدستیکه شان نیست که کم نشد هیچ بنده از جهت تصدق کردن بر فقرا چه تصدق اگر چه

در صورت نقصان است ولیکن چون موجب خیر و برکت است در دنیا و بسبب حصول ثواب در آخرت در معنی زیادتی است
 نقصان و لا ظلم عبد ظلمه صبر علیها کستم کرده نشد بند و بیچ کستم کرده شدنی و گرفته نشد از وی مالی بناحق که صبر کرد
 آن بنده بر آن مظلوم الا زاده اسد بهر اگر آنکه زیاده کرد آن بنده را خدای تعالی بآن مظلوم غنیمت مطلقه بفتح میم کسر لام
 و فتح نیز آمده صد یعنی ظلم کردن و نام مالی که ظلم گیرند نیز آمده و لا فتح عبد باب سئله کشا بیچ بنده در سوال کردن
 از مردم الا فتح اسد علیه باب فقر مگر آنکه کشا خدای تعالی بروی در فقر را و اما الذی احد ظلم فاحفظوه و اما ان حدیث
 که گفتم میخوانم بر شما پس یاد گیرید آنرا اینست که میگویم فقال پس گفت آنحضرت در بیان آن حدیث انما الدنیا لادنی
 فقر نیست دنیا مگر برای چهار کس و مختصست احوال دنیا درین چهار مرتبه عبد رزقه اسد مالا و علما اول بنده که داده
 او را خدای تعالی مال و داد انش که بدان طریق صرف و کیفیت انفاق مال در مصارف خیر و وجه پشیمانده فقیه
 فیه رب پس این بنده تقوی میکند درین مال پروردگار خود را و از تکاب میکند در دخل و خرج آن حرام و نامرضیات حق را
 و حاصل رحمه پیوندمیکند و نیکی و احسان مینماید خویشان خود را و عمل بعد فیه بجهت و کار میکند برای خدا درین مال بحق مال یعنی
 حقوقی که متعلق است بآن مثل زکوة و کفارات و ضیافت و صدقات یا بحق خدا که فرموده است صرف مال را در احوال
 آن نمند با فضل المنازل پس این بنده در فاضل ترین مرتب و منازل است و عبد رزقه اسد علما دوم بنده است
 که داده است او را خدای تعالی علم بحسن انفاق و صرف مال در وجه خیرات و مبرات و حصول ثواب بآن و علم برزقه
 مالا و نداده است او را خدای تعالی مال فهو صادق اینست پس این بنده مقتضای علمی که دارد و صادق و صلاح است نیست و
 و دوست دارد و آرزو میکند و جو مال را بقول لوان لی مالا املت فیه عمل ظان میگردد آن بنده اگر میبود و مالی بر آن
 عمل میکرد و عمل فلانی که تقوی میکند پروردگار را در مال و صله رحم میکند و صرف میکند مال را در حقوق فاجر بها و پس خرد و
 ثواب این هر دو بنده برابر است اگر چه از بنده اولی بوجه مالی انفاق با فعل می آید و از دوم نه اما مقتضای نیست صداقت
 که دارد و اجر آن می یابد و عبد رزقه اسد مالا و علم برزقه علما سوم بنده است که داده است او را خدای تعالی مالی و نداده است
 او را علمی که بدان تقوی و زهد و صرف مال در حقوق نماید فهو شیطانی ماله غیر علم پس این بنده خبط و غلط میکند در مال خود و
 دست و پاییز ندی علم و دانش و تامل و تمیز و طریق خیر و شر و صرف میکند آنرا در غیر حق چنانکه فرموده است لا تملی فی ربه
 و لا یصل فی رحمه و لا یعمل فی حق تقوی میکند در مال پروردگار خود را و صله نمیکند رحم خود را و عمل نمیکند در وی بحق فذا است
 المنازل پس این بنده در پلید ترین جاهاست و عبد ظلم برزقه اسد مالا و علما چهارم بنده است که نداده است او را خدای تعالی
 مال و نه علم نیز میان وجود و شر فهو یقول لوان لی مالا املت فیه عمل ظان پس وی میگردد اگر میبود و مالی بر آن عمل میکرد
 در وی عمل فلانی که اشراف و از آن میکند فهو قیته پس اینست نیست وی و در رها سواد و بارگناه ایشان که بیدارند بجهت خود
 آنرا برابر است رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن بیچ اینجا نیست بر معنی غم باید حل کرد و آدمی بر غم مصیبت ما خود است

و معنی غم آن است که سجده است بران و هیچ مانعی از جانب انبیت مگر عدم قدرت و نارسیدن بدان و اگر قدرت یابد
و برسد بی توقف میکند مثلاً اگر یکی غم برزند دارد آن غم است و ما خود است بران اگر چه غم زنار نباشد اما گناهیست
سبب خود و تفصیل کلام آنست که اول و سوس شیطان که در دل افتد بی کسب و فعل آنرا هوس خوانند و بر هوس
مواخذه نمود و چون در خاطر بنشیند و در باطن جولان کند و بگردان خاطر خوانند و خواطر از آنست و موجه محمد صلی الله
علیه و آله وسلم مرفوع و محفوظ و مواخذه بران نه و این از خصائص این است که از درگاه رحمت خاص
پروردگار تعالی بدان مخصوص شده اند بعد از ان بهم است که قصد و نیت فعل دارد و حسنات بخیر قصد و نیت حسنات
می نویسند و در سیاحت نه بعد از ان غم است چنانکه تصویر نموده آمد و در روی مواخذه است بر وجهی که مذکور شد و ...
و عمن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ان الله تعالی اذا اراد بعد خیر استعمله فرمود آنحضرت
که الله تعالی چون خواهد بدیند نیکی را بکار میدارد و او را تفصیل و کیفیت سیمایس گفته شد و پرسیده شد از ان حضرت
که چگونه بکار میدارد و الله تعالی او را یار و رسول الله قال یوفقه لعل یصلح قبل الموت فرمود و توفیق میدهد او را برای عمل خیر
پیش از مردن از اینجا تفصیل حیات لازم آید که در روی کاری توان کرد و راه الترمذی و ... و عمن انس رضی الله عنه
برادر زاده حسان بن ثابت است او را پدر او را صحبت است نزول کریمیت المقدس را و بعد دوست در شامین قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لکس من ان نفسه زریک و فرزند و توانا کسی است که مطیع و فرمان بردار و زبون گردان
نفس خود را و عمل لما بعد الموت و کار کند برای ثواب و جزا که بعد از موت یابد و العاجز من اتبع نفسه هواها و احمق و نادان
و ناتوان کسی است که پیرو گرداند نفس خود را و هوای نفس را یعنی هر چه نفس خواهد از محرمات و شهوات بدد او را و با نفس سیر
نیاید و در دست شهوات عاجز بود و او را هوای نفس گردد و دینی علی الله و یا هو و انکه مصیبت می دزد و بر خلاف فرمان خد
میرود و عمل خیر نمیکند و توبه و استغفار نمی نماید آرزو و خواهش دارد و برخدا که راضی گردد و بخشد و در آرد و راه الترمذی
و ابن ماجه شیخ ابن عباد شاذلی رحمه الله علیه در شرح حکم میگوید که علماء با الله گفته اند رجا بکاذب که مغرور گردد و صاحب آن از
دیار ماند و عمل و دلیر گرداند او را بر گنا بان بحقیقت رجا نیست بلکه آرزو فریب شیطان است معروف کرخی رضی الله عنه
طلب بهشت بی عمل گناهیست از گنا مان و امید شفاعت بی سبب و علاقه نوعی است از فریب و امید داشتن رحمت از سبب
فرمان برداری بخند و احمق و جهالت است و حسن بصری گوید که قومی را باز داشت آرزوهای آمرزش تا بیرین نقد از دنیا
و حال آنکه نیست ایشان را حسد بیکدیگر از ایشان نیک دارم گمان را بر پروردگار خود که آمرزند و است دروغ میگویند اگر نیک
بودی گمان می برد پروردگار نیک کردی عمل را و گفت دور باشید ای بندگان خدا ازین آرزوهای باطل که اینها و ادبها
احتمقان است که افتاده اند و روی بخند اسد کنند خدا و خداوند تعالی هیچ بنده را با آرزوهای او خیرند در دنیا و نه در آخرت و عمر بن منصور
یکی از یاران خود نوشت که تو اهل داری بد از می عمر خود و آرزو داری بر خدا بکار بد و خواهی که آهسته و سبکی بی احاطه الله

۱۰۰ - الفصل الثالث . عن رجل من اصحاب النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال كنا في مجلس فطلع علينا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مروى است از مردی از اصحاب آنحضرت که گفت بودیم ما در مجلس برآمد آنحضرت طلوع کرد بر ما و علی را سه اثر مار بود بر سر مبارک آنحضرت اثر آب یعنی غسلی تازه افکنده بود و در وقتی که ما را می بر جان با کمال خوف و فتنه این گفتیم یا رسول الله ترا کی طیب النفس می بینم ما ترا خوشحال خوشدل قال اجل فرمود آری همین است که شما میگویند قال گفت راوی ثم خاض القوم فی ذکر الغنی پسر در افتادند قوم در ذکر تو نگری که نیک است یا بد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله لا باس بالغنی لمن اتقى الله عز وجل نیست باک تو انگری مگر کسی را که تقوی کند خدای را عز وجل چه مرتبه غنی شاکر بلند است و الصلح لمن اتقى خیر من الغنی و تندرستی بهتر است مگر کسی را که تقوی در روزان تو نگری و طیب النفس من النعم و خوشدلی و خوشحالی از جمله نعمتهاست که شکر آن واجب است و سوال کرده خواهد شد بنده از وی در قیامت چنانکه در قرآن مجید میفرماید ثم لتسألن يومئذ عن النعم واه احمد ۲۲ و محسن سفیان الثوری قال کان المال قیامی کبره سفیان ثوری گفت بود مال در زمان پیشین که مکر و ده داشته میشد زیرا که زهد و قناعت در دنیا شعار اهل آن روزگار بود و قوت لایموت بی سعی در دود و توجه بهلوک و امر اسیرید و از ایشان آزاری و دیر و خواری نمیدید فاما الیوم فهو ترس المؤمن اما امر و درین روزگار که ما تمیم چون باعث زهد و قناعت است افتاده و احتیاجا به غالب آمده و برای تحصیل قوت توجه و تر و در در اغنیای خواری بایک شید مال پسرسلما ن است که بسبب آن از آزار رسیدن بهام حوادث و بلا یا در امان است مستغنی است بدان از توجه بهلوک و امر او قال و گفت سفیان ثوری لولا هذه الداء ما لم یتمتع بالمال الملوك اگر نبی بود این دنیا را بهر آئینه مندیل میساختند ما را این دنیا داران و خواری میشدند و مندیل بکبر و فتح میخسختند که بدان دست و روی پاک کنند کنایت است از ابتدال و خواری داشتن و قال و گفت سفیان من کان فی یدیه من هذه فلیصلکمه سیکه باشد در دست وی چیزی ازین ماها پس باید که صلاح کند و ترتیب دهد و زیاده گرداند از اوقات زمان ان احتیاج زیرا که این زمانی است اگر محتاج شود کسی کان اول من یبذل دینه باشد آنکس اول کسیکه بذل کند و از دست دهد و درین خود را و قال و گفت سفیان الحلال لا یحتمل السرف مال حلال احتمال ندارد و بر بنیدار و افراط و اسراف را یعنی نبی باید در مال حلال اسراف کرد و باید آن را نگاه داشت و با احتیاط خرج کرد تا چندگاه باقی ماند و قوام دید و باید مراد آنست که مال حلال کم میباشد و انقدر نبی باشد که در وی اسراف توان کرد و راه فی شرح گفته ۳۰ و محسن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نیادی منادی منادی یوم القیمة آواز میدهد آواز دهنده روز قیامت یعنی فرشته که خدای تعالی امر میکند او را بدان این انبار بهترین کجا اند پسر ان شصت سال یعنی آنها که عمر ایشان در دنیا شصت سال بگذرد و این را نسبت بسال عمر میدهند چنانکه میگویند مات و هو ابن ثمانین یا تسعین و هو العالم الذی قال الله تبارک و تعالی و این شصت سال عمری است که گفته است خدای تعالی در شان او این آیت را اولم نعمرکم

ترانیده شده است تا آنکه میر و خشت پیر فی طاعة الله و طاعت و فرمان برداری خدا یعنی فرض کرده شود که از ولادت تا وقت پیری در سجده و نماز بر روی افتاده باشد یا مراد بعد از بلوغ بر مرتبه تکلیف باشد مخفیه فی ذلک الیوم هر آنکه کم می شمارد این افتادن خود را در طاعت و عبادت و در آن روز یعنی روز قیامت و لو داده ردالی الدنیا هر آنکه دوست میدارد که باز گردد انیده شود و بسوی دنیا کی مایزد او من الاجر و الثواب تا زیاده شود و از مرد و پادشاه علی پس حسب عمر زیاده باشد تا موجب زیادت عمل گردد و بهتر و دوست تر بود و اها احمد . **باب التوکل و الصبر** و کل و کول در لغت گذاشتن کار را بجسی و بازداشتن و و کاله بفتح و کسر اسم است از ان و توکل اظهار عجز خود و استیاضه بر غیر کردن و توکلان بضم اسم از ان و در شرح عبارت است از باز گذاشتن بنده کار خود را بخواه او بر آمدن از تدریس نفس و تبری از حول و قوت خود و توکل در همه کارها و در بیشتر استعمال وی در کار رزق بود و حقیقت معنی توکل ثقه و اعتماد است بر ضمانت حق عزوجل از زانندگان را و ترک اسباب کسب شرط آن نیست بلکه باید نظر از ان ساقط بود چه توکل کار دل است چون یقین بر ضمانت حق حاصل شد توکل درست آمد تعطیل جوارح شد طاعت و کار و کسب آن منافات ندارد و در ایشان که ترک اسباب کنند از برای تحقیق مقام توکل و ریاضت نفس کنند تا نظر از ان ساقط گردد و یقین حاصل آید بان که وجود اسباب در وصول رزق شرط نیست و بعضی تفسیر کرده اند توکل را به بیرون آمدن از کسب و اسباب بجهت وثوق بر ذاتیت پروردگار تعالی و این ابتدای حال توکل است یا مراد بیرون آمدن است از تعلق دل بدان و فتنی را بیشتر اسباب مانع از توکل نیاید یقین او در مباشرت اسباب و ترک آن بر یک حال بود مثلاً منتهی اگر درخت خرما بنشیند و بطریق خرق عادت در ساعت بیاراید یقین وی بقدرت صانع تعالی درین صورت و در صورت درخت خرما که بعد از سالهای فراوان بطریق جری عادت بار می آرد و گمان باشد بلکه مشاهده صانع بحال قدرت او در صورت اسباب و ترتیب سببات بر ان بیشتر است و در صورت بی سببی همان یک فعل است و سبب اینجا چندین افعال یقین و احکام محکم است که در اینجا نیست و در ترک اسباب تعطیل خلق الهی است غرض آنه و صبر و لغت بمعنی حبس و منع و بازداشتن نفس از چیزی که آنرا بفارسی تشکیبائی تعبیر کنند و در شرح غالب آوردن و اغیة حق بر عیثه نفس نزد معارضه شیخ نجم الدین کبری قدس سره فرموده صبر بیرون آمدن از حظ نفس مجاهده و ثبات بر بازداشتن از مالوفات و مجوبات وی و در عوارف گفته افضل اقسام صبر کردن است بر خدا بصدق توجه و دوام مرتبه و قطع خاطر و خاطر فرموده که صبر فرض باشد و نفل فرض چنانکه صبر کردن برای فراغ ترک محرمات و از جمله صبر که نفل است صبر کردن است بر فقر و شد آمدن و صبر کردن نزد و صدقه اولی و گمان مصائب و ترک شکایت و انحامی احوال و کرامات و اقسام صبر فرض و نفل بسیار است و بسا کس که بر تمام اقسام صبر نتواند ایستاد و بحال صبر و لزوم مراقبه بر عایت توجه و نفی خاطر بر وی تنگ آید منتهی و صبر نیز با وجود کثرت اقتضای در استعمال مخصوص بود بصبر بر بلا یا مصائب بلکه در

چنانکه شکر در رزق و در سائل این فقیر رساله است و بیان صبر و ذکر انعام آن سببی توجیهی الاصاب بالصر فی جمیع الاول
 که در اینجا بیان صبر و ذکر مواد و محال آن تفصیل کرده شده است ۱۰۰۰ **الفصل الاول** بحسب ابن عباس
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یدخل الجنة من استی سبعون الف الفیه حساب می در آید بهشت را از است که
 هفتاد و نه اکس بحساب هم الذین آن در آینگان بهشت را بحساب آن کسانی اند که لایستقون ولا یطیرون انفس
 نمی کنند و شگون بد نیگیرند و علی ربهم یتوکلون و بر پروردگار خود توکل دارند متفق علیه ظاهر است و الله اعلم که مراد استرقا
 برقی جا بهلیت است که از کتاب و سنت معلوم نشد و شایع آنرا تقریر نموده و این فیضیت در آن از وقوع و ترک قرینه قول او
 ولا یطیرون چه مقرر است که تطییر از عادات جا بهلیت است و نهی عنه و اجتناب از عادات جا بهلیت بر عاقله مسلمانی
 لازم است و با وجود آن در وی فضیلت است و بر وی جزای جزیل مترتب ساخته که در آمدن بهشت است بحساب
 زیرا که اکثر مسلمانان مبتلا و گرفتار اند بسبب اگر چه از جا بهلیت بود و این نیز از درجات توکل است و بالاتر از آن
 ترک استرقا و معاصیات و تدبیرات است مطلقا که از برای تحقق مقام توکل کنند و متعارف از توکل این معنی مفهوم میگردد
 و لهذا تفسیر کرده اند توکل را به ترک کسب و حساب بجهت وثوق بر زانیت حق چنانکه گذشت و این مرتبه خواص است
 و متوسطان و ایشان را این فضیلت و جزا که درین حدیث مذکور است حاصل است باز یاد می کنند این و زیاده
 سوم مرتبه منتهمان و مقربان است که اسباب بالکلیه از نظر شود و ایشان ساقط وجود و عدم آن برابر شده است و ایشان را
 در مباشرت اسباب عبودیت و اتصال با مراد ازی است و باین حیثیت حکم غنیمت گیر و این مرتبه خاص خواص است از اسباب
 و اولیا که از خود فانی و باقی بخداوند نهایت مرتبه توکل و تحقیق آن نیست و جزای ایشان فوق همه است و تحقیق مقام
 این است که اسباب بر سه قسم اند یعنی ظنی و وحی و یقینی مثل بر داشتن لقمه و نهادن وی بدمان و خاندین و فرودن آنرا
 و مباشرت این قسم از اسباب منافی توکل نبوده بلکه ترک آن جهل و سفه و موجب اثم است و ظنی اسبابی که جاری شده است
 الهی و تقدیر وی در حق عموم خلق مثل کسب قوت و تدبیر دران و معاصات و عادات با ویه طبعیه که حاصل شده ظن نفع
 و مثل احتیاج نفس و احتیاج از چیزی که غالب است در وی هلاک چنانچه خواب در جائی که عادت است در وی وجود میل
 و شیر مثلا و این قسم گاهی ساقط میگردد و از نظر اهل توکل و یقین بشا به قدرت حق و تقدیر وی و یقین بآنکه یک ذره به
 اذن پروردگار نخبند و هیچ چیزی بی خلق و تقدیر وی واقع نشود و اما اسباب واهی و جهل است ترک آن و منافی است مباشرت
 او و توکل را همچو احتیاج از مسکنی که میل و شیر در و برگردنی آید و بحر و توهم آمدن ناگهان احتیاج از کند پس افسوسهای جا بهلیت
 و تطییر مانند آن از آنچه شایع نفی آن کرده ازین قسم است و ترک تدبیرات و معاصات عادی از قسم ثانی فافهم و و همنه
 قال خرج رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یوما فقال بهم از ابن عباس است که گفت بیرون آمد آنحضرت روزی پس
 عرضت علی الامم ظاهر کرده شدند و نموده شدند مرا همتا بطریق کشف و عیان یا در خواب یا اخبار است از نمودن بر فرقیات

و تعبیر با ضیعت محبت تحقق وقوع است بعمل خیر الهی و معه الرّجل پس در ایستاد که میگذرد و پیغمبری و حال آنکه با او است یک
 مرد و الهی و معه الرّجل آن که میگذرد و پیغمبری و حال آنکه با او است دوم و الهی و معه الرّجل و میگذرد و پیغمبری دیگر و
 با او است گروهی و الهی پس معه احد و میگذرد و پیغمبری و نیست با وی هیچ یکی از جهت عدم متابعت کسی را و او
 فرایت سواد اکثر اسد الافاق پس ویدم سیاهی بسیار را که بسته است و پر کرده است که ائمه آسمان را فرجوت آن یکون
 اتی پس چون بسیار بود این گروه امید داشتیم که امت من باشد فقیل فی اموی فی قوم پس گفته شد که این موسی
 پیغمبر است در است خود و هم فقیل لی انظر پس گفته شد مرا بنگر فرایت سواد اکثر اسد الافاق پس ویدم سیاهی بسیار را که
 بسته است افق را فقیل لی انظر پس گفته شد مرا بنگر بکنز او بکنز هم چنین و هم چنین یعنی همین و شمال فرایت سواد او
 کثیر اسد الافاق پس ویدم دیگر سیاهی بسیار را که بسته است افق را فقیل هو لا راتک پس گفته شد که ایشان اندست
 مع هو لا سبعون الفا قدم و با ایشانند هفتاد هزار کس که پیش ایشانند یعنی و رای آن سواد کثیر را هم از ایشان خانکه
 روایت بخاری دلالت دارد بر آن و الله اعلم میخون انجته پیغمبر حساب می در آیند بهشت را بحساب هم الذین لا یظنون
 ایشان آن کسانی اند که شگون بد نیکیگزند و لا یستقون و فسون نمی کنند با فسونهای جاہلیت و لا یمکتون
 و داغ نمیسوزند و داغ کردن نیز از اسباب و مہمہ است و در احادیث نبی ازان آمده و نزد ضرورت اگر حکم اطباء
 حاذق یقین شود در خصی نیز هست اما مختار آنست که مکروه و حرام است و کلام این درین باب در شرح سفر السعاده
 مشیعت است از انجا باید جست و علی ربهم توکلون و بر پروردگار خود توکل می کنند و دست با سباب و مہمہ نیز نه مقام
 عکاشه بن محسن بکسریم سکون عافیه صادمه لیس بایستاد عکاشه که از مشاہیر صحابه است بعنم عین متشدید کاف
 و تخفیف آن و تشدید اکثر است حاضر شد بر راوشا بدی را که بعد از دست و گشت شمشیری روز بدی پس از آنحضرت
 او را چونی یا شاخ خرمشک را وی است پس گشت در دست وی شیر و وی اول کسی است که بیعت رضوان کرد و شہادت
 داد او را آنحضرت بهشت و وی از فضلاء صحابه بود و وفات یافت در خلافت صدیق در زمین روت و عمر
 چهل و پنج سال بود و روایت کرده است از وی ابو ہریرہ و ابن عباس و خواہر او ام قیس بنت محسن فقال ارجع اعدان
 یجعلنی منہم پس گفت عکاشه مرا آنحضرت ما دعا کن خدا را که بگرداند مرا از ایشان منی از متوکلان که در آیند بهشت را
 بحساب قال اللهم اجعلہ منہم گفت آنحضرت خداوند بگرداند آن عکاشه را از ایشان ثم قام رجل آخر یسیر بایستاد و وی
 فقال ارجع اعدان یجعلنی منہم پس گفت آن مرد مرا آنحضرت را بخوان خدا را که بگرداند مرا از ایشان قال سبقک بسا
 عکاشه گفت آنحضرت پیشی کردی و ترا این دعوت و شہادت عکاشه گو یا اذن کرده نشد آنحضرت را در آن مجلس مگر بعد از او
 یکس را چون عکاشه را دعا کرد و گنجایش دعا در حق دیگر نماند یا این مرد اهل آن مرتبه و حتی آن منزلت نبود و با او
 آن تفریح نفرمود که تو اهل آنستی و جواب بکلام شکر و بیان کرد که سبب در تفصیل عکاشه سبقت وی بود با تمام دعا

وگفته اند که مرد دوم از منافقان بود و از آن جهت او را دعا نکرد و با وجود آن حسن خلق کار فرمود و جواب داد بکلامی که بعضی گفته اند که تخصیص عکاشه بدعا بوجی مخفی بود و این قول صواب ترست زیرا که در روایتی آمده است که مرد دوم سعد بن عباد بود که از خاص اصحاب و شایسته ایشان است و الله اعلم متفق علیه و درین حدیث دلالت است بر مسامحت و سابقت بخیرات و طلب عا از صاحبین ۳۰ و عن صهیب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عا لا امر المؤمن ان امره کله خیر و اینست از صهیب رومی که از فقرا و اصحاب و کبرای ایشان و قدیم الاسلام بود و مناقب او بسیار است گفت گفت آنحضرت چقدر مرثان سلمان را که همه شان او را در انیک است و پس ذلک لاحدا لا یلوم من نیست این شان مرتجع کی را مگر مرسلان کامل را ان اصابت به سر ارشاد اگر برسد او را حالت خوش شکر میگوید مکان خیر است پس باشد شکر گفتن بهتر مراد او ان اصابت به ضرر صبر و اگر میرسد او را حالت بد صبری در زدن کان خیر است پس باشد صبر کردن بهتر مراد او مقام صبر و شکر هر دو عالی است و اجر و ثواب بران مترتب و آدمی ازین دو حالت

خالی نیست پس بهر حال بهترست ر واه سلم ۴۰ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المؤمن القوی خیر و احب الی الله من المؤمن الضعیف سلمان قوی در ایمان و اعتقاد و بنده او توکل و ثقة بر روی تعالی و غیرت بر امور خیر و جهاد در راه خدا یا قوی در صبر کردن بمنزله بینی مردم و تحمل ایشان از برای ایشان در نصیحت و تسلیم خیر بهترست از سلمان ضعیف درین صفات و فی کل خیر و در هر سلمان قوی یا ضعیف نیکی هست و هیچ سلمان از صفات نیک خالی نباشد و همل ایمان اکتل صفات خیر است احص علی ما یفیک حرص و طلب زیادت کن و چیز که سود کند ترا دوست من باشد و لا تعجز و یاری جوی و توفیق بطلب از خدا و عاجز مباش از طلب و استعانت و ان صاحبی شیء فلا تقل و اگر برسد ترا چیزی از مصائب و مکر و همت پس بگو این سخن را که لو انی فعلت کذا کان کذا اگر من میکردم چنین میشد چنین و لکن قل قد مر الله و ما شاف فعل و لیکن بگو تقدیر که خدا و هر چه بخواهد خدای تعالی میکند فان لو فتح علی الشیطان زیرا که بحسب پشیمانی خوردن بر چیزی و معارضة تقدیر الهی و نسبت حول و قوت بغض گویند می کشاید کار شیطان را آدمی در آرد و در دل دوسه او را نبه است و معارضة قدر دانکه در بعضی احادیث از قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده چنانکه درج فرمود لو انی استقبلت من امری ما کنت بترت نه باین معنی است فترت بر ر واه سلم

۴۰ الفصل الثانی - عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول انکم یوکلون علی الله حق فوکلوا اگر ثابت شود که شما توکل میکنید بر خدا چنانکه باید توکل کرد و در زکام که رزق الطیر بر آئینه روزی میدهند شما را چنانکه روزی میدهند پرند و ما را و حق توکل است که یقین صادق داشته باشد ضمانت حق تعالی رزق را بیشک و شبهه و کسی گفته که حق توکل نیست که بدانند که نیست فاعل مگر الله و با وجود آن سعی کند و طلب بر وجه جمیل یعنی بی حرص و افراط و تقب و گفته که امام غزالی رح گفته

که هر که گمان بر آنکه معنی توکل ترک کسب و افتادن است بر زمین مثل جامه انداخته شده بر زمین جاهل است و اما قشری گفته که محل توکل طلب است و حرکت و غلبه پس منافی توکل نباشد بعد از تحقق و ثبوت بخدا عز و جل و لهذا تشبیه کرد بطریق که در طلب رزق می آید بی اعتماد بر طلب خود و حول و قوت خود چنانکه زمو و تغذوا و خاصا بکسب خای جمعه و صا و محله می بر آید بطور ما
که سنده لاغر شکم و روح بطن ناکسیر موحده و باز سیکر و ذبا شیانه خود کسیر و کلان شکم رواه الترمذی و ابن ماجه ۲۰ و عن

ابن مسعود و قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ایها الناس لیس من شیء یقرکم الی الجنة و یبعدکم من النار الا
آدمیان نیست هیچ چیزی که نزدیک گرداند شما را بسوی بهشت و دور دارد از آتش دوزخ الا آدمی که هرگز آنکه تحقیق
امر کرده و شمارا بان چیز و لیس شیء یقرکم من النار و یبعدکم من الجنة نیست چیزی که نزدیک گرداند شما را از آتش دوزخ و
دور گرداند از بهشت الا تحقیق نموده ام شمارا از آن چیز و ان الروح الامین و بدستی که روح
و فی روایت و در روایتی بجای و ان الروح الامین و ان روح القدس آمده و مراد بهر دو عبارت جبرئیل است علیه السلام
روح معنی جان آدمی و وحی و جبرئیل و عیسی آمده و مراد اینجا جبرئیل است و وصف او باین مجتبات امانت داری آت
علم و وحی را و اضافت وی بقدر نعمت قاف و سکون و ال و ضم آن معنی طهر جنت کمال طهارت است از دنس است
بیغرمای که جبرئیل نفث فی روی دمی رسید در دل من کنایت از وحی خفی ان نفسا لن تموت که هیچ ذاتی الهیست غیر وحی ممل
رزقها تا آنکه تمام و کمال نماند روزی خود را و هر چه برای او نهادند البته برای او رسید فی ثبوت الا فالقود الله و انما
و آگاه باشید پس چون چنین است که آنچه روزی نهادند و اندر رسیدنی است بر نیز گاری کنید خدای را و اهلوانی طلب
و عیسی که رسید و اعتدال و زید و افراط نماند و جبرئیل روزی تا بر وجه شروع و موافق حق افتد و لا یحکمکم اهل بطار الزر
ان تطلبوه بمعاصی الله یزید و باعث نشود شمارا و بریند اشتن رزق بر طلب کردن بگنا بان خدا یعنی چون رزق می
اضطراب نماند و حاصل نکند آنرا بوجه حرام و مکر و تحقیق رزق هرگز دیر رسد و هر چه رسد و هر گاه که رسد رزق
همان است ثبوت بر همان بود و بمصیبت زیاده رسد و همان رسد که مقدر است و حاصل اضطراب جز بمصیبت نبود
ورنه فی که برسد حرام گردد پس طلب رزق بمصیبت تکلیف فانه لا یدرک ما عند الله الا بطاعته زیرا که در نیست نشود
چیزی که نزد خداست از رزق حلال مگر بطاعت وی یعنی دوام و استقامت و زید بطاعت که هر چه رسیدنی است
از رزق میرسد اگر بمصیبت حاصل نکند حرام گردد و دوام راجع گردد و اگر بطاعت بهر ساینده حلال شود و مع رجوع کند
در رجوعی نوشته که مراد با عند الله بهشت است رواه فی شرح المستدرک فی شعب الایمان الا انه لم یذكر لیکن سیفیه
و ذکر نکرد این عبارت را که و ان روح القدس اسأل آخره یا مراد آن است که بهیچ ذکر نکرد و ان روح القدس
راجبای و ان روح الامین چنانکه در روایت شریف است فافهم ۳ و عن ابی ذر
عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله یالیس تبسم یحسم لعل یزیدکم و در دنیا نیست

بجز در ترک لذات و شهوات آن که در معنی حرام گردانیدن حلال است که منتهی عنه است بقول وی سبحانه لا تحرموا طيبات ما اهل السمکم ولا باضاعة المال و نه ترک مال و اتفاق آن که در معنی ضلوع گردانیدن مال است و آن نیز ممنوع است و لکن الزام فی الدنيا ان لا تكون بمانی بیک اوق و لیکن کمال زهد در دنیا و تمامی او باین است که نباشی بآنچه در دوستیست از مال اعتماد و کند تر بمانی بدی اندک چیزی که نزد خدای تعالی است که معنی توکل و ثوق برزاقیت حق است ان تکون ابله انت اهت بهما در بدات در دنیا نیست که باشد ثواب مصیبت وقتی که تو رسیده شوی و قبل از آن که ده شوی باین مصیبت باقی داشته شود برای تو یعنی منع کرده شود و تاخیر کرده شود و ترسانیده شود و آن مصیبت برای تو رواه الترمذی و ابن حبه و قال الترمذی فی احادیث غریب و عمر بن و افه الراوی منکر الحدیث بدانکه زهد عبارت است از بی رغبتی در دنیا و بیرون از متاع دنیا و شهوات آن از مال و جاه پس اشارت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که مقام زهد بجز در این تمام نگردد تا مقام صبر و توکل بدست نیاید و رغبت در آخرت بجای رسد که وجو و مصائب و بلا در دنیا محبوب گردد و بامید ثواب آخرت و مرغوب تر گردد و از عدم آن و هر گاه این معنی حاصل شد زاهد است و الا تحريم حلال و اضا عت مان شیت ۴۰۰ و عن ابن عباس قال كنت خلف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوما بن عباس گفت رضی الله عنهما که بودم من ردیف آنحضرت روزی فقال پس گفت وی صلی الله علیه و آله و سلم یا غلام اخط الله بحفظک ای کوک نگاهدار در رعایت کن حق خدا را و طاعت رضای او شو نگاهدار و خدای تعالی ترا از جمیع آفات در دنیا و آخرت اخط الله متحده و تحاکم نگاهدار خدای تعالی را و مرا او پیش بیایی و او پیش روی خود حاضر و مقابل تو نبصر و اعانت و اذا سالت فاسأل الله و چون سوال کنی و چیزی خواهی سوال کن و بخواه از خدا و اذا استعنت فاستعن بالله و چون یاری جوئی پس یاری بخواه از خدا و اعلم ان الله لو جمعت علی ان یفعلوا بشئ و بدانکه تمام امت و گروه و آسمان اگر جمع کرده شوند و اتفاق نمایند بر سود رسانیدن ترا باندک چیزی لم یفعلوا الا بشئ قد کتبه الله لک نفع نتواند رسانید ترا بچیزی که نوشته است و تقدیر کرده است آن چیز را خدای تعالی برای تو و لو اجتمعوا علی ان یضروک بشئ لم یضروک الا بشئ قد کتبه الله علیک و اگر اتفاق کنند امت بر زیان رسانیدن ترا بچیز زیان نتواند رسانید بچیزی که تحقیق نوشته است آنرا خداوند بر تو نعمت الا فلام یجبت لصحف برداشته شد قلها و خشت کرده شد و اما کتایت تمام شدن تقدیر و فارغ گشتن از نوشتن آن رواه احمد و الترمذی و در بعضی روایات بعد از تحکیم تحاکم این زیادتیی نیز آمده توفی الی الله فی الرجا و یوفک فی اشد شناسائی کن و شکرگزاری و توجه کن بسوی خدا در حالت فراغ و آسانی بطاعت و حق نعمت شناسی بشناسد و بجای آن به تر از دشمنی و به آرد حاجت های تو افان استطعت ان تعمل عبد بار صانع فی الیقین فعل پس اگر متوانی که کاری کنی برای خدا برا ضی شدن و یقین پس کن آنرا که کاری عظیم فان لم تستطع فان فی الصبر علی ما کره غیر اکثر پس اگر توانی کاری کرده شکر نعمت تمام گذارد پس بدستی که در صبر کردن بر بلائی و سختی و مکر و هپی که بتو رسد نیکی و فضل و ثواب بسیار است یعنی اصل شکر گذاری حق است همه حال از جهت شکر تو لیم

و الطمان علی و نعمی و اگر این نباشد از صبر خود چاره نیست و این فعلی دارد و اعلم ان انصر مع الصبر و انصر مع الکرب و
 به آنکه یاری و دادن حق بنده را با صبر و شکیبایی کردن بنده است بر طاعت خدا و کسبیت گشتا و کار با محنت اندوه است
 یعنی بعد از هر تنگی گشادگی است و بعد از اندوه و راحت و شادی و این مع الصبر و بر برستی که بعد از هر سختی آسانی
 و این صلب و سیرین و هرگز غالب نیاید یک سختی باد و آسانی یعنی اگر آدمی یک سختی بیند و آسانی باید یکی در دست
 و دیگر در آزارت چنانکه مسلمانی بماند و محبت کشیده و دنیا بفرود شد پس آسانی و دین در دنیا بفتح و نصرت و نصرت
 خواهند دید و محبت و رحمت بجمع میشت و دیدار مولی این همه الفاظ در حدیث دیگر آمده که در معانیج و مشکوٰۃ نیاید و
 ... و عن محمد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت سعد بن ابی وقاص که گفت آنحضرت من
 سعادۃ ابن آدم رضا و باقضا الله که بگوستی سعادت و بگوئی سختی آدمی در راضی بودن است بچیزی که قضا نموده و نعمت
 فرموده است الله تعالی برای وی و کن شقاوة ابن آدم ترک استخار الله و بچیزی آدمی در گذشتن او است طلب
 از خدای تعالی یعنی آدمی باید که همیشه طلب خیر کند از خدای تعالی و چون فرمود که آدمی باید که راضی باشد به هر حال
 تو هم این شد که گوید از محبت و نامرضیات نیز راضی باشد و فرمود همیشه باید که آدمی از هر دو کار تعالی طلب کند
 و خیر خواهد تا او را بر او خیر و مرضیات بدو و از شر و نامرضیات نگاهدارد و تحقیق آنست که رضا بقضای الهی قبول
 وی واجب است اگر چه زیاده محبت بود و بی رضائی از فعل خود است که مقضی قضا و تحقیق این علم کلام است کن
 شقاوة ابن آدم خطبه باقضا الله و از شقاوت آدمی است بی رضائی در کار است بچیزی که قضا و تقدیر کرده است
 خدای تعالی مرآدی را از بلایا و مصائب و آه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۱۰۹ الفصل الثانی
 عن جابر بن عبد الله عن انس بن مالک عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قبل خیر و است در جابر که وی فرمود که هرگاه آنحضرت بی جانب
 خیر بفتح نون و سکون جیم نام دیاری که از آنجا که گویند و هر چه بالاست از تمامه تا زمین عراق بخندند و او در آن خندد
 زمین بلند است فلما فعل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و خیر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فعل صدر است که در جابر
 آنحضرت و تفعل باز آمدن از سفر بوطن و قافله را که قافله گویند یا معنی گویند قافله یعنی نموده و سلامت باز آید فادهم
 اللغات فی ما ذکره العلماء پس دریافت و در سید ایشان مانع و دوی که بسیار بود در رخا و دوی و قضا
 یکصد و پنجاه معنی درخت خار و در مجمع البیاض گفته عضاه و در خان مغیلان فنزل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس فرمود که پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم و تفرق الناس سیظلون بالشر و تفرق شد مردم در آن حالتی که سایه ای طلبند به در خان یعنی
 هر که از زیر درختی رفت و قیلو که در فنزل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تحت شجرة زیر درخت
 که نام او در دشت و فی الصرح عمر و یفتح سین و ضم میم و تحت شجرة فخلق بها سینه پس باو تحت آنحضرت بان درخت
 شمشیر خود را در دنیا نموده و خواب کردیم و یک خواب که از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ناگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم

به عن تابی خواند ما را وی طلبید نزد خود پس رفتیم باز وی داد و امانده اعرابی و ناگاه نزد آنحضرت اعرابی حاضرست فقال
 ان هذا اخر ما علی سیفی وانا نام پس گفت آنحضرت این اعرابی شید برین شمشیر را و حال آنکه من خواب گشته ام
 فاستیقظت و هو فی بر صلتا پس بیدار شدم و حال آنکه آن شمشیر در دست اوست برهنه و صلت بفتح صداد و ضم آن
 شمشیر آینه قال من منک منی گفت اعرابی که منع میکند و ناگاه بیدار در از من فقلت لعلک منی گفت منی بیدار
 خدا می تعالی مثلما به با گفت این کلمه را و لم یعاقبه و عذاب نکر و آنحضرت آن اعرابی را و جلن نشست متفق علیه و
 روایه ابی بکر الا تمیل فی صیحه و در روایت ابی بکر اسمعیل که در صحیح خود آورده و همچنین آمده که فقال من منک منی پس گفت
 آن اعرابی که منع میکند تر از من قال لعلک منی گفت آنحضرت منع میکند مرا از تو لعلک منی گفت منی بیدار پس افسا و شمشیر
 از دست اعرابی فاحذر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اسیف پس گفت آنحضرت شمشیر را فقال پس گفت من منک
 منی که منع میکند تر از من فقال کن خیر اخذ پس گفت اعرابی مرا آنحضرت را باش بهتر گیرنده منی گیرنده و بهتر در گهستند
 بلفظ فقال تشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله پس گفت آنحضرت یا گو ای سیدی که نیست هیچ معبودی بجز من
 و من خستاده خدا ام منی سلمان میشودی قال لا گفت اعرابی سلمان نمی شوم و لکنی اعاد که ان لا اله الا الله و لیکن من عهد
 میکنم تر که کشش نکنم ترا و جنگ نکنم با تو و لا اکون مع قوم تقابلونک و با شتم با قومی که قتال میکنند با تو فلی سبیل
 را که آنحضرت اعرابی را فاقی با صها پس آمد اعرابی باران خود را فقال جنگم من عند خیر الناس پس گفت بیا را
 خود آمده ام شمارا از زودترین آدمیان بکذا فی کتاب الهیدی همچنین است در کتاب حمیدی و فی الریاض الفین است
 در کتاب ریاض الصالحین تصنیف امام محمد بن الدین قندی ۲۰۰ و محسن ابی ذر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 قال فی لعلک منی لو اخذ الناس بها لقتلتم آنحضرت فرمود من دانم آیتی را از قرآن که اگر بگیرند و عمل کنند و شک نمایند
 مردم بر این آیت هر آینه من است ایشانرا از جمیع افعال او را و آن آیت او ش است و من تقی الله یجعل له خیرا
 و سیکه تقوی در روز خدا می را بگرداند خدا می تعالی برای او بیرون آمدن و خلاص شدن از هر تنگی و افزوده و محنت و دنیا
 و آخرت و در زنده من حیث لا یتقرب و روزی رساند او را از آنجا که گمان نداشت و فی سیرنج و قصب و در دور او احمد و ابن جبر
 و الداری ۲۰۲ و محسن ابن سعد قال اقرا فی رسول الله گفت بعد از من سعد بن سعد خوانند مرا این خبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 این آیت را همچنین فی ما ان الزرق ذو القرة اتین و این قرات شاد است در قول حق سبحانه ان الله هو الرزاق ذو القدر
 المتعین بر و اما بود و ابو ذر و الترمذی و قال فی حدیث حسن صحیح ۲۰۳ و محسن قال کان اخوان علی حد رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم الشک گفت بودند دو برادر در عهد آنحضرت لکان احد هاتین ابی بنی صلی الله علیه و آله و سلم پس
 بودند یکی از ان دو برادر که می آمد نزد آنحضرت چون می بود و متعبد اکثر خدمت می رسید الا آخرت چون در او دیگر حرف می زد
 فکلی الحزن فانه ابی صلی الله علیه و آله و سلم پس شکایت کرد آن برادر از خدا که سبوی آنحضرت بر او در است

چهار

نموت او بر من است و دو مرا غمخواری او باید کرد و فقال لعنک ترزق بر پس گفت آنحضرت در تسلیه و صبر و اطمینان
 بر تحمل نموت او شاید که تو ترزق داده بشوی میرکت او بسبب غمخواری و انفاق که بروی میکنی و این حدیث دلالت
 دارد بر آنکه انفاق نبوت افضل نموت ایشان مخصوصاً بر ذی ارعاص بسبب ادرار بر ذوق و برکت در آن است و راه انوار
 و قال فی حدیث صحیح غریب . . . و عن محمد بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان قلب ابن آدم کل
 واد شجرة یستی که دل آدمی را در بر وادی شامی و قطعه است کنایت است از تشعب و تفرق بهوم و خواطر و در حساب
 رزق تحصیل آن کس اتبع قلبه تشعب کلها کس یکبارگی که داند دل خود را آن تشعبها را به معنی در پی آن بهوم و خواطر برود
 و در تفرقه افتد که بیال صبرهای داد او بلکه باک نداند و خدای تعالی که در کدام وادی و طالع اگر داند او را و رفتن او ازین عالم
 در کدام شغل اتفاق گردد و در چه حال موت او پس در آن توکل علی الله کفاه تشعب و یکبارگی توکل کند و تمام کند خیر
 و بسیار و کار خود را بوی تعالی کفایت کند الله تعالی او را چه تشعبها و تفرقهها و حاجتها و مونسهای گوناگون او را و راه آن
 مایه . . . و عن ابی هريرة ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال قال یحکم عزوجل ان یخضر من شجره و یسجد
 شما و ان عبیدی اطاعونی اگر بنده گان من فرمان برداری کردند مرا الاستقیم المظرب الملیل بر آید می توانیدم ایشان را
 باران را در شب یعنی می فرستادم در شب بر ایشان باران تا از آن آب بخورند و تشعب تشعب است که تشعب
 باران در شب افتد و نافع بر آید و طلعت علیهم شمس بالنهار و طالع میگردد و دیدم بر ایشان آفتاب را در روز و علم آنهم
 صحت اگر بعد و نمی شنوایدم ایشان را آواز غریب این را که انما قیست از امن و سلامت خالص که در وی اصلاح است و کثرت
 بلاک نباشد و راه احمد . . . و عن محمد بن علی بن ابراهیم گفت ابو هریره در آمد مروی بر اهل و خیال خود و فلان را می بایست
 من الحاجة خرج الی البریة پس چون دید آن مرد آنچه بالهل وی بود از فقر و حاجت بیرون آمد بسوی صحرا تا بهر سانه برآید
 ایشان حیرت از قوت فلان را تا امر اقامت الی الرحی پس چون دید زن وی که وی بیرون رفت ایستاد و رفت بسوی
 استیاد و گفت تا پس نهاد آسپارایش خود و یا نهاد یک سنگ استیاد و دیگری بامید آنکه مرد وی که بیرون رفته است چیزی
 بیار و بیاورد و نانی ببرد و الی القوم غریبه و ایستاد آن زن بسوی تنور پس گرم کرد آن تا نماند بهر چه مافتن تنور خیزد
 تا باینکه هم حالت اللهم ارزقنا پس ترگفت زن و دعا کرد که خداوند از روزی ده ما را افطرت فاذا انجسته قد املاست
 پس نگاه کرد آن زن پس ناگاه کانه بزرگ که زیر آسپا نهاده بود پر شد بار و فقال گفت راوی و ذهب الی القوم
 فوجدته مثلاً و رفت بسوی تنور پس یافت آزار شده به نانی یعنی این آرد خود و خود نماند و به تنور پیوست تا که در
 بحال خود و نماند و تنور از غیب پیدا شده قال گفت ابو هریره و فرج الی رحی پس باز آمد و بهر چون باین حال را دید قال
 کلت و بهر بعدی شیا یافت بعد از رفتن من چیزی از رحوب که آس کردید و نماند خفته قال امرأته لیمن من دعا گفت زن
 آری یافتید اما نه از خلق و بر مجری عادت بلکه از پروردگار از غیب و قام الی الرحی و ایستاد و رفت آن مرد بسوی آسپا

و بر پشت آسمان که زن نهاده بود و قدر ذلک التنبی صلی الله علیه و آله وسلم پس ذکر کرده شد قصه آن مرد و پس آن شخصیت فقال اما انزل لکم فیها لم تنزل تدور الی یوم التیمت انما و پیشه بدستیکه شان نیست که اگر بشنید آن مرد آسمان را دوام میگشت و آرومی انداخت تا روز قیامت و این همه از یکت صبر و توکل بود و معلوم شد که وقوع این قصه در زمان برکت نشان سرور آسمان و صلی الله علیه و آله وسلم که از آثار و انوار ذات معجزات و صلی الله علیه و آله وسلم بر تواناخته و قالب کرامت بعضی اصحاب وی ظهور یافته نه قصه است از قصص ائمه عسکریه و راه احمد . . . و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الرزق لیطلب لم یطلب کما یطلبه جلد بدستی که رزق هرگز نمی جوید نه در اینجا که می جوید وی را اجل و صلی یعنی رسیدن هر دو یقینی است و چنانکه حاجت بدستی که کسی هرگز را جوید در اصل کند البته میرسد چنان رزق را حاجت نیست که جوید آنچه مقدور است البته میرسد جوید یا جوید و اگر گویند رزق بحسب حق میرسد چنان نیز مقدور است یعنی توکل بر خدا باید کرد و یقین بضمانت وی تعالی رزق را و اثنی عشر و اضطراب نکرد اگر طلبی بر وجهی که نیست بر ای اقامت کرم مبرور یا و فوق بضمانت نیز درست است بلیت . این ذلک کن بخوان یادوست . رزق تو بر تو تو عاشق ترست . رواه ابو نعیم فی الحسنة . ۹۰ . و عن ابن مسعود قال کان

انظر الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت گویا که من می نگرم بجهان پیش سر خدا صلی الله علیه و آله وسلم کی بنیامین آید که حکایت میکند حال پیغمبری از پیغمبران را و باز می نماید صورت آنرا خیره قوم فاد و زنده آن پیغمبر را قوم وی پس خون آلوده که دندار دمار بکسر خن خون آلوده کردن و بویخ الدم من وجه و حال آنکه پیغمبر صبری و زنده و پاک میکنند و را از روی خود و یقول اللهم انهم لقوی خداوند ایامز قوم مرا قانم لا یملون زیرا که ایشان تیب انده حقیقت حال را و درین ادار میست بالتماس و درخواست علم و معرفت از نگاه حق سبحانه برای قوم تا حقیقت حال نشانند و ایامی بازند شیخ زاین حجر عسقلانی میگوید که واقف شدم بر یقین این پیغمبر مذکور و نام وی که گمیت و حسیت و احتمال دارد که نوع پیغمبر باشد انتی و در اخبار آمده است که نوع علیه اسلام را قوم وی چندان میزدند که خون آلوده میشد و در مبارزه بین افتاده می بود باز بر می خاست و دعوت میکرد و بعضی گفته اند که مراد ازین پیغمبر ذات شریف خود را داشت و صورت ابهام و اجمال و انود و این سخن انظر است و این کلام از آن حضرت در روز احد مروی است و الله اعلم بالصواب

باب اول ما و السمعۃ . ریمشوق از رویست فی الصراح ریا بکسر الدخولین و این یکی غلبه نمودن و در عین العمل گفته ریا طلب منزلت نزد مردم عبادت پس ریا مخصوص بعمل ظاهر باشد و آنچه از قسم عبادت بود ریا در جهان و چنانکه کثرت مال و اتساع حفظ اشعار حسن روی و اگر باشد از دای نگیر و متحار خواهد بود و نه ریا و او است و بوی طلب جاه و منزلت بود چنانکه شیخ برای نمودن مریدان و استمالت قلوب و ترغیب ایشان بر حقیقت و اتساع گفت نیز در حقیقت ریا نباشد اگر چه در صورت آن بود و باین معنی گفت اندر ریا ریا بعد یقین نیست من اخلاص

محتاج اند بشکر و راضی اند بدان تا هر یک را نصیبی و دخلی در آن چیز باشد که شریک اند بخلاف من که خلاق علی الاطلاق
بی نیازم از آنکه بشکر و عبادت راضی باشم تا آنکه خالص و تنها برای من نه کنند و تمییه و بیجا بشکر و عبادت
گردانیدن بندگان است مرا و اگر شریک پس از آن بیان کردی نیازی و بی رضائی خود را از شکر و عبادت و من مومن
عملا شکر گفتم می غیر می سیکه بکنه عبادتی را که شریک گرداند در آن عبادت با من دیگر می را ترک کند و شکر می گذارم آن
بشکر می و فی الروایه و در روایتی سجای تر که و شکر که اینچنین آمده که فائده بر می پس من از آن کس بزارم و بولند می
آنکس یا عمل آن کس برای آن کسی است که کرده است عمل را برای آنکس رواه مسلم و ظاهر این حدیث آنست که من جز
و دخل و می نیز مفوت ثواب است ولیکن گفته اند که این در دو قسم از ریاضه بود که نیست ثواب در وی قطعاً نبود و باید
ریا غالب باشد و توان بود که مقصود مبالغه باشد و زجر و منع از مصلحت ریا و الله اعلم ۳۰ و عن جناب قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من سمع کسیکه مشهور گرداند نفس خود را و قصد شکر کند میان مردم یا کسی بشنود مردم
را احوال فضايل خود و تسبیح معنی مشهور گردانیدن و گنای هر کس و شکر کردن ذکر آید و معنی اسماع یعنی شنوایان نیز آید
گذا فی القاموس سمع الله به مشهور گرداند خدای تعالی عیب های او را در سوگند او را در زرقیاست چنانکه قید یومیه
صریح در حدیث جناب در اول فصل ثالث باید من یرانی یرانی الله به و سیکه عمل کند بر یا خواهد او را خدای تعالی
جزا را بر آید یعنی بگوید جزا خود را از کسی طلب دارد که عمل برای وی کردی و بعضی گفته اند مراد آنست که ظاهر گرداند
علمای زشت او را که پنهان میدارد و فضیلت میکند و رسوا گرداند او را نزد خلق در دنیا یا آشکارا دیگر و اندزیت
فاسد و غرض باطل او را و ظاهر دیگر و اندر مردم که عمل وی برای خدا نبود و بعضی گفته اند که مراد آنست که کسی که بشنود
عمل خود را و بنماید آنرا مردم را بشنود و بنماید خدای تعالی ثواب او را بی آنکه بداند آنرا بوی تا حسرت خورد بر آن یا
مراد آنست که کسی بشنود و بنماید عمل خود را بشنود و بنماید حق تعالی آنرا بر مردم و ثواب وی همین باشد در دنیا و آخرت
گرداند از ثواب آخرت متفق علیه ۳۱ و عن ابی ذر قال قال رسول الله گفت ابو ذر که گفته شد من غیر خدا را صلی الله
علیه و آله وسلم ارایت الرجل آیا می بینی مردی را که عملی را که عمل من بخیر میکند کاری را از جنس خیر و عجمه الناس
دستایش میکنند او را مردم بر آن کار حکم این چیست و فی روایه و در روایتی بعد از عجمه الناس علیه این عبارت نیست
آمده که و عجمه الناس علیه و دوست میبازند مردم او را بر آن کار قال فرمود آنحضرت تلک عاجل بشری المؤمن آن
ستایش کردن مردم و دوست داشتن ایشان او را از و بشارت دادن سلمان است یعنی پیش از آنکه در آخرت ثواب
آن عمل باید در دنیا ثواب آن یافت از ستایش و دوستی مردم و این گویا بشارت دادن است او را ثواب آخرت
و این از ریاست زیرا که قصد وی ثواب آخرت بود حق تعالی بفضل خود نیز در دنیا ثواب دارد و رواه مسلم ۳۲
الفصل الثاني عن ابی سعد بن فضاله صحابی انصاری حارثی این چنین است در سند احمد و جامع الاصول و ابی

و بعضی نسخ مصابح و شکات ابی سعید آمده عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال فرمود و اذا جمع الله الناس لموتهم
و قتی که فراهم آرند خدای تعالی آدمیان را روز قیامت لیو ملامت بیه مروری را که شک نیست و آمان وی نادی ندارد
آواز میدهند فرشته آواز دهنده من کان اشکر فی عمل الله بعد احد کسیکه بود که شریک میکرد و اندر عمل وی که کرد و آواز از
خدا کسی را یعنی ریای میکرد و دنیا طلبی را پس باید که طلب کند ثواب عمل خود را از زود غیر خدا که
شریک گردانید و ابراهان الله عنی اشکر کا عن الشکر زیرا که خدای تعالی بی نیاز تر از شکر یگان است از شکر و او
۲۰۰ و عن عبد الله بن عمر و انه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان یقول یومئذ من سمع الناس یحکمون
و آله و سلم یقول می گفت من سمع الناس میگویند که بشنوند مردم را عمل خود را و مشهور گرداند خود را نزد ایشان ببل خود
سمع الله به اسامع خلقه مشهور گرداند خدای تعالی او را بر همه های خلق خود و حقیر و ضعیف و حقیر و خود گرداند او را در دنیا و آخرت
اسامع جمع اسمع بضم میم جمع اسمع مثل کالب و اکلب و اه البقی فی شعب الایمان ۲۰۳ و عن انس ان ابی
صلی الله علیه و آله وسلم قال من کانت فیه مطلب لآخره میگوید که باشد نیست وی طلب ثواب آخرت جعل الله فناء فی سلبه
گرداند خدای تعالی تو انگری و بی نیازی امداد دل وی یعنی بی نیازی گرداند او را از خلق که ریاء و زوایا نشان و بوسیله
آن مال و جاه و از ایشان بهرساند و جمع له شمله و فراهم آورد وی تعالی مراد را بر ایشانهای او را و جمیع انظار گرداند او را
به تنیده اسباب سعادت او و شغل بفتح شین معجمه و سکون میم هم معنی پریشانی آید و هم معنی جمعیت آید و مراد این جا معنی
پریشانی است و ایة الدنیا و بی بر ائمه و پیاد او را دنیا و حال آنکه دنیا خوار و بی قدرت نزد وی یعنی بی طلب و ستم
و محنت و خواری اسباب و حوائج جمعیت او بدست آید و من کانت فیه مطلب الدنیا کسیکه باشد نیست و قصد و
طلب دنیا جعل الله الفقر بین یمینیه گرداند خدای تعالی فقر را حاضر پیش و چشم وی و شست علیه امره و متفرق و
پریشان گرداند بر وی کار او را و لایاتیه منها الا ما کتب له و نیاید او را از دنیا مگر آنچه نوشته و تقدیر گردوست وی و تقابل
مراد را معنی و طلب آخرت و عمل کردن برای آن جمعیت خاطر است و باسانی رسیدن رزق و و طلب دنیا
پریشانی و سرگردانی و رزق خود همان است که مقتدر است و راه التزمی در راه احمد و الداری عن ابان من زیدین ثمان
و ابان بفتح همزه و تخفیف موحده تابعی است پسر امیر المومنین عثمان روایت دارد از پدر خود و از صاحب دیگر و گفت
یافت دزد من بشام بن عبد الملک و حاضر شد حرب جمل را با حاشیه و بود و احوال ابرص اصم و الی شد مدینه را و او را
عبد الملک در رسید او را قاصح ۲۰۴ و عن ابی هريرة قال قلت ابو هريرة گفت گفتتم با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
فی مصلاهی و راثنای آنکه من در خانه خودم در جای نماز گذاردن خود یعنی در نماز بودم و او دخل علی رجل ناگاه و دید
بر من مردی فاجنبی احوالی را فی علیها پس خوش آمد مرا حالی که دید آن مرد مرا بر آن حال که نماز گذاردن است
یعنی این خوش آمدن از ریاء باشد یا نه فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یحکم الله عند

ترا خدا می تعالی بیا بر هر یک ابران اجر اسد و اجر العلانیه مر تر است و و ابر و ابر نهانی کردن نماز و ابر آفکارا کردن
آن ظاهر خوشحالی ابوهریره در دیدن او را بران حال از جنت آن بود که تا آن مرد بیننده اتباع وی کند و وی تنبیه
باین حال متصف گردد و یا جنت آنکه بحکم من حسن حشده فله اجر با و ابر من مسل بها و ابر عامل بدان حاصل گردد و دیگر
ست که خوشحالی ابی هریره بدیدن آن مرد او را در نماز جنت شکر آن باشد که یاری در مسلمانان بعبادت و توفیق
موسوم و معلوم گشت و از جمله اقامت کنندگان نماز که اتوی ارکان اسلام است شد و مسلمانان بر این شایسته و شایسته

انسب است معنی سرطلانیه رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب . . . و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و
آله و سلم خیر من فی آخر الزمان رجال یخجلون الدنیا بالدين یسیرون می آیند در آخر زمان مردانی که فریب میدهند دنیا را
بعلماهای دین یعنی دنیا را بعمل آخرت طلبند و مردم را بدان بفریبند مثل فریقین من ضرب یضرب علی بن النکاس

جلود الضان می پوشند برای مردم پوست میش را من اللین از جنت اظهار نرمی و تعلق و تواضع در روی مردم است
احلی من اسکر و قلوبهم قلوب الذیاب زبانهای ایشان شیرین تر است از شکله در سخنان شیرین و نرم و دوستداران

گفتن و دلهای ایشان همچو دلهای کرکان است در سختی و دشمنی کردن با مردم بقول الله یسکون الله خدای تعالی ابی یثرون
ایامات دادن و گزاشتن من ایشان امغر و میشوند و فریب میخورند ام علی یحیرون بلکه آیا برین جرات و لیری مینماید
فی حلفت پس بخود سوگند میخورم لا بعثن علی اولئک هر آینه می فرستم بران مردان شتم ناشی از دشمنای ایشان یا از
جانب آدمیانی که این مردان آنها را می فریبند فتنه ترع الحکیم فیم حیران بلا و آشوب را که میگذازد و مرد عاقل آگاه را در آید

تخیر و عبرت گیرند رواه الترمذی . . . و عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ابن عمر رویت میکند از آنحضرت
که فرمود ان الله تبارک و تعالی قال بدستی که خدای تبارک و تعالی گفت لقد خلقت خلقا یتحیی بید کرده ام خلقی را
که استنتم احلی من السکر زبانهای ایشان شیرین تر است از شکله و قلوبهم امر من الصبر و دلهای ایشان تلک از صبر

بفتح صاد و کسر باشیره درخت تلخ مشهور فی حلفت لا یخینتم پس بخود سوگند هر آینه تقدیر کنم و فرستم ایشان را فتنه
ترع الحکیم فیم حیران فتنه که بگذارد ایشان مرد عاقل راستی را تا حیران جای مملکت تقدیر کرد و کل ری اوتج آنکه پیش آید بکار
که نباید فی یثرون ام علی یحیرون پس بن فریب میخورند برین جرات و لیری می کنند رواه الترمذی و قال

حدیث غریب . . . و عن ابی هریره قال قال ابی هریره صلی الله علیه و آله و سلم ان کل شیء شره بدستی که مهر چیز را
شره است بکسر شین و تشدید را و تا در آخر حرص و نشاط در چیزی و شره الشباب امی نشاط و شره بفتح شین و ما در آخر
شدت حرص گذانی القاموس و الصراح و مراد این جا افراط و انهماک است و کل شره فتره و مهر شره را فقرت است

بفتح فاء سکون ماستی و انکسار و مراد تفریط و تقصیر است یعنی در هر چیزی از اعمال ظاهره و اخلاق باطنه و در هر
افراط و تفریط در هر دو مذموم و موجب نقصان است و محمود و کمال توسط و اقتصاد است چنانچه در محل خود تحقیق یابید

و بطریق توسط اشارت کرد و قبول خود و فان صاحبها شد و وقار پس اگر صاحبش به سلوک طریق سداد و صواب
 و ترویج و دود و ذوق و لذت از طریق توسط و اقتصاد و وفیقت در جانب افراط و تفریط فارجه پس امید دارید فوز و فلاح
 او را و ان اشیر الیه بالاصابع و اگر اشارت کرده شود بسوی صاحبش به باغستان یعنی مشهور و ممتاز گردد و در میان
 مردم فلاح و سعادت پس شمارید او را از اهل فوز و فلاح و در قول او فارجه و لا تعد و اشارت است با بهام عاقبت
 و عدم علم سابقه یعنی نظایر امید دارید بود که هر که سلوک طریق سداد و صواب میکند و از راه راست و درنی افتد
 محمود و العاقبة و رشک گارست و اگر نه چنین است و یقین و فساد انگشت نمائید و او را در ظاهر اهل فلاح شمارند
 و عاقبت کار هر دو بهم است تا خاتمت بر چه بود و بیت حکم ستوری کسی همه بر خاتمت کیس نداشت که
 آخر چه حالت گذرد اما امید است که هر که توفیق طاعت داده و بر راه راست برده اند عاقبتش نیز بخیر خواهد بود
 و نیز عادت رحمت الهی جاری است که بدکاران را آخر بجانب نیکی می کشد و توبه می بخشد اما نیکوکاران را بر راه مستقیم

می آرد و قال الله العاقبة رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب . . . و عن انس من انبی صلی الله علیه و آله
 و سلم قال فرمویک سب امری من اشران یشار الیه بالاصابع فی دین او دنیا بس است مرد را از بدی که انگشت
 کرده شود در دین یا در دنیا اما مشهور و انگشت نمائیدن در دنیا خود ظاهر است که محل آفت و سبب بیرون
 افتادن از طریق امن و سلامت است و اما در دین زیرا که آن نیز منظمه و وقوع در شبکه ریاضت و استقامت
 و تقدم و اعتقاد مردم و تعظیم ایشان و شهادت خفیه نفسانیه و مکاتف نفس غوازل شیطان است و کمتر کسی بود که بجا
 یابد ازان و سلامت مانند دران مگر مقربان و صدیقان چنانکه گفته اند که آخر میخارج من راس الصدیقین حب احب
 پس خمول و کم نامی بهتر باشد و سلامت و حفظ حال نزدیک تر الا من عصمه الله مگر کسیکه معصوم و محفوظ است
 او را خدای تعالی از دنیا معلوم شد که این در حق کسیکه محبت ریاست و جاه و قبول دلهای مردم و دنگیر حال است
 اما آنکه محفوظ و مخلص است مستثنی است از ان و فرمود رب العزت در کلام خود و حکایت کرد و احوال خواص بندگان
 خود و اجلان المتقین اما ما نقل است که حسن بصری را گفتند رحمة الله علیه که تو انگشت نمائید در مردم و حال آنکه آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم اینچنین میفرماید فرمود مرا آنحضرت متبع در دین و فاسق در دنیا است یعنی آنکه در دنیا غنی
 و مشهور گردد و دنیا و فرس و فخر و نفیعت و در دین بر طریق سنت و اتباع باشد وی داخل این کلیه نیست و باید التوفیر
 رواه البیهقی فی شعب الایمان ۱۲۰ **الفصل الثالث** عن ابی سیمه قال شهدت صفوان اصحابه ابوبه
 بن محله بصری که از تابعین است گفت حاضر شد صفوان و یاران او را و جذب یوحسین و ابو ذر غفاری رضی
 نام وی جذب است و صحبت میکرد و ایشان را یعنی صفوان و اصحاب او را صفوان بن امیه و صفوان بن عسال
 و صفوان بن اعطل همه صحابه اند اما اینها را دلتیت فقالوا لیل سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شیئا

تاریک اشارت است تیرگی و تاریکی چشمه ابی ساکن و منازل ایشان که چیزی ندارند که چراغی افزونند و ظنات دهند درین حدیث تنبیه است که اگر مردم عالم صاحب توفیق را خطا هر خراب باشد از حیث و لباس و غیر آن بازی نباید خورد و به ترک تقصیر و احترام ایشان بقصیر راضی نباید شد کسی چه داند که در باطن ایشان چیست بیت خاکساران جهان را بجماعت منکر + توجه دانی که درین گرد سوار باشد + و نیز اشارت است بآنکه محروم فقر و خواری و بی اعتباری فضیلت نیست تا تقوی و نورانیت باطن نباشد ر واه ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان ۳۰ و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان العبد اذا صلی فی العلایة فاسن بنده چون نماز گذارد و در آشکارا پس خوب گذارد و صلی فی البیوت فاسن و بگذارد و در نهانی پس خوب گذارد و قال الله تعالی هذا عبدی هذا من یتصدق و رستی که بر یاد عبادت کند ر واه ابن ماجه ۴۰ و عن معاذ بن جبل ان ابی صلی الله علیه و آله وسلم قال لیون فی آخر الزمان اقوام انخوان علایة اعداد اسیرة و رویت است از معاذ بن جبل که آنحضرت فرمود میباشند در آخر زمان گروههای که آشکارا برادران و دوستانند و پنهان بیگانه و دشمن فقیل پس گفته شد یا رسول الله و کیف یکون ذلک و چگونه میباشد و بحسب می باشد این حال قال ذلک بغیبة بعضهم الی بعض و در غیبت بعضی از بعضی فرمود و این حال بسبب غیبت کردن بعضی از ایشان به بعضی و ترسیدن و کراهت داشتن بعضی از بعضی یعنی باغراض دنیاوی چون غرضی داشته باشند غیبت نمایند و ظاهر دوستی کنند و اگر غرضی در میان نبود بیگانه باشند و بر تقدیر عدم حصول غرض دشمن شوند ۵۰ و عن شد ادبن اوس قال سمعت رسول الله شد ادبن اوس گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم یقول من صلی یرائی فقد اشترک کسیکه نماز گذارد و بر یا پس تحقیق شریک گردانید غیر خدا را بخدا عز و جل و من صام یرائی فقد اشترک کسیکه روزه دارد و بر یا پس تحقیق شریک گردانید غیر خدا را بخدا عز و جل و من تصدق یرائی فقد اشترک و همچنین کسیکه تصدق کند بر یا تحقیق شریک آورد و منی هر عملی که بر یا کند شریک است غایت آنکه شریک جلی است و خفی شریک آشکارا است پرستی کردن و مرانی که برای غیر خدا عمل کنی نیز است پرستی میکند لیکن پنهانی چنانکه گفته اند کل ماصدک عن الله فهو صنمک ر واه احمد و رویت کرد این هر دو حدیث را امام احمد ۶۰ و عنه انه یکی و نیز روایت است از شد ادبن اوس که وی بگوید فقیل له یا یکبیک پس گفته شد مراد از آن چیست در گریه آورد و ترا قال شی سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول گفت در گریه آورد و مرا چیزی که شنیدم از آنحضرت که میگفت فذکرته فاجابنی فیس یا و آورد و مرا آنرا پس در گریه آورد مرا سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم یقول که میگفت اتخوف علی اتی الشرک و الاشتهاء انفتیة بسیار میترسم بر است خود شرک و شهوت پنهانی را قال قلت گفت شد ادبن اوس گفتم من یا رسول الله اشترک انتک من بعدک آیا شرک می آرند بهت تو بعد از تو قال نعم گفت آنحضرت آری شرک می آرند اما نه آن شرک که متعارف است که آنرا شرک جلی میخوانند اما انهم لا یعبدون شمساً ولا قمرأ ولا حجرأ ولا وثناً الا که بایشان بدستی که ایشان نمی پستند آفتاب او نه ماه را و نه سنگ او نه بت دیگر را از هر چه باشد

ولکن برآوردن باعمالهم ولیکن بریایمی کنند بعلهای خود چون عزت و قیمت عمل صالح میان این است بسیارست و علمای ایشان
بزرگ و بسیار و از اینجا میگفت مردی که مرانی را نیز حسن عمل و عزت آن ظاهر شد است اما چه فایده که از امرت عیادت
عزت مینماید و از جهت جاه و مال آزار مردم نماید و در دامن شرک خفی گزینا آید و این تحقیق شرک و بت پرستی است
و الشبهة الخفية ان یصبح احد هم صائما و شہوت پنهان نیست که مثلاً صبح کند یکی از ایشان روزه دارد و فرض را شہوت
من شہوت پس عارض شود و پیدا گردد و مراد را شہوتی از شہوتهای او مثل شہوت طعام یا شراب یا عمل فحش و غیره
پس ترک دهد و بشکند روزه خود را بعلت آن شہوت این شہوت را خفی خوانند از جهت آنکه پنهان بود و در باطن او
گویند در وقت نیت روزه و نفس خود پنهان داشت که اگر شہوتی عارض شود روزه بشکند و طبعی گفته که خفی خواندن او محبت است
که ملال در روی مخفی است یا جهت مشاکلت و مناسبت شرک که اینجا مذکور است چه مراد بدان شرک خفی است و داه است

و البیہقی فی شعب الایمان ۴۰ و عن ابی سعید قال خرج علينا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ونحن نذكر ان رسول الله صلی الله علیه و آله
گفت ابو سعید بیرون آمد آنحضرت و رسید بر ما و ماند مگر کمی کردیم هیچ و جلال را بفرستند و ابتلائی او را فقال پس فرمود آنحضرت
الا خبرکم ما ہوا خوف علیکم عندی من الحج الہجاء آیا خبر بدم شمارا بجزی و بلائی که ترسیده شده است بر شما از دین از فتنه و جہا
فعلنا علی پس گفتیم ما علی خبر ده ما را بدان چیز یا رسول الله قال الشکر الخفی فرمود آن چیز شرک پنهانی است ان یقوم الرجل یسکون
و آن شرک خفی نیست که مثلاً بخیج و مرد پس نمازی گذارد و فیض صلوٰۃ پس زیاده میکند و درازی گرداند نماز خود را و پس
و خضوع و خشوع لمباری من نظر رجل از جهت آنکه می بیند نظر کردن مردی را بسوی او پس بریا میکند و می نماید او را که من
و این چنین نمازی کنم و ترسیده تر بودن این حال از جہا محبت آنست که ابتلا باین بسیارست و در یافتن آن صعب و آسان
از ان دشوار و نفس بقباحت آن نرسد و ابتلائی و جہا یک وقتی خواهد بود و امارات کذب و دیالاج و کبر است آن باقی
است و نفس از وی متنفر و قبح او را بداند این مبالغه است و ترسیده و قبیح حال بریا کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم گذارد
در از و داه ابن ماجہ ۴۰ و عن محمد بن عبد الله اختلاف است و محبت دی ولادت او در زمان سعادت نشان آنحضرت و در داه

وی از صحابه است و بخاری بر آنست که او را محبت است و صحیح ترین قول است ان ابی صلی الله علیه و آله و سلم قال و است
میکند که آنحضرت گفت ان اخوانا خوف علیکم الشکر الا صغر بدستی که خوف ترین چیزی که خوف داریم از ان بر شما شرک
کوچک است قالوا گفتند صحابه یا رسول الله و ما الشکر الا صغر و چه چیز است شرک کوچک قال الیازم و شرک کوچک است
که کوچک تر است از شرک یعنی بت پرستی و دود و عبودیت و اعتقاد کردن است اگر چه آن جلی و قوی است و این خفی و ضعیف و داه است
و زاد البیہقی و زیاده آورده است بیہقی فی شعب الایمان این عبارت را یقول الله لم یگوید خدا می کند که از ان مر یا کنندگان را
یوم سبازی العباد باعمالهم در روزی که جزا میدهند خدا می کند که از ان مر یا کنندگان را بگردار دای ایشان از ہوا الی الذین کنتم تراءون
فی الدنیا بر ویدیوسی آن کسانی که بودید شما که بریا میکردید ایشان در دنیا فانظر و اهل تجدد و من عند ہم جزا پس بنگرید

ایامی باید بزرگوار ایشان جزای را و خیر ایا نیک را شک را وی است که جزا گرفته یا جزا فرموده ۹۰ و عن ابی سعید
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لو ان در جلا محل محلا فی صخرة لا باب لها اگر ثابت شود که مردی فعل کرد
عملی بر او صخره که نیست و در آنرا کسی اثر را آن در آید صخره سنگ بزرگ را گویند مانا که مراد اینجا غار است بهانه
فرموده که اگر فرضا کسی در درون سنگی در رود که آنرا در نیابد و لا کو و نه دیواری که آنرا روزنی و سوراخی است که کسی تواند
از آنجا دید و مطلع شد که به فتح کاف و ضم آن و تشدید و او در آخر مار و زن که در دیوار باشد بعضی گفته اند که اگر نباشد
باشد بضمیمه آید و غیر نافذ بفتح و نیز اگر بنا بود در وزن خرد و سنگ و اگر بی تا باشد بزرگ و کشاده و درین حدیث چون رو است
بنا و ضم است مراد در وزن خرد نافذ خواهد بود و مناسب مقام نیز چنین است که لا یخفی و حاصل آنکه میفرماید که هر چند کسی
عمل پوشیده در خلوت کند چنانکه هیچکس بر آن اطلاع نداشته باشد حرج عمده الی الناس کاینما کان بیرون می آید و ظاهر
میگرد و کردار وی بسوی مردم هر چه باشد یعنی حاجت باطن نیست تا ریا کند و از ثواب محروم گردد و حق تعالی کردار
را الهیة آشکارا میگرداند اگر از وی اخلاص بر اسی خداست اگر حکمت وی تعالی اقتضا کند و صلی الله علیه و آله در آن باشد
بمعنی آنست که بنده مخلص باید که احتیاط و مبالغه کند در اخفای عمل و کسب اخلاص زیرا که عمل ظاهر و شایع میگرداند و از آنجا

که بنده را خیر و اختیار در آن نبوده ۱۰۰ و عن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
من کانت له سريرة صالحة او حسنة سیکه یا شد مراد از فعلی یا خصیصتی نهانی نیک یا به الله الله منها را در بصیرت به آشکارا
میگرداند خدا می تعالی از آن سریرت علامتی را که شناخته میشود آنکس بآن علامت مراد بر او اعلاست است که بر آن
چیزی شناخته میشود چنانکه مراد او شناخته میشود که از اعیان است که اقامه ۱۱۰ و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه
عن ابی بنی صلی الله علیه و آله وسلم قال انما اخاف علی هذه الامة کل منافق یتبرسم من برین است مگر شر هر منافقی را
که تیکم با حکمت و عیال با جو سخن میکند بعلم و حکمت و موعظت نصیحت و کار میکند بجهل و نارسائی و سفاهت یعنی میگوید
به یا نمودن مردم و خط و کار نیست که این صفت منافقان است پس میفرماید از وجود این چنین شخص و ازین صفت است
خود می تبرسم که اینچنین مردی خداست پیدا شود و این صفت در ایشان را و یا مردی البقی الاحادیث الثلاثة و است
که بهیچ این سه حدیث را فی شعب الایمان عن المهاجرین حبیب ظاهر آنست که صحابی است و لیکن تذکر او درین
کتاب نیافتم و الله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال الله تعالی انی است کل کلام حکیم اقبلت
پروردگار تعالی من است که هر کلام حکیم را قبول کنم یعنی هر چه گوید در عمل قبول افتد و لکنی اقبل به و هو و لیکن من فی قبول
میکنم قصد نیست و محبت را و اگر چه چیز را در دهان بگویم و در دلم باور دارم و اما فی طاعتی پس اگر باشد نیست و محبت وی در طاعت
فرمان برداری من محبت همه الی و و قارا میگردانم خاموشی و راستایش مرقات اقدس خود را و بزرگی و علم دانم
و اگر چه سخن بگویم و محبت آن دارم خاموشی او هم محمود و مایه علم و وقار است و گو یا در عین

حد و ثنائی من میگوید و اگر نیت محبت او نه در طاعت است سخن او اگر چه در علم و حکمت باشد ضائع است که بروی در یاد نمودن و شنیدن انیدن خلق میگوید و راه الداری ۲۱۰ **باب البکار و الخوف** بکار حالتی است که عارض میگردد و انسان را بکار بیدار کند و با او از مقصود آب چشم باریدن و بتاکی خلعت کردن و در گریه و زور گریستن بیاورد و حاضر گردانیدن چیز که در گریه آرد و بکار در گریه آوردن کسی را خوف ترسیدن و اخافت و تخویف ترسانیدن و خوف حالتی است که عارض میگردد و در ادای بکار گریه و ترس از عذاب آخرت و عقاب مولی است تعالی شانه... **الفصل الاول**

عن ابی هريرة قال قال ابو القاسم صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده سوگند بان ذاتی که بقای ذات من دست قدرت اوست تو تعلمون ما اعلم اگر بدانید شما آنچه میدانم من از احوال قیامت و احوال آن حقیقت بسیار و معاد و صفات قهریه جلالتی باری تعالی که مورت خوف و خشیت است و آنچه عارض میشود غم و محنت بر دل من از عاقبت حال شما بیکتیم کثیرا و ضحاکم قلیلا هر آنکه میگریید بسیار و میخندید اندک و ترجیح می کنید جانب خوف را بر جاوین قنیه بخیل است است را بر کثرت بکار و استحضار آنچه مورت غم و اندوه و گریه بود از خوف و خشیت و تشعشع عظمت و جلال حق و اجتناب از کثرت ضحک و راحت که داب جا بجان و غافلان است اگر چه خنده و راحت نیز فی الجمله بامید عفو و مغفرت و رحمت می گنجایش دارد و راه البخاری ۲۰ و عن ام العلاء الانصاریه صحابه است از مبائعات

و حدیث وی نزد اهل مدینه است قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت گفت آنحضرت و الله لا ادری و الله لا ادری مگر فرمود و بخند اسوگند و زنی یا بجم من بخند اسوگند و زنی یا بجم من و انما رسول الله و حال آنکه من پیغمبر خدا یم ما یفعل بی و لا یکنم که چه کرده میشود من و نه در می یا بجم که چه کرده میشود بشمار و راه البخاری طاهر این حدیث آنست که عاتق مبهم است و بیچکس نمیداند که آنچه خواهد شد چه کار خواهد کرد و این در باب نهیها و در سل مخصوصا در حق سید المرسلین صلوات الله علیه و علیه السلام متغی است به لائل قطعی که دلالت دارند بر جزم و یقین بحسن عاقبت ایشان و ورود این حدیث در موت عثمان بن مظعون بود و رضی الله عنه که از کبار مهاجرین بود اول سیکه بعد از هجرت مدینه از مهاجرین فوت کرد و او بود و آنحضرت بعد از موت حبیب بن ابی مرثد و او را بقیع حضور شریف خود دفن کرد و عنایات بسیار کرد و زنی در آنجا حاضر بود و گفت میا با و ترا بهشت ای ابن مظعون که عاقبت تو به خیر است پس آنحضرت آن زن را برین سخن قبیح کرد و این حدیث فرمود و در حقیقت مضمون آن زجر و منع است بطریق مبالغه بر سوادب و در نبوت و حکم و رغیب و جزم بدان و خلاصه آن کنایت است از عدم تصریح بعلم غیب تا با حقیقت کلام مراد نه با مراد عدم

در یافت احوال عاقبت چه در دنیا چه در آخرت بتفصیل چه علم باحوال غیب بتفصیل جز بر درگاه تعالی نباشد اگر چه محال است است که عاقبت انبیا علیهم السلام خبر است و بعضی گفته اند که مراد عدم دریافت در امور دنیا و نیست نه اخذ و نه بامداد است که نمیدانیم که موت خواهیم مرد یا نه و ندانیم که نازل خواهد شد یا نه عذاب و کمال چنانکه بر اعم سابقه نازل شده یا نه و بعضی گفته اند

و می تند و می اندازد که در بعضی از ایشان تا هلاک میشوند دست میزد و در زیر کوه چنانکه باقی نماند از ایشان اوست
و مسخ آخرین قرده و خنایر الی یوم القیمه مسخ میکند الله تعالی بعضی از ایشان را و دیگر داند بصورت بوزنه و خاک
تار و قیامت می مانند برین صورت و آنهم یا باقی میماند این عذابا یا قوامی که این عمل تار و قیامت و آه البهار
و فی بعض نسخ المصباح و در بعضی نسخهای مصباح بجای انحر و بیهلستین یعنی بجای محله در واقع شده و معنی هر کس
و تخفیف را فرج زن است که مراد بدان زن است و بهو تخفیف و این واقع شدن انحر و بیهلستین تخفیف است و خطا کردن
در صورت خطی است که از بعضی روایت واقع شده و آنها را با بخار و ازای انجمن نیست این لفظ مگر انحر و بیهلستین
و زای معنی جانه معروف که مذکور شد نص علیه الحمیدی و ابن الاثیر فی هذا الحديث نصیح که در برین معنی حمید
و ابن اثیر و برین حدیث مؤلف تأیید کرده و تخفیف را بقول حمیدی و ابن اثیر برای رد کسی که گمان برده که صحیح انحر و
بیهلستین انحر و بیهلستین تخفیف است و اشارت کرد بقول خود فی هذا الحديث که انحر و بیهلستین در حدیث دیگرست که ابو داود
در غیر وی روایت کرده اند چنانکه طبری آن حدیث را آورده و درین حدیث که بخاری روایت کرده بیهلستین است اما شیخ
ابن عسبه فرموده که در اکثر روایات بخاری بیهلستین است و برین تقدیر هر دو روایت صحیح باشد و الله اعلم و سلم
کتاب الحمیدی عن البخاری و واقع شده است در کتاب حمیدی از بخاری و کذا فی شرحه لفظی و همچنین واقع شده
در شرح بخاری که مرططی را است تروح علیه سارقه لهم تا فوقانیه در تروح و سارقه برفع فاعل تروح و این سه سینه است
بر آنکه یاد در سارقه که در روایت اولی واقع شده زانده است چنانکه در وجه اول در تقریر معنی حدیث است اشارت بدان
کردیم و همچنین درین دو کتاب یا سیم حاجه واقع شده بی ذکر رجل یا بتقدیم حاجه بر رجل و عن ابن عمر قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا نزل الله بقوم عذابا چون بفرستد خدای تعالی برگردی عذاب اصحاب
العذاب من کان فیهم یسریر آن عذاب هر که را باشد در میان ایشان از صلاح و طایح همچنین جاری شده است
عادت الهی عزوجل در بعضی گناهان و در بعضی اوقات گاهی نگاه هم میدارد صلاح را از میان طایحان غم نبشوا
عنه اعمالهم ستر برانگیزند این گروه بر عملهای ایشان یعنی اگر چه در دنیا عذاب شامل می شود ولیکن آخر
هر یکی بعمل خود جزا داده میشود و نیز کرده میشود میان یکو کاران و بدکاران متفق علیه و عن جابر قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوسف کل عبد علی مات علیه برانگیزند میشود و هر بنده روز قیامت بران حال
و صفت که مرده است بران از ایمان و کفر و طاعت و معصیت و ذکر و غفلت پس معتبر خاتمه است تا آخر حیات
گذرد و از نجا گفته اند طبع حکم مستوری و سستی همه بر خاتمه است کس ندانست که آخر چه حالت گذرد و نیکو
بعضی از عارفان گفته اند که چون یکی را که یاد داشت حضور حاصل شده و جوهر ذکر در دل قرار یافته است اگر به جهت
تنگی و قسوت موت و غلبه و جوع و بیابانی دل اختلافی و فتوری در استحضار آن راه یابد ضرری ندارد و بعد از مفارقت و با

از بدن آن حال عود خواهد نمود بلکه ذکر باید بهر سانید و حاصل کرد و بایست التوفیق بر او باشد ۹۰ **فصل الثانی - عن**
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما رایت مثل النار نام ناز بهانیده ام من مانند آتش و وزخ
و شدت رسول که خواب کرده است گریزند و از وی یعنی اگر یکی از شر دشمنی قوی یگریزد خواب نیکند و غفلت را بخود
راه بندید همی گریزد و چنان و چند آنکه میخواند مگر آتش و وزخ که باین شدت و شغامت در پی است و مردم در گریختن از وی
غفلت می ورزند و بجهت نمیشوند و اگر می گریزند در آن عین گریختن خواب میکنند و غافل میشوند و گریختن از آتش و وزخ تبرک
معاصی و التزام طاعات باشد و لا مثل آنست نام طالبها و نمیده ام مانند بهشت و بهجت و سرور که خواب کرده است
طلب کننده وی یعنی اگر کسی طالب محبوبی و راحتی میباشد غافل نگیرد و از آن کسستی و نتواند نی در زد و طلب وی و بید
در دریافت وی چند آنکه میگرد و مگر بهشت این همه خوبی و رحمت که در دست آدمی و طلب وی نمی شتابد و از او نمیباید
و شتافتن بهشت و دریافتن آن بآن چیز باشد که گریختن از وزخ بدان بود و رواه الترمذی ۹۱ **و عن ابی ذر قال قال**
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انی اری مالا تزون بکسبی که من می بینم چیزی را که نمی بینید شما آنرا از امارات ساعت است
صنع الهی و صفات قهریه وی سبحانه و اسمع مالا اسمعون و می شنوم چیزی را که نمی شنوید شما از اخبار و اسرار احوال آخرت
و احوال قیامت و شدت عذاب و وزخ املت السمار آواز کرد و نالیده آسمان و حق همان تا طود واجب و سزاوار که در دست
است مراد که آواز کند و نالد و اطیقا و از پالان و زین و نالیدن شتر که از تعب گرانی بار و آواز نالیدن آسمان چنانچه
سوق حدیث در آن ناظر است از کثرت و از وحام ملائکه و نقل ایشان باشد چنانکه مرکبی در زیر بار سواری از تعب آواز کند
و گفته اند که مقصود بیان کثرت ملائکه و کنایت از آنست اگر چه در اینجا آوازی و ناله نباشد و ممکن است که ناله وی از خوف
و خشیت پروردگار تعالی باشد و هرگاه که آسمان بآنکه جادوست و محل ملائکه مقدر است از ترس وی تعالی بنالد آدمی که
جانی دارد و آلوده گناهان است سزاوار ترست که بنالد و بگریه و معنی این مناسب ترست بمقصود و کما لا یخفی و الله اعلم
بیده ما فیها موضع اربعة اصابع و بخدا سوگند نیست در آسمان جایی چهار انگشت الا و ملک و اضع جمهت ساجد الله مگر
آنکه فرشته نهاد است سر خود را در حالی که سجده کننده است مر خدا را و خایف و خاشع است بمشاهده کبریا و جلال حق و احد
و تعظمون ما اعظم بخدا سوگند اگر بدانید چیزی که میدانم من بضمه کم قلیلا و بکیتیم کثیرا بر آئینه می خندید شما کم و میگریید شما بسیار
و ما تلذذتم بالنساء علی الفرائض و خوشش نمی پائید بزنان بر بیا همای انگنده و خرجتم الی الصدقات تجارون الی الله
و هر آنکه بیرون می آید بسوی صحرا و حالیکه ناله و فریاد و رازی کنندگان آید بر گاه خدا چنانکه شان مردمان اندوه زدگان
و از غم بهشت آید گان است که از خانه بدر روند و بر صحرانند تا گری از دل بجشاید و نفسی تواند راست کرد و صدقات
جمع صدقین که جمع صدیق است یعنی روی زمین چنانکه طرقات و طرق و قال ابو ذر گفت ابو ذر بعد از آنکه
این حدیث بطریق تالم و تحسیر یا یعنی گشت محرمه تصدای گاشش بودی من در خشی که بریده می شد یعنی تا آلوده گناهان

بر آنکسینه نشد می چنانکه درخت را بریدند و رفت این چنین بنشیند بود می و مثل این آرزوهای در دنیا که از کبار صواب
آمده است یکی گفت کاشکی من گوسفندی بود می که او را می کشند و میخوردند دیگری گفت ای کاشش جانوری پرند
بود می هر جا که است نشست و هر جا که رفت تکلیفی بر وی نه و این جماعه آنکه بشارت یافته اند از جناب رست
پیشست و عاقبت ایشان محمود است و دیگر از آنچه گوید اگر چه وعده مخبر صادق حق است اما خوف لا ابالی که می کشند

رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه ۳۰۰ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من خاف اوج
کسیکه میترسد از کسی میگردد و میسوزد اند از اول شب زیرا که غارت در آخر شب میباشد و من اوج بلع المنزل و کسیکه
میگردد از اول شب میرسد منزل را و لاج بسکون دال در اول شب رفتن و تشدید دال در آخر شب رفتن و قد عهد
بمعنی اول است الا ان سلقه الله غایبه آگاه باشید که کالای خدا عبارت از بهشت است و او الترمذی

و آن دادن جان و مال است الا ان سلقه الله محبت آگاه باشید که کالای خدا عبارت از بهشت است و او الترمذی
۳۰۰ و عن انس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال يقول الله گفت آنحضرت میگوید خدا اجل ذکر یعنی روز قیامت
بفرستگان که موکل اند بر دوزخ اخرجوا من النار من ذکر فی یوم ما یرون آری از آتش کسی را که یاد کرده است مرار و زمر
در انثال و طاعت و خافنی فی مقام کسی را که ترسیده است از من در جائی یعنی از از رکاب معصیت و اینجا بشارت است
که هر که یکبار از روی اخلاص خدا را یاد کرده و در یکوقت از عذاب وی ترسیده آخر از عذاب و دوزخ او را نجات است و
و اگر خواهد وی تعالی در دوزخ ندر آرد و هم از اول بهشت نرسد بغیر من یشار و یعذب من یشار صفت است و فعل الله

ما یشار و یکم ما یدیکار و لا یسأل عما یفعل و هم یسألون شان او سبحانه رواه الترمذی و البیهقی فی کتاب البعث و التشرع
۳۰۰ و عن عائشة رضی الله عنها قالت سألت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن هذه الآية گفت عائشه صدیقه
پسیدم آنحضرت را از معنی این آیت که و الذین یؤتون ما اتوا و قلوبهم وجلة پروردگار تعالی میخندند گان خاص خود
می کنند که آن کسانی که میدهند چیزی که میدهند یعنی تصدق میکنند بفقرا و دلهای ایشان ترسان و لرزان است از آنکه
بوی پروردگار باز میکردند سوال عائشه در اینجا نیست که گفت هم الذین یسببون الخمر و سرقون ایا ایشان آنهند
که شراب می خورند و دزدی میکنند زیرا که ترسیدن از عذاب کار گناهکاران بدکاران است قال گفت آنحضرت

لا یا ابنت الصدیق نه ای دختر صدیق نه ای آن جماعه آنکه شراب خورند و دزدی کنند و کارهای بد کنند و لکنهم الذین
و لیکن اینها آن کسانی اند که تصومون روزهای دارند و یصلون و نماز میکنند و تصدقون و زکوٰه میدهند و هم بخافون
ان لا یقبل منهم و ایشان میترسند که قبول کرده نشود و ایشان بدلیل آنکه در آخر آیت فرموده اولک یسارعون فی الخمر
و فرموده است و هم یسألون ان جماعه که شتابی می کنند و گرمی مینمایند در نیکی ها رواه الترمذی و ابن ماجه بدانکه
درین آیت دو قرأت است قرأت مشهوره که قرأت قرآن است و قرأت بقرآن یعنی یا فعل مضارع ازینا و اتوا بعد جمله

پس نزدیک است که مبنی توئی که در آن مرآتو قال گفت آنحضرت پیش از آنکه در بصره پس فراخ میشود و گور در آن بنده را دینی آید
 و نظر دوی هفت در درازی مبنائی آن بنده یعنی تا آنجا که کار میکند و فتح له باب الی الحیة و کشاده میشود و مرآن بنده را در
 بسوی بهشت و از دامن العبد الفاجر او را کاف و چون وفات کرده میشود بنده فاسق یا کافر قال که آنقبه میگویی مرآتو است
 چنانچه همان تا خوانده ناماشنا را گویند لامر جبار لا اهل امان کنست لا بغض من شی علی ظری مالی آگاه یا شس تحقیق بودی تو
 دشمن تر بسوی من از هر کسی که میرود و در بهشت من فاذا ولیتک الیوم پس چون والی گردانیده شد بر تو امر و وصرت
 و باز گشتی تو بسوی من فستری غیبی یک پس نزدیک است که مبنی تو بگردن مرآتو قال گفت آنحضرت قبلتیم پس هیچ کرد
 و بسوی آید قبر بر دوی حتی مختلف اضلاع تا آنکه مختلف میشوند استخوانهای پهلوی دوی یعنی درمی آیند بعضی از آن در بعضی
 قال گفت ابوسعید و قال رسول الله و اشارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای نمودن صورت اختلاف اضلاع
 با صابغه بگشتان خود داخل بعضیها فی جوف بعض پس در آورده بعضی بگشتان را در درون بعضی قال گفت آنحضرت و بعضی
 که سبعون تنینا و گماشته میشوند مرآن بنده فاجر یا کافر را بقدر اژدها و اوان واحد منها یخرج فی الارض اگر یکی از آنها گم کند
 در زمین یا نبست شیان از ویاند زمین چیزی را باقیست الدنيا تا آنکه پانیده است دنیا نیست پس میگردد آن ماران آن
 بنده را و نهس بسین جمله بندگان پیشین گردین و یخده شده و یخده شدند می کنند پوست او را حتی بعضی به الی احساب تا آنکه
 رسانیده می شود و آن بنده را بسوی حساب یعنی تا روز قیامت قال گفت ابوسعید و قال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم انما القبر روضة من ریاض الجنة نیست گور گور که مرغانی از مرغان ریای بهشت او حفره من حفرات است
 یا گوی است از گوی های آتش و زنج و در بعضی روایات من حفر النیران نیز آمده و رواه الترمذی ۸۰۰ و عن ابی حنيفة صحاب
 خردست در زمان آنحضرت خرد بود و لیکن سماع در روایت در احوال دوی در موضع دیگر نوشته شده است قال قالوا گفت
 گفتند صحاب یا رسول الله قد ثبت تحقیق پیش می تو قال گفت آنحضرت شیشینی بود و در بعضی نسخ سورة سودا و او آنها
 پیر گردانید مرآتو بود و مانند آن از سوره های دیگر که در حدیث آئیده مذکور شوند و گفته اند که مرآتو از سوره بود آیت
 فاستقم كما امرت من تاب حکم است زیرا که استقامت بطریق مستقیم بی میل بجا بی افراط و تفریط و اعتقادات
 و اعمال ظاهره و باطنه بتمام است و شواهد است و نظر بقیقت عروض شیب که آنحضرت را ازین خطاب بجهت و من تاب
 حکم است و الاوجه شریف دوی منظر کمال استقامت و اعتدال است و شواهدی چو سنی دارد و مانند انبست نکره آنرا
 بسورة شوری با وجود آنکه در این سورة نیز خطاب فاستقم كما امرت مخاطب است و لیکن بی ذکر و من تاب حکم بجهت شیب
 بجهت اهتمام با امر است و حصول حقیقت استقامت مرا ایشانرا از جهت ذات شریف خودش برین مبنی حل باید کرد
 حکم سوره های دیگر که در حدیث آئیده با سوره مذکور اند رواه الترمذی ۹۰۰ و عن ابن عباس قال ابو بکر گفت
 ابن عباس که گفت ابو بکر یا رسول الله قد ثبت تحقیق پیش می تو قال گفت آنحضرت شیشینی بود و الواقعة و المرسلات

وعم بسیار لون واداشش کورت زیرا که درین سورتها آخرت و عذاب آتش و وعیدهای سخت مذکور شده و راه الهی و ذکر و ذکر و کوشش حدیث ابی هریره که او شش این است لایح النار فی کتاب و بمناوهم . **الفصل الثالث** من

هس قال انکم لستمون اعمالا بدستی که شما هر آنکه می کشید عملدار که بی ادق فی اعینکم من استخوان عملها باریک است

در چشمهای شما از روی مینی تدقیق فکر و معان نظر در آن عملهای نمائید و گمان می برید که آن عملهای نیک است و در

نه چنین است یا مراد آنست که آن عملها را منیر و حقیر می پندارید و از ارتکاب آن باک نمیدارید کما نفعه با علی محمد رسول الله

صلی الله علیه وسلم بودیم با که می شمردیم آن عملها را در زبان پیغمبر صلی الله علیه وسلم من المواقف یعنی المملکات یعنی از اثر

عملهای که سبب هلاک شوند مفاعل آنرا و در حکم کبار باشند و راه البخاری ۲۰۰ و عن عائشه رضی الله عنها ان

رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال یدایت است از عایشه که آنحضرت گفت یا عایشه ایاک و محقرات الذنوب

ای عایشه دور در او را از گنا بان که آنرا حقیر و منیر پنداشته میشود فان لما من الله طالبا زیرا که مر آن گنا بان را

از جانب خدا طالب است یعنی وی سبجایه طلب کننده و سوال کننده است از ان اعمال مثل این ترکیب درین معنی

در زمان عرب بسیار آید چنانکه گویند رایت من زید سدا دیدم از زید شیری را یعنی زید را که دیدم شیر را دیدم و احتمال آن

که معنی آن باشد که ملائکه از جانب حق تعالی طالب وسائل اند و ابن ماجة و الدارمی و البیهقی فی شعب الایمان ۳۰

و عن ابی بردة بن ابی موسی قال قال لی عبد الله بن عمر ابی بردة بن ابی موسی اشعری که از کبار تابعین است گفت که

گفتم مرا عبد الله بن عمر رضی الله عنهما جمعین بل تدری ما قال ابی لایک آیا سیدانی و در میان ابی که چه گفت پدر من مرید

ترا قال قلت لا گفت ابو بردة گفتم نمیدانم قال فان ابی قال لایک گفت ابن عمر پس بدستی که پدر من گفت مرید

ترا یا موسی بل یسرک ان اسلامنا مع رسول الله آیا خوشحالی میکرد و اندر این اسلام آوردن ما با پیغمبر خدا صلی الله

علیه و آله وسلم و هر تنامه و هجرت کردن ما بان حضرت و جهاد نامه و کارزار کردن ما با کافران جهرا آنحضرت و عملنا

کلمه مع و عملهای ما همه که کردیم با آنحضرت بر دلنا ثابت و باقی ماند برای ما و ان کل عمل عملنا بعده و این که هر عملی که کردیم

بعد از آنحضرت بخیر نامه کفار را سا بر کس نجات یابیم و خلاص شویم از ان برابر سر بر یعنی نه نفع از ان ما رسد و نه ضرر

آن بر ما افتد و نه موجب ثواب گردد و نه سبب عقاب یعنی اگر موجب ثواب نبود باری علت عقاب نیز نگردد و نه قسم

من قال طاعت ناقص ما موجب غفران نشود و در اضمیم کرد و علت عصیان نشود و یعنی اگر آن عملها

که در ظل تربیت و نورانیت محبت وی صلی الله علیه و آله وسلم کردیم و گمان قبول بدان داریم باقی ماند زبیری سعادت

اما عملهای که بعد از آنحضرت کردیم معلول و مدخل میدانیم اگر سبب بگذرد و غنیمت است فقال ابو لک لابی پس گفت پدر من

مسلمان شد پذیرفت با آدمیان بسیار و انا نیز جزا دلک و بدرستی که ما بر آینه امیداریم ثواب آزار متقنای و عده گریه
 باز این عمر گفت و قال ابی گفت پدر من یعنی عمر رضی الله عنه و لکنی انا و الذی نفس عمر سیده و لیکن من سوگند بان کسی که بقا
 عمر در دست قدرت است تو دوست ان دلک بر دلنا هر آینه دوست میدارم این که آن عملهای که با حضرت
 علیه السلام و آله و سلم کرده ام ثابت و باقی ماند و ان کل شیء عملناه بعد و این که هر چیزی که کرده ایم از ابدا از حضرت بخونا
 منه کفافا را بار اسس سیر بگذرد و ابو برد و میگویی قتل پس گفتم من ابن عمر را ان اباک و الدکان خیر امن ابی بدرستی که
 پدر تو بخدا سوگند بود بهتر از پدر من یعنی چون پدر تو با وجود چپ دین اعمال و فضائل در مقام خوف و درشت است هر آینه
 بهتر باشد از پدر من و مقام و اعلی باشد یا مرد آنست که تعجب میکند که با وجود آنکه پدر تو بهتر است از پدر من این همه
 بترسد پس معلوم شود که کارنازک است رواه البخاری ۴۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 سلم امرنی ربی بشیع گفت آنحضرت امر کرد مرا بر دو کار من بینه خصلت خشیه الله فی السر العلانیه خصلت اول
 ترس خدا در پنهان و آشکار و کلمه العدل فی الغضب الرضا و دم سخن است و درست گفتن که از حد اعتدال تجاوز
 در حالت خشم خشنودی یعنی آدمی چون راضی می باشد از کسی هیچ میکند و نیکوگوید و عیب آدمی پوشد و چون خشم
 آید برخلاف آن میرود و باید که در هر دو حال بحیاء باشد و المقصد فی الفقر و القنا سوم میانه روی در غایت اعتدال
 در درویشی و تو نگری این عبارت احتمال و معنی دارد یکی آنکه رزق وی کفاف بود و نه فقیر باشد و نه غنی دیگر آنکه در هر
 حالت بطریق اعتدال مستقیم باشد یعنی نفعت سخط و جزع و فرح نکند و در غنا تکبر و عتو و علو نورزد و ان اصل من قطن
 چهارم آنکه پیوند کفر بکفر بر دازد من چنانکه بعضی احوال را حرام قطع رحم کنند و وی در مقام صله و انعام باشد با ایشان
 و اعطای من چنانکه عطا کنم کسی را که محروم گرداند مرا و عفو من چنانکه عفو کنم و در گذرم از کسی که ظلم کند
 مرا و ان کیون مستی فکر که هفتم آنکه باشد خاموشی من فکر یعنی چون خاموش باشم در فکر تحصیل معرفت بشتم و فطقی ذکر ا
 هشتم آنکه باشد نطق من بکرمی چنان سخن گویم ذکر خدا کنم سخن برای تو گویم شش برای تو باشم و نظری عسره
 نهم آنکه باشد نظر من همت یعنی چون نظر در مخلوقات کنم بر وجه عمت و هو شیاری کنم به جهل و غفلت و امر بالعرف
 و امر کرد مرا بر دو کار من که امر کنم برفت و قیل بالمعروف و روایت کرده شده است بالمعروف بجای بالعرف و این
 خصلت دیگر است زائد بر نه خصلت مذکور که جامع است بر جمیع خیرات و طاعات را و در حقوق خلق و خدا که بطریق
 بعد از تفصیل ذکر کرده اند نهین ۴۰ و عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 ما من عبد من عباده من مینه و موع نیست هیچ بنده مسلمان که بیرون آید از دو چشم او اشکها و اشکان مثل راس اند باب اگر چه
 باشد اشک مانند سر گس و صوره قلت من خشیه الله از ترس خدا غم عیب شنیدن هر چه بدتر برسد آن اشک چیزی را
 از ظاهر روی وی یعنی اشک از چشم بر آید و بر روی افتد و در غم عیب شنیدن از روی و مقابل است از روی

و در انداز وسط آنرا گویند الا حمدا لله علی احسانه که اگر آنکه حرام میگردد و انداز آن بنده را خدا می آید بر او آتش و در آخر و او این

باب غیر الناس . تمیز از حال سجای شدن و مراد تغییر حال مردم است از آنچه در زمان نبوت بود از استقامت بر طریق دین و التزام احکام است و آتباع حق و زهد در دنیا و مغرور نشدن بزخارف آن از مال و منال و خدم چشم و ثبات بر اعمال خیریه و صفات عبیده و اخلاق عظیمه و نورانیت قلب و صفات باطن و عروض نهاده این احوال در آخر زمان . ۳۰ . **الفصل الاول** . بحسن ابن مسر قال قال رسول الله

صلی الله علیه و آله وسلم انما الناس کالابل الماتة و در روایتی کابل ماته میفرمایند نیستند آدمیان مگر مانند شتر صد که لا تشکوا و تجد فیها راحة نزدیک نیستی که بیابی تو ای مخاطب در آن صد شتر یک راحه را و راحه شتری را گویند که توانا باشد بر سفر کردن و بار برداشتن و تا برای مبالغه است و معنی آنست که آدمیان بسیارند و برگزیدگان و پسندیده کردار آن که قابل صحبت باشند و حق صحبت بجا آرند و معاون باشند بر خیر میان ایشان کمترند بعضی گویند که مراد آدمیان آخر زمان اند که بعد از قرون شکسته که اخیر است اندر پید آید و حق آنست که حاجت باین نمید نیست احتمال دارد که مسلمانان کامل که در آن زمان باشند کم باشند اگر چه است بجا بعد خود اختیار باشند و باجمله مردم نیک بجمع صفات پسندیده موصوف در همه زمانها کم بوده اند و در آخر زمان کمترند و فضیلت و خیریت آن سه قرن با آنها که بعد از ایشان آمدند باقی است بخت بار کثرت و قلت متفق علیه . ۳۱ . و بحسن ابی سعید قال قال رسول الله

صلی الله علیه و آله وسلم تتبعین سنن بعضی من و فتح هر دو روایت است من قبلکم هر آینه پیروی کنید شما طریقه و عادات کسانی را که پیش از شما بوده اند و او است در دین که پیدا کردند و تغییر و تبدیل احکامی که حکم کرده بودند بآن پیغمبر این ایشان شبر و شبر او ذراع و ذراع شبر و شبر و ذراع عبارات است از موافقت و مطابقت و شبر بکبر از سر انگشت ز تا سر انگشت کوچک جمع شبر و ذراع بکبر از سر انگشت میانه تا بند باز و در صرح گفته شبر یک است و ذراع رش دست مراد آنکه متابعت گذشتگان میکنند بجمع در همه کارها حتی کوا و خلوا و غیره بجموع تا آنکه اگر در آمدند آنها سوراخ سوسمار را که نام جانوری مشهور است پس پیروی میکنند شما ایشان اومی در آئید آن سوراخ را قیل گفته شده یعنی صحابه پسندیدند یا رسول الله و انصار و انصار یعنی کسانی که پیش از ما بوده اند و متابعت میکنند ما ایشان را و انصار یعنی کسانی که از من قبلکم ایشان را مراد داشته قال فن گفت آنحضرت اگر آنها سیود و انصار نمیستند و مراد از شما و ایشان را پس نیستند آنها و اگر مراد داشته ام معنی ظاهر است که مراد سیود و انصار یعنی آنست متفق علیه . ۳۲ . و بحسن

مراد اس الالسی بکبر سیم و سکون راضیابی است از اصحاب شجره معد و دور کوفین مراد را همین یک حدیث است که روایت کرد بخاری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یذهب الصالحون الاول فالاول میسر و ندم مردم نیکو کار نخستین بعد از نخستین یعنی یکی بعد از دیگری و هر که اتم نخستین خوانند زیرا که چون نخستین رفت آنکه بعد از او

مختصین شکست بیابانی و بی حاشا که انعامه الشیخ و التمر و باقی می ماند بدان و تباہ کاران و نه بکارانیدگان مانند
سببوسته چو یازماد خاله بضم حاء ممله و فاروی و تباہ ادر هر چیزی که بکار نیاید و خاله بنام شلخته نیز باین معنی آید و آنرا
از داله نیز گویند و در صراح گفته خاله بضم سببوسته هر چیزی و خاله بضم پست جو و کرج و خرما می کوفته و نجا به و سببوسته
و صفت این جامع که باقی می ماند مانند خاله این است که لایا بیسم الله بانه پاک ندارد و ایشانرا از خدای تعالی پاک داشته
یعنی قدری دست باری نمی نهد ایشان را رواه البهار ص ۱۰۰ . **الفصل الثانی** عن ابن عمر قال قال رسول الله

صلی الله علیه و آله وسلم اذ اشت اسی المیططار فتسکیرا و ر و نذامت من خزان بطریق تکبر و طیطار بضم سیم
و فتح طار مد و و مقصوره خرایدن و دست اندازان رفتن و مط کبشیدن ابر و و خساره و و تکبر و طیطار و قاموس و
صالح و در نسخ مصباح و نسخ مصحح شکات و حواشی و شرح آن بیک یا ست میان بدو طایری و دیگر بعد از طار دوم
نیست و در مجمع البحار گفته و در بعضی حواشی کتاب نیز نوشته اند که نزد بعضی بخند یا بعد از طار ثانی نیز روایت است

از اینجا معلوم گردد که با ثبات یا بعد از طار ثانی بهم است بلکه راجع است و الله اعلم و خدمت ابناء الملوک ابناء فارس
و ابروم و خدمت نمایند و چاکری کنند ایشان را یعنی است مراد اولاد فارس و دروم یعنی ولایت یا شهر یا فتح کنند
و اولاد فارس و دروم را بنده کنند و خدمت فرمایند و ملوک و امرای آنها آمده چاکر شوند و خدمت کنند سلاطین و اشراف را
علی خیار بارگزار خدای تعالی بدان است را بر یکسان ایشان همچنین واقع شد که خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
چون فتح بلاد فارس و دروم کردند و ایشان را استخدا نمودند و دولت قوی شد برگماشت خدای تعالی

کشندگان عثمان را بروی رضی الله عنه و برگماشت بنی امیه را بر بنی یاسم و کردند آنچه کردند و رواه الترمذی و قال هذا
حدیث غریب ۲۰۰ . و عن خدیجه ان انس بنی صلی الله علیه و آله وسلم قال لا تقوم الساعة حتی تقتلوا ما کم گفت آنحضرت
که بر پانی شود قیامت تا آنکه می کشید شما امام خود را بقتل و ابی ساهم و نیزند یکدیگر را بشمشیرهای خود و اجلاد و مجالده و تباله
بشمشیر زدن یکدیگر را و بریث دنیا کم شرار کم دنیا آنکه دارث و مالک و متصرف میشوند و نیای شما را بدکاران شما یعنی ملک
و سلطنت بدست ظالمان آید و کار و بار خلافت در قبضه اقتدار بدان و فاسقان افتد رواه الترمذی ۲۰۰ . و عن

قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تقوم الساعة حتی یکون اسعد الناس بالدينار یا بنیث و قیامت تا آنکه
می باشد بهر مندترین مردم دنیا بجهشت مال و طیب پیش انفاذ حکم کعب بن لکع یعنی لتیم و حق ابن احنن که اصالحی
ندارد و سیرت نیکونه و لکع بضم لام و فتح کاف لتیم و حق و نکه و و ش حرف زدن ندارد و معنی که و ک خرد و سیرت آورده
رواه الترمذی و البیهقی فی دلائل النبوة ۲۰۰ . و عن محمد بن کعب القرظی قال حدیثی من سمع علی بن ابی طالب

رضی الله عنه قال محمد بنی بضم تان و فتح را و طار بحجه که از ثقات تابعین است مدنی مراد صلح عالم بقرآن بود و در او از
هندیان قرین گفت حدیثی که در اسبیکه شنید امیر المومنین علی را گفت انا بجلوس مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

فی المسجد برستی که با هر آئینه شسته بودیم با آنحضرت در مسجد فاطمه علیها السلام واقف شد و در آنجا حضرت بن عمر با سلمه
الابیه که در حالتی که نیست بروی مگر چاره‌ای که مرا و را بوده و بر بضم با جانه خط و ابرو و کذا فی القاموس هر دو
بفرمودند که ده شده آن برده به پوشتین پاره فلان راه رسول الله پس هر گاه که دید او را بنیبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
بکی اگر یک که دلزدی کان فی من انتمه از جهت یا کردن عالی که بود مصعب در آن حال از تنم و ترفه پیش ازین در که والد
هو فی الیوم و از جهت دیدن عالی که وی در دست امر و از فقر و تنزل و سیدی در جمیع احوال از عمر رضی الله عنه روایت میکنند
که مصعب بن عمیر رضی الله عنه روزی بر آنحضرت آمد پوست گوسفند بخر خود بسته پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم نگاه کنیدی بسوی این شخص که روشن گردانیده است الله تعالی دل او را تحقیق دیدم من مادر و پدر او را که میخورند
او را خوشترین طعامها و دیدم بروی جنت جانه که بدو است در هم خیده بودند آنرا پس رسانید او را محبت خدا و رسول
خدا این حال که می بینید مصعب بن عمیر رضی الله عنه قرشی است از اجداد صحابه و فضیله ایشان و بود در جاهلیت شتم زین
مردم در طعام و لباس و چون سلمان شد همه را گذاشت و زهد و زید و وی رضی الله عنه از شدای احد است و بود
رضی الله عنه در وقت شهادت چهل ساله یا بالای آن ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کیف یکم اذا خدا احد کم فی حله
پس فرمود و بنیبر صلی الله علیه و آله وسلم چگونه باشد حال شهادتی که با او کند یکی از شما در جنت جانه و راح فی حله و شاکا
کند در جنت جانه دیگر یعنی اول روز سرد بپای پوشد و در آخر روز سرد بپای دیگر و وضعت بین بدی صحنه و وضعت صحنه
آخری و نهاده شد پیش وی کاسه کلانی از طعام و یکدکاشته شود کاسه دیگر و ستر تم بپوشد که کاسه استر الی حله و پوشید لباسها
خانهای خود را چنانکه پوشیده شود کعبه کنایت است از تنم و ترفه و اسراف در لباس و طعام و مسکن فقالوا پس
گفتند بعضی صحابه یا رسول الله من یومنه خیر من الیوم ما در آن روز که این دکاشته باشیم بهتر باشیم ازین حال که امروز
داریم زیرا که تفرغ للعباده و کفنی التوجه فارغ باشیم از کسب معیشت و ترو در زرق برای عبادت و کفایت کارهای
کرده شویم بار و گران اهل و عیال را قال لا گفت آنحضرت این چنین نیست که در آن روز بهتر باشید انتم الیوم
خیر منکم یومنه شما امروز بهترید از آن که در آن روز باشید زیرا که امروز مشغولید بخدا و قریبید بحجاب قدس و
و در آن روز مشغول شوید بیا دیون حق و دود نهید از حضرت وی و این حدیث دلیل است بر فضیلت فقر بر غنای
رواه الترمذی و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لی علی الناس زمان می آید بر مردم
روزگاری که الصابر فیهم علی دینه شکیب نمانند و در آن روز بر دین خود و نگاه دارند و آنرا و استقامت نمودن ثابت بود
بر آن کالقا بعض علی بهم مانند نگاه دارند است اگر سوزان را در دست یعنی چنانکه نگاه داشتن اگر صبر کردن بر آن
و شوار است همچنین نگاه داشتن دین و ثابت و مستقیم بودن در آخر زمان مشکل از جهت ظهور فتن و غلبه فساد و کثرت
معاون و موافق بر آن رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب اسناداً و عن ابی هریره قال قال رسول الله

صلی الله علیه و آله وسلم اذ کان امرکم بیاکم و قتیله باشند امیران شما نیکان شمارا اختیار کنم شما را هم و باشند و اگر ان
 شما بنیان شما و امورکم شورعی بنیکم و باشد کار و بار شما مشترک و شورت کرد و شده میان شما یعنی مسلمانان بر یک
 باشند و تحقق باشند بیکدیگر و هر که احد را استبداد و رای نبود و مخالفت بیکدیگر نوزند فطر الارض خیرکم من بطنها پس
 پشت زمین و ظاهر وی بهترست مر شمارا از شکم زمین و بطن وی منی حیات شما بهتر است و اذ کان امرکم
 شمارکم وقتی که باشند امیران شما بدان شما و اختیار کنم بخلاف کم و باشند و اگر ان شما بخلاف ان شما و امورکم اس
 نما کم و باشد کار و بار شما مفوض بهی زمان شما ظاهر عبارت آنست که گفته شود و باشد امر شما مختلف میان شما چنانکه مقای
 شوری است گویا اختلاف و تنزع اکثر از راه متابعت زمان و رفتن برگشته ایشان می باشد بطن الارض خیرکم
 من بطنها پس درون زمین بهترست مر شمارا از ظاهر وی یعنی مدون بهتر از زمین دران وقت ردا و الترنیدی و قال
 هذا حدیث غریب . . . و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یوشک الامم ان تدعی علیکم نزول
 استمائی که و بهای کفر و ضلالت که جمع گردند و بخوانند بعضی از ایشان بعضی را برای مقاتله و کسر شوکت شما که ان
 الاکثر الی قسصتها چنانکه جمع میشوند جماعه طعام خوردگان و بخوانند بعضی ایشان بعضی را بسوی کانه طعام که می خوردند از ان
 و بی مانع و بے ملاحظه کردی آیند و می خوردند هم چنین این دم گردی آیند بر شما و هلاک می کنند ذات شما را و غارت
 می کنند اموال شما را و درین اشارت است باین که شما در پیش ایشان مثل طعام میدید که فرو و میریزد آنرا و هلاک می کنند فقال
 قائل پس گفت گوینده ادعایه و من قله نمخ یوسند و این گرد آمدن ایشان بر ما از جهت کمی است که ما برانیم دران روز
 قال گفت آنحضرت این از جهت کمی نیست که شما دارید بل انتم یوسند کثیر بلکه شما دران روز بسیار دید و لکن غنای
 گفتار اسبیل بلکه شما شاکل کنید که بر روی سیل می آید یا مثل خس و خاشاک و برگ و چمن است که مزوج بکف بالاس
 سیل می باشد و قضا بضم غین معجمه و تخفیف مشکله تشدید وی کف و برگهای کمنه در خنان که بر روی سیل و دوند
 یعنی قوتی و شجاعتی نباشد شمارا و لیکن عن الامم من صد و رعد و کم المها به منکم و هر از مندی کشد خدای تعالی از سینه
 دشمنان شما سیب و بزرگی و ترس از شما و یقتلن فی قلوبکم الوهن و هر آینه می اندازد در دلهای شما ضعف و سستی را
 قال قائل گفت گوینده یا رسول الله و ما الوهن و چیست سبب افتادگی سستی در دلهای ما قال حسب الدنیا و اگر است
 الموت فموسبب افتادگی سستی در دل دوستی دنیا و ناخوش داشتن مرگ یعنی چون زندگانی دنیا را دوست دارید و مرگ
 ناخوش بود کارزار نتوانید کرد و جلدات نمود ردا و اوجود و الیسقی فی دلائل النبوة ۱۰۴ + ۱۰۵ **الفصل الثالث**
 عن ابن عباس قال ما ظن الغلول فی قوم الا انما فی الله فی طوبیهم العرب پیدا نشود خیانت کردن و غنیمت میان
 قوم میگردد که بیت از دلهای آن قوم ترس و لاقشی الزنا فی قوم الا که فریم الموت و هر آینه مرگ و دوزخ
 در قومی که آنکه بسیار که در دلهای آن قوم و لاقص قوم الکلیال و المیزان و کم نکتد قومی تر از دوا و پایداری اینی خایند

در کیل و وزن الا قطع غنیمت الرزق مگر آنکه بریده شود و از ایشان برکت در رزق و لا حکم قوم بغیر حق الا نشی فیهم المم
و حکم نکست قومی بناحق مگر آنکه فاش شود و در میان ایشان خوریزی و لا خیر قوم بالعد الا سلط علیهم العدو و عدو
عبد شکنی نکند قومی مگر آنکه برگاشته شود و بر ایشان دشمن خیر سخا بر همه و تابی فوقانیه عدو و فی الصراح خیر فریقین

خوار فرزند و فی القاموس الخیر العذر و اخذ بینه ردا و مالک - باب در لواحق و متممات

باب التمتع - الفصل الاول یعن عیاض بن حمار الجاشی بر وزن قمار حیوان معروف و عیاض

بکسر ممله و آخضا و بجهه تمیمی مجاشعی بنیم نسبت بمجاشع بن دارم صحابی است سعد و در بصره بن دوی دوست
آنحضرت بود قدیمی یکبار و در حالت کفر بدین فرستادند و آنحضرت پس قبول نکرد و چون مسلمان شد قبول کرد و روایت کرد

از وی مسلم یک حدیث که این حدیث است ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ذات یوم فی خطبه ردا است

که ده است که گفت آنحضرت روزی در خطبه خود الا ان بی امر فی ان حکم ما جئتم اگاه باشید که پروردگار من امر کرد مرا

که تعلیم کنم شما را چیزی که نمیدانید شما آنرا بعد از ان بیان کرد آنچه ما مورد تعلیم آن بقول خود ما علنی بومی بود از آنچه تعلیم کرد

مرا پروردگار تعالی درین روز که من در انم این حکم است که فرمود و تعلیاتی کل مال غنمه بعد اطلاق برای آنکه عطا کردم آنرا بنده آن

بنده گان را بر وجه شرعی حلال است که بیکس آنرا از پیش خود حرام نتواند ساخت چنانچه در بابیت شتر از ابرو حرام میسند

چنانچه در بیان منی سوانب در اول باب البکا و انخوف که شد و انی خلقت عبادی خفا و حکم دیگر آنست که گفت که

سبحانه که من پیدا کردم بنده گان خود را مائل از باطل بحق و از کفر باسلام منی مستعدم قبول حق و طاعت را اشارت است

بفطره که آمده است بفطره اسلام کل مولود یولد علی فطرة الاسلام ثم یهود او نصرانی او مجوسی او منشیاق قالوا

بلای همه اقرار بر ربوبیت پروردگار تعالی کردند اگر چه بعد از ان شکر و زیدند و اختلاف نمودند و خفا و جمع ضعیف بر وزن کیم

صحیح المیل باسلام ثابت بران و ضعیف نزد عرب سیکه بر دین ابراهیم علیه اسلام بود و اصل خفت میل کردن است که در

فی القاموس و انهم اتهم شیاطین و بدستی که ایشان یعنی بنده گان من آمدند ایشان را شیطانها که لشکر ابلیس اند و احتمال

دارد که شامل شیاطین این نیز باشد چنانکه آمده است فابواه یهودانه و نصرانه فاجا لثمن من دینیم پس برگردانیدند ایشان را شیاطین

و در انداختند از دین ایشان و در دست علیهم ما احللت لهم و حرام کرد انیدند شیاطین بر ایشان چیزی که حلال ساخته ام

برای ایشان بن یعنی گمراه ساختند تا حرام گردانیدند حلال و نفیس خود و امر تمام و امر کردند شیاطین بنده گان مرا ان بشکر و

که شریک گردانند بمن مالم انزل بسطانا چیزی که نفرستاده ایم بآن چیز عجیبی و بر دانی که بآن غالب آیند مراد بتان اند که آنها

می پستند و دلیل و حجتی بر استحقاق آن عبادت ندارند سلطان صد است بمعنی غلبه و سلطنت و محبت و برهان چون پس

غلبه بر دل دارند سلطان نامیدند و همچنین تسمیه پادشا و سلطان و ان الله سرائی اهل الارض و غیر آنست که خدای تعالی

نظر کرد بسوی اهل زمین و منقسم کرد بمجموع پس دشمن داشت ایشان را یعنی اهل زمین عرب را و محمد را و الانبیاء پس اهل زمین

مگر جماعه از اهل کتاب را که باقی و ثابت ماندند بر دین و ایمان بپوشی و عیسی و توحید و تبدیل نکردند دین و کتاب خود را
 و قال گفت پروردگار من با من انما جنگ لا ینکح نفر ستاده ام نه از پیغمبری مگر برای آنکه امتحان و آزمائش کنم ترا
 و بدانم که بر ساندی بخلق آنچه حکم کردم بدان از دین و کثرت عیت یا نه و ابلیس یک و آزمائش کنم خلق را بتو که قبول کردند
 آنچه بر ساندی بایشان یا نه حقیقت آزمائش و امتحان نسبت پروردگار تعالی محال است که آن ستلزم جمل است مراد
 ظهور آن و علم بد است و انزلت علیه کتاب و فرستاده ام بر تو کتابی را که لا ینفله الماء فی شوی و مویک و داند او را
 یعنی محفوظ و مصون است از زوال و نسخ یعنی تاقیاست در دلهما محفوظ است و احکام او باقی و دائم و مستمر تقرأه
 ناما و یقظان می خوانی توان کتاب را در خواب بیداری یعنی محفوظ است در دل تو در جمیع احوال یا کنایت از کمال حفظ
 و ضبط آن و حصول قرائت بسهولت و آسانی و ان الله امرنی ان احرق قریشا و خدا می فرماید مرا که بسوزم قریش را
 یعنی هلاک گردانم چنانکه نابود شوند و اثری از ایشان نماند تعلت رب اذن یلقوا را کسی پس گفت ای پروردگار من
 اکنون که در مقام ابلاغ و اهلاك ایشان شوم می شکنند سرمه افند عود خنجره پس میگذازند سرمه مانند نانی یعنی همین می شکنند
 و پست می کنند که در تنگ نانی می شود و سطح و تنفع بفتح ثار مثلثه سر شکستن و هر چه میانه کاداک باشد از یاب فتح بفتح
 و تنفع را تفسیر بشود کرده اند بشین غار سمیتین و بدخ یعنی شکستن و پست کردن چیزی که نرم و تر باشد پیچیزی که خشک سخت بود
 چنانچه سیوه مثلا از دخت می افتد و در زیر پای پست دیگر و مقصود آنکه ن با ایشان چگونه پس می آیم و بر ایشان
 غالب میشوم که لشکر من کم است و ایشان بسیار قال آخر جمعا آخر جمل گفت پروردگار تعالی بیرون آر ایشان را
 از جای وطن ایشان و بر ایشان گردان ایشان را چنانکه بیرون آورده اند ایشان را از غرهم فزک اول از غرهم فزک و ثانی
 از غری فزک یعنی غزاه که از درکن با ایشان میایم و انیم سباب غزاه را و سامان آن می کنیم یعنی قوت می بخشیم
 و غالب میگرددیم بر ایشان و انفق متکلفین علیه و اتفاق کن و خرج کن بشکر بایان خود اموال را و اگر نداری
 ما اتفاق می کنیم و بهم میرسانیم آنرا برای تو و بعثت حبشا و بنرت بر ایشان شکر را بعثت حمته متکلفی فرستیم ملج
 آنچه لشکر غنیمت چنانکه در روز بدر پنج هزار فرشته را بعد و لشکر اسلام فرستادند و قاتل بمن اطاعت من عصاک و
 قتال کن هر که کسی که اطاعت و فرمان برداری کرده اند ترا و ایمان آورده اند بتو یا آنکسانی که سرکشی کرده اند
 ترا و کافه نذر او مسلم ۲۰ و عن ابن عباس قال لما نزلت ابن عباس گفت چون نازل شد این آیت و انذر
 عشیرتک الاقربین و تبرک ان قبیلہ و تبار خود را که نزدیک ترند بتو از سایر عرب سعد بنسبى بالا بر آید پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم الصفا که صفا را که نزدیک بنما که کعبه است فعمل نیادی پس آواز دادن گرفت آن حضرت یا بنی فزک یا
 بنی عدی بطون قریش را و بطون شکم و گره های کمتر از قبیلہ قریش است بر ایشان تفتون
 کنایه است و یا یان او بطون است و انما است تحقیق این الفاظ در جای دیگر کرده شده است و فزک کسر فاء سکون با و ا

در آخر حقیقت اجتماع آنانکه جمع شدند ایشان یعنی بطون قریش فقال پس گفت آنحضرت از اینکم خبر دهید مراد جواب
 گویند و او خبر حکم آن خیل را با وادی اگر خبر دهم من شمارا که اسبان منی سواران و لشکر یان کرد و اوی هستند که مکمل در آن
 وادی است که تریدان غیر علیکم منو است که غارت کردند بر شما انتم مصدق آیا هستند شما تصدیق کننده درست گو
 و هستند و با و در دانه مرادین خبر قالو انتم گفتند آری با و رسید ایم زیرا که ما جز بنا علیک الا صدقاً نیا و خودیم ما بر تو
 مگر راستی را قال گفت آنحضرت فانی تنذیر لکم من یدی عذاب شدیدی پس اگر با و در ید بدستی که من خبر میدهم
 و بهتر ساختم شمار پیش از فرو آمدن عذاب بخت یعنی اگر ایمان نمی آید بر من سر و روی آید بر شما عذاب سخت فقال ابولهب
 تباهک ما را ابولهب پس گفت ابولهب که عمر آنحضرت بعد مر آنحضرت را که هلاک و زیان با و در تمام روز و شب تابان
 خست اینکه که نمودی هلاک کرد و در اصل معنی بقیه است یعنی هیچ نیستی عمل کرده اند و معتقد آیا از برای این سخن با و
 و ما دوست جمع کردی ما به بطون قریش را فترکت پس فرو آمدن صدها است ید ابی لهب هلاک با و در یانکار با و
 و دوست ابی لهب و تب و هلاک با و در هلاک شد با فضل بگستاخی که رسول خدا که صلی الله علیه و آله وسلم و مراد هلاک
 و دنیا نعلی ذات است و دستار از برای آن در میان آمد و که چون آنحضرت انداز کرد ابولهب سنگی برداشت تا آنحضرت
 بیند از و بعضی گفته اند که مراد بد و دست و نیا و آخرت است که در هر دو جهان هلاک و زیانکار شد شفق علیه و فی و
 تا و صلی و در روایتی این چنین آمده است که اندر آنحضرت و سر و دیان بنی عبد مناف ای سپهران عبد مناف و عبد مناف
 در هشتم و عید شمس است انما شلی و شلی که کشتن رجل رأی المدونیت حال قصه عجیب بن و شما که مانند حال و قصه مرد
 که دیدش و شمس افانطلق یرا ابولهب پس رفت آخر و تا نگا بیانی و دید بانی کند قوم خود را و نگا بهار و ایشان از سر
 و غارت و شمس پس بر کوهی و بلند برآمد تا آواز او را شنود فی الصراح ربنا چشم و شستن و دید بانی کردن و بر بلند برآمد
 فحشی ان یبقوه پس رسید این مرد که پیشی کند و در یانده شستن را پیشتر از خبر کردن وی یا پیشی کنند این مرد را و در یانفتن و شستن
 و پیشتر از خبر وی در یانده و مال مرد و معنی بگست فحش بقیه پس آواز دادن و فریاد کردن گرفت این مرد قوم خود را
 و گفت یا صبا عاه و این کلمه است که از برای ترسانیدن قوم از امری خوف بدان آواز کنند و هلهش است که اکثر
 غارت در وقت صبح واقع میشود پس فریادی کنند صبح را تا اذان آگاه باشند . . . و عن ابی هریره قال لما نزلت و انذر
 عشیرتک الاقرین دعا النبی صلی الله علیه و آله وسلم قریشاً یعنی این حدیث بطنی دیگر نیز آمده است از ابی هریره که چون این
 آیت فرود آمد خواند آنحضرت قریش را فاجتمعوا پس فراهم آمدند و دهامی قریش فرغ و فصل پس تمیم کرد آنحضرت مدعو
 و تخصیص کرد معنی خواند ایشان را بنام جد بعد که همه را عام و شامل بود و بنام جد قریب که مخصوص باشد بعضی فقال
 پس گفت یا نبی کعب بن لؤی انقذوا انفسکم من لسان رای اولاد کعب بن لؤی خلاص کنید و بر مانید خود را از آتش و فرغ
 یعنی ایسان آید و کاسای نیک کنید که بدان آتش و فرغ نجات یابید لؤی یعنی لام و فرغ بنزه و شید یا نام جد اصلی ایشان

بالاتر از عبد مناف یابنی مرقب بن کعب انقذوا انفسکم من النار ای اولاد مروه بن کعب ربائی و پیغمبر خود را از آتش و فرخ
 یابنی عبد شمس انقذوا انفسکم من النار ای اولاد عبد شمس خلاص کنید خود را از آتش و فرخ یابنی عبد مناف انقذوا
 انفسکم من النار ای اولاد عبد مناف خلاص کنید خود را از آتش و فرخ عبد مناف بالاتر از عبد شمس و پدر اوست در
 حدیث مذکور او پایان تر وقوع یافت یابنی هاشم انقذوا انفسکم من النار یابنی عبد المطلب انقذوا انفسکم من النار
 ای اولاد هاشم و عبد المطلب را بکنید خود را از آتش و فرخ و رنج اعمام آنحضرت و بنی اعمام همه داخل شدند و در
 تحریف و انداز بجائی ترسانید که اولاد شریف را نیز ترسانید و فاطمه زهرا که جگر گوشه بسید عالم است و آتش
 و فرخ بروی حرام شده او را داخل این انداز ساخت و فرمود یا فاطمه انقذی نفسك من النار فانی لا املك کلم
 من الله شیئا زیرا که من مالک نیستیم شمارا از عذاب خدا چیزی را یعنی بی اذن او و امر او مرا قدرت تصرف و دخل در آن
 نباشد غیر آن کلمه حاسا بکما بلال کما جاز آنکه شمارا برین حق رحم و قرابت است که تر میکنم این تری را به تری آن یابنی
 صله و احسان می نشاند حرارت و حرقت احتیاج ایشان را و تحقیق این کلمه در باب البر و الصله گذشت و این نهایت تحریف
 و انداز و مبالغه در آنست که الا فضل بعضی ازین مذکورین و در آمدن ایشان بهشت را و شفاعت آن سرور و معصومات
 چه جای اقرب و خویشان وی با حدیث صحیح ثابت شده است و با وجود آن خوف لا ابالی باقی است و این مقام تقاضا
 این حال کرده و تواند که احادیث فضل و شفاعت بعد از آن در و دیافته باشند و با جمله مأمور شد ارجانب پروردگار را
 بآنچه ارسپس احتمال کرد و این امر را در راه مسلم این روایت مسلم است و فی التفق علیه و در حدیث متفق علیه که بخاری و مسلم
 هر دو معارض روایت کرده آمد که قال گفت آنحضرت یا موشرکین اشر و انفسکم ای گروه قریش بخیرید و انهای خود را و اولاد
 کنید آنرا از آتش و فرخ با ایمان و طاعت و لا اغنی عنکم من الله شیئا بی نیاز نمی توانم کرد و کفایت نمیتوانم کرد و فاء
 نمیدهم شمارا از عذاب خدا چیزی را یابنی عبد مناف لا اغنی عنکم من الله شیئا ای اولاد عبد مناف بی نیاز نمیتوانم کرد
 شمارا از عذاب چیزی را یا عباس بن عبد المطلب لا اغنی عنک من الله شیئا یا صفیه عمه رسول الله لا اغنی عنک من الله
 شیئا ای عباس بن عبد المطلب بی نیاز نمیتوانم کرد از عذاب خدا چیزی را و صفیه نام عمه آنحضرت است مادر زین العابدین
 که از عشاء مشهور است او را انداز کرد و چنانکه عباس را که در کعبه شریف اوست یا فاطمه بنت محمد سلیمی داشت من مانع
 انی فاطمه جگر گوشه محمد مطلب هر چه میخواهی از مال من لا اغنی عنک من الله شیئا اما از عذاب خدا اگر گفت وی فاء نمیکند
 چیزی را این جامی گویند که آنحضرت را خود مالی نبود و خصوصاً دریکه که این حدیث را بنحوا و دیافته و این سخن جزئی است
 علی بر اندک و بیش اطلاق می یابد و جزم با کلمه معنی اطلاق مطلقاً نبود و از کجا حاصل است و آنحضرت اخباری کسبی بود
 با آن که این عبارت تقاضای وجود مال بالفعل نمیکند مراد آنست که اگر مالی در ملک من باشد مطلب اما حاجات آنست
 در ملک من نیست . ۳۰ الفصل الثانی عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انی قد اذنت

است من که این است یعنی باین حالت در امتیاز و اطاعت و محبت من و محبت حق و باین صفات حمید و
 کر است و رحمت که حق تعالی آنرا باین مخصوص گردانیده هیچ یکی از ائمه سابقه را آن عطا نفرموده و بفضل و کرم و غفو و
 مغفرت و حسن معاملت خود بایشان را بشارتی داده است که است مرحوم و مغفور و مستحق رحمت است در آخرت پس علیها
 عذاب الاخره یعنی اینهمه دلیل نشان آنست که در آخرت بروی عذاب الهی نباشد عذاب الهی و الا لازل و ازل
 عذاب این است آنست در دنیا قتلها و مصیبتها و بلا و مضیبتها و زلزلهها و عاصفهای روزگار که بایشان میرسد
 موجب کفارت و توب و رفع درجات ایشان میگردد و قتال و کششهای که میان ایشان و قوی می یابد اگر از دوست
 کافران و مبتدعان است خود موجب شهادت و اجرت و اگر میان مسلمانان باشد پس اگر محبت اشتباه و تاویل
 است هر دو جانب بر سلامت اند و اگر یک جانب بصیرت عالم است آن جانب مظلوم با جبر خود و بعضی از علما گفته اند که
 عذاب قبر از خصائص این است مرحومه مغفوره است تا در برزخ تکمیل ذنوب و تکفیر خطای نمود و ایشان را طاهر و مطهر بخوانند
 برند و در آنجا عذاب نرسیند و گویند که کریمه ان الله یغفر الذنوب جمیعاً در شان این است است اما در وادعایت در وادی
 ترکب کبیره و تعذیب وی منافات باین ندارد و زیرا که مغفرت غیر شرک در مشیت حق است عموماً و خصوصاً لازم نیست که
 البته واقع گردد و اگر واقع گردد لازم نمیکند بر هر نفس و وقوعی یابد شاید که بعضی مغفوب باشند و بعضی مغفور بغیر الله و ایشان
 و حکم یارید و با بطلان این جهت مخصوص است بزیاد رحمت و عنایت باری تعالی که اقتضای نجات و غفو و مغفرت ایشان
 می کند و همه در مشیت او است تعالی و واجب نیست بروی چیزی لیکن و خاص و عده غیر صادق و محبت و او
 ابو داود ۳۷۰۰ و عن ابی صبیحه و معاوی بن جبل عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ابو عبیده بن الجراح که از
 عشره مبشره است و معاوی بن جبل که از علمای صحابه است روایت می کنند از آنحضرت که گفت ان هذا الامر به آتونه
 و رحمة فزمو و آنحضرت که امر دین و ملت پیدا شد اولانوت و رحمت و در بعضی نسخ بذا بلف از بد و معنی ظهور یعنی اول ظهور
 دین زمان نزول وحی و رحمت و نورانیت بود ثم کیون خلافة و رحمت پسر می باشد خلافت و رحمت و آن تا انقضا
 زمان خلفای راشدین که بخلاف دنیا است آنحضرت که کار دین و دیانت است نظام و التیام داشت ثم کیون ملکاً عضواً
 پستری باشد ملک و پادشاهی گزیده کنایت است از وقوع ظلم و سید او بر خلق خدا و بعضی گزیدن و عضو بنفع عین سینه
 مبالغه است و در بعضی روایات ثم ملوک عضوض بنعم عین مع بعض کبیر عین معنی غلبت و شریع یعنی پادشاهان جائز پیدا
 است ثم کائن جبریه و عتوا و فساد فی الارض پسر شوند است این کار تکبر و قهر و از حد در گذشتن و فساد و تباهی و در زمین و
 نسخ شکاک لفظ جبریه بنفع جمیع و باصمیح کرده شده است و در معنی البها را در شرح شفا بسکون با آورده معنی کبر و از قاضی
 چیزی معلوم میگردد و در این مناسب تر است بقول دی بطلون الکمریر و الفرق ذلک حلال می باشد این جا حلال
 و کجاست چنانکه حلال نکند با همای افروشی با و فرجها بر زمان را و انواع شرابها را بر زرقون علی فلک و بصر و ن

روشن داده میشود و با این کار او یاری داده میشود و کار او یا نصرت داده میشود و بفکار و مخالفان ایشان و هلاک کرده میشود و اگر چه مستحق آن شده اند بجهت آنچه بوقت کرده است از پروردگار تعالی مر این است که از مغفرت و رحمت و شاید حق تعالی را در آن بکشتی باشد از ضبط احد غلاتی و نظام آن و از تائید بعضی احکام دین و وجود ایشان اگر چه در حد ذات خود و ماسی و فاجسه نه مثنی یلقوا الله تا آنکه ملاقات میکنند و پیش می آیند خدای تعالی را در روز جزا و راه الهی می

شعب الانسان ۳۰ و سخن عایشه رضی الله عنها قال سمعت رسول الله گفت ما پیشه شنیدم پیغمبر خدا را اصلی الله علیه آله و سلم میگوید این اول ما میخواهد برستی که نخستین چیزی که سرنگون کرده میشود و گردانیده میشود و اکتفا بر سرنگون کردن آوند تا بریزد و آنچه در دست از آب باشد و کفای می گویند کسی را که بر روی است و سرنگون گردد و قال زید بن عقیل از او گفت زید بن عقیل میگوید که راوی این حدیث است که است او ابو عبد الله و مثنی خراسی است و روایت میکند از وی احمد و در

نقطه است است مسموع و مبین فی الاسلام یعنی سرنگون کرده میشود و در اسلام و کلمه فی الزکات راوی ساطع شده است که است الا ما رخنه سرنگون کرده می شود و آوند تا بریزد و آنچه در دست از آب یعنی آخر این نیز لفظ راوی است که بیان مراد میکند یعنی اصل ما کفای فی الاسلام کدام است غمر است این تعبیر شارحان است و تفسیر این حدیث و اینجا توجیهی دیگر است ظاهر تر از آنچه ایشان گفته اند در شرح آن را بیان کرده ایم حاصل آنکه اول چیزی که از کتاب کرده میشود و از محرمات و ساقط گردانیده میشود از احکام اسلام نیز و تغییر احوال مردم در آخر زمان حکم غمر است که می نوشند آنرا و تا دیلات می کنند و تحلیل وی چنانکه گفت و سبیل حکایت و گفته شد پس چگونه از کتاب کرده می شود و غمر را و تغییر داده میشود و حکم آنرا با رسول الله و قد بین الله فیها ما بین حال آنکه بتحقیق بیان کرده است خدای تعالی در غمر آنچه بیان کرده است یعنی حرمت او را باشد و داخل و مجربان کرده و بیانی واضح بین قال گفت آنحضرت حلیه می کنند و تا دیل می نمایند و در غم و در آن باین طریق که میگویند ما بغیر اسماء علیها السلام می نمند آنرا نامی دیگر جز غمر چنانکه بنیاد و شکست نهند آن و در حقیقت آن غمر است و باین بهانه می خوردند ما میازند از بیخ و غسل و سیر آن و میگویند که غمر نام آب انگور است که مستی آورده و این نه از انگور است پس غمر نباشد و ندانند که هر چه مسکرت حرام است و غمر است یا حکم دارد و راه الدار می ۱۰

الفصل الثالث و سخن عثمان بن بشیر عن حدیثه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عثمان بن بشیر صحابی انصاری مولى بودی که در خانه انصاری و بعد از حجت روایت میکند از حدیثه که صحابی عظیم القدر است صاحب سر رسول الله گفت آنحضرت تگوان النبوة فیکرمی باشد و باقی می ماند و جو و نبوت و نور وی و در میان شما ما را امدان تگوان ما دام که می خواهد خدای تعالی بودن آنرا ثم فیما الله تعالی پسر بریدار و خدای تعالی نبوت را به ایشان نبی تم تگوان خلافة علی منهاج النبوة ما شاء الله ان تگوان پستی باشد خلافتی بر طبق نبوت در کشیش آن ما دام که می خواهد خدا بودن آنرا و منسلج را به او کشا و ثم فیما الله تعالی پسر بریدار و خلافت را نیز تم تگوان شما ما را امدان است و حکومت کلی گردانند و تگوان ما شاء الله ان تگوان پس باقی می ماند آن ملک

ما دام که می خواهد خدای تعالی که باشد غم بر نفسا الله تعالی بستر بر بیدار و از اخذای تعالی از عالم تم تکون ملکا خبر بیکسریا
ملکی خداوند بزرگتر و غلبه و متوکیون ما شاء الله تعالی ان یکون پس می باشد و باقی می ماند ما دام که می خواهد خدای تعالی
که باشد غم بر نفسا الله تعالی بستر بر بیدار و از اخذای تعالی تم تکون ملکا خبر بیکسریا
نبوت گفت اند که درو بان خلافت زمان مهدی است رض غم سکت بستر خاموش گشت آنحضرت قال حبیب گفت
حبیب بن سالم که یکی از روایات این حدیث است و مولی نعمان بن بشیر و کاتب است روایت میکند از وی محتاج
و غیره وی نقل تا پس هنگامی که بر خاست عمر بن عبدالعزیز یعنی از مجلس کتبت الیه بنده الحمد لله ثم یسوی و
این حدیث را ذکر و ایاد و در حالی که یادیدیم هم در این حدیث و قلت ارجوان تکون گفتیم که امید میدارم که باشی تو هم
یعنی خلیفه بعد الملک العاض و کاتبه یه بعد از ملک گزنده و ملک قهر و متوکه آنحضرت خبر داده است بدان فخر به
پس خوشحال گردانید هشت عمر باین سخن و اعجب و خوش آمد و ارمی عمر بن عبدالعزیز را و او احمد و ابیسی فی دلال
۳۱۰ کتاب الفتن فتن جمع فتنه مثل محن جمع محنت یعنی آزمائش و خوش آشنایی و ذوق و ذوق
بدان و معنی گمراه شدن مگر راه کردن گناه و کفر و فضیلت و عذاب و گدازن طلا و نقره و جنون و محنت و پال و اولاد
و اختلاف مردم در رای نیز آید و بدانکه مؤلف ازینجا تا آخر کتاب خود کتاب الفتن ساخت و بعد از وی انوار
داد و وجه این ظاهر است خصوصاً باب فضائل و مناقب که آنرا او قبل کتاب الفتن ساخت و وجه موج ندارد و اگر گویند
که ما مکلف و مبتلانیم با عقاید آنها و گردیدن بدان پس باین اعتبار تمام آنچه در کتاب مذکور است ازین قبیل است فتنه
و الله اعلم ۱۰۱ الفصل الاول عن مدنیة قال روایت است از عذیقه که گفت قام فینا رسول الله صلی الله علیه
علیه و آله وسلم مقام ایستاد در آنحضرت یعنی خطبه خواند و خطب گفت ایستادنی که مازک شیا یکون نه گدازشت
چیزی را که باشد و وقوع یا بدنی مقامه ذلک الی قیام الساعه در آن مقامی که ایستاده بود و تاروز قیامت یعنی نگذاشت
درین مقام هیچ چیزی از وقایع که شده فی است تاروز قیامت الا حدیث به مگر آنکه حدیث کرد و خبر داد بدان چهره خطبه
من خطبه نسیه من سیه یا دگر گفت و فراموشش کرد و آنرا کسیکه فراموشش کرد یعنی بعضی یا دگر گفتند و فراموشش
فراموشش کردند قد علیه صحابی بولار عذیقه میگویی تحقیق دانسته اند این قضیه طیاران من که ایشانند و آنه لیکن
منه الشیء قد ستر و برستی که شان نیست که هر آنکه واقع میشود و از آنچه خبر داد آنحضرت چیزی که تحقیق فراموشش کرد و آن
من آنرا غاراه فاذا که پس می بینم من آن چیز را پس یادمی آرم آن فراموشش شد و اما بیکر الرجل و به الرجل چنانچه
یا دار و مردی روی مردی را بطریق اجمال و ابهام از غایت غایت می شود و از وی فراموشش میکند آنرا
تفصیل و تمییز ثم اذا راه عذیقه پست چون می بیند او را می شناسد شخص فتنه علیه ۱۰۲ و غم نه قال سمعت رسول الله
و هم از عذیقه است که گفت شنیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم بقول میگفت تعرض الفتن علی القلوب

من فکده واه سلم ۳۰ و عثمہ قال حدثنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حدیثین ہم از حدیثیہ وایت است کہ گفت پیش
 کردار آنحضرت و حدیث را بیت احد ہا وانا انکسر الاخر دیدم من یکی اذان دو حدیث را یعنی وقوع یافت آنچه خبر
 داده بود آنحضرت و من انتظار می برم حدیث دیگر را کہ مصدوق دی نیز وقوع یابد کہ حدیثان الامانہ نزولت فی حذر
 قلوب الرجال حدیث کردار آنحضرت کہ امانت فرود آمدہ است در اصل دہای مردان جذ بنفج مجیم کہ سر آن و سکون غل سمجہ
 اصل ہر چیزی و مراد بامانت یا معنی مشہورست کہ خیانت نکردن است در حق مردم یا مراد تائید کالیف شہ عیہ است کہ
 مذکورست و در کتبہ انما عرضنا الامانہ علی السموات الایہ و اصل ہمہ ایمان است چنانکہ اشارت کرد در آخر حدیث و مانی تکیہ
 خزل من ایمان و امانت ہم کہ مذکور شد بقول دی ولایکما واحد و دی الامانہ نیز مبنی بر است می فرماید کہ حق سبحانہ ایمان
 و امانت در درون دہای مؤمنان پیدا کردہ و اثبات نمودہ است ثم علوا من القرآن پسند انرا از قرآن مجید کہ
 فرستادہ ثم علوا من السنۃ پسند و سنن رسول کہ بیان فرمودہ یعنی خلق ہدایت و ارادہ آن از حق جل و علا سابق
 بر انزال کتاب و ارسال رسل ہر کہ سابقہ عنایت و ہدایت دی تعالی ثابت شد و لکتاب کسنت بہر مند و تقیم شدہ
 و نیز درین لفظ تقیم نشان اعلای ہدیہ ایمان و امانت است کہ با وجود انزال و اثبات آن در قلوب بکتاب سنت نیز انرا
 مؤید و مکتوب ساختہ است این حدیث اول است کہ حدیثیہ از اوصیاء رسول و حضور وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از او بدید
 و مشاہدہ نمودہ و حدیث دیگر در بیان برداشتن و کم شدن امانت کہ بعد از زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم راہ یافت
 و واقع شدہ چنانکہ گفت و حدیثیہ عن رفعا و حدیث کردار آنحضرت مذکور شد امانت و نقصان پذیرفتن آن قال گفت
 آنحضرت در بیان نقصان امانت نیامد علی الترتیب خواب میکند مرد خواب کردنی منی غافل بگیرد و از تذکر آیات و متع سنت
 و این مقابل آنست کہ فرمود ثم علوا من الکتاب و السنۃ بتقبض الامانۃ من قلبہ پس قبض کردہ میشود و گرفتہ میشود و امانت
 از دل مرد یعنی بعضی از انوار و ثمرات آن روی کجی می نند و نقصان می پذیرد فیصل اثر ہا پس بگیرد و اثر امانت و اثر شیئ
 آنچه باقی ماند از علامت بقبض آن مثل اثر الکوت مانند اثر کت بفتح و وار و سکون کاف و آخر جامع و کتہ و آن اثر چیز
 مثل نقطہ بر خلاف رنگ آن چیز چنانکہ نقطہ سیاہ در سفید و بعضی گفت اندکہ نقطہ سفید کہ در سیاہی چشم پیدا آید یعنی محبت طرا
 غفلت و ارتکاب معصیت نور امانت کم شود چون آگاہ شود و از حال دل خود و نقص نماید جز مقدار نقطہ از ان اثری باقی نہ بیند
 ثم نیام الترتیب پس خواب میکند خوابی دیگر و غافل گردد و بار دیگر قبض الامانۃ پس گرفتہ میشود و نقصان کردہ شود جزو
 دیگر از امانت کہ باقی ماندہ بود قبضی اثر ہا مثل اثر الجمل پس چون نگاہ کند باقی بیماند از آن مانند اثر جمل بفتح میم و سکون جیم
 شدن دست دست از کار کردن در اصل گفته جمل شیخ بسنن دست از کار بعد از ان بیان اثر جمل میکند بقول خود کہ
 در ترجمہ علی جبک مانند اخگری کہ بگردانی و بطلان آن از اربابی خود ای مخاطب فقط پس آید کہ آن موضع از پای
 کہ امگر را بدین پایمال کرد و قراہت بر این می بینی تو آن موضع را کہ آید کرد و ہستہ متبر بجمیم و سکون نون و فتح تا کہ سر

اگر کسی اسم فاعل از خبر یعنی مازقل و مبدی خبر شوق از دوست و مکیس فیه حتی و حال آنکه نیست و در آن آیه که بلند بی نماید
چیز که بکار آید چنان این مرد که اثر امانت از دل و دیگر گفته شده صاع و کار آمدنی می نماید و در بدن می صلاحی و خبری که بکار آید
نه باین تقریر معلوم شد که کت و بل مثال تقیبه امانت است که در دل می ماند اما برین تقریر و ادوی گردد که اثر مجمل صفت تر و خیر است
از اثر و کت و مناسب سوق آن است که بقای اثر و کت ثانیه کت نماید از کت اولی جواب می دهند که چون مجمل اثری بخون لای کل
تحت است قلیل و تقریر باشد از اثر و کت و این جواب غالی از ضعفی نیست و بعضی شرح اثر و کت و مجمل را مثال زوال امانت دانسته
یعنی اولی اصل و کت از آن زایل می گردد و دوبار دیگر مانند مجمل بیشتر از مرتبه اول و دومی شود زیرا که درین مرتبه قبض کرده شد از آنچه باقی مانده
بعد از تقریر در مرتبه اول فافهم بصیح الفاس تبالیعون و صبح می کنند مردم در حالی که بیالیت و معاملات می کنند بایک دیگر و لا یجاد احد
بیتوی الامانه و نزدیک نیست هیچ کس که او کند امانت را و حقوق تکالیف شریعت را و خیانت نورزد و حق مردم ببقال پس گفته می شود
لنقصه تقلیل و بیان مذرت وجود امانت و اهل آن فلان فنی فلان رجلا مینا بدستی که در فلان قبیله با وجود کثرت مردم در وی یکم
امین و حق گذار است و یقال للرجل و گفته می شود هر مرد را دوست داده می شود و بعضائی که در عرف مردم از داخل فضائل و کمالات
می دارند اما عقله چه عجب عاقل و دانا است در کار و بار دنیا و معیشت و ما اظرفه و چه عجب زیرک است وی و خوش گو و خوش زبان
و ما ابله و چه عجب حس است و چالاک است وی باین صفات می ستانید مردم را و دانی قلبه متقال حتی من خردل بن ایمان و حال
آنکه نیست در دل آن مرد که او را می ستانید مقدار دانه خردل از ایمان و صفات حمیده که تلج آن است و ازینجا معلوم گردد که اصل
کار ایمان و صلاح است باقی بجهت ما و در است اگر چه مردم اهل دنیا آنرا خوب دانند و بدان ستانید و تعبیر ستایش به تقوی و

قوت ایمان است از قنا الله به شفق علیه و عنه قال کان الناس سالیون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن خبر
و هم از حد نفع است که گفت بودند مردم که می پرسیدند آن حضرت را ازینکی و گفت اسال عن الشرب و يوم که می پرسیدم او را
از بدی مخافه ان پیرکنه از جهت ترس این که در یا بدم را آن بدی و بدست بن انسانیت آن چه دفع ضرر نزد عاقل اهم اقدم
است از عجب نفع و مانا که مراد از شرفتن و و قائل داشته که واقع شوند در مردم و فاش گرد و در میان ایشان از نزاع و جدال
اگر چه موافق حق باشد و الا انبیاء و در شریع معین است و سوال از ان مخصوص بوی رضی الله عنه نبود چنانکه سیاق حدیث بر آن
دلالت دارد و قال گفت حدیث قلعت گفتیم یا رسول الله انا کنانی جالبیه و شرب بدستی که بودیم بایش ازین در جالبیت و بدی فانی الله

بهذا الخیر پس آورد ما اخذ ای تعالی بوجود شریف تو این نیکی را که دین اسلام است و استقامت بر عمل به مقتضای آن فعل
بعد از الخیر من شریس آیا خواهد شد و هست متوقع بعد ازین نیکی از شرب و ظلم و فساد و اختلال امر دین قال نعم گفت آن حضرت آری
هست و خواهد شد بعد ازین خیر شرفقت و اهل بعد از آن است من خیر نعم و آری است بعد از آن شر که بعد از غیر حادث
شود چیزی از غیر که بد و باز از مردمین رواج یابد و بدیخ استقامت و و قال نعم گفت آن حضرت آری هست بعد از آن شر خیر
و فهمه و دشمن و درین خبر که بعد از شرب یا بدی و دوی و کدورتی هست و دشمن بختین یعنی و خان آید یعنی چیزی باشد مخرج شرب و دلی

مردم نان صدق و قلوب که در او اهل بود نباشند و اعتقادات صحیح و اعمال صالح و عدل ملوک که در قرن اول بود نباشد و بدیها و بدیههها
 عادت گردودان باینگان و اهل بدعت با اهل سنت مخروج و مخلوط شوند قلت و ما و خنہ گفتیم من و مہیت آنچه اوراد خان خیر گفته
 قال قوم فرمود و خان که گفتیم کنایت است از وجود قومی سیتون بغیر سنتی راه و روش گیرند بغیر راه و روش من و سیدون بغیر
 ہرے و سیرت سازند بغیرت من قریب منم و تنگری شناسی از ایشان کار و بار دین را و فی شناسی یعنی معروف و منکر و مشروع
 و نامشروع ہر دو در ایشان جمع است با تنزاج و اختلاف و غیر و شر کہ مراد و دللول قول اوست نعم و فیه دخن و قول وے و
 سیتون بغیر سنتی نیز مراد همین است و گفته اند کہ مراد بخیر بعد از شر ایام عمر بن عبد العزیز است و مراد بالذین قریب منم و تنکر
 امرائی کہ بعد از وی آمدند و در میان ایشان کسی بود کہ دعوت می کرد بہ بدعت چنانچہ خارج و بعضی گفته اند کہ احتمال دارد
 کہ شر زمان قتل امیر المومنین عثمان باشد و خیر انوی زمان امیر المومنین علی رضی اللہ عنہما و دخن و غیر بعد از وی زمان جامعہ
 کہ گفت می کردند وی را رضی اللہ عنہ منابر و اللہ اعلم چنانکہ گفت قلت و ہل بعد ذلک الخیر من شر گفتیم و آیا ہست بعد از ان
 خیر شری دیگر قال نعم دعا علی ابواب جہنم گفت آری خوانندگان باشند مردم را بر درہای دوزخ ایستادہ من انجا ہم
 الیہا کسی کہ پاسخ دہد و فرمان برداری کند ایشان را و بر و و مہوی دوزخ قد و فہمای اندازند ایشان اوراد دوزخ قلت گفتیم

یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم گفت کہ ایشان را ابرای مائینی بگو کہ کسانند ایشان و چه صفات دارند تا بشناسیم ایشان را قال ہم من
 جسد تنافس و ایشان از انبار مغن یا از اقربای مایا از اہل دین و ملت مانند و بلکہ ہتی ہا ہر آرا بگویند و در اصل یعنی پردہ
 تن کہ آرا پوشت خوانند و شیکلون بہشتنا و دخن می کنند زبان ما کہ گفت عرب است یا کلمی کنند تقرآن و حدیث و مواضع و
 حکم و نیست در دل ایشان خیر قلت فنامہ فی ان اور کہنے ذلک گفتیم پس چہ می فرمائی مراد چہ کار کنیم اگر در یاد مرآن وقت کہ
 این گروہ در ان وقت باشند قال تلزم جماعۃ المسلمین و امام فرمود لازم می گیری و پیوستہ می باشی جماعت مسلمانان را کہ یک کلم کتاب
 و سنت باشند و امام ایشان را قلت فان لم تکن لہم جماعۃ و لا امام گفتیم پس اگر نباشند مسلمانان را جماعتی و نہ امامی برین تقدیر
 چکار کنیم قال فاعزل تلک الفرق کما فرمود پس یک سوشو از ہمان گروہ ہا و لو ان بعض باطل شجرہ اگر چہ باشد اعزل بالقرآن
 بخ و دخی دنیا و جہنم بدین و بیشہ و بیابان و محل شدائد و شقاق و غایتیدن گیاه و جوب و قناعت کردن بدین گیاه در صحرا

حتی یدر لک الموت تا آنکہ در باب و برسد مرگ و انت علی ذلک و حال آنکہ داشتی تو بر حال منزلی متفق علیہ فی روایت
 مسلم و آمدہ است در روایتی مرسل این چنین کہ قال گفت آن حضرت بیکون بعدی آئمہ خواهند بود پس از من امامان و شیوایان
 یعنی پادشاهان کہ لایستندون سہدای کہ راہنی یا بندہ فی روند براہ راست کہ من دایم و لا یستنون بسنتی و طریقہ و روش
 نمی گیرند بر روش و طریقہ من و سبقوم فیہ رجال و خواہند ایستادہ در ان زمان مردانی کہ قلوب ہم قلوب انبیاءین کہ دہا
 ایشان دہامی دیوان است فی خبان اس در تن آدمی یعنی صورت ظاہر ایشان صورت آدمی است و سیرت باطن ایشان
 سیرت شیطان چنان بغیم بیم و سکون منتقلہ قال فذیفہ قلت کیف اضع گفت مذیفہ گفتیم چکار کنیم و چگونه یا شمس یا رسول اللہ

این در است و آن اگر میبایم آن وقت دعا قال سمع و طمع الامیر فرمودی شنودی و فرمان برداری می کنی کسی بداند که امیر است
 حاکم است بر شما و آن ضرب طرک و اخذ نالک اگر چه زنده شود پشت تو و گریخته شود با تو یعنی ظلم کرده شود و نفس تو مال تو باز نماند
 امیر پشت ترا بگیرد و مال ترا غصب و اخذ بلفظ مجهول و معلوم هر دو روایت است یعنی خروج نمی کنی و فتنه برنی انگیزی و برین دولت
 صبری کنی و از کتابنا مشروعی نمی کنی و اگر اگر اه کنند آن دیگر است اینجا نیز اخذ بفرمیت باقی است فاسمع و طمع پس بشنود و اطاعت
 و انقیاد کن این تاکید است در عدم خروج و فتنه انگیزی ۴۰ و معن ابی هر برة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بادروا
 بالمال محال فتننا قطع الملیل لعلکم تبتاید و پیشی کنید بعمل بای نیک فتننا را که مانند بار بای شب تاریک اند که معلوم نمی توان کرد
 سبب آنرا و راه نیست بخلاصی از آن یعنی پیش از آنکه این چنین فتننا نازل گردد و پیش آید کارهای نیک کنید که در آنوقت
 پیشتر نخواهد شد و از دست نخواهد آمد و در محنت و بلا می دینی گرفتار نخواهید شد و مال مردم در آن وقت بیخپین خواهد بود که نصیب
 الرجل مونساً لجمعی کافر اگر گاهی صبح می کند و مسلمان و شام می کند کافر و شبی صبح می کند مسلمان و شام می کند کافر و گاهی شب می کند مسلمان و صبح می کند
 کافر و جهت بلاد امتحان و فتنان از اهل روزگار و ارباب دول که اختلاط می کنند با ایشان و گرفتاری گردد و بجاها می روی و رآید
 و در میان ایشان تا فتنه کند حاجت را پس تابع می گردد و ایشان را و مضطرب می گردد و بموافقت ایشان در امور می کند ازین سلام
 است و رواست که معنی آن باشد که صبح می کند با ایمان از جهت تحريم خون و مال برادر مسلمان و شام می کند کافر بسبب تحلیل
 آن باین معنی مراد فتنن جنگها و فتننا باشد و معنی اول مناسب بقول وی که فرمود یسبح و یدینه بمرض من الدنيا می فرزند دین و ایمان
 خود را بستمای قلیل از دنیا رواه مسلم ۴۰ و معنی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شكون فتن نزدیک است که پدید آید
 گردد و فتننا که القاعد فیما خیر من القام فیما خیر در آن فتننا که یک مرتبه دورتر است از استعداده حضور در آن بهتر است از استعداده
 که نزدیک تر است از استعداده او القام فیما خیر من الماشی و ایستاده در آن فتننا بهتر از رونده است بسو و س
 و الماشی فیما خیر من السامی و رونده در آن فتننا بهتر از رونده و شتاب رونده است من تشریف لهما شرف کسی که ننگر و
 مران فتننا را و طلب کند آنرا و نزدیک کرد و باین می نگر و آن فتننا می جوید آنرا یعنی استشران و قطع و قرب آن موجب وقوع
 در آن و رسیدن بدان است پس خلاصی و نجات از شر آن نیست مگر در زری از آن فمن و بعد لک او معاذ ایں که باید
 حامی پناهی و تکیه و معاذ و در لغت بیک معنی آمده و باین جهت اگر او برای شک راوی باشد نیز شاید یا برای تاکید بوده چنانکه ابن
 دوکله هم چنین معاند گردی کرده و فلیعذب پس باید که پناه گیرد بدان تا نجات یابد از شر آن متفق علیه و فی روایتی سلم قال یكون فتنه
 گفت آنحضرت می باشد فتنه که القام فیما خیر من القام فیما خیر خواب کننده در آن که خبر ندارد از آن و نمی شنود و اجاز آنرا بهتر
 از بیدار و القیظان فیما خیر من القام فیما خیر بیدار که در روی افتاده باشد است بهتر است از ایستاده و القام فیما خیر من السامی
 و ایستاده روی بهتر است از روی کننده مراد قسمی اینجا معنی شده است که منفی است بسی و فی اصرار السمی و بدین و مفتاب
 گردن و کسب و کار کردن پس و اینجا این معنی اخیر مراد باشد فمن و بعد لک او معاذ ایں که باید و معن ابی هر برة قال قال

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہما متکون فتن بدستی کہ قصہ این است کہ نزدیک است کہ پید اگرد و فتنہا بسیار الاثم متکون
 فتنہ الاثم متکون آگاہ باش بہتر یافتہ می شود و درین فتنہا یک فتنہ عظیم تر از فتنہا دیگر القاعدہ خیر من ہلشی فیہا الدامشی فیہا خیر من
 السامی الیہا الا فلذوقت آگاہ باش پس چون واقع شود آن فتنہ فتن کان لہ اہل فلیطی با بلہ پس کسی کہ باشد مرادر اشتران
 کہ می چزند در وادیا پس باید کہ لاق گردد و پیوند و شتران خود و من کان لہ غنم فلیطی بغیرہ و کسی کہ بہت مرادر او گوسفند ان باید
 کہ لاق گردد و بگوسفند ان خود و من کان لہ ارض فلیطی بارفہ و کسی کہ بہت مرادر از مینی و قریہ دور از مکان فتنہ پس باید کہ
 لاق گردد و در بین خود یعنی بگریزد از فتنہ و بہ تنہائی باز و بکا نفس خود مشغول گردد و فقال رجل پس گفت مردی یا رسول اللہ
 اریت من لم یکن لہ اہل ولا غنم ولا ارض خبر دہ ما کہ کسی کہ نباشد مرادر اشتران و نہ گوسفند ان و نہ زمین کہ لاق گردد و بدین
 و تنہا سر خود گیر و چہ کار کند قال یعیہ الی سینہ گفت قصد کند بسوئے شمشیر خود فیدق علی حدہ بچہ پس بگوید بہتری شمشیر بگی یعنی
 بشکند شمشیر اتا بہ بند و بروی خود در کارزار اقم لیچ ان استطاع النجا اسیر شتانی کند و زود و دیر رود اگر می تواند شتاب
 کردن را بداند آنکہ باین حدیث و مانند این حدیث احتجاج کردہ است کسی کہ قائل است بآنکہ قتال جائز نیست در فتنہ بیج حال
 می گوید کہ چون دو فریق از مسلمانان میان یک دیگر قتال کنند واجب است احترام کردن ہذا من و یک سو شدن و گوشت
 گرفتن و بجانب بیج یکی ازین دو فریق نیتا و نہ مذہب ابی بکرہ کہ صحابی شہور است و بعضی صحابہ دیگر ہمین است و آن صحابہ
 سہ گوید کہ قتال نباید کرد ابتدا اما اگر کسی قتال کند دفع آن لازم است و جمہور صحابہ و تابعین بر آنند کہ واجب است
 نصرت و اعانت بحق و قتال کردن با باغی و اگر نہ چنین کند ظاہر گردد و فساد و تطاول کنند اہل بنی و دلیل
 برین مذہب قول حق سبحانہ و ان طائفتان من المؤمنین قتلوا الا لایہ کہ ناطق است کہ چون قتال کند دو طائفہ از مسلمانان ملاح
 باید کرد میان ایشان و اگر بنی کنند یکی ازین دو طائفہ بر دیگری قتال باید کرد با طائفہ باغیہ تا باز گردد و بجانب حق و چون بیان
 کرد آن حضرت حکم فتنہ را فرمود اللهم مل طیفہ خداوند آریا سید من حکم ترا بر بندگان تو ثقت سہ بار گفت این حکم فقال
 رجل پس گفت مردی یا رسول اللہ اریت ان اکرم خبر دہ ما کہ اگر اکراہ و جبر کردہ شوم من محی تطبیق لی الی احد الصنفین
 تا آنکہ برودہ شود مرا بسوی یکے از دو صفت قتال خبر دہی رجل بسیدہ پس بزند مرا مردے شمشیر خود او بکمی سہم یا سباید
 نیزے فبقیلتی پس بچند مر اقال گفت آن حضرت یو باشد و اثنک و یكون من محاب النار سرجی گردد و
 آن مرد کشت ترا بگناہ خود و گناہ تو می باشد از دوزخیان این عبارت را دو معنی گفته اند یکی آنکہ بری گردد و بگناہ خود کہ
 بالفعل کردہ و ترا کشتہ و گناہ تو کہ لغیرہ وضع تقدیر تو او را می کشی و گناہ آن بر توئی شست آن نیز بر سر او می ننهد و
 عقوبت گناہ او را مضاعف می سازند بہ جہت زجر و توبیخ دوم آنکہ بری گردد و بگناہ خود کہ ساقا داشت از بغض و
 مد اوست مسلمانان کہ سبب قتل تو شد و گناہ کشتن تو کہ صادر شدہ از وی الان رواہ سلم و عن ابی سعید قال قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یوشک ان یكون خیر مال اسلم نزدیک است کہ باشد بہترین مال مسلمانان

عظم شیخ بهشت اقبال گویند ان که پیروی می کند وی جوید بران گویند ان سر کوه ساء او سوانع اقطر و باهای افتادن باران
می گویند و چندی چیده داشته باشد و کوه بهار اوداد چهار که دران باران می افتد بگوید تا دران جا باشد و گویند ان را آنجا بخراند
و قوت خود را بران بسیار بفرستد من لفتن می گزیر این سلمان بدین خود از قنما و گوشت می گیرد تا با مردم اختلاف نکند و
در قنما ناخته داه انجاری ۹۴ و عمن است بن زید قال اشرف البنی بالابر آید پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم علی اطم من اطم
الکدیه تبرحنی ارحمنما می درین و اطم بختین بختی قهرت و هر حسن که بستگما بنا کرده باشند و در حوالی درین مطهره قلعه و حصنها بود
که بود و غیر ایشان در آنجا ساکن بودند پس است بن زید می گوید که روزی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر یکی از این حصنها برآمد
فقال ایس گفت آن حضرت بل حرون ما اری آیامی پسند شما چیزی را که می بینم من قتلوا الا گفتند فی منیم قال فانی لاری الفتن فرمود پس
بدستی من بر آئندی غنیمتدار که آن فتنه نافع خلال بودیم می افتد در زحمای فاسنامی شما کوفع اطهر مانند افتادن باران متحقق علیه
۹۵ و عمن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بلکه امشی بلاء است من علی بدی غلته من قریش بر دو دست
کودکان و جوانان و نوسالان است از قریش بلکه بفتحات بلاء و بلکه بکبرین و سکون لام جمع غلام یعنی جوانان کنانی القانیا
وفی الصراح غلام کودک و اصل غلته و غلام غلبه شهوت و جوان دوست بکبری تفسیر کرده از انبوس لان که باک ندارند
و ادب معاه ندارند بار باب و قار و خداوندان عقل رواد انجاری و در حواشی نوشته که مراد بان غلبه کشندگان عثمان و
علی حسن و حسین اندر منی الله عظم جمعین و امثال ایشان اند اهل فتنه و بغی و ظلمه و در مجمع البحار آورده که ابوهریره می شناسد
ایشان را با سوا و اشخاص ایشان و سکوت می کرد از تعجب نام بدون ایشان از جهت ترس و مفسده و مراد از بدین معادیه و
عبد الله بن زیاد و مانند ایشان اند از اعدا و نوسالان بنی امیه غلبه الله و تحقیق صادر شد از ایشان که قتل اهل بیت
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و بنید کردن ایشان و کشتن خیار مهاجرین و نهضت بخشد و صادر شد از حجاج که امیر الامرا عبد الملک
بن مروان بود و از سلیمان عبد الملک و اولاد او از بختن خونها و تلف کردن مالها آنچه پوشیده نیست هیچ کس ۱۱۴
و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تقارب الزمان نزدیک بیک دیگری شود اجزای زمان مراد قرب
و قیام قیامت است یا تقارب اهل زمان بعضی از بعضی در شرف فتنه یا تقارب از من و شرف و تباشیر به اول و آخر و بیک دیگر
و بعضی گفته اند مراد کوتاهی عمر است در آخر زمان گفته اند که قهر مدت ایام و یابی است چنانکه در حدیث دیگر آمده است
که در آخر زمان سال همچو ماه بگذرد و ماه چون هفته و هفته چون روز و روز بگذشتن دولت با و ملک با که سبب تفرقه و پراشیدن
خلق است این عبارت در کتاب الروایا آنجا که فرموده که رویا نزد تقارب زمان صادق افتد نیز گفته شده و وجه دیگر نزد آنجا
نزدیک شده و با لفظ این لفظ محمل معانی شده است بعضی مناسب آن مقام و بعضی مناسب این والله اعلم و بعضی العلم و
گرفته و برداشته می شود علم یعنی به برداشتن علما چنانکه در حدیث آمده و نظر الفتن پسند آید و فتنها و یقینی است و انداخته میشود و
نخل قوی یعنی در و لهام و قوت و موم و حج و شمع است در طوائف مردم و اطاعت تمهیت ایشان آنرا در آخر زمان و الا

همچو حاصل شرح در مردم طبعی است و کثیر العرج و بسیار می شود و هر چه قوتش تا و سکون را به معنی فتنه و الفتادون مردم در یک دیگر قائلند پس
 صحابه و ما العرج و محبت مراد هرج قال القتل فرمود مراد هرج قتل است و تفسیر هرج بقتل باعتبار آن است که هرج سبب قتل
 و مفضی به آن است متفق علیه ۱۲ و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الذی نفسی بیده لاند هب الدنيا گفت آن حضرت
 بخدا سوگند نپذیرد و وفای نمی گردود و نیاجتی یابی علی الناس یوم تا آنکه می آید بر مردم روزی که لایدری القاتل فیم قتل درنی یاید و نمی داند
 کشته که در چه چیز و چه سبب کشت و لا المقتول فیم قتل و نددری یا بسته شده که در چه چیز کشته شده یعنی هم چنین به جهل و اشتباه قتالی
 می کنند و نیز و تشخیص نمی نمایند که محی کیست و مبطل که قتل کیست کیون ذلک پس رسیده شد از آن حضرت چگونگی باشد آن حال قال
 العرج گفت آن به جبت فتنه و اختلاط و در هم افتادن است بی نیز تشخیص القاتل و المقتول فی النار کشته و کشته شده هر دو در آتش
 و درخ اند کشته خود ظاهر است که بنای خون ریخت و اما کشته شده به جبت آنکه دی تیزی خواست که بکشد و محبت معاذم
 بود بر آن و آدمی بفرم محبت ما خود است و این حکم بر قدر جهل و عدم تیر است اما اگر به جبت اشتباه خطا و جهل و تخری صواب باشد
 اگر چه در واقع نه صواب بود این چنین نه خواهر بود و الله اعلم رداة سلم ۳۴ و عن معن بن عقیل یقین و سکون بین محله و کسوفات بین یارب یفتح
 تحتانی و خفیف بین محله صوابی است از اهل بیت شجره ساکن شده به معره و بوی جنوب است نه مقل که در معره است قال قتال رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم العباد فی الهمج کجهره الی ثواب عبادت کردن و در کشته خود خنیدن و در زمان هرج و مرج ثواب هجرت کردن
 بسوی من است چنانکه آن شخص که از دار کفر به اسلام هجرت نمود و بشر محبت آن حضرت مشرف شد هم چنین این شخص نیز عظمت
 فتنه و فساد و روی گردانیده عبادت مولی تعالی مشغول گشته و در ابره نور انیت و آید پس گویا هجرت کرد و راه سلم ۳۴ و عن
 الزبیر بن عدی قال تبنا انس بن مالک زبیر بن عدی که تابعی است و شنیده است از انس و روایت می کند از وی ثورے
 فقیه نقه است گفت که ما آدمیم نزد انس بن مالک نشکو نا الیه پس شکایت کردیم ما بسوی وی و ما نطقی من الطحان انجیمی و یدیم
 و پیش می آمد ما از حجاج ظالم فقال هب و ایاک گفت انس صبر کنید و تحمل نمایند بر ظلم و ایدای او فانه لا یائی علیکم زمان پس بدستی نمی آید
 به حاجت نمانی الا الذی بعد از شرمه مگر آنکه زمانی که بعد از وی بیاید بدتر است از زمان گذشته پس چه می دانید شاید که بعد ازین ظالم
 از حجاج پدید آید و فاسد تر بدتر از زمان و پی آید پس صبر کنید حتی تلقوا ربکم تا آنکه ملاقات کنید و پیش آید پروردگار خود
 و در حضرت وی روید روز آخرت سمته من نبیکم شنیده ام من این حدیث را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رواه البخاری
 درین حدیث اشکال آورده اند که زمان بمرن بعد الفیقه بعد از زمان حجاج است و با وجود آن بدتر از آن نیست بلکه بهتر از آن و از زمانهای
 دیگر که گذشته بودند و جواب داده اند که قول آن حضرت این را و خبر دادن بدان باعتبار آنکه و غلب است و مقصود صبر و استقامت
 مراست را و تعلیم و تربیت بر تحمل آید او جفا مردم و اضطراب نکرده و دفع و دفع نمودن و اسد بعد الفصل الثانی ۳۵ و عن
 صدیقته قال و الله ما اوری اسی صحابی ام تناسوا گفت غدیه غده هو گنده که درنی یایم من که آید فراموش کردند یا در این بنا فراموشی
 بی نمایند چنانچه فراموشی نکرده اند ولیکن گفت می فتنه و خود را فراموشی کاری نمایند و الله ما تناسوا رسول الله غده اسو گنده گنده است پیغمبر خدا

صلی الله علیه و آله وسلم من قاتل فتنه بیج کشته فتنه را دپید کننده و برپا دارنده آن مثل عالمی که اعداوت بدعی کند که سبب فتنات گردد و مردم را بدین دعوت نماید یا امیری که باعث بر محاربه و مقاتله شود و قو و کشیدن چار و انبرش چنانکه سق را نمن از پس الی ان تقضی الدنیا تا سپری شدن دنیا مبلغ من همه ثلثه مائة مضا عده اصفت قاعده فتنه این است که می کشند کسانی که با او بند و پیوست اموی کنند عددی صدر او زیاده از ان الا قد سماه لنا باسمه مگر تحقیق ذکر کرد و اورا آن حضرت برای ما بنام و اسم امیه و اسم قبیله و نام پدر او و نام قبیله او و قید عددی صد ظاهر برای آن کرد که جمیع این قدر از مردم باعث بوجود نموده و طوق ضرر بیشتری گردد و اما اگر کمتر از این باشند اعتبار ندارد و الله اعلم ر و اه ابو داود ۴۲۰۰ و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انما انا اناس علی امتی الا الله یفضلین ثوبان که مولی آن حضرت و خادم درگاه و حاضرگاه و بگاه بود گفت گفت آنحضرت نمی ترسم من بهت خود مگر امیران و بادشاهان را که گمراه کننده اند و دیگران را که برای خود نیز که ضرر گمراهی ایشان بیشتر و بدتر است از گمراهی دیگران و از وضع اسب فی امتی لم یرفع عنم الی یوم القیمه و چون مناده شود و شیر در است من و واقع شود قتل بر دوشته نشود تا روز قیامت و مصدوق این خبر واقع قتل امیر المومنین عثمان است که اول واقع است در اسلام و بعد از ان باقی است تا بهنوز و یکم خبر حصادق تا روز قیامت باقی خواهد ماند ر و اه ابو داود و الترمذی ۳۰۰ و عن سفینه که مولی رسول الله و صاحب کرامت و بکیت بود احوال او در مواضع نوشته شده است قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت الخلافه ثلاثون سنه خلافت کائده مضیه که موافق سنه و اتباع طریقه حق باشد سی سال است ثم کمون ملکها مخصوصا پستری گردد و خلافت بعد از سی سال ملک و بادشاهی گزیده که مردم از گزیدنم ایشان این نیستند و راه عدالت و دین پروری چنانکه باید بدان نگردد اگر چه اطلاق این اسم بجای زود به معنی آنکه خلف گشته گان اندر است اما تحقیق خلافت که آن حضرت بدان اشارت کرده مخصوص سی سال است که خلافت خلفا سه اربعه در ان بودند اگر ایشان را امیر المومنین گویند در دنیا باشد که آمر و حاکم اند بر مسلمانان در احکام ظاهر ثم یقول سفینه پس ترمی گویند سفینه برای حساب سی سال که به خلفا سه اربعه تمام می گردد و امسک خلافت بلی یکستین منبسط کن و نگاهداری مدت خلافت ابی بکر و دو سال و خلافت عمر عشره و مدت خلافت عمر زاده سال و عثمان اثنی عشره و مدت خلافت عثمان را دوازده سال و علی سته و مدت خلافت علی را شش سال ر و اه احمد و الترمذی و ابو داود و این حساب تقریبی است بنی بر مدت کسور و الا خلافت ابو بکر چنانکه در جامع الاصول و غیره مذکور است و دو سال و چهار ماه است و خلافت عمر ده سال و شش ماه است و خلافت عثمان دو و دوازده سال الا چند روز و خلافت علی چهار سال و نه ماه و باین حساب خلافت خلفای اربعه بیست و نه سال و نه روز و هفت ماه تمام می شود و پنج ماه از سی سال باقی ماند که با نام اسلیم حسن بن علی تمام می گردد پس وی نیز از خلفا باشد و در بعضی کتب خلافت ابی بکر و عثمان و سه ماه و نه روز آمده و خلافت عمر ده سال و شش ماه و پنج روز و خلافت عثمان دو و دوازده سال و دو روز و خلافت علی چهار سال و نه ماه و باین حساب حسن را شش ماه و سه شب مانده و الله اعلم ۴۲۰۰ و عن مزینه قال قلت

گفت مدینه گفتیم یا رسول الله لیکن بعد از آنکه شرابی می باشد و باقی می ماند بعد ازین سبکه که درین اسلام است و می
که کفر است مگر آنکه آن قبیل شرعاً چنانکه بپوشش از آن بری قال نعم فرمود آری می باشد و باقی می ماند و می گفت غلامم گفت من چیست
طریق عصمت و نجات از آن قال ایست فرمود طریق عصمت از آن شیر است و قتال کردن با کافران قلت دهل بعد ازین بقیه گفتیم یا باقی می ماند
اهل اسلام بعد از قتال و محاربه که درین با کافران و صلاحیت میدارند اهل آن زمان امارت را بدادند و او جمع شدن و متفق گشتن مردم
بر ایشان قال نعم لیکن اماره علی اقتدا فرمود آری می ماند و می باشد ملک و امارت و لیکن با اقتدا و اقتدا جمع قدی آنچه در چشم و آب افتد از
غبار و خش و دغاشاک و چرک بینی چنانچه مردم بر او را بکر است و فساد و آشکار و دل باشد و نه بخوبی و درضا و صفای باطن چنانکه شیمی که در وقتی از آن ظاهر
صحیح و باطن یقیم و باین منته قول او و در غرض علی و سخن و می باشد معلی بر دغان و این در حکم تاکید است مرا از آن بدیده بقیه ما و سکون
دال معلی صلح و در اصل یعنی سکون و آرام است و درین نخستین و دغان یعنی صلح باشد با مذازع و نفاق چنانکه سابق گذشت
و اولی نیست که معنی لیکن اماره علی اقتدا آن باشد که می باشد امارت با کتاب مناهی و ظهور بدین تا این فعل را فائده میدهد باشد
قلت نعم ما ذاک گفتیم بعد از آن چه خواهد شد قال گفت نعم است ادعای الضلال پیر سید می شوند خوانندگان بگریه یعنی
جماعه پیر می شوند از امر اگر گمراه می گردانند مردم را فان کان الله فی الارض خلیفه پس اگر باشد مرقد را در زمین خلیفه یعنی
امیری و ملک که جلد ظنرک و اخذ مالک تا زیاده زند پشت ترا دیگر در مال ترا یعنی اگر چه ظلم کند بر تو در نفس و مال فاطمه پس
اطاعت و افتاد و فرمان برداری کن او را و درین هر مادام که بر خلاف فرموده خدا و رسول خدا انکم و الا ننت و انت ماض
علی بذل شجره و اگر نباشد خلیفه و امیر در زمین پس ببرد حال آنکه تو لازم گیرنده درختی را یعنی گوشه گیرنده از مردم
و گدازنده عمر بصبر سختی در پیشما و سیاهانها در زیر درخت و قناعت کننده بختیدن چوب و گیاه و قبل کبریم و سکون
ذال معجزه و بفتح تیر آمده چنانکه در فصل اول گذشت و بقیه و الا ننت را متعلق فاطمه دارند یعنی و اگر طاعت کنی
خلیفه را می میری بحال شدت و سرگردانی و در بقیه نیز بجای قسمت آمده بلفظ ماضی از قیام یعنی و اگر نه چنین شد
برخیز و برو باصل درختی پناه گیر قلت نعم ما ذاک گفتیم پیر بعد ازین حال چه چیز است و چه حال خواهد شد قال نعم بخرج الدجال
بعد از آنکه گفت پیر بیرون می آید و حال بعد از آن حال باین صفت که همه نهر و نار بادی جوی است و آتشی ظاهر است
که محمول حقیقت است و احتمال دارد که مراد اهل و قهر و وعده دو عید باشد من و قن فی نار پس کسی که افتاد در آتش
و می بینی مخالفت در زیر امر از ایمان نیاورد و می و در آمد در معرض قهر و غضب و می و جب اجره و خطره و نه ثابت
شد اجر و می به جهت صبر و ثبات و می بر دین خدا و طلب صفای او و فرود آورده شد بارگناه از گردن و می و من
و قن فی نهر و جب و زره و خطره و کسیکه افتاد در جوی و می و طاعت در زیر ایمان آورد و بوی طبع دنیا
و محبت حیات و در آمد در مقام طاعت و عنایت و می ثابت شد بارگناه بر دین و فرود آورده شد اجر و
قواب دی قال قلت نعم ما ذاک گفت مدینه گفتیم پیر چه خواهد شد قال نعم شیخ المهر فلان بر کب حتی یقوم الساعه پیر زاری می

اسب که پس سواری نمی دهد تا آنکه بریاشود قیامت پنج بعینه محبوب است از پنج داشته اند نه از احتیاج و گفته اند که پنج یعنی توبه است یعنی زایا شدن و خدمت و تدبیر زاییدن او کردن چنانکه دایه در انسان می کند و تحقیق معنی این لفظ در مواضع دیگر از شرح کرده شده است و احتیاج به معنی رسیدن وقت و ولادت و تفرغ میم و سکون مایه یعنی که نرومهره تباراده و بر کعب بغم یا و کسر کاف رسیدن وقت سواری دادن یعنی قابل سواری شدن و مردان زمان نزول عیسی علیه السلام است چه از آن وقت تا روز قیامت بر اسپان سوار واقع نشود به جهت عدم وجود کفار و امتیاج بحرب و قتال یا هر دو آن است که بعد از برآمدن و جلال نماند تنگ گردود و قیامت نزدیک رسد مقدار زمان زائیده شدن اسب یا رسیدن وقت سواری بر آن و این معنی موافق است با عادت دیگر که درین باب درود یافته اند و فی روایتی قال و در روایتی این چنین آمده که گفت هذته علی و خن صلی الله علیه و آله بود میان مردم آن زمان در طایفه پاکدین و دغل در باطن و جماعه علی اقتضای اجتماع خواهد بود با کبریا قلت گفتم یا رسول الله الهذته علی المدخن مایه هر نه برخن که فرمودی چیست و چه معنی دارد قال لا ترجع قلوب اقوام علی الذی کانت علیه باز می نمی آید و لهامی قومها بر آن حال و صفت که بود و لهام بر آن صفت و صاف و پاک نمی گردد چنانکه پیش ازین بود و در زمان سابق اسلام یا چنانکه پیش از عرض کردی که ورت بود قلت بعد از این خبر شری آیا بعد ازین خبر مخبر و ج شبر و نور و محط لطیف و صلح با اتفاق شری دیگر خواهد بود قال فقه عیسا و گفت بعد از آن فتنه خواهد بود که در کفر یعنی مردم در آن فتنه محبوب خواهند بود از دیدن حق و ممنوع خواهند گشت از شنیدن آن و سنا و کوری و کوری فتنه مجاز است و در حقیقت صفت آدمیان است که در آن زمان فتنه باشند علیها دعاه علی ابواب النار و در آن فتنه در زمان اطلاع بر آن خواهند گانند بسوی تنفس و وزخ استاده بر ابواب آن فان است یا حنیف فتنه انت عاص علی جندل پس اگر به میری تو ای مدینه و حال آنکه لازم گیرنده باشی اصل درخت را خیر لک من ان تتبع احد منهم بهتر است مرترا از پیروی کردن تو سبکی از ایشان را رواه ابو داود و ه و عن ابی ذر قال قلت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوما علی حمار روایت است از ابو ذر که گفت بود من را در پس آن حضرت روزی برخی فلانجا و زنا بیوت المدینه پس بر گاه که گذشتیم خانهای مدینه را قال گفت آن حضرت کیف بک یا با ذر چگونه خواهی بود تو و چه حال خواهد بود ترا اے اباز ذاکان بالمدینه جوع و تشنگی که باشد در مدینه که سنگی سخت تقوم عن فراشک و لا تلج مسجدک برمی خیزی از خانه خواب خود دینی توانی رسید خود را حتی مسجدک اجمع تا آنکه در شفت می اندازد و تا که سنگی یعنی به جهت ضعف گرسنگی چنان سوس که خیزه شفت تمام مسجد توانی رسید قال قلت گفت ابو ذر گفتم یا رسول الله و رسول خدا و رسول خدا و اناترا است بدان یعنی من نمی دانم که چه کنم هر چه فرمائی آن کنم قال تعفف یا با ذر فرمود و تعفف و پارسا کی کن و باز دار نفس خود را از حرام و از سوال کردن از مردم و مبر کن بر سخت گرسنگی نم قال پسر گفت آن حضرت کیف بک یا با ذر ذاکان بالمدینه موت چگونه می باشی تو ای اباز دینی که واقع شود در مدینه مرگ یعنی مردم بسیار بریزند تا باین حد که کثرت که مبلغ البیت المعبود می رسد فتنه را این عبارت را بچند وجه معنی گفته اند یکی آنکه مراد به بیت قرست یعنی می رسد بهای موضع قبر نبوت غلام را از پس که مردم

بسیاری میرند جای قبر مردم مشک می گردود و بجای می رسد که بجای یک قبر قیمت غلامی بدست می آید دیگر آنکه می رسد اجرت کنندن قبر
 به قیمت بنده به جهت آنکه چون مردم بسیاری میزند کسی پیدا نمی شود که گور بکند تا اجرت او در مقدار قیمت بنده ندهند و دیگر آنکه مراد
 به بیت معنی اصلی دوست که خانه است و مراد آنست که به جهت کثرت موت از مردم خانه خالی می گردد و زمین ها ارزان میشود
 تا بجایی که خانه به قیمت بنده فروخته می شود و آنچه غالب و متعارف است آنست که بهای خانه بیشتر از قیمت بنده می باشد و دیگر آنکه
 باقی فرزندی ماند در خانه مگر یک بنده که غم خواری تمام اهل خانه اوی کند و نوبت و تقصدا حوال ایشان بوی می رسد و ترتیب و
 نفع قول وی که فرمود حتی انه بیع القبر بالعبد تا آنکه فروخته می شود موضع قبر به بنده و قیمت وی بر معنی اول ظاهر است و بر معنی
 ثانی بجای آنکه از بیع قبر استیجار حاضر مراد دارند اما بر معنی ثالث اصطلاح صحیح نمی افتد و مناسبت ندارد و بر معنی رابع می توان گفت
 که چون مردم مردند و مال نگذاشتند جز یک بنده اگر برای خریدن موضع قبر یا اجرت حاضر احتیاج افتد همان بنده را در خریدن
 موضع قبر و دادن اجرة خمر صرف خواهند کرد پس واقع می شود فروختن موضع قبر به بنده و گرفتن بنده در اجرت پس ظاهر شد که
 اولی و انسب محل بر معنی اول است بلکه متعین است محل بر آن و الله اعلم قال قلت گفت ابوذر گفتم الله و رسوله اعلم فی دایم که چه کنم
 قال گفت آن حضرت نصیر یا باز نصیر کن و بزور تکلیف خود را بر صبر داری ایا ذرو بگذر و بیرون مروا و ندیده و در بعضی نسخ نصیر بعضینه
 مصنف آورده قال کیف بک یا ابا ذر باز گفت آن حضرت چگونه می باشی تو ای ابا ذر از اذکان بالمدينة قتل نعم الدماء الحجار الریت
 وقتی که بشد در مدینه کشتی که می پوشد و بالای رود و در می گیر و خونها موضعی را که نام او اجبار الریت است و آن موضعی است
 در غربی مدینه که سنگهاست سیاه گوید که ملامت داده شده اند بر وزن زیت و این اخبار است از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از وفاته
 حو و آن اشع و قلیع و اقیع قباح است زبان و گوش شکم و سماع محل گفتن و شنیدن آن ندارد و وقوع آن در زمان شقاوت
 نشان نرید بن معاویه است که بعد از وقوع قتل امام حسین لشکری انبوه به مدینه طهره فرستاده و بهنگ حرمات آن بنده کرمه و سحر شریف
 نبوی صلی الله علیه و آله و سلم کرده و از صحابه تا بعضین جماعه کثیر القتل رسانیده به شفاعت های دیگر که نتوان گفت و در تاریخ مدینه
 ذکر آن کرده است از آنها بایست و بعد از خواب شدن مدینه به پیشگاه فرستاد و هم درین سال آن شقی برابر البوار ریت
 قال قلت گفت ابوذر گفتم الله و رسوله اعلم قال ثانی من انت منته گفت آن حضرت سائل آنست که می آئی تو کسی را که تو از دوس
 یعنی اهل و اقارب خود را و در خانه خود نمی بینی یا بر جی پیام خود کسی که از توابع اوئی می کنی و این معنی ظاهر تر و مناسب تر است
 بقول ابوذر که قال قلت و پس سلاح بپوشم در آن وقت سلاح را و میارم بکنم با آن قوم نشان قال گفت آن حضرت شاکت
 القوم اذا انباشدی آن قوم را اکنون یعنی سلاح که پوشیدی جنگ کردی میجو ایشان ندی در مباهرت فتنه و امارت آن قلت
 تکلیف اصنع گفتم پس چگونه کنم و چکار کنم یا رسول الله قال فرمود ان حشیت ان یهرک شعاع اسیت اگر می ترسی که روشن گردد و غلبه
 کند تا تابش غنیمتی که به کسی بر تو شبیه براند و تر بشد فالق نامة فوبک علی و جبک پس بنده از طرف جامه خود را بر روی خود
 بیند روی خود را بپوشد و تغافل کن تسلیم و می شو تا تر اکشد لبه با شنگ و آنه تا باز گردد و رجوع کند وی بگناه تو دگناه خود

معنی این عبارت در فصل اول در مدیث ابی بکره معلوم شد و این تاکید و مبالغه است و ممتنع از کسی کردن در قتل و خونریزی و الا معلوم شده است در شریع که وقع خصم که بناحق بخون ریزی آید واجب است رواه ابو داود و دیگران که وقوع واقعه حره در سن ثلث و ستمین است و موت ابی هریره اثبتین و ثلثین در او اخر خلافت عثمان رضی الله عنه و ابو ذر واقعه حره را در نیافتم پس گویا بر آن حضرت وقوع این واقعه در مدینه کشف کردند بی تعیین وقت آن پس خبر داد آن حضرت بوقوع آن ابا ذر را و وصیت کرد بصبر و تثبیت در آن بفرض احتمال در یافتن او از او اما وقوع جوع و موت در مدینه احتمال دارد که واقع شده و ابو ذر آن را دریافته باشد چنانکه در عام الیاد و غیره آن با حال آنها به همین قیاس باشد و الله اعلم به و عن عبد الله بن عمر بن العاص ان ابی صلی الله علیه وسلم قال عبد الله بن عمر و میگوید که آن حضرت مرا گفت کیست بک اذا البیت فی حائله من الناس چه حال باشد ترا وقتی که باقی داشته شوی تو در مردی که خبر نیست در ایشان مفی اصرار خاله بالغم پوست بود که گنج و کجاره و سیوسه و فی القاموس قشاره و چیزی که خیر نیست در آن و در و از هر چیز مرحت محمود و اما نام تمام مختلط شد و فاسد گشته عهد های ایشان و امانت های ایشان و برآمده اند از دانه و فاد استقامت و مرحت بر او حیم بر میخیزد معنی معلوم است از باب فرح و در بعضی نسخ بلفظ مجبول نیز نوشته اند و آن نیست درست است و مرچ متعدی نیز آمده چنانکه مرچ البحرین و فی القاموس مرچ الحمد و فاکر و آنرا و اختلاف کردند ایشان میان خود و در افتادند در یک دیگر کمالا بکنز این گشتند این چنین و شبیک بین اصحابه و در آورده آن حضرت انگشتان خود را در یک دیگر از برای تشبیل و تصویر در افتادن میان یک دیگر نزع و خلاف و گاهی این شبیک برای تصویر اجتماع و ابتلا و نیز آید چنانکه در باب قیمت غنم در بیان اتفاق و التیام میان سببها شتم و بنی المطلب نموده و اصل معنی شبیک استخفین و در آوردن چیزی را در یک دیگر بود و این در هر دو صورت پیدا است قال گفت عبد الله بن عمر و معنی تا مرئی پس بچه چیز امر می کنی مرا و چه می فرمائی قال علیک بما تعرف و دع ما تنکر لازم گیر بر خود عمل با آنچه می شناسی که در دین است و مشروع است و بگذرانی چیزی را که نمی شناسی بودن او را در دین و علیک بنی ممتنع و لازم گیر فائده نفس خود را و ایاک و عوامم و دور دار خود را از عوام مردم یعنی خود باش و برای خود کاری کن و در خیال مردم بیفت در بنجار خسته در ترک امر معروف و نهی منکر که در دین نزد غلبه اشرار و اتباع نفس و فساد آثار فتنه و فساد و عدم معاونت اخبار درست است چنانکه در باب خود گذشت و فی روایتی این چنین آمده الزم بیک لازم گیر فائده خود را و پیوسته در فائده خود باش و بیرون میا به ضرورت و ملک علیک لسانک و محکم کن و ببند بر خود زبان خود را و در آنچه زبان باشد زبان کثافه و ملک را بفتح حمزه بر میخیزد امر از اطلاق تصحیح کرده اند و طیبه باین معنی که گفته شد آنرا تفسیر کرده و در مجمع البحرین گفته که امر است از لسانی معنی مالک شود و نگاهدار زبان را از آنچه خیر نیست و روی انتهی و غیره را و آنجا که گفته اند حکم نکند مگر بخی و تفسیر کرده اند یکی آنکه در روی اتم نبود پس مباح را نیز شامل باشد و دیگر آنکه در روی ثواب بود پس مباح داخل نبود و غذا معروف و دع ما تنکر و علیک یا ممتنع نفسک و دع امر العامة فمخوفش همان است که در روایت اول است و اختلاف

نیست مگر بعضی مفردات روایه الترمذی و صحیح بد آنکه آن حضرت رخصت کرد عبد اللہ بن عمر را با جمعی مامردم در طایر و امر کرد او را
 بتذیب و اصلاح نفس خود خاصه و عدم تعرض و کاوش احوال عامه و امر کرد و مدفیه را به بیرون آمدن از میان مردم و بجا آوردن
 و انزاع غلبت بکلیت و ارشاد کرد هر که امر را با آنچه لائق اوست و صلاح امور آن است و میسر است حصول آن از وی چنانکه مرشدان
 که مظهر اسم اکبر اند بکنند و حقیقت حال آنست که عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہ در جوانی بغایت متعبد و متفلس بود و چنانکه هرگز
 اظهار نکردی و شب سختی و زین میل نکردی پس بد روی عمر بن العاص و از نزد آن حضرت آورد و از شدت ریاضت و مجاہدہ
 کہ می کرد باز آورد و بصیام سه روز و قیام ثلث یا سبکس لیل امر فرمود و بنگاہ داشت رضای پدر و وصیت کرد پس حکم ضرورت
 وی در ایام فتنه نیز باید کرد و زیر معاویہ بن مخلف بودی و حق و وصیت آن حضرت را بجا آوردی و چنانکه حکم فرموده بود بجا رفتی و بودی
 بارها ایشان می گفتند کہ تو از مانی چو در میان مانی باشی گفتی من دخیل باشا شمرتم و در شرع و در باطن با اہل بیت را بقہ مودت
 محکم داشتی آورده اند کہ روزی امام حسین اید و بگذشت و صحبت شریف وی جرأت نتوانست کرد گفتند چو نزد وی رفتی
 و با وی نشست گفتی من شمرندہ ایشانم کہ از ایشانم و با ایشان نتوانم بودم و عثمان ابی موسی عن ابی صلی اللہ علیہ وسلم
 و سلم انه قال ان بین یدی اساتہ فتننا قطع اللیل المظلم گفت آن حضرت کپیش از آمدن قیامت فتننا باید اخواہ شد مانند
 پارہای شب سیاه صبح الہدای فیما مونا و یسی کا فرا صبح می کند و در آن فتننا مونس و شام می کند کا و یسی مونا و صبح کا فرا و
 شام می کند مونس و صبح می کند کا فرا القاعدہ فیما خیرین القائم شسته در آن فتننا بہتر است از استیادہ و الماشی فیما خیرین السک
 و روندہ و روی بہتر است از روندہ و شرح ابن جبار است در فصل اول رد و حدیث ابی ہریرہ گفت فلکسر و اینما سیکم پس بکنند
 در آن فتننا کمانہای خود را و قطعوا فیما اتوا کم و بیدید در آن فتننا زہنہای کمانہای خود را و امر بوسیونکم بالحجۃ و زبذہ شمرندہ
 خود را بسنگمانہا کنند و دویش کنند فان دخل علی احدکم من لیس اگر در آمدہ شود یعنی در آید کسی بر یکی از شما فلکین کثیر ابنی آدم پس باید کہ بشد
 وی بچو بہترین دو سیر آدم کہ مایل است در وقتیکہ تسلیم شد برای کشتن قابل مرا و گفت کہ من در آنکندہ نیتیم دست خود را
 بسوی توسن نمی خواہم کہ تو باز گردی بگناہ خود رواہ ابو داؤد و فی روایتہ کہ در روایتی مرابی و او در او کالی قولہ ذکر کردہ شدہ است
 حدیث تا قول وی خیرین الساعی و در وی فکر و فیما تا آخر نیست و درین روایت بعد از خیرین الساعی این عبارت است کہ تم قالوا
 بکسر فتنہ صحابہ فناما ناپس چہ می فرمائی ما را و چونیم در آن فتننا قال گفت آن حضرت کونوا اعلاس بونکم بشید شما فرشتہا
 خانہای خود و بچ جبار و عیلس بالکسر کیم سطح مجلس فتنین مثلہ اعلاس جماعت اعلاس البیت کلیمہا کہ زیر فرشتہای فاخر انگند و
 فی روایت الترمذی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال فی الفتنۃ و در روایت ترمذی این چنین آمدہ است کہ گفت آن حضرت
 در باب فتنہ کسر و انیما سیکم و قطعوا فیما اتوا کم و الزموا فیما اجواف بونکم بشکند و فتننا کمانہای خود را و پارہ کنید در کس
 زہنہای خود را و لازم گیرید و در آن خانہای خود را و کونوا کابن آدم و بشید مانند سیر آدم یعنی مایل کہ گفت او را قابیل و
 قال و گفت ترمذی ہذا حدیث صحیح غریب و عثمان ام مالک بہزنیہ ففتح مودہ و سکون یا فسوب ست بہترین امر القیس

حجازیہ است و مراد از صحت است و روایت کرده اند از وی طائوس و کحول کہ از اکابر تابعین اند قائلت ذکر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فتنہ فقر ہما ذکر کرد آن حضرت فتنہ را پس نزدیک گردانید فتنہ را یعنی خبر داد کہ وقوع آن قریب است و طیبہ گفتہ یعنی وصف کردہ اوراد وصف طیب و ہر کہ وصف کند چیزی را نزد کسی وصف طیب و ذکر کند صفات و احوال آنرا بمبالغہ قریب می گرداند آنرا نزد وی یعنی در ذہن وی یاد در خارج نیز نزد کہ چون بسیار در ذہن و یاد و متعین شد وجود او در خارج نیز تجلّی سے کہ دو قلت گفتیم با رسول اللہ من خیر الناس فیہا کیست بہترین مردم در زمان وجود آن فتنہ قال رب لسنۃ ما شیتہ گفت بہترین مردم در آن زمان مردی است کہ می باشد در مواسی خود و پیچہ اندازند انہار البعدی حقما و بعد بہ ادا می کند حق باشد یا کہ زکوۃ و صدقہ و سبقتش می کند پر کار خود را و در جل اخبر کس فرسہ و مردی دیگر کہ گفتہ است سر سب خود را یعنی سوار شدہ و عنان او را گرفتہ استادہ است حیث اللہ و بخوف نہ می رست نہ دشمنان دین را یعنی کافران را و می ترساند ایشان اورا یعنی از فتنہ و قتال مسلمانان کہ بخیمہ بجنگ کافران پیوستہ است ہر مردی از سردمائی اسلام گرفتہ با کافران کہ دشمنان دین اند و جنگ می باشد رواہ الترمذی ۹. و عن عبد اللہ بن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ملکون فتنۃ یفتنظ العرب نزدیک است کہ پیدا شود فتنہ کہ درگیر و عرب را و بد شر آن ہمہ ایشان را اختلاف تمام گرفتن چیزی را قتل باقی انکار کنند گان آن فتنہ در تشش و وزخ اند اللسان فیہا اشمن وقع السیف و در از کردن زبان در آن فتنہ نصیب و دشنام ایشان سخت تر است از در افتادن شمشیر و در مراحل گفتہ کہ وقع بسکون تیز کردن کار و دشمنان نصیبان زیر کہ ہر دو طائفہ مسلمانانہ خصوصاً صحابہ اگر گردان میان باشند نصیب و دشنام مسلمانان شد حرام است چنانکہ آمدہ است الخبیثہ اشمن از نا بامراد آن است کہ زبان در از کردن بد دشنام و نصیب آنہا فتنی آورد بالاتر از فتنہ شمشیر کہ قتل است کہ چہ اگر با نہامی سد می کشند چنانکہ محاربان را می کشند و نوب و فارت می کنند و سیو می گفتہ کہ نقل اخبار نزد آنہم جو دنبان کشان بر ایشان ناشی می گردد از ان نوب و جلائی وطن و مفاسد عظیمہ بشیر از آنچہ از بہا شرت فتنہ حادث می گردد و چون ہر دو طائفہ مسلمان باشند حکم بودن آنہا در تشش و وزخ بر سبیل زجر و تخطی و توفیخ خواہد بود رواہ الترمذی و ابن ماجہ ۱۰. و عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال ستکون فتنۃ مما بکاء عیبا و نزدیک است کہ پیدا گردد فتنہ کہ رنگ و کور بینی حق شنیدن و حق گفتن و حق دیدن و روی صورت نہ بند من اشرف لہا کسی کہ بنگرد آنرا مطلع گردد بر ان و نزدیک گردد بان اشترفت لہ بنگرد و نزدیک گردد و فتنہ نکش را و اشتراف لسان فیہا کو وقع السیف و اطلاق و ذکر سبتن زبان یعنی کشادن و در از کردن آن و روی مانند نور شمشیر است و اطلاق اشتراف در لسان بطریق تشاکلہ است رواہ ابو داود ۱۱. و عن عبد اللہ بن عمر قال کنا معہ عند ابی عبد اللہ بن عمر گفت بودیم ہا شستہ نیز پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فکر الفتن پس ذکر کرد آن حضرت فتنہا را فاکثرنی ذکر تا پس بسیاری و در از می کرد و ذکر فتنہا حتی ذکر فتنہ الاعکاس تا آنکہ ذکر کرد آن حضرت فتنہ الاعلاس را و وجہ تشبیہ فتنہ الاعلاس بابہ جبت دوام و درازی مدت وی باشد چہ طیس چنانکہ گزشتہ فتنی است کہ آنرا زیر فتنہا می نویس

کسی است که کیو کرد و انیده شود از فتنه و دور داشته شد از آن و لمن ابلی نقیر فغان و نیک بخت کسی است که مبتلا گردد از فتنه
نقبتی پس مبر کرد و اقبال نمود از فتنه برین تقدیر لام در لمن مفتوح است و قول او فواکام قطع است از آن و منی او طمعت و
خسر است یعنی حسرت مرزا که کیو کرده شد از فتنه و مبتلا گردد و انیده شد بدین و صبر نکرد بر ابتلا یا به معنی اعجاب و استعجاب
است یعنی چه عجب نیکو است مبر و اقبال از آن و بعضی لام را کسوز نیز خوانده اند متعلق بواکام به معنی تعجب رواه ابو داود
۱۴۸ و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا وضع السیف فی ارضی لم یبق منها لی یوم القیمة چون نهاده شود و
شمیر در است من و واقع شود قتل بر داشته نشود شمیر و قتل از است من تا روز قیامت و لا تقوم الساعة حتی یطحن قباثل
من ارضی بالمشرکین بر پاشی شود قیامت تمامی پیوند و گرهها از است من به مشرکان و حتی عبد قباثل من ارضی الاذان و تا آنکه
پرستش کنند گرهها از است من بنان را و آنکه یکنون من ارضی کند ابون فلان بدستی که شان این است که نزدیک
است که بهشت دور است من و دروغ گو یا نهی کس حکم نیکم ان بنی الله هر یک از بن دروغ گو یا نه گمان می برد که و
پیغمبر است و اما فاطمه زهرا بنی ابی لیدی و حسن و حسین و غیره ان اشیاء نیست پیغمبر پس از من و فاطمه بیعت تا و کسر ان
و در قرآن نیز درین لفظ هر دو قرار است و هر دو بیک معنی است و اگر فاطمه به معنی مهر که در آخر نامه می کنند را داده نمایند نیز مقصود
بطریق تشبیه حاصل است و لا یرال مخالفه من است علی الحق یا هر بن و همیشه اند عطفه از است من ثابت بر حق غالب
بر اعدای دین و تواند که علی الحق متعلق بفاهر بن باشد لا یضرم من مخالفه زیان من کند ایشان را کسی که مخفی الفت کند
ایشان را حتی باقی امر الله تا آنکه بیاید امر خدا یعنی قیامت یا مراد علیه دین است چنانکه از کفر بر زمین نماند رواه ابو داود و الترمذی ۱۴۹
و عن عبد الله بن مسعود عن ابی صلی الله علیه و آله و سلم قال ندر و رحی الاسلام می گرد و آسیای دین اسلام می مستقر و منظم می باشد
یا مراد آن که در امن و سلامت از فتن و جربان احکام سنت چنانکه باقر و ثلثین و در مدت سی و پنج سال اوست و ثلثین یا در
درت سی و شش سال اربع و ثلثین یا سی و هفت سال پس شتهای مدت انتظام تمام اسلام این سنوات باشد و مبدء آن
آن هجرت بوده که مبدء ظهور و دولت اسلام و فتوحات است و تحقیق بود قتل عثمان رضی الله عنه که اول فتنه است که در اسلام
و قوع یافت در سنه سی و پنج از هجرت و واقع جمل دسی و شش و حرب صفین دسی و هفت و احتمال دارد که گفت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم این کلام را در سالی که از عمر شریف او چند سال باقی مانده باشد که زاده است برسی سال که مدت خلافت
خلفای اربعه است پس چون آنرا هم کنند مدت خلافت عدوان باین مبلغ برسد که خبر داده و این توجیه اول است اگر استقرار
و انتظام باعتبار عدم نظری بدعت و خلافت آنچه امیران بود و بعد ای اسلام مراد و دارند و وجه اول اولی باشد اگر باعتبار
عدم وجود فتنه و محاربه و خلافت بود و احتمال دارد که ابتدا از ظهور روحی اعتبار کنند پس تمامی عدوی و پنج با نقضانی همان خلافت
فاروق بود رضی الله عنه چه شک نیست که امر اس و ایمان و سنت و جماعت و ابتلا فلوب و خلافت شیخین رضی الله
عنهما منظم نزد سلاست نزدیک تر بود و در خلافت عثمان رضی الله عنه تا بعد از گذشتن یک سال یا دو سال از آن خبر یا پیش

که سبب وحشت قلوب و انارت فتنه گشت فان سببکوه اسبیل بن بلک پس مگر بپاک شوند عهد از نظام امر دین درین مدت
چسبیل ایشان سبیل کسانی است که بپاک شدند از قرون سابقه و ایم سلفه و ان تقیم لهم و تقیم و اگر پادشاه کام کاو باشد و دین ایشان در طاعت
امر و ولایت و اقامت شرائع و احکام و شوکت دولت اسلام تقیم لهم سببین علماء پادشاه می شود دین مرا ایشان را هفتاد و سال و شاید
امور مملکت با اعتبار مهوره کوره انظم و اتم بود تا این مدت نسبت بهما بعد خود با خیال مخبر صلیق عودی و انما ترست بدان قلبت اما باقی او بمحکم
ابن سعودی گوید رضی الله عنه گفت من و پر سیدم از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آهفتاد و سال که تمام و بر پایی شود برای ایشان از آنچه
باقی مانده است یعنی هجرت و بعد از بی و پنج یاسی و شش یاسی و هفت سال است یا از آنچه گذشته یعنی مبدأ از زمان سابق است
از زمان ظهور دمی یا وجود هجرت می در آیند این سالها نیز در ان قال اما منی فرمود بر پایی شود و مرا ایشان را از ابتدا ای آنچه گذشته
نه بعد از انقضای خمس باست یا سبع و ثلثین است رواه ابو داود و ابن ماجه و دیگران و در شرح این حدیث کافی
است و وجه مختار و موافق لفظ همین است و شرح را درین مقام بنویس ازین کلام است و الله اعلم به **الفصل الیست** **الحکم**
الی و الله الیستی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لما خرج حلی غزوة تبوک بود اقد یعنی که صحابی قدیم الاسلام است و حاضر شده بر ر
و بود و بوی لوی نبی لیست و بعضی گفته اند که از سبب فتنه است و قول اول صحیح تر است می گوید که چون بر آمدن حضرت بسوی غزو
حنین که بعد از فتح مکه است در شجره ثلثه کین گذشته بدین معنی که بود و مشرکان را کافران و اهل حق را علیها السلام بودند مشرکان که می آویختند بر ان
درخت سلاهای خود را از تر و کمان و شمشیر و نیزه و غیره آن ایقال لها گفته می شود و نام بر روی شود و مر آن درخت را ذات النوا طاج و
النوا طاج مع نوط یعنی آویختن در چون سلاح را بوی می آویختند آن ذات النوا طاج نام کردند و این نام درختی معین است فقالوا پس گفتند
مسلمانان از مولفه القلوب یا نبی ایشان یا رسول الله اجل لنا ذات النوا طاج و ان و سباز مار را نیز درختی که بدان سلاح را
بیا و نیزیم و آن ذات النوا طاج نام کنیم که فتنات النوا طاج چنانکه مشرکان است ذات النوا طاج که بدان سلاح را می آویزند فقال رسول
الله پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بطریق تعجب و انکار بچنان الله بنده لکما قال قوم موسی این سخن گفتن ایشان که اجل لنا ذات النوا طاج که فتنات
النوا طاج است که گفته قوم موسی بسوی علیه اسلام اجل لنا الله لکما الله بگردان برائی معبودی که بر سبیم یا آن چنانکه مرا نشان نبی کافران است
معبود و الهی نفسی سیده سوگند نموده ای که بقای فتنات من در دست قدرت اوست که بر سن من کان قبلکم بر آئینه سواری نموده و از کاب میکیند و بر تکیه و سوار
کسانی را که پیش از شما بوده اند از نبی اسرائیل و غیر هم این شکایت است که از احوال ایشان که چیزهای گویند می کنند که سبب گمراهی
و خجالت زحمی گرد و چنانکه ایم سابقه را شده از نبی اسرائیل و در احادیث دیگر این معنی بخرج درود یافته است رواه الترمذی
در ۱۰۲ و عن ابن اسب قال سعید بن اسب که از کبار و قدما س تابعین است و خلاصی از بعد از حدیث یافته گفت و قصت لفتنة
الاولی و امم شده فتنه اولی که پیش از ان فتنه در اسلام واقع نشده بود یعنی فتنه عثمانی خواهد و مرادی دارد ابن اسب از
فتنه اولی کشتن عثمان بن عفان رضی الله عنه فلم یبق من اصحاب بدر که ماند از صحابه بدر که در غزوه بدر حاضر بود و در آن جنگ
پس مروزه از ان باز که بر باشد فتنه فتنه عثمانی چنانکه در حدیثین ما و اقره اقره است نه آنکه اصحاب بدر و فتنه عثمان

گفته شد و مرد و دود و بود آنرا گوی مردان برین سبدن بالی و خاص شیش از او گفته بود و چند سال رضی الله عنه تم و گفت گفته اند ثانیة پسر
 و افع شفته دوم یعنی اطهر در شفته ثلث و سیتین فلم یبق من اصحاب الحیدرته احد پس باقی نماند از صحابه که در مدینه حاضر بودند که
 آنرا بیعت الرضوان خوانند و بیعتی که مذکور شد و وقت گفته اند ثانیة پسر و افع شفته سوم فلم ترتفع و بانس طبع پس بر طرف
 شفته آن گفته اند ثالثه حال آنکه در مردم قوی و فرسی باشد و طبع بر وزن صحاب و گاهی بغیر نیز اید قوت و من کذا فی الفا موس و در
 مشافق الا ندر گفته مراد طبع عقل است و در بعضی قوت و در بعضی حسن دین و در سب مراد بقیة خبر و صلاح و قوت است یعنی
 درین فتنه هیچ یکی از صحابه نمانده و در حاشی گفته است که مراد بقیة ثالثه خروج ابن حمزة خارجی است در زمان مردان بن محمد بن
 مردان بن الحکم و بعضی گفته اند بی فتنه الا از ارقه و اول اولی است زیرا که مخصوص بحدیث است چنانکه فتنه اولی و ثانیة و فتنه از ارقه
 مخصوص بحدیث نیست و در مجمع البحار نقل از کربانی گفته گفته اند ثالثه قتال عبداللہ بن الزبیر و مجاب است که در آن بخیر سب کعبه بود و آن
 در هفتاد و چهار و در زمان عبدالملک بن مردان بود و انتی درین تقدیر صحیح نباشد قول بعدم بقای صحابه و در آن چه مردان و جماعه
 از صحابه بودند و راه انجاری ۲۰ باب الملاحم : جمع طعمه یعنی معرکه و موضع قتال از طعم است از جهت بسیاری گوشت کشتگان
 و در سب یا از طعمه ثوب بغیر که یعنی بود است از جهت اشتباک و اختلاط مردم در وی مانند اشتباک و اختلاط طعمه سدی که یعنی تار است
 و معنی اول نسب و اقرب است و طعمه یعنی حرب و در طعمه نیز آید و فی المصراع طعمه فتنه و حرب بزرگ و درین باب ذکر قتالهاست
 مخصوص در طوائف معین در آنکه مخصوصه و بلا و عینه آورده و باین ملاحظه این باب را بعد آورده و از باب فتن که در اینجا ذکر قتال گفته
 مجاب و سیم بوده ۱۳ : الفصل الاول . عن ابی هريرة ان رسول الله روت است از ابی هریره که پیغمبر اصلی الله علیه و آله
 قال گفت لا تقوم الساعة حتی تقتل قسطنطين عظیمتان بر پانی گردد و قیامت تا آنکه قتال می کنند و در گره بزرگ نگویند مقتله عظیمه میشود
 میان آن دو گره کشتن بزرگ و در اینجا و هرة و حوی این هر دو گره یکی است یعنی هر دو و حوی دین اسلام دارند هر دو و هرة مسلمند با هم و در حوی حقایق اند
 و هر یکی بزم و اعتقاد خود بر حق است گفته اند که مراد باین دو گره اتباع علی و معاویه چنانکه امیر المؤمنین علی فرمود که خواستار بنو علیست
 و نیز آورده اند که یکی از جانب معاویه تند ایشان اسیر آوردند یکی از قبیله ایشان بر حال می تافت خور و که من می دانم که وی سلمان
 نیک اسلام بود فرمود چه گوئی که وی هنوز سلمان است و درین حدیث دلیل است بر بطلان قول خوارج که می گفتند که هر دو
 طائفه کافرند و بطلان قول روانض که می گویند مخالفان علی کافرند و حقیقت و بطلان کذا بون و بر پامنه و قیامت تا آنکه
 بر انگیزند می شوند دروغ گویند گمان که تبس کنند و حق را باطل بپوشند و چنانکه جب پند نباشند و بطل یعنی فطما و تمویه و تبس آید و قریب
 سن ثلثین عدد و این در جلال نزدیک است بآن تن در باب سابق سی بطریق تعین فرمود و اینجا نزدیک بآن می فرماید و آن
 که اینجا نیز نزدیک بآن مراد باشد که ساهی گردد و می فرمود و تو آنرا که اولاد می بطریق ابهام و اجمال شده باشد و ثانیة تبیین یافته
 و اطمینان علم کیم بزم اند رسول الله هر که ام از ایشان گمان می برد و دعوای می کند که او پیغمبر خداست و حقی بقبض العلم و بر پانی شود
 قیامت تا آنکه گرفته می شود و علم و برداشته می شود از میان مردم بر فتن علما از جهان و تا آنکه بسیار می شود زلزله و

و یقارب الزمان و نزدیک یک دیگر می شود زمانها یعنی روزی گذرد چنانکه سالی مثل ماهی و ماهی مثل هفته و هفته مانند روزی و روز چون ساعت یا مراد بدان زمان معدی است که چون واقع شود امن و زمین خوش گذرد و گذرانی کوتاه نماید زمان چنانکه خاصیت زمان عیش و احتیاج است که هر چند دراز باشد کوتاه نماید و معانی دیگر نیز برای این عبارت در کتاب رویا و کتاب فتن گفته است و گفته اول منطوق حدیث دیگر است پس حل بر آن ظاهر تر باشد فتنه که به واسطه فتن و برپایی شود قیامت تا آنکه سید امی گردد و فتنها و جنگها میان مسلمانان و کثیر العرج و تا آنکه بسیاری شود و هر چه قتل یعنی مراد بهرج قتل است که سبب فتنه و اختلاف بوجود می آید و گفته یکیش فیکم الاموال و تا آنکه بسیار شود و میان شما فتنه و فتنه و فتنه و فتنه بسیار رخیزد آب چند آنکه روان گردد و در وادها حتی بهم رب المال من قبل صدقه درین عبارت چند وجه است اول آنکه بهم نفهم یا کسر یا خوانند و رب نصب یعنی چنین باشد بسیار شود مال آنکه در قلع اندازد و مخزون گرداند و خداوند مال را پس کسی که قبول کند صدقه او را یعنی بسیار جوید فقیری را که زکوة و صدقات او را بستاند و کم باید از جهت قلت و جوخت جان دوم آنکه نفخ یا وضم یا خوانند از بهم یعنی قصد و رب مرفوع یعنی تا آنکه قصد کند و بسیار بجوید صاحب مال کسی را که بستاند صدقه او را سوم بهم نفخ یا وضم یا و رب نصب از بهم یعنی خزین گردانیدن فی الصراح هم گداختن بیماری تن به اوفی القاموس العلم الحزن همه الامر بما اخره کما به معنی اندوه گین گرداند صاحب مال را نا یافتن فقیر که قبول کند صدقه او را و حتی تعرضه تا آنکه ظاهر کند مل را شخصی بستاند از اذنی قول الذی بعرضه علیه پس می گوید آن کسی که عرض می کند مال را بر و سه لا ارب لے بنیت حاجت مرا بجالا ارب فتنه حاجت مند شدن و حتی تطاول الناس فی البنیان و تا آنکه درازی کنند و سه کنند مردم بیک دیگر و تکیه نمایند بر آوردن خانه ها فی الصراح بنا بر آوردن خانه بینان بهم دیوار گرد و بر آورده تطاول تکیه کردن و گردون دراز کردن در وقت نگرستین و حتی بمرجل قبر الرجل و تا آنکه می گذرد مردی بر گور مردی دیگر فقیول پس می گوید یا لیتنی مکانه ای کاش من می بودم بجای وی یعنی در قبر وی چه بستاند و درین که در آخر زمان می بیند پس مرگ را از زود و تا آنکه از ان بلا نجات یابد و این محمود و مطلوب است چنانکه در حدیث آمده و اذا اردت بقوم فتنه الحدیث امانتی موت به جهت محنت و نیا و ان بود و با وجود آن واقع است و حتی تطالع الشمس من مغربها و تا آنکه بر آید آفتاب از جانب مغرب خود شرح این در باب العلامات بین یدری الساعة سیاه و این روزی است که بستاند گرد و در می توبه در آن روز و بعد از آن روز توبه قبول نیست چنانکه فرمود فاذا طلعت و راها الناس انموا جهون پس چون بر آید آفتاب از جانب مغرب و پندیده آن را آدمیان ایمان آرند همه و امر آخرت عیان گردد و فتنه کما صین لا ینفع نفسا ایما منها پس آن روز است به کلام آنکه سود نکند هیچ نفسی را ایمان آوردن او در آن روز فتن من قبل نفسی که ایمان نیاورده بود پیش ازین روز او سبب فی ایمانها خیر اند و سود نمی کند کسب کردن نفسی نیکی و ایمان خود اگر کسب نکرده بود و پیش ازین روز و نفوس ساعت و بر آینه برپایی شود قیامت و قد نشر الرعد و حال آنکه تحقیق کشاده اند و مرد و جامه خود را خود می برای فروختن فلا تبا بجان و لا بطویا بپس خرید و فروخت نمی کنند از ادنی چند آنرا در همین حال باشند که قیامت قائم نشود و نفوس است و قد انصرف الرجل لبس لقمه فلا یطعمه و هر آنکه برپای شود قیامت و حال آنکه باز گشته است مردی بشیر ناطقه خود پس

خو رده است از این نافر او کشته آورده است و هنوز آن شیر خور و کتبیست در سید لشکر لام نافر شیر دار که دو کشته شده
 نادره ماه بعد از ناسیدن این نام دارد بعد از آن یهودی گویند و تقوس پس از او و یهودی حوضه فلاستی فی و برشته قائم می شود قیامت
 بعال آنکه مردکی اند از حوض خود را نشتران را در آن آب و در پس آب می و در نشتران خود را در آن حوض هدرین قیامت
 می آید و تقوس اساعه و قدرع اکلنه الی فیها لایطعمها برشته بر پامی شود قیامت و تحقیق بر داشته است مرد تقوس خود را بسوس
 دهن خود پس نمی خور و آنرا قیامت می رسد یعنی قیامت یکایک می رسد مردم در کار و بار می شنند که در رسد و مرد باقیامت
 این با صحنه است که بدان همه میرند لیکن علامات قیامت پیش از آن می بینند متفق علیه ۲۰ و عشره قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم لا تقوم الساعة حتی تقالوا قوما قائم می شود قیامت تا آنکه قتال می کنند تا قوی را که عالم لشعر پانوشه
 ایشان موسی بافته است و بعضی گویند بریان و رازی موسی است چنانکه مویهای ایشان تا بایه های ایشان می رسند و بجای
 قتال می نشینند و این منی بعیدی نماید خواه موسی سر مراد و اندام موسی ساقها و حتی تقالوا التکر و تا آنکه قتال می کنند ترکان را
 که از اولاد یافث بن نوح است و ترک نام پدر کلان ایشان است و صورت ایشان نهیست که صفار الاعین حمرة الوجوه
 ذلف الاثوف خرد چشم سرخ روی سپت بینی ذلف بغم ذال و سکون لام جمع اذلف چنانچه بغم عا و سکون میم جمع احر
 کان و جوههم الحان المطرقة بفتح میم تشدید نون جمع مجن کبیر سم و فتح جمیم گویا که رویهای ایشان سپر است و ذلف بفتح نون
 بینی یا سطر طرف آن که بالای آن تور تو بهای چرم برهم نهاده اند در طبری و بسیاری گوشت و مطرقة بفتح میم و سکون طاد
 تخفیف از اطراق و فتح طاد تشدید از نظریق نیز خوانده اند متفق علیه ۳ و عشره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 لا تقوم الساعة حتی تقالوا بر پامی شود قیامت تا آنکه قتال می کنند خوز و کرمان من الاعا جم خوز و کرمان را از عجیان خوز
 بضم خا و از خرازی نام گروهی از مردمان است از بلاد خوزستان و کرمان کبیر کاف نام شهری معروف است میان فارس
 و سجستان و محدثان آنرا بفتح کاف نیز روایت کنند و در قاموس گفته کرمان بفتح کاف است و کبیر کاف نیز آمده یا کبیر خط است
 و کرمانی شایع بخاری گفته که ما دانا تریم بنام شهر خود کبیر کاف است بفتح نون و مانا که فتح نونمی از تقرب است در آن روایت
 محدثان بفتح کاف مبنی بر آن است و صفت خوز و کرمان نیز این است که حمسه الوجوه سرخ رو طس الاثوف سپت مبنی صفار
 الاعین خرد چشم و جوههم الحان المطرقة رویهای ایشان مانند سپر یا تو بر تو است لعالم لشعر نمین پای ایشان موسی است روا
 البخاری و فی روایه لعن عمر بن نعلب تبار فوقانیه و عین معجیجی است روایت کرده از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و روایت
 کرده از وی حسن بصری و حکم بن الاعرج و در روایتی بخاری را از عمر بن نعلب بجای حم الوجوه عراض الوجوه است به معنی پین و
 ۴۰ عمن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تقوم الساعة حتی یقاتل المسلمون اليهود و قائم می شود قیامت تا آنکه
 قتال می کنند مسلمانان یهودیان را و یقتلهم المسلمون پس می کشند یهودیان را مسلمانان حتی یختیئ اليهودی من وراء الحجر
 و الشجر تا آنکه پنهان می گرد و یهودی از پس سنگ و درخت میقول الحجر و الشجر پس می گوید سنگ و درخت یا مسلم یا عبدا الله

بنده یهودی غلفی ای مسلمان ای بنده خدا این یهودی است پس من قتال پس بیافا قلمه پس کش اور الا الفرقة نکر درخت فرقه یهودی
 سمیه سکون را در فتح قاف نام درختی است خادار و مجرود و نه در آنکه بیع الفرقة گویند اصناف بومی کنند که در زمان پیشین این درخت
 در اینجا بسطیا ربود و این درخت یهودی را که بومی پناه می برد پدیدانی کند و نشان می دهد و پنهانی دارد و فائزین شهر الیهود زیاده که
 درخت یهودیان است و بر ابا ایشان نسبتی داشت که تحقیقت آنرا از محمد اور رسول می نماند و او سلم ده و هشتاد سال قال رسول
 الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تقوم الساعة حتی یخرج رجل من لیلان بر پانی شود قیامت تا آنکه بیرون می آید مردی از لیلان فتح قاف و
 سکون عاصمه که الیومین است میوقی الناس بصباحهیر اند آن مرد مردم را بچوب خود کتابت است از انقیاد و اطاعت مردم مراد
 و اتفاق ایشان بهیچ و استیلا بهیچ و بیرون ایشان و تخریبی مر ایشان را و احتمال دارد که مر تحقیقت سقوی بصباحه باشد متفق علیه
 و عنده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تمرب الا بام و الیالی حتی یکمل ربل فی گذر روز تا و شبها تا آنکه ملک بشود
 ملک دنیا را مردی که یقال که الحجا گفته می شود مر آن مرد را حجا بهیچ جمین سکون های اولی رقی روایت حتی یکمل ربل من الموالی
 ظاهر امر او بوالی عجام اند که در اکثر موالی عرب می باشند بقاقت یا مولات یقال که الحجا و حجا بحدت یا در آخر و حجل و حجا بهیچ
 روایت آمده رواه سلم و عن جابر بن سمره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول لفتن عصابة من اسلین کثر آل
 کسرے جابر بن سمره که صحابی مشهور است و احوال او در موانع مذکور شده است گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت هر آینه بکشتاید
 که دوی از مسلمانان گنج کسری را که با شاه فارس بود و کسرے مغرب خسرو است بفتح کاف و کسر آن و با شاه فارس را کسرے
 خوانند چنانچه با شاه روم را قیصر و چین را خاقان و مصر را فرعون و مین را قیل بفتح قاف و حصر را انجاشی بعد از آن وصف
 کرد که کثر البقول خود اذنی فی الایض آن گنجی که در بغض است و آن نام حصن است در دین که جم آنرا سفید کوشک می گفتند و آن
 بنا کرده شده است در مکان آن مسجد بدین و این گنج در زمان امیر المومنین عمر رضی الله عنه بیرون آورده شد و مصدوق این خبر
 بنجر صادق گردید و در قاموس گفته که بغض نام قصری است که مر کا کاسور را بود و آن از عجایب روزگار بود و عینده گفته باشد
 آنرا خراب ساخت و بکنکه های او قصری بنا کرده اساس وی گنگرهای آنرا ساخت پس مردم تعجب کردند ازین انقلاب و نام شهر
 است بنیام و حصنی است بین انقی رواه سلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ملک کسرے هلاک
 شد کسری قلا کیون کسری بعده پس خواهد بود کسرے پس از وی و این کلمه در آن زمان گفت که خسرو بنده ملک تن حضرت را پاره
 کرد پس فرمود و قیصر لیکن و قیصر نیز هلاک می گردد و تم لایکون قیصر بعده پس نباشد قیصر پس از وی و تقسم کنوز جهانی بسبیل الله
 و هر آینه قسمت کرده خواهد شد گنج های ایشان در راه نه ادبی اطرب خدعه و نام نهادن حضرت جنگه اگر و فریب چون این
 کلام شعر بوقوع حرب بود مکم حرب بیان کرده فرمود و حرب خدعه است یعنی در جنگ کردن با دشمنان فریب داد و حکما راه می یابد
 که در حصه ل فقر و فقر و غل دار و چنانکه لشکر خود را بکلیما و چشم دشمن بسیار نمایند یا در مین معرکه بجای دیگر روند تا دشمنان خیال کنند
 که ایشان رفتند و جنگ نخواهند کرد و چون غافل شوند ناگاه بر سر ایشان بریزند و مانند آن اما دروغ گفتن و عهد شکنی و غدر

کردن درست نباشد و خبره بضم فاء فتح آن سکون دال و بضم فاء فتح دال نیز آمده و فتح و سکون فصیح تر است و در قاموس مشتق آنی گفته
 و فتح فاء دال بر وزن طلبه جمع فاء غیر روایت کرده شده و مراد به ان اهل حرب اند و اصل طبع ظاهر هر کرون چیزی است و ضم و شستن
 خلاف آن در دل متفق علیه ۹ و ۱۰ و عن نافع بن عتبته قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تغزون خزیره العرب نافع بن عتبته
 بن ابی وقاص زهری برادرزاده سعد بن ابی وقاص صحابی اسلام آورد و روز فتح مکه از طلقاست معدود است در اهل کوفه گفت گفت
 آن حضرت جنگ خوابید کرد و شما خزیره عرب را و آنرا خزیره خوانند از جهت احاطه و ریاد ان از هر طرف و طول و عرض خزیره العرب
 و شرح با اختلافاتی که درست نقل کرده ایم ففتحها الله پس می کشاید آنرا الله تعالی بر دست شما فتح ففتحها الله پس جنگ
 می کنید و لایت فارس پس می کشاید آنرا خدا ای تعالی ثم تغزون الروم ففتحها الله پس جنگ می کنید روم را پس فتح میکند
 او را خدا ای تعالی ثم تغزون الروم ففتحها الله پس می کشاید خدا ای تعالی ملک و دیار او را که درست
 و سه در آمده و نصرت می دهد و چهار بروی رواه مسلم ۱۱ و عن عوف بن مالک قال صحابی است ثحبی اولی شاهد او خبر است
 و بود با وی را است نبی اشج روز فتح مکه ساکن شد شام را و مرد در سینه هفتاد و سه و روایت کرده اند از وی صحابه و تابعین گفت
 انیت ابی صلی الله علیه و آله و سلم فی غزوة تبوک و هو فی قبة من ادم آدم آن حضرت را و غزوة تبوک که نام موضع است از
 زبیر بن شام و حال آنکه آن حضرت در خمیه بود از چرم فقال پس گفت آن حضرت احدی استابینیدی السامة بشمارشش چیز را
 پیش از آمدن قیامت یعنی این شش چیز را از علامات قیامت بدان موتی اول مردن مرا و رفتن مرا از عالم که تا من درین
 شما ام قیامت یربانی شود و ثم فتح بیت المقدس دوم فتح بیت المقدس بر وزن مجلس و معظم یعنی تابیت المقدس را فتح
 نمی کنند قیامت قائم نمی گردد و ثم موتان بضم میم و سکون و اوسوم و بانی که یا خدایم می گیر و پیدای می گردد در شما القصاص لغنم
 مانند موتی که پیدای می گردد و در گوشتن ان و قاص بضم قاف و عین میم و صاد و ر آخر در وی که در مویشی پیدایید و بدان بپیرند
 و مراد باین موتان و بانی و شسته اند که در زمان عمر رضی الله عنه پیدای آمده و در مدت سه روز هفتاد و نه اکرس مردند و لشکرگاه
 سلمان در ان وقت عمواس بود و فتح عین که از قیامت بیت المقدس است و لهذا آنرا طاعون عمواس گویند و این اول
 طاعونی است که در اسلام واقع شده ثم تنافضة المال چهارم بسیار شدن مال در میان مردم حتی یعطی الرجل مائة و مینار
 تا آنکه داده می شود و در احد و مینار از رخیل ساخت پس می گردند ناراضی و قلیل و فقیر می پندارند و آنرا تم فتنه لایق بیت من العرب
 الاول فتنه پیدایشدن فتنه و جنگ که میان پنج خانه از بگرد آید از شر آن فتنه در ان خانه گفته اند که مراد به ان قتل عثمان است
 رضی الله عنه یا من فتنه که بعد از ان حضرت پدید آمده ثم یزکون ینکم و بین بنی الاصفهر شتم صلی که می باشد میان شما و میان
 روم و بنو الاصفهر بنام روم است زیرا که پندختن ایشان که روم بن عیصو بن احماق است زرد رنگ بود و سفیدی مایل و بطن
 گفته اند که این روم بن عیصو خواست و خربا و شاه حبشه را پس پیدایند اولاد او میان سیاهی و سفیدی و بعضی گفته اند صفر
 نام پدر کلان ایشان است که صفر بن روم عیصو است و بنفشه روم پس خرد و محمد شکنی می کنند ایشان فیا تو کتم تحت ثمانین غایب

پس می آیند شمار ازیر هشتاد است فی الصراح غایه بعین معجزه و محتاج به علم که آنرا است گویند و بفاسی و شمس گویند که در جنگ
همراه سواران می باشد و بعضی روایات غایه بجای موده آمده یعنی پتیه کشیه کرد آن لشکر را به جهت کثرت علما و نیزه تا به پیچ
تحت کمال غایه آشتا عشر الفا زیر هر است و دوازده هزار کس مقصود بیان انبوی لشکر است رواه البخاری و ابن جریر

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تقوم الساعة حتى تنزل الروم بر ياني شود قیامت تا آنکه فردی آید روم بالا حاق
در اعاق نفع هجره که موضعی است از اطراف مدینه او در ابق یا بموضی دیگر که نام او ابق است بفتح با فخرج الیمیش من المدینه پس
بیرون می آید بسوی ایشان لشکری از مدینه من خیار اهل الارض یومئذ از یکجا اهل زمین در آن روز فاذا انصافوا چون صفت مبدند

جنگ را قاتل الروم می گویند روم غلوا بیننا و بین الذین سبوا منا فقاتلهم خالی کنند جای میان ما و میان کسانی که بند کرده اند
گرچه را انانی می سلمانان که غزا کرده اند با ما و اسیر ساخته اند جماعه را از انانیان را با ما بسیارید تا قتال کنیم با ایشان و انتقام
خود را کشیم غرض مجاهدت مسلمانان و تفریق کلمه ایشان است فیقول المسلمون لا والله لا نخلعکم و بین اخواننا پس می گویند ما

بحد اسوگند خالی نمی کنیم میان شما و میان برادران خود که مسلمانند و نمی گذاریم شمار با ایشان فقاتلهم پس قتال می کنند مسلمانان
روم را فینهم ثلث پشیمست می خوردند سبک از مسلمانان لا یتوب الله عظیم ابد ابرج و رحمت نمی کند الله تعالی بر ایشان همیشه و قتل کنیم و کشته
می شود و سبک دیگر از مسلمانان افضل الله و عند الله ایشان فاضل ترین شهیدانند نزد خدا و ففتح الثلث و فتح می کنند و می کشند یعنی

بلا و روم را سبک باقی از مسلمانان لا یقتنون ابد و رفته اند اخته می شوند و جنگ کرده می شوند ایشان همیشه ففتح الثلث ففتح می کنند و
لفظ را بچند وجه تفسیر کرده اند مشهور بفتح قاف و سکون سین و ضم ط و سکون نون اجد از وسط و کسور و یا ساکن بعد از وی نون مفتوح قبل تا و
بعضی زیادت یا رفته یا مخففه بعد از نون اخیر نیز رواست کرده اند برین تقدیر نون اخیر کسور خواهد بود و این نام حصنی عظیم است از بلاد

روم در حدود و از فقیه و دار الملک روم است و فتح آن از علامات قیامت است و طبعی گفته که فتح آن در زمان بعضی اصحاب آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم شده و بنزد خروج و جلال نیز خواهد بود چنانکه فرمود بنیالمؤمنین الفتن پس در انتهای آنکه ایشان شتمت می کنند غنیمت
قد علقوه فیم بالزیتون و حال آنکه تحقیق آنکه غنیمت اند شمشیرهای خود را بر رخت ریتون از مصالح نمیم کشان ناگاه آواز دهد در میان ایشان

شیطان که ان السج قد غلبکم فی الکیم که سج و جلال تحقیق پس از شما آمده در اهل داوود شما فخر چون پس بیرون می آیند بنشینند این خبر از
شهر و ملک بابل و این خبر شیطان دروغ بود و جلال هنوز نه بر آمده فاذا جاء الشام ختمت پس چون می آیند از آنجا بشام بیرون می آید
و جلال و شام بنجره و بی هجره بر و آمده و آن بلاد را شام از آن جهت گویند که در جانب چپ کعبه است چنانکه بین در جانب بین بنیها هم

میدون للقتال سیون اصفوت پس در انتهای آنکه ایشان ساند و نادگی می کنند مکرر از او است می کنند صفهار اذ اتمیت اهلوه
ناگاه بر پا کرده میشود نماز شروع کرده میشود در آن فنزل پس فردی آید عیسی بن مریم فاقم پس اقامت می کند ایشان را فاذا را کرده
عدو الله ذاب پس چون می بیند عیسی را این دشمن خدا که و جلال است می گذارد از خوف و بیست عیسی علیه السلام که آید و بطلان فیها

چنانکه می گمانند نیک و آب فلو ترک لانه اب حتی یهیک پس اگر می گذارد و عیسی او را بجال خودش می کشد می گذارد تا آنکه هلاک

ايشان فيضون ماني ايد بهم پس مي گذارند و مي نمايند چيزي را كه در دست ايشان است از مال و منال و فيضون و دروي مي آرند
بجانب فرزند ان فيضون عشر فوارس طبقه نيس شيش مي فرستند و سوار اباد و حمايت از سواران را تا مطلع شوند از حال
دشمن و طليقه برون كرده كسي كه پيش فرستاده شود بجاسوسي تحبس حال غنيم و همد و جمع دروي برابر است قال رسول الله كفت
يغير خذ اصلي الله عليه وآله وسلم اني لاعرف احدا هم بدستي كه من مي شناسم نامهاي ايشان را و احكام ابا نهم و نامهاي پدران
ايشان و الوان خيولهم و رنگهاي اسبان ايشان را هم غير فوارس و من غير فوارس على ظهر الارض يومئذ ايشان بهترين سواران
بر دروي زمين دران روز رواه مسلم ۱۰۰ و عثمان ابى هريرة ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال بل سمعتم مبدئية جانب من
في المير و جانب منافي لهما كفت ان حضرت ايشان اينها چيزي را كه كيو ازوي در دست است و كيو در ديار قالوا نعم كفتند
آري يا رسول الله شنیده ايم قال لا تقوم الساعة حتى تغيروا سبعون الف اسم بنى اسحاق كفت بر پاني شود قياست تا آنكه جنگ ميكنند
اهل آن شهر را هفتاد هزار كس از سپهران حق پيغمبر عليه السلام فاذا جادوا نزلوا پس چون مي آيند سپهران حق آن شهر را جنگ
ز دروي آيند در نواحى آن شهر فكم يقاتلون اسلحهم پس جنگ مي كنند آن شهر را با لات حرب و لم يرموا بهم و مني اندازند بجانب ايشان
نيزي را بلكه قالوا اي كويند لا اله الا الله و الله اكبر فيسقط اصدا جند ما پس قطمي گرد و دروي افتد كي از دو جانب آن شهر قال
ثور بن زيد الراوي كفت ثور بن زيد كه راوي اين حديث است كفت اد ابو خالد است مخفي است روايت كرده است از
خالد بن معدان و روايت كرده ازوي پيغمبر عليه السلام فاطمته صدوق صحيح الحديث وليكن قدرى ست مات سنة خمس و خمسين و
مائة لا اعلم الا قال الذي في البحر نميد اقم اورا كه آنكه كفت كي از دو جانب شهر آن جاني در درياست ثم يقولون النتائجه تير يگانه
دوم بار لا اله الا الله و الله اكبر فيسقط جانبها الاخر پس افتد جانب ديگر شهر ثم يقولون الثالثة تيرى گويند سوم بار لا اله الا الله
و الله اكبر فيخرج لهم كشتاده مي شود و راه كرده مي شود براي ايشان فيد فلو منها پس مي در آيند شهر را فيضون پس غنيمت مي كنند
فيها هم فيضون المغام پس در انشاي تا كه قسمت مي كنند غنيمت را از جابو هم استخ ناگاه مي آيد ايشان را آواز يا آواز كننده و
صرخ يعني آواز و آواز كننده هر دو آيد فقال ان الدجال قد خرج پس كفت آن آواز كننده كه دجال تحقيق بيرون آمد تير كون
اهل شمشه و رجول پس مي گذارند هر چيز را و بزرگ و نديسوي وى رواه مسلم ۱۱۱ + الفصل الثاني من معاذير جبل قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عمران بيت المقدس خراب تير بممورى و آباداني بيت المقدس سبب هجره بى
و ديراني تير است زيرا كه آباداني بيت المقدس باستيلاى كفار كه نصارى اند و غلبه ايشان است و آن سبب خرابي
خبر باشد و تير ب نام بدنيه طهره آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم و مانا كه اطلاق اين اسم در حديث برين بده طليقه پيش از
در دونهى از ان است و اشتقاق تير از تير است به معني هلاك يا نام كى از كفار است كه در ابتدا آبادان كرده است و
تمام اين بحث در تاريخ بدنه ذكر كرده شده است و خراب تير خروج الميمه و خرابي تير سبب بيرون آمدن و پيدا شدن
فتنه و جنگ عظيم است كه سابقا ذكر شده كه دروي از صدر يك باقى ماند و خروج الميمه فتح قسطنطينه و پيدا شدن آن جنگ سبب

و تعرض نکند و کگوید ایشان را مادام که بگذارند ایشان شمارا و تعرض نکند شما فانه لا یخرج کثر الکعبة زیر اکبر و نخی دارد و گنج کعبه را الا فدا السو قیتین من الجنة مگر مردی خداوند و ساق خرو بار یک از عیبه و سوبقه تصغیر ساق بست و ساقهای همیشه و در اکثر خور و بار یک می باشند و گنج کعبه عبارت است از مالهای که مردم بنده و قدیم الزمان به بیت اللندی آورده و می گویند که در زیر کعبه گنج های مدفون است و در حدیث دیگر آمده است که خراب می کنند کعبه را صاحب و سوبقه از عیبه و این نزدیک قیام قیامت باشد وقتی که بانی خانه گویند الله الله و تعبی گویند که آن در زمان عیسی باشد علیه السلام و قطعی گفته که بعد از بروشتن قرآن بود از عیبه مایه و بروشتن صحف از میان مردم بعد از موت عیسی علیه السلام و این قول صحیح تر است رواه ابوداود ۴۰۷۰ و عمن رجل من اصحاب ابنی صلی الله علیه و آله و سلم قال و هو الجنة ما و دعو کم بگذارید عیبه را مادام که بگذارند ایشان شمارا و از ترکوا لکم ما ترکو کم و بگذارید ترک را مادام که بگذارند ایشان شمارا اگر گویند که در قرآن مجید حکم چنان است که قاتلوا المشرکین کافیس علی العموم فرموده است که مشرکان را قتل کنید هر که باشند جوایش آن است که عیبه و ترک از عموم این آیت مخصوص اند و خارج زیرا که دیار ایشان بعید است و در میان بلاد ایشان و بلاد اسلام دشت و بیابان بسیار تا اگر ایشان تعرض نکنند و بر بلاد اسلام نتازند تعرض بایشان نباید کرد اما اگر ایشان سبقت کنند و در بلاد اسلام بقبر و غلبه بیایند فرض عین کرد و قتل ایشان یا گویند که این آیت ناسخ این حدیث است و حکم این حدیث در ابتدای اسلام بود و بحجت ضعف اسلام و چون قوت گرفت حکم عام شد که افعال اطیبی رواه ابوداود و الترمذی ۸۲۱۰ و عمن بریده عن ابنی صلی الله علیه و آله و سلم فی حدیث روایت است از بریده اسلمی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی که آورده یقیناً کم قوم صفار الاعین قتال می کنند شمارا تو سے خرد چشمان یعنی الترمذی می خواهد آن حضرت ازین قوم ترک را قاتل شو قوم نم ثلث مرات گفت آن حضرت می رانید ایشان را اسم بار حتی تلحقهم بحریة العرب تا آنکه تلحق می گردانید ایشان را ابولایت حرب فامانی اسباقه الا ولی فینجون هرب منهم اما در اندن نخستین شکاری می یابند کسانی که گریختند از ایشان و امانی الثانیة فینجون بعض و میبک بعض و اما در اندن دوم پس نجات می یابند بعضی و بکای می شوند بعضی و امانی الثانیة فیصطلمون و اما در اندن سوم پس قطع کرده میشوند و ازین برکنده می شوند و اما قتال یا چنانچه فرمود آن حضرت این لفظ در جای می گویند که حدیث معنی نقل کرده میشود و لفظ او مخصوص معلوم نباشد رواه ابوداود ۴۰۷۰ و عمن ابی بکرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال نزل اناس من ائمة بغا ط فرمود و فرودی آیند مردمان از است من در زمین است غمناک فراح یسونه البصرة نام می بردند و البصرة فتفتح با و کسر آن و سکون صا و فتفتح آن که صا و نیز آمده عند نه نقال که حله نزد جوی که گفته می شود و مراد از حله فتفتح دال و کسر آن کیون علیه حبیری باشد بروی ملی بکثر اهلها بسیاری باشند اهل بصره و کیون من امصار اسلمین و می باشد آن شهر از شهرهای مسلمانان و امصار گفت اشارت کرد به بزرگی آن شهر چه معشر عظیم را گویند بعد از آن مدینه و ببلد و قریه است و اذا کان فی آخر الزمان و چون باشد امر با حال در آخر زمان جابن و منظور آدمی آیند برای قتال اهل این مصر سیران قنطور یعنی ترکات

و نظیر آنچه یافت و بنیم طایف مقصوره نام پدر کلان ترک است که همه ایشان از اولاد او بنید عرض الموجه صغار الامین که رویه باک
ایشان پس است چشم با خردستی نیز لواطی سطر المنه تا آنکه فردی آیند بکرانه این جوی تفرق اهلما ثلث فرق پس تفرقی می شوند اهل بصره
سه گروه فرقه یاخذون فی اذ ناب البقره و البیره که روی پناه می گیرند در وهما می گاو ان و دشت و بیابان یعنی مواضع می کنند از قتال و
مشتول می شوند بخرشت و زرع است و خلاص می کنند خود را از هلاک باین عمل یا باری می کنند اهل و عیال و اسباب و متاع خود را بگاو ان
و سر می دهند خود را به بیابان و شهرهای غریب و بیرون می روند تا از شر ایشان نجات یابند و قول وی که فرمود البیره درین معنی ظاهر تر
و ناظر تر است و بگو او هلاک می شوند این گروه و از شر ایشان باین حیل خلاص و نجات نمی توانند یافت چه تشققت ترکان چنان
مشتعل نگردد که باین حیلها توان نشاند و فرقه یاخذون لکسم هم و گر روی دیگر پناه می گیرند نفسهای خود را یعنی امان چنانکه مستقیم باشند بعلیفه
و اکابر و اعیان بغداد و علماء و اهرآه آن طلب اسن و امان بیرون آمدند و بگو او هلاک شدند و تحت تیغ بید ریخ ترکان ستماسل
گشتند و فرقه بکلون ذرا بهم خلعت ظهور هم و گر و سه دیگری گردانند وی اندازند فرزندان خود را پس شپتهای خود یعنی تغافل نمیزنند
از ایشان و قطع می نمایند علاقه مهر و محبت ایشان یا دنبال خود می گیرند و همراه خود می برند و یقیناً توهم و قتال می کنند با ترکان کشته
می شوند اکثر ایشان بهم کشیده او ایشان شهیدان حقیقی کامل در شهادت که در طوفان چنین نشسته و طغیان این نوع ابتلا کمر همت
بستند و مقاومت نمودند و در راه خدا جان دادند و او اود این قضیه اشارت است بر آمدن قتل و آتش فتنه و قتل در و اود ان
ایشان در بلاد اسلام و در گرفتن این تشق و بلند شدن شعله و می در اندک مدت و سوزن وی عالم را و این قضیه است که زبان
تقریر و تحریر از کشف و بیان آن عاجز و قاصر است و گفته اند که از استبدادی عمارت رنج سکون مثل این واقعه باین کیفیت بوقوع نیامد
چه اگرست بر نقل کرده می شد و این قضیه در کتب تواریخ تفصیل مذکور است بدانکه آنچه درین قضیه در حدیث بصریح مذکور است نام بصره
است و علماء گفته اند که مراد بدان بغداد است بدلیل آنکه جمله دلیل در بغداد است نه در بصره و شهر بغداد در زمان آن حضرت صلی الله علیه و
سلم باین هیئت بنایافته که الآن است بلکه فرمایا بود متعدد و متفرق از مضامین بصره و منسوب بدان و آن حضرت خود چنانچه داد
از وجود آن و فرمود وی مصری خواهد شد از مهاجران عظیم و بسیار خواهند بود اهل و کثرت آن نیز ترکان در بصره جهت حرب و قتال با کیفیت
مخصوص که مذکور شد نه در آمده اند و آریاب تواریخ آنرا نقل نکرده الا در بغداد چنانکه مشهور و معروف است پس ذکر بصره در حدیث
به جهت آن است که بصره نسبت به بغداد شهری قدیم است که قریباً و مواضع که بغداد از دران بتایافته منسوب بوی بودند چنان
گفتیم و نیز نزدیک به بغداد قریه است که نام وی بصره است و اکنون آنجا نسبت جوی باب البصره می گویند و او عن انس بن
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال روایت است از انس که گفت آن حضرت یا انس ان الناس یصورون مصار ای انس مردم بسیارند
شماره اهل مصر اقبال له البصره و بپرستی که شهری از آن گفته می شود مراد از بصره فان انت مررت به او و علمت انک اگر بگذری
توبه بصره یا درائی و اوقایک و سباخا پس دور دار خود را از موضعی که شوره زمین دارد و سباخ نکبیرین جمع بجهت سکون با
و کسر آن زمین ترکسار و نام موضعی است در بصره و کلاً و دور دار خود را از موضعی که نام وی کلاً است بر وزن کتان و در اصل بصره

فصل الحائض عن شاة الله تعالى ۲ الفصل الثالث عشر عن شاة الله تعالى ۳
 گفت مذنب بودیم یا نزد عمر رضی الله عنه فقال پس گفت عمر اکیم بحفظ حدیث رسول الله کدام یکی از شما یاد دارد و حدیث پیغمبر خدا را
 صلی الله علیه و آله و سلم فی الفتنه که فرموده است و باب فتنه فقلت انا حفظت کما قال پس گفت گفتم من یاد دارم چنانکه گفته است
 آن حضرت یعنی بعینه بی زیادت و نقصان قال گفت عمر مات بیار و بده آن حدیث را و روایت کن آنک بجزی و کیفیت
 قال و بدستی که تو دلیری در روایت بگو که چگونه گفته است چون حدیث در میان جماعه صحابه در حضور عمر و دعوی حفظ حدیث کرد گفت
 یاد دارم هم چنانکه فرموده است سخت آمد این سخن وی بر عمر و گفت بسیار دلیری می کنی بسیار این حدیث را و بیان کن چگونه
 گفته است آن حضرت و تواند که این سخن و تأیید مذنب باشد در حفظ و ضبط یعنی می دهم که تو دلیری بوده در پرسیدن از آن
 حضرت از شرف فتنه البته نزد تو علم خواهد بود درین باب بیار و بگو که چگونه گفته است قال گفت مذنبه فقلت گفتم سمعت رسول الله
 شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بقول می گفت فتنه اگر جل فی اهل و مال و نفسه و ولده و باره فتنه مرد و ابتلا و انذار
 وی در اهل و عیال اوست و در مال وی نفس وی و فرزندان وی و همسایه وی یعنی مرد مبتلا است بر عایت حقوق ایشان
 و ادای آن چنانکه باید و در آن تقصیر نمی کند و بر خلاف فرموده می رود و تقریب ایشان از تکاب نهیات می نماید و از آن
 محنت می کشد و اندامی بنید و در رنج و تعب می افتد کفر یا الصیام و الصلوة و الصدقة و الامر بالمعروف و النہی عن المنکر
 پوشد آن فتنه را و تقصیرات را که بسبب آن ارتکاب می کند و بسبب آن رخس از آن می گردد و روزه و نماز و صدقه و امر
 معروف و نهی منکر که بنده می کند فقال عمر پس گفت عمر رضی الله عنه نیست که این فتنه را می خواهم من یعنی من که
 حدیث فتنه از تو درخواستم مرا من از آن فتنه اهل و ولد و مال که تو گفتی نیست بلکه انما اید الی التی توجب کون الجرنی خواهم من
 از فتنه اگر آنرا که موج می زند مانند موج دریای یعنی فتنه یعنی محاربه و مقاتله که در می گیر و مردم را و شائع می گردد و شروی و محنت و
 در ایشان قال گفت خذ فتنه فقلت گفتم بعمر و مالک و لما جی می کنی و چه کار داری تو بان فتنه یا امیر المؤمنین یعنی ترا از آن
 غمی نیست و شر آن تبونی رسد و تو از ادنی یابی آن بینیک و مینما با با مغلطاً بدستی که میان تو و میان این فتنه در بست بسته
 باب معلق کنایت داشته از وجود عمر رضی الله عنه چنانکه در آخر حدیث تفسیر کرده است یعنی تا وجود تو در میان است آن فتنه راه
 نمی یابد و چون تو از میان رفتی آن فتنه می در آید و راه می یابد قال گفت عمر بطریق استفهام فیکسر الباب و الفتح پیش کشد می شود
 آن در که فتنه از آن سیدر آید یا کشاده می شود فرق است میان شکستن در و کشادن و چون شکست راه و شد دیگر نتوان
 بست و بهم بر آورد و بعد از کشادن بستن ممکن است و بقیه گفته اند که شکستن را کنایت از قتل داشت و کشادن را
 از موت یعنی چون فحید عمر که باب کنایت از وجود او است و آن از میان بر طرف خواهد شد پس سید که قبیل خواهد بود یا موت
 قال گفت مذنبه فقلت گفتم لابل کیر نه بلکه شکسته می شود چنانکه دیگر علاج پذیر نبود و نابستن آن ممکن نباشد قال گفت
 عمر ذاک اجری ان لا یخلق ابدان یعنی شکستن در را روا تر است با آنکه بسته نشود همیشه قال گفت تحقیق که راجع

از حدیقه است نقلنا فی فقهنا بل کان علمنا من الباب آیا بود و عمر که می دانست گیت مراد از در که شکسته خواهد شد قال گفت مدتی هم آنرا می دانست عمر از آنکه علمنا ان دون فدیله چنانکه می دانند که پیش از فو ائش است یعنی علم یعنی ضروری انی حدیقه مدتی الیس بالافایط بدرستی که من حدیث کردم عمر اصدیقی که نیست در وی غلطها و غلط مراد داشتن شیئی بی معرفت وجه مواب در وی غلط در همه چیز رود و بعضی گفته اند مخصوص گفتار بود قال نهینا ان نسال حدیقه من الباب گفت راوی حدیث که شقیق است پس بیست داشتیم و رسیدیم ازین که بر سپیدم حدیقه را که گیت مراد باب نقلنا المسروق سه گفتیم ما مسروق را که حاضر بود آنجا پس حدیقه را افسا الیس پسید مسروق حدیقه را فقال عمر من گفت حدیقه مراد باب عمر است متفق علیه ۲۰ و عمر من انس قال سح القسط فلتینین قیام الساعه فتح این حسن مقرون است با قیام قیامت رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۲۰ باب اشراط الساعه شرطه سکون راجیزی راجیزی و سبته گود این چنانکه گویند اگر چنین باشد چنین شود و شرط جمع آن و شرط بفتح را علامت و نشانه وجود چیزی و اشراط جمع وی پس اشراط ساعت پیشه نشانه های قیامت باشد و ساعت جزوی از اجزای شب و روز را گویند و به معنی وقت حاضر نیز آید قیامت یا وقت بر باشند آنرا ساعت گویند زیرا که چون آمدن وی بهم است بعد ازین ساعت وجود آن منتظر تحمل است و علی التفسیر کرده اند اشراط ساعت را با موصوفات که وقوع یا بجز پیش از قیام قیامت و منکر باشند آنرا مردم مثل ولادت امته که به خود را و نطاول در بنیان و کثرت جبل وزنا و شرب خمر و قتل رجال و کثرت نساء و تفسیع امانت و کثرت حروب و فتن و امثال آن که درین باب مذکور شده است و وجه تفسیل اشراط ساعت باین معنی است که علامات کبریه که متصل قیامت واقع شوند در باب آینده مذکور شوند و دیگرند وی گویند که شرط در وقت یعنی اول نشی و در ذال مال و صفات آن نیز آمده است و باعث انکار مردم آن است که این امور در عالم همیشه واقع است پس علامت بودن بر قیام قیامت را انکار کنند اما کثرت وقوع و شوع آنرا علامت آن داشته نه مطلق آنرا و موعید و بیاب خروج مهدی را نیز ذکر کرده و خروج وی با عیسی و دو جال باشد که در قرب ساعت ظهور نمایند مگر آنکه گویم که ذکر مهدی اینجا تقریب ذکر حروب و فتن است و تمثیل این کلام در باب

آینده بیاید ان شاء الله تعالی **الفصل الاول** **عنه عن انس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول ان من اشراط الساعه** گفت انس شنیدم آن حضرت را که می گفت بدرستی که از جمیع نشانه های قیامت آن رفیع العلم و کثیر الجمل بر داشته شدن علم است از میان مردم و بسیار شدن جبل است در میان ایشان و کثیر الزنا و کثیر شرب الخمر و بسیار شدن زنا است و بسیار شدن شراب خوردن و قتل الرجال و کثیر النساء و کم بودن مردان و بسیار بودن زنان است و چون کفر را از زمان شائع و غالب گردد و مردان جهان کنند و کشته شوند حتی یکون خمسين امرأة الفقیه الواحد تا آنکه می باشد مرتجعاً هزن را یک مرد که بر باشد و کاروبار این زنان و مصالح و معیشت و مخواری ایشان و فی روایه و در روایتی بجای رفیع العلم و کثیر الجمل این عبارت آمده که قتل العلم و طیر الجمل کم شود علم و پدید آرد و جبل متفق علیه ۲۰ و عمر جابر بن عمر قال سمعت ابی گفت شنیدم پیغمبر اصلی الله علیه و آله و سلم می گفت ان بین یدی الساعه که این فاعله بهم بدرستی که پیدای می شوند پیش از آمدن قیامت دروغ گویند پس بر میگیرند از شراب ایشان و مراد بکن این یا آنانند که اهل بیت دفع کنند یا آنانکه دعوی پیغمبر کنند یا آنانکه دعوی فاسد و افتادای باطل خود را بجا بیاورند

بسیار نسبت کنند و گمان برند که طریق حق و راه سنت این است نمودن بآئین ذلک رواه مسلم ۳۳ و عمن ابی هریره قال سئیا العجی در آنست
آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یکبار پیش من می کرد و از جبار اعرابی ناگاه آمد باو پیش منی فقال حتی الساعة پس پرسیدی که خواهد شد قیامت قال
گفت آن حضرت او نیست الا انما فاسطر الساعة چون ضائع و هلاک گردد شود امانت یعنی تکالیف شرعی و احکام دین که انما عرضنا الا انما
بشارت بان است یا حق مردم و امانت های ایشان فاسطر باشد قیامت را یعنی یقین وقت و می جز غلام الغیوب نداند و هیچ
کس اهل آن راه نداند این قدر است که علامات که پیش از وی بوجود آید نشان قرب وی گردد و نهاده و یکی از علامات و س
تفصیل امانت است قال کیف اضاعتما گفت اعرابی چگونه باشد ضائع گردن امانت و در کدام وقت باشد قال او اوسد الامر
الی غیر اهل گفت وقتی که سپرده شود کار دین از سلطنت و امارت و قضاء و امثال آن بنا اهل فاسطر الساعة پس چشم دار قیامت را
زیر آنکه چون کار دین و دنیا در دست نا اهل افتد لاجرم صلاح کار از دست برود و فساد پیدا گردد و حقوق ضائع شود و سبب لفظ مجهول
باشد بدین و تخفیف آن از وساده است و هر که بوی کاری سپرده شد گوئی آن کار را وساده و تکیه وی ساخته شد رواه النجاشی
۳ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعة حتی یکثر المال و یفیض برپا نشود قیامت تا آنکه بسیار شود مال
و پس بسیار شود حتی یخرج الرجل من زکوة ماله تا آنکه بیرون آرد مرد زکوة مال خود را افلا یکدم امد القیلبا منه پس بیا بیج یکدیگر را که قبول کنند زکوة
از وی و حتی یعود ارض العرب مرد و جاد و اسرار و تا آنکه بازی گردد زمین عرب کشت زار را و چراگاه ها و جو بیاد و مرغ جمع مرغ به معنی چراگاه
و بچراگاه آشتن ستور را که ازانی اصراح رواه مسلم و فی روایتی دیگر که گفته تلج المسکن اناب می رسد سکنها
و عمارت خانه های مدینه مومنی را که از مدینه به چند میل است و نام وی اناب است نفعی بجزه بر وزن حجاب که ازانی القاموس و اناب
بکسر جزه نیز گفته اند و بیاب یا نام وی بیاب بکسر یا تختانی و فتح آن و او بر اثی است یا انبار یکی ازین فامنی یا نه یعنی بجزه می خوانند
و بعضی بیاب و نام اوست و مقصود آن است که عمارت و آبادانی این بلده بطریق کمال و تمام رسیده و عمن جابر قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کیون فی آخر الزمان غلیفه می باشد در آخر زمان غلیفه که تقسیم المال و لایحه بخش می کنند مال را و بی شمرد
آنرا یعنی بسیاری دهد و بی شماری دهد و بعضی گفته اند مردابان غلیفه مهدی است و فی روایتی قال کیون فی آخر الزمان غلیفه و در روایتی
این چنین آمده که گفته باشد در است من غلیفه که بخشی المال میثا و لایحه عدالت گفت می دهد مال را و شمارش کند آنرا شمار کردنی از جهت
کثرت اموال و غنائم و فتوحات و وجود سخاوت وی رواه مسلم ۳۴ و عمن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پوشک
الفرات فرات نام جوی کوفه است و فرات در اصل یعنی آب خوش سخت شیرین است و مرد در حدیث معنی اول است می فرمایند زکویت
این جوی آن بحر فایر گردد و اندو کشت کند و در کند پرده من کمتر من خوب از گنجی که از طلاست یعنی آب و می خشک گردد و از زیر و س
گنجی از طلا بر آید فریضه فایر خد میثا پس کسی که حاضر شود آنجا باید که ستانند از وی چیزی زیرا که وی باعث تنازع و تقابل است
چنانچه در حدیث آمده بیاید و بعضی گویند زیرا که گرفتن از آن گنج بخاصیت موجب درود و نزول آفات و بلیات است و آن آینه
است از بلیات خداوند تعالی و بعضی گفته اند از آن جهت که تن مال مضروب و مکرده است نزد حق سبحانه و تعالی مثل مال قارون پس انتقال

رفته بد آن حرام باشد و وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تقوم الساعة حتی یخیر القرات من جبل من ذهب
 و یجوز الی بریره است که گفت آن حضرت قائم نمی شود قیامت تا آنکه کشف می کنند قرات از کوهی که از طلاست یعنی طاهر گردانند آنرا
 فیقتل الناس علیه کناشی می کنند آوسان بروی مقتیل من کل مائتة پس کشته می شوند از هر صد تسعة و تسعون نو و نه و یقول کل رجل منهم
 و می گوید هر یکی از ایشان بعلی اکبر انما الذی ابخو شاید که من پنجم آنکه نجات یابم رواه مسلم و وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله وسلم و هم از انی بریره است که گفت گفت آن حضرت تقی الارض افلاذ کبد بانی می کنند یعنی بیرون می اندازد زمین پاره های جگر
 خود را که عبارت است از گنجهای مدفون و مروق معدینه و افلاذ جمع فلذ است کبیر فاو ذال در آخر و فلذه یعنی قطعه و در قافوس گفته که فلذ
 کبیر جگر شتر و فلذه تبا پاره جگر و پاره ذهب و فضه و طم و تبیر پاره های جگر از برای آن است که آن خلاصه زمین است چنانکه جگر خلاصه شتر است
 اما فلذ برای شد و دو کسر فا و لام و فحتمین و ضمتین یعنی جواهر معدنی است مثل ذهب و فضه و نحاس و صامص می فرماید که بیرون می آرد
 زمین قطعه را استمال الا سطوانه تا نهند تو نماسن الذ ذهب و الفضه افلاذ و فقره فی القائل پس می آید کسی که کشته است مردم را بر سر
 مال فیقول فی هذا قطعت پس می گوید از برای این قتل کرده ام من و یحیی القاطع وی آید قاطع کننده رحم و باز دارند احسان از خوشیشان
 فیقول فی هذا قطعت رحمی پس می گوید از برای این مال بریده ام حتی رحم را و یحیی اسارق وی آید در زنیقول فی هذا قطعت یحیی
 پس می گوید از برای این بریده شده دست من یعنی این مال خیری است که در محبت و خویشی او این معاصی را ارتکاب کرده و
 این محنت تا دیده ام و الا ان بیح کاشی آید و حاجت بدانند اریم فیدعونه پس ترک می کنند وی گذارند آن مال را که از زمین برآمده
 فلا یأخذون منه شیئا پس می گیرند از آن چیزی را رواه مسلم و وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و الذی نفس بیده
 گفت آن حضرت سوگند بخدا می که بقای ذات من در دست قدرت اوست لا تذنب الذی حتی یرجل علی القبر فیرود و
 فانی فی گرد و دنیا تا آنکه می گذرد و بر گور فقیر غ علیه پس می غلطد بر گور و یقول یا یبتنی کنت مکان صاحب هذا القبر وی گوید کاشکی
 می بودم من بجای صاحب این گور و لیس به الدین الا البلاء و نیست بوی دین مگر بلا و این عبارت را دو معنی گفته اند یکی آنکه مراد
 بدین عادت است و دین بمعنی عادت آمده پس معنی چنان باشد که می غلطد آن مرد و آرزوی کند بر قبر و نیست غلطیدن و آرزو
 کردن مراد و عادت و نیست باعث مراد اگر بلا و فتنه که گرفتار او شده و وجه دیگر آنکه دین بمعنی مشهور است و معنی آن است که نیت مراد
 باعث بر غلطیدن و آرزو کردن محبت امری و فتنه که سببه باشد او را در دین بلکه بلا و شفت که از محبت دنیا رسیده است و این هر دو
 وجه غالی از بعدی نیست و تواند که معنی این باشد که درین وقت که می غلطد بر قبر و نمی میکنند موت و هیچ از دین با وی مانده است و دین
 بجهت فتنه و ابتلا از دست داده و مانده است نزد وی مگر همین بلا و فتنه رواه مسلم و وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تقوم
 الساعة حتی تخرج تار من ارض الحجاز قائم نمی شود قیامت تا آنکه بیرون می آید آتشی از زمین حجاز یعنی عنان الابلا بصری رو بخشن می گردانند و شما
 ختران را در بصری بضم باو سکون ماضی است از شهرهای شام میان وی و دمشق چند مرحله است متفق علیه بر آنکه اخبار در ظهور
 این نازکجه توارز رسیده و غالب ظهور او در مدینه منوره بوده است و بر و نگاه تار بکرت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات

اهل این طبله را از آفت آن وقایع نموده و ابتدای ظهور آن از روز جمعه ثالث جمادی الآخره تا غایت روز یکشنبه بیت و بهنگام
 رجب که مجموع آن مدت پنجاه و دو روز است بود رسیدن آن از جانب مجاز بود مانند شهری بزرگ که اورا قطع باشد بار و کنگر
 گو یا که جاده از آدمیان هستند که اورا می کشند بر کوهی که می رسد خاکستری مانند چون ارزیزی گدازد و چون رعد فریادی کند و چون دریا
 جوش می زند و گویا از میان آن جویمای سیخ نو کبودی بر آید و تقرب مدینه مطهره می رسد و با وجود آن سیمی باز درازان بسوی مدینه
 می آید و گفته اند که صفوة آن ناراکنات و اطراف آن بودای و براری را گرفته بود و حرم نبوی و حبل بیوت مدینه را مثل نور آفتاب و در گشته
 و مردم شبها در روشنائی آن کاری کردند و نور آفتاب و ماه در آن ایام از کار افتاده و انحناست پذیرفته بود و بعضی از اهل مکه معینه
 نور این نار در یکماه و بصری شش ماهه نموده و از عجائب احوال این آتش آن بود که احبار را می خورد و می گدخت و اشجار را از روست
 اثری نداشت و می گویند که در وادی سنگی بزرگ بود که نصف آن داخل حرم مدینه بود و نصف دیگر خارج نصف خارج را آتش فرو
 برده بود و چون نصف داخل رسید غلیظت پس اهل مدینه مقدسه را بتضرع و ابتهال آوردند در مظلم نمودند و اتفاق و اعتناق
 کردند و در شب جمعه جمع اهل مدینه حتی النساء و الصبیان و حرم شریف بیتوت کردند و در حجره شریفه سر را برهنه حتی تضییع و ابتهال بجا
 می آوردند پرودگار تعالی روی آتش را بجانب شمال گردانید و اهل این طبله عظیمه را ازین آفت نجات بخشید و بعدین سال وقایع
 مزید در اکناف عالم مجذوبت آمد و در اول سال دیگر خروج تبار بوقوع رسید و در بغداد و اکناف عالم آتش حرب و فتنه بلند شد چنانچه
 گشت و در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که در احوال مدینه مطهره تألیف یافته است زیاده برین مذکور شده و الله اعلم ^{۱۱۸}
 و عن ابن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال اول اشراط الساعة خستین علامات قیامت نار کثیر الناس من المشرق الی
 المغرب آتشی است که میراند مردم را از شرق بجانب مغرب طبعی گفته که مراد اولیت اوست در علاماتی که متصل اند قیامت والا این
 نار حجاز که بیان آن گذشت پیش ازین نار بود پس خست چون باشد و الله اعلم رواه البخاری ^{۱۱۹} الفصل الثانی عن انس قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تقوم الساعة حتی یتقارب الزمان برپانی شود قیامت تا آنکه نزدیک یکدیگر می شوند و زو
 می گذزند اجزای زمان تا میسرش آن است که می فرماید فتکون السنة کالتشریس می باشد و می گذرد سال مانند ماه و اشهر کالطبعة و ماه
 هفته و تكون الطبعة کالیوم و می باشد هفته هم چو روز و يكون الیوم کالساعة و می باشد روز همچو ساعت و تكون الساعة کالغزاة و بالنا و
 می باشد ساعت مثل زمان یک شعله از آتش قهر بفتح ضا و محم و سکون را یک افروختن از آتش و بفتح راخی که زود افروخته گردد و بفتح
 مشهوره در حدیث بسکون را است چنانکه در اکثر نسخ صحیح نوشته شده است و در بعضی بفتح نیز ضبط کرده اند چنانچه عبارت طبعی
 و دلالت بران و ضمیر بفتح را یعنی آتش نیز آید و مقصود ازین بیان کوتاهی عمر است و بی برکتی در آن یا کثرت نفوذ شدائد و محن
 و حروب و فتن که باهتمام و اشتغال بدان خبرند از دنیا گذرانند و چنانچه گذشت و چگونه گذشت رواه الترمذی ^{۱۲۰} و عن عبد الله
 بن حوالة بفتح حاء محله و تخفیف و او صحابی است نزول کرد و شام را و در کاشفت و بهی گفته که مراد او اسعد میث است یکی این حدیث است
 که اینجانه کور است قال یقینا رسول الله کفیت من ساء و ما را بفتح من اصل الله علیه و آله وسلم برای غزاکردن تنگم تا نشسته بیایم و

چیزی از جنس مال حاصل کنیم غالباً قوم محتاج و مجبور بودند آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم خواست که چیزی برای خود پیدا کنند که موجب رفع احتیاج شود و لهذا ذکر غیر البصر نکرد و در ذکر غنیمت اقتضای خود فایده علی اقدار مناسبت دارد و ابروهای ما یعنی پیاده فرستاده از جهت عدم قدرت بر مرکب و چنانچه پس از ششم از آن غزوه فایده فایده ششیا پس بنا بر دویم از غنیمت چیزی است و معرفت الحمد فی وجه بنا و شناخت و دیدن آن حضرت اثر شگفت و محنت در رویهای ما فایده فایده ششیا پس بر خاست بخلی که بیت سیه و دعا کردن ما را انتقال پس گفت اللهم لا تحکم الی خداوند انکار ایشان را بسوی من و سپار کارهای ایشان را بن من فاصف غنم که ضعیف شوم من از ایشان و نتوانم برداشت با خود و غم خواری ایشان را و لا تحکم الی انفسهم و لهذا از ایشان را با ایشان فی غیر و اعنا که عاجز آیند از ساختن محامات نفسهای خود و لا تحکم الی الناس و لهذا از ایشان را او کارهای ایشان را بمر و محتاج نکردن ایشان را بسوی مردم فیتنا و از علیم که اختیار کنند و مقدم دارند مردم حاجت ما را خود را بر حاجتهای ایشان چنانچه طبیعت بشری و عادت گرفتار انفس است و در اینجا تعلیم و تنبیه است از آن حضرت مراد است که کارهای خود را بجا نیاورند و اتحاد بر بخیر و بی سعادتی که نکنند و نظر ندارند به بیت کار خود را بجا نیاورند که غنم می بینیم ازین بهتر کار می ده و آن حضرت نفس شریف خود را نیز درین مقام بر حد بشیریت و ضعف عبودیت داشت به جهت رعایت کمال عزت و عظمت ربوبیت حق جل و علا و الاوی صلی الله علیه و آله وسلم خلیفه مطلق و نائب کل جناب اقدس است می کند و می دهد هر چه خواهد باذن وی فان من جودک الدنیا و ضررتها و من علیک علم اللوح و القلم و مجزاه الله عنایه بجزای تم وضع بیده علی اسی عبد الله بن حواله که راوی حدیث است می گوید پیش نهاد آن حضرت دست مبارک خود را بر سر من تم قال یا ابن حواله پسر فرمود ای پسر حواله اذارت الخلافة قد نزلت الارض المقدسة و متی که بینی خلافت و امارت را که تحقیق فرود آمده است در زمین شام فقد نزلت الزلازل پس بدانکه تحقیق نزدیک رسیده است زلزلهها و السلاسل و بلبلهها و بلبله یقین یعنی هم و خزن و فتنه و وسوسه آید و الامور المعطام و نزدیک رسیده است کارهای عظیم و عا دتهای شدید فالتا یوم یسند اقرب الی الناس من یدی نوره الی رسک پس قیامت درین هنگام نزدیک تر است از مردم ازین دست من بسوی سر تو و مانا که وقوع این حال در آخر زمان باشد در وقت فتح بیت المقدس چنانچه در احادیث گذشته است و الله اعلم رواد بود او و اسناد حسن و رواد الحاکم فی صحیح و اینجا در اصل کتاب بیاض است و جزیری این کلام را نوشته است و چون ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا اخذ الفی و دلا و متی که گرفته شود و گردانیده شود غنیمت ما را دولت ما یعنی اغنیاء و ارباب مناصب غنیمت ما را که حکم شرع مشترک است میان تمامه فانیان بر دارند و در دست تصرف خود دارند و میان خود قسمت کنند و فقر و ضغفار از آن محروم گردانند و قوای کبر و دال و فتح و اوج دولت بضم دال و فتح آن بمعنی انقلاب نعمان و دست بدست رفتن مال و بعضی گویند که بضم اسم مل است که گرفته می شود و بفتح انتقال از حال شدت و محنت بحالت تنعم و سرور و الا مانع میماند و گرفته شود امانت را غنیمت یعنی در امانتی و دوسه یعنی که مردم نهاد شود و

خیانت کند و آنرا در حکم غنیمت دارند که از کافران بدست آورده اند و حق ایشانست و آنرا که میفرماید و اگر دانیید و نشود و پنداشته شود و کوفه را
 مثل غرست یعنی و اذن زکوة بر مردم چنان شاق آید که گویا بطنم و نادان از ایشان مال می ستانند و تعلم لغیر الدین و وقتی که آموخته شود
 و تحصیل کرده شود علم نه برای دین و ترویج شریعت و قصد عمل و تقرب حق بلکه برای تحصیل دنیا و جاه و عزت و تقرب ملوک و اطلاع ارباب
 امر است و اطلاع و فرمان برداری کند و زن خود را در آنچه بیصطحت دین و فرموده حق است و حق الله و بر بختانی جهت شرعی مادر خود را
 و اونی صدیقه و نزدیک گرداند و بخود دوست خود را و اونی اباه و وادیه و خود را و اهل بیت الاموات فی السجده و پدید آید و او را از ما
 و سخن های لامعنی و مسجد مخصوصا آوازهای غنا و فرامیر و فریاد های رقاصان که بران می کنند چنانچه درین زمان متعارف شده است
 و ساد القبیله فاسقم و معتز و بزرگ گرد و قبیله را کسی که فاسق است میان ایشان و کان زعم القوم از ولعم و باشد کفیل و رئیس
 قوم کسی که سخن می کند در کار و بار و مهمات ایشان و رجوع مهمات ایشان با و است از نزل ترین ایشان و اکرم الرجل مخافته شمرده و گوی
 داشته شود و از جهت ترس بدهی او چنانچه فاسقی یا خالعی حاکم و غالب آید و مردم را چاره نماند از تعظیم و تکریم و اطلاع و
 و قدرت اطمینات و پدید آید بسیار مردم و تحملا ط کنند با ایشان مطرب زنان و قدیمه قاف و سکون یا مقدم بر نون در اصل یعنی
 واه سرود گویند است یا مطلق واه و المعارف و پدید آید ملاهی یعنی آلات سرود که آنرا فرامیر خوانند مثل عود و طبل و در باب و
 جزآن و شربت اکل و روزه و خود شراب با و سکر است و لعم جسته بده الله اولها و نفرین کنند و بد گویند و دشنام دهند و پشیمان
 این است بشینان است را اقبیسی گفته یعنی طعن کنند خلف و خلف و یاد کنند بدهی ایشان را و اقتدا و پیروی نکنند ایشان را
 چون چنین کردند گویا لعنت کردند این سخن درست است و حقیقت لعنت نیز در صحابه و تابعان ایشان از فرقه زائنه را فتنه بوجو و
 آید و نسل آنها لعنیه فارقت بواحد و یک پس انتظار بریدن و پدید آمدن این امور که مذکور شد ندر یکجا آید و با و سرخ را و زلزله و زمین
 زمین را و خسفا و فرو رفتن در زمین را و سحرا و سحر کردن آدمیان را و سحر تبدیل صورتی بصورتی دیگر و قیام ترازان و قتل فاسق و سنگ
 افتادن را از آسمان و آیات متتابع و انتظار بریدن نشانی های قیامت را کپی و دپی می رسد کف نام قطع سلک هم چو ترتیب رشته
 جو ابر در رشته کشیده گشته شده رشته او منتظر پس پایی افتاد و ابر آن نظم در کشیدن جو ابر رشته نظام کبر رشته جو ابر و رشته
 نیز آمده و سلک رشته کذا فی القاموس و الصحاح و نظام در قاموس معنی مصد زیر گفته پس بگردانید او را یعنی منظوم یا به معنی
 حاصل بالمصدر چنانکه ترجمه شارت بدان کردیم فافهم رواه الترمذی ۴۴ و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم ان اول غلث اثنی عشر خصله و وقتی که می کند است من پانزده خصلت را اهل بها السیلا و فردی آید بروی بلا و فتنه که مذکور
 شد و بعد از آنکه خصلت را که مذکور شد در این قول صاحب صلاح است زیرا که ترمذی ذکر کرده
 هر دو حدیث را پیلی و شمار کرده اند و هجده عشر را که اقال اهل بیت و چون این خصلت ها که مذکور شد اند شانزده اند ازین جهت
 گفت و لم یکر تعلم لغیر الدین و ذکر نکرد این خصلت را که آموخته شود علم نه از برای دین قال و یک اختلاف دیگر درین دو حدیث این
 است که گفت بجای و اونی صدیقه و اونی اباه و وادیه و خود را و اهل بیت الاموات فی السجده و پدید آید و او را از ما و گفت بجای

نزع و جدال در مردم نومردن خلیفه که در آخر زمان باشد فخر رحل من اهل المذنبه پس بیرون می آید به عوی امامت مردی
از اهل مدینه بار بانی مکه و در حالی که گریه و درنده است بسوی مکه می آید پس پیش می آید و مردمان از اهل
مکه فخر جویند پس بیرون می آید و امام می گردانند و او را بخوابش و الحاح و به کاره حال آنکه آن مرد خوشنود و رفی نیست با امامت
فیما بینهم و این اگر کنایه مقام نیست می کنند و می گردند مردم آن مرد را میان حجر اسود و مقام ابراهیم گفته اند که مراد باین مرد و هم
است نیست الیه پس فرستاده می شود بسوی این مرد و پیش از این شام لشکری از شام می آید و شامی که در آن وقت در شام
باشد لشکر برای جنگ و قتال مهدی به فرستادن خدمت بهم بالید از بین مکه و المذنبه پس زمین فرو برده شود و این لشکر را در پیدا که
نام موصوف است در میان که و در نیز پیدا در لغت به معنی بیابان و زمین جوار آید و مراد باین لشکر سفیانی است و این قتال
فتنه امارت سفیانی است که یکی از علامت خروج مهدی است درین باب احادیث بسیار وارد شده قریب بتواتر
یکی از ان این حدیث صحیح است که روایت کرده شده است از امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه که فرمود
سفیان از اولاد خالد بن زید بن ابی سفیان موسی مروی گردان سرچیک روی فقه سفید و چشم که بیرون آید از جانب دمشق و
اکثر از تابعان وی از قبیله باشند که نام وی کلب است و بسیار کشنده بود و مردم را تا آنکه شکم های زنان را بشکافند و بچهارا
بکشند و چون خبر مهدی بشنود لشکر به جنگ بسوی بغداد می آید پس آن لشکر تیرتیر خورد پس از ان سفیان خود بالشکری که با دس
بود به جنگ مهدی تنها زد و در موضعی که میداد نام اوست بالشکر بهم زمین فرو برد و هیچ کس از ایشان نجات نیابد مگر کسی که این
خبر به مهدی برساند فاداری الناس ذلک پس چون بداند و ببیند مردم این حال را او بشنود خبر هلاک سفیانی را
اتاه ابدال اشام بیامند مهدی را ابدال از ولایت شام و عصاب زبل العراق و جاعلها از اهل عراق فیما بینون پس بیت
می کنند مهدی را و ابدال قومی اند که برپای دارند ای تعالی زمین را برکت ایشان و ایشان هفتاد و تن از چهل تن در شام
وسی در غیر آن اگر کسی از ایشان میزد و در بدل وی دیگر را از سایر الناس بجای این نشاندند و ذکر ایشان در احادیث آمده
و سیوطی در شرح حسن ابی داود گفته ذکر ابدال در کتب ستمه نیامده مگر درین حدیث نزد ابو داود و حاکم از انیز اخراج کرده و تصحیح
نموده است ولیکن سیوطی در جمع الجوامع از غیر کتب ستمه و ذکر ابدال احادیث بسیار آورده در اکثر احادیث ذکر عدد و چهل
است و در بعضی سے و بر حدیثی از امیر المومنین علیه السلام آورده که ابدال این همه را بسیار می نمایند و در حدیثی آمده که ابدال
از سائر مردم ممتاز نگاشته بلکه بسوی او نفس و سلامت قلب و غیر خواهی مسلمانان یافته و فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم با علی وجود مردم در است من که به صفت ابدال باشد کمتر از گوگرد سرخ است و در حدیثی دیگر از معاذ بن جبل آورده که هر که
در وی این سه صفت بود وی از جمله ابدال است رضا بقضا و صبر از نافرمانیها و خشم کردن به جهت دین خدا و تیر امام خراش
در اجزاء العلوم آورده که هر که این دعا هر روز سه بار بخواند اللهم اغفر لانه محمد اللهم ارحم امه محمد اللهم تجاوز عن امه محمد و ادرجه ابدال
نویسند و باطلی که تبدیل صفات و سمیه کند و غیر خواست خلق خدا باشد از جمله ابدال است امام را و عصاب اهل عراق نیز قوس طاع

که کشید و خنده در روی هر دو آمد و بیانی افتاد و در این زمان روایه ای می شنید که مشب الایمان ۳ باب العلامات
 بین پیدی الساعته و ذکر الدجال ۴ و بین باب ذکر که ده علامات کبری از قیامت که نزدیک بقیامت آن وقوع یا نبند
 چنانکه ذکر در باب سابق علامات منفرد و اظهر و آنست که بود که ذکر خروج مهدی که وجود وی با یحیی و دجال بود درین باب
 کرده و لیکن چون ذکر مهدی در احادیث با ذکر فتن و ملاحم که پیش از خروج او واقع شوند و بعد از خروج وی مرتفع گردند
 واقع شده باین تقریب ذکر وی در این باب جریان یافت به آنکه احادیث و اخبار در ترتیب وقوع آیات عشره که مولف
 ذکر کرده مختلف آمده است سخن در تطبیق و توفیق آن بسیار است و شاید که در ضمن شرح بعضی از آن مذکور گردد و دو اظم آیات
 باشد و دوای و بلایا وجود دجال است و در دو احادیث در وی اکثر و شهر است و دجال مطلق از دجال است و دجال یعنی خبیث
 و مکر و خدایع و تلبیس آید و دجال الحق بالباطل گویند وقتی که کسی حق را باطل غلط کند و توبیه نماید و یعنی کذب نیز آید و وجود این موطن
 در دجال ظاهر است و معانی دیگر که از وجود تسمیه بدجال تواند بود بیشتر در قاموس مذکور است در شرح آنرا ذکر کرده ایم هیچ اسم
 مشترک میان وی و عیسی علیه السلام و اکثر آنست که اسم وی را مقید بدجال دارند و عیسی علیه السلام مطلق گذارند و
 عیسی را هیچ از آن گویند که چون آمده و بر مسیح و مسیح کروی پشیدی و از جهت آنکه از شکم مادر مسوح بر آید بی آلاش و پیک
 که اطفال را از زائیدن باشد و بعضی گویند مسیح به معنی صدیق است یا از جهت آنکه کف پای وی هموار بود و نه غم و بار یک چنانکه
 در اکثر مروج می باشد یا آنکه بسیار ساحت می گرد زمین را و این وجه مشترک است میان وی و میان دجال و دجال را هیچ از آن
 گویند که یک چشم وی مسوح و هموار است و مسوح الوجه و مسوح الوجه کسی را گویند که یک طرف روی وی هموار بود و چشم و ابرو نباشد
 یا به جهت آنکه مسیح کرده شد و مالیده شده از وی خبر و غوی چنانکه مسیح کرده شد از عیسی شرویدی پس وی مسیح العجله است و
 عیسی مسیح الهدایه از آن جهت در نام وی مسیح مکتوب است و نیز آمده و بعضی گفته اند که شد و نام دجال است و مختص نام مسیح
 و آنکه گفته اند که نام دجال مسیح است بخانه خطاست ۲ الفصل الاول ۳ عن منیفة بن اسید انقاری یفتح حمزه و
 سین و بدال ممل از اهل بیت رضوان است و بعضی گفته اند اول مشاهد وی مدینه است و لیکن بیت نکر و تحت شجره زول کرد و کوفه و
 مدینه و دست در اهل کوفه روایت کرد از آن حضرت و روایت کرد از وی ابو اطفیل شیبی قال اطلع النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 علینا و نحن نخذل اگر گفت خدیفه واقف شد آن حضرت بر ما و عالی که نه اگر می کردیم بیک دیگر فقال مانند کرون پس گفت آنحضرت
 چه ذکر می کنید شما قالوا ذکر رب الله گفتند حاضران ذکر می کنیم قیامت را قال انها لن تقوم گفت آن حضرت بدرستی که قیامت
 قائم نمی شود و حقی شوا قیاما عشره آیات تا آنکه می بیند پیش از آن ده نشانی فذکر الدخان پس ذکر کرد آن حضرت دخان را پس
 و دودی که بر آید و برگرداند مشرق و مغرب و چهل روز بایستد پس سدانان مثل زکام نذگان شوند و کافران مانند سنان گردند
 چنانکه در حدیث دیگر آمده است و آنچه در قرآن مجید و سوره دخان آمده که یوم تالی اسما به دخان بین یفنی الناس اللایه عین
 محمدی است یفنی خدیفه و تابعان وی و ذر ذر این سوره و کسی که تابع است او را دجالان غلبی است که قریش را و گرفت و محمد

رسول بیدار و می‌سلی الله علیه و آله و سلم که فرمود خدا یا بگردان بر ایشان بهشت ساله خط چنانکه که دانیدی بر بصر بان در زمان و حجت
پس متبک گشتند به ان وی خور و ندر چرمهار اودم دار بار اودی و دندند و دوا خند و دوی خیزی زیر که که گسند به حجت فصاحت به بصر ارا مانند
و دوی بیند تیره ناریکت نیز به اودر خط سال به حجت به حجت و گفت اسرار و کثرت غبار تیره نماید مانند و دوی نیز مغرب شر و عا و خشت
را اوصاف نام کنند و در صحیح بخاری درین باب از ابن مسعود احادیث آمده و الله اعلم و الله جل و ذکر که در جلال و احوال و س
بیاید و الله اید و یاد کرد آن حضرت از ان ده نشانه و ابر که بیرون آید از حبه حرام میان صفاد و مرده و قول حق سبحانه و افرضا المسم
و ابر من الارض محمول بر ان است و گفته اند که آن چهار پایه است که در از می وی شصت گز بود و بعضی گفته اند که مختلف الخلق باشد
مشابه بسیاری از حیوانات که جبل صفار البککافد و بر آید با وی عصای موسی و فام سلیمان باشد و هیچ کس در رنگ و پوی بوس
نخواهد رسید و از وی تواند گنجیت بر ندمومن را بعضا و بنویسد و در وی اومون و مهر کند کافر را بختیاقم و بنویسد و در وی و س
کافر و طلوع الشمس من مغربها و یاد کرد آن حضرت از ان ده نشانی بر آمدن آفتاب را از جانب مغرب و فرود رفتن و س
و بیان این در حدیث بیاید و نزول عیسی بن مریم و یاد کرد آن حضرت فرود آمدن عیسی را از انان زمین و بیان این بیاید و
یا جوج و ماجوج و یاد کرد آن یاجوج و ماجوج را و ایشان دو قبیله اند از اولاد یافث بن نوح و این دو اسم الهی است
و بعضی گفته اند عربی و ماده اشتقاق آن در شرح بیان کرده شده است و گفته خسوف و یاد کرد فرود رفتن زمین را که سحاب
واقع شود و خسف بالشرق یک خسف واقع شود و در زمین مشرق و خسف بالمغرب و خسف دیگر در مغرب و خسف بحریره العرب
و خسف دیگر در زمین عرب و معنی بحریره عرب و حد و آن در باب ملاحم معلوم گشت و آخر ذلک نار یخرج من لیمن و آیت دوم
که بعد از همه واقع شود آتشی است که بیرون آید از جانب بین نظر و الناس لے محشر همی را اند آن آتش مروم را بسوی زمینی که
حشر در اینجا خواهد بود و مردبان زمین شام است چه در صحیح آمده که حشر در زمین شام بود و از اینجا لازم نیاید که این طر و و
را اندن آتش مروم را بعد از حشر باشد تا گویند که علامت قیامت پیش از قیامت بود و حشر بعد از وی خواهد شد و فی روایت
نار یخرج من فم عدن و در روایتی این چنین آمده است که آتشی است که بیرون آید از فمای عدن و عدن نیز از لیمن است
شوق الناس الی المحشر می را اندم و م را بسوی محشر و فی روایتی فی اعاشرة و در روایتی دیگر در آیت و هم بجای ذکر نار خارج
از زمین یا قعر عدن ذکر با وی آمده که می اندازد و مدم را و در روایتی یا چنانچه فرمود و یج تطلق الناس فی البحر و الله اعلم انجا اشکال می آرند
که در صحیح بخاری نارند کور از اول اشرا ساعت شمرده و جمع کرده اند میان این دو حدیث که آخرت وی باعتبار ثبوت
که ذکر کرده شده اند و اولیت نسبت آیاتی است که بعد از ظهور آن چیزی از امور دنیا باقی نماند بلکه بابتیای آن نفع صور
واقع شود که دنیا و مافیها بآن فانی و مالک گردد و بخلاف آنچه مکرر شده با وی از آیات زیرا که با بر آتی از ان چیزها
از دنیا باقی می ماند پس قسم اول علامات است قرب قیامت ساعت را و ثانی مر قیامت آنرا و اولیت و آخرت امر
نسبتی است و یک چیز تواند که نسبت به چیز دیگر از خفا هم ۴۰ و من الی هر چه قال سال

رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم با درج بالا اعمال سنا سبادت کیند کجا رنای نیک شش آیات و حوادث را یعنی بستانید
 بسوی اعمال صالح پیش از رسیدن این شش چیز که دران و دایه الجبال و دایه الارض و طلوع الشمس من مغربها و امر العالم
 و کار عامه را یعنی فتنه را که درگیر و دوش مل گردد و عامه خلق را در غیبت احد کم و فتنه را که مخصوص است به بعضی از شما یعنی از
 شما غل نفس و اهل و ملل که مخصوص بود یکی از شما و تواند که مراد بام عامه قیامت باشد و بجا صده موت چون تخذیر کرد و از علامات
 قیامت تخذیر کرد و از قیامت آن و از موت که قیامت معفری است روایت مسلم و عین عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم یقول ان اول الآیات خروج الشمس من مغربها بدستی که نخستین آیات قیامت بر آمدن
 آفتاب است از جانب فرو نشستن او و اولیت این نسبت بان علامت که عادت شده آنها سخت و دشوار تر باشد چنانچه
 بسته شدن در نای توبه است درین علامت و خروج الدایه علی الناس فمهی و بیرون آمدن دایه الارض که صفتش معلوم شد
 بر مردم و حکم کردن او بایشان وقت چاشت و در بعضی روایات او خروج الدایه بجای او و کلمه او آمده است و این موافق
 تر است بقول وی که فرمود و ایها ما کانت قبل صاحبها و هر که ام ازین دو علامت مذکور که پیش ازین دیگری باشد
 فالآخری علی اثرها قریب پس دیگر و وقوع می شود در پی او نزدیک یعنی فاصله میان وقوع این دو کمتر است از فاصله میان
 آیات دیگر پس اگر بر آمدن آفتاب بشیر شد خروج دایه متعاقب اوست و اگر خروج دایه بشیر و وقوع یافت بر آمدن آفتاب
 از مغرب متصل اوست و مانا که می در باب ترتیب و تقدیم و تاخیر این دو علامت به یقین دارد نشده و بهم گمشته اما
 این قدر معلوم شد که این هر دو از علامات دیگر که از جنس آنها باشند بشیر و وقوع یابند روایت مسلم و عین ابی هریره قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ثلث اذا خرجن لا یمنع تقایما یا مناسه علامت است که چون بیرون آیند و پذیرا شوند
 نمی کنند هیچ نفس را ایمان او و کلمن آنست من قبل که ایمان نیاورده بود پیش ازین یعنی ایمان آوردن و توبه کردن از کفر
 در آن وقت سود ندارد و اوست که ببت فی ایمانها خیر یا کسب کرده آن ذات در ایمان خود نیکی را که نکرده بود پیش از آن
 یعنی توبه از گناهان نیز در آن وقت سود ندارد و سخن درین آیت در تفاسیر بیشتر ازین است و آنچه گفتیم یک وجه است
 از آن و آن سه علامت که ام است طلوع الشمس من مغربها و الدایه الجبال و دایه الارض زیرا که قیامت قیامت بوقوع آنها
 یقین گردد و احوال آخرت معاینه باشد و شود معتبر ایمان نبیب است روایت مسلم و عین ابی ذر قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم من غربت الشمس و ایت است از ابی ذر که گفت گفت آن حضرت هنگامی که فرو رفت آفتاب
 که اندر می این تذهیب هده آیامی دانی ای ابی ذر کجای رو و آفتاب قلت گفت من الله و رسول الله قال فانه تذهب
 حتی تجت العرش فرمود این آفتاب می رود تا آنکه سجده می کند زیر عرش و شماون پس طلب اذن کند تا در آید
 در حضرت حق فیوزن کما پس اذن کرده می شود آفتاب را تا و راید و ام کرده می شود که به مشرق رود و طلوع کند و طی هر
 آن است که مراد بستانیدن همین طلب اذن طلوع باشد بطریق محمود و اذن کردن به آن و پوشش آن تسبیح و تهنیت

چون مضمون آنکه گفتار بول فقط و بعضی احادیث ثانی تیر بصیرت ذکر یافته دانی اندر کم لیا اندر به نوح قومه و بدستی که
 من حی ستم شمار از دجال چنانکه ترسانید بدان نوح قوم خود را تخصیص نوح با وجود معلوم حکم به محبت بودن است مقدم
 مشایخه انبیاء صلوات الله علیهم اجمعین و ذکر نوح درین مقام انداز است علیه اسلام قوم خود را از در و طوفان چنانچه
 اندک هم حدیث من الدجال ماحضت به بنی قومه نوید این معناست که نفی انداز از انبیاء موجب نفی انداز است از نوح علیه اسلام
 تیر لکن این که تشبیه با نذر نوح هم در آخر باین معنا بوده باشد و وجه تشبیه قرب و دجال است باین است چنانچه قرب طوفان
 بقوم نوح علیه اسلام بود و الله اعلم متفق علیه به ابوحنیفه عن ابنی مصلی الله علیه و آله وسلم قال ان الدجال یخرج و
 ان موه مار و نار افر و بدستی که دجال بیرون می آید و حال آنکه با وی کلبی است و آتشی این تیر احتمال حقیقت دارد و مجاز
 چنانکه محبت و نار فاما الذی یراه الناس ما و النار تحرق اما ان چیزی که می بینند او را آدمیان درین هر آب پس در حقیقت
 آتشی است که می سوزد و اما الذی یراه الناس نار افلا مار و غضب و اما آن چیزی که می بینند مردم از آتش پس آب سرد
 شیرین است فن ادک ذلک منکم پس کسی که در یابد آزار از شعله فلیقع فی الذی یراه نار پس باید که بیفتد در آنچه می بیند
 آزار آتش فانه مار غضب طیب پس بدستی که آن آب شیرین است یعنی باید که عذاب و محنت که از جانب وی بیند آزار
 راحت و خوشی و اند و بان زبانزد و در و ام وی نیفتد متفق علیه و از او سلم و زیاده کرده است سلم این عبارت را که
 و ان الدجال مسح العین و بدستی که دجال هموار و مالیده شده است چشم وی علیها فطره غلیظه بر چشم وی ناخن است
 سبب و فطره نفی ط و فاگشت زانده که می روید بر چشم وی پوشد آزار از جانب بنی مکتوب بین بینه کافرنوشت شده است
 میان دو چشم وی کافریا نوشته شده است که او کافر است بقرا کل مومن کاتب و غیر کاتب می خوانند این لفظ را
 هر سلمان خواننده مکتوب و ناخواننده مکتوب آزار یعنی آنکه ساقا علم بکتابت دارد و یا ندارد و بدانکه ظاهر آن است که
 ناخن در عین غیر مسح باشد چه معنی مسح چنانکه در وجه تشبیه دجال به سج گفته اند آن است که بر یک جانب رو
 و حی چشم دابر و اصلانیت و هموار و مالیده است پس ناخن در وی چه معنی دارد دیگر آنکه از مسح معیوب مطلق اراده
 دارند و نیز کان عینه غلبه طافیه واقع شده و این تیر بر مسح عین به معنی نذر و تخصیص عین که در حدیث دیگر آمده منافات دارد
 در حدیثی او را عین الیمنی آمده چنانکه گذشت و در حدیثی دیگر عین الیسری واقع شده و باطله احادیث در وصف دجال
 تنافی و تخالف در و یافته و توشیحی گفته که وجه جمع میان این اوصاف متنافره آن است که فرض کرده شود که یک از دو
 چشم وی مطلق رفته است و دیگری معیب است پس هر یکی را احوالی توان گفت چه مورد اصل به معنی معیب است فتنه بر
 ۱۱۴ و محنته قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الدجال اعمور لعین الیسری و دجال کو چشم چپ است جمال اشعر
 بسیار پراننده موی و جمال بضم جم و بفا به معنی کثیر یا مخصوص است به چشم و یا نند آن و فی القاموس ضل اشعر ضو لا شعث
 معده محنته و نا رفهره است او شش او فاره جنبه و جنبه نار پس آتش او بهشت است و بهشت او آتش

نموده سلم ۱۲ و عن النورس یفتح نون و تشدید و او و سین مملو بن سمان کبیر بن و سکون یم صحابی ست ساکن شام قال و کبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الدجال فقال ان یخرج و انما یمکن فانا نجهی یا و کرد آن حضرت و جبال را پس گفت اگر بیرون آید دی و سن در میان شما با ششم فرضا پس من حجت کننده ام با او و نکم پیش شما یا پس شما یا بالای شما و دون یعنی امام و در او و فوق آید و ان یخرج و است فیکم و اگر بیرون آید و نیم من در میان شما فاما من هیچ نفسم پس هر مرد حجت کننده ذات خود است یعنی دفع می کند شر او را از خود بجهت ما می طهر علیه علیه که نزد اوست و الله عظیمی علی کل مسلم و خدا عظیمه و وکیل هست بر هر مسلمان و و است بعد از من که دفع می کند شر و جبال را از وی بداند که بدلائل و قرآن معلوم شد که ظهور و جبال بعد از زمان مبارک آن حضرت صلی الله علیه و سلم خواهد بود و سلوک این طریق مذکور در حدیث از برای مبالغه و تاکید است و تحقیق و تعیین ظهور و جبال و ابهام وقت آن و بقای خوف فتنه و بی بکلفین از شاب فقط بدستی که و جبال جوان است سخت جنگله موی عینه طافیه چشم و بر آئینه و بی نور است کافی اشبه گویا شبیه می دهم او را بعد از علی بن قطن یفتح قاف و طاء مملو و این عبد العزی شخصی بود از خزاعه که با شاه بود و بعد جا بلیت بعضی گویند که نام یهودی است و از مضمون نام او معلوم می شود که مشرک بود و آن حضرت تشبیه کرد و جبال را بوی و بنو خزیمه شباهت می بخشد می فرماید گویا شبیه می کنم بوی و از احادیث دیگر خزیمه شبیه می شود که در دو گویا کافی برای تاکید شبیه است و تغییر آن متن او را که منکلف علیه فوج سورة الکف پس سیکه دریا بد او را از شما پس باید که بخواند آیات از اول سورة کف و فی روایت و در روایتی باین لفظ آمده فلیقر علیه فوج سورة الکف فانا جوارکم من فتنه پس بدستی که این آیات از اول سورة کف سبب امان شماست از فتنه و جبال چنانکه اصحاب کف امان و نجات یافتند از فتنه و قیاموس جبار که در زمان وی بودند و بعضی احادیث خواندن این آیات در وقت خواب رفتن آمده و جوار کبر جیم و ضم آن و کسر فصیح است بمسایگی و امان جوارم مسایه و زمره داده و در بعضی نسخ جوارم ففتح جیم و زای آمده یعنی نامه که میگیرد آزمایان و سلطان یا نایمان او را تفرض نکند کسی بوی در راه آنه عارض غلظه بین هشام و العراق بدستی که و جبال بیرون آئینه است از راهی که میان شام و عراق است و فعل یفتح فای معجبه تشدید لام راه که در یگستان رود و فاش می بینا و عا شام الا پس فشا و گفته است در جانب بین و فشا و گفته است در جانب شمال یعنی تنها و مقابل و مواجبه فشا و کرده نیز و بدست و در چپ و راست کامی فشا و عا شام و جیمه ماضی نیز خوانده اند یا جیمه و الله فاشوا ای بنندگان خدا پس ثابت مانید و فتنه و بی از جوار و فتنه یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بالبه فی الارض محبت است و رنگ کردن او و اقامت نمودن و جبال در زمین قال ابو بن یوسف و مدت کثرت و بی چل روز است یوم کثرت روز خدا رسالت در روزی و یوم کثرت روز دیگر مقداره است و یوم کثرت روز دیگر مانند هفته است سارایا مه کا یا کم و باقی روزهای او نیست روزهای شماست که متعارف است قلنا فقیل یا رسول الله فذلک الیوم الذی کنته ایفینا فیه صلوه یوم پس آن روز که مقدار رسالت آید بسنگی می کند ما را و در آن روز نماز یک روز قال لا فرمود نه بسنگی نمی کند در آن نماز یک روز بلکه اقدر و قدره اندازه کنید برای ادای صلوه خمس مقدار روزی چنانکه چون مقدار

وقت شتافت است بگنجد و بعد از طلوع فجر بگنجد اید نماز فجر را و چون بگذرد وقت مقدار آنچه میان وی و ظهر شتافت میباشد
 بگنجد اید نماز پیشین را و چون بگذرد میان وی و عصر بگنجد اید نماز دیگر را و هم چنین تا تمامی آن روز که مقدار سالی است و برین
 قیاس در روزمانند ماه و هفته ازینجا معلوم می شود که تاویل در ازای روز شش سال و ماه و ثلثت مهوم و اخوان و بلا با آن
 بسین و چون قدر و شوکت حق در هر وقت زیاده می گردد و باطل نقصان می آید و مردم به محنت و فتنه غوی می گیرند آسان
 می گیرند و سختی می رود و کوتاهی نماید باطل است و مناسب این سوال و جواب نه قلنا گفتیم یا رسول الله و ما اسرعه فی الارض
 و صیبت کیفیت شتاب رفتن و جبال در زمین قال کالغیث استدریة الريح فرمود مانند باران که در ونبال اوست با د
 و تواند که مراد غیث اید باشد فیاتی علی القوم فیدعوهم پس می آید و جبال بر قومی پس می خواند ایشان را البوی خود و پند
 خود فیدعون پس ایمان می آرند بوی قیام السما و قمر پس امر می کند آسمان را پس می بار و بای می بارند و الارض فتنبت
 و امر می کند زمین را پس رویا ندهد قروح علیه السلام تمام پس شبانگاه می آید بر ایشان موشی ایشان که با د و رفته بود بچراگاه
 سرج بچراگاه آشتن ستور و سارجه ستور بچراگاه گذر شده طول ماکانت ذری در از زانچه می باشد وی از روی کومان
 چو ذری یعنی ذروه کومان شتر و اعلا سے هر چیز را ذروه وی گویند مراد از موشی موشی است که کومان وی از موشی در از شده
 و استخف و عادی نماید موشی تمام تر و متلی شد بر زانچه می باشد و روی پستانهای وی و اندر خواهر و شیده ترا نچه باشد نگلی بها
 از جهت کثرت اکل و سیری ثم فیاتی القوم پس می آید و جبال قومی دیگر را فیدعوهم فیدعون علیه قوله پس می خواند این قوم را
 پس روی کنند این قوم بر وی سخن اوراد ایمان می آرند بوی فیض و نعمت پس بازمی دارد از ایشان باران باریدن را و از غیث را
 و نبات روئیدن را فیصیحون محلیین پس می گردند قطانده و خشکی کشیده و سختی دیده لیس باید بهیم شئی من اموالهم و مالی که نیست
 در دست ایشان چیزی از مالهای ایشان و میر باطنیه وی گذرد و جبال پورانه فیقول لها اخرج کنوزک پس می گوید ویرانه را
 بیرون آر گنجهای خود و بقیه کنوزها پس پیروی می کند و در پی وی می رود گنجهای آن ویرانه کیسا سبب نخل مانند امیران
 نخل که یکدیگر پیروی از او در ونبال آسمانی روند نخل یعنی گسان شهید عیسیب جمع عیوب است به معنی اسیر نخل و متمر قوم را
 عیوب ایشان گویند و در قول امیر المومنین علیه مرتضی آمده که انما عیوب المومنین و الملل عیوب الکفار فرمود من عیوب
 مسلمانی که متابعت می کنند مراد پناه می جویند بمن و مال عیوب کافران است که بوی پناه می جویند و در ونبال وی می روند
 و در صحیح امیر المومنین ابو بکر صدیق نیز آمده که حضرت مرتضی در مشبه وی فرمود کنت لدین عیوب با بودی تو ای ابا بکر مردین را
 سید و متمر مریور جلالتش با پیتری خواند و جبال مردی را که برست بجوانی یعنی در غایت جوانی و قوت است فیضیه
 بالسیف پس می زند و جبال آن مرد جوان را بچشمیر فیکطعه خلتین ریمه الفرض پس پاره می کند و جبال آن جوان را دو پاره
 مانند انداختن تیر به دهن یعنی فاصله میان دو پاره مقدار یک تیر انداز باشد که بهداف اندازند و بعضی گویند معنی آن است
 که می رسد فربه شمشیر وی مانند رسیدن تیر بهداف و فربه یعنی تیر و کبر نیز روایت است و سکون زامی یعنی قطعه و غرض

از ایشان بر دریا چطوری که نام قره است بواسطه دریاچه اولی است طول وی ده میل فیترون ما میباشد می نوشند هر چه
دوست از آب و غیر آخر هم می گذرنند جماعه از ایشان که پسر است آیند از ایشان فیتون پس می گوید این جماعه لقا کان می باشد
مردان تحقیق بود و درین بحیره یکباری آب قرم بصیرون می بنویسند و الی جیل اطرو و جیل بیت المقدس پسر سیر می کنند تا آنکه می رسند تا جیل خمر
که نام کوپی است بقدر و خمر بختین یعنی درختان بحدیده یا بر چه پوشد چیزی را از درخت و غیره و درین جیل درختان بسیارند ازین
جست اور جیل اطرو نام کردند فیتون لقا فتناس فی الارض پس می گویند یا جوح و یا جوح هر آنکه تحقیق بشنید کسی را که در زمین
بود و مقتل من فی السماء بیاید پس باید که بشنید کسی را که در آسمان است فی رمون بنشایم الی اسما پس می مانند از غنای
خود را بسوی آسمان و نشاب بغم فون و نشاب بنین مجیه سهام و آمدن شاه فیروز علیه السلام با هم مخصوصه و ما پس بازمی گردند خدا
تعالی بر ایشان شرمای ایشان را رنگ کرده شده بخون و میسر بنی الله و اصحابه و حبس و منع کرده می شود پیغمبر خدا که عیسی علیه السلام
است و یاران او که با اویند و جیل طور حتی بکون راس انور لاصد هم خیر من مانه دینار لاصد کم الیوم تا آنکه می باشد سرگاو مرکی از
ایشان را بهتر از صد دینار یعنی فاقه و احتیاج بحدی درمی گیرد ایشان را که کله گاو که از آن قرین اجزای است بهتر از صد دینار
می باشد هر یکی از آنها را امر و زبانی اجزای گوشت را بر آن قیاس کن که چه حال داشته باشد و چه گران بها بود و زو ایشان بعضی گفته اند
که او بر اس ثور ذات ثور باشد که برای درخت و حراقت محتاج شوند بدین و این سخن ضعیف است زیرا که ایشان که در آن روز
محبوس و محصور باشند باز است چه کار بود و فی غلب بنی النضر و اصحاب پس رغبت می کنند و دعای کند پیغمبر خدا که عیسی علیه السلام
دعای کند اصحاب او و در هلاک یا جوح و یا جوح فی سلسل علیه السلام گفت فی نقابم پس می فرستند خدا ای تعالی بر ایشان کرم بار او گردون
ایشان و وقف بفتح فون و غنیمت مجیه که مانی که درین شتر و گوسفند اند و احد نصفه تا بقصون خزی کوت نفس و اصد پس می گردند مرده
و کشته هم چون مردن یکد است یعنی همه یکبارگی میسرنند و هلاک شوند و فرسی بر وزن قتلی جمع فریس یعنی قتل تم بیض بنی النضر عیسی و اصحاب
الی الارض پسر فرود می آید پیغمبر خدا عیسی و فرود می آیند اصحاب وی بسوی زمین فلان کج و ن فی الارض موضع شهر است پس می باشد
وزمین بجای یک بدست الاملا از همه و منتهم مگر آنکه پر کرده است موضع را چلی ایشان و گندگی ایشان و درهم بختین یعنی وسعت
یعنی چربی و اکثر عدایات برین است و بضم ز او فتح تا نیز رواست کرده است جمع ز همه یعنی بوی بد فی سلسل علیه السلام طیرا کا عناق نجبت
پس می فرستند خدا ای تعالی بر بند بار اگر در نهامی ایشان مانند گردن شتر نخی است و نجبت بضم و بکون فاشتران فراسنه
که در گردن می باشند و احد بنی تمیم قطره حرم حیث نشاء الله پس برمی وارند این طیر ایشان را پس می اندازند ایشان را
آنجا که خدا ای تعالی و تقدس خواسته است و فی روایه بطرحهم بالنسب و روایتی آمده است که می اندازند ایشان را به نسل بفتح فون
و سکون تا و فتح بار مودع و موصی است از بیت المقدس و بعضی گفته اند آنجا که بری آید آفتاب کذانی بعضی طوائفی این چنین معج
کرده شده است این افکار و دشمنای شکات بنون و این چنین است صورت لفظ در فتح طیبی و در مجمع البحار از کرمان
مسلیم آورده و تفسیر کرده و در البکری فرودفته در زمین و در قاصد و در باب الامام و فضل الیم گفته مسلیم کنترل هوی من راس

جبل یعنی فرد افتاد ان از سر کوه گرفته که تندی در مدیث و حال قطرحم بالنهیل بخون آورده و آن صحیف است و صواب همان مهبل است
 بهیم و یستوقد اسلمون بن قسیم و نشا بهم و جابهم سبع سین و آتش افزونند سبلان ان کسانهای با جوج و ما جوج و تیرهای ایشان در شمشیر
 ایشان هفت سال جباب کبیر جمیع جعبه یعنی تیر و ان هم بر سبل الله مطرا لاین منه بیت مدروا و بر پتری فرستاده ای تعالی باری
 که نمی پوشد از ان بار ان خانه در فخرتین کلوح که خانه اهل حضرت است و خانه در فخرتین یعنی ششم شتر که خانه اهل سفر است چیزی در جابی را
 یعنی همه جا باران بسیار و جابی می ماند که باران بد آنجا رسد و هیچ و یوار و خیمه از رسیدن باران بهر جا مانع نیاید و لایق بفتح یا بی تحتانیه
 و ضم کاف از کن و بضم یا و کسر کاف از کنان بهر دو آمده است و بهر دو یعنی ستر است فیصل الارض پس می شودید ان باران زمین را
 حتی تیر کما کالزلفه تا آنکه می گذارد از ان مانند زلفه بفتح زای و لام و فاجن یعنی آمده که همه آن معانی مناسب مقام است یعنی جائیکه
 آب در آنجا بر شود و صاف می سازد و یعنی کاسه سبز و خم سبز رنگ چهره چون پر آب باشد سبز رنگ نماید و به معنی صدف و
 سنگ هموار و زمین جاروب زده و بضم زای و اسکان لام نیز روایت است یعنی صحنک کلان و کالزلفه بقاف نیز روایت
 کرده اند معنی سنگ مساوی آئینه و این نیز مناسب است گویا ساخت زمین به جهت کثرت آب مثل آئینه شده که روی و روی
 می توان دید و تم بقال الارض انتی خمر تک پتر گفته می شود زمین را بر ویان میوه خود را و روی هر کنگ و باز بر برکت خود را
 فیومند یا کل العصا به من الرنا نه پس درین روز می خورد جماعه از ده تا چهل انبک انار یعنی انارها چنان بزرگ و پر و دانه آید که جماعه
 کثیر از وی بخورند و سیر کردند و سیطون بفتح هاء و سایه جوید و پناه گیرند بسایه پوست انار است طلال پناه جستن بسایه شبیه کرده درون
 پوست انار را با استخوان سردی که بالای دماغ اوست که مانند قف است کبیر قاف و سکون حار معنی کاسه سرد و قدح
 جوین و مبارک فی الرسل کبیر او سکون سین عمل برکت کرده شود و شیر یعنی شیر و پستانهای شتر و گوسفند بسیار شود حتی ان الله
 من الابل لتکفی لنبی ام من الناس تا آنکه شیر در از ماده شتر بر آئینه بسندگی کند جماعه از مردم را الله کبیر لام و بفتح تیر آمده ناله شیر دار و
 گفته اند که ناله را بعد از از آمدن ماد و ماه یا سه ماه لقوح خوانند بعد از ان لبون خوانند و پیام کبیر فاء و بعضی بفتح آن نیز گفته اند بجزه
 و بیا و بجزه فصیح و اقوی است و بعضی بفتح فاء و تشدید یا خوانده و خطاب می گفته که آن غلط است و بهر وجه معنی جماعه است و او را
 واحد از لفظ او نیست و الله من لبقیر لتکفی لقبیله من الناس و شیر دار از گاو و بر آئینه بسندگی شود قبیله را از مردم و الله من الله
 لتکفی لبقیر من الناس و شیر دار از گوسفند کفایت می کند فدی را از مردم فدی بفتح فاء سکون خا جماعه کثیر از بطن و بطن کثیر از
 قبیله و اما فی معنی عضو مخصوص که در ان است کبیر فاء و سکون اوست معنی کبیر مخصوص بفضو دشته و سکون نیز تحقیق نیست
 که هر دو لفظ موافق اند در حرکات و سکنا ت بفتح فاء کبیر آن و سکون فاء کبیر آن و این که بعضی نفرست نیز منقول از عضو است
 چنانکه لطن شمل بر دو در ان است و هر یکی از دو در ان ناحیه است از ان هم چنین و تفسیر قبیله هم که مذکور است از قبیل الله رب العالمین
 پس در انشای آنکه ایشان هم چنین و باین حال باشند ناگاه بفرستند ای تعالی با و خوشبخت و افتخارند هم تحت ابا هم پس بر می گیرند
 آن با و ایشان را از این بملای ایشان فقبض روح کل مومن و کل مسلم پس می ستانند آن در روح هر مومن و هر مسلم را در کل خود

معلوم شدہ است کہ موسیٰ و سلم ہر دو یکی اند ہر کہ موسیٰ و سلم ہر دو ایک تھے لیکن تفادوی کہ در میان نمند آن است کہ موسیٰ باقی
تصدیق قلبی گویند کہ در باطن است و سلم باعتبار خصوص و انقیاد و اطاعت و مقصود اینجا تاکید و تقسیم است تا هیچ کس بر نزد و سبقت
شرار الناس و باقی می مانند بدترین مردمان تیمار چون فیما تہارج اطمح مختلط می شوند و خصوصیت می کنند و زرین مانند اختلاط
خران و ریک و دیگر بعضی گفته اند کہ مرد جماع مردان است زنان را اعلانہ چنانکہ عادت خران است و ہرج بہمنی جماع آمدہ
ہرج جاریہ جاسما گذافی القاموس تعلیم تقوم الساعة پس بر ایشان برپای شود قیامت روا کہ سلم الا الروایۃ الثانیۃ روایت کرد کہ
حدیث را سلم مگر روایت دوم را وہی قولہ و این روایت دوم قول اوست نظر رحم بالنیل لے قولہ تا قول اوسج سنین رواہ الترمذی
روایت کرد و این روایت ثانیہ را ترمذی و این اعتراض است بر صاحب مصابیح کہ این روایت را در فصل اول آورده است +
و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یخرج الدجال بیرون می آید دجال فیتوجہ قبلہ رجل
من المسلمین پس روی می آرد بجانب وی مردی از مسلمانان فیلقاہ السالح مسلح الدجال پس پیش می آید آن مرد در اجماعہ
باسلح جنگ کہ مقدّمہ لشکر دجال اند و مسلح در اصل جمع مسلح یعنی سرحد کہ جای پوشیدن سلاح است پس از آن ہر مرد
سلاح دار اطلاق کردند کہ نگاہ می دارند سرحد را و مرد اینجا این معنی است فیتقولون کہ این مقدمہ پس سے گویند این جماعہ مسلح و از
مرآن مرد مسلمان را کہ با قصد کردہ کہ می روی فیتقول اعمد الی ہذا الذی خرجت پس می گوید آن مرد مقصود ارم کہ دوم بیونی این کے
کہ بیرون آمدہ است یعنی دجال قال گفت آن حضرت یار اوئی فبقہ لون او مالتوس بر بنی پس سے گویند انجماہ ذر لشکر دجال آیا ایمان
نی آری و لشکر می شوی ہر پروردگار ما فیتقول پس سے گوید آن مرد مسلمان ما بر بنا خوار نیست و صفات پروردگار ما بل جلالہ پوشیدہ گے
یعنی بمان ربوبیت او ما ہرست و اور صفات کمال است کہ نقص بر ابدان راہ نیست و این دجال نہ بران صفات است فیتقولون
انقلوہ پس سے گویند انجماہ بشید این مرد را کہ ایمان نی آرد ہر پروردگار ما فیتقول بعضہم لبعض پس بگویند یعنی ازین جماعہ مر بعضی را
الیس قد نہاکم ربکم ان تقتلوا احد او نہ آیانیت کہ تحقیق نمی کردہ است شمار پروردگار شما یعنی دجال ازین کہ بشید کسی را بی حکم
او و غیر حضور وی فیتقولون یہ الی الدجال پس سے بر نہ این مخرابوی دجال فاذا راہ المؤمن قال پس چون بنی پند اور امور موسیٰ
می گوید یا ایہا الناس نہ الدجال الذی ذکر رسول اللہ ای مردمان آگاہ بشید کہ این دجال نیست کہ یا کردہ و نشان دادہ است
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال گفت آن حضرت یار اوئی فیام الدجال پس امری کند دجال نجس پانیدن آن مرد بر قفا و
بعضی گفتہ بشکم بر زمین چنانکہ گناہ گار آنرا می چسباند تا بر نہ نشان نشیج پس چسپانیدہ می شود فیتقول خذہ و تجوہ پس می گوید
دجال بگیر یہ و بر نہ و سر اور بشکیند فیوسج بسکون داود و تحقیف سین از وسع و در بعضی نسخ بفتح و ادہ تشدید سین الذی وسیع نیز
تصحیح کردہ اند یعنی پس فراخ و نرم کردہ می شود طرہ و بطنہ فراوانیت و شکم آن مرد بزدن و برین وجہ کہ گفتہ شد نشیج صینہ ہنار
مجبور است بیای مودہ شدہ و دما صلاہ از نشیج چسپانی گردانیدن چسپانی را امر یعنی و تجوہ امری است از نشیج چسپانی جرات کردن
در سو این روایت چنانکہ در شرح مسلم گفتہ اصح است و روایت دوم آنکہ فی نشیج چنانکہ گفتہ شد از نشیج و تجوہ نیز امر ازین

هم گنجینه پس کشد آن مرد را پشتر زنده می گرداند اورا بقول پس می گوید آن مرد که بهترین مردم است و الله با کثرت فیک الله بصیرت
منی المیوم تجده سوگند نمودم من در میان تو سخت تر و قوی تر از روی علم و بصیرت از خود چنانکه امروز یعنی امروز که ما هست و احیا از تو
دیدم بعضی من بکذب تو قوی تر شد و میان من و شما به علامت کذب تو که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم هم آن خبر داده بود
غیر به الدجال ان فی کتبک پس می خواهد دجال که بکشد آن مرد را افلا سیط علیه پس برگشته نمی شود و قدرت داده نمی شود و دجال را
بر قتل آن مرد متفق علیه ۴۷ و عن ابی هریره عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال باقی اسج من قبل المشرق می آید مسیح
و دجال از جانب مشرق بهشت المدینه در حالی که مقصد او مراد او در آمدن مدینه مطهره است حتی نیزل و بر احد تا آنکه فرود می آید زیرا
کوه احد که بر سیل اندیشه است ثم تصرف الملایکه و جبهه قبل الشام پشتری گردانند و قشکان روی او را بجانب و لایت شام و
می رود آنجا و سنانک سبک و آنجا نیی در شام هلاک می گردد و چنانکه گذشت که عیسی علیه السلام بیابان که از قریات شام
است اورا می کشد متفق علیه ۴۸ و عن ابی بکره عن ابی صلی الله علیه و آله وسلم قال لای غل المدینه عیب اسج الدجال در
منی آید اهل مدینه را و راهی یابد بایشان ترس سج دجال نماید مسدود ابواب مدینه را در آن روزی که دجال آید هفت
در است علی کل باب مکان بر هر در و در شسته نگاهبان اند و در باقی می کنند و نمی گذارند اورا که در آید و راه انجاری ۴۹ و عن
فاطمه بنت قیس فرشته فریب فریب بن مالک بن النضر اخذ مناک بر قیس از مهاجرات اول بود خداوند جمال و عقل و
کمال و بود تحت ابی عمر بن حفص بن الغیره و چون وی طلاق داده آن حضرت اورا ای اسامه بن زید خواست و این حدیث
در باب العده مذکور شده است قال سمعت منادی رسول الله گفت شنیدم مؤذن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بنیاده
که ندای کرد و آوازی داد و این کلامه صلوٰه جامع نماز جمع کننده مردم است و این کلامه است که برای ترغیب و طلب نمازی گویند
تا بیایند مردم و جمع شوند چنانکه در نماز خوف و کوف و در زمان شریف می گفتند فوجبت الی اسجد پس بیرون آمدن من بسوی محبت
مع رسول الله پس نماز گذارم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فلما قضی صلوٰه جلس علی المنبر پس چون تمام کرد آن حضرت
نماز نشست بر منبر و بهوضیح و حال آنکه آن حضرت خنده می کند فقال یلزم کل ان مصله پس فرمود باید که لازم گیر و هرگاه
جای نماز خود را و در آنجا که نماز گذارده است نشسته باشد و بهر غیر و ثم قال بل تدرن من جمعتکم پشتر فرمود یا درمی یابید که به
چه جمع کرده ام شما را قالوا الله و رسوله اعلم قال انی والله ما جمعتکم لغریبه ولا ربه فرمود بدرستی که من بجهت سوگند گردنیا و مردم
شما را از جهت امری مرغوب مانند عطا و نه از جهت امری محبوب مثل غدا لکن جمعتکم لان تیما الدوی و لیکن جمع کرده ام شما را
از جهت آنکه تمیز داری که مغرب است بعد از الله اردو در نام تبه است که نسبت بوی عبداللار گویند صحابی مشهور است
احوال دی در موانع نوشته شده است کان رجلا نصرانیا بود این تیم داری مردی نصرانی فجا و اسلم پس آمد و مسلمان
شد و مدتی حدیثا و خبر داد مرا چیزی که واقف الذی کنت اصنکم بعن اسج الدجال موافق افتاد خبری را که بودم من که
خبری و آدم شمار از اسج دجال نیی خواهم که شنوا نم خبر تیم داری که تا موجب دیادت یقین شما بود و خبر بجا نه مقرون گردد

و بر زبان بیان می نمود و مدتی اندر کلب فی سفینه کجریه خبر داد و میتم داری که سوار شد کشتی دریایی را مع کشتیان رجلا من جسم و جذام باسی مردار طعم بفتح لام و سکون خا و بحیه محله است ازین و بدنام بنیم جمیع غذای بحیه نام قبیله است از بنجد و مردار و سفینه کجریه کشتی بزرگ است که در دریای میرود نه نذوق خورد که در آنها گرد و دویست گویند که تقیید سفینه بکجریه برای تمیز و احترام از اهل است که در سفینه بر می گویند و این سخن ضعیف است زیرا که در مدیته فراوان بسیار است که دلالت دارد بر آنکه مرا و کشتی متعارف است پس احتیاج باین تقیید و تمیز نبود و غلب هم الموح شهرانی البحر پس بانی کرد با این کشتی سواران موح تا یک ماه در دریای معنی انداخت و در دریای ایشان را در غیر جهت مقصد چه غلب غلبی را گویند که در وی فائده و مرفض مفید نبود فار فادو الی جزیره صین تغرب الشمس پس نزدیک بودند سفینه را بسوی جزیره در هنگام فرود رفتن آفتاب و از فائز و یک گردانیدن کشتی بکناره مجلسوانی اقرب السفینه پس شستند و کشتیهای خود که همراه سفینه بود و اقرب بفتح حظه و ضم راجع قارب بکسر و ففتح آن به معنی کشتی خودی که همراه کشتی بزرگ می باشد مثل آب کونل تا حویج از سواحل نصفا کشته فذلوا الجزیره پس آمدند جزیره را جزیره موصی کتاب کرد او کشته باشد و در گرفته قلعیتهم و ابه کثیر لشمر پس شش آمد ایشان را چار پای بسیار درشت موسی فی اصرار مله موسیهای سبط و دم اسپ ابله دم لایه روم ما قبله من دبره من کثرة اشتر چنانکه در بنی یا بنده پیش او از پس او دینی دانند که پیش وی و پس وی که ام است از بسیاری موسی قالوا و یک مانت گفتند ای مرد داس بر تو چیست ما بهیت تو جوی یا انسی و باجه کاره و شان تو چیست قالت انا الجسامه گفت من جسامه ام که با سوسی می کنم و دیگر نام خبرهای آفاق را به حال اطلقوا الی هذا الرجل معی الدبر برید بسوی این مرد که در ویرست و در کلیسای ترسیان و موصوئه را بهیا گویند فانه لی خبر کم بالا شواق زیرا که وی بسوی شنیدن خبرهای شمال بسیار شوق دارد قال گفت میتم داری لما سمعت لسا رجلا هرگاه که حکم کرد این دایه فنام بهو برای ماموی را فرقتا شما ان تكون شیطانا تریدیم از وی که باشد وی شیطان در لباس حیوانی در آمده قال فاطلقنا سرا عا گفت میتم داری پس رفتم با شما بان بسوی دیر حتی دخلنا الدیر تا آنکه در آیدیم و دیرا فاذا فیهم عظم سان ما را ایناه قطه خلقا پس ناگاه در وی بزرگ و مهیب و قطیع تراویست که نه دیده باشیم ما و در زمان ما منی هرگز از وی مملکت و شد و نفاق و سخت ترین پستی که نه دیده باشیم از وی بند و نفاق بکسر و او و فتح آن چیزه که بوی محکم بنده مجموعته و اولی غنقه در عالی که جمع کرده شده و بسته شده است دستهای او بسوی گردن می بایند کعبه ای کعبه باطله میان دو زن او و تا پاشتمای او باهن قلنا و یک مانت گفت و ای چه چیزه تو اگر چه دانستند که از عین آدمیان است اما چون بر صفتی دیدند بر خلاف صفات آدمیان شک کردند و راهیت وی که بهیت قال گفت آن مرد قدرتم علی خبری تحقیق قادر و شتمن شده ایشما بر خبر من یعنی من خبر خواهم و او شمار از عمل خود قاضی و میتم پس خبر دهم مرا که شما چه چیزه دیدید کسید و چه حال دارید ما بهیت ایشان خود معلوم است که آنها مانند ما بهیت سوال ایشان او نیز از ما بهیت سوال کرد و قالوا نحن اناس من العرب گفت ما آدمیانیم از عرب که کلبانی سفینه کجریه سوار شدیم در کشتی دریایی غلب بنا البحر شهر افس بازی کرد

کامیاب و دنیا نیک ماہ قد قلنا الجیزہ پس در آیدیم این جزیرہ را نفیست و آب و آہلب پس پیش آمد مار او آہلب موسی غلیظہ تعالیٰ انما چاہستہ
 ائدہ و الی ہذا فی الدریس گفت آن دایہ بن جاسوس خبر نام قصد کنید و بروید بسوی این کس کہ در ویرہست فاقبلنا ایک سر را پس
 روی آوردیم ما بر توشتا بان نقال خبر و فی عن نخل بیسان گفت آن انسان خبر دہید ما از درختان خرمای بیسان بل شتر آیا
 میوہ می دہد و بیسان بفتح مومدہ و سکون شنایہ قریہ است در شام و منشی ست بیامہ و در شارق الانوار گفتہ کہ بیسان در چہ
 جسامہ از بلاد مجاز است بیسان دیگر در بلاد شام ست قلنا نعم گفتیم آری میوہ می دہد نخل بیسان قال اما انما توشتک ان لاخبر
 گفت آگاہ بشید بدستی کہ این نخل بیسان نزدیک است کہ میوہ نہ بند اشارت کرد و بقرب قیام است قال خبر و نے
 عن بحیرۃ الطبریۃ بل فیما ما گفت خبر دہید ما از دریا چہ طبریہ آیا است در وی آب و طبریہ بفتح ط و با مقبہ است از اردن
 و طبریانی کہ از ایدہ مدیث است منسوب باوست قلنا ہی کثیرۃ الماء گفتیم ما آن بحیرہ آب بسیار دارد و قال ان ما دایہ توشتک ان
 یدیب گفت کہ آب وی نزدیک است کہ برود و توشتک گرد و قال خبر و فی عن عین زغر خبر دہید ما از چشمہ زغر عین ای مجہ و
 عنین معجمہ منقوشہ شہریت معروف در جانب قبلی شام بل فی لعین ما دایہ است در آن چشمہ آب و بل یرع اطہار اہل العین و آیا
 زراعت می کنند اہل آن بلکہ بان آب چشمہ قلنا نعم ہی کثیرۃ الماء و اطہار یرعون من ما دایہ گفتیم آری آن چشمہ آب بسیار
 دارد و اہل آن زراعت می کنند از آب وی قال خبر و فی عن نبی الایمین ماضل گفت خبر دہید ما از پیغمبر ایسان یعنی
 عرب کہ چہ کردہ این بر عقاد بعضی یہود است کہ نبوت حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم عقاد دارند اما مخصوص
 بعرب دارند و این تعریف است از ان ملعون یہودن حضرت موسی مبعوث بنا و ان و جاہلان خدا کہ اللہ قلنا قد خرج من مکہ تو
 نزل بئرب گفتیم ما بتحقیق بیرون آمد آن پیغمبر از مکہ و نزول کرد بئرب کہ نام قدیم مدینہ است قال اقاتلہ العرب گفت آیا
 مقاتلہ و کارزار کردند و پر اعراب قلنا نعم گفتیم آری مقاتلہ کردند و اعراب قال کیف صنع ہم گفت چگونہ سالہ کرد و
 باعراب فاخبرنا ہ انہ قد طر علی من یلیہ من العرب و اطاعہ پس خبر دایم اور کہ آن پیغمبر بتحقیق غالب آمدہ کسی کہ متغلب و نزدیک
 بود اور از عرب و اطاعت و فرمانبرداری کردند آنہا اور اقل اما ان ذلک خیر لہم ان بطیعہ گفت آگاہ بشید بدستی کہ آن
 بہتر است مرا ایشان را یعنی اطاعت کردن ایشان مرا و اور او این احترام ست از وی بفضل آن حضرت صلی اللہ علیہ و
 آلہ وسلم حکم فطرار و از حجت آنکہ نبود مر اور ادرین حال غرض در انہما کفر و انکار دین پس پوشیدہ داشت با مراد و
 خیریت در دنیا است و انی مجرم عنی انی انما اسبح و تحقیق من خبر دہندہ ام شمار از حال خود کہ من تحقیق میسم و انی پوشک
 ان یوزن لے فی الطریح فاخرج و من قریب است کہ اذن کردہ شود مر اور بر آمدن پس بر ایم فاسیر فی الاہل پس گیریم
 در زمین فلما اوع قرۃ الایہ بلہما پس نگذارم من اسبح و یہی را اگر آنکہ نزول کنم و فرود آیم اور انی اربعین لمیۃ و جہل شب غیر
 مکہ و طیبہ جز کہ و مدینہ و طیبہ یکی از نامہای این بلکہ منظرہ طیبہ است و اور انما است تجاوز از حد بعضی از این در اول
 کتاب جذب القلوب ثبت یافتہ است و تغیر وی از مدینہ طیبہ متضمن خیانت و نجاست نفس ثانیہ اوست کہ ساحت

خرمین طبعه از وی تهرود مقدس خواهر بود و این لفظ بی اختیار بر زبان وی جاری شده و احتمال دارد که آن حضرت یا راوی قیس
 باین اهم مناسب مقام ویده ذکر کرده باشد و الله اعلم بما یجوز من ان علی کتایبها مکروه طبعه حرام کرده شده اند برین هر دو کمال اروت
 ان اذعل و احد انها هرگاه که خواهم که در آیم کی را از ان دو موضع استقلنی ملک سیده السیف مسلما پیش می آید هر فرشته که
 در دست اوست شمشیر آینه و در قاموس گفته که صلت شمشیر صقل ماضی و فی الصراح صلت و فتح شمشیر زون صلت و بالصف
 ضربه به یسعدنی معنا بازی دارد و از ان دان علی کل نقب منها ملائکه یحسونها و بدستی که بر هر راه از طبعه فرشتگانند که با سینه
 می کنند و ارا قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و طعن بنجره تفتی المنبر گفت آن حضرت این کلمه را از وی مخرج خود که در دست
 داشت و منبر و منبر بکبریم و سکون خا و مجبه و فتح صمد و محله پیری که در دست گیر و او را آدمی و تکیه کند بوی مثل مصفا و مکتفه
 و مانند آن هزه طبعه هزه طبعه یعنی المذنبه این طبعه است سه بار که فرمود از محبت ایتماج و سرور و اظهار فیض و
 امتیاز وی از میان سایر مواضع و بلاد الابل کنت مدتی که آگاه باشید آیا بودم من که خبری و ادم شمارا باین خبر فقال الناس
 نعم گفتند آری خبری و ادوی ما را باین خبر الا انه فی بحرا هم آگاه باشید که دجال در دریای شام است او بحر ائین یا در دریای
 بین لابل من قبل المشرق مابین بلکه از جانب مشرق می آید و می بیند دجال و مادر مابوز امل است و صله کلام است و نافی نیست
 که اقال قاضی عیاض فی المشرق و طبعی در شرح این لفظ و اعراب آن و جمعی ذکر کرده باشند متعدد آن را موید ساخته است
 و ادوی سیده الی المشرق و اشارت کرد آن حضرت برست مبارک خود بوی مشرق چون حق جل و علا قیام قیامت را بهم گذارند
 و بقیع خبرند اده اوقات علامت از امتحین نخته است آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مکان بند کردن دجال را درین
 اماکن گفته بر مردم بهم داشت با غلبه طن در آخر آن و آن نیز متعین نیست چرا که در آنجا نب است از غیر تعین موضع مخصوص و این
 معنی نفی دو احتمال اول و اثبات ثالث که فرمود لابل من قبل المشرق و احتمال دارد که تردید میان این اماکن به جهت انتقال و
 باشد از بعضی بعضی و الله اعلم و راه سلم و هود عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال را بیتی البیضاء
 الکعبه آن حضرت فرمود دیدم من خود را در خواب مشب نزد کعبه فرایست و جلا آدم پس دیدم مردی گندم گون را کاس حسن ما انت
 را از من آدم الرجال هم چونیکوترین آنچه بیننده نواز مردان گندم گون که لقمه مر آن مرد را موی ست نزدیک بدوش رسیده کاس
 ما انت را اسن لقمه قدر غلبا هم چونیکوترین آنچه بیننده نواز مویها بصفت مذکور تحقیق شانه کرده است آن مرد موی را لقمه
 تقطر ما پس آن مویهای چکله از وی آب کنایت است از غایت نصارت و نظافت مشکا علی عواقب بعلین تکیه کنند
 بر دوشهای و در و طیف بالیت طواف می کنند خانه کعبه را نشاءت من هذا پس پسیدم که کیت این مرد فقالوا هذا السج
 ابن مریم پس گفتند این سج ابن مریم است قال گفت آن حضرت تم اذا انار جل جده قطا پسترا ناگاه من گذرنده ام بر دوش
 خنکله موی خود را لعین لعین کوی چشم است کان عینه عینه طافه کویا که چشم او را گوردانه اسف بر آمده یا بی نور است چنانکه
 گذشت کاسه من را بیت من الناس باین قطن هم چو مشابیه ترین کسی که دیدی نو یا دیده ام من از مردم را سب بر سینه می طلب

و مشکلم هر دو خوانده اند باین مطن مراد همان عبد العزیز بن قطن است که ذکر او گذشت و کاف و کاشف زائد است و آنجا چه
 علی مکتب و علی بن طیف بالیت در حالی که نموده است هر دو دست خود را بر دو گوش و دو موطاف می کنند آن مردی که کعبه طشت
 من نذر این پسید کمیت این مرد و قالوا اند اسج الدجال پس گفتند این مسیح و جال است متفق علیه اینجا اشکال می آرند
 که دجال کافر است اما با طواف چکار و جواب می گویند که این از مکاشفات آن حضرت است در رویا و تعبیرش نیست
 که آن حضرت را نمودند که دوزی باشد که عیسی علیه السلام گرد این برگردد از برای اقامت آن و اصلاح خلل و فساد آن
 و دجال نیز گرد این برگردد از برای قصد و افساد و اختلال آن که اقال الطیبی پوشیده نمائند که کفار قیض در باطیت طواف میگردند
 پیش از آن که نمی کرده شوند از قرب مسجد حرام اگر دجال نیز می کرده باشد محدویت و نیز از اینجا چه از طواف کافر و خارج
 لازم نمی آید و نهی از طواف مشرک در خارج است فانهم و فی روایه قال فی الدجال و در روایتی آمده است که آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم گفت در وصف صورت دجال رجل اجمر جیم مری سرخ تن و از عبد الراس جنگله موی سر او و طویله
 الیمنی کور چشم راست اقرب الناس بشبهه ابی قطن نزدیک ترین مردم بوی از روی مشابهت این قطن است و ذکر و ذکر
 کرده شد حدیث ابی هریره که او شش این است لا تقوم الساعة حتی تطلع الشمس من مغربها فی باب ملاحم و در باب ملاحم که
 گذشت و ستمه که نزدیک است که ذکر کنیم حدیث ابن عمر که او شش این است قام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی الناس
 فی باب قصه ابن اصبه و انشاء الله تعالی و این هر دو مصلح و در باب علامات بین یدی الساعه مذکور اند و الفصل الثانی و عن
 فاطمه بنت قیس نے حدیث تیم الداری از فاطمه بنت قیس در حدیث تیم داری که هم از فاطمه بنت قیس که روایت مسلم گذشت بجای
 فقیهیه و ابی طالب الی آخره و روایت ابی داؤد از فاطمه مذکور این چنین آمده که قالت گفت فاطمه قال گفت تیم داری فاذا انا با مرأة
 شجره ما کس ناگاه من مقرون باز نه ام که می کشد موی خود را از درازی قال گفت تیم داری ما انت بیعتی تو و کیست
 قالت گفت آن زن انا الجاسه من جاسه ام که خبر نامی رسانم بدجال از هب الی ذلک القصر و بجانب آن قصر
 که بی من فاتیته پس آدم آن قصر را فاذا رمل یجر شعره پس ناگاه درین قصر مرده است که می کشد مو
 خود را اسلس فی الافلال بنده کرده و بسته شده است در علما نیز و فیما بین الجاه و الارض منبذ و اضطراب می کند
 در میان آسمان و زمین نقلت من است پس گفتیم یتی تو قال انا الدجال گفت من و جالم ذکر کردن آن لعین خود را باسم دجال
 از جهت قیض نفس خود است باسم علم اگر چه به جهت اشتقاق اصل لفظ حقارت نفس لازم آید یا تواند که آن حضرت ذکر
 وی باین اسم کرده باشد نقلاً بلهنی رواه ابو داؤد و آنکه فی القتی که درین دو حدیث واقع شده است که در اینجا جاسه را
 دایه گفته که بیرون عام در چهار پایست مثل است و اینجا امره خوانده جواب می گویند بآنکه شاید که دجال را دو جاسوس باشد
 یکی دایه و دیگری امره و یا آنکه دایه اصل وضع لغت به معنی چننده بر زمین است و تخصیص به چهار پایست بحسب عرف عام است
 و در قرآن مجید استعمال دایه یعنی لغت بسیار آمده است و این معنی شامل است امره را و بآنکه احتمال دارد که باشد شیطان باشد

کہ مثل می شود بر صورت که خواهد بود این احتمال در دو وجهی است و اما بس اخبار عالم از دایہ یا امرایہ بعید است مگر آنکہ مراد
 اخبار مرکب باشد کہ در نوامی می گذرند و مانند علم مخالفت درین دو حدیث باین وجه نیز هست کہ سائل و منی طلب در پیش
 مسلم جماعہ اند کہ تیمم داری در میان ایشان بود و درین حدیث سوال و جواب مخصوص تیمم داری داشته و این مخالفت تمام
 کہ سائل جماعہ باشند و چون تیمم داخل است نسبت سوال بوی نیز باز است یا سائل و منی باشد و نسبت آن بجماعہ
 نیز درست است چون یکی از جماعہ کاری کرد نسبت آن کار بجماعہ می کنند بر طبق قول مردم بقتلہ بنوفلان ۲ و عن عبادہ بن ہشام
 عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال گفت آن حضرت انی قد علمت عن الدجال حتی خشیث ان لا تقبلوا من خبرہ ادم
 شمار از دجال خبرهای متعدد و در گذرہ تا آنکہ ترسیدم کہ مباد کہ نقل نکنید و تفہیمہ حقیقت حال او را و کذب او را متعجب شود
 بر شما حال او پس باید کہ نقل کنید و بفہمید و شہید گردید و بر شما بعد از ان بیان کرد حال او را تا بفہمند قبول خود ان اسلم الدجال
 فقیر دجال کوتاہ قدر است اگر چه جسم عظیم بطین است انج تقدیم عاجیم آنکہ در وقت راه رفتن ہر دو پای وی از یکدیگر
 دور افتد و در قاموس گفته آنکہ صد و قدین او در شش نزدیک افتد و پاشنہا دور جد جگہ موسی امور کو مٹوس لعین
 محدود ہوا کردہ شدہ چشم لعیت بناتیتہ و لا حجر از تقدیم حجم بر عینے نہ بلند بر آئیندہ است چشم او نہ بہت و بدرون فرو رفتہ
 و تطبیق میان احادیث کہ بعضی دلالت دارد بر توفیق پس سابقاً معلوم شدہ است فان کہیں علیکم پس اگر
 التباس داشتہ باشد کردہ شود بر شما عینے و حال او شبہہ راہ یابد فاعلموا ان ربکم لیس باخو پس بدانید ان مقدمہ تفسیر و اید
 کہ پروردگار شما تالی شانہ کور نیست رواہ ابو داؤد و ترمذی و ابن ابی عیینہ بن ابرح قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 رواہ است از ابو عبیدہ بن ابرح کہ در صحابہ عظام و عشرہ مبشرہ و این این است گفت شنیدم آن حضرت را
 بقول انہ لم یکن نبی بعد نوح می گفت بدستی کہ شان این است کہ نبود هیچ پیغمبر بعد از نوح الا قد اندر الدجال قومہ را آنکہ
 تحقیق رسانیدہ است آن پیغمبر از دجالی قوم خود را و بہ تحقیق گذشت کہ نوح نیز رسانیدہ است از وی قوم خود را پس مراد
 بقول او بعد نوح بعد از اندر نوح است نہ بعد از وجود نوح وانی اندر کومہ و بدستی کہ من می رسانم شمار از وی توصیف نما
 پس وصف کرد و بیان کرد آن حضرت حال دجال را برای ما قال لعلمہ سید کہ بعض من رآنی فرمود شاید کہ نزدیک بود کہ وہا بہ
 اورا بعضی از ان کان کہ دیدہ است مرا اجمع کلامی پاشنیدہ است کلام مرا یعنی رسید بوی خبریکہ من دادہ ام از وی
 اگر چه بعد از طول زمان باشد یعنی وجود و فرموی یقین است و وقت آن مبہم اگر چنان باشد کہ بعضی اصحاب من دریافتند
 می تواند الا دیگر ان کہ بعد از ایشان بیایند البتہ خواہند دید و چون خبر مرا کہ از وی دادہ ام شنیدہ ایم باید کہ بریقین خود
 باشد قالو گفتند صحابہ یا رسول اللہ کیف قلوبنا یوسدس یگوانہ باشد و لہامی ماروزی کہ در یام اورا قال شہد
 یعنی کہ یوم فرمود چنانکہ بہت دہامی شما امروز او خیر یا بہتر ازین باشد یعنی ہر کہ ایمان ثابت مستقیم است دل
 او ثابت است و هیچ اندیشہ نیست چنانکہ الان منکر است اورا در ان زمان نیز منکر خواہد بود بلکہ منکر تر کہ ہما سہ

[illegible]

احمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عن الدجال گفت منیرہ پر سید بیچ یکی آن حضرت را از احوال دجال اکثر مسائلتہ بغیر از آنچه
 پرسیدم من اور او انہ قال لی ما یفکر ویدرستی کہ آن حضرت گفت فرا زبان نمی کند ترا یعنی مگر از منی سازد ترا و لطف و حمایت
 الہی کفایت می کند ترا قلت انہم یقولون ان موجب خبر و نہ ما گفتہ من کہ مردم می گویند کہ با وی کوه نان است و جو بہشت پس
 یکی اگر گرسنہ شود و نشنہ گرد وصال با خطرا کرشہ چکار کند قال ہوا ہون علی اللہ من ذلک گفت آن حضرت دجال خوار است
 بر خدا ازین کہ پیدا کند بر دست او اشتال باین امور حقیقہ و آنچه ظاہری شود بر دست او و ہر باطل و صورتہای بی حقیقت است
 و او را قدرت نیست بر ہنلال تو شک یک مومن کہ یقین دارد و دروین بلکہ ہر چیزی بنید از وی از خوارق موجب زیادت یقین
 می می گرد و بکذب او متفق علیہ ۲۲ و عن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال یخرج الدجال علی حمار اقرہ و لون
 می آید و دجال بر خنفسید و در قاموس گفتہ کہ قرہ رنگ مائل بسبزی یا سرخی کہ در وی تیرگی است ما بین از نیہ سبعون با عاصاف
 میان دو گوش او ہفتاد و پنج است و باع و دمازی آنچه میان ہر دو ذراع و میان ہر دو دست باشد فی السراح باع و بوع ہفتم کل
 رواہ البیہقی فی کتاب الحبث و انشور ۱۱ باب قصۃ ابن صعیب و او ابن صعیب نیز گویند و نام وی صافست و بعضی گویند

عبداللہ دومی از یہودی مدینہ است و بعضی گویند وخیل بود میان ایشان و بود دومی چنبری از کہانت و بحر و جبل امر وی آنست
کہ دومی فتنہ بود کہ مبتلا و متحج گہر دانیدہ شدہ بودند بوی سلمان و احوال وی مختلف فیہ ست و صحابہ بر این دومی اختلاف بود
پس بعضی بر آنند کہ وی و جبال معبود بود کہ در آخر زمان بر آید و مردم را گمراہ گرداند و اکثر بر آنند کہ این نہ آنست و لیکن انجیل
و جبالان ست کہ باعث فتنہ و فساد و ضلال و ضلال اند چنانکہ در خبر آمده است کہ درین بہت و جلالان باشند کہ گمراہ و گمراہ
کنندگان باشند و دلیل این طائفہ آنست کہ دومی در اول اگر چہ کابن و ساحر بود ولیکن در آخر سلام آورد و اورا

فرزند آن شدند و وی در کوه مدینه می بود و جمال کافر باشد و او را فرزند آن نباشند و از در آمدن که مدینه ممنوع بود و بعضی بر آنند که وی جمال مسعود بود و کفر و عدم او را و منع از ورود آمدن که مدینه و علامات و صفات دیگر که در شان و جمال و رد و یافته و در دست موجود نبود آن احوال و جمال است بعد از خروج اما استدلال کجاست تیم داری بر آن ناتمام است و باطله حال وی سبب است و بر آن حضرت نیز درین باب وحی نشد و سبب و شتمند چنانچه از مادیث باب معلوم گردد و الله اعلم، الفصل الاول

عن عبد الله بن عمر بن الخطاب رضي الله عنهما اطلق مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في رملين صحابيين شهدا عنهم قبل ابن صياد ورايت ست از ابن عمر که معرفت همراه آن حضرت و گردوی از اصحاب آن حضرت بجانب ابن صیاد و حتی و جدوده طیب مع الصبیان تا آنکه یافتند او را که بازی می کند با کودکانی اطمینانی مغاله اطمینانیتین قصر و بر بنای مرتفع و بر حصن مینه کجایه جمع اطام و اطوم و بنی مغاله بفتح سیم و تخفیف نین معجمه نام قومی است از یهود و قد قارب ابن صیاد و یونس حکم و حال آنکه تحقیق نزدیک رسیده بود ابن صیاد در آن وقت بلوغ را فلم یشر پس خبردار شد ابن صیاد و آمدن آن حضرت و اصحاب وی حتی قرب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم طریقه رسیده تا آنکه زو آن حضرت پشت ابن صیاد را بدست خود تم قال اللهم انی رسول الله پسر گفت آن حضرت آیا گواهی می دهی که من پیغمبر خدا ام فنظر الیه فقال پس نگاه کرد و ابن صیاد بسوی آن حضرت پس گفت اللهم انک رسول الامیین گواهی می دهی که پیغمبر بیانی نبی عرب چه اکثر از ایشان خوانده و توبه شنیده این بافقاد بعضی یهود است که رسالت آن حضرت را منکر نشوند لیکن مخصوص به عرب دارند و این سخن وی از قبیل ابامیل است که شیطان بجا بنان القامی کند و متناقض است چه بنی صادق باشد و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دعوی نبوت عام کرد و تخصیص بعرب باطل باشد ثم قال پسر گفت ابن صیاد و بان حضرت اللهم انی رسول الله آیا تو گواهی می دهی که من پیغمبر خدا ام فرمته البنی صلی الله علیه وآله وسلم پس بر هم چپانید آن حضرت اعضا و ابن صیاد را بر همه گیر و استوار گرفت او را و در من بفتح او صدا و محایه استوار کردن و بر هم چپانیدن و دو چیز را و بنا و مخصوص بنیا و استوار را گویند و در بعضی روایات و فتنه البنی بفار و صدا و محایه نیز آمده یعنی ترک داد و را که داد و ترک داد و احوال کردن او را از اسلام از جهت عدم نفع و تاثیر در وی ثم قال پسر گفت آن حضرت آمنت باشد و بر سر ایمان آوردم بخدا و پیغمبر آن او و این حسن ادب است در رد و انکار بروی از جهت عدم احتیاج تبصیر و رد و انکار و ظهور و بطلان دعوی وی و درین نوع شکایت و اسکات است مراد او بعد از ظهور حقیقت حال نفسی که کرد بر دو انکار وی و زجر و طرد کرد و او را بقول خود بخشد فلان تعدد و قدرک و این او غلط است و در زجر و منع ثم قال لابن صیاد ما ذا احری پسر گفت آن حضرت باین صیاد و بقصد کشف و امتحان حال وی تا ظاهر گردد کذب دعوی رسالت وی بر همه آیا چه چیزی می بینی تو قال یا نبی صادق و کاذب گفت ابن صیاد وی آید مرا گاهی شخصی راست گویند که می آرد و نزد من خبر راست را و گاهی شخصی دیگر دروغ گویند که می آرد و خبر دروغ را یعنی بعضی خبر راست می آید و بعضی دروغ می آید

چنانکہ معلوم کا بہتان ہے کہ شیاطین القامیٰ کہند ہر ایشان خبر نای راست و دروغ را قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم غلط علیک الامم الخلیفہ و قبیس کردہ شد بر تو حال تو دمی آید تر شیطاں کہ غلطی کند از زبانین خدا ہر شد دعوی بطلان رسالت از دوی چہ رسول را خبر کاذب نیاید دوی بزبان خود بدان افترا کرد و این حال کا بہتان را باشد پیغمبران را قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بعد از ان گفت آن حضرت بقصد امتحان و تحقیق حورو کمانت و تخلیط حال وی الی جنات مک عنیا بدستی کہ من پوشیدہ ام و ضمیر و شستہ ام برای تو امری پوشیدہ رہی بر وزن فصیح و غنیترہ بر وزن فصیح و دجبا بوزن مہم امری پوشیدہ را گویند و روایت در حدیث جنئی است و دجبا نیز روایت آمدہ چنانکہ در حق سجانہ و جو الہی بخرج الجنائس فی السموات و الارض مراد جنبا سموات باران است و جنبا الارض نبات جنبا الہیوم تانی السماء بدخان سین و پوشیدہ آنحضرت از برای او این است را کہ در وی ذکر دغان است فقال ہو الخ پس گفت ابن صیاد آن مہی و رخ است و فی بعض دال و فتح آن بہ معنی دغان آید پس نیافت وی از ان خمی مگر گچاں لفظی ناقص بی آنکہ تمام آیت دریا بدین نیز بر عادت کا بہتان است کہ شیاطین کلمہ از کلمات در برودہ باشند القائلین و احتمال دارد کہ آن حضرت یا بعض اصحاب آیتہ بدین کلمہ کردہ باشند پس شیطان از شنیدہ و بروی القا کردہ فقال احسان فلن نقد و قد مک چون خدا ہر شد کہ حال وی حال کا بہتان است کہ بعضی خبر کا ناقص بالقامی شیاطین دریا بند پس گفت آن حضرت و دژو پس رو پس تجا و زنی توانی کرد قدر خود را و در زنی گذری از مرد و مرتبہ خود کہ صد قدر و مرتبہ کا بہتان است از اطنان بعضی از نباتات ناقص و نا تمام و دعوی مکن نبوت را کہ آن نہ مدست و احسان کلمہ زجر و استمانت است کہ برای راندن سنگ و خاک گویند تا نزدیک مردم نیامند و اینجا تکلفی نیست کہ بعضی فراح گفتہ اند کہ شمار و احسان حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم این آیت را اشارت است بآنکہ وجاہ را صبی علیہ اسلام بیشہ نزدیک بکوی کہ نام و جبل دغان است و این بنا برطن و جالیست اوست و تعریف است بقتل وی قال گفت عمر یا رسول اللہ تا ذون لی فیہ اضر ب خفہ تلم و ستوری ہی دجی مراد ریشاں ابن صیاد و کہ بزخم گردن اورا قال رسول اللہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ان مکن ہو لا تسلط علیہ اگر باشد ابن صیاد و وجاہ معصومہ را گردانیدہ و برگشتہ فی شوی نو بروی و دمی تو فنی گشت اورا زیرا کہ کشندہ او بیست است علیہ اسلام و ان مکن ہو و اگر نباشد وی وجاہ ظاہر یک نہ فتنہ پس نیست مینی ترا در کشتن وی زیرا کہ و سہ ذمی ست و از یہود است کہ اہل ذمہ بودہ اند و درین وقت وی نابالغ نیز بود قال ابن عمر اطلق بعد ذلک رسول اللہ گفت ابن عمر رفت مہمانان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و ابی بن کعب الانصاری و ابی بن کعب نیز ہمراہ آن حضرت بود یومان لخل لے فتما ابن صیاد در حالی کہ قصدی کنند و رفتان خوار کہ در وی ابن صیاد وی بود و مطلق رسول اللہ پس در ایستاد پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم متقی بکنز لخل پناہی جویرہ بشاخصای فرما و بہو یخبل ان یسمع من ابن صیاد و شیطا قبل ان یداہ و حال آنکہ آن حضرت طلبے کند بہمانی و پوشیدہ کہ کشندہ از ابن صیاد و خمی را پیش از آنکہ بہیند اورا و قتل در اصل فریب و فدا دین و ابن صیاد و مطلق علی فرا شہ و حال آنکہ ابن صیاد بہ پہلو افتادہ است بر بانیہ خراب خود فی تخلیط پیچیدہ در یادوری لہ فیما نخرمہ مران صیاد اورا در ان تخلیط

تعلیفہ زعفران است بدو زای عجب کلام تنہائی کہ نمیدہ نشود در مرہ بدو را مصلحتی رواست بہین معنی فراست ام ابن میاویہ اینی میاویہ
 مادر ابن میاویہ پیغمبر اصلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ہوتی مجذوع اتحل و حالانکہ آن حضرت پناہ می جوید و پناہی می گردد بشاخصی سدا
 نقالت ای صفت و جو اسمہ پس گفت مادر ابن میاویہ وند کہ داور ای صفت و صفت نام ابن میاویہ است ہذا محمد ابن محمد است کہ
 است و ما حضرت نقالت ای ابن میاویہ باز آمد ابن میاویہ از ان کلام تنہائی کہ می کرد و خاموش گشت قال رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم گفت آن حضرت کو ترکہ بین اگر می گذشت مادر اور او خبری کرد و می حقیقت حال خود را اینی خبری از وی بوجودی آورد
 کہ بر ان حقیقت حال وی غایبی گشت کہ صیت قال عبد اللہ بن عمر قام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی الناس گفت ابن عمر
 استناد آن حضرت در مردم نے خطبہ خواند فانتی علی اللہ بجا ہوا پس شت کرد و رند با پنچہ وی تعالی اہل و نہاد آن است غم ذکر
 اللہ جالب پس ذکر کرد و جبال و احوال اور ایا با احتمال آنکہ ابن میاویہ و جبال است یا تقریب فتنہ گری و انصاف او بعضی صفات
 وی و جبال را یاد کرد و احوال اور الاعلام فرمود فقال انی اندر کویہ پس گفت بدستی کہ من می بر شام شمار از وی و ما من بنی الا وند
 اندر قوم و نیست هیچ پیغمبرے مگر آنکہ حال آن است کہ تحقیق رسانیدہ است از وی قوم خود را اندر نوح قوم بر آنند بہ تحقیق رسانیدہ
 نوح قوم خود را از و جبال و کنی ساقول کلم فیہ قولام لقلہ بنی لغوہ و لیکن من ی گویم متعار اور باب و جبال سخن نوشتانی کہ نہ گفتہ است
 آنرا هیچ پیغمبرے مرقوم خود را اقلون اندہ لوری دانید کہ وی اعورست و ان اللہ لیس با عور بدستی کہ اللہ سبحانہ و تعالی اعورست
 از جہت تترہ و تعالی از عاصہ عین بھر تا عور الاتی کرد و بوی متفق علیہ + ۲ + و عن ابی سعبہ الخدیری قال لقیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم و ابوبکر و عمر بنی ابن میاویہ فی بعض طرق المدینہ ملاقات کرد ابن میاویہ در آن حضرت و ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما بعضی را بہ
 مدینہ فقال رسول اللہ پس گفت اور پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انشد انی رسول اللہ آیا گو ای وی وی نو کہ من پیغمبر خدا ایم فقال
 ہو انشد انی رسول اللہ پس گفت وی نے ابن میاویہ نیز مر آن حضرت آیا گو ای وی وی نو کہ من پیغمبر خدا ایم فقال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انست باللہ و ملائکہ و کتبہ و رسلہ ایمان آورد و بعد از آن خبرندگان وی و کتابہای وی و پیغمبران و سب
 چنانکہ سابق گذشت از قول وی انست باللہ و رسلہ باذتری چہ جری یعنی تو بن مہلو قال اری عشا علی الما لفت می ہستم
 تنہی برآب فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نری عرض بلیس علی الجری بنی سیر بلیس ابرور یا چنانکہ
 در سلاوی کتاب در باب الوسوسہ گذشت کہ بلیس نے نہد بر خود را بہ تاب دہی فرستہ فوجہای خود را کہ دفتنہ می اندازند و ہم
 قال گفت آن حضرت و ما تری و دیگر چہ می تنی قال گفت ابن میاویہ و صا و قین و کافو بامی بنیم و در دست گور را کہ می آرند
 خبر بامی راست را و یک مرد دروغ کہ در او کا و بین و صا و قایامی بنیم و شخص دروغ گور او یک مرد است گور این با از قبیل
 شکہ اوی است کہ آن چنان گفت یا این چنین نہ احتمال دارد کہ شک ہم از ابن میاویہ باشد کہ گفت آزمای بنیم یا این را
 و این ادخل است و غلط و اختلال امدی کہ فریم نہاد و نشان او بر وجه نظام و ستقامت نہا کای آن چنان ی بنیم و کای ای چنین
 فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لیس علیہ فدعوہ فط و لیس کردہ شدہ است کار بروی پس گذارید اورا

رواہ مسلم ۳۰۰ و حضرت ابن ابی حنیہ و ابن ابی سعید الخدری سے کہ ابن مسعود پر سپہ نمبر اصلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من ترجوا لجنۃ از خاک
 مہشت کہ بچہ صفت و کیفیت است فقال و کہ بقیہ اسکا خاص فرمود خاک مہشت و زمین صفت و کہ سفید است و وہ کہ
 شمع و آل و سکون را و فتح می آید و سفید و باریخچہ کہ میانہ و ستر آرد است پس توصیف بچہ را و کہ تکیہ است و در طیب و خوشبوی مانند
 مشک خاص است رواہ مسلم ۳۰۰ و مکن نافع قال لقی ابن عمر ابن مسعود فی بعض طرق المدینہ گفت نافع کہ ملاقات کرد ابن عمر
 ابن مسعود اور بعضی از راہبہای مدینہ فقال کہ قولاً غضبہ پس گفت ابن عمر ابن مسعود را آئی کہ در غضب آورد اور افتخار حق تعالی
 پس دوم کرد و مسعود ابن مسعود تا اگر پر کرد و کوچہ را قدخل ابن عمر علی خصمہ پس در آمد ابن عمر امام المؤمنین حضرت علی رضی اللہ
 عنہما و قد بلغنا تحقیق رسیدہ بود خصمہ را خبر و غضب آوردن ابن عمر ابن مسعود را فقالت کہ عجب اللہ ما اردت من ابن مسعود
 پس گفت خصمہ ابن عمر را رحمت کند ترا خدا می تعالی چه خواستی تو از ابن مسعود کہ در غضب آوردی اورا اما علمت ان رسول خدا
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال آیا فی دانی تو کہ آن حضرت گفته است انما یخرج من غضبہ بغضبہا یرون فی آید و جال مگر از رحمت
 غنیمتہ کمی کند از او این من خصمہ ابن عمر را بحجت احتمال و اسکان کن بود کہ ابن مسعود و جال باشد یا بسبب اعتقاد و خرم مردم
 بدان بود و اللہ اعلم رواہ مسلم ۳۰۰ و مکن ابی سعید الخدری قال صحبت ابن مسعود الی مکہ ابو سعید خدری می گوید صحبت داشتم ابن
 مسعود را تا کہ یاد حال کہ متوجہ بودیم بکہ فقال لے ما لقیتم من الناس پس گفت مرا ابن مسعود چه چیز و محنت را پیش آمد من و دیدم
 از مردم زیر محنت انی الدجال گمان می برند و یابی گویند کہ من دجالم است سمعت رسول اللہ آیا نیستی تو ای اباسید کہ شنیدہ پیغمبر خدا را
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بقول کہ می گفت اند لا یولدہ بدستی کہ شان این است کہ زائیدہ فی شوہر و جال را یعنی اورا اولاد دانی باشد
 و قد ولد لی و ب تحقیق زائیدہ شدہ است فرزند ان برای من ایس قد قال ہو کافر آیا نیست کہ ب تحقیق گفته است آن حضرت
 کہ دجال کافر است و اما سلم و من سلم لم اولیس قد قال لا یدخل المدینہ و لا مکہ و یا نیست کہ فرمودہ است آن حضرت دینی آید
 و جال مدینہ را و کہ را قد اقبلت من المدینہ ب تحقیق پیش آمد من از مدینہ و تا اید کہ دن می خواهم کہ راوی در ایم در وی تم قال لے
 فی آخر قولہ بگفت ابن مسعود ما در آخر کلام خود ما و اللہ انی لا علم مولدہ و مکانہ و این ہو و معروف ابابہ دامہ آگاہ باش بخدا سوگند
 بدستی کہ من بر آنم می دانم مکان ولادت و جال را و جابی بودن اورا و می دانم کہ کجاست او می شناسم پدر اورا و مادر اورا
 قال فلیس فی تحقیق با دمودہ گفت ابو سعید پس طعن و تشنیہ ساختہ مرا بر بن یعنی من با اعتقاد و جالیست او بودم این انکار کرد
 اشتباه شد مرا از کجاست آنکہ اول کلام در انکار و جالیست و سہ لال بران بود و این کہ در آخر گفت کہ من می دانم مولد و مکان
 اورا و می شناسم پدر و مادر اورا تعریف و تلویح با قرار آن می کند چه این عبارت را حکم گاہی کنایت از نفس خود می دارد
 و اللہ اعلم قال گفت ابو سعید قلت گفت من ابن مسعود را تا بالک سائر الیوم زیان و ہلاک بلوثر و باقی روز تا یاد تمام روز کا
 عمر تو سار یعنی باقی تمام ہو و می آید قال گفت ابو سعید قیل کہ گفته شد مرا ابن مسعود را یعنی کہ از حاضران گفت کہیر کہ
 ایک خاک الرجل آیا خوش جراتی می گرداند از آن کہ تو آن مردمانی سہی و جال باشی قال فقال گفت ابو سعید پس گفت

بزرگ دندان و بعضی گفته اند مرد با فرس آنکہ زائیدہ شود دندان واقفہ شفقت و کثرت جنس غلامان از روی شفقت تمام عیناہ و لاینام
قلبہ خواب می کند و چنان اود خواب نمی کند دل او بہ جهت کثرت و سواہن توانی افکار فاسدہ کہ القامی کند از شیطان تم نم
لنا رسول اللہ پس تربیان کرد برای ما پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ابوہ یوسف مادر و پدر اورا فقال پس گفت آن حضرت
ابوہ طولی یعنی طایفہ طایفہ الہم پر روی دراز و سبک گوشت یعنی نجف البدن کان انفہ منقاد گویا بینی وی نول مرغ است و
امہ امراة فضا حۃ و مادر او زنی است سطر بزرگ و عریض و فضاخ کبیر و سطر و فضاخہ زن سطر و فضاخہ بلفظ نسبت نیز گویند
طوبیۃ الہدین در ازہر دوست فقال ابو بکرہ بنیفا بولونی الیہود بالمدینہ پس گفت ابو بکرہ پس شنیدیم ما بولودی را در ہود مدینہ
قدیمت اما و الزبیر بن العوام پس رستم من وزیر خنی و خلفا علی ابوہ تا آنکہ در آمدیم ما بہر پدر او فاذا امت رسول اللہ پس ناگاہ
وصف پیغمبر خدا کہ کردہ بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فیما ورتق مادر و پدر او واقع است و چنان است کہ فرمودہ بود وقتناہل لک و لک پس
گفتیم ما در پدر اورا آیاہ است فرما از زندی فقال گفتنا لکین عا ما پس گفتند انشان و رنگ کردیم ماسی سال لا یولد لنا و کہ
زائیدہ نمی شد ما از زندی تم ولد لنا غلام اخور افسر پس زائیدہ شد ما را پسری اخور افسر واقفہ شفقت تمام عیناہ و لاینام
قلبہ فخر حنا من عندہا گفت ابو بکرہ پس بیرون آمدیم از پیش ایشان فاذا ہونجدل فی الشمس نے قطیفہ پس ناگاہ ابن عیاد
افتادہ است بر زمین در آفتاب در قطیفہ و کہ ہمہ و ما اورا کلامی است خفی گفت عن راسہ پس بکشت و سر خود را فقال پس گفت
ما قلتما چی گفتید نہما قلنا گفتیم ماہل سمعت ما قلنا ابامی شنیدی تو چیزی کہ می گفتیم فقال تم گفت آری می شنیدم خبرے کہ
می گفتید نہما تمام عیناہ و لاینام قلبی خواب می کند چنان من و خواب نمی کند من رواہ الترمذی ۲۷۰ و عن جابر ان امرأۃ
من الیہود بالمدینہ ولدت علما مسموحہ عینہ رواہ است از جابر بن عبد اللہ کہ زنی از قوم ہود در مدینہ زائیدہ ہر کہ کہ محمود ہوار
کردہ شدہ است چشم او طالتہ تا بہ زائیدہ است دندان بیشتر کہ از ایشانک نیز گویند فاشفق رسول اللہ پس ترسید پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان یکون الدجال ازین کہ باشد وی و جابر بنہ تحت قطیفہ پس آمد آن حضرت بدین او تا تحقیق
حال او نماید پس یافت اورا زیر قطیفہ خسبہ ہمہ در حالی کہ می گوید کلامی خفی فاذا تہ امہ پس آگاہ گردانید اورا مادر او فقلت
پس گفت یا عبد اللہ بن ابوالقاسم ابن ابوالقاسم است یعنی حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است ایستادہ
فرج من لقطیفہ پس بیرون آمد از قطیفہ فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما لہا قالہا اللہ چہ شدہ آن
زن را و جہ کار کردن زن بکشد اورا خدا می توانی لو کہ نہ لبین اگر می گذشت اورا و خبر نمی کرد اورا بر آئینہ طاہری کہ در
وی حال خود افتد و مثل منہ حدیث ابن عمر پس ذکر کرد جابر یار اوی جابر مثل منی حدیث ابن عمر کہ در اول باب گذشت فقال عمر بن الخطاب
اینرا لی پس گفت عمر رضی اللہ عنہ ستوری و ہذا یا رسول اللہ فاما لک پس بکشم اورا فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان یکون
قلت صحابہ اگر بہت ابن بنیاد و حال ہود پس نیستی تو بار اومنی کشندہ او اما صاحبہ عیسی بن مریم نیست یار او گر عیسی بن مریم کہ کس
قدرت بقل وی بہت گر عیسی را علیہ السلام والا کین ہو اگر بہت شد وی و جابر لیس لک ان یقل ہذا من اہل المدینہ پس نہ لک گفتی مردی

از اہل ذمہ این پیش از اسلام وی بود و بعد از اسلام نیز حال وی معلوم شد کہ رضی بود و بانیہ و جلال باشد و این کفرست چنانکہ از حدیث ابی سعید خدری کہ ہر او بہ مکہ می رفت معلوم شد کہ فلک زلزل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم شفقاً از ہول و جلال تشدد ازین کہ وی دجال باشد رواہ فی شرح السنۃ ۳۴۰ + باب نزول عیسیٰ علیہ السلام بہ تحقیق ثابت شدہ است با حدیث صحیحہ کہ عیسیٰ علیہ السلام فرومی آید از آسمان زمین وی باشد تابع دین محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و حکم میکند بشریت آن حضرت و ما بعضی احکام کہ در شریعت مانیت و حکم عیسیٰ بدان ثابت شدہ پس وی از باب بیان ہر است چنانکہ نسخ می باشد و آن در آن زمان از شریعت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنانکہ وضع خبرہ و مانند آن ۳۴۰ + الفصل الاول

عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم والذی نفسہ مبدیہ و گند بخند ای تعالی کہ بقای ذات من در دست قدرت او است لیوشکن ان نیرل فیکم ان مریم ہر آئینہ نزدیک است کہ فرو آید از آسمان در اہل دین و ملت نماید عیسیٰ پیر مریم علیہا السلام ملک عدل و حالتی کہ ماکم و او گشت فیکسر صلیب پس شکند صلیب را و آن دو چوب است از یک دیگر گزشتہ و تقاطع نمودہ بر شیت مصلوب یعنی شخص بر دار کشیدہ و نصاریٰ شکل آن را رعایت کنند و بر ان محافظت نمایند و اکثر چیزهای خود را بدان شکل سازند و ورگردن آویزند مثل زنا را دیگر کافران را و گاہی صورت عیسیٰ را در وی بسازند از جهت تذکر بہت او کہ اورا با اعتقاد ایشان یہود بر دار کشیدہ بودند فی تصریح صلیب چلیپای رستایان و قتل اطہر و بکشد خود کار او فیض الطبریۃ و نینہ جزیرہ را از اہل ذمہ و حکم کنند مگر بسلام تا نشیر مقصود ابطال نصرانیت و محو احکام و آثار آن و حکم شریعت دین اسلام فی فیض المال و بسیار شود و در زمان عیسیٰ مال یا بسیار بریزد عیسیٰ مال را فی فیض بفتح یا از فیضان و بضم وی از افاضہ ہر دور و است حتی لا یقبل احد بسیار می مال در آن زمان چندان شود کہ قبول نکند از آن بچ کی حتی کون السجدة الواحدة خیر من الدنیا و ما فیہا تا آنکہ می باشد یک سجدہ نماز بہتر از دنیا و ہر چه در دنیا است این کلام متعلق است بہ مجموع آنچه مذکور شد از کسر صلیب و مثل آن یعنی دین اسلام رواج و رونق با دو میل و محبت مردم بطاعت و عبادت پیدا کرد کہ یک سجدہ بہتر از تمام متاع دنیا گردد و این خود ہمیشہ است کہ سجدہ بہتر از دنیا را فیض است و مخصوص بان زمان نہ ولیکن در آن زمان طبع و نفوس آدمیان نیز برین آید و زوایشان ہم بہتری نماید و احتمال دارد کہ متعلق بہ فیض المال باشد یعنی مردم را چون رغبت در مال نمایند بکلی ازان اعراض نمایند و در بدل مال فیضی و محبتی نمایند پس نمایند و فوق و محبت جز در نماز بقول سبیری گفت ابو ہریرۃ فآذوا ان شتم پس اگر شک و تردد دارید درین خبر بخوانید اگر می خواهید این آیت را اول ان اہل الکتاب الالیونین بہ قبل موتہ الایۃ نیست ہیچ یکے از اہل کتاب یعنی یہود و نصاریٰ مگر آنکہ ایمان می آرد بہ عیسیٰ علیہ السلام پیش از موت او یعنی بعد از نزول وی در آخر زمان پس چون دین و ملت یکی گردد و اختلاف از میان بر افتد و اختلافی کہ یہود و نصاریٰ در شان عیسیٰ علیہ السلام دارند نیز بر طرف گردد و ہمہ ایمان آرند بوی بروحی کہ در دین اسلام است کہ انہ عبد اللہ و رسولہ و ابن امتہ و این یک وجہ است در تفسیر این آیت و ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ باین وجہ استدلال کرد و بر مضمون حدیث و وجہ دیگر تفسیر گفتہ اند و آن این است کہ نسبت ہیچ یکے از اہل کتاب

مگر آنکه ایمان می آرد و پیشانی شمس از موت خود یعنی نزد غرہ که ایمان در آن وقت سودمند نبود و برین وجه احوال دارد که نصیب
 به محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا به اللہ سبحانہ و تعالیٰ راجع باشد و محصل مقصود آن گردد که هر کافر در وقت مردن بحکم اضطرار
 ایمان می آرد ولیکن فائده ندارد پس باید که با اختیار پیش از آن وقت بدان استعداد که دوستی علیہ ۲۴ و عمنہ قال قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و اللہ لیرکن ابن مریم علیک السلام و لیرکن یحییٰ بن مریم و لیرکن یونس بن یونس و لیرکن
 فرود می آید عیسیٰ بن مریم در عالی که حاکم داد گریست پس می شکند صلیب را و می کشد خنجر را و می نهد خنجر را از اہل ذمہ و لیرکن
 القلاص و سلامی علیہا و ہر آنہ می گذارد و عیسیٰ علیہ السلام بآنکہ شہید می شود و شتر را دای جان را پس کرده نمی شود و سوارے
 و عمل و طلب حاجات و مکاسب براندا و قبول نمی کند از آنچه یکے از جهت کثرت اموال و عدم احتیاج بان و قلم ص
 بکسوفات جمع قلوب نصیح قاف ناقہ جوان و لذتین الشحنا و التباغض و التحاسد و ہر آنہ می رود از میان مردم و وجود و شننے
 و دشمنی و دشمن یک دیگر را و حسد برون بر یک دیگر از جهت زوال محبت دنیا کہ باعث ست بر وجود این ذالحمہ و سبب
 اتحاد دین و ملت چه اکثر سبب وجود این صفات اختلاف ادیان و نہ اہب باشد و لیرکن الی المال فلا یقربہ
 احد و ہر آنہ می خواند عیسیٰ مردم را بوی مال پس نمی ستاند از آنچه یکے از روایہ سلم و فی روایہ لہما قال و در روایتی مرغی
 و سلم را آید کہ گفت آن حضرت کیف انتم اذا انزل ابن مریم فیکم و انما کم منکم چه می باشد حال شما وقتی کہ فرود آید عیسیٰ
 ابن مریم در میان شما و امام شما از شما باشد یعنی از قریش بود یا از اہل ملت شما باشد این را بدو و وجہ شرح کرده اند
 یکے آنکہ امام نماز کسی بود کہ از شماست و عیسیٰ اقتدا کند بوی آن مہدی است و این بہ جهت تکریم و تعظیم است محمد ص
 بود چنانکہ مضمون حدیث آمینہ صریح است در آن و عیسیٰ حاکم و خلیفہ باشد و امام و معلم خیر باشد در آن زمان امام نماز
 مہدی بود و بعضی اخبار آیدہ است کہ عیسیٰ کہ نزول کند مہدی با ماست و نماز بود و خواہد کہ پس روڈا ماست بعیسیٰ بگذارد و
 پس عیسیٰ امام نشود و اقتدا کند بوی و بعد ازین نماز ماست عیسیٰ کند از جهت افضلیت او از مہدی و وجہ دیگر مراد با ما
 عیسیٰ است و مراد بچون او از شما حکم کردن اوست با حکام شریعت شما نہ با حکام انجیل و در روایتی دیگر آیدہ است فاکم
 بکتاب ربکم و سنۃ نبیکم پس امامت می کند شما را بکتاب پروردگار شما و سنت پیغمبر شما پس شش چیز است کہ امام است یعنی کسی کہ
 شما را عیسیٰ در حال بودن او از دین و ملت شما و حاکم بکتاب و سنت شما ۳۴ و عمن جابر رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا تزال طائفت من امتی یقاتلون علی الحق ظاہرین الی یوم القیمۃ ہمیشہ باشد گر وہی از امت من
 کہ کارزار می کند بر حق و از برای حق در عالی کہ غالب اند تا نزدیک روز قیامت قال فینزل عیسیٰ بن مریم گفت پس فرود
 می آید عیسیٰ بن مریم علیہ السلام فیقول امیر ہم قال صل لنا پس می گوید امیرت بعیسیٰ شمس آ امامت
 کن و بگذارد نماز برای ما فیقول لا ان بعضکم علی بعض امر پس می گوید عیسیٰ بان امیر پیشانی تویم و امامت منی کم من زیر آنکہ تحقیق
 بعضے از شما بعضی امیر اند و امام مکرّمہ اللہ بہہ الامۃ از جهت گرامی داشتن خدا ی تعالیٰ این است مکرّمہ محمدیہ و اصلوہ اللہ

و سلمه علیه و علیهم تسلیت اگر چه عیسی نیز درین وقت از است محمد و تابعان وی باشد با وجود آن درین باب نشر یفت
 و اگر ام آلی تعالی مرایشان را باقی ست رواه سلم و هذا الباب خال عن الفصل الثانی و این باب در مصابح
 خالی ست از فصل ثانی که احسان ست + ۱ + الفصل الثالث + عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 علیه و آله و سلم نزل عیسی بن مریم الی الارض فرودی آید عیسی بسوی زمین بیرون رود و بگوید که پس زن می خواهی و زانیده بشود
 او لا برای وی و میکشد خمس و اربعین سینه و در رنگ می کند و می آید در زمین چهل و پنج سال تم میوت پسر می آید و
 فی دفن می نی قبری پس گور کرده می میشود و ما سن در مقبره من فاقوم انا و عیسی بن مریم فی قبر و امد پس می خیزم من و
 عیسی و یک مقبره بین ابی بکر و عمر میان ابوبکر و عمر که در آن مقبره مدفون اند رواه ابن الجوزی فی کتاب الوفا
 پس معلوم شد که مراد مقبره است و در اخبار آمده است که در مقبره شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جایی
 یک قبر خالی ست و هیچ کس را آن جا میرسد چنانکه امام اسدین حسن بن علی را خواستند که در آن جا بنهند و عایشه
 رضی الله عنهما که خانه او بود بدان را اضی شد بنی امیه آمدند و نگذاشتند که او را در مقبره مدفون نگاه دارند و عبد الرحمن
 بن عوف را نیز با آنکه عایشه را اضی شد میرنیا مد و عایشه را نیز گفتند که خانه تست ترا این جا نهیم گفت من بدان
 را اضی نیم مرابا سو اجابت من در بقیع نهیب می گویند که حکمت در آن آن بود که این جایی قبر عیسی علیه السلام خواهد بود
 و الله اعلم + ۲ + باب قرب الساعة و ان من مات فقد قام قیامت قیامت + عا هر آنست نزدیک
 بودن قیام قیامت باین معنیست که آنچه مانده است از مدتی که برای آن نهاده اند کمتر است و اکثر گذشته و
 بعضی گفته اند که اگر اندکی از آن گذشته باشد هم حکم بقرب صادق ست باین اعتبار که مسافت ازین نقطه تا نشسته
 کمتر است از سبب اتانجا و این اعتبار صحیح ست ولیکن مراد این جا معنی اول ست چه واقع آنست که آنچه مانده
 اندکی ست چنانکه احادیث بدان ناطق اند و من مات فقد قام قیامت قیامت نیز لفظ حدیث ست که مولف اینجا عنوان
 باب ساخته یعنی او آنست که هر که مراد آنچه در قیامت از احوال و احوال واقع شدنی ست نموده از دور حق او واقع میگردد
 و امام غزالی در کتب خود این معنی را تفصیل داده و شرح نموده است با وجود توقف تفصیل آن بر وجود نشاء و دیگر و
 موت نسبت بمعیت قیامت منبری گویند چنانکه هلاک و فانی شدن مجموع عالم و عالمیان را قیامت کبری نامند و قیامت
 وسطی نیز دارند و آن عبارت ست از مردن طبقه مردم که در اعمار قریب یک دیگر باشد که از اقرب خوانند چنانکه در حدیث
 عائشه بیاید + ۳ + الفصل الاول + عن شعبه عن قتاده عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 انا و اهل بیتی کما تین شعبه از قتاده از انس روایت می کند که آن حضرت فرمود بر آنجسته شده ام من با قیامت هم چو
 این دو انگشت که سبانه وسطی باشد قال شعبه سمعت قتاده یقول فی قصصه گفت شعبه شنیدم قتاده را که می گفت در
 قصصای دو عظمای خود که می خواند و می گفت در بیان مراد از تشبه لغبت آن حضرت با قیامت ساعت باین دو انگشت

الفصل احمد سما علی الاخری حم جزایا دینی پیشی یکی ازین دو انگشت که وسطی است بر دیگر است که سبابه است یعنی همان مقدار که انگشت میان به پیشتر از ان انگشت است بموت شدن من پیشتر از قیامت تیر مانند آشت که من پیشتر آمده ام و قیامت از پس سیده می آید فلا ادری او که من اس او قاله قتاده شعبیه می گوید پس منی و انم که این بیان را قناده از انفس فصل کرده یا از پیش خود گفت و بعد از آنکه از انفس پیشتر احتمال دارد که انفس از خود گفت با از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنیده و از حدیث مستور درین شد او که میاید معلوم گردد که این بیان از ان حضرت است و بعضی گویند مراد بیان از تباط و اتصال دعوت آن حضرت است بقیامت و دینی و ملی دیگر درین میان متخلل نیست چنانکه در بیان این دو انگشت گشتی دیگر نه اما بعد از آنکه راوی آن تفسیر کرده باشد و در حدیث تصریح آمده خلاف آنرا اعتباری نبود متفق علیه بر آنکه مثل این حدیث در باب کافل یتیم نیز درود یافته است که فرمود انا و کافل یتیم فی الجنة بکذا من و آنکه غم خواری یتیم باشد و در شب هم چنان بشیم که این دو انگشت اند درین حدیث اگر محل بر مقارنت و اتصال کنیم بقصر مبالغه و همی دارد اگر چه تاخر کافل یتیم در دخول جنت از ان حضرت برو جی که تقدم و تاخر این دو انگشت است نیز نفس عظیم دارد تا آنکه کرمانی در شرح صحیح بخاری در همین حدیث بیان کرده که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این کلام فرمود بر برگشته بودند این هر دو انگشت در ان حال پس از ان بحالت طبع اصلی که تقدم و تاخر است باز آمدند از اینجا معلوم گردد که خلقت این دو انگشت از ان حضرت بر طریق معهود متعارف بود چنانکه از اسرار مردم و لیکن بر برگشتن آنها در وقت این قول معجزه بود و آنچه در بعضی کتب فارسی نوشته اند که سبابه و وسطی از ان حضرت برابر بودند حکم طبیعت اصلی ندارد و مخالف کلام شراح و متن حدیث است و الله اعلم + و عن جابر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول قبل الان یوت نبی گفت جابر شنیدم آن حضرت را که می فرمود پیش از رحلت خود یک ماه تسالونی من هاتمی رسید مرا از وقت قیامت و اما علمها عند الله و نیست علم تعیین وقت آن مگر نزد خداوند عزوجل یعنی از وقت قیامت کبر می رسید آن خود معلوم من نیست و آنرا خبر خدا می تعالی نداند قیامت صغری و وسطی را با شما بیان کنم که از ان علم دارم چنانکه فرمود اللهم یا ارض من نفس نفوسه سوگندی خورم بخدا که نیست بر روی زمین هیچ نفس که زائیده شده و موجود است الا ان یاتی علیها مائة سنة و هی حیه یومئذ که بیاورد و بگذرد بروی صد سال دوی زنده باشد در ان روز که صد سال تمام بگذرد یعنی این طبقه و قرن از آدمیان که در زمان خبر دادن من موجود اند و در مدت صد سال همه میرند و هیچ یکی از ایشان باقی نماند این قیامت را وسطی گویند و مردن هر یک را نسبت بوی قیامت صغری رواه مسلم و باین حدیث مشکک کرده اند بعضی از اکابر علمای حدیث و دعوت خضر علیه السلام چه دوی در وقت خبر دادن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مولودان و موجودان بر روی زمین بودند و حکم خبر خضر صادق باید که بقای دوی از صد سال در گذرد و بعد از گذشتن صد سال میرند و بجا می آید و هندی که خضر ازین عموم مخصوص است و آن حضرت خبر احوال است خود داده است که از است من که درین وقت

موجودند بعد از صد سال پس از مدینه مدینه یعنی گویند که شاید که خضر در آن وقت بر زمین نباشد بلکه بر آب بود یا در هوا از امام محمد است نقل گفته
 که چهار کس از انبیاء زنده اند و بر زمین خضر و الیاس و دود بر آسمان ادریس و عیسی و اخبار در وجود خضر از شجاع و علما بتواتر رسیده
 اگر چه از بعضی تاویل گشته که هر زمان را خضر می است که مری و بغیض است و لیکن از کمال اولیا وجود و همان شخص از
 بنی اسرائیل که صاحب موسی بوده آمده و از حضرت خورشید تسلیم شیخ محمد الدین عبد القادر رضی الله عنه منقول است
 که گاهی در انتمای کلام خود می فرمود و اشارت بجانب هوامی که در وقت یا اسرائیلی و اسمع کلام محمدی فرمود بایست
 ای اسرائیلی بشنو کلام محمدی را امر اوقات شریف خود را و کلام خود را می داشت +۳+ و عن ابی سعید عن ابی
 سلمی الله علیه و آله وسلم قال لا یاتی ما ینته و علی الارض نفس منقوصة الیوم بر واه مسلم +۴+ و عن عائشة رضی الله عنها
 قالت کان رجال من الاعراب یأتون البنی بودند مردان از بادیه شیمان که می آمدند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 فیسألونه عن الهیة پس می پرسیدند آن حضرت را از وقت قیام قیامت فکان یطیر الی صفر فیم یس بود آنحضرت
 که می نگریست بجانب خرد ترین ایشان در سن سال میقول ان شئین هذا الاید که الهیة اگر می زید این خردک در دنیا بد
 اورا بر سر می سخت حتی تقوم علیکم ساعته تا آنکه بر پا نشود و بشما قیامت شما یعنی هنوز وی با خبر بر سر نرسیده باشد که شما همه مرده
 بشمید اشارت بهلاک این طبقه و قنای این قرن در مقدار این مدت و لهذا فرمود ساعته تنقیح علی +۲+
 الفصل الثانی + عن استور و روایت است از استور و بنیمیم و سکون سیدین مملو و فتح یا سکون و او و کسر را در خسته
 و ال مملو بن شد و دفع شین و تشدید و ال صحابی است مع و در اهل کوفه ساکن است مع و در دست در ایشان و در وقت
 وفات آن حضرت کوک بود اما روایت دارد از آن حضرت عن ابی سلمی الله علیه و آله وسلم قال لفتت فی نفس الساعته
 بر آنچه می شده ام من در استبداد کار قیامت و او اهل علامات آن نفس بر تحریک ابتدا ظهور و چیزی چنانکه نفس الصبح گویند
 و طلوع طلوع آنرا و فقه قیامت هه نه پس نشی کردم من ساعت را چنانکه نشی کرده است این نگشت یعنی وسط
 این نگشت را یعنی سبابة را و اشارت با صبیحه سبابة و الوسطی و اشارت کرد بد و نگشت خود که سبابة و وسطی رواه الترمذی
 +۲+ و عن سعد بن ابی وقاص عن ابی سلمی الله علیه و آله وسلم قال انی لارجو ان لا تعجز امتی عنه رهبا فرمود بر رتی که
 من هر آینه امید می دارم که عاجز نیاید امت من نزد پروردگار خود ان یوخریم نصف یوم ازین که تا خیر دهد و مملو بن شد ایشان را
 نیم روز قبل سعد و کم نصف یوم گفته شد سعد بن ابی قاص را چند است و چه مقدار است نیم روز قال مسامیه سنه گفت نیم روز
 یا نصف سال است این از انجا ما خود است که حق تعالی فرمود و ان یوما عند ربک کالف سنه معافه و ن می فرماید که یک روز
 نزد پروردگار تو مانند مقدار هزار سال است از آنچه شمار می کنید شما چون روز مقدار هزار سال باشد نیم روز یا نصف سال بود
 و منی حدیث است که این است را این مقدار قدرت و کثرت و قرب و مکانت نزد پروردگار تعالی هست که یا نصف سال
 ایشان را انگاه بر ارد و هلاک کنند و بقای ایشان کمتر ازین خود نباشد اگر خیر بود تو اندک اشارت کرد و آنکه در گشته

از پانصد سال قیامت قائم نمی شود و این است را اهلک نکنند بعد از آن تا چه خواسته باشد و بعضی گفته اند که مراد آنست که تا پانصد سال سالم و ایس از شدائد و عقوبات نگاه دارد و ایشان آفت بازسانند که بدان مستملک و مستاصل شوند و راه ابوداؤد و شیخ بلال الدین سیوطی در بعضی سائل خود اثبات کرده که بقایاست بعد از هزار سال از رحلت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از پانصد تا و نوزده گفته که بعضی از علما وقت فتوی دادند که در ماهه عاشور خروج مهدی و رجال و نزول عیسی و دیگر علامات قیامت دفع گردد و این قول را رد کرده و انپیش خود اثبات کرده که اخبار و آثار و دلالت دارند که از هزار بگذرد و زیاده بر آن از پانصد نگزد و الله اعلم + ۱ + الفصل الثالث + عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مثل نذر الدنيا مثل ثوب ثقی من اوله الی آخره حال این دنیا در نزدیک رسیدن بقبلا و هلاک و قرب زمان قیامت همچو حال جامه است که پاره کرده شده است از اول آن تا آخر آن فقی متعلقا بخیطانی آخر پس باقی مانده آن خیمه بیک رشته در آخر وی فیوشک و لک الخط ان یقطع پس نزدیک است آن رشته گسسته شود و مدت دنیا بسر آید و فانی گردد و راه البقی فی شعب الایمان + ۵ + باب لا تقوم الساعة الا علی شرار الناس + باب در بیان آنکه بر پانی شود قیامت مگر بر مردم بد یعنی نیکان همه میرند و بدان باقی مانند پس قائم شود قیامت بر ایشان و تا وجود نیکان در دنیا هست قیامت قائم نمی شود و چنانکه گذشت که در آخر مهدی علیه السلام باو محشوبی بوز که مسلمانان همه بدان جان دهند و دیگران باقی مانند که میان خود مانده و خزان اختلاطه نمایند پس بر ایشان قائم شود قیامت + ۵ + الفصل الاول + عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تقوم الساعة حتی لا یقال فی الارض بر پانی شود قیامت تا آنکه گفته نمی شود و زمین الله الله یعنی کسی نمی ماند که ذکر خداست تعالی کند و او را بر چهره تلک همه کافرو بت پرست و فاسق باشند و فی روایتی قال و در روایتی این چنین آمده است که گفت لا تقوم الساعة علی احد یقول الله الله بر پانی شود قیامت بر هیچ کس که می گوید الله الله و راه سلم و ازین جا معلوم گردد که قیامت بر عالم بر برکت ذکر خدا و ذکر ان و صالحان و نیکوکاران است و چون ایشان را از عالم بدارند عالم نیز دیر ناپایده + ۳ + و عن عبد الله بن مسعود رسی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعة الا علی شرار الخلق معنی این حدیث از بیان معنی ترجمه باب معلوم شد و مراد بخلق ناس است زیرا که مراد بشر است عصاة است اند و نصف به عصیت آدمیان اند نه سایر خلق و راه سلم + ۳ + و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعة حتی تضرب الیات لسا و دوس حول ذی الخصلة بر پانی شود قیامت تا آنکه می جنبه سر نیهای زنان قبله دوس گردت مانده که نام او ذی الخصلة است الیات بفتح حمزه و لام جمع الیه بفتح خمره و سکون لام در قاموس گوید سرین زن یا پیه و گوشت یا آنچه نهمه است بروی از پیه و گوشت و فی اصرح الینیب و در مجمع البحار گفته گشته که بلند شده بر پشت دران و در مشایق الانوار آورده که گوشت نصف پایان از حیوان و آن از بنی آدم گوشت مقدس است و در نهمه و ال و

سکون داد و در آخرین مصلحت قبیلہ است ازین و ذوالخصله نفع خاتمه و لام و نصبتین نیز آمده است خاتم که آنرا کعبه یانیه می گفتند و صاحب
 بتی بود نام او خصله که قبائل دوس و خشم و بنجیلہ از اسی پیستیدند و آن حضرت جریر بن عبد اللہ بجلی را بفرستاد تا آنرا خراب کرد پس
 می فرماید که در آخر زمان ابن قبائل مرتد و بت پرست شوند و زنان ایشان گردان بت خانه طواف کنند و راوی در تفسیر ذوالخصله
 گفت که ذوالخصله طافیه دوس و ذوالخصله نام بت قبیلہ دوس است التي کانوا یعبدون فی الجابلیہ آن طافیه که بودند ایشان
 که پرستش می کردند در زمان جابلیت و از آنچه گفته اند که نام بت خانه است معلوم می گردد که درین تفسیر صحیح است
 متفق علیہ + و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت سمعت رسول اللہ گفت عائشہ رضی اللہ عنہا شنیدم پیغمبر خدا را
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بقول می گفت لا یدہب اللیل و النہار حتی یعبد اللات و العزریخی و رود شب و روز یعنی
 فانی نمی گردد دنیا تا آنکه عبادت کرده می شود لات و عزریخی که نام و بت مشهور است لات نام صنم قبیلہ ثقیف است
 و عزریخی نام بت غطفان و سلیم نقلت عائشہ می گوید پس چون شنیدم آن حضرت را که این سخن گفت گفتم یا رسول اللہ
 ان کنت لالئن حین انزل اللہ برستی که بودم من که ہر آنکہ گمان می بردم ہنگامی کہ فرو فرستاده است خدا
 تعالی این آیت را ابو الذی ارسل رسولہ بالمدی و دین الحق لیطہر علی الدین کلمہ و لو کہہ المشرکون آن خدائی کہ فرستاده
 پیغمبر خود را در راه راست و دین درست تا غالب گردد اند اورا بر دین ہمہ دین اگر چه ناخوش دارند آنرا مشرکان
 و بت پرستان و چون مدلول این آیت نیست کہ دین ما ہمہ باطل شوند و بت پرستیما زوال پذیرد و دین اسلام
 بر ہمہ غالب آید پس گمان می بردم بلکہ یقین می دانستم کہ ان ذلک تمام کہ بت پرستی تمام شوند و زوال پذیرند و بر طرف
 شوند است و در بعضی نسخ تا ما نصب آمده و آنرا موافق علم خود و جوی ہست کہ در شرح ذکر کرده ایم دیگر این خبر
 چه می دہی کہ در آخر زمان لات و عزریخی را بہ پرستند قال ایہ سیکون من ذلک ماشاء اللہ فرمود آن حضرت کہ بدو ستے
 کہ نشان نیست کہ خواہد شد در آخر زمان خبر سے از بت پرستی مدتی کہ خواستہ است خدا ی تم ہیبت اللہ ریجا
 طیبہ پستری فرستد خدا ی تعالی بادی خوشبو فتونی کل من کان نے قلبہ تنقال حبہ من خرو ل من ایمان پستیر میرانیدہ
 می شود ہر کس کہ بہت در ول وی مقدار داند خرو ل از ایمان فقیقی من لاخیر فیہ پس باقی می ماند کسی کہ نیست
 هیچ نیکی در وی فی چون الی دین آبا نم پس مردمی شوند و بازمی گردند بسوی دین پدر ان خود یعنی حکمت آلسے
 در آخر زمان کفر و بت پرستی خواہد شد تا قیامت کہ محل ظهور قمر و جلال حق است بر بدان قائم شود نہ بر نیکان رواہ
 + + + و عن عبد اللہ بن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یخرج الدجال بیرون می آید دجال
 می ملکث اربعین پس وزنگ می کند و می پاید چیل لا اور ی اربعین یوما و شہرا او عا ما عبد اللہ بن عمر بن العاص
 می گوید در بنی یام کہ مراد آن حضرت از چیل چیل روزست یا چیل ماہ است یا چیل سال سابقا معلوم شد کہ در بعضی
 روایات چیل سال آمدہ و در بعضی چیل روز یا چیل شب و وجہ تطبیق نیز معلوم گشت فیبت اللہ علی بن مریم

پس می بر انگیزد و می فرستد اللہ تعالیٰ عیسیٰ بن مریم علیہ السلام گمان عروہ بن مسعود گو یا کہ وی عروہ بن مسعود است در صورت
 و شکل و عروہ بن مسعود ثقی از صحابہ عظام است و ابن مسعود پدر عبد اللہ بن مسعود است پدر روی مسعود بن غافل پدر لیست و پدر
 ابن خبیب بن مالک فیلدیکہ پس می جوید عیسیٰ علیہ السلام و جلال را پس می کشد اورا تم مکیث فی الناس سبع سنین لیس
 بین اثینین عداوۃ پس درنگ می کند و می ماند عیسیٰ علیہ السلام در مردم ہفت سال در حالتی کہ نباشد میان دو کس و دشمنی
 یعنی ہمہ کس بر ہفت ایمان کامل و طرفہ محمود و دوست بیک و دیگر باشند و کشت عیسیٰ ہفت سال یعنی بعد از کشتن و جلال
 باشد و الاسبقا معلوم شد کہ مدت کشت وی علیہ السلام چل و پنج سال است ثم یصل اللہ ریجا باروۃ من قبل ہشام پتر
 می فرستد اللہ تعالیٰ با وی خوش و خشک از جانب ہشام فلابقی سنے وجہ الارض احد پس پایندہ نمی ماند و بر و سے
 زمین اسبج کیے کہ فی قلبہ انتقال ذرۃ من خیر در دل وی مقدار ذرہ از خیر است و ایمان شک را وی است کہ شخص سیر
 گفتہ یاسن ایمان گفتہ الا قبضتہ مگر آنکہ می ستاند آن با و آن کس را اسبب از نفاق روح وی می گردد و حتی لو ان اسلم
 و خل نے کبد جیل تا آنکہ اگر ثابت شود کہ یکی از شما در آید در درون کوبی کہ غلۃ علیہ حتی لقبضہ ہر آنکہ می در آید آن
 با و در ان کوبہ بر ان شخص تا آنکہ می ستاند جان اورا و کبد بفتح کاف و کمر با و دال بیائہ ہر چیز را می گویند و مگر را نیز با پس مننے
 کبد گویند و مگر ہمارے نیز با پس مننے می آید قال فبقی شرار الناس پس باقی می رانند مردم بد فی قفۃ اظہر و اعلام اسبج
 و سبکی پند نا و گرانہ در دنیا یعنی در فسق و فساد و قضای شہوات نفسانی چنان سبک و تیز رو باشند چنانکہ پرنده نا
 و در ظلم و خوزری و در افتاد و در ان چنان گران و ممکن شوند کہ در دنیا و اعلام انجا جمع علم کبیر عداستہ اند کہ مننے
 گرانباری و وقار است و مراد انجا ممکن و استقامت و ظلم و فساد و لا یرون مو و فاولا نیک و نیکو انہی شناسند این
 جماعہ مشرور را و انکار نمی کنند نامشروع را فی مثل لم شیطان فیقول پس تمثیل سے کند و صورت می بند و وی آید
 انشان را شیطان پس می گوید الاستیون آیا شرم نہ اید کہ فسق و فجور و ظلم و فساد می کنید و این بگوئید پس است از
 شیطان کہ باین جیلہ می خواہد کہ انشان را عبادت اصنام بخواند فیقولون ما ما مرنا پس سے گویند انشان بہ شیطان
 چه می فرمائی و مقصود تو چیست و چه کار کنیم فیما مرجم بعبادۃ الاوتان پس حکم می کند شیطان انشان را بہ پرستش کردن بتان
 و ہم فی ذلک و از رزق و انشان در بن مال ریزندہ است یعنی بر انشان رزق انشان چنانکہ باران می ریزد و حسن عیش
 میگوید و فراخ است معیشت و زندگانی انشان ختم نمیشود و صور پتر و میدہ می شود و در صورت و قیام می شود و قیامت فلا
 احد الا اسفی لیتما و رفع لیتا پس نمی شنود آواز صور را سبج کیے مگر آنکہ مائل می گردانند یک طرف کردن را و فردی را کنند
 طرف دیگر را یعنی از دہشت آن آواز دل مردم پارہ می شود و قوت ہای جسمانی معطل می گردد و دست می شود و اثر ان
 در گردن پیدا می آید و گاہی پایان می افتد و زمانی بالامی رود چنانکہ خیال مدہوشان و فائقان باشد و لیت کبیر لام
 و سکون یا جانب گردن را گویند قال و اولی من یسجد رجل لوط و حوض ابدا گفت پیغمبر خداستین کسی کہ می شنود آواز

معلوم است که کل می کند و اصلاح می دهد و حق تعالی خود را تادیر آن آب نشان بخورد اندر فیضی و بصیرت الناس در آشنای همین کار بلاء می گرد و آن مرد و بلاء می گرد و مردم در عین کار و بار هم بپیش الله مطر اگاه اهل پیغمبر فرستاده الله تعالی بارانی را گویا که شنبه است قیامت منه اجاب الناس پس می رود بسبب این باران بدنه های مردم ختم می شود و ختم می شود و در صورت بار دوم فاذا هم قیام می پذیرد پس ناگاه این مردم که از زمین روئیده شده و زنده شده استاده اند نگاه می کنند بپهلوی قیامت را هم بقیال پیغمبر گفته می شود و از میان را که استاده شده اند یا ایها الناس اهل ربکم ای آدمیان بیا سید و باز گردید بسوی پروردگار خود و تفهیم انهم مسئولون و گفته می شود و فرشتگان را موقوف و مجوس و اید این مردم را زیرا که ایشان پشیده می شوند از کثرت باری که کرده اند و حساب گرفته می شود و از ایشان بقیال پیغمبر گفته می شود یعنی پروردگار تعالی می گوید و فرشتگان از خروج ائمه التواب بیرون بیا رید از میان این مردم لشکر تشنه و دوزخ خور آئینی آنها که فرستاده می شوند بسوی دوزخ بقیال پیغمبر گفته می شود یعنی فرشتگان از جناب عزت می پرسند من کم از چند کس چند کس را بیرون آریم یعنی آنها که بدوزخ فرستاده شوند چند کس باشند از چند کس یعنی عدد و مقدار آنها چیست بقیال پیغمبر گفته می شود و می گوید پروردگار تعالی من کل اهل السما و الارض و تسعین بیرون آرید از هر یک کس انصاف و نود و نه را از اینجا معلوم می شود که از هر یک کس بهشت رود و باقی همه را بدوزخ فرستند و دانست که این مشیومی نفس و موجب کردارهای خود قابل و مستحق آن باشند که بدوزخ روند بعد از آن شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و انبیا و رسل و معبود و مغفرت و می غرض و علل از دوزخ شان بآرند و در حدیث ابی حمید در فصل اول از باب شفاعت می آید که این ائمه التواب نار از یا حوج و ما حوج خواهد بود و شفاعت را موطن باشد اول که عاصیان را بدرگاه عزت بیا رند و استاده کنند از بوق خوف و خجالت غرق شوند و از مهول و هبت حساب و عذاب بدرزند و شفیعان در خواست کنند که تا بشینند و از ارمی گیرند و نفسی برآرند و در مصائب قیامت بعد از آن حکم شود که بروند حساب بگیرند اینجا نیز در خواست کنند که از روی حساب ایشان بگذرند و هم چنین بخواهند و چون حساب هم بگیرند مناقشه در حساب نه کنند که هر که مناقشه کرده شود در حساب عذاب کرده شود و بعد از حساب بدوزخ بفرستند اینجا نیز محل شفاعت و در خواست است تا بدوزخ نفرستند و چون بفرستند و عذاب کنند شفاعت نمایند و از دوزخ بآرند امید و آری از کرم غفار و همه و شفاعت حضرت رسول مختار صلی الله علیه و آله و سلم بسیار است باقی هر چه حکم دوست اند علی کل شئی قدیر قال فذلک یوم یجمل الولد ان تسمیاء گفتند آن روز است که می گردانند بچکان را پس کنایت است از درازی آن روز و از شدت و محنت که در آن روز است چه پیری در غم و محنت که زود رسد و ذلک یوم کثیف عن ساق و آن روز است که پیدای شود و پشاده می شود و در و س از امر عظیم و مخفی سخت و کثیف ساق کنایت است از خوف و مهول و شدت و محنت و این معنی متعارف است میان عرب و همایش است که هر که در شدت و محنت سخت افتد در اهتمام آن دامن از ساق بزند و ساق بپزد

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بطیوی اللہ السموات یوم القیمۃ سے پیچیدہ خدای تعالیٰ آسمانہار اور زمین است تم با خدا بن
 بیدہ کہنہی پستری گیر و آسمانہار ابدست راست خود تم بقول پستری گوید انا الملک این الجبارون این التکبرون منم
 بادشاہ کجا اند جبر و تکر کنندگان و کام شکنندگان و کجا اند تکبر کنندگان تم بطیوی الارضین شب الہ پستری پیچیدہ مینہار
 بدست جب خود و فی روایت و در روایتی انجبین آمدہ است کہ یا خدا بن بیدہ الاخری می گیر و زمین ہمار ابدست دیگر تم بقول
 پستری گوید انا الملک این الجبارون این التکبرون کجا اند تم بر کاری دارندگان مردم را و کہ دن کشان و بزرگے
 نمایندگان از خود رواہ سلم ۴۴ + وعن عبد اللہ بن مسعود قال جاہر من الیہ و الی ابنی آمد و انتم مدی از یہود و سب
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فقال پس گفت یا محمد ان التکبریک السموات یوم القیمۃ علی اصبح بدستی کہ خدای تعالیٰ
 نگاہ می دارد آسمانہار اور زمین است بر یک انگشت و الارضین علی اصبح و نگاہ می دارد زمین ہمار ابر انگشت و دیگر و الجبار
 و التکبر علی اصبح و نگاہ می دارد کہ ہا و درختان را بر انگشت و دیگر و الماء و الثری علی اصبح و نگاہ می دارد آب و خاک مناک
 بر انگشت و دیگر و سائر الخلق علی اصبح و نگاہ می دارد باقی خلق را بر انگشت و دیگر تم نیز بن پستری ضبا ند اینہار ابقول پس بگوید
 انا الملک انا اللہ منم بادشاہ منم خدا اینہا ہمہ کنایت و تمثیل و تصویر غلبہ قدرت و عظمت الہی است تعالیٰ شہ نہ قطعاً
 معنی دست و انگشت و مبنیانیدن منظور و ملحوظ نہ روش کلام عرب نیست کہ چون یکی را خواہند وصف کنند بگوید و
 کہ تم گویند دوست وی فراخ و کشادہ است با آنکہ تواند کہ او را دست نبود و دستہای وی بریدہ شدہ باشد یا از
 اول خلقت بی دست آفریدہ شدہ یا کسی را بسلطنت و ملک رانی وصف کنند گویند فلان بخت نشست اگرچہ او را
 تخت نبود و نشستی نہ و این سلی سدیدست در فہم تشابہات قرآن و حدیث بی آنکہ تا و ل کنند و بگویند مراد بدست نیست
 و تخت این فافہم و لہذا تعجب کرد آن حضرت از گفتار یہودی و تصدیق کرد مراد او را چنانکہ گفت فضحک رسول اللہ
 پس بخندید پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تعجباً ما قال الحجر از حجت شکفت نمودن از آنچه گفت آن دانشمند یہود و تصدیقاً
 کہ یعنی تعجب نمودن آن حضرت نہ از حجت تکذیب خبر بود بکہ از حجت تصدیق وی و راست گوشتن وی بود تم
 قرآن پتر خواند آنحضرت این آیت را و ما قدر و اللہ حق قدرہ و اندازہ نکردند انسان کہ شریک می گردانند خدا را
 غیر او را و ایمان ندارند بکمال قدرت و عظمت او حق اندازہ کردن او یعنی نشناختن او را چنانکہ باید شناخت و تقسیم
 نہ داشتند او را چنانکہ تقسیم باید داشت و پرستیدند او را چنانکہ باید پرستیدہ و الارض جمیعاً قبضتہ یوم القیمۃ و زمین تمام در
 قدرت اوست و السموات مطویات ہمینہ و آسمانہا پیچیدہ شدہ اند بدست راست وی سبحانہ و تعالیٰ
 ہائیر کون پاکست و بزرگست وی از چیزے کہ شریک می گردانند او را و آنچه یہودی گفت تفسیر و تفصیل نیست
 متفق علیہ ۴۰ + وعن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت سالت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عن قولہ تعالیٰ پرستیدم
 پیغمبر خدا را از منے قول خدای تعالیٰ کہ گفته است یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات روزی کہ تبدیل و تفسیر

وادو شود زمین را او پیدا کرد و شود در بدل وی زمین دیگر و تبدیل وادو شود آسمانها را او آفرید و شود آسمانهای دیگر یعنی روز قیامت
 فاین کون الناس یومئذ پس کجا باشند آدمیان در آن روز و در آن وقت که تبدیل وادو شود زمین و آسمان را قال علی الهی
 گفت آن حضرت آدمیان در آن وقت بر صراط باشند مردمان هر اوست که محمود است نزد مسلمانان یا بر صراطی که باشد
 و اصل صراط یعنی راه است و آنکه تبدیل و انواع می باشد یکی تبدیل در ذات چنانکه گویند تبدیل کردم در اهرم را
 بدینا نیز یعنی در بدل در اهرم و نایز که رفتیم و تبدیل در صفات چنانکه گویند تبدیل کردم حلقه را بختم یعنی حلقه را که ختم و بشکل خاتم ساختم
 با آنکه ذات یکی است و صفت و صفت دیگر شد و تبدیل زمین و آسمان زمین و آسمان دیگر و احتمال دارد و آثار و اخبار
 نیز در تبدیل صفات بنحیست ابن عباس فرموده زمین همان زمین است تغییر در صفات اوست و ابوهریره گفته که
 فراخ کنند زمین را چنانکه هیچ بنیاد نیست در آن مانند و پروردگار تعالی قادر است که زمینی دیگر و آسمانی دیگر پیدا کند
 چنانکه بعضی آثار و اخبار در آن نیز ناظر است از امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده است که زمین پیدا کنند از فقره
 و آسمانی از طلا و از این معنی پیدا کنند سفید و پاکیزه که گناه نکرده کسی در آن و ظاهر حدیث و سوال ماضیه
 و جواب آن حضرت مراد از ناظر درین است که ذات اقدس تعالی و الله اعلم + و عن ابی هریره قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم الشمس و القمر مکوران یوم القیمه آفتاب و ماهتاب پیچیده می شوند روز قیامت یعنی بر داشته
 و در گوشه انداخته می شوند چنانکه ماه را پیچند و در گوشه بیندازند پیچیده می شود نور روز و شنائی این بار اومی رود
 انبساط آن از آفتابی و زوال می پذیرد و اثر آن رواه البخاری + + الفصل الثانی + عن ابی سعید الخدری قال
 قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم کیفیت انهم و صاحب الصور قد القیمه چگونه کنم و نشاء با شتم
 و حال آنکه صاحب صور که اسرافیل است علیه السلام فرود برده است صور را در دایان خود برای دیدن و صفتی سمع و
 مائل گردانیده است و بر داشته است گوش خود را بجانب حق تا کی اذن کند و به فرماید که بدم و حتی جبهه و کلاه داشته
 و نگویان کرده است پیشانی خود را چنانکه عادت و مشدگان بوق و شخ می باشد یعنی طیار شده مانده است و مشدگان
 متی بوق بر بالینغ انتظار می برد که کی امر کرده شود بیدار فقالوا ایس گفتند صحابه یا رسول الله و اما تا زمان چون حال نیست
 چیزی فرمائی ما را و چه کار کنیم قال فرمود قولوا حسبنا الله و نعم الوکیل بگوئید بس است ما را خدا و نیکو وکیل است و
 که سپرده می شود تمام کار و بار خود را بوی یعنی التجار بر گاه حق برید اعتماد بر فضل و کرم وی کنید و بر عمل و کردار خود تکیه نکنید
 با آنکه بدانچه فرموده است کاری کرده باشید و این کلمه است که چون شدت و محنت و ترس از چیز پیش آید
 این را بگویند و از آن سلامت باشند رواه الترمذی + + و عن عبد الله بن عمر عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم
 قال الصور قرن یخ فیه گفت آنحضرت صور که اسرافیل در و در آن قیامت قائم شود بر صورت شامی است
 که دیده می شود و روی و عظمت آن را خدا می تواند دانند و اخبار و روایات در تصویر و توصیف و عظمت آن بسیار

آمده است و الله اعلم و الله الترمذی و ابو داؤد و الدارمی + ۳ + الفصل الثالث + عن ابن عباس رضی الله عنهما
 حال فی قوله تعالی گفته است ابن عباس و تفسیر قول حق تعالی که فرموده است فاذا انقضى الناقور بصور یعنی مراد
 بناقور صورت و منی ابن است که چون دمیده شود و در صور پس آن روز سخت است بر کافران قال و الرجعة النفخة الاولى
 و الرجعة الثانية گفت ابن عباس و تفسیر قول حق تعالی یوم نرجعت المرءة یعنی آن روزی که بجنید رجعت دهد و در پی آید
 او را و او فرمود که مراد از رجعت نفخه اولی است که زمین و کوه بدان بجنید و در حرکت آیند شستن از جنت به منی جنید و در لریزه
 افتاد و مراد از رجعت نفخه ثانیه است که در پی آن نفخه اولی برسد شستن از جنت به منی از عقب چیزے آمدن و در پی و سه
 رسیدن روایه البخاری فی ترجمه باب روایت کرده است این را بخاری از ابن عباس ترجمه بانی از صحیح خود + ۲ +
 و عن ابی سعید قال ذکر رسول الله علیه و آله و سلم صاحب الصور ذکر کرد آنحضرت فرشته را که صاحب صورت
 و موکل است بر آن و در دهنده و بر آن که اسرافیل باشد و قال و گفت آنحضرت عن یسین جبرئیل از جانب دست
 راست وی جبرئیل باشد و عن یساره میکائیل از جانب دست چپ وی میکائیل بود یعنی در وقت در
 رسیدن + ۳ + و عن ابی رزین نفع را و کسر ای العقیل بفهم عین و فتح قاف نام اول قیطن بن عامر است بفتح لام صحابه
 مشهور است معدود و اهل طائف قال قلت گفت ابو رزین گفتم یا رسول الله کیف یبید الله الخلق چگونه باز میگرددند
 خدای تعالی خلق را و زنده می سازد بعد از بوسیدن و خاک شدن و آیه ذلک فی خلقه و چه چیز است نشان آن
 در خلق او که بدان امکان آن توان دانست و بر آن دلیل ساخت قال گفت آنحضرت الامر تبارک و تعالی
 قویک جدا آیا بگذشته تو در وقت و صحرای قوم خود در زمان قحط سال و خشکی باران که هیچ سبزه و گیاه نباشد و هم
 مررت به بیت خضر ایترو گزری بآن وادی در حالی که بے جنبه و می باله سبزه و بفتح خیم و سکون دال و کسر
 آن خشک سالی صد خصب بکبر فقلت نعم گفتم آری گذشته ام بوادی در هر دو حالت قال فتک آیه الله فی
 خلقه گفت آنحضرت پس آن نشان خدای تعالی است در خلق و سه و زنده گردانیدن مردمان بعد از مردن و بگردد
 ایشان از گور و دلیل است بر آن چنانکه فرمود کذکب یحیی الله الموتی همچنین که می رود و در زمین سبزه و زنده می گردد و مانند
 خدای تعالی مردمان را و او اجماع روایت کرده این دو حدیث را از رزین + ۱۴ + باب الحشر + فی اصرار حشر و حشر
 و راندن و گرد کردن و سوزن و حشر روز قیامت و این عبارت است از گرد آوردن مردمان بعد از زنده گردانیدن
 و بر آوردن ایشان از قبور در جایی که آنرا حشر گویند بکبرشین و بفتح نیز خوانند و حشر و حشر است یکی بعد از قیامت
 باین معنی که گفته شد و دیگر پیش از قیامت از علامات آن چنانکه در حدیث آمده است که آتش از جانب
 مشرق پیدا آید که مردم را بحشر یعنی زمین شام براند چنانکه سابقا گذشت و مراد اینجا معنی اول است و بعضی
 احادیث بیاید که محتمل هر دو معنی است و علماء هر دو احتمال قائل شده اند و اختلاف کرده اند و ظاهر همان است

۱۲۰+ الفصل الاول + عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تخير الناس يوم القيمة على ارض بضياء عفر اكر وادوده مي شوند مردم روز قیامت بر زمین سفید که سخت نیست سفیدی دمی و اخر سفید که خالص سخت نباشد سفیدی مائل بشد بر سر کفر صفة النقی مانند نان آرد پخته شده و تشبیه در لون و استدارت است لیس فیها علم لا مدینیت در ان زمین علامت و نشانی یعنی بنای عمارتی مزین کیے را یعنی زمین جهوار غالی از بندے و پستی یا نیست و در ان زمین نشان ملک و تعرف بر هیچ کیے را اگر پروردگار تعالی و تقدس را متفق علیه ۲۰+ و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تكون الارض يوم القيمة خفزة واحدة می باشد زمین روز قیامت یکسانی که تیکھا و ناالجار پیده می گردانند آن نان را جبار تعالی و تقدس بدست خود چنانکه عادت است که نان را دوستی بستی می گردانند تا گرد و دوشک و بر ابر شود پس ازان بر خاکتر گرم بنید از نر تا پخته گردد کس شکیفاء احد کم خبر ترفی سفر چنانکه می گردانند یکی از ثمانان خود را و سفر یعنی می زد آزا بطریق استحال و سفر نفهم بین و فتح نیز خوانده جمع سفره که بر ان طعام خوردند زلاک لایل الجنة در حالی که این نان نزل است مر بشتیان را و نزل بفهم نون و زک و سكون آن طعام حاضرے که اول نزد مهمان بیارند بدانکه ظاهر حدیث آنست که زمین نان شود و مبتدل بر ان گرد و طعام بشتیان شود که بالفعل نزد آمدن بهشت بخورند پس بعضی هم بر ظاهر حمل کرده و گفته که مستبعد نمی داریم هیچ چیز را از قدرت خداوند تعالی و وی تعالی قادر است که زمین را نان سازد و بخور و بشتیان دهد و دیگران گویند که در قدرت حق استبدادی نداریم ولیکن دلیل سمع که نفس باشد در ان نداریم و حال آنکه واروده است که این زمین با بر و بحر و بی باتش پر کنند و با و فرخ پیوندند پس مقصود تشبیه زمین است در بیاض و استدارت بتانی که پیدا می کند و طیار می گردانند پروردگار تعالی بشتیان را نزد آمدن آن بطریق نزل و در ضمن این بیان عظمت بهشت است و آنچه مبادشته شده است مر بشتیان را از جلال نعم یعنی تانهای بهشت باین عظمت باشند که تمام روے زمین مقدار یک نان از انها باشد پس حرف تشبیه محذوف باشد فانی رجل من الیهود پس بعد از فرمودن آنحضرت این حدیث را آمد مروی از قوم یهود فقال پس گفت آن مرد بارک الرحمن عليك برکت فرستد خدا تعالی مهربان بر تو یا ابا القاسم الا خبرک خبرل اهل الجنة يوم القيمة آیا خبر ندیم ترا بطعام بشتیان که اول پیش ایشان بیارند روز قیامت قال بے گفت آنحضرت بلی خبر ده مر ابا ن قال تكون الارض خفزة واحدة گفت یهود می باشد زمین یکسان که قال ابی جنانکه گفته بودیم خبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فطر الانبی صلی الله علیه وآله وسلم الانیاس نظر کرد آنحضرت بسوے ماقم فمک پتفر خنده کرد آنحضرت به جهت موافقت خبر سوے صلی الله علیه وآله وسلم خبر یهودی را که از تورات می داد و حصول فرید ایقان و قوت ایمان صحابه بخبر وی صلی الله علیه وآله وسلم و خنده به بیان کرد و حقے بدست فواجده تا آنکه ظاهر شد و ندان ماے پسین که در اقصای دهن اند

و انما اراد انما حی حکم و عقل گویند از جهت روئیدن آنها بعد از بلوغ و کمال عقل و نو اجدد ابریشک و مطلق ابراس
که بعد از ابریشک اند نیز اطلاق کنند و ظاهر آنست که مراد اینجا این معنی باشد چه ظاهر شدن دند انما حی عقل در خنده و دند
بعد است ثم قال پیر گفت آن یهودی الا انجرک با و انهم آباغیر ندر هم تر ابناء خورش اهل بهشت بالام و النون بان
خورش ایشان بالام است بیا موصده و تخفیف لام و ماهی و چون بالام لفظ سریانی بود صحابه معنی آنرا نه نمیدند قالوا
و ما ند ان گفتند صحابه و چیست این معنی بالام قال گفت یهودی باین عبادت نان خورش بهشتیان ثور بمعنی گاو است
و نون و ماهی است با و ی یکل من زائده کبد هاسون الفامی خورند از گوشت پاره که زیاده بر عکست بهفتاد هزار
کس و آن عائفه اند که بی حساب در بهشت در آیند و رومی ایشان مانند ماه شب چهارم باشد و تواند که مراد
کثرت و مبالغه در آن باشد نه عدد مخصوص و گفته اند که زائده کبد قطعه جد است پیوسته به عکس و آن خوشتر و گوارا تر باشد
اوست و تواند که بیان معنی بالام از آنحضرت باشد چون صحابه معنی آن را نه نمیدند و پرسیدند آنحضرت پیش
از آن که یهودی بیان کند بوحی الهی آنرا بیان کرد و این وجه نزد کاتب حروف الذوات است از وجه اول فافهم
متفق علیه ۳۰ + و محسن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخیر الناس علی ثلاث طرائق خیر کرده
می شوند آدمیان بر سه طریق و سه فرقه راغبین یک فرقه رغبت کنندگان در بهشت و فضل و رحمت الهی تعالی لا خوف
علیهم و لا هم یحزون صفت ایشان است راغبین و فرقه دیگر ترسندگان از آتش دوزخ و غضب و عذاب و در دگر
مردم و ملا و اشراف علی بصره و ثلثه علی بصره حال آنکه دوس یکی خیرتر اند و سه یکی خیرتر اند و اربعه علی بصره و عشره علی
بصره و چهار کس بر یک خیرتر و ده کس بر یک خیرتر این اعداد تفصیل مراتب این دو قسم است بر سهیل کنایت و تمثیل
و هر که مرتبه وی عالی تر شرکت در وی کمتر و سرعت و سبق وی بیشتر و اعدای که میان اربعه و عشرت ذکر نکرده و بر
قیاس گذشت و بدون چند کس بر خیرتر یا بر وجه اجتماع بود یا بطریق تعاقب و تناوب که هر که ام نبوت سوار
می شده باشند و اعداد بر خیرتر ذکر نکرده اند که آن مرتبه مقربان است از انبیاء و رسل و مقصود ذکر احوال ائمه است و مختصر
بقتیم النار و جمع می کند و گرد می آرد باقی مردمان را آتش این بیان فرقه سوم است که آتش ملازم و مصاحب و گاه
انیت چنانکه فرمود ثقیل معمم حیث قالوا قیلوله می کند آتش با ایشان هر جا که قیلوله می کنند و تبیت معمم حیث با تو ا
و شب می کند آتش با ایشان هر جا که شب می کند و تبیح معمم حیث اصبح او صبح می کند آتش با ایشان هر جا که صبح میکنند
و نسی معمم حیث امسا و شام می کند آتش با ایشان هر جا که شام می کنند یعنی آتش روز و شب و صبح و شام با ایشان
است و ایشان را می راند و گرد می آرد به مختصر بدانکه در فضل ثانی از حدیث ابی هریره بیاید که خیرتر کرده می شوند
آدمیان سه صنف صنفی پیاده و صنفی سوار و صنفی رونده بر رومی و این حدیث نیز متضمن ذکر آن اصناف می تواند بود
ذکر سواران و بر روی روندگان مصرع و بر پای روندگان مضمین معنی را در شرح تفصیل تر ازین تقریر کرده شده است

انجا باید دید و شاعران را اختلاف است در آنکه این حشر روز قیامت است بعد از برپا شدن مردمان از کور یا پیش از آنست
از علامات قیامت بجانب محشر که زمین شام است و اول ظاهر تر و صواب تر است و الله اعلم متفق علیه + ۳ +
و عمن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال انکم محشورون حفاة عراة غرلا رؤیت می کنند ابن عباس از
نخستین گفت بدستی که شما حشر کرده و برانگخته می شوید برهنه بارهنه تن نافتنه کرده و غرل بفهم غنیمت و سکون را چون
اغزل یعنی اقلف یعنی نافتنه کرده شده ثم قرا ایترا حضرت این آیت را که بدان اول خلق نییده چنانکه
پیدا کرده ایم ایشان را در اول پیدایش باز پیدا می آریم از قبور و بعد اعلینا و عده لازم است این پیدا کردن بر ما
اناکنا فاعلین بدستی که هستیم ما کنندگان آنرا گفت آنحضرت که اول من کیسی یوم القیمة ابراهیم نخستین که پنداشد
می شود و او را جامه روز قیامت ابراهیم خلیل است زیرا که وی علیه السلام نخستین کسی است که برهنه کرده شده در راه
جذ او در وقتی که انداخته شد در آتش تیسرا و باین فضیلت ازین وجه دلالت کند بر فضیلت وی از سید انبیاء صلی الله
علیه وآله وسلم و در حقیقت این اعزاز و اکرام وی بعلت ائمه ائمت است و آنحضرت را با آنکه در بعضی روایات
آمده است که آنحضرت هم با جامه ها که در آن دفن کرده شده مبعوث گردود و ان ناسا من اصحابی یوفد بهم ذرات
الشمال و گفت آنحضرت که جماعه از اصحاب من گرفته می شوند و برده می شوند بجانب دست چپ که ماصیان گناهکاران
به آنجا نب می برند فاقول پس می گویم من بطریق تحسیر و تقصید استخلاص ایشان اصحابی اصحابی صیغه جمع قلت آورد
و تصغیر کرد از جهت قلت عدد ایشان فبقول پس می گوید پروردگار تو ای تقصید شکایت و بیان سبب تعذیب
ایشان انهم لن یزالوا مرتدین علی عقابهم نذرا فتم بدستی که ایشان همیشه بودند برگشته از دین و رجوع کننده برشته
خود از ان باز که جدا شده تو از ایشان فاقول کما قال العبد الصالح پس می گویم من چنانکه گفت منبذ صالح که عبارت
از علی بن پیغمبر علیه السلام در افتاد و استخلاص قوم خود بحضرت رب العزت این است را که و کنت علیهم شهیدا و
فیهم و بودم من شاهد و واقف بر احوال ایشان تا آن وقت که بودم در میان ایشان الی قوله العزیز الحکیم تا این
کلمه که ختم آیت است و مضمون تمام آیت این است که عیسی گفت علیه السلام خداوند اتان در میان ایشان
بودم بر حال ایشان و واقف بودم و نگذاشتم که کفر و زندقه بر حق گویند و چون بدو اشتی تو مرا از میان ایشان بودی
تو نگارسان و واقف بر حال ایشان و تو بر هر چیز شاهد و معاضی اگر عذاب می کنی ایشان را و می گیری ایشان را
بر کرده ایشان ایشان منبذگان تواند هر چه می خواهی می کنی و کسی نتواند گفت که چرا می کنی و اگر می امر ز
ایشان را و در می گذری از عذاب ایشان تو عالمی و عیسی هر چه می خواهی می کنی متفق علیه و گفته اند که مراد اینجا
باصحاب خواص اصحاب نیست زیرا که ما را یقین معلوم است که هیچ کس از خواص اصحاب بعد از وی صلی الله
علیه وآله وسلم مرتد نگشته الا قومی از حفاة عرب از اصحاب سبله و اشود یا بعضی از یوفد القلوب که نه بصیرتی در دنیا

و قوی صراحتان داشتند با هر ادب و رجوع از دین سلطانی نیست بلکه خروج از حد استقامت و بعضی حقوق و صلاح
 سرایت و بعضی امور و رجوع از مرتبه حسن اخلاق و صدق نیت و تقصیر در بعضی حقوق و رعایت اهل بیت در ادب
 با ایشان به جهت ابتلا بدینا و فتنه چه آنحضرت فرموده بود که من نبی ترسم بر شما کفر و ادب پرستی را و لیکن من ترسم از
 در افتادن دنیا و اوقات آن گذرانم + و عن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله
 وسلم یقول یخیر الناس یوم القیمة هامة امرأة غر لا قلت گفتیم یا رسول الله الرجال و النساء جمیعاً مردان و زنان همه یک
 بعضی الی بعض نگاه می کند بعضی از ایشان بسوی بعضی یعنی مردان و زنان برهنه می بینند مردان را و زنان را پس
 در خشر ایشان برهنه چه حکمت باشد فقال پس فرمود آنحضرت یا عائشة الامر اشده من ان یظهر بعضهم الی بعضهم اس
 عائشة کار در آن روز سخت ترست ازین که نگاه کنند بعضی به بعضی یعنی کجا مجال و فرصت و شعور است تا آنکه کسی
 به کسی نگاه تواند کرد متفق علیه + و عن انس ان رجلاً قال روایت است از انس که مردی با آنحضرت گفت
 یا رسول الله کیف یخیر الکافر علی وجهه یوم القیمة چگونه خشر کرده می شود کافر بر روی خود روز قیامت و چگونه ممکن باشد
 بر روی رفتن قال گفت آنحضرت ایس الذی امشاه علی الرملین فی الدنیا قادر علی ان یشیه علی وجهه یوم القیمة
 آیا نیت نشان این که آن کسی که روان ساخته است او را بر دو پا در دنیا توانست بر روان گردانیدن و در
 روز قیامت بر روی وی متفق علیه + و عن ابی هريرة عن ابی بنی صلی الله علیه و آله وسلم قال یلقی ابراهیم اباه اوزر
 یوم القیمة گفت آنحضرت که پیش می آید ابراهیم پدر خود را که نام او از رست روز قیامت تحقیق نزد بعضی
 علماء رحمهم الله که قائل اند تا آنکه آباء آنحضرت همه از لوث شرک و کفر پاک و منزله اندانست که از رحم ابراهیم است
 علیه السلام که بجز از این پدر خوانده اند نام پدر وی تاریخ نیست و ازین جهت مفید ساخت اباه را تا از روز قیامت پیش
 می آید ابراهیم این پدر خود را که از رست و علی وجه از قرقره و فبرقه و مال آنکه بر روی آرز سیاهی و عبا رست قرقره و غیره
 بنشیند بر منی عبا را بد و لیکن قرقره عبا را یک در روی سیاهی بود بعضی گویند قرقره سیاهی و کدورتی که از هم و خرن
 بر روی او و ویقول لیس ابراهیم پس می گوید ابراهیم مر از رست و امم اهل ملک لا تشنه آباء گفتیم من ترا بی فرامانی کن مراد
 اطاعت کن مراد را آنچه از جانب حق گویم و خبر دهم فبقول له ابوه پس می گوید مر ابراهیم را اید روی که از رست و فایوم
 لا اعصیک پس امر و زنی فرمائی منی کنتم تر استقامت کن مرا فبقول ابراهیم یا رب انک وعدتني ان لا تخزني یوم یقون
 پس می گوید ابراهیم ای پروردگار من بدرستی که تو وعده کرده مراد اجابت کرده و دعای مرا که رسوا نگردانی مراد و نیز که
 بر آنچه گفته شوم مردم و خشر کرده شونم فای خزی اخزی من پانی الا بعد پس که ام رسوائی سخت تر و افزون تر از رسوائی
 پدر من که تا آنکه است و دور ترست از رحمت تو فبقول الله تعالی پس می گوید فدا می توانی انی حرمت الجنة
 علی الکافرن بدرستی که من حرام گردانیده ام بهشت را بر کافران و دعای که امر و در حق وی کنی و التماس که

و منظرست وی داری سودمند نیستند ثم یقال لا ابراهیم نظر داشت بر عیسی که گفت می شود مرا ابراهیم را نگاه کن که چه چیز است و زیر بر دو پای تو دین منظر پس نگاه می کند ابراهیم بر پاهای خود فاذا بوی نیکو ناس نگاه و سلاسل و مقرون است بنیخ بکسر ذال معجمه و سکون یایی تحتانیه و فای معجمه در آخر کرک گفتار نکر که حیوانی است کلان شکم بی اندام و فی القاموس النیخ بالکسر الذنب و بعضی نسخ فیج بیا و موصده و عا و محله و اقع شده یعنی مذبح و متعلق آلوده بگل و سیرکین فیوضه لقبوا بکس پس گرفته می شود و کشیده می شود پاهای آن فیج را فیلیقی فی النار پس افته می شود و آتش و درخ و این آذر است که منج گردانیده و خواسته شده در چشم ابراهیم تا ندوی که پیدا شده بود ساقط گرد و گفته اند که اگر چه ابراهیم از آذر در دنیا تبری کرده و تیز شده بود ولیکن چون روز قیامت و س زادید مهر بر روی دامن گیر وی شد و برای وی منظرست در خواست شاید که بدرجه قبول افتد و چون نیفتاد و سنج شده و بدنامی شد و تبری ابراهیم بود و بعضی گفته اند که موت آذر بر کفر یقین ابراهیم شده بود شاید که نهانی ایمان آورد باشد و حیر اطلاع دست نداده و تبری از وی حکم ظاهر بود و روز قیامت یقین شد که به کفر رفته بود پس متبری شد و تبری ابراهیم و الله اعلم رواه النجاوی + ۸ + و عمته قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

یورق الناس یوم القیمه حتی یندیب عرقهم فی الارض سبعون ذراعا عرق می کنند و عرق می ریزند مردم روز قیامت تا آنکه می رود و عرق ایشان در زمین بهفتاد گز و طبعیم حتی یبلغ آذانهم و لگام می کند عرق ایشان را یعنی می رسد و تا دانه های ایشان مثل لگام و بازمی دارد شان از لگام تا آنکه می رسد تا گوشه های ایشان متفق علیه + ۹ +

و عن المقداد صحابی قدیم الاسلام است سادس در اسلام حاضر شد بدر را و باقی مشاهد را از فضیله کبار و نجبای اجبار است روایت کرده است از وی علی بن ابی طالب و جزوی از صحابه و در بعضی مواضع زیاده

برین از احوال وی نوشته شده است قال حماد رسول الله گفت شنیدم غیر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم

یقول که می گفت تندی آتش یوم القیمه من الخلق نزدیک گردانیده می شود آفتاب در روز قیامت از خلق حتی کیون منعم مقدار میل تا آنکه می باشد آفتاب از ایشان هم چو مقدار یک میل که ثلث فرسنگ است و بعضی گفته اند

که هر او میل سر به است و مقصود نهایت و سبب فیکون الناس علی قدر اعمالهم فی العرق پس می باشند او سبب بر قدر عملهای خود و عرق منعم من کیون الی کعبیه پس بعضی از ایشان کسی است که می باشد عرق تا بر دو پاشنه پای وی و این جامع اندک اعمال ایشان بیشتر و خوب تر است و برین قیاس و منعم من کیون الی رکیبه و بعضی را

تا بر دو زانو وی و منعم من کیون الی حقویه و بعضی را تا بر دو جای ستن از او وی و منعم من لجم العرق الحما و بعضی از ایشان کسی است که لگام می کند ایشان را عرق لگام گردانی یعنی تا دانه می رسد بلکه در دانه می آید

و اشار رسول الله و اشارت کرد و غیر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم دیده الی فیه بدست شریف تا دانه مبارک

خود رواه مسلم ۴۱۰ و عن ابی سعید الخدری عن ابی بنی سلمی اشهد علیہ و آلہ وسلم قال یقول الله تعالی گفت آنحضرت می گوید
 خدا می تعالی روز قیامت یعنی در محشر و ندای کند آدم را و می گوید یا آدم فبقولی پس می گوید آدم لبیک و صدبیک می ایستد
 برای خدمت و فرمان برداری تو و اطاعت و انقیاد می کنم ترا ای پروردگار ایستادنی بعد ایستادنی و انحراف نماند لبیک
 و لبیک همه در دوست تست قال می گوید پروردگار با دم آخر ج لبث النار بیرون از شرقتش یعنی آن جماعت را
 که بدوزخ فرستادنی اند از میان فرزندان خود بیرون آورد بعد آن قال می گوید آدم هم پروردگار و ما لبث النار چوبست
 مقدار شرک دوزخ از میان ایشان قال من کل لفظ تسع مائة و تسعة و تسعین می گوید بیرون آر از هر هزار کس نهصد و
 خود و نه ادا این است مقدار دوزخیان که از هزار یکی را به جنت می رستند و باقی را بدوزخ و در حدیث ابی هریره
 از هر صد خود و نه آمده و شیخ ابن حجر گفته که ممکن است حمل حدیث ابی سعید بر جمیع ذریت آدم و حدیث ابی هریره بر
 ماعد ای با جوج و ما جوج بقرینه آنکه در حدیث ابی سعید ذکر یا جوج و ما جوج واقع شده است نه در حدیث ابی هریره
 یا اول متعلق بهبه خلافت است و ثانی مخصوص این است مرمومه است یا لبث نار در حدیث ابی سعید شامل کفار
 و عصاة است و در حدیث ابی هریره عصاة مؤمنین و کفرانی گفته که مفهوم عدد معتبر نیست و مقصود تقطیل عدد
 مؤمنین است و تکریم عدد و کفار و الله اعلم نعمده تیسب الصغیر پس نزد این حال و این حکم پیر می گردد و در دال
 و تضع کل ذات حمل حملها و می نهد و می آنگند هر زن باردار بار خود را یعنی فرضا اگر در آن وقت زنی باردار باشد
 از حیث این حال و صد است مقام بار خود را می آنگند و بعضی گفته اند احتمال دارد که زن حامله حامله مسبوث گردد و از
 حیث این مقام حمل خود بیفکند پوشیده ماند که در صغار نیز هم چنین تاویل می رود که ایشان نیز صغیر مسبوث می شوند
 پس نزد وقوع این حال پیر می شوند پس ازان در در آمدن بهیشت جوان می سازند و صواب آن است که این
 عبارات کنایت است که از شدت بهم و ذرین و محنت با قطع نظر از خصوص معانی مفزوات چنانکه در اشال آن
 گفته اند و تری الناس سکاری و می بینی تو ای مخاطب در آن حال مردم راستان و ما هم سکاری و نیستند ایشان
 رستان و لکن عذاب الله شدید و لیکن عذاب خداوند تعالی سخت است و این مستی و مدیهوشی ازان است
 قالو گفتند صحابه از خوف و حسرت چون شنیدند که بهشتیان یکی از هزار خواهد بود یا رسول الله و اینان ذلک الوعد
 و که ام از ما آن یکی باشد که او را بهیشت برند قال گفت از برای تفهیم و تسلیم ایشان البشر و اشادمان خود
 و غم خورید فان شکم رجلا پس بد رستی که از شما کمتری و من یا جوج و ما جوج العاد از یا جوج و ما جوج هزار آنها
 سجدی گیرند که اگر بهشتیان یکی از هزار باشند جماعت کثیر را شامل می گردد و بعد ازان اشارت کرد و بکثرت اعم
 سابقه نیز غم یا جوج و ما جوج اگر شما نیمه اهل بهیشت باشید و بهیشتی یکی از هزار باشد گنجایش دارد چنانکه
 گفت راوی تم قال نیز گفت آنحضرت و الله می بیدار جو ان تكون ارج اهل الجنة اسید و ارم

کہ ہشید شامچا ایک ہشتیان تکبر ناپس تکبر فرما اور دیم ماؤ فغیم ما اشد الکبر حبب استبشار و استغمام این نعمت فقال
 پس نیادت بشارت داد و گفت آنحضرت ارجوان تگوانو آلت اہل الجنة اسید وارم کہ ہشید شامچا ایک اہل ہشت گنار
 پس باز تکبر بر آوردیم ما فقال پس گفت آنحضرت ارجوان تگوانو نصف اہل الجنة اسید وارم کہ ہشید شامچا اہل ہشت
 تکبر ناپس باز تکبر بر آوردیم ما قال گفت آنحضرت ما اقم فی الناس نیتید شمار در میان مردم و رملت الا کا لشوۃ السواد
 فی جلد ثور یعنی اگر مانند موی سیاہ در پوست گاو سفید او کثرتہ بقیار فی جلد ثور اسود یا ہم چو موی سفید در پوست گاو سیاہ
 تنفق علیہ +۱۱+ و عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول و ہم از ابو سعید خدری ست کہ گفت شنیدم
 آنحضرت را کہ می گفت کہ کثیف رہنمائی ستمی کشاید و بر بندہ می کند پروردگار با ساق خود را یعنی مے نماید شدت و
 محنت پیش خود برای خلائق و این عبارت کنایت است از شدت و محنت و ہم و خزن فی نظر بخصوص ستم
 مفردات چنانکہ کسی بجز مے شود در کاسی و تئیر ساق می کند و بعضی تاویل کنند و علم از اجاق تفویض مے نمایند
 چنانکہ مکث شہادت است فی جلد لکل ہو من دو منہ پس سجدہ می کند مراور اہر مرد سلمان و بر زن سلمان و بقی بن کان
 یسجد نے الدنیار یا و ستمہ و باقی مے ماند و سجدہ می کند ہر کہ سجدہ می کرد و دنیا برای نمودن مردم و شہداء نیدن ایشان
 نہ با خلاص فیذہب لیسجد پس می رود و می خواہد وی کہ سجدہ کند فیو طہرہ طبقا و احد اسپس بازمی گرد و پشت و مے
 یک لحنت کہ فاصلہ نیست میان استخوانہامی آن کہ بدان دو تا شود و زبردشتن و فرود آوردن تنفق علیہ +۱۲+
 و عن البرہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لیا قی الرعل الطیم لہین یوم القیمۃ ہر آئینہ می آید
 مردی بزرگ فزہ روز قیامت لاین عند اللہ جناح لموضتہ می سجد و بی ارز و زود خدا بانوی نشہ را و قال و گفت
 آنحضرت اقرؤ انہ تا بد اند کہ طالبان دنیا کہ نمود و زود کردار خود را نیک نمی سازند علمامی ایشان ضائع و
 بنا بوبست این امت را فلما تقیم لہم یوم القیمۃ و زنا پس بر پانمی کنیم ما و نمی نہیم ما ایشان را روز قیامت و زنی و مقدس
 و اعتبار مے تنفق علیہ +۱۴+ الفصل الثانی + عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 اندہ الا یہ این است را بوسلہ تہذیب اخبار ما در ان روز کہ بجنبہ زمین و بیرون آرد مردہ مارا بگوید زمین خبر بامی خود را
 قال فرمود اندرون ما اخبار را آیامی دریا بیدوی و اندکہ صیت خبر بامی زمین کہ می گوید آزا قالو گفتند اللہ و رسولہ
 اعلم قال فان اخبار ما ان شہد علی کل عبد و امۃ فرمود پس خبر بامی زمین نیست کہ گواہی مے و ہر ہر بندہ و دواہ
 یعنی ہر مرد و زن با عمل مے نظر باز بچیزی کہ عمل کردہ است بر پشت وی ان تقول این چنین کہ بگوید عمل علی کند او کند
 عمل کردہ من چنین و چنین بوم کند او کند و چنین و چنین قال فرمود و ہذا اخبار ما پس نیست خبر بامی زمین رواہ
 احمد و الترمذی و قال و گفت ترمذی ہذا حدیث حسن صحیح غریب +۱۵+ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم من احدث منکم نیت بیع کلی کہ میر و مگر آنکہ ایشان می گرد و بعد از مردن قالو اما نہ گفتند صحابہ و پیغمبرند

چیست سبب نداشت دی یا رسول الله قال ان کان محسناً ندیم ان لا یكون ازاد و فرمود اگر هست نیکو کارش چنان
 می شود که زیادت نکرد و نیکو را و ان کان سیانم ان لا یكون نزع و اگر هست بدکارش چنانی می شود که نکشید نفس خود را
 از بدی و باز بنیاد از ان رواه الترمذی ۳۰۴ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یخیر الناس یومئذ
 منته اصناف خشر که می شوند مردم روز قیامت سه گروه منته است که گروهی که پیاده بر پای روان اند و این حال
 عاشره مؤمنان باشد و منفرد کبابا که گروهی سواران و اینها خواص مسلمانانند و صلح و اقیامی ایشانند و منفعالی و جهم
 و گروهی بر رویهای خود روان قیل گفته شد و پسیده شد یا رسول الله و کیف میشود علی و جهم چگونه می روند
 بر رویهای خود و چگونه می توانند رفت قال ان الذی یشتبه علی اقدم فرمود بدستی آنست که روان ساخته است
 ایشان را بر پایهای ایشان قادر علی ان یشیم علی و جهم تواناست بر روان گردانیدن ایشان بر رویهای
 ایشان اما انهم یقیون بوجوبهم کل مدب و خوک آگاه باشید و بدانید که ایشان می پرهنند بر رویهای خود هر زمین
 درشت بلند را و غار بار این رویهای ایشان بجای دستهای و پایهای ایشان می گرد و چنانکه بدست و پای
 از موفیات طریق و بلند و پست آن پرهنند و احقر از نمایند ایشان بر رویهای خود کنند و رویهای ایشان کار پایهای
 ایشان کنند بی هیچ تفاوت و لیکن چون در دنیا سجده نکردند و گردن اطاعت و انقیاد نهند و پروردگار قائل
 ایشان را خواست و سرنگون گردانند رواه الترمذی ۳۰۴ و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و
 آله وسلم من سره ان یطیر الی یوم القیمه کسی که شاد و خوشحال می گرداند او را که نظر کند بسوی روز قیامت و ببیند
 از آگاهی عین گویا که آن دیدن چشم است و شادی و خوشحالی از جهت حصول ایمان و قوت و یقین خواهد بود
 فلیقر پس باید که بخواند سوره اذ انمس کورت اذ السماء انطرت و اذ السماء انشقت چه این سوره را بر احوال
 قیامت تفصیل و تشخیص مثل اند و بر خواننده اگر بخورد دل بخواند چنان او را مستحضر می گردانند که گویا به چشم
 می بیند رواه احمد و الترمذی ۱۰۱ الفصل الثالث ۲۰۲ عن ابی ذر قال ان الصادق المصدق گفت ابوذر
 آنکه راست گفته و راست گفته شده است بوی در است خبر داده است بوی حق تعالی یعنی پیغمبر صلی الله
 علیه و آله وسلم حدیثی ان الناس یخرون علی ثلثة افواج خبر داده مرا که آدمیان خشر کرده می شوند سه فوج فوج
 را کبیر طاعین کاسین فوجی سوار خورنده پوشنده یعنی متفرد و تنگم و فوجا یجهم الملائکه علی و جهم فوجی دیگر که می کشند
 ایشان را خشتگان بر زمین بر رویهای ایشان و خشریم النار اینجا سه نسخه است یکی خشریم الی النار و برین تقدیر
 ضمیر خشریم راجع بملائکه است یعنی کد می آرند ایشان را خشتگان و میرانند شان بسوی آتش و دوزخ دوم خشریم النار
 نصب نار و اینجا نیز ضمیر برای ملائکه است یعنی خشری کنند ایشان را و لازم می گردانند آتش از برای ایشان
 تا آنکه مفارقت نمی کنند ایشان را و در شب و صبح و شام چنانکه سابقاً گذشت سوم برقع نار و این یعنی طاهر است

موافق احادیث دیگر که در آن اسناد حشر بنا واقع شده و فوجانیون و یسوعون فوجی دیگر بر پامی روند و می روند
و شتاب می روند و یقینی الله الاله علی الطهری اندازند ای تعالی آفت و هلاک را بر پشت یعنی بر مرکب که پشت
آنها سوار می شوند فلا تبقی پس باقی و یا بنده نمی مانند مرکب حتی آن الرجل لیكون له الحدیقة تا آنکه مردی
هر آنکه می باشد مرد او را مرغزار طعیها بذات القتب می دهد آنرا در بدل شتر که ذات القتب عبارت از انت
و قتب بفتح تین یا لان شتر پس خداوند پالان به معنی شتر باشد لا یقدر علیها با وجود آنکه حدیقه در بدل شتر می رسد
قدرت نمی یابد بر آن و بهم نمی رسد بدان که سابق حدیث ذکر می درین باب دلالت دارد بر آنکه این حالت
روز قیامت خواهد بود ولیکن قول او دان الرجل لیكون له الحدیقة مراد است که این حشر قیامت نیست و همچنین
قول او طائمین کاسین ظاهر است در آن و طیبی گفته که این حشر قیامت نیست بلکه حشری است که از انحراف اسامی
است چنانکه در آن باب ذکر آن گذشت پس ذکر این حدیث درین باب استطرادی است رواه النسائی
+ ۱۶۰ باب الحساب و القصاص و المیزان + حساب شمردن و در او اینها شمردن که در ایامی نیکوگان
است روز قیامت اگر چه همه پروردگار تعالی را معلوم است و بر وی روشن است ولیکن تا محبت گردد بر ایشان
و روشن گردد و بر خلاف قرآن مجید بدان ناطق است و احادیث صحیح بدان دارد پس اعتقاد بدان واجب باشد
و قصاص عمل کردن با شخص مانند آنچه کرده چنانچه کشتن عوض کشتن و جراحت عوض جراحت و زدن عوض زدن
قروای قیامت و هر که با هر کسی چیزی کرده و او را آزرده اگر چه مورد کس باشد قصاص آن از وی بستانند اگر چه
مکلف نباشد چنانکه حیوانات و اطفال و جمیع حیوانات را برای این مصلحت بر انگیزند چنانکه گوشتند شلخ دار
که ناشلخ دار را زده و آزرده باشد قصاص از وی بگیرند و نیز آن عبارت است از آنچه دهنده شود بآن مقادیر
اعمال و جمهور بر آنند که او را دو کفه است و آن چنانکه ترازوهای دنیا را باشد دوری میان دو کفه مثل دوری مشرق
از مغرب بر کشیده می شود بآن محالیت اعمال و بعضی گویند که حسنات را بصورت های خوب تمثیل گردانند و سیئات را
بصورت های بد بر آوند و در کشند و حدیث بطاقه که بیاید موقی قول اول است و بعضی وزن را تاویل کنند بمقابل شدن
اعمال با جزای آن و طوایر نفوس بر قول اول است + + الفصل الاول + عن عائشة رضی الله عنها ان الیته
صلی الله علیه و آله وسلم قال لیس احد یاسب یوم القيمة الا بالک فیسب کلک که حساب کرده شود روز قیامت مگر
آنکه هلاک شده و عذاب کرده شده قلت عائشه می گوید که چون این سخن را بطریق کلیه از آن حضرت شنیدم مثل
شدیر من انبرای دفع اشکال گفتم اویس بقول الله تعالی آیا نیست که می گوید الله تعالی فسوف یاسب با
یسیر کسی که داده شد کتاب او جهت راست و می پس سرانجام است که حساب کرده شود آن کس حساب
پس آن پس چون حساب آنان باشد چه هلاک شود و فقال پس گفت آنحضرت در دفع اشکال من اینها

ذلک العرض نیست این حساب آسان که فرموده است مگر عرض محض و بیان کردن مجرد چنانکه گویند این کردی و آن
 کردی بے آنکه بروی پیچید و وقت کنند و در فضل ثالث بیاید که حساب بسیر است که کتاب اورا بروی نبایند
 تا بگرد پس در گذرند و لکن من قوشن فی الحساب سبک و لیکن مراد اینست که کسی که مناقشه کرده شود در حساب
 و دشوار گرفته شود بروی کار و وقت و استقصا کرده شود و چیزی فرو گذارشته نشود از قلیل و کثیر هلاک کرده می شود و آن
 و حساب به حقیقت همینست و اول عرض و اظهار است و بس تنفق علیه + ۲ + و عن مدی بن عاقم قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما نسکم من احد الا سیکلمکم به مدی بن عاقم طائی مشهور که از صحابه است بعد از
 پیروی و خواهر وی با قوم خود آمدند و مسلمان شدند گفت گفت رسول خدا نیست از شما هیچ کی مگر آنکه کلام
 می کند و سخن می گوید و اورا پروردگار او باین صفت که بس بنیه و بنیه ترجمان نیست میان او و میان پروردگار
 شخصه واسطه که بیان می کند و می فهماند کلام را و احباب بحجه و نیست میان او و پروردگار او پرده بلکه بے پرده
 می گوید و ترجمان بفتح تا و ضم جمیم و بضم هر دو و بفتح هر دو نیز آمده کسی که زبانی را از بانی دیگر تعبیر کند چنانکه زبان عربی را
 بفارسی یا فارسی را به عربی بفتحها و فیضها این منته پس نگاه می کند آن کس جانب دست راست خود فلایری
 الا ما قدم من محله پس بنی بنید مگر چیزی را که پیش فرستاده است از کردار خود و بنظر اشان منته فلایری الا ما قدم
 و نگاه می کند جانب دست چپ خود پس بنی بنید مگر آنچه پیش فرستاده است و بنظر بن دیدیه فلایری الا النار
 ملقار وجهه و نگاه می کند پیش خود پس بنی بنید مگر آتش را پیش روی خود فالتقوا النار و لولش غرقه پس بر بنیر بر آتش
 و وزخ را اگر چه نیمه خراب باشد این مبارک احتمال دارد یکی آنکه بر بنیر آتش و وزخ را و طلم کنیز سیج کی را اگر چه
 نیمه خراب باشد یا آنکه تصدق کنیز اگر چه این قدر باشد و در پناه آن باشند از آتش و وزخ تنفق علیه + ۳ + و عن
 ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الله یدری المؤمن خدای تعالی نزدیک میگردد و
 مومن را از جناب رحمت خود فیض علیه کشف پس می نهد بر مومن حرز و حفظ و پرده خود را کشف و بختین پناه و پرده
 و نگاه بانی و سایه و جانب و بازوی طر و ستره می پوشد مومن را تا در اهل محشر بر پیش گناهان و پید گشتن گناهان
 نرمنده و رسوا نگردد و فیقول پس می گوید مومن با معرفت و نب کذا اعترف و نب کذا آیامی شناسی گناه چنین را
 آیامی شناسی گناه چنین را فیقول نعم ای رب پس می گوید مومن آری ای پروردگار من می شناسم گناهان چنین را
 حتی قره بنو به تا آنکه در اقرار می آرد و در کار تعالی مومن را گناهان او در آری فی نفسه انه قد هلك بسیندوی و بیاید
 مومن در ذات خود که تحقیق هلاک شد بر ریافت جزای این گناهان قال می گوید پروردگار تعالی مومن سترتها
 علیک فی الدنيا پوشیدم من این گناهان را بر تو در دنیا و انا اغفر لک الیوم و من بے آرمزم آرمزار امروزی
 فیضی کتاب حسنه پس داده می شود مومن را کتاب حسنه و اما الکفار و المنافقون فینادی لهم علی طاعتی

اما کافران و منافقان پس خدا کرده می شود و او از داده می شود بر سر نامی غلطی و در حضور ایشان هو لا اله الا الله می گویند
 علی ربه اینها آنسانی اند که دروغ گفتند بر پروردگار خود الا الله علی الظالمین و انا و آگاه بشنید که لعنت خداست
 بر یمان متفق علیه + و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذ کان یوم القیمه فتمتیکم
 به شرور قیامت فرفع الله الی کل مسلم یهودیا و نصرانی یا مسیحی یا ربنا یا ربنا یا ربنا یا ربنا یا ربنا یا ربنا یا ربنا یا ربنا یا ربنا
 یا نصرانی را فبقول هذا فکالک من النار پس می گوید خدا ای تعالی این یهودی یا این نصرانی بسبب غلامی است
 از آتش دوزخ نک که در سیردن آوردن و فکاک بفتح فاء کسر آن چیز است که بدان کرد در اسیرون آزند گویا مسلمان
 در آتش دوزخ در بند گرد و بود و این یهودی یا نصرانی را در بدل وی باتش فرستادند و آن مسلمان را اسیرون
 آوردند و تاویل می آن است که هر کلفت را از کافرو مومن جامی است در بهشت و در دوزخ و هر کس با جان رفت
 مکان او که در دوزخ بود تبدیل کرده می شود به مکان او که در بهشت شد و هر که با بیان زلفت عال او بر کس این
 آید پس گویا این کافران غفلت و بدل مومنانند در جامی ایشان که در دوزخ بود پس گویا این کافر فکاک مومن
 شد از آتش و مراد آن نیست که کافر ابگنایان مومن عذاب کشند و لا ترزوا رة و زراثری و تخصیص یهود و
 نصاری از حجت اشتها ایشان است بعد اوت و مضادات مومنین رواه مسلم + و عن ابی سعید الخدری
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یاجنوح یوم القیمه آورده می شود نوح را روز قیامت فبقال له بلغت
 پس گفته می شود مراد آریا رسانیدی او امر و احکام الهی را بامت فبقول نعم یا رب پس می گوید نوح آری رسانیدم
 ای پروردگار من فسال الله هل عظمک پس رسانیده می شود امت نوح آریا رسانید شمار فبقولن ما جا و انما من نذر
 پس منکر می شوند امت وی و می گویند نیا ما را هیچ رساننده و رساننده فقیل من شهودک پس گفته می شود نوح
 گیتند گواهان تو بر دعوانی تبلیغ فبقول محمد و امتی پس می گوید نوح گواهان من محمد و امت وی است فقال رسول الله
 پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم معنی صحابه خود را بجا و بکم پس آورده می شود شمار فبقولن ان قد بلغ
 پس گواهی می دهید شما که نوح تحقیق رسانیده است احکام الهی را بامت ثم قرأ رسول الله ستر فهد پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم برای تحقیق و تصدیق این حال این است که می راکه حق تعالی خطاب باین امت کرده
 می فرماید و کنک جلنا کم انه وسطا و هم چنین گردانیدم شمارا است نیک و عادل و فاضل لتکونوا شهدا علی الناس
 تا آنکه بشنید شما گواهی دهند بر مردم و کون الرسول علیکم شهید او بشنید پیغمبر شما گواهی داد و آن ایشان بر مردم
 چنانکه گواهی دادند بر قوم نوح که رسانید نوح بر شما آنچه فرستاده شد بر وی از دین و بودن پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 گواه بر ایشان چنانکه در مدینه دیگر آمده است که چون اُمّ ابیاهلواة الله و سلامه علیه منکر شوند که با هیچ کس چیزی
 نرسانید پس ابیاهلواة الله می گیرند ایشان گواهی دهند و رسانیده شود از ایشان که شما چه دانید و از کجا

گوایی و ادب ایشان گویند که کتاب التلخیص انما یقیم بدان پس گوایی و ادب گوایی و ادب پس از آن ائم انبیاء و صدق و صلاحت این است که پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تعزیر و ترکیه ایشان کند و گوایی و ادب که ایشان عادل و صادق اند و نیست معنی بودن رسول شریف ایشان و به همین اعتبار آنحضرت را بگواه بر ائم گفته شد که چون ترکیه است خود گرد تحقیق شهادت ایشان نمود بر ائم گوایی و ادب و بر آن و باین اعتبار گفته شد و امته فافهم رواد الخباری ۴۰ و عن انس رضی الله عنه قال کنا عند رسول الله بودیم بازو پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت پس خنده کرد آنحضرت فقال پس فرمود بل تدریون ما احمک آیامی دریا پدید می آید و انید شما که از چه چیز خنده می کنتم قال گفت انس قلنا گفتیم ما الله و رسوله اعظم اور رسول وی و انما ترست قال من مخاطبه لمبدر به گفت خنده می کنم از جهت سخن در رسیده گفتن بنده پروردگار خود را بقول که می گویند بنده یا رب الم تعزیرنی من انفسی ای پروردگار من آیا زنا نمیدی و نگاه نداشته مرا از ظلم و خود می که ظلم نمی کنم بر بندگان خود و مقدار زره قال گفت آن حضرت بقول بلی ای گوید پروردگار تو ای آری بنده ام ترا از ظلم و ظلم نمی کنم بر بندگان قال گفت آنحضرت فیقول پس می گوید بنده فانی لا اذیر علی نفسی الا شایدا ننی پس اگر این چنین است حال من اجازت نمی کنم در دانی دارم بنفس خود مگر گواه از جانب خود یعنی دیگر گیرا بر خود روا ندارم اگر هم ذات من بر من گواه پیدا شود قبول دارم خیال کرده که از ذات من بر من که گوایی و ادب و ادب وجه اسکان آن دارد چه هیچ کس بر ضرر خود گوایی و ادب بداند نیست که وی تعالی قادر است که هم از ذات وی بر وی گواه پیدا کند که او را مجال انکار و گنجایش دم ندون پیدا نباشد و باعث خنده آنحضرت این او بود از بنده و میسر کردن حق تعالی بر دنان بنده و نطق کردن ارکان و اعضا با نجه عمل کرده و شش نام دادن بنده ایشان را و دعای بد کردن بر ایشان چنانکه بیاید قال فرمود آنحضرت فیقول پس می گوید پروردگار تعالی کنفی بنفک الیوم علیک شهید ابس است نفس تو امر و زبر تو گواه و با لگرم الکاتبین شهود ابس اند و ششگان بزرگ که نویسندگان اعمال بنده گان اند گواهان و گواه گرفتن این ششگان زیاده بر مقصود است از برای نفیر و تاکید بعد از آنکه از نفس بنده گواه قرار داده شد که خود بر آن راضی شده و و ذوات ایشان را نیز گواه ساخت و اگر تنها ایشان را گواه می ساخت خلاف قرار داده بود قال گفت آنحضرت فیقیم علی فی پس هر کرده می شود بر دنان بنده فیقال لا کاره نطقی پس گفته می شود و جماعت ارکان بنده را که نطق کن و گویا شو قال گفت آنحضرت متنطق باعمال پس نطق می کند و گویا می شود ارکان وی بگردان و اوقیم کانی و بین الکلام پس غالی گردانیده می شود و گفته می شود میان بنده و میان سخن کردن وی قال گفت آنحضرت فیقول بعد اکن و محتاج پس گوید بنده مرا معضای خود را ووری باد و شمار از خیر و هلاک باد و شمار از فتن کن گفت انما صل پس از تمام بودم من که خصوصیت می کردم با مردم و دفع می کردم ضرر را از شما یعنی محافظت تمامی کردم و در دو صورت تمامی نمودم و شمار اودست خود می داشتم و شما و سخن بدخواه من بر آمد و او را سلم ۴۰ و عن ثانی هر

قال قالوا گفت ابوهریره كه گفتند صحابه يا رسول الله بل نرى ربنا يوم القيمة آيا مي بينيم پروردگار خود را روز قيامت قال
فرمود بل تضارون من روية اشترس في الطيرة ليست في حجة آيا نزاع و خلاف مي كنيد و شك داريد و در دين آفتاب
در نيم روز كه نيت پوشيده در ابر قالوا گفتند نه خلاف نمی نيم قال فعل تضارون من روية القمر ليلة البدر ليس في حجة
فرمود پس آيا نزاع و شك مي كنيد و در دين ماه و شب چهار و هجتم كه نيت پوشيده در ابر قالوا گفتند نه قال فوالله
نفسه بيده لا تضارون من روية نجم فرمود پس سوگند بخدايي كه بقاي ذوات من در دست قدرت اوست نزاع و خلاف
نمی كنيد و در دين پروردگار خود الا كما تضارون في روية ابد هما كذا نزاع و خلاف و شك مي كنيد و در دين آفتاب
يا ماه و در دين اينها خود خلاف و نزاع و شك نمی كنيد پس و در دين پروردگار نيز نمی كنيد بلكه تضارون بضم تاء
و شديرا و تخفيف آن هر دو آمده اگر تشديد است از مضار است بمعنى ضرر و اگر تخفيف است انخير كه نيز بمعنى ضرر آيد
و منتهى آن است كه ضرر نمی كند يك ديگر را بجا دلت و منازعت تاد و مخالفت يك ديگر فتمد و تائب يك ديگر كنند و در
دين و محبت نظر از جهت غايت ظهور و مضيوع و بعضي گفته اند مراد آنست كه بعضي واجب بعضي مباحي شوند تا تقرر كنند
يك ديگر را و در جمع الجوازم گفته كه مضار است بمعنى اجتماع و از دو مام است نزاع و مام عياض ماكي گفته كه معني مضار است و تنگ
گر فتن يك ديگر است كه نزد يك معني از دو مام و اجتماع است و گفته كه مضار است و در دين چيزي بود كه در مكان
و احد وجهت مخصوص و بر اندازه خاص بود و روايت ديگر تضارواست بهيم مكان را و آن نيز بضم تاء و شديرا و تخفيف
آن باشد به از ضم و تخفيف از ضم و ضم معني اجتماع و از مام ضم معني ظلم و ستم كردن و تال معني بر بردن و يكي است قال
گفت آنحضرت فيلقى العبد پس چون مي بيند نندگان پروردگار تعالى را پيش مي آيد و خطاب مي كند و يتعالى
يك بنده را فيقول اى فلان پس مي گويد پروردگار تعالى بنده را اى فلان الم اكرمك و اسودك و ازو بك آيا كرامت
نداشتم ترا و از بزرگ و بهتر نگرديدم ترا و حجت نگرديدم ترا و كذا و كذا الخ لعل الجليل و لا لابل و سخن نگرديدم ترا اسپان را و شتر ترا
و ازرك ترا و اس و تر و كذا و شتر ترا كه رئيس و سردار قوم شوي ديگرى راجع غنيمت را و در جابليت چنان رسم بود
كه سردار قوم چار يك از غنيمت مي گرفت و باقى را بقوم مي گذاشت فيقول بئس مي گويد بنده بلى اى پروردگار من
كه دى و عبادى بن آنچه گفتمى قال گفت آنحضرت فيقول پس مي گويد پروردگار تعالى اظننت انك لاقى آيا پس گمان ي بردى
تو كه ملاقات كنده تو پيش آمده مرا فيقول لا پس مي گويد بنده هر گمان مني بر دم و غافل بودم از ان و فراموش
كردم ترا فيقول فاني قد انك كذا يعني پس مي گويد پروردگار تعالى پس بد رستي كه من تحقيق فراموش كردم ترا و ازرك
مي دهم ترا چنانكه فراموش كردى تو مرا فمطلقى الثاني بتر ملاقات و خطاب مي كند پروردگار بنده دوم را اخذ كرمشله
پس فرمود آنحضرت و خطاب حق باين بنده و جواب بنده اودا مانند آنچه در بنده اول مذکور شد فمطلقى الثالث
فيقول انشئ ذكك بتر پيش آيد پروردگار تعالى بنده سوم را پس مي گويد مرا و امانند آنچه گفت بد و بنده اول

لیقول پس من گوید این بنده سوم در جواب پروردگار یا رب من است یک و یکتا یک در سبک ای پروردگار من ایمان
 آوردم تو بکتاب تو پیغمبران تو وصیلت وصمت و تصدقت و نماز گذاردم و روزه داشتم و تصدق کردم یعنی زکوة
 و ادم و شینی بخیر ما استطاع و سألش می کند این بنده نفس خود را به نیکی چند آنکه می تواند مقبول هبنا اذ انفس سیکوید
 پروردگار تعالی انجا بایست یعنی اکنون که دعای اعمال خیر و شر گذاری بخت های ماکرومی بهش تابا تو کردارهای
 ترا به نامم تم بقال الان بعثت اعلیک پیغمبر گفته می شود به بنده که همین ساعت بر انگیزم و پید انکم گواه بر تو
 و تفرک فی نفس من ذالذی یشهد علی و اندیشه می کند بنده در باطن خود کیست که گواهی می دهد بر من و که می داند کردارهای
 مرا ختم علی فی پس مبر کرده می شود بر دمان بنده و بصیغه معلوم نیز خوانده اند یعنی مهر می کند خدا ای تقالے بر دمان و
 و یقال فخذہ انطقی و گفته می شود بران اور انطق کن سخن گو فتنطق فخذہ و طمعه و عطائه پس نطق می کند ران و
 و گوشت وی و استخوانهای وی و عصبه که در اروی و در قرآن حکم دست و پای و زبان و پوست و واقع شده و اینجا
 نطق ران و گوشت و استخوان ذکر یافته عن هر مقصود و تمامه اعضا و ارکان اوست چنانکه در حدیث انس گذشت
 و ذلک لیعذر من نفس و این سوال و جواب و مهر کردن بر دمان بنده و نطق کردن اعضای وی که مذکور شد از برای
 آنست که تا از اله عذر کند بنده از نفس خود و ثابت گردد گناهان وی و بجای عذر نماید یا معنی آنست که تا صاحب
 نگردد و خدا می تقالے در عذاب کردن آن بنده از جانب نفس وی و ذلک المنافع و آن بنده که ذکر کرده شد
 حال وی منافق است و ذلک الذی یخط الله علیه و آن بنده است که خشم گرفته بر وی و ناخشنود شده خدا
 تعالی از وی رواه سلم و ذکر و ذکر کرده شد حدیث ابی هریره که او شس اینست یدخل من امتی الجنة در می آید
 از امت من بهشت را بهفتاد هزار کس بی حساب فی باب التوکل در باب توکل بروایت ابن عباس یعنی این هشتاد
 در مصباح درین باب ذکر کرده بروایت ابی هریره تا از او در باب توکل ذکر کردیم بروایت ابن عباس از جهت شدت
 مناسبت بان باب ۴۴ + الفصل الثانی + عن ابی امامه قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را
 صلی الله علیه و آله وسلم یقول می گفت و عدنی ربی ان یدخل الجنة من امتی و عده کرد مرا پروردگار من که در از بهشت
 از امت من سبعین الفا لاحساب عظیم و لا عذاب بهفتاد هزار کس را که نسبت حساب بر ایشان و نه عذاب
 کل الف سبعون الفا بهر هزار کس بهفتاد هزار دیگر و ثلث ثمنیات من منیات ربی و با هفتاد هزار یا با هر
 هزار سه صیغه از منیات پروردگار من و صیغه انچه بر دو کف دست پر کرده یکبار بدینند رواه احمد و الترمذی و این
 ۲ + و عن الحسن عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یرض الناس یوم القيمة ثلث
 عرضات ظاهر کرده و نموده می شوند مردم روز قیامت سه بار فاما عرضتان قبل و معاذیرا و او عرضت بخت و بعد از
 است و مراد بجدال است که مبالغان در وقع گناهان و انکار آن از خود می کنند خصوصاً کافران که تکذیب انبیا

ووصل و تبلیغ ایشان دین و شریعت را می کنند و معاذیر جمع می سازند که بندگان اعتراض نکنند و لیکن اعتذار
 نمایند بسبب و نیایان و عجز و فقر و طراخ خود اما الوعده الثالثة فمنذ ذلک تطیر بصحت فی الامایمی اما غرضه سوم پیش دادن می رود و میرسد به
 اعمال در دست و تمام شدن اعمال حساب فایده یحییه و اخذ ثبوتها پس می گیرند است صحیفه اعمال و اوست درست و دیگری که درست است
 چیست چپ رواه احمد و الترمذی و قل گفت ترمذی لا یصح هذا الحدیث صحیح نیست این حدیث من قبل این لم یصح من شیء آیهی در
 آنکه حسن بصری که راوی این حدیث است نشینده است حدیث را از ابی هریره و بصحت او رسیده و اگر چه او را
 دیده باشد و با او ملاقات نموده باشند این حدیث را از موسی بصحت رسیده و شیخ خضری در تصحیح مصابح گفته
 که بخاری در صحیح خود سه حدیث حسن از ابی هریره اخراج کرده است و اما سلم بیرون نیامده از دوسه
 چیز و الله اعلم و قد رواه بعضهم به تحقیق روایت کرده اند این حدیث را بعضی از محدثین عن حسن عن
 ابی موسی از حسن بصری از ابی موسی اشعری ۳۰ و عن عبید الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم ان الله یخلص رجلا من امتی علی رؤس الخلائق یوم القیامه گفت آن حضرت بدرستی خدا می نواست
 بیرون می آورد مردی را از امت من بر سرهای غلایق یعنی در حضور نامه مردم روز قیامت فقیه علی شسته و تسعین سجده
 پس بر آگنده می کند بر آن مرد و دو نه کتاب بزرگ را کمال اجل مثل بد البصر هر کتاب مانند درازی بصر یعنی در از
 تا آنجا که نظر برسد ثم یقول اتکرم من هذا شیئا یستری گوید الله تعالی مرا آن مرد را آیا منکمی شومی ازین که درین
 کتابهاست چیز را اظلم که کتبتی الحافظون آیا ظلم کرده اند ترا نویندگان من که نگاهبانان افعال و احوال
 تو بودند فیقول لا یا رب پس می گوید آن مرد نه ای پروردگار من منکر نمی شوم ازین چیزی را و ظلم نکرده اند کتابان
 تو فیقول اظلم غدر پس می گوید آیا پس مرزا غدری هست قال لا یا رب گفت نه ای پروردگار من و مرزا غدری
 نیست فیقول بل انک عندنا حسنه پس می گوید الله تعالی بل بدرستی مرزا از دمانیکی هست و انه لا ظلم علیک
 الیوم و بدرستی که نیست ظلم بر تو امروز فخرج بطاقه مینا پس بیرون آورده می شود کاغذ پاره خود که نوشته شده است
 و روی این کلمه اللهم ان الله الا الله و ان محمد عبده و رسوله و بطاقه کبیر موده پاره کاغذ که نهاده می شود در ثوب و نوشته
 می شود و تمجیدهای دینی نیست اهل مصر فیقول امض و زنگ پس می گوید الله تعالی حاضر شود وزن عمل خود را فیقول یا رب
 ما هذا بطاقه جمع هذه السجلات پس می گوید آن مرد ای پروردگار من چه چیز است این کاغذ پاره و چه وزن خواهد داشت
 با این کتاب های بزرگ فیقول اظلم پس می گوید الله تعالی بدرستی تو ظلم کرده نمی شومی یعنی این بطاقه
 عظیم است می باید آنرا وزن کرد تا بر تو ظلم نرود قال گفت آن حضرت متوجه السجلات فی گفته و بطاقه نه گفته
 پس نهاده می شود و جمله او یک گفته از دوا این کاغذ پاره در گفته دیگر فطاشت السجلات و نقلت البطاقه
 پس سبک می آید نامه آن جمله و اگر آن می آید این کاغذ پاره فلا یثقل مع اسم الله گفته پس گران نمی آید یا نامه

بکتاب

چیزی و نام خدا از همه عظیم و قلیل است اگر چه کوه کوه گنایان بود و راه الترنی و ابن ماجه + ۴۰ و عن عائشه رضی الله
 عنها انها ذكرت النار فبكت روات مست از عايشه كه دى با و كروتش و وزخ را پس بگريست فقال رسول الله
 پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با یك یك چه چیز در گریه آور و ترا ای عايشه قالت ذكرت النار فبكت
 گفت عايشه با و كروم آتش و وزخ را پس بگريستم از ترس عذاب آن خصل تذکره دن اهلک يوم القيمة پس آیا یاد
 می آید شما اهل و عیال خود را روز قیامت و خبر داری بشید از احوال ایشان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم انما ثلثه مواطن فلا تذکره الله الله اما و رسه جا بگاه پس یاد منی آرمیج کی میج کی را عند المیزان
 نزومیران که بر می کشند اعمال را حتی یعلم یخف منیر الله ام شقیل تا آنکه می دانند آن کس که سبک آید تر از دوی و سه
 یا که آن دشتند الکتاب دیگر نژودادون کتاب بدست حین یقال هاوم اقرا الکتابیه روزی که گفته می شود
 بگیرید بخوانید کتاب مرا این را آن کس می گوید که کتاب بدست راست وی می دهند و وی خوشحال می شود و
 می گوید بروم بگیرم بخوانم کتاب مرا حتی یعلم این قیاس کتاب تا آنکه می دانند کجا واقع شد کتاب وی انی بینیه ام منی
 شما که من و راه و طره آیا در دست راست وی یاد در دست چپ وی را پس نشیت وی و در بعضی نسخ مصباح
 او من و راه و طره است و عند الصراط اذا وضع بین ظهري جهنم و دیگر نژودادون و در بعضی نسخ مصباح
 شمیر و بار یک تر از دوی و گذر آید شود مردم را بران درین سهو من همه حیران و در مانده نفس خود باشند و کسی را
 مجال یاد آوردن و خبر گرفتن نباشد و راه ابو داود + ۴۰ + الفصل الثالث + عن عائشه رضی الله عنها قالت جاء
 رجل فقدم بين يدي رسول الله آدم مروي پس نشست نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال پس گفت آن مرد یا
 رسول الله ان لى محلوکین برستی که مرا غلامانند که بکنه پهنه دروغ می گویند با من و بخون من و بے
 و یا سنتی که کند در حق من و میگویند بی فرمانی می کنند مرا و دشمنم و از هر چه دشمنان می کنم ایشان را و
 می زخم ایشان را تکلیف انانهم پس چگونه ام من از ایشان یعنی چگونه خواهد بود حال من روز قیامت از جهت
 ایشان و بسبب ایشان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اذا كان يوم القيمة يحسب
 ما خانوك و عصوك و كذبوك و عقابك اياهم چون باشد روز قیامت حساب کرده می شود آنچه خیانت کرده اند
 و بی فرمانی کرده اند و دروغ گفته اند این غلامان ترا و حساب کرده می شود عذاب کردن تو که دشمنانم و دوزن
 شد ایشان را افغانکان عقابك اياهم بقدر ذنوبهم پس اگر باشد عذاب کردن تو ایشان را برابر اندازد گنایان
 ایشان کان کفانا لالک و لا عليك باشد عذاب تو برابر گنایان ایشان که نه سود تو در آن است و نه زیان تو و
 ان کان عقابك اياهم دون ذنوبهم و اگر باشد عذاب کردن تو ایشان را از دوزن گناه ایشان و کمتر از ان کان
 فضلا لک باشد آن زیادتی مرز برابر ایشان و ان کان عقابك اياهم فوق ذنوبهم و اگر باشد عذاب کردن تو

ایشان را بالای کسانان ایشان و بیشتر از آن افضل لهم منک افضل قصاص گرفته می شود و مرایشان را از قرآن زیادتی را
تفنی الرجل و جعل یثیف و یسکس یک سو شده آن مرد و بنیاد کرد و زیاده کردن و گریه کردن را افعال له رسول الله پس
گفت مرا و این غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای تأکید و اثبات آنچه فرمود اما نقل قول الله تعالی آیا منی خواستی
قول خدا می تعالی را که می گوید و نفع الموازین القسط لیوم القیمة و می نیم ترا زو نامی راست و درست را در روز قیامت
فلا تلطم نفس شیئا پس غم که ده می شود و هیچ نفس چیزی را از ظلم و فرد گدشته نمی شود حق و چیزی را آن کان مختال
جسته من خردل اتینا بها و اگر بشد عمل یا علم مقدار و آنکه از خردل می آریم و معاضی گردانیم آنرا و کنی بنا ما سبین و سینه ایم
حساب کننده که زباده بر علم عدل باشد و نیست فقال الرجل پس گفت آن مرد یا رسول الله ما عدلی و لولا شیئا
خیر اسن مغار فتم نمی یایم مر خود را و مر ایشان را ستر از جدالی ایشان خمدک انهم کلهم احرار گواه می گیرم ترا که ایشان
همه آزاد اند و راه الترمذی ۲۰۲ و عنهما قالت سمعت رسول الله و هم از عائشه است که گفت شنیدم پیغمبر خدا را

صلی الله علیه و آله و سلم یقول فی بعض صلوة که می گفت در بعضی نمازهای خود که دعای کرد و در آن اللهم ما سبني حسابا لیسیرا
خداوند احساب کن هر کردارهای مرا احساب آسان قلت گفتم یا رسول الله ما الحساب لیسیر چه چیز است حساب آسان
و صورت آن چیست قال ان نظیر فی کتابی تجا و زعمه فرمود صورت حساب لیسیر آنست که نگاه کنی یعنی بنده در کتاب
خود پس و گذرد و الله تعالی از وی یعنی کتاب اعمال او را باد نماید و در گذرد و اگر ضمیر را بنظر باشد تعالی راجع دارند
نیز صورت دارد و از من لوفش حساب یومئذ یا عائشه ملک بدرستی که نشان اینست که کسی که کاویده شد و وقت کرده
شد حساب را در از و زای عائشه یقین هلاک شد و راه احمد ۳۰۲ و عن ابی سعید الخدری انه انی رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم روایت است از ابی سعید خدری که وی آمد آن حضرت را فقال اخبرنی عن یقوی علی القیام یوم القیمة پس گفت
خبرده مرا که چه کس قوت خواهد داشت بر ایستادن روز قیامت الذی قال الله عز وجل ان کس که گفته است خدا
عز وجل در نشان او یوم یقوم الناس لرب العالمین روزی که بایستند مردم نزد پروردگار جهانیان بان درازست
که آن روز دارد و فقال یخفف علی المؤمن پس گفت آن حضرت سبک و آسان گردانیده می شود ایستادن
در آن روز بر سلمان حتی کیون علیه کالصلوة المکتوبة تا آنکه می باشد آنروز بر وی مانند نماز فرض که نهایت
آن چهار رکعت است ۳۰۲ و عنهما قال مثل رسول الله و هم از ابی سعید آمده است که پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم من یوم کان مقداره خمسين الف سنة از روزی که باشد مقدار آن نجاه هزار سال ماطول خدا الیوم
چه عجب است در از این روز فقال پس گفت آن حضرت و الذی فی سبیه انه یخفف علی المؤمن یخفف الله سبک و آسان
آن روز سبک گردانیده می شود بر سلمان حتی کیون علیه من الصلوة المکتوبة تا آنکه می باشد سبکتر و آسان تر بر سلمان
انما فرض یصلیها فی الدنیا که میگذارد آنرا در دنیا و اوها البقی فی کتاب البیعت و النشور ۵۰۲ و عن اسما بنت

عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال يحشر الناس في صعيد واحد يوم القيمة وراهم آفودهم في شغلهم يوم
 روز قیامت صعيد در اصل یعنی زمین باروی زمین و مراد این جازین فراخ هموار چنانچه در حدیث دیگر آمده است
 که زمین محشر زمین صعيد هموار است که می لغزد پای در روی از جفت ملاست آن فینا دمی مناد پس آوازی دهد آواز
 دهنده فیه قول پس می گوید آواز دهنده این الذین كانت تتجافى جنوبهم عن المضاجع کجا اند آن کانی که دور و جدا
 می باشد پهلوی ایشان از جگایهای ایشان مراد باین قیام لیل است از برای نماز تجمعه و بعضی اجیاد بین
 العشاءین مراد داشته نه نماز فیه قول و هم قلیل پس بر می خیزند از اهل محشر آنها که هفت ایشان این است و
 حال آنکه ایشان کم باشند میان مردم فیه قول الخبئة بغیر حساب پس می در آیند بهشت را بی آنکه حساب گرفته شود
 از ایشان ثم یومر بالناس له الحساب پسر امر کرده می شود مردم را بحساب گرفتن رواه البیهقی فی شعب الایمان
 ۳۷۹ + باب الطوفان و الشفاعات + حوض در لغت جمع شدن آب و سیلان است و حیض که زنان را باشد
 و سبب سیلان و مست متق ازان است و مراد اینجا حوضی است که آن حضرت را صلی الله علیه و آله وسلم در روز
 قیامت باشد و صفات وی در احادیث بیاید و وارد شده که پیغمبر را حوضی است در روز قیامت که است و
 بر آن ورود نمایند و شفاعت شتق از شفع است و معنی آن در اصل پیوستن چیزی به چیزی است و شفع مقابل و ترک
 یعنی زوج است مقابل فرو نیز باین معنی است و شفعه که حق حساب است و زمینی که فروخته شود به زمین قبیل است و در
 شفاعت نیز پیوستن شفع است به مجرم بدو است کردن گناهان وی از درگاه عزت و افعال شفاعات همه نبات
 است مرید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم بعضی مخصوص وی و بعضی به شراکت و اول کسی که فتح باب شفاعت
 کند آن حضرت باشد پس در حقیقت شفاعات ما همه راجع بحضرت وی بود و است صاحب شفاعات
 علی الاطلاق نوع اول شفاعت علمی است که عام است مر تامة خلاصه است پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم که هیچ کس را از انبیا صلوات الله و سلامه علیهم مجال جرأت و اقدام بر آن نباشد و آن برای ازاحت
 و تخلیص از طول و قوت و برصا و تمجیل حساب و حکم که دگار تعالی و تقدس و بر آوردن از ان شدت و محنت
 چنانکه در احادیث بیاید دوم از برای در آوردن قومی در بهشت بغیر حساب و ثبوت آن نیز وارد شده بر اس
 پیغمبر یا نزد بعضی مخصوص بحضرت است سوم در اقوامی که حسنات و سیئات ایشان برابر باشد و باید از شفاعت
 به بهشت در آیند چهارم قومی که متحق و مستوجب دوزخ شده باشند پس شفاعت کند و ایشان را به بهشت در آرد
 پنجم برای رفع درجات و زیادت کرامات ششم در گناه گاران که بدوزخ در آمده باشند و شفاعت بر آیند و این
 شفاعت مشترک است میان انبیا و ملائکه و علمای الهی و مومنین در شفاعت جنت و تخفیف عذاب از آنها
 که مستحق عذاب نخله شده باشند پنجم برای اهل مدینه خاصه و هم برای زیارت کنندگان قبر شریف بر وجه اعتبار

و اختصاص کند از ذکر ۱ + ۲۱ + الفصل الاول + عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بينا انا اسير في
 الجنة فرموا بقلن حضرت در آشنای آنکه من سیری کنم در بهشت و حاضر آنست که این سیر در شب معراج باشد اذا انا
 بنهر حاتماتاه قباب الدر الجوف ناگاه رسیدم بجوی که در هر دو جانب او گنبد های مروارید یگانه میان کاداک اند یعنی هر گنبد
 مروارید است جوف قلت مانند اسپیدم هست این جوی باین صفت یا حیرت من قال هذا الكوثر الذي عطاك ربك گفت
 این حوض کوثر است که داده است ترا پروردگار تو اشارت است بکرمیه انا عطيناك الكوثر و بسیاری از مفسران از آن
 بحوض کوثر تفسیر کرده اند و تحقیق آنست که مراد بکوثر خبر کثیر نفط است از علم و عمل و شرف دارین و حوض مذکور یک فردی
 از ان است و بعضی باولاد و اتباع و علمای است تفسیر کرده این نیز و اقل خبر کثیر است و این قوم را در میان این بخنان
 بلند و کلمات ارجند است برخی از ان در رساله مناقب آمده اشنی عشر مذکور شده است فاذا طعنه مسك اذ فليس ناگاه
 می بینم که کل وی مشک تیز بوی خاص است و در تفتیحین سخت تیزی بوی خوش یا ناخوش و مشک اذ و مشک بخت
 خوش و تیز بوی روانه البخاری ۲ + ۴ و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حوضي مسيره
 مسافت حوض من مقدار اسیر یک ماه است و در او ایاه و او گوشت های وی برابر اند یعنی مرغ است درازی و پهنائی
 وی برابر ماه ابیض من اللبن آب و می سفید تر از شیر است و ریح طیب من لیسک و بوی وی یعنی بوی آب و می خوشتر
 از بوی مشک و گیزانه نجوم السماء و کوز های وی مانند ستار های آسمان است در بسیاری و در خوشانی من اشیر ب منبه فلما
 ابد کسی که نباشد از ان حوض پس نشسته نگردد و همیشه اگر گویند برین تقدیر لذت انهار بهشت بجه دریا بند چه لذت آب
 بوجوشنگی است و چون تشنگی نباشد لذت نیز نباشد گویم مرا تشنگی مفروض ملک مست و نیز تشنگی و گرسنگی اتم است
 که برفع آن لذتی متوهم می گردد چون اتم آن نباشد برفع آن حاجت نیفتد و شاید در انجابت تشنگی لذت نباشد و نیز در
 بهشت هر چه خواهند حاصل گردد اگر تشنگی نیز خواهند حاصل گرد و متفق علیه ۳۴ + و عن ابی هريرة قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم ان حوضي العبد من ابله من عدن بدستی که حوض من دور تر است از دوری ایله فتوح بهره که نام
 شهری است از آفرینش های شام متصل در بای من از عدن که شهری است از شهر های من متصل در بای من بهند لهو است
 بیا ضامن الشیخ به تحقیق آب آن حوض سخت ترست و در سفیدی از برف و اعلی من لیسک و غیرین تر و لذت نیز ترست
 از شهر آینه به شیر و لایته اکثر من عدد النجوم و هر آینه آوند های او بیشتر است از شمار ستارگان وانی لا احد الناس
 عنه و بدستی که من بر آئینه بازمی دارم و میرانم مردم را یعنی استان دیگر را از وی کما یبعد الرجل ببل الناس من حوضه
 چنانکه میراند و بیشتر ان مردم را از حوض خود قالوا أفقتند یا رسول الله التوفنا یومئذ آیامی شناسی ما را و در ان روز
 که غیبار امی رانی و بازمی داری قال نعم گفت آن حضرت آری می شناسم شمار اکم سیاه لیست لا احد من الاعم خمار
 علائحه و نشانی است که نیست مزین یک از شمار آسیا کبیر سین و سکون باز مقصور علامت و محدود و نیز آمده

ترودون علی غریبین من اثر الوضوء می در آیند بر من مفید پیشانی دوست و پا از اثر نورانیت وضو چنانکه گذشت در کتاب الطهاره در باب فضل وضو و احکام و فی روایه ثامن انس و در روایتی مسلم از انس این چنین آمده که قال گفت آن حضرت تری فیہ ابارق الذبب و القفصه دیده می شود و در آن حوض آب ریزهای طلا و نقره ابرق کبیر بنجره معرب از بزرگد و نجوم السماء مانند شمارگان آسمان و فی آخری له من ثوبان و در روایتی دیگر مسلم را از ثوبان این چنین آمده که قال گفت انس سئل عن ثواب حضرت از آب آن حوض فقال پس گفت اشهد انما من اللب و احلی من لبس آب و می سخت ترست از روی مفیدی از شیر و شیرین ترست از شهد نیست فیہ منیر ابان میرانه من البته احد هاجن ذهب و الاخر من ورق می ریزند و سیلان می کنند بی در پی مدان حسن و نیکو دان که مدومی کنند از از بهشت یکی از طلا و دیگری از نقره و غت بعین مجیده و تا منقوشه شده به سینه غمس و نقره و غلبه و بی در پی آمدن و میت کبیرین و ضم آن از ضرب و نقره بر دو آمده و لبیب بیا موده شده و ضم عین محله از لب بیانی آب خورون و غیب بیا و محتانه و تا و مثله و فتح عین ممل از لب یعنی فی بعضی روایات شدن و بیرون آمدن آب نیز روایات است و نیز اب کبیریم مشتق است از ضرب یعنی سیلان آب یا فارسی است معرب بنجره و نیز و فارسی یعنی بول آید + و عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی فرطکم علی الخوض من پیش روزنه شما ام بر حوض و فرط تخمین کنی را گویند که پیشتر از قوم به منزل رسد و تا حوض دو و لیمان طیار و اردن مر علی شرب هر کسی که می گذرد بر من می نوشد آب آنرا و من خرب لم یطعمایه او هر که بنوشد از آب آن نشسته نگردد هرگز لیردن علی اقوام اعظم هر آینه درودی نمایند می در آیند بر من گردای یعنی از امت من که می شناسم من ایشان را و یحیر فونی و می شناسند ایشان مرا ثم بحال بینی و بنیم مگر عاقل و ناله گردانیده میشود میان من و میان ایشان فاقول انهم منی پس می گویم من بدستی که ایشان را می بینم فقال لک لا تدری ما اهدوا و ابک پس گفته می شود که تو دینی بانی دینی وانی که چه چیز اداش کردند و نوید اوردند ایشان بعد از تو فاقول محاسن حق من خیر جدی پس می گویم من دوری با و دوری با و از مقام قرب و محبت کنانی را که تغیر و اوند دین و سنت مرا بعد از من چنی این حدیث نزدیک مضمون آن حدیث است که در فصل اول از باب خیر گذشت که در اینجا گفت اصحابی اصحابی و شرح و تاویل آن همانجا گذشت متفق علیه + و عن انس ان ابی صلی الله علیه و آله و سلم قال کس الخوض یوم القیمه کس کرده می شوند از بنیدن سلمان روز قیامت می هیوا اندک تا آنکه در قصد و آورده می شوند و مخزون گد انیده می شوند بسبب کس میقولون که شغفنا الی ربنا پس می گویند سلمانان کا شکی طلب شفاعت می کردیم بسوی پروردگار خود و پیدا می کردیم برای خود کسی را تا در حضرت و می شفاعت می کردیم و ازیر چنانا من مکانا پس می بنیانید می پروردگار ازین بابی که استاده امیر تا در رحمت می انداخت و خلاص می کرد

اما ازین اندوه و سخت فیا تون آدم پس می آیند آدم را میگویند انت آدم ابو الناس تو آدمی پدر تمام مردم
 خلق شدیدی پیدا کرد و تندی تعالی بدست قدرت خود و اسکنک جنته و ساکن گردانید تر است خود را و هیچ کس
 ملائکه و ساجد گردانید برای تو فرشتگان خود را و ملک اسما را گشتی و دانا نید تر انا همای همه چیز را اشیع لنا عند ربنا
 کن مار از دیو و درو گار تو که مخصوص گردانید و آبان فضائل ذکر است متی ریجینا من کائناتنا انا را جنت شد و بر دمار از نیجا
 ما که بنایت تخت و دوشد است فبقول است هنامک پس می گوید آدم خستیم من درین مقام و مرتبه که گمان می برید شما تا بجز
 کنم در آیم در مقام شفاعت و ابتد کنه و فتح این باب بنام و نیز که خطیبت الی اصحاب و یاد می کند وی علیه السلام گناه
 و تقوی خود را که رسیده بود و از اکل من شجره که خوردن است از درخت و قدر نمی عمنما و حال آنکه تحقیق سنه
 کرده شده بود از نزدیک شدن بآن و لکن استوانه اول بے بعثه الله الی الارض و لیکن بیایید نوح را که اول
 بنی مرسل است که فرستاده است او را الله بر کافران روی زمین فیا تون تو ما پس می آیند نوح را فبقول
 است هنامک پس می گوید نوح خستیم من در نیجا و درین مقام که شما گمان می برید و نیز که خطیبت الی اصحاب و الله
 رب تغییر علم و یاد می کند نوح گناه خود را که رسیده بوی و آن سوال کردن است پروردگار خود را و نجات پس بگوید
 و تحقیق نا کرده که این سوال می بایست کرد یا نه تا عتاب آمد که یا نوح پس از آن چه بد آن علم نداری و لکن ای تو
 ابراهیم خلیل الرحمن و لیکن بیایید ابراهیم را که دوست خدا می مهربان است قال فرمود آنحضرت فیا تون ابراهیم
 پس می آیند ابراهیم را فبقول الی است هنامک پس می گوید ابراهیم برستی که من خستیم درین مقام و سزاوار آن
 و نیز که گفت کذبات که بن و یاد می کند ابراهیم سه دروغ را که گفته بود از دنیا و حقیقت آنهمان دروغ اند بلکه دروغ
 نادر صورت دروغ اند و لیکن چون مقام و مرتبه انبیاء عالی است بر ایشان با مثال این امور نیز مواخذه رود و یکی
 از آن سه دروغ آنکه قوم او به تماشای میدی که دشتند بیرون می رفتند او خواست که تردد و فرستد باید و بتان ایشان
 بشکند گفت من بیارم با شما بیرون نمی توانم رفت و بیا بر بیاری نه آشت اما چه توان دانست شاید که در بیان
 بوده باشد و مزاج آدمی را دور اکثری غلی و آخرانی نبود و شاید که بیماری دل و بیرون آن مراد داشته که جهت کفر و
 عناد ایشان بود و دوم آنکه چون بتان ایشان را شکست گفتند تو کردی این را بآب که ما می ابراهیم گفت من نکردم
 بلکه این بت کلان کرد یعنی باعث و بانی برین فعل مراد بود این بت شد که عبادت تعلیم شما ممتاز و منفرد است
 یا مقصود است از الزام ایشان چنانکه کی خطی بنویسد در غایت حسن و لطافت و دیگری که آنرا نتواند نوشت گوید
 تو نوشته این خط می گوید من نوشته ام تو نوشته کنایت می کند از آنکه این چنین نوشتن از تو بر گزینا بدستوم
 آنکه زوجه خود را که ساره نام داشت به جهت اختلاف از غلم آن کافر گفت این خواهر من است و مراد او خوست
 اسلام داشت و نیز دختر عم وی بود و لکن استوانه موسی علیه السلام و لیکن بیایید موسی را که بنده است

که داده است و الله تعالی توبه است که کتابی عظیم است و همه انبیاء بنی اسرائیل تابع اویند و کلمه در قرآن مجید و در کتب
 الله تعالی بادی بواسطه و نزدیک گردانید و در او در و محرم اسرار حضرت خود ساخت قال فیا ترون موسی
 فیقول انی هست هناک گفت پس می آیند موسی را پس می گوید موسی بنیمن درین مقام و اهل آن و نیز که خطیئه
 الی اصاب قتله نفس و بادی کند موسی گناه خود را که رسید بوی و آن کشتن قطعی است که او را شستی ز و
 و کار وی بیک مشت تمام کرد و لکن ایوایسی عبد الله و رسول و روح الله و لیکن بیاید عیسی را که بنده خاص
 خداست و فرستاده اوست و روحانی است که بی مآذره جمانی از حضرت حق پیدا شده یا سبب حیات حرام
 و قلوب است و کلمه اوست که بیک کلمه کن پیدا شده و در عهد کلام کرده فیا تون عیسی فیقول است هذکم پس
 می آیند عیسی را پس می گوید عیسی بنیمن و زینجا و اهل این کار و عیسی علیه السلام عذری بیان نکرد و خطیئه از خود یاد
 نیاورد و گفته اند شاید که توقف وی علیه السلام به جهت شرمندگی بود که از قیامت و افزای نصاری بر وی
 و بر والدیه وی بالو هیت داشت و در بعضی روایات مذکور نیز شده و احتمال دارد که وی علیه السلام خود را با قطع
 نظر از اعتذار و تمسک بدان اهل این مقام که فحیاب شفاعت است مرعانه غلائق را نیافت و جرأت بر آن
 نکرد و مصواب آن است که همه انبیاء و مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین از در آمدن درین مقام و اقدام برین کار
 عاجز و قاصر اند بی احتیاج با اعتذار و لیکن در ظاهر عذری نیز کردند و بجز سید المرسلین و امامان نبیین که به نهایت قرب
 عزت و مکانست مخصوص است و محمود و محبوب حضرت اوست و لهذا در احادیث و دیگر آمده که انبیاء همه گفتند که
 ما اهل این کاریستیم بی آنکه شکیست و تعلق با خدا را نمایند و الله اعلم و لکن ایوای محمد عبد الله و انظر الله له ما تقدم من ذنبه
 و ما تاخر و لیکن بیاید محمد را صلی الله علیه و آله و سلم که بنده ایست که آمرزیده است خدا را و هر چه پیش گذشته
 از گناهان وی و هر چه پس آمده بدانکه اقوال و تاویلات درین آیت بسیار است بعضی گفته اند که مراد به مغفرت
 محبت است و جمیع انبیاء صلوات الله علیهم اجمعین معصوم و معذورند و آنچه حضرت ایشان منسوب است از حسن
 گناه است و بر یکی از آنها را تاویلی و توضیحی است خصوصاً سید انبیاء صلی الله علیه و سلم که هرگز در هیچ وقت خطیئه
 و سینه از حضرت وی بوجود نیامده و لیکن او را خبر دادند در دنیا و اعلام نمودند بدان نه دیگران را و لهذا ایشان یاد
 آورند خطیئات خود را و احسن تاویل آنکه این کلمه شریف است از حضرت عزت برای سید المرسلین صلی الله علیه و آله
 و سلم بی آنکه درینجا گناهی باشد و مغفرتی بود و صاحبان و مالکان چون از بنده خاص خود راضی و خوشنود و بخشنده
 که خصائص امتیاز آن بنده را الهام نمایند و سر از سازند گویند که ما را بخشیدیم هر چه کردی و هر چه کنی از اسماست و توبه کنی و توباتی و اقوال
 نیز در تخریج ذکر کرده ایم قال گفت آنحضرت فیا تونی پس می آیند مرا فاستاذن علی ربی فی داره پس طلب اذن در آمدن میکنم بر پروردگار خود
 و در برای عزت وی که مقامی خاص و بجای مخصوص است که یکس را در آن داخل و نجاست نبود فیودن علیه پس اذن کرده میشود و مرا

یہ آیت بدی تعالیٰ فاذا رایتہ وقت ساجد پس چون می بینم اور تعالیٰ وقت سجد می افتم سجدہ کنندہ قیہ منی ہاشا را خدا ان پر ہے
پس سے گندہ و ہامی کندم پر دروکار تعالیٰ و سجدہ چند انگہ می خواہد کہ گنبار و فیتول ارفع محمد پس ازان می گوید سر بردار
محمد ای محبوب من ای مطلوب من ای ستودہ درگاہ من ای سجدہ خاص من و قل نسبح و بگو بر چہ می گوی تهنودہ منیوس
و عبادت نمودہ می شوی و اشفع تشفع و شفاعت کن ہر گرامی خواہی قبول کردہ شود شفاعت از تو و سل تعطہ و طلب
بر چہ می خواہی دادہ می شوی آنرا قال گفت آنحضرت صرافع را ہی پس بر می دارم سر خود را فاشی علی ربی ثننا و رب
علینہ پس ستایش می کنم پر دروکار خود بہ سنا و ستودنی کہ می آموزد پر دروکار تعالیٰ مرا ہمدان وقت و اہمین جہت
امین رہ مقام حمد و مقام محمود گویند و از اینجا معلوم گردد کہ تشفع را باید کہ اول حمد و ثنای تشفع گوید تا بقرب و رضای و سے
مشترف گردد و بطبولی شفاعت فائز گردد ثم اشفع پتر شفاعت می کنم فجدلی صد پس حمدی کند پر دروکار تعالیٰ
برای من حمدی معین یعنی تعین کے نماید طائفہ مخصوص از گناہ گاران را بر ای شفاعت چنانچہ بی نمازان و زناکاران
و غیراب خود ان را بخلا و حکم می کند کہ این طائفہ را شفاعت کن خیر جہم من النار پس بیرون می آیم از در گاہ
حضور بیرون می آیم این طائفہ را از آتش و دوزخ و او ظلم الجنۃ و می در آرم ایشان را و در پشت از اینجا معلوم می شود
کہ مستحقان شفاعت در اینجا غیر این محبوبان کہ ذکر کردہ شدند دیگر این را نیز بودند کہ ایشان را بی توقفت باتش ختادہ ہوا
چون ذکر شفاعت آنہا کہ شفاعت اینہا نیز کردہ یا مرد بنار اینجا گریخت سست کہ از قرب آفتاب ماصل شدہ و مراد
بخراج استخلاص ازان سست کند اقبل و اللہ اعلم ثم اعود الثانیۃ پتر بر می گردم و می روم بدر گاہ بار دوم بر ای شفاعت
طواف و بگونا ستافون علی ربی نے دارہ فیوزن لی علیہ فاذا رایتہ وقت ساجد افیضی ہاشا را خدا ان بدی تعالیٰ
ارفع محمد و قل نسبح و اشفع تشفع و سل تعطہ قال فارفع را ہی فاشی علی ربی ثننا و تحمید علیہ ثم اشفع فجدلی صد افخرج فاجر جہم
من النار و او ظلم الجنۃ ثم اعود الثانیۃ فاستاذن علی ربی فی دارہ فیوزن لی علیہ فاذا رایتہ وقت ساجد افید نے
ہاشا را خدا ان بدی تعالیٰ ثم فیقول ارفع محمد و قل نسبح و اشفع تشفع و سل تعطہ قال فارفع را ہی فاشی علی ربی ثننا و تحمید علیہ
ثم اشفع فجدلی صد افخرج فاجر جہم من النار و او ظلم الجنۃ حتی ما بقی نے النار تا آنکہ باقی نمی ماند و آتش الالام شد
مبہ القرآن بگو کسی کہ تحقیق جس کردہ و گناہ شدہ او را قرآن امی و جب علیہ اخلو و بینی کسی کہ واجب گشتہ بروے
ہمیشہ بودن در دوزخ یعنی کافران ثم تلا ہذا الآیہ پتر خواند آنحضرت این آیت را کہ ہے ان یمنک ربک فما محمودا
نزدیک سست کہ بر انگیزد و زنا پر دروکار تو در مقام محمود کہ مراد مقام مذکور است چنانکہ فرمود و ہذا المقام الحمد الذی وعدہ فیکم و است
مقام محمود کہ وعدہ کردہ است خدا ای تعالیٰ آنرا پتر بخوار او توصیف بہن مقام محمود یا بان محی است کہ می ستانند او را
ہر کہ با بخت در وی و ثننا سہ آنرا یا بان جہت کہ حمدی گوید آنحضرت در ان حق سبحانہ تعالیٰ را چنانچہ از حدیث معلوم
است یا ربای ہیکہ ستودہ می شود آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در ان مقام بر زبان اولین و ثنہ بن حق علیہ

رسک و قل تسبیح و استغفر فاقول یا رب ایندلی قلمن قال پس می گویم من ای پروردگار من اذن ده مرا
 از برای شفاعت کسی که گفته است لا اله الا الله و هیچ یکی زیادت بر آن ندارد قال پس ذلک لک می گوید پروردگار
 تعالی نیست شفاعت کردن مگر کسی را که گفته است لا اله الا الله را سرتر از نیست این کار نو و لکن و غرق و بلالی و کبریا
 و عطی و لیکن بگویند بیزت و بلالی و کبریا و عظمت ذات و اسما و صفات و احوال خود را و چون منتهای بر روی می آرم
 از آتش من حال کسی که گفته است لا اله الا الله شفق علیه + و عن ابی بروه عن ابی صلی الله علیه و آله و سلم قال
 اسعد الناس شفاعتی یوم القیمه فیروز تر و بر و مندر ترین مردم شفاعت من من قال کسی که گفته است لا اله الا الله خدا خاصان
 قلبه است و بی تمیزش نفاق از نه دل خود او گفته یا من نفسی گفت بجای من قلبه شک را می است و بر بر تقدیر این
 تاکید است چنانکه گویند دیدم چشم خود و شنیدم گویش خود چه اخلاص البته انزل باشد و جای اخلاص دل است
 نه غیر او رواه البخاری + و عنه قال ابی ابی صلی الله علیه و سلم علم گفت ابو هریره آورده شد نزد آنحضرت گوشتی
 فرغ المیه الذراع پس برداشته بشد و برده شد بسوی آنحضرت گوشت استخوان است و کانت بجمه و بود که خوش می آمد
 گوشت این استخوان آن حضرت فرست نهادنسته پس برگزید آنحضرت از آن بدندان گزیدنی خوش بین مهمه گرفتن
 بر دندان پیش و بجمه گرفتن بدندان پس که افراس است و اکثر روایات به ممله است و در بعضی روایات بجمه
 نیز آمده ثم قال پسر فرمود اناسید الناس یوم القیمه من بهتر و مهتر آدمیانم روز قیامت یوم یقوم الناس لرب العالمین
 روزی که بایستند مردم برای محکم و فرمان پروردگار جهانیان و تدنوا پس روزی که نزدیک شود افتاب فیض النصار
 من النعم و الکرب لا یطیقون پس برسد آدمیان را از غم و اندوه و غمی چیزی که طاقت نیارند بر و شد آنرا یقول النصار
 الا تنظرون من فیض لکم الی ربکم پس گویند آدمیان یک دیگر را آیانی بیندونی چونید کسی را که شفاعت کند شمار از و
 پروردگار و ثقیان تون آدم پس می آیند آدم را و ذکر حدیث الشفاعه و ذکر کرد آنحضرت تمام حدیث شفاعت را
 و آمدن آدمیان را نزد انبیاء و التماس شفاعت از ایشان و جواب دادن انبیاء بعد قدرت پروردگار آمدن پروردگار
 تعالی درین مقام و قال و گفت آنحضرت بعد از کلام فاعطی فاعطی تحت المشرش پس می روم از میان مردم پس ایم
 نبی شخص که مقام خاص عظیم است و کبریا است فاعطی ساجد الی ابی پس می انتم بر زمین سجده کننده مر پروردگار خود را
 ثم فیجئ الله علی من محامده حسن التنا و یخیر فیما یستری کثایه حق تعالی بر من و الامام می کند مرا از حمد های خود و شناس
 نیک بر ذات خود چیزی را که لم فیجئ علی احد من قبلی که نه کثایه و الامام نکرده بر هیچ یکی پیش از من بلکه بر من نیز پیش
 ازین وقت چنانچه از حدیث سابق لایح می شود و غم قال پستی گوید پروردگار تعالی یا محمد ارفع رسک و قل تسبیح
 و استغفر فاقول پس بر می دارم سر خود را پس می گویم که رسد بار امتی یا رب امتی یا رب امتی یا رب
 فیقال یا محمد ارفع من اسک پس گفته می شود ای محمد در میان امت خود من لا اله الا الله بعلیم کسانی را که نیست حساب

بر ایشان یعنی گرفته نمی شود حساب از ایشان و بی حساب در آورده می شوند و بهشت من الباب الامین من ابواب الجنة از دو جانب دست راست از درهای بهشت و هم شرکاء الناس فبما سومی ذلک من الابواب و ایشان انباز مرومند در آنچه غیر این در سمت از درهای دیگر که در جانب دیگر اند یعنی باب این بهشت مخصوص ایشان است و هیچ کس در وی شریک ایشان نه و باقی در ما مشترک است میان ایشان و غیر ایشان ثم قال بتر گفت آنحضرت و الذی گفته بیده ان ما بین المصراعین من مصاریع الجنة کما کان بین مکة و مکه و گنجد ائی که بقایای ذات من در دست قدرت است بدستی مسافت میان دو تخته در از درهای بهشت مسافتی است که میان مکه و مکه مسافتی است نام فریه است از فرات بحیرین و مدینه و صحیح است که انجام را اول است و در مصراع و دو قطعه از باب واحد که بسته می شوند بر بنفند واحد و در آمدن میان هر دو می شود و مصراع بیت هم به شابهت مصراع باب می گویند و اصل وی از مصراع به معنی دفع و القا است و در مشابق الانوار گفته که مراد به مصاریع جنت ابواب است و مصراع باب گفته نمی شود مگر در بابی که دو جنبه انتی و مقصود بیان سعادت باب جنت است که مسافت میان دو جانب در او این قدرت و مراد تجدید و تکرار نیست بلکه این تکرار و تعدیل است برای نفی مردم و حقیقت حال و برای نیست + ۹ + و عن حدیثی فی حدیث الشفاعة عن

رسول الله و روایت است از خدیجه بن الیمان در حدیث شفاعت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که سلم قال و ترسل الامانة و الرحم و فرستاده می شوند امانت که حفظ حقوق و اموال مردم است و نگاهداشت دیانت در آن و رحم که قرابت و ولادت است و صلوات آن واجب است فقهاء و جنتی الصراطین و شما لایس استاده می شوند امانت و رحم برای طلب حقوق خود و محبت و خصوصیت کردن با آدمیان در رعایت آن هر دو جانب صراط است و چنانچه مقصود نظم شان و تاکید رعایت حقوق امانت و رحم است و تواند که حضرت حق سبحانه این دو صفت را بصورتی متمثل گرداند بر هر دو جانب صراط استاده کند تا طلب حق خود نمایند و راه سلم + ۱۰ + و عن عبد الله بن مسعود

ابن العاص ان ابنی صلی الله علیه و آله و سلم تلا قول الله تعالی فی ابراهیم روایت است از عبد الله بن عمر که آنحضرت خواند قول خدا ای تعالی را در شان ابراهیم که وی سبحانه از ابراهیم خلیل حکایت کرده که گفت رب انهن اضللن کثیرا من الناس ای پروردگار من این بتان گمراه کردند بسیاری از مردم را پس یعنی فانه منی پس کسی که پس وی می کند وی مرا پس بدستی آن کس از من است و آخر آیت نیست که من عصانی فانک غفور رحیم و قال عیسی و آنحضرت خواند قول عیسی را که در حق است خود به پروردگار تعالی گفت و قال انما یعنی بگوست ان تبتهم فانهم عبادک اگر عذاب می کنی تو ایشان را پس بدستی که ایشان بنندگان تواند و چاره ندارند و کسی مانع نمیتواند آمد و آخر آیت است و ان تقرهم فانک انت الغزیر الحکیم و حاصل است که آنحضرت شفاعت این دو بنی کریم را که برای است خود کردند و پروردگار است خود اباد کرد و رفت نمود و شفاعت خواست و دعا کرد و چنانچه گفت دفع بدی پس بدستی آنحضرت به خود را فقال گفت

العلم استی امتی خداوند بخش و بنا برست مراست مرا و کجی و بکسیت آن حضرت فقال الله تعالی پس گفت خدا استیالے یا جبرئیل از هب الی محمد برو بسوی محمد و ربک العلم پروردگار تو ای جبرئیل دانا ترست و اعیانج رسیدن ندارد ولیکن با وجود اظهار کرم و عنایت خودی پس فدکد یا بیکدی پس برس محمد را که چه چیز در گریه آورده است اورا فاتا ه جبرئیل فسا که پس آمد آنحضرت را جبرئیل پس رسید اورا که چه چیز در گریه آورده ترا فاضح رسول الله پس فجواد جبرئیل را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم با قال به چیزی نگفت و التماس مغفرت است کرد فقال الله لم جبرئیل پس جبرئیل بدرگاه رفت و عرض کرد و گفت الله تعالی مرا جبرئیل را از هب الی محمد نقل برو بسوی محمد پس گویا ستر فیک فی اتک بدرستی که مانزد یک ست که رفته گردانیم ترا در باب است تو ولا لشوک و دلگیر و اندوه گین پس از نیم ترا درین باب و در روایات آمده است که آنحضرت گفت که من هرگز رضی نشوم تا یک یک از امتان من بن بخشند اکنون است او باید بود و عقد ایمان را بسوی درست کرد و خشکی که هست نیست و دیگر هیچ نیست بدیت خاک او باش و بادشاهی کن و آن او باش و هر چه خواهی کن رواه مسلم + ۱۱ و عمر بن العاصی الحذری ان ناسا قالوا روایت است از ابی سعید خدری که جماعه از او میان گفتند

یا رسول الله بل زی ربنا یوم القیمه ایامی بنیم پروردگار خود را روز قیامت قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نعم آری می بینید پروردگار خود را بعد از ان از برای تحقیق و اثبات حال رویت فرمود بل تضارون فی رویه القیمه باده صحو لیس معا سحاب آيا شک می کنید و از دعای می نمایند و در دیدن آفتاب در نیمه زکشا ده که نیست باومی ابره صحو صبا و مملکت ده شدن ابر از روی آفتاب و بل تضارون فی رویه القیمه باده صحو لیس معا سحاب و آ یا شک می کنید و در دیدن ماه و شب چهاردهم کشا ده که نیست در روی ابر می قالوا الا گفتند فی یا رسول الله شک نداریم قال ما تضارون فی رویه القیمه الا که تضارون فی رویه احدی ما فرمود شک نمی کنید و در دیدن خدای تعالی روز قیامت مگر چنانکه شک می کنند و در دیدن یکی از ان دو یعنی آفتاب و ماهتاب و در دیدن آفتاب و ماهتاب خوب قطعا شک ندارید پس بدانید که اینجا نیز شک نخواهید داشت و گفته اند که این رویت که اینجا مذکورست غیر رویتیست که ثواب مومنانست و بیشتر و این رویت احتمالیست از حق تعالی که واقع می شود بدان نیز میان کسی که عبادت کرده است ندارد او میان کسی که عبادت کرده است طو اغیبت را و اتحان و ابتلا و بندگان جاریست در ان موطن تا وقت فراغ از حساب و وقوع جزا از ثواب و عقاب و آخرت اگر چه در جزیه است واقع می شود گاهی و دروی امتحان چنانکه دنیا و آخرت و گاهی واقع می شود و دروی جزا چنانکه فرموده است و ما اصحابکم مصیبه فبا کسبت ایدیکم که اقال اهل بی و الله اعلم اذاکان یوم القیمه اذن مؤمنان چون می باشد روز قیامت آواز می بود آواز و پینده استیع کل استه ما کانت فبید باید که در بی رود و هرگز چیزی را که عبادت می کرد از اخلاقی احدی غیر الله پس باقی نمی ماند هیچ یکی که عبادت می کرد غیر خدا را من الا صنام و الا انصاب اصنام جمع صنم به معنی بت و انصاب جمع نصب است که بر پا کرده شود و عبادت کرده شود او را و فوج

بگردانای ایشان و مختلف بکس طراد و فتح آن هر دو دست متمم من یوقی بکس پس بعضی از ایشان کسی است که هلاک کرده
می شود بگردان خود و متمم من غیر دل نمی بخورد بعضی از ایشان کسی است که خراشیده می شود و پاره کرده می شود و پیرنجات می یابد
و خلاص می شود پس کافر هلاک کرده می شود و نجات نمی یابد و فاسق حدس و کس کرده می شود و پیرنجات می یابد
حتی اذ فرغ الله من انقضائه بین عباده تا آنکه چون می رود از خدا ای تعالی از حکم کردن میان بنندگان خود و تمام میکند
آنرا و اراد ان یخرج من النار من اراد ان یخرج و می خواهد که بیرون آرد کسی را که می خواهد بیرون آرد او را من کان
یشهد ان لا اله الا الله ان کان که گواهی می دهد که نیست هیچ معبود به حق جز خدا و محمد فرستاده اوست امر الهی
ان یخرجوا من امید الله می فرماید فرشتگان را که بیرون آرد کسی را که پشتش می کند خدای را یعنی ایمان دارد و معبودیت
او را غیر او نمی جویند و می فرماید با تار اسجد پس بیرون می آرد فرشتگان ایشان را و می شناسند ایشان را به نشانها
سجده و حریم الله علی النار ان تامل اثر اسجد و حرام گردانیده است خدای تعالی بر آتش دوزخ که بخورد از اسجد و بعضی
گفته اند که مراد با تار اسجد وجهه است و بعضی سائر اعضا که بر آن سجده کنند اراده نموده و آن بهمت عفو است و دو پاس
و دوزخ او و دوست وجهه فیخرجون من النار قد اتمنوا پس بیرون آورده می شوند از آتش و حال آنکه به تحقیق
سوخته و سیاه نموده اند فیصیب علیهم ماء الطیوة پس ریخته می شود بر ایشان آب حیات و این منافات ندارد با آنکه
در آورده می شوند در نر حیات فیصیبون کما تنبت الجنة فی حیل اسیل پس می رویند و تروت تازه می شوند چنانچه می روید
آن چشم درخش و فاشاک سیل و بقی بر جل بین الجنة و النار و باقی می ماند مردی میان بهشت و دوزخ و در آخر اهل
النار و دخلا الجنة و آن مرد پس دوزخیان است در آردن بهشت را مقبل بوجه قبل النار روی آورده است بجانب
آتش فقول یا رب امرت و جی عن النار پس می گوید آن مرد ای پروردگار من گردان روی مرا از آتش دوزخ
و قد غفبتی ریحا و تحقیق ایند اگر در ابوی آتش دوزخ به جهت سوختن دوزخیان در آن و تواند که آتش دوزخ را
در مرد ذات بوی بد باشد قتب زهر دادن و اندک کردن به کرده و مستقذ قشبی ریحه ای اذانی قشبه الدخان و قتیله
پر کند بینی داد و قشبی در روایت تخفیف است و از صراح باشد بد معلوم می شود و احرقتی ذکا و اما سوخت مرا
سختی و گرمی و زبانه زدن آتش و ذکا و بذال معجبه بفتح و بدست نزد روایت ولیکن معروف و لغت فقرست و اما بینه
نیر کی و تیز نمی بضم و دست باتفاق فقول بل سیت ان افضل ذلک ان تال غیر ذلک پس می گوید پروردگار تالی
آیا نزدیک است که اگر بنم من آنرا یعنی گردانم روی ترا از آتش دوزخ سوال کنی و بخوای جز این چیزی دیگر را فقول لا
و عذک پس می گوید آن مرد سوال نمی کنم و نمی خواهم چیزی دیگر را پس بفرست فیعطی الله ما شاء الله من عهد و میثاق پس
می دهد این مرد خدای تعالی را از چیزی که می خواهد خدای تعالی از پیمان و استواری آن میصرت الله و وجهه عن النار
پس می گردد خدای تعالی روی او را از آتش فاذا اقبل به علی الجنة پس چون روی می گردد از خدای تعالی

اور ابرہہ بہشت را ہی جمہتمامی بنید حسن و نصارت از اسکت مائشاء اللہ ان لیکت پس خاموش می باشد
 تا زمانی کہ می خواهد خدای تعالی کہ خاموش باشد رقم قال یا رب قد منی عند باب الجنۃ پتیری گوید آن مرد ای پروردگار
 من پیشین بر مر از در بہشت فیقول اللہ تبارک و تعالی لیس قد عطیت لعمود و الميثاق آیا نیست کہ بہ تحقیق
 داوہ تو پیا نہار او استواری ان لا سال غیر الذی کنت ہماست برین کہ سوال کنی خبر انچه سوال کرده بودی
 یعنی کہ رومی مرا بجانب بہشت آری فیقول یا رب لا اکون اتقی خلقک پس می گوید پروردگار من نباشم من بہشت
 ترین خلق تو کہ بیرون بہشت افتاده باشم و مسلمانان ہمہ در دین و اگر در بہشت نباشم باری کم از ان نبود
 کہ بر بہشت ہشتم فیقول فیما عیت ان عطیت ذلک ان سال غیر ہ پس می گوید پروردگار تعالی پس عیت
 کہ نزدیک است کہ اگر داده شوی تو از اینی کہ پیش برده شوی در بہشت سوال کنی خبر آن چیز دیگر را فیقول پس می گوید
 آن مرد لا و غرتک لا سال غیر ذلک نہ سوگند بمرت تو سوال نہ کنم از تو خبر آنرا اگر گفتہ شود چرا اعتبار نمی کنند پروردگار
 تعالی اورا شکستن عمد و سوگند جوایش آنکہ حال او حال و الدمان و مجانبین ست دوی در ان عمد و ست یا آنکہ
 احتجاج کلیف نیست تا موافقہ کنند قیسی را بہ مائشاء من عمد و ميثاق پس می دہد جہہ پروردگار خود را درین مرتبہ نیز چیز را
 کہ می خواہد اللہ تعالی از عمد و ميثاق کہ زیادہ بران سوال کنند و نخواہد فیکدمہ الی باب الجنۃ پس پیش می برد اورا
 خدای تعالی تا در بہشت فاذا بلغ بابہا فرای زہر تہا و ماینہا من انقرة و السور پس چون می رسد آن مرد در بہشت
 پس می بنید تازگی و خوبی بہشت را و چیزی را کہ در بہشت ست از تازگی و خوشی شکست مائشاء اللہ ان لیکت
 پس خاموش می ماند تا آنکہ خواستہ است خدای خاموش ماند فیقول یا رب اذ علنی الجحیم پس می گوید ای پروردگار
 من در آرم در بہشت فیقول اللہ پس می گوید خدای تبارک و تعالی و یک یا ابن ادم ما ندرک ہلاک با و تراے
 فرزند آدم چہ عجیب عمدی شکنی و بی وفائی می کنی تو در عمد ہای خود پس اعدرک بعین معجہ و ال مملہ از عذر ہ معنی
 عمد شکستن و بعین مملہ و ال معجہ از عذر نیز خواندہ اند یعنی چہ چیز معذور دارد و تر اورین سوال لیس قد عطیت
 لعمود و الميثاق ان لا سال غیر الذی عطیت آیا نیست کہ تحقیق دادی تو بمانہا و ميثاق کہ سوال نکنی غیر آنکہ
 داوہ شدہ می فیقول یا رب لا تخجلنی اتقی خلقک پس می گوید ای پروردگار من مگردان مرا بہ بہشت ترین خلق خود
 کہ ہمہ درون بہشت باشند و من بر در تن فلان را ال بدو حتی یضیک اللہ منہ پس ہمیشہ دعای کند و می خواند
 تا آنکہ می خندد و اللہ تعالی ازین حالت فاذا صمک اذن کہ فی دخول الجنۃ پس چون می خندد و اللہ تعالی اذن می کند
 اورا در آمدن بہشت فیقول من پس گوید خدای تعالی از ر و کن و بہ خواہ بر جہ می خواہی قیمتی حتی اذا انقطع
 پس آن مردی کند آن مرد تا آنکہ منقطع می گردد و بہ نہایت می رسد از زوہای او قال اللہ می گوید خدای تعالی
 شش من کند آنکہ از ر و کن از چنین چنین اقبل بیکرہ رہ پیش می آید پروردگار او کہ یاد می دہد اورا از زوہار

و مطالب و مدعیات را حتی اذ انست به الامانی تا آنکه چون به بنایت می رسد آرزو با قال اللہ تعالی می گوید خدا سے
تعالی ملک ذلک و مثله معتر است آنچه آرزو کردی و درخواستی و مانند آن با اوست و فی رواۃ ابی سعید و در روایت
ابی سعید این چنین آمده است کہ قال اللہ تعالی ملک ذلک و عشرۃ امثاله متر است آن آرزو ها و ده چند آن متفق علیہ
+ ۱۴۰ و عن ابن مسعود رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قال اخمن یہ فعل الجنۃ رجل یسیر مردمانے
کہ در آیند بہشت را یک مردی است فہو فی مرقۃ و کیبومرۃ پس آن مرد راہ می برد یکباری و بروی می افتد بارے
دیگر و سفعہ النار مرقۃ و علامت می کند اورا آتش باری دیگر باین طور کہ می رسد گرمی آتش بوی پس غبار می شود
از آن در وی و تغیری گردد رنگ بشوہ او یا می سوزد بعضی اعضا می او و اصل سفع سیاهی کہ در روی باشد و اصبع
گفتہ کہ سفع سرخی کہ بالای آن سیاهی دو دفاذ اجاوزنا التفت الیہا پس چون می گذرد آن مرد از آتش و می گذارد
آز التفتات می کند و می نگرد بجانب آتش فقال تبارک الذی یخانی منک پس می گوید خطاب می کند با آتش
بزرگ ست خدائی کہ بجات و او مرا از تو لطف عطا فی اللہ شیئا ما اعطاه احد من الاولین و الآخرین و البقیۃ و اد
مرا خدا می تعالی چیزی را کہ نہ از او هیچ یکی از پیشینان و پسینان را و این کلامی است بسیار از غایت فرج و سرور
و حقیقت آن مراد نیست و مراد ببالغہ و تحشیر غلاست فترفع لہ شجرۃ پس بلند نموده می شود و مراد و در حق فیقول
ای رب ادنی من ہذہ الشجرۃ پس می گوید آن مرد ای پروردگار من نزدیک گردان مرا ازین درخت فلا ستظل ظلمنا
تا پناہ جویم بایہ آن درخت و اشرب من ما ہا و نبوشم از آب کہ در زیر آن درخت است از غایت تشنگی گمان
برد کہ در زیر وی آبی خواهد بود یا بنا بر آنکہ عادت جاریست کہ در زیر درخت آبی می باشد یا بسبب احتمال گفت
یعنی اگر آبی در آنجا باشد بخورم فیقول اللہ یا ابن آدم پس می گوید حق تعالی ای پسر آدم لعلی ان عطیتکما سائلین
غیر باتاید کہ اگر من بہ ہم ترا آن درخت را از نزدیک گردانم ترا از آن درخت سوال می کنی و می خواهی چیزی دیگر
غیر آن درخت فیقول لا یا رب پس می گوید آن مرد نہ ای پروردگار من سوال نمی کنم غیر آنرا و یاعادہ ان لا یالہ
غیر ما و عہد می کند آن مرد پروردگار را کہ سوال نمی کند غیر آن را و بر غیر آن پروردگار روی مخدومی دارد و علامت
نمی کند اورا الاثر بری اما لا صبر لہ علیہ زیرا کہ وی می بیند چیزی را کہ صبر نیست مراد بران چیز فیدنیہ منہا پس نزدیک
می گردد و اورا از آن درخت نیست ظل ظلمنا پس پناہ می جوید آن مرد بایہ آن درخت و اشرب من ما ہا
و می نوشد از آب آن ثم ترفع لہ شجرۃ ہی حسن من الاولی ستر بلند نموده می شود و مراد و در حق دیگر کہ آن تہتر است
از درخت نخستین فیقول ای رب ادنی من ہذہ الشجرۃ لا اشرب من ما ہا و استظل ظلمنا ای پروردگار من
نزدیک گردان مرا ازین درخت تا نبوشم از آب و می نوشیم و رسائے او لا اسالک غیر ما سوال نمی کنم ترا
غیر این درخت را فیقول یا ابن آدم الم تعاہدی ان لات الی غیر ما آیا عہد نکردی تو بمن اینکہ سوال نہ کنی

از من غیر آن درخت را میقول علی بن ادریسک منات التي غیر فیما بعد ان لا یسأل غیر ما ورثه بعذرہ لانه یومی مالا صبر له
 علیه فید نیه منما فیستغل بطلما ویشرب من ما یاتم نفع له شجرة عند باب الجنة ہی حسن من الاولین فیقول ای رب
 اونی من نده الشجرة فلا استغل بطلما ویشرب من ما یسأل لاسا لک غیر ما فیقول یا ابن آدم اهلما هنا ان لا یسأل
 غیر ما قال بی یا رب نده لاسا لک غیر ما ورثه لانه یومی مالا صبر له علیه فید نیه منما حاصل آنکه هر بار درختی می نماید
 بهتر از نخستین و وی می طلبد قرب آنرا و عهدی کند که دیگر نطلبید و هر بار عهد شکنی می کند و پروردگار تعالی چون بی صبر
 او را می بیند معذوری دارد و تا درخت سوم فاذا اوزاه منما پس چون نزدیک می گردد اند او را ازین درخت سمع اصوات
 اهل الجنة می شنود و اوزای حشبتیان را میقول ای رب او غلب منما پس می گوید ای پروردگار من در آرم و در بهشت
 فیقول یا ابن آدم مایسری منک یفتح یا سکون صا و محمل از صری یعنی قطع پس می گوید پروردگار تعالی ای ابن
 آدم چه چیز قطع می کنی و خلاص می گردانم مرا از تو یعنی از سوال تو و خواهش تو که هر بار می کنی و در روایتی مایسریک
 عنی چه قطع می کنی ترا از من یعنی مکر کردی سوال با وجود عهد کردن که دیگر نکند پس چه چیز قطع کند و باز دارد سوال ترا
 ز من و این معنی روشن ترست و روایت اول محمول بر قلب است ارضیک ان عظیمک الدنیا و تملکها مسما آ یا
 راضی می گردانم ترا این که بوجه ترا جای در بهشت مقدار بسانت دنیا و مانند آن با آن قال ای رب استعز
 منی و انت رب العالمین می گوید آن بنده از غایت فرح و سرور آیا استعز و نخریت می کنی بمن و حال آنکه تو پروردگار
 جهانیا فیضیک پس خنده کرد و ابن مسعود فقال پس گفت الات لونی ثم اتمک آیا می پرسید مرا از چه خنده کردم فقالوا
 ثم تمککک پس پرسیدند از چه خنده کردی فقال کذبک رسول الله پس گفت ابن مسعود و هم چنین خنده کرد و چنین فرذا
 صلی الله علیه و آله وسلم فقالوا ثم تمککک یا رسول الله پس گفتند صحابه از چه خنده کردی یا رسول الله قال فرمود من
 تمکک رب العالمین خنده کردم از بهت خنده کردن پروردگار جهانیا بن قال وقتی که گفت بنده استعز
 منی و انت رب العالمین فقال پس گفت پروردگار تعالی انی لا استعز منک و لکنی علی ما انت اقدر به رستی که
 من استعز منی کنم از تو و می دانم که اهل مستحق آن نیستی و لیکن می دهم آنرا بتو زیرا که من بر هر چه می خواهم قادرم
 رواه مسلم و فی روایتی عن ابی سعید خدری و آمده است در روایتی عن ابی سعید خدری مانند این الا انکم نیکر
 و لیکن مسلم در روایت ابی سعید ذکر نکرده این صبا رت را که میقول یا ابن آدم مایسری منک الی آخر الحدیث
 و زاد و قیود زیادت کرده است درین روایت و نیز کرده الله سل کند او کند یا دمی و دومی آنو و الله تعالی آن بنده را
 که سوال کن و بنحو چنین چنین حتی اذا انقطع به الامانی تا آنکه چون منقطع می گردد و به نهایت می رسد بنده از زود
 قال الله می گوید الله تعالی بگویند و عشرة استالها انچه از تو کردی آن برای تست و ده چند آن دیگر قال گفت نخرت
 ثم یغل می پستری در آید آن مرد خانه خود را که در بهشت است فتدخل علیه زوجاته پس می در آیند بر و سه

و درین وی من المومنین از حور عین زنان سفید روی سیاه چشم کلان چشم حور جمع حور او عین جمع عینا تقو لان پس می گویند
 آن دوزخ و جبه وی الحمد لله الذی احیاک لنا و احیا نالک شکر مرقد ای را که پیداکرد و ترا برای ما پدیداکرد و ما را برپا
 نمود و درین سهر که نیست موت در وی قال گفت آنحضرت فیقول پس می گوید آن بنده از غایت خوشی و شادمانی
 ماهی اصد شل با طپیت داده شد هیچ کی مانند آنچه داده شد من ۱۰۰ + و عن انس ان ابی صلی الله علیه و آله و
 سلم قال یصلین اقولما یسمع من النار بر آئینه می رسد گردنهای مسلمانان را علامت و اثر از آتش دوزخ که تنبیر می گرداند
 رنگ در وی ایشان را و فی اصرار غنغنه سوختن آتش و باد محوم روی را و رنگ گردانیدن سوانح روی سوختگی با
 بنوب اصالبو بسبب گناهان که رسیده بودند و کرده بودند ایشان آن گناهان را عقوبت به جبت عذاب کردن
 بجز از گناهان ایشان ثم به ظلم الله الجنة پستری در آرد ایشان را خدا می تعالی و بهشت بفضل رحمت بوسیله زیادت
 رحمت خود و در بعضی نسخ بفضل و رحمته بقال لهم الجنة پس گفته می شود مرا این اقوام را دوزخیان به جبت در آمدن
 ایشان در دوزخ در اول بار و این نه به جبت تنقیص و تحقیر ایشان گویند بلکه برای تفریح و تزیین باشد که گفت گویند
 و خوشحال و مسرور شوند رواه البخاری ۱۶ + و عن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخرج
 اقوام بیرون آورده می شوند قوما و در بعضی نسخ قوم من النار از آتش دوزخ بشفاعة محمد شفاعة آنحضرت فیقول
 الجنة پس می در آیند بهشت را و لیون الجنة و نامیده می شوند ایشان جهنمی رواه البخاری و فی روایتی و در روایتی
 این چنین آمده که یخرج قوم من اهل النار بشفاعة لیون الجنة بیرون آورده می شوند که وی از است من
 از آتش دوزخ بشفاعة من نامیده می شوند ایشان جهنمی ۱۴ + و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم انی لا اعلم اهل النار خروبا منها فرمود آنحضرت که من می دانم آفرید و زخیان را در بر آمدن
 از دوزخ و اهل الجنة دخولوا و آخر بهشتیان در در آمدن و بهشت برجل یخرج من النار جو امر دی ست که بیرون
 می آید از آتش و می رود بشکم و دست خود و جو معنی خزین کدک بر و درین خود و خزین نیز آید فیقول پس
 می گوید الله تعالی اذهب فادخل الجنة برو پس در آید بهشت را ایاتها پس می آید آن مرد بهشت را فیجیل پس
 آنها ملائک پس انداخته می شود در خیال آن مرد که بهشت پر است از مردم و در وی جانی نیست فیقول یارب و چه تنها
 ملائک پس می گوید آن مرد ای پروردگار من یا نعم من بهشت را بر از مردم فیقول الله پس می گوید الله تعالی اذهب فادخل
 الجنة برو پس در آید بهشت فلان لک مثل الدنيا و غرة انسا لها پس بدستی مرتز است مثل مسافت و نیا و ده
 چند آن فیقول پس می گوید آن مرد یعنی به پروردگار تعالی آنحضرت آیا سخریت می کنی از من او میگوید ای بابا
 خنده می کنی از من و نهت الملک و حال آنکه نوبادشاهی ابن مسعود می گوید فلقد رایت رسول الله پس تحقیق و بدین تمیز
 خدا را صلی الله علیه و سلم میگوید خندید از من حتی بدت خوابیده تا آنکه ظاهر شد و ندانم ای درون او کان فیقال

کرده می شوند از لوث اهل جهنم و اطلاق زومیه اذن لهم فی دخول الجنة اذن کرده می شود ایشان را و در آمدن بهشت از بی معلوم می شود که در آوردن مومنان فاسق در دوزخ برای تنقیه و تمیز ایشان است از کثافت تا پاک و صاف کرده و بهشت که مکان خلوص ایشان است و آرزو نه بطریق غضب و عداوت چنانکه در دنیا بامراض و مصائب کفارت از نوب نمایند محققان گفته اند که بعضی گناهان هست که بامراض و مصائب از آن پاک گردانند و بعضی شدت سكرات موت و بعضی عذاب قبر و بعضی گناهان هست که جز باقتضای دوزخ از آن پاک نگردد و چنانکه طحاوی گفته است و پاک نگردد و قول محمد بن قیس محمد بن سیدان است که بعضی گناهان هست که با سوزند که هر آینه یکی از ایشان راه یا بند را نشناخته ترست نیز در مکان خود که بهشت دارد و نیز در مکان فی الدنیا از خود تر که راه یا بنده و نشناخته بود نیز در مکان خود که بودم و در دنیا اشارت بقوت نوریت قلب و هدایت بعد از وجود تنبیه تنقیه و آنکه چون در دنیا نور توفیق با ایمان و عمل صالح و مقام قرب الی عز و جل بدست یافت در آخرت نیز نیز در مقام خود که در بهشت دارد و ابتدای یاد و ثنائی اثر اول است رواه البخاری + ۲۱ + و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یدخل احد الجنة الا اری مقعده من النار لو ساء و درنی آید هیچ کی بهشت را اگر آنکه نموده می شود و در اجای شست و می از آتش که اگر بدی می کرد جای او آن بودی و این نمودن جای او در دوزخ برای آشتی که نزد او شکر آنا زیاد کند شکر او بیشتر یا بدلت آنرا و لا یدخل النار احد الا اری مقعده من الجنة لو حسن لیکن علیه حسرة و درنی آید آتش را آید هیچ کی اگر آنکه نموده می شود جای شست او از بهشت که اگر نیکی می کرد جای او آن بودی تا باشد این نمودن بر دمی حسرت و زیادت گردد عذاب رواه البخاری + ۲۲ + و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما اهل الجنة الی الجنة و اهل النار الی النار و فی کبر و دند و بر دند بهشتیان بکبر و دند و بر دند و دوزخیان بسوی دوزخ جایی یا موت آورده می شود مرگ را و در بعضی روایات آمده که آورده می شود مرگ بر صورت کبش حتی بجل بین الجنة و النار تا آنکه گردانیده می شود و نهاده می شود میان بهشت و دوزخ ثم ینزع پستری فرج کرده می شود ثم ینادی سنا و پستری آوازی دهد او از و بنده یا اهل الجنة لا موت و یا اهل النار لا موت ای بهشتیان نیست بعد ازین موت و ای دوزخیان نیست بعد ازین موت غیر از اهل الجنة فرحانی فرحهم پس زیاده می کنند اهل بهشت خوشی را مصاف بسوی خوشی خود که دوستند و از اهل النار فرحانی فرحهم و زیاده می کنند اهل دوزخ اندوه را مصاف بسوی اندوه خود که دوستند تنفق علیه + ۴۴ + الفصل الثانی و عن ثوبان عن ابنی صلی الله علیه و آله و سلم قال حوض من عدن الی عمان البقاء فرمود سافت حوض من مقدار است از عدن که شهری معروف است ازین تا عمان البقاء عمان بفتح عین و تشدید میم موضعی است از شام و بنیم تخفیف بلده است بین و طبعی موافق منهای گفته که موضعی است به بحرین و اینجا چون اضافه به بقاء کرده که بفتح موحده و سکون لام و قاف و در موضعی است شام را و دهی اول تمین باشد ماده اشید یا ضامن اللبن آب اوخت ز است از دمی سفیدی از شیر و اهل من لعل و شیرین ترست از شهد و اگر چه عدد و نجوم اسما و کوزهای بوینما رستارگان

اشتهاء من شرب من شربة لم يطعم بعد ما ابد کسی که نبوش از وی یک نوشیدنی تشنه نگردد و بعد از آن همیشه اولی الناس
 و رود انحرار المماجرین نخستین مردم که فرود آیند بران آب خوردن فقر المماجرین انداشت از او که ترولیده موس
 گردد آلوده سرند و شست بضم شین و سکون عین جمع شست ترولیده موسی الدفن ثیا با یکین جامها و دوش بضم و
 و نون جمع و نس بفتح و ال و س نون بضم و یکین الذین لا یحجون المتقنات آنها که کحاج کرده نمی شوند زنان نعمت و ادا
 یعنی اگر خواستگاری کنند این زنان را قبول کرده نشوند و لا یفح لهم اسد و کثاده نمی شود برای ایشان در ما یعنی اگر
 بر در ما بیایند و طلب اذن نمایند درون آورده نشوند رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب
 ۲۰۰ و عن زید بن ارقم قال کنا مع رسول الله زید ارقم که صحابی مشهور میگوید بودیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فتر لنا من
 پس فرود آمدیم منزلی را فقال پس گفت آنحضرت یعنی باصحاب ما انتم جزء من مائة الف جزء من یرو علی الخوض نیستید
 شما یک جزء از صد نیز از جزء نسبت یکسانی که فرود می آیند برین حوض اقبل کم کنتم یوسئد گفته شد مرزید بن ارقم را چند کس
 بودید شما در آن روز قال گفت زید بن ارقم سبعة اوشما غایب بودیم ما هفت صد یا هشت صد و مراد باین تقدیر و غنیمت
 بلکه مراد محض کثیر است و شاید که بر ترتیب غیر محصور زیاده برین بخشند زیرا که ظاهر است که در او تمامه است بشمار که آنکه
 مخصوص باشد یعنی بعضی از ایشان و الله اعلم رواه ابو داود و ۳۰۰ و عن حمزة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و
 سلم ان لكل نبی حوضا گفت سمره بن جندب که گفت آنحضرت بدرستی که هر پیغمبر را حوض است و انتم لیتباهاون اهیسم
 اکثر و آرد در بدرستی که انبیا مفاخرت می کنند بر یک دیگر که کدام یکی از ایشان پیشترند از روی است که وارومی شوند
 بر حوض و انی لا رجوان اکنون اکثر هم وارده و بدرستی که من بر آئینه امید می دارم که بششم بیشترین ایشان از رده
 و رود کنندگان بر حوض من یعنی است من بیشتر باشد از ائم انبیا و این یقین است و لفظ ارجو که بنی از معنی مشک و
 تر دوست به جهت توافقت است رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب وید آنکه ظاهر است که این حدیث مجمل بر چند
 بود و بحقیقت هر پیغمبر را حوضی باشد و روز قیامت و تاویل آن بعلوم و هدی خلاف ظاهر است ۳۰۰ و عن انس بن
 الله عنه قال سئلت انبی گفت انس پرسیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان یفعل لی یوم لقیمته که شفاعت کند
 مرا روز قیامت فقال انا فاعل پس گفت آنحضرت من کننده ام شفاعت را یعنی من شفاعت می کنم عالمی را و
 که خادم و یار من باشی چرا کنم یا معنی نیست که من از جانب خود می کنم قبول آن از باری تعالی است و وی تعالی خود
 و صده کرده است مراد باین تاکید و تشدید تمام قلت گفتم یا رسول الله فاین طلبک پس کجا بجوم و کجا یابم ترا قال
 طلبنی اول ما طلبنی علی امر او گفت طلب کن مرا در اول زمان طلبیدن من بر امر او قلت فان لم اطلبک علی امر او
 گفتم من پس اگر ملاقات کنم و در نیابم ترا بر امر او کجا طلبم ترا قال فاطلبنی عند المیزان فرمود پس اگر در آنجا نیابی بطلب
 مرا نزد میزبان قلت فان لم اطلبک عند المیزان گفتم پس اگر ملاقات کنم و نیابم ترا نزد میزبان کجا طلبم ترا قال فاطلبنی

عند الحوض فانی لا ارجی نذر التلک المراتن پس برستی که من خطانی کنم و منی گذارم این مکان را گاهی انجام و گاهی خجاست
چون مهمات و کار و بار است و شفاعت ایشان و برین موطن است من بکار گذاری ایشان مشغولم رواه الترمذی و قال نذر
حدیث غریب و در تطبیق این حدیث با حدیث عائشه که در فصل ثانی از باب الحساب گذشت که چون عائشه از آنحضرت
پرسید آیا یادی از پسر شما اهل و عیال خود را در قیامت آنحضرت فرمود یا درین سه موطن خود هیچ کس را یاد نداشتند
آورد و به کس بخود در مانده باشند می گویند که این جواب آنحضرت مر عائشه را به جهت آن بود که وی خرم پاک و سه
بود و همچنین سه موطن تکیه و اعتماد بر شفاعت نکند و از عمل و جود و اجتهاد باز نماند چنانکه با اهل بیت و قرابت خود می فرمود
که من مالک نیستیم شمارا چیزی را کار کنید و تکیه بر من نکنید و بانس این چنین گفت تا نا امید نشود و در حقیقت شدت
و محنت آن روز در رعایت سختی است و در قیام شفاعت مر آنحضرت را ثابت و بر دوختی است و در هر جواب مصلحت
حال مخاطب رعایت فرموده + و عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال قیل له ما المقام لمحمد گفت این
مسعود گفته شد مر آنحضرت را چیست مقام محمود و چیست صفت آن که حق تعالی خبر داده است از آن و فرمود
عسی ان یشیک ربک مقاما محمود ا قال گفت آنحضرت ذلک یوم نزل الله تعالی علی کرسیه گفت آنحضرت مقام
محمود در آن روز خواهد بود که فرود می آید خدا می بر کرسی خود دنیا ط کما یا ط الرجل الجدید من تفاعله پس او از
می کند کرسی چنانکه او از می کند پالان و زمین تو که از چرم می باشد از تنگی آن و به کسکه مابین آسمان و الارض و فراخی
کرسی هم چو فراخی میان آسمان و زمین است و در خبر دیگر آمده است که نیست هفت آسمان و هفت زمین نسبت
بکرسی مگر مانند حلقه و در بیابانی و فضل عرش بر کرسی مانند فضل آن بیابان است بر آن حلقه و این بیان بر می شود که سته
مابین آسمان و الارض که درین حدیث واقع شده است تصویر و تمثیل عظمت کرسی است بحسب مقتضای عرف به تحدید و تعیین
مقدار است چنانکه در سمت جنت واقع شده است عرضها السموات و الارض مقصود اینجا بیان فراخی و طبع توهم
ضیق است که از تشبه بر جل و اطیاف او از تفاتی پدید آمده و حدیث از قبیل تشابهات است و خلاصه معنی در جمله آن
بیان عظمت الهی و کبریا می است و معنی مفرد است کلام در اینجا لطیف است و کرسی را خود است از کرسی باو شده که بر آن
نشینند و حکم اندازد یا کرسی عالم کبریا می افاده و افاضه علوم و معارف نماید و بجا و بکرم خواجه عروا غرلا آورده می شود شمارا
پای برهنه تن برهنه نشسته ناکرده بیکون اول من یکسی ابراهیم پس می باشد نخستین کسی که جامه پوشانیده می شود ابراهیم بقول
الله تعالی ا کس طیلی سے گوید خدا می تعالی کسوت می دهم دوست خود را فیوتی بر یقین بیضا وین پس آورده می شود و بعد از
نرم از گنجان سفید من ریاض الجنة از چادرهای بهشت و رطبه کبریا سکون شناختنیه بر ثوب رقیق لیس از گنجان سفید
که دو قطعه بهم پیوسته نباشند و یک نخند و دو رقم کسی علی اثره پیر پوشانیده می شود من در پی ابراهیم و از یقین کس
پنجه و سکون نشسته بر دو خود نذر اندر بسبب تقدیم کسوت ابراهیم در فصل اول از باب خیر بیان کرده شد و معلوم شد

که آن ولایت بر تفصیل ابراهیم بر حضرت نذر و بلکه تقدیم و تعلیم وی سبب ابوت حضرت است اما آنکه گفته شده است که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در جامه مبعوث گردید و با هر منافات دارد بقول وی که فرمودم کسی علی اثره مگر آنکه گفته شود که آن حضرت مبعوث در کسوت شود و با وجود آن با انبیا صلوات الله علیهم نیز کسوت داده شود و مگر به جهت کمال شرف و فضل وی و تقدیم در کسوت فضل جبرئیل و فضل کلی نیست که فرمودم اقوام من بین الله پیر می ایستم من از جانب دست راست مولی تعالی تقدس مقام انبیایی الاولون و الاخرین استبداد می بر پیشوایان و پسران و درین حدیث ولایت ظاهرست بفضل پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر کافه کائنات از ملائکه و انبیا و مرسلین و سایر مقربین صلی الله علیه و آله وسلم و علیهم السلام روایه الدارمی + ۶ + و عن النضر بن شعبة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تسلموا المؤمنین یوم القيمة علی اصراط شمار سلیمان روز قیامت بر صراط وقت گذشتن اذان این کلمات رب سلم سلم و بعضی نسخ رب سلم رب سلم و قافوس گفته که شمار یکبر شین ملاست در جنگ و در سفر و این کلمات سلیمان است روز قیامت که بدان شناخته شوند و هر است به متابعت و اقتدای پیغمبر ان خود آزا بگوید روایه الترمذی و قال بنی اصف غریب + ۷ + و عن انس ان ابنی صلی الله علیه و آله وسلم قال شفاعة لاهل الکبار من اهل شفاعة من ثابت است مرگناه کبیره کنندگان را از است من چه جای اهل صغار و مراد شفاعة است که برای نجات و خلاص از عذاب بود اما برای رفع درجات و فزاید کرامات ثابت است برای اولیا و اقیاد و صلحا روایه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه عن جابر + ۸ + و عن عوف بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اتانی آت من عند ربی آمر مرا تینده از نزدیک پرورگار من مراد به ان جبرئیل باشد یا فریدی از ملائکه و الله اعلم بخیر فی بین ان بر فعل نصف نیمی الجنة پس بخیر گردانید مراد این که در اید نصف است من بهجت را و بین الشفاعة و میان شفاعة کردن برای کل فاعل حضرت الشفاعة پس اختیار کردم من شفاعة کردن را برای است تا همه مومنان را شامل باشد و هیچ کس از ان بیرون نرود و چنانکه فرمود وی لمن مات لا یشک با الله شفاعة من ثابت است برای هر که بمیرد و شریک نگرداند بخند اجیری یعنی برای مومنان همه روایه الترمذی و ابرج ماجه + ۹ + و عن عبد الله بن ابی الجعد عاصم بن جهم و سکون دلال محله تسمی و بعضی گفته اند کنانی صحابی است سعد و در بعضی بکنانی بلع الاصول و در تفریب بزال مجله گفته که او را و و حدیث است یکی این و دیگر گنت نبیا و آدم فی الروح و طبر و در نسخه میر جمال الدین محدث به تصحیح نموده قال سمعت رسول الله گفت ابو الجعد ما شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم یقول می گفت بر من الجنة شفاعة برجل من تسمی در می ایستد اوست شفاعة کردن هر که از است من اکثر من نیمی بیشتر از نیمی نیم که قبیل است و دعایت کثرت و چون شفاعة یکم و چند یکس نیست و دوز چندین مردان باشند است من که گفته شفاعة کنند عالم عالم شفاعة است ان نیست روز و روایه الترمذی و الدارمی و ابن ماجه + ۱۰ + و عن ابی سعید ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال ان من اتی من شیء لفسام بدرستی که

بعضی از است من کسی است که شفاعت می کند در جماعت ما را و قیام یک سقا و جمع نمیه است از روی مخفیانه لفظ و ادوار و احوال از
لفظی نیست و هیش بخیر است ولی هیزه نیری خوانند و منم من شیخ اقبیل و بعضی از ایشان کسی است که شفاعت می کند
مریک قبیل را و قبیل سپر آن یک پدر را گویند و منم من شیخ للعصبه و از ایشان کسی است که شفاعت می کند مرصیه را
و عصبه بنم من و سکون صا و از ده تا چهل و منم من شیخ الرمل و از ایشان کسی است که شفاعت می کند مر یک مرد است
بدخلوا الجنة تا آنکه می درانید همین طریق شفاعت تملک امت بهشت را رواه الترمذی ۱۱۰ و من اس قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم ان الله عز وجل بدستی که فدای غر و جل بدستی که فدای غر و جل و عدنی وعده کرد مرا ان بدخل الجنة من استی که در آن وقت
از است من از جهانه الف بلا حساب چهار صد هزار به حساب فقال ابو بکر پس گفت ابو بکر زونا زیادت کن
ما را یا رسول الله یعنی زیادت کن سوال ما را از الله تعالی و در خواه از روی که زیادت کند در ان یا زیادت کن در خبر و ان
از آنچه وعده کرده است ترا پروردگار تو و با گذشت بهشتا و نیز را بهر خبر و متفاوت و بهشتیات قال گفت آنحضرت و بگذرا
و زیادت برین این چنین فمنا کفیه و جمعا پس بیای بیان بگذرا و هر دو گفت خود را چنانکه در وقت عطا می کنند
و قضیه آنچه بهر دو گفتست بدینند یکبار فقال ابو بکر زونا باز گفت ابو بکر زیادت کن ما را یا رسول الله باز گفت آنحضرت
که و بگذرا و دیگر شارت بهر دو گفتست کرد فقال عمر و عتابا ابا بکر پس گفت عمر بگذرا ما را ای ابا بکر یعنی تا مل کنیم و بخوت
خدا بجد و اجتماع ما کنیم و ان و با عتاد و کم الهی از عمل باز ما کنیم فقال ابو بکر پس گفت ابو بکر و ما علیک ان بدخلنا الله
کلنا الجنة و چه گران می آید بر تو ای عمر یا نیست زبان آن بر تو ای عمر که در آن روز خدا ای تعالی همه ما را در بهشت فقال عمر ان
عز وجل ان شارا ان بدخل فلقه الجنة بکف و امد فضل پس گفت عمر بدستی که فدای تعالی اگر می خواهد که در آن روز تمامه خلق خود را
بیک گفتست یعنی یک عطا یکبار می کند از اسی اعتبار عکبر اسوال و کثرت آن چیست فقال البنی پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم صدق عمر است گفت عمر و گفته اند که آنچه ابو بکر گفت رضی الله عنه از باب فقر و
سکنت و نیازمندی است فتول عمر رضی الله عنه ان باب رضا و تسلیم و آنکه آنحضرت هم در اول جواب اند او ابو بکر را
بجهت عمر گفت و ما نیا تصدیق عمر کردید اگر شارت را مدعی علی علیه السلام است در توجه و عمل و کلام عمر نیز شارت است بلکه
عظیم تر از ان پس مال بر رویی باشد فافهم رواه فی شرح السنه ۱۲۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم نصیب اهل النار صفت می آیند یا استاده کرده می شوند و در میان بصفت بصینه معلوم و مجهول برود و در آن
تیمم بر عمل من اهل الجنة پس می گذرد و مردی با ایشان از بهشتیان میقول الرمل منم پس می گوید مردی از دوزخیان خبر دهنده
باطلان ما تقرنی آتانی شناسی ما انا الذی عتیک خرت من انکی ام که نوشا نیده بودم ترا کیما نلی و قال بضم انا الذی است که
و ضرر و میگویی بعضی از ان دوزخیان من آن کسی ام که کشیده بودم برای تو آب و منو فشیخ لایق شفاعت می کند آنروز بهشتی مرگن و در
فیدخل الجنة پس در آن روز و در آن وقت از اینجا معلوم میشود که فاسقان و گنا بکاران اگر ضعیفی و امدادی باطل است و اگر

در دنیا کرده باشند در آخرت نتیجه آن بیایند و باید او شفاعت ایشان در بهشت در آید رواه ابن ماجه ۳۱۰ و
 و عن ابی هريرة أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال إن رب عین من دخل النار فرمید که دو مرد از آنها که در آتش
 آتش هستند صیبا همخت شد فریاد آن دو مرد فقال الرب پس گفت پروردگار تعالی آخر جو صیبا برودن
 آید این دو مرد را که فریادی کنند فقال لهم پس گفت پروردگار تعالی مر آن دو مرد را الای تنه اشتد صیبا کم از چه
 چیز سخت شد فریاد شما قالا نعمنا ذلک لمرحمتنا گفتند فریاد کردیم تا رحم کنی ما را قال گفت پروردگار از برای امتحان
 عبودیت و تسلیم ایشان فان رمیتی لکما ان تطلقا فلتقیانفسکما حیث لکنما من النار پس بدرستی که رحمت من شما را
 انیت که بر وی پس بیند ازیر خود را در اینجا که بودید از آتش فلتقی احدیما نفسه پس می اندازد یکی از آن دو مرد خود را
 در آتش از جهت سلوک طریق بندگی و اشتغال و طلب رضای مولی نجعلها الله علیه بر او سلام پس می گرداند آتش را
 خدای تعالی بر وی هر دو سلامت از اینجا معلوم می شود که هر که در بلا و سختی و مصیبت طریق رضایت سلوک نماید حق تعالی
 آن بلا را بر وی امتحان گرداند و شیرین سازد تا اتم و اندوه آن بدرسد و یقوم الاخر فلتقی نفسه و استاده می ماند
 دیگری پس نمی اندازد خود را در آتش بدینا بده مجز و نیاز و امید لطف و رحمت باری تعالی فیتقول له الرب تعالی سبک
 ان تلتقی نفسك کما التقی صاحبک پس می گوید پروردگار او را چه چیز منع کرد ترا از انداختن تو خود را در آتش چنانکه
 انداخت یار تو فیتقول پس می گوید آنزور رب انی لارجو ان لا یعیدنی بعد ما اخرت فی سنها ای پروردگار من بدرستی که
 من امید می دارم که باز نفرستی مرا در آتش بعد از بیرون آوردن تو مرا از آن فیتقول له الرب تعالی لک رجاء ک
 پس می گوید پروردگار تعالی مرز است آنچه امید می داشتی تو در اینجا دلیل است بر آنکه رجائیده مولی را مفید و موید
 بر کرم و عطای الهی تعالی اگر چه بهجت مجز و ناتوانی خود از اندر او اعطت و اشتغال بیرون افتد فیه فلان جمیعاً الجنة رحمة
 الله تعالی پس در آورده می شوند آن دو مرد و هر دو در بهشت بر حمت و مهربانی خدا رواه الترمذی ۱۱۴۰ و عن ابن
 مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم یروى الناس النار فی بصیرة روع منها باعالم فرود می آیند مردم آتش را
 ببوی ایشان بر بصیرا بر آتش نهاده اند بهتر باز میگرداند از آن یعنی نجات می یابند و خلاص می شوند از آن بسبب اعمال
 خود و بر انداختن آن فاولم کلهم الباقی پس اول و افضل ایشان می گذرد مانند و خشنیدن برق ثم کالرجح پیوسته و بدین باو هم کفر و کفر
 بهتر مانند و بدین اسب فی اصراع خضر نعیم ما حمل و سکون نهاد و بدین اسب ثم کالرجح کسب فی رمل و بقر مانند
 سوار بر شتر خود و اصل یعنی رمل پالان شتر است و مراد سوار بر رمل است و سوار بر رمل اتوی در کسب است از سوار
 بر رمل و فی مینی علی است ثم کشد الرمل پسر مانند و بدین مراد است ثم کشد پسر مانند رفتن مرد بیای به طریق نهاد رواه الترمذی
 و الدارمی ۳۰۰ الفصل الثالث و عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ان انا کم حوضی فرمود بدین که
 پیش شما حوض هست ما بین جمعی که ما بین جویا و در حوض مسافت میان دو جانب حوض مانند مسافتی است که مانند جویا

و در حجت و جنب بسکون نون جانب و فتح آن شقی انسان و غیره که انی القاموس و جربا بفتح جیم و موحده به دو مصر
 در حجت و جنب بسکون ذال مجرب و ضم را و حاء محله قال بعض الرواة گفته اند بعضی را و دیان بها فرمایان باشم بنیام سیره
 کشف لیال جربا و از رخ و در میانه بشام که مسافت میان ایشان سیر شبست این چنین گفته اند شرح حدیث
 و درین باب تحقیقی است که صاحب قاموس آنرا ذکر کرده است و شرح آنرا آورده ایم و فی روایت و در روایتی
 این زیاده ای تیر آمده است که فیہ اباریق نجوم السماء و در آن حوض آبریز است مانند ستارهای آسمان در بسیار
 و در خشدین من و رده و شرب من لم یطعم بعد ما ابد کسی که فرود آمد آن حوض را پس نبوشد آب از و سه
 تشنه نگردد و بعد آن شرع بجهنم تنفق علیه + + و عن فدیة و ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و
 سلم حجج الناس فراسهمی آرد خدا می آید و میانی را و در حجت فیقوم المؤمنون حتی تزلزل لهم الجنة پس می آید
 مسلمانان آنکه در بگردانیده و بشود ایشان از بهشت می آید و پس از آنکه بگویند ای پدر طلب
 کشادگی کن ای بهشت فیقول پس بگوید اوم و اهل جنت که من بجهت الاصلیة بکیم آیا آورده است شمار از بهشت مگر گناه و تقصیر پدر شما که باعث بمان
 شماست باز از پدر کشاده شدن بهشت و در آمدن در بهشت را چه می جوید است بصاحب ذلک میستم من
 صاحب و اهل این کار از بهی الی انبی ابراهیم خلیل الله بر وید بسوی پس من که ابراهیم است دوست خدا و درین
 حدیث ذکر نوح علیه السلام نیامده و قال گفت آنحضرت فیقول ابراهیم است بصاحب ذلک پس می گوید ابراهیم
 میستم من صاحب این کار آنما کنت فلیلا من را و در او نمودم من خلیل مگر دور بود یعنی در مقام ادب و محبت است و
 بر حد تسلیم و عبودیت نشسته است و اذلال از من نیاید و لفظ و در الیهم مجز و فتح آن هر دو آمده و وجه آن در شرح
 مذکور است الحمد و الی موسی الذی کلم الله تکلیما قصدا کنیز و بر وید بسوی موسی که کلام کرد و او را خدا ای تعالی کلام کرد و نه
 بیواسطه جبریل فیاتون موسی فیقول موسی است بصاحب ذلک پس می آید موسی را پس می گوید موسی میستم من صاحب
 و اهل این کار از بهی الی شی کلمه الله و روح بر وید بسوی عیسی که کلمه الله و روح اوست فیقول عیسی است بصاحب
 ذلک پس می گوید عیسی میستم من صاحب این کار فیاتون محمد پس می آید محمد را که در غایت مقام قرب و عزت
 و مکانست در حضرت رب العالمین و مشهور و ممتاز است در میان انبیاء و مرسلین و لهذا گفت می آید
 مراد ذکر کرد اسم تشریف را یا آنچه در دست از معنی محمد و نبی است از قیام بمقام محمود که مقام شفاعت و قبول است
 چنانچه فرمود فیقوم و یوزن له پس می آید محمد و اذن کرده می شود و او را و ترسل الامامة و الرحم و فرستاده می شود اما کثرت
 در هم فیقویان بنی العز و امینا و شمالا پس می آید امانت و رحم در دو جانب مرا دست راست و دست چپ
 از برای حاجت و اخذ انصاف میسر و اولکم کالبقر پس می گذارند طاعت که اول و افضل اند از میان شما مانند برق قال گفت
 راوی قلت گفتیم من آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بانی انت و امی مادر و پدر من خدای تو باد ای ستم

و ترکیب این حروف برای متر و پیشین تأیید پس از آن نام درختان سایه دار که در بهشت پوشیدن وی است خود را
پس از آن نام ستان شد که درختان سایه دار در دبر از آن نقل کرد و پشت در ثواب که بهشت است و در صحاح
گفته جنت باغ و بهشت + ۱۸ + الفصل الاول + عن ابی هريرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم قال الله تعالی گفت خدای تعالی اعدت لعبادی اصحابین آماده کرده ام من برزندگان صالح خود را اما این
راست چیزی که به هیچ چشم ذات آنرا دیده و لا اذن بهشت و به هیچ گوش صفات آنرا شنیده و لا خطر علی قلب
بشرو نه گذشته ما بهشت آن بدل آدمی تواند که مراد بادل صورتهائی خوب و ثنائی آوازهای دلکش و نالاست
خاطرهای خوش باشد فاقرا و ان شتم پس بخوانید اگر می خواهید تحقیق و تصدیق آن این آیت را فاعلم نفس
ما انھی لم من قره اعین پس منی و اندیج ذاتی چیزی را که پنهان کرده شده و نهاده شده است برای شب
خیران و مال خرج کنندگان از آنچه سبب خنکی چشم و آرام اوست کنایت است از ثنای وی و خوشی و یافتن
مقصود و قره مشتق است از قرینم قاف به معنی سردی و خنکی و سردی چشم و لذت او
و دیگر تنگ و تنجین در حال مسیح و سرد و سکون و آرام پذیرد و از نظر بغیر محبوب متفرق و غفلت بود بخین در حال
ترس و اندوه و تحریک و مضطرب باشد یا مشتق از قرینم قاف به معنی سردی و خنکی و سردی چشم و لذت او
در شاهه محبوب و در یافتن مقصود بود و گرمی و سوزش می در دیدن و شمنان و در حالت انتظار و استیصال
مطلوب و لذت او که راقه اعین گویند و آنکه در حدیث واقع شده که حبلت قره یعنی ناله اهلوه باین و به معنی است چنانکه
در باب فضل نفر گذشت متفق علیه + ۲۰ + و گفته قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم موضع سوطانی الجنة خیر من
الدنیا و ما عینا جای کیتا زیانه در بهشت یعنی اندک جای و ادنی مکان در آن بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا سعد و ذکر
ما زیانه بنا بر مجری عادت است که سوار چون در جای نزل خواهد کرد تا زیانه خود را بنده از دنیا علامت باشد بر آن و
و دیگری در اینجا فرو دنیا به شفق علیه + ۳۰ + و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم غدوة فی سبیل الله
او روجه خیر من الدنیا و ما عینا یک با دو رفتن در راه خدا یا یک شب با نگاه رفتن در راه وی بهتر است از دنیا هر چه
در دنیا است غدوة یعنی یکبار رفتن در راه او و بضم با دو تا با آمدن آفتاب در روجه یعنی یکبار رفتن در شب با نگاه از
زوال آفتاب تا شب و تخصیص غدوة و راحه بر سبیل عادت است و مراد مطلق وقت و ساعت اگر چه نه در راه
و شب با نگاه باشد و سبیل الله جهاد و ج و طلب علم و هر چه در آن قصد تقرب الی الله تعالی و برای خدا بود تا آنکه سفر
برای طلب رزق حلال برای نفقه عیال و تحصیل جمعیت و حضور در عبادت فی سبیل الله است و چون ذکر کرد فضیلت
رفتن در راه خدا را معلوم شد که ثواب آن بهشت است باین تقریب چهار محاسن بهشت بیان کرد و بقول خود
و لو ان امرأه من بنی ادا بل الجنة اطلعت الی الارض و اگر باشد زنی از زنان بهشتیان ظاهر شود و فرود آید

بسوی زمین لا اعتدات مابینهما هر آینه روشن کنند آن زن هر چیزی را که میان بهشت و زمین است و کلمات
 مابینهما را بجا و بر آئینه بر می کنند آن زن هر چیزی را که میان بهشت و زمین است به بسوی خوش و احتمال دارد
 که ضمیر مابینهما را حج باسما و زمین باشد بقرینه مقام و تفضیلتها علی را اسما ضمیر من الدنیا و مابینهما و هر آینه معجز
 آن زن که بر سر دارد و بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است رواه البخاری ۴۰۴ و عن ابی هريرة قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان فی الجنة شجرة یسیر الیها کلب فی ظلها ماء عام بدستی که در بهشت درختی است
 که سیر می کند سوار و سائیه او یعنی در زیر شاخهای او صد سال لا یقطعها و منوز قطع فی کند مسافت آرزو گرفته اند
 که مراد باین شجره درخت طوبی است و نزد احمد و طبرانی و ابن حبان تفسیر باین آمده و لقاب قوس احدکم فی الجنة و
 بر آئینه جای مقدار کمان یکی از شما و بهشت قاب قوس و قیب قوس کبر قاف و قاف و قوس و قید قوس ی قدره و قاف
 گوشه کمان را نیز گویند و متبعی قاب به معنی ذراع نیز آید و بهمه این معنی در قول حق سبحانه نکان قاب قوسین گفته اند
 پس می فرماید جای مقدار کمانی در بهشت خیر مما طلعت علیه الشمس او تقرب بهتر است از چیزی که طلوع کرده است
 بر آن آفتاب یا غروب می کند یعنی از تمامه دنیا و این دو معنی مکان متوسط است که در حدیث سابق مذکور شد
 عادت بر آنست که سوار تازیانه می برانند از دو پیاده کمان متفق علیه ۴۰۵ و عن ابی موسی قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم ان للمؤمن فی الجنة طینة من لؤلؤة واحدة بخوفه بدستی که مرسلان را در بهشت خیمه است
 از یک مرد و از یک میان کا و اک عرضها پهنائی آن خیمه و فی روایتی و در روایتی طولها درازی آن خیمه ستون سیلا
 شصت کرده فی کل زاویه منها اهل در هر گوشه از آن خیمه اهل خانه موسن بود که مایرون الاخرین نمی بینید و دیگر از
 از اهل خانه که در گوشه دیگر اند بطیوف علیهم المؤمن طوف می کنند و می گرد و بر ایشان آن مسلمان و در بعضی روایت
 المؤمنون آمده بصیغه جمع و مراد بالمؤمن نیز محسن است و قضتان من نفعته آمنتها و مابینما و مسلمانان را در بهشت
 است که از نقره است آوند ها و هر چه در آنهاست از صنایع و اسباب خانه که مناسب است بودن
 آن از نقره و قضتان من ذهب و آمنتها و مابینما و در بهشت است که از طلاست آوند های آنها و هر چه در آنها
 و مابین القوم و بین ان منظر و الی بهم و نیت میان مردم و میان نظر کردن ایشان بسوی پروردگار ایشان
 پرده الارواح کبریا علی وجهه مگر چادر بزرگی و عظمت بزرگ پروردگار یعنی مجاہد های جهانی و که در تمامی طبعی
 همه از میان بر افتاده مگر پرد های جلالت و کبریا و عظمت ذات مقدس و چون آن نیز بر افتد جهاد عبادنا به بینند
 و تحقیق و بیان این معنی در باب رومت بیاید فی جنت عدن در بهشت که محل اقامت و غلظت است و
 عدن در لغت بمعنی اقامت و باین وجه جنت عدن نام کرده اند متفق علیه ۴۰۶ و عن عبادة بن الصامت
 صحابی مشهور است که در مواضع احوال وی نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

فی الجنة ثمانية دوحه درشت حدیث است باین کل درختین سیاحت میان هر دو پایگاه باین آسمان و ملائکه آن مقدس است که میان آسمان و زمین است و الفردوس علامه درجه و فردوس که نام یکی از بهشتهاست بلندترین آنهاست الله درجه یعنی درجات و بلندترین درجات است معنوی و معنوی در قیامت گفته که فردوس بستانی که جمع کرده هر چه در بهشتهاست از درختان تاک و خربزه و جنبه الفردوس باین اعتبار نام است منها تعجب انهار الجنة الاربعه از جنبه فردوس و آن کرده می شود و چه بهای بهشت که چهار اندون فوقها لیکن العرش و از بالا به جنبه الفردوس است عرش فاذا سالتم الله فالتوا الفردوس پس چون سوال کنید و بخوابید از خدا بهشت را بخوابید فردوس را که از همه رفیع تر و بالاتر است رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را از زنی و لم اجدہ فی الصحیحین و منی یا تم از او صحیحین بخدی و سلم و لانی کتاب الحمیدی و نه در کتاب حمیدی که جامع است میان صحیحین و بعضی از شرح نوشته اند که این حدیث موجود است در صحیح بخاری در دو موضع یکی در کتاب الجهاد و دوم در باب کان عرشه علی الماء و در صحیح مسلم در باب فضل الجهاد فی سبیل الله و در بعضی حواشی نوشته که این حدیث در صحیح بخاری مذکور است از ابی هریره باونی تفاوت + + و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان فی الجنة لسوفا یا تونما کل حبه برستی در بهشت بازاری است یعنی جمعی است که می آیند بهشتیان از هر روز جمعه قصبه درج الشمال پس می و زو با شمال بفتح شین و کسر زینده بادی که از جانب دست راست آید چون استقبال قبله بایستند مقابل جنوب و اما که مراد اینجا بادی است مثل باد شمال فثوانی و جوهم و تیا هم پس میرزد و می ماند از دهن باد یعنی مشک را و انواع طیب را و در روی ایشان و جامهای ایشان و در بعضی روایت آمده است که آن باد و اما نوشته است برسانیدن آن مشک و طیب بجایای که باید رسانید از زنی که پیروده باشد یکی از شما انواع طیب را بوی گویا اشارت است بغیر و عطیات الهی که در محل قابل تن می رسند فیروادون حسنا و جمالا پس نیاده می خوانند بهشتیان که در آن مجمع حاضر می آیند از روی حسن و جمال یا زیاده و کمند حسن و جمال را فیروادون علیهم السلام پس بازمی گردند بسوی اهل خانه خود و قد انداد و حسنا و جمالا و حالا که تحقیق زیاده کرده اند حسن و جمال را فبقول لهم الجوهیم پس می گویند مرا ایشان را اهل خانه ایشان و الله لقد از دو تم بعد از حسنا و جمالا بخند سوگند زیاده گردیدیم بعد از حسن و جمال را یعنی بعد از بهشتیان از ما حسن و جمال را فبقولون پس می گویند بهشتیان را اهل خانه خود و اتم و الله لقد از دو تم بعد از حسنا و جمالا و شما هم بخدا سوگند تحقیق زیاده گردیدیم بعد از حسن و جمال را اگر یا کبر قوا نور و اخلاص ثمار تن مجلس بتاثر صحبت با ایشان نیز میرسد فظلا رض من کاس الحرام نصیب رواه سلم + + و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان اول زمره یرسلون الجنة برستی که نخستین گرد می آید بهشت را علی صورۃ القمر لیلۃ البدر بر صورت

ماه تمام اند که در شب چهاردهم می باشد در حسن و نور نبوت و شکل و بیعت ثم الذین یلوئنه ثم یتر آن کسانی که متصل و نزدیک می شوند با ایشان یعنی بعد از ایشان می آیند کاشد که کعب در می نی اسما ائمه هم چخت نزد قوی تر ستاره که در خشان در آسمان از روی روشنائی غیر ماه و آفتاب و دوری منسوب بدست به معنی مروارید بزرگ و دوری نزد عرب به معنی عظیم المقدار آید قلوب هم علی قلب رجل واحد و لهای همه ایشان بر دل یک مردست یعنی متفق و متحد و یک دل و یک جان و دوست یکدیگر اند چنانچه فرمود لا اختلاف بینهم و لا تبعاض نیست هیچ اختلاف میان ایشان و نه دشمنی و دشمنی یکدیگر الکل امر دشمن زوجهان من حور العین مرمر مرمر از بهشتیان و وزن است از حور عین حور جمع حور اب معنی زن بخت سفید چشم و سیاهی تن و عین جمع عینا به معنی فرخ چشم اگر گویند در آخر فضل ثانی از حدیث ابی سعید بیاید که ادنی اهل جنت را هفتاد و دو زوج باشد و ایجاد و زوج می فرماید جواش گان که مراد است که دوزج به غیر ازین جنس که حور العین است با صفات دیگر که ذکر کرده و این منافات ندارد بآنکه در ای این جنس زوجات و دیگر بسیار باشد بری مخ سوختن من در ادا العظم و اللحم من حسن دیده می شود مغز استخوان مسامهای ایشان از پس استخوان و گوشت از غایت حسن و صفا و لطافت سیحون الله بکره و شیا بیای که یاد می کنند خدا را صبح و شام یعنی همیشه لا یقولون بیا ربی شوند اهل بهشت و لا یقولون و بول نمی کنند و لا یتفطون و پایانی نمی روند و لا یتقلون و آب از دهن نمی آفکند و لا یتخطون و آب از بینی نمی اندازند از یتیم الذنب و الفضة آدنهای ایشان از طلا و نقره است و مثل الذنب و شانهای ایشان از طلا و نقره و قود مجامعهم الالوة و فرزین مجرای ایشان عود و بندر است که بخور کرده می شود بان یعنی مجرای دنیا و فرزین آن همه پارسا بود و بخور آن عود و بخلان مجرای بهشت که فرزین تان همه عود باشد و قود بضم و او فروختن آتش و بفتح آن همه که فروخته شود بان آتش و مجامع مجر کبریم بر صیغه آلت بخور نهاده شود و روی افکار برای بخور و بفتح نیز آمده و الوه بفتح حیره و ضم آن و ضم لام و تشدید و او عود که بخور کرده شود بدین و شحم لیسک و عرق ایشان مشک است یعنی خوشبو مانند مشک علی خلق رجل واحد بضم غایمی همه بر خلق و سیرت یک مرد یعنی خوش خلق و متفق و محتاط بلایک و دیگر چنانکه در صدر حدیث گذشت و برین وجه قول و علی صورة اہم ادم ستون در امانی اسما بر صورت و شکل پدر ایشان که آدم است نصبت گذر در جانب آسمان سینه در طول قامت کلامی جدا باشد از برای بیان صورت بعد از بیان سیرت و خلق بفتح خائیر و ایت است سینه به شکل و صورت یک مرد و در حسن و خوبی موافق یکدیگر و برین وجه قول و می علی صورة اہم از بیان و تفسیر این قول باشد و ایت بفتح و ضم هر دو صحیح است متفق علیه + + و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان اهل الجنة یا کلون مینا و لیسر یون گفت آنحضرت بهشتیان می خورند و بهشت و می نوشند و لا یتفطون و لا یقولون و لا یتخطون قالوا آفکند و پسیدند صحابه قنابل اطعام یعنی چون توطائی کنند

منازل و مراتب را غیر غیر ان بتا لبت و محبت ایشان و الهی نفس محمد سده رجال انوا باشد و صدقوا المسلمین خیر
 سو گندی رسند از اموال که ایمان آورده اند بخدا و است گوداسته اند غیر ان را اتفاق علیه ۱۰۳ و عن ابی
 هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یدخل الجنة اقوام افئدة طیری در آینه بهشت را اگر و بها
 که دل های ایشان مانند دلهای پرندگان است یعنی در خوف و هیت پروردگار و رسیدن و گنجش از انبار چه پرندگان
 رسیده تر و رسیده ترین جانوران اند و در توکل در رزق چنانکه در حدیث در شان پرندگان واقع شده است که
 بیرون می آیند باده او که رسیده و بر می گردند شبانگاه سیر و راه سلم ۱۰۴ و عن ابی حمید قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم ان الله تعالی یقول لاهل الجنة برستی که غذای تعالی می گوید بهشتیان را و نه می کند ایشان را که
 یا اهل الجنة فیقولون پس می گوید بهشتیان و جواب می دهد پروردگار تعالی که لعلک ربنا و صدیک می آید
 برای خدمت تو ایستادنی بعد ایستادنی و یاری می دهیم دین ترا یاری دادنی بجز یاری و ادنی یعنی دایم و مستمر
 و اخیر می یاریم و نیکی در دست نقرت است هر که خواهی بر می نگوید بل رضیت پس می گوید پروردگار تعالی
 مرا ایشان را آیار رضی شد به شما که در آوردم شمارا در بهشت فیقولون و مالنا لارضی یارب و هیت وجه شما را
 که رضی نشویم ای پروردگار ما و قد عظمیتا لم نعط احد من خلقک تحقیق دادی تو ما را چیزی که ندادی هیچ کی از
 خلق ترا فیقول الا اعطیک افضل من ذلک پس می گوید پروردگار تعالی ایانند شما را بهتر از آنچه دادم فیقولون بسوای
 افضل من ذلک ای پروردگار من و گد امیر است بهتر از ان فیقول اهل عظیم رضوای فرود می آیم بر شما رضای
 خود را فلا اعطیکم بس و بعد از این خشم نمی گیرم بر شما بعد از این همیشه و چون موی از بند رضی شد همه نعمت با سعادت
 حاصل شد و دولت دیدار نیز از نتیجه آن است اول پسید از ایشان که آیار رضی اند از وی تعالی چون رضای
 ایشان از خیرت وی حاصل شد رضای خود را از ایشان بر ان مترتب ساخت تا معلوم گردد که دلیل و علامت
 رضای موی تعالی از بند رضای بنده است از موی پس در حال خود نگاه کن اگر خود را رضی می یابی از
 پروردگار خود بدان که او نیز از تو رضی است صحابه رضوان الله علیهم جمعین بحث می کردند گفتش می نمودند که چنانستیم
 که حق تعالی از ما رضی است آخر اتفاق می کردند بر آن که اگر ما از وی رضایتیم یقین می یابیم نیز از ما رضی است پس از ان
 بشارت داد که رضای وی از ایشان و انهم وادی است بالاتر ازین چه نعمت باشد اندک رضای از الله تعالی
 بزرگ است از بهشت و هر چه در دست چنانکه فرمود و رضوان من الله که هر چه جای آنکه دایم و مستمر باشد اللهم رضی
 عنا و رضایک متفق علیه ۱۰۵ و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان ادنی نعمه الله من ان
 برستی که کمتر منزل و جای یکی از شما از بهشت آن مقدار است که ان فیقول له من ثمنی و ثمنی گوید پروردگار تعالی مرا
 آرزو کن و بخواه آن قدر که خواهی پس آرزو کند و بخواهد و بگوید آرزو کند و بخواهد فیقول له بل ثمنیت پس گوید پروردگار

مرغان بنده را که آرزو کردی و خواستی تا نهایت آنچه آندوی خوان کرد و بقول نعم پس گوید بنده آری آرزو کردم نهایت
 آنچه آرزو توان کرد و بقول که پس می گوید پروردگار تعالی مرغان بنده را فان ملک ما مبینت و مشکله پس برستی که
 مرتبت است آنچه آرزو کردی و مانند آن با وی رواه مسلم ۱۹۶ و عفته قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 سیحان و حیجان و الفرات و الحلیل کل من انهار الجنة فرمود آن حضرت هر یکی ازین چهار جوی از جوی های بهشت
 است رواه مسلم فرات و نیل خود نام نمر کوفه و مصر است بی خلاف اما تقسیم سیحان و حیجان خلافی است بعضی
 گفته اند سیحان نهری است بنام و حیجان نهری است و گفته اند که سیحان و حیجان غیر سیحان و حیجان است که نهر ترک
 و نهر نخ است چه این بلبلاد از من است و طبعی گفته که قول جوهری که گفته حیجان شام است غلط است و اتفاق
 دارند که حیجان بوا و نهر خراسان است و گفته اند که سیحان نهری است بسند و باطلجه مراد بودن این چهار از انهار بهشت
 آنست که چون آبهای اینها خوشترین آب است و درینها فوائد و منافع بسیار است گویا او از جوهای
 بهشت اند و بعضی گفته اند که انهار اربعه اند که اصول انهار بهشت اند و آنهار را بنام این انهار اربعه که اعظم و ابر
 و اغذب و افید انهار دنیا اند خوانده است اشارت تا آنکه آنچه در دنیا است از فوائد و منافع و نعمت های بهشت
 است و بعضی گفته اند که وجه تسمیه اینها با نهار بهشت به جهت آنست که ایمان شامل است بلادی را که این انهار
 در آنهاست و آب خوران آنها را به اندک بخت و هیچ آنست که آن محمول بر فایده است و ماده این انهار
 مذکوره از بهشت است و مسلم روایت کرده است که فرات و نیل روان می شوند از بهشت و در صحیح بخاری
 آمده که از اصل سده الهی و در عالم التنزیل آورده که این چهار نهر از بهشت اند که حق سبحانه و تعالی آنها را
 بگوها سپرده و از انجا بر زمین جاری ساخته گذارد که لطیفی و الله اعلم بحقیقه الحال ۱۹۶ و عن عتبة بن ریحان
 و سکون بن عمرو ان قتیبة معجبه و سکون زای صحابی بدری علیل قدیم الاسلام اسلام آورد و بعد از آنش مرد و بود از تیر اندازان
 مشهور قال گفت ذکر لنا ان الطبرقی من ثقتهم و ذکر کرده شد ما را اینی روایت کرده شد از حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم که فرمود سنگ انداخته می شود از کنار دوزخ میوه های سبعین خرفا پس فرود می افتد آن سنگ
 در دوزخ تا هفتاد سال خریف مقابل ریح است و چون عرب ابتدا ای سال از خریف اعتبار کنند سال تمام
 به آن مراد دارند لایدرک لها قیاس یعنی باید آن سنگ در دوزخ را نگ داشت و الله تعالی آن بجزا سوگند بر آن نه بر کرده میشود
 دوزخ با وجود این خاکی و فراخی و لقد ذکر لنا ان ما بین مصر اربعین من مضارب الجنة و تحقیق ذکر کرده شد ما را که میان
 دو تخم در از تخمهای در بهشت مسیر اربعین شته مسافت چهل سال است و لیکن این طبعها با و ما و هو کطیظ من الزمام
 و بر آنند بیاید بهشت روزی و حال آنکه وی پر است یا پر کرده شده است از ازدحام رواه مسلم ۲۱۰
 الفصل الثانی عن ابی هريرة قال قلت يا رسول الله مم خلق الخلق ابو هريرة گفت پرسیدم از آنحضرت

از چه چیز پدید آید و شد مطلق قال من المار فرمود پدید آید و شد از آب اختلاط است عقلا را که نخستین چیزی که از اجسام پدید
 شد صفت اکثر بر آنست که جوهر آب است زیرا که وی قابل است از جمیع صور عالم را پدید آید اگر و شد از وی زمین و نبات
 و انجماد و آتش و هوا و لطیف و ترقیق چه آب بر گاه لطیف گردد و هوا شود و پدید آید آتش از خفیه و خلاصه آب و پدید آید
 آسمان از دخان نار و این حدیث دلیل است بر آن و گویند که در صفر اول از توره آمده که پروردگار تعالی پدید آید اگر و جوهر
 پس نظر کرد و سوی وی نظر هیت پس بگفت خست اجزای او و آب گشت و از وی بخاری بر آمد و بالا رفت مثل دخان پس
 آسمان پدید آمد پس ظاهر بر روی آب گشت و از وی زمین شد و کو بهار النکرات ساخت و آنچه در بعضی حواشی
 نوشته شده است که مراد با لفظه است تقاضای کند که مراد بخلق حیوانات باشند چنانکه در قرآن مجید فرمود و جعلنا
 من المار کل شیء حی و الله اعلم قلنا الجنة ما بنا و ما پسیدیم از آن حضرت که بهشت بنای او از صفت قال فرمود بسمته
 من ذهب و لبنه من فیه بنای بهشت خشتی از طلا و خشتی از قهوه و لبنه بقیع لام و کسب و کسب لام و سکون بانیز آمده
 و ملاحظا المسک الاذخر و کل آن که بدان بنا کنند مشک خالص تیر بوی و حصیایا و اللؤلؤ و الیاقوت و سنگ زیاده
 او که در جوهرها و جز آن باشد مراد بر و یاقوت و تربتها از عفران و خاک او مثل زعفران زرد و خوشبو من بدینها میگویم
 و لایبایس کسی که در آید بهشت را تنعم می کند و نمی بیند ریج و مشقت و نخل و الاموت و همیشه میزند و هرگز نمیرد و
 طاعتی شایع و کمند نمی گردد و جامهای بهشتیان و لایق شایع و فانی نمی گردد و جوانی ایشان رواد احمد و الترمذی
 و الدارمی + ۲ + و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فانی الجنة شجرة الاوسا قما من ذهب نیست و بهشت
 درختی مگر آنکه تنه و می از طلاست رواد الترمذی + ۳ + و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان فی الجنة
 مائة درجة ما بین کل درجتین مائة عام بدستی که در بهشت صد پایه است مسافت میان هر دو پایه مسافت صد سال
 رواد الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب + ۴ + و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان
 فی الجنة مائة درجة لو ان العالمین اجتبعوا فی احد من استتم بدستی که در بهشت صد درجه است چنانچه اگر عالمیان تمام
 جمع شوند در یکی از آن درجات گنجایش در هر چه را رواد الترمذی و قال هذا حدیث غریب + ۵ + و عنه عن ابی
 صلی الله علیه و آله و سلم فی قوله آمده است از آن حضرت در تفسیر قول حق تعالی و فرش مرفوعة و بهشت فرخها باشد
 برهم نهاده شده تا آنکه بلند شده قال ارتفاعها کما بین السماء و الارض فرمود بلند می آن فرخها چنانکه مسافت
 میان آسمان و زمین است مسافت خست پانصد که راه و گفته اند که مراد نفی از زنان اهل بهشت است
 و مرفوعة بمعنی فائق و فاضل و حسن و جمال از زنان دنیا رواد الترمذی و قال هذا حدیث غریب + ۶ + و عنه قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان اول زمرة یدخلون الجنة یوم القيمة بدستی که نخستین گروهی که می در آیند
 بهشت را روز قیامت حضور و جوهر علی مثل صور القمر لیلته البدر و روشنی رویهای ایشان واقع شده است

بر مانند روشنی ماه و شب چهاردهم و الزمره الثانیة علی مثل حسن کوکب در می فی السماء کرده دوم بر مانند بهترین ستاره
در خشنده در آسمان لعل رطل منهم زو جنان علی کل زوجه سبعون حله هر یکی از ایشان را و وزن ست بر هر زن یک تبار
حله و هر یک ازین و وزن باین صفت که بری نخ سحائما من و را بها دیده می شود و مغز استخوان ساق وی از پس
ساق کنایت ست از غایت لطافت و صفا و جمال رواه الترمذی +۷+ و عن انس عن ابی صلی الله علیه و آله
و سلم قال یطی المؤمن فی الجنة قوته کذا و کذا من الجماع داده می شود و مسلمان و بهشت قوت چندین و چندین زن
از بهشت جماع قبل گفته شد یا رسول الله یطیق ذلک آیا طاقت دارد مرد جماع چندین زن را قال یطی قوته
مائة فرمود داده می شود قوت صد مرد پس چرا طاقت جماع چندین زن را در رواه الترمذی +۸+ و عن سعد
ابن ابی وقاص عن ابی صلی الله علیه و آله و سلم انه قال لو ان ما یقل ظفر محافی الجنة بد اگر آنکه چیزی که بر می دارد و آنرا
ناخن از آن چیزهای که در بهشت است از اسباب زینت و آلات آن ظاهر شود و کمتر خفت له ما بین خوفی
السماء و الارض هر آینه زینت می یابد از بهشت آن چیز چیزی که میان جویان و اطراف آسمان و زمین ست
از مکانها و خوفی جمیع خافقه است به معنی جانب و خافقین مشرق و مغرب را و افق آنها را گویند زیرا که
شب و روز مختلف می شوند در آنها و خفق به معنی حرکت و اضطراب آید و خفقان دل از انجاست و خوفی
آسمان جویان آنرا که از انجا میارند و شهر بر آید نیز گویند و ان رجلا من اهل الجنة اطلع و اگر آنکه مردی از بهشتیان
بر آید و پدید آید و فبدا اساوره پس ظاهر می گردد و پاری های دست وی طلسم شود و فصور الشمس هر آنکه بخونا پدید
می گردد و روشنی او روشنی آفتاب را که طلسم است و صور النجوم چنانکه بخونا پدید می گردد و آفتاب روشن
ستارها را رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب +۹+ و عن علی بن ابی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم اهل الجنة جرد و در کلبی بهشتیان جردند یعنی هیچ و سکون را هیچ اجرد و مرد هم بر وزن وی جمیع اجرد و کلبی بر وزن
تقتلی جمیع کلبی به معنی اکمل و اجرد و مردی را گویند که موی بر بدن وی نباشد و اصل ماده برای سلب و ازاله است چنانکه
جرد و خفین فضائی که در وی نبات نبود و تجرد پوست بر کندن و موی از وی و تجرد از ثوب بر نه کردن از آن و
اجرد ساده زنج و در قاموس گفته که اجرد و جوانی را گویند که طلوع کرده موی لب وی و زوئیده ریش وی و کل و ففتحین
سیاهی پنجهای ترکان بی سر مه چنانکه سر مه کردن شود و در مثل آمده لیس التکمل کاکل یعنی آنکه به کلفت سر مه کند آنچنان
نبود که بی سر مه کردن در اصل خلقت ترکان چشم سیاه افتد لا یعنی شباهت و لا یعنی شباهت فانی می گردد و جوانی بهشتیان
و گفته می کرد و جامهای ایشان رواه الترمذی و الداری +۱۰+ و عن معاذ بن جبل ان ابی صلی الله علیه و سلم قال
یه خل اهل الجنة الجنة جرد و در کلبی می در آید بهشتیان بهشت را موصوف باین صفات ابنا و کلین و کلف
و کلین ستمه سی ساله و یاسی و سیاه یعنی چنانکه در دنیا درین سن و سال باشند چه کمال جوانی و قوت مرد و زنیست

که آنرا از آنکه خوانند بفتح همزه و ضم شین رواه الترمذی ۱۱۰۰ و عن اسماء بنت ابی بکر قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و ذکر کرد و حال آنکه ذکر کرده شد مرا آنحضرت را سیده اُمّی قال فرمود سیر الکرکب فی غل الفتن من مائة سنة سیری کند سوار در دریاها و بیابانهای وی صد سال فتن فتنین شاخ افشان جمع وی او سیقتل بطنها مائة را کب یا پناه می گیر و بسایه او صد سوار شک را وی شک کرده است را وی حدیث که سیر الکرکب فی غل الفتن من مائة سنة شنید یا سیقتل بطنها مائة را کب شنید اما شک نیست که بمالنه و عبارت نخستین است

فینما فرانش الذنب و صدره الفتنی که کما می طلست فرانش لبسته فاخته کرد می که می پرد کرد و چراغ وی فتنه در وی که آنرا پروانه خوانند مانا که مراد فتنه گران اند نورانی که می درخشند بازوهای ایشان گویا که از طلاست یا شبیه کرد انواری را که منبت می گرد و از ان تعبیر کرد از ان بفرانش و این تفسیر این بیت کریمه است که از فتنه السدرة ما فتنی می پوشد سدره را آنچه می پوشد و بیضاوی گفته که می پوشد از اجمعی فقیر از ملائکه که عبادت می کنند حق را

کان ثمرها القلال گویا میوه او مثل سیبهای کلاست قلال کسیر جمع قله بضم سین بوی بزرگ که آنرا جره گویند و سدره الفتنه نام درختی است در نهایت بهشت که نشتی می گرد و بان علم اولین و آخرین و هیچ یکی از مخلوقات نداند که و راس آن هست و در گذشت از ان خبر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آن مقام جبرئیل است که از ان نتواند گذشت و ان برواق در آسمان ششم است و مشهور است که در آسمان هفتم است و وجه تطبیق درین دور و هیت آنکه پنج او ششم باشد و ششها در بقیع و الله اعلم رواه الترمذی و قال نه احدث غریب ۱۲۰۰ و عن انس قال سئل رسول الله رسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما لکوتر بیت کون قال فرمود ذاک من اعطانی الله یعنی فی الجنة جوی است که داده است مر خدا ای تعالی آنجوی را در بهشت است بیاضا من اللبث تحت تر است آب وی در سفیدی از شیر و اعلی من الحسل و شیرین تر است از شهد فیه طیر اغنا قماران جوی پرندگان اند که در دهنهای ایشان کاغذاق ابطر مانند گردنهاست

شتران است و جبر فتنین جمع خبر و بفتح جیم یعنی شتر که آماده کرده شده است برای خورد و فرج قال عمر ان هذه لنا یوم گفت عمر رضی الله عنه بدستی که این پرندگان در ان حوض نعیم و فیه و خوشحال باشند قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اکملها نعم من اخوزندگان آن پرندگان که بهشتیان بهشتی تر و متر فترند از ان پرندگان رواه الترمذی

۱۲۰۰ و عن ربيعة ان رجلا قال روایت است از ربيعة اهل که صحابی مشهور است گفت که مردی گفت یا رسول الله بل فی الجنة من خیل آیا هست چیزی در بهشت از جنس سپان قال گفت آنحضرت ان الله تعالی اودخلک الجنة اگر خدا ای تعالی در آرد ترا در بهشت فلا تشاء ان تحمل فیها علی فرس من یا قوتة محمرا پس غنی خواهی تو که سوار کرده شود و بهشت بر اسی از یا قوت سرخ طیر یک فی الجنة که سیران ان اسب ترا در بهشت یعنی بدو و بدو در بهشت است

آنجا که می خواهی تو الا فقلت این کلمه را صیغه خطاب خوانده اند مجبول و معروف یعنی مگر آنکه کرده می شود تو

یعنی داده می شود و معاد مقصود تر ایامی گنی تو یعنی می یابی و فائز می شوی بمقصود تو و بتا و تمانیث بصیوة محبوب
نیز آمده یعنی کرده می شود و ساخته می شود آن اسپ بر ای تو و فرس مذکر و مونث هر دو آید حاصل آنکه در شبت کبر
بر چه خواهر یا برادر ساله رحل و سوال کرد آن حضرت را مردی فقال پس گفت یا رسول الله هل فی الجنة من اهل
ایا هست در شبت از جنس نثران قال گفت بریده فم ثقیل له ما قال لصاحبه پس گفت آنحضرت مرا این مرد را
چیزی که گفت مر باره او را در جواب یعنی نگفت که اگر در آن تر اخذ ای تعالی در شبت خواهی که سوار کند ترا بر شتر
از یاقوت حمرا قال پس گفت بطریق کلیه ان بید فلک الله الجنة یکن لک فیها ما تشمت نفسك اگر آرد
تر اخذ ای تعالی در شبت بخشد ترا در شبت بر چه خواهر نفس تو لذت عینک و مره گیر چشم تو رواه الترمذی
۱۴۰۰ و محمد بن ابی ایوب قال اتی الی گفت ابو ایوب انصاری که از کبار صحابه است آید پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم اعرابی باو پیشینی فقال پس گفت یا رسول الله انی احب الخیل منی دوست می دارم اینها را
آیا در شبت سپان می باشند قال رسول الله گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ان ادخلت الجنة اگر داور
می شوی تو در شبت را اتیت بفرس من یا قوت داده می شود ترا پس از یاقوت که جنایان که مر آن اسپ را
دو باز دست فحلت علیه پس و اگر کرده می شوی بر آن اسپ ثم طار یک پتری بر اند و می رساند ترا آن اسپ
حیث تملت بر عاکه می خواهی رواه الترمذی و قل نذر حدیث لبس اسناد به بالقوی و گفت ترمذی ابن حدیثی است
که نیست اسناد او قوی و ابو سوره الراوی یصف فی الحدیث و ابو سوره یفتح سین مملو و سکون و او که راوی این
حدیث است نسبت بضعف کرده می شود او در حدیث دحضت محمد بن اسمیل یقول و شنیدم من بخاری را که می گفت
ابو سوره نذر انکر الحدیث بر وی بنا گیر این ابو سوره حدیث او منکرست و او است می کند وی احادیث منکر را و من
منکر در مقدمه معلوم شد ۱۰۰ و عن بریده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل الجنة عشرون و مائة یصوت
بشیتان صد و بیست رسته باشند قافون منها من نذر الله مبتلایان و از ان منها ازین است مرحوم محمدیه باشند
و از بیون من صائرا الا هم و چهل صفت از دیگر است ما ازین معلوم شود که بشیتان ازین است دو چند تمام است
باشند رواه الترمذی و الدارمی و البیهقی فی کتاب البعث و انشور اگر گفته شود که بقادر باب شفاعت
گذشت که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم اسید و ارم که بشیتان نصف اهل جنبت و این بامی فرمایند دو چند
ایشان خواهش آنکه تواند که اسید و ارمی آنحضرت از درگاه باری آن باشد بعد از ان زیاده کرده شد و بشارت
داده شد زیاده از آنچه امید داشت و این زیاده فضل و کرم اوست تعالی شانه در حق حبیب خود و است او
و الله ذو الفضل العظیم ۱۰۰ و عن سالم عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سلم بن عبد الله بن
عمر بن الخطاب از ابیه علی و تابیین و سوات و ثقات ایشان است انام مالک گفت که بود در حج سبکی

یکی در زمان عالم مشایخ بجهت در هر روز فضل زنگ گانی در دست از وی و در شیت می گفت سخن عجیب بن یوسف علم روایت می کند از پدرش که گفت آنحضرت باب ای الذین یدخلون منه الجنة درمی آید بهشت است که هر روز آینه بهشت است عرض می دهد که اگر کسی در وقت سیر سواری است که نیک می داند و او اندین آید را با سیر سواری که نیک می داند و در وقت شایسته یا سه سال تم انهم لیفتون علیه پیر بدرسته ایشان بر آینه از دحام کرده می شوند و فشار ده می شوند بر در با وجود این و صحت و پهنائی حتی می تواند که بگویم نزول نما آنکه نزدیک است که دشمنای ایشان و آل پذیرد و سوده گردد و رواه الترمذی و قال هذا حدیث ضعیف روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت که این حدیث ضعیف است و سالت محمد بن اسماعیل عن هذا الحدیث فلم یعرفه و پرسیدم بخاری را از این حدیث پس نشاخت آنرا و قال نخیل بن ابی بکر بروی المنا که گفت بخاری بخند بر وزن فعل مضارع از غلو دمن ابی بکر که راوی این حدیث است روایت می کند اما حدیث منکر است و عن محمد بن یونس و عن محمد بن یونس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان فی الجنة لسوقا بدرستی که در بهشت بازاری و جمعی است که مایهها شری و لایع نیست در آن بازار خریدن و نه فروختن چیزی را الا الصور من الرجال و النساء مگر صورتهای خوب از مردان و زنان که تبدیل کرده می شوند و روی صورتهای بد صورتهای خوب فاذا انتهى الرجل صورة پس چون فروش دارد و بخواید مرد صورتی خوب را و فعل فیما می در آید و ضعف می کرد و باین صورت رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب + و عن حمید بن السیب انه قال ابی بکر روایت است از حمید بن السیب که از کبار تابعین است که وی پیش آمد ابوهریره را فقال ابوهریره اصل الله ان هیچ بینی و بینک فی سوق الجنة سوال می کنم خدا می تعالی را که جمع کند میان من و میان تو در بازار بهشت فقال حمید امینا سوق پس گفت حمید بن السیب آیا در بهشت بازاری خواهد بود قال نعم گفت ابوهریره آری در بهشت بازاری خواهد بود خبر فی رسول الله خبر دادم از غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان اهل الجنة اذا دخلوا بهشتیان چون در آینه بهشت را از لوازمها بفضل اعمالهم نزول می کنند و در بهشت و فرو می آیند در منازل بهشت بقدر علمهای خود هر کس هر کس بیشتر و بهتر منزل وی شریفتر و بلندتر تم بودن لهم فی مقدار یوم الجمعة من ایام الدنيا بپسراذن کرده می شود در ایشان را در مقدار روز جمعه از روزهای دنیا یعنی در روزی که در دنیا روز جمعه بود و کار و روزگار تعالی می شود که بر آینه چنانکه در دنیا حکم بود که روز جمعه بر آینه و این اثر و نتیجه جزای بر آمدن جمعه و رفتن به نماز جمعه باشد و غیره و در بهیم پس بر آینه و زیارت می کنند بر و در کار خود را می در آینه در حضرت کبرنای او و عطا و سبزه علم عرشه و عطا هر و هوید می کند بر و در کار تعالی را ایشان را عرش خود را کنایت است از ظهور حق و تجلی او تعالی در سندگان را و تفسیر به بفتح تهمانیه و فوقانیه و موصوده و آل محله یا تشدید لهم روضه من ریاض الجنة و طایفه می شود و وی اصل جمله بهشتیان را و در هر قدر از مرقدارهای بهشت میوضع لهم بنا بر من نور پس نهاده می شود در ایشان را استبراک از نور که بر ایشان میخیزد

و منابر من لوگو و منبر از مرد و منابر من یا قوت و منبر از یاقوت و منابر من زبرد و منبر از مرد و منابر من و منابر
 من منتهی و منبر از طلا و منبر از نقره و منبر از مس و منبر از آهن و منبر از برنج و منبر از مسکین و منبر از
 کترین ایشان در منزلت و مرتبت و ما فیم دنی و نیست در ایشان جنیس و کینه یعنی ادنی که گفتیم به معنی اعلی و کثر در مرتبه
 و نسبت باعلی و اکثر اساده که دریم به منتهی بدناوت و ضلالت و وجود آن در بهشت نمایانست
 علی کتبنا المسک و الکافور می نشینند ادنی در مرتبه بر بنمای شک و کافور نه بر کبریا و منبر از اعلی و در مرتبه می نشینند
 چنانکه جماعه در صدر مجلس می نشینند و جماعه دیگر بر خاک می نشینند و کتبنا بضم کات و سکون مثبته جمع کتب تل ربک
 ما یرون ان همحاب الکسی بافضل منهم مجلسا گمان نمی برند این قوم بر تل نشینند گمان که بر کسی و منبر نشینند گمان فاضل
 ترند از ایشان از روی جای شست گاه چه در بهشت بر کس مقام و مرتبه خود را نمی شناسد و آنرا که بشود و از روی مرتبه فوق
 نکنند و الم و حرق و حشرت و غیرت بنزد اگر چه می دانند که او در مرتبه فوق است و من در مرتبه ادنی قال گفت ابوهریره
 قلت گفتیم یا رسول الله دل زنی ربا آیا می بینم پروردگار خود را و در آن روز قال نعم فرمود آنحضرت آری می بیند پروردگار
 خود را اهل تخارون فی روتیه خمس القمر لیلته البدر آتشک و شب به می داری در دیدن آفتاب همیشه و در دیدن ماه در
 شب چهارم قلت گفتیم آتشک و دریم قال کندک لا تخارون فی روتیه یکم فرمود پنجین شک نمی کنید در دیدن
 پروردگار خود و لا یبقی فی ذلک المجلس علی الا حاضره الله محاضره و باقی نمی ماند در آن مجلس مردی گفت آنکه کلام می کند
 او را حق سبحانه و تعالی می کند محاسب را و اصل معنی محاضره سخن گفتن است و در رویو اسطه و ترجمان حق میگوید
 که جل منعم تا آنکه می گوید خدا ای تعالی مردی را از ایشان یا فلان بن فلان آنکه یکم قلت کند آنکه آیا یاد او را
 روزی که گفتی چنین و چنین فیکره بعضی عذراته فی الدنيا پس یاد می دهد وی تعالی آن مرد را بعضی عذرات و عهده کشینها
 که کرده است در دنیا و مرد از ذنوب و معاصی است که در ارتکاب آن نقص عهده ربوبیت است میگوید یا رب انعم
 تغفر لے پس می گوید آن مرد ای پروردگار من آیا نه آمرزیده تو مرا آن گناهان را میقول بلی پس می گوید پروردگار تعالی
 بلی آمرزیده ام و بخشیده ام تا بسبب مغفرتی بخت شتر تک نهد پس بابت فراخی آمرزش من و رحمت من رسیده تو
 این مرتبه و منزلت را فینا هم علی ذلک شیتیم حاجت من فوق هم پس در آئینای آنکه بهشتیان برین حال و درین مقال
 باشند می پوشند ایشان را برای از بالای ایشان فاعطرت علیهم طیبالم عید و اسفل ریح شیا قطط پس می بارد آن بار
 بر ایشان خوش بوی را که نیافته اند مانند بوی او به چیز را بر کبر و میگوید پروردگار ما تعالی تو مواسی
 ما عددت لکم من انکرامه لایستید و بیایید بسوی چیزی که آماده کرده ام من برای شما از بزرگی و کرامتی دشمن خدا را
 ما خستیم من کبریه هر چیزی را که می خواید و خوشش دارید ففانی سوفا قد خضت به الملائکه پس می آیم ما باز آری را
 که تحقیق کرده اند و از خوشگاران ما مظهر العیون الی مثله می آیم و می یابیم چیزی را که نگاه داشته اند چشم ما

بمانند آن دیده اند مثل آنکه اول سمع الاذان و شنیده اند گوشتها مانند آن را و لم یحیر علی القلوب و نگذشت به دست بود و نهاد
 ظاهر بمانند آن چنانکه ما آشتینا پس بروشتم می شود و داده می شود برای ما هر چیزی که خواستیم و از روزی که دریم پس علاج
 فیما و الا یطهری فرختم می شود و در آن بازار و نه خرید می شود و می گویند که السوق یقی اهل الجنة یعنی نعم لعقباء و در آن بازار
 ملاقات می کنند بهشتیان یکدیگر را قالی گفت آنحضرت فیقبل الرجل ذوا المنزلة المرفعة پس روی می آرد مردی
 خداوند مرتبه بلند را میقلی من بود و نه پس پیش می آید کسی را که آن کس فرود مرتبه اوست و ما فیم دلی نیست بهشتیان و
 و خمیس و همه در صدقات خود رفیع و عالی اند اگر چه نسبت بعضی فرود باشند فیروعه مایری علیه من اللباس این لباس
 احتمال و دومی دارد و روح به معنی ترسانیدن و شگفت آوردن و در وجه اول این معنی شود که می ترساند آن مرد و نسبت
 مرتبه را یعنی مکرده می آید چیزی که می بیند بر آن کس که دون اوست از لباس ادنی و در وجه ثانی شگفت می آرد
 و در عجب می ماند از مردی که چیزی که می بیند بر خود از لباس اعلی فما یقفی آخر حدیثه حتی تخیل علیه ما هو احسن منه پس
 نمی گذرد و پایان سخن آن مرد که بانفس خود می گردید و یا بان کس که ملاقاتی شده او را می گردانند تا آنکه ما هر می شود و میامی گرد و بر آن
 مرد و عالی مرتبه لباسی که بهتر است از لباس او که بوده است بروی یا بر آن کس که دون او بود و این معنی مناسب
 و موافق ترست بقول دومی که فرمود و ذلک انه لا ینبی لاحد ان یخزن فیها و آن هنوز لباس احسن از عبت نیست
 که نمی سازد و نمی آید و میگوید که اندوگین کرد و در بهشت و شاید که بدناوت لباس نکس از تن و اندوچی راه یافته
 باشد و شاید که تن مرد و عالی مرتبه نیز لباس سابق که لباس دیگر بهتر از و نیز می باشد مخزون گردد و فافهم ثم تصرف
 الی منازلنا متلقانا از و اجتماعا پس باز بر می گردیم مابوی منزلهای خود پس شیش می آید ما از زنان ما فیقن مریح
 و الهام پس می گویند ما را خوش آمدید و خانه خود را دید و می گوید هر یکی بر در خود و بقدرت و آن یک من الجلال افضل ما
 فارقتنا علیه تحقیق آمدی تو و حال آنکه هست از حسن و جمال فاضل تر و بیشتر از آنچه جدا شده بودی از ما بر آن جمال
 فتقول انا جالسنا الیوم ربنا الجبار پس می گویم ما با زنان خود بد رستی که ناخشنود کردیم امر و زبرد و کار خود را که
 میکشیدند و حال ما و دست کشنده شکستگی داشت و چنانکه آن متقلب مثل ما فقلنا و نذر است و می رسد ما را که باز گردیم
 بمانند آنچه باز گشته ایم چه هر که با چنین ذوقی که نامه حسن و جمال بر تو نور اوست بنشیند چه احسن و جمال نیاید و او که
 و این ماجبه و قال الترمذی بن احمد یث غریب + و من مله سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اوتی
 اهل الجنة الذی له ثمانون الف خادم کثر و فزترین بهشتیان در مرتبه کسی است که مراد از بهشتا و نذر خدمت گار است
 و آنسان که سجون زوجة و همقات و دوزن است و تنصب له قبة من لؤلؤ و زبرجد و یا قوت و بر یا کرده می شود و بر
 آن کس خمیه از مرد و زبرد و یا قوت یعنی ساخته می شود و قبة از اینها یا شکل دارد است می شود با اینها که اینها الجا بینه
 الی منها و مسافت و فراخی آن قبة چنانکه مسافت میان جابیه یکم و موهده و تخته که شهری است بنام تاضعا که مسافت

درین و بهند الاسناد قال و بهین اسناد که حدیث مذکور روایت کرده شده است گفت آنحضرت من بات من اهل الجنة من صغیر او کبیر آنکسانی که مردند در دنیا از اهل بهشت چون در بهشت در آورده شوند از خز و کلان بیرون بنی ثلاثین فی الجنة گردانیده می شوند سی سال در بهشت لایزال و بیرون علیها ابد از یاد نمی شوند برسی سال همیشه و همیشه بر یک حال و سن و سال می باشند و کذلک اهل النار و همچنین دوزخیان سی سال می باشند همیشه و بهند الاسناد قال و بهین اسناد گفت ان علیهم التجان برستی که بر سر بهشتیان تاجهای باشد که ادنی لؤلؤة منها نقضی باین الشرق و المغرب فرودترین مردار بر آن تاجها از روی نقاست روشن می گرداند چیزی را که میان مشرق و مغرب است از اماکن و بهند الاسناد قال و بهیم باین اسناد گفت المؤمن اذا اتمی الولد فی الجنة مسلما چون خواهد و آرزو کند فرزند را در بهشت کان حله و وضعه و سنه فی ساعه کما یشی می باشد باز شکم وی و زائیده شدن وی و عمر وی و در یک ساعت چنانکه می خواهد و میل دارد و قال و گفت آحق بن ابراهیم فی هذا الحدیث درین حدیث اذا اتمی المؤمن فی الجنة الولد وقتی که بخواهد مسلمان در بهشت فرزند را کان فی ساعه پیدا کرد و در ساعت و لکن لا یشی و لیکن نمی خواهد رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و روى ابن ماجه الراية و الدارمی الاخره و روایت کرده است ابن ماجه روایت چهارم را و روایت کرد و دارمی و ابی خیرا که قال آحق بن ابراهیم ست ۲۰۰ + و عن طے رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان فی الجنة عجبا لکحلور لعین برستی که در بهشت احتیاجی ست مزربین را بر فتن باصوات بلند می کند آوازها را که لم تسمع الخلاق مثلها نشنیده اند خلایق مانند آن آوازها را بقلین می گویند این کلمات را نحن الخالدات فلا نبیة همیشه زندگانیم پس بلاک نمی شویم و نمی میریم و نحن النامحات فلا نباس و ماتم کما نمیمیم شدت و احتیاج را نحن الرانیات فلا نخط و ماتم و دشوندگانیم از آرزوی خود پس ناخشنود و خوشگین نمی شویم طوی لمن کان لنا و کنا له خوشی و غمی باد مر کسی را که هست برای او سقیم یا برای او رواه الترمذی ۲۱ + و عن حکیم بن معاذیه اختلاف ست در صحبت او و ضبط کرده است کلام در وی در عهد الغایه روایت می کنند از وی معاویه بن حکیم و قتاده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان فی الجنة بحر الماء و بحر الحسل و بحر اللبن و بحر الطمر برستی که در بهشت دریای آبست و دریای شهد و دریای شیر و دریای شراب ثم تشقق الانهار بعد بتر می شکافد و بیرون می آید از آن دریایا جویها بعد از در آمدن مسلمانان در بهشت و می آید بر هر یکی جوی از آن چنانکه در قرآن مجید می فرماید فیها انهار من ماء غیر آسن و انهار من لبن الاية رواه الترمذی و الدارمی عن معاویه ۳۰ + الفصل الثالث ۳۱ + عن ابی حمید عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان للرجل فی الجنة لیسکی فی الجنة سبعین سنة قبل ان یجزل برستی که مرد در بهشت هفتاد و یک سال می کند در بهشت بر هفتاد و یک سال پیش از آنکه بر گردد و از پهلوی پهلوی دیگر چنانکه در تفسیر فرش مرفوqe آمده که فرشهای ست که برهم نهادند و انداخته اند بعضی بآب بعضی تم تا تیره امراة مقرب علی منکبه پتری آید آن مرد و زانی از زنان بهشت پس میزند آن زن بدوش آن مرد

فینظر وجهه فی غدا صغری من المرأة پس می بیند آن مرد روی خود را در خساره آن زن در حالی که خساره او در دست راست او است
 و آن اوئی که لوله فیما صغری باین اشراق و المغرب و بدستی که اوئی مرد و ایدیکه بر آن زن دست روشن می گرداند میان اشراق
 و مغرب را تقسیم علیه پس سلام می کند آن زن بر آن مرد و فیروز السلام پس جواب می گوید آن مرد سلام او را و بسیارها من
 است و می پرسد آن مرد از آن زن کبیتی توققول انما من المیز پس می گوید آن زن من از جمله زیادتی ام که وعده کرده است
 حق تعالی من بیک کار از آنجا که فرموده در قرآن مجید لهم بائناون فینا ولد دنیا فرید مرشیتان راست بر چه بخواهند در بهشت
 و زرداست فرید بر آنچه خواهند فرموده و ملین حسنوا الهی و زیاده مرسانی را که یکنی کرده اند یکنی است و زیاده و نیز تفسیر
 کرده اند زیاده را بر ویتة الله وحسنی را بر آمدن بهشت چنانکه بیاید و آنه لیکن علیه سجون ثوبا و بدستی که نشان نیست
 که بر آئینه می باشد بر آن زن هفتاد جامه فینفذه با بصره پس نفوذ می کند و در سیر و در آن باهما نظر آن مرد و حقیری می بخسایند
 من و ذاکه فلک تا آنکه می بیند آن مرد و غرا تخوان ساق آن زن را از پس آن لباس و آن علیه من لیتجان ان اولی
 لوله منها لفتنه باین اشراق و المغرب و بدستی که بر آن زن تاجهای باشد که فرود تر و ایدیکه از آن تاجها روشن
 می گرداند میان اشراق و مغرب را راده احمد ۲۰۰ و عن ابی هريرة رضی الله عنه ان ابنی صلی الله علیه و آله و سلم
 کان یحدث و عنده رجل من اهل البادية انحضرت حدیث می کرد و حال آنکه نزد وی مردی بود از بیه و یان صحرا نشینان
 رجلا من اهل الجنة استاذن ربی فی الزرع حدیث این بود که مردی از بهشتیان طلب اذن کرد و پروردگار خود را در زراعت
 کردن یعنی در زراعت است از حضرت عزت جل شانه که او را اذن فرماید تا در بهشت زراعت کند فقال له است یفما شئت
 پس گفت پروردگار تعالی مرا آن مرد را آیینتی تو در هر چه می خواهی یعنی همه چیز از بهشت می خواهی حاضر است و دیگر زراعت
 برای چه می کنی قال بلی و لکنی حب ان الزرع گفت آن مرد بلی همه چیز هست و لیکن من خوش دارم که زراعت کنم
 فبذر پس اذن شد او را زراعت پس تخم ریخت آن مرد و بکاشت فبادر اطراف نباته و استواوه و استصاوه و تفتت
 و بیشی کرد آن زراعت چشم بر هم زد و او رسیدن آن و رسیدن آن و در وون آن زراعت و طرف به سکون را
 مبنایندین بکما فکان اشال الجبال پس گشت چند مانند کوه ها فیقول الله تعالی پس می گوید خدا ای تعالی و و نک
 یا ابن آدم بگیر ای فرزند آدم آنچه خواستی و از زو کردی فانه لا یشبک تنی پس بدستی که سیر نمی گرداند ترا هیچ چیز که
 با وجود این همه نعمت های بهشت لا تعد ولا تحصى از زوی زراعت کردی و از اینجا معلوم شود که آدمی زراعت در جردن و ترک
 قناعت مجبول است و این هفت برگ از وی بدر تردد اگر چه در بهشت رود فقال ابو الهی و الله لا تجد الا قریبا و
 انصار یا پس گفت آن بادی نشین بخدا سوگند نمی یابی تو آن مرد را اگر قرینتی یا انصار یا فاتم اصحاب زرع زیرا که
 ایشان خداوندانند است اند و اما نحن ناسنا باصحاب زرع و اما اهل البیت یستمعوا و ندران زراعت بلکه بندگان
 می کنیم اکثر احوال بشیر و خرافات رسول الله پس خنده کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ازین سخن اغرابی رده و بگوید

۴۴۰ و در حق جابر رضی الله عنه قال سال رجل رسول الله گفت جابر پرسیدم روی پیغمبر خدا را اصلی الله علیه و آله و سلم انبیا ام اهل
 انبیا جواب می کنند بهشتیان قال النعم اخو الموت گفت آنحضرت خواب برادر مرگ است و در عالم است و در عقیل قوس
 و جوارح و الاموت اهل الجنة و منی میرزا اهل بهشت پس خواب عارض وقت ایشان نگردد و رواه البیهقی فی شعب
 الایمان ۹۶ + باب روتیه الله تعالی + بر آنکه روتیه حق تعالی بآنست عقلا نزد اهل سنت و جماعت و مکان بهجت
 و مقابله شرط دیدن نیست نزد ایشان و هر چه موجود است ممکن است دیدن آن اگر چه جسم و جسمانی نبود و در مکان و جهت نباشد
 و در غیبت این امور در دیدن بجزایان عادت است و اگر قادر مطلق بر غلات عادت بی آن نماید نیز جائز است و روی تعالی
 قادر است که قوت بصیرت را در بعضی بصر و در دنیا بصیرت در حق یا بنده خود یا بصیرت بنده اند علی کل شیء قدر و
 اتفاق دارند بر وقوع رویت مومنان حق سبحانه و تقدس در آخرت و دلائل از کتاب و سنت و اجماع صحابه و تابعین بر آن
 متطابق و متواترند و آن دلائل با اعتراضات مبتدعه که سنگند آنرا و تاویلات ایشان آیات و احادیث را و جواب اهل
 حق از آن تفصیل در کتب کلامیه مذکور است و مختار نیست که رویت حق سبحانه تعالی در دنیا نیز ممکن است ولیکن واجب نیست
 باتفاق الا حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج که آن واقع است و بعضی را در اینجا نیز خلاف است
 و بیان آن در ضمن شرح احادیث بیاید و ازینجی از سلف و خلف دیدن حق سبحانه در دنیا بصحت رسیده و از اولیا
 و مشایخ حقیقت هیچ کسی بدان زلفه و دعوی آن نگرده و نتایج اتفاق دارند بر تکذیب و تفصیل مدعی آن و در انوار که فقه شافعی
 است گفته هر که گوید خدا را در دنیا چشم سرمی بینم و در تعالی بالمشافهه من کلام می کند کافر گردد اگر گویند که چون رویت
 الهی تعالی و تقدس ممکن است و آفتی در وجه بصیرت چنانی نماید و بسبب نادیدن بصیرت جوازش آنکه دیدن بقدرت و خلق است
 است و عارضه بصیرت آن نیست حق سبحانه و تعالی بجزایان عادت آنرا بسبب ساخته و دخیل داده اگر بنماید بی چشم توان دید
 اگر بنماید اگر چه چشم کشاده بود نیز نتوان دید و اگر کوهی بلند مثل پیش چشم بود و روی تعالی صفت دیدن در چشم پیدا نکند نتوان دید
 و اگر کوری در افقی بلا و مشرق باشد و پشته در مغرب اگر روی تعالی بر نماید توان دید این انکار است بنا و سنگدان از گرفتار
 عقل و قیاس خود است و نظر بقدرت باری تعالی همه ممکن و آسان باشد و گفته اند که این تخصیص رویت بمومنان در بهشت
 است که بعد از زادن آن باین دولت مشرف شوند اما در موقت خشر همه به بیند چه مومن و چه کافر و کافران بعد از دیدن
 محبوب شوند و در حضرت ابره بمانند و صحیح نیست که نسارا نیز رویت بهشت چنانکه مردان از بعضی گفته اند که دیدن از زنان را
 گاه گاه بهشت مثل ایام عجمه و دنیا که اوقات بارعام بود و بعضی گفته که زنان را دیدار نبود چه آنها در پاره بهشت چنانچه فرمود
 چه در مقصور است فی الانبیاء و این قول خطا و نادرست است و عموماً نفی و او در رویت شامل است مردان و زنان را
 و خیام بهشت موجب پرده و حجاب نموده چه صورت دارد که فاعله زهر و قوی که کبریتی و عائشه صدیقه و انشالی ایشان از زمین
 محروم و باین دولت مشرف نباشند با وجود فضیلت و کمیت ایشان از بسیاری از مردان و نیز صحیح نیست که رویت

عام است مزیج موثر از چه از بشر و چه از ملائکه و جن و از کلام بعضی از علمای شافعی چنان مفهوم گردید که رویت مخصوص بپوشیدن
 غیرست و ملائکه و جن را رویت نبود و این قول نیز صحیح نیست و الله اعلم و رویت حق فرموده و در مقام نیز جائزست و رویت
 تن رویت قطعی است که بمثال بود و حق را مثال بود و نقل از سلف نقل آن بصحت رسیده از امام ابوحنیفه رضی الله عنه
 آمده که صد بار باین نیت مشرف شمره و از امام احمد بن حنبل رضی الله عنه نیز آمده که دیدم رب الفرة را در شام پس پرسیدم
 که کدام عبادت فاضله است فرمود تلاوت قرآن بار دیگر پرسیدم که بفهم معانی یا بی فهم آن فرمود بفهم یا بی فهم + +
الفصل الاول - عن جبرین عبد الله رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم جبرین عبد الله
 یحله که از کبار صحابه است گفت که گفت پیغمبر خدا انکم سترون ربکم عیاناً بدرستی که شما نزدیک است که ببینید پروردگار
 خود را اظهار اجیم و فی دایره دور روایتی آمده است که قال کنان جملوا عند رسول الله گفت بودیم نشست نزد پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم فظفر الی القمیر لید البدر پس نگریت آنحضرت بسوی ماه و شب چهارم فقال پس فرمود
 انکم سترون ربکم کما ترون هذا القمر تحقیق شما می بینید پروردگار خود را چنانکه می بینید این ماه شب چهارده را و این تشبیه رویت
 برویت است در انکشاف تمام یعنی دیدن تمامی را این چنین بود که دیدن ماه را که شک و شبهه را بدین راه نمود تشبیه
 مرئی برئی یعنی چنانکه این ماه در مقابل شماست و در جهت است و محذو است ذات حق تعالی و تقدس نیز چنین بود چنانکه
 لا تضامون فی رویتة تضامون لفهم تا و تخفیف میم معنومه و بفتح تا و تشدید میم هر دو روایت است بر وجه اول از فهم است
 یعنی ضرر و ظلم یعنی ضرر کرده نمی شنوید و رویدین وی سبحانه باین طور که بعضی می بیند و بعضی نه یا ظلم کند ربیک و دیگر تشکیب
 و انکار بر وجه ثانی از فهم یعنی بهم پیوستن و از دو عالم کردن یعنی اجتماع و از دو عالم نمی کنند در رویت وی تعالی از جهت
 کمال ظهور و وضوح چنانکه در ماه شب چهارده بخلاف دیدن ماه نو که خفای و پستیهای دارد و قال استقم ان لا تغلبوا
 پس اگر می توانید که غلبه کرده نشوید و عاجز و زبون نگردید علی صلوٰة قبل طلوع الشمس قبل غروبها بر نمازی که پیش از
 آمدن آفتاب است یعنی نماز باده و نمازی که پیش از فرو رفتن آفتاب است یعنی نماز دیگر فاضلوا پس کنید از این یعنی
 تا توانید مواظبت بنماز فجر و عصر از دست ندهید که مواظبت کننده برین نماز تا سر او از تر و لائق ترست بمیدین پروردگار شما
 که بلکه شهود ذات ازینجا بهم می رسد ان بقدر ربک کانک تراه و جلست قرة یعنی نه صلوٰة شاهد است و چون در دنیا
 پرده در میان است کانک تراه گفت فردا که پرده از میان بر افتد کانک تراه کانک تراه که در دو جلست سه می
 فی الصلوٰة به صیقت اثبات معاشنه می کند و این مقام خاصه آنحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم
 آله و سلم و تمام نماز را حکم همین است و تخصیص به نماز باده و دیگر جهت فضیلت آنهاست چه اول وقت است و غلبه
 خواب و زمانی وقت کار و بار و رفتن بیازار است و از جهت شرف این دو وقت و از جهت آنکه رویت در آخرت هر دو
 در وقت باشد و قدر پیشتر خواند آنحضرت این آیت را که و هیچ کس ربیک قبل طلوع الشمس و قبل غروبها نماز کن در حالی که

حمد و ثنا گوینده پروردگار خود را پیش از بیدار شدن افتاب که مراد بان نماز فجر است و پیش از غروب افتاب که مراد نماز عصر است
 و بعضی ظهر و عصر هر دو مراد داشته و اول نماز هر روز است و این نیز موید آنست متفق علیہ ۱ + ۲ و عین مذهب رضی الله
 عنه عن ابی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا دخل اهل الجنة الجنة گفت آنحضرت چون در آیند بهشتیان بهشت را قبول شد
 تعالی می گوید خدای تعالی تیر و ن شیا از بدکم می خواهد چیزی را و نعمی عظیم را که زیاده کنم شمارا بر در آمدن بهشت فیقولون
 پس تعجب می کنند بهشتیان می گویند اهل بهشت و جویند آیا سفید و روشن نگردانیدی بروی ما را با فاضله حسن و جمال و نعمات
 فضل و کمال یا بستان گردانیدی حساب و خلاص گردانیدی از ورطه بیم و عقاب الم تر علمت الجنة آیا در دنیا در و سه
 مارا در بهشت و بهشتان النار و نجات ندادی ما را از آتش و دوزخ زیاده برین چه خواهد بود قال فی رفع الحجاب فیخرون
 الی وجه الله پس بر دشتندی شود پرده پس گنگند بسوی ذات اقدس الله تعالی فما اطوا شیا احب الیهم من انظر الی
 ربه هم پس داده نشوند بهشتیان هیچ چیزی را که دوست تر بود نزد ایشان از نظر کردن بجانب پروردگار منتهمای تمامه
 نعمتها و دیدار حق است چنانکه نهایت تمامه نعمتها و دیدار مراتب موجودات اقدس است فم تلاپتر خوانند آنحضرت این شیا
 للذین حسنوا الحسنى و زیاده مرکسانی را که نیکی کرده اند جز این شیا است و زیاده بران مراد چه حسنی بهشت است و زیاده
 رویت حق تعالی و تقدس رواه مسلم اگر گویند که صفات پرده ذات است و باطل است صوفیه هرگز این پرده نیست
 پس بر دشتن پرده از ذات چه معنی دارد جوابش آنکه این تدقیقی است از قوم و تحقیق احدیت ذات و تنزه او از جمیع
 صفات و اعتبارات ولیکن بنمای رویت بر حق است و هر که ذات را با صفات وید گویند ذات را دید و تو چون
 جسم را به بینی مفید یا سیاه دراز یا کوتاه متحرک یا ساکن گوئی جسم را دیدیم هر چند پرده صفات در میان است و آنکه فلسفه
 گوید مرئی اعراض است نه جوهر تدقیق با روی است که در عرف آنرا اعتبار نتوان کرد و باطله و آخرت چیزی به نمایند که
 صادق آید و یقین گردد که خدا را دیدیم چشم را در روی و فعلی بود بعضی از عرفا گفته اند که یاقین داریم که دیدن حق و در یافتن
 وی تعالی بطل است و چون وی فرمود که دیده را دران و فعلی باشد آنرا و صدقنا اگر می گفت که گوش شمارا و دوش شمارا
 دران و فعلی خواهد بود نیز تصدیق می کردیم چه جای چشم فافهم و بالله التوفیق ۱ + ۲ الفصل الثانی عین بن عمر رضی الله
 عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان ادنی اهل الجنة منزلة لمن غیر الی جنان و ازواج و صبی و خدمه و موره
 سیرة الف سنه بدستی کمتر و پست ترین بهشتیان از روی قدر و مرتبه بر آئنه کسی است که می گردید بجانب با نعمای
 خود و زنان خود و ماکل و مشارب و ملائیس ناز و نعمت و مال و سنال خود و خدمتکاران خود و سرریای خود که می نشینند
 و استراحت می کنند بر آن تا مسافت هزار سال که است باین شیا بنا بر بهشت بهشت و فراخی جای آن و اگر هم
 علی الله بن غیر الی و همدرد و شیشه و گرامی تر و عزیز تر از خدای تعالی کسی است که نظر میکرد بجانب ذات مقدس وی صبح و
 شام یعنی روز و شب علی الدوام با هر اخص و خصوص این دو وقت باشد و تجلی درین دو هنگام بود و چنانچه از محافت بهمان

پیش از طلوع و پیش از غروب که در حدیث سابق گذشت استیناسی باین معنی توان کرد و از اینجا معلوم می شود که تریلی و علو نیست
 آنست که با سوادای حق و خود ذات وی هیچ چیز نبندد و از خود و توجیه و التفات بغیر حق اندیشی نیست و در ذات پانچ قدرت است
 اگر چه نیم شب است به ششم قرآن پیش خواند آنحضرت این است را و در وجه پانچ نافرمانی الی ربها مأمرة رو بیا باشد در آن روز
 تروتازه و خوش مغرور بجانب پروردگار خود نظر کننده رواه احمد و الترمذی +۲ و عن ابی زرین نقی ز او کسر ای لعلی
 بضم مین و فتح قات نام انقضی است بفتح لام صحابی مشهور است بعد و در اهل طاعت رضی الله عنه قال قلت گفت
 ابو زرین گفت یا رسول الله کنایه می ربه تخلیا به یوم اقیته آیا هر یکی از ما می بیند پروردگار خود را در حالی که تنهاست و
 خلوت دارنده است پروردگار خود را روز قیامت و تخلیا بفتح میم و سکون فاو کسر لام و تشدید یا و بضم میم و سکون فا
 و تخفیف یا و کسر لام هر دو روایت است قال بی گفت آنحضرت آری می بیند هر یکی از شما پروردگار خود را در حالی که
 تنها و خلوت دارنده است بوی تعالی قال پسید ابو زرین از آن حضرت و آیه ذلک فی خلقه وصیت علامت
 و نشان دیدن همه پروردگار را بیکبارگی در مخلوقات قال گفت آنحضرت یا با زرین کیس کلک می ریم لعلی لعلی
 آیا نیست هر یک از شما که می بیند ماه را در شب چهار و پنجم تخلیا به متعالی فرامست و خلوت دارنده بوی قال بلی
 گفت ابو زرین آری می بیند هر یک از ملاه را باین صفت قال گفت آنحضرت فاما هو خلق من خلق الله پس نیست
 ماه مگر مخلوقی از مخلوقات خدا که در وی این صفت و حالت است که همه او را بینند و هر یکی در دیدن منفرد و تنهاست
 و چون از دوام و الله اجل و اعظم و خدا می تعالی جلجل زو عظیم ترست جلالت و عظمت هر دو بیک معنی است بزرگی و بزرگ
 شدن گذانی اصرار یکی باعتبار ذات ملاحظه کنید و دیگری از مشیت صفات رواه ابو داود +۵ + الفصل الثالث
 + عن ابی ذر رضی الله عنه قال سالت رسول الله ابو ذر گفت پرسیدم پیغمبر خدا از اهل الله علیه و آله و سلم بل رایت
 ربک آیا دیدی تو پروردگار خود را یعنی در شب معراج قال نورانی راه فرمود پروردگار تعالی و تقدس نورست چگونه
 بنیم او را یعنی حجاب او نورست چگونه بنیم او را چه کمال نور و شدت ظهور مانع است از ادراک و خیره کننده است
 ابصار او و اطلاق نور بر ذات پاک باری تعالی آمده چنانکه الله نور السموات و الارض یعنی ای منور جدا و مظهر جمیع
 روشن کننده آسمان و زمین و پدید کننده آنهاست یا نادی اهل السموات و الارض و روشن کننده دلها می خیرگان
 و در بعضی قراوت آمده مثل نوره فی قلب المؤمن مشکوة فیها مصباح الایه و نور در اصطلاح اهل تحقیق به معنی طاهر بر خور و
 مظهر غیر خود است و برین وجه که تفسیر معنی کرده شد نور تبیین است و انی بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه به معنی کفایت و نورانی
 بصیرت نسبت نیز روایت است و تواند که این نیز بطریق استفهام بود بحدیث همزه استفهام یا برای اثبات روایت
 بود بی استفهام و در حدیث دیگر آمده است را بیت نور و این نیز تمحیل است که به معنی نقی و سبب ذات باشد یعنی همین نور
 دیده ام و خیره گشتم و مجال دیدن ذات نبود یا دیدم ذاتی را که منور است و الله اعلم رواه مسلم +۲ و عن ابی بکر

رضی اللہ عنہما تا کہ بپایان آید و در موضع گفت دل محمد یا محمد در چیزی که دیدی بصیرت ذات اقدس الهی است تقاضای
 شانه و تقدیر آه نزلہ آخری و تحقیق دید آنحضرت پروردگار را یکبار دیگر قال گفت ابن عباس در تفسیر این آیت را آه
 بقوادہ مرتین دید آنحضرت پروردگار تعالی را و تقدس بدل خود دو بار باین طور که در آورده پروردگار تعالی بصیر اورا
 در دل وی یاد آورده دل اورا در بصیر وی باین منہ خواہ گویند چشم دل دید یا چشم سر دید هر دو یک معنی دارد و این
 بہ جهت آن گفتیم کہ مذہب ابن عباس دیدن بصیرت و دیدن بدل مذہب دیگران است بر خلاف مذہب او
 چنانکہ معلوم گردید و آہ مکمل مقصود نیست کہ ابن عباس از رویت رویت حق مراد دارد و جمہور صحابہ موافق اویند و ایشان
 و نو و تدلی و قلاب و توسیع او ادنی ہرہ را بیان قرب آنحضرت در شب معراج ہر گاہ صحبت دارند و ابن مسعود و
 عائشہ و بعضی دیگر از صحابہ اذان رویت جبریل بصورت اصلی وی را راندہ نموده کہ درین شب و در غیر این شب حاصل
 شدہ و آیات مذکورہ را بیان این قرب داشتہ چنانکہ در مرثیہ امینہ معلوم گردید و روایتی از ترمذی و در روایت
 ترمذی این چنین آمدہ کہ قال گفت ابن عباس در تفسیر این آیت ای دید محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یہ پروردگار خود را
 قال عکرمۃ قلت گفت عکرمۃ گفت باین عباس و اشکال آوردم بروی کہ کہیں اللہ بقول آیا نیست کہ می گوید خدا اشعاع
 در صفت ذات خود و تدرج می کند خود را باین کہ لا تدرکہ الابصار و ہو بیدرک الابصار و منی یا بد اورا نظر باند و تعالی
 و تقدس در می یابد بصیرت را پس چون قائل می شوی بدیدن آنحضرت رب الفزت را اجل علامہ قال گفت ابن عباس
 در جواب عکرمہ و یک دای بر تو ای عکرمہ ذاک آن ادراک ناگردن ابصار اورا از انجلی نبورہ الذی ہو نورہ ویت
 کہ تجلی کند و ظاہر گردد و نور خود کہ آن نور خاص ذات اوست چنانکہ بہت و درین ہنگام مضحک گرد و ادراک و فانی
 و نابود شود و درک اما اگر تجلی کند بقدری کہ وفا کند بآن قوت بشری ادراک می تواند کرد اورا ابصار و تفسیر گفتہ اند کہ ادراک
 در لغت احاطہ ثنی است بہ جمیع حدود و نہایات او و حق سبحانہ را حدی و نہایتی نیست و دیدن عامتر است
 اذان و قدر ای رہ مرتین و بہ تحقیق دید آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پروردگار خود را اجل و علا دو بار سبکہ
 چون نزد صدرۃ المنتہی بود و دوم چون بالای عرش برآمد + و عثمان اشعری قال لقی ابن عباس کما بعرفۃ ملاقات
 کرد و ابن عباس کعب احبار را بر عرفات در روز عرفہ سالہ عن ثنی پس رسید ابن عباس کعب را از چیزی یعنی از رویت
 حق عز و علا در دنیا فکر پس تکبیر بر آورد کعب احبار بہت استعظام و استعجاب این سوال ابن عباس سے جاویدہ طہا
 تا آنکہ جواب دادند اورا کہ ہما زبان صدایمی چنان بلند تر بر آورد و تکبیر کہ انکو ہما صدرا برآمد فقال ابن عباس انا
 نبو ہاشم پس گفت ابن عباس ما پس ان ہاشمیم معنی مشہور بعل فضل کہ نادانستہ سوال کنیم و از انجہ تسخیل و تسبیح
 باشد نیز سیم و در نزد یگان و ملازمان و گاہ نبوت کہ استفادہ و تقیاس علوم و انوار حضرت وی کردہ ایم تا مل کن و چشم
 و استہوا و شتاب و فکر کن در جواب کہ رویت حق در دنیا فی الجملہ ممکن است فقال کعب ان اللہ مقرر روجہ و کلامہ

بن محمد موسی پس چون ابن عباس این سالنه نمود و کعب احبار به فکر و تامل رفت و گفت بدرستی که خدا می فرماید که من
روایت خود را و کلام خود را میان محمد و موسی نکم موسی مرتین پس کلام کرد با موسی و و باریکی در وادی این دیگر بر سر کوه طور
و آه محمد مرتین دوید و او را محمد دوبار و ظاهر نیست که کعب احبار این کلام را از تو روایت نقل کرد و قال مسروق گفت مسروق که
شیعی این حدیث روایت از وی دارد و فقلت علی عا نشسته پس در اندام بر عا نشسته بعد از دیدن مناظره ابن عباس و کعب
احبار و شنیدن این کلام از کعب فقلت بل ای محمد به پس گفت عا نشسته آیا دید محمد صلی الله علیه و سلم پروردگار خود را
فقلت پس گفت عا نشسته مسروق فقلت نشیفت که شمری تحقیق حکم کردی تو ای مسروق چه چیزی که برخواست چیست
وی موسی بر اندام من فقلت روید انتم سببه باش و شتابی کن در انکار روایت حق قم قرائت مسروق می گوید پسر خواندم
برای انبیا روایت این آیت را القدر آی من آیات به الکبری تحقیق دید محمد صلی الله علیه و سلم از آیات و
علامات پروردگار خود که بزرگترین آیات بودند و مقصود خواندن آیات و گریست که این آیت خائنه آنهاست به دلیل
روایت دیگر که در آخر حدیث بیاید که فاین قوله قم فی فقلت پس گفت عا نشسته در جواب من این نهیب بک
می برد این آیات ترا که از ابر روایت پروردگار تعالی حل کردی انما هو جبرئیل نیست این مرئی که جبرئیل مراد باین آیات
و خود جبرئیل است با آنحضرت و روایت اوست جبرئیل را بعد از آن ذکر کرد عا نشسته چیزی چند که آنحضرت را و بیج
کس انما بت نیست و اعتقاد ثبوت آن جائزه و گفت من آن خبر که ان محمد ارای ری کسی که خبر داد ترا که محمد دید پروردگار
خود را و شب موعج او گفتم شما ما امر به یا خبری دید که آنحضرت پوشید چیزی از احکام و شرائع دین را از آنچه امر کرده شد
بر آن و وحی کرده شده است بسوی وی تا برساند از آن مخلوق او عظیم انس التی قال الله تعالی یا می دانم آنحضرت و بیج
چیز را که گفته است الله تعالی و نشان آنها ان الله عنده علم الساعة و یفرل انیث تا آخر آیت فقد علم الفریه پس
به تحقیق مفیم افترا کرد و نکس و بسیار دروغ گفت و لکنه رای جبرئیل و لیکن مراد باین مذکوره آنست که وی صلی الله
علیه و آله و سلم دید جبرئیل را هم بره فی صوره الامرتین ندید جبرئیل را در صورت خاصه وی بی تمغیل مگر دوبار مره عند سدره
المنتهی یکبار نزد سدره المنتهی چنانکه فرمود و لقد راه نزله اخری عند سدره المنتهی و مره فی اجیاد و یکبار در اجیاد و بیج هجره
و سکون جمیم و یا از تخمنا نیه موضع مشهور است در سفل مکه یا کوهی که در آنجا است و درستی است از درامی حرم شریف که او را
باب الاجیاد گویند از جهت واقع شدن بان جانب شیخ مادر حدیث قاضی علی بن عمار الله چون باین حدیث میرسد آه
می بر آورد و حال می کرد و می گفت یا شیخ عبدالحق می بده الجبال و الاکمنه النی ترونها محال الرحمة و تجلیات الحق سبحانه که
ستمانه جناح دید آنحضرت جبرئیل را و حال آنکه مراد از شش صد باز دست علماء را در بیان مراد از آنچه اقوال است
نخترانست که مراد با آنچه قوای ملک است و چون در قرآن انبیا آنچه ملائکه را کرده مارا افتقاد آن باید کرد و ما مراد بآن
چه باشد و الله اعلم قدس الا حق به تحقیق بسته بود تمام کرده آسمان را و آه الترنی روایت کرد این حدیث را ابو جهمی که

مکرر است ترجمه می‌وردی ایشان در روایت کرده اند بخاری و مسلم مع زیاد و اختلاف باز یاد می‌و اختلاف و بی روایات و
 در روایت پنجمین این چنین آمده که قال گفت مسروق قلت لعائشه گفت مر عائشه را قاین قوله پس اگر ندید محمد پروردگار
 خود را کی است و بر چه محمول است قول حق سبحانه تم دنی فتدی لیست نزدیک آمد پس فرود آمد و متعلق شد بوی فکان قاب
 گویند او او دنی پس بود مقدار مسافت قرب مانند مقدار دو کمان یا نزدیک تر از آن و تحقیق معنی این لفظ در باب
 سابق گذشت قالت ذاک جبرئیل گفت عائشه آن که مراد است درین آیات جبرئیل است کان یاتیه فی صورة
 الیریل بود که می‌آمد جبرئیل آنحضرت را در صورت مردی و آنه آناه نه در المرقه فی صورته التي هی صورته و بدستی که جبرئیل آمد
 او را درین بار در صورت خود که آن صورت خاص است فقد الاقرب پس سبت و پر کرد و تمامه کران آسمان را از جهت
 عظمت صورت ۴۴ و سخن ابن مسعود رضی الله عنهما فی قوله و روایت است از ابن مسعود در قول حق سبحانه فکان قاب
 قوسین او اولی و فی قوله و در قول وی تعالی ما کذب الفواد ما رای دنی قوله و قول وی سبحانه لقد رای من آیات ربی الکی
 قال فیها کلمها گفت ابن مسعود در تفسیر این آیات که رای جبرئیل علیه السلام دید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل علیه السلام
 له تمانه جناح در حالی که مراد از شش صد بازو بود متفق علیه و فی روایة الترمذی و در روایت ترمذی این چنین آمده که قال
 ما کذب الفواد ما رای قال گفت ابن مسعود رای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل و دید آنحضرت جبرئیل را ستم
 حلة من رفوف و حبت جامه از جامهای سبز قدلاً تا بین اسما و الارض در عالمیکه تحقیق پر کرده است جبرئیل حیرتی را
 که میان آسمان و زمین است رفوف معانی بسیار دارد و معنی جامهای سبز آنچه از و با رقیق و شک و نیکو ساخته بود کباب
 و فرشت و سحاب و دهن خمیه و غیر آن بیاید و مناسب و زیجا معنی اول است و بعضی از آن بازوهای جبرئیل مراد
 داشته اند که گسترانید چنانکه جامه را و فرشتها را بگسترانند و رفوفه منباینیدن طائر بازو مارا و سبط کردن آنها بر اس
 فرود آمدن نیز گویند و له و لخباری و در روایتی ترمذی و بخاری را فی قوله و تفسیر قول حق تعالی لقد رای من آیات ربی
 الکی بر این چنین آمده که قال گفت ابن مسعود رای رفرفا آنحضرت افق اسما دید آنحضرت رفوف سبز را که سبت است
 کمرانه آسمان از تنبیه از آنچه گذشته معلوم شد که در روایت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار را تعالی و تقدس در
 شب معراج چشمه سر صحابه را اختلاف است عائشه رضی الله عنهما نفی آن می‌کند و ابن عباس رضی الله عنهما اثبات
 آن می‌نماید و با هر یکی از ایشان جماعه اند از صحابه موافق و بعد از صحابه تابعین و من بعد هم نیز بر طبقه اختلاف رفته و بعضی
 توقف کرده و گفته بر وجه جانب دلیل و وضع نیست ولیکن جمهور بجانب اثبات اند و شیخ محی الدین نووی گفته راجح و
 مختار نزد اکثر علمای کبار اثنیست که آنحضرت وید پروردگار خود را به چشم سر و گفته که اثبات آن خبر سلیمان از پیغمبر علیه السلام
 راست نیاید و عائشه در انکار آن تسک یکدیگر نکرده و چیزی بجماع از حضرت روایت نه نموده بلکه آن استنباط
 و جهاد وی است از وی رضی الله عنهما بقول حق سبحانه ما کان لبشر ان یمس الله الا و حیا او من رآه الا حجاب و قول وی سبحانه

لا تترك الا بصار و جواش نیت که منتفی حد نیت اولی کلام در حال رویت است و اما نفعی رویت بی کلام لازم نیاید و اورا کی
احاطه است و از نفعی احاطه نفی مطلق رویت مفهوم نگردد و بعضی از علما گفته اند که بخدا درین باب بر قول ابن عباس است
و تنجید است که وی ابن قول را خبر بسماع از حضرت نبوت گفته در و انباشد که این چنین قول عظیم را بطعن و اجتهاد گوید
و این عمر درین سده مراجعت بوی کرده و از وی پرسیده که مل ای محمد رب پس وی گفت را پس ابن عمر تسلیم نموده و قطعاً
براه تردد و انکار زنده و عمر بن رشاد گفته که عائشه علیها السلام از ابن عباس نیت انتی و مختار اکثر از مشایخ موقوفه نیز نبوت
رویت است و حقیقت آنحضرت را کمالی است و رای انعام خلق و عقول ایشان خصوصاً در شب معراج که اقم و اکمل است
و اعلا و ارفع مقام قرب اوست و در امکان رویت حق در دنیا خود هیچ کس اخلاقی نیست و اگر درین مقام آنچه ممکن است
اورا از حصول غایت قرب و کمال حاصل نشده باشد و دیگر کجا وی حاصل خواهد شد یا رب مگر رویت بصری را مخصوص می دانند
آخرت و موقوف آن نشاء داشته باشد نیست بدان دلیل قاطع و با وجود حصول رویت بصری درینجا بوجهی که مناسب
این نشاء باشد تواند که بعضی تفصیل وجود و حالات موقوف نشاء آخرت بوده باشد و چون کلام درین مقام بر طریق
علم و نقل بود بهر بن قدر نقصان نموده آید و نزدیک اهل معرفت و تحقیق درینجا کلامی دیگر است و الله اعلم و مسل مالک بن اسلم
و پسیده شد امام مالک من قوله تعالی تفسیر قول حق تعالی الی ربها ناطرة رویها باشد و یوز آخرت بسوی پروردگار خود نگریزند
فقیل قوم یقولون الی تو اب گفته شد یعنی مرا امام مالک را که قومی می گویند که مرا در نظر بسوی ثواب پروردگار است نه بسوی
ذات وی و یعنی گویند الی اینجا یعنی نعمت است یعنی منتظر اند منت پروردگار خود را فقال مالک که بواپس گفت امام مالک رضی الله
عنه دروغ گفتند و خطا کردند این قوم که گفتند مرا در نظر بسوی ثواب است نه بسوی ذات فاین هم من قوله تعالی پس کجا اند
این قوم و چرا و در افتادند از فهم معنی قول حق تعالی که در شان کفار و قبیح حال ایشان فرموده است کلا انهم عن ربهم يومئذ
لحجج چون بدستی که ایشان از دیدن پروردگار خود در آن روز محبوب و ممنوع اند فقال مالک الناس نظرون الی الله تعالی
یوم یقیمه باعینهم گفت مالک مردم یعنی مسلمانان نگریزند بسوی خدا ای تعالی روز قیامت بچشم های خود بعد از آن تغیر کرد
امام مالک دلیل را بر دیدن مومنان پروردگار تعالی و تقدس را و قال و گفت لولم یرا المومنون ربهم یوم یقیمه اگر نه دیدند
مسلمانان پروردگار خود را روز قیامت لم یعیر الله الکفار بالجباب سز نش و نکو نشی که در الله تعالی کافران را
بهیچ وجه ایشان محبوب از دیدن حق تعالی پس گفت حق تعالی در شان کفار کلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجج و
نمی درین است که دیگران به نعمت دیدار محفوظ و مخصوص شدند و ایشان محروم و مخدول و اگر مومنان نیز محبوب باشند
سز نشی کافران درین چه باشد رواه فی شرح نه ۴۰ و عن جابر رضی الله عنه عن ابی سلی الله علیه و آله و سلم یقال اهل الجنة
من نعمهم و استنای آنکه بهشتیان در نماز و نعمت خود باشند و سطح لهم فها گاه برآمد و بهشت گشته باشد برای افتیان نور
فرموده و هم پس بر داشته باشند سرهای خود را تا نگرند آن نور را فاذا الرب تعالی قد اشرق علیهم من فوقهم پس ناگاه

می بینید که پروردگار تعالی مشرف و مطلع شده است بر ایشان از بالای ایشان فقال پس گفت پروردگار تعالی اسلام
 علیکم یا اهل الجنة قال گفت آنحضرت و ذلك قوله تعالی و انت قول حق تعالی که فرموده سلام تو را من رب رحیم و م
 بهشتیان است سلام در عالی گفته از پروردگار مهربان میفراوی گفته که سلام می فرستد پروردگار تعالی بر ایشان
 بواسطه ملائکه یا بواسطه و ازین حدیث خود معلوم می گردد که بواسطه است قال فطر الیم و میظرون الیه پس نگرست پروردگار
 تعالی بسوی ایشان و می نگرند ایشان بسوی وی سبحانه تعالی فلا یفتنون الی شی من النعمیم پس لفتات نمی کنند و میل
 و شهوت نمی نگرند ایشان بجانب چیزی از نعمت های بهشت مادامو میظرون الیه تا زمانی که نظری کنند بسوی وی تعالی
 حتی یحببهم و یحبی نوره تا آنکه محب و پنهان می گردد پروردگار تعالی از نظرهای ایشان و باقی می ماند آثار نورانیت و ذوق
 و سرور آن رواد این باجه و این احباب و استقامت نیز از محله طفت و مهربانی است از رحیم منان بر بندگان خود چه دائم در
 درگاه شهود حضور داشتن و مستغرق نور ذات گردانیدن نه طاقت و تاب ایشان است زمانی باید که بیاسامیند و
 مجال خود باز آیند و در پرده صفات که مجال و مرایای آن نعیم نیست متشابه نمایند و مستحق تجلی دیگر شوند و هر بار در تله
 تازه و ذوقی جدید بیایند + باب صفة النار و اهلها + نار آتش و اشتقاق نار و نور از یک ماده است
 و جمع ناریران و نیز کبرفون و قح یا و نور دنیا و انیار و استعمال وی مؤنث آید و مذکر نیز آمده و غالب آمده و در زمان شریع
 بر آتش و فرخ تعوذ باشد منها + الفصل الاول + عن ابی هريرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال
 نارکم خبر من سبعین جزو من نار جهنم فرمود که می آتش شماست آتش دنیا یکپاره است از هفتاد و یک جزو آتش و فرخ هفتاد
 مرتبه گرم تر است ازین آتش مانا که مقصود از عدد هفتاد بیان کثرت و مبالغه است تعیین این عدد بخصوص و در ذکر
 این عدد اراده انیمنی مهود و متعارف است قیل گفته شد با رسول الله ان کانت لکافیة بدرستی که بود این آتش دنیا بسنده
 در عذاب کردن و سزا دادن پس چه حاجت بود به پیدا کردن آتشی سخت تر ازین قال فضلت علی بن مسینه و تین جزو فرمود
 زیادت گردانیده شد آتش و فرخ برین تینها تینت و نه جزو و کلین مثل خراگرمی هر یک از این شصت و نه جزو
 مانند گرمی آتش شماست این خود همان مضمون فقره اولی است که گفت گرمی آتش شما یک جزو از هفتاد و یک جزو آتش و در
 است جدای ناکید و تغیر نگار کرده و مقصود آن است که همچنین می باید که زیاده باشد گرمی آتش و فرخ بر آتش دنیا
 و لابد است از ان و کفایت نمی کند آتش تا امتاز باشد عذاب خدا از عذاب خلق و از همین جهت اختیار کرده شد
 عذاب آتش بر سایر اجناس عذاب تنفق علیه و اللفظ البخاری این حدیث در صحیح بخاری و مسلم است اما این لفظ
 که ذکر کرده شد از ان بخاری است و فی روایت مسلم و در روایت صحیح مسلم این چنین است که نارکم الی یوقده ابن آدم
 آتش شما که میفرزند نوع بنی آدم جزوی است از هفتاد و یک جزو آتش و فرخ و منها و در روایت مسلم علیها و کلها یوقده
 علیهن و کلن و در روایت مسلم علیها و کلها یجاسی علیهن و کلن یعنی در روایت بخاری آمده فضلت علیهن تسعة

و تین جزو کلمن و در روایت سلم این چنین آمده فضلت علی بن ابی طالب و تین جزو اکلهما + ۲ + و عمن ابن مسعود رضی الله عنهما قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوتی بنجم یومئذ آورده می شود و دوزخ را در آن روز زلما سبعون الف تمام مر آن دوزخ
بفتاد هزار مهار است که هیچ کل نهم سبعون الف ملک یکجور و آنها با هر مهار هفتاد هزار فرشته اند که می کشند آنرا و او را سلم
+ ۳ + و عمن النعمان بن بشیر صحابی مشهور است و اول مولودی است که بعد از هجرت در خانه انصار آمده رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان اهل النار عذابا بدستی که آسانترین و سبکترین دوزخیان از روی عذاب
من له عذاب و شتر اکان من ناکسی است که مراد از ان عین و دو الهامی سلین از آتش در پای است یعنی آنها و ما غمی بخود
از آن نعلین مغزوی گما غلی المرمل چنانچه می جوشد دیگر مسین ماری ان الله است منه عذابا گمان نبیند و آنست که هیچ
یکی از دوزخیان سخت تر باشد از روی عذاب و آنه لا یونهم عذابا و حال آنکه آنست تحقیق آسان ترین و سبکترین
دوزخیان است از روی عذاب متفق علیه + ۴ + و عمن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم اهل النار عذابا ابول لب سبکترین دوزخیان از روی عذاب ابول لب است و هو متعل نعلین نعلی منها و ما غمی
و حال آنکه ابول لب پوشیده است نعلین که می جوشد از آنها و داغ وی روانه الجاری + ۵ + و عمن انس رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوتی بالنجم اهل الدنیا من اهل النار یوم القیمه آورده می شود و ششم ترین اهل دنیا را از
دوزخیان روز قیامت فیصنع فی النار صیغه پس غوطه داده می شود و زورده می شود و در آتش دوزخ یک غوطه چنانکه چاه را
در خم برای رنگ کردن اندازند تم تعال یا ابن آدم هل است خیر اقطیستر گفته می شود ای فرزند آدم آیا دیدی روی سبک
هرگز بل مرکب نعیم قط آیا گشت بر تو نعمت و رحمت هرگز در دنیا فیقول پس می گوید آن دوزخی لا والله یا رب نجد سوگند
ندیدم هرگز روی سبکی و نگذشت بر من هرگز نعمت و آسایش در دنیا ای پروردگار من یعنی بعد از آنکه در دوزخ و آیه همه نادوست
و آسایش دنیا را فراموش کرد و گویا هرگز نگذشت و یوتی باشد الناس بکافی الدنیا من اهل الجنة و آورده می شود و سخت ترین
مردم را از روی محنت و اندوه در دنیا و خشتیان فیصنع صیغه فی الجنة پس یک غوطه داده می شود و انداخته می شود و در پشت
فیقال له یا ابن آدم هل است بوس قطیستر گفته می شود ای فرزند آدم آیا دیدی روی محنت را هرگز بل مرکب شدة قط و آیا
گذشت بر تو سختی هرگز فیقول لا والله یا رب ما مر بی بوس قط و لا است شدة قط پس می گوید آنست نجد سوگند ای پروردگار
من نگذشت بر من سختی هرگز در دنیا ندیدم سختی اینجا صریح نفی کرده گذشتن محنت و دیدن شدت در دنیا به جهت حصول
کمال آیش و خوشحالی و در پشت و مطلقا فراموش گردانیدن آنرا بخلاف دوزخی در دوزخ اگر چه وی نیز فراموش کرده است
اما اگر بی ادبیم و شدة باشد موجب کمال محنت و محنت خواهد بود و سلم + ۶ + و عمن ابنی صلی الله علیه و آله
و سلم قال یقول الله لا یون علی النار عذابا یوم القیمه می گوید خدای تعالی مرتان ترین دوزخیان را از روی عذاب
روز قیامت لوان ملک مافی الارض من شئی اگر می بود مرتا چیزی که در زمین است از آشیای دنیا اکنث تقدی به

ایا بودی خود که قدیمی می کردی بآن یعنی می دادی آنرا خود را از عذاب و دوزخ باز می خریدی و می رسانیدی اگر چه اندک عذاب
می بود مقبول نعم پس گوید آن دوزخی آری اگر می بود مرا چیزی قدیمی می دادم و خود را از عذاب و دوزخ باز می خریدم
فیقول پس می گوید خدا می تعالی اردت سنگ ایون من هذا فخره بودم من از تو داور کرده بودم ترا چیزی آسان تر
و کمتر ازین قدیمه و اون و نت فی صلب آدم و حال آنکه تو در صلب آدم بودی ان لا تشک بی شیئا و آن چیز نیست
که شریک نگردانی بمن چیزی را اشارت است بعد ميثاق که در روز است گرفت و امر و منی در دنیا یعنی و متفرع بر پشت
خامیت الا ان تشک بی شریکستی عتدرا و فرمان برداری نکردی امر و منی مرا و باز نیتادی و سرکشی کردی مگر آنکه
شریک گردانیدی بمن متفق علیه + + و عن سمره بن جندب می بی شهوت معدود از اهل بیرون حسن بصری و ابن
از وی روایت دارند رضی الله عنه ان ابنی صلی الله علیه و آله و سلم قال من تم من النار الی کعبه یعنی از دوزخیان
کسی است که می گیرد او را آتش دوزخ تا او شتالنگ او و منم من تاخذ النار الی رکبته و یعنی از ایشان کسی است
که می گیرد او را آتش تا دوزخ او و منم من تاخذ النار الی حجرة و یعنی از ایشان کسی نیست که می گیرد او را آتش
تا نیقه از او و منم من تاخذ النار الی تر قوته و یعنی از ایشان کسی است که می گیرد او را آتش دوزخ تا چنبر کردن زوجه
نقیح فتاة و قانیه و سکون را و ضم قاف چنبر کردن رواه مسلم + + و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم ما بین منکبی الکافر فی النار میان دوزخ کافر در آتش دوزخ مسیره ثلثة ایام للکلب المرح مسافت
سیر سه روزه است مسوا تیز رو را و فی روایة منسوبة لکافر مثل احد و آمده است در روایتی که دوزخ کافر مانند کوه
احد است و احد یعنی نام کوه پاره است در مدینه جدا ایتاده که بایسج کوه دیگر اتصال ندارد و لهذا او را احد گویند و غلط
جلده سیره ثلث و شبری پوست او مقدار مسافت سیر سه شب است رواه مسلم و ذکر کرده شد حدیثی بانی بر
رضی الله عنه که آتش نیست اشتک النار الی ربانی باب تمجیل صلوة + + الفصل الثانی
عن ابی هريرة رضی الله عنه عن ابنی صلی الله علیه و آله و سلم قال او قد علی النار الف سنة حتی احرمت افزونه شد دوم
کرده شد بر آتش دوزخ هزار سال تا آنکه سرخ شد ثم او قد علیها الف سنة حتی بهیت پیر افزونه شد بروی هزار سال
تا آنکه سفید شد و آتش چون تیز گر و صاف تر گرد و سفید گرد و چه سرخی و می از آن سرخش و دوزخش ثم او قد علیها الف
سنة حتی احمرت پیر افزونه شد هزار سال تا آنکه سیاه شد و تیز تر گشت فی سودا مطلة پس آن آتش دوزخ
سیاه تاریک است که هلا و شتانی ندارد رواه الترمذی + + و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم منس الکافر یوم القیمة مثل احد و دوزخ کافر روز قیامت مانند کوه احد است و فخذ مثل لیسنا و دران و
مانند هیناست که آن نیز تمام کوبی است و مقعده من النار مسیره ثلث مثل البردة و چاهی شست از آتش دوزخ
مسافت سیر سه شب مانند بده بر او با ذوال سحبه همه مفتوح قریه است از قریه مدینه بر مسافت سه شب رواه الترمذی

۳۳۰ و گفته قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان علیا کافرا لثان و ابرهون ذراعا بدستی که شبری پوست کافر
چهل و ده گز است و این خمره مثل ابره و بدستی که دندان او مانند کوه ابره است و آن مجلسه من جیم مابین کتف و المرنه و بدستی
که بجای نخست است او مقدار مسافتی است که میان کتف و بدست است ده و دو آرد روز بیشتر رواه الترمذی ۳۳۱ و سخن ابن
رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الکافر یسحب لسانه الفرج و الفرجین بدستی که کافر بر آینه
می کشد زبان خود و ابره من سیمیل تیوطه الناس با خیال می کند زبان او را و ابره من رواه احمد و الترمذی و قال ابن ادریس
غریب ۳۳۲ و سخن ابی سعید رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال یصود رجل من ناس صود که در قرآن مجید
واقع شده است سارجه صود و انفع صاد که هر یک است از بخش صید فیه سبعین خرینار آند می شود بدوی هفتاد سال و دهوی
به کز لک فیه ابره او فرود انداخته می شود لکن کافر هم چنین نیست هفتاد سال در دوزخ بهیشت رواه الترمذی ۳۳۳ و گفته
عن ابی بنی صلی الله علیه و آله وسلم قال فی قوله کالمسل یعنی هم و سکون با صداقت کرد ابو سعید از آنحضرت که گفت در تفسیر قول
حق تعالی ان شجرة الترمه طعام الاغنی کالمسل یعنی لیس البطون بدستی که درخت زقوم خوراک گناه گاران است همچو مسل
می جوشد در شکم مایس آنحضرت در بیان معنی کالمسل فرمود ای کلمه الریت یعنی در روی زیت روغن مشهور و تفسیر مسل
بازرگانه است و زبده آب روان از چید تیر آمده فاذا قرب الی وجهه پس چون نزدیک گردانیده شود وصل بسوی رو
دوزخی سقطت فزده وجهه فیه می افتد پوست روی وی در آن رواه الترمذی ۳۳۴ و سخن ابی هریره رضی الله عنه عن ابی
صلی الله علیه و آله وسلم قال ان اطیم یصیب علی رؤسهم بدستی که آب گرم ریخته می شود بر سرای ایشان فینفذ الحیم فی کفهم
الی جوفه پس در می گذرد آب گرم تا آنکه می یونزد و بی رسد تا درون شکم او فیصلت مانی جوفه پس بی برد و قطع می کند چیزی که
در شکم اوست حتی میرق من قدسیه تا آنکه بیرون می آید از هر دو پای او و هو الصبر و نیست منزع صاد و سگون تا
به معنی که گفتن که نگویشده است و قول حق تعالی یصب من فوق رؤسهم اطیم یعنی به مانی بطونم و الجلود ریخته می شود از
بالای سر ایشان آب گرم که ریخته می شود چیزی که در شکم ایشان است و گدازه می شود پوستهای ایشان یعنی تاثر می کنند
از فرط حرارت در غایب و مابین ایشان تم می آید کما کان یتر باز گردانیده می شود چنانچه بود یعنی بحال خود می آید پوست و احشا
و ریخته می شود آب گرم دمی در آید و شکم و گدازه می شود آنچه در شکم است چنانچه در قرآن مجید فرموده است بدنایم جلود و غیره
رواه الترمذی ۳۳۵ و سخن ابی امامه رضی الله عنه عن ابی صلی الله علیه و آله وسلم فی قوله تعالی ابوا مانه رواست می کنند از
آنحضرت در تفسیر قول حق تعالی و یقی من ما صمد و نونش اندر می شود در روی که ذکر او بالا رفته است از آب که برود آب است
تجربه در حالی که جبهه خرد می کشد آنرا بکف قال فرمود یقرب الی فیه فیکر منه زید یک آورده می شود و صد بد بسوی دهن و سه
پس ناخوش می دارد آنرا فاذا دنی منه تنوی وجهه پس چون نزدیک گردانیده و پیوسته می شود اندامان او بریان می کنند
روی او را و وقت فزده را سه روی افتد پوست سر وی فاذا شرب قطع اموازه پس چون می نوشد آنرا پاره پاره

می کنند زودهای او را می تهرج من دبره تا آنکه بیرون می آید از جانب پس او میگوید خدای تعالی و ستمو امانا کما
 قطع سعادهم و نوشا سیده می خورد و زخیان آب گرم را پس پاره پاره می کنند زودهای ایشان را و میگویند که
 تعالی و ان کیستینشوا اینها تو اهل کمال و اگر فریاد کنند کافران از شنیدن فریاد می کرده می شوند بآبی که مانند سرگشته است
 یا آنکه همچو در می زیت است چنانکه گدشت میشود و آلودگی بریان می کنند و بسیار آب شراب بنوشیدنی است آن آب
 رواه الترمذی ۹۰ و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه عن ابی بنی صلی الله علیه و آله و سلم قال لسراوق النار اربعة جدر
 سراوق بضم سین چیزی که اطراف کعبه چیزی از دیوار و جبان موجب سر پرده و جدر جمع جدار یعنی دیوار و سراوق را بدو وجه است
 کرده اند فیه لام و رفیع قاف و کسر لام و جوقاف معنی بر وجه اول چنان شود که بر آئینه سر پرده آتش و دوزخ چهار دیوار است و بر
 وجه ثانی سر پرده آتش را چهار دیوار است گفت کل جدار مسیره اربعین سته ستری هر دیوار مسافت سیر چهل سال
 است رواه الترمذی ۱۰۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لو ان دلو من عساق بیراق فی الدنیا لکان
 اهل الدنیا اگر آنکه دلو از عساق ریخته شود در دنیا بر آئینه گنده می شوند اهل دنیا و عساق تبشیر بدین و تخفیف آن زود است
 که روان می گردد از حسد های دوزخیان و بعضی گویند که شکار که روان است از چشم های ایشان رواه الترمذی ۱۱۰
 و عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قرأ هذه الآية روايت است از ابن عباس که آنحضرت خواند این
 آیت را که اتقوا الله حق تقاته بر پرهیز بخدا را حق پرهیز برین وی یعنی چنانچه بخواهد است و درست و درست و لا توتوا الا و تم
 مسلمون و تمیر بر مگرد مالکیت شما مسلمانی یعنی مسلمانان شهادت تا وقت مردن و چون تقوی سبب سلامت از عذاب دوزخ است
 و ترک آن سبب گرفتاری بدان ذکر کرد آنحضرت باین تقریب بعضی عذابهای دوزخ را و آیت گردان را و می گفت که قال رسول
 الله گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم لو ان قطرة من از قوم اگر آنکه یک قطره از قوم که دوزخی است در دوزخ و طعام دوزخیان است
 قطرت فی دار الدنیا چنانکه در سراسر دنیا لافست علی اهل الارض معاشیتم بر آئینه تباه گردانند بر زمینیان اسباب زندگانی
 ایشان را تکلیف بمن بکون طعامه پس چگونه باشد مال کسیکه باشد ز قوم خود اک و می رواه الترمذی و قال نه احدث حسن مسیح
 ۱۰۰ و عن ابی سعید رضی الله عنه عن ابی بنی صلی الله علیه و آله و سلم قال دیم فیها کالطون اول آیت نیست که تلخ و جوهرم النار دیم فیها کالطون
 می شود و نباشد می زند زودهای ایشان را آتش و ایشان در آن آتش روی گرفته و بر همه جبهه لب انداز می سوزش و
 کلوع روی ترش کردن و بر همه جستن لبها از دندان قال گفت آنحضرت در تفسیر این آیت تشویه النار بریان می سازد و رو
 ایشان را آتش و دوزخ فقلص تنفته العلیا پس بر همه می جسد و متقبض می گردد لب زیرین او فقلص از باب
 فقلص و قلوص بر آمدن سایه و بر جستن آب و جامه بعد از شستن او می تلخ و سطر است تا آنکه میرسد تا میان سوراخ
 و ترخی تنفته اسفل دست می گردد و فرو می افتد لب زیرین او می ضرب بر تهر تا آنکه میرسد تا ناف و رواه الترمذی ۱۲۰
 و عن انس رضی الله عنه عن ابی بنی صلی الله علیه و سلم قال یا ایها الناس اکتوبوا فی خود آنحضرت ای مردمان مگر بید از ترس خدا را

فان لم تستطیعوا ان تباکوا پس اگر نمی توانید گریست و نمی توانید زبست و ملوک کرد چنانکه صاحب این حال شوی تکلف کنید در گریستن
و خود را بران دارید و بزرگ در قصه آن احوال کنید که گریه آید و وقت بخت فغان اهل النار یکون فی النار پس بدین که دوزخیان
می گزیند و تفتیش حتی تسبیح و موهم فی وجوههم تا آنکه روان می گردد اشکهای ایشان در رویهای ایشان کانه جد اول گو یا آن
اشکها جو بهای خود را ندی قطع الدموع تا آنکه پیر می شود اشکها تسبیح الدمار پس روان می گردد و خونها فتوح العیون پس بیشتر
می شود چشمها یا ریش می کند خونها چشمها را فلوان سفنا از حبت مینا کجرت پس اگر گشتها رانده شوند در اشکهای ایشان
که روانست بر آینه می گردند گشتها و روی روده فی شرح السنه ۱۳۰ و محسن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم یطی علی اهل النار بالرجع انداخته می شود بر دوزخیان گرسنگی منیدل باجم فیه من العذاب پس بر ابر گرد
عذاب گرسنگی چیزی را که ایشان در آند از عذاب تشش و زرخ و ازینجا معلوم شود که تشش گرسنگی با تشش و زرخ
بر اوست فیتفتشون پس فریادی کنند از ارم گرسنگی فینا تون بطعام من فریاد می شود از ضرر تلح که نام
گیاهی است خار و ارچون خشک گردد و لایمن و لایمنی من جوع فریاد می گرداند و بی نیازی گرداند از گرسنگی فیتفتشون
بالطعام پس باز فریادی کنند بطعام فینا تون بطعام ذی غصه پس فریاد می شود از بطعام گلو گیر از امتثال جهنم شیا
فیند کردن انهم کانوا یخیرون انقص من الدنیا بالشراب پس یاد می آرند که ایشان می بودند که می گذرانیدند طعام با
گلو گیر از خوشیدنها فیتفتشون بالشراب پس باز فریادی کنند باب فیر تلح الیم الیم پس بدین شسته می شود بسوی ایشان
و داده می شود آب گرم بکالایب الحمدید با بهنای سرکج و فی اصرار کلوب و کلاب فیر تلح و انهم اره کالایب جماعت فاذا
ادنت من وجوههم شوت و وجههم پس چون نزدیک می آید از رویهای ایشان بریان می سازد رویهای ایشان را فاذا
و غلت بطونهم قطعت مانی بطونهم پس چون می در آید شکمهای ایشان را پاره پاره می کند چیزی را که در شکمهای ایشان است
فیقولون ادعوا اخرته جهنم پس می گویند دوزخیان دعا کنید ای خازنان دوزخ و نگاهبان آن و بخوابید از پروردگار
مقالی که سبک گرداند از نایک روزی عذاب را فقولون پس می گویند خازنان دوزخ الم ملک تا یکم سلیم بالبینات
آیا نبود که می آمدند شمار این غیر از نایک معجزات و دلائل روشن قالوا بلی می گویند دوزخیان آری آمدید غیر از این معجزات و لیکن
ما که شدیم و ایمان نیاوردیم قالوا بگویند خازنان فاودعوا دعا کنید ما امید اجابت نیست زیرا که و ما دعا الکافرین الا
ضلال نیست دعای کافران مگر دیگر ای دوزخیان کاری دلی فاندگی قال گفت آنحضرت فقولون پس می گویند دوزخیان
بیکدیگر بای گویند ملائکه ایشان ادعوا ملائکه انما ملک را که دوزخ حواله است فقولون پس می گویند یا مالک لیتقص
علینا ربک ای مالک باید که میراند ما را پروردگار تو قال گفت آنحضرت فقولون پس جواب می دهد یا مالک
ایمان ما که بدین که شد ازنگ کنند گانید و دوزخ و بر آمدن تبتید از ان قال الا تشک گفت آنش که راوی این حدیث
است نیست ان من دعا لکم و اجابة مالک ایام لیت مام خبر داده شدم من که میان خواندن ایشان مالک را و

جواب دادند مالک ایشان را انبر رسال و تا انبر رسال منتظر جواب مالک می باشند و عذاب می کشند قال گفت محضرت
فیقولون پس می گویند ادعوا بحکم بخوانید پروردگار خود را و بخوانید از وی نجات خود را خلاصه خیرین را بگم زیرا که نیست هیچ
یکی بهتر من شمارا از پروردگار شما فیقولون ربنا علیک علینا شقوتنا پس می گویند ای پروردگار ما غلبه کرد بر بانیختی ما و کتافوا
ضالین و بودیم ما قوم گمراه ربنا اخر جنانما ای پروردگار ما بیرون آر ما را از آتش فان هدانا فانما ظالمون پس اگر باز
برگردیم ما بکفر پس ما ظالم کشفندگان ایم بر نفس خود قال گفت آنحضرت عجیبم خسور اینها پس جواب می دهید پروردگار تعالی
ایشان را و در تشوید و پرگردید در آتش چنانکه گمان روند و اسل خسار اندن سک و گشتن اوست از پیش و لا تمکون
و نحن مگویند و هیچ نگوئید مراد دفع عذاب از خود که برگزآن دور شدنی نیست قال گفت فخذ ذلک یسوسن کل خیر پس نو
آن نوسید می شود از هر یکی خزنه را خوانند سود نشکند و از مالک درخواست نمودند که بمیراند ایشان را پروردگار تعالی
فأله نکرد و بدرگاه حق تعالی تضرع و زاری و اعتذار نمودند و تعجب یافتند و دیگر کار روند و پیش که نالند و عند ذلک با فزون
فی الزفر و نزد آن بنیاد می کنند و زنا له و فریاد ز فریاد اول فریاد خیر را گویند چنانکه شفیق آواز آخر آنرا و المسرة و الویل و در
دریغ خوردن و آه و ویلا کردن قال گفت عبد الله بن عبد الرحمن که یکی از رواة این حدیث است و الناس لا یقولون
بهذا الحدیث و مردم رفع نمی کنند این حدیث را و منی رسانند محضرت بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و موقوف می آید را نذر
ابی الدرداء و قول او را می دارند و لابد این حدیث مرفوع است خواه بصریح بحضرت برسانند یا برسانند چه این خبر ما
قیامت و گفت و گوی و در خیال خبر جمیع از حضرت نتوان دانست رواه الترمذی ۱۰۰ و حسن النعمان بن بشیر رضی الله
عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قول انزل تکلم النار انزل تکلم النار فمؤثر ما نیدم شمارا از آتش و در رخ
ترسانیدم شمارا از آتش و در رخ نعمان بن بشیر می گوید ما ذال یقولها پس متصل می گفت آنحضرت این کلام را و بلند می کرد
آواز را و می جنبید آنحضرت حتی لوکان فی مقامی هذا تا آنکه اگر می بود آنحضرت در اینجا که من سمع اهل السوق می شنیدند آنرا
مردم که در بازار نشسته اند و حتی سقطت خمیصته کانت علیه عند جللیه و تا آنکه افتاد و کلیم سیاه علم وار که بود بر بدن آنحضرت
نزد پایهای او رواه الدارمی ۱۶۰ و عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لو ان
رصاصه مثل هذه اگر یافته شود از زیر پا ره مثل این و شارب الی مثل الحجة و اشارت کرد آنحضرت برای بیان کردن
اشارت نه به بسوی مانند مجله بدویم منمومه یعنی کله سر و قدح چوبین یعنی اگر از زبیدی دور مقدار کله که زمین و گدازست
و دور و این هر دو صفت بسبب سرعت و حرکت و شدت سقوط و بهبوط است ارسلت من السماء الی الارض و استأذ
نشد و انداخته شود از آسمان بسوی زمین و بی سیره و خمسانه شسته و حال آنکه مسافت میان آسمان و زمین مسافت
سیر و فاصد سال است لعلفت الارض قبل البلیل هر آنکه می رسد آن رصاصه زمین را پیش از شب یعنی در اندک مدت
و لو انما ارسلت من راس السلسلة و اگر تابست و آنکه آن رصاصه فرستاده شود از سر زنجیری که درازی او نهاد و اگر است

و در آورده می شود و در آن کافر سارت اربعین خریفا علی و التمار هر آنه سیر می کنند آن رصاعه چهل سال شب و روز می کند زو
چهل سال قبل ان تبلیغ رصاعه پیش از آن که بد آن رصاعه پنج سلسله و پایان اور او قمر یا بیدنگ اور اشک را و میست
که رصاعه گفت یا قمر یا بیدنگ عبارت همین است که ضمیر رصاعه یا قمر یا بیدنگ سلسله باشد و احتمال دارد که چنین بود زیرا که
دو زخیان که در سلسله اند و در دوزخند و بر وجه اول مشکل می شود که سلسله که همه هفتاد و گز باشد اینقدر مسافت و رومی از
کجا باشد و جواب آن می گویند که مراد هفتاد و عدد مخصوص نیست بلکه کثرت و سیالانه است مگر آنکه گفته شود که قریب آن
جهان را قیاس بزم این جهان نتوان کرد و چنانکه واقع شده است که قریب مثل احد است و نیز هر گاه که چشمه آمار آن
عظم باشد که در احاطه است آن سلسله که در کردن و پای آنها بنید از نه قیاس می توان کرد که چه مقدار باشد و با وجود
آن پوشیده مانده که عود ضمیر به جنم افرو اولی است از حیثیت منی رواد اله تزی + ۱۰۰ و محسن ابی برده بضم با سکون را
پسر ابو موسی شمری است تابعی نفعه قاضی کوفه نام او عارت و بعضی گفته اند عامر و بعضی گفته اند اسم او کنیت اوست روایت
می کنند از پدر خود و از علی وزیر بود از بنو امیاء و توفی سنه اربع و مائه + ۱۰۰ عن ابیه ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ان منی
جنم لواء یا یقال له بهب بدستی که در دوزخ و اوست که گفته می شود مراد از بهب بر وزن جعفر قههب به منی تیز و
شتاب است از جهت شتابی وقوع تخریب گناه کاران و تیزی بانه زدن آتش و رومی لیکنه کل جبار سکونت
می کند و رومی بهر تکیه زور کننده رواد اله ارمی + ۵۴۰ الفصل الثالث + عن ابن عمر رضی الله عنهما عن النبی صلی
الله علیه و آله و سلم قال لعظم اهل النار فی النار بزرگ و بی اندام می شوند و زخیان در میان دوزخ حتی ان بین حمة اذن
احد هم ملی عاتقه تا آنکه میان حرمه گوش یکی از ایشان تا دوش وی مسیره سجمانه عام مسافت سیر بمقدار سه راه است
و ان غلط مبلده سجمون ذرا غا و بد رستی که سبتری پوست وی هفتاد و گز است و ان منزه مثل احد و بد رستی که دند ان و
مانند که احد است + ۶۰ و محسن عبد الله بن الحارث بن خربنج معجم سکون را و همزه و در بعضی شریح مصلح معجم و تشدید
زای تصحیح کرده اند صحابی است حاضر شد فتح مصر را و ساکن شد در آن و آخر کسی است که باقی مانده در مصر از صحابه قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان فی النار حیات کاشثال الخبیث بضم موحده بد رستی که در آتش دوزخ ما را مانند مانند
بختی یعنی شتران قوی تسع احد من التسعة می گردی یکی از ان ما را ان یکبار گزیدن نجد جموتها اربعین خریفا پس می یا بد
دو زخی می خفتی در دوزخ چهل سال و جموعه فتح مصر را و سکون نیم شدت الم و لان فی النار عارب و بد رستی که در آتش کثرت و مهاست
کاشثال البغال المکوفه مانند اسرای پالان کرده تسع احد من التسعة معجمه موتها اربعین خریفا و اما روایت کرد این
هر دو حدیث را احمد + ۲۰ و محسن الحسن قال حدثنا ابو بره عن ابی صلی الله علیه و آله و سلم قال تسع و القم فوز ان کور ان
فی النار یوم لقیمه افتاب و ما یتاب و فو نیز پیچیده شده و انداخته شده و در آتش دوزخ روز قیامت فو نیز پیچیده شده
پاره از پیر فقال الحسن و ما و نجایس گفت حسن و حبیت گناه افتاب و ما یتاب فقال پس گفت ابو بره احد ننگ

عن رسول الله خبری دهم ترا ازین خبر اصلی الله علیه وآله وسلم منی و تو در برابر سوال می کنی گو یا که صد و سوال از حسن بطریق استبعاد
 و استغریب بود و گفت الحسن رواه البیهقی فی کتاب البعث و النشور ۴۰ و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول الله صلی الله
 علیہ وآلہ وسلم لا یصل النار الا شقی بنی و ساء یزۃ اتش ووزخ را اگر بخت قیل گفته شد و پرسیده شد یا رسول الله و من اتقی کسیت
 بخت قال من لم یمل شد بعاته و لم یرک البصیۃ فرمود کسی که نکند برای خدا اطاعت را و ترک نکند برای خدا گناه را
 رواه ابن ماجہ ۴۰ + باب خلق الجنة و النار + و پرسید اگر دن بهشت و دوزخ و بیان احادیثی که دلالت دارد بر وجود
 آن الآن بیش از روز قیامت بر خلاف آنکه بعضی متبعه گویند که جنت و نار هنوز پیدا نشده اند و روز قیامت پیدا
 خواهند شد ۴۰ + الفصل الاول + عن ابی ہریرۃ قال قال رسول الله صلی الله علیہ وآلہ وسلم تحتاج الجنة و النار
 مکالمات و حکایت کردند با یکدیگر بهشت و دوزخ یا اطهار نوعی از شکایت از حال خود که چرا چنینی شد و لهذا جواب داد
 ایشان از حضرت رب العزۃ کہ ان یقتضی شئیت و اختیار من است یکی را محل و مظهر لطف و رحمت ساختم و دیگری را
 محل و مکان قهر و غضب فقالت النار پس گفت دوزخ او ثرت بالتمکیر من و التمجیر من اختیار کرده شده ام من بر
 شکبران و گردن کشان و قالت الجنة فمالی لا یدخلنی الاضعفاء و الناس و گفت بهشت چه شد مرا کہ در بنی آیند و من بکرمی
 و سکینان از مردم و قتلهم و افتادگان از چشم مردم و سقط بفتحین متاع روی و ناکار آمدنی را گویند و این باعتبار اکثر و غلبت
 و الا انبیا و رسل و ملوک و علمائهم داخل آن باشند و یا مرد از اضعفاء اهل خضوع شد و تواضع کنندگان برای خلق و خوار دارندگان
 نفس و ساقط از نظر اعتبار نزد خود دارند و غرتم کسین معجمه و تشدید را و در بنی آیند مرا که گولان و فریب خورندگان و ساده
 دلان چنانکہ واقع شده است اکثر اهل الجنة البذلۃ قال الله تعالی الجنة گفت خدای تعالی مرا بهشت را امانت ساخته
 نیستی تو مگر مظهر رحمت من و محل آن ارحم بک من شأن من عبادی رحمت می کنم تو کسی را کہ می خواهم از بنندگان من
 و قال للنار امانت خدای گفت خدای تعالی مرا تنش ووزخ را نیستی تو مگر محل و جای عذاب من اعد بک من شأن
 من عبادی عذاب می کنم تو کسی را کہ می خواهم از بنندگان من و کل واحدۃ تنکال لهما و مرہرہ کی را از شما چری دوست یعنی
 ہر کی بر می گردانم بمردم فاما النار فلا تمیل اما اتش دوزخ پر پی شود حتی یفزع الله علیہ تا آنکہ می بندد خدای تعالی پای خود را بقول
 قط قط فافتح قاف و سکون حامی گوید اتش دوزخ پس پس پس بار و اطلاق برعلی بر حضرت حق سبحانہ از تشابهات است
 چنانکہ بروین و وجه و حکم تشابهات کہ در قرآن مجید و حدیث آمده است کہ افتقاد کنند کہ انچه مرا دوست به ان حق است و در کیفیت
 آن یقینند مذہب اسلم نیست و بعضی آنرا تاویل کنند با نچہ مناسب ذوات اقدس است تا ما بچشم تشبیہ نگردد و فضا لک مثل پس در باب
 و در انوقت پری شود و خدای بعضی اہل بعضی گدازد و گدازد و می شود بعضی از خدای اتش بسوی بعضی یعنی تنگ کرده
 می شود و فراہمی آید فلا یفعل الله من خلق احد پس ستم نمی کند الله تعالی از خلق خود هیچ کی را کہ گناه ناکرده کسی را و دوزخ
 در آرد و جامع را پیدا کند کہ دوزخ را با ایشان پر گرداند و مرد و عظیم از نوعی صورت است و الا اگر بی گناه ہم در آرد

حقیقت ظلم نباشد چه هر که تصرف در ملک خود کند نظم نبود اما وی تعالی بصورت نیز ظلم نکند و اما الجنة فان الله یبذل لها خلقا و اما
بهشت پس بدستی که خدای تعالی پیدای کند بر کسی خلقی جدید را که بی سابقه عمل ایشان را به بهشت درآورد و فضل و رحمت او
که بی گناه بدوزخ نبرد و بی طاعت به بهشت درآورد متفق علیہ ۲۰ و عن انس رضی الله عنه عن ابنی صلی الله علیه و آله
وسلم قال لا تزال جنم یلقی فیها همیشه است و دوزخ باین صفت که انداخته می شوند در وی یعنی جن و انس و تقول بل من فریه
ومی گوید دوزخ آیا است هیچ زیادتی یعنی پر نمی شود و پس نه کند از طلب زیاده حتی یضع رب الغرة فیها قد متا آنکه می بند
حق تعالی که خداوند عزت و قدر و غلبه است در وی قدم خود را نیز وی بعضی اهل بیعت پس که دی آید و نقبض می گردد و بعضی
اجزای دوزخ بسوی بعضی و تنگ می گردد و تقول قسط پس می گوید پس بس بفرنگ و کرک سوگند بفرست تو و کرکم تو
که پر شد هم ولا یرال فی الجنة فضل و همیشه است و بهشت وسعت و زیادتی حتی نبشی الله لها خلقا تا آنکه پیدای کند خدای
تعالی برای بهشت خلق را فیکسکم فضل الجنة پس اگر کسی گرداند آن خلق را در زیادتی و وسعت بهشت متفق علیہ و ذکر
حدیث انس و ذکر کرده شد حدیث انس که در اول او این کلمه است که صفت الجنة بالمکاره فی کتاب الرقاق + الفصل
الثانی یعن ابی هريرة رضی الله عنه عن ابنی صلی الله علیه و آله وسلم قال لما خلق الله الجنة قال لجرئیل چون پیداکرد خدای
تعالی بهشت را گفت جرئیل را از مذهب فانظر الیهما بر پس نظر کن بسوی بهشت که چه جمیل و لطیف آفریده ام آنرا
قد مذهب فانظر الیهما پس رفت جرئیل پس نظر کرد بسوی بهشت و ای ما اعد الله لاهلها فیها و نظر کرد بسوی چیزی که آماده
کرده است خدای تعالی در بهشتیان را در آن ثم جاء جرئیل پسر آید جرئیل در حضرت حق فقال ای رب پس گفت جرئیل
ای پروردگار من و غریبک لا یسمع بها احد بفرست تو سوگند نمی شنود صفات بهشت را هیچ کی الا و علما مگر آنکه در آید اورا این
طمع می کند در در آمدن از محبت حسن و بخت و می مقصود بیان کمال خوبی و لطافت بهشت است چنانکه هر کس آنرا خواهد
که در آید تمضمضا بالمکاره پسر کرد و کرد الله تعالی بهشت را به مکر و بات طبیعت و شاق امر و منی و محیط گردانید آنرا به بهشت
تا هر که درین مکاره و شاق نه در آید به بهشت نرسد ثم قال یا جرئیل از مذهب فانظر الیهما پسر گفت حق تعالی ای جرئیل برود
پس نگاه کن بسوی بهشت یا مکاره که مخوف بدان شده قد مذهب فانظر الیهما پس رفت جرئیل پس نگاه کرد و بدان ثم جاء
پسر آمد فقال پس گفت ای رب و غریبک لقد خشیت ان لا یعلما احد ای پروردگار من سوگند بفرست تو تحقیق ترسیدم
من که در نیاید بهشت را هیچ کی مقصود بیان شدت کالیف شرعی و صعوبت وصول به جنت است قال گفت
آنحضرت فلما خلق الله النار پس هرگاه که پیداکرد خدای تعالی آتش دوزخ را قال گفت خدای تعالی یا جرئیل
از مذهب فانظر الیهما ای جرئیل برود پس نظر کن بسوی آتش که چه قطع و شتیغ آفریده ام قال قد مذهب فانظر الیهما
گفت آنحضرت پس رفت جرئیل پس نظر کرد بسوی آتش ثم جاء پسر آید جرئیل فقال ای رب و غریبک لا یسمع بها
احد فید علما پس گفت جرئیل ای پروردگار من سوگند بفرست و جلال تو نمی شنود صفات آتش دوزخ را هیچ کی

پس خواهد که در آید یعنی بنایت طغی و صیب آفریده که شما با شهوات پس گرد و محاط گردانید از ارضی تنالی شهوات
 نفس و خواسته های طبیعت از ذنوب و معاصی ثم قال پس گفت یا جبرئیل اذهب فانظر الیهما ای جبرئیل برو پس
 نظر کن بسوی آنها قال گفت آنحضرت خدای عز و جل نظر الیهما پس رفت جبرئیل پس نظر کرد بسوی آنها پس یا بسوی
 شهوات فقال پس گفت جبرئیل ای رب و عزتک انقدر خشیت ای پروردگار من سوگند فیرت تو به تحقیق ترسیدم
 گمان لایستی احد الا و علما باقی نمی ماند هیچ کی که آنکه در آید و فرخ را یعنی این شهوات و معاصی بجدی شیرین است که هیچ
 یکی از این نفس طبیعت مانند که میل بدلان نکند و بسبب آن بد و زخ ندر آید و رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی
 + الفصل الثالث + عن انس بن مالک عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صلى لنا يوما الصلوة
 روايت است از انس که آنحضرت گذارد روزی برای ما نماز را یعنی امامت که عاقلتم رقی المنبر پیر بر آمد منبر را فاستاجیده
 قبل قبله مسجد پس اشارت کرد و دست مبارک خود بجانب قبله فجاء فقال قد اريت الا ان پس فرمود و تحقیق نموده شد
 مرا اکنون نه صلیت کلم الصلوة از آن باز که که از دم برای شما نماز را الجنة و لنا ربشت و دوزخ را شعلین نه قبل نه الهیاء
 تمثیل کرده و صورت بسته در جانب پیش این دیوار و قبل کسوفات و فتح با و فم هر دو روایت است و فم قات و سکون
 یا نیز آمده همه به معنی مقابل غم از کالیوم فی الجنة و الشیر پس ندیدم هیچ چیزی را از منس و دیدنهایمانند آنچه دیدم امر و دوزخیکه
 و بدی معنی بهشت را اینکه از همه دیدنهایمانند و دوزخ را بدتر از همه دیدنهایمانند و الهیاء را انجامی گویند که بهشت و
 دوزخ با آن طول و عرض چگونه مثل و تصور گردد و دیواری و جواب می گویند چنانکه مثل می گردد باغی یا سرای و سیخ
 و رعایت و صحت در آن نه و آب و مثل شئی لازم نیست که مثل او باشد در طول و عرض و نیز از حدیث لازم نمی آید که بهشت
 و دوزخ مثل در دیوار کرده و دوری نموده بلکه می فرماید که مثل کرد در جانب دیوار و مقابل دیوار پس تواند که نمودن
 مثال و می در آن بود و در مثال و رعای دیگر و عالمی دیگر باشد و در بعضی احادیث آمده که رایت الجنة و النار فی عرض
 نه الا طو دیدم بهشت و دوزخ را در عرض این دیوار و عرض فم عین و سکون را به معنی ناخیه و جانب و اینجا نیز این کمال
 آورده در جواب گفته اند و نیز گفته اند که مراد آن نیست که بهشت و دوزخ در جانب آن دیوار بودند بلکه مراد آنست
 که دیدم آنها را در عالی که من در آنجا نبوده ام و علی هذا فلا اشکال و الله اعلم بحقیقه الحال + ۳۹ + باب
 بدو اخلق و ذکر الانبیاء علیهم الصلوة و السلام + در آغاز آفرینش و ذکر پیغمبران که آغاز امر دین است
 و نظام امور عالم و صلاح آن بایشان است و آغاز آفرینش نوع انسان با دم علیه السلام است بدانکه اهل طایفه
 موس نیز هم بر آنند که عالم حادث است یعنی از عدم بوجود آمده به معنی آنکه هیچ چیز نبود و خبرند پس از آن پدید آمد
 و بی سمانه عالم را و محمد درین باب خبر خبر صادق است که فرمود و کان الله و لم یکن معنی پس پدید آمد و لوح و قلم
 و نوشت کتابی را پیش از آنکه پدید آید خلق را بعد از آن پدید آمد و عرض و کرسی و اسما منها و زمینها و فرشتها و جن

و انش چنانکه در احادیث آمده و اتفاق کرده اند که جسام حادث اند بر ذات خود و صفات خود پس بعضی بر آنند که اول مخلوق از جسام آبست زیرا که وی قابل ست تمام صور را چه آب چون لطیف گردد و هو شود و از غلاصه آن آتش پیدا آمد و از دغان آن آسمان منکون شد و اطلاق دغان بر آسمان در قرآن مجید آمده است و این قول نسبت کرده شده است به بعض حکما که نام او تاسطی ولیکن گفته اند که وی این قول را از شکاکات نبوت گرفته است و در سفر اول تورات آمده است که الله تعالی پیدا کرد و جوهری پس نظر کرد در وی نظرسیت و جلال پس بگردخت اخبرای وی و آب گشت و از وی سجا رے برخواست مانند و دو پس پیدا کرد و از وی آسمانها پس ظاهر گشت بر وی آب گشت و پیدا کرد و از وی زمین پدید آمد و در زمین کوه ها را و مردم را درین باب اقوال مختلف است و این امور مقبل و قیاس و در نتوان یافت الا بوجی آسمانی یا باستنباط و فهم از آنچه دارد و شده بان وحی و الله اعلم بحقائق الامور ۲۶ + الفصل الاول + عن عمران بن حصین یضم ما فتحه الله علیه صحابی مشهور است که سی سال بر بستر بیماری افتاده بود و ملائکه رحمت الهیه می کردند ملائکه بروی سلام می کردند و آورده اند که یکبار رواج کرد و از ویدین ملائکه محجوب گشت قال انی کنت عند رسول الله کففت برستی من بودم نزد پیغمبر خدا اصلی الله علیه و الله وسلم از جواره قوم من بنی تمیم ناگاه آمد آنحضرت را اگر دوی از بنی تمیم فقال اقبلوا البشری یا بنی تمیم پس گفت آنحضرت بپذیرید خبر خوش را ای پسران تمیم یعنی قبول کنید وی را و ایمان آرید و عمل در آرید چیزی را که موجب بشارت به جنت و فوز سعادت دارین است به تعلیم احکام و عقائد آن و چون اکثر مضطرب بودند و مطمح نظر بهمت ایشان دنیا و متاع آن بود لغو و باطل من ذلک قالوا گفتند بشرتنا فاعطنا بشارت وادی ما را بدین پس چیزی برده یعنی بشارت شنیده گفتیم و بپذیرفتیم تو چیزی برده از دنیا که ما را می باید فدخل یاس من اهل الیمین پس در آمدند مردم از اهل یمن فقال پس گفت آنحضرت اقبلوا البشری یا اهل الیمین اذ لم یقبلوا بنو تمیم قبول کنسید بشارت را ای اهل یمن چون قبول نکردند بنو تمیم قالوا گفتند اهل یمن قبلنا قبول کردیم ما بطنناک لتفتت فی الدین آدمیم ما را تا نادان شود شویم در دین و لعن لک عن اول هذا الامر و آدمیم تا پرسیم ترا از رحمت این کار یعنی از فریشت ما کان له چه بود قال کان الله و لم یکن قبله گفت آنحضرت بود خدا و نبود پیش از وی چیزی بلکه هر چه شد بعد از وی شد و کان عرشه علی الماء و بود عرش خدا ای تعالی بر آب ثم خلق السموات و الارض پدید آمد و خدا ای تعالی آسمانها را و زمین را از نیجا معلوم می شود که عرش و آب پیش از آسمان و زمین پیدا شده اند و بودن عرش بر آب باین معنی است که مائلی در میان ایشان بودند آنکه عرش بر روی آب بود و در باب آب و دیا نیست بلکه آبی دیگر زیر عرش و ذکر این در اول کتاب در باب الایمان بالقدر گذشته است و کتب فی الذکر کثرت خلقت و بی تعالی با ایجاد و عود یا امر کرد ملائکه را بنویشتن در لوح محفوظ و خبر را و طاعت بر آنست که این نوشتن پیش از پیدا کردن عرش باشد عمران بن حصین می گوید قم اتانی رجل فقال یا عمران ادرک ناکک فقد ذهبت پسر آمد مرا مردی و گفت ای عمران در باب شتر ماده خود را که تحقیق رفته است و گر بخینه است می گوید فاطلقت اهلها پس بر آمدم مطلب ناقه

وایم الله وخبذ اسو کنگر بلکه و کنگر بالودوت استنا قد هبت ولم اقم بر الحنة دوست می دارم که ناله می رفت و من بر می خاستم
 عمر ان ناله را بر من در بسته بجزرت رسول در آمده بود ناگاه ناله گریخت پس شخصی آمد و خبر کرد که ناله تو گریخته است دریا
 پس بر خاست و می رفتی الله و نه حکم ضرورت و پشیمان شد که چرا بر خاستم و از فواید صحبت شریف آنحضرت و حقائق و علوم
 که در آنجا یاد گری می شد محروم شدم رواه البخاری ۳۰۰ و عن عمر رضی الله عنه قال قام فینا رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم مقاما گفت امیر المؤمنین عمر که ایستاد در میان ما از جهت ما و عظمت ما آنحضرت ایستاد و بیاد مقام ایستاد و
 یعنی خطبه خواند و خبر ناعن بداء الخلق پس خبر داد ما را از آغاز آفرینش حتی دخل اهل الجنة منازلهم و اهل النار منازلهم تا آخر
 روز قیامت که در آیند بهشتیان بهشت را و دوزخیان دوزخ را یعنی احوال سید و معاد از اول تا آخر همه را میان کرد
 حفظ فلک من خطبه یاد دارد آنرا کسی که یاد گرفت و بعد از یاد گرفتن فراموش نکرد و دینی من نسیمه و یاد ندارد که یاد نگرفت
 و بعد از آن فراموش کرد و حاصل منی آنکه بعضی یاد دارند و بعضی فراموش کردند رواه البخاری ۳۰۰ و عن
 ابی برة قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بقول می گفت ان الله كتب کتابا
 قبل ان یخلق السموات و الارض ان رحمتی سبقت غضبی بدستی که خدا می توانی نوشت کتابی را پیش از آن که پیدا
 کند آسمان ها را و زمین را این نشود که مهربانی من پیشی کرده است خشم مرا نهو مکتوب عنده فوق العرش پس این کتاب
 با این قول نوشته شده است و نزد اوست بالای عرش و منی سبقت رحمت کثرت ظهور آثار رحمت و شیع و تحول
 آن تمامه مخلوقات نسبت بفضی که خبر گاه گاهی در مواد مخصوص نباشد چنانکه در قرآن مجید می فرماید که ان خدا بی
 اصیب به من بشاء و رحمتی و سعت کل شیء فرمود بدستی عذاب من می رسد آنرا کسی را که می خواهم و رحمت من در گزینش
 هر چیز را اتفاق علیه ۳۰۰ و عن عائشة عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خلقت الملائكة من نور و اکر و هنده اند
 فرشتگان از نور فی القاموس نور و شنائی یا شعلات و مراد اینجا جوهر یعنی تحقیق معنی نور از آنچه در تفسیر کریمه الله نور
 السموات و الارض گفته اند باید جست و امام غزالی در کتاب مشکات الانوار استقصاء آن کرده و مانیر در رساله
 بعد از آن ترجمه کرده و چیز نابر آن فروده ایم و خلق الجان پیدا کرده شده است جان که یعنی جن است یا پد رعیان
 چنانکه آدم را شرب است من ماچ من نار از زبانه آتش آمیخته بدو و کذافی الهنا یت و مانیر در اصل لغت به معنی مضطرب
 و مضطرب است و بیاضی وی گفته مارچ صافات از دوزخ و من نار میان اوست موافق آنچه در صحاح و قاموس می گوید مارچ
 من نار آتش بی دوزخ و مانیر بیاضی گفته است مراد بنور جوهر یعنی صفت و آتش نیز هم چنین است خبر آنکه روشنائی
 می نکرد و آمیخته بر جان است و چون مذهب و مصفا شود و محض نور ماند و چون پس رود و عود بحالت اصلی نماید نود او
 منطی گردد و دوزخان صرف ماند یعنی فرق میان فرشته و جن این است و خلق آدم معاد صفت لکم پیدا کرده شده است آدم
 از آنچه بیان کرده شده است برای شما در قرآن مجید یعنی از خاک گل رواه سلم ۳۰۰ و عن انس ان رسول الله

معتدل باشد و آن نادر الوقوع بلکه معدوم الوجود است صاحب مقام عالی شاه ابوالمعالی باین ضعیف در نصیحت باقتدار
از خوانندین مردم بچنانس می فرمود که اگر مردم تشویش دهند و طبلند سخن ابوالمعالی غلیل الرحمن درین باب کافی است
که کافیست و این بیت از خود نیا فرمود و اگر ترا تاجا شای عید خود طبلند و غلیل و ارجوابی گوی که بیمارم قوله دوم قول او است
بل غلیل کبیریم چون وی علیه السلام غائبان ایشان بتان ایشان رنگست پرسیدند که تو کردی این کاره انجذابان مای ابراهیم
فرمود بلکه این بت که کلمان است میان ایشان وی کرد این نیز صادق نیست ولیکن تاویل وی نیست که باعث برکت کلمت
مر این بت کلمان شد که نیز و قطع وی مراد غصب و تشویش آورد و با توفیق است تا آنکه کسی که قادر نیست بر دفع ضرر نفس خود
لا ائق نیست که او را سپر شند و قال و گفت آنحضرت بنیاهو ذات یوم و ساره این بیان صدر کرد که ثانی است از ابراهیم
که میگوید در آشنای آنکه ابراهیم و ساره بنحیف را که زوجه وی بود در بجزرتی که ابراهیم کرده بود شبام می نشاند اذاتی س
جبار من الطیبره ناگاه آمد ابراهیم پاره و گذشت بر تشکیب از تشکیب آن که نام وی صادق ابن صادق و او از قبطیان بود
حقیل که ان هبنا رجلا معه امره گفته شد مر آن جبار را یعنی خبر رسانیدند بوی که در نیجا مردی آمده است که بادی زنی است من
حسن الناس از بهترین مردم در حسن و جمال فارسل الیه پس کس فرستاد آن جبار بسوی ابراهیم فساله عنما پس پرسید
آن کس ابراهیم را از حال ساره من ندان که کیست این زن که باست قال آغی گفت ابراهیم که این خواهر نیست این
بغایر دروغ است که ابراهیم گفت و توجیه و تاویل این بیاید فاتی ساره پس آمد ابراهیم ساره را و تعلیم کرد او را حیل و در
استخلاص وی از شر آن جبار فقال لها پس گفت ساره ان هذا الجبار ان یعلم انک امراتی فلبستی علیک بدرستی
که این جبار اگر بداند که تو زن منی غلبه می کند مرا بر تو و ترا از من می ستاند فان ساک فاجبره انک آغی پس اگر برسد ترا پس
خبر ده تو او را که تو خواهر منی فی الاسلام در دین سلمانی یعنی نیست کن اخوت اسلام را و این راست است زیرا که لیس علی وجه
الارض مؤمن غیر من غیر نیست بر روی زمین هیچ مسلمانی چنین و خبر تو دین بیان واقع است که در آن وقت هیچ کس دیگر
بوی ایمان نیاورده بود و ساره بنبت عم ابراهیم بود و این توجیهی دیگرست بر ای صدق خدا آغی و شاید که اقتضای ابراهیم
بر اخوت اسلام از جهت شرف و اصالت این نسبت است وی گویند که چرا ابراهیم گفت که این زوجه من است و عالی آنکه
زن را از دست مردوی کم می ستانند و نیز ظالم چه پاک دارد زن باشد یا خواهری گیر و جوایش آنکه عادت آن ظالم بر آن
رفته بود که زن می گرفت نه خواهر را و نیز وی بخوبی بود و در دین محوس اگر خواهر بود بر او شش احق و اولی است بوس
از غیر وی پس خواست ابراهیم که جنگ در زند بن آن ظالم با وجود آن وی رعایت دین خود نکرد و قصد کرد گرفتن
وی و ازینجا اعتراض می کنند که دین محوس از زن و اخوت آمده است و وی خود متاخر است اندر ابراهیم و جواب می گویند
که دین محوس قدیم است ولیکن نزد او شش آمد و در افتلی چیز بیان بر بست و زیاده کرد و فارسل لیها پس فرستاد و آن جبار
کسی را بسوی ساره و طبلید او را فاتی بهای پس آورده شده ساره نزد وی قام ابراهیم بیلی الیه ایستاد ابراهیم تا نماز

کند و مضامین کند بر پروردگار خود در وی بد و آرد تا ازین در مضامین یا بد و عوارض و احوال درگاه است که چون باند و
در ما خنده نماز و روزه و عبادت شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز همچنین بود و فلما دخلت علیه و سب یقینا و لها
سیده پس وقتی که در آمد ساره بر جبار خواست که دست اندازد در وی و بگیرد و فاخته حفظ مجهول پس گرفته شد آن جبار
یعنی بازو شده شد بقدرت الهی از نگاهداشتن ساره یا گرفته شد بگناه و دس و عتاب کرده شد بر آن یا بهوش
گردانیده شد و بهر معنی تفسیر کرده اند این لفظ را و در روایتی اخذ تشدید از ناخیز تیر آه است یعنی گرفته شدن
دل شخصی با فسون یا سحر چنانکه کاهن و عاقر گردد و فاخته بضم فاء و نون سحر را گویند و وی فاخته را بیت کرده شد بجای
فاخته فاخته بضم فین معجه تشدید طاعت بر بنای مجهول یعنی خنده کرده شد و گرفته شد ساره نفس بر وی تا آنکه شنیده شد از مطلق
وی آواز چنانکه در خواب کسی آوازی کند که از غبطه گویند حتی کف بر جبهه تا آنکه حرکت کرد و بسایه پای خود یعنی پادشاه از زمین میزد
و می کشید چنانکه کسی را حرمی کنند یا جنی گیرد و نقال ادعی الله لی پس گفت جبار یعنی براه دعا کن خدای ابرای من تا خلاص
گردانم از این بلا و لا افرک و زیان نمی رسانم ترا و منی گیرم ترا فدعت الله پس دعا کرد و ساره خدای تعالی را اطلاق پس رها
کرده شد آن جبار از بند این بلا و تمام شد و لها التانیة پیروست اندازی کرد و گرفت ساره را حرکت و دم فاخته شکمها پس گرفته
شد مانند گرفتن نخست او شده بلکه سخت تر از آن فقال ادعی الله لی و لا افرک فدعت الله فاطم فدا بعض محبت پس
خود اند آن جبار بعضی از پرده داران سرای خود را محبت فحیات جمع حاجب چنانکه طلبه و طالب فقال انک لم تاتنی بانسان پس
گفت بدرستی تو نیاوردی نزد من آدمی را انما اتیتی بشیطان نیاوردی تو مگر شیطان را شیطان نام هر کس که متمر دست
جن باشد یا انس که انی القاموس و طبیعی گفته مراد اینجاست و این قوم از جن بسیار می رسیدند فاخته مهاجر پس
خدمت کارگردانید برای ساره با جبر و بفتح جیم معنی واهی تشدید که نام او با جبر بودی گویند نام مادر سمیل است علیه السلام و پرتیم
از ساره فرزندی نمی شد پس ساره با جبر را بر ایهیم تشدید و گفت امید است که ترا از وی فرزندی شود پس سمیل شد و بر ایهیم
در آن تاریخ صد ساله بود و در آخر ساره نیز اسحاق علیه السلام شد فاخته و هو قائم یصلی پس آمد ساره نزد ابراهیم و
حال آنکه ابراهیم ایستاده نمازی کرد و ناو با سید هم نفتح میم و سکون با و فتح تحتانی پس شارت کرد و بدست خود که چه حال
داری و چه شد قالت بد الله کید الکافری خیره گفت ساره باز گردانیده خدای تعالی بد گالی آن کافر او پیش سینه
دی یعنی بد اندیشی وی ایوی بازگشت و با من سرایت نکرد و زبانی رسید و اخدم با جبر و فادام گردانیده است با جبر اقال
ابو پیره ملک اکرم پاشی مادر السامرا گفت ابو پیره آن با جبر مادر خواست ای سپهران آب آسمان این خطاب پسران
سمیل است علیه السلام و با السامرا تمیز کرد از جهت طهارت ایشان و آب آسمان مثل است در طهارت چنانکه گویند
غلمان از آب آسمان پاکتر است و بعضی گویند شارت کرد بان بیرون آوردن چشمهای زفرم بقرب سمیل و آن شب
است از آسمان قدس و طهارت بر آمده و بر بعضی که فذمین پیدا می شود مصالحی است از آسمان می نرسد و بعضی

گفته اند که این خطاب بانصرت حضرت است زیرا که ایشان اولاد عامر بن حارثه از وی اند و وی ملقب با اسماء بود زیرا که قوم وی طلب باران می کردند و بوی و بعضی گفته اند مردی است همه و نام کرد ایشان را بدان زیرا که ایشان پیروی می کنند باران را و عیشت می کنند در هر جا که باران است و اگر چه قاصد عرب از بطن باخرن خند و لیکن تغلب کرد و اولاد اسمعیل را بهجت شرف و غلبه ایشان و بعضی می گویند که این منی است به آنچه مشهور است که به عرب از اولاد اسمعیل است قدر بتفق علیه

۸۰ و گفته قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من احق بانک من ابراهیم گفت آنحضرت ما سزاوارتریم به شک آوردن از ابراهیم علیه اسلام از قال رب ارفی کیف تحمی الموقی وقتی که گفت ابراهیم ای پروردگار منجبا مرا که چگونه زنده می کنی مردی را که سبب ورود این حدیث است که چون نازل شد قول حق سبحانه قال اولم تو من قال بلی و لیکن بطریق گفته اند طایفه از صحابه شک آورد ابراهیم بن قیس را پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ما سزاوارتریم به شک از ابراهیم و با این عبارت و اثبات شک است ابراهیم را و نفس شریف خود را و اعمال آنکه هر دو محال است چه عرف و عقل شک مرا بنیاد اصول است و سلامه علیهم جمیع که اول مومنان و مومنان اند منی ندارد پس منی است که اگر شک راه می نیست با ابراهیم مانیز می یافت و تمامی دانید که شک راه نمی یابد با پس بدانید که ابراهیم نیز هم چنین است پس سوال ابراهیم از برای طلب ترقی بود از علم لطیفین بعین یقین که اطمینان قلب عبارت از آن است یا چون وی علیه اسلام محبت آورد بر قوم خود که پروردگار من زنده می گرداند و می میراند طلب کرد این را تا ظاهر گردد و دلیل وی عیاناً فافهم لیکن شکل است که ازین حدیث ترجیح ابراهیم بر نفس شریف آنحضرت مفهوم می گردد و جوابش است که این سخن را بطریق تواضع فرمود یا پیش از آن فرمود که می آید که وی صلی الله علیه و آله و سلم سید اولاد آدم است و همین است توجیه در هر حدیث که شرف بعد از فضیلت آنحضرت از انبیاء و دیگر چنانکه فرمود تفصیل کنید مرا بر یونس و امثال آن و گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و برحم الله لوطا و رحمت کند خدا می تعالی لوط را القدکان با وی الی رکن شد بر آئینه تحقیق بود لوط که می آمد و پناه می گرفت بسوی رکن سخت و رکن گردانده قوی از بر خیزه گویند بیانش است که چون قوم لوط قصد کردند همانان را که فرشتگان بودند مثل بصورت امردان گفت لوان لی بکم قوه کاشک می بود مرا با شما قوتی یعنی به نفس خود قوت مقاومت و دفع شمای و شتم ادوی الی رکن شد بر پناه می شتم بر دی قوی یا قوی سخت که روی می تا و روم بوی و با دمی و شتم خود را از شر شما بقوت آن کس پس می گوید آنحضرت رحمت کند خدا می تعالی لوط را که پناه می جست بر کعبه شد بر آرمیان و حال آنکه رکن شد بر کعبه است و خطا است و عرب زخم در جای می کنند که از کعبه تقصیری نشود و چیزی کند که نباید کرد و گویند است کند و بخشد فلان را که چنین کاری کرد یعنی کاری باینی کرد و در ذکر این فعل لوط در جنب قول ابراهیم یا بلی است که قوی ابراهیم نیز بی گناهی تقصیری و غفلتی نیست و الله اعلم و نیز فرمود آنحضرت و لو کنت فی السجود لیست یوسف و از او میگردد من و در غفلان در آن درت در آن درنگ کرد و یوسف را صحبت الله می بر آئینه اجابت میگردد و خواننده را که از جانب ملک طلب

یوسف علیہ السلام آمد و بوقتہ پشت کہ یوسف علیہ السلام نہ سال و زنده ان بود و چون ملک مصر اور اعلیٰ بیہ تا خلاص کند و
مقرب خود گرداند یوسف علیہ السلام در بر آمدن توفیق کرد و زود اجابت نکرد و گفت نخست حال مرا گفتیش نمایند و از ان
زنان کہ مرا دیده دست خود را بر بدنہ عصمت و امان غرت من تحقیق کنند بعد از ان سے بر آیم پس حضرت رسول صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم می فرمود کہ اگر من بجای یوسف بودم و چندین مدت در از و زنده ان بر من می گذشت و کسی برای استخلاص
من می آمد و زود اجابت می کردم و مہلک منتظر تحقیق حال نمی شدم و توفیق و تامل نمی نمودم چنانکہ خود بعضی این کلام آنحضرت
بر شماری یوسف و صبر و ثبات و ستانت را می وی عمل کرده اند یعنی با وجود طول مکث و سی و زنده ان و محنت و شدت و زحمت
کسی برای استخلاص وی بیاید و وی صبر و ثبات و زنده زیادہ برین استقامت تصور نیست اگر من درین طور حال بدین حال
می بودم زود می بہ اندم و صبر نمی کردم و این تواضع ست از ان حضرت برای مبالغہ در برج و شماری یوسف ست و
اگر نہ استقامت آنحضرت بالاتر از استقامت جمیع انبیای اولی الامر ست و بعضی گفته اند بلکہ این اشارت ست
بہ تفسیر یوسف و شتابی بر آمدن کردن با وجود آنکہ بر آمدن آنحضرت از زنده ان و در آمدن در میان ایشان سبب ہر ایت
ایشان بود بلکہ می گویند کہ وی علیہ السلام مرسل بود بر ایشان و لہذا دعوت کرد زنده انیان را بقبول خود یا صاجی السبحن
ارباب متفرقون خیر الایات پس می بایست اورا کہ زود می بر آمد و دعوت می کرد و توفیق نمی نمود و مقید باثبات بر اوت
نفس خود نمی شد کہ اقبل و درین سخن نظرست زیرا کہ تقدیم اثبات بر اوت نفس وی افضل بود و در امر دعوت و ابلاغ
و اللہ اعلم استفق علیہ ۶۰ و عمنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان موسی کان رجلاً بصیاً گفت آنحضرت
بہرستی کہ موسی علیہ السلام بود مردی حی بلطخ عا و کسر تختانیہ اولی و تشدید تانیہ شرمناک سیر افتخار سین و کسر آن و کسر فوقانیہ
مشدودہ و سکون تختانیہ بسیار پوشندہ بدن خود را و مبالغہ کنندہ در ان چہ جای عورت و شرک گاہ و فی اصرار ریل سیر
عصیف و جاریہ ستیرہ عقیقہ ۶۰ لایاری من جلدہ می استیجادیدہ نمی شد از پوست وی هیچ چیزی از جهت شرم و اشتن
قاہ از من اداہ من بنی اسرائیل پس ایذا نمود و آزار کرد اورا کسی کہ آزار کرد اورا از قوم بنی اسرائیل فقالوا ما نسترہ
الستر پس گفتند آن قوم تکلف و مبالغہ نکرد موسی و در ستر کردن و پوشیدن بدن این ہمہ پوشیدن و این چنین مبالغہ
کردن دوران الامن عجیب بجلدہ مگر از جهت عیبی کہ در پوست او ست اما برص یا برصی ست و برص نفع باور ایست
او ادرہ بضم ہمزہ و سکون دال مہملہ و را یا آماست و خستین و ان اللہ ادا و ان میریہ و بدرستی کہ خدا می تعالی خواست
کہ پاک کند اند موسی را از عیب و ظاہر گرداند بر مردم ایست و اورا اقبلا یوا و عدلہ لغتسل پس تعالی شد موسی را و ز سے
تنہا تا غسل کند فوضع ثوبہ علی حجر پس نهاد و با خود را بپوشی و درینجا حوا را غسل ست بر ہند و در فعل موسی علیہ السلام
ملکتی بود کہ عاقبت او تبرہ ساخت عز و کمال او بود و از اتمام عیب و نقصان نظر اظہر ثوبہ پس گر خفت تن سنگ
و بر و بجلدہ موسی را حج موسی فی اثرہ پس شتاب رفت موسی در پی آن سنگ و نشان وی مجموع بضم جم شتاب

و اثر کبیر نجره و سکون شکسته و نفع هر دو نشان یقول در حالی که می گوید موسی توبی یا ماجر توبی یا ماجر به جامه مرا ای سنگ به
 جامه مرا ای سنگ حتی انتهی الی ملا من بنی اسرائیل تا رسید موسی بجای توبی کثیر از بنی اسرائیل فراده و بایا احسن مامطق الله
 پس دیدند آن جماعه موسی را برهنه بر نیکو ترین پیدایش خدا یعنی مبر از عیب و نقصان که نسبت می کردند او را
 آن بی خردان بدان و قالوا و همدام موسی من پس گفتند بخدا سوگند نیست بموسی هیچ پاک و هیچ عیب ازینجا معلوم نشود
 که خدا ای تعالی پاک می گرداند و دوستان خود را از هر عیب و نقصان که نادانان و بی خردان و منکران ایشان را
 بدان موسوم و متمم می دارند تا از آن منزله و مبر باشند و مغرور و مکرم در خلق باشند و اخذ توبه و گرفت موسی جامه خود را
 و طفق با طحجر ضرب پایش در ایستاد موسی که زد سنگ را زدن فی فواکد ان بالطحجر لند با من اثر ضربه پس بخدا سوگند که پیدا
 شد در سنگ نشان از تاثیر زدن موسی از اذن بفتح تین نشان جراحت که بلند نشده باشد از پوست تشبیه کرد
 اثر ضرب را با نجره حجت ثلثا و اربعا و خمس اسه نشان یا چهار یا پنج هر بار که زد نشانی از آن پیدا آمد و این ماجر موسی
 بود علیه السلام و ظهور آن درین وقت مصطفی متفق علیه ۱۰ و عتبه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بینا
 ایوب یقتل عریانا در شناسی آنکه ایوب علیه السلام غسل می کرد برهنه بعد از حصول صحت و عافیت از آن مرفص
 که بدان مبتلا شده بود حتی سبانه ظنا از زرد رخا و می بیار انید فقر علیه جبر او من ذهب پس افتاد بر ایوب سینه
 از زخم فعل ایوب کجشی فی توبه پس گشت ایوب که گرد می آورد یعنی آن طح را در جامه خود قناده و به یا ایوب الم
 اکن اغنیاک مامتری پس آواز داد ایوب را پروردگار وی که ای ایوب آیا بی نیاز نه گردانیده ام ترا از خیرے
 که می بینی تو یعنی چندین زربار آینه ام بر تو که ترا احتیاج نمانده است باین طح که در جامه خود برداشتی آزا و گرد
 آوردی قال بل و غرتک گفت ایوب آری بی نیاز گردانیده سوگند بفرست تو و لکن لا اغنیانی عن برکتک و لیکن
 نیست بی نیازی مرا از افزونی نعمت تو هر چند که کم تو بیشتر تقش بیشتر معلوم شد که برداشتن ایوب علیه السلام
 آن طح را به شوه شست و استلذا و از نعمت حق بود نه بطریق حرص و نیا و تکثر مال و ذلک ظاهر رواه النجار رے
 ۱۱ و عتبه قال استب رجل من المسلمین و رجل من اليهود دشنام یکدیگر کردند مردی از مسلمانان و مردی از یهودی و قال
 سلم و الذی مصطفی محمد اعلی العالمین سوگند بان خدائی که برگزید محمد را بر جهانیان فقال اليهودی پس گفت یهودے
 در برابر آن و الذی مصطفی موسی علی العالمین سوگند بخدائی که برگزید موسی را بر جهانیان فرخ سلم یده عند ذلک
 غلظ وجه اليهودی پس برداشت مسلمان دست خود را نزد این گفتن آن یهودی پس پلای پنجه زد روی یهودی را
 طح را گفتن آن یهودی این قول را بر وجه انکار مصطفی آنحضرت بود و الا مصطفی موسی علیه السلام بر جمله عالمیان
 ثابت است و حق سبحانه در باب بنی اسرائیل گفت فضلنا هم علی العالمین و در باب موسی علیه السلام انی اطفیتک
 علی الناس فذهب اليهودی الی ابنی پس رفت یهودی بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاجره باکان من امره و

امر اسلام پس خبر داد آنحضرت را بچیزی که بود از کارهای و کار آن مسلمان و آنچه گذشته بود از قصه آن خدا علی بن ابی طالب علیه السلام پس بخود و خو اندر پیغمبر مسلمان را ساله من ذلک پس پیغمبر مسلمان را از آنچه گذشته بود میان وی و میان
 یهودی فاجره پس خبر داد مسلمان آنحضرت را بآنچه گذشته بود فقال ابی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم لا تخیر و سئ
 علی موسی بر گزینید و فضیلت ننمید مرا بر موسی فان الناس لصیقون یوم القيمة زیرا که بدستی او میان بهوش می افتند روز
 قیامت و صقی یعنی بانگ عذاب و آوار سخت و موت نیز آید فاصتق معهم پس بهوش می افتد من نیز با ایشان فاکون
 اول من یقیق پس می چشم من خستین کسی که بهوش می آید فاذا موسی باطش بجانب العرش پس ناگاه می بینم که موسی
 علیه السلام گرفته ایستاده است یک جانب عرش را بطش حمله کردن و سخت گردن کردن و گفت فلما ادری کان فین صمق فافاق
 قبلی پس در منی یا هم من آیا بود موسی در میان آستان که بهوش افتاده بودند پس بهوش آمد پیش از من و متعلق شد
 بهوش او کان فین استغنی الله یا بود موسی در آن کسان که استننا کرده و بیرون آورده است ایشان را خدا می تواند
 از صمق و فرمود مصمق من فی السهوت و من فی الارض الما من شاء الله یعنی فرموده است حق تعالی روزی که دید شود
 در صور هلاک گردد هر که در آسمان و زمین است مگر کسی که خواهد حق تعالی که وی هلاک نگردد و چنانکه فرشتگان شاید که موسی
 نیز از ایشان باشد و فی روایتی در روایتی این چنین آمده است که گفت آنحضرت فلما ادری احواس بصمق یوم بطور
 پس در منی یا هم من آیا حساب کرده شد این صمقه با موسی بصمقه روزی موسی را علیه السلام صمقه شد در از و
 که دید از طلبیده بود و از آن ممنوع شد و حق تعالی تجلی کرده بر کوه طور و موسی بهوش افتاده شده بود و امر و از این صمقه
 بصمقه که او را در آن شده بود حساب کرده شد و صمقه شد او بصمق قبل یا صمقه شد موسی را و لیکن بر آن صمقه شد و س
 بیش از من پس موسی را چون این فضیلت ثابت است که مرا نیست تفصیل چون ننمید مرا بر وی و این تواضع است
 از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و نیز این فضل خبری است که موسی را علیه السلام ثابت است و آن منافی فضل کلم
 نیست با وقوع این کلام پیش از نزول وحی با فضیلت است چنانکه مذکور شد و وجه دیگر نیز بیاید و باید دانست
 که این صمقه آن صمقه نیست که به نفع صورت روز قیامت حاصل شود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و موسی
 علیه السلام در آن روز یکجا موجودند که ایشان را بدان صمق حاصل شود و نیز بعد از وی بصمق است نه افاقت و آنحضرت
 اول بصمق است با اتفاق پس چون فرماید لا ادری بلکه مراد بصمقه درین حدیث صمقه است که بعد از بصمق خواهد بود
 و مردم همه بهوش افتند بعد از آن بافاقت آیند اینجا فرموده است که چون من بافاقت بیایم موسی را بنیم باطش بجانب
 عرش و استننا الا من شاء الله هم چنانکه در صمق به نفع صورت است که قبل از بصمق است چنانکه تفسیر آن ذکر کرده اند که این
 حدیث دلالت می کند که درین صمقه نیز خواهد بود و قد بر ولا اقول ان احد افضل من یونس بن هنی و منی گویم من که هر یک
 از پیغمبران فاضل تر است از یونس علیه السلام و منی بفتح میم و تشدید فو قانیه مفتوحه نام پدر یونس است که ازانی القانوس

و در شرح ابن الملک از جامع الاصول نقل کرده که نام مادر اوست و تفسیر یونس علیه السلام بزرگ بهجت است
که وی از الواعظ نبود و از انبیا قوم بی صبری نبود و غضب گرفت و بدرفت و کشتی نشست اقصیه با سرهایش
انجا مفلح است کسی را بر وی فصل نهند و فی روایت ابی سعید الانخیری و ابن الانبیا یعنی بزرگتر بنی یمن از پیغمبر بن را
بر بعضی یعنی نگونید که فلان پیغمبر فاضلتر است از فلان متفق علیه و فی روایت ابی هریره از فضلاء ابن انبیا الله تفسیر نیست
سیان پیغمبر آن خدا و لا تفضلوا اصبا و محله نیز روایت کرده اند محل این منی با و در و اوست قبل از نزول وحی به تفسیر
یا تفضل در اصل نبود یا تفضل بر وحی که تحقیر و از و رای دیگری لازم آید +۱۰ و من ابی هریره قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم لا ینبئ بعد ان یقول انی خیر من یونس بن متهی گفت آنحضرت نمی رسد مزیت بحد و را که بگوید
من بهترم از یونس پیغمبر این عبارت دو احتمال دارد یکی آنکه آنحضرت می فرماید که مرا بهتر گویند از یونس بر وحی که معلوم
شد و دوم آنکه کسی خود را بهتر از یونس گوید زیرا که هیچ ولی مرتبه بنی نبی نیست اگر چه نه از الواعظ بود نقل است که در زمان
حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی یکی از قشاع وقت خود را فوق یونس علیه السلام میگرفت و می گفت من فاضلترم
از یونس و مقام من بالاتر است از مقام وی علیه السلام پس حضرت غوث الثقلین در غضب آمدند و ساد که در دست
داشتند بجانب وی انداختند و بر دل وی یا بر سینه او خورد و در بهما نجا هلاک شد متفق علیه و فی روایت البخاری
و در روایتی مرخاری را این چنین آمده است قال گفت آنحضرت من قال انما خیر من یونس بن متهی فقد کذب کیسه
بگوید من بهترم از یونس تحقیق دروغ می گوید و بر معنی ثانی مراد کذب کفر است زیرا که علما اتفاق دارند بر تفسیر کسی که خود را
بهتر از پیغمبر آن دانند +۱۳ و من ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الاعلام الذی قتلہ آنحضرت
طبع کافر و بدستی کودکی که کشت او را خضر علیه السلام سرشته شده بود کافری در تقدیر آتی حیان رفته بود که فائمه
و می بر کفر خود ابر بود و این منافی نیست حدیث کل مولود یولد علی فطرة الاسلام را زیرا که مراد باین تمییز است و استعداد
قبول اسلام است و این منافی نیست شقاوت فائمه را و باطله فطرت غیر باقیه است و تحقیق این در ادوات کتاب
در باب الامایان بالقدر گذشته است فقه که در لو عاش لارحق ابویه و اگر می زیست آن کودک بر آئینه می پوشید و غم میکرد
پدر و مادر خود را و تکلیف می کرد ایشان را بر کفر طغیان و کفر از جهت از حد در گذشتن و عظم کردن بر ایشان و کفر آن
نمودن نعمت ایشان را بصحوق مقصود و ذکر حضرت درین باب و اشارت بآنکه وی از انبیاست و حضرت فخر خا و کسر
آن و سکون ضاد و کسر آن که اقال الکرمانی و قسطنطینی گفته حضرت فخر ضاد و سکون ضاد و یا کسر ضاد فتح آن نیز
آمده و نام وی طیب بن ملک است و بعضی گفته است ابن مالک بر او را الیاس بعضی گفته اند که سیر آدم است از صلب
وی بعضی ابن فرعون گفته و این قول غریب است بعد از بعضی گفته که در زمان ابراهیم خلیل بود و بعضی گفته که از اولاد نوح
است بهفت واسطه و پدر او از بلوک بود و الله اعلم و صحیح است که وی سیر است معر محبوب از اخبار و باقی است

تا روز قیامت از جهت خوردن وی آب حیات را و برین اندجایه علمای و صوفیای بسیار می از صالحین و بعضی از کبار محدثین مثل بخاری و ابن المبارک و جمعی دیگر چنانچه حربی و ابن جوزی حیات او را الحار کرده که انقل فی شرح القصصه و ذکر اسرار کلام مشایخ بسیار آمده چنانکه خشک و شبیه را بدان راه نباشد و در احوال حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالجبار فی نوشته اند که گاهی در وقت تکلم ایشان حضور و هوامی گذشت و ایشان می فرمودند قف یا اسرائیلی و اسمع کلام الله و مشایخ وقت که او را می یافتند وصیت می کرد و ایشان را می گفت علیکم بجلوس شیخ عبدالقادر فانه نیرل فی البرکات بحیث من السعادت او کما قال بنفق علیه + ۱۴۰ و عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال یا سمی انحضرنه مجلس علی فزده بیضا گفت آنحضرت که نام کرده نشد خضر گرا جهت آنکه در نخست بر زمین خشک که روئیدنی نبود در وی یا برگیا به خشک فاذا هی تمتر من خلفه خضر اریس ناگاه آن زمین یا آن گیاه می بینید از پس وی سبز تر و تازه رواه البخاری + ۱۵۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم جبار ملک الموت الی موسی بن عمران آمد فرشته مرگ یعنی غزرا یل علیه السلام بسوی موسی فقال له جب ربک پس گفت فرشته مر موسی را پاسخ ده مر پروردگار خود را و قبول کن حکم او را که قبض روح تو شده است قال فطمع موسی عین مالک الموت گفت آنحضرت پس طایفه نزد موسی ختم ملک الموت نفقا تا پس شکست و بر کند ختم فرشته را و کور کرد و فقو و تقویه کور کردن قال فرج الملك الی الله پس باز گشت آن فرشته بجناب خدا انتقال آنک استغنی الی عبد ملک لا یرید الموت پس گفت فرشته یعنی بنجد ابرستی تو فرستاده مر بسوی منده مر ترا که نمی خواهم مرگ را و قد فقا یعنی و به تحقیق کور کرد و ختم مرا چون گفتم اجابت کن پروردگار خود را و جان بده قال فرد الله الیه عینه گفت آنحضرت پس باز داد حق تعالی ختم فرشته را و قال ارجع الی عبدی و گفت برگرد و باز برو بسوی آن منده من و قل و کبوا الحیوة ترید ایا زندگانی در از می خواهی فان کنست ترید الحیوة فضع یدک علی متن تو را پس اگر می خواهی زندگانی در از پس نبه دست خود را بر پشت گاو می نما بوارت یدک من متعرة پس چیزی را که بپوشد دست تو از موسی یعنی آنچه در زیر دست تو بیاید از موسی با آن کثرت فانک تمیش بهاسته پس بدرستی تو منیری بشمار آن بهو یا یک سال و توارت بدو تاست در صحیح مسلم و طاهر و ارس است به منی بپوشد دست تو و توارت به منی پوشیده شود و این درین عبارت معنی ندارد اگر چه آنرا توضیحی است که در شرح ذکر کرده ایم قال ثم قال موسی پسر بعد از این هم زندگانی در از صیت قال ثم تموت گفت فرشته پسر می میری تو قال گفت موسی قال ان من قرب پس اختیار کردم موت را هم اکنون و مناجات کرد بحتی تا قبر او در مقام متبرکه واقع گردد و گفت رب ادنی من الارض المقدره خداوند از نزدیک گردان مرا از زمین پاک کرده شده که بیت المقدس باشد و اشرف و افضل بقاع بود و در آن زمان و مدفن انبیاء و رسل بود و در میتة کج نزدیک گردان مرا از آن اگر چه بقدر یک سنگ اندازه باشد و درین استعجاب و فتن است در مواضع متبرکه که در قرب از مدفن صالحین قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و الله

لوفی منده لاریک قبره الی جنب طریق گفت آنحضرت اگر این است که می بودم من نزد بیت المقدس هر آنکه می نمودم تمام راه
 قبر موسی را در یک جانب راه عند الکثیر الامم نزد توده یک سر راه که در آنجا است متفق علیه پشیده ماند که در بعضی
 اذنان استعجادی از مضمون این حدیث راه می باید که کور شدن فرشته چنانچه دارد و فرشته که برای قبض روح
 بیاید پیاپی چون بر روی چه وجه دارد و از اینجا که است موت و طول بقا در دنیا مفهومی می گرد و آن چه لائق مقام
 نبوت و رسالت باشد جوایش آنکه چون فرشته بصورت نبر آمد موسی علیه اسلام ندانست که این ملک الموت
 است قبض روح وی آمده بلکه چون دید مردی یکایک بروی درآمد گمان کرد که بقصد هلاک وی آمده پس دفع
 کرد او را تا بکوری چشم وی کشید و نیز موسی را و دروغ گو داشت در آنکه دعوی قبض روح او کرد زیرا که
 شتر قابض روح نبی باشد پس غضب کرد بروی و غضب بر دروغ گو شدنی اشد می باشد پس مذموم نبود و لهذا
 عتابی از جناب حق بر وی متوجیز شد و گفته اند که در طبع موسی علیه اسلام صفتی و شدتی بود و وی مظهر جلال بود تا روایت
 می کنند که چون در غضب می آمد کلاه که بر سر داشت اشتعال می نمود و اخذ راس و لویه مارون علیه اسلام به جهت تعقیب
 که از وی در ربع از گوساله پستی دیدیم ازین بابست و همه حق بود و باطل چون حدیث صحیح است ایمان بران باید آورد
 و به آنچه صحیح است از محامل و تاویلات محل باید کرد و الله اعلم ۱۶۰ و عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 قال قد عرض علی الانبیاء گفت آنحضرت به تحقیق عرض کرده شد نزد من پیغمبران و نموده شدند چنانکه لشکر اعرض می کنند
 بر سر دار فاذا موسی ضرب من الرجال کانه من رجال شنوده پس ناگهان دیدم که موسی علیه اسلام صفتی قوی از مردان است
 گویا که وی از مردان شنوده است فتح شین معجمه و ضم فون پیش از او و بعد از او و بنبره و تا در آخر نام قبیل مشهور است از
 یمن و از شنوده نیز گویند بفتح بنبره و سکون زای و ضرب یعنی کم گوشت و به بیانی هم نه لاغری و نه فربه و مردان شنوازه
 ازین قسم اند و حمل برین معنی مناسب ترست و رایت عیسی بن مریم و دیدم عیسی بن مریم علیه اسلام را فاذا اقراب
 من رایت به شبها بفتحین عروه بن مسود پس ناگاه نزدیک زین کسی که دیده ام در شبها بهت بوی عروه بهر سو دست
 سجایی بود قفی بعد از خود آنحضرت از طاعت آمد و سلمان شد پس رفت و دعوت کرد قوم خود را و قبول نکردند و دعوت
 او را پس بایستاد بر پام خود و اذان گفت تا مردی از قوم وی تیری بسوی وی انداخت و کشت پس آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم فرمود قعه عروه مانند قعه صاحب بس است که دعوت کرد قوم خود را پس بکشتند او را و رایت
 ابراهیم فاذا اقراب من رایت به شبها صاحبکم و دیدم ابراهیم خلیل را علیه الصلوة و السلام پس ناگاه نزدیک ترین
 کسی که دیدم مشابه بوی صاحب شماس است یعنی نقشه می خواهد و مردی دارد آنحضرت صاحبکم ذات شریعت خود را
 تا معلوم می شود که میان آنحضرت و حضرت ابراهیم شباهت تمام بود و رایت جبرئیل فاذا اقراب من رایت به شبها
 و جمیع فتح و ال و کسر تن بن خلیفه صحابی مشهور است که جبرئیل بدان مختل می شد و در وقت این روایت هم مختل بود

وی بود رواه مسلم ۱۸۰۷ و عن ابن عباس عن ابی بنی صلی الله علیه و آله وسلم قال رایت لیلۃ اسری بی موسی گفت آنحضرت
 دیدم در شب امر که بروی من راه بیت المقدس در شب معراج موسی علیه اسلام را رجا آدم مردی گندمگون طویلا
 مضطرب و او به معنی طویل یعنی دراز قدرتش دید و او بسیار دراز و در حدیث تخفیف است بعد از فتح جیم و سکون عین
 و جود اکثر صفت موسی می آید و گاهی صفت جسم می افتد که جمع و گرد باشد و اینجا این معنی مراد داشته اند زیرا که
 در حدیث آمده بیاید که موسی علیه اسلام را جل شمس بود و در جل نیز جبر است چنانچه بیاید و فی الصراح جبر مرغل و مرد گرد
 اندام گانه من رجال شنوة و رایت عیسی را جل امر بوع الخلق و دیدم عیسی را مردی میان بالا الی الطرة و البیاض بابل به سرخی
 و سپیدی یعنی رنگ وی میان سرخی و سپیدی بود سبط الراس فرو بسته موسی سر و تحقیق معانی این الفاظ
 و در شامی شریف حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بیاید و رایت مالک فازن النار و دیدم مالک را که خزنیه دار
 و وزخ است و در وزخ حواله اوست و الله جل و دیدم دجال را فی آیات را این الله ایاه دید آنحضرت این جمله
 در ضمن آیات و علامات قدرت خود که نمود آن آیات را خدا می تعالی اورا یعنی در شب اسرا این قول را وی است
 فلا تلکن من مرتین نقاله پس میباش تو ای مخاطب در شک از دیدن و در یافتن آنحضرت ایشان را و این عبارت
 انبیهی دیگر نیز است که در شرح مذکور است متفق علیه ۱۸۰۸ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و
 آله وسلم لیلۃ اسری بی لقیث موسی گفت ابو هریره گفت آنحضرت که در شب اسرا ملاقات کردم موسی را و گفته
 پس صفت که آنحضرت موسی را و بیان کرد علیه و اورا بقول خود فاذا رجل مضطرب پس ناگاه که دیدم موسی
 مردی است مضطرب این را بچند وجه تفسیر کرده اند بعضی گفته اند که مضطرب به معنی دراز بالا است و قاضی عیاض
 گفته مضطرب طویل غیر شدید و بعضی به معنی خفیف الی کم گفته چنانکه در حدیث ضرب من الرجال را بدان تفسیر کرده اند
 و بعضی گفته اند که مضطرب اینجا به معنی جنبیده است از خوف و شیت حق و آمده است که وی علیه اسلام در نماز
 مضطرب و متحرک می بود و در عوارف آنرا بیان کرده بکلامی که مهندس نیست که جنبیدن وی از توج دریا
 انس حضور و مشاهده جلال حق بود در باطن وی را جل شعری را کبر جیم که نه فرو بسته باشد که از اسبط گویند و نه رنگ
 که آنرا عجب گویند گانه من رجال شنوة و لقیث عیسی را بفتح جیم و سکون موعده آخر و دیدم عیسی را میان بالا سرخ
 سابقا سرخ سفید گفت و اینجا سرخ چون سرخ سفید بود اطلاق سرخ را است آید و گویا سرخی از سفیدی غالب تر
 و بیشتر بود و گمانا خرج من دیاس یعنی اطعام کبر دال و سکون تختانی در آخرین مملکت گویا بر آمده است از حمام
 مقصود و وصف اوست بصفاء لون و در و تازگی جسم و غایت ابروی به جهت غلبه روحانیت و رایت ابراهیم
 و اناشبه و لکه به و دیدم ابراهیم علیه اسلام و حال آنکه من مشابه ترین فرزند ان آدم بوی قال گفت آنحضرت قایت
 بانا کیس و اوده شد مراد و آوند احدی باین یکی از ان دو آوند شیر است و الاخریه خمر و آوند دیگر در وی می است

در لبن فیه نیاورد و در غیر فیه گفت ظاهر نیست که یقین عبارت است و بعضی گفته اند که درین عبارت است بکثرت
لبن و قلت غم فافتم فقیل لے غذا ایما شئت پس مخیر ساخته شد مرا و گفته شد بگیر بر گد ام کی ازین دو آوند که می خوا ہے
و اختیار کن شیر ابامی را فاخذت اللبن فشربت پس گرفتم شیر را پس نوشیدم آنرا فقیل لی بدیت الفطرة پس گفته شد مرا
راه نموده شدی تو دین و اسلام را که مفسور و مخلوق اند مردم بر آن نبر که شیر درین عالم چون پاک و صاف و خالص و
سفید و شیرین است و اول چیزی است که تربیت مولود و تنذیه وی بدان حاصل می گردد و در عالم اقدس آن امثال
هدایت و فطرت است که تمام می گردد و با غذای قوت روحانی و در عالم قدس همواره و مثله از عالم سفلی ثابت تا ابد
معانی مناسبه افندی کنند و آمده است که هر که شیر در خواب بیند و بخورد و بتبیر وی علم و دین و هدایت است الحمد لله علی
ذلک بر خلاف غم که همه خیانت و فساد و فتنه و مضرت است درین عالم و در آن گفته شد بمن اما انک لو افدت
الخم غوت امک و انا و آگاه باش بدرستی که تو اگر می گرفتی خمر اگر اه و بی نشدمی شدند است تو شفق علیہ + ۱۹ +
و عن ابن عباس قال سماع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بین مکة و المدينة گفت ابن عباس سیر کردیم با همراه
آنحضرت نبیان که دیدیم فرما بواو پس گذشتیم مابیک وادی فقال ای واد هذا پس رسید آنحضرت که ام واک
ست این فقال وادی الازرق پس گفتند صحابه این وادی الازرق است بتقدیم زامی برای و وجه تشبیه این واک
به جهت کبودی که زمین وی دارد و بعضی گفته اند که مشوب است بروی که کبود چشم بود قال کافی انظرالی موسی گفت
آنحضرت گویا نگاه می کنی من بسوی موسی و می بینم او را فذکر من لونه و شعره شیا پس ذکر کرد آنحضرت از رنگ پوست
و موسی وی چیزی را که گفت گندم گون است و رطل شعیر است چنانکه گذشت و انما صبیحة فی اذنیه نمنده هر دو
خود را و بر دو گوش خود خفا که در اذان می نهند برای بلند می آواز که جوارلی الله بالتلبیة مرا و آواز بلند و زارے
و فریاد است بسوی او و بیک گفتن که محرمان می کنند و جوار بنهم جیم و تخفیف هزه بعد از وی الفت در آخر او را و اسل پیک
گا و در کریمه عجل الله خوار جوار بجم هم قرائی آمده است و به معنی آواز بلند کردن بعد از تضرع و زاری نیز آمده
ما را و الله الوادی در حالی که گذرنده است موسی درین وادی قال ثم سمرنا حتی اتینا علی شنیة گفت ابن عباس ستر
سیر کردیم تا آنکه برآیدیم بر کوهی و تنبیه بفتح مثلثه و کسرون و تشدید تخانیه راه بند بر کوه فقال ای شنیة نه پس رسید
آنحضرت که ام شنیة و که ام کوه است این قالوا تاجر گفتند این کوه هر شاست بفتح ما و سکون را و شین مجبه نام کوهی است
سیان مکة و دنبه او الفت یا گفتند کوه الفت است بکسر لام و فتح آن و سکون فاینر نام کوهی است درین راه شک
راوی است فقال کافی انظرالی یونس علی ناقه حمرا علیه جبه صوف پس گفت آنحضرت گویای بنیم بسوی یونس سوار
بر ناقه سبز بروی جبه شمیم است خطام ناقه طلبه ممانا و وی از پوست خراست خطام کبر خا و معجبه و علیه بنیم
خا و معجبه و سکون لام و ضم آن ما را و الله الوادی گذرنده باین وادی بلبیاء لکینه که کج می آید رواه سلم بنه دیدن

آنحضرت انبیا را صلی الله علیه وآله وسلم و عیسیٰ کنایت است از یقین تام معنی من جهان علم دارم باحوال ایشان که در حیات و اشتغال گویا که بی غیم آرزو بعضی گفته اند که این همه در مقام است بعضی بر آنند که این عقل است که کشف کرده شد برای آنحضرت و در آورده شد در حسن مشترک وی صلی الله علیه وآله وسلم و بعضی از اهل تحقیق می گویند که بعد از آن وقت و به که در حالت حیات و اشتغال و این در عالمی می باشد که در آنجا ماضی و مستقبل و حال نیست و تحقیق این از کلام بعضی از مفسرین که در تحقیق زمان و مکان حکم کرده اند باید حجت گفت بنده سبکین عبدالحق بن سیف الدین محمد الله عز و جل
اطن را انجمن که چون اتفاق است بر حیات انبیا صلوات الله علیه و سلم جمیع بحیات حقیقی دنیاوی لیکن محبوب انوار
نظر و احوال پس تحقیق نمود ایشان را یحییٰ خود صلی الله علیه وآله وسلم بی تمام و بی مثال و بی شبهه و بی اشکال و بی
و عمن ابی هرزه من ای صلی الله علیه وآله وسلم قال خفت علی داود اقرآن گفت سبک گردانیده شد بر داود علیه السلام
قرأت زبور و تورات را فکان یامر به و ابی فترج پس بود داود که هر می کرد و چنین کردن چاره و امای خود را پس نین کرده
می شد ندید فقر اقرآن قبل مان تسرج دوا به پس می خواند داود قرآن را و تمام می کرد و از پیش از آن که زین کرده شد
دوا به وی معلوم شد که چند بود دوا به داود و در چه مقدار از زمان زین کرده می شدند اما انبیا معلوم است که از هر چه
عادت بر من بود خصوصاً قرأت تورت یا آن بسیاری و در از می که داشت چنانکه می گویند که حفظ وی بجز انبیا بی هیچ
بود و غیر علیه السلام را که بعد از احیا و در شناختند به حفظ تورت شناختند و این از قبیل طی و بسط زمان است و آن
امری مقرر است نزد عارضین و از سیدنا امیر المومنین علی رضی الله عنه نیز نقل است که در رکاب پای می نهاد و ما به
دیگر در رکاب نهادن ختم قرآن می کرده و روایتی از منظم کعبه تا باب وی و لایاکل الا من مل یریه و می خود داود و روزی
مگر از کسب و کار هر دو دست خود که زره بانی بود رواه البخاری ۲۱۰ و عمن ابی صلی الله علیه و سلم قال کانت
امر اتان معهما انما گفت آنحضرت بودند و وطن که با آن دوزن دو پسر آنها بودند یعنی هر یکی از آن دوزن پسر و داشت
جاء الذیب فذیب باین احدیها آمد که گرس بر د پسر یکی از آن دوزن را فحالت صاحبها انما ذیب باینک پس گفت
زنی که صاحب آن زن بود بفرموده است گرگ گرس تر او فحالت الاخری انما ذیب باینک و گفت زن دیگر نبوده است
مگر پسر تر پس فذابی میان این دوزن افتاد هر کدام می گوید که پسر تر او فحالت الاخری انما ذیب باینک و گفت زن دیگر نبوده است
بوی داود تا مکمل کند در میان ایشان قضی بیکدیگر پس حکم کرد و آن پسر برای زنی که کتان تر بود به جنت شبتی که پسر را
آن وید یا به جنت آنکه در دست وی بود یا بدلیل دیگر که سانج شده مرا و را با جنت او این حکم داود بوی نبود و الا خلاف آن
مرسلان را گنجایش نمی داشت فقر جتالی سلیمان بن داود پس بیرون آمدند آن دوزن بر سلیمان و آمدند نزد و سه
فاخره به پس خبر دوزن سلیمان را بصورت قضیه فقال اتونی بسکین انقیه نیکما پس گفت سلیمان بیا به دوزن کار در او
پاره کنم این پسر را میان شما یک پاره بکی دهم و پاره دیگر را به دیگری مقصود سلیمان علیه السلام از بن امتحان نفیقت آن

وزن بود تا تمیز کرد که مادر کسیت نقالت الصفری لافعل بر محاکم اندر من لغت زن خرد تر و دپاره مکن سپر از رحمت کند
 تر اصدای تعالی هو انبیا این سپر سپر زن کلان ترست و هم بوی ده تقضی به بلفصفری پس حکم که سلیمان بان سپر مر زن
 خرد تره اظهار ایزوی کبری اقرار هم کرد که این سپر صفری است پس بوی داد که اقبل انجای گویند که سلیمان چون
 نقض کرد حکم داد و آبا که حکم غیر مردود و منقوض نمی گردد اگر چه با جتما و باشد و جواب می گویند که آن حکم از او علیه السلام بطریق
 جزم قطع نبود بلکه بطریق احتمال بود و قصد کرده بود که حکم کند و تواند که نسخ حکم محتمل فی جائز باشد در شریعت ایشان و الله اعلم
 متفق علیه ۲۲۰ و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال سلیمان لا طوفن الیله علی تسعین امرأة گفت سلیمان
 علیه السلام هر آنکه طواف کنم شب بر نو وزن کنایت از جماع کردن ایشان است و فی روایة بانه امرأة و در روایتی
 طوفن بصدر زن واقع شده است کل من تاتی بفارس یجا بد فی سبیل الله هر یک از ان زنان بیار و یعنی بر اید سوار است
 که کارزار کند در راه خدا سلیمان علیه السلام ابن عمر را بخود بر بست و غم کرد که ابن چنین کند فقال له املک قل انشاء
 الله پس گفت مر سلیمان را فرشته بگو انشاء الله یعنی می کنم این را و می شود این اگر خواسته است خدا که بخو است و می
 هیچ چیز بوجود نیاید و خواست بنده بی خواست و می سودی ندارد و غم نقل و نسبی پس گفت سلیمان انشاء الله در وقتیکه
 ملک گفت و بعد از وی هم گفت به جهت آنکه فراموش کرد قطاف عیسن پس طوف کرد و گشت کرد و سلیمان یعنی
 این زنان را و جماع کرد و این دلالت می کند بر کمال قوت و شهوت سلیمان علیه السلام و بمبایات زیادت
 قوت باه امری مقررست میان مردان و نقصان آن معدود از نقائص خصوصاً حضرات انبیا و احوال سید دنیا
 صلی الله علیه و آله و سلم اقوی شایسته بر کمال نیست و تصور آن بصورت نقص از نقصان طبیعت بیانیت است و احوال
 اهل جنت نیز از شوهرانست غلم تحمل منهن الامرأة و امدت پس با برادرش ازین زنان بیخ زنی ملک یک زن
 و جارات بشق رطل و آورد این زن و ز ائید نیمه مردی را و تنی را بی سر و شق پاره از پخیر فی البصر
 شق کبیر نیمه چینی و ایم الذی نفس محمد بیده و سو گند کسی که بقای ذات محمد و دوست او است لوقال اگر می گفت
 سلیمان انشاء الله بجا بد و فی سبیل الله هر آنکه از هر زنی سپری بوجود می آید و جاد می کردند همه در راه خدا فرسانا و در
 حالی که سوار اند و همچون همه ولیکن این زلتی بود از سلیمان علیه السلام و ابتلائی از حضرت حق سبحانه و تعالی و لکن انوب
 کرد و انابت آورد و بجانب حق چنانکه در قرآن مجید گفته است متفق علیه ۲۲۰ و عمنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 قال کان رکب یا بخار گفت آنحضرت که بود زکریا علیه السلام در دو گمر که از خوف در دو گری از بخار و دو بخاریم چوب ترشیدن در زیر پا بد
 قصیر و آمده رواه سلم ۲۲۰ و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انا اولی الناس بعیة بن مریم نے
 الاولی و الاخرة من نزدیک نزد متصل ترین مردم بعیة علیه السلام در آغاز و انجام بر اکه نیت میان آنحضرت و میان
 عیسیٰ بن مریم و عیسیٰ بشر بود و مقدم وی صلی الله علیه و آله و سلم و محمد قواعد دین وی بود و در آخر زمان نائب و خلیفه

آنحضرت کہ دو الایمانیاہ اخوة من ملات و پیغمبران برادرانند از یک پدر و آہما شتم شی و ماور ان ایشان مختلفہ عیالات بقیم
عین و تشدید لام فرزندان یک پدر از چند زن چنانکہ احیاء برادران از یک مادر از پدران متعدد و آنکہ از یک پدر و مادر
باشند ایشان را اعمیانی خوانند پس مے فرماید پیغمبران ہمہ از یک پدرند و ماور ان ایشان متعددند تشبیہ کہ و چیز سے را
کہ مقصود از نسبت ہمہ ابنیاست کہ ارشاد و ہدایت خلق است بہ پدر و شرایع ایشان را کہ مختلف و متعددند بہادران
کہذا قالو اور در کلام بعضی مشائخ واقع شدہ است کہ انباء اسبیل احیاء لیس بنہیم خلاف راہ روان طریق حق سپر ان
یک مادرند کہ شریعت باشد و پدر ان ایشان مختلف اند کہ مشائخ و مرشدان ایشان باشند کہ ہر یک تربیت بطریق
و گوی گنند و بنہیم واحد اصل دین پیغمبران کہ توحید است یکی است و ابنیاء ہمہ در عقائد و نبی متحدند اگرچہ در شرائع و اعمال
مختلف اند بہ جهت حکمت و مصلحت ارشاد مردم مناسب احوال اینہا و لیس بنیابی ذہبت در میان مابین من و یسے
بیچ پیغمبری پس قرب و اتصال معنوی در ہمہ ابنیاء مشترک است و خصوصیت قرب و اتصال صوری بایسے است علیہ السلام

متفق علیہ ۲۵۴ و معنیہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کل نبی آدم بطعن شیطان فی جنبیہ باصبعیہ عین
یو کہ ہر فرزند آدم می خلاند و می زند شیطان در ہر دو پهلوی و حتی ہر دو انگشت خود در ہنگام کہ زائیدہ می شود و فرزند آدم غیر
عیسے بن مریم جب عیسی بن مریم ذہب بطعن رفت شیطان تا بخاند بطعن شے الحجاب پس خلانید و زو انگشت در برودہ مراد
پوستی است کہ مولود در دی می باشد کہ آنرا شیمہ می گویند انگشت در دی خلانید و جبہ عیسی ز رسیدہ و کلام در بن حدیث
ما من مولود الا یسے شیطان در باب الیوسہ گذشت و معلوم شد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شش و پنج است

از بن پس حکایت از احوال بنی آدم خبر خود می کند متفق علیہ ۲۶۰ و عن ابی موسی ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
قال کل من الرجال کثیر گفت آنحضرت کامل شدند از مردان بسیاری و لم یکل من النساء الا امرم بنت عمران و کامل
نشند از زنان مگر مریم دختر عمران و آسیہ امراۃ فرعون و آسیہ زن فرعون ظاہر این حدیث ناظرست در اکلیت و
افضلیت این دو زن از ہر کہ خبر ایشان است حتی فاطمہ و فدیجہ و عائشہ و سائر از و اج مطہرات و توجیہ می کنند کہ مراد از
در اہم سابقہ است یا این کلام پیش از نزول وحی بود و فضل و کمال این مطہرات باشد با اینہا ششہ اند از ان بقرینہ
اعادیت و گیر کہ در مناقب فاطمہ زہرا واقع شدہ است کہ فاطمہ سیدۃ النساء اہل الجنۃ و بعضی طرق از حدیث
افضلیت فاطمہ و مریم و آسیہ را استثنائا آورده و باطلہ احادیث مختلفہ در بن باب آورده پس باجہات و مہنیات متعدد
آرند یا بہ تخصیص عموماً قائل شوند و در رسالہ فارسیہ در عقائد اقوال علما در بن باب نقل کردہ شدہ است

و اللہ اعلم در بن حدیث فضل عائشہ بلکہ فضیلت اور اہمیان کردہ و فرمود و فضل عائشہ علی النساء کفضل الشریہ علی
سائر الطعام و فضل عائشہ بر زنان و دیگر مانند فضل شریہ است بر باقی طعام و ثمر و طعامی مشہورست کہ آنرا آشکنہ
گویند و ثروان شکستن در کاسہ متفق علیہ و ذکر حدیث انس و ذکر کردہ شدہ است حدیث انس کہ در و سے

یا خیر البریه واقع شده است و حدیث ابی هریره و ذکر کرده شده است حدیث ابی هریره که در وی ایکی الناس اکرم
است و حدیث ابن عمر و ذکر کرده شده است حدیث ابن عمر که در وی اکرم ابن الکرم فی باب المفاخره و العصبیه
که گفت + + الفصل الثانی + عن ابی رزین یفتح را که سرزاس و سکون محتسب صحابی مشهور است
حدود وی در اهل عاصف است قال قلت گفت یا رسول الله کان ربنا قبل ان یخلق خلقه کجا بود پروردگار ما
پیش از آنکه پدید آید خلق خود را قال کان فی عمار گفت آنحضرت بود و عمار گفته اند که مراد بجا و محاب رقیق یا
کثیف برهم نشسته و روایت کرده شده است عی بدو بقصر و بر تقدیر مراد بدان امری است که او را نکند از عقل
و نرسد بکنه آن وصف و قول وی که فرمود ما تحت هوا و ما فوقه هوا و بنود زیر وی هوا و بنود بر وی هوا کنایت است
از آنکه بنود بادی چیزی پس حاصل آن راجع گردد و بعضیون کان الله و لم یکن موهبی و بعضی گفته اند که این اشارت است
بر برف تو هم مکان زیر که ابرتعارف محال است وجود وی بی مکان و بی هوا از هر بی گفت که ما ایمان آوردیم بدان کعب
نذاریم آنرا از چیزی و بعضی گفته اند که مراد از سوال آن بود که این کان عرش ربنا و لهذا فرمود و خلق عرشه علی الساء
و پدید آید عرش خود را بر آب رواه الترمذی و قال قال گفت ترمذی که گفت نیز بدین مارون که از اعلام است و
آیه حدیث و حافظ متفق صحیح الحدیث و امام احمد ثمالی او گفته و اصل او از بخار است و فضائل او بسیار است مات
سنه سبع و مائتین الهما ای سیس موهبی یعنی عمار کنایت از آنست که بنود بادی چیزی چنانکه گفته شده + +
و عن العباس بن عبد المطلب زعم انه کان جالساً فی البطحاء و روایت است از عباس گفت که وی نشسته بود و بطحای که
که نام موهبی است و بطح آب رود در سنگ لاخ فی عصابة شسته بود و در گروبی از مردم و ظاهر عبارت حدیث در آنست
که این نقیبه پیش از اسلام عباس بود و آن که در میر سلمان بنود و رسول الله و حال آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
و سلم جالس شسته است فمرت سحابة فنظروا الیهما پس گفت ابروی پس نگاه کردند آن جماعت بسوی آن ابر
فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما شئون نره پس گفت آنحضرت چه نام می کنید شما این را قالوا السحاب گفتند
این سحاب است یا نام می کنم این را سحاب و سحاب برف و نصب هر دو روایت است قال گفت آنحضرت و المزن و
مزن هم نام می کنید بضم میم و سکون زای و مزن ابر فیه را گویند قالوا و المزن گفتند مزن هم نام می کنند قال و المزن
گفت آنحضرت و عنان نیز نام می کنید بفتح عین قالوا و العنان گفتند و عنان هم نام می کنیم و فی القاموس عنان ابر است
که نگاه ندارد آب را قال بل تدرون ما بعد ما بین السماء و الارض گفت آنحضرت آیا درمی یابید و می دانید که چه چیز است
و چه مقدار است و درمی سافتی که میان آسمان و زمین است قالوا لا ندری گفتند نمی دانیم قال ان بعد ما بینهما گفت
آنحضرت که دوری مسافت که میان آسمان و زمین است اما واحدة یا یکی و اما اثنتان و یا دو او گفت یا سه و سبعمون
سنة و مئتا و سالی است یعنی مسافت هفتاد و یک سال است یا مئتا و دو یا مئتا و سه سال و این ترویج

از شکر را وی است و آسمان را حق فوقها گذرک و آسمانی که بالای او است نیز همچنین است که مسافت میان این آسمان و آن آسمان هفتاد و چند سال است حتی حد سبع سموات تا آنکه شمرده آنحضرت هفت آسمان را و در حدیث دیگر میاید که بعد میان زمین و آسمان و همچنین میان آسمان با پانصد ساله راه است و برسی هر آسمانی نیز مقدار پانصد ساله راه است و طبعی گفته که مراد سبعین ساله است نه عدد هفت و این عدد برای مبالغه بسیار آید و الله اعلم ثم فوق آسمان السابعة بعد از آن بالای آسمان هفتم دریانی است که بین اعلا و اسفله که مابین سما و الی سما مسافت میان بالای آن دریا و پایانی وی مانند مسافتی است که میان آسمان و آسمانی دیگر است در اخبار آمده است که حق تعالی زیر عرش دریا می آفریده است که از آن باز که عرش پدید آورده است آن دریا و آن است ثم فوق ذلک ثمانية احوال پستربالای آن و در ثبات فرشته است بر صورت احوال جمع و عمل بفتح و او و سکون عین بر کوهی بین اطلاق من و در کن مثل مابین سما و الی سما مسافت میان بهمای ایشان و سرین های ایشان مقدار آنچه میان آسمان و آسمانی دیگر است ثم علی ظهور عرش العرش پستربیشتهای ایشان عرش است بین اسفله و اعلاه مابین سما و الی سما مسافت میان پایان عرش تا بالا آن مقدار آنچه میان آسمانی تا آسمانی دیگر است ثم الله فوق ذلک پستربخدا ای تعالی بالای آنست بجلو عظمت و علم و عزت نه بجان و جوت و استقرار و تکیه و این تصویر می و تمثیلی است برای جلوه عظمت الهی تعالی و تقدس که در عین فوق همه و در احوال است چنانکه در قرآن مجیدی فرماید و الله من و اعم محیط و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود است که ایشان را از مثل سفلیات برداشته تصویر علویات و تفکر در ملکوت سموات و ارض متعلق سازد تا از انجا نیز ترقی کرده پدید آکنده و برپا دارند ایشان متوجه گردانند و از گرفتاری پستربشان که در مثل سا فیلین افتاده اند باز دارد و فافهم باشد التوفیق رواه الترمذی و ابو داود و ۳۰ و محسن جبر بنهم جم و فتح باین طعم نفهم سیم و سکون طار و کسیرین صحابی است از اشراف قریش از اولاد عبد مناف اسلام آورد پیش از فتح بعد از غام خیر عالم بود بعلم انساب و اخبار و امام عرب شاکر و ابی بکر صدیق رضی الله عنه قال اتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اعرابی گفت آمد آنحضرت را بادیه نشینی و قال حیدت الانفس و رشتت انداخته شد نفس ما و جلع النبیال و گرسنه شد اهل و عیال و تمکنت الاموال و نقصان کرده شد مالها و بکنت الانعام و هلاک گشت چار و امان فاستحق الله لنا پس طلب باران کن از خدا ابرای ما فاستشفع بک علی الله پس بدستی ما طلب شفاعت می کنیم تو بخیر خدا یعنی تر شافع و وسیله می گیریم بدرگاه حق تا باران بخیر شد و ششفع باشد علیک و طلب شفاعت می کنیم تو بخیر ابرو تو خدا را شافع می آریم نزد تو تا باران طلبی از و س فقال لینی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سبحان الله سبحان الله مکرر نماز ال تسبیح حتی عرف ذلک نئی و جوه اصحاب پس همیشه تسبیح می کرد آنحضرت به تعجب و غضب تا آنکه شناخته شد از غضب و در رویهای صحاب و وی یعنی صحابه بنصب آنحضرت متاثر شدند تا در رویهای ایشان نیز اثر آن ظاهر شد ثم قال پستربخدا گفت آنحضرت

و یکایک و امی بر تو واجب از توانه لایستفیع باشد علی احدی رستی نشان نیست طلب شفاعت که درونی شود و بعد از بیج
یکی و وسیله گرفته نمی شود و او را نشان الله اعظم من ذلک امر خدا و قدر و مرتبه او بزرگتر است از آن که وسیله سازند و او را
نزد کسی و یکایک اندری ما الله و امی ترا آیامی دانی و درمی یابی که بصیت خدا و صفت او و عظمت او بصیت ان عز
علی صحابه و لکنه ابرسی که عرش او که وی بر آن محیط است بر آسمانهای وی بر آئینه این چنین است و قال با صابحه
مثل لقیته علیه و اشارت کرد و آنحضرت برای بنودن و نهانیدن صورت بکند از انگشتان خود مانند گنبد بر کف دست خود
بعضی احاطه وی تمامه آسمانها را چه جای زمینها و اندلیا و آب و اطلیه و مل بالرب و بر رستی خوش با آن عظمت و صفت بر آئینه
آوازی کند مانند آواز کردن پالان شتر بسوار یعنی عاجز می آید عرش از برداشت عظمت حق مانند غر پالان از برداشت
سوار اطلیه آواز پالان و زمین و شک نمی و نالیدن شتر کمره و این تصویر و تمثیل عظمت الهی است بر قدر فهم اعرابی رواه
ابوداؤد + ۴۰۰ و عین جابر بن عبد الله عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال اذن لی ان احدث عن ملک من ملائکه
الله من حلاله العرش گفت آنحضرت اذن کرده شد مرا که حدیث کنم و خبر دهم از عظمت فرشته از فرشتگان خدا از
حاکمان عرش و بر دارندگان آن ان باین نحوه از نیمی الی عاتقیه که میان دوزمه گوش و می تا دوش و می میسره سبعاطیم
جای میسره مقصد سال است عاتق دوش و بعضی گفته اند میان دوش و گردن موضع رواه ابوداؤد + ۵۰۰ و عین
زراره بن عقیب از ابی و تخفیف را و ابی بن ابی اوفی بفتح جبره و سکون و او و فائز فائزات تابعین است قاضی بصره بود و از
علما و فضلا و عباده زمان خود از ابن عباس و ابوهریره سماع دارد و روزی در نماز فجر ایستاد می کرد و آیت فاذا قرأ القرآن فاستمعوا
لی یخبرکم بآیاتهم و جان و او سه مثلث و عین و زرین و لبید بن عبد الملك ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال
لجبرئیل روایت می کنند که آنحضرت گفت مر جبرئیل را ببل رایت ربک آیا تو دیده پروردگار خود را فاستمع جبرئیل نقض
بفا و ضا و جمیع فشاندن و تقاضا لرزیدن و ناقص تب لرزه را گویندی گوید پس بلزید جبرئیل از و پشت ابن سواد
و تصور این حال و قال گفت یا محمد ان بنی و بنیه سبعین مجابا من نور بد رستی سیلان من و میان خدا و مفتاد پرده است
غایت آنکه آن پرده ای نورانی است و آن صفات ملکیه جبرئیل است بلکه صفات حق نیز که صفت پرده ذات است و تعیین
عدد و مکرر بعلم شارع است و در روایتی سبعین الف مجاب و تواند که کنایت از کثرت مجاب باشد و در حدیث
دلیل است بر جواز رویت حق سبحانه از جهت سوال آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از آن و کلام جبرئیل نیز ولات
دمد و بان و فرق میان ملائکه و بشر درین باب حکم است اگر چه بشر در مجب روحانی یا جسمانی جمیع است و خود بشر حق باشد
در رویت یا است بر ویت حق و در رویت ملائکه خلاف است فانهم لودنوت من بعضنا لا اخرقت اگر نزدیک شوم
از بعضی مجابها بر آئینه بسوزم بصیت اگر یک سر سوزی بر زیرم + فروغ تجلی بسوزم پریم + این عبارت ناظر بر مجیب
صفات حق و انوار ذات اوست تعالی شانه بکند انی البصایح همچنین است در مصابیح که از زراره روایت کرده و

و نام صحابی نبوده است و رواه ابو نعیم فی الجبل عن ابن مسعود و روایت کرده آنرا ابو نعیم در طلبه که نام کتاب اوست از انس و ثوبان
که زبانه از انس روایت کرده باشد الا انکم نیکر لیکن ابو نعیم ذکر کرده است این عبارت را اگر با نقض جبرئیل و
باقی جواب را ذکر کرده + ۶۰ و عمر بن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الله خلق اسرائیل بنیوم
خلقه بدستی بنده ای انما یبدا اگر اسرائیل را از ان روز باز که پیدا کرده است مافا قدمیه و علی که صفت نرفته است
هر دو پای خود را بالا رفیع صبره بنی و دارد اسرائیل چشم خود را اینی از صور و این عبارت است از گیتی و انتظار و می بر
امر بنم فصحی که در جبین زمان فرمان در رسد بیند و بین الرب میان اسرائیل و میان پروردگار تبارک و تعالی
سبب و در اینفتاد و نوبست که حجاب است ماسما بین نورید نمونه الا حرق شیت از ان هفتاد و نوبست نور
که نزدیک شود از پروردگار تعالی مگر آنکه بسوزد رواه الترمذی و صححه + ۷۰ و عمر بن جابر ان ابنی صلی الله علیه و آله وسلم قال
لما خلق الله آدم و نوره رایت است از جابر که آنحضرت گفت هنگامی که پیدا کرد خدا ای تعالی آدم را و اولاد او را
قالت الملائكة یا رب خلقتکم باکلون و شاربون و یسکون و یخفون گفتند فرشتگان ای پروردگار پیدا کردی تو ایشان را
که می خورند و می نوشند و جماع می کنند و سوار می شوند فاجل لهم الدنیا و لنا الآخرة پس ایشان را دنیا بگردان و ما را
آخرت یعنی چون ایشان متوجع اند به دنیا و ما از ان نعمی نیست ایشان را همین دنیا باشد و ما را آخرت و جمع کردن میان
دنیا و آخرت مرا ایشان را از باونی است قال الله تعالی لا اجل من خلقته بیدی نمی گردد و نام کسی را که پیدا کرده ام من او را
برود و دست قدرت خود بر باع میان جلال و جلال و نفخت فیه من روحی و دیدم من در وی از روح خود اضافت بر اے
تشریف و تکبریم است کن قلت له کن فکان همچو کسی که گفتم من او را پیدا کرد و نخواستن می شود آدم و ذریه وی اینها
هم دارند با وجود آن تشریف و تکبریم و اینها ایشان را کمالات صوری و منوی و حسی و عقلی دنیا و آخرت شدند و این
حدیث دلیل است بر فضیلت نبیر ملائکه رواه البیهقی فی شعب الایمان + ۶۰ + الفصل الثالث عشر عن ابی هريرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم المؤمن اكرم علی الله من بعض ملائکه مسلمان بزرگتر است بر بعضی فرشتگان و
تفصیل این سلسله مذکور است در کتب کلام رواه ابن ماجه + ۲۰ و عتبه قال اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بید
و هم از ابی هریره است که گفت گرفت آنحضرت بر دو دست مرا فقال پس گفت خلق الله الترتیه یوم السبت پیدا کرد
خدا ای تعالی خاک را و در شب و خلق فیها الجبال یوم الاحد و پیدا کرد در وی کوه ها و از نیک شب و خلق الترتیه یوم الاثنين
و پیدا کرد در خنان را و در شب و خلق المکره یوم الثلاثاء و پیدا کرد در و اینی چیزهای ناخوش را و در شب و خلق الارض
یوم الاربعاء و پیدا کرد در خنای را و در چهار شب این روایت مسلم است و در روایت غیر او خلق النون یعنی پیدا کرد حوت را
در روز چهار شب و تواند که نور و حوت برود و درین دو پیدا شده باشد و بش فیما الدواب یوم الخميس و پیدا کرده کرد
در زمین چمن و بار و در پنج شب و خلق آدم بعد العصر یوم الجمعة و پیدا کرد آدم را بعد از نماز دیگر از روز جمعه فی آخر الخلق و

چهارمین احوال که از این احوالات است در آنست که در آن روز در میان حضرت تائب و ازین جهت مجبور نام کردند که
 پیدایش همه و در وی جمع شد و فیصلت دادند و از بیاضت او را رواه سلم ۶۰ و عتبه قال بنیامی الله صلی الله علیه و آله وسلم
 جالس و محراب در آنست ای آنکه آنحضرت شسته است و یاران او افغانی علیه السلام نگاه آورده بر ایشان بری و در بعضی نسخ سجاده
 خصال نبی الله صلی الله علیه و آله وسلم بل تدرون مانند این گفت آنحضرت آیا درمی یابید چیست این قالو گفتند بر عادت خود آمدند
 و رسول اعظم قال نهذه العنان گفت آنحضرت این عنان است سابقا گذشت که عنان بفتح عین نام ابرست و نهذه روا یا ایها
 فرمود این ابر بار و بهای زمین است روا یا برای همه جمع را وید است و روا نیز تیری که بوی آب کشند تشبیه کرد ابر بار ابدان
 لیسو قما الله تعالی اهل قوم لاشیکر و نه می راند خدای تعالی آنها را بسوی قومی که شکر نمی کنند خدا و لایق خوانند او را
 و این نکایت است از کفران این قوم که برین بخت شکر نمی گویند ثم قال بل تدرون ما فو کم پسر گفت آنحضرت آیا درمی یابید
 شما چیست بلای شما قالو گفتند صحابه الله و رسول اعظم قال فانها الدرع گفت آنحضرت بدوستی آن چیزی که فوق قنات
 رقیع بر وزن فضیل است و بعضی گفته اند نام آسمان و نباست سقف محفوظ آسمان سقفی است نگاه داشته شده از افتادن
 تشبیه کرده آسمان را به سقف خانه و موج ملکوت و آسمان موجی است منع کرده شده از سقوط موج نیز تشبیه کردند چنانکه موج
 معلق و جوایم باشد آسمان نیز معلق است بی ستون استاده ثم قال بل تدرون ما بینکم و بینما پسر گفت آنحضرت آیا میگوید
 چه قدر مسافت است میان شما و میان آسمان قالو گفتند صحابه الله و رسول اعظم قال بینما خمس فاه عام گفت میان شما
 و میان آسمان پانصد ساله راه است ثم قال بل تدرون ما فوق ذلک پسر گفت آنحضرت آیا می دانید چیست بالای این
 آسمان قالو الله و رسول اعظم قال سما ان بعد ما بینما خمس مائة سنة گفت بالای این آسمان دو آسمان دیگر است که در وسط
 مسافتی که میان آن دو آسمان است پانصد ساله راه است ثم قال کذلک پسر گفت آنحضرت همچنین حتی عد سبع سموات
 تا آنکه شمر و بخت آسمان را بالای یک دیگر باین کل سمانین باین السما و الارض مسافت میان هر دو آسمان مقدار است
 است که میان آسمان و زمین است یعنی پانصد ساله راه ثم قال بل تدرون ما فوق ذلک قالو الله و رسول اعظم قال ان
 فوق ذلک العرش گفت بدرستی بالای آن بخت آسمان عرش است و بین و بین السما بعد ما بین السماین و میان عرش
 و میان آسمان مقدار و در وی میان هر دو آسمان است ثم قال بل تدرون ما الذی تحکم پسر گفت آنحضرت آیا می در یابید
 چیست آن چیزی که زیر شماست قالو الله و رسول اعظم قال انها الارض گفت آنچه زیر شماست زمین است ثم قال بل تدرون
 ما تحت ذلک پسر گفت آیا می دانید چیست زیر این زمین قالو الله و رسول اعظم قال ان تحتها رضا اخری گفت بدرستی
 زیر این زمین زمینی دیگر است بینما سيرة خمس مائة عام میان این دو زمین مسافت پانصد ساله است حتی عد سبع ارضین
 بین کل ارضین سيرة خمس مائة سنة تا آنکه شمر و آنحضرت بخت زمین را میان هر دو زمین پانصد ساله راه ازین حدیث
 معلوم می شود که نسبت مسافت و دوری میان زمینها بر وفق نسبت آسمانهاست پس آنکه می گویند که طبقات

زمین همه متصل یک دیگر اند و جسم پوسته و لایه ارض و در قرآن مجید مفرود ذکر می کنند و صواب است لفظ صحیح مخالف این حدیث
 است و شاید افراد ارض بار آورده همین زمین است که زیر ایشان است و زمین بای دیگر کارند دارند بخلاف آسمانها که از همه
 فیوض و اناری رسد و الله اعلم ثم قال و الذی فی نفس محمد بنیده و لو انکم و لعیتم جعل الی الارض لسطی لسطی علی الله اگر بودی
 که شما فرود بای کردید بر سنی را بسوی زمین که پایان از بهیست هر آنکه می افتاد آن رسن بر فدا چون در احادیث دیگر فو قیت
 و اعانت بر و در کار تعالی و تقدس بر برش میان یافته است اعانه و وجود علم و قدرت و ظهور آثار صفات افعال در زیر زمین
 بیان کرد که هر با قدرت اوست و زیر و بالا همه را اعانه کرده است ثم قرأ استخوانند تخفرت این آیت را که هو الاول و الآخر
 و الظاهر و الباطن و هو کل شیء علم شرح حال این اسما و شریف ما بقا و شرح اسما احسنی معلوم شده است رواه احمد و اکثر
 و قال الترمذی قرأه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا یتدل علی انه اراد لسطی علی علم الله و گفت ترمذی خواندن تخفرت
 این آیت را دلالت دارد و آنکه مراد و حدیث که گفته است لسطی علی الله است تفریقه و هو کل شیء علم یعنی
 آن جهان علم و قدرت و سلطان و قدرت و سلطان و کل مکان علم و قدرت و سلطان و در هر جهت یعنی آثار این صفات
 در همه جهات و الا این صفات حق هم گمانی نه بیند و هو علی العرش و استخوانند تخفرت که وصف نفسی کتابه چنانکه وصف کرده است
 وی تعالی و تقدس ذات خود را در کتاب خود گفته الرحمن علی العرش استوی و هو رب العرش العظیم بامراد مجموع آنکه آنچه ذکر
 کرده از وجود علم و قدرت و سلطان و وجود ذات برش چنانکه و هو الله فی السموات و فی الارض فرمود و الله کلشی محیط و بر
 هر تقدیر این آیات اگر چه بظاهر موهم است و مکنانند ولیکن حقیقت کنایت و عبارت از ظهور سلطان علم و قدرت اند و مراد بآنها
 صفاتی و معانی است که مناسب قدس و تملک است او بید تعالی تبارک و عظم برانه و الله اعلم + + و محمد بن رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم قال کان طول آدم سنین ذراعا بود و سانی قد آدم شصت گز فی سبع افری و مرصا و رفعت گز پنهان ذراع در اصل
 بهیشتی شش دست از مرفق تا فوق اصبع وسطی و گز شمری همین است مانند آنکه مراد فذیل آدم است که قد او مقدار شصت ذراع
 می بود یا ذراع ستارن الا ان اندوم و غایب نیست که مراد ذراع مردم باشد زیرا که اگر مراد فذیل آدم باشد لازم آید که
 ذراع وی شصت یک تمام است می باشد و در نهایت قصر باشد بحسب طول صمد وی و از مناسب بنایت بیرون بود کما
 لا یخفی + + و محمد بن ابی ذر روایت از ابو ذر غفاری که در صدق و زهد از اکابر و اعیان صحابه است قال قلت لکنت گفتم
 یا رسول الله ای الانبیاء کان اول کدام یکی از پیغمبران بود نخست قال گفتم گفت تخفرت بود او اول انبیاء آدم علیه السلام
 قلت گفتم یا رسول الله و بنی کان پیغمبر بود آدم قال نعم بنی که گفتم تخفرت آری آدم پیغمبر بود چنان که ده شده یعنی فرستاده
 شده بروی محمد یعنی رسول است قلت گفتم من یا رسول الله کم المرسلین از میان انبیاء مرسل چند کس اند قال ثمانه و بیست
 گفتم گفت تخفرت رسول سیصد و ده چند تن اند و در روایتی سیصد و چهارده آمده با تخفیر اجماعی ابنه و جمیع تخفیر و الله یدریم
 بهیشتی بسیار و تخفیر از تخفرت بهیشتی سر این پیرافاده یعنی کثرت می کند چه جاء کثیری پوشیده ما و را می خود را اولی روایت

حسن ابی امامه قال بود و ایست که گفت ابو ذر گفت یا رسول الله کم وفاداره الانبیاء چند است که شمار
 انبیاء و چندی و چندی بر سر قال مائت و اربعه و عشرون الفا و مود و سبت و چهار هزار و اربعه و سبت و مائت و اربعه و سبت
 و چنانچه رسول از میان آن سی صد و پانزده تن فرق است میان بنی و رسول بنی آنکه وحی بوی میاید تا بروم برساند و رسول آنکه
 کتاب با وی باشد و در عدد انبیاء و سبت و سبت و چهار هزار و اربعه و سبت آمده و بسبب این اختلاف فاش از یقین عدد انبیاء
 منع کرده اند و مجمل باید گفت آنرا بالانبیاء و کلهم اجمعین ۶۰ و محسن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 الخیر کالمعانیة نیست خبر خیر بنی شنیدن مانند آن خیر چشم دیدن هر چند خبر یقینی باشد با وجود دیدن را خاصیت و حکمی است
 که شنیدن را نیست و آنحضرت دلیل می آرد و میفرماید که ان الله تعالی خبر موسی با صانع قوم فی الجبل برستی خداست
 تعالی خبر و اوموسی را علیه السلام بخیر می که کردند قوم وی در ماده گوساله فلم یلق الا الوحش پس بنیداخت لوحها را که در آن
 تورات نوشته بودند فلما عاين ما صنوا پس هر گاه که موسی نزد قوم آمد و به چشم دید آنچه ساخته اند از گوساله القی الا الوحش انک
 الوحش را از جهت شدت غضب فاکتسرت پس شکست الوحش را الاما دیت اثنی عشر ایت کرد این سه حدیث را امام
 احمد ۴۰۰ + باب فضائل سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم + فضائل سید المرسلین صلی الله علیه
 و آله و سلم از عدد و حصر خارج است و احاطه نمی کند بدان علوم اولین و آخرین و نمی داند آنرا بکنه حقیقت مگر پروردگار عز و جل و
 اتفاق دارند که آن حضرت سید اولاد آدم و فاضل ترین پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم و علیم جمیع و بعد از وی ابراهیم خلیل الله
 پس از وی موسی کلیم است و یافنه نشده است تفریح از علما بعد از موسی و الله اعلم ۱۴۰ + الفصل الاول + و علی بن یحیی
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یثبت من خیر قرون بنی آدم قرننا فخرنا گفت آنحضرت به یگانه شده و فرستاده
 شده ام من از بهترین طبقات فرزندان آدم قرنی بعد از قرنی منی در هر قرن و صلبهای پدران منی شتم و قرن طبقه مردم
 در یک زمان که قریب یکدیگر باشند چنانکه صحابه و تابعین و تبع تابعین و امثال آن و مراد بخیر قرون بنی آدم هر
 طبقه است که پدران آنحضرت در آن طبقه بودند و آنحضرت در اصلا ب آنها بود و چنانکه بعد از اسمعیل علیه السلام کسانی بودند
 و قریش بود و بعد از وی ما شتم بود حتی کنست من المرقن الذی کنست منه تا آنکه شدم از قرنی که شدم از وی و منی خیریت
 محمول است بر فضائل حمیده و فضائل شریفه که در متعارف عفت اهل کرم را بدان حد کنند تا باعتبار دین و ایمان
 که اقالو او این در قرون است اما انبای کرام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس همه ایشان از آدم تا عبد الله هارو
 مطهر اند از نسی کفر و حبس شرک چنانکه فرمود بیرون آمده ام از ملاء با طهارت و لای و دیگر که متاخرین علمای حدیث آن
 تحریف و تقریر نموده اند و لم یی این مطلق است که حق تعالی حجاب مخصوص گردانیده است باین متاخران را اینی علم آنکه آباء و اجداد
 شریف آنحضرت همه بر دین توحید و اسلام بوده اند و از کلام متقدمین لایح می گرد و کلمات بر خلاف آن و از آنکه فضل الله
 یونیه من انبیا و مختص به من انبیا و خود اجزای خبر و در شیخ جلال الدین سیوطی را که در نیاب رسائل تصنیف کرده اند و

افاده و اجاده نموده این چهار اطفال را بر گرد اینده است و عاقلانند که این نور پاک از یک طایفه پدید نه شد و در عرصات افرات
به تعذیب و تحقیر آباد و اورا مخفی و مخدول گردانند و راه انجاری ۲۰۰ و ۳۰۰ و آنکه کبیر شفته بن الاسبق حسین همد وقایع محاسنی مشهور
است قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان الله مصطفی کائناته من لکمه ایل بدرستی خدا ای تعالی برگزیده کنانته را اکبر حق
که از اولاد اسمعیل چند واسطه است بعد از اسمعیل و پیش از قریش است بدو واسطه و مصطفی قریش است کنانته و برگزیده قریش را که از اولاد
نضر بن کنانته است مشهور و تسمیه قریش نیست که آن نام دایم بجزیه است که در نهایت قوت و زور است و در صحیح از ابن عباس
آورده که گفت قریش از ان جهت قریش نام کردند که در دیابا می است که از قریش می گویند می خورد و او با میان را دانی خود
اورا هیچ مایه و غالب و بلند نمی گرد و برومی هیچ کی از انما و وجوه دیگر نیز در قاموس مذکور است و مصطفی من قریش بنی
هاشم و برگزیده از اولاد قریش هاشم و پسران او را و مصطفائی من بنی هاشم و برگزیده را از پسران هاشم پس وی صلی الله علیه
و آله و سلم برگزیده ترین برگزیدگان و خلاصه خلاصها باشد و او سلم و فی روایتی گفته اند ان الله اصطفی من ولده ابا اکیم
اسمعیل و مصطفی من ولده اسمعیل سببه کنانته و در روایتی ترندی این قدر زیاده کرده که خدا ای تعالی برگزیده از اولاد ابراهیم
اسمعیل را بعد از ان از اولاد اسمعیل کنانته را الی آخره ۲۰۰ و ۳۰۰ و عمن ابی بیره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اناسید ولد
آدم یوم القیمه من بهتر و بهتر و بزرگتر فرزندان آدم و جمیع صفات کمال روز قیامت تقیید بر روز قیامت باعتبار ظهور آثار سیادت
و کبر است و در ان روز چه در ان روز ظاهر گردد که روز روز است و هیچ کس از وی بجزرت آسمیه قریب تر و بزرگتر نیست
و ازینجا فضیلت بر ملاکه نیز لازم آید بر مذنب اهل حق و می گویند بشیر فاضلتر از ملاکه اند و در بعضی احادیث فضیلت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بر خلق علی الاحلاق نیز مذکور است و در مواهب لدینه و حدیث سلمان ابن عساکر آورده که گفت مسلمانان
فرود آمد جبرئیل بن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و گفت بدرستی و راستی پروردگار تو می گوید نیافریده هیچ آفریده را بزرگتر بر من از تو
و دنیا و اهل دنیا را ابراهیمی آن پیداکردم تا بشناسم ایشان را بزرگی ترا و عزت ترا که نزدست و اگر نمی بودی تو پیدایش میکردم
و بنابر این ثابت شد که آنحضرت افضل غلائق است همه و آنکه در بعضی احادیث آمده است که تفاضیل تنهید بیان پیغمبران و تفصیل
نه تنهید مراد موسی و یونس جواب آن در سابق معلوم شد و اول من یشیق عنه القبر و من خست کسی هم که شکافته می گرد و در آن
قبر کنایت است از آنکه وی صلی الله علیه و آله و سلم اول کسی است که از آنجمله می شود از قبر و اول شایع و من خستین شفاعت
کننده ام و اول شافع و خستین کسی که قبول کرده شود و شفاعت وی چون وی صلی الله علیه و آله و سلم خستین شفاعت کننده است
و شفاعت وی البته مقبول است لازم آید که خستین کسی که قبول کرده شود و شفاعت وی است و تفصیل این در باب
الشفاعت گذشت و راه سلم ۲۰۰ و ۳۰۰ و عمن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما اکثر الانبیاء تبعایوم القیمه
من پیغمبر من پیغمبران از روی تابان روز قیامت و اما اول من یقیع باب الجنة و من خستین کسی هم که می گوید درین باب را
ومی در آید و می در آرد و درینست و راه سلم ۲۰۰ و ۳۰۰ و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی باب الجنة یوم القیمه

جمع کرده و منی اولیٰ طاهر است و ولادت می کند بر آن روایتی که زیاد کرده است و در وی اختصاری الکلام و این دلالت دارد
 بر معنی اولیٰ و نفرت بالرب و نفرت داده شده ام به رب و نفرت چنانکه در حدیث سیره شهر مذکور است و حملت لی النمام و حملت
 لی الارض محمد او ظهور داد رسالت الی الخلق کافه و فرستاده شد من بسوی خلق همه و ختم لی انهیون و ختم کرده شد من بنی بنیمران
 مداه سلمه و در تخصیص عموم رسالت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سخن کرده اند که در زمان نوح علیه السلام بنیمری دیگری بود پس باید
 که مبعوث تمامه اهل آن زمان باشد و نیز دعای وی علیه السلام بر تمامه اهل ارض مملاک و غرق و دلالت دارد بر آنکه مبعوث همه
 بود و احتمال امر وی گردند و نیز سلیمان علیه السلام سیری کرد در زمین و امری کرد مردم را باسلام چنانکه یقین و وفوی و تمهید
 می کرد ایشان را بقتال و این دلیل است بر عموم رسالت و جواب داده شده است بآنکه عموم رسالت در اصل تعینت
 نبود بلکه عادت شد بعد از آن باخصار خلق الله بعد از غرق در موجودین اما پیش از غرق احتمال دارد که وی مبعوث باشد بقوم خود
 خاصه و چون بقوم وی بر زمین نبودند بجا هر چنان نمود که بعثت وی عام است اما دعای وی علیه السلام بر تمامه اهل ارض دلالت
 آن بود که دعوت وی قوم خود را تا بومی رسید تمامه مردم را از جهت طول مدت عمری پس تمامه می شد نه بر شریک پس تحقق شد نه
 مذاب را و بعضی گفته اند که خواند که توصیه عام باشد و در بعضی انبیاء التزام فروع شریعت وی عام نیست و جواب از اشکال
 بحال سلیمان علیه السلام گفته اند که منی رسالت مخصوص است بحال و اجابات و محرمات اما در مندوبات پس مردم مامورند
 به آن و اعمال و امتداد بقیال که بجا هر از خصائص و اجابات می نماید بر حقیقت آنخصائص آن نیست بلکه آنچه مخصوص است عقا
 و ر آخرت است که فی حقیقه اسبق علی انسانی و احتمال دارد که تمذیه یقین و قتال و بی از جهت ملک باشد نه از جهت
 رسالت و وی علیه السلام هم ملک بود و هم رسول فلا اشکال که از قبل ۱۱۰۰ و عتبه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 قال بعثت بجمع الکلم و نفرت بالرب و هم از ابلی بهره است که آنحضرت گفت برگزیده شده و فرستاده شده ام من بکویت
 کلم و نفرت داده شده ام بر عرب شرح این معلوم شد و بنیان انانام و اتنی ایتیم بمفاتیح فرائض الارض و ذراتها می آنکه
 من در خواهم دیدم خود را که آورده شده ام کلیدهای خزینه های زمین را یعنی داده شده است آن کلیدها را هر فوضعت فی سیده
 پس نهاده شد آن کلیدها پیش من مراد فتوحات است که کشاد باری تعالی بر است وی صلی الله علیه و آله و سلم از بلاد و شرق
 و غرب و استخراج کنوز و دقائن یا مراد کانه های زمین که در وی هیچم در دست متفق علیه ۱۱۰۰ و عن ثوبان قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله زوی لی الارض بدرستی خدا ای تعالی فراهم آورد و دو کشید برای من زمین را فرایت متاهما
 و متاهر بها پس دیدم من بلاد و شرق را و مغرب آنرا و ان امی سیملغ ملکما مازوی لی منها و بدرستی است من نزدیک است که
 برسد ملک و بادشاهی وی چیزی را که فراهم آورد و شده و کشیده شده است برای من از زمین یعنی در شرق و مغرب
 بادشاه شوند و تصرف کنند و عظمت کنیزین الامر و الابیض و داده شده مراد گنج سرخ و سفید مراد گنج سرخ خزینه های
 اکاسره که خسروان فارس اند که غالب بر این زرست و گنج سفید خزینه های قباصره که بادشاهان روم اند و غالب بر ایشان

تقریباً است و بعضی گفته اند که مراد با هر ملک شام است از جهت سرخی رنگ ایشان و با بعضی ملک فارس از جهت سفیدی رنگ ایشان و معنی اول خفا برتر است وانی سالت ربی لامتی ان لا یملکها بینه عامه و بدستی من حوال کردم پروردگار خود را برای است من انیکه هلاک نکند است مرا فقط عام یعنی فحشلی که تمام است را هلاک کند و ان لا یسلط علیهم مد و اس سکن انفسهم و انیکه بزنگار و بر است من و شمس از خفوات ایشان یعنی کافران را فی سبیح بقیتم پس مباح گردانند و بستانند چه اجماع ایشان و محل سلطنت و قهرمان ایشان را و بینه بیان سرای و میان شهر و جای قوم یعنی دشمن که محل مستقر ایشان را بستانند و ایشان را بتمام هلاک گردانند و ان ربی قال و بدستی پروردگار گفت یا محمدانی اذ افضیت امر افانه لا یرد برستی من چون حکم کنم امری را پس برستی که آن رو کرده و باز گردانیده نمی شود و ان حکم عطا باشد یا بلا و انی اعلیتک ملک ان لا یملککم بینه عامه و بدستی من و اودم ترا بهجت است که هلاک نگردانم ایشان را فقط عام و ان لا یسلط علیهم مد و اس سکن انفسهم فی سبیح بقیتم و اودم ترا که بزنگار بر است تو شمس را خفوات ایشان پس مباح گردانند بینه ایشان را و لو مبیح علیهم من باقرا را و اگر چه فراموش آیند ایشان کسانی که در تمام جوانب و نواحی زمین اند یعنی اگر چه کافران تمام عالم جمع شوند حتی کیون بعضی بیایک بعضی و بی بعضی بعضی تا آنکه باشند بعضی از است که هلاک گردانند بعضی را و بند و اسیر کنند بعضی را یعنی کافران را بر ایشان غلبه و تسلط نشود و ملک را نتوانند ستانند ولیکن است تو میان خود جنگ کنند و بعضی هلاک کنند و بیکند بعضی را از زمین رفته است تقدیر الهی و قضای وی و قضای الهی غرض آنست که بر کفر غیر نیاید و تبدیل پذیرد و اگر چه امر نگردد به ان حکم شرع بدان تعلل نگرفته رواه مسلم ۱۱۴ و عن سعد بن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من سجد نبی محادیه روایت است از سعد بن ابی وقاص که آنحضرت گذشت پس سجد نبی محادیه که قبلیه است از انصار و آلان بیرون مدینه و طهر و نشان آن مسجد قائم است و در محسن و نشان پامی نافه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم است و فل فیه کبریتین در آمد آنحضرت پس بگذاشت و در آن مسجد دو رکعت و صلینا سه و گدازد و بی آنحضرت و عاریه طویلاد و عاکر و آنحضرت پروردگار خود را دعای دراز در تشهد یا بعد از آن و غایب تمانی است ثم انصرف لیسجد لکثرت آنحضرت از نماز و دعا فقال پس گفت سالت ربی فلتا سوال کردم و در خواستم از پروردگار خود سه خلعت را افاضاتی متین و منافی و احد پس و اودم را و خلعت را و اند او یکی را بعد از ان بیان آن سه خلعت گفتند که در جهنم هستند و آن دو که داد و یکی که نداد بقول خود سالت ربی ان لا یملک اتی بانه سوال کردم پروردگار خود را که هلاک نگردانند است مرا فقط عام فاعطانیها پس و اودم را این خلعت را و سالت ان لا یملک اتی بالفوق و نیز سوال کردم که هلاک نگردانند است مرا فوق عام فقیع را و سکون فلان و اکثر دعایت پس سکون است فاعطانیها پس و اودم را این سالت ان لا یملک اتی بالفوق و نیز سوال کردم که هلاک نگردانند جنگ ایشان را ایسان ایشان که بیک و دیگر جنگ بکنند و یاس عذاب سختی و حرب سخت فاعطانیها پس منع کردند و اودم را این خلعت را ازین با مملوک می شود که بعضی دعای انبیا صلوات الله و سلامه علیه منجرب نیست و در اجابت بر دعا ازین غیر ان کلامی است مذکور در جای خود و چیزی از ان در رساله تفسیر البشاره ذکر کرده ایم ۱۱۴ و عن

صاحب این بیان فتح عثمانیه و خلیف مدین مملکه از مشایخ تائیدین و کبار علمای ایشان است و می نویسد رضی الله عنهماست قالی است
 عبد الله بن عمرو بن العاص گفت ملاقات کردم عبد الله بن عمرو بن العاص را اقلت اخبرنی عن صفة رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم فی القلوب یکنتم خبره و مر از بعضی صفات پیغمبر خدا که در تورات مذکور است ظاهر عبد الله بن عمرو تورات
 خوانده بود و از آن حضرت شنیده باشد یا از بعضی اهل کتاب که ایمان آورده بودند و بودی رضی الله عنه از اهل علم و
 کتابت و عالم کتب سابقه و خوانده بود آنهارا و می نوشت احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و وی کثیر الاحادیث
 است مثل ابی هریره و ابی هریره می گفت که فرقی بین من و عبد الله بن عمرو همین است که وی می نویسد احادیث را و من نوشتن
 نمی دانم پس او را حفظ می کرد و چنانکه در حدیث دیگر آمده است قالی گفت عبد الله بن عمرو و اهل بفتح بهره و جمیع از حدیث
 تصدیق است یعنی نیم یعنی آری خبری دهم آنرا بصفت آنحضرت که در تورات است و الله انما هو صوفی فی القلوب یکنتم
 بدستی آنحضرت و صفت کرده شده است در تورات بعضی صفت یعنی بالقرآن به بعضی صفات وی که مذکور اند در قرآن
 درین آیت یا ایها البنی انما ارسلناک شاهدا ای اگر می پیگیری بدستی ما فرستاده ایم ترا شاهد بر احوال است و مفسر آن فرمود
 و بنده ثواب طیفان را و تیر او ترساننده از عذاب طایمان را و حرز الایمان و پناه عرب را و زکوة و سکون راس
 صفتین جای استوار که پناه دهد و مراد همین عرب اند زیرا که در غالب خواندن و نوشتن نداشتند یا به جهت آنکه منسوب بام
 القرشی اند که نام که است و تخصیص بعرب به جهت آنست که سبوت در ایشان و از قوم ایشان است و به جهت تحفظ ایشان
 از سطوت علم و اگر آنرا از شیطان و آفات نفس مراد دارند و وجود شرف و می صلی الله علیه و آله و سلم پشت و پناه عالمان
 است و بعضی گفته اند که مراد حفظ قوم است از استیصال و نزول عذاب بدان ایشان و ادومی که وی در ایشان است چنانکه در قرآن
 مجید می فرماید و ما کان الله ليعذبهن و انت نعیم و انت عبدی نوای محمد بنده خاص منی که در حقیقت بندگی خاص هیچ کس با تو
 شریک نیست و رسولی و توریس منی و فرستاده منی بخلق جمیع المتوکل نام کرده ام من ترا متوکل که همه کارهای خود را
 بمن سپرده و قطعا بر جود و قوت خود نایستاده و کس لیس لفظ این چنین متوکل که نیست و پشت خود را با غلیظ و زدن و پشت سخن و
 انتخاب به تشدید و خاد مجرب و نه فریاد کننده فی الاسواق و در بازارها تخصیص بیاراز به جهت خوف و عادت است که در آنجا شور
 و غوغا بسیار می باشد و صاحب بعباد نیز آمده است و لا یدفع بالسیئه السیئه و درنی کند بدی را به بدی یعنی هر که بوی بدی
 کند به بدی جزای وی نمی دهد و لکن بغیر او بغیر و لیکن درمی گذرد و می پوشد بلکه احسان می کند و لکن بقیضه الله حتی یقیم به الملة
 او تا جاد و قبض منی کند روح او را اندای تعالی تا آنکه است می گرداند و بدایت می کند بوجود وی قوم کج و کراره را بان یقولوا
 را است گردانیدن ملت کج باین است که بگویند ایشان لا اله الا الله و منصف شوند بتوسیع بهای عینا عیاد می کشاید
 خدای تعالی باین کلمه شهادت کور او آذنا صما و می کشاید گوشهای کر او قلوبا غلظا و ولها می را که نمی فهمند چیزی و یا و
 نه از چیزی و او گویا و غلاف و در پرده اند و او انجاری می کند ارواه الدار می عن عطاء من ابن سلام نحوه و همچنین روایت

گروه است این حدیث را در امری از عطا بن سبیر از عبد الله بن سلام مانند این حدیث که روایت کرده است بخاری از
 عطا از عبد الله بن عمرو و ذکر حدیث ابی هریره عن الأقرع فی باب الحجة و ذکر کرده شد حدیث ابی هریره که در فضائل حضرت است و در
 اول اول لفظ نحن الآخر است و در باب جمعه ۱۰۱ + الفصل الثانی + عن خباب بنه قال سمعت رسول الله یخرج من غزوة
 و روایتش در نو فانی صحابی است اسلام آورد پیش از در آمدن آنحضرت در ابرق و او عذاب کرده شد و درین غذا و صبر کرده و حاضر شده و
 و مشاهده می که بعد از دست و روی او کسی است که هر دو کوفه و نماز گذارد و روی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب قال گفت خباب سئله
 بن رسول الله نماز گذارد با مائنی انما است کرد و ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم صلوة یک نمازی را افطاعتها پس دراز کرد آن نماز را
 قالو گفتند صحابه یا رسول الله صلیت صلوة تم تکمل فصلیهما گنداردی تو نمازی را بعد از نمازی که بخودی تو که می گنداردی نماز باین دراز است
 قال ابوعلی گفت آنحضرت آری انما صلوة غنیه و حجه زیرا که این نماز غنیت و خویش و بیم بود یعنی در روی و عا و ال می کردم و امید
 اجابت و خوف خشیت و شتم ازین جهت دراز کردم و ضعیف و خشنو و بیاد نمودم و انی سالت الله فیها ثلثا و بدستی من سوال
 کردم خدا را و درین نماز سه حاجت فاعطانی اثنین و شفی و و حده پس داد خدا ای تعالی مراد و حاجت را و انداد یک حاجت را با سه
 ان لا یمیک امتی بینه سوال کردم خدا را که هلاک نگردد اندامت مرا تحبط فاعطانیها پس داد مرا این را و سالت ان لا یسلط علیهم عدوا
 من غیرهم و سوال کردم او را که نگردد ایشان دشمن از غیر ایشان یعنی کافران فاعطانیها پس داد مرا این حاجت را نیز و سئله
 ان لا ینزق بعضهم باس لبعض و سوال کردم خدا را که نپاشند بعضی از ایشان را عذاب بعضی بقیه جنگ نکنند میان خود و هلاک
 نگردد اند یک دیگر را گفتند ما پس نداد مرا این را و رواه الترمذی و النسائی + ۱۰۲ + و عن ابی مالک الاثری صحابی است در نام و
 اختلاف است بعضی عبد الله گفته و بعضی کعب و بعضی خزان و در نسبت وی نیز اختلاف است بعضی آخری گفته و بعضی شعی قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله جرحی فداى غزویل ابارکم نپاه دارد و خلاص گردانید شمارا من ثلث خلال
 از سه خلعت ان لا یرو علیکم نبیکم فتملکوا جمیعاً یکی آنکه دعای جنگند بر شما پیغمبرها پس هلاک شوید شما چنانکه بعضی پیغمبران کردند و ان
 لا یظرب الی الباطل علی اهل الحق دوم آنکه غالب نیامند ببل باطل یعنی کافران اگر چه بسیار باشند بر اهل حق یعنی مسلمانان اگر چه کم
 باشند چنانکه است و نابود گردانند دین اسلام را و ان لا یجمعوا علی قتالکم سوم که اتفاق نکنند شما همه بگریزی و این دلیل است
 بر آنکه اجماع حجت است که عبارت است از اتفاق علمای هر عصر بر حکمی شرعی و مراد بملها بجمعتهم اند رواه ابو داود + ۱۰۳ + و عن
 بن مالک صحابی است و اول مشاهده می نیست قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لئن جمع الله علی هذه الامه سیفین یجمع
 فیکند فی ای تعالی برین است و دشمنی اسبقا منها و سیفان هدهد و نایک دشمن ازین است و دشمنی دیگر از دشمن این است و نایک
 گفت معنی این است که حق تعالی برین است و دشمنی جمع کنند که واقع شود بان هلاک و سیف سال بلکه وقتی که است میان خود
 جنگ کنند بگماردند ای تعالی کافران را بجنگ ایشان تا از جنگی که میان خود می کردند باز نمانند و طبعی گفت ظاهر آن است
 که می فرماید و عده کرده ای تعالی که جمع کنند بر است من و دو جنگ مبارک میان خود هم جنگ کنند و کافران هم جنگ کنند بلکه اگر

یکی باشد و دیگری نباشد و الله اعلم روه ابو داود ۴۰۰ و عن العباس ابن جابر الی ابی سلمی الله علیه و آله وسلم و رواه است
 از عباس رضی الله عنه که وی آنسوی تختی شکیلی فلان سیم شیا پس گویا که عباس شنیده بود چیزی را از من کافران
 در میان آنحضرت وی گفتند که خبر وی از کبری عرب سختی تر بودند بی نبوت از وی صلی الله علیه و آله وسلم پس آنحضرت خواست
 که نشان خود را بایشان بنماید تا بدانند که چه عظیم است نشان وی و شریف است نسب وی صلی الله علیه و آله وسلم و در
 اولی و اثنی است از خبر خود بتمام اینی صلی الله علیه و آله وسلم علی ابن نقال پس بپایان آنحضرت بر سر نهی گفت من انا
 می دانید که من چه کنم فقالوا انت رسول الله پس گفتند صحابه تو رسول خدائی قال گفت آنحضرت برائی اظهار شرف نسب
 و کرم ذات خود انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب و عبد المطلب بن هاشم و شریف و مشهور بود و عرب ان الله
 خلق الخلق مجملی فی خیر جم برستی که خدا ای تعالی پیدا کرد خلق را یعنی جن و انس و احتمال دارد که ملائکه نیز داخل باشند
 و این احتمال غایب تر است از جهت عموم خلق پس گردانید مراد بهترین خلق که نوع انسان است و بهتر و فاضلتر از غیر خود
 تم جلیم فرقتین پسر گردانید آدمیان را و گروه عرب و عجم مجملی فی خیر جم فرقه پس گردانید مراد فرقه که بهترین ایشان است
 که عرب اند تم جلیم قبائل پسر گردانید عرب را قبیل قبیل مجملی فی خیر جم قبیل پس گردانید مراد بهترین قبائل عرب که قریش اند
 تم جلیم بیو تا پسر گردانید ایشان را خانه خانه مجملی فی خیر جم بیو تا پس گردانید مراد بهترین خانه های ایشان که خانه هاشم
 است تا ناخیر جم نقس پس من بهترین خرم یا بهترین آدمیانم از روی ذات و خیر جم بیو تا و بهترین اشیانم از روی خانه
 پس سختی تر باشم از همه بی نبوت و کتاب و از اینجا معلوم می شود که پیغمبر صاحب نسب عظیم می باشد چنانکه از حدیث هر نقل معلوم
 می گردد و این خیر جم ایشان و الزام ایشان است بر گمان ایشان که چرا قرآن نازل نشد و نبوت قرار نیافت بر مری و دیگر
 از علمای عرب و الانبوت فضل خداست بسبب و نسب متعلق نیست چنانکه در قرآن مجید می فرماید الله اعلم حیث یجعل رسالته
 وی فرماید و الله یمتد یخص رحمت من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و کان فضل الله علیکم غفیرا
 و رواه الترمذی ۴۰۰ و عن ابی هریره قال قالوا گفت ابو هریره گفتند صحابه یا رسول الله متی و جبت ملک المنة کی ثابت
 شد مر تر انبوت و در که ام وقت بر ان نافر گشتی قال و آدم بین الروح و الجسد گفت آنحضرت ثابت شد مر انبوت
 و حال آنکه آدم میان روح و جسد بود یعنی خلقت آدم تمام شده بود و روح او بحیث خلقت شده بود و کنایت از سبق و تقدم
 است رواه الترمذی ۴۰۰ و عن الرباض کبرین و سکون را و صفا و عجمه در آفرین برایتی بین محله و کسرای و به تخانیه
 معانی است ان اهل صفه و از جمله کاین است که نازل شده در میان ایشان کرمه و لای الی الذین اذا ما لک تعلم الایه و عن رسول
 الله رواه است می کنند از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم انه قال لا عند الله مکتوب گفت آنحضرت بدرستی که من نزد خدا ای شاک
 نوشته شده ام قائم این ختم کننده پیغمبران که بعد از من پیغمبری نباشد و ان آدم لم یجلد فی عینه و بدرستی آدم بر آمده
 افتاده بود بر زمین در گل خود و شریف خود طشت چهره از گل و به معنی خلقت و جبلت نیز آید و حاصل این معنی

آنچه مشهورست بر زبانها نقل گشت بنیاد آدم بین الماد و الطین و در روایتی کثرت بنیاد از کتابت یعنی نوشته شده ام من بنیاد
 حال آنکه آدم میان آب و گل بود یعنی مخلوق نشده بود انجائی گویند که پیش نبوت آنحضرت چه مرادست اگر علم و تقدیر است
 است نبوت همه انبیاء شاملست و اگر بالفعل است آن خود در دنیا خواهد بود و جوازش نیست که مراد انظار نبوت است و است
 صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وجود غفیری وی در عالم که در عالم چنانکه وارد شده است کتابت اسم شریف او بر پیشانی
 و قصود شریف و غفرانهای آن در پینه های حور لعین و برگهای درختان جنت و درخت طوبی و در بار و با و چشم های خوشگل
 و بعضی از عرفا گفته اند که روح شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم نمی بود در عالم ارواح که تربیت ارواح می کرد و چنانکه در نیام
 جسد شریف مری حساب و بود و تحقیق ثابت شده است خلق ارواح قبل اجساد و الله اعلم و ما خبر کم باول امری و در انجامست
 که خبر دهم شمار اینجست که خود دعوت ابراهیم اول امر من دعای ابراهیم است علیه السلام که رسالت من کرده بود و چنانکه کریمه
 زینب و ابی فیم رسول الله صلی الله علیه و آله بران دلالت دارد و بشارة عیسی و نیز اول کار من خبر خوش دادن عیسی است علیه السلام
 چنانکه در قرآن می فرماید و بشیر رسول یاقی من بعد همه احمد و روایاتی است صین و معنی و نیز اول کار من خواب دیدن
 مادر است که دیدن گامی که زانیه مرا و قد خرج لها نور انوار لها منة قصور شام و تحقیق بیرون آمدن ای مادر من روشنایی که
 روشن شد مرا و از ان روشنایی که شام چنانکه در اخبار آمده است که در وقت زائیدن آنحضرت نوری از آینه
 ظاهر شد که فغانهای ولایت شام نمایان گشت و گفته اند که این در بیداری بود پس مراد بر ویار و یای عین است و خواب
 دیدن آینه پیش از ولادت بود که فرشته در خواب آمد و گفت که می دانی تو که عامل شده به بهترین است و پیغمبر خدا و راه
 فی شرح است و در راه احمد من ابی امامه من قوله ما خبر کم الی آخره و روایت کرده است این حدیث را امام احمد از ابی امامه
 از قول وی ما خبر کم تا آخر حدیث و اول حدیث را که در شرح است از عیاض بن ساریه روایت کرده است نکرده است
 و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اناسید ولد آدم یوم القيمة و فرمود آنحضرت من بهترین فرزندان
 آدم روز قیامت تخصیص کرد روز قیامت به جهت ظهور آنها و از سیادت و مهوری است در آن روز و الا وی صلی الله
 علیه و آله و سلم همیشه سید است و متصرف سیادت است چه در دنیا و چه در آخرت و لا تقروا فرمودنی گویم این را بطریق تقاضا
 و سیادت و نازیدن بلکه به جهت شکر و تحریف بهجت پروردگار و امتثال امر وی تعالی که فرمود و اما بیعتی که یکت نمید
 تا بشناسند قدر مراد و امتداد از زمین و عمل کنند مقتضای آن در توفیق و تعظیم و محبت و ایمان به انداز آن و بیعتی که اولی و اولی
 و بیعت من بیعت نیزه محمد مراد شهرت و انفراد آنحضرت است بحد بر رؤس خلافت و عرب و وضع می کنند و او را در مقام شهرت و
 آنحضرت را نسبت خاصی است بحد که نام وی محمد و احمد است و صاحب مقام محمود است و است او را چون گویند که در شادمانی
 و اندوه خدا را هم گویند و وی صلی الله علیه و آله و سلم حامد و محمود بود و بحد الهی فتح باب شفاعت به تائید چنانکه در باب شفاعت که شرف
 و ما من نبی فی ملة آدم من هو الا تحت لواءه و نیست هیچ پیغمبری در روز قیامت چه آدم و چه هر که جز او است مگر آنکه در لواء او

من در آید و پناه بمن جوید و تا بحال من بشود و از اینجا معلوم می شود که بکار نیز آنحضرت الهی باشد چنانکه با دشمنان و سرداران را
می باشد و نام وی لواء الحمد بود و انا اول من عشق الله الارض و من عشق الله کسی ام که شگافه می گرد و بر ای وی زمین کنایت
است از سبق و تقدم و برت و ظهور و بر آید از عالم برون و لا فخر نیست مراد ازین باینجا بلکه افزون است بفضل حق و
شکر نعمت وی چه نازیدن من بخدمت است و نه پاسوی وی تعالی رواه الترمذی ۲۸۰ و من ابن عباس قال جلس بحس بن
احباب رسول الله گفت ابن عباس شسته بودند مردمان از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فخرج پس بیرون آمد
آنحضرت از درون خانه حتی اودا نامتعم تیز کردن تا آنکه چون نزدیک شد آنحضرت از احباب شنید ایشان را که ندا کرده
می کنند بیک دیگر قال لمضم ان الله اتخذ ابراهيم خلیلاً گفتند بعضی از احباب که بدستی خدا ای تعالی گرفت ابراهیم علیه السلام را
دوست و قال آخر موسی کلمه کلیم او گفت صحابی دیگر که موسی علیه السلام سخن کرده ای تعالی او را سخن کردنی و قال آخر عیسی کلمه
الله و گفت دیگری پس عیسی علیه السلام کلمه خداست که بیک کلمه کن بی اسباب عادی پیدا شده و در گوازه سخن گفت و روحه
و عیسی روح خداست که وی تعالی روح الامین را بجا دیش فرستاد و در مید و اذان عیسی پیدا شده و نیز آنرا روحانیت و
چند آن ظاهر شده که در زنده می گردانید و قال آخر آدم مصطفاه الله و گفت دیگری آدم برگزیده او را خدا چنانکه فرموده ان الله
آدم و نوحا و آلایه احباب این انبیاء گرامی کردند و می ستانیدند فخرج عظیم رسول الله پس ناگاه بیرون آمد و در آید بر ایشان پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم فقال قد سمعت کلامکم و تحکم ان ابراهیم خلیل الله پس گفت آنحضرت تحقیق شنیدم من سخن شما را و شگفت
آوردن شما را که ابراهیم دوست دارنده خداست و هوکنک و و بی چنین است و دوست خاص خداست و موسی بچی الله
و موسی همراز و هم سخن خداست و هوکنک و و بی چنین است و دوست خاص خداست و عیسی روحه و کلمه و عیسی کلمه خداست
و روح او و هوکنک و آدم مصطفاه الله و هوکنک الا و انما صیب الله و لا فخر و انا و آگاه باشید و من دوست داشته خدا ام
م و گفته اند که حبیب محب که به مقام محبوبیت رسیده باشد و خلیل محب مطلق و اگر چه انبیا و رسل بلکه مومنان نیز همه محب محبوب
درگاه الهی اند و لیکن سخن در اینجا در اعلی مرتبه کمال است و انحصار درجات آن و بعضی از عرفا و علماء و در فرق میان حبیب و خلیل
کلامیست غریب که در شرح ذکر کرده شده است و اما عامل لواء الحمد یوم القیمه و من بر دارنده علم محمد روز قیامت تحت آدم من
دو و لا فخر زیرا که او از من آدم است و هر که جزا است و نیست فخر پس در جمیع این مناقب و القاب کمالتر و بهتر از همه ام و انا اول
شایع و اول شافع یوم القیمه و لا فخر من خستین شفاعت کننده و خستین مقبول شفاعت روز قیامت و نیست فخر و انا اول من یک
خلق الجنة و من خستین کسی ام که بی نیایان مصلحتی در بهشت را و قصد در آمدن آن می کنند ففتح الله فی خلیفان پس می کشاید
خدا بر ای من بهشت را یعنی امری کند ملائکه را بکشاد و در و آورده مراد از آن وی فخر المومنین و لا فخر حال آنکه
با من اند و در این مسلمانان و نیست فخر و انا اولین و لا آخرین علی الله و لا فخر من بزرگترین شیعیان و پسینا من بزرگترین
و لا فخر نیست فخر ظاهر است که درین صریح مراد اولین و آخرین انبیا اند و اگر در اولین ملائکه یا نیز در اصل دارنده و انا

گفته و اینجا منظور بعضی گفته اند ابراهیم شک را می ست راده الترمذی و الدیهی قال الترمذی هذا حدیث غریب ۱۶۰ و عن
 ابی هریره عن ابی بنی صلی الله علیه و آله وسلم قال قال فاکسی علیه من خلل بالجنة پس چنانچه می شنوم من علمه از علمای بهشت و ملائکت
 جابر آگونیدهم اقوم مع عیدین العرش پشیری استیم من از جانب راست عرشش ایس احد من الملائکة یقوم ذلک المقام
 غیر من نیست هیچ کی از خلق که بایستد در آن مقام بزم من راده الترمذی و فی روایت جامع الاصول عنه و در روایت جامع الاصول از
 ابی هریره این عبارت زیاده کرده که انا اول من تشق عنه الارض فاکسی من اول کسی هم که تشق می گردد از روی زمین پس چنانچه
 می شنوم علمای بهشت الی آخره . و حدیثی من ابی صلی الله علیه و آله وسلم قال و از ابی هریره از آنحضرت آمده که گفت
 سلوا النمل الوسيلة سوال کنید و بخوابید از خدا برای من وسیله قالوا گفتند یا رسول الله و ما الوسيلة و چه چیز است وسیله و چه
 معنی دارد آن قال گفت آنحضرت اعلی درجه فی الجنة وسیله بلندترین پایه است و بهشت لایزالها المارجل و احدی یام آن
 آن درجه را اگر بگذرد و او را آن اکنون بود میدی دارم که بشم من آخر و این توابع است از آنحضرت و نگار داشت ادب درگاه
 خداوندی و الاستیعاب است که آنحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم که منفرد و تمیز است از همه و بد آنکه وسیله به معنی سبب و دوست
 است پس مقصود طلب وسیله است برای آنحضرت برای حصول شفاعت و ظاهر آنکه در آن درجه بهشت سبب و دوست
 حصول مرتبه شفاعت است و تمام کلام در باب اجابة الموزن گفته شد است راده الترمذی ۱۶۰ و عن ابی بن کبیر عن ابی صلی الله علیه
 علیه و آله وسلم قال اذا کان یوم القيمة کنت امامکم گفت آنحضرت چون باشد روز قیامت می باشم امام و پیشوای همه بنی آدم و پیغمبر
 و صاحب شفاعت هم می باشم خطیب پیغمبرین و شفاعت کننده میان ایشان و می باشم خداوند شفاعت میان ایشان غیر قرصه آنکه فر
 کنم بر آن راده الترمذی ۱۶۰ و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان کل بنی دلاء منکم منکم
 مر پیغمبر را دوستان و نزدیکان از پیغمبران و ان ولی ابی و علی ابی و برتری دوست و قرب من پدر من و دوست پروردگار است
 که ابراهیم خلیل است علی بنیاد علیه الصلوة و السلام ثم فرماست خواند آنحضرت برای تائید و تقویت این کلام این آیت را که ان اول
 الناس با برهم للذین اتوا به برتری که نزدیکترین مردم با برهم آن کسانی اند که متابعت کردند و متابعت هم را و بعد از ابی و الترمذی اتوا و
 این پیغمبر شایسته است بذات شرف آنحضرت که مامور است بتابعت و موافقت با برهم و درین و شریعت و الله ولی المؤمنین
 و خدا می تعالی است مسلمانان و متولی امر ایشان است راده الترمذی ۱۶۰ و عن جابر بن ابی صلی الله علیه و آله وسلم قال ان
 یشتی تمام مکرم الاخلاق گفت آنحضرت که خدا تعالی بزرگترین دوست و مونس است برای تمام که در دنیا و آخرت باطن و اعمال و ظاهر و
 به معنی خلعت در تنه که گرامی و شایسته شخص بر آن و اخلاق جمع خلق بضم ب می سیرت باطن و کمال محاسن الافعال و رستاده است
 برای کامل گردد انیدان که در دنیا و آخرت باطن و اعمال و ظاهر و
 فی شرح است ۱۰۰ و عن کبیر یکی من ائمة و محدثین است که تعبیر کرده اند که تا بعین است از علمای اهل کتاب و مؤمنان
 از نور است قال بنده بگو با گفت می یابم با خود که می توانم در تورات و صفات آنحضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را

فمنه اوجزه بر گزیده است لا اقل ولا غلط و تحت خوست نه درشت سخن و لا تحاب فی الاسواق و نه اواز بلند کننده در بازار را
 و الاخری که بگوید شتم و پاداش نمی دهد پس بدی را و لکن بغیر و بغیر لیکن محرمی کند و می بخشد مگر بکده ولاده او در کجاست و بجهت
 بطیبه در آن اواز بلند کننده است و طبعه بفتح طاء سکون تحتانیه نام بدیده است و بلکه به نام و پادشاهی او در شام مراد با و خفا
 دین و نبوة است و ظهور آن در ولایت شام غالب تر و عزا و عزا در آن ملک بیشتر است و الا ملک آنحضرت و جمیع آفاق
 و اکناف عالم است و استه المحمود و است وی بسیار مکرر گویند کان اندر مکرر می رسد بجا نماند که کشندگان مراد را که چون انشد
 فی السرا و انشد و شکر می گویند مراد می رسد و شادی و غم و در فراخی و سختی می چون انشد فی کل منزله محمدی گویند مراد او هر یک
 که فرو داند و جای گیرند و یار او بنزل مکان است بقرینه قول وی و یکبر و نه علی کل شرف و یکسیر می گویند مراد می رسد او بر هر
 با دمی کنند او را در هر جای بلند و در کتاب او کار و دعوت گذشت باید که چون بای بلند بر آید یکسیر گویند و چون فرو آید تمجید و
 در بعضی روایات تمجیل را مع الشمس رعایت کنندگان حشیم و هنگام انداختن اب و طلوع و غروب و زوال او را بر ابر
 اوقات عبادات یصلون الصلوة او اجاء و قتها می گذارند نماز را چون پاید و در سه وقت نماز تبارزون علی انصافم از او
 می پوشند بر میانمای خود یعنی می بندند از ازار بار ابر ناف خود و میانمای کنند بر سر عورت یا مراد است که می پوشند تا نصف تن
 خود و آن یعنی عا بر تر و تبار و ترست و تویضون علی اطرافهم و وضو می کنند بر اطراف خود که دستها و پایها را در وینا باشد و
 گفته اند مراد اسبغ و وضو اكمال است سادیم میاوی فی جو اسما و او از کشنده ایشان آوازی می کنند در میان همسان زمین
 عبارت است از گفتن اذان در مکان بلند صغیر فی اقبال و صغیر فی الصلوة سواد استادن وصف بستن ایشان در کارزار
 و در نماز ابر است یعنی بر ابر و جوار می استند چنانکه است در قتال به جنگ کافران و در نماز بزرگ شیطان طعم باللیل و ک
 که وی لعل مر ایشان است شب آواز شب و تبسم و تمجیل و قرآن و ذکر مانند آواز گشاده اند الفظ الصباغ این مذکور لفظ صباغ
 است و روی الدار می مع تفسیر و روایت کرده است دارمی باندک تفسیری ۱۰۰ و عن عبد الله بن سلام از کبار صحابه
 است و از علمای اهل کتاب بود ایا آن روزی که نظر او بر جلال مبارک آنحضرت افتاد و قال کتب فی انور صفته می گفت
 عبد الله بن سلام نوشته شده است در تورات صفات آنحضرت و عیسی بن مریم و یحیی بن محمد و انیم نوشته است که عیسی علیه السلام
 دفن کرده می شود با آنحضرت در محرابی قال ابو مودود گفته است ابو مودود که از او بیان حدیث و علمای سیرت که در مدینه
 فی ابریت موضع قبر و تحقیق باقی مانده است و خانه که آنحضرت مدفون است جای یک قبر موسی بن جابری مدفون گرد و گوشت
 در باقی ماندن آنجا با وجود قصد معنی محاب دفن را در آنجا عدم تیسر آن این بود و گفته اند که این یکی از نادلیات است که در
 قول آنحضرت کرده اند اما اولی عیسی بن مریم و الله اعلم رواه الترمذی ۳۰۰ الفصل الثالث ۱۰۰ عن ابن عباس قال
 ان الله تعالی فضل محمد صلی الله علیه و آله و سلم علی الانبیاء و علی اهل البیت و علی اهل السما گفت ابن عباس رضی الله عنهما بکسی که خدا می تعالی
 فضل در زیادتی جلالت آنحضرت را بر پیغمبران و فضل او بر اهل آسمان که در هنگام تعالی با عباس است ابن عباس است با فضل

علی اهل السما بحکم فیض و او خدای تعالی محمد را به همان بیان قال ان الله تعالی قال لا اهل السما کففت ابن عباس باين فضل و او قد
 تعالی محمد را به همان بیان که خدای تعالی گفت من مشنگان را این کلام من یقل نعم انی الله من و و و کسی که گوید از مشنگان من خدام
 او جز خداوند نکند بنحیث پس آن کس پاداش می دهد و او را روزی که نکند بخیر اهلین چنین پاداش می دهد و طاهران را
 که از خداوند نکند پس حق تعالی خطاب کرد و همان بیان را با این صولت و شدت و عظمت و مرتب کرد و اندر بران خطاب شد و
 و قال الله تعالی که صلی الله علیه و آله وسلم گفت خدای تعالی مر آن حضرت را خطاب کرد و بوی بجا عظمت و حرمت و گفت
 که هر چه از وی صادر گردد مقبول و مقصور است بقول خود انا نتحاکم تحت اسمینا لیقولک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخره
 ما فیج کرم مرزا ابوب برکات و کرامات که از جمله آن فتح که است تا بیا مرز و مرز خدای تعالی هر چه پیش رفته است از گناه خود و هر
 چیزی که پس از یاد تا ویلات درین است بسیار کرده اند و او به توجیهات نیست که این کلام تشریف و تکریم و عظمت و ترحم است
 بی آنکه نوب وجودی داشته باشد و صاحبان چون از بنده خوشحال شوند میگویند ما به گناهان ترا بخشیدیم هر چه کنی بر و گیریم
 اگر چه آن بنده هیچ گناه نداشته باشد و قالوا و ما فصله علی الانبیاء و گفتند چیست فضل محمد با نبیا قال گفت ابن عباس در
 بیان فضل وی بر انبیاء قال الله تعالی و ما ازلنا من رسول الا لم یان قومه و نفرستادیم مابعد پیغمبری را پیش از تو که زبان
 قوم وی که ایشان بهوت است لعینین هم تا بیان کنند آن پیغمبر برای قوم خود احکام و شرائع را افضل الله من شیاء پس
 گراه می گرداند خدای تعالی هر که اینجوابه الا آیه تا نام آیت و قال الله تعالی محمد گفت خدای تعالی مر محمد را و ما ازلناک الا
 کافه للناس فاصله الی ابن و الا ان پس فرستاد خدای تعالی محمد را بسوی پریان و آدویان و تخصیص آدویان و در آیت
 به جهت فضل و شرافت ایشان است و مقصود اصلی در تشریف تعلیم آدویان است تا تخصیص یارب چنانکه بعضی اهل کتاب
 می گفتند باطل گرد و دلائل و آیات و احادیث بشمول نبوت آنحضرت مرین را بسیار است ۲۰ و عن ابی ذر الهذلی
 قال قلت گفت ابوذر گفت من یا رسول الله کیف قلت انک بنی بکونه و انستی تو که پیغمبری حتی استیقت تا انکه یقین کرده
 و نبوت خود از اینجا معلوم می شود که یقین اعلی مرتب علم و نهایت اوست و علم عام تر است از ان فقال پس گفت آنحضرت
 یا اذ اتانی مکان و انا بعض طیار که آمدند مراد و فرشته و حال آنکه من بجای از طیار که بودم نوبت آمد بهما الی الارض پس
 افتاد یکی از ان و فرشته بسوی زمین و کان الاخرین السما و الارض و بود فرشته دیگر میان آسمان و زمین فقال
 اصحابا صاحب پس گفت یکی از ان و فرشته مرید خود را اهو بهو یا اهو است یعنی آنکه بار حق تعالی خبر داد که مرا پیغمبر
 است و وی پر وید آن پیغمبر من است قال ثم گفت یارب او آری همین است قال فنه یمل من الله گفت آن کس
 یا خود را پس کشت و او را بر نه و انداز کن بر وی از بهت و نورنت پس بشیوه شدم من آن مرد و توبه پس ایچ آدم و چو رسیدم من از ان مرد
 ثم قال پس گفت زنه بشیوه کشت و او را بهر و نورنت پس بشیوه شدم و بهر و نورنت پس بشیوه شدم من از بنی آدم و ثم قال فنه نورنت پس بشیوه شدم
 قال فنه نورنت پس بشیوه شدم کانی انما بشیوه شدم من گویا من نگاه می کنم بسوی این پسر را و می گویم که می افتد بر من است

تراز و قال گفت آنحضرت فقال اما صاحبہ پس گفت یکی انسان و دوشسته بار خود را لود و زرقه با منته لرحمها اگر برکتی تو اورا اورا بر
 نمی تمام است ہر آنکہ چہ بہ تمام است را اورا اما الدارمی روایت کرد این حدیث و حدیث سابق را اداسی ۳۶ و عن ابن
 عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کتب علی الخو لم کتب علیکم فرض کردہ شد بر من نحر کہ مراد بر آن قربانی است
 و فرض کردہ نشدہ قبول حق سبحانہ فضل لربک و آخر مراد آنست قربانی بر آنحضرت واجب بود علی الاطلاق اگر چہ غنی نباشد
 ولیکن ریت مقبذہ است و امرت بصلوۃ الضحی و لم یحرم و ابہاد و مراد ہشتم من نماز نداشت و مراد ہشتم از ثباتان و تحقیق
 این در باب مسئلہ الضحی گذشت رواہ الدارقطنی و در حدیث دیگر و تفسیر واقع شدہ باین لفظ کہ کتب علی و لم کتب علیکم لضعف
 و الاضحی و الوتر ۲۰ باب اسما اللہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وصفاتہ ۲۰ بدانکہ اسما شریف آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم بسیارست و مذکورست در قرآن مجید و کتب حماد و و آورده اند کہ عبد المطلب در خواب دید کہ گویا
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم محمدست و تسمیہ کرد اورا باین اسم بعد وی عبد المطلب و چون گفتہ شد اورا کہ چرا نام نہ نهادی
 این کہ سپرد خود را بنام پدر سان خود و این نام برگز در قوم تو خورده گفت نام نهادم اورا باین نام بامید آنکہ ستودہ شود بر زبان تمام
 اہل زمین و در روایتی تائب تائید اورا خدا در آسمان و بتائید مردم جز زمین و آورده اند کہ عبد المطلب در خواب دید کہ گویا
 سلسلہ از نقرہ از پشت او برآمدہ است یک طرف او در آسمان است و طرف دیگر در مشرق و طرف دیگر در مغرب بعد از آن
 آن سلسلہ درختی شدہ است کہ بر برگ وی نوریست و اہل شرق و مغرب متعلق اند بآن درخت پس گفت این خواب را
 با مردم و تعبیر کردند آن کہ از صلب وی کسی پیدا شود کہ اہل مشرق و مغرب تابع وی شوند و ستودہ شود در آسمان و زمین آنوقت
 محمد نام نهاد و نیز آنکہ والدہ آنحضرت در خواب دید کہ گویندہ می گوید بار آورندہ تولد این است و پیغمبری و چون بر آئے
 محمد نام وی کن و آورده اند کہ پیش از وجود شریف هیچ کسی باین نام نبود و چون اہل کتاب خبر دادند کہ نزدیک است
 کہ پیغمبر آخر الزمان بوجود آید کہ نام وی محمد باشد چہا کہش پسران خود را باین آرزو محمد نام نهادند کہ شاید شرف نبوت نصرت
 شوند و چون این تسمیہ بعد اجماع اسم آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شد گویا بعد از وی شد و در خواب لدنیہ آورده کہ از
 القاب و اسمای آنحضرت در قرآن مجید بسیار آمدہ و ملا بصران در عدد و معین آن مقید شدہ اند بعضی تو دود نہ نام جمع کردہ
 معارف اسمای الہی و مزیل و قاضی عیاض گفتہ کہ حق جل و علا بتلین اسم از اسمای خود حبیب خود را مخصوص گردانیدہ و بعضی
 علماء گفتہ اند کہ چون شخص کردہ شود اسما آنحضرت از کتب مقدسہ و قرآن و حدیث بسی صد می رسد و چہا ہر صد نیز آمدہ و قاضی
 ابو بکر بن العربی کہ از عظامی علمای مالکیہ است گفتہ کہ بعضی صوفیہ گفتہ اند حق تعالی را ہزار نامست و حبیب اورا صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم نیز ہزار نامست و مراد او صفاتست و از ہر صفت اسمی مشتق است و تسبیح علی کتاب طلحہ در اسمای شریف
 مائیف کردہ و بعضی سبت و دوسم را آورده شرح کردہ و مولف بر چند اسم در ضمن و حدیث نبی آورده و مراد بصفات آنحضرت
 در اینجا احوال علیہ شریف و صورت ظاہر آنست و بابی دیگر عقد خواہد کردہ در بیان اخلاق و خصال و سیرت باطن الہم صلی اللہ

علی محمد بعد از آنکه آنی را بعد از معلوم ملک و علی آله و اوصیایه و اتباع جمیعین ۴۰۰ فصل الاول بعن جبریم جمیع بن محمد بن مسلم
 بنیم و سکون علیا و کسری بنیمین صحابی است قرشی است از اولاد عبد مناف اسلام آورده پیش از فتح قال سمت الهی صلی الله علیه
 و آله و سلم بقول ان لی امارا گفتم شنیدم آنحضرت را که می گفت مرا نامهاست انا محمد و انا احمد یک نام من محمد است و دیگر
 احمد و بعضی روایات هم نموده است و همه مشتق از محمد اند محمود و ستوده شده در ذات و صفات در دنیا و آخرت و
 محمد بسیار ستوده شده و بیرون از حد و حد و احصا و احمد از همه ستوده تر بر لسان اولین و آخرین و ستوده او را
 حق سبحانه در کلام قدیم پستانیده تر مرمولی خود را زیرا که فتح کرده شود بروی در مقام محمود و محمد که گشاده نشد بر پیشانی او
 پس بتماید بد آن بود و کار خود را و عقد کرده شود برای وی لای احمد و انا الماحی الذی می بخیر الله لی الکفر و نام من ماحی است
 آنکه محمی کند خدا وجود من و دعوت من کفر را زایل کرده از آنچه بدعت پیغمبران دیگر کرده محو کردن و پاک کردن و انا الماحی را که
 میخیر الناس علی قدمی و نام من ماحی است که بر آنچه می شوند مردم بر قدم من یا بر دو قدم من قدمی بلفظ افراد و متغییه هر دو دعوت
 اگر گفته شود که ماحی یعنی شستر کننده است و از شتر کردن پیش وی لازم نمی آید که وی ماحی شتر باشد جوایش آنکه چون آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم نخست از همه مردم محشور می گرد و دویم پیش وی محشور می شوند گویا شتر کننده همه است و انا الماحی و
 نام من عاقب است و العاقب الذی پس از عاقبت آن کسی است که نیست بعد از وی پیغمبری عاقب پس آئینده مراد
 از عاقبت از پیغمبران آئینده است متفق علیه ۴۰۰ و عن جبریم موسی الاشعری قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یسمی لسان
 نفسه امارا گفتم ابو موسی بود آنحضرت که نام می کرد ذات شریف خود را امارا فقال انا محمد و احمد و لفظی ضمیم و فتح قاف و
 کسوفی شده از تقفیه یعنی پس آمدن و پیروی کردن قافیه و قاف از اینجا است پس یعنی آخر انبیا و خاتم الیقین باشد و
 به معنی عاقب موافق آید و الماحی و بنی التوایه پیغمبری که توبه کردند غلات بر دست وی و توبه کردند ای تعالی بر ایشان کبر
 وی و این هفت در جمیع انبیا شتر است و در ذات شریف آنحضرت از همه بیشتر و او فرد کامل ترست و بنی الرحمن نیز نام شریف
 آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه در قرآن مجید می فرماید و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و فرمود آنحضرت انا رحمة
 همه او را و سلم ۴۰۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا تعجبون کیف یصرف الله عنی شتم
 قرشیان یا عجب کنید که چگونه بازداشت خدای تعالی از من شتم نام شرکان و قرشیان او شتم و منعت کرد از ایشان مرا از شتم و ملائکون خدا و شتم میکنند
 اما محمد و بن محمد و شرکان منعم الله آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم ندیم می خوانند که در منی نقیض محمد است و دشنام میگیرند پس آنحضرت
 گفت ایشان شتم و لعن ندیم می کنند و من شتم را و اله انجاری ۴۰۰ و عن جابر بن سمرة قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم قد تمطع مقدما راسه و طبعته و آنحضرت که تحقیق و دوی شده بود پیش آن حضرت و پیش طبعه وی و غمنا سفیدی موسی با سپا
 در میختن و کان اذا اوبن لم یبیین و بود وقتی که روغن و تیل می مالید پیدانی شد سفیدی موسی و او آنحضرت را سبیدین و
 چون تروید می شد سبیدارک و می میداد می سبید می یا عجب است آنکه در دست روغن مالیدن موسی بای محبت و در پیشوند

پیغمبر است

تبدیل مصون باشد و نعم و قال اشاعه نبوت را توکی آن نامه درشت که از تعلیم دار و مهر پرست بود و بعضی روایات آمده است که کتوب بود و روی اشع و صده لاشربیک له وجه جفت کشف فایک مسطور و در روایات آمده که نوری از وی می درخشید که چشم را خیره می کرد و محدثان صویرت و کل ظاهر او را بیان کرده و بجزیرا تشبیه کرده اند که مردم از ایشانند مانند بقیه کبوتر یا مثل شست با گوشت پیاده و مانند آن را حقیقت آن صریح و آتی شکر بود و مخصوص بسید انبیا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین که خرب الفوت از اندام ۶۰ و ۶۰ و عن عبد الله بن جبرس حجابی است و تحقیق این هم سابق در کتاب الطهارة گفته شده است و معنی نشت که بفتح نون و وسین و سکون را و کسبر حیم است قال ریت ابنی صلی الله علیه و آله و سلم گفت دیدم من آنحضرت را و در تمام من صحبت شریف او را و اکلت معه خبزا و لحما و خوردم با آنحضرت نان و گوشت او قال ثریه یا گفت خوردم شکره را شک او بخت و اشک نینر نان و گوشت است که نان را و شور با می شکند و می خورند ثم دیت خلفه پیشتر تم و رفتم پس آنحضرت فنطرت له خاتم النبوة بین کتفیه پس نگاه کردم بسوی خاتم نبوت میان دو شانه آنحضرت عندنا بعض کتفه امیری نزد آنخوان زم از شانه چپ و ناخص نون و کسبرین ضا و محبتن آنخوان زم که برفت شانه است و بعضی گویند پنج گردن و بعضی شانه نیمی آید جمعا مانند شست و معنی بضم جیم در اصل یعنی مجموع است و مراد مع جمع اصابع است و رکعت که نام آن شست است علیه حیطان کسبر خا و سکون یا بران معنی خالماست کما مثال انما لیل همچو امثال تا لیل بفتح مثله و در نهجه صبح ناول دانها که بریدن بر آید مانند نخود و به معنی سرپتان نیز می آید رواه اسک ۶۰ و عن ام خالده بنت خالد بن سعید ام خالد بن سعید بن احواس اموی نیز محالی قدیم الاسلام است تا آنکه با امیر المومنین علی ترا می کرد و بوقت اسلام ایمان آورد و بعد از آن که او را علم دوی خوابی دیده بود که تعبیر آن هنوز نور اسلام بود و در خواب نشت که خالد بن سعید پیش از بخت شبی در خواب دید که گویا که تباریکی پیشده است تا میج کی گفتست خود را نمی تواند دید ناگاه نوری از زفرم برآمد و با همان فوت و خانه که بعد از روشن ساخت بعد از آن که روشن گردانید بعد از آن بر جانب خجرت بعد از آن طرف شرب فوت و آنرا روشن گردانید پس خالد این خواب را به برادر خود گفت که عمرو بن سعید نام داشت و مردی فاضل و جلیل الرای بود پس گفت ای برادر و برنی عبد المطلب خواهد بود که از خیره پدر ایشان ظاهر شد که زفرم است حالت گفت ام خالد او کی لینی آورده شد و نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنیاب نیما فمیهه مسود و الا صغیره عاها که در آن کلیم سپاه بود و در مقال اتونی بام خالد پس گفت آنحضرت بیارید ز من ام خالد را و وی مصیبه بود فانی بها تحمل به نوشته آورد و ششم خالدا را فاضله فمیهه بیده پس گفت آنحضرت آن کلیم را بخت مبارک خود فالبها پس پوشانید او را قال گفت آنحضرت چنانکه سنت سینه وی بود و در و ما گردن مکرسی را که با من نومی پوشید ای و املقی گفته کن این جامه را که پوشیده ثم ای و املقی بپوش کن کن یعنی بسیار بزی تا جامه بسیار گفته کنی و کان منیا علم خضر او همرو بود و در آن خمیده علم خضر یا ز روشک را وی است فقال یا ام خالد نذر اسناه پس گفت آنحضرت ای ام خالد این جامه نیکوست و سناه فمیهه من ممل و نیون و اعل و ملک و سنبلی است و بخت و بخت و تشد به نون نین و اعل است و تشد و سناه و سناه که بخت و تشد به نین و اعل است و تشد به نین و اعل است و تشد به نین و اعل است

نمود و در روایتش مبارک می آید و می شنید و فی روایه گفته و در روایتی این چنین آمده که حضرت امیر المومنین روایت است
از آنس و در حالی که وصفت می کند پیغمبر اصلی الله علیه و آله و سلم فقال گفت کان ربهم من القوم بود آنحضرت را بفرستاد که چون با میان با
چنان گفت ایس باطویل و لا باقصیر نه دوازده کوه از هر الون روشن و درخنده رنگ خال گفت انس کان شعر رسول الله
بود موی پیغمبر اصلی الله علیه و آله و سلم الی انصاف از نیه تا نیه می دو گوش و فی روایه بین از نیه و عاقله و در روایتی میان دو گوش
و دو گوش می و در روایتی دیگر تا دوازده گوش و در دیگر تا نزدیک و خوش و اختلاف روایات باعتبار اختلاف احوال است گاهی
که شانه می گردند و تیل می مالیدند و رازی نمود و در غیر این حال کوتاه و با بختن موی بعد از سردن و در مجمع اجماع گفته گاهی که خصلت
می شد از تقصیر موی در رازی شد و چون قهری کردند کوتاه می شد و ازین عبارت معلوم می شود که آنحضرت گاهی موی قهری کردند
و اطلاق خود گفته اند که در غیر حج و عمره نبود الله اعلم و فی روایه لایجاری کان منم الراس و اقلیدین بود آنحضرت سبط سر و پایی تا دور
بعنه روایات عظیم الراس واقع شده است و آن نیز همین شسته و خدوی سر عیب است و نشان قسالت محض است اما بزرگ
نیز نه مدح نیست اعتدال در همه با تعبیرت و معنای شریف و فراج لطیف و رغابت حسن و جمال و منابت اعتدال بود که فوق آن
منصور نیست و هیچ کس با وی اصلی الله علیه و آله و سلم در حسن و جمال شریک و جتنا بود چنانکه می گوید بهر چه حساب جلال است رخ خوبه تا
همه بر وجه کمال است کمالا یعنی + لم ابعده و لا قبله متکلمی دائم بعد از وی و نه پیش از وی هیچ کس را مانند وی و کان لسط الکفین و بود
آنحضرت فراخ و کشاده کف دست و فی اخری له و آمده است در روایت دیگر بخاری را قال کان گفت انس بود آنحضرت شش انگشت
و الکفین سطر و پر گوشت پاهای و کفهای دست + و عن البراء قال کان رسول الله علیه و آله و سلم مرها گفت بر این فانه
که از شتاب می جا به است بود آنحضرت میان بالا بعد با بین انگشتین و در فراخ سافت میان دو منکب فی اصرار منکب کبر کاف بن
باز و گفت یعنی فرق میان هر دو منکب آنحضرت بسیار بود و ازینجا فرامی سینیه نیز لازم می آید چنانکه تصریح نیز آمده است و بعضی
با فتح عین بعضی تقصیر نیز روایت است یعنی دور بود و دور بود و در بعضی گفته اند آنحضرت را موی بود که می رسید زنده و گوش او را
راستین فی حلقه عمره دیدیم من آنحضرت را در طه سرخ حلقه جبهه را گویند از ار در دار که از یک منکب بلند و در او جله جامه از شیمی نیست
چنانکه بعضی توهم می کنند و مراد کبریا جامه که در وی خطهای سرخ بود چنانکه الی آنچه در دیارهای پیش به سرخ خالص چنین تحقیق کرده اند
محدثین و طه خضر و صفرا هم که در احادیث و واقعه شده است هم همین شسته که خطهای منبر و زود و شت و آنحضرت را طه بود از بزرگ
که خطهای سرخ و شت لم از شیا قطه اس من نه ندیم من سبیح چیز را بر گزیده تر از آن حضرت ظاهر نیست که گوید هیچ کس را پاهای مروی
و در بعضی چیزها نیز غیر است کمالا یعنی متفق علیه و فی روایه سلم قال ما ربت من ذی لک حسن فی حلقه عمره از رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم ندیم من سبیح موی داری انیکو در طه از آنحضرت شوا یضرب بکبیه موی و از نزدیک می رسید بر خطهای او بعد با بین انگشتین
لیس باطویل و لا باقصیر بر آنکه مویهای آدمی را سده نام است جمیع بجم و ششیدیم و لک بکسر لام و ششیدیم و دفره یعنی و او و سکون فاکسیر
آنکه از منکب گوش در گذرند و چون بدوش رسیده است و دفره آنکه بر منکب گوش رسیده و ششیدیم و دفره یعنی و او و سکون فاکسیر این است

و دیگر در رویهای که در میان چشم و زکوة انداخته بزم ساد و سکون وال و غین محو در اهل نام این موضع است و بر رویهای که
درین موضع از غیر اطلاق می کنند و فی المثل پس خیزد و در سر و سوی چند پراکنده بودند و نیز بزم غیاب و فتح بوده و نیز اهل محله جمع بنده
سکون با بزم شمس و غیره و من آنس قالی کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از هر الطون بود آنحضرت روشن رنگ تالان
کان عرقه الملوک و گویا که قطره های خوی روی هر و اید داشت به جهت صفائی رنگ و طافت جسم او شمس گفتم چون راه می رفت
آنحضرت بر می داشت پای را اقبوت و ملاوت و کشتان نمی کرد و چنانکه عادت قومی تنان و دلیران می پوشید و این منافات
ببرعت نمی نداشت و چنانکه در حدیث دیگر آمده است زیرا که سرعت عبارت از تنگی خلوت و پیانی نهادن کامهای باشد و گفتم
به منی نخستین چیزی یکبارگی نیز از به تعبیر کرد می شود و تمایل بجانب پیش چنانکه کسی از زمین بلند به تشبیه می آید و خود می کرد و چنانکه
در فصل ثانی پیاده و هست کبیرین اولی و فتح نیز آمده و بیاجه کبیر وال و لا حیر الین من کف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می گوید که نسویم
من هیچ و بیار که نوعی از حریت و هیچ حریر از هر تر از کف دست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و لا تمست کبیریم و فتح نیز آمده
مسکال و غیره و بنویسم من هیچ مشک را نوبه غیر را اعیب خوشبو تر من است که اینی از بوی بدن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می گوید
علیه و در روایتی من عرقه کبیر از عرق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ۱۲۰ و من ام سلمه پیغمبرین میامی است و والد اله انس و از عرقهای نسو
فضلای ایشان است مناقب و می بسیار است رضی الله عنهما ان اینی روایت می کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کان با تیسرا
و قیقل عندنا بود آنحضرت که می آمد ام سلمه را و قیلوله می کرد و زووی متبلا نفعاً فی قیقل علیه پس می گسترانیدیم قطع را نفعی توان و کسر
آن و نفعی ها و سکون آن به چهار وجه بساط از چرم پس خواب نیم روزه می کرد آنحضرت بر آن و گفته اند که ام سلمه از محارم آنحضرت
بود صلی الله علیه و آله و سلم از رضاع یا نسب و بعضی گفته اند که اباحت نظریاً جنسیات و جواز منکولت با ایشان از خصائص آنحضرت
بود صلی الله علیه و آله و سلم کذا فی الملوک البذیه و کان کثیر العرق و بود آنحضرت بسیار خوی فکانت کج عرقه پس بود ام سلمه که
جمع می کرد و خوی آنحضرت را آنجمله فی الطیب پس می گردانید ام سلمه عرق آنحضرت را در عطر و خوشبوینها فقال اینی صلی الله علیه و آله
آله و سلم با ام سلمه می نهد پس چون دید آنحضرت که می گیرد عرق او را فرمود ای ام سلمه چیست این عرق گرفتن و چکاری کنی آنرا
قالت و رنگ نخله فی عینها گفت ام سلمه عرق است می گردانیم و می اندازیم آنرا در خوشبوینهای خود و همون الطیب الطیب و عرق
تو از خوشبوی ترین خوشبوینهاست و فی روایتی و در روایتی این چنین آمده است قالت گفت ام سلمه یا رسول الله زجر این گفته
لصبیانا سید و ایدیم بکت عرق ترا از برای خودمان خود می مالیم آنرا بر رویهای ایشان و بدنهای ایشان تا بگفت آن از
همه بلاد محفوظ بماند قال گفت آنحضرت است گفتی تو و خوب کردی تحقیق علیه ۱۳۰ و من جابر بن عمر را پیروید و بر دو
صحابی را و دوی خواهر را و از حد بن ابی و قاصص است قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صلوته الا اولی گفت جابر که در دم
یا آنحضرت تا پیشین را گفت صلی الله علیه و آله و سلم یا رسول الله از مسجد رفت بسوی اهل خانه خود و وضعت سجده و بیرون آمد من
نیز با آنحضرت که شنبه و در آن پس پیشین آمد آنحضرت را بچکان بلبل سجده می نمود و بعد از احوال پس گفت آنحضرت که سجده

که عادت حضرت آنحضرت بود نیز علاوه آن می شده باشد اوقات یا گفت راوی بجای من طیب حرفه بقا من ریح عرقه بقاء یعنی اگر چه عرق وی بینی خوی که از بدن بکشد رواه الدارمی ۴۶۰ و محسن البیهقه بنضم من بن محمد بن عمار بن یاسر نامی گفته است قال قلت للمربعینت موز گفت ابو عبیده که گفتم مربع را بنضم را و فتح موده و کسر تخم نازیده شده و دختر موز بنضم میم و فتح عین و کسر و او شده صحابه پیشه سورت مصفی لما رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم صفت کن برای ما آنحضرت را و بیان کن علیه شریفه او را قالت یا بنی لورا یتة نریت الشمس عالوة گفت ربع در وصف جمال آنحضرت ای پسر کن من اگر می دیدی تو آنحضرت را می دیدی تو افتاب را برآینده یعنی چنان بهت و جلالت و نورانیت و بخت داشت که گویا افتاب است طلوع کننده رواه الدارمی ۴۶۰ و محسن عمار بن حمزة قال ریت البنی صلی الله علیه و آله وسلم فی لیلۃ فخیجان گفت جابر دیدم من آنحضرت را در شب روشن و فخیجان که بفرموده و سکون نهاد و عجمه و کسر عمار مصلح شب روشن که در وی متاب بود و ابرو گرد و غبار نباشد فخیجت نظر الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و الی القریس گفت من که گاهی نگاه می کردم بسوی جمال آنحضرت و گاهی می بینم بسوی ماه و علیه علیه حمراء ویر بالای آنحضرت حمراء بود معنی حمراء معلوم شد در حدیث هم از قاضی حسن مندی من القریس ناگاه آنحضرت نیکوتر و روشن تر بود و من از ماه و زرد من از برای اظهار تملذ و ذوق خود گفت و الادی صلی الله علیه و آله وسلم آسن بود از قره در واقع و زرد و همه کس از عجمان و رواه الترمذی و الدارمی ۴۶۰ و محسن الی بره قال ما ریت شیئا حسن من رسول الله گفت ندیدم مرتب چیز را نیکوتر از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم کان الشمس تخیری فی جمیع کلماته بعد ان می رفت در روی مبارک وی و ما ریت احد الا اسرعا فی شیه من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ندیدم من هیچ کس را ایت تر و رواه فتن از آنحضرت که از عجمه تیزتری رفت کانا الا اری نظوی که گویا که زمین پیچیده می شد برای آنحضرت انما الحمد لهما و انما لغیر کثرش بدستی ما و شفقت می انداختیم و انتهای خود را و تیز رفتن و جنب می کشیدیم و کلف می کردیم در آن و آنحضرت غیر پاک دارند بود و بی کلف و بی جنب و بی پاک و بسانی بطور خودی رفت و عجمه بنضم نون و سکون جیم و کسر و کثرت بنضم میم و سکون کاف و فتح نا و کسر او بشل از کثرت یعنی پاک داشتند و این معجزات آنحضرت بود که دیگران می دیدند و شگفت گشتند و بوی نمی رسیدند و وی صلی الله علیه و آله وسلم بسانی و بی تعب پیشه از همه رفت رواه الترمذی ۴۶۰ و محسن جابر بن حمزة قال کان فی سالی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عتقه گفت جابر بود و ما قدامی آنحضرت کینوع باریکی و پر و طبر نبود و کان لا یخفک الا تباه بود آنحضرت که خنده نمی کرد و بطریق نسیم و فی اصراع تبسم لب شیرین کردن و کنت اذا انظرت الیه کلفت کل احببین و بودم من وقتی که نگاه می کردم بسوی آنحضرت می گفتم که سر که کننده چشم هست و عین کل و مال آنکه بود سر کرده بلکه حبس گفت سر سره گون چشم بود و بیت دو چشم تو که سبانه سر سره نکرده و بسان سر سره سره کرده فاکه مردم رواه الترمذی ۴۶۰ و الفصل الثانی عشر من عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یخرج الغنثین بود آنحضرت کشاده دو دندان پیش یعنی میان این دو دندان فرجه و فرقی بود و فتح فاد لام و جیم کثرت دلی دندانه های پیش افع الاسنان که می گویند همین مراد می دارند و در علیه شریفه در روایتی فیصل الاسنان نیز واقع شده است از اکرم را می کال نور خیم من نیز یاه چون سخن می کرد آنحضرت دیده می شد مانند نور که بیرون

می آمد از میان دندان های پیش وی دندانها را نماست و دو دندان پیش از بالا و پائین شش میان دندانهای می گویند بلفظ نشین و جمع
دو دندان دیگر که در دو طرف آنها اندر با عیادت خوش بفتح ر و ف و ج و ح و تین فرجه میان دندانها و صاحب نهان گفته که
فلج فرجه میان ششها و در فرجه میان ششها یا از فرق گوشت تین پس اینجا فلج را بجای فرق استعمال کرده است و ظاهر
عبارت حدیث آنست که این فرجه در ششین در بالا و پائین بوده نه مخصوص بالا و الله اعلم رواه الدارمی + ۲۰ و عن کعب بن لک
قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا سر استنار وجهه بود آنحضرت وقتی که خوشحال که ده می شد روشن می شد و ده
مبارک و می حتی کان وجهه قطعه قمر تا آنکه گویا روی مبارک و می پاره از ماه بود و کثرت ذلک و بودیم ما که می شناختیم
آنرا که آنحضرت درین وقت خوشحال است به مشاهد تازگی و روشنائی روی شریف و می متفق علیه + ۳۰ و عن انس بن
علاء ما یوید یا کان خدیج ابی سلمی الله علیه و آله و سلم روایت است از انس که کودکی یهودی بود که خدمت میکرد آنحضرت را و عرض
پس بیا شد آن کودک قاتله ابی سلمی الله علیه و آله و سلم یهودی پس آمد و آنحضرت بیاد توید باه عمد را سه فقره التوریه
پس یافت آنحضرت پدر او را و از دوسرا که می خواند توبت را فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت مرید را و را
آنحضرت یا یهودی شد که با الله الذی انزل التوریه علی موسی ای یهودی می بستم و سوگندی و هم ترا بخدائی که فرستاد توبت
بر موسی علیه السلام بل تجد فی التوریه نعتی و مخرجی آیامی یابی و توبت نعت مراد و صفت مراد بیرون آمدن مرا از مکه
که بنیه یا مخرج یعنی بخت باشد یا زمان یا مکان آن باشد و نعت و صفت بیک معنی می آید گویا مراد بیک صفت ظاهر
و دیگر می باطن باشد قال لا گفت یهودی بنی یاسم قال نعمتی علی و الله گفت آن غلام آری بخدا سوگند یا رسول الله اما
بخدا که فی التوریه نعت و صفت و مخرج بدستی اجماع و توبت نعت ترا و صفت ترا و مخرج ترا و الی الله و من کون
می و هم که ان لا اله الا الله و الله رسول الله فقال ابی سلمی الله علیه و آله و سلم لا صحابه مبارک خود را
آمیو اندر امن عند راسه بخیر انید بن شخص را یعنی پدر او را از نزد سر وی و لو احکم و نزدیک شوید بر او خود را که این غلام
است و متولی امر وی شوید رواه البیهقی فی دلائل النبوة + ۴۰ و عن ابی هریره عن ابی سلمی الله علیه و آله و سلم روایت
می کند ابی هریره از آن حضرت انه قال که آنحضرت گفت اما انما رحمة الله غنیمت من لکر رحمت فرستاده شده از جانب حق
شیخ ابو العباس مرسی قدس سره فرمود درین تعظیم و تکریم این است زیرا که هر یک برای تکریم فرستاده می شود و رواه الله است
و البیهقی نے شعب الایمان این چیزی است که آور و مولد و بیان خلقت و صورت آنحضرت از احادیث و چیزی بسیار
مانده است که ذکر کرده و در شرح زیاد و هم ان از آنچه و نظر از کتب احادیث آمده ذکر کرده ایم آنجا باید نگریست + ۲۰
باب فی اخلاقه و شمائله صلی الله علیه و آله و سلم + در اخلاق آنحضرت از مهربانی و مروت و شجاعت
و سخاوت و رفق و تحمل و تواضع و رحمت و عباد و جز آن چون فایز شکر از بیان صورت و شکل آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم که آنرا صورت و خلق می گویند بفتح ح و خ و است که ذکر کند صفات باطن شریف او را که آنرا خلق می نامند

بضم غا و شمال جمع شمال است کبیر یعنی طبع کذا فی القاموس و فی اصرار کبیر است چپ و خود عادت و شمال یعنی سمت چپ
 جمیع او شمل می آید و شمال نیز می آید و در شرح شفا گفته شمال جمع شمال است کبیر یعنی سیرت و به معنی خلق + ۱۸ +
الفصل الاول + عن انس قال خدمت ابی صلی الله علیه و آله و سلم عشرین گفت انس خدمت کردم آنحضرت را
 ده سال و قد بیان ایام که حضرت بدینیه هجرت کردند مادر انس و بعضی خویشان وی از انصار را و در ملازمت آنحضرت
 آوردند و در خدمت گذشتند و وی هشت یا ده ساله بود اختلاف است و ده سال که مدت اقامت آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم بدینیه بود خدمت کردم وی گوید پس درین مدت که خدمت کردم فما قال لی ان پس گفت آنحضرت مرا
 ان بضم نون و تشدید فاء مکسوره سنون و غیر نون کلمه است که دلالت دارد بر کبریه و بر بزرگویشگی و بانگ کردن بر ویدن
 امری مکروه و لام صنعت و نگفت آنحضرت مرا چه کردی این کار را و الا الا صنعت و نگفت چه کردی این کار را یعنی در آنچه
 متعلق بخدمتکاری و نیابت شده امور دین و این دلالت دارد بر کمال سماحت و حسن خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و طبعی گفت که درین مدح انس است مر خود را که هرگز کاری نکردم که از آنحضرت بر من اعتراض متوجه گردد و پوشیده ماند که من
 اول و ائمه و اوفی است بمقام نعم متفلس مدح است بکرم و شفقت آنحضرت بر وی شفق علیه + ۲۰ + و عمنه قال کان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم من حسن الناس خلقا و هم از انس است که گفت بود آنحضرت نیکوترین مردم از روی خلق خدا
 یوالمال حاجه پس فرستاد آنحضرت روزی مرا برای کاری فقلت و الله لا اذوب پس گفتم من بچه اسوگندنی روم و فی نفسه
 ان اذوب لما امرنی به رسول الله و در دل من است که می روم برای کاری که فرموده است مرا آن کار پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم یعنی با وجود آنحضرت فرمود و در دل می خواهم که بروم بزبان گفتم منی روم بصدد در این قول از انس به جهت صغر سن
 و نادانی بود و نیز وی در سن تکلیف هم نبود لهذا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم التفات بقول وی نموده بران ادب نه کرد
 بلکه بلاجهت کرد و خنده کرد و فرمودی نمود و فرجت حتی امر علی صبیان و هم یحبون فی اسوق پس بیرون آمدم تا می گذرم بر کو و کان که
 بازی می کردند و باز از ارفاد رسول الله پس ناگاه می بینم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قد مضی بقیة
 من و رائی تحقیقی گرفته است گردن مرا از پس من قال فخطرت الیه و بهوضیح گفت انس پس نگاه کردم من بسو
 آنحضرت و حال آنکه آنحضرت می خند و فقال یا ائیس و بهت حیث امرتک پس گفت آنحضرت ای انس بلفظ قصیر به اے
 شفقت رفتی تو آنجا که فرموده بودم من قلت نعم انا اذوب پس گفتم آری اینک می روم و می خواهم که بروم یا رسول الله
 رواه مسلم + ۲۱ + و عمنه قال كنت انشی مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علیه بدخرا فی و هم از انس است که گفته بودم
 من می رنم بجه آنحضرت و بدخرا و سوب بنجران بفتح نون و سکون جیم و رانام موضع است عطف الحاشیه چادر
 بود که پشت و ظهر بود کنار او فاد که اعرابی فینده برده پس در یافت آنحضرت را باو پیشینی پس کشید آنحضرت را بجا پدر
 جبهه کشید و کشیدنی سخت و رجح بنی الله و باز گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فی نحو الاعرابی و پیش سینه آن

اعرابی یعنی چنان بزرگتر شد که آنحضرت پیش سینه اعرابی کشیده اند حتی نظرت الی صفحه عاتق رسول الله تا آنکه نگاه کرد و من
 کبر آنکه گرون پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قدرات بهاماشیه البر تحقیق تاثیر کرده بود بعضی عاتق آنحضرت کنار نهادن
 شده جیدت از جهت سخت کشیدن اعرابی بر دروا عاتق موضع رد از کتف ثم قال یا محمد مر لی من مال الله الذی عندک یفقت
 اعرابی ای محمد اگر من برای من تا بربندم چیزی از مال خدا که نزدست قال قلت الیه رسول الله پس باز نگریست بویست
 آن عرابی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم محکم پیر خنده کرد آنحضرت ثم امره بعبادته پیر امر کرد و فرمود برای وی بختیشت
 و این دلالت دارد بر کمال علم و تحمل آنحضرت جنای مردم را و این اعرابی از جنات عرب و درخت خویان ایشان که تمهید
 اخلاق نکرده و ادب نیاموخته بود و در حدیث دلالت است بر آنکه حاکم و والی را باید که بر اندازی رعایای و مجردان صبر کند و
 تحمل و رز و متفق علیه ۴۴ و وعنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حسن الناس بود آنحضرت نیکوترین مردم در
 حسن و جلال و فضل و کمال و صفات حمیده و اخلاق عظیمه و اجود الناس و جواد تر و نخی ترین مردم و شیخ الناس و مروانه زو
 دلیر ترین مردم و لقد فرغ اهل المدینه ذات لیل و تحقیق رسیدند و فریاد کردند کسان مدینه یک شبی چنانچه دزدی و دزدی
 در آید فالتقی الناس قبل الصوت پس سیدانند و رفتند مردم بجانب آواز فاستقبلهم البنی پس استقبال کرد و پیش آمد مردم را
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قد سبق الناس الی الصوت در حالی که تحقیق پیشی کرد آنحضرت مردم را بسوی آواز و از همه پیشتر رفت
 و هو یقول و حال آنکه آنحضرت می گفت لم تراخوا اهلکم تراخوا اکثر تر سید رسید و گفته اند لم انجا یعنی لاست روع رسیدن تراخوا
 بقسم تا و عین است و بنوعی فرس لالی طحه عری و آنحضرت سوار بود بر اسی که بود مرالی طحه بصری را بر مینشت ما علیه سرج نبود
 بر ان اسب زین بیان عری است و عری بضم عین و سکون را اسب بی زین و فی غقه سیف و در کردن آنحضرت شمشیر بود فقال
 لقد وجدته یجرا و گفت آنحضرت به تحقیق یا تمام این اسب را مانند دریای منی فراخ رو و گشاده کام متفق علیه و در روایتی دیگر آمده
 بود که بودند آن اسب کم رفتار حردن تنگ کام و بعد از آنروز چنان تیز رفتار شد که هیچ اسی از وی سبقت نمی توانست
 کرد و به حقیقت هر کس را او بر چیز را که یاری و مدد گاری از آنحضرت بود اگر لاشی باشد ششی می گردد و اگر زبون بود غالب و
 اگر پست بود بلند گردد و اگر ضعیف بود قوی گردد و به تو مراد و ده و دلیری بین به رو به خویش خوان و شیر می بین به ده و گز
 جابر قال سئل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیا قط فقال لا گفت جابر سوال کرده شد از آنحضرت چیزی پس گفته شد
 لایمنی نمی و هم شیخ این گفته که مراد نیست که هرگز لفظ بلاغی کرد بلکه اگر می بود می داد و اگر نمی بود سکوت می ورزید و مدتی دیگر
 باین مضمون آمده و این قریب است بحدیث ابی هریره که آنحضرت طعام را عیب نکرده اگر خوش می آمد می خورد و اگر نمی گشت
 و از شیخ غزالدین عبید السلام نقل کرده اند که گفت لا هرگز برای منع از عطا بر زبان شریف وی نرفته و این منافات ندارد
 که در وقت ضرورت و نیابت بطریق اعتدال گفته باشد چنانکه فرمود لا اجد ما احکم علیه و فرزوق و زینت شریف و سه
 صلی الله علیه و آله و سلم گفت ما قال لا قط الا فی تشده لولا ان تشده کانت لا و نه مضمون این بیت است که شاعر

از اینجا اخذ کرده گفته وقت کلامه لا زبان او برگزیده شد و الحمد لله وای که این حیات مخصوص
در غیر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از علمه و فقه صرف کرده نمود بائنه من الزین و الذلیل و متفق علیه + و معن انس ان
رجلا سالی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم غنا بین جمیلین روایت است از ابن رضی الله عنه که مروی سوال کرد از آنحضرت
گویند ان میان دو کوه یعنی گویند ان بسیار آن قدر که پر کرده بودند تمام وادی را که میان دو کوه بود فاعطاه ایاک پس
و اد آنحضرت آن مرد را همه آن گویند ان فانی قومه فقال پس آمدن مرد قوم خود را پس گفت ای قوم اسموای قوم سلمان
شوید و الله ان محمد صلی الله علیه و آله وسلم عطا را بچاق ان فقیس بجز او گویند برستی محمد پسر آنه می بخشد بخشی را که نمی ترسد فقر را یعنی می دسد
و هیچ نگاه نمی دارد و درین معنی گفته است شاعره هر چه آمدت بدست ندای تو پیش از ان + این جو و کس است کس از
فقر عارضیت + و معن جبرین بن طهم بنیا هو سیر مع رسول الله روایت است از جبرین بن طهم بنیم سکون طوا و کسر عن طهم
بن عدی بن نوفل بن عبد مناف ذبی و کاشف در احوال او چنین نوشته که سید سلیم و فور از اشرف فریش عالم بود علم
النساب و اخبار و ایام عرب و بود شاگرد ابو بکر صدیق درین علم روایت می کنند که در انتهای که وی سیری کرد با پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم مقله من جنین در وقت بازگشت آنحضرت از غزوه خین که بعد از فتح مکه واقع شده مقله الاعراب ففتح عین و
کسر لام تحقیق کیا گونه پس پدیدند با و بنشینان عرب در حالی که سوال می کردند از ان حضرت اموال را از غنائم جنین و غنائم
درین غزوه بسیار بود و بخشش آنحضرت بسیار و اکثر بر موفت القلوب بود از اهل که بخشیدن گویند ان بان مرد که در حدیث
سابق گذشت چهار نیا بود و بنی منطوره الی حمرة و پسیدن اعراب آنحضرت و رسول بجائی رسید که منظر و بیچاره ساختند اعراب
آنحضرت را و بودند بسوی حمرة ففتح سین بنیم نام نوعی از درخت خار دار که در بادیه می باشد مقله ففتح خا و کسر ط
رواه پس بر بود آن حمرة و وای مبارک او را که پوشید آنحضرت ففتح البنی پس توقف نمود و با سیدنا و پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم فقال اعطونی روای پس گفت آنحضرت بدید مرا وای مرد لو کان لی عدد ذره اخضاة نیم قسمه بینکم اگر می بود
بشمار این درختان که درین جنگ انداخته اند و شتر و گویند هر آنه بخش می کردم آنرا میان شما تم لا تجردونی بخیل استر منی فقیه
شمارا بخیل که ندیدم آنرا و لا کذب و با و در و عکو که دمه در ساقم و لا جبا ناونه بدول در سنده که در و ادن از فقر و شسته
ترسم و اصل عین منی من شجاعت است و جوان مروی و عطا قسمی از شجاعت است و تنگی در و ادن آن مثل عین است
و بعضی گفته اند که دلا که و با و لا جبا ناونه است برای تمیم صفات و تمه ادن و اشارت است بجایست صفات حمیده و فافهم
رواه البخاری + و معن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذ اصلى الله اة جازم المذینة بانیم چون
می گذارد آنحضرت نماز باده می آورد و نه عا دمان اهل مدینه از واه و غلام آوند می خود را فیما الما که در ان آب می بود
نمایا تون بانا پس نه آورد و نه می را الا عسیره فیما که آنکه فرو می برد آنحضرت و ست مبارک خود را در ان
آوند می آب و متبرک می گردانید آنرا برای ایشان تا شفا و برکت شود و مرایشان را فرمایا با و لا جبا ناونه البار و فیفسر

بدره قیما پس سبب که می آمدند آنحضرت را در باب او سر و پس فرمودی بر دوست خود را در آن آوندند و درین کمال شفقت و مروت
است بامت و اشارت است تا آنکه از برای نفع خلق ضرر خود را بایک نشید و تحمل کرد و رواه مسلم ۹۰ و عثمه قال کان حبیب
من اما اهل المذنبه تاخیزید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بهم از انس است گفت می بود و او ای از و اما آن مدینه که سبک
دست مبارک آنحضرت را فتنه خلق به حیث شارت پس می بود آنحضرت را هر جا که می خواست و عرض حال خود
می کرد و درینجا غایت تواضع و شفقت آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم بهت حتی بر کترین آدمیان رواه البخاری
۱۰۰ و عثمه ان امرأه کان فی غلما ثقی و از انس است که زنی بود که بود و در خود می چیزی از نقصان و غل غالت پس
گفت آن زن یا رسول الله ان لی الیک حاجه بدستی مرا بسوی تو حاجت و کاری هست و ظاهر آنحضرت در راه
می رفتند فقال پس گفت آنحضرت یا ام فلان نظری الی اسکاک ثقت به بین هر کدام از کوچه که می خواهی یعنی پیشین است
در آن کوچه که من باتو نمی شنیم می آیم حتی قضی یک حاجت تا آنکه او کم و برآرم برای تو حاجت ترا اخلاصا معافی بعض
الطرق حتی فرغت من حاجتها پس خلوت کرد و تنها شد آنحضرت با آن زن در بعضی راه تا آنکه فارغ شد آن زن از
حاجت خود و پرده خست آنرا و عرض کرد آنچه عرض کردنی بود رواه مسلم ۱۱۰ و عثمه قال لم یکن رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم فاحشا نبود آنحضرت فحش گوینده و فحش از حد و گزندن در جواب و در سخن و اکثر اطلاق آن در الفاظ
و قیام و جماع آید و در آنچه متعلق است بدان زیرا که اهل فساد و اونی حیایان را در آن عبارت صریحه فاحشه است که اهل
صلاح و ارباب حیا از آن اعراض نمایند و بکنایت و ابهام از آن اکتفا نمایند بلکه از بول و غلط نیز بغیر نقصان
حاجت و مانند آن نمایند و فحش به معنی زیادت و کثرت و به معنی زنا و مصیبت نیز آید و لا اله الا الله و نبود آنحضرت لعن
کننده کسی را و چیزی را و لعن از حد اراندن و دور انداختن از درگاه رحمت و از بندگان و شمام داود و دعا
کردن به آن لعنت کردن کسی را که نه مستحق لعنت است از گناهان بخت است و بکثرت کبیره می گردد و اتفاق دارند
بر تحمیل لعن بر شخصی معین اگر چه کافر باشد مگر آنکه بیقین معلوم گردد که از دنیا کافر رفته باشد چنانکه ابو جهم و اشمال و
و حرام نیست بر موصوف بصفت عام چنانکه گویند لعنت خدا بر کافران و باخواران و غلامان و اشمال آن و باید دانست
که لعنت بر دو قسم است یکی طرد و اباء و از رحمت حق در آمدن بهشت موجب غلظت و این مخصوص بکافران است
و دوم طرد و اباء و از جناب قرب و رحمت خاص و درجه سابقین و این شامل است مرصیه گناه گاران و بدکاران را
و باین تحقیق منحل گردد و بی از شکلات باب و الله اعلم و لا یابا و نبود آنحضرت و شمام کننده کان بقول عند العتبه
بود آنحضرت که می گفتند و عتاب کردن کسی را و خشم گرفتن بر کسی متبیه بفتح ثناء و کسر آن و عتاب خشکی شدن
و بمعنی ناز کردن نیز آید و الله رب جبین چه شده است او را و چه می کند و می خاک آلوده باو پیشانی و می کنا نیست
از خواری و گلو ساری به نهایت آنچه نزد خشم و بی رضائی می گفت این کلمه بود و در معنی این است رسم افند بجای آلود

بادینی او و این نیز در منی سجده است و دشنام نسبت رواه البخاری ۱۲۰۴ و عن علی بن ابی طالب روايت است
 از ابی بکر گفت که گفته شد یا رسول الله ادر علی لشکرین دعای بدکن بر کافران تا همه شتاصل شوند و هلاک گردند قال
 لم یبغض لهما تا گفت بر اینگونه نشده و فرستاده نشده ام من لعنت کشته و زنده از رحمت خدا و انما لعنت رحمة و بر اینگونه
 نشده ام که بسبب رحمت جهانیان چه بر مومنان و چه بر کافران اما بر مومنان خود طاعت است اما بر کافران بر رفع عذاب از ایشان
 در دنیا بوجو شریف و می چنانکه در قرآن مجید می فرماید و ما کان الله ليعذبهم و انهم یستنجفون اما سابق که بدعای بنی مکران
 متمسک و متماصل شدند یا رب مگر بعضی از مشرکان که وقت رسید و حکم الهی دعای بد کرد و هلاک شدند چنانکه
 مشرکان قریش که در روز بدر هلاک شدند فتدبر رواه مسلم ۱۲۰۴ و عن ابی سعید الخدری قال کان انبی صلی الله علیه و آله
 و سلم شهیداً من الخدر اذ فی خدر ما گفت ابو سعید رضی الله عنه بود آنحضرت سخت تر از روی شرمناکی از بکر که در پرده
 خود باشد و خدر یکسر خارج و سکون ال محله پرده که گفته شد میخسود و در ترک را در گفته خانه و در نایه گفته گفته خانه که گذاشته
 پیش و بروی پرده و بگرد آید باشد و فی اصرار خدر یکسر پرده و محمد زدن پرده نشین فاذا ارای شیئا یکسره عرفناه فی وجهه
 پس چو می دید آنحضرت چیزی را که ناخوش میشد می شناسیم ما اثر آنرا در روی مبارک می اگر چه از شرم چیزی نمی گفت و
 اظهار کراهت نمی کرد متفق علیه ۱۲۰۴ و عن عائشة قالت ما رایت انبی صلی الله علیه و آله و سلم تجتمعوا قطعا
 گفت عائشه ندیدم من آنحضرت را مجتمع شوند بهرگز در حالی که خنده کشته است یعنی به تمام کمال خنده کشته حتی اری منه لاهوت
 تا آنکه بنیم از آنحضرت کام او را لاهوت جمع لاهوت بفتح آن گوشت پاره که در اعلامی خلق در نهایت دمانست فی اصرار
 لاهوت کام و لفظ لاهوت به جمع باراده اخرا می کام است و اما کان تبسم و نبود آنحضرت مگر آنکه تبسم میکرد و لب شیرین می گرد
 و ندان سفیدی کرد و این باعتبار غالب حال است و گاهی زیاده بر آنهم که ده چنانکه در باب ضحک رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم آمده رواه البخاری ۱۲۰۵ و عن عائشة قالت ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لم یکن یسیر و الحدیث کسر و کم
 روایت است از عائشه که نبود آنحضرت که بیای می گفت سخن را و می آورد و کلمات را متصل در پی یک دیگر چنانکه شمع و تسبیح
 گرد و روشنند بلکه شاد و می گفت سخن و بعد آنکه می آورد و کلمات را و سر و قیاسین در زدن و روشن چرم را و روشن زره
 و بیای روشن زره و بیای آوردن سخن را کان بکث حدیثا لومعه العاد لا حصاه بود آنحضرت می گفت سخن را بعد ا
 حدیث اگر می شمرد آنرا شمرده بر آنکه می شمرد آنرا یعنی اگر بی قصد میکرد که شمر و تمکن بود متفق علیه ۱۲۰۶ و عن الاسود ثابته
 کسیرت زمان نبوت را و دریافته و خلفای را بعد از او دیده و از انکار بجهاد حدیث شنیده و شتا و حج و عمره بجای آورده
 تا آخر وقت صوم دوام داشته و در شب ختم قرآن کرده نغمه است نغمه و کثر حدیث قال گفت اسود سالت عائشه چه میم
 عائشه را اما کان انبی صلی الله علیه و آله و سلم یفنع فی بیته چه چیز بود که می کرد آنحضرت درون خانه خود قالت گفت
 عائشه کان کیون لے منته ابله بوشان که می بود آنحضرت در خدمت اهل خانه خود و مهیج میم و کسر آن و انکار کرد

اصحی کسر او سکون و او هر یک آن در وزن کلمه مذمت چنانکه تفسیر کرده ام و می بقول خود یعنی خدمت الهی مانند شایسته و شایسته
 و فصل و فتن و پاره و دوزی کردن و از اینجا معلوم می شود که مذمت خانه و اهل خانه کردن سنت انبیاء و مرسلین و شایسته صلیین
 است فاذا حضرت اصوله خرج الی اصوله پس چون حاضر می شد وقت نماز بیرون می آمد برای نماز و او الهی
 ۱۰۰ و عین مانتی قالت ما خیر حول الله صلی الله علیه و آله و سلم بین امرین قط الا اخذ الله منی ما خیر کرد و اندیشه
 آنحضرت و اختیار داده نشد بدست و سه میان دو کار هرگز اگر آنکه اختیار سه کرده و نه گرفت
 آنحضرت آن ترین دو کار را مملکت انشا ما دام که نمی بود آن کارشان را موجب بزه فاحکان انشای اگر می بود
 موجب بزه کان بعد الناس نه می بود آنحضرت دورترین مردم از آن کار و درین حدیث حکم کرده اند که تخیر عام ترست
 که از جانب پروردگار تعالی باشد یا از جانب خلق ولیکن بر تقدیر تخیر از جانب حق اتم بودن شکل است مگر آنکه مراد مخفی
 با تم باشد چنانکه مثلاً تخیر از میان فتح کنونی و مرض که در شتغال بومی احتمال عدم تفرغ از برای عبادت است و میان
 کفایت عیشت پس مراد با تم از برای است و مراد بان گناه نیست از جهت ثبوت محبت که افعال اشخ این مجرور و محقق
 گفته که اگر مراد تخیر از جانب کافران و منافقان باشد بودن یکی از دو امر اتم ظاهرست و اگر از جانب مسلمانان
 باشد مراد چیزی است که خودی با تم است چنانکه تخیر میان مجاهده و اقتصاد زیرا که مجاهده که مفقذی هلاک گردد و با تم نیست
 و یا تخیر از جانب خدا باشد میان چیزی که در وی دو عقوبت است یا یک عقوبت است یا میان وی و میان کفار
 چنانکه قتال و اخذ غنایم یا در حق خدا میان مجاهدت و عبادت یا اقتصاد و تفرغ بر و یا اتم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 فی شیئی قط و کینه کشید آن حضرت برای نفس خود و هیچ چیز برگز الا ان یتنک فی حرمة الله مگر آنکه غلبه کرده می شد و در وقت
 دین خدا فیتقم شد بهای پس کینه می کشید برای خدا بسبب حرمت خدا که انتهاک کرده می شد و در وی گفت شیخ این محسب
 که مراد آنست که اتمام نمی کشید آنحضرت برای حاجت نفس خود پس مشکل نشود که آنحضرت اتم و مقتدر و قتل کسان که
 این امری که دند او را زیرا که ایشان انتهاک حرمت خدا نیز می کردند و بعضی گفته اند که این در و نیز شیئی است که مفقذی بکفر گردد
 و بعضی گفته اند که این مخصوص بقتل است نه در عرض و نه تک به معنی غلبه است یعنی کسی که مبالغه می کرد در عرفی محارم
 شرع و فی اهرام نهک کند و فرسوده شدن جامه پوشیدن و پاره کردن و او سلم ۱۰۰ و عینا قالت ما خیر ما
 الله صلی الله علیه و آله و سلم یا قطبیده لا امرأة ولا غدا ما گفت عائشه زود آنحضرت چیزی را او کسی را هرگز بدست خود نبرد
 و نه خادم را و خادم هرگز و انشی هر دو اطلاق می یابد الا ان یکا بهی سبیل الله مگر آنکه کار زاری گردد و راه خدا اوایل منه
 شیخ فیتقم من صاحب و بایسته شد از آنحضرت چیزی برگز یعنی رسید با آنحضرت از جانب هیچ کس آنچه زیان کند او را
 پس اتمام کشید از صاحب خود یا صاحب آن چیز الا ان یتنک شیئی من محارم الله مگر آنکه غلبه کرده خود و در کرده خود
 چیزی از محارم خدا فیتقم پس اتمام می کشید از برای خدا و او سلم ۱۰۰ و فصل فی الفقه فی الاموال

مخمسند با اتفاق بر آنکه در مدت رضاع بود و آن که طهرین و بد رشتی مراد او دودایه اند و محلان رضاعه فی الحقیقه شیر می دهند و او را
و تمام می کنند شیر خواری او را و بد رشت یعنی او در عقب موت به بد رشت می در آید و تمام می کنند در وی رضاع او را کند
قالوا و اولی سلم و در شان ابراهیم بد رشتی روایت می کنند که آنحضرت فرموده صلی الله علیه و آله وسلم لعاش ابراهیم لکان نبیا اگر می بینید
ابراهیم را در آنجا پیغمبری بود و ما هم نموده گفتیم که این حدیث باطل است و الله اعلم و در شرح حکم در وی کرده شده است + ۱۲
و در حدیثی آمده است که ان یهود یاکان یقال که وایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که یهودی بود که گفته می شد
مرا و الاکان خبر و در جمیع معاد معلوم سکون موعده و آنستند یهود جمع اخبار کان که علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و ناسیر
مران یهودی را در آنحضرت دینار مادی و تقاضی الهی پس تقاضا کرد آن یهودی و طلب کرد و دین خود را از وی صلی الله علیه و
آله وسلم فقال که پس گفت آنحضرت مر یهودی را یا یهودی یا عندی یا علبیک اسی یهودی نیست نزد من چیزی که بد رشت ترا قال
فانی لا افارقک یا محمد گفت یهودی پس بد رشتی من بعد از منی شوم از تو یا محمد حتی تطیئنی تا آنکه می دهم مرادین مرا فقال که
رسول الله پس گفت مر یهودی را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اذا جلس ملک اکنون چون مفارقت نمی کنی و نمی گداز
مرا تا ندیم من بشنیم با تو و منی روم از پیش تو مجلس بعد از شمس است آنحضرت بان یهودی فصلی رسول الله پس گذار و پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله وسلم بطرد و المعصر و المغرب و انشاء الآخرة و العداة این پنج نماز معلوم می شود که تمام شب بایستی نشسته بود
و کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تید و دونه تیود و نه می ترسانید آن یهودی را و وعید می کردند که ترا
چنین کنیم و چنان کنیم فظن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما الذی یصنعون به پس دریافت آنحضرت چیزی که می کردند
صحا به یا یهودی از تمهید و وعید فقالوا پس گفتند صحابه یا رسول الله یهودی کیسک یهودی حبس کند و منع کند ترا از باز آمدن
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم انی ربی ان اعظم معاهد منع کرده است مرا پروردگار من از نیکی ظلم کنم ذمی را که عهد
بسته است معا به کبریا و غیره و نه جزوی را یعنی هیچ کس را اعظم کنم و اینکه از وی دین او را کرده جدا شوم ظلم است فلما
ترجل انما قال له یهودی پس هنگامی که بر آمد زور گرفت یهودی پس ان لا اله الا الله و الله انک رسول الله و
شطر مالی فی سبیل الله گفت نصف مال من تصدق است در راه خدا اما و الله ما فعلت بک الذی فعلت بک آگاه
باش و بدان بخدا سوگند که کردم من تو آنچه کردم من تو از در شستی و بختی الا لا نظر الی تمسک فی التوریه مگر ابراهیم آنکه
به پیغمبر بوی صفت تو که نوشته شده است در تورات و در یاجیم آن صفت را و تو نعمت نیست که محمد بن عبد الله موله
یکه و مهاجره بطیبه و ملکه بشام محمد پسر عبد الله ولادت می بکشد است و هجرة او بعد از این است و ملک او بشام است
لیس بظن و لا غیظ نیست و درشت خوی و درشت سخن و لا انتخاب فی الاسواق و نه فریاد کننده در بازارها و لا متزنی باشر
ولا قول الخ و از حدیثی صحیح بخش و نه گفتار بیهوده زنی برای و تشدید یا لباس و عیث و بخش بضم از حد ادب گذشتن
در قول خنا بفتح خا و مجرجه سخن بیهوده آهه ان لا اله الا الله و انک رسول الله و نه مالی فاکلم فیها باراک الله و ان لا

من است ایس حکم کن در دوی بجزیری که به نماید و بدانند ترا خدا ای تعالی بکن هر چه قرار گیرد بران رای تو قضا بر است
 که تمام مال مراد باشد نخست نصف مال در راه خدا که دو چون نور ایمان قرار گرفت و بدل و محبت خدا و رسول خدا افزون
 گشت و غلبه کرد تمام مال را صرف کرد و در آخر جان نیز خدا خواهد کرد و دوگان الهی و دوی کثیر المال و بود آن یهودی بسیار
 مال روه البیعتی فی دلائل البیوة ۳۴ و عمر بن عبد الله بن ابی اوفی صحابی مشهور است آخر کسی که وفات یافت بکوفه از
 اصحاب قال کان رسول الله گفت بود پیغمبر اصلی الله علیه و آله و سلم کثیر الذکر بسیار می کرد و ذکر خدا را بسیار چه که هر دم و
 هر آن خل او بزر بود و یقل الفود کم می کرد و پیوسته گفتن را قتل انجا بمنی عدم است و یطیل المکوة و درازی کرد و نماز را از
 جهت غایت شوق و حضور و حضور و تقیر الخطبه و کوتاهی می خواند خطبه را زیرا که یک کلمه از وی جامع معانی سجده و انداز بود
 و این باعتبار اکثر احوال خواهد بود و الا در مابائی که مقصود کثیر موعظه و نصیحت بودی تطویل نیز کردی و ظاهر مقصود است
 که خطبه آنحضرت نسبت به نماز کوتاه بودی چنانچه در روز عید و جمعه و در حدیث آمده است که فرمود در از می نماز حکومت باشد
 خطبه نشان فقه و دانش مرد است چنانکه در باب الطبعه گذشت و لایافت ان کثیری مع الارض و المسکین و ننگ گذشت
 آنحضرت که بر و دهم راه بویه و مسکین فقیضی له الحاحه پس بر آرد مراد را حاجت ارباب بفتح بیم زنی که شوهر وی مرد و اهل مردی
 که زن وی مرده خواه غنی باشد خواه فقیر اراذل جمع و صیغه جمع مناسب مخصوص تر و احتمال می در آن بیشتر و تفسیر اراذل بسیار
 نیز که ده اند که انی الهامیه و فی اهرام اراذل بیوگان و درویشان و محتاجان و در قافوس نیز مثل آن گفته روه است

والدارمی ۳۴ و عمر بن رضی الله عنه ان ابا جمل قال للنبی صلی الله علیه و آله و سلم انما لا تکذب و لکن تکذب بما حبت
 به ابو جمل لعنه الله علیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت مادر و نگوئی در انیم ترا و صدق تو را با ایمان است و تو صدق
 بصدق و نهیت و لیکن تکذیب می کنیم ترا از کتاب و شریعت و بتکذیب آن ترا نیز تکذیب می کنیم و بحقیقت صدق و صادق
 بران است یعنی این را از تو بر نمی توانیم تا فتنه و دید و اگر این نباشد ما را با تو تراعی نیست و این جا بل طعن این قدر
 نمی اندیشید و نمی فهمید که هر گاه که وی صادق باشد و در کار دنیا با خلق در دروغ نگوید و بر ایشان در دروغ ننهد و در کار حق
 چون در بیعت می گوید و بر خدا چون در دروغ می نهد و چنانکه در حدیث هر قل در باب علامات البیوة بیاید اما مقصودش
 همان است که گفته شد فافهم فانزل الله تعالی فیه من فرستاد خدا ای تعالی این آیت را در شان ایشان فافهم لا یکذبون
 و لکن نظامین بایات الله بچندون پس بدرستی کافران ترا تکذیب نمی کنند و لیکن این ظالمان از حد تجاوز کنندگان
 بایات خدا انکاری کنند و کثافت در تفسیر این آیت و در وجه گفته است یکی آنکه این کافران که ترا تکذیب می کنند
 بحقیقت ترا تکذیب نمی کنند بلکه بایات خدا را تکذیب می کنند چنانکه مولی بلام خود که مردم او را می رنجانند می گوید
 ایشان ترا نمی رنجانند بحقیقت مرا می رنجانند بهین که با ایشان چه می کنم و چه دیگر آنکه ایشان ترا تکذیب نمی کنند
 زیرا که تو موصوم بصدق و مانعی نزد ایشان و لیکن انکار ایشان بایات خدا است و این وجه غیر موافق است

چہ مضمون حدیث رواہ الترمذی ۱۰۰۰ و محمد بن اسحاق قال فی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یا عائشه لو شئت لکننت لک التخت
 مع جبال الذمب گفت آنحضرت ای عائشه اگر من دنیا خواهم و در خواست کنم از پروردگار خود هر آینه همراه می روند با من
 کوه های زیریانی ملک و آن خجسته کشتاوی الکبته آمد مرا فرستاد و بدینستی بجای بند از روی هر آینه برابر بود کعبه را و بر بنده
 مقصود بیان در زاری قامت اوست و محضره بضم حاء محله و سکون جیم و زای بند از را و انجام داد بجای بند از اوست فقال
 ربک یتبرأ علیک اسلام پس گفت آن فرشته که پروردگار تو می خواند بر تو سلام و میگوید ای شلت بنیام عبد او ان
 شلت بنیامکا اگر می خواهی تو باش پیغمبر بنده موصوف بصفند بندگی و فقر و اگر می خواهی باش پیغمبر بادشاه چنانکه سلیمان
 پیغمبر بود منتظر الی جبرئیل پس نگاه کردم من بجانب جبرئیل تا وی چه فرماید و چه اشارت کند فاشتر الی ان وضع نفسه
 پس اشارت کرد جبرئیل بسوی من که فرو برد نفس خود را و بلند گیر یعنی بنده باش و فقیر نه بادشاه و غنی و فی روایه ابن
 عباس قال قلت رسول الله پس برشته نگریست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم الی جبرئیل بجانب جبرئیل کا استخیر در
 رنگ مشورت کننده مرا و فاشتر جبرئیل بید پس اشارت کرد و باز نمود جبرئیل بخت خود آن تو اضع که فرو نه خود را
 از مرتبه خود یعنی تو خودشان هر مرتبه و غرت و جای ولیکن کم خود گیر و از مرتبه خود فرو بخت و این باعتبار عا برست و اما
 قدر و مرتبه و غرت و جاه حقیقی در فقر و بندگی خست خست فقلت بنیام عبد پس گفت من می باشم پیغمبر بنده بادشاه قال
 گفت عائشه و کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بعد ذلک لا یاکل شئکم و بود آنحضرت بعد از آن که طعام نمی خورد و گوی
 زننده میگوید می گفت اکل کما یاکل امیدی خورم چنانکه می خور و بنده و پس کما یاکس امیدی شیم چنانکه می شنید بنده
 رواه فی شرح السنه ۱۴۰ باب المبعث و بدو الوحی ۱۰۰۰ بخت یعنی بخت و زمان بخت و مراد بر اینست
 و فرستادن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر سالت بسوی کافه خلق و بدو رقیع یا سکون دال و بنده یعنی آسمان
 و بدو بضم با و دال و با و مشد و ه به معنی ظهور هر دو روایت است و مودا به هر دو لفظی است
 و اول ظاهر ترست معنی در روایت می در اصل یعنی اشارت و کنایت و رسالت و اعلام و کلام مخفی و اول از و بر چه الحاکم
 شود بغیر کنانی القاموس و در مشارق الانوار گفته که وحی اصل وی اعلام است و در خواست و آن در حق آنحضرت و یا
 صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین بر انواع است یعنی اجماع کلام عزیز چنانکه موسی علیه السلام را و چنانکه پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم در شب معراج دیگر وحی بر سالت و وساطت ملک و این اکثر و غلب است و دیگر وحی القامت چنانکه آنحضرت فرمود
 صلی الله علیه و آله وسلم القی فی روعی بضم ر یعنی انداخته شد در دل من و گویند که وحی داود علیه السلام اکثر ازین قبیل بود و در
 که نسبت بغیر انبیا و موعی یافته یعنی الهام است چنانکه فرمود و او صیالی ام موسی و یعنی ام نیز آید چنانکه واذا هیئت انی
 الحاریرین و یعنی خلق عالم یعنی چنانکه فرمود و او وحی ربک الی الخلق و وحی کرد پروردگار تو بنور شهادت معنی در طبیعت او چنین بناد
 و الله اعلم و کتاب امر و یا کلام مطلق بوحی و اتمام آن گذشت ۱۴۰۰ الفصل الاول و محمد بن اسحاق قال

نبی رسول اللہ گفت ابن عباس بر آنچنین فرستاده شد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لاریعین ستمه در چهل سالگی گفت بکے کثرت
 عشره ستمه پس درنگ کرد بکے سیزده سال یوحی الیہ در حالی کہ وحی فرستاده می شود بسوی وی درین مدت ثم امر بالهجرة پست
 امر کرده شد به بیدین دل و بر آمدن از مکہ بنیہ فمأجره عشرین پس هجرت کرد و اقامت کرد و در هجرت ده سال و هفت
 و هو ابن کثرت و ستین ستمه و وفات یافت آنحضرت و مال آنکہ وحی شصت و سه سالہ بود متفق علیہ ۶۴ و حکمتہ قال
 اقام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بکے خمس عشر ستمه و ہم از ابن عباس سہ گفت اقامت کرد آنحضرت بکے معنی بعد از
 چهل سال کہ بعد از ظهور نبوت بود و پانزده سال سیم دعوت می شنیدہ آواز را از چپ و راست کہی آمد یا محمد و یا محمد و یا محمد و یا محمد
 روشنائی یعنی نور محسوس و او بعضی گویند مراد وجود انشراح و انکشاف است و ظہر اول است حتی کہ در بعضی روایات
 آمده است کہ می دید روشنائی را و شہبای تاریک سیج سنین هفت سال ازین پانزده لایری شیا و منی دید هیچ چیز را کہ آواز
 می کرد و روشن می گردانید و زمان سنین یوحی الیہ و در هفت سال ازین پانزده سال وحی فرستاده شد بسوی وی این حدیث
 و لالت دارد بر آنکہ شنیدن آواز و دیدن روشنائی بعد از نبوت بود و در مدت اقامت بکے کہ پانزده سال بود و از کتب
 سیر و احادیث دیگر معلوم می شود کہ این حال پیش از ظهور نبوت بود و حکمت در آن تحصیل استیئناس و ابتلا و بطلان ملکوت
 بود و مآثور آن یکایک بسبب انہدام بنامی شہرت و انحلال رسوم انسانیت نگردد و با وجود حصول استقرار و تکلیف و رونق
 وحی و بعضی اوقات از نقل و نسب می یافت کہ از خود می رفت و اللہ اعلم و بر ہر تقدیر برین روایت بعد از نبوت پانزده سال
 و رکہ بود بعد از ان هجرت کرد و بعد بنیہ و اقامت بالمدینہ عشره اقامت کرد و بعد بنیہ ده سال و توفی و هو ابن خمس و ستین ستمه و
 وفات یافت در حالی کہ وحی شصت و پنج سالہ بود متفق علیہ و تحقیق نیست کہ این حدیث در صحیح مسلم است و در صحیح بخاری
 نیست ۶۴ و محسن انس رضی اللہ عنہ قال توفاه اللہ علی رأس سنین ستمه روایت است از انس کہ گفت کہ میرا دید
 اورا خدا می تعالی بر تمامی شصت سال متفق علیہ ۶۴ و حکمتہ قال فی حق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و هو ابن کثرت و ستین
 قبض کردہ شد آنحضرت و وحی شصت و سه سالہ بود و ابو بکر و هو ابن کثرت و ستین و قبض کردہ شد ابو بکر رضی اللہ عنہ و کہ
 نیز شصت و سه سالہ بود و همان مقدار کہ بعد حضرت حیات یافت حضور از وحی بود و عمر و هو ابن کثرت و ستین و قبض کردہ شد
 عمر و کوی نیز شصت و سه سالہ بود و اکمل قال محمد بن اسماعیل البخاری کثرت و ستین اکثر روایت شصت و سه سال بیشتر است
 و در اختلاف بر اقامت کہ است کہ وہ بود یا سیزده یا پانزده و روایت سیزده بیشتر است و هو الاصح و اللہ اعلم و در شرح
 و تطبیق این روایات حکم کردہ شدہ است ۶۴ و محسن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت گفت عائشہ و ابن گفتن و کہ
 بساج از آنحضرت خواہر بود یا از بعض صحابہ زیرا کہ عائشہ در برایت وحی حاضر نبود اول ما بدینی رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم من الوحی نخست چیزی کہ آغاز کردہ شد بدین آنحضرت از وحی الروایا اصلا کشفی النوم دیدن خواب با سہ
 ر است بود و گویند کہ این حال شش ماہ بود و کلام درین و باب روایا گشت فلما ان لایری روایا الامارات مثل فلق

پس بود آنحضرت که نمی دید هیچ خوابی مگر آنکه می آمد تعبیر و تاویل آن خواب تا آنکه سفید تا صبح یعنی غایب می شد پس می آید و می آید
 بی شائبه ابراهیم و اشتباه و درین کلام مرئی است بوقوع آن شتاب و قریب مانند صبح بعد از شب ثم حسب الیه الخلاء
 پسر دوست گردانیده شد بسوی آنحضرت معلوم خلوت و غلار که به تنهایی ساختن و این اجداد قصه است پیش از ظهور
 بنو فیل نزول وحی و کان یخلو لیا حرا را و بود آنحضرت که خلوت می داشت در غار که در آن کسبه عاقله و از آمد و ده و بعضی پنج و
 قصر گفته اند نام کوهی است معروف به مکّه و از اجل نور نیر می گویند و از آنجا نظریه جمالی که به نیر می افتد و مانا که سبب افتاد
 این مکان این بود آورده اند که عبدالمطلب نیز در واقعه اصحاب فیل آن جا رفته و عا کرده بود و تخیل فی س عبادت
 می کرد و آنحضرت در آن غار و بهو استعبد و تحف بنون و ثلثه به معنی عبادت کردن است الیایالی ذوات العدد و عبادت
 می کرد و شب نامی متعدد و مراد از روز و شب است و تخصیص فرشتب به جهت آنکه مناسب ترست خلوت قبل از نیرع الی
 الیه عبادت می کرد و در آن غار پیش از آنکه باز گردد بسوی اهل خانه خود و دل بجانب ایشان کشد و نزع بمعنی اشتیاق
 است و در روایتی از بخاری بریج آمده و یعنی عبادت می کرد و هرگاه که دل به خبر داری مردم خانه و ادای حقوق ایشان بکشید
 به مکّه می آمد و نیز در آنکه ملک و قوشه بر می داشت برای آن ثم بریج الی حدیقه پسر باز آمد بسوی حدیقه فیر و در تنه امپس توشه
 بر می داشت برای مانند مدت آن لیلیالی و مدت خلوت یک ماه بود و ماه رمضان بود و علما اختلاف دارند که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم پیش از نبوت تابع شریعتی از شرایع سابقه بود یا حکم عقل و استحسان آن عمل می نمود یا از بشری
 هر چه اولی و افضل می یافت می کرد و اگر تابع شریعت بود که ام شریعت بود و مختار نیست که تابع دین ابراهیم بود و علیه السلام
 و لهذا در روایتی سجای شحیث تحف بقایه آمده که عمل کردن است بدین حدیث که لقب ابراهیم علیه السلام است و ظاهر
 آنست که از جانب حق نور شده و هدایت در دل وی تافته بود که بدین مقرب و مرضی درگاه اهل می آمد بی اتیان شریعت
 و حکم عقل و نیز اختلاف دارند که تبه و می به فکر بود یا نه فکر و صحیح آنست که فکر بود و فکر و مراد این را بیانی شکرت است و در غیر ساحت
 و شرح آن پس ذکر می کرد و توجه ببلد جناب حق می داشت حتی جاه الحق تا آمد او را حق یعنی وحی یا رسول حق که روح الانبیاء
 است و در بعضی روایات حتی فخر تا آنکه ناگهان آمد حق ازینجا گفته اند که فیض حق بناگاه رسد و لیکن بر دل آگاه رسد و به
 فی عار حرا و حال آنکه آنحضرت در غار حرا بود و جاء الملک پس آمد آنحضرت را از شسته یعنی جبریل فقال اقرأ پس گفت فرشته
 بنحو آن فقال ما انا بقارئی پس گفت آنحضرت خستیم خواننده و نمی توانم خواند و نمی آید خواندن از من و شاید که این معنی
 از غایت وحشت و خوف بود که در دل شریعت وی از رویت ملک و هیبت مقام در آمده نه از جبت آنکه تباد و می کند فهم که
 آنحضرت امی بود و امی خواندن نه اندر زیر آنکه خواندن به خوانا نمیدان غیر و تعلیم وحی با سبب منافات ندارد و خصوصاً از منفع و در
 نهایت فصاحت و هیبت منافات بکتابت و خواندن نام دارد و در قاموس گفته امی آنکه نوشتن نداند و کتابت خواندن و
 در بعضی روایات آمده است که جبریل صحیفه از هر بر صبح بخوابد در دست آنحضرت داد و گفته به خوان پس آنحضرت گفت

خبر تو نم خواند و درین نامه چیزی نوشته ام و این منی است و انست در مقصود و الله اعلم قال ما حدثني كنت
 آنحضرت پس گفتم آن نوشته مرا بخشنی اینجور دعا ایست پس فراموش آورد و خود و بیشتر دینی اصرار خط خود را و این چه
 حتی مطلع منی لمجد بضم جیم و فتح آن تا آنکه رسید جبرئیل یا بشیر شدن و می از من غایت وسیع و طاقت را با بسیدن از من
 وسیع و طاقت من غایت خود را یعنی آن مقدار که زور و طاقت من بود و تحمل توانستم کرد و گفته اند که این منی اخیرا قرب
 و انسب است از منی اول زیرا که پیشتر این احتمال استقامتی قوت ملکیده ندارد و لا سیما در آغاز کار و جواب داد که این بسیار است
 در بیان خط خط حقیقت و نیز جبرئیل بصورت حقیقه و قوت ملکیده خود بود و این تصرف بود از جبرئیل در وجود و شرف آنحضرت
 بدر آوردن نور ملکوت و می در باطن شریف وی تا منتی و مستند عمل آن بار گردم اسلنی پیشتر را که در جبرئیل فقال
 پس گفتم اقرآنخو ان نقلت ما انا بقاری می پس گفتم نمی توانم خواند فاخذنی فخطنی اثباته پس گفتم مرا این بیشتر و مرا
 بار دوم حتی مطلع منی الحمد لله اسلنی فقال اقرآن نقلت ما انا بقاری فاخذنی فخطنی اثباته حتی مطلع منی الحمد لله اسلنی فقال
 اقرآ باسم ربك الذي خلق الخوان لم يوردك اركتو كيه اكره است ترا و هر چیز ایست قبول و قوت خود منکر مدد و استعانت
 می پروردگار خود کن که پیدا کرد بر همه چیز قادرست خلق الانسان من علق پس اگر آدمی از خون بسته که در رحم بود اقرآ و یک
 الاكرم الذي علم بالقلم الخوان در پروردگار تو کریم تر و بزرگتر است از همه آن پروردگاری که تعلیم کرد انسان را بالقلم او تعلیم یا
 قلم اعلی است که سبب و باعث نگاشتن جمیع علوم و کتب سماوی است یا همین قلم که درین عالم مظهر و مثال آن قلم است
 صاحب کشف گفته که اگر در دایره صنعت الهی همین قلم انگیزد که چه عجایب و غرائب از علوم می نگارد و پس است در و کلا
 بر کمال قدرت و می غر و ملا علم لا انسان مالم یعلم و انا عید مردم را آنچه ممکن نبود که قدرت خود تواند دانست و این نخست
 چیزی است که از قرآن بحقیقت نازل فرج مبارک علی الله صلی الله علیه و آله و سلم پس باز گشت آنحضرت باین کلام
 یا باین قصه رحمت نواده در حالی که می شنید و می لرزد و می خواد بضم فاء بنهره فعل علی فدیجه پس در آمدن حضرت بر
 خدیجه فقال زملونی زملونی پس گفتم که به جهت آنچه لاحق شد او را از خوف تب و لرزه بچید مرا بچید مرا بچید مرا بچید
 ترسیل رسیدن بجایه فرمود پس رسیدند آنحضرت را بجا آمد حتی و سبب منه السوء ففتح انا آنکه رفت از وی ترس و حال خود
 آمد فقال فدیجه و خبر را الخیر نس گفتم مرفدی را و سبب فدیجه را خبر با آنچه گذشته بود و گفتم لقد خشيت علی نفسي
 سترانه تحقیق رسیدم من بنفس خود از غایت خوف و رعب که مبادا هلاک شوم یا دیوار شوم یا خوف عجز از بدو است
 بارتوبت یا عدم صبر بر این قوم و قتل و شکنجه یا بغارت و وطن و مشهور در بیان خشیت خوف که است
 و کاینان در عرب جماع بودند که میان را با ایشان رجوعی بود و خبری را است و دروغ با ایشان می رسانیدند و در
 علم غیب می کردند پس آنحضرت از مشاهده این حال رسید که سبب او را از این قبیل باشد اما این ترس پیش ازین حال است
 او را نه دیدن روشنی یا محتمل است اما بعد از مشاهده ملک و نزول قرآن و ظهور انوار و می پس نمیدست زیرا که

عالم

درین صورت آنحضرت را علم غوری بنیوت حاصل شده و یکبار در آن حال وارد و در آن اقامتی که در آن اقامت این
احتمال را ابطال کرده است و آنکه علم تعالی که کمال نیست خدیه این چنین نخواهد بود و آنکه کمال است
ابداً از تعالی تعالی و سکون خادجه و کسری و سکون یا از غریب کسری یا بعضی روایاتی می‌نویسد و گویند و او را می‌گردانند
مندی تعالی همیشه و بجای همه و نفون نیز و است از آن بر این تقدیر مفتوح است و از ای مضموم یعنی محزون
و مکیلی که گدازند از خدای تعالی آنکه کمال است از کمال دیگر که بدستی تو بر آید مصله می‌بینی کنی رسم یا یعنی قربت آن را و تصدیق
الحديث و در است می‌گوئی سخن را و در بعضی روایات زیاد کرده این را که تودی یا لا اله الا هو ادای کنی یا نه و او کمال
اکمل و برمی‌داری گرانی را و کمال فتح کاف و تشدید لام نقل و گرانی از هر چه بر داشته شود و معنی هیال نیز آید و اتفاق
بر ضعیفان و غریبان و یتیمان نیز و اهل کل است و شتقاق وی از کمال است فتح کاف و جستی و مانگی و در فتح کاف
گفته که کل کسی که مستقل نیست و کار خود و کسب اعدوم و کسب می‌کنی مودوم یا یعنی اگر کسب و تجارت می‌خورد
و این مع بود و در عرب و بعضی تأثیر و است یعنی و کسب می‌آری غیر خود را یعنی مالی می‌جسی مودوم را که بدان
کسب و تجارت می‌کنند و معرفت می‌کنی مال را و در وجه غیر و بعضی مودوم فقیری از آن که در حکم است و کسب می‌کنی
مرا و از این فقره و کسب می‌داری بر ادن مال ایشان و تقری یا ضیعت و مهمانی می‌کنی همان ساطری یعنی فتح و کسب
قاف از قریب کسب قاف و ساطری مهمانی کردن و تعیین علی نواب الحق و یاری می‌دهی خلق را بر حوادث حق یعنی هر که بجا و
در مانده می‌شود مثل قرض و مال دیت مدوی کنی و یاری می‌دهی او را و ثانی می‌بخشی او را از آن و در طوفان و ارباب حق
به حبس آن گفت که بجا و نه ناحق مثل هراف و غضب و مانند آن در مانده نشود که اعانت در آن مذموم است استدلال
که در خدیه رضی الله عنهما انصاف آنحضرت بکار مطلق و حماد صفات بعد م اصابت مکررات در دنیا و دین و
این از غایت فراست و معرفت خدیه و خبرالت رای او بود و چگونه نباشد که در تمامی مدید و صحبت آنحضرت بود و صلی الله
علیه و آله و سلم و اول کسی که حقیقت ایمان آورد و است و هیچ کس را با وی مشارکت درین صفت نیست رضی الله
عنه و خدیه بنی و رقه پسر بر و آنحضرت را خدیه پسر وی و رقه فتح و او در اوقات ابن نوفل بن عمر خدیه پسر عمر خدیه پسر
خدیه بن نوفل بن اسد بن عبدالمطلب و وی و رقه بن نوفل بن اسد دوی بود که نصرانی شده بود از انبیا است و کمال
نویان عربی ترجمه می‌کرده و پیر کبر شده و امی گفته مقاتلت که یا ابن عمر جمع من ابن خلیف پس گفت خدیه مودوم
را ای پسر عمر من نشینو از برادرزاده خود آنچه می‌گویدی یعنی از آنحضرت این بر دوش عرب است که در محاورات یک دیگر
برادر و برادرزاده و هم دین می‌خوانند و بجا برادرزاده خوانند به جبهه کبرن وی و بعضی گفته اند که رقه دین و در حقیقت
آنحضرت بود و صلی الله علیه و آله و سلم فقال که پس گفت مرا آنحضرت را و رقه یا ابن امی ماذتری ای برادرزاده من چه
چیزی بینی یا خیره و حل آنکه پس خبر داد و رقه را پسر خدیه رضی الله علیه و آله و سلم خبر را ای خبر چیزی را که می‌دید

و شایع طریقت این را سندی گیرند برای عرض وقایع و مقامات برپیران خود فقال و رفته نه الناس الذی انزل الله
 علی موسی پس گفت ورقه این ناموس و فرشته است که ترستا و خدا می تعالی بر موسی علیه السلام و در روایتی نزل پند شد بد
 معلوم و مجهول آمده و ناموس و صاحب سر کسی را گویند که مطلع باشد بر باطن امر وی و بعضی گفته اند ناموس صاحب سر خیر
 و صاحب سر شر را جاسوس خوانند و مراد اینجا جبرئیل علیه السلام و علی موسی گفت نه علی عیسی از حجت عظم شان موسی و جات
 کتاب و شریعت وی اگر چه ذکر عیسی مناسب تر بود بدین نصرا نیت بل کتبیه تمیاز عاالی کاشکی می بودم من در وقت
 نبوت و دعوت نوح و ان و قوی و خیر و نفع جیم و ذال معجزه اصل در بهائم گو سفندی را گویند که در سال دوم و گاو ویرا که
 در سال سوم و فتر که در سال پنجم باشد و اینجا مراد جوانی و قوه است یعنی اکون حیاء کاشکی من می باشم زنده از خیر ملک
 قوام و قتی که بیرون آرند ترا قوم تو فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او مخرجی هم آیا بیرون آرندگان من اند
 ایشان قال نعم گفت ورقه آری بیرون خواهند کرد ترا لم یات رجل قط مثیل ما حجت به الا عودی و نیا و در هیچ مردی
 هرگز مانند آنچه آورده تو یعنی نبوة و شریعت لکن آنکه دشمن داشته شد آن مرد و روایتی الا اودی یعنی هر که پیغمبر شد او را کافران
 دشمن شدند و اید اگر دند و ان بد رکشی یوبک و اگر در یاد بر مراد و تو یعنی در ان ایام که تو دعوت کنی و قوم تو ترا در مقام اینها
 نتواند و بر آرند و من زنده باشم انصرک انصر اموزر ایاری می دهم ترا یاری و ادنی سخت به بهالغه از بقیع مجزه و سکون رسا
 نیز در و نیت ثم لم یثب و رفته ان توفی پسر و رنگ نکر و ورقه که میرانیده شد نیشب بقیع شین معجمه بلفظ معلوم از تشوب به معنی
 در رنگ کردن و در اصل تعلق کردن به چیزی بدانکه در ایمان و رفته به حضرت خلا فی نیست و لیکن در صحبت خلافت است اگر
 این واقعه بعد از نبوت نبوت است صحابی است و اگر در مبادی احوال است چنانکه غایت صحابی نیست و الله اعلم و فتر
 الوحی و بعد از آنکه وحی بر آنحضرت آمد و نبوت ثابت شد فتور پذیرفت و حی از پیامی آمدن باز ایستاد فتر سستی و زبان
 میان پیغمبر و مراد اینجا باز ایستادن وحی از پیامی آمدن است و مدتی تاخیر شدن در ان و فتور در اصل نبی از صفت بعد از
 قوت و سکون بعد از حدت است و گفته اند که مدت فتور سه سال بود و بعضی شش ماه گفته و بعضی دویسم سال و شیخ ابن
 حجر گفت مراد فترت وحی میان نزول اقر و بسم ربک و یا ایها المدثر مدحی جبرئیل نیست بلکه تاخیر نزول قرآن جبرئیل
 می آمد اما قرآن نمی آورد و گفته اند که طمکت و زقرت وحی و تاخیر وحی آن بود که تا بروا از آنحضرت خوف که عارض شده بود
 و حاصل شود شوق و انتظار حدیث دیر است که دل را پیامی نفرستاد و به نوشت سلامی و کلامی نفرستاد و به متفق علیه
 این مقدار از حدیث بخاری و سلم هر دو روایت کرده اند و مراد از بخاری و زیادت کرده است بخاری این را که حتی قرآن
 البسی تا آنکه اند و بگینش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فیما یلقنا و در اینجا سیده است ما را از احادیث و آنکه بر وجود قرآن این کلام
 یکی از روایان حدیث است که در میان تیره و تیره خانه امنه مراد کی تیره می من اوس شو ابقی الجلیل اند و بگینش شد آنحضرت
 آنچنان اند و بگینش شد فی که با او کرد آنحضرت و گشت چند بار تا پایان آمده از سر می کوه های بلند یعنی می خواست

که از بالایی کوه با خود ایند از دهلان که در جانب غربت قدرت و می در جانب غربت فراق و شدت اشتیاق فکما اونی پذیرد و جمل
 کلی تلقی نفس من پس هرگاه که بر آمد بالایی کوهی تا بنید از خود را از کوه و دروه بفرم فزال و کسر آن بالایی هر چیزی تبدی را جبرئیل
 پیدا می شد و ظاهر می گشت مرا و بر اجیر نیل فقال پس گفت یا محمد انک رسول الله حقاب رستی که تو فرستاده خدائی بواسطه
 ظاهر این کلام در این می کرد که خوف و اندیشه آنحضرت از کمانت و مانند آن بود ولیکن ممکن است که مراد آن باشد که چون
 تو رسول خدائی بر حق از همه آفات امین بپوش و عاقبت کار تو همه وجه و دنیا و دین بخیر خواهد بود اگر چه محنت و ابتلا و در میان
 آید فیکن لک جاشه پس می آید امید ازین سخن ترس دل و می فی بصر لک جاش بر آمدن دل از ترس و اضطراب بنحو دیگر
 و تقریر نفس و قرار می گرفت نفس مبارک و می ۴۴ و سخن چهار بر این مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بحديث عن فتره الواسع
 روایت است از جابر که وی شنید آنحضرت را که حکایت می کرد از قدرت و می فرمود و بینما انما فتی سمعت صوتا من السماء پس
 در آتشی آنکه می روم شنیدم آوازی را از آسمان فرستاده بصری پس به ششم بنیانی خود را فاذا الملک الذی جاءنی بجر او فاعاد
 علی کسی بین اسما و الارض پس ناگاه فرشته که آمده بود و مرا بکوه حرا نشسته است بر تختی سیان آسمان و زمین تجست من رعبا
 پس ترسانیدم من از وی ترسانیدنی جا به سجده و شسته ترسانیدن حتی هویت الی الارض تا آنکه افتادم من بندین
 تجست اهل پس آدم من اهل خانه خود را نقلت ز طونی بجایم پیچید مرا بجایم پیچید او بصوتی که دایات ز طونی یک قره آشود
 روایت دیگر درونی آن نیز به معنی ترسیل است از دوات به معنی جامه که بالایی جامه ما به شند فرطونی پس بجایم پیچید مرا
 فانزل الله پس فر فرستاد خدا می تعالی با اسما الله ترقم فاندزای مرد بجایم پیچید پس بر خیز و دعوت کن خلق را
 و یک فکر و پروردگار خود را بزرگ و ان یعنی از خلق ترس و ملاحظه کن و تیا یک فکر و جامه نامی خود را پاک کن از نجاست
 و بعضی گفته اند مراد به ثیاب صفات نفس است و تطهیر کنایت از اجتناب رذائل و اندر خرافا و پیروی رازک کن مراد
 شرک است و عبادت او ثمان و نفیس او ثمان نیز تفسیر کنند و مال یکی است ثم می الومی و متابع پیتر گرم شد و می و پیچید
 آمدن گرفت متفق علیه ۴۴ و سخن عاقله ان الحارث بن هشام روایت است از عائشه که عارث بن هشام که صحابی
 است و برادر ابی جهم بن هشام اسلام آورد پیش از فتح صاحب مکارم اخلاق بود و در جا به طیت و اسلام سال رسول الله
 پس پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم گفت یا تیک الومی چگونه می آید ترا و می فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا حیایا
 با شسته مثل مصلحه الطرس گاه گاهی می آید مرا مانند آواز جرس که طنین دارد و مصلحه در اصل آواز او ان آهین بر این چون
 بار بار جنبانیده شود و آواز نا در یک و دیگر تر اهل کنند بعد از ان اخلاق کرده شد بر هر آواز که از طنین دارد و بعضی گفته اند
 که مصلحه آوازی که بی هم آید و در اول و بعد مفهوم نکند و دیگر تا مل و تحقیق و تشبیه و می بان برای تفهیم عامه است و بهوشده علی
 و این قسم و می تحت ترین آن بود و برین در فهم مقصود زیرا که فهم منی از کلام مثل مصلحه شکسته است از کلام مدوی بخاطرب
 مقصود تفهیم منی پس منقطع می شد یا قطع کرده می شد ملک با و می ازین و قدر و عیت عنده ما قال و حال آنکه تحقیق با و دیگر فتم

از آن وی چیزی را که گفت فرشته و بعضی بفتح تثنیه و ضم آن و کسر صاد و ضم تثنیه و فتح صاد و سره روایت است که
 بنی شاکس بن و بریدن بی آنکه بعد از دو و بقاء قطع باشد آنی و اینجا بقیاست یعنی اگر چه ملک منقطع می شد اما احوال و بیرون
 باقی می بود و اینجا تا پیش از آنکه ملک بعد از نگاه گاه بی مثل می گید و برای من فرشته بصورت مروی چنانکه مشهور است که
 جبرئیل بصورت وحیه گاه می آمد و می گفتی فاعی یا بقول پس سخن می گوید و فرشته پس یا دمی که فتح چیزی را که می گفت
 و گفته اند که برای ستفاده و استفاضه میان تکلم و سماع مناسبت شرط است و اینجا به و طریق بود که ای ملکیت جبرئیل درگاه
 وی بر آنحضرت غالب می آمد و آنحضرت را از شربت قائب می ساخت این نوع اول است و گاهی شربت آنحضرت
 بر جبرئیل غالب می آمد و جبرئیل مقتصد بود و شربت می شد و این نوع ثانی است و این بر تقدیر است که مصلحت آواز
 وی باشد چنانکه ظاهر عبارت حدیث ناظر و آن است و بعضی می گوید که این مصلحت آواز بر جبرئیل بود و علت و تقدم
 وی آن بود که تا آنحضرت را با نجانب آرد و قهر کند و می سمع او را و روی جامی غیر مانند وی شد و برای جمع هم
 و توجه با نجانب که آنی فتح الباری و الله اعلم قال تالته و لقد را تبه نیز لعلیه الوحی فی الیوم یهدیه البر و گفت
 عائشه و به تحقیق دیدم من آنحضرت را که فرود می آمد بر آنحضرت و می در روزی که سخت سرد بود و می پیغمبر من و آن همیشه مقتصد
 عراق پس منقطع می شد و می از وی و حال آنکه بدستی از پیشانی وی می سخت خوی را اظهار داشت که این حال در نوع
 اول می بود و تواند که در نوع ثانی نیز عارض می شده باشد متفق علیه + و سخن عباد و پیغمبر عن تخفیف بار موده
 بن همام صحابی مشهور است از کار بار بار حاضر شده محبته اولی و ثانیه را و بر او تمامه شاهر اقبال کابن السبئ
 گفت بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از آنزل علیه الوحی وقتی که فرود فرستاده می شد بر وی و می کرب لذت می گین و
 اندوه گین ساخته می شد از جهت وحی که سبب شدتی که میرسد یا بسبب اتهام بطلان حقوق و عبودیت و او اس
 شک نعمت از دست و کرب بفتح غم و اندوه که بدان دم گرفته می شود و ترید وجه و تغییر می گشت روی مبارک وی در بد
 بعضی خاکستر گونی و فی روایت و در روایتی همچنین آمده که چون نزول می کرد بر وی وحی ناس را همه پایان می انگشت آنحضرت
 سر خود را و کس صاحب را و هم و پایان می انگشتند یا ران آنحضرت سر را می خود را کس فرونگندان علما ائمه رضی الله عنهم پس چون گردن نهاده
 آنحضرت بر می داشت سر مبارک خود را و ائله بعضی بجزه و سکون شناه و کسر لام بلفظ مجبول و اصل آلاء یعنی حواله کرد
 و سر پایان انگندان اصحاب یا از جهت سرایت حال آنحضرت بود و ایشان یا بهجت موافقت و اتباع و الله اعلم
 رواه مسلم + و عن ابن عباس قال لما نزل روایت است از ابن عباس گفت هنگامی که فرود آمد این آیت که و اتقوا
 عیشکم الاقرین و تبرئان عذاب خدا قبله و نار خود را که قرش باشند و عذاب الهی صلی الله علیه و آله و سلم بر وی نازل آمد
 آنحضرت حتی صد اصدقا تا آن که آمد که عمار اقبل بیا و می پس در آید و گفت آنحضرت که تو از می کند عیله های تویش
 تا من بنام و گفت یا بنی نصران فکر کن بر فاد سکون تا نام پدر قبیل است از قریش یا بنی عدی اسی میران

نیز نامه کسی است از قریش بطون قریش مذکر و بی نامی قریش را بطون یعنی تکلم است و به معنی کرده که کمتر از قبیلۀ امیه می آید و نام آنکه
 هیچ شده اند بهر قبائل و بطون مجمل الرجل از اعظم شیعیان ان یخرج اصل رسول پس گفت مرد چون نمی توانست که خود
 بیرون آید می فرستاد و فرستاده را از جانب خود بخاطر ماه و ناگاه کند و ببیند که صیبت این مذکر و بی نامی و چه غرض دارد
 فجاء ابولسب و قریش پس آمد ابولسب بن عبد المطلب که فرستادند بود و در میان گفتیم که او آمده و فرستاده
 اند و می آید ان یخرج من تحت هذا الجبل پس گفت آنحضرت خبر دهید مرا که خبر دهم من شمار که خود را از بیرون آن بیرون آید
 اند که این کوه و می رود و در وایتی بخین آمده که ان یجیل یخرج بالعوادی ترید ان تغیر علیکم سواران بیرون می آید
 بود و می آید یعنی یک و دهالی که می خواهند آن سواران که غارت آید بر شما و هلاک کنند شمار آنغیر یعنی فغانیه و کسری و غیره و کون
 تحتانیۀ از غارت یعنی غارت کردن آنتم مصدق آید است شمار است که خود آمده و درین خبر فالو اتم گفتند آری
 بهستیم راست گوید و آنده و ترا ما بهر بنا علیک الا صدقاً خبر نکرده ایم و نیاز فرموده ایم بر تو که هستی را قال فانی نذر یکم من یک
 عذاب شد بد گفت آنحضرت پس بدستی من زبانه اندام مشمار امیان و دوست عذاب سخت یعنی می ترسم که عذاب
 شد بد شمار پیش آمدنی است قال ابولسب تبانا گفت ابولسب زبان و هلاک با و ترا الله اجبتا آیا برای همین فراهم آورد
 تو را افرقت پس فرود آمد و در وقت بد الی لب و تب هلاک باد هر دو دوست ابی لب و هلاک شد و لفظیه انجم است و در بعضی
 روایات آمده است که ابولسب بهر دو دوست خود سنگی برگرفت و بجانب آنحضرت انداخت و این حدیث در باب
 که پس باب تغیر الناس است که گفته است متفق علیه ۱۰۰ و عمر بن عبد الله بن مسعود قال یما رسول الله صلی الله علیه و
 آله و سلم یصلی عند الکعبه و در آنحالی آنکه آنحضرت نماز می گذارد و زوفا که کعبه و جمع قریش فی مجالسهم و حال آنکه جماعتی از قریش
 در مجلس می خود بودند که در حرم داشتند او قال قائل ناگاه گفت گوینده در روایت بخاری قائل منم یعنی گوینده از قریش
 و در روایت بخاری این نیز زیادت کرده که گفت گوینده الانظرون الی هذا امرای آیا ناگاه نمی کنید بسوی این ریا
 کننده یعنی آنحضرت و گوینده این سخن ابو جهل بود و الله علیه که گفت ایکم نعیم الی جز در آل فلان گذارم می ارشاد
 بایستد و بر و بسوی شتر که کشته شده است و را و لا و فلان یعنی در فلان قبیلۀ و فلان محله و خبر و یفتح جمیع و زامی شتر که پاره
 پاره کرده شود و بشاه نیز اطلاق می کنند معید الی فرشتۀ الهی و در هر دو پس قصد کنند شتر بسوی فرشت و می یفتح فو
 سکون را و نامی مثلثه سرگین و شکینه و بسوی خون و می و ملا و یفتح سین و تخفیف لام پس می که در وی بجه می باشد
 از او میان و مویشی و بعضی گفته اند مخصوص مویشی است و در او میان شیمه می گویند ثم میله پسر بگذار و در به نه آن شتر
 مذکور را یعنی او را خبر و منم بن تغیه تا آنکه وقتی که سبده کند آنحضرت بنده از اسبان هر دو شانه و می فاشست و فاشم
 پس بهر شاست بدقت بدقت ترین ایشان که عقبه بن ابی سبط باشد یعنی میم و فتح عین ممل و سکون تحتانیۀ و او را شتر
 گفتن تا آنکه ابو جهل سر کرده این شتر را بود و وی امر کرد به این زیر که مباشرت لیل قوی ترست از سبب بودن و درین

لم یج است بقول وی سبحانه اذا غیبت استقامه که بی کننده باقه صلح است فلما حجد و صغیر بن کثیر پس هنگامی که سجد کرد و تحضرت
 همنما و از ایشان دوستانه وی و ثبت ابنی صلی الله علیه و آله و سلم ساجد او و چنانکه تحضرت سجد کننده گفت که ایس خنده نیز
 این مشرکان حتی مال بضم الی بعض من الصحاب تا آنکه میل کردند بعضی بسوی بعضی از خنده میل کثری و خجی و ضحاک کثیر ضاد
 و سکون عا و بفتح ضاد و کسر حایز آمده فاعطی منطلق فاعطی فاعطی پس فیرت رونده بسوی فاعطی زهر ارضی الله عنهما و خبر کرد
 گوینده که وی ابن مسعود بود فاقبلت تسبی پس پیش آمد فاعطی در حالی که می دو و دوشتابی می کند و ثبت ابنی صلی الله
 علیه و آله و سلم ساجد او و بجای ماند تحضرت سجد کننده حتی لفته عنه تا آنکه انداخت فاعطی رضی الله عنهما از انزالا
 تحضرت و قبلت علیه تسبیع مدوی او و فاعطی بر آن پنجتن در حالی که دشنام می کند ایشان را و درین قوت و هیبت
 فاعطی و شرف و کرامت اوست که با وجود صغیر بن بر روی ایشان را دشنام کرد و ایشان را امحال تعرض بوی نشد فلما قضی
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الصلوة قال پس هنگامی که تمام کرد و تحضرت نماز را صلی الله علیه و آله و سلم گفت اللهم علیک
 بقبرئیش خداوند ابر تو با و که گیریش و زایش را از آنها نیکه شکر کند از ایشان و ستم ندید آن و عذاب کنی ایشان را فلثنا سه بار
 که و این دعا را او کان اذا دعا و عا فلثنا و بود تحضرت چون دعا می کرد وی خواند خدا ای تعالی را دعا می کرد سه بار و او از سال
 سال فلثنا و چون سوال می کرد وی طلبید چیزی را از خدا ای تعالی سوال می کرد سه بار و بعد از آنکه علی العموم دعا کرد و مخصوص
 این شقی که شقی ازلی بود نیز پیش کشیده و گفت اللهم علیک بعمر بن هشام نام ابی جمل لعین است و عقبه بضم عین و سکون
 تا بن بریتة بفتح ر ا و سبیتة بفتح شین و سکون یا بن بریتة هر دو برادر اند و الولید بن عقبه بضم عین و سکون فوقانیة و امیتة بفتح
 بفتح خا و لام و عقبه بن ابی معیط و عمارة بضم عین و تخفیف میم بن الولید این شقی بودند که سر گروه مشرکان و موزیان بودند
 و تحضرت بر اندامی ایشان بسیار صبر کرد و تحمل و رزید و چون وقت آمد و فرمان الهی در رسید بخزای عمل خود رسیدند و کار
 با مضاکشیده طفت حتی گرچه موساکلند چون که از حد بگذرد و سواکند + قال عبد الله گفت عبد الله بن هشام که را و
 این حدیث است فوالله لقد اریتم صری یوم البدر پس بخند اسوگند بر آن تحقیق دیدیم ایشان را هلاک شده و مبین
 افتاده روز جنگ بدر ثم سمعوا الی القلیب پیر کشیده شدند و انداخته شدند بسوی چاه قلیب بدر چاه که در بر بود فی الصبح
 قلیب چاهی سرگردنا گرفته تم قال رسول الله پیر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اتبع اصحاب القلیب لثمة و در
 نرسد تا و شد این جماعه را که در چاه انداخته شدند لثمت و خطاب کرد و تحضرت بایشان که ما و الله خدا را یا فیتهم تا فیتهم و تمته
 کلام و کتاب الجها و گشت و انداختن این همه مشرکان باعتبار غلب است و الامی گویند که عماره بن الولید
 در بدر نبود بلکه و عقبه بن ابی معیط بعد از رجوع از بدر گشته شد و امیه بن خلف بسبب آماس کردن و گران شدن و
 در چاه انداخته نشد چنانچه در کتب سیر مذکور است متفق علیه بر آنکه درین حدیث اشکال کرده اند که تحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم چون در نماز بجانب او با وجود اصابت نجاست بر پشت خرقه وی و جواب داده اند که تحضرت ندانست که

چه چیز را پشت وی نهاده اند پس چرا بعد از علم نجاست قصاص کرد پس شافیه جواب می گویند که نماز نفل هر دو شاید در وقت
و یکبار اعاده کرده باشند و اگر فرض بود هم وقت موسع بود که ده باشند و لیکن می گویند که اگر می کردند نفل کرده می شد زیرا که
نماز فرض بجماعت می کنند و حال آنکه هیچ کس نفل نکرد و بعضی می گویند که کسی را که عادت شده اورا در انسانی نماز آنچه
که در ابتدا مانع انتقام است فاسد می گردد نماز او باین حدیث استدللالی می کنند بران و بخاری نیز همین است و عمل
این نیز همچنین بود و الله اعلم باین می دید بر بانه خود خونی در نمازی نهاد و جامه را از بروی گشت و در نمازی که می گذارد
۱۱۰ هجری عاشره انما قالک روایت است از عاصم که بدستی عاشره گفت یا رسول الله بل اتی علیک یوم کان
اشد من یوم احد آیا آمده بر تو روزی که بویخت ترا روز از این سختی با بختنرت رسیده بود که در آن شریک مجروح شد
و پیچ خود در رخساره مبارک فلید و پیچ را زد و دیگر که در حدیث آئینده بر این دعای الله تعالی است من فو یک پس گفت آنحضرت بر آن
به تحقیق دیدم از قوم تو آنچه دیدم و کان شد ما لیت منم بهم اقبته و بویخت ترین آنچه دیدم ازین قوم روز عقبه است
عقبه فنجات را در میان کوه و طایر است که مرا و عقبه مکانی است که در مسافت و جبهه بران مضاف است و اورا جبهه
العقبه می گویند چنانکه در کتاب اینج گشت و آنحضرت در موسم حج آنجا ایستاد و قبایلی را دعوت کرد چنانکه عادت
شریعت بود که در موسم و مجامع دعوت می کرد و مردم را از غیب و قریب می نمود و آنحضرت از آنجا بجانب ثقیف رفت
و ابن عبد یلیل به تختانی بعد وی رفت بعد از وی لام که قبل تختانی بن کلال بن ضمر کان شخصی بود از رؤساء ثقیف اورا
نیز دعوت کرد چنانکه فرمود و آنحضرت نفسی وقتی که عرض کرد نفس خود را علی بن عبد یلیل بن کلال فاعین الی ما اروت
پس پاسخ داد و مرا آنچه خواستم نمی قبول نکرد دعوت اسلام را و جالبان و بی خودان آن مکان اندازا کردند و آنحضرت را
سنگها زدند و خون را و رؤساء فاعین فاعلقت و نامعلوم پس رفت و روان شد من حال آنکه اندوه گفتم علی و منی رفتم بر سر
خود یعنی حیران و نمونم که در غمی یابم که کجا روی می آرم حدیث زور اختیار و از دیوار سنگ باری بار و به بلای و درندگان
از در و دیواری بار و فاعل متفق الا یقرن الثغالب پس بهوش میادیم که میوه یعنی که نام وی قرن الثغالب است و فتح
قاف و سکون را و نون که آنجا میقات اهل نجد است و اورا قرن النازل نیز گویند فرقت را اسی پس برو آنهم من
سر خود را فاذا انا بحاجه قد استغنی پس ناگاه من ملائک و مقرون باری ام که تحقیق سایه کرده است مرا و آنحضرت
فاذا انما جبرئیل پس ناگاه که دم پس ناگاه در آن سجده جبرئیل است فنادانی پس آواز داد مرا جبرئیل فقال ان الله قد
سمع قول قومک پس گفت بدستی خدا اسی تعالی شنید سخن قوم ترا و او را و علیک بوشید آنچه کردی و در بتو و جواب
تو داد و در تکریم و سختی و در شتی و لقد نبئت علیک ملک الجبال و نیز آنکه تحقیق فرستاده است بر تو فرشته کوه ها را
یعنی فرشته کوه های روی زمین حواله اوست تمامه با شست فیمم تا بفرمانی تو آن فرشته را به پیغمبری که می خواهی
تو در قوم خود از عذاب و هلاک و پست و زیر کرون ایشان در میان کوه ها قال گفت آنحضرت فنادانی ملک الجبال پس

آواز داد مرا فرشته کوه ما مسلم علی پس سلام کرد بر من فقال پس گفت آن فرشته یا محمد ان الله قد سمع قول قومک ای محمد
 بدستی خدا می توانی تحقیق شنیده سخن قوم ترا و انما ملک الجبال ومن فرشته کوه ما ام و کوه ما حواله من است قد یقینی ربک
 الیک تحقیق فرستاده است مرا پروردگار تعالی بسوی تو لتا در منی بامرک تا امر کنی تو مرا بام خود و هر چه فرمائی
 کنم ان یتنت ان اطلق علیهم الانشعین اگر بخوایی تو که برهم زیم برایشان بر دو کو بهمار که خشین اند خشین بخا معجبه
 و شمین معجبه و بای موصده نام دو کوه که میان آنها آبادان است فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بل ارجوان
 یخرج الله من صلاهم من عبید الله و صده لایشرک بک پس گفت آنحضرت منی خواهم بپاک ایشان بلکه امیدوارم که بیرون
 آرود خدا می توانی از پشتهای ایشان کسی را که پستد خدا را تنها و شرک نیار و بسوی متفق علیه + ۱۲ + و عن انس ان رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم کسرت رباعیته یوم احد روایت است از انس که آنحضرت شکسته شد یکی از چهار دندان مبارک
 وی که آنرا رباعیه می گویند روز احد و رباعیه بفتح را و تخفیف بابر وزن ثمانیه چهار دندان که میان ثنایا و انیا است
 دو بالا و دو پایین پس دندان بینی سفلی شکسته شد و لب پایین نیز مجروح گشت و شکسته شدن دندان نه بان
 معنی که از پنج افتاده باشد و دندانها رخنه پیدا شده باشد بلکه پاره از آن جدا شد و این از دست عتبه بن ابی
 وقاص بود و در احد بن ابی وقاص و در سلام و محبت وی اختلاف است و از اولاد وی هر که زائیده می شد چون بلویش
 می سید دندان پیش افتاده می بود و بیجانی ربه و شکستگی کرده شد در مبارک وی شجبه بفتح شین و تشدید چشم شکستگی در سه
 و در بعضی روایات درجه آمده آورده اند که نبر بری از کوه فرو آمد و فاعل آنرا پاره پاره کرد و در خیلی دیگر نیز رسید
 کافران در میدان کوه ها کنده بودند پس آنحضرت در آن افتاده پس طلحه بن عبید الله آمد و آنحضرت را در کنار گرفت
 و بر دوش او بجا آورد یعنی واجب گردانید طلحه برای خود بخت را و حلقه خود که بر دوش داشت در خشار شریف در رفت
 چنانکه ابو عبیده بن الجراح بدید آنها می خود آنرا بر کند و دندان او بر آمد و مالک بن سنان خون آنحضرت را بکبیده و آنحضرت
 فرمود و هر که خون را بکبید واجب شد او را جنت فجل سلیت الهم عنه پس گشت آنحضرت که پاک می کند خون را از خود
 و سلت لب کاسه با گشت پاک کردن و دور کردن زن خضاب را از دست و بقول وی گفت آنحضرت کیف یسبح
 قوم شجوا رس منیم و کسر و رباعیته چگونه رسته گاشوند گرویی که شکستند سپهر نیمه خود را و شکستند دندان او را آورده اند
 که علی مرتضی سیر خود آب آورد و فاطمه زهرا آمد پاره سوخت و در زخم نشاند و در بعضی روایات آمده است که چون آنحضرت
 تغیری حکم شربت راه یافت این بیت نازل شد لیس لک من الامرشئ اوتوب علیهم او یغی بهم فانهم طامون و نیز آمده
 که آنحضرت خون را پاک می کرد وی گفت اگر قطره از وی بر زمین افتد فرودی آید بر ایشان عذاب از آسمان و فرمود اللهم
 اغفر لهم فانهم لا یعلمون رواه مسلم + ۱۳ + و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الله غضب
 علی قوم فخلوا بنبیه گفت آنحضرت سخت شد خشم خدا بر قومی که کرده اند پیغمبر وی که فرستاده شد بر ایشان فیکرالی رباعیه

اشارت می کرد و آنحضرت باین فعل بسوی دندان خود و شکسته شدن آن از دست ایشان و فرمود آتش غضب الله است
 راجع بقیل رسول الله سخت است غضب خدا بر موی که بکشد او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فی سبیل الله در راه
 خدا احترام کرد و از قتل بحد و قصاص مراد رسول الله یا ذوات شریف خود را داشته با هر پیغمبر را زیرا که کشتن پیغمبر حق است
 و محل اشتباهه پس مقتول وی واجب القتل و دوزخی است بی شبهه متفق علیه و هذا الباب خال عن الفصل الثانی
 و این باب خالی است از فصل ثانی ۱۰۱ + **الفصل الثالث** + عن یحیی بن ابی کثیر از اعلام تابعین و ثقات
 ایشان است و از عباد و علماء اثبات است ایوب گفت که باقی مانند بروی زمین مثل یحیی بن ابی کثیر قال سالت ابا
 ابن عبد الرحمن گفت یحیی پرسیدم ابا سلمه پسر عبد الرحمن بن عوف را که وی از کبار تابعین و مشاهیر علماست و از
 فقهای سبیه است عن اول ما نزل من القرآن ان یخشی من حیثی که فرود آمده از قرآن قال یا ایها المدثر گفت بخشید
 چیزی که فرود آمده از قرآن یا ایها المدثر است قلت یقولون اقرا باسم ربک گفت یحیی گفتم می گویند که اول بچه
 نازل شد اقرا باسم ربک الذی است قال ابوسلمه سالت جابرا عن ذلک گفت ابوسلمه حوال کردم من جابرا
 ازان یعنی وی تیر جواب گفت چنانکه من گفتم و قلت له مثل الذی قلت لی و گفتم مرا و او مانند آنچه گفتمی تو مرا که می گویند
 اول ما نزل اقرا باسم ربک است فقال لی جابر لا احدک الا باحد ثنا رسول الله پس گفت مرا با هر حدیث نمی کنم
 ترا اگر با آنچه حدیث کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال حدیث که آنحضرت کرد این است که گفت جاوزت
 سجد اشهر امجاوت کردم و خلوت گزیدم بجا هر ایک ماه فلما قضیت جوار می مبطت پس هنگامی که گذاردم و تمام
 کردم خلوت و اعتکاف خود را فرود آوردم از کوه فتودیت پس آواز کرده شدم من فنظرت عن بیینی فلم ارشیا پس
 نگاه کردم من از جانب رستمی خود پس ندیدم چیزی را و نظرت عن شمالی فلم ارشیا نگاه کردم جانب چپ خود پس
 ندیدم چیزی را و نظرت عن خلفی فلم ارشیا و نگاه کردم جانب پس خود پس ندیدم چیزی را و نظرت عن اسی پس بر شدم
 من سر خود را اگر سیم جانب بالا فرایت شیا پس دیدم چیزی را عبارت از فرشته که خبر داد بنبوت تا آخر قصه نبوت
 حدیث پس آدم خدیجه را نقلت پس گفتم بهجت شدت خوف و بهشت که بن سرایت کرده و راه یافته بود و درونی
 بجای حید مرا افتد و درونی پس حیدم را بجای و صوبوا علی ما باروا و نختند برین آب سرد که در دفع غشی و بهوش آمدن
 تا شیرینی قوی دارد و منزلت یا ایها المدثر ثم فانهز و ربک فکبر و ثیابک فطهر و الرجز فاهجر تفسیر این در فصل اول در حدیث
 جابر گذشت و ذلک قبل ان یقرض الصلوة و این شیش از آنست که فرض کرده شود نماز متفق علیه و گفته اند که در اینجا اشتباه
 حال است بر او می و صواب آنست که اول ما نزل اقرا باسم ربک است و یا ایها المدثر نزول وی بعد از قرئت و
 است و نشاید که راوی این حدیث اختصار کرده و قصه را و می کرد و که نزول اقرا یا شنبه شد امر بروی باختلاط یا نیاید
 و حقیقت حال آنست که در فصل اول گذشت ۱۰۰ + **باب علامات النبوة** + علامت و علم و فتح و علم و فتح و علم و فتح

در اصل قشبان کہ بر سر راه نهند و مراد اینجا نشانهاست کہ دلالت کند بر پیغمبری آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از صفات و احوال و مقتضات و شمائل و احوال و احوال آنحضرت کہ ماقبل تفسیر کہ در آن نظر کند استلال کند بر نبوت و آنحضرت کتب سابقہ سماویہ از صفات و احوال و صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نوشتہ شدہ نیز از این قبیل است و شک نیست کہ معجزات ہر علامات نبوت و معلوم نشدہ کہ مولف کہ دو باب عقد کرد یکی در علامات نبوت و دیگر در معجزات بچہ وجہ است و چہ فرق نہادن میان علامت و معجزہ با آنکہ در ہر دو باب خوارق ذکر کردہ و چہ وجہ برای آن ظاہر نمی شود و در شرح تقریر این سخن بہ تفصیل کہ شدہ است ۲۹۰ الفصل الاول عن انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز جبرئیل و جبرئیل مع البعیدان روایت است از انس کہ آنحضرت آمد اورا جبرئیل حال آنکہ آنحضرت بازمی می کرد باکو دکان و بود در میان ایشان و این در وقتی بود کہ نزد علیہ بود کہ مرضقہ اوست فاضلہ فضرعہ پس گفت جبرئیل آنحضرت را و بیداخت اورا بر زمین فشق عن قلبہ پس بشکافت دل اورا فاستخرج منہ علقہ پس پرو آورد از دل وی پارہ خون بستہ غلیظ سیاہ کہ اصل مفاسد و سمای می باشد فقال ہذا شیطانی طمان منک پس گفت جبرئیل کہ این نصیب شیطان است از تو غم غمکہ فی طست من ذهب پستربست دل اورا در طشتی از زر جہت تنظیم و تکویم وی و آنمال ذہب را کہ درین دنیا منع کردہ اند از جہت امتحان و ابتلاست اما در آخرت آن ازادانی بہشت است و اکثر از آنچه واقع شدہ در آن وقت و در شب معراج از عالم غیب و احوال آن حیوانات و حال آنکہ آنحضرت از آنستمال نکردہ و آستماع بدان نہ نمودہ بجا از مرمر شستہ بآب زعفران و گفته اند از اینجا معلوم می شود کہ آب زعفران بہترین آبہاست اگر چہ آب بہشت بہشت چہ اگر آب دیگر فاضل تر از آن بودی بآن شستہ شدی ثم لادہ بہجہ پستربست و دوست دل اورا و اعادہ فی مکانہ و باز نہاد اورا در بجای خود و بجا و انکلمان یسوع الی آمد و آمدن آن کو دکان کہ جبرہ او بودند و آن نزد مادر آنحضرت یعنی طیمرہ مراد می و وارد ازاد و او را آنحضرت را کہ شیر می داد فقالوا ان محمد اقد قتل پس گفتند آن کو دکان کہ محمد تحقیق کشتہ شدہ فاستقبلوہ و معہ متع الملوک بفتح قات پس پیش آمدند مردم آنحضرت را و حال آنکہ آنحضرت بغير رنگ است فی لہا ارتفاع گوہ روی گشتن قال انس فلنت ارمی اثر الخبط فی صدرہ گفت انس پس بودم من کہ می دیدم اثر و خست و رسیدہ آنحضرت بہ بطن در اصل منہ سوزن است رواہ مسلم بدانکہ شق صدر شریف چہا ر بار واقع شدہ سخت و در سخن نزد علیہ دوم و دہ سالگی سوم در نزد ابیست چہا رم و در شب اسرار و وقتی کہ جبرئیل بطلب و سے آمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و در شرح آنرا بہ تفصیل ذکر کردہ ایم و اختلاط کردہ اند کہ شق صدر شریف و غسل قلب مبارک و صیغہ من ابوست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با پیغمبران دیگر را نیز واقع شدہ و از اہل بیت و خبر نبوت سکینہ آمدہ کہ گفت در روی طشتی بود کہ شستہ شدہ بود و روی قلوب انبیاء صلوات اللہ و

وسلامه علیه السلام ۲۰ و عثمان جابر بن سمره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اني لاعرف حجرا ابدا كان يسلم على قبل ان يثبت قلت تخفرت بدريتي برأيتني من شئ ما من شئ را که در که است بود که سلام می کرد بر من پیش از آن که مبعوث شدم من اني لاعرفه الآن بدريتي من شئ ما من شئ را که اکنون بگویند که مرا و خبر اسود است و اکثر بر آنکه آن حجر می است که باز رست در کوچ که در آنجا از مرفق تخفرت است در طریق بیت خدیجه یزید و تیرک به شیخ ابن حجر می گفته که این متواتر آمده از اهل کله خلفا عن سلف و آن که حجر را از قاف حجر می گویند بفهم زای و قاف به معنی کوچه رواه مسلم ۳۰ و عثمان انس قال اهل بكة سالوا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان ربيهم آية گفت انس که اهل بكة طلبیدند از آنحضرت که به نماید ایشان را معجزة که نشان صدق وی گردد و در دعوی نبوت فاراهم القم شرقتین پس نمود ایشان را ماه را دو پاره باشارت دست حتی را دو حسه از بینهایت آنکه دیدند که هر را میان آن دو پاره ماه متفق علیه ۴۰ و عثمان ابن مسعود قال انشق القمر على عهد رسول الله شكافة شده ماه در زمان پیغمبر خدا از فترتین دو پاره فرقه فوق الجبل یک پاره بالا است کوه و فرقه دونه و پاره دیگر زیر کوه و در روایتی فترتین بلام آمده است فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله قد افترق الجبلان من شئ ما من شئ را که این معجزة از طلبیدند بر و ند حاضر شوید و ببینید و گواه شوید متفق علیه به آنکه افترق القمر تحقیق و آتشده مر آنحضرت را اصلی الله علیه وآله وسلم و روایت کرده اند از جمعی کثیر از صحابه و تابعین روایت کرده اند از ایشان جمعی از ائمه حدیث و علامه ابن سبکی در شرح مختصر ابن عساکر گفته که صحیح نزد من نیست که انشقاق القمر است و مروی است و صحیحین و جز آن از طرق کثیره چنانکه شبهه را قطعاً بدان راه نیست که انشقاق فی الجبال المدینه و مفسران اجماع دارند که مراد از کرمیه اقرب السانده و انشق القمر همین انشقاق است که به معجزة آنحضرت و آنکه شده نه آنکه در قیامت واقع شود و سیاق آیت که فرمود و ان یروا آیه یومضوا و یقولوا اخرتم و لالت دارد بر آن و انکار کرده اند این معجزه را بعضی از متقدمه متفلسفه با عقدا و آنکه خرق و التیام بر فلکیات محال است و منی دانند این جهال که افلاک هم مخلوق پروردگار تعالی اند و خرق قدرت کاظم او نیست چنانکه در همه سجد این بار از قیامت و بعضی از ملاحظه می گویند که اگر این واقع بودی آنرا عوام و خواص مردم نقل کردند می و تمام اهل زمین در دیدن آن شریک بودند و دیدن آن مخصوص بابل که نبودی و ارباب توانیج نبوا از آن نقل کردند می جوایش نیست که چون طلب کرده بودند قومی مخصوص با ایشان نمودند مقصود از معجزه نمودن و التزام دادن و در نظر ایشان در آورده بودند و نیز در شب بود و لحظه پیش نبود و مردم در خواب بودند و توانند که قدر آن وقت و بعضی سنابل بوده باشد که بعضی اهل آفاق طی شده و در بعضی دیگر ظاهر نشده باشد چنانکه خسوف را بعضی از اهل بلاد می یابند و بعضی نه یابند و روایات آمده است که مسافران که از نواحی زمین در آن زمان رسیدند خبر دادند و نقل آن متواتر است بی شبهه و کتب سیر و تواتر شیخ

بر آن ملک که بر کافران و منکران نازل شد و منکر شوند زیان ندارد و ه و عمن ابی بررة قال قال ابو جهم یفر محمد و
 بین اهل کرم گفت ابو هریره رضی الله عنه گفت ابو جهم لعنه الله علیه اباناک آلوده می گرداند محمد روی خود را میان
 شما و تنه خاک آلود کردن روی و در خاک غلطانیدن روی کنایت است از سجده کردن قلیل تم پس گفته شد اگر
 تفسیر می کند فقال و الامات و الغری لکن را ایه بقل ذلک پس گفت آن ملعون سوگند بلات و غری بر آئینه اگر
 به بنیم من و او را که می کند آنرا یعنی سجده را الامات علی رقبته بر آئینه پی سپر کنم برگردن وی و لکن زغم بر آن فانی سوال شد
 پس آمد ابو جهم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و بهو یصلی و حال آنکه آنحضرت نمازی گذارد و زم لبطا و علی رقبته طمع
 کرد و خواست که بی سپر کند برگردن آنحضرت نماز بجم من الا و هو نکلیس علی عقبيه و یقی سیدیه پس نه در آمد آن ملعون که آن
 مردم را از آنحضرت که آنکه وی پس می رود بر هر دو پاشنه و بر میز می کند بدوست خود یعنی خون آمد و پشت و چنان
 ظاهر می شد که گویا آفتی بومی می رسد و وی بهر دو دست خود آنرا بازی دارد و قلیل که مالک تیس گفته شد مرا و را
 چه کاری کنی و چه شده است ترا که بر می گردی و چه چیز ایدست تا از خود بازی داری فقال ان بنی و بنیه لکن قسا
 من نار پس گفت بدستی بسیار من و میان آنحضرت خندقی است و از آتش خندقی بفتح خا و وال کوی گرد اگر دشمن
 معرب کننده و هو لا و میان من و وی ترسی است و آنچه تو باز داشت یعنی از فرشتگان فقال رسول الله پس گفت
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کو دنا منی لا تحفظه الملائکة و عصفوا الرز و یک می شد ابو جهم از من
 بر آئینه می ربوند و او از فرشتگان چنانکه به عصفوا احد اجد ای بر و نه رواه مسلم و عمن عدی بنی حاتم قال منینا انا عمن
 صلی الله علیه و آله و سلم اذ اماه رجل روایت است از عدی بن حاتم جو او مشهور که بعد از پدر آمد و اسلام آورد و می گف
 شد گفت در آتشی آنکه من نزد آنحضرت بودم ناگاه آمد و او را مردی شکلی الیه الفاقه پس شکایت کرد آن مرد
 بسوی آنحضرت فاقه و احتیاج و در ویشی را قم اماه آخر شکلی الیه قطع السبیل پیر آمد آنحضرت را مردی دیگر پس
 گله کرد بسوی وی راه زنی را که واقع میشود و بر ملا و فقال پس گفت آنحضرت با عدی بن ریت الحیره ای عدی آبادیک
 توجیه را که بر حامی ملک و سکون تختانی و در نام شهری قدیم است بظهر کوفه و نام مکه است بنیشا پور فان طالت بک حیوة
 قلین الطمینة ترحل من الحیره پس اگر در از کرد و بوزندگانی پس بر آئینه بنی تو زنی شسته و بهو و ح را که کوچ می کند از حیره
 حقه نظوت بالعبت باطرات کند که یعنی از حیره بجای می رود و لا تخاف احد الا الله و در حالی که نمی ترسد هیچ یکی را مگر خدا را
 این را و جواب مردی فرمودند که اگر از بی امنی نه او زنی کرد و در جواب از شکایت مردی از فقر و فاقه فرمودند و
 خطاب بهم بعدی بن حاتم که دند که در مجلس شریف حاضر بود و لکن طالت بک حیوة یعنی کنوز کسر و بر آئینه اگر در از
 شد بوزندگانی می بینی که کشاوه می شود و گنج های کسری پادشاه فارس و قسمت می یابد میان مسلمانان و لکن طالت بک
 حیوة لترین الرجل یخرج طارکة من ذمیب او ففقه و اگر در از خود و بوجیات بر آئینه می بینی مردی که بیرون می آرد آن مرد

در سایه کعبه افتاده و سادو کعبه بالین و بر دهنم گنجینه خط و قه نقیضان من لشکر کشیده و حال آنکه تحقیق یافته ایم ما از شرکان سختی و عذاب فلکنا الان دعوا الله پس نصیحت ما یاد دعائی کنی خدا را برین کافران و ظالمان قصه و هو محم و حبه نبوت آنحضرت و حال آنکه سرخ شده است و روی مبارک وی چهرت عالمی که عارض شده و از انشعیدان عظم ولی اندامی کافران یا به حبت بی صبری کردن مسلمانان و شکایت نمودن از کافران و این مناسب ترست بقول دمی که و قال گفت آنحضرت کان الرجل فمین کان قبلکم یخیر فی الانفس بود مرد و در میان آن کسانی که بدین پیش از شما که کشته می شد مردان مرد را گوی در زمین فجل فیہ پس گردانیده می شود آن مرد در آن گنجینه بشارتی وضع فوق براسه پس آورده می شد آره پس نماده می شد آره بالای سر آن مرد و فیشق باشتین پس شگافته می شد و پاره فیا صیده و لک عن وینه پس باز معنی داشت آن مرد آن عذاب کردن از دین وی و میسط باستطالحمه وید و شاه کرده می شد مردی بشانمنا آهین ما دون تخمه من عظم و عصب چیزست که گوشت از استخوان وی بپخته شده تیزی و سختی از گوشت گذشته به پله و استخوان می رسید و ما صیده و نکاس من وینه و باز منی داشت و آن عذاب دین وی و اقله من هذا الامر بخیر و گویند هر آنکه تمام و کمال می رسد این دین و آسانی می بیند بعد از دشواری حتی لیسیر الارب من صنعا و اسل حضرت موت تا آنکه سیری کند سوار از صنعا تا حضرت موت که مسافت بعیدست میان این دو موضع لایحاف الا الله و در حالی که نمی ترسد آن سوار پیچ کس را که خدا را و صنعا شهر می ست بین بسیار و خست و آب شتاب و شوق و قریه ایست بر در و شوق گذانی القامون حضرت موت به کون خدا و شوق نیم و بغیر نیم نیری گویند شهری مشهور بین جاک صلحا و عباده تا آنکه گفته اند حضرت موت بیت الاولیاء آن شهری میر و یاند اولیاء الیمنی اولیا از ان زمین بسیار بخیرند و وجه تسمیه وی باین اسم نیست که صاحب پیغمبر حضرتش را در دوران و بعضی گفته اند حاضر شد در وی موت جزو حضرت اول الذیب علی غنمه یا منی ترسد مرد و گر گرگ را بر گوشتند ان خود مقصود بیان اس است از عظم مردم و گرگ چنانکه در جاهلیت بودند این از جمله گرگ بر گوشتند زیرا که آن خارج از عادتست و این تیر خواهد شد ولیکن در آخر زمان نزد حضرت عیسی علیه السلام و لکن استعجول و لیکن شامستانی می نمایند ولی صبری می کنند رواه البخاری و عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یدخل علی ام حرام بنت ملحان گفت انس و آنحضرت که می درآمد برین زن که ام حرام است بجاء محله و را و دختر ملحان که سیزده و سکون لام و وی خاله انس است خواهر او که ام سلمه است و این هر روز نسبت خالکی با آنحضرت و دارند از دنیا و میگویند که خاله پدر حضرت بوده اند علی علیه السلام و مادر از بنی نجار بود که قبایله است از نضال و کانت تحت عباد و به است بوده هم خراج آن روز به است که از کبار نضال و قبایله ایشانست پس آنحضرت محبت میبست که از این خواست بر شامی و درآمد و قبایله دیگر و خالک در باب اولی از این است که حضرت فضل علیا بود و این را آنحضرت بر ام و در آن محله که بر طعام خود را نید آنحضرت اکرام علی سم و کثرت از آن که پیش میجوز از سر مبارک آنحضرت سخن و این معنی نیز در شمس ثانی از باب فی اخلاق گذشته و صحیح است که پیش بر بدن مبارک آنحضرت نبود و مرافقش کردن

کردن و پاک کردن سرت از آنکه خیار و خس و خاشاک و اینست اعظم مقام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که استیضه پس خواب کرد و آنحضرت بعد از آن میبیدار شد و بهوشیگ و حال آنکه خنده می کند آنحضرت قالت فقلت یا یحیی گفت ام حرام پس قسم من چه چیز خندانید که ای رسول الله قال ناس من امتی عرضوا علی غزاة فی سبیل الله گفت آنحضرت که نمایی مردمان اینست من عرض کرده اند بر من و نموده اند مردان را در خواب که غزائند گانند در راه خدا و کیون شیخ پدر ابی جهم سوار می شوند آن مردمان میانه این دریا پشت از آنجای پیشکش و موعده مفتوحین در خاسته جیم بیان گفت و پشت و میانه هر خیز و بلندی ریگ ملوکا علی الاسرة سوار می شوند بر دریا مانند ملوک بر تختها و مثل الملوک علی الاسرة شک را می ست و معنی هر دو عبارت یکی است و مراد تشبیه است بر بشتی ست بجلوس ملوک بر تخت فقلت ام حرام می گوید پس قسم من یا رسول الله اودع الله ان یجعلنی منهم و عاکن خدا را که بگرداند مرا ازین طائفه که سوار می شوند در بار ابرای غزائند عالمها پس دعا کرد آنحضرت ام حرام را بدینچه درخواست کردم و وضع را سه فنام پتیر نهاد آنحضرت سر مبارک خود را پس خواب کردم استیضه و بهوشیگ پتیر سیدار شد آنحضرت و حال آنکه خنده می کند فقلت یا رسول الله یا یحیی گفت قال ناس من امتی عرضوا علی غزاة فی سبیل الله کما قال فی الاولی حیث انکه در بار اول گفت که سوار می شوند بر پشت دریا مانند ملوک بر سر بر تخت یا رسول الله اودع الله ان یجعلنی منهم قال انت من الاولی گفت آنحضرت تو از نخستانیانی از اینجا ظاهر می شود که جماعه که بار دوم نموده اند جز آن جماعه بودند که در بار نخستین نموده اند یعنی همیشه نوبت بر دریا نشینند و غزائند و تو از آنجماعه خواهی بود که در اول این کار کنند و نوبت پس سوار شد ام حرام ابی جهم فی زمین معاویه بر دریا بقصد غزای در زمان معاویه ظاهر عبارت آنست که در زمان امارت معاویه بود و باین رفته حاجی و قاضی عیاض و اکثر باینکه در وقت امارت وی بود در خلافت عثمان بن عفان در غزای خراسان سه شان و عشرین کنده اند که اسیر علی نصرعت عن داهماصین خرجت من الحیرس فگفته شده ام حرام بر زمین از پشت چاروای وی جنگامی که بیرون آمد از دریا فملکت پس هلاک شد و بعد در راه غزای متفق علیه + ۴ + و عن ابن عباس ان ضامو اقدم مکه روایت است از ابن عباس که ضامو کسب ضامو مجبه و ضم آن و دال در آخر قدوم آورد که را و کان من از شتوة بفتح حیره و سکون زاء و کسر دال و فتح شین معجبه و ضم نون و همزه و تا در آخر از دریا برین ست و این مرد در اصل از اینجا بود و می گویند که آنحضرت پیش از نوبت آشنا بود و یار بود و بعضی ضامو بهم در خراسان کرده اند و بعضی گفته اند ضامو غیر ضامو است و ضامو از وفد بنی مسعیین بکر بود و بعد و این تعبیه اند و ضامو بدل مردی مستطیب افسون گر بود و طالب علم و کان ریقی هذا المرح و بود ضامو که افسون می کرد و ازین باد مراد طلسمی است که از آتیب جن می رسد و جن را هیچ خوانند باعتبار آنکه دیده نمی شوند چنانکه باو سمع سقما اهل مکه یقینا چون آن محمد را بخون پس شنید ضامو بخیر و آن اهل مکه را که می گویند محمد دیو آتیه شده است فقال لوانی راایت هذا الرجل پس گفت

فما اذکره ثم من این مرد و اسیر باشد لعل الله یغفره علی یدی شاید که عذای الهی تندرستی دهد و او را بر دست من و سبب
 من قال فلیقیه پس گفت ابن عباس پس پیش آمد و نهاد و حضرت را و او دید فقال پس گفت یا محمد انی ارئی من هذا الرجل بدت
 من افسون کتم ازین با و قمل لک پس آیا هست مرا تر غبت در افسون من و در شدن اعلیت فقال رسول الله پس گفت
 فی غیر اصلی الله علیه و آله و سلم ان الله قد بدستی سپاس و ستایش همه مرعده ای را است محمد و شقیه محمدی گویم مرعده را
 بزوات و صفات و می و شکر می گویم بر نعمت های می و یاری می جویم از وی متوفیق ذکر و عبادت و طاعت و
 من بیده الله فلا مضل که کسی که راه نماید و مقصد برساند انکس عذای پس نیست هیچ کس که راه نموده و از راه بریده مراد را
 و من فی سبیل الله فلا یأوی که کسی که راه گرداند و عذای پس نیست هیچ کس که راه نماید و مقصد برساند او را
 ان لا اله الا الله و صده لا شریک که و الله ان محمد عبده و رسول الله اما بعد این کلمه از شهادتین و خطبه ماند کور و مشهور است
 چنانکه در کتاب الحجه گذشت خواست آنحضرت که خطبه بخواند در وعظ و نصیحت آن شخص و لیکن بهین قدیس کرد و
 آنحضرت بصیرت جواب شما و گفت و این کلام خواند که قائل این عقل عظمی باید و تو هم ضیون و سبب جن را اگر سر آورده
 حال وی محال نبود و شهادت آور در رسالت خود و اشارت بآنکه مجنون نیست فقال الله علی کلام یک هولاء پس گفت
 شما و آنحضرت باز گردان و بخوان این کلمات خود را قاعا و این علیه رسول الله پس باز عاده کرد و خواند این کلمات را
 بر شما و غیره اصلی الله علیه و آله و سلم کث مراتب بار فقال لقد سمعت قول الکلمه و قول السحرة و قول الشمر انی گفت
 شما و تحقیق شنیده ام من قول کاهنان را و قول ساحران را و قول شاعران را اما سمعت مثل کلام یک هولاء پس
 شنیدم مانند این کلمات تو و تقدیر قلموس لجر و تحقیق رسیده اند این کلمات میان و معظم از قاموس وسط
 دریا که تب آنجا عمیق ترست و قس به معنی غوطه خوردن است و در دنیا و قیام و خاص و خاصیات یک بابا یک
 علی الاسلام بیده دست خود را تا بیعت کنه ترا بر اسلام قال گفت ابن عباس فبا یه پس مبا یعت کرد و
 شما و آنحضرت را و مسلمان شد و راه نسیم و فی بعض نسخ المصاحف بلغنا ناموس من همه و در بعضی نسخهای مصاحف
 این چنین و اقصیه بلغنا بجای بلین و با ناموس نبون و عین نمکه بجای قاموس بقاف و میم و هذ
 الثانی هو المشهور فی روایات الحدیث و شیخ محی الدین نووی در شرح صحیح مسلم گفته که این لفظ که ا
 بر و نووی ضبط کرده ایم ناموس نبون و عین و موجود در اکثر نسخ بلاد این است و قاموس قاف و میم و
 مشهور در روایات این است و در غیر صحیح مسلم و قاضی عیاض گفته بعضی ناموس بدایت کرده و شیخ ما ابو الحسن
 گفته ناموس به معنی قاموس است و تور نشی گفته ناموس لجر خطاست و صحیف است و دوم را و س
 است و نزد بعضی قاموس بقاف و عین نیز آمده و ناموس در کتب مشهوره لغت مذکور نیست و ذکر حدیثی
 بریده و جابر بن عمره ذکر کرده است حدیث ابی هریره و حدیث جابر بن عمره که در اول یک حدیث

سیدک اس سے ست والاخر و در اول حدیث دیگر گفتن عصبانہ فی باب الملاحم و باب ملاحم ہذا الباب قال عن الفضل
 الثاني + ۱۱ الفصل الثالث + عن ابن عباس قال عدنی ابوسفیان بن حرب من فیہ الی فی گفت ابن عباس
 حدیث کرد مرا ابوسفیان حدیثی کہ رسیدہ است از وہ بن وی بسوی وہ بن من مجھے مشافہہ بی واسطہ میان من و وی قال
 اطلقت فی المدۃ التي کانہ بنی وجہی رسول اللہ گفت یہ سفر رفتم من در مدتی کہ بود در میان من و میان پیغمبر خدا صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم مراد است صلح حدیبیہ است قبیلنا انما باشام اذہی کتاب من الہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الی ہرقل پس در
 اثنای انکہ من ہلک شام بودم ناگاہ اندک کتاب آنحضرت بجانب ہرقل کسرا و فتح را و سکون قاف و کسرا و سکون را
 وقاف نیز می گویند نام بادشاہ روم و کان وجہہ انکلی جادہ و بود و وجہہ کلہی نتیجہ وال و کسرتان از شاہیہ صحابہ است
 از قبیلہ کہ نام آن بنی کلب است آورده بود آن کتاب را فخر الی عظیم بصری پس رسانید وجہہ آن کتاب را بجلال
 و مقدم بصری کہ از اعظم امرای ہرقل بود و بصری بضم موصدہ و سکون صا و مملو نام شہری از شہر ہامی شام فخر عظیم بصری
 الی ہرقل پس رسانید عظیم بصری ہرقل و تحقیق حکم کردہ بودند بدجیہ کہ تو این را ب عظیم بصری می رسانی و وی ہرقل
 می رساند فقال ہرقل بل ہنا امہ من قوم ہذا الرجل الذی یزعم انہ بنی پس گفت ہرقل آیا بہت اینجا بیج کی از
 قوم این مردی کہ دعوی می کند و می گوید کہ وی پیغمبر است قالوا لیم گفتند مردم آری بہت اینجا کی از قوم ہمدرد کہ بہ تجارت
 آمدہ است فدعیت فی نفرین قریش پس خواندہ شدم من در جادہ از قریش کہ مقدار سی کس بودند و بعضی بہت
 گفته فخرنا علی ہرقل پس مرا آدمیم ما ہرقل فاجابنا بنی یہ یہ پس نشانہ شدیم ما در پیش ہرقل و ایضا فاجابنا
 معلوم نیز خواندہ اند یعنی امر کرد بنشان من ماقال الیک اقرب سبحان ہذا الرجل الذی یزعم انہ بنی پس گفت ہرقل کہ ام
 کی از شما نزدیک است از روی نسب ازین مرد کہ می گوید کہ وی پیغمبر است قال ابوسفیان انا گفته ابوسفیان پس
 گفتیم من نزدیک ترم و نسب ازین مرد فاجلسونی بین یہ یہ پس بنشانند مرا در پیش ہرقل و اجلسوا صحابی خلفی و بنشانند
 یار ان مرا پس نشست من فم دعا تبرجاء پسر خواند ہرقل ترجمان خود را کہ زبان رومی و عربی ہر دومی داشت فقال قل لہم
 انی سائل ہذا عن ہذا الرجل الذی یزعم انہ بنی پس گفت ہرقل بہ ترجمان بگو مر یا ان اورا کہ من سوالی می کنم این را بچہ
 ابوسفیان را از احوال این مرد کہ می گوید کہ وی پیغمبر است فان کذبہ فکذبہ پس اگر دروغ گوید بر من پس در و ملک سانیہ
 اورا و بگوئید کہ دروغ می گوید قال ابوسفیان و ایم اللہ لو لا ماخافہ ان یؤثر علی الکذب لکذبہ گفت ابوسفیان سوگند خدا
 اگر منی بود و ترس اینکہ نقل کردہ شود از من دروغ ہر آئندہ دروغ می گفتم من ہرقل بہت عداوتی و مخالفتی کہ با آنحضرت
 داشتیم در ان مدت تا وی نشان صدق نبوت آنحضرت نشانند نکرد و وی نکر دو قدم قال لہ ترجمان پسر گفت ہرقل
 مر ترجمان خود را کہ کیف حسبہ فیکم پرس اورا کہ چگونه است حسب ان مرد در میان شما قال قلت گفت ابوسفیان گفت شتم
 ہو فیما و حسب وی در میان ما خداوند حسب بہت و در صحیح البخاری کیف حسبہ فیکم و حسب انچہ بشمار مرد و فرہنگند

ہر ان از شرف و فضل خود و پدر ان خود و این شامل است نسب را نیز و مراد اینجا نبوت است کہ در میان قریش از ہر ہر فاضل
 و برگزیدہ تر بودند قال گفت ہر قل فعل کان من بابہ من ملک پس آیا بودہ است از پدر ان این مرد بیچ پادشاہی قلت
 لا گفتم نبودہ است قال فعل گفتتم تمونہ بالکذب قبل ان یقول ما قال گفت ہر قل پس آیا سمعت می گردیدہ اورا بدروغ
 گفتن پیش از انکہ بگوید چیزی کہ می گوید الا ان شیئہ پیش از دعوی نبوت دروغی از وی ظاہر می شد و اورا تم بدو عشتیدہ
 قال قلت لا گفت ابو سفیان گفتتم نمی داشتیم اورا بہ کذب پیش ازین قول قال و من بعدہ گفت ہر قل و کسیت کہ متابعت
 می کند اورا و ایمان سے آرد بوی اشرف الناس ام ضغافہم اکابر و بزرگان مردمان یمنیہ فان و مردمان و مراد با شرف
 اینجا اہل نخوت و تکبرند و الا کسیت شرف تر از اولاد داشتیم مثل عباس و حمزہ و علی و جعفر و دیگر از اکابر قریش مثل ابی بکر
 و عمر و دیگر صحابہ از قریش کہ پیش از سوال ہر قل ایمان آوردہ بودند قال قلت گفت ابو سفیان گفتتم بل ضغافہم بلکہ ضغافہ
 مردم ایمان آوردہ و در روایت ابی اہق این چنین آمدہ کہ گفت متابعت کردہ اند ضغافہ و مساکین و احد اٹاما خداوند
 انساب و شرف بقیت نکردہ اند و این محمول بر اکثر و اغلب است قال ازیدون ام یقصون گفت ہر قل آیا افزون شوند
 مردم مذکور و زود بقیت وی یا کم می شوند قال قلت گفت ابو سفیان گفت لابل زیدون کم نمی شوند بلکہ افزون می شوند
 قال بل یزد اہل منہم عن دینہ بعد ان یدخل فیہ خطہ کہ گفت ہر قل آیا مرتدی شود و بیرون می آید کی از نہا بعد از ور
 آمدن در دین او از بہت بی رضائی و ناخوش داشتن مردین اورا قال قلت لا گفت گفتتم فی مرتدی شود و نمی برآید
 قال فعل فالتیموہ گفت ہر قل پس آیا قتال می کنند شما با وی قلت نعم گفت آری قتال می کنیم قال گفت فکیف کان
 قتالکم آیا پس چگونه شد قتال شما اورا قال قلت کیون اطرب ہنیئا و ہنیئہ سیالا گفت گفتتم می باشد جنگ میان
 ما و میان وی مانند دلو با کہ گاہی آن پرست و این نمی و گاہی این پرست و آن نمی بصیب سنا و بصیب منہ می یابد و
 از ما و می یابم ما از و سے یعنی گاہی از و سے بصیبت می رسد با و گاہی می رسد از ما بوی قال فعل بنیدر
 گفت ہر قل آیا می شکنند وی عمدی و صلحی کہ می کنند و بیوفائی می کنند قلت لا گفتتم نمی کنند عذر و من منہ فی ہذہ المدة لا ادری
 ما ہو صانع فیہا و ما از وی درین مدت صلح و یعنی یابم کہ چہ کنندہ است درین مدت یعنی در میان ما و وی صلحی است و ما اینجا سیم
 نمی دانیم کہ وی چہ کردہ است برقرار خودست یا عذر کردہ است قال و اللہ ما اکنفی من کلمۃ او فعل فیہا شیا غیر ہذہ گفت
 ابو سفیان بجز اسوگندہ ممکن نشد مرا از سخنی کہ در آرم در وی چیزی جز این کہ یعنی بیچ سخنی کہ در وی نسبت نقص و عیب
 بجانب حضرت رسالت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم باشد تو اتم و تاور و جز این کلمہ کہ در وی احتمال نسبت عذر و اورد قال
 فعل قال ہذا القول احد قبلہ گفت ہر قل پس آیا گفتہ است این قول را بیچ کی پیش ازین مرد و کسی از قوم شما دعوی
 نبوت کردہ است قلت لا گفت گفتتم است این قول را بیچ کی پیش از وی ہم قال لہ ترجمانہ قل لہ پتر گفت ہر قل مر ترجمان
 خود را بگو مر اورا یعنی ابو سفیان را انی سالتک عن جبہ فیکم بدستی سن پرسیدم ترا از حسب این مرد در میان شما

فرمشت اند نمیکم و وحسب پس گفتی تو که وی در میان شما خداوند حسب است و کذا تک الرسل تثبت فی حساب قومها و
 هم چنین جماعه پیغمبران را بخیمه میشوید و حساب قوم خود و اشراف آن و سالک بل کان فی آباء ملک و پیغمبران را
 آیا بود و در پیران وی تیج باو شاهی فرمشت ان لایس گفتی تو که نبود فقلت لو کان من آباء ملک پس فرمشت من در
 دل خود اگر می بود از پیران او باو شاهی قلت رجل طلب ملک آباء می گفتم مردی است که می طلبد ملک پیران
 خود را و سالک عن اتباعه ضغفاء هم ام اشراف هم و پیغمبران را از تابعان او که آیا از ضغفاء مردم اند یا اشراف
 و اکابرند فقلت بل ضغفاء هم پس گفتی تو که بلکه ضغفاء مردم اند و هم اتباع الرسل و عین ضغفاء اند تابعان پیغمبران که
 سبادت می نمایند به متابعت ایشان اما اکابر که گرفتار مجاهد و مکر اند محروم و موقوف اند از نیل این مساوت و مساوت
 و مساقت بدان تا آخر که عاجز شون و راه بر آمدن تنگ گرد و مضطر شون بدو آمدن در اسلام و سالک بل گفتم
 تتمم نه بالکذب قبل ان یقول ما قال و پیغمبران را آیا بود و شما که تمت می کردید او را بدو روغ گفتن پیش از آنکه بگوید
 چیزی که گفت یعنی پیش از دعوی نبوت فرمشت ان لایس گفتی تو که تمت می کردیم او را بدو روغ گفتن ازین فرقت
 اند کم کن لیدع الکذب علی الناس ثم یذهب فیکذب علی الله پس شما ختم و دانستم من که نیست معقول و منقول
 که ترک کند روغ گفتن را بر مردم پس از ان برود و پس روغ گوید بخدا و سالک بل بر تو احد منهم عن دینه بعد
 ان یدخل فیه خطه که پیغمبران را آیا باز می گرد و تیج کی از مردم از دین این مرد بعد از در آمدن در دین به جهت مکر و
 و پشتن مردین او را فرمشت ان لایس گفتی تو که باز نمی گرد و کذا تک الایمان و همچنین است حال ایمان که بیرون نمیرود
 از احوال پیشانته القلوب وقتی که بیامیزد لذت و علوات و انشراح وی دل هار که رنگ ایمان قرار بست و اگر
 یکی باز گشت ایمان در درون دل وی در نیامده و قرار گرفته بود از اینجا گفته اند طائفه صوفیه قدس الله سرهم که الفا
 لا یرد الی او صافه و سالک بل یریدون ان ینقصون و پیغمبران را که روز بروز افزون می شوند تابعان او یاکم میگردد
 فرمشت اتمم یریدون پس گفتی تو ایشان افزون می شوند و کذا تک الایمان حتی تیم و همچنین است دین و ایمان که
 افزون می شود تا آنکه تمام شود و کامل گردد و سالک بل قائلتموه و پیغمبران را که آیا قائل می کنید شما یا او فرمشت انکم
 قائلتموه پس گفتی تو که شما قتال می کنید او را قتلگون اطرب بنیم و بنیه جالایس می باشد جنگ میان شما و میان او
 مانند دلو با نیال نکه می گیرد وی از شما و متالون منده می گیرد شما از وی و کذا تک الرسل و همچنین پیغمبران و متالون
 و متحن گردانید وی شوند با اسی دین تمم گویند که العاقبه پیغمبری باشد مرعاضت پیغمبران را فتح و نصرت در آخر کار
 و غالب می آید دین ایشان و سالک بل یدر و پیغمبران را آیا عهد می شکنند و به عهدی می کنند آن مرد و فرمشت
 ان لا یفید پس گفتی تو که وی عهد نمی کند و کذا تک الرسل لا یفید و همچنین پیغمبران عهد نمی کنند و سالک بل قال
 هذا القول احد قبله و پیغمبران را آیا گفته است این قول را یعنی دعوی نبوت را هیچ یک پیش از وی فرمشت

آنکه گفتی تو گفته است نقلت لو کان قال هذا القول احد قبله قلت رجل انتم تقولون قبله پس شستم من که اگر میبود
 که می گفت این قول را کسی پیش از وی می گفت مردی است که امتدای کند بقولی که گفته شده است پیش از وی
 قال ثم قال قلت ابو سفیان بنی نضر گفت هر قل و پرسید از بنی مایه و مردم چه چیز امر می کنند آخر و شما قلنا الفقیه ما با اتفاق ما
 بالصلوة و الزکوة و الصلوة و العفاف امر می کنند ما را بنابر زکوة و صلوة و عفاف و پارسائی و باز استادن از حرام قال
 ان یک ما نقول حقا فان بنی گفت هر قل اگر هست آنچه می گوئی تو هست پس بدستی و تحقیق وی غیرست گفت
 اعلم انه خارج و تحقیق بودم من که می دانستم که وی بیرون آمده است و علم اک ائمه منکم و لکان بنی بودم و او را از شما
 و دانستن هر قل به بیرون آمدن آنحضرت باخبار از کتب قدیمه بود و حکم کنایت و نجوم نیز بود و چنانکه در صحیح بخاری
 آمده که گفت هر قل نظر کردم و در نجوم و دیدم ملک خنمان را پس پرسیدم کیست و این است که خنمان می کنند گفتند که عرب
 اند که خنمان می کنند و لولائی اعلم انی اخلص الیه لاجبت لقاءه و اگر می دانستم که من می توانستم رسید بسوی و
 هر آینه دوست می داشتم دیدن او و لو كنت عنده لتسببت عن قدیمه و اگر نزد وی می بودم هر آینه نمی شستم به
 پاشی ملور و لیسبلغن ملکه سخت قدمی و هر آینه می رسید ملک و می زینتی را که زیر هر دو پاشی من است که ملک روم و
 شام است ثم دعا بکتاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقرأه پس خواند
 این کتاب را متفق علیه و قد سبق تمام الحدیث فی باب الکتاب الی الکفار و تحقیق گذشت تمام حدیث در باب
 الکتاب الی الکفار از کتاب البهار و در صحیح البخاری آورده که هر قل عظامی روم را دسرای جمع کرده علم کرد که در پاره
 قزاق بپزند و گفت ای کرده اگر فلاح و رشد خواهید ایمان آرید باین بنی آخر الزمان پس بپزند رومیان و رسیدند چنان
 خراهن و خش بپزند و بر بند و هر قل چون دشت و نفرت ایشان دید گفت بحال خود باشند من شمار ای از مودم که
 مورین خود چه مقدار قوت و استحکام دارند پس سجد کرد و او را و رفتی گشتند از وی و بود این آخر کار هر قل و خنمان
 کرده اند در ایمان هر قل راجع بقای اوست بر کفر و در سند امام احمد آمده که وی نوشت از تبوک بجانب آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم که من سلمان آنحضرت فرمود دروغ می گوید وی بصرانیت خود است و از قصه هر قل معلوم می گردد که علم و دانش
 در اهتدای کافی نیست تا توفیق رفیق نگردد چنانکه حال یهود بود و به عشق کاریست که موقوف به هدایت باشد و نیز معلوم
 می گردد که محبت دنیا و حب ریاست مانع از درستی حق است و الله اعلم السؤل الله العافیة + باب فی المعراج +
 عروج به معنی صعود است یعنی بالا رفتن و معراج است صعود یعنی نزد بان گویا برای آنحضرت نزد بان نهادن که بان بر آسمان
 برآمد و در روایت نیز آمده است که چون بر صخره صعود کرد نزد بان برای وی نهادن که بان بالا رفت و آن نزد بان
 است که ملائکه به آن عروج و نزول می کنند و اکثر بر آنند که معراج در ربیع الاول بود و در سال روز دهم از لغت و بعضی
 گویند در سبت و منتهی رمضان بود و مشهور است که در سبت و منتهی رجب بود و عمل اهل مدینه و حبیب که از موهوم شریف

ایشان است برین است و بعضی گفته اند که در سینه پنجم پیشتر بود و باید دانست که اینجا اسرار است و معراج اسرار از
 مسجد حرام است تا مسجد قصبی و معراج از مسجد قصبی است تا آسمان و اسرار ثابت است به نفس قرآن و منکر آن کافر
 است و معراج با حادث مشهوره که منکر آن ضلال و مبتدع است و مختلف آمده است اقوال علما درین باب که در خواب بود
 یا در بیداری و یک بار بود یا بار یکبار در بیداری بود و بارهای دیگر در خواب و آنچه در نوم بود و توطیه و تمهید آن بود
 که در یقظه بود تا قوتی و استیناسی بآن عالم حاصل گردد و چنانکه در رویا و صاوت و در بدایت این نکته گفته اند یا در یقظه
 بود و بعد تا بیت المقدس و بروج تا آسمان و تحقیق آنست که یکبار در یقظه بود و بعد بترتیب از مسجد حرام تا مسجد قصبی
 و از اینجا تا آسمان و از آسمان تا اینجا که خدا خواست تا آخر قضیه که در احادیث مذکور است و همین است مذکور جمهور
 فقها و تکلمین و صوفیه و توار نموده بر آن طوایف احادیث صحیح و اخبار صحیحیه از صحابه در غایت کثرت و در واقع اگر در مقام
 بودی باعث انیمه فتنه و غوغا نمیشد و باعث اختلاف و از ندادنی گشت و معراج جسم از خواص حضرت حقیت
 محمدیه است و مقامی است مخصوص بوی صلی الله علیه و آله و سلم که هیچ کس از انبیا و اجداد نبوده و تشریف و تکلم خاص است
 از حق سبحانه بوی و فهم این معنی از خواص ادرک گرفتار آن مصیوق حسن عادت بیرون است اینجا ایمان باید آورد و
 کیفیت آن علم الهی تفویض نمود و حقیقت تمامه اطوار نبوت و وحی و معجزات از حیطه عقل و قیاس بیرونند هر که آنرا تلویح
 قیاس و موقوف فهم و درک عقل خود دارد و گوید که تا معقول من نشود نمی گزوم و اعتقاد نمی کنم از تصبیبه ایمان محروم باشد
 اینجا طوری دیگر است که ولایت است و ظل و تلو بمقام نبوت است اگر آنجا برسد مقداری از آن روشن و واضح
 گردد و پیش از رسیدن بدان طور ایمان است که سلامت در آن است و ولایت نیز از مقام نبوت نازل و ناقص است
 نسأل الله العافیة و الله اعلم + + + **الفصل الاول** + عن قتاده روایت است از قتاده که از شامیه تابعین است
 عن انس بن مالک که صحابی مشهور است عن مالک بن حصه بن یحیی و عن یحیی بن یساف و عن یحیی بن یساف و عن یحیی بن یساف
 قلیل الحدیث و انس از وی حدیث معراج روایت کرده این صحیح و حسن حدیث است درین باب ان آنچه
 صلی الله علیه و آله و سلم حدیث که تخفیف حدیث کرد و خبر داد صحابه را عن امیه اسری به از احوال شبی که برده شد آنحضرت را
 بینما انانی الطیم در آشنای آنکه من بودم و حطیم و ربنا قال فی الطجر داند کیست یا بسااست که گفت در حجر حطیم بنوعی حاجر کبریا
 نام دو موضع است و من کعبه و تقسیم آنها در کتاب الحج گذشت مضطجها در حالتی که به پهلوی خواب کشنده ام فاطماتی ات پس آمد
 مرا اینله مراد فرموده است که جبرئیل است نشق مابین زده الی زده پس بشکافت چیز که میان این تا این است
 یعنی من که تو را خبر الی شعریه یعنی از بالای سینه تا زیر ناف نوره نفعی مثل من و سکون غین عجب و بر او ناک میان چرخ کردن و
 شمره کبر شین و سکون عین حلاجی رسن موی زمار فاستخرج قلبی پس بیرون آورد و در اقامت لبثت من
 و بپ پیر آورده شد زدن طشتی از زوشت بسین مملو آب و شست بشین مملو آب و پیر آورده شده با میان

این از باب کنایت و تمثیل است یا تمثیل ساخته شده و از اسمانی چنانکه تمثیل ساخته می شود اعمال روز قیامت بر سه وزن نفس قلبی شمشی پس شسته شد دل من استیر کرده شد یعنی بعل و ایمان ثم احمید پسر باز گردانیده شد دل و نهاد و شست بجامی خود و فی روایتی و در روایتی این چنین آمده که ثم غسل لبطین بما از زفرم استیر شسته شد شکم من باب زفرم ثم علی ایمانا و طمته پسر کرده شد ایمان و طمته ثم آیت بدایت دون اهل و فوق اطمار پسر آورده شد من مبرکے و رقاصت پایان استر و بالای حمار اهل سفید بقال که البراق گفته می شد این مرکوب را براق به جهت سرعت سیر و مانند برق و به جهت بریق و لمعان و شیخ عالم عارف سیدی الشیخ عبد الوهاب متقی می فرمود که اورا براق باید گفت و در و باید گفت و فرس نباید گفت چنانکه در کلام بعضی شعرا واقع شده و می فرمود هر پیغمبری را بر اقی است مناسب مرتبه و مقام او چنانکه هر یکی را خواص است در آخرت موافق مقام وی و در کلام اهل تاویل آمده که براق مثال نفس شریف است صلی الله علیه و آله و سلم و نفس مرکب بروح است و سبب وصول اوست بمقام اعلی و ازین بود که سرگشته می گرد و چنانکه خاصیت نفس است بعد از ان اطمینان پذیرفت و ازینجا معلوم می شود که این براق مخصوص بانحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و آنکه در بعضی روایات آمده که این براتی است که ابراهیم بران سوار شده و در بعضی سوار شد و در وی سار انبیا و صحت این سخن است و الله اعلم بضع خطوه عند اقصی طرفه می نهاد این براق گام خود را در زمین نهاد و ازینجا معلوم می شود که این براق گام باشد زیرا که نظر بر که بر زمین است تا همان می رسد پس رسیدن او بر آسمان با درجهت گام باشد و طمته بطنه پس بر داشته شده و سوار کرده شده من برومی و درین عبارت اشارت است بآنکه سوار شدن آنحضرت بر براق به محض اعانت الهی و قدرت وی بود و ممکن است که گفته شود که حامل وی صلی الله علیه و آله و سلم بران جبرئیل بود لقبوت ملکوت خود و درینجا هیچ نوعی نیست چه جبرئیل واسطه بود در وصول فیض الهی و ورود وی بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این نوعی از قدرت است که خدا مملوک می کنند و جبرئیل درین شب چاکر دولت و عاشبه دار آن سرور بود و در روایتی آمده است که جبرئیل رکاب آنحضرت گرفته بود و میکانیل زمام براق و در دست داشت فافلق لی جبرئیل پس بر درم جبرئیل حتی اتی السماء و انبیا تا آنکه آمد آسمان فرود آمد درین حدیث قصه اسرار اعلی کرد و ازین جا گمان برده اند بعضی که عواج در غیر شب اسرا بود و این در حالت دایره بر آنکه سوار می تاب آمدن آسمان بود و بعضی گمان برده اند که بعد از رسیدن به مسجد اقصی نزد بان نهادند که بران بر آسمان رسید و در روایتی بر داشت او را جبرئیل بر بازوی خود و تا آسمان بر و الله اعلم فاستفتح پس حلق کرد و جبرئیل که اذن در آسمان را قبل گفته شد یعنی در بانان آسمان گفتند و پسیدند من بعد اکیست این فقال جبرئیل گفت جبرئیل منم جبرئیل قبل و من منک گفتند و کیست با تو قال محمد گفت جبرئیل با من محمد است قبل و قد ارسل الیک گفتند بطریق استفهام و به تحقیق کسی فرستاده شده است پس و می محمد با تو آمده است طلبیده آمده است یا سجود آمده است

قال نعم گفت جبرئیل آری فرستاده شده است کسی بسوی وی و بعضی گفته اند که سوال از انست که آیا سبوت
 شده آنحضرت و وی فرستاده شده بسوی و درین سخن نظرت زیرا که امر نبوت صلی الله علیه و آله و سلم مشهور بود
 در ملکوت چه جای سوال از انست و قول اول نیز خالی از ضعیفی نیست چه معلومست که هیچ کس بے لقون و امر الله
 همراه جبرئیل بآسمان نرود و این سوال انست که سوال ایشان بطریق استعجاب و متعجبانه بود و قدوم
 آنحضرت بود و این قول نظر و حسن و عجب است و انشبت بقول وی قیل مرجحانه نعم انجی جاء گفتند مر حبا
 به محمد پس خوش آمدنی آمد و معنی مر حبا آمد مکان فراخ را فتح پس کشاده شد در آسمان قرآن عظیم و احادیث نامتناهی
 تا آنکه آسمان را در یاست و می گویند که آن در مقابل و مجاذبیست المقدس است و قول فلا سفیه بطلان خسر
 و التیام بان باطل است چه قدرت پروردگار تعالی همه را شامل است و آسمان مثل جسم است و همه قابل خرق
 و التیام اند و لای که بان اقامت کرده اند همه مدخول و معلومند و خود چون آسمان را در ثابت شد خرق و التیام
 نیز لازم نیاید فلما خلعت فاذا فیها آدم من بیگامی که رسیدیم و در آمدیم در آسمان پس ناگاه در آن آسمان آدم است
 فقال هذا ابوکم آدم فسلم علیه پس گفت جبرئیل این پدرت آدم پس سلام ده بروی و گفته اند که امر جبرئیل مر
 آنحضرت را ببادرت سلام بر انبیا بهجت تقدیم تواضع و شفقت بود و بر انبیا و لا جرم هر چه جبرئیل گوید از جانب حق
 گوید و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در علو و عتق بقامی رسیده بود که فوق آن ممکن و متصور نباشد محل آن بود
 که تواضع کند و شفقت نماید و نیز گفته اند که چون آنحضرت روی در مشهور داشت و حکم قائم بود و انبیا چون در مقام
 خود ثابت بودند حکم قاعد داشتند و قائم سلام می گوید بر قاعد اگر چه فاضله باشد از وی شکست علیه پس سلام
 و آدم بر آدم علیه السلام فرو اسلام پس جواب سلام داد آدم ثم قال مر حبا بالابن الصالح و البنی الصالح پس
 گفت آدم مر حبا به پسر صالح و پسر صالح و صفت کرد آدم و تمام انبیا که مذکورند درین حدیث آنحضرت را الصالح
 و ازینجا معلوم شد که صلاح مراد بجهل و مقامی رفیع است و پروردگار تعالی نیز در کتاب مجید وصف کرده انبیا را
 به ان و گفت او کل من الصالحین و کل الصالحین صلاح ضد فساد است و تتضمن تعافست تمامه انچه صلاح
 گرداند قلب را از کمالات و صفات جمیل به حقیقت آن چنانکه حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه در فتوح الغیب
 فرموده اند صلاح غنای عبودیت بخلیت از وجود هستی خود که ناشائسته از هستی باقیست و چون فتن
 فی الله کامل شد بقا با الله نیز کامل خواهد بود و او کل افراد آنحضرت سید السادات و افضل کائنات است صلی الله
 علیه و سلم و علی آله و سائر النبیین و ال کل سائر الصالحین ثم بعد بی حتی اتی السماء الثانیة لیسیر بالابره جبرئیل مراد
 اند آسمان دوم را فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل قیل و من هذا قال محمد قیل و قد ارسل الیه قال نعم قیل مر حبا به
 نعم انجی جاء ففتح فلما خلعت انجی و عیسی چون رسیدیم بآسمان دوم ناگاه این دو پیغمبر محیی و عیسی استاده اند

و اما آنکه آنکه می رسی پیران خاله اند زیر آنکه خواهر مریم و خانه زکریا علیه السلام بود و باین نسبت زکریا کفالت مریم می کرد و
 قال نه ایچی و نه ایچی فی سلم علیها گفت جبرئیل ابن یحیی است و این یحیی است پس سلام ده بر ایشان قیامت فردا پس سلام
 و آدم بر ایشان پس جواب سلام داد و فرمود قال ای یحیی و عیسی مرحبا بالاخ الصالح و ابی الصالح مرحبا به برادر صالح و
 پیغمبر صالح فرمود بعد بی حتی ای الساموئیل فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل قیل ومن هذا قال محمد قیل و قد ارسل
 الیه قال نعم قیل مرحبا بنعم الحی جبار فتح فلما خلعت اذ ابوسف قال نه ایوسف قیل سلم علیک قیامت علیه فرودم قال مرحبا
 بالاخ الصالح و ابی الصالح ثم بعد بی حتی ای الساموئیل فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل قیل ومن هذا قال
 محمد قیل و قد ارسل الیه قال نعم قیل مرحبا بنعم الحی جبار فتح فاذا ادریس قال نه ادریس سلم علیک قیامت علیه فرودم قال
 مرحبا بالاخ الصالح و ابی الصالح اگر چه ادریس از آباد خفرت است ولیکن اینها همه برادران یک دیگرند و چون الهوت آدم
 و ابراهیم مشهور و روشن تر بود ایشان الا بن الصالح گفتند ثم بعد بی حتی ای الساموئیل فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل
 قیل ومن هذا قال محمد قیل و قد ارسل الیه قال نعم قیل مرحبا بنعم الحی جبار فتح فلما خلعت فاذا امارون قال نه امارون سلم
 علیک قیامت علیه فرودم قال مرحبا بالاخ الصالح و ابی الصالح ثم بعد بی حتی ای الساموئیل فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل
 قیل ومن هذا قال محمد قیل و قد ارسل الیه قال نعم قیل مرحبا بنعم الحی جبار فتح فلما خلعت فاذا موسی قال نه موسی سلم
 علیک قیامت علیه فرودم قال مرحبا بالاخ الصالح و ابی الصالح فلما جاوزت بکی پس هنگامی که گذشتیم از پیش موسی گریه کرد
 موسی قیل له یا یحیی گفتند موسی را چه چیز گریه کنید را و باعث بر گریه بودیت قال اکی لان فلانا بخت بودی گفت موسی
 می گریم از جهت آنکه کودکی فرستاده شد بعد از من که بدید فلان الجنة من امته که سخن بدید علما من امتی می در آید بهشت را
 از امت و می بیشتر از آن کسان که می در آیند بهشت را از امت من علما گفته اند که بنود گریه موسی علیه السلام به جهت
 حسد و بغض است پیغمبر با و امت و می زیرا که حسد مذموم است از اعدا و مومنین و کشیده شده است از ایشان و در آن
 جهان فلیت از کسی که برگزید او را خدا می تعالی و کلام کرد با وی و از گفت با وی بلکه از سبب آنچه فوت شد مر سو
 علیه السلام را از اجر می گشت بروی رفیع و درجات سبب چیزی که واقع شد از امت او از مخالفت
 امر و توقف در امتثال آن که موجب تقیص اجر ایشان شد که مستلزم نقص اجر اوست علیه السلام زیرا که پیغمبر را
 اجر کسی است که تبعیت وی کرده و بعضی گفته اند که این محمول بر وقت و می علیه السلام بر امت خود و شفقت
 بر ایشان بود و سبب آنکه متوقع نشدند به متابعت وی چنانکه متوقع شدند این است مرحومه به متابعت پیغمبر خود
 و رسید کثرت ایشان بکثرت این است و به تحقیق نموده شده است رفت و رحمت و شفقت و ر
 و لها پیغمبر آن بر امت خود بیشتر از آنچه در دیگران نهاده شده است پس گریه کرد و موسی علیه السلام
 سبب رحمت بر امت خود و درین ساعت که وقت افضال وجود و کرم است شاید که حق سبحانه رحم

کنند بر ایشان سیرت این ساعت و بعضی گفته که مقصود موسی بر ادخال سر و دست بر پیغمبر ماصلی الله علیه و آله و سلم
 تا آنکه تا بجان وی مشیر مرمی و آیند در پشت بنشیند از آنکه می در آیند از استان دیگر و اما قول موسی که گفت کو که
 فرستاده شد بعد از من نه بر سبیل تقصیر و استصغارشان و می ست صلی الله علیه و آله و سلم بلکه تنویر و تعظیم قدرت
 پروردگار و عظم کرم وی سبحانه باعتبار آنچه بود آنحضرت در آن سن و عطای آنچه هیچ یکی از پیشینیان را با وجود
 کبر سن نداده بود اکثریت سواد است وی از اعم و دیگر و گاهی غلام می گویند و مراد قومی طرب و شاب مراد
 می دارند اگر چه در سن کمولت باشد و لهذا اهل مدینه آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم شاب می گفتند و ابو بکر صدیق را
 رضی الله عنه با وجود آنکه صغیر سن بود از آنحضرت پیر می گفتند ثم صعد بی الی السماء السابعة فاستفتح جبرئیل قبل من هذا
 قال جبرئیل قال ومن حک قال محمد قبل وقد بعث الیه قال نعم قبل مر حبا به ففتح له بابا فلما خلعت ثوبها
 ابراهیم قال هذا ابوک ابراهیم صلی الله علیه و سلمت علیه فردا سلام ثم قال مرحبا بالبن الصالح والبنی الصالح ثم فعت
 الی سدره المنتهی پس بر دوشته شد من موسی سدره المنتهی که نام درختی است در آسمان هفتم و پنج او در آسمان
 ششم است و سدره و رخت معنی درخت کنار است و منتهی به جهت آن گویند که علوم خلافت از ملائکه و غیر هم
 غنی بر آن می شود و هیچ کس از آن نگذشته مگر پیغمبر ماصلی الله علیه و آله و سلم صلیت چنان گرم و رتبه قربت بر آن
 که در سدره جبرئیل از زبان ماند به اشارت از و با آنست فاذا بقما مثل قلال الجبلین ناگاه سیوه آن است
 کوزهای جبرئیل بتقی بفتح نون و کسر با و بقاء بر درخت کنار و قلال مکسر قاف جمع فله بضم قاف او نذر بزرگ
 و جبرئیلین نام موصوفی است قریب مدینه که کوزهای وی بزرگ می باشد چنانکه در حدیث قتیبن آمده و او را
 و در قما مثل آذان الفیل و ناگهان بر گما می او مانند کوشه های فیلان است فیل مکبر فاو فتح یا جمع فیل چنانکه و یک
 جمع و یک و این تشبیه بر قدر فهم عامه و قیاس عقل است و الا بزرگی وی بیرون از حد حضرت قال هذا سدره المنتهی
 گفت جبرئیل این سدره المنتهی است مقصود جبرئیل یا تعلیم و تعریف آن مقام است و اشارت بدان و بشارت
 آنحضرت بوصول باین مقامی که منتهی عقول و علوم خلافت است یا اعتذار از مفارقت خود باز پس گردیدن
 از حد حاجت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صلیت بگفتا و از می باطل نمائید با ندم که نیروی باطل نمائید
 اگر یک سر موسی بر تیرم به فروغ تجلی بسوزد پریم به فاذا اریته انهار پس ناگاه آنجا چهار جوی است نهران باطن
 و نهران ظاهران و جوی باطن اند و جوی ظاهر قلت ما هذا ان یا جبرئیل گفت صلیت این دو نهر ظاهر و نهر باطن می جبرئیل قال
 اما الباطن نهران فی جنبه گفت جبرئیل اما دو نهر باطن و نهر نیست و مثبت طبیعی گفته که یکی سبیل و دیگری کوثر است و در تحت
 این فرشته گفته یکی کوثر و دیگر نهر جنبه و باطن اند نخب گویند که در پشت روانند و از وی بیرون می آید و بعضی گویند از نخب باطن نهند
 که عقول کینه وصف آن نرسد و اما اطراف آن فالسین و الفرت و اما دو نهر ظاهر پس نخل و زیت خا بر است که مراد نخل معروف است که در کوه است و کوه

صدیق است اینها از سوره می آید و بر زمین می افتند و روان می روند و روی و شمع جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع در باب
سبل و فرات اتحادیت آورده تفصیل عجایب و غرائب که متحیر اند عقول در آن و بعضی گفته اند که این از باب تشبیه است که
آب انیسان و لطافت و عذوبت و منافع مشابه باب بهشت است یا از باب توافق است که این دو هر دنیا
موافق و در بهشت است و نام گذاری شرح ابن الملک و الله اعلم ثم رفع لی البیت الممجد و پیتر نموده شد برای بیت
معموران خانه است در آسمان خیمه مخاوی خانه کعبه که اگر فرض کرده شود افتاد آن بر زمین راست بر خانه می افتد
و ذکر وی در حدیث آمده و بیاید تمثیل با ناس خروا و ناس لبین و ناس من عمل پیتر آورده شد نزد من آوردند
رازی و آورده می انداختند تا اختیار کنم که ام کی از میان آن خواهم یافت البین پس گفتم من شیر را بخورم
آنها فرمودند و عمل را انتقال پس گفت جبریل شیر فطرت است یعنی دین اسلام که مخلوق اند مردم بر آن گفته اند
که لبین در آن عالم شال این عالم است حتی اگر کسی در خواب ببیند که شیری خورد و تغییر آن بود که از دین و عطف و مخلوط
گرد و به نسبت آنکه غذای آدمی و از جهت از آن است و به جهت صفا و منزلت و عذوبت و گوارائی آن است علیها و تنگ
تو بر فطرت خواری بود است که اما خیر پس ام الجبائث و ما و شر و فساد است و در حدیث دیگر آمده است که گفت جبریل اگر
تو شرابی بخوری فدا می شد در بهشت تو اگر چه خمر در آن زمان بیاور بود و خصوصاً خمر خبث اما تعیش پس درین جهان این بود
و عمل اگر چه شیرین و شامی است اما لطافت شیر و گوارائی وی زیاده بر است و در حدیث آمده ذکر عمل نیست همین دو
خمر و لبین تذکر است و ازین حدیث معلوم می گردد که آوردن این سه طرف بالای آسمان بود و در حدیث آمده آمده
که نزد آمدن به بهشت بود و فدا می شد که در هر دو مقام بود و بیت المقدس اما خمر و لبین و بالای آسمان اما خمر و لبین
و غسل و الله اعلم ثم فرغتم کل یوم پس فرض کرده شد بر من پنجاه نماز هر روز و رحمت
فرست موسی پس برگشتم من از درگاه پس گذشتم موسی علیه اسلام فقال بجا مرت پس گفت موسی و رسید از من
بجای خیر امر کرده شد که تو فطرت و رحمت خبثت و عذوبت کل یوم پس گفتم من امر کرده شد به پنجاه نماز هر روز فقال ان
اشک لا استطیع خمسين صلوة کل یوم پس گفت موسی بدستی است تو نمی توانی پنجاه نماز هر روز و الله
و الله قد جربت الناس ملک و بدستی من بخدا سوگند آورده ام مردم را پیش از تو و در یافته ام که بدست مشاق کلیمت
است بطبیعت ایشان و عالجت بنی اسرائیل الله المعالج و علاج کرده ام بنی اسرائیل راحت ترین علاج و اصلاح پذیر یافتند
فاجع الی ربک پس برگرد و موسی پروردگار خود فاسا که تحقیق لا شک پس سوال کن و درخواست کن
پروردگار اسبکی و نمانی برای است خود و رحمت موضع منی عشر پس برگشتم و رفتم بدرگاه پروردگار پس
نهاد و کم کرد از من ده نماز و چهل ماند و رحمت الی موسی فقال متکلم پس باز برگشتم موسی پس گفت بمانند
آنچه گفته بود با زاول که است تو نمی توانی گذارد و چهل نماز من آورده ام مردم را و رحمت موضع منی عشر پس باز برگشتم

بدرگاه پس بنهاد ازین ده دیگر را پس سے ماند فرجبت الی موسی فقال مثلک پس باز آمد نزد موسی پس گفت مانند آن
 که گفته بود فرجبت فوضع عنی عشر ایس باز بستم پس بنهاد پروردگار تعالی ده دیگر بست مانند فرجبت الی موسی فقال
 مثلک فرجبت فوضع عنی عشر اقامت بعشر صلوات کل یوم پس امر کرده شد مده نماز هر روز فرجبت الی موسی فقال
 مثلک فرجبت فامرت بنجس صلوات کل یوم پس امر کرده شد پنج نماز هر روز فرجبت الی موسی فقال بما امرت قلت
 امرت بنجس صلوات کل یوم قال ان امکنک الاستطیع تسلم ان کل یوم وانی قد جربت الناس قبلک وعلایت بنی
 اسرائیل شد المعالجة فاجع الی ربک فاسأله تخفیف ودر بعضی نسخ لا تنک قال گفت آنحضرت سالت سر بے
 حتی استجیت گفت آنحضرت موسی سوال کردم پروردگار خود تا آنکه شرم زده شد من اکنون رجوع نمی توانم کرد و کن
 ارضی واسلم ولیکن اضی می باشم و تسلیم می کنم امر الهی را یا تسلیم می کنم موسی سپارم کار هست را بخدا و توفیق و
 علما با ورت نادمی نهاد و نصیحت فرمیدستی پس هنگامی که بگذشتیم از آن مقام آواز داد و آواز دهنده و گفت گذر کنیم
 و مقرر گردانیدیم فریضه خود را و حضرت عن عباده می و سبک گردانیدیم فریضه را بر بنندگان خود نهادم بار از ایشان
 متفق علیه ۴۴ و حکایت ثابت البنا فی الفجر با تخفیف نون تابعی مشهور است از اعلام بصره و فقهای ایشان عید
 اهل وقت خود بود لباس فاخر می پوشید و چهل سال صحبت انس بود و اصحاب کتب سه از وی روایت دارند و انس گفت
 مر خبر افضل است و ثابت از اصحاب خیر است عن انس روایت می کنند ثابت از انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و
 سلم قال که آنحضرت گفت آیت بالبراق آورده شد مرا براق و بود آیت بعضی طویل فوق اطمار و دون الغیل و بر
 چهار پایه است فغیدور از بالای حمار و پایان استریقع حافره عند شتی طرفه می فست دمدمی نزد نهایت ابرو و
 و کعبه تنی آیت بیت المقدس اس سوار شد براق را تا آنکه آمد بیت المقدس را و بفتح میم و سکون قاف
 و کسر دال و بضم میم و فتح قاف و فتح دال شد و نیز آمده فریطه بالخلفه التي یربط بها الانبیاء پس بضم براق را
 بکلفه و سبکی که می بستند براق را بان حلقه پیگیران حلقه پس سکون لام و فتح نیز آمده و بر ربط بقوفانیه و تحتانیه هر دو
 روایت است و بها بضمیر مونث راجع بحلقه و در اکثر اصول بضمیر مذکر نظریه معنی قال ثم دخلت المسجد فقلت آنحضرت
 پیتر و آدم من و زید فصلیت فنیه کعتین پس گذاردم در وی دور گشت و تحقیق فوت شد این را وی را
 فکر امامت آنحضرت انبیا را به حجت اختصار یا ذمبول چنانکه در حدیث اول ذکر دخول بیت المقدس نیز
 فوت شده بود ثم خرجت فجاءنی جبریل بانا من حمروانا من لبن پیتر بیرون آدم پس آورد
 مرا جبریل آورد می از حمروا و اندی از شیر فاحترت اللبن پس اختیار کردم و برگزیدم من شیر را فقال جبریل احتر
 الفطره پس گفت جبریل اختیار کردمی تو فطرت را و دین را اتم عرج بنا الی السماء پیتر بالا برده شد ما را
 بسوی آسمان و ساق مثل عناء و در اندراوی مثل معنی این حدیث که گذشت چنانکه می فرماید قال گفت آنحضرت

فاذا انما بآدم پس گاه من گذشتیم بآدم رسیدیم بوی فرحب بی اس ترجیب کرد آدم بن و مر حبالی گفت و دعا بی بخیر و دعا کرد و
 مزاج بی و قال فی السماء الثالثة گفت و آسمان سوم فاذا انما یوسف پس ناگاه من با یوسف چنانکه در حدیث سابق نیز
 پنجین بود اذ اهو علی شطر الحسن ناگاه یوسف داده شده است شطر حسن را فرحب بی و دعا بی بخیر پس ترجیب کرد یوسف
 بن و دعا کرد و مر بخیر بد آنکه شطر بنی نصف و بمعنی خبر وی از شی تیر آید نصف باشد یا کمتر از آن و بمعنی جهت و سوے
 نیز آید و مر اذ اینجا خبر دست و اگر بمعنی جهت حمل کنند نیز درست است اینی داده شده است جهتی از حسن و طرفی بزرگ
 از آن و باطلجانه ثابت شده است در شان حسن یوسف علیه السلام و صباحت وی چیزی که می اندازد و درین که
 وی را درین باب خبر وی عظیم از همه فزون تر بود و هم درین قصه معراج را وایتی آمده است که آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ و
 سلم فرمود رسیدیم بمردی که حسن خلق الله بود و افزون بود از خلق و حسن چنانکه قمر نسبت بسائر کواکب باز ترند
 حدیثی آورده در جامع خود از انس بن مالک که فرستاد خدا می تعالی بیج پیغمبری را اگر خوب روی و خوش آواز و پوست
 پیغمبرش خوب روبرو و خوش آواز تر از همه پس حدیث معراج مخصوص بغیر آنحضرت باشد چنانکه بعضی
 گفته اند که مکمل و عموم خطاب داخل نمی باشد و شیخ ابن حجر مکی در شرح شمائل گفته که از تمام امیان
 با آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است که اعتقاد کنند که جمیع شده در ظاهر صورت بیج آدمی از حسن و
 لطافت آنجی جمیع شده در روے چنانکه جمیع نشده در باطن سیرت بیج کی از فضل و کسان آنجی جمیع شده
 در روے زیرا که ظاهر عنوان باطن است و حد و ضابطه در وصف و تنے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن است
 که بر همه چیز متبایه الوهیت است از فضل و کمال همه او را ثابت است و بیج کس کاملتر از وی و مساوی
 با وی نیست و کسی کسین و ملاحت بیار مانرسد به ترا و درین سخن انکار کار مانرسد به هزار سکه بیار
 کائنات زودند به کی بخوبی صاحب عیار مانرسد به صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از حسن و جمال و فضله
 و کماله لم یندر کجا موسی و ذکر نکرد اوے این حدیث اگر سیتن موسی را علیه السلام چنانکه در حدیث
 سابق گذشت و قال فی السماء السابعة و گفت اوے این حدیث و آسمان سہتم فاذا انما
 باب ابراهیم مستند الطهر الی البیت الممور و در عالمیکه مکیه گفته است ابراهیم پشت خود را بسوے
 بیت الممور و اذ اهو علی کل یوم سبعون الف ملک ثم لا یعودون و ناگاه بیت ممروری در آید و از برای طواف هر روز
 هفتاد و هزار فرشته پیر بارند و ندان فرشته مامونی در تہذیبی آنرا بر روز هفتاد و هزار فرشته و دیگر می آیند و در شرح حدیث سابق
 معلوم شد که این بیت الممور مساوت و مقابل خانه کعبه است و میگویند که این بیت الممور همان خانه است که برای آدم علیه السلام
 فرود آورده بودند باز بر پشت تندم و بی الی سدرۃ المنتهی سیر مود شد و بسوی سدرۃ المنتهی فاذا و قما کاذان الفیلة
 و اذ افر کالغلال معنی این در حدیث سابق معلوم شد فلما تمشما من امر الله ما عتی تغیرت پس برگاه که پوشید

سند ره را از امر الهی آنچه پوشیده از انوار دیگر گواش شد و رنگ دیگر گرفت و در حدیث آمده است مثل پرده ها که بر تن می افتند و این از زبر بود و بعضی گفته انوار بالهامی و شفقان بودند اما حد من خلق الله طبع ان نعمت ما من حسن ما پس نیست هیچ کی از خلق خدا که تواند وصف کردن اورا از خوبی او و اوحی الی ما و وحی که در حق سبحانه بسوی من آنچه وحی کرد و از آنرا خدایا و رسول و منی تحکیم ندادند و احوط و اقرب بصواب است که از ابراهیم و اجمال گذرانند و به بیان و تفسیر آن تعرض نکنند و نظر علی حسین صلوٰۃ فی کل یوم و لیله پس فرض گردانید وی تعالی بر من نجاه نماز در هر روز و شب و منزلت الی موسی پس فرود آمد از علوان مقام بسوی موسی و آسمانی که وی بود فقال ما فرض ربک علی متک پس گفت موسی چه چیز فرض گردانید پروردگار بر است تو قلت خمسین صلوٰۃ گفتم فرض گردانید پنجاه نماز و در بعضی نسخ فی کل یوم و لیله قال ارجع الی ربک فسله تخفیف گفت موسی باز گرد بسوی پروردگار خود پس سوال کن اورا سبکی را فان استک لا تطیق ذلک زیرا که هست تو طاقت ندارد و از آفانی بلوت بنی اسرائیل و جو تبسم پس بدستی من آرموده ام و تجربه کرده ام بنی اسرائیل را قال فحبت الی ربی و قلت یا رب تخف علی منی گفتی تخفرت پس باز بر شتم من بسوی پروردگار خود و گفتم ای پروردگار من سبک گردان بر است من بظن منی خسا پس کم گردان من پنج نماز از حبت الی موسی و قلت حظ منی خسا پس باز بر شتم بسوی موسی و گفتم کم کرد پروردگار تعالی از من پنج نماز اقال ان استک لا تطیق ذلک فارجع الی ربک فسله تخفیف قال گفت تخفرت فلم ازل ارجع بن ربی و موسی پس عیش بود من که بر می گشتم میان پروردگار من و میان موسی و هر بار پنج نماز کم می شد تا آنچه پنج نماز منقرض شد حتی قال تا آنکه گفت پروردگار یا محمد این خمس صلوٰۃ کل یوم و لیله لكل صلوٰۃ عشر این نمازهای فرض پنج است هر نماز را ده سه است فذلک خمسون صلوٰۃ پس این جنات اینها حکم نجاه نماز دارند پوشیده همانند که ازین حدیث معلوم شد که پنج پنج نماز کم گرد پس مراجعت نه بار شد و از حدیث سابق ده ده معلوم شد و در آنچه پنج کم شد و در حدیث آینده بیاید که شطر شطر کم کرده شد و ظاهر شطر یعنی نصف است و تطبیق بیان روایات این چنین کرده اند که وضع شطر و نصف عام ترست که یکبارگی کرده باشند یا در دفات پس چون پنج کم کردند و دو دفعه ده شد و در پنج دفع سبت و پنج و کرمانی گفت در دفع اول سبت و پنج کم کردند و در ثانی سینه و پنج کسر و در ثالث هفت فتمت و بعد از آن که یک حشمته بد شد زیاد و تفصل نمود مولی رحیم بر است بنی کریم خود و فرمود من هم بحشمته فلم یعلموا کسی که قصد کرد و سبت سبت بنیکی کردن پس نکرد آن نیکی را و بعل در نیاد و کثرت له حسنه نوشته می شود آن حسنه که قصد آن کرده مر اورا یک نیکی کامل تمام فان عملها کثرت له عشر پس اگر عمل کرد آن نیکی را نوشته می شود آن حسنه مر اورا ده چند آن اقل این است و در احادیث دیگر آمده است که از ان مضاعف نیز می گردانند تا به نصف بلکه زیاده بر اندازد صدق و اخلاص و من بهم بیتة فلم یعلموا کم کتب له شیئا و کسی که قصد کرد و بید کردن پس نکرد و بدی را نوشته نمی شود آن سینه پنج نیز فان عملها کثرت له و اعادة پس اگر عمل کرد آن بدی را نوشته می شود بر ای وی یک بدی و گفته اند که این در هم و قصد است اما غم کم تر بدی است بالاتر از هم و آن عمل کثرت

در وی موافق است چنانکه در موضع دیگر به تفصیل بیان کرده شده است قال گفت آنحضرت تشریف پس فرود آمد

از آن مقام عالی حتی آنست الی موسی فاخبرته ما آنکه رسیدم موسی پس خبر دادم و او را به حقیقت حال فقال ارجع الی

ربک فقله آنحضرت پس هنوز گفت موسی برگرد بسوی پروردگار خود پس سوال کن تخفیف را تا آنچه هم چیزی کم کند غفلت

قد رجعت الی ربی حتی آنست منتهی ششم من تحقیق رجوع کردم بسوی پروردگار خود و چندین بار تا آنکه تشریم داشتم

از وی رواه مسلم + ۳ + و حسن ابن شهاب عن انس قال کان ابو ذر یحدث ان رسول الله صلی الله علیه و آله و

سلم قال فرج حتی سقف بیتی روایت است از ابن شهاب زهری از انس که گفت بود ابو ذر رضی الله عنه حدیث میکرد

که آنحضرت کتافه شد از من سقف خانه من و از آنجا که حال آنکه من به کم بودم فرج بلفظ مجهول است تخفیف و به تشدید

تخفیف گفته اند و روایات در تعیین مکان اسرار مختلف آمده در بعضی حطیم و در بعضی حجر خیا که در حدیث اول

از فصل گذشت و در بعضی عند البیت و در بعضی شعب ابی طالب و در بعضی بیت ام هانئ

و این شهر ترست و جمع بیان اقوال چنانکه در فتح الباری گفته است که وی صلی الله علیه و آله و سلم در بیت

ایمانی بوده باشد و روایت خود گفته باعتبار میوت در آن و آن در شعب ابی طالب پس فرشتگان آمد و بر در

کعبه آورد و از آنجا گرفته به مسجد اقصی بروفتن جبرئیل فرج صدری پس فرود آمد جبرئیل پس نشانی گفت سینه مرا و فرج اینجا

بلفظ معلوم است تخفیف ثم غلبه با و فرم پیشتر است سینه را باب ز فرم ثم جاء طبت من ذنب ممسکی حکمت و ایمان

پس آور و جبرئیل شستی را از زیر بر حکمت و ایمان فافترغ فی صدری پس لیخت طشت را و سینه من ثم غلبه

پس پوشید سینه را شرح این در فصل اول گذشت ولیکن ظاهر در اینجا آن بود که غسل قلب و طشت و ذنب بود

بعد از آن برگردید به علم و ایمان و از اینجا ظاهر می شود که نخست شسته بود باب ز فرم بعد از آن آورد طشت تحت

به حکمت و ایمان و ریخته شد و سینه مبارک فمائل فیه ثم اغتذ بیدی فرج بی الی السماء پس گرفت جبرئیل دست مرا

پس بروشت مرا بسوی آسمان و اینجا ذکر سواری براق و رفتن به مسجد اقصی نیست از اینجا رفته اند بعضی تا آنکه معراج

در غیر لیلة الالاسری بود و سواری براق در اسری بود و الله اعلم علما جنت الی السماء الدنیا قال جبرئیل لیا زان

السماء افرج پس هنگامی که آدم با سامی که پایان ترست گفت جبرئیل مر نجینه و از آسمان بکشتای معنی در آسمان قال من هذا

قال جبرئیل قال بل ملک احد قال نعم می محمد فقال اری الیه قال نعم فلما اتمی علونا السماء الدنیا پس هنگامی که کتافه شد و بالا را دیدم

این آسمان را و از اجل قاعد علی سینه اسوده و علی سیاره اسوده ناگاه مردی شسته است که بجانب سمت و می سیاهی است

و بر دست چپ و می سیاهی است یعنی اشخاص مردم اسوده بفتح نمره و سکون سین و کسر و او جمع و او آن شخص نشانرا

گویند و در فتح الباری اشخاص از هر چیزی و از نظر قبل سینه میخاک و از آن نظر قبل تا آنکه می چون نگاه میکنند آن مرد جانب سمت و بر دست خود

میخندد و چون نگاه میکنند بجانب سمت چپ که نمیکنند فقال پس گفت آن مرد حبابا لبنی فصلا و الابن لعل اقلت لجبرئیل من هذا

گفتند من جبرئیل را گفتم این مرد که بر دست راست وی و دست چپ وی سیاهی داشت قال هذا آدم گفت جبرئیل این آدم است و نه الا سوده عن یمنه و عن شماله نسیمینه و این سیاهی باز جانب راست وی و از جانب چپ ویست و ارواح اولاد اوست که تمثیل شده اند اینجا و نسیم یفتح نون و سین نفس و روح و بدن و پهنی انسان نیز از بدن قایل
 الیمین من هم اهل الجنة پس آنها که بر دست راست اند بهشتیان اند و الا سوده التي عن شماله اهل النار و سیاهی های که در جانب دست چپ اند و از حیث اند فاذ النظر عن یمینه ضحک و اذ النظر قبل شماله کبیس چون نگاه می کند آدم بجانب یمین خود می خندد و چون نظری بگنجد بجانب دست چپ می گمزد از اینجا معلوم می گردد که پدر آن بشادی و اندوه اولاد
 نشاود و اندوگه می شوند بدینسانیک حتی امرج بی الی اسما را الثانیة تا آنکه بالا برده شد مرا بسوی آسمان دوم فقال
 لخالها افتح لی گفت جبرئیل مرا خازن آسمان دوم را بگشای فقال له خالها مثل ما قال الاول پس گفت مرا جبرئیل را خازن
 آسمان دوم باشد آنچه گفت خازن آسمان اول که گفتم و با تو گفتم گفت من جبرئیل را بنیست محمد الی آخره قال انس من
 انه وجد فی السجود گفت انس پس ذکر کرد آنحضرت با العوز که وی یافت در آسمانها این اخبار آدم و اور پس و
 موسی و عیسی و ابراهیم و اسمعیل و ایشات نکرد و بیان نمود که چگونه بود و منزل ما و مقام های این پیغمبران
 خیر اند ذکر اند و بعد آدم فی السما الدینا جز آنکه وی ذکر کرد که یافت آدم را در آسمان نخستین که پایان پرست و ابراهیم
 السما السابعة و یافت ابراهیم را در آسمان ششم و در حدیث اول که شد که ابراهیم را در آسمان سیم دید و این ثبت و
 اقوی است زیرا که در حدیث چهارم آمده است که دید او را آنکه دید بیت الحور و باطله و رنگین عورت و دیدن اینها در آن
 گونه در اما و ثبت واقع شده است و آن باب شنباه روایت است یا تواند که در هر دو آسمان دیده باشد فندبر قال ابن
 شهاب فاجبر فی ابن ارم گفت ابن شهاب پس خبر داد مرا این خرم بجاء محله و زای محمد ان ابن عباس و اباجته بنیج
 و شدید موصده و بعضی به تخمینیه گفته و بعضی بنون و مشهور به موصده است صحابی است الانصار می کا ما یقولان
 قال ابنی بودند ابن عباس و البویه که می گفتند گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود عرج بے حتی طرقت المستور
 اسمع فیہ صریح الاقلام پیتر بالا برده شد مرا تا آنکه ظاهر شد و بر اندم بجای بر آمدنی که می شنویم و روی
 آواز قلم که فرشتگان بدان تقدیر یا و حکم های الهی می نویسند و از لوح محفوظ استسخ می کنند و کیفیت آن قلم را
 خبر خدا و رسول خدا انداند و حقیقت مسلم خیریت که بدان نفوس مشرور و پیداشوند و فی و اولاد و حقیقت
 آن داخل غیبت و قومی از فلسفه آزمایات کنند و از ظاهر بر آرند و طریقه اسلام است که از اجل میانه
 کنند و بوجوه قلم را می شنوند و حقیقت آنرا حواله بعلم آسمی نمایند و الله اعلم و قال ابن خرم و انس و گفت ابن
 خرم و انس قال ابنی گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود الله علی ائمتی حسین صلوٰة پس فرض گردانیدند چنان
 بر است من اینجا نماز فرجیت بذک حتی مرت علی موسی فقال ما فرض الله لک علی استک قلت فرض حمیر

صکوة قال فارح الی ربک پس رجوع کن بسوی پروردگار خود فان استک لا تطیق پس تحقیق است تطاعت آن خداوند
 فراموشی پس بازگردانید مرا یعنی سخن مرا فی الصراح رجوع بکشتن و مراجعت بازگردانیدن سخن را موضع شرط پس بناد
 کم کرد و صفت آنرا و یا بعضی آنرا بیان این در شرح حدیث ثابت گذشت و حجت الی موسی نقلت وضع شرط فقال رب
 ربک مراجعت کن پروردگار خود فان استک لا تطیق و لک فرجبت و در بعضی نسخ فرجبت نسخه است بجای فرجبت
 و این ظاهر ترست موضع شرط فرجبت الیه فقال ارجع الی ربک فان استک لا تطیق و لک فرجبت ترجمه این عبارت
 از سابق ظاهر شده است فقال بی خمس و بی خمسون پس گفت پروردگار تعالی این پنج نمازست بصورت
 در عمل و پنجاه است بمعنی در ثواب لا یبدل القول لدی تبدیل و تغییر کرده نمی شود قول نزول و مراد یا عدم تبدیل و
 خمس است و بودن او حکم موبد یا عدم تبدیل حکم تا نیکو پنج در حکم پنجاه است حکم بودن حسنه بده فرجبت الی موسی فقال
 ارج ربک نقلت تحقیق من ربی ثم اطلق ابی حتی انتی الی سدره المنتهی پس برده شد مرا تا آنکه به نهایت
 رسانیده شد سدره المنتهی اطلق و انتی هر دو لفظ مجهول تصحیح کرده اند و عشیما الوان لا اوری مایه پوشید
 سدره المنتهی را رنگ پاکه درونی یا هم من که صیغ حقیقت آن رنگ پاکه داخل الجنة پس در آورده شد
 من و بهشت فاذا فیها جنانة اللؤلؤ پس ناگاه در بهشت گنبد مایه مراریدست و جنانة جمع جنبه و بجمیم
 سکون نون و ضم موحده در آخر ذال معجیه عمارت بلند و در جنانة قبه و عامه بفتح باخو اند و ظاهر است که این
 معرب گنبدست و در روایت مسلم آمده که سیری کردم من در بهشت ناگاه در آن جوی است که بر هر دو کنار و
 قهاست از مرارید کاواک و اذا تراها المسک و ناگاه خاک بهشت از مشکست یعنی خوشبو مثل مشک
 یا بحقیقت مشکست متفق علیه + و محسن عبد الله قال لما اسری برسول الله روایت است از عبد الله بن مسعود
 گفت هنگامیکه شب برده شد پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم انتی به الی سدره المنتهی به نهایت برده شد آنحضرت را تا سدره
 المنتهی و بی فی اسفار السما و سدره المنتهی در آسمان ششمست و حدیث مالک بن حصصه گذشت که در آسمان هفتم
 است و می گویند که پنج مورد آسمان ششمست و شاخها در بنفتم الیها یعنی مایعرج به من الارض بسوی سدره المنتهی
 نهایت پذیر می شود چیزیکه بالا برده میشود از زمین از اعمال و علوم فقیض منها پس گرفته میشود از وی بقدرت الهی بی آنکه
 فوق آن روند و الیها یعنی مایعرج به من فو قها فقیض منها و بسوی سدره المنتهی منتی می گردد و چیزیکه پایان فرستاده میشود
 از بالای وی از او امرواحام الهی تعالی پس فیض کرده می شود از وی و می گیرند ملائکه که استیاده اند آنجا و شسته
 علوم خلق و عروج ملائکه است و لهذا سدره المنتهی نام کرده اند و خبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بالاتر از آن
 هیچ کس نرفته و آنحضرت بجای رفت که آنجا بانیست جبرئیل برداشت از طبیعت امکان قد کرم آن حد اسری بعبده است
 به من اسجد اطرام و تا عرصه و جوب که قصای حاکمست و کما سجانه جاست و فی حجت و فی نشان نام و سرت بس

شکرت و در آنجا هیچ کس از آشنای عالم جان پرس ازین مقام به قال گفت آنحضرت با این مسود بر ای تائید قول خود که گفت و غشیهما الوان قول خداوند تعالی در قرآن مجید انقضی السدرة المیشی و فنی که می پوشید سدره را بپوشید که می پوشید یعنی چیزی که بکنه آن توان رسید که چندست و چون است مقصود تعظیم و تکریم آن است و شاید که مراد بقول آنحضرت لا ادری ما هی نیز همین است به حقیقت عدم علم دور است و در حدیث دیگر آمده است که بر هر برگ و سبزه فرشته استاده است که تسبیح می کند و جماعه از جانوران آن تسبیح را از عبارات از ارواح انبیاء و اولیای می دارند و آنکه فرمود قال فرانش من ذهب بامتنا تشبیه گفت و آن انوار نازله از عالم ملکوت را تشبیه کرد و بفرانش بفتح فاء زنده مشهور که گردش می گرد و در دنیا اشارتی است لبوق و محبت ملکوت و حیرانی و سرگردانی و می بر نور اقدس رب تعالی و در روایتی جبراد من ذهب یعنی طلخ از زینب زنده و این نیز بر سبیل تشبیه و تمثیل است زیرا که بر درختان این جانوران می آیند و می شنیدند و من ذهب گفتن کنایت از صفات و صفات و آنکه مراد حقیقت و سبب باشد و قدرت شامل همه چیز است و الله اعلم فاعطی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثلثا پس داده شد آنحضرت را در آن شب معراج سه چیز و به حقیقت آنچه داده شد بوی صلی الله علیه و آله و سلم در آن شب از خواب علی و علی و انوار و اسرار و فیوض و برکات بیرون از حد و احصاست ولیکن عبد الله بن مسعود این سه چیز بخت شرف و کرامت که تعلق باست دارند و ذکر کرده علی الصلوة خمس و اوده شد نمازهای پنجگانه و اعطی خاتم سورة البقرة و داده شد آیت ها که خاتم سورة البقرة است آمن الرسول یا انزل الیه تا آخر سورة و مضمون آن ناطق است بکمال حجت خداوندی بر این است مرحومه را و تخفیف تکالیف از ایشان و محو مغفرت او را ایشان را و نصرت وی را ایشان را ابرکافران و غفر لمن لا یشکر ما شد من امته شبها المعجزات و بعد از دیده شد مگر کسی را که شریک نبی گردانند بنجد از امت وی چیزی را گنایان کبیره که می دارند و مرکب آنرا در آتش دوزخ بزد و رشتند و اقامه در افگندن بسجته یعنی عاصیان است را آخر آمرزیده به بهشت می دارند و داده شد به + و عثمان ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لقد راיתי فی الطیر هريرة به تحقیق می دانم من خود را که بودم در حجر کبریا و سکون جیم موضعی است متصل کعبه که ناودان کعبه در آن جا است و قریش تسالنی عن سرای و حال آنکه مشرکان قریش می پرسیدند مرا از شب رفتن به بیت المقدس از علامات و نشانهای آن جافسانتی عن شبها و من بیت المقدس لم یتمایس سوال کردند مرا از خبر باز بیت المقدس که ثابت نامم از این وقت پرسیدن ایشان از جهت طریقت ایشان فکریت که با ما کرمت مشکلیس اند و بگین کرده شد من اندوهی که هرگز از این کرمه نشده ام مانند آن فرقه اندلی نظر الیه پس برداشت خدا بیت المقدس را و نزدیک گردانید از من و بهشت می آید از آن و نبودم در عالمی که نظری کنم بسوی آن و می بینم از اینجا با اسباب لونی و شیخه الا انتم نمی پسند قریش را از این چیز که آنکه می آید از من ایشان را و خبری در جمیع می پسند و قدر استی فی جماعه من الانبیاء و تحقیق مع انهم خود را از خود

سبت المقدس در جماعتی از پیغمبران فاذا موسی قائم یصلی پس ناگاه می بینم که موسی ایستاده است نمازی کند فاذا ابراهیم
 ضرب پس ناگاه موسی مردیست سبک گوشت جگر و غول موسی یا گردانده ام وجودت بهر دو منی می آید گاهی به سخن
 جوده شعر و گاهی به سخن جود و جیم به منی اجتماع و می گاه من رجال مشنوه گو یا که وی از مردمان مشنوه است که نام قبیل است
 از بن و اذ عیسی قائم یصلی و ناگاه عیسی نیز ایستاده است نمازی کند ابرو اقرب الناس به شیاع و عرو بن مسعود اشقیق
 نزدیک مردم بوی از روی شتابت عرو بن مسعود گفتی است که نام یکی از صحابه است و در کتاب بدر الخلق گذشت
 که سرخ و سفید بود و لطیف بود و چنانکه گویا آب از روی وی می چکد و اذ ابراهیم قائم یصلی شبه الناس به صاحب کشت
 ترین مردم با بر ابراهیم یا شتابت یعنی نفس می خواهد آنحضرت از صاحب کلمات شریف خود را اگر گویند که آن جهان و آفرینش
 نماز روی چرا باشد جوابش آنکه انبیا صلوات الله و سلامه علیه زنده اند بحیات حقیقی دنیا و می چون زنده اند شاید که
 تکلیف نیز بشود و نیز مرفوع در آن جهان و خوب است نه وجود آن کلمات الصلوة پس در رسید وقت نماز قائمتم پس است
 که در من انبیا را و این است بانیاد بیت المقدس بود و بعد از آن ایشان را بر آسمان بر فیه یا ارواح ایشان را در آسمان
 متمثل و تشکل ساخته که عیسی و ادریس که بجهنم بر آسمانند و الله اعلم ما فرغت من الصلوة قال لی قائل یا محمد بن امانک
 خازن النار صل علی پس بر گاه که فارغ شدم از نماز گفتم مرا گویند ای محمد این گنجینه و آتش است پس سلام
 و بروی فالتفت الیه پس باز گفتم بسوی وی فبدا فی بسلام پس ابتدا کرد وی مرا بسلام و نگه داشت مرا که من
 بروی سلام کنم از جهت وجود غلبه شوکت و حرمت آنحضرت بر نار و خازن وی فافهم ظاهر چنان می نماید که این احوال را
 بشد و تواند که است آنحضرت را انبیا را بر آسمان نیز باشد و لیکن سیاق حدیث در است که در بیت المقدس بود و الله اعلم
 رواه سلم و فی الباب خال من الفصل الثانی + ۱ - الفصل الثالث بحسن جابر بن سمیع رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم یقول روایت از جابر رضی الله عنه که وی شنید آنحضرت را که می گفت لما کنذ بنی قریش هنگامی که نسبت
 به رفوع کردند مرا مشرکان قریش در قضیه اسرای بیت المقدس و پرسیدند مرا از نشانه های آن مکان گفت فی الحبه
 ایستادم من و حجر خلی الله لی بیت المقدس پس روشن گردانید و نمود خدای تعالی مرا بیت المقدس را
 و دور کرد و برده را میان من و وی چنانکه دیدم آنرا بی شبه و احتمال دارد که بیت المقدس را بر داشته پیش آنحضرت اینجا
 آورده باشند چنانکه در حدیث ابن عباس آمده است که گفتم آنحضرت پس آورده شد بعد از او نهاده شد نزد و آنحضرت
 و این مبلغ و ادخل است و سحره چنانکه حاضر گردانید و شد تحت بلقیس و طرفه العین نزد سلیمان علیه السلام فطقت اخبریم
 من آیات پس در ایستادم من که خبری و هم قریش را از نشانه های بیت المقدس و انا انظر الیه و حال آنکه من نظر
 می کنم بسوی آن متفق علیه به آنکه در احادیث موراج حدیثی نیابد که حال رویت آنحضرت مررب الغفر را معلوم گردد
 و صحابه را و تا معین اختلاف است در آن و قول مختار اثبات است و بعضی گویند بدل و دید و دیدن بدل و را می بیند

و صحابه را و تا معین

نیا مدہ است بران محروم افتاب فرزند آمد پس فرو دادیم باز دآن مخمور و سوت لبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تا سیدے و برابر و
 بمو اگر دم من مرا تخرت را جامی بر دو دست خود نیام علیہ کہ خواب کند آنحضرت بر آن جا و بسطت علیہ فروہ و علت نم و
 گتر اندیم من بہا جوستین بارہ را و گفتم خواب کن یا رسول اللہ وانا انقض ما حولک و من می بنیم چیزی کہ گردنت و
 و ہر کہ پیدا شود از ہر جانب و نگاہ بانی و پاس بانی می کنم و خبر می آرم از ہر جانب و نقض بقاء و فساد و عجیب نظر گردن در جانب
 و ہر چہ و ہر کہ در دست و نقضہ بفتحات جماعہ را گویند کہ دستاوی می شوند در وقت بجاسوسی تمام پس خواہید آنحضرت و
 انقض ما حولہ و بیرون آمد من در حالتی کہ می بنم و بجاسوسی می کنم جامای کہ گرد آنحضرت است فاذا انا براع مقبل پس ناگاہ
 من ملائی شوندہ ام بچراغندہ گوشتند ان کہ پیش آئیدہ است قلت انی غمک لبس پس گفتم آیا در گوشتند ان تو شیر می ہست
 قال نعم گفتم راعی آرمی ہست قلت آنخلب گفتم آیا پس می دوشی شیر اقال نعم گفتم آرمی می دوشم فاخذت شاة فخلب
 فی قصب کثبہ من لبن پس گرفت گوشتند ی را پس دوشید در کاسہ چوبین قدری از شیر را قصب بفتح قاف و سکون بین قح
 چوبین من خاک سطر کہ سیراب کند آدمی را و کثبہ بفتح کاف و سکون ثلثہ و با و موجدہ یک دوشیدن از شیر و می ادا و ہ کلتما
 لبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر قومی فیما اشرب و تیوضا و با من طہرہ بود کہ برداشتہ بودم آنرا برای آنحضرت کہ سیراب
 می شد و روی و می نوشید و وضو می کرد و قایت لبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ہونی النوم پس آدم نزد آنحضرت و
 آنحضرت در خواب بود فکر مت ان اوقطہ پس ناخوش داشتہ کہ بیدار کنم اورا فواقضتہ پس موافقت کردم
 من آنحضرت را در خواب یعنی من نیز خواب رفتم و بہ تقدیم قاف بر فانی زدایت کردہ اند یعنی صبر کردم و توقف
 نمودم و بیدار نکردم حتی استیقظا تا آنکہ خود پیدا شد آنحضرت انصببت من الماء علی اللب پس ریختم بارہ از
 آب بر شیر خش برد اسفلہ تا آنکہ خاک شد پایان شیر یا پایان قدح یعنی آب بسیار ریختم تا شیر ہمہ سرد شد و
 این عادت عرب است کہ آب سرد و شیر می ریزند و می خوردند ظاہر اور دفع حرارت شیر فائدہ دار و نقلت اشرب
 پس گفتم من نبوش یا رسول اللہ اشرب حتی رضیت پس نوشید آنحضرت تا آنکہ راضی و خوشحال شد من و
 از اینجا معلوم می شود کہ شادی جان محب و خوش دلی و می در خوشی و آسایش محبوب است و اینجا اشکال می آرند و
 می گویند کہ چون بی اذن مالک گوشتند شیر و دوشیدند و خوردند جواب می گویند کہ گوشتند از ان دوستی از دوستان ابو بکر
 بود و منی آئیدہ کہ اعتماد بر رضای او داشت و نیز عادت اہل کہ بود می کہ دستوری می دادند گوشتند چنان خود را کہ بر آس
 ر بگذاشتند و اگر سنگان شیر می دادہ باشند و تواند کہ چیزی دادہ خریدہ باشند فافہم و اللہ اعلم ثم قال اطعم بان لا ریحیل بستر
 گفت آنحضرت آیا وقت نشدہ مگر کوچ کردن را قلت بلی گفتم آرمی وقت آن شد کہ کوچ کنیم قال فارحطنا بعد
 ما مالک الشمس گفت ابو بکر پس کوچیدیم پس از خمیدن افتاب از شرق بجانب غرب یعنی بعد از وقت زوال و ہما بر سر
 کرد ما و آمد و ہما مالک کہ اہل کہ اورا و جماعہ دیگر اورا در ہمال یا بگذاشتہ بودند کہ ہر کہ محمد را بیاورد اورا صد شتر

به هم و این سراقه بعد از پنج که شریف اسلام مشرف شد و حضرت امینا ابو بکر می گوید در قریه اشده منته پس گفت من آمده شدم
 یا رسول الله یعنی کسی آمده بریدن ما و گرفتن ما حال الاخرین پس گفت آنحضرت اندوه من و غم خوران اند مناجات
 خدا بطلب بعضی عارفان گفته اند در فرق میان این قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قول موسی علیه السلام
 که گفت ان می ربی نظر شهود آنحضرت نخست بر حق و لطف و کرم وی افتاد و پیر بنفس خود بر عکس حال موسی که نظر
 وی لاول بنفس خود پس از آن بر حق افتاد و شهود اول اتم و اکمل است و موافق ماریت شیأ الارایت الله قبله
 و ثانی ماریت شیأ الارایت الله بعد او بعد اول حال اهل جذب و عیان است و ثانی حال استلال و برهان و نیز
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معنا گفت تا فخرای است را نیز از آن نصیبه باشد و موسی علیه السلام می گفت و مخصوص
 بنحو گردانید چنانکه درانی و در نا حائق الاشیاء است و خدا که در سراقه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 فاعطیت به فرسه الی بطنه ثانی جلوس الارض پس فرود رفت با سراقه پاهای پد و می تا شکم و زمین سخت ارتعاش و در
 در گل و در آمدن در کاری که بیرون نتوان آمد از وی و جلوس و لایم مفتوحین زمین و شکست نقال انی ار اکس
 و عو تا علی پس گفت سراقه بدستی من می بینم شمار که دعا کرد و پیر بر زبان من فاد و حوالی پس دعا کنید برای سود من فاد
 لکما پس خدا نگاه دارنده و یاری دهنده شمار است ان او عینما اطلب تا که دفع کنم از شما طلب کافران را فاد
 که این پس دعا کرد و پیر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاجا پس است سراقه از آن سخت و در روایتی سه بار دعا کردند
 و هر بار فرمودی رفت و نجات می یافت عمل لایقی احد الا قال پس در سیتا و سراقه که پیش می آمد هیچ یکی از کافران
 که در طلب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آمد و بودند مگر می گفت کفایت ما هنا کفایت کرده شد و شما و طلب یعنی است
 و گیر طلب کنید من طلب کردم نیست اینجا کسی که اورا می طلبید فلا یطقی الله الا اوده پس پیش نمی آمد سراقه هیچ یکی را
 مگر آنکه بازمی گردانید او بر توفیق علیه ۳۰ و عمن انس قال سمع عبد الله بن سلام بمقدم رسول الله صلی الله علیه و
 آله و سلم روایت از انس گفت شنید عبد الله بن سلام که یکی از ارباب یهود و عطای ایشان بود خبر قدوم آوردن
 آنحضرت را بعد نیده در حیرت و هونی ارض کثیر بنجاد و عجز و حال آنکه عبد الله بن سلام در زمینی بود که می چید میوه را
 از درختان یعنی در بلع و بستان خود بود میوه را از درختان می برد و می چید مقصود بیان واقع است یا مبالغه است
 در آمدن او نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و استعجال وی در آن با وجود آنکه در کاری بود و مجال فرصت تنگ بود و در
 صفات آنحضرت را در توریث خواند و تحقیق نموده منظر ظهور نور نبوت بود و هم در روز اول قدم ایمان آورد و بیست
 مدتی بود که مشتاق بقاییت بودم + لاجرم روی ترا دیدم و انجا رفتم + قالی اینی پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 فقال انی سأطالع عنک ثلث پس گفت عبد الله بن سلام از برای تحقیق علامات و نشان صدق آنحضرت
 بدستی من سوال کننده و پرسنده ام ترا از سه چیز که لا یعلمن الا نبی نمی دانند آن سه چیز را اگر کسی که پیغمبر است

لما اول الساعۃ کی اذان سچیز آئی کہ حبیب تختین علامت نامی قیامت و ما اول طعام اہل الجنۃ و حبیب تختین خورشید ہشتیمان کہ در اول در آمدن بہشت بخورند و ما نیرع الولد الی ابیہ او الی امہ و حبیب تختی کہ می کشد فرزند ابوسوی پدرش یا بسوی مادرش و شبیہ می گرداند اور ابی کی ازین دو یعنی فرزند کہ گاہی در صورت مشابہ پدر می آید و گاہی مشابہ مادر سبب آن حبیب قال اخبرنی بہن جبریل انفا گفت آنحضرت خبر داد مرا با بن سہیل جبریل النون ہمین ساعت گفتن آنحضرت این سخن را بعد از تشبہ است مرا و او را کشتادن گوش ہوش و سگے بوجود و حی و نزول جبریل اما اول الساعۃ فثار کثیر الناس من المشرق الی المغرب اکثرین نشا ہنہا سے قیامت پس انشی است کہ می بر انگیزد و گرومی آرد مردم را از جانب مشرق بجناب مغرب شرح این در باب اشراط الساعۃ گذشتہ است و اما اول طعام با کلمہ اہل الجنۃ و اکثرین طعامی کہ می خورند از ہشتیمان فریاد و کبد حوت زیادہ و گاہی است و آن جگر پاره است او بختہ جگر و طعم او در غایت لذت است بیان این نیز در باب صفتہ الجنۃ و اہلہا گذشتہ است و اذا سبق ماء الرجل ماء المرأة نزع الولد و چون پیش سے شود آب مرد آب زن یعنی پیشتر در رحم می افتد می کشد فرزند را و مانند می گرداند بخود و اذا سبق ماء المرأة و چون عقبست می کشد آب زن یعنی آب مرد را و در بعضی نسخ ماء الرجل نہ کورست نزعت می کشد زن فرزند را و مانند می گرداند بخود ازین حدیث معلوم کہ سبب شبہ فرزند پدر یا مادر سبقت آب یکی ازین دو است و از حدیث دیگر کہ در باب انفصل از کتاب الطہارۃ گذشت معلوم میگردد کہ سبب غلبہ است یا سبقت است و سبقت از تفہن بہر دو معنی توان داشت قال گفت عبد اللہ بن سلام بعد از شنیدن جواب اشعۃ ان لا اله الا اللہ و انک رسول اللہ و گفت عبد اللہ یا رسول اللہ ان الیہود قوم بہت بد رستی یہود گروہی اند بسیار بہتان کنندہ و دروغ گویندہ و افترا کنندہ و بہت دروغ بستن سے و بہت بغم با و ما و سکون آن یہود و روایت جمع بہت برون فحول مبالغہ و انہم ان یولیو اباسلامی من قبل ان تسالہم میتونہی و بد رستی ایشان اگر بداند سلام آوردن مرا پیش از آنکہ میری تو ایشان را دروغ می بستند بر من یعنی بعد از پسمیدن فجاءت الیہود پس آمدند یہود نزد آنحضرت و عبد اللہ در گوشہ پنهان فقال ای رجل عبد اللہ فیکلم پس گفت او پسمید آنحضرت کہ ام مروست یعنی چاکہ مروی است عبد اللہ بن سلام و میان شما قالو اخیر ناو ابن خیرنا گفتند بہترین ماست و پس بہترین ماست و سید ما و بہترین ماست و پس بہترین ماست و عبد اللہ بن سلام از اولاد یوسف علیہ السلام بود قال اراہم ان اسلمت آنحضرت خبر و بہید مرا کہ اگر سلام آرد عبد اللہ بن سلام یعنی شما ہم مسلمان می شوید قالو اعاذۃ اللہ من ذلک گفتند یہود گاہ و ارد اور افتد ای تو ای اذان یعنی از سلام آوردن فرزند عبد اللہ پس بیرون آمد عبد اللہ از ان جایی کہ مخفی شدہ بود و قال اشعۃ ان لا اله الا اللہ و ان محمد رسول اللہ فقالو ایس گفتند یہود عبد از ان کہ معلوم کردند سلام عبد اللہ را و انہم شرا و س

بدترین مادیست ترین ماست فائز صوفیه پس نقص او کردند و کم او گفتند قال نه الذی کنی کنیت احاف گفت عبد الله
 انیت چیزی که بودم منکیر رسیدم از بهمنان و افترا می پیو دیان یا رسول الله رواه البخاری ۴۰۰ و محمد بن
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم شام و حین بلخا اقبال ابی صفیان و هم از انس است که آنحضرت هنگامش کرد
 جنگامی که رسید مارش آمدن و روی آوردن ابی صفیان یعنی بکاروان از شام مکه و این مقدمه فرود بدرست
 که ابی صفیان اموی تجارت شام رفته بود و اموال بسیاری آورد و با وی چهل سوار بود و چون مسلمانان این
 شنیدند خوستند که بین قافله زنند و چون این خبر مکه رسید ابو جهمل بالای کعبه برآمد و ندانند و مردم را جمع کرد و بر
 و با وی گفتند که کاروان را ساحل گرفت و نجات یافت و بیرون میاد چون وقت زوال آن بی دولت رسیده بود
 بگفته مردم باز نیامد و پیدا رسید و واقع شد آنچه واقع شد چنانکه در کتب سیر مطهرت مقصود اینجا ذکر می شود آنحضرت
 رسالت است صلی الله علیه و آله وسلم که خبر داد و تعیین موضع هلاک و افتادن شرکان را در عرصه نمود و چون آنحضرت
 با اصحاب مشورت کرد و قوام حد بن شباوه و سیدنا سعد بن عباد که از کبر اوقبای انصار بود فقال یا رسول الله
 و الذی نفسی بیده لو اقرت ان کفیضها الحیر لا خفتنا ما اگر امری کنی تو و می فرمائی که در آیم مرا کلب را از اسپ و شتر و رویا
 بر آیم می در آیم آنها را در دریا یعنی بر روی زمین چه بشت که نبرد بوده تو در درون دریا می افتیم خوض در آب آمدن
 و اخاضه در آوردن در آن و لو اقرت ان انضرب الکبا و ما الی برک انما و لعلنا و اگر می فرمائی ما اگر تیمم ملکهای شتران و
 اسپان را بک انما و بک کسب موعده و فتح آن و سکون را و غنا و کسب معجزه و نعم آن و بعضی بفتح نیز گفته اند نام مکه بی ست از بلاد
 بین مادی قهای حیر یا قهای محموده بر آیم می کنیم می زیم ملکهای شتران را کنایت است از تیر اندازان آنها که در وقت
 سوار می و دویدن پا به پای سوار بر مرکب میزند قال گفت انس فذهب رسول الله یس خواند و ترخت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 الناس مردم را بر آمدن فاطمه و حتی نزلوا بدر پس بر آمدند و رفتند مردم تا فرود آمدند بدر را که نام موضع مشهور است
 میان کوه و دریا و وجه تسمیه بدر در کتاب انما و گفت انس فذهب رسول الله یس خواند و ترخت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بطریق
 اخبار از غیب و وحی آسمانی نه مخرج غلایان این جای هلاک شدن و افتادن فلانی است نام یکی از انشتیای می بود
 و یضع ید علی الارض و می نهاد آنحضرت دست خود را بر زمین برای تعیین موضع مهنا و مهنا اینجا و اینجا یعنی هر کد ام
 موضع را تعیین نمود و شاکت میکرد و قال گفت انس فاما ما اصابهم عن موضع بدر رسول الله یس دور شد و در گذشت هیچ
 یکی از ایشان از جای که دست نهاده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و میط و روشن و دور گردون رواه مسلم ۵۰۰
 و حین ابن عباس ان لهنی صلی الله علیه و آله وسلم قال و هو فی فیه یوم بدر و است سفت از ابن عباس که آنحضرت گفت
 حال آنکه وی در خمیه بود روز بدر اللهم شد که محمد و و عدیک خداوند اسوال می ختم ترسمان و امان تو او بر بدن توید تر آنکه
 و حضرت من بر اعدای دین داده و انشد بفتح همزد و ضم شین و نشده و نشد آن با کسر گشته حبتن و انشاد و من گفتم که

گو یا از خاطر وی گم شده بود و تو یا و و اومی آنرا و نیز گفت آنحضرت اللهم ان تشاء لا تعبد بعد الیوم خداوند اگر می خواهی
 که پرستیده و نشوئی پس از امر و زمین بر روی زمین از آدمیان کسی ترا پرستد یعنی اگر این جماعه مسلمانان را بپلاک
 می کنی دیگر که می پسند ترا و این عبارت بصریح نیز روایت آمده و نیز آمده است که آنحضرت مناجات می کرد
 تا آنکه روانه بر او بفتاد و از خود رفت فاخذ ابو بکر بیده پس گرفت ابو بکر رضی الله عنه دست آنحضرت را فقال تسبیح
 پس گفت ابو بکر پس است ترا این قدر که گفتی و کردی یا رسول الله تحت علی ربک بسیار مبالغه کردی تو در دعا
 الحاح ستمیکن و الحاح آنحضرت در دعا بر اسی و لیساختن و پابر جامی کردن مسلمانان بود زیرا که ایشان می پند
 که دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در امثال این موطن البیته مستجاب است خصوصاً وقتی که الحاح کند و مبالغه
 نماید در سوال فخرج و هو شب فی الدرع پس چون گفت ابو بکر این سخن بیرون آمد آنحضرت از جانی که دعای کرد و
 حال نداشت که آنحضرت بر می آمد از زره خود از غایت فرح و نشاط و یقول سیهرم الطبع و یولون الدرب یگوید نزدیک است
 کیشکست و او شود این جماعت و روی گردانند و نشت و بند چون آنحضرت درین حال و ابروهای بود و میان بهم و
 بی نیازی حق و اسید بوعده وی تعالی و راجع آید جانب رجاء یقین و طمانینتی که از جانب ابی بکر رضی الله عنه و فخر اول
 و می نیم امید بشگفت بر غایت و خبر و او بانرا هم شکر کان و نفرت مومنان بطریق اعجاز که باطلان و اوان حق نیان
 اورا بر غیب ظهور کرد و گفته اند که گمان نبرد کسی و چه جای گمان بردن است که مگر و توق و یقین ابو بکر بر پروردگار
 تعالی و تقدس قومی تر و حکم تر بود از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن حال حاشا و کلاماً با عفت هر آنحضرت را
 بر دعا و الحاح شقت بر اصحاب و تقویت قلوب ایشان بود زیرا که این اول شمه می بود از نشانه جهاد فی سبیل الله
 که مشاهده کرده بودند ایشان پس مبالغه کرد در توجه و تضرع و ایهمال بدرگاه ذوالجلال از برای تسکین نفوس و تقویت
 قلوب ایشان پس چون دریافت آنحضرت قوت یقین و طمانینت از جانب ابی بکر دریافت استجابت را و جمع کرد
 خاطر که از جانب ایشان شتی و فکرانی داشت و امام غزالی گفت رحمه الله علیه که حال آنحضرت ام و اکمل بود با تسامع
 نظر و علم بصفاة غناء و ابایی درگاه حق و سطوت و جلال وی و نظر ابو بکر بر ظاهر و عده بود و صدق آن و این را تحقیق
 دیگر است که در رساله تسلیه لمصاب از بعضی محققین نقل کرده ایم و در شرح نیز خبری از آن مذکور است رواه النجاشی
 + + و عثمه ان لهنی صلی الله علیه و آله و سلم قال یوم بدویم از ابن عباس است که آنحضرت گفت روز بدر بنه
 جبرئیل افتد بر اس فرستد این جبرئیل است که گم شده است سر اسب خود را و عثمان آنرا برای ساختگی جنگ علیه اداة
 الحرب در حالی که جبرئیل است دست از جنگ و سلاح آن معجزه انجاما و این آنحضرت است جبرئیل را برای جنگ
 کردن همراه در روز بدر رواه النجاشی + + و عثمه قال بنی جبرئیل من اسلیمین او سینه نشیده هم از ابن عباس است که گفت
 در آنحالی که مودی از مسلمانان روز واقعه بدر محله می کرد و می دوید فی اثر جبرئیل من اسلیمین امامه در پی مردی

از مشرکان پیش آن مرد مسلمان بود و در آن موقع ضربه با سوط و موفه ناگاه شنید آن مرد مسلمان آواز زدن تازیانه بالا سر خود و صوت الفارس بقول و شنید آواز فارس را که می گوید اقدام خیزم اقدام کن ای خیزم اقدام در آن جنگ و شجاعت نمودن یا پیش آتی ای خیزم و اقدام به معنی اول فوج بنده و سکون قاف و کسر عدل است و در وجه تسمیه بعضی بنده و ضم دال و خیزم فوج نموده سکون تختانی و ضم ز می نام اسپ جبرئیل است که ذی الفی القاموس و بعضی گفته اند نام اسپ یکی از فرشتگان است از نظر الی لشکر امامه حرکت تلقینا ناگاه ناگاه کرد آن مسلمان بسوی مشرک در پیش خود که بر زمین افتاد و بر قاف نظر الیه پس باز نگاه کرد و پیش خود بسوی مشرک تا ذی الفی قاف خطم افتد پس ناگاه آن مشرک به حقیقت زده است بر بینی او و پدید آمده است از زدن بر بینی او و خطام کبر نشان بر بینی فخر و به تحقیق رسیده بود و جرح بر بینی و لب برین بغیره روز بدر و باقی مانده بود اثر آن بر بینی و با این است اخبار قول حق سبحانه علی خسر طوم و شوق وجهه کفر بنده السوط و تگافته شده بود روی آن مشرک مانند زدن تازیانه فاخته و ذلک اجمع پس بنفشه جامی ضربه همچنانکه باقی می ماند اثر ضرب بنبر و سیاه فجاد الاضمار می پس اند اضمار می که همان مرد مسلمان است که دیده بود مشرک را با بحال محدث رسول الله پس خیز و بنفشه اراصلی الله علیه و آله و سلم با بنده دیده بود از شنیدن آواز زدن سوط بر مشرک و افتادن او بر زمین تا آخر آنچه گذشت فقال صدقت پس آنحضرت گفت با اضمار می راست می گوئی ذلک من السما و التالته آن مذکور از کرمک فرشتگان از آسمان سوم بود و قتلک و ایمنه سبعین پس گفتند فرشتگان در آن روز بقتل کس از مشرکان و اسیر و اسبوعین و اسیر افتند و بنده کردند و بقتل کس را رواه مسلم ۸۰ و محمد بن ابی قحافه قال رایت عن عیین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن تماله یوم احد رجلیه کفیت سعد ویدم من استامی آنحضرت و از جانب چپای او روز و واقعه احد و در آنکه علیهما شیبای بیض بر آن دو مرد و جامهای سفید بود یقائن آن کاشد القتال کشش و کارزاری که در آنجوخست ترین کارزار و کشش کردن مار و حیما قبل و لا بعده ویدم من آن دو مرد و پیش از آن و نه پس از آن یعنی جبرئیل و میکائیل می خواهد سعد بن ابی وقاص بان دو مرد و جبرئیل و میکائیل را این تفسیر از او می است و لا بد سماع از آنحضرت و اجبار و صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود متفق علیه ۸۰ و محمد بن ابی ارقال بعث الی صلی الله علیه و آله و سلم ربط الی ابی رافع روایت است از برادر بن عازب گفت بر گنجت و فرستاد آنحضرت گروبی را بسوی ابی رافع یهودی که گفت وی ابو الحقیق بفهم حاد ممل و فتح قاف اولی و سکون تختانیه میان و وقاف که دشمن ترین دشمنان آنحضرت بود که عمدش کینهها کرد و دفتنه گریهها نمود و جویا کرد و در حقیقت که داشت پناه حبت پس آنحضرت جماعت را بسوی برگاشت که بخ فساد او را بکشند و بلاک سازند و محمد بن علی بن عبد الله بن عتیک بیه لیا پس در اندر ابی رافع عبد الله بن عتیک بفهم عین ممل و کسر فوقانیه بر وزن عتیک که از شاخه امیر انصار است خانه ابی رافع را در شب و هونامه قتل و محال آنکه و س در خواب بود

پس گشت او را فقال عبد الله بن عتيق فوضعت السيف في ليطنة حتى اقتدى طهره ليس منها دم ثم شير را در شکم وی تا آنکه گرفت
در پشت او و در گشت از ان فرغت الی تکلیف شناختم من و یقین دانستم که شتم من اورا بجلت افح الابواب
پس در استیاد من که می کشایم در می حصن اورا تا در آیند آن ربط نیز که در ستاده بود آنحضرت ایشان را بجهرا
من بر ای کشتن او و بیرون در استیاده بودند و شریک شوند و قضیه و عبد الله بن عتيق بکلیه غریب در آمده بود و
تفصیل این در کتب سیر مذکورست و در صحیح بخاری نیز در او اهل کتاب الحنازی بعد از غزوه بدر حدیث آن مذکورست و
بنایت غریب و عجیب است حتی تهیت الی درجه فوضعت جلی تا آنکه رسیدم به پای زین پس نهادم پای خود را بر پای
زین فوضعت فی لیلة مقرة پس افتادم از ان پای زین به سبب اشتباه پای زین بر زمین و شب ممتاز فافکت ماسه
پس شکست ساق من فوضعتا بهما ثم پس برستم ساق را بر ستاری فافلقت الی احمالی پس فرستم من بسوے
یا ران خود که بیرون در استیاده بودند فاضیت الی البنی پس رسیدم من بحیاب بنعیم صلی الله علیه و آله و سلم فحدث
پس خبر دادم آنحضرت را بقضیه کشتن وی فقال ایضا ربک لیس گفت آنحضرت فرخ کن و در از کن پائے خود را
فبسطت جلی پس فرخ کردم پای خود را نسجما پس بالید و گذرانید بر ساق دست مبارک خود را فکانا نام شکست
پس بشد ساق من گویا که شکایت نکردم ساق را و در و مندم شدم از ان بر گزشتا کایت و اصل به منی گاه کردن و به بنی
در دو بیماری نیز آید رواه البخاری ۱۰۰ و عن جابر قال ان یوم الخندق فخر وایت است از جابر گفت که ما روز خندق
که عبادت است از غزوه اعراب می کنند خندق را و خندق گوی که که دشمن بکیند معرب کنند و قضیه آن مذکورست و در
احادیث و کتب سیر فوضعت که یثمد به و پس شیش آمد و پیدا شد زمین خست که کنند آن تسکن نبود و که به بنم کاف
و سکون دال و تحتانی زمین خست میان کوه که تیر و کینه در وی کار نکند فجا و البنی پس آمدند اصحاب نزد پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم فقالوا اذه که یثمدت فی الخندق پس گفتند این زمین حتی است که شیش آمده است و خندق فقال
انا نازل پس گفت آنحضرت من فرود ایم تم قام بتر استیاده و بطنه معصوب بجهر شکم آنحضرت بسته شده بود
به سنگی از جهت گرسنگی و لکن به ثلثة ایام لا یتوق ذوا قود رنگ کرده بودیم ماسه روز در حالی که نمی چشم چشیده
را و ذواق بفتح ایچ چشیده شود از ماکول و مشروب یعنی گرسنه بودیم و سه روز گذشته بود که هیچ چشیده نبودیم
فاخذ البنی صلی الله علیه و آله و سلم لمحولی پس گرفت آنحضرت بین را ففرب فعاذ کیتبا اهل پس زد بر ان
که پس گشت آن که به نوده ریگ زیر ان محول کبیرسیم و سکون محله آینه که شکسته و شکافته می شود
بوسه کوه و کتب بفتح کاف و کسر ثلثة تل ریگ و اهل بر وزن افعل به تخماینه ریگ زیر ان روان فاکفایت
الے امر آنے جابج گوید پس چون مشاهده کردم از جوع را و در ان حضرت بر شکم و میل کردم و رفتم بسوے
زن خود که نام وی سلیه بنت معوذ انصاری بود فقلت بل عندک نئی پس گفتم من آبا هست نزد تو چیزی از طعام

و سبب آن فالی رایت بالغی پس بدستی من دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حضا شدید اتر که سکی سخت را
 خص بفتح خا و سکون میم و فتح نیز آمده که سنگی چنانچه مخصوصه و تخص و مخصان مرد و بار یک و لاغشنگ از گرسنگی فاخته
 جراباقیه صراع من پیغمبر پس بیرون آوردن زن انبانی را که در وی پیا نه از جو بود و جاب کسر و فتح ابان از چرم و غیر آن
 و لسانیمه و احن و مار ابرغاله بود خانه پر و و بهمه بفتح با و سکون با نیچیش و فی لهر ارح بهمه شور زره چون بره و برغاله زرو
 ماده و در بعضی نسخ بهیمه بلفظ قضیه و احن بحیم از حیوان آنچه در خانه افت گرفته باشد و نه بجهتا پس فرج کردم من آن
 بهمه را و طخت انشیر و شس کرد زن من جور او در بعضی نسخ بضم تا شیر بفتح کرده اند یعنی من آس کردم جور او حتی جلینا
 الحکم البرمه تا آنکه گردانیدم و انداختیم گوشت را در ریگ و برمه بضم موده و سکون را دیگر از سنگ و آلان نیز
 متعارف در حریم دیگر از سنگ است و برمه می گویند و قدر کم می گویند تم خبت البنی سیر آمد من پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم فسارته نقلت پس سرگوشی کردم آنحضرت را ای کفتم یا رسول الله و بجهتا بهمه و طخت صاعا من سیر
 فرج کرده ایم باز غاکلی را و آس کرده است زن من با من پیا نه از جو این مقدار چیز حاضرست فقال انت
 و نفرمک پس یا تو و جماعه با تو نظر بختین کردی از مردان تم از ده فصاح البنی صلی الله علیه و آله و سلم یا اهل
 الخندق ان جابر اصنع سور انچی بلاکم پس او از در و او آنحضرت و گفت ای اهل خندق بدستی جابر ساخته است
 معانی پس شتابی کنید و بیایید و سور بضم سین و سکون و او طعامی که خوانده شوندم و دم بدان لفظ فارسی است
 که بر زبان شریف آنحضرت رفته و چند لفظ دیگر هم هست از فارسی که آنحضرت آنها را مشرف ساخته فقال رسول الله
 پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم لا تترکون بر شکم و لا تجننن مجیکم حتی اچی فرود نیارید شما دیگر خور او نان
 نه زنده خیم خور تا آنکه پیام من و لا تترکون بضم فوقانیه و سکون نون و ضم لام و تجنن بفتح تا و ضم ز او و در بعضینه جمع
 و جاد آمد آنحضرت فاخته جاب کس بیرون آوردن من برای آنحضرت خیم می که داشت بمضق فیه پس آب و بهن
 مبارک انداخت و خیم و بارک و دعا کرد و برکت و زیادتی تم محمد الی برتنا سیر قصد کرد و آمد بسوی دیگر ما بمضق و
 بارک تم قال اوعی خانه طخت شکم سیر گفت آنحضرت زن من بخوان و بطلب زن نان پزنده را پس باید که بزوجه
 تو واقدمی من بر شکم و بکش گوشت بلفظ از برمه خود نان و لا تترکوا و فرود نیارید دیگر از دیگران و هم الف
 جابرمی گوید و این اهل خندق نیز اگر کس بودند فاشم باشد لا کلو ایس سوگند می خورم بجهتا اهر آئنه خورند این نهر اگر کس
 حتمه ترکوه و آخر فواتا آنکه باقی گشته اند از او گشته اند و ان برتنا لفظ کما بی و بدستی دیگر ما بر آئنه می جوشد
 چنانچه بود و غط به معنی جوشیدن دیگر بکذا فی کلام اشارین و ان مجینا لخر کما هو و بدستی خیم ما بر آئنه بجهتا می شد
 چنانچه بود متفق علیه انیمه از برکات آن سید السادات و منبع البرکات بود صلی الله علیه و آله و سلم که زمین و آسمان و
 ظاهر و باطن از برکات و نعم و س پرست و قصور باید کرد که چه فوق و سرور ازین سرور و دلهای اهل حضور حاصل شده باشد

باشد شادمان دلی و خوشا باطنی که برکت آن رحمة للعالمین و روی راهیاد یک باب این فقیر در بازار که در مسیحت
از تره فروشی می‌شنود که بر طای خود آب می‌فشانند و می‌گویند یا بکره یعنی تعالی و از نی غم لاتر نمی‌ای بر کشتی سب
بیا و بنشین این فرودانی پس از آن بر گز کوچ مکن اللهم صل وسلم و زد و بارک و کر مر علی سیدنا و مولانا و بر کشتنا
محمد و آل و صحبه جمیعین از مجوری بر آمد جان سالم + ترجمه یا نبی الله ترجمه + نه آخر رحمة للعالمینی + نه زمر و مان چسپا
فانخ نشینی + ۱۱ + و عن سبقتا و ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لما حین یخیر الخندق فجعل یسبح راسه
و یقول رویت ست از ابی قتاده که از شامیه صحابه است که آنحضرت گفت مر عمار بن یاسر را و هنگامیکه می‌کند
آنحضرت با عمار خندق را پس شروع کرد آنحضرت که سر می‌کند سر عمار را و پاک می‌کند گرد و از سر وی می‌گوید بوس
ابن حبه امی شدت و شفت و محنت پیشتر به بنم سین مملو و فتح میم و تشدید تحتانی نام مادر عمار است که مسلمان شد
بکوه و عذاب کرده شد در دین خدا و بیرون نیامده از آن تا آنکه خبر زد ابو جهم لعین در فرج وی و بکشت او را پس
آنحضرت سختی و محنت عمار را یاد می‌کند و ندای کند از او در حقیقت مرادند ای عمار است و لند افرو و قتلک الفقه
الباعثه می‌شنود اگر و هیچ که بنی می‌کند و بیرون می‌آیند از اطاعت امام برحق مراد بن فقه معاویه و قوم او است
زیر که قتل عمار در حرب صفین است و عمار با امیر المؤمنین علی بود و وی از دلائل حقانیت علی است در آن قضیه چنانکه آورده
که عمر بن العاص نزد معاویه آمد که عجب کاری شکل پیش آمد که عمار بن یاسر پر دست مانسته شد معاویه گفت شکل چیست
گفت من شنیدم که آنحضرت بفرمان گفت قتلک الباعثه معاویه گفت که عمار را مانسته ایم علی گشت که او را
بجنگ آورد و در بعضی اخبار آورده اند که معاویه عمر بن العاص گفت تو عجب مردی بوده که در کفر خود می‌لغزی و الله
اعلم و این حدیث را طرق کثیره بالغ بر بیست و سه تواتر چنانکه در رساله التمهید البشاره ذکر کرده ایم و معجزه در اینجا اخبار به
غیب است که از قتل عمار بوجه مخصوص خبر دادند رواه سلم + ۱۲ + و عن سبقتا و ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
خزاعی کوفی صحابی است و بود وی رضی الله عنه چه فاضل عابد بن عالی داشت و شرف بود در قوم خود و امیر بود
بطالبان کینه اما تمهید حسین بن علی رضی الله عنه و خلق کثیر را بران آورده و خوانده و در همان حال همیشه درس می‌دوستان
رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم حین اقبل الاخراب گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هنگامیکه دور
کرده شد و پریشان کرده شده که در غزه خندق بر جنگ و عداوت آنحضرت اجتماع و اتفاق کرده بودند و غزه خندق را غزه
احزاب نیز می‌گویند بهین جهت که مشرکان و یهود و کفار و منافقین اتفاق کرده بودند پس و در کار تعالی با و انشا و انشا
از آنکه که در هم و بر هم کردند ایشان را چنانکه در احادیث و کتب سیر مذکور است و اجمالی بلغا مجبول و معلوم نه و روایت است پس آنحضرت
خبر از غیب نمود و الان از غزوه و الاغزو تا بقتل یون کنون غزای کنیم ما ایشان را و غزای کنیم ایشان را و این سیر الهم و ما
می‌کنیم بسوی ایشان و می‌رویم بر سر ایشان و نمی‌آیند ایشان بر سر ما و چنین شد که بعد از این غزوه قدم مشرکان به نیجنگ سلمان نیامد

و مسلمانان بر ایشان قیامت و فتح با گرد و راه تجارتی ۱۳۰ و حسن طائفه خدی که شما قانت لما حج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 الخندق جنگی که گشت آنحضرت انغروه خندق و آنرا هم گفتار و وضع سلاح و نهاد سلاح جنگ را بجهت فراغ از جنگ و غسل غسل
 کرد و بعضی روایات آمده است که یک جانب ششسته بود یعنی غسل بنویز تمام کرده بود که آنجا جبرئیل آمد نزد آنحضرت جبرئیل و منوفیست
 من انبار و حال که جبرئیل می نشانده سر خود را و یک می کرد و اگر کرد که در غر و خندق بدان اوده شده بود و فقال قد وضعت سلاح پس
 گفت جبرئیل آنحضرت تحقیق نهادی تو سلاح را و الله ما وضعته سجد اسکنند من نه نهاده ام سلاح را چنانکه می بینی اخرج لهم بیرون است
 بسوی این گافران فقال الهی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاین پس بجای روم و بسوی که بیرون آیم فاشار الی بنی قریظ فاشار
 کرد جبرئیل بسوی بنی قریظ که قومی زیاده بودند و به چهار میل از مدینه بودند و صحنی داشتند و الا ان تار آن باقی است و مسجد بنی قریظ که آنحضرت
 در ایام محاصره ایشان در آنجا اقامت داشت و نمازی که دو بعد از روی در آن مکان سجده می بنا کرده اند مشهور است و آن در جانب شمال مدینه
 است اخرج الهی صلی الله علیه و آله و سلم الیهم پس بیرون آمد آنحضرت و رفت بسوی بنی قریظ متفق علیه و فی روایه للبخاری قال ان
 کافی نظر الی انبار سامعانی زقاق بنی غنم گفت انس گویا که من گاه می کنم بجانب انبار که بر می خاست در کوچه بنی غنم غنیمت و
 سکون نون و ففتح نون نیز آمده نام قبیل است از نصار زقاق بنی غنم ای و قافین کوچه موکب جبرئیل از جماعت سواران که همراه جبرئیل
 بودند و بعضی نسخ من موکب و این ظاهر است و موکب که کاف جماعه سوار و پیاده گذرانی اقامت من از عبارت نمایه تخصیص آن
 سواران مفهوم میشود که یکصد نفر می باشد که جبرئیل را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هنگام سیر کردن و رفتن پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم الی بنی قریظ بسوی این قبیل و تجربه از آنجا آمدن جبرئیل است سلاح پوشیده یا مکتوبش ای جنگ و دیدن انبار از موکب
 بر چند ذوات آنها دیده می شد ۱۴۰ و حسن جابر قال عطش الناس يوم الحديبية گفت جابر ششصد نفر مردم روز حدیبیه تحقیق
 و بشدید نیز آمده و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بن پیریه رکوه و حال آنکه آنحضرت و پیش می رکوه بود و ففتح اطرفی از حرم که وضو
 ساخته شود و بسوی قنوتخانه پیش نمودی که در آنحضرت از حرمی غم قبل الناس توجه پسر روی آور و در مردم و آمدند بجانب آنحضرت
 قالوا لیس عندنا ما نتوضا بفتحند مردم نیست نزد ما ابی که وضو کنیم بان و شرب و نوشیم آن آب الا ما فی الزمک مگر چیزی که در
 رکوه است فوضع الهی صلی الله علیه و آله و سلم برده فی الزمک و پس نهاد آنحضرت دست خود را در رکوه فحمل الماء فیومین بین جماعت پس گشت
 آب که می جوشد از میان گشتان آنحضرت کانتال لیهون مانند شیشه ها قال گشت جابر شربا و توضا تا پس نوشیدیم ما و وضو کردیم ما
 قبل الحاکم گفتیم گفته شد و جابر را چند کس بود و بنما قال لو کنا ما نه الف لکفانا گفت جابر چند بودید چه سخن است انقدر آب روان
 شد که اگر می بودیم ما صد نفر کس بر این پیریه بودیم اگرنا ششصد نفره و واقع بودیم ما یا زده صد خطم عبارت آن بود که گویا
 نبار و یا نصد و لیکن مقصود و سبب القه و تکریم است و نیز از حدیبیه فوجها بودند بعد از جبرئیل که قریظ علیه و آله و سلم ۱۴۰ و حسن
 الیه و بن غازی قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اربع عشر مائه یوم الحدیبیه گفت بر او بودیم ما چهار روز و صد کس در
 روز حدیبیه در روایت جابر باز زده صد گفت بعضی می گویند زیاده از چهار روز صد بود و پس آنکه باز زده صد گفت خیم کس

داود و کنگو چارہ صد گفت کسر انداخت یا فوج فوج می آمدند و می رفتند وقتی چهارده صد بودند وقتی دیگر یازده صد شدند یا یازده صد
 بودند چهارده صد شدند انداز غلطی کن چنان است و الحی پسته سیر و حدیثیه نام چای بیست نزد که برده و دوازده سیل فخر خانا فخر شکر مینها
 قطره نیش شیدیم مآب اورا نیکو استعجم در وی کقطره قلع لینی پس سید این خبر غیر اصل شد علیہ وآلہ وسلم فاما با مجلس طے
 تفسیر مآب آمد تخت بر سر بخاه نیش است بر کرانه آن ثم دعا بانا من ما استعجلید استخفرت آوندی از آب فتوحا پس
 وضو کرد و تخت بر قوم معصن و دعا بقرع بعد از وضو آب در دهن کرد و دعا کرد ثم صلیتہا پستہ ترخت آن آب را و چاه ثم قال و عو
 ساتھ تیر گفت بگذرید از اساعتی تا پستہ و فار و استعجم پس سیر برگردانیدند مردم ذاتما فخر و اورا کامجم و مکر بهای خود را حتی
 ارتحلو اما آنکه کوچ کردند از حدیثیه یعنی تادیت اقامت ایشان و تشران ایشان از آن آب سیراب بودند و دت اقامت ایشان کجشا
 نزدیک است روز بود و راه اجاری ۱۶۰ و معن عوف رویت از عوف که با معین است عن ابی رجا از ابی رجا و عطار
 وی از کبار تابعین است ولادت وی در زمان نبوت است لیکن تخت رانیده و عمر طول یافته بیشتر از محمد و نسبت سال عالم عالم
 نبیل مفری است وفات او در سنہ خمس مائتہ عن عمران بن حصین کہ صحابی شہور است قال کنانی سفری لینی گفت عمران بودیم ما
 در سفری با پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فاشکلی الماس بن اعشش پس کله کردند مردم بسوی تخت از شکلی فخر پس فرود
 آمد تخت قد عا فلان پس خواند تخت فلان انما شخصی گرفت و طلبیدگان سیمیه بورجا بود کہ نام می برد آن فلان را ابو رجا
 کہ راومی حدیث است از عمران بن حصین و سیمیه عوف و زاموش کرد نام او را عوف کہ راومی است از ابی رجا و دعا علیا و
 خواند تخت علی را یعنی اللہ عنہ تیر قال انہما فاستغیا الماء و گفت بر دیدیم و شما پس طلب کنید آب را فاطما پس تیرند
 بر و علی و آن فلان فلیقا امراة بین ہما و تین استحقین من ما پس ملاقات کردند و دیدند زنی را میان دو فرادہ یا و وسطی
 از آب فرادہ یعنی نیم تخفیف زای در اصل معنی توشہ دان و بر و او یہ کہ در وی آب آرنیز اطلاق می کنند و آن از دو حرم
 می شد و گا ہی چرم سوم در وی مید و زند تا فراخ شود کذا فی القاموس و در فتح الباری گفته فرادہ شک بزرگ کہ زیادہ کردہ
 می شود چرمی دیگر و طبع نفیج سبب دیگر طایر یعنی فرادہ است یا نوعی از فرادہ از دو حرم کہ یکی بر بالای دیگر دوخته شدہ است
 فجاء اہبا الی لینی پس و رند علی و آن شخص دیگر آن زن را از پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فاشکرت لوماس فرود آوردند از زن را
 یا آن فرادہ را از شترش و معنی اول ظاهر است و دعا لینی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بانا و طلبیدہ تخت غفری را ففرغ فیہ
 من انواء المزا و تین پس بخت یعنی امر کرد و بختین آب در آن ظرف از دہنهای ہر دو فرادہ و نودوی فی الناس استقوا
 آواز دادہ شد در مردم کہ آب بید خود را یعنی یک دیگر را استقوا یعنی ہر دو کسر او در ہر دو لغت است و فتح معجم است
 کند اقبل استقوا پس آب خوردند قال گفت عمران فشرنا عطا شاربین رجا پس نوشیدیم ما در عالی کہ نشنہ بودیم حمل مرد
 حتی روینا تا آنکہ سیراب شدیم روینا یعنی را کسر و او فلان لاکل قرطہ معنا و ادوۃ پس پر کردیم ما ہر شک و ہر مطرہ کہ با با بود
 یعنی ہر ظرف کہ با با بود فی الصراح ادوۃ مطرہ یعنی آب وستان و ایم اللہ لقد اقلع عننا و انما فیجیل علینا انما استر ملتہ منھا

حين ابتداء وسوکنه خدا بر این تحقیق باز داشتند که آن مراده و حال آنکه بدستی آن مراده بر این و خیال انداخته
 بر ما که آن مراده سخت تر و بیشتر است از روی پریشان از خودش که درخت بود یعنی همه آب خوردند و دیگر دند و آن
 مراده بحال خود بود و بچنان پر بود که درخت بود و برای مبالغه فرمود که از درخت پرتو بود و قطع بضم پیر و بلفظ مجهول و بخیل
 مضارع مجهول از تخمیل و ملته کسبه هم و سکون لام و ابتدای نیر مجهول است متفق علیه + + و محسن جابر قال سرنا مع
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتی نزلنا وادیا فخرج بغا و حامی مملکت جابر سیر کردیم ما با آنحضرت تا آنکه فرو
 آمدیم وادی فراخ را فذهب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ليقضي حاجته پس رفت آنحضرت که فضا کند حاجت
 خود را امر او حاجت انسانی است فامر شیاست بر پس نرید چیزی را از دیوار یا تل و سنگ که پرده کند بد آن از مردم و ادا
 شجر تن بنجا طی الوادی و ناگاه دید آنحضرت و درخت را و اگر آن وادی و در روایتی شجر تان و این لفظا بهتر است
 فاطلق رسول الله پس رفت بغیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الی احد النما بسوی یکی ازین دو درخت فافخذ بعض من اعضائها
 پس گرفت آنحضرت شاخی از شاخهای درخت را فقال القادی علی باذن الله پس گفت آنحضرت گردن نه و فرمان
 برداری کن گرد آئیده بر من بدستوری خدا فافخذت معه پس گردن نهادن درخت با آنحضرت کا لبعیر یختموش الله
 یصانع قائده مانند شتر خوب و برینی کشیده که مطاعت و فرمان برداری می کند از پیش کشنده خود را خشناس کسبه فاء
 معجمه و شیدین مجتین چوبی که در برینی خنثی اند از نذ تا بیشتر و شتاب تر شود و در انقیاد و مصافحت در اصل بخینه رشوت
 دادن و در اینست نمودن است و مراد اینجا اطاعت و انقیاد است حتی الی الشجرة الاخری تا آمد آنحضرت درخت
 دیگر را فافخذ بعض من اعضائها پس گرفت شاخی از شاخهای او فقال القادی علی باذن الله فافخذت
 معه کذک بچنان که درخت خشک آمده بود حتی اذ اکان بالمنصف مما بینهما تا وقتی که شد آنحضرت در میان
 راه آن دو درخت منصف بفتح میم و سکون نون و فتح صاد و جایی میان در میان دو جاقال التما علی باذن الله فافخذت
 آنحضرت بهم بچسبید بر من بدستوری خدا التیام اتفاق کردن و ساز واری نمودن فالتما تا پس بهم چسبیدند آن
 دو درخت بجلست احدت نفسی جابری گوید پیش شتم من در حالی که حدیث می کنم نفس خود را و سخن می گویم باوس
 یعنی در وقوع این امر عجیب که دیدم از آنحضرت با خود گفتیم که این محبت و مودت است یا در چیزهای دیگر حیوانات
 انسان می باشد که با خود در سخن می باشد و آن احدیت نفس می گویند فحانت منی لفته پس فافخذت ازین التفات
 و نگرستی بجای یعنی مشغول بودم بنفس خود و التفات ندا شتم بهیچ چیز پس التفات که دم و نگرستم فافذتا یا رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم مقبلا پس ناگاه می بینم آنحضرت را که روی آورده است باین جانب و اذ الشجرین قد افترقا
 و ناگاه می بینم آن دو درخت را که تحقیق جدا شده اند کفایت کل و اعادة منها علی ساق پس استیاد برتری از آن دو
 درخت بر شجره و چنانکه بر حالت اصلی خود بودند و او سلم + + و محسن نرید بن ابی عبید بضم عین و فتح با تا سلم

نقشه است مولی سلمه بن الاکوع قال رب انظر تبتی ساق سلمه بن الاکوع گفت زید دیدم نشان زدونی در ساق سلمه
خفت پس گفتم یا ابا سلمه کنیت سلمه بن الاکوع است مانده انظر تبتی چیست این انظر تبتی قال ضربت اصابتی یوم حیر
گفت این انظر تبتی است که رسیده بود مرا روز غزوه خیبر فقال الناس صیب سلمه پس گفتند مردم رسیده شد سلمه یعنی
کشته شد و بعد یعنی ضرب شد زید رسید که مردم گمان بردند که در فایت لهنی پس آمدیم بغیر اصل علی الله علیه وآله وسلم گفت
فیه ثلث ثغثات پس دروید انحضرت در آن موضع سه و میدانی نما اشتکلیتها حتی الساعة پس حکایت نکردم آنرا
و دروید نشدم تا این ساعت رواه البخاری + ۱۹ + و عن انس قال لقی لهنی صلی الله علیه وآله وسلم زید
و جعفر و ابن رواحه للناس گفت انس خبر رسانید انحضرت بموت زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبد الله
بن رواحه از برای مردم قبل ان یاتیم خبر هم پیش از ان که بیاید مردم را خبر موت ایشان و این سه صحابی در
غزوه مودیه بنیمیم که شهری است از شام و رسته ثمانیه شهید شدند و مسلمانان سه نفر را بودند و روم صد هزار
و تمام این قصه مسطور است در کتب سیر فقال انس گفت انحضرت در بیان کیفیت شهید شدن ایشان اخذ الراهیه
زید گرفت رایت نخستین زید بن حارثه فاصیب پس کشته شد ثم اخذ جعفر فاصیب پسر گرفت رایت را
جعفر بن ابی طالب پس کشته شد ثم اخذ بن رواحه پسر گرفت رایت را عبد الله بن رواحه فاصیب پس کشته شد
و عیناه نذر فان می گفت انحضرت این حکایت را و بعد و چشم انحضرت اشک می ریختند حتی اخذ الراهیه سیف من
سیوف الله تا آنکه گرفت رایت را آنکه لقب او شمشیر است از شمشیر های خدای یعنی خالد بن ولید و گویند که گفت
شمشیر از دست خالد بن ولید در آن روز شکسته شد حتی فتح الله علیه تا آنکه کشتا و خدای تعالی بر مسلمانان یعنی
نصرت داد و ایشان را بر روم و مسلمانان از دست ایشان بسلامت ماندند رواه البخاری + ۲۰ + و عن عباس
قال شهدت مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یوم حنین گفت عباس حاضر شدم با انحضرت روز غزوه
حنین که بعد از فتح مکه واقع شد و حنین بضم حاء معمله و فتح نون اولی بعد ان تحقیق اکون است نام موضعی است میان
مکه و طائف و راه عرفات فلما اتقی المسلمون و الکفار ولی المسلمون مدبرین پس هنگامی که پیش آمدند بیکدیگر
مسلمانان و کافران گشتند مسلمانان در عالمیکه پشت و پهنه اند و تحقیقت این بریت نبود بلکه کشته به پناه انحضرت آمدند
تا استمداد جوید از حضرت وی و بالجملة یک جولانی بود از مسلمانان که و قهند فطلق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ریض فاقبل
پس در استمداد انحضرت که می جنباند آنرا خود را که نام وی دلدل بود بجانب کفار کفر جنبانیدن و آب پیانی قبل کسرافات و فتح
موضع جانب این غایت جرات و جانت که در میان عمر که کسی پسر تاز و نا اخذ بجام نبویه رسول الله عباس گوید ضعیف
عنه و حال آنکه من گزیده ام لکام الله بنمیر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم انهما ارادة ان لا یسبوا در عالمیکه باز میدادیم غلبه را
خواستش اینک شتابانی کنند بغلبه و نیز نزد و یوسفیان بن الحارث اخذ بکاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و

ابو سفیان بن حارث بن عبد المطلب ابن عم رسول الله که از فقیهان قریش و شجران عرب بود گیرنده بود رکاب آنحضرت را تا سازد و اگر فرضاً بتازد و در رکاب بشد فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ای عباس ناد اصحاب السمره پس گفت آنحضرت ای عباس آنرا زده خداوندان سمره را بفتح سین و فتح میم نام درختی است که بیعت کردند زیر آن روز صیدیه که آنرا بقیع المصنوع خوانند یعنی نداده اهل حدیبیه که در بنیوقت بر سینه فقال عباس و کان رجلاً صیماً پس گفت عباس و بود عباس مردی صیت بفتح صاء و کسر تخانیه شده و مرد بلند او از میان صیانت فقلت با علی صوفی عباس می گوید پس گفتم من با او بلند خود این اصحاب السمره که با اند اصحاب سمره فقال پس گفت عباس الله لکان عطفتم صحن سبعوا صوفی بر آینه گو یا باز گشتن اصحاب سمره هنگامی که نشینند او از امر اعطفه البقر علی اولادها بود و مانند گشتن گاوان بر کجه ها خود که چگونه تیر و نمجبت و شوق می آید چنین این جماعه آمدند فقالوا ایسر گفتند برای اظهار خدمت و طاعت و امتثال امر باللیک یا لیلیک قال گفت عباس فاقموا الکفار یس شش کردند با کافران و الله عوفه فی الانصار و دعوت یعنی استعانت و ند کردن در انصار بود و یقولون می گفتند غازیان یا یس انصار یا یس انصار مکر می گفتند ای گروه انصار مد و کنید و یاری دهید قم قصرت الدعوه علی بنی الحارث بن اضرخ پسر کوتاه کرده شد دعوت بر اولاد حارث بن اضرخ انصار اولاد و برادران مکی اوس و دیگر خنجر و بنی حارث از اولاد خنجر اند فظفر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و بوی نبویه کامل تطاول علیها الی قتالهم پس نگاه کرد آنحضرت و حال آنکه وی بر استر خود بود مانند گردن و دراز کننده و زنگر سیرت بر بغله بسوی قتال ایشان یعنی صحابه قتال می کردند و آنحضرت علیه السلام گردن دراز کرده بجانب ایشان می دید فقال بنی حارث حمی الوطیس پس گفت آنحضرت این هنگام گرم شدن جنگ است و طیس بفتح و او که عطره امهله یعنی تیر است و مراد از اینجا حر است فی الصراح و طیس تیر زمین گفته اند که این عبارت از بیج می کش از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شنیده نشده است ثم اخذ حصبات پیر گزفت آنحضرت چند سنگریزه زمی بهین بوجه الکفار پس انداخت آن سنگریزه بار بار بر وی کافران ثم قال انهم یوابون محمداً پس گفت آنحضرت شکست خوردند این کافران سوگند بر پروردگار محمد فوالله ما هو الا ان را هم بجهت پس بخدا سوگند نبود آن انهم مکر بسبب آنکه انداخت آنحضرت ایشان را سنگریزه های خود یا نبود واقع مگر انداختن سنگریزه با فائزالت اری عدم کلید این بنیه بود من نمی دیدم تیزی ایشان را کند و امر هم بر اومی دیدم کار ایشان را پس و نده رواه سلیم + ۲۱ + و عمره سلیم استحق نام و در و بن عبد الله سعی بفتح سین مملو و کسر موصده و کون تخانیه نسبت بسبب که نام مردی است بود ابو اسحق از مشاهیر تابعین که تیر او را تیر الله از منی و پشت صحابی سماع دار و قال قال رجل لله الا گفت ابو اسحق گفت مردی مراد این عازب را که از مشاهیر صحابه است یا امامه کنیت بر او است فرقم یوم چنین که یا تر خنجر شما از پیش کافران روز چنین قال گفت برادر او الله ما ولی رسول الله بنده سوگند نشیت ندایم خبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و لکن خبر خنجر ایشان را پس سیم که تیر سلاح و لیکن این مقدار بود که بیرون آمدند جوانان از اصحاب آنحضرت که نبود بر ایشان بیا سلاح فلقوا قوماً ساقه لا یکا و

لیسط لهم من شئ آتند که روی را از کافران که نزدیک نبود که بقتل برایشان بر آتیری یعنی آنچنین تیر اندازان بودند که خطا می خورد
تیر ایشان فرستادند و شقا می کارد و در خطون پس تیر انداختند آن گروه این جوانان را تیر انداختنی که نزدیک نبود که خطا کنند
اما قبلوا ابنک الی رسول الله پس روی آوردند این جوانان آنجا بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی جای را گذاشته
پناه بانحضرت آوردند و رسول الله پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی نبویه بغیا را بر ستر سفید خود بود که آنرا دلایل نام است
و ابوسفیان بن الحارث یقوده و ابوسفیان که ابن عم آنحضرت بود و کشتی پند آنحضرت را یعنی نبویه او را که در کباب آنحضرت بود
فترک و استفسر پس فرود آمد آنحضرت از نبویه و طلب نصرت کرد از خدا و دعا کرد و قال گفت آنحضرت چنانکه عادت غازیان پیش
در سجده نفس خود برای اظهار جلالت و شجاعت و تسک بپروقه و تقوی انا الهی لا کذب من پیغمبر هیچ دروغ نیست درین انا
بن عبد المطلب من لیس علی علیه السلام که مشهور بود بشرف و عزت و کرم و تعظیم پس بجهت سبب آنحضرت صحابه را و استاده که در مصطفی و اه
سلم و بخاری معناه روایت کرد این حدیث را سلم و بخاری است معنی آن لغزش و مسلم است و فی روایتی لها و در
روایتی بخاری سلم را بهر دو آمده است که قال البر اگر گفت بر این عاصب کنا و الله اذا احمر لباس تقی به بودیم ما وقتی که سرخ
می شد عذاب یعنی قتال و سرخ شدن قتال سختی و تندی اوست چنانکه کسی در وقت غضب می شود و قایم می کردیم
و پناه می جستیم بانحضرت و ان الشجاع منا الذی یکادی به و بدستی دلیر و مردانه از ما کسی بود که مقابل می آید و با وی و در جایی
که وی می بود و بجای می بود یعنی الهی یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و معجزة آنجا نزول و استنصار بود و گرفتن سنگ زبانه و انداختن
آن بجانب کفار و نه بریت خوردن ایشان بدان در حدیث اول مذکور است و ذکر حدیث ثانی برای تمیز قصه خدین است و بعضی گفته اند
که اتفاقا آنجوان بانحضرت و پناه جستن ایشان بوی در انثال این موطن معجزة است و مؤثریت بیرون از جریان عادت + ۲۲ +
و عمر بن سلمه بن الاکوع قال غزونا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فینا فلی صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت سلمه
بن الاکوع غزا کردیم با همراه آنحضرت غزوه چنین پس شجند و پشت دادند بعضی از اصحاب آنحضرت فلما نشوا ان یتخرج غنیمت و خیمه
معمیه شده رسول الله پس بجای که نزدیک آمدند و قصد خیانت کردند کافران بانحضرت نزل علی نبویه فرود آمد آنحضرت از استر
ثم قبض قبضه من تراب من الارض استر گرفت آنحضرت شتی از خاک زمین که سنگ زبانه هم در وی بود و هم استقبال به
و جو بهم استر مقابل کرد آنحضرت بان خاک رویهای کافران را یعنی مقابل رویهای ایشان خاک انداخت فقال
پس گفت آنحضرت این کار تیار است الوجوه شست شد یا زشت باد رویهای ایشان یا ذراتهای ایشان فمالق الله
منهم بانا الامامینینه ترابا تکبیرا بقیه پس چید آنکه خدا می تعالی از ایشان تیج آدمی را یعنی تیج آدمی نبود مگر آنکه بگوید و دو
خیمه او را بخاک بان قبضه خاک که انداخت بجانب رویهای ایشان فلو ان الله برکس بر شستند کافران در عالمی که
نیت و بنده اند و نه هم الله شست و او ایشان را خدا می تعالی و نصرت داد و سلمه ما را از او هم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
الله و سلم غنیمت من بین الیمین و الشمال که در آنحضرت غنیمت های ایشان را از میان سلمان غنیمت مالی که از جنگ کافران بدست آید

رواه مسلم ۲۳۰۰ و صحیح بخاری بیرونه قال محمد بن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فينا كفت ابو برة عاصم بن ميمون بابا ان حضرت
غزوۂ حنین را اور مواسب له بنید این مقصد را در غزوۂ خیبر ذکر کرده و در صحیح البخاری نیز چنین است فقال رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم لرجل من معي يدعي الاسلام ليس كفت ان حضرت مردی را از حمله کسانیکه همراه او بودند دعوی می کرد آن مرد
اسلام را او هیچ نشان کفر و نفاق ظاهر نمود و بروی من اهل النار فرمود این مرد و در زخمی است فلما حضر القتال قاتل الرجل
من شهد القتال کس هنگامی که حاضر جنگ مقاتلت کرد این مرد با کافران قتالی که از سخت ترین قتالها بود و کثرت به
الجرار و بسیار شد تا فرج و جراحات کثیره کجی جراح کثیر جماعت فجار جل فقال پس آن مردی ایضا پس گفت یا
رسول الله اريت الذی تحت ان من اهل النار قد قاتل فی سبیل الله من شهد القتال خبر ده مرا از حقیقت حال آن مردی
که خبر می دهی تو که وی از اهل آتش است تحقیق قتال کرد و راه خداخت ترین قتال کثرت به الجراح پس بسیار شد پس
جراحات فقال اما ان من اهل النار ليس كفت ان حضرت و ناگاه پاشش کرد وی از اهل نار است فکا بعض الناس یرتاب
پس نزدیک بودند بعضی مردم که شک کنند و صدق خبر آن حضرت که با وجود این جد و جهد وی در قتال چون می فرماید که و سے
از اهل نار است همیشه مایل فلک از وجه الرجل الم الجراح پس آنمائی آنک وی بران حال بود ناگاه یافت آن مرد و در
جراحات را فاجبوی بیده الی کمانه پس مائل گردانید دست خود را بسوی تیردان خود و فتنع سما کس مید تیری را
و در اکثر روایات بخاری هم با حفظ جمع یعنی بر کشید تیر را و فاجبوی بر پیش سپینه خود را بان تیر در حدیث دیگر صحیح البخاری
آمده که آن مرد و ناگاه تیر خود را بر زمین و نهاد سپینه خود را بر تیری خمیه و زور کرد و بران تافته شد و این منافات ندارد و خبر به تیر
شاید که می رود کرده باشد او آن تیر کرد چون تمام شد قتل خمیه کرد و الله اعلم فاشتهر حال من السلیم الی رسول الله یتشاب
فیتند و دویدند مردان از مسلمانان بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقالوا ایس یقتل یا رسول الله صدق الله
حدیثیک رست گردانید خدا می توانی سخن ترا که گفته بودی آنرا و از اهل نار است قد اختر فلان و قتل نفسه تحقیق برید خود را
فلان یعنی آن مرد کشت خود را فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله اکبر الله الی عبد الله و رسول
گو ای می دهم که من بنده خدا ام و فرستاده وی گاهی که معجزه ظاهر می شد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گواهی میداد
بر سالت خود از حجت تازگی یقینی که پیدا می شد در آن وقت عیاناً برای تنبیه و تلقین مردم بدان و فرمود آن حضرت یا بلال
قم فاذن لای غل الخبثه الامم من اسی بلال بن ریحیریس اعلام کن مردم را با اینکه در غنی آید نیستند اگر مسلمانان و ان الله لا یوید
بذلک الدین بالرجل المهاجر و برستی خدا می توانی قومی نمی گرداند این چنین را بر و فاجبر و جهاد و قتالی و می نورانی فرستاده
و تناسل کردن رواه البخاری این حدیث دلالت دارد بر آنکه قاتل نفس در دوزخ است و بسیار است که
اگر مومن است و قصد بق ایمانی دارد و مخلص در نار نخواهد بود و همچنین است حکم قاتل خود را و الله اعلم فیتند
قاتل مومن است و در آن مجید حکم بخود و نمی داند کرده و علماء و ان ما یلاست حدیث و کتب معتبره

گفته اند که اگر چه مؤمن است اما این قسم مؤمن منحل است و در ناریس ایشان خلل و نار مخصوص بکافری و دارند اما این قول شایسته است
 مخالف اجماع اهل نهیب سنت و جماعت و در خصوص این مرد که گفته اند و در حدیث گذشت می گویند که وی منافق بود چنانکه
 خطیب بغدادی گفته است یعنی در واقع منافق بود اگر چه ظاهر نبود و اتفاق وی و الله اعلم + ۲۲ و سخن عائشه رضی الله
 عنها قالت سحر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتی انی خیل الیه انی فعل الشی و ما فعله روایت کرده شده است از عائشه که گفت
 سحر کرده شد آنحضرت تا آنکه برآیند و خیال انداخته می شد او را که وی کرده است چیزی را و حال آنکه نکرده است آنرا و در حدیث
 دیگر آمده است که در خیال انداخته می شد که بیاید اهل خود را و جماع کند و منی آمد ایشان را یعنی ظاهر می شد او را از نشاط و فرح
 که وی قادر است بر آمدن زن را و چون نزدیک می شد با ایشان قدرت نمی یافت بر آن بد آنکه قومی از طایفه اسبتماء نموده
 عرض سحر و نهال آن از عوارض امراض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در آن سخن انکار و طعن در آن یافته و توهم کرده اند
 که برین تقدیر تمام دشمنان و افعال و افعال وی مانند شک و لهتاس را یافته که شاید ازین قبیل باشد و این توهم زائل و
 باطل است بعد از وجود دلایل قطعی بر صدق وی و ثبوت نبوت وی صلی الله علیه و آله و سلم و سحر مرضی است از امراض و عارض
 است امحال که جائزست طریای آن بر انبیاء صلوات الله و سلامه علیه جمیع همین چنانکه سائر انواع مرض و اگر فرض کرده شود چیزی
 از اختلال در افعال عجلت مرض موجب نمی گردد آن کمال اختلال را در سائر افعالی که خلقت نیست در آن مرض را بعد از فصلی
 صحت و زوال مرض چنانکه در سائر ناس انبیاء علیهم الصلوٰه و السلام جائزست بر ایشان طریای عوارض شیری از آفات توهم است
 و آلام و تمام آنچه جائزست بر سائر شری که نشسته است بر بعد اجسام و طوایر ایشان بر بدشیریت و جلیت و اما ارواح
 و بواسطه ایشان معصوم است از آن متعلق بلاء اعلی و گیرنده است علم و وحی را از ایشان اجساد هم ارضیه و ارواح هم سماویه که گویند
 این منی دارد و گاهی نگاه میدارد ایشان را از آفات شیری و احکام جلیت بطریق اعجاز و خرق عادت از برای اظهار شرف
 کمال و امتیاز ایشان از سائر بشر و قتی که تقاضا کند از حکمت چنانکه از تاثیر بر پیرویه و نهال آن نگاه داشت و نزد حضرت
 که تمام بقا از هم پیروی کمتر از سحر این اعظم نیست و حکمت در تاثیر سحر و چشم شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم اظهار تقاضا
 تاثیر سحر و جریان سنت الهی بر ثبوت آن که سحر حق و اظهار نبوت و اثبات آن بود چه سحر در سحر تاثیر نمی کند و کافران آنحضرت را
 سحر می گفتند پس حق تعالی تاثیر سحر در وی ظاهر گردانید که وی سحر نیست و این خیل فعل و عدم قدرت بر جماع که در حدیث
 مذکور شد و طریای مختلف بصر که بعضی روایات آمده مخرج در تبلیغ شریعت و قیام در صدق و منی نیست از جهت قیام
 و دلیل بر عصمت و زهبت و منی در ابلاغ شریعت و آن در بعضی امور دنیاوی است که آنحضرت برای آن نبوت نشده
 و فضیلت داده نشده و در هیچ حدیثی و خبری نیامده که صادر شده از وی صلی الله علیه و آله و سلم قولی یا فعلی بر خلاف
 آنچه اخبار کرده و ابلاغ نموده و مخالف آنچه نفس الامر است گفته و کرده و آنچه مذکور است خواطر و خیالات است و این
 تخیلات را صادق نمی خوانند و اثبات نمی نمود و اعتقاد است وی بر پنج صدق و صدا و اقوال وی بر طریق صحت

وعدم فساد و بود و اگر ضعیف بصری هم ظاهر می شد محل عمل و تمیز نبود و فافهم و باشد التوفیق و قضیه سحر بعد از رجوع از علییه بود و
 ذی الخیر بنی ساد و سه ویت بقا و گفته اند که چهل روز بود و در روایتی شش ماه و بقولی تمام سال غالباً قوت و غلبه می چهل روز بود
 و وجود بعضی آثار تا شش ماه و بقا بعضی و بقایای او تا سال و الله اعلم و طریق علم بدان که حاصل شد نیست که گفت عائشه
 از اکان ذات یوم عندی تا وقتیکه بود آنحضرت روزی نزد من و الله و دعا دعا کرد و آنحضرت خدا را و دعا کرد و آنرا یعنی
 دعائی کرد و بعد دعائی کرکر کرد و بران ستم بود و در نیجا دلیل است بر استحباب سننیت دعا و حصول مکروه و نزول بلا و گفته اند
 که از خواص همان وقت دعائی گنناوند که وقت اجابت شد و دیگر آنرا می گنناوند که دعائی کرده باشند تا در وقت خود
 مستجاب می گرد و ثم قال پس گفت آنحضرت اشعرت یا عائشه امی میدانی و تحیر دارم اے عائشه ان الله قد افطن
 فیما استفتیت که خدا می تعالی جواب داد مرد چیرمی که درخواست بودم از وی جواب آن جلالی رحمان مجلس احدیما
 عندی اسی و الآخر عندی اسی اندم مرد و شست یکی از آن مرد و در دین شست و دیگری نزد پامیهای من ثم قال احدیما
 لصاحبی پس گفت یکی از آن دوم مرد و صاحب خود را با وجع الرجل است بسبب درو مندی در بخاری این مرد قال
 مطبوع گفت صاحب وی این مرد سحر کرده شده است طب معنی سحر می آید و یکی از معانی طب سحر است قال گفت آن یکی
 و من طبه و که سحر کرده است اورا قال البید بن الحاصم لیهودی گفت آن دیگر سحر کرده است اورا البید بن الحاصم یهودی
 و گفته اند که دختران وی کرده بودند با مردی و شرکت وی قال فبما ذکره است قال فی منشط و مشاطه
 گفت سحر کرده است و منشط بضم میم و سکون شین و بضم آن و لغات دیگر نیز دار و نشانه و مشاطه بضم میمها که از نشانه نیست
 وجه طلعه ذکر و در غلاف شکوفه نرنگ بضم جیم و تشدید فا غلاف شکوفه و طلعه بفتح ط و سکون لام شکوفه و آن بر اسی زو
 ماده هر دو می باشد و اینجا شکوفه زبده و ظاهر آن خاصیت دیگر دارد و وجب بمقتضای روایت است و معنی جب و حیث هر دو
 یکی است قال فاین هو گفت پس کجا نهاده اند از اقال فی بیرون آن گفت در چاه و روان بفتح ذال معجم و سکون را نام
 چاهی است و در بعضی روایات اروان بفتح حیر و بیرون و صحیح و مشهور است و اول صحیح و اشهر است فذمیب ابینی صلی الله علیه
 و آله و سلم فی اناس من اصحابه الی البیر پس رفت آنحضرت در میان چند مرد از اصحاب خود و بوسی این چاه فقال بئذ
 البیر التي اربتها پس گفت آنحضرت این چاهی است که نموده شد مرا و کان ماؤها نقاعة الحناء و گویا که آب آن چاه آبی
 است که تر کرده شده است در وی حنا کبر جا و تشدید نون گویا بی خوشبوی مشهور است و کان نخلها رؤس الشیاطین و گویا
 سلمی خرمای او سرهای دیوان است فاستخرجهم بیرون آورد آنحضرت آن سحر را که در آن چاه نهاده بود و توراتی گفته که گاه
 فهم بان می رود که مراد قبول وی و نخلها کما نهار رؤس الشیاطین درختانند که گردان چاه بودند که انهار اتشییه رؤس الشیاطین او
 باشند و رقیع منظر و لیکن مراد شکوفه های نخل است که در چاه دفن کرده بودند و رؤس الشیاطین - النج مناظر سید ازند
 گفته اند که مراد الشیاطین مارهای خبیث اند که انهار اتشییه الشیاطین کرده اند متفق علیه و در روایتی از ابن عباس آمده است

اطاعت امام است و در بخاری و مسلم و ابن ماجہ آمده است کہ بیرون می آیند از دین چنانچہ بیرون می آیند تیر از شکار نگاه
می کنند تیر انداز و پیکان پس نمی بیند چیزی و نظری کند و چوب تیر پس نمی بیند چیزی و نظری کند و در پس نمی بیند چیزی
و شک می کند در فوق بضم فا و قاف سو فار آیا پسیده است بوی چیزی از خون بعضی از علما گفته اند کہ این اشارت
است از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بوقت در کفیر خوارج بشبہ ایمان و از امام مالک از کفیر اہل اہو او رسیدند
کہ آیا کافران ایشان گفت از کفر گریختہ اند ایشان و مثل این از امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ در شان خوارج
خیر نقل کرده اند و اللہ اعلم آئیم رجل اسود علامت اصحاب این مرد کہ ذوے الخویرہ است مردی
است کہ بیرون خواهد آمد از ایشان سیاه رنگ کہ احدی عضدیه مثل تمدی المرأة کی از دو بازوی وی مانند پستان
زن است او مثل کبوضہ یا مانند پارہ گوشت تدور و رنجه تا دوال مہل و سکون را اصل تدر و در بر وزن تدر حرج یعنی حرکت
می کند و می آید و می رود آن تاروی او و او را ازین جهت ذوالشدیہ گویند بضم مثلاً و فتح دال و شدید تختانیہ و وی پس
خوارج خواهد بود و بخیر چون علی خیر فرقه من الناس و بیرون می آیند این مرد و ہر کہ باوست بطنی بر بہترین کہ و ہے
از مردم و اطاعت نمی کنند ایشان را و مرد و بخیر فرقه انجاء علی و اصحاب اوست رضی اللہ عنہ قال ابو سعید اشعمہ اسنے
سمعت هذا الحديث من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت ابو سعید خدری گواہی می دہم کہ من شنیدہ ام این حدیث
از آنحضرت و اشعمہ ان علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ قال لعمری و انما معہ و گواہی می دہم کہ امیر المؤمنین علی قبال کرد این
طائفہ خوارج را کہ آنحضرت وصف کرد ایشان را و من با علی کبودہ ام فامر بذلك المہل فائس و چون فتح کرد گشت
ایشان را علی رضی اللہ عنہ امر کرد بطلب کردن خوبین این مرد میان شنگان پس طلب کرده شد فالی بپس آورده شد
اور از علی رضی اللہ عنہ حتی نظرت الیہما انک نظر کردم من بسوی او و یافتم اورا علی انت الہی بروصف پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ وصف کرده بود آنحضرت اورا و فی روایہ و در روایتی بجای اماہ ذوالخویرہ کہ در دال
حدیث واقع شدہ است این چنین واقع شدہ کہ اقبل رجل آمد مردی غائر عینین فرو فرستہ چشمان در سر اصل غور فرو
رفتہ ابست در زمین باقی الجبۃ بلند و بالا برآمده پیشانی و نانی بالفت و متعضو معنی ورم اوست کث اللحمہ مردحم
و کثیف ریش شرف الوجتین بلند خسارہ اشرف بلند می و وجنہ بر سر حرکت و او خسارہ مخلوق الرأس تراشیدہ
سوی سر پس این صفات ذوالخویرہ است کہ در زمان آنحضرت بود و ذوالشدیہ کہ بر امیر المؤمنین علی خروج کرد از قوم او
و نوہم اتحاد و در خطاست فقال پس گفت این مرد بان بیکلی یا محمد اتق اللہ ای محمد یہنیر کنی اطاعت کن خدا و عدل کن فقال
پس گفت آنحضرت فمن طیع اللہ اذ اخصیۃ پس است کہ فرمان برداری خواهد کرد و خدا را تو تکلیف من میفرمائی کہ نمی من از عہد طیع نزد تو ہنیر
ترم خدا را من امر باطاعت چہ میکنی فی انہی اللہ علی اہل الارض پس میں نگردد اندر خدا تہالی ہر تہا تمہینان و غیرستہ مرا بر خلق تا عدل
کنم میان ایشان و لا تا منولے و این میگردانید تمام را و تمام می کنید برین مثال رجل قتلہ پس درخواست از آنحضرت مردی

انصحا کشتن وی را که این حرف گفت چنانکه در روایت سابق گذشت که گفت عمر که اذن ده مرا که بزم گردن او را کنم
 باز داشت آنحضرت آن صحابی را از کشتن وی فلماولی پس چون پشت داد و آخر فقال ان من ضلعتی هذا قوما گفت آنحضرت
 از اصل این مردگر و بی پیدا خواهد شد یقرون القرآن ایجاوز حناجرهم یقرون من الاسلام مروق لیسهم من الریة ضلعتی کبیر
 ووضا وجمعه وبدویمه بمعنی اصل مراد از اصل این در نسب ونداسبست نه که متولد از وی زیرا که خوارج از نسل و اولاد
 ذوالنحویر نبودند فقتلون اهل الاسلام ویدعون اهل الاوثان پس می شنید این قوم خوارج مسلمانان را و می گذارند
 ترک می وندبت پرستان را و جنگ آنها نمی کنند که استم لیس او کتم لایتم قتل عادی فرمود آنحضرت و الله اگر رضا
 درایم من ایشان را و در زمان من باشند برآیند می کشم ایشان را همچو کشتن عادی و بکشتن عادی بکشتن ایشانست
 بالکلیه و تعبیر قتل برای مشکله است و الا عاوشه نشده اند بلکه بصره فتر بکاک شده متفق علیه ۲۴ و عثمان ابی هریره
 قال کنت ادعوا الی الاسلام و بی مشر که گفت ابوهریره رضی الله عنه بودم من می خواندم من مادر خود را باسلام و و
 بروین مشرکان بود فدعوتها یوایس دعوت کردم من مادر خود را روزی فاسمعتنی فی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 اگر پس شنوا شنید مادر من مرا اینی گفت و من شنیدم از وی دشان و امر آنحضرت چیزی که ناخوش دارم گفتن و
 آنرا باز کردن من کنون آنرا و بی پشت که مرا و کرم است در و ل باقطع نظر از ذکر قایت رسول الله پس آدم
 نزدیک خبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و انما ابی و حال آنکه من گری می کنم بر حال مادر قتل پس گفتسم یا رسول الله ادع الله ان
 سیدی ام ابی هریره و کان خدا را و در خواه از و س که راه است نماید ما دانی هریره را فقال اللهم اهد ام ابی هریره
 پس گفت آنحضرت خداوند اهدایت کن مادر ابی هریره را فخرت سبقت بر عوده الجنبه صلی الله علیه و آله و سلم پس بیرون
 آدم من از پیش آنحضرت خوشحال بدعا می آنحضرت که گزیده است مادر من فلما صرت الی الباب پس هنگامی که گشتم و آدم
 برو خانه فاذا هو مجاف پس ناگاه دیدم که در بسته و برهم زده است سمعت امی خشف قدمی پس شنیدم مادر من آواز یا ایها
 مرا خشف بنما و شین محبتین فحالت مکاتک پس گفت مادر بجای خود باش و ندر یا ابا هریره و از تقریح باسم ابی هریره و نه
 وی اثننا بحال وی و ضا بقبول قول وی مفهوم می گردد و می گوید ابوهریره که سمعت شخصیة الما و شنیدم جنبانیدن آب را
 که مادر من غسل می کرد و شخصیة بدو و وضو و همه محبت جنبانیدن آب و سوتی فاعتسلت لبست درهما پس غسل کرد مادر من و
 پوشید پیراهن خود را و عجلت عن خمارها و شتابی کرد از سرپوشش خود یعنی از بس شتابی خمار را نتوانست پوشید و خمار کبیر
 نثار مجر معر زنان ففتحت الباب پس مادر در را فراموشت یا ابا هریره استم ان لا اله الا الله و استمدان محمد عبده و رسول
 فحبت الی رسول الله ابوهریره می گوید پس گشتم و آدم من بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و انما ابی من الفرج و حال آنکه
 من گری می کنم از شادی گریه را اقسام است گاهی از غم می آید و گاهی از خوشی از خوشی بلعان گفته اند گریه شادی است
 که غم بصورت گریه شده اند و من بدر میرود محمد الله پس تناکس آنحضرت خدا را و شکر کرد بر اسلام مادر من و

قال خبر او گفت آنحضرت نیک بینی کلامی گفت متضمن نیک از دعا و بشارت معجزه اینجا ظهور اثر دعای آنحضرت در شان
 مادر ابی هریره فی الحال با وجود آن ابا و امتناع و شدت که وی داشت پس این از تصرف آنحضرت بود در و
 و گردانیدن روی دل او را از کفر به اسلام باذن الله در راه مسلم + ۲۷ + و عتبه قال انکم تقولون اکثر ابو هریره
 عن انبی صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابو هریره بدستی شامی گویند که بسیار کرد ابو هریره روایات احادیث
 از آنحضرت و الله الموعود و لقامی خدا محمل وعده است مرا روز قیامت یعنی اگر من کم و بیش کرده باشم و
 خیانتی و زریده خدای تعالی روز قیامت خیرای من خواهد و او آنحضرت فرموده است من کذب علی محمد ا
 الحدیث بعد از آن سبب اکثر خود را بیان می کنند و می گویند و ان اخوتی من المهاجرین کان شیخنا الصفاق
 بالاسواق و بدستی برادران من که مهاجران بودند بازمی داشت ایشان را از ملازمت شریف آنحضرت دست بردست
 زدن بیازار ملاکنایت ست از بیع و شتر که در ان باع و شتری دست بردست و دیگر میزند از جهت بودن ایشان اصحاب
 تجارت و ان اخوتی من الانصار کان شیخنا عیسی بن ابی اسحاق و بدستی برادران من که انصارند بازمی داشت ایشان را کار
 مالهای ایشان مرا و باحوال زو اهل مدینه باغما و زراعت مافقی است چنانکه زو اهل مدینه شتران گویند ان و انصار را باب
 بسا تین وزیراعت بودند و گفت امر اسکینا الزم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودم من مردنی سکین که پیوسته میبودم
 و ملازمت می کردم آنحضرت را علی ملا ابی بنی بر کردن شکر خود یعنی فقیری بودم هر چه میسید همان قدر که شکر برگرد و وسع جود
 کند قناعت می نمودم تجارتی و زراعتی نداشتم تا بان شغول شوم و از دربار شریف و در انتم و در ملازمت شریف میبودم
 و احوال و اقوال آنحضرت را می دیدم و می شنیدم و قال ابی صلی الله علیه و آله و سلم یوما و گفت آنحضرت روزی لیل سبط
 احد منکم توجع فی قضی مقالته بنده هرگز فراخ نکند و نکشاید یکی از شما جامه خود را تا آنکه تمام کنم سخن خود را که این است اشارت
 است بدانم آنی که کرد آنحضرت برای است خود و حفظ و نگاه داشتن و آنچه شنیدند از آنحضرت از احادیث ثم جمیعہ الی صدره
 پیر کرد و از جامه خود را بسوی سینه خود میسوزید من مقالته شیا ابد این فراموش کند هیچ چیز را از احادیث من که یاد گرفته
 است همیشه یعنی دعای می کنم هر که جامه خود را بکشد و بکشد آن دعا را در ان جامه سینه خود و نعم کند هر چه از احادیث من
 یاد گرفته است بر گزارد و یادوی زود و سبط غرقه لیس طوب غیر ما پس سبط کردم گلیم را که نبود بر بدن من خبر آن گلیم و غره
 بفتح فون و کسر میم گلیم شین که در وی سیاهی و سپیدی باشد حتی قضی ابی صلی الله علیه و آله و سلم مقالته تا آنکه تمام کرد آنحضرت
 مقاله خود را یعنی دعائی را که خواندم جمیعها الی صدری پیر جمع کردم آن بسوی سینه خود و فوالذی بعثت بالحق ما نسیت
 من مقالته ذلک الی یومی هذا پس سوگند میخدا می که فرستاده است او را بر این فراموش نکردم از سخنان آنحضرت
 که شنیده بودم تا امروز متفق علیه + ۲۸ + و عن جبرین بن عبد الله قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا
 ترجمانی من ذمی الخصة گفت جبرین بن عبد الله بکی که در غرت و شرف و حسن صورت و سیرت و نصیحت و خلق یکا نه بود

گفت مرا حضرت آیا اسانیش نمی و خلاص نمی گردانی تو مرا از دمی خلاصه نمی شکنی اورا و اما خلاصه بفتح خاء مخممه و لام
و بضم هر دو فیر اند و صا و همای نام تجا نه بود که اورا حبه الیمامه می گفتند از قبیلہ شمر در وی تپی بود نام او خلاصه یا خلاصه نام درخت
است که بدخت می پیچید و در آنجا می روید قلت بلی گفتیم بلی رحمت می دهم و خلاص می گردانم ترا از آن و می شکنم ترا
و گشت لا ایت علی الخ و بودم من که ثابت و برجای خود می ماندم بر اسب و سوار می دمی افتادم از وی فکرت و ملک لبنی پس
تو کردم از آن که من ثابت نمی توانم بود بر اسب پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ضرب زده علی صدر می پس نزد آنحضرت دست
سپارک خود را بپسند من برای نفیعت و نفعیت فوجت اثریده علی صدر می پس یافتم نشان دست شریف آنحضرت را در سینه خود
و قال اللهم تمیته و گفت آنحضرت و دعا کرد مرا خداوند انا بت دار اورا و حکم و بر جا دار بر اسب بلکه در همه کار ما و حالها و احوالها و کما
و کرد آن اورا راه است نمانده و راه است یافته شده قال فما وقعت عن فرسی بعد گفت جبریس نیتادم من از اسب خود
بعد از آن ازینجا معلوم می شود که بر که را آنجناب قوت و دلیری بخشیدی بر گزشت و ناتوان نشدی اللهم از قتلہ تو مراد دل و
و دلیری بیج رو به خویش خوان و شیر می بین و من کین رسول اللہ نصرته ان لعلہ الاسد فی افعالها تاجم و ابن ضعیف در وقتی که
باقامت مکه معظمه مشرف بودم چون در خدمت حاجی نظر بخشی که از مردان راه و پهلوانان طریقت بوده می رسیدم دست بر
نیشست این فقیر می زدند و می فرمودند اللهم تمیته اللهم تمیته امید واری تمام است که بطریق حق و دین ثابت و راسخ باشد انشاء اللہ
تعالی فانطلق فی نایه و خمین فارسا حسن پس روان شد جبر بر بجانب دمی خلاصه و گشتن آن در صدد و پنجاه سوار از
حسن و نجای و بین بختین بر وزن احمد نام فبا مل است از قریش نام کرده شد ندید آن انجبت شدت و صلابت در شجاعت
و حماسه یعنی شجاعت است فخرها بالنار و کسر بایس سوخت جبر دمی خلاصه را با تاش شکست از متفق علیہ + ۲۴ + و محسن
انست سال آن رجا لکان کتب لبنی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم روایت است از انس که مردی بود می نوشت برای آنحضرت و حے
یا خیر ان فارقه عن الاسلام و نمی بالمشه کبر پس مرد شد و باز گشت از مسلمانان و باز پیوست بمشترکان و این مرد نصرانے
بود که مسلمان شده و باز مرد گشته بمصر نیت باز رفت فقال لبنی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ان الارض لا تقبل بدستی زمین
سخت پیچید و دور او و درون خود نمی گذارد فاجترنے ابو طلحہ انه اتی الارض التی مات فیها انس می گوید پس خبر داد مرا
ابو طلحہ انصاری که از شاه میر صحابه و زوج ام انس است که وی آمد زمینی را که مردان مرد و دفن کرده شده بود در و
فوجدہ و منہ و ابی نیت ابو طلحہ اورا بیرون انداخته شده و از قبر بدر افتاده فقال ہشام بن ابراہیم گفت و پرسید ابو طلحہ
چسبت حال این مرده که بیرون افتاده است فقال و افتاده مرا را ظم تقبل الارض پس گفتند که اگر کردیم اورا چند بار پس
قبول نکرد اورا زمین و بر بایک دفن می کنیم بیرون می افتد متفق علیہ + ۲۰۴ + و محسن ابی ایوب قال خرج لبنی صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم و قد وجبت الشمس روایت است از ابی ایوب انصاری که از کبار اصحاب است و آنحضرت در انبدا
ہجرت بمنزل وی نزول کرده بود و گفت بیرون آمد آنحضرت و حال آنکه فرو افتاده بود آفتاب لبنی غروب کرده نفع صلا

پس شنید آنحضرت آوازی را فقال یهود و نصاری فی قبورهم یسکتون گفت آنحضرت این آواز بسبب ائمت که یهود و عذاب کرده می شوند و رقبای ایشان و این آواز یا عذاب یهود است که از عذاب فریاد می کردند یا آواز او را واقع شدن عذاب یا آواز فرشتگان که عذاب می کنند و اول ظاهر ترست و نزدیگرانی چیزی است که دلالت دارد بر آن متفق علیه + ۳۱ + و عن جابر قال قدم الی نبی صلی الله علیه و آله و سلم من مفر و است است از جابر رضی الله عنه گفت باز آمد آنحضرت از سفری فلما کان قرب المدینة یسبهاکامی که بود آنحضرت در نزدیکی مدینه حاجت رنج برنگیخت و رجاست با وی سخت فکاد ان تدفن الرکب پس نزدیک بود که در کور کند سوار یعنی میمیرد و پوشیده گرداند از نظر و بالا کند فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت پیغمبر انبت هذه الریح لموت منافق برنگیخته شده است این باد و اجابت مردن منافق مقدم المدینة فاذا عظیم الی المنان فقیل قاتل من سبب آنحضرت مدینه پس ناگاه کلان تری از منافقان مرده است و بسبب بیجان ریح بوی منافق وجود داشت و کدورت و پریشانی مردن اشرار که در حال مردن و زندگانی محمل گفت و محنت اندر واه سلم + ۳۲ + و عن ابی حمزه الخدری قال خرجنا مع ابی نبی صلی الله علیه و آله و سلم برون ادمیم با آنحضرت از مدینه تا مدینه تا قدامنا عثمان تا آنکه رسیدیم به عثمان بن عفیم بن و سکون بین خطبتین و بنما و غمی است بر دو مصلحت از یک عظمه فاقام به لیلیالی پس اقامت کرد آنحضرت بعد از آن چند شب فقال الناس ما نحن هنا فی شئ ابی نبی گفتند مردم چشم ما اینجا در هیچ کاری و جنگلی و آن عیب الی لنا فخلعت و بدست اهل و عیال مانع و واپس ماندگانند و ملوک و بقیع خلع یافت و اطلاق کرده می شود و بر ما ضرر و غائب و در زمانه گفته خالف می گویند وقتی که بسا فرست عتاب شوند مردان و اقامت کنند بر ما مانع الی من عظیم این چشم بر عیال که دشمن بر ایشان تجاوز و غارت کند فبلغ ذلک ابی نبی پس رسید این سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال و الذی نفسی بیده ما فی المدینة شیب و لا نقب الا علیه مکان یجربنا انما یسکت آنحضرت و سوگند خورد که نیست در مدینه را بهی و نه سوراخی مگر گشاده و گدشته شده اند بر هر یک و فرشته که پاسانی و نگهبانی می کنند مدینه را شیب بکشتین راه میان که و نقب بفتح نون و سکون قاف نیز بهیستی راه در کوه است ولیکن اینجا را در راه میان دوسواری است که کوچه نامی شهر است چنانکه در حدیث آمده که بر انقاب مدینه ملائکه آمدند و منی آمد از اطاعون و دجال ختنه تقدوا الیه ما تا آنکه قدم آرید شما بسوی مدینه و رسید اینجا هم قال ار تجلو ابی نبی گفت آنحضرت کوی کنید فارجلنا پس کوی کردیم ما و اقبلنا الی المدینة و روی آوردیم بسوی مدینه فالدی کلقت بسپس سوگند بان کسی که سوگند خورده می شود کوی و سرور است بانکه سوگند بوی خور ندیده بوی و آن حق جل و علاست ما و ضمنا حالنا صین و دخلنا المدینة نهائیم ما رختما می خورد این گامی که در ادمیم مدینه را حتی اغار علینا تا آنکه غارت زدند بر ما بنوعبد الله بن عطفان بنین معبر و عا و عمله مفتوحین نام قبیل است و ما بهیچم قبل ذلک شئی و بر بنی نگیخت ایشان را پیش از آن هیچ چیزی پس صادق آمد خبر آنحضرت که خبر داده بود که نگاه می دارند مدینه را پس انما فرشتگان ما وقتیکه قدم آرید از راه سلم + ۳۳ + و عن انس قال

اصحاب الناس منته علی محمد رسول الله علیه وآله وسلم گفت انس سید مردم را خطی در زمان آنحضرت سینه پسته
سال است غالب آمده بر سال قطیفینا البنی پس در اثنای آنکه میخیزد اصلی الله علیه وآله وسلم بحضرت فی یوم الجمعة
می خواند در روز جمعه قام اعرابی سیاده بادیشینی فقال یس گفت یا رسول الله ملک المال و جاع الغیال ملک شد مال
از باغ و بوستان و زراعت و دواب از نمایت آب و گیاه شد نیال از تنگی معاش فادع الله لناس و عاکن خدا را
برای باز فرغید پس بر داشت آنحضرت سید دوست مبارک خود را و ما نری فی السمار فزعه و حال آنکه منی بنهم مادر آسمان
پاره ابر قرع بفتح قاف و زای بار بای ابر تنک فزعه بتاکی نو، لندی نفسی بیده ما و ضمما حتی تار الحجاب اقبال الجبال
پس بنجد اسوگند نهاد آنحضرت دست را تا آنکه جربت ابر یا مانند کوهها و جمیع الاصول ما و ضمما ننهاد و سید دوست را و این طبع
نرسد ثم علم نزل عن متبره حتی ریت ابر تها و عن لحنیه یسفر و دنیا در خبر خود که بروی استاده بود تا دیدیم بار از آنکه کثرت
و فرودمی نهاد از طبع شریف وی یعنی متصل فرود آمدن از منبر و بیرون آمدن از مسجد باران شروع شد و اصل مدور از
بالا بیا بیان فرود آمدن منته بود و مطر یا یومنا و ملک پس باران داده شدیم با آنروز که دعا کرد و آنحضرت و من آنقدر فرود
آن روز و من بعد الله و پس فراداشی طبعه الاخری تا جمعه دیگر و قام و ملک الاعرابی او غیره فقال و در سیاده روز جمعه دیگر
آن اعرابی یا مری دیگر خدی پس گفت یا رسول الله مندم السماء و خرق المال ویران شد خانه و آب از سر گذشت
مالها و افادع الله لناس و عاکن خدا را یعنی که بایتم باران فرغید پس بر داشت آنحضرت سید دوست خود را
فقال یس گفت آنحضرت اللهم جو الینا و لا یطینا خداوند ابر باران گرداگرد ما در فراغ و مناسبت و مبارک ان بر ما و هو الیه
لام ست نه کسر آن و حول و حول و الیک معنی است و تشبیه بقصد معنی تعدیه و کما است فمایشیر الی ناحیه من اسحاب الانجبت
پس شارت نمی کرد و آنحضرت هیچ سودی از ابرگر آنکه کشاده می گشت و در روایتی من السحاب بجای من اسحاب و صارت آنکه
مثل الجویه و گشت بالای مدینه مانند گوی یعنی در همه اطراف و فاق مدینه ابر بود و باران می بارید الا بر مدینه که ابر بود و جوی
بفتح جیم سکون و ابر بود و جوی که گوی کرد و فراغ و در خانه و کس گفته که جوی سپید جوی بخره و در روایتی بجای مثل الجویه کما الا کلیر
آمده و گشت مدینه سینه فوق مدینه مانند تاج تشبیه کرد و فرج بحجاب را به ان وصال الوادی قناته شهر او سعلان
کرد و روان رفت رود مانند کازیر تا یکماه و نساء باین وجه منسوب است و بر فتح نیز روایت کرده اند همان و او
و قناته نام وادی است در جانب جبل یعنی روان شد آن وادی که نام آن قناته است تا یک ماه و این موافق است
با آنچه در روایت بخاری آمده و سال الوادی وادی قناته و قناته برین روایت مفتوح است بغیر تنون و لم یحیی احد من ناحیه الله
بالجود و نایب هیچ کی از هیچ سودی که آنکه خبر از باران نیکو بسیار و جوی بفتح جیم و سکون و او باران ان شیر یا بارانی که فوق
باران نیست و منی را آنکه قال گفت آنحضرت اللهم جو الینا و لا یطینا اللهم علی الکلم خداوند ابر باران بر پشتها و اکام مدینه و جوی
آنکه بفتی است بجای بلند سخت که هنوز سنگ نشده است و اطراب و مبارک ان بر کوه با طراب کسطنطینی و جوی حجاب بر درین کوه

کوه فراخ یا کوه خرد و بطون الاودیة و بیاران در ورون نامی وادی نام و سبب است الشجر و در جای کستن درختان قال گفت
 راوی حدیث که انس است فاقطعت پس قطع کرده شد و کشاد شد ابرام و خرباشی فی الشمس و بیرون آمدیم و درج
 راه میریم و کتاب متفق علیه ۳۴۰ و عن جابر قال کان لنبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا خطب استند الی جذع
 نخلة کنت جابر و تنی که خطبه بخواند آنحضرت تکیه میکرد و تنه درخت خرباشی که کمر جیم و سکون ذال معجمه من جاری است
 از ستونهای مسجد که در زمان آن حضرت ستونهای مسجد از چوب خرباش بود و این تکیه کردن بآن چوب پیش از ساختن منبر بود
 فلما صنع له المنبر پس چون هنگامیکه ساخته شد منبر فاستوی علیه پس بالا برآمد آنحضرت بر منبر و خطبه بر منبر خواند صحت آنکه
 التي کان یخطب عندها فزاد و آن جذع نخلة که خطبه بخواند آنحضرت نزد وی پیش از نماز منبر حتی کادت ان یثقل تا
 آنکه قریب شد که دوباره شود و آن نخلة از فراق آنحضرت فزل انبی صلی الله علیه و آله و سلم پس فرود آمد آنحضرت از منبر حتی
 اخذ بآئانه که گرفت آن نخلة را بطنها الیه پس فرام آورد آنحضرت او را بسوی خود و در کنار گرفت فجلت تان ائمن الی
 الذی یسکت بشده یکاف پس گشت آن نخلة که ناله می کشد همچو ناله کردن کودکی که خاموش گردانید می شود و از گریه و زاری
 و خاموش میگردد و بعضی روایات من خین النائمة و خین معنی شوق و میل و مراد اینجا آوازی است و لالت کننده شوق
 بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حتی استقرت تا آنکه قرار یافت و آرام گرفت آن نخلة قال گفت آنحضرت بکت علی
 یا کانت اتبع من الذکر که گریه کرد و آن نخلة بر فقه آن چیزی که می شنید از ذکر و رواه البخاری بدانکه حدیث جبر از جماعه از صحابه
 از طرق کثیره روایت کرده اند که شک و شبیه از اینجا مجال تنگ است و در موهب لدینه از شیخ علامه تاج الدین سیوطی
 که از کابر مشایخ علمای شافعی است نقل کرده که گفته است صحیح زدن آنست که حدیث خین جبر متواتر است و با فطایح
 و روح الباری گفته که حدیث منین جبر و اشتاق ثمر و منقول است به نقل سفیفر که سفید یقین است نزد سیدک
 است بطرق حدیث و قاضی عیاض در مشارق گفته حدیث خین جبر مشهور و قشعر است و خبر آن متواتر است ثمانه
 اهل صحیح از اخرج کرده اند و حسن بصری چون حدیث میگردد بان میگردد و یگفت ای بنده گان خدا چوب شک میگردد
 و ناله میکند از شوق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس شمانه او از ترید که مشتاق باشد ببقای وی و کم از چوب بماند
 است سنگی بگیاهی که در آن خاصیتی است و به زادی دان که در معرفتی نیست ۳۵۰ و عن سید بن الاکوع
 ان رجلا اکل عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بشماله روایت است از سید بن الاکوع که مردی خورد و نزد آنحضرت است
 چپ فقال کل بيمينک پس گفت آنحضرت بخور بپست راست خود قال لا استطع گفت نمیتوانم بپست راست خورد
 قال لا استطعت گفت آنحضرت بطریق دعا هرگز نتوانی خورد و مانع الا الکبر باز داشت او را از خوردن بپست راست
 که بر وی قیدی نه عجز و ناتوانی این قول راوی است که گفت بجهت دفع و کیم سیکه تو بهم کنه که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم چون دعا کرد و بر وی بعدم استطاعت با وجود بودن وی صلی الله علیه و آله و سلم رحمه للعالمین قال گفت راوی

فما فیها الی فیس تنو است برداشت آن مرد دست را بسوی دهن خود و بعد از آن روانه مسلم ۳۶ و عن ابن
 اهل المدینه فرغوا امره و روایت از انس که ساکنان مدینه ترسیدند و فریاد کردند یکبارگی از فردان و یا دشمنان از کلبه نبی
 صلی الله علیه و آله و سلم فرسالاتی طلحه بطیایس چون شنید آنحضرت آواز ترس ایشان سوار شد آبی را که در اطلال انصار
 را بود دست رو دکان لقیط و بود آن اسپ که تنگ و نزدیک می نهاد گام را فلما رجع قال وجدنا فرسکم هذا بحر اس
 جنگامی که بازگشت آنحضرت گفت یا فقیه ما این اسپ را دریا میگوید وقتی که فراخ گام میبندد و سپری نمیکرد و روانی
 دمی چنانکه سپری نمیکرد و دریا و کان بعد از آن اسپ بعد از سواری آنحضرت بختی که هر اسب
 نمیتوانست کرد و معارضه نمود و با وی هیچ اسپ و یجاری بحجم و را بلفظ مجهول از مجازات بنی معارضه و مبارات و در اصل یعنی
 با هم رفتن است و در روایتی لاسیما بجای آمده و الی صهیبه یعنی مقابله کرد و پیش از محاذات یعنی مقابله و فی رواه و در روا
 این چنین آمده که فمابین بعد از آن الیوم پس مسبوکی گردانیده شد آن اسپ بعد از آن و زوچ اسپ سبقت نتوانست کرد
 بروی رواه البخاری ۳۷ و عن جابر قال قوی ابی و علیه دین گفت جابر بن عبد الله و خاشی یافت پدر من حال آنکه
 برومی و امه بود و حضرت علی غرماه ان یاخذ و التمر لیس عرض کردم بروم خوابان دمی که بگیرند و خمارا که از نخل حاصل
 شده بود و با علیه در بدل چیزی که بر پدر من بود و از دم قابو پس ابا آوردند و مجهول کردند ایشان قرار اوجبت ظلت آن و
 عدم و فابین فایت القبی پس آمد من غیر راضی علیه و الله و سلم فقلت ان والدی استشهد یوم احد و گفتیم
 بتحقیق دانسته تو که پدر من شهید گردیده است روز احد و ترک دنیا کنه او گذاشته است و امه بیار وانی احب ان برآ
 الغمار و من دوست میدارم که بپندیرم ترا و امه خایمان تا بلاحظه آن مسأحت کنند یا بخواهم معجزه و فاکت تربین فقال لی اذ
 پس گفت آنحضرت مرا بر و فبیدر کل قرطی نامیده پس خرمن ساز قهسبی از قر را بر جانی فعلت ثم دعوت پس گردیدم و خرمنها
 ساختم پسته خرندم آنحضرت را فلما نظروا الیک کانهم غردابی ملک الساعه پس جنگامی که نگاه کردند و خبر با بسوی آنحضرت گویا که
 ایشان چسبیده شدند بن بستر ششم تمهید و طلبه ابی غرضم حمزه و سکون منجمه و بضم رانی الصراح غر الغین معجمه و ششم است
 بفتح مقصور و بکسر آن مهد و فلما رأی ما یصنعون طاف حول أعظمایه و گفت مرات پس جنگامی که دید آنحضرت آنچه می کنند
 غرما از حیدر و تسبیح گشت آنحضرت کرد بزرگترین آن خرمنها سه بار ختم جلس علیه پیش نشست آنحضرت بران خرمن ختم قال
 ادع لی اصحابک پسته گفت آنحضرت بخوان برای من یعنی نزد من یاران خود را یعنی و امه خایمان را فلما زال کھیل لیس حتی ادعی الله عن
 والدی امانه پس همیشه بود که می پیود برای ایشان قرار آنحضرت یعنی امر میکرد و پیویدن تا آنکه گذارد و خدای تعالی از پدر من
 او را و انا رضی ان یؤدی الله امانه و الله و لا ارجع الی اخواتی بقره و من خوشنود و خرسند شدم که ادا کند خدای تعالی و امه پدر
 مرا ازین خرمن را و باز نگردانم بسوی خواهران خود یک خرما و والد جابر رضی الله عنه و خمران بسیار گذاشته بود و خواهران که میگفتند
 آنها را را و بکنند یعنی راضی که دین پدر را شود و چیزی برای ما باقی نماند پس الله البیاد و کلمات سلامت گذاشت خدایتعالی

خزنها را بجهت بیع جزه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حتی انی انظر الی البیدر الذی کان علیہ النبی و تا آنکه بدستی من می رسید
بسوی خزنی که نشسته بود بروی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کانهما تنقص ثمره واحدة لویا که نقصان نشد یک قره یا نقصان
نکرد و بیاور یک خمار را و تر بر رخ نقصب هر دو وجبت و چون از آن بیدر که حضرت بروی شسته بود و از آن کپل کرده
و از آن ادای دین کرد چیزی نقصان نشد آن بیاورد دیگر بطریق اولی سلامت ماند در راه البخاری ۳۸۰ و عنت
قال ان ام مالک کانت تمدی للنبی صلی الله علیه وآله وسلم فی عکله لها سنا و هم از جا بر روایت که ام مالک انصاری
که از صحابیات است بود که میفرستاد برای آنحضرت در آوندی که مراد را بود و روغن و عکله بضم عین و تشدید کاف ظرفیکه
در روی روغن و شهد مینه از دوبروغن مخصوص تر است فیا تینا بنو یالس می آمدند ام مالک را بر سران وی فیسالون
الا دم لیس می طلبیدند مان خویش او لیس عند هم شنی و حال آنکه نیست نزد ایشان چیزی از آن خویش زیرا که آنچه
بود از روغن آنحضرت فرستاده بود و دم بضم همزه و سکون ال و او دم بحسب زمان خویش فتمد الی الذی کانت تمدی فیہ
للنبی صلی الله علیه وآله وسلم پس قصد میکرد ام مالک بسوی طرفی که می فرستاد در روی روغن برای آنحضرت و نمیدید و می
در روی آنجا فیه سنا پس می یافت در روی روغن فما زال یقیم لها آدم متبیا پس همیشه بود که بر پامیداشت آن طرف
یا آن سمن برای ام مالک تا خویش خانه او را یعنی همیشه از آن روغن در خانه ایشان مان خویش می بود حتی عصره تا آنکه
بیشتر دام مالک آن طرف را و چون بیشتر دیگر روغن پیدا نشد فانت النبی صلی الله علیه وآله وسلم پس آدم مالک
نزد آنحضرت یعنی قصد را عرض کرد و فقال عصره تها لیس گفت آنحضرت شاید که بفرستد وی تو آن را قالت نعم گفت
آری بفرستد و م قال لوز کیتما مازال قائما گفت آنحضرت اگر می گذاشتی تو از اجال خود وونی افشردی عکله را همیشه می بود و روغن
بر پا و جمال خود و راه سلم ۳۹۰ و عن انس قال قال ابو طلحه لام سلیم روایت است از انس گفت گفت ابو طلحه انصاری
که شوهر مادر انس است مرام سلیم را که مادر انس است لقد سمعت صوت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ضعیفا فخرجت فوجدت
من آوازا آنحضرت است اعرف فیه اجموع می شناسم در آن حضرت گرنگی را و این ضعف اثر آنست فعل عندک من شیء
پس آیا هست نزد تو چیزی یعنی از طعام فقلت نعم پس گفت ام سلیم آری هست چیزی فاخرجت اقراسا من شعیر من
آورد ام سلیم نانی چند از جو شمر خمار را اما پسر بر او آورد ام سلیم سر افکندی که مراد را بود و طفت الخبز بعضی پس پیچید آنها
را بعضی از خمار و گوشه از وی خمر شده تحت پیدی پس تر پوشید خمار را که در وی نان بود زیر پوست من و لا اقلنی بعضی و دستار
ساخت مرا بعضی خمار یعنی سر را پوشید و چند بند نیز مانند دستار بر بست و لاث فعل از لوث بثلثه معنی دستار پیچیدن و انس
رضی الله عنه در آن زمان کوهی پشت نه ساله بود که در خدمت آن حضرت در آمد و بود و ثم ارسلتني الی رسول الله فاستترت و
بسوی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خدمت پس بروم من آن نان را فوجدت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی المسجد
ومعه الناس پس یافتیم آن حضرت را در مسجد و حال آنکه با وی مردم اند و گفته اند که مراد را بود که ساختن شده بود و بر آن

و وقوع این در غرضه خدای بود چنانکه در قصه جابست و الله اعلم فقلت علیه السلام گفتن مردم فقال لی رسول الله پس
گفتم مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ملک ابوطیحه فرستاده است ترا ابوطیحه فقلت نعم گفتن آری قال طعامم گفتن طعامم
فرستاده است فقلت نعم گفتن آری فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لمن معه قوموا پس گفتم آنحضرت مردم را که بودند
با او برخیزید تا بخانه ابوطیحه رویم چون آنحضرت مطلع شد که بانس چند نان است و خواست که تنها یا با دو سه شخص مخصوص
و با عده معجزه نیز در خاطر شریف وی انداختند برخاست و نیز صحابه را فرمود که برخیزید فاطلق پس روان شد آنحضرت
بصحبای پسوی خانه ابوطیحه و اطلقت بین ایدیم و انس میگویی و روان شد من نیز در پیش ایشان حتی جنت اباطیحه فاجریه
تا آنکه آمدیم اباطیحه پس خبر کردم و مرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با صحابه می آید فقال ابوطیحه پس گفت ابوطیحه یا ام سلمه
قد جاء رسول الله تحقیق آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بالناس با مردم بسیار و پس عندنا ما لطعمهم نیست نزد ما چیزی
که بخوریم ایشان افعالت الله و رسوله اعلم پس گفت ام سلمه خدا و رسول خدا دانایان تر است که برای چه آمده است و است
حکمت در آمدن او گویا فهمید ام سلمه که آنحضرت برای اظهار معجزه آمده است و بود وی رضی الله عنها از عاقبات ناسر و بر
احوال شریف مطلع و اگر قصه جابر رضی الله عنه پیش ازین وقوع یافته باشد بتقریر و قیاس بران نیز دانسته باشد
و الله اعلم فاططلق ابوطیحه حتی لقی رسول الله پس وان شد ابوطیحه تا آنکه پیش آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقبل
رسول الله پس پیش آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوطیحه معه و حال آنکه ابوطیحه با آنحضرت است فقال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم هلم یا ام سلمه ما عندک یا و شتابی کن و حاضر آری ام سلمه چیزی که پیش تست فاست بذکات الخ
پس آورد ام سلمه آن نان را که داشت فامر به رسول الله پس امر کرد بان خبر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که شکسته
و ریزه کرده شوند آن خبر گفت پس ریزه کرده شدند آن فت بفتح فار و تشدید شایه ریزه ریزه کردند نان و جز آن و حضرت
ام سلمه حکمت فادته و نشر و ام سلمه ظرف روغن پس نان خویش کردند آن را که بیرون آمد از خانه ثم قال رسول الله صلی
علیه و آله و سلم فیما سار الله ان یقول یشیر گفت آنحضرت و دعا کرد در آن چیزی که خواسته بود خدا که بگوید یعنی از دعا
خیر و برکت در وی نبید ثم قال ایدن عشره پیشتر گفت آنحضرت با ابوطیحه یا یکسی دیگر که حاضر بود و دستوری ده مرده کس را
و بطلب فادون لهم پس طلبید مرده کس را فاکله حتی تبعوا پس خوردند آن ده کس تا آنکه پیشند ثم خرجوا پیتر بر روان
ثم قال ایدن عشره ثم عشره پیشتر گفت اذن ده مرده کس را پیتر و کس را همین دستور ده کس را طلبیدند فاکل القوم
کله و تبعوا پس خوردند قوم همه و سیر شدند و القوم سبعون او ثمانون رجلا و قوم اتفاقا همتا کس بودند یا همتا کس میگونی که
شاید که سبب در ده کس طلبیدن نه یکبارگی آن بود که جاتنگ بود و کسان که در آن طعام بودند زیاد بر ده کس بود
حلقه نیتوانستند است و بعضی گفته اند که حکمت آن بود که جمیع کثیر چون نظر بر طعام قلیل افکند حرص ایشان بر اکل زیاد شود
و گمان میرند که این طعام سیری نخواهد بخشید و حرص و توهم عدم کفایت سبب زوال کثرت است و الله اعلم متفق علیه ذی و

مسلم انه قال ودر روایتی مسلم آمده است که آنحضرت گفت این زن لعنتره قاون کن مرده کس را خد خطوا پس در آمدند
 و کس گفت کجا و سماعه گفت آنحضرت بخورید و نام برید خدا را کجا کجا پس خوردند و منی فعل ذلک بنمازین جلا
 تا آنکه کرد و از بهشتا مردم تمام اکل انبی صلی الله علیه وآله وسلم و اهل بیت پست خورد آنحضرت و اهل خانه ابو طلحه و ترک
 سورا و گذشت باقی از طعام پس خورده و فی روایتی بلخاری قال ا دخل علی عشره گفتم در آری برین ده کس احتی
 اربعین تا آنکه شمرده چهل کس را ختم اکل انبی پست خورد و غیر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فعلت الفطر بل نقص منها ک
 پیش تمام من که نظر میکنم آیا کم شد از وی چیزی منی دیدم کم نشد از وی چیزی و این روایت منافات ندارد بر روایت
 خوردن بهشتا و مرد از جنت احتمال آنکه بعد از چهل کس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خورده بعد از آن چهل دیگر خاندگی
 و فی روایتی مسلم هم اخذ ما بقی مجموعهم و عافیه بالبرکه فعا و کما کان پست گرفت آنحضرت چیزی را که باقی ماند پس جمع کرد و از پست
 دعا کرد در وی برکت پس باز گشت چنانکه بود فقال و نکم هذا پس گفت بگیرید و بخورید این ۴۱ + و عتقه قال او
 الفنی صلی الله علیه وآله وسلم با نمار و سوا باز و از او هم از انس است که گفت آورد و هشتاد آنحضرت آوردی و حال آنکه آنحضرت
 در روز او بود فتح رمی و سکون او و در آمد و نام جامی معروف است بعد نیز و باز از موضع دیده فی الانا پس نهاد آنحضرت
 دست مبارک خود را در آن آورد و فعل المانیع من بین اصابعه پس گشت آب که بر روی می آید از میان انگشتان آنحضرت
 نبع مثله البار الموحده فتوضا القوم پس وضو کردند و قوم قال فتاده قلت لانس کم گفتم قال ثلثمائة گفتم فتاده گفتم هر
 را چند کس بود و شما گفتم سی صد کس او را بثلث مائة یا گفتم مقداری صد کس ملک را و بیست متفق علیه ۴۱ + او
 عن عبد الله بن مسعود قال کنا نعد الايات برکه که گفت ابن مسعود بودیم ما اصحاب رسول الله که می شمردیم آیات را پس برکت
 و تو که حاصل میشد از آن در و لها می ما و آنهم تعد و نها تخرجوا و شامی مردم می شمارید از باب ترسانیدن مکاران آنکه شکنند
 از او مراد آیات یا آیات قرآنی است که فرمودی آیند از آسمان یا معجزات که صادر میشدند از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
 و اراده معجزات ظاهر تر و موافق تر است بسیار حدیث یعنی اگر چه آیات برای تحویف و انذار برای کافران و مکران است
 ولیکن موجب بشارت و برکت است در و لها می مومنان که محب و معتقدند آنرا ممکن است که مراد آن باشد که غرض از فعل
 معجزات در زمان صحابه بود مگر تبرک و تین بزرگتر غیر خدا و معجزات وی صلی الله علیه وآله وسلم از جهت عدم وجود مخالفان و
 متکران که شان ایشان بگذار و تحویف است بخلاف این زمانه که چیزی از شک و انکار راه یافته گاهی مقصود از نقل آن
 تحویف و انذار و رد و اکل نیز واقع میشود و فافهم بعد از آن نقل کرد ابن مسعود رضی الله عنه معجزه از معجزات آنحضرت صلی
 علیه وآله وسلم گفت کنا مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی سفر نقل المار بودیم ما همراه آنحضرت در سفری پس کم شد آب
 فقال طلبوا افضل من ما پس گفت آنحضرت بخورید زیاد ماده از آب را یعنی ظرفیکه در وی اندکی از آب باقی مانده باشد
 فجاوا بانار فیه ما یسئل پس در آید و در ظرفی را که در وی اندکی آبی بود و داخل دیده فی الانا پس در آورد آنحضرت و دست

خود را در ظرف تم قال حی علی الطهور المبارک پسر گفت آنحضرت بیا نید و اقبال کنید و استعمال نماید بر آب پاک گفته است
 کرده شد در وی و البرکه من الله و برکت و زیادت از خداست و لقد رايت الملائكة من بين اصابع رسول الله و هراينه
 به تحقیق دیدم آب را که بیرون می آید از میان گنجهستان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فلفظ حدیث صحیح است و برآمدن آب
 از میان گنجهستان مبارک و بر همین اندامها و علماء و محدثان رجح کرده شده است آنرا برآمدن آب از حجر چنانکه برای موسی علیه السلام
 بود پس التفات کرده نشو و بقول کسی که میگوید مراد آنست که آب در حد ذات خود بسیار شد پس جوش نزاد میان گنجهستان
 و نید انیم چه باعث است این قائل را برین تاویل مانده اند میگویند چه سر است و طلب فضله از آب و معجزه شامل است موجود
 آب را بی فاصله نیز جواب میگویند که آن از برای این بود که تا گمان برده نشود که آنحضرت موجد آب است از اصل و ایجاد از خدا
 نیست عز وجل و این سخن خالی از چیزی نیست زیرا که زیادت آب نیز از وی تعالی است و لهذا از مود و البرکه من الله گفت
 بنده مکین عبد الحق بن سلف الدین رزقه البرکه و التیقین که همچنین است ظهور این قسم معجزه در کثیر طعام و شراب و جز آن که بقیه
 از آن که حکم داده و اصل داشت موجود بود و با عجا ز برکت و زیاده در آن پیدا شد و تحقیقت در ملکوتیان یافت که سبب
 آن چیست و همچنین امر کردن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بقطیه او انی و نظر کردن در وی و تقصص نمودن آن را
 حتی که اگر گشت کرده میشد و نظر کرده میشد بر طرف میشد از ظهور معجزه و علما از برای آن وجوه پیدا کنند و الله اعلم بحقیقه الامر
 و معجزه دیگر ذکر میکنند ابن مسعود و میگوید و لقد کنا نسبح تسبیح الطعام و میوکل و هراينه تحقیق بود و دیگر ما که می شنیدیم تسبیح گفتن
 طعام احوال آنکه آن طعام غرور و میشد رواه البخاری ۴۲۲ و عن ابی قتاده قال خطبنا رسول الله گفت ابوقتاده که از
 شامیه صحابیه خطبه خواند برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال انکم تسیر و تمشیتکم و لیلتکم و گفت آنحضرت
 و خبر داد که بد رستی شامیه میکنند این شب بانهگاه خود را و این شب خود را عشاء وقت بعد از زوال و تا آنکه انما انشاء الله
 و می آید آب اگر خواسته است وی تعالی فردا اشارت است تا بیکه بطریق معجزه پیدا خواهد شد چنانکه و آخر حدیث بسیار
 فانطلق الناس بالیلوی احد علی احد پس دان شدند مردم و در حالیکه میل میکنند و التفات نمی نمایند هیچ کس بر هیچ کس بلکه میروند
 هر یک و مقید نشود و صحبت از جهت غایت اهتمام بطلب آب و نهایت حرص بر آن قال ابوقتاده و فیما را رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم میسر گفت ابوقتاده در انشاء آنکه آنحضرت میسر کنند و میرود حتی اعمار اللیل تا آنکه نصف شد شب و مره
 هر چیز بضم یا وسط آنرا گویند و اعمار کبر سمره و تشدید را بر وزن اعمار قال عن الطریق پس میل کرد و بیکو شد آنحضرت از راه موضع
 راه پس نهاد و مبارک خود را یعنی بدای خود آب تم قال پسر فرمود و خطوا علینا صلواتنا نگاه دارد و بر ما نماز را یعنی بدایر شامیه تا نماز
 صبح از دست نزود پس همه در خواب شدند هیچ کس برای نماز بیدار نشد فکان اول من استيقظ رسول الله پس بود نخست کسی که
 بیدار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آنس فی ظهره و حال آنکه آفتاب سیدیه بود و در پشت آنحضرت تم قال اگر بگوئید پسر
 آنحضرت سوار شوید و فکنا پس سوار شدیم پس سوار شدیم و میسر کردیم حتی که از آنحضرت آفتاب نزل تا وقتیکه بلند شد آفتاب فرود آمد آنحضرت

ثم دعا بمیضاه کانت محی پتر طلبیه آنحضرت مطهره را که بود همراه من و میضاهه بکسر میم و سکون یا و همزه بعد از ضا و معجمه مطهره
 کبیره فیما شتی من کار که بود در آن میضاهه چیزی از آب فتوحاً منها وضوء و وان وضوء پس وضوء که و از آن میضاهه وضوء
 فرود وضوئی که در سایر اوقات میکرد یعنی وضوئی میانه که و از جهت قلت آب قال گفت ابو قتاده و بقی فیما شتی من
 ما و باقی ماند در مطهره چیزی از آب ثم قال حفظ علینا میضاتک استیغفرت نکاحاً در برابر ما مطهره خود را میسکون پس
 تبا پس نزدیک است که باشد ما و را خبری و شافی عظیم نظیر معجزه ثم اذن بلال الصلوة و بقیه از آن گفت بلال اعلام کرد
 بنماز فصلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت پس گذارد آنحضرت دو رکعت نماز سنت با دعا و ثم صلی الفلأه استیغفرت
 نماز فرض با دعا یعنی با صحابه که همراه او بودند خطا هر است که این قوم که با آن حضرت نماز گذاردند نیز آبی داشته اند که بدان
 وضوء کردند یا تمیم کرده باشند در حدیث ذکر آن صریحاً نیست و الله اعلم و رکب و سوار شد آنحضرت و کینا معه سوار شدیم ما سینه
 با آنحضرت فانتبهنا الی الناس پس رسیدیم بایسوی مردم که پیشتر رفته بودند و گذاردن نماز همراه آنحضرت مقید نشدند صلی الله علیه
 و سلم هنگامی که در آن شد روز و بلند شد آفتاب و محمی کل شئی و گرم شد همه چیز و سخت شد گرمی و هم یقولون و حال آنکه مردم میگفتند
 یا رسول الله هلکنا و عطشنا هلک شدیم ما و تشنه شدیم فقال لا هلک علیکم بضمیم پس گفت آنحضرت نیست هلک بشما و این شایعات
 است بپیداشدن آب و دعا بالمیضاهه و طلبیه آنحضرت مطهره آبی فتاده را فجعل یصیب پس گشت آنحضرت که میریزد آب
 را از میضاهه و ابو قتاده یسقیهم و حال آنکه آبی فتاده آب می نوشاند مردم را فایمیدان رای الناس ما فی المیضاهه تحابوا علیها
 پس تجاوزه نکرد و نگذشت دیدن مردم آب را در میضاهه تا از وحام نموند ایشان میضاهه یعنی چون دیدند که آب از میضاهه
 می افتد و مردم از آن آب بخورند از وحام نموند بوضیاهه و کبه بفتح کاف و ضم نیر آمده و تشنه میمودند از وحام نموند و تشنه
 جماعت از مردم و غیر هم نیز آمده و در صراح گفته که کبه جماعه سواران چنانکه بکسبیه فقال رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم احسنوا الملامر لیکون خلق را و با همشگی و نرمی کنید و ملا بفتح میم و لام و همزه خلق را و اشرف و کرام قوم را نیز میگویند
 و خلق نیز اگر هم اشرف چیزی است در آدمی حکم سیروی همه شما نزدیک است که سیراب شوید روی بفتح و اولضار ع و روی
 بکسر و از روی یعنی سیرابی برعکس روی روی از روی است قال ففعلوا گفت ابو قتاده پس کردند مردم آنچه فرمود آنحضرت
 از احسان خلق و نرمی و با همشگی فجعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یصیب و اقیهم پس گشت آنحضرت که میریزد آب
 از میضات و من می نوشاند حتی باقی غیر می و غیر رسول الله تا آنکه باقی نماند جز من و جز بنی خدیجه خدای صلی الله علیه و آله و سلم ثم صعب
 فقال لی اشرب پتر سخت پس گفت مرا نبوش قلت لا اشرب حتی تشرب پس گفت من نمی نوشم تا آنکه نمی نوشی تو
 یا رسول الله فقال ان ساقی القوم آخرهم پس گفت آنحضرت بدرستی ساقی قوم یعنی آنکه آب میدهد مردم را پسرین مردم است
 در آب خوردن یعنی ادب آنست که نخست همه را سیراب کند بعد از آن خود بخورد و این باعتبار حقیقت حال ساقی و حقیقت
 آنحضرت بود و اگر چه ابو قتاده متوسط شده بود چنانکه گفت یصیب و اقیهم قال فشربت پس نوشیدم من و شرب و نوشید آنحضرت

قال تاتي الناس المار جامين واكرغت ابو قتا و پس آمدند مردم آب را خوردند و حالیکه راحت یا بنده گانند و سیرت نگانند
و جام کبیر جیم حجت و در واکبیر جمع راوی معنی ریان معنی سیراب شونده رواه مسلم بکنه فی صحیح بخاری است و متن صحیح مسلم
و کنه فی کتاب الحمیدی و جامع الاصول و همچنین است و کتاب حمیدی که جامع صحیحین است و در جامع الاصول که جامع صحاح
است و راوی المصباح بعد قوله آخرهم و زیاده کرده است و مصباح بعد از لفظ آخرهم لفظه بشر یعنی گفته ان ساقی القوم آخرهم
شمر با ۴۲۰ و عن ابی هریره قال لما کان یوم غزوة تبوک گفت آنحضرت ابوهریره هنگامیکه بود در غزوة تبوک که دیال
نهم بود در جرب و آخر غزوة آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و تبوک نام زمینی است میان شام و مدینه اصحاب الناس مجامعة
بفتح سیم سید مردم اگر سگی فقال پس گفت عمر یا رسول الله دعهم یفضل از وادهم بخوان مردم را بنیادتی تو شمای ایشان یعنی امر
کن که نزد هر که از توشه زیادتی مانده است بیار و تمام اع الله لهم علیها بآیه که تیره دعا کن خدا را برای ایشان برکت بطریق عباد
فقال نعم پس گفت آنحضرت آری بخوان ایشان او دعای کنه فدعا بنطع پس طلبید آنحضرت بساط از چرم و قطع بفتح فون و
سپت یا فتح ط و سکون آن افتح کنون و فتح ط است بسط پس گسترانید شد قطع ثم دعا بفضل از وادهم بسط طلبید یا و
توشهای ایشان قبل الرحل حتی یجف ذر و پس گشت مرد که می آرد مقدار شتی از ذره بستم ذال معبه تخفیف را نام آنه مشهور
و فی الصراح فوره از زن و بچی الا و بکف فو می آرد و دیگری پاره از نان کبر و کبر
کاف و سکون سین حتی اجتمع علی النطع شی سیر تا آنکه فراهم آمد بر قطع چیزی اندک فدعا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بآیه که
پس دعا کرد آنحضرت برکت ثم قال خذوا فی او علیکم تیره گفت آنحضرت بگیرید ظرفهای خود فاخذوا فی او علیهم پس گرفتند
مردم و ظرفهای خود حتی ما ترکوا فی العمد و عمارا لا ملأوه تا آنکه نگذاشتند در لشکر هیچ ظرفی را مگر آنکه پر کردند آن ظرف را قال
گفت ابوهریره فاکملوا حتی شبعوا پس خوردند تا شبع تا آنکه سیر شدند فضلت و زیاده ماند زیادتی فضلت بفتح ضا و لفظ ما شبع
و فضلت بفتح ف و سکون ضا و لشکر و غزوة تبوک گفته اند که بعد از رسیدن بود فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله گواهی میدهم نیست هیچ معبود بحق مگر خدا و گواهی میدهم که من پیغمبر خدا ام لا یلقی الکعبا
عبد غیر شاکل نیجیب عن النبی پس بنیاد خدا و نیر و باین دو گواهی هیچ بنده شک نیارنده پس پوشیده شود و از بهشت رواه مسلم
۴۴۰ و عن اس قال کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم عرضا بزیب گفت انس بود آنحضرت نو که خدا بزیب نبش جش
بفتح جیم و سکون ح و هما فی الصراح عروس بفتح زن و مرد و خواسته فعمدت امی ام سلمه الی قمر من و قطع پس قصد کرد مادرین که
ام سلمه است بضم سین و بی خرم او و عن قوت من بفتح سین سکون نیم و قطع بفتح همزه و کاف فصنعت حیا پس ساخت
ام سلمه حیسر بفتح ح و سکون ح و کون تحتانی طعامی که از قمر من قطع سازند و گاهی سجای قوط و قین یا سوتی بنده از نه فعملة فی یوم
پس که بنیاد ام سلمه حیسر او یور بفتح تحتانی و سکون او و راظنی مانند قرح که آب خورده شود در وی فقال انس یا انس از بهشت
الی رسول الله پس گفت ام سلمه امی انس بر این ابوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقل لعیث بهذا الیک امی پس بگو

فرستاده است این ابوسوی تو مادر من که ام سلمه است و بی فقر ملک السلام و مادر من میخواند ترا سلام را و بقول ان هذاک منا قلیل و میگوید مادر من بدستی که این طعام ترا است از جانب ما اندک یا رسول الله قد هست فقلت فقال ضمه پس فتم من پس گفتم آنچه مادر من گفت بود پس گفت آنحضرت بنده آن را تم قال اذهب فادع علی فلانا و فلانا و فلانا پس گفت آنحضرت برادر پس بخوان فلان را و فلان را و فلان را رجالا السلام سر مرد را که نام برد ایشان را و ادع من لعیت و بخوان برای من هر که را پیش آید فدعوت من می و لعیت پس خواند من آنها را که نام برده بود و آنحضرت و هر که را پیش آمد من فرجبت فاذا البیت خاص با بلد پس گفتم من ناگاه خانه پرست و تنگ است بابل خانه و غاص نعین معجمه و صا و صاعقه شده از غصص یعنی پری و تنگی و غصص هم ازین است که میبیند و تنگ میگردد اندر انفس انی الصراح منزل غاص انبه قیل لانس عدد کم کما نوا گفته شد مرا نشمار شمار شما چند کس بود و قال نه با شش گفتم انس قدری صد کس مردم بودیم نه با رضیم زای و بعد یعنی قدر زایت انبی صلی الله علیه و آله و سلم وضع یدیه علی تنک کحیثه پس من آن آنحضرت را که نهاد دست مبارک خود را بر این صیبه که فرستاده بود و مادر من و تکلم با شایسته و تکلم کرد و به چیزی که خواسته بود و خدای تعالی یعنی دعا کرد و بیکت تم جعل یدعو عشرة عشرة یا کلون منه پسر گشت آنحضرت که میخواند از ان جماعه انبه و نزد خود ده کس را و حالیکه میخواند از ان و يقول لهم ذکرکم اسم الله و لیا کل رجل ما لیه و میگوید آنحضرت مرا ایشان را ذکر کنید نام خدا را و باید بخورد هر مردی از آنچه متصل است بوی و پیش دست و این ادب و ایست در اکل طعام که ذکر کرد و اینجا قصه تمام تو آنده ذکر و می درینجا برای نفی شره و اضطراب باشد بجهت قلت طعام و وجود برکت و زیادت در آن عجز یا بجهت آنکه رعایت ادب سبب فرید برکت گردد و و الله اعلم قال فاکلوا حتی تشبعوا گفت انس پس خوردند ایشان تا آنکه سیر شدند و فرجبت طائفه و وفات طائفه پس بیرون آمدند گروهی و درآمدند گروهی دیگر حتی اکلوا کما کما تا آنکه خوردند همه ایشان قال لی یا انس ارفع گفت آنحضرت مرا ای انس ارفع رفعت پس برو شتم نما ادری حسین صنعت کان اکثر ام حلین فعت پس در نمی یابیم که در شنگامیکه مناده بودیم بیشتر بود یا نه گفتم که برو شتم متفق علیک بدان که ظاهر این حدیث آن است که و نیمه زینب ازین عیس بود که ام سلمه فرستاده بود و و شهور از روایات است که و نیمه وی به خیر و محب بود انس میگوید که و نیمه که در وی بشا و سیر گردانید نه از کس آنحضرت و محب و شایسته که حضور حسن وقت خیر و محب اتفاق افتاد کذا فی شرح الشرح و تواند که هر کدام در روزی دیگر باشد و الله اعلم ۴۰ و عن جابر قال غزت مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و انا علی ناضح قد عی گفتم جابر غزا کردم همراه آنحضرت و حال آنکه سوار بودم من بر شیری که مانده شده بود و ناضح شتر آبتر را گویند فلانیکه پس نزدیک نبود که سیر تواند کرد آن شتر و راه رفت قتلای بی انبی پس رسید و دریافت مرا بنمیر صلی الله علیه و آله و سلم فقال ما بعیرک پس گفت آنحضرت چه شده است مژتر تر که را به میرو و قلت قد عی گفتم تحقیق مانده شده است فتم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فزجه پس باز ایستاد آنحضرت پس زد و زد شتر را و در روایتی دیگر آمده است که زد و بجوئی که در دست شریف بود فدعا له پس دعا کرد و آنحضرت آن شتر را به بندی و نیز روی نماز ال بین یدی الابل قداما پس همیشه بود آن شتر که پیش من شتران سیر میکرد و فقال لی کیف تری بعیرک پس گفت آنحضرت مرا چگونه می بینی شتر خود را قلت بخیر قداما به بر تنک گفتم به تنگی نگوئی می شتم

بتحقیق رسید و او را برکت تو قال انبئنی بوقتہ گفت آنحضرت آیا پس میفرموشی بوقت من و او بوقت بفتح و او کسوف و کسوف و یا
 و او بوقت بضم فمه و سکون و او نیز میگوند چهل و شصت و شصت پس فرختم من از اعلیٰ ان لی نقار ظمہ الی المذنبہ برین شرط و قرار که باشد مرا سوا
 وی تا مدینه نقار بفتح فاختوان پشت و ازین حدیث معلوم میشود و او را شتر را بطریقیکه در وی نهفت باغ باشد و شاید که این حدیث
 منسوخ باشد یا این شرط و صلب عقد نباشد بلکه التماس جابر یا عنایت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باشد بعد از عقد اگر چه خلاف
 ظاهر عبارت است و الله اعلم فلما قدم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم المذنبہ عذوت علیه بالبعیر پس هر گاه که رسید آنحضرت بمذنبه بیا و
 که در دم بر آنحضرت بستر یعنی بر دم شتر را بخدمت تا بسیارم فاعطانی ثمنه پس او آنحضرت مرا بهای شتر را که بدان بها خریده بود و
 علی و باز گردانید شتر را برین پس هم با واد و هم شتر انعام کر و متفق علیه ۲۹۰ و عن ابی حمیة یضم حافض میم الساعدی از بنی ساعد
 صحابی است که در میان جماعت اصحاب گفت که من دانامترم و حافظ ترم نماز میفرم صلی الله علیه و آله وسلم پس بیان کرد و آنرا چنانکه در
 کتاب المصنوعه که شست قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم غزوة تبوک گفت ابو حمید بیرون آمدیم با آنحضرت بر اس
 غزوة تبوک فالتفتنا وادی القری پس آمدیم با وادی القری را که موضعی است که میان می و میان مدینه سه روز راه است از جانب شام
 علی حدیثه لامرأة أمیمیم بر آنچه که فرمائی را بود و فی المصالح حدیثه فرخنداریا دخت فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 آخره و یا انداز که کند سوره و رختان و او را که چه مقدار است اخذ البضم فمه و را بلفظ امر از خصن بخار مجر و صاده جمله انداز که کردن میوه دخت
 و گشت بر زمین و نقصنا بانیس انداز که در دم با آن حدیث را بخیزی که در قیاس با آنده و خرصها رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عشرة اوسق
 و انداز که و او را آنحضرت ده و سق بفتح و او سکون ثمن که شست صناع باشد یا شتر و قال گفت آنحضرت بان زن احصیها فاضبط
 رنگها در عدد او سق آنرا و قیاس زن کنی آنرا حتی جمع الیک انشاء الله تا آنکه باز برگردیم با بسوی تو ازین سفر اگر خواسته است خدا و اطلاق
 حتی قد منا تبوک و روان شدیم با آنکه رسیدیم تبوک را که توجیه بودیم بان فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تهبت علیکم الیله ترج
 شدیده پس گفت آنحضرت نزدیک است که بوز ویشما شب با و می سخت تند فلما یقیم فیما احسین نایست و بر پا نمایند در آن با هیچ
 فرج بمان ای بعیر فلیش عقاله پس سیکه باشد مرا و را شتری پس باید که سخت چنبد و پای بند شتر را فبست یح شدیده پس بوزید با و
 سخت تند فقام جل فملت الی رج پس بایستاد و مردی پس برداشت او را با حتی القیة بجلی طمی تا انداخت او را بدو کوه طمی که جابیه
 حاتم طائی در آن یار بود و طمی بفتح طحا کسر بایستاده و در آخر نمز و ثم قبلنا حتی قد منا وادی القری پس روی آوردیم یعنی بمذنبه تا
 قد و آمدیم وادی القری انسال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم المرأة عن حدیثها کم بلغ ثمرها پس رسید آنحضرت آن زن را از
 حدیثه و می که چند رسید میوه آن فقال عشرة اوسق پس گفت آن زن رسید و سق چنانچه آنحضرت انداز کرده و فرموده بود
 متفق علیه ۲۹۰ و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انکم ستفتحون مصر گفت ابو ذر غفاری که گفت آنحضرت
 برستی شامز دیک است که فتح کنید مصر را و بی ارض سیمی فیما القیة اطو مصر میی است که ناسید و شود و دردی قیة را یعنی فکر قیة را بر زبان
 بازاریان اهل مصر و معاملات بسیار میر و از جهت شدت ایشان در معامله و قلت مردت و عدم مساحت پس منافی نباشد

آزاد شاکست غیر ایشان از اهل بدو و خرد در ذکر قیام و ازینجا معلوم میشود که بر زبان اهل کرم باید که ذکر شی حقیر خیس جاری نگردد
 قال بعض الحكماء رحم الله من علم بحج علی سانه الدانق و القیام و این را محلی دیگر نیز هست که توپشتی ذکر کرده و آن در شرح ذکر
 کرده ایم و قیام مختلف است و زن آن در بلد و در مکّه معطله مع سدس دینا یعنی یکجز و از بیست و چهار جز و دینار و در عراق نصف عشر
 یعنی یکجز و از بیست جز و با وجود آن وصیت کرد آنحضرت بر عایت حقوق اهل مصر در آنچه متعلق و راجع بملاحظه نسبت آنحضرت
 است صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود فاذا اتخمتو ما فاحسنوا الی اهلها پس وقتی که فتح کنید مصر را پس نیکی کنید بسوی اهل مصر بصفحه و عفو
 و سترخان امانت زیرا که بدین شی هر مصر را یعنی اهل آن از دست یعنی حرمت و امانت از دست ابراهیم بن رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم زیرا که مادر وی ماریه قطیه از قوم ایشان است و حاتم و آنرا رحم است بفتح را و کسر جالینی قرابت است از جانب
 با جرم اسمعیل علیه السلام زیرا که وی نیز از اهل ایشان بود و او قال یا گفت و تمه و مصر اکبر صداد و سکون با خسر و امان و اهل بیت و
 شوی و مصاهره و امانی و خیری کردن و پیوستن با امانی و این نیز از جهت نام ابراهیم بن رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم
 بعد از آن ذکر کرد آنحضرت از خدای ایشان که بر هر موضع بخت خصومت می درزند و جنگ می کنند و فرمود فاذا را ایتیم جلیجین تحقیقا
 فی موضع تنبیه پس چون بنیاد شما دوم در آنکه بیکار می کنند در جای یک خشت و لبنه بفتح لام و کسر با فخرج منها پس بیرون آن
 اسی اما در آنان مضر خصیص خطاب بابی در جهت کمال شفقت است و احتمال دارد که خطاب عام باشد تحقیق واقع شد از
 جانب ایشان فتنه های دیگر از قتل عثمان و محمد بن ابی بکر بعد از وی قال گفت ابو ذر فرات عبد الرحمن بن عمر جلیل حسنه
 بفتحات و اخاه ربیعہ تحقیقا فی موضع لبنه فخرجت منها گفت ابو ذر پس دیدم این دو برادر را که خصومت میکردند در جای
 یک خشت پس بیرون آمدم از مصر و شهر جلیل بضم شین بن حسنه بفتحات صحابی است از مهاجره حبشه معدود در وجه قریش و
 عبد الرحمن ربیعہ و دو پسر جلیل اند و عبد الرحمن اروایت است و روایت کرده اند از وی جماعه و ربیعہ نیز صحابی است و او هم
 ۴۸۰ و عن حذیفه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم حذیفه بن الیمان که صاحب هر رسول الله بود و نزد وی علم منافقین بود و او
 میکند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قال گفت آنحضرت فی اصحابی در اصحاب من و فی روایتی قال و در روایتی گفت نبی را
 در است من اثنا عشر منافقا لا یخلون اجمعه و در زده منافق اند که درمی آیند بهشت را و لا یجدون ریحها و آمدن بهشت چه با
 که نمی یابند بوی بهشت را حتی بلج اجمل فی سم الخیاط تا آنکه در آید شتر و سوراخ سوزن سم بفتح و ضم سوراخ و خطا خط سوزن این
 سباله و تعلیق بحال است چنانکه در قرآن مجید نیز واقع شده است پوشیده مانده اطلاق است بر منافقان میتوان کرد و بار آورده است
 دعوه اما اطلاق صحابی نتوان کرد و مگر باعتبار ظاهر و ستر ایشان میان صحابه تلفظ کلمه شهادت و این وجه است اجابت نیز نتوان خواست
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از خواص و قربان خود بر احوال این فرقه مشوه اطلاع داده بود تا آنکه در شتر ایشان پرخند را
 و در لیله العقبه در وقت رجوع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از غزوه تبوک که و خداع ایشان نسبت با آنحضرت بوجود آمده چنانکه در کتب سیر
 مذکور است و طبعی نیز از شرح توپشتی نقل کرده است ثانیة منهم انهم کفیم الله بیه بهشت کس از ایشان کفایت میکند و اما کس که از ایشان

[illegible]

در مجلس ساینیز گریشت و سایه ابر بر سر آنحضرت از معجرات بود و لیکن میگفتند آنهم نبود بلکه گاه می بود و زود احتیاج فقال گفت
 رهیب النظر والی فی الشجرة مال علیه لکاهنید بسوی سایه درخت که میل کرد و بروی فقال انشدکم المبعث همزه و فم شین سوال کنی شیم
 شما را طلب میکنم از شما بخدا جواب این سوال ایکم و لیکه که ام یکی از شماست قریب دی و دوست و متولی امری شما بود
 ابوطالب گفتند وی دی ابوطالب است فلم نزل یناشد پس همیشه بود و رهیب که طلب سوال میکرد ابوطالب را بخدا کند
 بر تو که باز گردانی محمد را بیکه نگا بداری او را از کید دشمنان که میبود نصاری انداختی رده ابوطالب تا باز گردانید و فرستاد ابوطالب آنحضرت
 را بیکه آورده اند که رهیب می ترسید که بسا و او را بر و م بر بند و آنها در مقام شستن می شوند و ترندی و حال آورده اند که درین سهرقت پس
 از روم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم حیبتند و قصد قتل می بودند پس شش آمد بحیر او گفت چه چیز آورده است شما را و اینجا گفتند این
 پیغمبر درین ماه بیرون آمد فیست پس کسبج را می نمادند مرد هم ابر نه انگشتند تا آنکه اگر بیاید بکشند بحیر او گفت خبر دهید شما مرا که اگر خداست
 خدا امری را که تقدیر کند میتوانی پیش کی از آدمیان که تغییر دهد آنرا گفتند نمی توان گفت پس سبیت کنید با وی و محبت و وزید با وی و محبت
 ابوبکر بلال را چون ابوطالب آنحضرت را بجانب کعبه برگردانید و فرستاد آنحضرت ابوبکر بلال را زود و از رهیب من لکعبه و از ریت و نوشته داد
 آنحضرت را از رهیب از کاک و روغن زیت ر واه الترنندی بدانکه در حدیث گفته اند که فرستادن ابوبکر بلال را همراه آن حضرت بکعبه درین قضیه
 صورت دارد و حال آنکه بلال هنوز مخلوق نشده و ابوبکر در آن وقت صبی بود و خرد تر از آنحضرت بمانند و نیم سال و ابوبکر در آن مان مخبر بوده
 بلال اولند از هبسی این حدیث تضعیف کرده و بعضی حکم بطلان آن کرده و حافظ ابن حجر در اصابع گفته که حدیث رجال وی ثقانند و بحیریت
 در وی مگر این لفظ و تواند که مدح باشد قطع از حدیث دیگر بطریق و هم از بعضی روایات و جزری گفته است که رجال این حدیث رجال صحیحین
 و ذکر ابی بکر و بلال غیر محفوظ است و حد کرده اند از امیر از و هم و بلال شاید که در آن وقت مولود نشده بود و قد بر ۲۰ و عن علی بن اریط
 قال كنت مع انبي صلی الله علیه و آله و سلم مکة و ایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت بودم با آنحضرت در مکة فخرجنا فی بعض ايام
 پس بیرون آمدیم و بعضی نواحی مکة و نحو ذلک و ایت سبب ما استقبله جیل و الاشجار الا و هو یقول پس شش نیامد آنحضرت را کوهی و نه درختی مگر آنکه
 وی می گفت السلام علیک یا رسول الله ظاهر است که علی رضی الله عنه نیز می شنید آنرا و احتمال دارد که علم وی رضی الله عنه با خیار آنحضرت
 باشد صلی الله علیه و آله و سلم ر واه الترنندی و الدارمی ۳۰ و عن انس ان انبی صلی الله علیه و سلم اتی بالبراق لیته اسری به بمکة مسرعا
 روایت است از انس که با آنحضرت آورده شد براق در شب اسیر الکام کرده زین بسته فاستعصب علیه پس تند می و سرشتی کرد و بر آن
 بر آنحضرت وزود را فرستاد و سواری نهاد و فقال له جبرئیل احمده ففعل به ایس گفت مراقب را جبرئیل آیا به محمد این می کنی تند می کنی
 نماز کبک احدا که علی الله عنه پس سر از شده است ترا هیچ کی بزرگتر بر خدا از وی و ازین عبارت معلوم میشود که برین براق ایستاده
 و گیکیم سر از شده تا ختم سواری آن بخاتم الانبیاء شد و در باب المعراج این سخن مذکور شد است و الله اعلم قال فارض عسقا
 گفت انس پس سختی از براق در وان شد خوی ر واه الترنندی و قال فی حدیث غریب ۳۰ و عن بریدة قال قال رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم لما اتینا الی بیت المقدس گفت بریده که گاهی رسیدیم ما به بیت المقدس قال جبرئیل

با صبه اشارت کرد و جبرئیل بگشت خود و فرق بها حجر پس درید و پاره کرد و سوراخ کرد و بگشت سنگ را فاشد به البراق پس براق
 را بان بست و در باب معراج از حدیث انس گذشت که براق را بجلقه بست که انبیای دیگر را بسته بودند و گویا که مراد بجلقه ضم
 حلقه است و شاید که مسدود شده باشد پس خرق کرد و از جبرئیل یادگشت رواه الترمذی ۵۰ و عمن لعلی بفتح تحتانی و سکون ممله
 بن مره بضم میم و تشدید را اثنقی نسبت بتقیف که یکی از اجداد اوست صحابی است حاضر شد حدیثه و خیر را بفتح خنین و ط
 را قال ثلثه اشیار را ایتما من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت لعلی سه چیز است که دیدم من آنرا از ان حضرت بنی امیئ
 از مر را بعبیه یعنی علیه در انشای آنکه ماسیر می کنیم هر آه آنحضرت ناگاه گذشتیم شتری که آب کشیده میشد و روی سانیه بسین ممله و لو
 شتر آب کش فلما را آه البعیر جرج پس هر گاه که دید آنحضرت را شتر آواز کرد و در فریاد آور و جرجه آواز کرد و گلوئی شتر فوضع حرا نه
 پس نهاد و شتر گردن خود را یعنی بر زمین و جران بکبر حیم و خفت را پیش گردن شتر تا منفر فوق علیه انبی پس آگاه شد یا ایتما و بر
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال این صاحب هذا البعیر پس گفت آنحضرت کجاست صاحب این شتر فجا به پس آمد صاحب شتر نزد
 آن حضرت فقال یعنی پس گفت آنحضرت بفروش این شتر را بدست من قال بل نهیه لک گفت صاحب شتر فروختن چه باشد
 بلکه می ختم ما از امر ترا یا رسول الله و انه لابلست ما لعمریته غیره و بد رستی این شتر مرکان خانه راست که نیست مرا ایشان سبب
 زندگانی جز این شتر قال اما اذکرت هذا من امره گفت آنحضرت اما چون ذکر کردی تو از شان و حال آن شتر پس طلب نیکم خرد
 آن اولیکن هیت می کنم خبر داری وی فانه شکلی اکثره العمل و قلعه العلف فاحسنوا الیه زیرا که بد رستی وی گله کرد بسیار می گاه
 و شفقت خود را و کمی علف را پس نکی کنید بسوی وی ثم سر ناحتی زلفنا من لا انعام انبی یعنی بن مره یگوید پسر سیریکه دیم تا آنکه فرو و آم
 جاسی فرو آمدن این خواب کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاجرت شجرة ثقی الاصل پس آمد دختری که می شکافد زمین احی شسته
 تا آنکه پوشید آن دخت آنحضرت را ثم رجعت الی مکانها پسر باز گشت آن دخت بجای خود فلما استیقظ رسول الله پس هر گاه
 که بیدار شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرد که دم من مرا آنحضرت را آمدن دخت را و باز گشتن آنرا فقال پس
 گفت آنحضرت ہی شجرة اسأنت ربها فی ان تسلم علی رسول الله این دختی است که دستور می خواست پروردگار خود را که سلام
 کند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فان لمایس دستور می داد و خدای تعالی آن دخت را قال گفت لعلی بن مره و این سوم چیز
 است که دیدی و بر آنحضرت ثم سرنا فرنا بما پسر سیریکه دیم ما پس گذشتیم با بی و جوی که آنجا بود فاته امراة بان لها به جنه
 پس آمد آنحضرت را زنی با پسری که مر آن زن را بود و دو بان پشخون و دیوانگی فاخذت لعلی صلی الله علیه و آله و سلم بخره پس گفت
 آنحضرت سوراخ منی آن پسر را و بخر بفتح میم و کسر خا و کسر میم نیز آمده فقال پس گفت آنحضرت اخرج فانی محمد رسول الله و من آتی پس
 بد رستی من محمد فرستاده خدا ثم سرنا فلما رجعنا مرنا بذاک الما پسر سیریکه دیم ما پس بگامیکه گشتیم گذشتیم تا آن آب فسا لها عن العبر
 پس رسید آنحضرت آن زن از حال آن کو که که دیوانه شده بود و فالت پس گفت آن زن و الذی بعثک باحق ما رأینا منه
 ریبا بعدک سوگند بان خدای که فرستاده است ترا راستی ندیدیم ما از ان کو که که در شک اندازد و بعد از مفارقت تو طیت

صلی الله علیه وآله وسلم قال ما اعرف اهل کتب نبی گفت لب بن عباس امرا ابی بسوی آنحضرت گفت بخیر دلیل شناسم که تو مغیری قال آن
دعوت هذا العذق من اذنه احملة یسند الی رسول الله گفت آنحضرت باین دلیل شناس که بخوانم من این خوشه را ازین آفرماگوی و هر که
من پیغمبر خدا ام و آن بیخیزه است و بجز آن خیر دیت نیست یعنی اگر بخوانم و عذق کبیرین همه را سکون الی معجمه و فان خوشه خرم
چنانکه غرق خوشه انگو کند فی الصراح قد عاه رسول الله پس خواند آن عذق را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جعل نزل من النخله نیست
آن عذق که فرو و آید از دخت خرم تا حتی سقط الی الی بقی تا آنکه افتاد بجانب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی گویا داوادم قال ارجع فعاودت
گفت آنحضرت برگرد بجانبی خود پس برگشت فاسلم الی الاعرابی پس اسلام آورد آن اعرابی رواه الترمذی و صححه ۱۰۰ و عن ابی هریره قال
جاء زید الی راعی غنم گفت ابو هریره آمد گرگی بسوی چراندن گوسفندان فاخذ منها شاة پس گرفت گرگ از آن گوسفندان گوسفند را
فطلبه الی راعی حتى انتم عمامه پس جست گرگ آن چراندن تا آنکه کشید و گرفت آن شاة را از دهن آن گرگ قال فصعد الذئب علی تل
گفت ابو هریره پس بردشت گرگ بر توده ریگی فاقعی پیش بست آن گرگ بر آن برضی که گرگ می نشیند که رانها بر زمین سد و پای بار را
ایستاد و هیداردونی الصراح اقتاب کون نشستن گ و ششفر و در آورد و دم خود را در میان هر دو پای خود استعار بثلثم فام و در میان پای
گرفت گ و قال قد عدت الی رزق رزقیه الله گفت گرگ تحقیق قصد کردم من یا قصد کردی تو بسوی رزقی که داد و رسانید آن رزق را
خدا می تعالی و عدت بضم تا فتح آن بصیغه تکلم خطاب بر دو مرتبه است و خطابت است اندن ثم انتم عمامه نمی گذرم من آن می سپر کشیده گرفتی تو آن رزق
را از من فقال الرجل تامله ان رأیت کالیم نوب تکلم پس گفت آن مرد یعنی ای بچها سوگند ندیدم من عجوبه باشد بخوبی امر و زیاده دیدم و زک
مانند امر و زک گرگی سخن میکند فقال الذئب عجب من هذا الرجل فی احملة بین امرتین پس گفت گرگ عجب تر ازین حال حال مردی است
و در میان آن دو گستاخ یعنی مدینه عبارت است از ذرات شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخیر که با منی او با همو کان بعد خبر بایم
شمارا با آنچه گذشته است و با آنچه شونده است بعد از شما قال گفت ابو هریره فکان الرجل یهودی پس بود مرد از قوم یهودی فجار الی الی پس آمد
بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاجروا و سلم پس خبر داد آنحضرت را و سلمان شد قصد قد الی پس قصدی کرد و در است گوگرد اندا و را
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثم قال الی الی صلی الله علیه و آله و سلم انها امارات بین مدی الساعه این و مثال این امور نشانها و علامتها
پیش قیامت قد و شک الرجل ان یخرج تحقیق نزدیک است مرد که بیرون آید یعنی از خانه فلا یخرج حتی یسجد لعلاه و وسطه یا
احداث الی بعده پس باز میگرد و دومی آید بخانه تا آنکه خبر میدهد او را هر دو فعلین و تا زیاده وی بخیزی که احداث کرده از عملی اهل خانه و
بعد از آمدن وی رواه فی شرح اشتهاء ۱۱۰ و عن ابی العلاء روایت است از ابی العلاء که از تابعین است عن حمزه بن جذب که
صلی الله علیه و آله و سلم قال گفت حمزه کناح الی الی بودیم با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تداول من قصصه ثوبت نبوت می خوردیم از یک کاشنه
در وقت ظهور معجزه آنحضرت قصصه بفتح قاف و سکون صا و کانه بزرگ من عذو حتی اللیل از باد آگاه تا شب یعنی تمام روز تقویم مشرق
و قیامه عشره می استادند و مردوی شستند و ده بیان تداول است قلنا فاما کانت تمه لغتیم ما پس چه چیز بود که مدو کرده شد قصصه بدان چیز
قال من استی شتی تعجب گفت از چه چیز تعجب میکنی تو اما کانت تمه الا من هبنا نبود که مدو کرده میشد مگر از اینجا و اشارت الی اقسام

متوقع نیست و در احتمال اول خلجان میکنند آنچه میگویند که فوت آنحضرت بتأثیر زهری شد که در خیر خورده بود اما این است صحیح نیست
و در حدیث آمده است که کسی گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که ترا تا نیز میکند هر سال زهری که داده بودند در خیر فرمودند
بما انکم قد درست و خواسته خداست فتره بران لم یکن نبیا استرخا منه و اگر نیست و بی غمیه خدا آسایش می یابیم و خلاص شویم از و
فما عنهما رسول الله پس در گذشت از آن زن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و لم یبقا قهبا و سزاوارا و عذاب نکر و دلو
اصحابه الدین اکمل من الشاه و مردند اصحاب آنحضرت که خوردند از آن شاه و آخر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی کاه خون
کش آنحضرت بر میان و گفتن خود من اجل الفی اکمل من الشاه و اجبت زهری که خورد از او پسند تا ما و زهر بدر رو و دوق لطیف وی ازین
گشت پال گرد و حجه العبد بالقرن و الشرفه حیاست کرد آنحضرت را ابو سید بنیخ و کار و سه موی لبنی سیاضه من المصا
و آن ابو سید موی بود و مری سیاضه را الغما و محجه نام قبلیه است از انصار ر و اه ابو داود و الداری بدانکه اهل بیت اختلاف کرده
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عقاب کرد آن یهودیه را گوشت یا ترک و آنچه گفت پس بیتی از ابی هریره آورده که اعراض کرد و هیچ
نگفت و از جابره آورده که عقاب نکرد و زهری گفته که اسلام آورد پس بگذاشت گفت بیتی که نخست ترک داده باشد
و بعد از آن که بشیر بن برادر و قبصاص می گشتند اما اینجا خلجان میکنند که و چه تخصیص ذکر بوبت بشر و قصاص بدان چیست حال آنکه
اصحاب میگردد خوردند و شاید که بشر علی الفور و پیش از وفات اصحاب بگیرد قصاص گرفته شد بدان الله اعلم و او من
سهل من انظلیه بفتح حاء ممل و سکون نون و فتح طاء معجمه که لام و تشدید تحتانیه صیغی انصاری است و از اهل بیت و خوان
فاضل بود و گفته گیر از مردم شیر الصلوة و الذکر و مخطیبه نام دارد است قال انهم ساروا مع رسول الله گفت که ایشان یعنی صحابه گیرند
با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یوم خمین و غزو خمین فاطنبو السیر پس دراز کردند و سخت کردند سیر راحتی کان عشیته تا آنکه بود سیر
تا شبگاه چهار فارس فقال پس آمدواری پس گفت یا رسول الله طلفت علی حمل کند او کذا بدستی من برآمده ام بر که چنین چنین
طلعت بفتح لام است و در اکثر نسخ و کتب نیز صحیح کرد و اند فاذ انما هو ازین پس ناگاه من منقسم هوازن بفتح هاء و کسر ای که قومی است از
عرب یعنی دیدم هوازن را علی بکره بهم که آمده اند بیشترید خود یعنی همه آمدند و این عبارت مثل است که زده میشود و در قومی که همه با حده و
یکی تخلف نکرد و بکره شتر جوان و همایش آنست که قومی از عرب از جای کنده بودند و کوچ کرده و هر کس هر جا که شتری یافته گرفته بود شتر
هر چند آن شتر از آن وی نبود و از پدرش بود و بطعنم و نمهم دیدم هوازن را بیشتران موجود و از خود باقی چار و دامی خود و طعن بضم طاء
و عین و مکه مضموه و ساکن جمع طعنیه این در مجموع یا مجموع که در وی زنی باشد و گاهی برای که بر وی مجموع است نیز اطلاق کنند اجتماع
خنین گرد آمدن بوی خنین فتنه رسول الله پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قال تک غنیمه اسلمین عند آنحضرت
آن غنیمت مسلمانان است فذوالنهار الله ثم قال من سحر سنا اللیله و شتر گفت آنحضرت کیست که پاسبانی کند ما را شب قال انس بن
ابی بنیوفی من بفتح هم سکون و نون مثله و غنوی غنیمت عجمه و نون مفتوحین صحابی است حاضر شده فتح مکه را و خنین از نامن پاسبانی میکنند
یا رسول الله قال اربک گفت آنحضرت سوار شو و ركب فرما پس سوار شد پس را که مراد او بود فقال قبل من الشب گفت آنحضرت

پیش آید این راه را که در کوهست حتی تکون فی اعلاها تا آنکه باشی تو در جای بلند آن کوه فلما اصبنا خرج رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
الی مصلی و پس هنگامیکه صبح کردیم ما بیرون آمدیم آنحضرت بسوی جای نماز و یعنی جایی که برای نماز ساخته بودند فرمود که کعبه را بگردانید
آنحضرت دو رکعت را در آنوقت نجز داشته اند ثم قال بل حسستم فارسم ستر گفتم آنحضرت آیا احساس کردید و دیدید شما سواران خود را
و در اینجا از تحکم است بعد از سنت فجر برای حاجت و در کتاب الصلوة گفته شد گفت فقال رجل من گفت مردی یا رسول ما حسنایندیم
و احساس نکردیم فتوب بالصلوة پس اقامت گفتم شما نماز فجر تحقیق معنی ثوب در باب الاذان گفته شد فعمل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
و هو صلی ملتفت الی الشعب پس گشت آنحضرت و حال آنکه وی نماز می کند که می نگریست بسوی آن شعب و در اینجا از
الفتات است در نماز از برای صحت دینی این از باب تداعیل عبادات است حتی اذ افضی الصلوة قال تا چون تمام کرد آنحضرت نماز
را گفت ابشر و افقد جاره فارسم غش باشد پس تحقیق آمد سوار شما که یاسانی میکرد و جمعلمانظر الی خلال الشجر فی الشعب پس گفتم ما که نگاه
می کنیم بسوی میان فرجهای درختان در شعب فاذا هو قد جاهد پس ناگاه آن سوار تحقیق آمد حتی وقف علی رسول الله تا بایستاد و بر پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم فقال انی اطلقت حتی كنت فی اعلی هذا الشعب پس گفت آن سوار بدستی من و ان شدم تا آنکه بوم در جایی
بلند این شعب حیث امر فی رسول الله آنجا که فرموده بود و مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فلما اصبحت طلعت الشعبین کلیهما پس هنگامی که
صبح کردم برآمد این شعب داهر و در افق احوال پس ندیم هیچ یکی را فقال له رسول الله پس گفت مرا در پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
سالم بل زلت الیلثة آیا فرو آمدی تو شب یعنی از اسپ خود قال لا گفتم فرو نیامدم و هیچ حال الا مصلیا نکرد و حالیکه از
گذراند و ام وقاضی حاجت ما را برانده حاجت انسانی را از قبول غایب قال سوال الله گفتم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فلما علیک ان
لا تعمل بعد ما یسیت باک بر تو که کنی بعد از آنشب هیچ کاری از تو افضل خیرات و جهد و اهتمام و در آن زیرا که ترا فضیلتی و ثوابی حاصل شده است
که کفایت است در آن بخشیده شده است گناهان تو بدان و این مبالغه و تاکید است و تحسین این عمل و بشارت است بمغفرت و بعضی
گفته اند که مراد عمل جهاد است درین قضیه و این ظاهر ترست و الله اعلم و راه ابو داود و ۱۶۰ و عن ابی هریره قال تیت النبی صلی الله علیه
و آله وسلم تبرات گفت ابو هریره آوردیم نزد آنحضرت چند خرما را و گفته اند که بیست و یک خرما بود و نقلت پس گفتم من یا رسول الله
ایع النملین بآبکة دعا کن خدا را درین خرما بآبکیت ففعل من پس فراموش کرد و آنحضرت آن خرما با رانم دعای نملین بآبکة پسته دعا کرد
آنحضرت برای من درین خرما بآبکیت قال خذ من فاجعل من فی مزدک گفت آنحضرت گیر این خرما ها را پس بگردان آنها را و گوشه آن
فی الصلح مزدک بکسر گوشه آن کلمات است ان تا خذ منه شیئا فادخل فیہ یک فخذ و هرگاه خواهی تو که بگیری از آن مزد و چیزی را یعنی از
نملین و در آردوی است خود را پس بگیر آن چیز را و لا تشتره فشر او پر آگند و کن آنرا پر آگند و کردنی فقد حملت من ذلک اثم کذا
من و من فی سبیل الله پس تحقیق برداشتم من از آن خرمدین و چندین از دوق در راه خدا و منی شصت پیمان یا با شتری فلما انزل
منه و اطمع من بودیم ما که نمی خوردیم از آن ترموی خوراندیم و کان لا یغاری حقوی و بود آن فرد که جدا نمی شد جدا از ما و همیشه
که من بود حتی که بوم قتل عثمان تا آنکه شد روزگشته شدن عثمان صلی الله علیه و آله وسلم فانه انقطع پس بدستی آن فرد گشته شد و کم شد

و از اینجا معلوم میشود که چون تفرقه و فساد شایع گردید میان مردم بر طرف نشود و بکثرت و آوردن دهان که ابوهریره در آن در می گفت که هر یک
را یک غمست و مراد و غم غم بر طرف شدن آن ابان و غم گشته شدن شیخ عثمان و اده الترمذی ۱۰۰

الفصل الثالث عشر
ابن عباس قال تشاورت و قریش لیلۃ بکله گفت ابن عباس کنکاش کردند مشرکان قریش شبی بکله فقال بعضهم اذا أصبح فاقبضوا لؤلؤنا

پس گفتند بعضی از ایشان چون صبح کند پس بر جای خودش و آید به بند کردن و یرون انبی میخوانند غیر اصلی صلی الله علیه و آله و سلم
یعنی بعضی از مشرکانی همچون کنکاش کردند که محمد را بیدار و نگذاشت و ثناق بکسر و فتح بند کردن و قال بعضهم بل قتلوه و گفتند

بعضی از ایشان بکله کشید و او را و قال بعضهم بل اخرجه و گفتند بعضی از ایشان بکله بیرون کنید و از این شهر تا از اینجا بر رود و فاطم
بنیه یقین نموده و بکون طار مخففه پس مطلع گردانید خدای تعالی غیر خود اصلی صلی الله علیه و آله و سلم علی ذلک بر آنچه کنکاش کردند مشرکان

و در کار وی چنانچه در قرآن مجید در سوره انفال مذکور است فبات علی علی فراش النبی صلی الله علیه و آله و سلم ملک الیلۃ لیس شب گذرانید
علی رضی الله عنه بر جای خواب آنحضرت در آن شب و خرج انبی و بیرون آید غیر صلی الله علیه و آله و سلم حتی تحت بالغا تا آنکه نبوت و رسید

بنار نور که به حیرت رفت و چند شب در آن غار گذرانید و غار مناک در کوه است و در بر آمدن آنحضرت از درون خانه و گذشتن او پیش کلا
که بر در ایستاده بودند و مطلع نشدن با وجود کمال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان قصه غریب و معجزه عجیب است که در شرح ذکر کرده ایم

و در تاریخ مدینه در ذکر هجرت نیز تفصیل مذکور است و بات الشکر کون یحرسون علیا و شب گذرانید مشرکان در حالیکه پاسبانی
میکردند علی را یعنی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی علی درون خانه بودند و ایشان بیرون ایستاده و همه بپوشیده انبی و ایشان گمان میکردند علی را نبی صلی الله

علیه و آله و سلم خیال میکردند که آنحضرت درون خانه در خواب است همین که بر آید کار وی بکنیم و حال آنکه علی بود و آنحضرت از ایشان
بدر رفته فلما اوجوا نامر و علی پس هنگامیکه صبح کردند و بیدار شدند و جریبند بر آنحضرت بگمان خود فلما را و علی را و اندام مکرر پس هرگاه که دیدند

علی را باز کردند خدای تعالی خلیل و بدگالیدن ایشان اتفاقا و این صهاجک بذا پس چون دیدند علی را گفتند کجاست این یا تو یعنی
آنحضرت و اشارت به ذرا برای تحقیق تصغیر است قال لا ادری گفته علی نمیدانم من کجاست فاقصوا اثره پس گفتند مشرکان در شب آنحضرت

بر نشان پای وی قصص بقاف و صاوین مهلتین کی کسی فتن فلما بلغوا جبل خلد علیهم پس هنگامیکه رسیدند که راه را که او را جبل ثور
نام است مشتبه شد بر ایشان نشان پای تصعدوا و جبل پس برآمدند کوه را و ابا الفارس گذشتند بغاری که در آن کوه است فزاد علی باب

نسج العنکبوت پس دیدند بر در آن غار بافتن عنکبوت را که بعد از آمدن آنحضرت درون غار آمده خانه بافته بود و عرض در غار مقدار
شیری باشد و طول مقدار یک دست فقالوا و دخل ههنا لم یکن نسج العنکبوت علی بابی پس گفتند اگر در آمده بودی محمد این جانی بود و بافتن

عنکبوت بر در وی و بعضی نهادن کبوتر درین حدیث مذکور است شعر ظنوا الاحام و ظنوا العنکبوت علی خیر البریه لم تنسج و لم تحم فتمکث
فیکث لیلال پس درنگ کرد آنحضرت در غار سه شب در روز روز و شب در آمد و در پیشبند بر رفت رواه احمد ۲۰۰ و عن ابی هریره

قال لما تحت خیمه ایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تا و فیها سم یفتح سین ضم آن و بعضی بکسر نیز گفته اند گفت ابوهریره هنگامیکه
گشاده شد قلو غیر فرستاده شد برای آنحضرت گوسفندی بریان کرده شده که در وی زهر بود و چنانکه در فصل ثانی از حدیث جابر گذشت

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اجمعوا علی من كان بهنا من اليهود یس گفت آنحضرت گرد آورید برین هر که هست اینجا آید
فجمعوا الیه پس گرد آورند برای آنحضرت یهود را فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انی سألکم عن شیء فقل انتم مصدقین عنی
یس گفت آنحضرت بدستی من پسند ام شمار از چیزی پس آیا هستی شمار است گوگرد انده من از ان چیزی فنی که تکذیب
شماراد جوابی که گویند شمار از ان سوال چنانکه از سابق حدیث معلوم میگردد و مصدقین بضم میم و فتح صاد و تشدید ذال کسوره و کسر قاف
و تشدید باء آخر قالوا نعم گفتند یهود آری راست گوگرد انده ایم زیرا با القاسم عادت یهود ناهب و آن بود که اکثر آنحضرت را
صلی الله علیه وآله وسلم مکفیت وی که ابو القاسم نام میردند و محمد بنی گفتند زیرا که در این نام شریف در توبت و تخیل شایع و
مشهور بود و دلیل بود بر صحت نبوت وی صلعم فقال لهم رسول الله یس گفت مرثیای از انمیر خدای صلعم علیه وآله وسلم من ابوکم است
پدر شما گویا که آنحضرت ایشان را از پدر کلان ایشان پسید چنانکه پدر قبیلہ پدر می باشد قالوا فلان گفتند یهود پدر ما فلان است
نام پدر ان خود را بر دهنه قال کذبتم بل ابوکم فلان گفت آنحضرت دروغ گفتی شما بلکه پدر شما فلان است جز ان کسی که اورا نام پدر
قالوا صدقت و برت گفتند یهود راست گفتی و سیکو گفتی برت کبر را اولی و سکون ثانیة قال فقل انتم مصدقین عن شیء انی سألکم
منی گفت آنحضرت پس آیا هستی شمار است گوگرد انده من چیزی اگر سوال کنم شمار از ان چیزی قالوا نعم یا ابا القاسم و ان کذبتا که
عرفت کما عرفته فی ابنا اگر دروغ میگویم با قوم شناسی تو دروغ ما را چنانکه شناختی آنرا پدر ما و کذبتا که تخفیف ذال است فقال
لهم من بل الذاریس گفت آنحضرت و رسید مهبود و کسیت و دروغی قالوا لکن فیها سیر گفتند یهود میباشم ما در آتش اندک زما
چند روز چنانکه در قرآن مجید از ایشان نقل کرده است که سیکو نیدن تسالنا لا ایا ما بعد و اوت ثم تخلفوا فیها ایتیه حلیقه مشیو شها
گروه مسلمانان ما در آتش یعنی پس از بر آمدن ما شامی در آید همیشه میباشید و ان و تخلفوا بآتشید فون است و تخفیف نیز زیادت
چنانکه قاعده نحو است قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم احسنوا فیها گفت آنحضرت سخن نکفید در باب آتش و در غیبه صلعم
برای زجر سبک و راندن اوست یعنی شما همیشه در دوزخ خواهید بود اگر بکفر از عالم رفتید و الله لا تخلفکم فیها اید ایسجد اسود گندم
نیشویم شمارا در آتش همیشه و رنی آیم و روی پس از شما چنانکه شما سیکو نید ثم قال یس گفت آنحضرت بل انتم مصدقین عن شیء ان
سألکم عن فقالوا نعم یا ابا القاسم فقال بل حلیتم فی هذه الشاه سألکم گفت آنحضرت آیا گردانیده اید شما درین کوفته زیرا قالوا نعم
گفتند آری گردانیده ایم قال فما حکمک علی ذلك گفت آنحضرت چه باعث شد شما را بر ان قالوا اردنا ان کنت کاذبا ان فیخرج
گفتند خود آیم ما اگر هستی تو دروغ گو آسایش میایم ما و خلاص می شویم از تو و ان کنت صادقاً لم یضرک و اگر هستی تو هست گوزبان
نمیکنند ترا زبر شرح این سخن در فصل ثانی در حدیث جاگرد شت اکنون در برابرین مردگان میتوان گفت که چون زبان نکرده
صدق قطب بر شرح ایمان بنی آید رواه البخاری ۳۳ و عن عمر بن الخطاب بنما معجبه الاضماری که اورا ابو زید اعوج گویند
ما را و صحبت است و غزوات و گفته اند که غزاه که همراه آنحضرت میرد غنوه مسح کرده آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سر او را و عا
کرده بحال او رسید عمر او بعد سال و نوب و در سر و پیش می مگر خیمه می سفید قال گفت صلی الله علیه وآله وسلم سر او را و عا

صلى الله عليه وآله وسلم يوم رزى الفجر نماز با دو رکعت علی المنبر و برآمد بر منبر خطبنا پس خطبه خواند ما را حتی حضرت الطاهر تا آنکه حاضر شد نظر و درآمد وقت آن فنزل فصلی پس فرو داد از منبر پس بگذارد نماز را ثم صعد المنبر خطبنا پسر برآمد بر منبر پس خطبه خوانی کرد و ما را حتی حضرت العصر تا آنکه وقت عصر شد ثم نزل فصلی پسر فرو داد از منبر پس بگذارد نماز عصر را ثم صعد المنبر حتی غربت آسمان پسر برآمد بر منبر یعنی خطبه خواند تا آنکه فرو رفت آفتاب پس تمام و در خطبه گذشت فاجبرنا بما هو کائن الی یوم القيمة پس خبر داد ما را بچیزی که پدید آشفته است از حوادث و وقایع و عجایب و غرائب تا روز قیامت قال فاعلنا اخطانا گفت عمر بن خطاب پس آن ترین مایاد دارند ترین مایاد و آن علوم را که آنحضرت بیان کرد و آن خبر را که وی داد و راه مسلم و عمن معن لفتح مکه و کون معن بن عبد الرحمن بن عوف بن عبد الله بن مسعود دست رضی الله عنه ثقت است امام عقیف جامع علوم روایت کرد از پدر خود که عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود دست و ابن مسعود دست بوی ابو عبد الرحمن گویند و از برادر خود که قاسم بن عبد الرحمن است و روایت کرده است از وی شورش و جزوی قال گفت معن سمعت ابی شنیدم پدر خود را قال سالت مسروقاً گفت پرسیدم مسروق را که از کبار تابعین است من آواز ابی صلی الله علیه و آله و سلم باجم لیلة اسمعوا القرآن که دانانید آنحضرت را بآمدن جن در شب شنیدن جن قرآن اقال گفت مسروق حدثنی ابوی خبر داد مرا پدر تو ای عبد الرحمن یعنی عبد الله بن مسعود و اند قال که وی گفت آذنت بهم شجرة و دانانید آنحضرت را بآمدن جن در شب یعنی درخت خبر داد که یا رسول الله جن آمده اند تا ایمان بیاورند و استماع قرآن بکنند پس آنحضرت بیرون رفت و صدیان را دید و قرآن برایشان خواند متفق علیه و عمن انس قال کنایع عمر بن مکتوم و المذنبه گفت انس بودیم همراه عمر بن خطاب میان مکه و مدینه فرایا الدلال پس دیدیم ماه نو را و گشت رجلا حدیده لیسر و بدین مردی تیز لفظ و آیت پس دیدیم من لال را لیس احدی علم راه غیری و حال آنکه سیاحتی گمان میرد و گویید که دیده ام از پیچ جزین چنان گویید که من دیده ام فحلبت اقول عمر اما راه پس قسم من که سیکویم عمر رضی الله عنه آیتانی منی تو فقبل عمل لایا به گشت عمر که منی بنید لال را یعنی من منیم و هر چند عمر را منیم وی نمی بیند قال گفت انس لیسر عمر سیکوید عمر ساراه و داناستلق علی فراشی نزدیک است که بینیم لال را و حال آنکه من بر قفا خسیه ام بر جاده خواب خود یعنی حاجت نیست که آلمان بینیم و قسب و شقت کشم در دیدن آن بعد از زمانی یا بعد از روزی که روشن شود و یا کلام شود و خواهم دید بی قسب و درین عدم و خلوت در چیزی که ضروری نباشد و عدم صرف وقت و دلالا یعنی تم انشای شمعنا عن اهل بستر شرف کرد و عمر که حدیث میکند ما را از قصه کشتگان اهل بدر از شرکان یا شروع کرد انس که حدیث میکنند آنچه شنیده بود و از عمر از اهل اهل بدر قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان برینا صغار اهل بدر بالاس گفت که آنحضرت بود که من و ما را با جمای کشتن بر نیز افکند کشتگان اهل بدر وی روزی پیش از وقوع واقعه کشته شدن شرکان و یک روز خبر داد که هر کدام ازین اشقیای کجا کشته خواهد افتاد و بقول هند اصصر فلان خدا انشاء الله می گفت آنحضرت این جایی افکند بن فلان است فردا اگر خواسته است خدا و هند اصصر فلان خدا انشاء الله و این مصرع فلان است اگر خواسته است خدا پس جایی افکند هر کدام را جدا جدا تعیین کرد و قال عمر ان منی بعثه بالحق یا خطیبا احد و الی حدیث ما را حدیث ابی صلی الله علیه و آله و سلم گفت عمر سوگند بان خدای که فرستاده است او را بر حق

لحم کله الا کلمه سکه اگر نمی خوردی تو از آن بگریزی می خوردی تا از آن همیشه و تمام کلمه و هر آینه می آید و باقی می ماند آن برای شمار و او مسلم
 ۹۰ و عن معمر بن کلب بن عقیل کان فوج لام سکون تخمیه ثقیه است و از آن فاضل و عباد زمان خود بود و سفیان ثوری و سفیان
 بن عیینة از وی حدیث دارند و بعضی گویند که جری بود و او را علم عن ابیه و هیت میکنند از پدر خود که کلب است و از تابعین عن علی بن ابی حمزه
 پدرش و هیت میکنند از مردی از انصار که هاشم معلوم نیست قال گفت آن مرد از انصار خارج است و علی بن ابی حمزه علیه و آله و سلم فی جنازه
 بیرون آمدیم با همراه آنحضرت از برای نماز جنازه و هیت رسول الله پس دریم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی القبر و حال آنکه آنحضرت
 نشسته است نزد قبر که می کنند یوصی ای از هیت میکند آنحضرت قبر کننده را بقول میگویی اوسع من قبل رجله فز کن قبر را از جانب
 پایهای هیت و اوسع من قبل او و فز کن از جانب سر وی فلما رجع استقبله اعمی امراته پس چون گشت آنحضرت یعنی از دفن هیت
 پیش آمد آنحضرت را دعوت کننده و بطعام از جانب زن آن هیت فاجاب پس اجابت کرد آنحضرت و قبول کرد و دعوت او را و رفت بخانه
 او و سخن معه و ما با آنحضرت بودیم یعنی باینتر فقیه طعنی آنحضرت شدیم ما آنحضرت را با جماعه دعوت کرده بودیم و بعضی بالطعام پس آوردند
 طعام فوضع یدیه پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را یعنی برای خوردن طعام ثم وضع القوم سیر نهاده قوم و دستهای خود را فاکلوا پس
 خوردند قوم طعام آنحضرت را و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود که لقمه فی فیه پس نگاه کردیم با جانب آنحضرت که بخاید لقمه را و میگردداند
 آنرا و زن مبارک خود و فرزند غیر و ثم قال پس گفت آنحضرت اجد لحم شاه اخذت لخی از آن اهامی یا عجم من این گوشت را گوشت
 گو سفندی که گرفته شده است بی دستور و بی رضای صاحب گو سفند فارس است اما لقمه تقول پس فرستاد آن زن کسی از آنحضرت بخاک
 میگوید یا رسول الله انی ارسلت الی النقیع بدستی من فرستادم و مرا بسوی نقیع بنون و بموضع بیاع فیه الغنم فقیع منعمیت
 که فروخته میشود و در وی گو سفندان و این نقیع موضع در جانب وادی عقیق است نزدیک هیت کرده از مدینه غیر نقیع مبعده که
 مقبره مدینه آنجا است خطاب می گفت که خطا کردی و هر که او را بیاخواند و آنها که باخواند و اند میگویند که در نقیع در زمان سابق بازار چه بود و او را
 اعلام بشتری لی شاه تا خرید شود و برای من گو سفندی فلم توجد پس یافته نشد گو سفند فارس است الی جبار لی قد اشتری شاهه ان یسلها
 الی تبناها پس فرستادم من کسی را بسوی حبایه که مرا بود که بفروشد آن گو سفند را که زید است بسوی من بهیای آن فلم يوجد پس یافته
 آن حبایه در خانه اش فارس است الی امراته پس فرستادم زن زن وی فارس است الی بهای پس فرستاد زن وی بسوی من آن شاه را
 بی از آن مرد خود فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اعمی هذا الطعام الاسری تجوز ان این طعام اسیران را که در بندند
 و آنها که او را و بیرون از دایره تکلیف و ظاهر اصحاب شاه را بیاخوانند تا از وی بجای گیرند و با زن وی مقرون سازند طعام ضائع میشود و او را
 اعلام روا بود و او را و در لقمه فی دلائل النبوة ۱۰۰ و عن حسن بن سنان کسیر حای جمله و رای بن هشام عن ابیه و هیت میکنند از پدرش و هیت
 است عن حماد بن عیسی بن خالد از پدرش که حدیث است بضم حاء جمله و فتح موحده و سکون ثناء و هو اخو امم معبد پیش برادر امم معبد
 بفتح سیم و سکون هین و فتح موحده که نام او عاکل بن خالد جرماعیه است و آن زنی است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در طریق حجر
 سحیره وی در آمده و وی زنی بود و جلد و قوی تکیه کرده می نشست و در سخن خمیه طعام و شراب میداد فقرا و ساکین ان رسول الله صلی الله

علیه و آله و سلم حین اخرج من مکة رویت میکند که آنحضرت وقتیکه برآورد و هشد از مکة خرج مهاجرا الی المذنبه بیرون آمد هجرت کند و بسو
 مدینه بود و ابو بکر و آنحضرت بویکدی الی یکدیگر پیوسته و فتح با و سکون قحطانیة اسلام آورده پیش از در آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 دارا رفتم را و دلبها و راه بر آنحضرت و ابی بکر عبد الله العلیشی و ابراهیم گرفته بودند و راهنهای کند این چهارتن در راه مدینه می نشستند
 مروا علی خمیصی امم عبد که شتند بر و خمیه امم عبد که در آن وادی جای اید و خمیه بفتح خا و سکون یا مشهورت خمیه قاست در مکان
 فساو با محاوره المیشتر و آنها پس طلبیدند گوشت را و خمارا تا بخورند از وی فلم یصیبوا عندنا شئنا من ذلک پس نیاقتند نزد امم
 بیچ چیزی را از آنچه طلبیدند و کان القوم مرسلین بضم میم اولی و سکون را و کسر میم ثانیه و بودند مردومی بی زبانی توشه از مال بی توشه
 قوم و بی باران شدن سفتند بضم میم سکون سین ممله و کسر نون و فوقانیة ناکب مرسلین ست قوط زده و سه سال یعنی قوط آینه نظر رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم الی شاة فی کسر خمیه پس نگاه کرد آنحضرت بسوی گوسفندی که در جانب خمیه بود و کسر کسب کان و سکون سین فتح
 نیز آمد ه شقة فردین خمیه فقال ما هذه الشاة پس گفت آنحضرت چیست این گوسفند و چه حال دارد یا امم عبد قالت شاة خلفها محمد
 عن الغنم گفت امم عبد گوسفندی است که پس انداخته است و را از گوسفندان شقت و نا توانی و از پس لاغری همراه گوسفندان بجزاگاه
 بیرون توانست رفت قال بل بهاس پس گفت آنحضرت آیه است در وی چیزی از شیر قال سی امم عبد من ذلک گفت امم عبد این
 شاة و تعب و شقت افتاده و در و در ترست از آنکه شیر داشته باشد قال اما ذین لی ان اجلبها گفت آنحضرت آیا اون میدی مرا
 که بدو تخم من و را قالت بآی انت و امی ان رایت بها جلبا فاجلبها گفت امم عبد پدر و مادر من فدای تو باد و اگر می بینی درین شاة
 شیر می پس بدوش آتر یعنی در وی شیر نیست چه میدوشی و را و جلب بکون لام و و شیدن و فتح آن شیر دوشیده شده و در وایت بفتح
 است فدعا رسول الله پس دعا کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مسح بیده بر عمامه پس مسح کرد بر سبک خا و دستان و را و ابی القحط
 و گرفت نام خدا را و دعاها فی شاتها و دعا کرد آنحضرت امم عبد را در شان شاة و می فتاحت علیه تشبه جیم پس کشتا شاة میان
 هر دو پای خود بر آنحضرت برامی دوشیدن چنانکه عادت حیوان شیر دار است که در وقت دوشیدن میان هر دو پایها کشا میکند و در
 و شیر داد و در تشدید را شیر و باریدن باران و جز آن و اجترت و خاتین گرفت آنچه از شکم برآورد و جان که عادت شتر و گاو و گوسفند
 است و در بکسر جیم و تشدید را آنچه شتر از گلو برآورد و بخت نشخوار فدا بآنا ریض الریطا پس طلبید آنحضرت آوندی را که سیراب گردانند
 گروهی را فی الصراح ریض تحریک و ضا و محو قوت که بسنده و رسنده باشد و ریض بضم تخمینیه و کسر موحده از ارباض یعنی خوابانیدن
 ستور یعنی خوابانیدن این جان است که چنان سیراب گردانند که گران شوند و بخواب روند و ریط گرو و کم از ده حلب فیه شجاس و شید
 در آن ظرف ریزان روان و نخ مبتلته و تشدید جیم سیلان و روان شدن آب حتی علل البهارا تا آنکه بالا آمد طرف را سکه شیر که نزد جوتن
 می دیا فلک شیر تخم سقاها پسته نوشانید امم عبد را حتی رویت بکند و تا آنکه سیراب شد وی و حتی اصحابی حتی رو و البضم و او و نوشانید
 یاران خود را تا آنکه سیراب شدند تخم شرب آخر جیم پسته نوشید آنحضرت بعد از همه بحکم قاعده ستره خود که فرمود ساقی القوم آخر جیم تخم حلب فیه پسته
 دوشید و ران انا نیا بعد بدو و هم بار بعد از نخستین حتی ملا الانا تا آنکه پر کرد و اندر تخم غار و عندنا پسته بانی گذشت شیر را نزد امم عبد

و باقیها سوخت کرد آنحضرت امجد را باسلام دار شملو اغشا و کوچ کردند از نزد امجد و آورده اند که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سحر برآمد و اهل مکه ندانستند که کجاست و بکدام جانب رفت مروی از جن رجل ابی قیس بن آمد و این بایات خواند و او می شنیدند و می شنیدند امیدند از آن جمله و بیت نیست شهر جزای الدرب الناس خیر جزایه رفیقین جلا خیمتی امجد بهما زلا

بالبهر تم تر حلا فافلح من امی رفیق محمد و راه فی شرح لسته و ابن عبد البر فی الاستیعاب و ابن الجوزی فی کتاب الوفا و فی الحدیث و در حدیث قصه است که در کتب سیر مذکورست و آن اینست که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کوچ کرد و ابو عبید زوج امجد آمد در خانه شید و گفت این چیست و از کجاست پس ذکر کرد امجد صفات و شمائل آنحضرت با فصیح عبارتی گفت ابو عبید و الله اینست که صاحب ترش که شنیدیم ماضیات او را در مکه و اندک تحقیق قصد دارم که دریا هم صحبت او را اگر بدان راه یابم ۱۲ باب الکرامات

اهل حق اتفاق دارند بر جواز وقوع کرامت از اولیا و ولی کسیست که عارف باشد بذات و صفات حق بر قد طاعت بشری و موعظ باشد بر ایمان طاعت و ترک منہیات غیر منہک و لذات و شهوات و کامل باشد در تقوی و اتباع حسب تفاوت و مراتب آن دلیل بر وقوع کرامت کتاب سنت و تواریخ است از صحابه و من بعد هم تواریخ معنوی چنانکه در قدیم تر ک میان آن نزد انصاف و ترک عناد و مجال شبهه انکار نیست خصوصاً از بعضی اکابر شاخ طریقت و سادات ایشان مثل غوث اقلین سیدی الشیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی و جز ایشان آنچنان بحد کثرت رسیده است که لا یمکن ولا یحصیست بعضی از شاخ اهل زبان ایشان گفته اند که کرامات وی رضی الله عنه مانند رشته مروارید بود که در پی یکدیگر می آمدند گاهی در وی ظاهر میشدند و گاهی از وی و یکی از او اگر می خواست که در یک مجلس حضراتی متعدد و از آن عد کند میکرد و امام عبد الله یافعی گفته است که کرامات وی ثابتست بی شبهه و معلومست با اتفاق رسیده است مانند آن از مسیح علی از شیوخ آفاق و جماعه از معتزله و آنها که در پی ایشان رفته اند منکر شده اند که کرامت را بعضی گفته که صادمشود و کرامت از ذوی القصد و اختیار و اگر صادمشود بی قصد و اختیار خواهد بود و بعضی بآن رفته اند که کرامت از جنس معجزه نمی باشد مثل کثیر طعام قلیل و منع بار از مصالح و مانند آن و حق جواز وقوع است بقصد و اختیار و بی قصد و از جنس معجزه و غیر معجزه و تمام کلام در اثبات کرامت بدلائل و رفع شبهه

حق الفان در کتب کلام مذکورست و لا حاجه الی البیان بعد ا بیان ۱۳ الفصل الاول عن انس ان سید بن جهم ففتح سین سکون تخانیة بن جهم ففتح حاء محله و فتح ضاد محله و سکون تخانیة و عبا و ففتح عین و تشدید موحده بن شبر کبیر موحده و سکون شین محله و وایت میکند انس که این دو صحابی جلیل القدر متحد اند العنبنی سخن کردند نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فی حاجه لهما در کاری که امر آن در کس بود حتی ذهب من اللیل ساعه تا آنکه رفت از شب ساعه یعنی پاره فی لیلته شدیده الظلمه و شب سخت تاریک ثم خرجا من عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقلبا بن سیر حرون آمدند آن دو صحابی از نزد آنحضرت در حالیکه بر سیکرند بسوی خانه خود و بیدار شدند و در آن وقت هر یکی از آن دو عصایکی بود و فاضلت عصا احدیها لهما پس روشن شد عصای یکی از آن برای هر دو حتی مشی فی صورهما تا آنکه رفتند هر دو در روشنی آن عصا حتی اذا افرقت بهما الطریق تا آنکه چون جدا شدند هر دو کس از همتی بجای رسیدند که از آن جا بجای دیگر راه جدا سیر و و انهما را با عصا و روشن شد برای دیگر نیز عصای او فاشی کل واحد منهما فی صور عصا پس رفت هر یکی از آن دو صحابی

در روشنائی عصای خود حتی بلغ ابله تا آنکه رسید هر یک اهل خانه خود را و راه البخاری و در روایت بخاری در کتاب الصلوة چنین آمده که بیرون آمدن آن دو صحابی از نزد آنحضرت در شب تاریک و با ایشان مانند و چراغ بود که روشن میشدند و چون جدا شدند تا با هر یکی چراغی جدا تا آنکه آمد هر یک اهل خانه خود را ۲۰ و عمر بن جابر قال لما حضر احد وعافى ابى من الليل گفت جابر هنگامی که حاضر شد غزوه احد خواند مرا پدر من از ابتدای شب فقال ما را فی بعضهم غزاه الامم قال فی اول من یقتل من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت پدر من گمان نمیدهم خود را اگر کشته شده و نخست کسی که کشته شود از باران آنحضرت درین عبارت است که اگر دلی بطریق که است خبری بدد باید که بطریق ظن و حسان بدد بخلاف نبی اگر بوجی گوید وانی لا اترک بعدی او علی و بدرستی من نیکدام پس از خود و از جمله تر برین از تو غیر نفس رسول بعد خبر نفس من غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که وی از همه عزیزتر و محبوبتر است و ان علی دنیا فاقض بدرستی بر زمین من می است پس بگذار آن و هم را و فتنه گذاردن و ام و باب معجزات گذشت و استوص باخوانک خیر او بدین وصیت مراد باب خواهر آن خود که با ایشان یکی کنی و بود و او را رضی الله عنه نه خواهر فاصحه بنام صاحب که در دیم با مکان اول قتل پس بود و دوی نخستین کشته شده در آن غزوه و فتنه مع آخر فی قبر دو که در مین او را با صحابی دیگر در یک قبر خنجر حکم آنحضرت بود و صلی الله علیه و آله و سلم در شهادت اسی احد که بعضی ابا بعضی در یک قبر دفن کنند چنانکه در باب آن گذشت و آن صحابی و دیگر ابن الجویج بود که یار والد جابر و شوهر خواهر وی را و راه البخاری ۲۰ و عمر بن عبد الرحمن بن ابی بکر و است از عبد الرحمن که اکبر اولاد ابی بکر صدیق است و ما و او را ام و مان است که با و عایشه صدیق است اسلام آورد و دو عام حیدیه بود و نام و عبد الکعبه پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را عبد الرحمن نام کرد و قال ان اصحاب الصفة كانوا اناسا فقر اگر گفت عبد الرحمن که اصحاب صفة بودند و هم فقر و صفة وضعی بود منظر از مسجد که ایشان شب باش میکردند در آن ایشان از اصفیان اسلمین میخواندند خانه و اهل و عیال و مال و مال بیج نه اشتند و آن کعبه صلی الله علیه و آله و سلم قال من کان عنده طعام ثمنین فلینهب ثلث و بدرستی آنحضرت فرمود کسیکه باشد نزد وی طعام و کس پس باید که بر دو سوم کس یعنی از اصحاب صفة و من کان عنده طعام لربعه فلینهب ربعا و سادس کسیکه باشد نزد او طعام چهار کس پس باید که بر و پنج را یا ششم را و کلمه او برای تحمیر است اقسام بسیار است بعضی را بیان کردند و بعضی را بقیاس گذاشتند مقصود آنست که هر کراست است باید که از ایشان کسی را همان کند و ان ابا بکر جابر بن کعبه و بدرستی ابو بکر رضی الله عنه آورد و کس او انطلق انبی صلی الله علیه و آله و سلم بعثته و بر آنحضرت ده کس او ان ابا بکر نقشبندی عند انبی صلی الله علیه و آله و سلم و بدرستی ابو بکر طعام شب خورد و نزد آنحضرت شمع ثبت حتی صلیک الشا و پسته درنگ کرد و ابو بکر نزد آنحضرت تا آنکه گذارده شد نماز عشاء ثم ارجع پستر گزشت ابو بکر بسوی خانه آنحضرت فلین حتی نقشبندی انبی پس درنگ کرد تا آنکه طعام شب خورد و غیر صلی الله علیه و آله و سلم و این نکر است برای گرفتن قصه از سر و نیز در اول بیان نقشبندی ابو بکر رضی الله عنه و در آنانی نقشبندی غیر صلی الله علیه و آله و سلم درین میان اهل و عیال ابو بکر صدیق و همانان همه منظر ایستادند و فی بعد بعضی از آنها مابا را اندیس آمد ابو بکر بنامه بعد از گذشتن شب نقد کرد که خواسته بود و قال له امرایه باجک عن اصفیا فک گفت مر ابو بکر از نش چنانچه کرد و باز و است ترا از همانان تو یعنی چرا تا آخر کردی که همانان انتظار تو کشیدند قال او ما شیتهم ابو بکر آیا طعام بخورانیده تو همانان را

قالت ابو احمی تبحی گفت امراة ابو بکر با آوردند و سر باز زدند همانان از خودن تا آنکه بای تو غضب پس خشم گرفت ابو بکر و قال گفت
 و السلام طعمه ابدان سوگند کنی خرم این طعام اگر مخلقت امراة ان لا تطعمه پس سوگند خورد و امراة ابو بکر که خورد این طعام او طعمه الا
 ان لا يطعموه و سوگند خوردند همانان که نخوردند آنرا قال ابو بکر کان فی السطح شیطان گفت ابو بکر رضی الله عنه هست این غضب من سوگند خوردن
 من از شیطان پس و حال از غضب باز آمد و استغفار کرد و دعا با طعام پس طلبید ابو بکر طعام را فاکل و اکلوا پس خورد ابو بکر طعام را و خورد
 عیال همانان و همین بامقید بود و بقید که مراد شسته که درین ساعت نخورد و یا بجست آن خورد که با وجود همین که آنحضرت فرموده است که هر
 سوگند خورد بر امری و بدین غیر آنرا پس باید که بکنند آن امر را و کفایت دهد ازین خود بخوار لا یفعلن لئلا یارب من سفها ما اکثر منها پس شد
 که برینداشتند نعمه را که آنکه بالامی آمد و زیاده پیش از آن لقمه پیشتر از آن فقال لامراة پس گفت ابو بکر مرزن خود را یا خست نبی فراس
 ای خواهر بنی فراس کبر فاسمین محله یا قبیله هست و این زن که نام او مر و هست از آن قبیله بود باید چه هست این یاده شدن طعام
 قالت و قره عینی گفت امراة ابو بکر سوگند بقرة العین من مراد بدان ابو بکر صدیق ما داشته بعضی گویند آنحضرت را مراد داشته و قره العین است
 از شادی در ویت محبوب است زیرا که با از قرست بضم بعضی خکی یا از قرفتح بعضی قرار دیده بدین محبوب خنک گردد و در قرار بود و
 و دست ننگر و آنها الا ان لا اکثر منها قبل فک بثلث مراد برستی آن طعامها اکنون بیشتر است از آنچه پیش از آن بوده سه چند فاکل و
 بعث بها الی انبی پس خوردند و فرستاد ابو بکر آنرا بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فذکر انه اکل منها پس ذکر کرده شد و روایت کرده شده است
 که آنحضرت خورد و از آن طعام متفق علیه و ذکر و ذکر کرده شد حدیث عبد الله بن مسعود که در اول است و کنا نسبع تسبیح الطعام فی المجر
 در کتاب المجرات ۱۰۰۰ عن عائشة قالت لما مات النبی صلی الله علیه و آله و سلم فذکر انه اکل منها پس ذکر کرده شده و روایت کرده شده است
 چشمه بود و بر دین نصرانیت بود و با آنحضرت ایمان آورد و هم در چشمه مرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دین بخانه او غایبانه
 نماز گذارد پس عایشه میگویی هنگامی که مرد بخانگی که نامش است اند لا زال ری علی قبره و بودیم که یکدیگر بگریه میزدیم و می گفتیم که بدرستی
 بود که دیده میشد بر قبر وی نور ظاهر است که مراد نور محسوس مثل نور چراغ یا ماه و آفتاب و تواند که عبارت باشد از ضیاء و یا که
 می دریافتند مردم بهای خود از زیارت قبر وی و مشابه آن و الله اعلم و اه ابو داود ۲۰ و عیالها قالت لما ارادوا غسل النبی
 صلی الله علیه و آله و سلم قالوا لا ندری گفت عایشه هنگامی که خواستند صحابه غسل آنحضرت را بعد از موت گفتند نیدانیم که آنحضرت رسول الله
 آیا برهنه کنیم یا پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم من ثیاب از جامهای آنحضرت و بر شیم جامها را جز از از روی که آنحضرت در میان ما چنانکه برهنه
 میکنیم مردی خود را از غسل و علیه ثیاب یا بشویم او را و حال آنکه باشد بر بدن شریف وی جامهای وی فلما اختلفوا پس چون صحابه
 اختلاف کردند و گفتند بعضی که برهنه کنیم و جامها را از بدن شریف بکشیم بعضی گفتند هم در جامهای وی غسل دهیم القی الله علیه السلام انما
 و بر گماشت خدای تعالی بر ایشان خواب را و همه خواب گرفت حتی ما شتم حل الا و قد نمت فی صدره تا آنکه نبود از ایشان هیچ مردی مگر آنکه
 زنجیران وی بر بندید وی بود کناست است از خواب هم کلمه مکرر می شنیدند و ایشان سخن گفتند من نایچه است از گوشه خانه لا یدرون
 من بود و حالیکه منی یا بنده ایشان که گفتم این سخن گفتند اغسلوا النبی صلی الله علیه و آله و سلم و علیه ثیاب یا بشوید پیغمبر را و حال آنکه بر و

جامه‌های او قضا و قسود و علیه صلوات و غسل دادند آنحضرت را و حال آنکه برویت پیر این وی صیون الهام
 فوق القیص می‌نخند آب را بالای سر این و یکگونه باقیص می‌مالیدند آنحضرت را پیر این و نقل کرده اند از نووی که ثواب
 آنست که آن جامه غسل داد و روی بکشیدند آنرا و نکفین و آنچه روایت کرده اند که کشیدند و در تیره کفن گذاشتند ضعیف است
 صحیح نیست احتجاج بدان رواه البیهقی فی دلائل النبوة ۳۰ و عن ابن المنکدر روایت است از محمد بن المنکدر که از شامیر
 تابعین است و کبار ایشان است جامع علم و زهد و عبادت و صدق و ثقه و بکاوناله ان سفینه مولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 سفینه که مولی آنحضرت بود و سفینه بجهت آن نام شد که در سفری در خدمت آنحضرت بود و بار بار دوشته بود و هر که مانده میشد باز خوا
 بروی می‌انداخت و وی هم بار بار یکشید چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را دید و فرمود انت سفینه دیگر این نام بروی نماند
 و هر که از وی اصل نام وی می‌رسید می‌گفت که نام من همان است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس محمد بن المنکدر روایت میکند
 که این سفینه خطا بخش بارض الروم کم کرد و راهش در زمین و مدام او را فاطمه باطلتس بخش باند کرده شد پس وان شد که نجته
 از دست کافران و حالیکه سحر و جادو را فاد او به بالا سد پس ناگاه وی یعنی سفینه مقارن بشیری است که پیش آمد و اقبال یسنت
 سفینه یا ابا احارث انامولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابو احارث کفایت شیریست کان من امری کیت کیت بود
 از کار من حال من چنین چنین یعنی قصه خود را از کم کردن راه و در فقدان از لشکر یاریندا فقدان و گر تخمین بشیر باز گرفت فاقبل الاله
 له بصیقه پس پیش آمد بشیر و حالیکه مراد را چایوی است و بصیقه بوجه و مملکه مکرر بر وزن و حرج و دم چنان بدن و چایوی کردن غاری
 نمودن سنگ و گریه و جز آن بصاحبش حتی قام الی جنبته تا آنکه ایستاد بشیر و در چایوی سفینه کلام صواتا هو الیه هر گاه می‌شنید بشیر آوازی
 را که نازل باشد و در وی خوف ایذا باشد قصد میکرد بسوی آن آواز تا دفع کند چیزی که در وی خوف می‌بود و اصل او را از کردن دست
 بسوی چیزی تا بگیرد و آنرا قبل نشی الی جنبه بشیر وی می‌آورد و بشیر می‌آمد در حالیکه بشیر و در چایوی سفینه چنانکه عادت را پیر این است که
 خبر در سر و نه حتی بلغ آبش تا آنکه رسید سفینه لشکر را ثم رجع الی البشیر و بشیر رواه فی شرح السنه ۴۰ و عن ابی الجوزی بنعم جمیع کون
 و زامی بعد تابعی مشهور است که تابعان از وی روایت می‌کنند قال خطا اهل المذنبه فخطا شدیدا گفت فخط کرده شد فاهل مذنبه فخط
 سخت فی الصراح فخط شک سالی فخط باز ایستادن باران از هوا فخطو الی عایشه پس شکایت کردند بسوی عایشه تا دعای کند و عیلا
 ساز و قتالت انظر و اقر اینی پس گفت نگاه کنید قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاجعلوا منه کوی الی السما پس بگردانید از قبر شریف من
 بسوی آسمان حتی لا یكون بینہ و بین السما رتق تا آنکه نباشد میان قبر و میان آسمان رتق یعنی بردارید از میان قبر و آسمان حجاب کوی
 جمع کوی فتح کان و ضم آن تخفیف داد و در فقر و جمع روزن خانه و سبب در رفع حجاب میان قبر شریف و آسمان آن باشد که این طلب
 شفاعت است از قبر شریف زیرا که در حیات آنحضرت استسقا میکرد و مذبات شریف و چون ذات شریف وی در پرده شد امر کرد عایشه که
 کشف کرده شود و قبر شریف تا باران بار و گویا استسقا کرد و در بقعه و حقیقت استسقا و استشفاع است بذات شریف وی و کشف قبر بانه
 است در آن ففعلوا پس گردانید ایشان آنچه امر کرد عایشه صدقه رضی الله عنهما فطر و امطر پس باران اوده شد و باران اونی بسیار حتم

ومی برایدگر آنکه فرومی آیند بهشتا و هزار فرشتگان حتی یحییٰ القبر رسول الله تا آنکه گرد می آورند قبر پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم
یضربون باجنتهم ویصلون علی رسول الله می زنند بازوهای خود را و درودی فرستند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حتی از آسمان
عرش تا آنکه چون شام می کنند بالا می روند و به طاعت می فرود می آیند مانند ایشان یعنی بهشتا و هزار فرشته دیگر صنفوا مثل ذلک این می کنند
ایشان عزیزانند آنچه میگردند و شتمانی در دوزخ گردان قبر شریف و زون باز و درود فرستادن بر آنحضرت حتی از آشتت غایت
خرج فی سبعین الف سال آنکه تا آنکه چون می شکافند از آنحضرت زمین یعنی مبعوث میگردد و آنحضرت و می براید در آن بهشتا و هزار فرشته و نور
در حالی که می برید آنحضرت را و شنگان بدگاه عزت جل جلاله زفاف شباب رفتن و برون غروب را بجا می نشوی و در آن محضر را گویند
و نیز فوته بر معنی اول بکبرنمایست و بر ثانی بصوم و مراد برون محبوبیت بسوی حبیب و گویا که کعب این فرشتگان است مشاهده کرد
تا داخل کرد است باخند و الا اگر سماع و نقل از کتب سماویه باشد که هست میشود و فتیله و الله اعلم و اه الدارمی ۱۰۰ باب
در اکثر نسخ همچنین است باب مطلق بی ترجمه و در بعضی نسخ باب وفات انبی صلی الله علیه و آله و سلم و این ادلی و اظهر است زیرا که کلمات
مولف وضع باب مطلق از برای فکر و احق و تمات باب سابق است و اینجا به چنین است بلکه ذکر کرده است احوال متعلق بوفات آنحضرت
پس مناسب است ترجمه ساختن بدان و نیز بعد از این باب بابی آورده است بی ترجمه متعلق بوفات پس ظاهر آنست که این باب ترجمه
بوفات انبی صلی الله علیه و آله و سلم بود و باب آئیده غیر مترجم در لواط و تمات این بدانکه ابتدای مرض آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
سلم آن بود که حادث شد صدراعظمی در او آخر شهر صفر که یکشب یا دو شب از آن ماند بود و بعضی گفته اند که ابتدای مرض او سیل و لوار
بود و این جزوی در کتاب الوفا گفته که ابتدای مرض در شهر صفر بود که دو شب از آن ماند بود و وفات وی در روز جمعه سیل و لوار
بود و سلیمان بنی که یکی از ثقات است حرم کرده است بدانکه ابتدای مرض در روز شنبه بود و است دوم صفر و وفات در روز دوشنبه
دوم سیل و لوار و الله اعلم و این قول را ترجیح کرده اند با آنکه وفات فاطمه زهرا رضی الله عنها در سوم رمضان است و اتفاق ایند بر آنکه
حیات وی رضی الله عنها شش ماه است بعد از آنحضرت پس سخت شد در دسروپ تا می گشت از پهلوی پهلوی پیوسته میفرمودند
سیچکس که سخت تر باشد بلائی او را که کرد و دنیا ایم را جرم نیا و ده است اجرا پس بیمار بود آنحضرت مدت دو روز و روز یازدهم یا
احضرات در زمان ابتدای مرض و اگر او را آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مرض خود چهل تن از بندگان را و نماز میکرد و با استقامت
در مدت مرض هر سه روز و بعضی گفته بفرموده نماز بود که ابو بکر را فرمود رضی الله عنه که بامدم نماز کند و بیرون آمد روزی اسوی سجد و نماز
بگذارد و گفت ای گروه مسلمانیان! اوداعی کنم و پناه خدایم سپارم خدا خدایه من است بر شما پس ازین بر شما باد که تقوی کنید و
گناه را بپا دارید و از این که من بگذردم دنیا را و بعد از منم از شما و روایات متعارضه است بر آنکه امام ابو بکر و رضی الله عنه از این
عباس مروی است که گفت نماز گذارد آنحضرت پس بیچ کی از صحت خود و مگر پس ابو بکر دیگر پس عبد الرحمن بن عوف یکباری در فریاد گفت
و آنچه واقع شد در مرض موت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که سخت شد در دوی روز شنبه پس خواست که گلابی نویسد گفت
مر عبد الرحمن بن عوف یا یا شانه گویند می را یا تخمه را تا نبوسیم را بی ابو بکر کتابی را سپید می است که بخیزد و بسیار فرمود حاجت نیست با شما

قد و هم و در آنکه بدین براینی بر انصار از اصحاب آنحضرت این دو صحابی اند در خبرست که آنحضرت با التماس انصار بعضی از اصحاب خود را پیش از هجرت بمدینه فرستاد تا تعلیم قرآن احکام دین بکنند و برای صلح دیگر که در آن بدین این دو صحابی علی بن ابی طالب و سید القدر را فرستاد و بعد از آن در سیم و پنجاه نفر از انصار قرآن که می خواندند این دو صحابی را قرآن را تم جاب و عمار و بلال و بعد پسر آمد عمار بن یاسر و بلال بن رباح و سعد بن ابی وقاص ثم جابر بن الخطاب فی آخرین من اصحاب البنی پسر آمد امیر المؤمنین عمر و دست کس از اصحاب بغیر صلی الله علیه و سلم ثم جابر البنی بعد از آن آمد بغیر صلی الله علیه و سلم ثم جابر البنی اهل المدینه فوجا ابی فوهم بدین ندیدم اهل مدینه را که شادمان شده باشند بخیر می جویشادمان شدن ایشان بآمدن آنحضرت حتی رایت الولاة و الصبیان یقولون تا آنکه دیدم من خترگان را و دیگران امی گفتند هذا رسول الله من بغیر صلی الله علیه و سلم قد جاء بتجلیق آمده و الاله و جمع و لیدیه است تا بغیر صلی الله علیه و سلم بی نامی پسر و لیدیه گاهی داده را نیز گویند اگر چه کبیره باشد اما با جاتی قرأت سبح اسم ربك الاعلی پس بنیاد آنحضرت تا آنکه خواندم من شنیده ام تو هم سور سبوح اسم ربك الاعلی یعنی این سور و را پیش آمدن آنحضرت آموخته بودم فی سور شما من المفصل با سور تمام می گیر مانند آن از مفصل و معنی مفصل در باب الطرارة از کتاب الصلوة معلوم شده است و این حدیث دلالت دارد بر آنکه این سور و در مکه نازل شده باشد و درین کلامی است که در شرح ذکر کرده ایم در راه البخاری ۲۰۶ و عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه و سلم جلس علی المنبر و است از ابی سعید خدری که آنحضرت نشست بر منبر و بود آن در مرض موت آنحضرت پنج شب پیش از موت فقال ان عبد الله عبد بن ان یوتیه من زهره الدنیا ما شاء و من یأخذ بهر گفت آنحضرت که بنده بود که بخیر گردانید او را خدای تعالی میان این که بدید او را از زهره و نعمت دنیا هر چه خواهد وی تعالی بیاورد چه خواهد آن بنده و میان چیزی که نزد خداست از ثواب آخرت فاختار ما عهده و پس اختیار کرد و برگزید آن بنده چیزی را که نزد خداست از ثواب آخرت فیکلی ابو بکر پس گریه کرد ابو بکر بشنیدن این سخن از آنحضرت قال گفت ابو بکر خطاب با آنحضرت کرده فدینا که بابا ما و اما ما سیدان ما و در آن مافدای تو با فدای بنای پس گفت که دیدم ما ابو بکر را فقال الناس انظر و االی هذا الشیخ بغیر رسول الله صلی الله علیه و سلم من عبد الله تعالی من ان یوتیه من زهره الدنیا و من یأخذ بهر گفت مردم نگاه کنید به بجانب این پسر خیر بدید آنحضرت از حال بنده که می گریه انید خدای تعالی او را میان آنکه بدید او را از زهره و دنیا و میان آنچه نزد اوست و هو یقول و آن پسر میگوید فدینا که بابا ما و اما ما سیدان ما یعنی این چه جای گریه و تقدیر است آنحضرت از یک بنده لا علی القین خبر بدید این شیخ گریه میکند و با آنحضرت تقدیر میکند فکان رسول الله صلی الله علیه و سلم هو اخیر پس بود آنحضرت مراد بنده که بخیر گردانید شد یعنی آخر بر بنده ذات شریف خود را مراد داشت و کان ابو بکر اعلمنا و بود ابو بکر و اما ترین و فهم کننده ترین ما این کلام تفوق علیه ۲۰۷ و عن عقبه بن عامر قال صلی رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عقبه بن عامر که صحابی مشهور است و احوال او در مواضع متعدده نوشته شده است نمازخانه گذارد آنحضرت علی بن ابی طالب احد بعد ثمانین کشتگان غزوه احد بعد از هشت سال از دفن ایشان کالموع و تلاخار و الاوصاف مانند و داع مرزندگان او مرزندگان او و اما و داع مرزندگان رحمت جلالت آنحضرت از دنیا بود و مرزگان را حجت انقطاع و عا و استغفار و از ایشان این در آخر زمان حیات آنحضرت بود و مراد بصلوة نماز چهارهست و این مؤید مذہب حنفیه است که قائل اند بنماز گذاردن بر

و نوحه شافیه که قائل نیستند بدان مراد و عاست و تحقیق این بحث و شرح سفر السعاده بسیار کرده است و درین شرح نیز در مجلس
 گذشت محمد طالع المنیر سیر برآمد آنحضرت خبر افعال انی بین یکدیگر قاطع گفت آنحضرت بدرستی من و پیش شما فوطم و فوط بفتح فاء را آنکه
 پیش و در منزل برای رست کردن و لود و رس و پاک کردن چاه و جز آن و کار سازی منزل مرا و پیش رفتن آنحضرت گشت بدار آخرت بر
 کار سازی است و تنیده اسباب نجات و شفاعت ایشان اما علیکم شهید من بر شما گواهم گو ای مهدی بر انقیاد و طاعت و قبول و تقوی
 اسلام ان موعده کم المحوض و بدرستی که وعده گاه و دیدار و مویات ملاقات میان من و شما محض که نرسد و انی لا انظر الیه و بدرستی من این
 گاه و میکنم و می بینم بجز انی مقامی بجز احوال آنکه من جای خودم و انی قدا عطیت مفاعیل خزان الا ارض و بدرستی که من تحقیق
 داده شده ام کلیه ای زمین ان اشارت است بملک شدن است خزان بلوک ماضیه و جز آنرا و اما و خزان معنوی مفاعیل آسمان زمین
 و ملک و ملکوت است تخصیص زمین نداد و انی است اخشی علیکم ان تشرکوا بعدی و بدرستی من معتبرم بر شما مشرک شدن و کار گشتن شمار
 پس از من و لکن اخشی علیکم الدنیا ان تنافوا فیها و لکن معتبرم بر شما دنیا را که غیبت کنید و میل کنید در دنیا منافس غیبت کردن نفس چیز
 گر آنجا که غیبت کرده میشود و در وی منافست غیبت کردن در چیزی بطریق مسارات و معارضه و از بعضی و زیاد کرده اند بعضی
 را و بیان این عبارت را که تفقذوا ایش شستن کنید میان خود و تمسکوا پس بکمال شویید کمالک من کان فیکم حیاء آنکه بکمال کشد کسانیکه بودند
 پیش شما متفق علیه ۲۰ و عن عائشه قالت ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم توفی فی منی گفت عائشه بدرستی
 از نعمتهای خدا بر من که مخصوص گردانید مرا بان است که آنحضرت قبض کرد و پند و خایه من زیرا که آنحضرت استیذان کرد از اذن
 مطهره را که مرض وی در خانه عایشه کرده شود و فی بومی و در روز نوبت من یعنی با وجود آنکه آنحضرت دردت مرض تا وقت وفات
 در خانه عایشه بود و روز وفات موافق نوبت عایشه نیز افتاد و من سحری و سحری و قبض کرده شد آنحضرت میان سینه من گردن من سحر
 بفتح سین سکون حایه در اصل معنی شش است سحر و سحر پیش سینه زیرا که آنحضرت تکیه داشت در آن وقت بر سینه عایشه و ان الله جمیع من
 رقیقی و رقیقه عند موتی و از نعمتهای خدا بر من است که خدای تعالی جمع کرد میان آب و هن من و آب و هن آنحضرت نزد موت آنحضرت
 این معنی همیشه نعمت است و در وقت موت عظیم تر است که وقت منتهای برکات است بایان واقع میکند که حصول این نعمت در آن بود
 بعد از ان بیان اقرب وجود این نعمت میکند و سگوید و دخل علی آمد بر من عبدالرحمن بن ابی بکر و وی برادر عایشه بود و دیده السواک در
 وی سواک بود و ان الله رسول الله و من تکیه دهنده پیغمبر خدا بود و صلی الله علیه و آله و سلم فراتیه نیز نظر الیه پس دیدم من آنحضرت که گاه
 میکند بسوی عبدالرحمن که سواک در دست داشت یا بسوی سواک و عرفتم از یک سواک و شناختم من که آنحضرت دست میدارد که
 سواک کند فعلت آنکه و لک پس گفتم من آیا بگیرم من سواک را برای توفاتش را بر سه ان نعمت اشارت کرد آنحضرت بسبراک خود که آری
 بگیر تینا و لک پس گفتم سواک را از دست عبدالرحمن یعنی آنحضرت او گرفت و کرد فاشته علیه نیست آمد سواک بر آنحضرت و قلت لکن
 لک و گفتم نرم گردانم سواک را برای توفاتش را بر سه ان نعمت فایسته پس نرم گردانیدم فامره پس گذرانید آنحضرت سواک را بر دندان
 بر دهن و من دیدم که فیهما مار و پیش آنحضرت کوزه بود و در وی آب بود و کوزه را کوزه آب خوردن نعل میزد فی سواک

پس گشت آنحضرت که می درآورد و بر دوست خود را در کعبه میسج بجا وجهه و یقول پس میمالد بر دوست تر بر روی مبارک خود را میگوید
 لا اله الا الله ان الموت سكرات بدستی که مروت را بختیاست سکره الموت بفتح سین سکون کاف شدت و هم غشی اوست
 و این خبر در اصل از سکرست بمنی سستی و ازینجا معلوم میشود که سکر است آنحضرت یک نوع حرارتی بود معارض بدن شریف که بسج آب اطفا
 آن سکر در دنیا که در دهر می درآید و شد که خلافت را میباشند نسبت بحال شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم این هم عظیم می نمود و ازینجا
 قول عایشه که گفت رشک منیدم بر هیچ کی باسانی موت بعد از آنچه دیدم از سختی موت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فانه من الموت
 هم نصیب میباشید استاده که آنحضرت است شریف خود را بقل یقول پس گشت که میگوید فی الرقیق الاعلی یعنی بگردان خداوند امرا
 و رقیق اعلی یا من خواهم و آمدن در رقیق اعلی و در روایتی آمده که فرمود آنحضرت الرقیق الاعلی اختیار کردم رقیق اعلی را حتی قبض و ما
 یدها ما آنکه قبض کرده شد آنحضرت بویل کرد و پایان افتاد و است شریف وی و در مراد رقیق اعلی اقوال است بعضی گفته اند که مراد از او
 انبیاست که ساکن اند در اعلی علین و حضرت اقدس چنانکه در حدیث دیگر واقع شده است مع انبیاء و الصدیقین حسن و کمال نقا
 و رقیق اعظم نسبت واقع میشود بر واحد و کثیر از اعلی عالم ملکوت است و بعضی گفته اند که مراد رقیق اعلی حضرت رب العزة
 است و انطلق رقیق بر وی تعالی آمده است و در حدیث آمده است ان الله رقیق بحسب الرقیق فی الامر و مویذ این را و است آنچه در بعضی
 اخبار آمده است که جبرئیل آمد و گفت که خدای تعالی شایسته است و غیر سکر و اندر ترا بودن در دنیا و در آمدن اینجا و فرمود آنحضرت آنحضرت را ازین
 الاعلی و الله اعلم و بعضی رقیق اعلی را بر نسبت نیز میگویند و در حدیثی آمده است که در روز قیامت من را بر رقیق اعلی
 رقیق است رواه البخاری و عمنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ما من نبی بمرض الا خیر من الدنيا و الآخرة
 هم از عایشه است گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت نیست هیچ پیغمبری که بجا شود و بجا نماند و بجا نماند و بجا نماند یعنی بدست
 و اختیار رسیدن که اگر خواهد در دنیا باشد و اگر خواهد با آخرت خرامد و کان فی شکوة الذی قبض نبود آنحضرت در بیماری خود که قبض کرده شد
 در وی و در بعضی نسخ قبض نمیدانند و میگویند که گرفت آنحضرت را حال سخت و بعضی موصوفه و تشبیه جاعله و درستی آواز و فی
 سجده گلوگرننگی فسمعت یقول پس شنیدم آنحضرت را که میگوید مع الذین نعمت علیهم من انبیاء الصدیقین الشهداء و الصالحین اختیار می کنم
 صحبت با آن کسان که انعام کرده تو بر ایشان که پیغمبران و است کرداران است گفتاران و شنید ان نیکوکاران اند فقلت ان خیر عایشه
 میگوید یعنی الله عنما پس فهمیدم این را باین عبارت که آنحضرت خبر گرفته اند و شنید این کلام در جواب تنخیر گفت با اختیار شوق بیرون رفتن
 از دنیا متفق علیه و عمن نس قال لما نقل النبي صلی الله علیه و آله و سلم جعل تنفيسه الکرب گفت انش منها سیکه گران شد سخت
 گشت و در آنحضرت گشت آنحضرت که میفرمود و پیشتر میگردد و اورا سخت و شدت مرض فقلت فاطمة و اکرب اباه پس گفت فاطمه
 ای مادر من سخت بودی چنانکه حال ما نیست علی ای یک کرب بعد از این است گفت آنحضرت مفاطمه را نیست بر پدر تو سخت و شدت
 بعد از ام و در دنیا است و چون باز ختم میرود و آنجا میرود و در دنیا است فلمات قالت پس چون گشت آنحضرت گفت فاطمه در دنیا
 آنحضرت با ابای پس اجاب با و اجاب که در وقت پروردگاری را که خداوند او را پیشگاه خود و با اباه من جبه الفردوس ما و اه

ای پیچیدن ای سیکه پشت این طایفه است یا ابتداء الی جبریل نغاه ای پیران چو پیل سیرسانیم خبر اورا می گیریم نزد وی و تو نیز بیستم
اورا نمی بفتح نون و سکون عین خبر موت کسی رسانیدن فلان و دفن فاطمه یا انس پس نهنگامی که دفن کرده شد آنحضرت گفت
فاطمه رضای انس لطابت انفسکم ان تحموا علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و رتبتون ثقتهم مضحک است و در نسخه شیخ نیست ان لرباب آیا
خوش شد و خرسند شد نفسهای شما که کنید از دیدن پیران غیر خدا خاک راجع به نشسته خاک رخت بر روی کسی رواه ابی حمزه

الفصل الثانی بحسن انس قال لما قدم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المدينة گفت انس وقتی که قدم آنحضرت بردید و ایشان را
 دیدم تا آنکه گفتم بجزایم بازی کردند و چنانکه عادت ایشان است حرابیکس را بر ما حمله حج
 بفتح نیزه زد و دشمنه و فی الصراح حریچ و پستی و تازیانه حرابیکس را جماعت فرجا القوم از جهت شاد شدن مقدم آنحضرت را

صلی الله علیه و آله و سلم و اہل البواد و وفی روایت الدارمی و در روایت دارمی یحنین آمده است کہ قال گفت انس را است یوما قطع کان حسن
والا فتورین یوم دخل علینا فیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم ندیدم من بیج روزی را ہرگز کہ بود نیک تر و نہ روشن تر از روزی کہ

در آمد بر ما پیغمبر خدا و شادمانی و محبت و سرور و لها صلی الله علیه و آله وسلم و ما را است یابالفتح و لا اعظم من یوم مات فیہ رسول
صلی الله علیه و آله و سلم و نزد یومین و زی رازشست تر و دنیا یک تر از روزیکم و در وی انحضرت از حیثیت اندوه و محبت و دوست
قلوب و الا از حیثیت کثرت و کمالت و نورشست بهترین ایام و روشن ترین اوقات بود چنانکه فرمود و این خبر ایامی یوم اتفاق فیہ

وقی وایا انتری خیال در رویت نزدی آغینین آمده که گفت انرا کان ایوم الذی دخل فیہ رسول الله صلی الله علیه وسلم المذنبه
چون شد روزی که در آمد روی آنحضرت مدینه را انصار بنها کل شی روشن شد از مدینه هم چنین حتی در و دیوار وی خیال کان ایوم الذی

مات فیہ اظہر من سائل شیء پس هرگاه که شد روزی که مرد آنحضرت در وی تار یک شد از بدینہ ہر خبر و ماہیتنا ایمنا عن القرب و الباعث
و فتنہ حتی انکرمنا قلوبنا و نفیثنا یدیم ما و ستمای خود را از خاک تا آنکہ منکر شدیم و لہای خود را و ما انشعنا و اشتعیم اورا کنایت است از کمالات
صفاء نورانیت کہ حاصل بود از شاہد و حضور آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و اشارت است بہ تفاوت حال حضور و غیبت و انقطاع

ماده وحی و فقدان نورانیت آن و این معنی را در رساله مرجع البحرین بیانی کرده شد بزبان خوش ۴۰ و عن عائشه قالت لما بعث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اخلفوا في دفنه گفت عائشه هنگامی که قبض کرده شد روح آنحضرت اختلاف کردند صحابه در موضع دفن آنحضرت که در کجا باید دفن کرد پس بعضی صحابه گفتند که بکام می باید دفن کرد و بعضی گفتند بیدینه باید دفن کرد و در بعضی موضع دیگر گفتند که

قدس باید برو که قبور انبیا آنجاست فقال ابو بکر سمعت من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثانياً ليس گفت ابو بکر رضی الله عنه
شده و امين از آنحضرت درین باب چیزی و آن چیز این است که قال گفت آنحضرت ما نحن الله في الموضع الذي هم ان
رفق فيه قبض نکرد و است خدا روح هیچ غیر می را اگر در جای که دوست مدار و آن معنی با حق تعالی که در آن کر و شود و آن بنو در محاسن

و فقهه فی موضع فراشه دفن کنید او را در جای خواجه دوی رواد الهی ۹۰ فصل الثالث عشر عین عایشه رضی الله عنها
الت کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول و یصحیح انه لم یقبض نبی گفت عایشه بود آنحضرت که نبی گفت و حال آنکه و نبی

و عند کم القرآن و نزد شماست و آن سبک کتاب بعد است شمار کتاب خدا و سنت نیز تابع دینی است مفسر همین است
گفته اند که آنحضرت خواست تعیین کند یکی از صحابه ابرای خلافت تا واقع نشود نزاع میان ایشان بعضی گفته اند که خواست که
بیان کند مہمات احکام تفصیل و تخیص تا حاصل شود اتفاق بخصوص و عمر رضی اللہ عنہ خواست که تخفیف کند بر آن حضرت صلی
علیہ وآلہ وسلم نزد سختی و در بیماری و دہشت وی رضی اللہ عنہ کہ این حکم و امر از حضرت وی بجزم و ایجاب نبود بلکہ برای مصلحت ایشان
بود اگر بکنند فتنہ سازد و اگر نہ کنند ایشان اندوخت و عادت ستمہ بود کہ چون امر میکرد صحابہ آنہ بطریق ایجاب و الزام و ایشان مرحتبت
از آن سبک داشت ایشان را برای مصلحت دید ایشان و اگر امری لابد و ضروری می بود نمیگذاشت ایشان را با ایشان و عمر دانست کہ
شاید امری باشد شاق و سخت بر صحابہ موجب امتحان فتنہ از نیت اشارت کرد کہ ترک آن اولی است و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
سلم نیز ترک کرد و این مثل آنست کہ گفت در اول کتاب از فرستادن ابی ہریرہ کہ بشارت دہد مردم را کہ لا الہ الا اللہ گوید ہمیشہ آنہ
پس منع کرد و او عمر تمام تمکینہ نکنند و در عمل سست نشوند و طائفہ گفته اند کہ این امر از آن حضرت ابتدا نبود بلکہ سخت بعضی اصحاب
از وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طلبیدند کہ چیزی بنویسد پس اجابت کرد و غیبت ایشان را چون دید کہ بعضی رغبت نیستند چنانچہ عمر و
ہر کہ موافق وی بود ترک کرد و کہ اقال القاضی عیاض فی الشفاہ و اللہ اعلم و ہتقی گفته است کہ سفیان بن عیینہ از اہل علم نقل
کرده است کہ آن حضرت منہج است کہ خلافت ابو بکر صدیق را بنویسد بعد از آن ترک کرد و محبت اعتماد بر آنچه تقدیر الهی رفته است و
اعتماد بر آنکہ تجا و نخواستہند کہ و از آن مؤمنان چنانکہ فرمود یابی اللہ و المؤمنون الا با بکر چنانکہ در فضل ثالث از حدیث بخارجی
و ادعای شیعہ کہ مقصود کتابت وصیت برای علی رضی اللہ عنہ و اختلاف وی بود خالی از تناقض نیست چہ ایشان میگویند کہ در حدیث
استخلاف وی رضی اللہ عنہ نقص قطع میشود پیوستہ پس دیگر چہ احتیاج نوشتن است و تمام این محبت و باب مناقب علی باید یافت
اہل البیت و خصلہ و این اختلاف کردند آنہائی کہ در خانہ بودند و خصومت و جدال و پیکار نمودند و ہنرمین بقول و ابی الکتب کہ رسول
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس بعضی از ایشان کسی بود کہ می گفت نزدیک گردانید یعنی اسباب کتابت کہ بنویسد برای شما پیغمبر خدا صلی
علیہ وآلہ وسلم ہنرمین بقول ما قال عمر و بعضی از ایشان کسی بود کہ می گفت آنچه گفت عمر فلما اکثر اللغو و الاختلاف قال رسول اللہ صلی
علیہ وآلہ وسلم قوموا عنی پس چہن بسیار کردند بانگ و خروش و اختلاف گفت آنحضرت برخیزید و دور شوید از من و لغو بفتح لام و غین معجمہ
مفتوحہ و سکون آن نیز آمد و طائر معلکہ آواز یا آواز می کہ فہم کردہ نشود قال عبید اللہ گفت عبید اللہ کہ راوی حدیث است از ابن عباس
مکان ابن عباس بقول پس بود ابن عباس کہ می گفت ان الرزیک کل الرزق ما حال بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم چیزی است کہ در میان آمدن
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بین ان کتب لہم فلما کتاب و میان آنکہ بنویسد مرا ایشان آن کتاب الاختلاف فہم و خطم از محبت اختلاف
ایشان و آواز و خروش ایشان کاشکی اختلاف و لفظ منکر و نہ تا چیزی می نوشت کہ سبب ہدایت شد در زینہ بروزن خطیبہ صلیبت از راء
جماعت مبنی روایت سلیمان بن ابی سلمہ الاحول و در روایت سلیمان کہ کی از ثقات دانند ایشان است و روایت می کند از وی سفیان بن عیینہ
آنچنین آمدہ است کہ قال ابی عباس الیوم احمس و ما یوم احمس روز چہشنبہ و چہ غریب است روز چہشنبہ و آنچه واقع شدہ از بصیبت غریب

ابوبکر و عمر شدند و بعضی نسخ استیاضه ثنیه غائب یعنی رسید ابوبکر و عمر قحلا الهامایمیک که گفتند ابوبکر و عمر چیزی که یابید ترا
 و چه سبب در گریه آمدی تو اما تعلیم این با عند الله خیر رسول الله یابیدانی تو ای ام ایمن که چیریکه نزد خداست از رحمت تو
 بهتر است من پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم تعالت انی الابی انی لا اعلم ان با عند الله تعالی خیر رسول الله گفت ام ایمن که من گریه
 نمیکند از محبت اینکه من نبیدم که آنچه نزد خداست بهتر است من پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و لکن ابی ان الوحی قد انقطع نزد
 ولیکن می گویم ازین جهت که وحی تحقیق منقطع شد نزول وحی از آسمان تمییزها علی البکاء پس محبت و شورانید ام ایمن با اینک
 وحی ابوبکر و عمر را بر گریه بعد از یکدیگر می شنیدند ابوبکر و عمر که گریه میکنند با ام ایمن واه مسلم ۴۰ و عن ابی سعید الخدری
 قال خرج علینا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی مرضه الذی مات فیه گفت ابو سعید بیرون آمدیم با آنحضرت در بیماری خود که مرد
 در وی و نحن فی المسجد و حال آنکه ما و مسجد بودیم عاصبارا سه حرقه بسمه مبارک خود را با عصب سبب بجا می بستیم و عصبها به نزد خرقه
 پاره جامه زده حتی اهو می شویم تا آنکه میل کرد آنحضرت بسوی منبر فاستوی علی منبر برآمدیم و تبعناه و پیروی کردیم با آنحضرت را
 و همراه وی رفتیم تا منبر قال گفت آنحضرت و الذی نفسی سیده الی الا نظر الی الخوض من مقامی هذا و گندیان خدا که بقای ذات من در
 دست قدرت اوست بدرستی من می بینم بسوی جوی ازین جای خود که استاده ام ثم قال ان عبد اعرضت علیه الدنيا و زینتها پستر
 آنحضرت که بنده از بندگان عرض کرده و خود دوشد بروی دنیا و آرایش آن فاختار الآخرة پس برگزید آن بنده آخرت را بر دنیا و در
 روایات آمده است که جبرئیل آمد گفت یا محمد فرمان میشود که اگر خواهی در دنیا باش و خزان دنیا بتو بسیار رحم و کرمها را برای تو از طلا
 و نقره سازیم باش و ثوابی و در جنتی که نزد ما تراست از ان کم نگیریم اگر خواهی نزد ما یا آنحضرت سر فرو افکنند و میگویند که لازمی آنحضرت
 یکایک تو غرض یا رسول الله چند روز زمین جالباش که از دولت تو ما بر خویم و بسیاریم آنحضرت گاه بجانب جبرئیل کرد و فرمود که مقصود
 چیست گفت همان خواهی که آنجا بیایم غرض که چون آنحضرت قصه آن بنده را گفت فام فیطن لهما الله غیر الی بکس دریافت وزیر کی
 نکرد و مر این کلام او نفی مقصود را جز ابو بکر صدیق فیطن بفتح تحتانی و سکون فاجزکات ثلثه طافنت و انما شدن وزیر کی نمودن و مقصود
 مقصود از کلام غیر قدرت عینا پس روان شد اشک از چشم ابی بکر یعنی الله عزه فکلی پس گریه و ثم قال بل تفدیک یا ابنا و اما
 و انفسنا و اما لنا پس گفت که عاشق صادق جمال محمدی بود بلکه فدای تو میگردد اینهم دران و ما دران و جانهای خود را و ما الهامی خود را
 یا رسول الله قال گفت راوی ثم سبطا پیته فرو آمد آنحضرت از منبر تا قام علیه حتی الساعة پس نایستاد آنحضرت بر منبر تا روز قیامت
 و این آخر بآدم آنحضرت بود بر منبر صلی الله علیه و آله و سلم واه الداری ۴۱ و عن ابن عباس قال لما زلت گفت ابن عباس گاهی
 فرو آمد و روزه اذ جاء نصر الله و فتح دعا رسول الله خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه فاطمه زهرا را پیش خود قال نعیت الی اللهی گفت
 آنحضرت رسانیده شده است بسوی من خبر موت من یعنی این سوره که مجرب است بآدم نصر و فتح الهی در آمدن مردم درین سلام الله تعالی
 بمن بتسبیح و تحمید و استغفار شعرت تمام شدن کار خانه دعوت و توجع استعدا و سفر آخرت و رجوع بدرگاه عزت فبکثرت پس گریه کرد فاطمه
 رضی الله عنها بنشیندن این سخن بر فراق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تبکی فانک اول الی الا حق بی گفت آنحضرت بفاطمه نگر

ترید که تو نخستین اهل بیت منی در سنده بمن و در یابنده مرا یعنی تو بعد از من پیش از همه می میری و بمن می میری و اهل مرقا را بسیار
 نمی بینی و آنچه آن بود که فاطمه زهرا بعد از آنحضرت بقول صحیح پیشش ماه حلت کرد و بقول هشتم ماه و بعضی سه ماه و دو ماه و نیز گفته اند
 و بقول هفتم و روز فضیلت پس بفاطمه چون خبر زد رسیدن آنحضرت رسید خنده کرد و فرمود بعضی از اوج ابی سلمه پس دیدند فاطمه را
 بعضی از زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین حال و گفته اند که ما بعضی از اوج عایشه است رضی الله عنها خائفا که بعضی روایات
 بصیرح آمده است و لیکن بخلاف این حدیث و بقدر دست فتن پس گفتند آن بعضی از اوج یا فاطمه را یا کلبیت هم فضیلت فاطمه
 ویدیم ما ترا که اول گریه کردی سپهر خنده کردی این چه بود و قالت انه اخبرني انه قد علمت اليه فتنه فبکیت گفت فاطمه بدستی آنحضرت
 خبر داد و مرا که رسانیده شد است بوی خبر موت وی پس گریه کرد و من فقال لی لا تبکی فانک اول اهل الحق فی فضیلت و بعضی روایات
 آمده است که فاطمه خبر نداد و بحقیقت حال و گفت این سریت میان من و میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر نمیدهم بان هیچ
 یکی بعد از آن خبر داد و بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و آنحضرت نیز بوی پوشیده و پنهان گفته بود و قال رسول الله گفت پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم اذ جاء نصر الله و الفتح و جاء اهل الیمین فقتلکم آدمیاری و اودن خدا و فتح کردن مکه و آمدن اهل من که ابو موسی شعیبی کرده
 باشند رضی الله عنهم مقصود تفسیر قول حق تعالی است که فرمود و ازلت الناس یرضون فی دین الله فاجابوا و اعلام بانکه مراد بناس اهل من اند
 بعد از آن مرح اهل من کرد و فرمود و هم ارق ائمه ایشان یعنی اهل من نرم و تنگ است و لها می ایشان کنایت است از عزت اجابت و قبول
 احکام و تأثیر از قوا و تذکره و مواظبت و سلامت از غلطت و مساوت و الا ایمان بیان ایمان بخیر است که از من آمده و اشارت بکمال اهل من
 در ایمان اطاعت و انقیاد و محبت مبالغه در مح و عنایت و احکامه ایمانی و علم حکمت که عبارت از معرفت حقائق اشیا و احوال آنهاست نیز
 یعنی است و نسبت تمام من در و اشارت است بانچه سوال کرد ابو موسی رضی الله عنه از احوال مبدء و معاد و حقائق و معارف ائمه اربعه و نیز چنانکه
 در کتاب بدء الخلق گذشت و بعضی گفته اند که نسبت و اودن ایمان و حکمت برین محبت است که ایمان از مکه پیدا شده و مکه از تنهامه است
 و تنهامه از من است و بعضی گفته اند که این کلام را آنحضرت در تنوگ گفته که بجانب شام است و مکه و مدینه از آنجا بجانب من است پس مراد در
 مکه و مدینه است پوشیده همانند که سیاق حدیث در آن است که این کلام در مرض خود فرموده و مگر آنکه گویند راوی این کلام را بتقریب ذکر
 اهل من درین حدیث انصرفت دیگر آورده و ذکر کرد و الله اعلم و ابو عبیده گفته که مراد بدان انصار اند که در اصل از من اند پس کلبیت کرده شد
 ایمان و حکمت با ایشان محبت مبالغه در مح و صاحب فتوحات ملی حدیث انی لاجد نفس الرحمن من جانب الیمین الیمین من جمل کرد
 که تفسیر و تفریح آنحضرت از کرب و ضیق معامله اهل شرک از جانب انصار حاصل شده و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
 آنها قائل و روایت است از عایشه صدیقہ رضی الله عنها که وی گفت یعنی نزد آنحضرت و اگر ساه یعنی وای در دهر من غلام است
 در و سیکر و پس ندید که در آن و بعضی گفته اند که مراد بر ائمت است و اشارت کرد بدان بخت خود و فقال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی
 علیه و آله و سلم ذاک لوفان و انا حی آن یعنی موت تو ای عایشه اگر واقع شود و من زنده باشم فاستغفر لک و ادعوا لک پس طلب آمرزش کن
 برای تو و دعا کنم تر افقالت عایشه و احکایا ه ای مردن و مصیبت و هلاک من و کلک یعنی مثلته و ضم آن در اصل معنی مردن و هلاک شدن

و وقت آن که یاد دوست است و مراد اینی است و ذکر مرض نیز یاد از موت میسر بود و این کلمه همین طور بر زبان عرب نزد محبت و
سیر و بی آنکه معنی حقیقی مراد باشد و اللهانی لا ظنک بحب موتی عایشه خطاب حضرت کرد و بجهت ناز و نیاز می که در میان آن
گفت بخدا سوگند بدستی من گمان میبرم که دوست میداری و یخواهی تو مرگ مرا فدا کن و آنکه پس اگر واقع شود مرگ من غفلت آن
یوگم معر سب بعضی از واجبات هر آنکه میگرددی در آخر جهان و عروسی کند بعضی از زمان خودی الصراح عرض اعراس ناشوئی کردن
کردن و روایت و حدیث از اعراس است و از تفریس نیز آمده همین معنی یا یعنی در آخر شب فرو آمدن معصوم و آنست که مرا و آنشویی
و دیگران میروازی و در مدغم این ناله نه از رفتن جان است و از یار جدا میشوم این ناله از آنست و فقال العنابی گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم بل انا و اگر سا بگذاری عایشه ذکر در سر خود و یاد کردن مرگ خود را و مشغول باش بدر و سر من ذکر موت من که من عالم میروم و تو
بعد از من میمانی زنده خواهی بود و این معنی را آنحضرت بوحی دانست بعد از آن تقریب ذکر موت خود و یاد از خلافت ابوبکر صدیق کرد که واقع شد فی
ست و درین خوش کردن دل عایشه و بشارت دادن او را این دولت نعمت نیز هست و نمود و نقد تمهت او را درت شک را وی است
ان رسل الی ابی بکر و ابنه و هر آنکه تحقیق قصد کردم و خواستم که بفرستم کسی بسوی ابی بکر و پیروی مراد بن عبد الرحمن است که پیشتر ابوبکر و پیرو
عایشه بود و او عهد و وصیت کنم ابوبکر را بخلافت و ولی عهد خود گردانم و او را ان لبقول القاصمون و التمنون انجبت ترس و کراهت
این که بگویند گویندگان که مانده او را ترسیم بخلافت یا از زو کفند آرزو کفندگان کاشکی ما خلیفه باشیم ثم قلت یا ابی العباس سیر گفتم من بدول خود یا
وار و خدای تعالی از خلافت غیر ابی بکر و بیع المؤمنون و دور میکنند مسلمانان از او بیع الله و ابی المؤمنان یا بعکس عبارت مذکور نمود
پس ازین جهت تعلیم و وصیت نکردم و دانستم که خلاف آن واقع شد فی نیست و در واقع همینان شد که آنحضرت خبر داد و راه انجبت
و این حدیث اول دلیل است بر خلافت ابی بکر بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و عمنها قالت رجع الی رسول الله صلی الله علیه و آله
آله و سلم ذات یوم من جنازه من البقیع گفت عایشه رضی الله عنها باز گشت بسوی من آنحضرت روزی از دفن جنازه از بقیع که
مدینه است فوجدنی و انا اجد صدای پس یافت مرا آنحضرت و حال آنکه من می یابم در سر را و انا اقول من میگویم و ارا ساه قال گفت آنحضرت
بل انا یا عایشه بلکه من میگویم ای عایشه و ارا ساه قال حاضر که دوست قبلی غفلتگ و گفتگ و صلیت علیک و وقتیک گفت آنحضرت
و چه زیان میکند ترا ای عایشه اگر بمیری تو پیش از من بشویم من ترا و کفن کنم ترا و نماز بگذارم بر تو و در گور کنم ترا قلت گفتم من بکافی باب
بر آنکه گویا که من ملابس و محالطم بود الله تو فعلت ذلک احببت الی منی بخدا سوگند اگر میکردی تو آنرا بر آئینه باز می گشتی بسوی خانه من
فرست فیه بعضی نسائک پس عروسی میکردی تو در خانه من بعضی زنان تو فقه رسول الله پس لب شیرین کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
و سلم ثم بیعتی فی وجهه الذی مات فیه پیر آغاز کرده شد در آنحضرت که فوت کرد و روی رواه الدارمی ۰۹۵۰ و عن جعفر بن محمد عن ابی
ان رجلا من قریش دخل علی ابی عبد الله علی بن الحسین وایت میکند امام جعفر صادق از پدر بزرگوار خود که امام محمد باقر است که مدتی از قریش
در آمد بر پدری که امام علی بن زین العابدین بن امام شیهه حسین بن علی بن ابیطالب است رضی الله عنهم و سلام علیهم فقال الا حدیثک
عن رسول الله گفت آن مرد یا حدیث نکنم ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال علی حدیثا عن ابی القاسم گفت امام بن العابدین بی حدیث ترا

ما رواه ابی القاسم که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قال لما مرض رسول الله ﷺ سیکه یأمره یخبره خذ صلی الله علیه و آله وسلم قال
 جبرئیل آمد و جبرئیل علیه السلام فقال پس گفت جبرئیل یا محمد ان الله ارسلنی الیک بدستی که خدای تعالی فرستاده است مرا بسوی تو ملک
 از جهت گرامی داشتن مرا و تشریف ملک و بزرگ داشتن مرا و تشریف ملک در حالی که این تکریم و تشریف مخصوص است بتو یا ملک شاه اعظم
 منک می رسد ترا از چیزی که وی تعالی داناست آن چیز از تو بقول کفایت میکند میگوید خدای تعالی چگونگی یابی تو خود را و چیست حال تو
 قال بعد فی یا جبرئیل من بعد ما گفت آنحضرت پیغام خود را می جبرئیل ملکین ابدنی کرد با و پیغام خود را اندوختن شاید که این غم و کرب از جهت است
 و دین بود که چه واقع خواهد شد بعد از وی غم جاریه الیوم الثانی پیغمبر جبرئیل آنحضرت را روز دوم فقال له فلک پس گفت مرا در آن سخن که روز
 گفته بود و فرموده النبی صلی الله علیه و آله وسلم کما ردا و اول یوم پس رد کرد و جبرئیل جواب داد و او را آنحضرت چنانچه جواب داده بود و نخستین روز غم
 جاریه الیوم الثالث فقال له کما قال لعل یوم و در علیه کما و علیه و جاریه ملک فقال له سمع و آمد جبرئیل فرشته که گفته میشود و او را ایل
 علی مائة الف ملک که موکل است بر صد هزار فرشته کل ملک علی مائة الف ملک هر فرشته ازان موکل بر صد هزار فرشته و گفته اند که این اسمعیل
 صاحب سماسی و نباست و در حدیث مذکور ملک الموت نکر از جهت ظهور آن و علم بدان یا تواند که ملک الموت بعد از آمدن جبرئیل و آن ملک
 در آید حاضر شود و باشد و میگوید در کتاب الحجاب یک فی اخبار الملک الیک از یسعی در کتاب و دلائل آورده که چون روز سوم شد فرو آمد جبرئیل و باو
 ملک الموت بود و بر او فرشته بود و در هوا که او را اسمعیل میگویند موکل بر بقا و هزار فرشته و هر فرشته ازان موکل بر بقا و هزار فرشته فاستاذن علیه پس
 طلب اذن کرد و آن فرشته اسمعیل نام را برای درآمدن بران حضرت فاستاذن علیه پس سید آنحضرت جبرئیل را از حال این فرشته پس جواب داد
 جبرئیل که این فرشته است چنین و چنین و این در حدیث مذکور نیست ثم قال جبرئیل هذا ملک الموت یستاذن علیک پیغمبر گفت جبرئیل این
 فرشته که است یعنی عزرائیل است طلب اذن میکند تا در آید بر تو ما استاذن علی آدمی قبلک استیذان نکرده است برای درآمدن بر تو چو
 پیش از تو استاذن علی آدمی بعد از تو یعنی این شرف و کرامت مخصوص آنحضرت است که ملک الموت
 طلب اذن می کند که در آید بر تو و الا بر آدمیان دیگر یک یک می در آید و جان می تمامه فقال این را پس گفت آنحضرت اذن ده مرا و او را
 فاذن له پس اذن داد جبرئیل ملک الموت را پس درآمد شام علیه پس سلام داد ملک الموت بر آنحضرت ثم قال پیغمبر گفت ملک الموت
 یا محمد ان الله ارسلنی الیک بدستی خدای تعالی فرستاده است مرا بسوی تو فان امرتني ان اتخضع روحت فبعت پس اگر بفروانی مرا
 که بتا تخم روح پاک ترا بتا تخم از او ان امرتني ان ترکته و اگر بفروانی مرا که بگذارم روح ترا بگذارم از افعال تفعل پس گفت آنحضرت یکنی
 و میستانی جان مرا یا ملک الموت قال نعم مذکور است گفت ملک الموت آری میکنم و باین امر کرده شده امر و امرت ان اسم
 و امر کرده شده امر فرمان داری کنم ترا و بفروم و تو بتا تخم ثم قال پیغمبر گفت راوی ففطر النبی صلی الله علیه و آله وسلم الی جبرئیل علیه السلام
 پس نظر کرد آنحضرت بسوی جبرئیل که چه میگویی ملک الموت و چه باید کرد و مرا فقال جبرئیل یا محمد ان الله قد استأذن الی فلک پیغمبر گفت
 جبرئیل بدستی خدای تعالی تحقیق آرزو دارند و خواہان است بدیدار تو و ملاقات تو فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 ملک الموت و ملک الموت را امض نما امتره و بعضی نسخ لما امرت به در گذران مرغی را که امر کرده شده بدان چیز و مکن هر چه

[illegible]

بسیجی از مال را نگذاشت هیچ مالی تا وصیت کند و اما آنچه از مال بنی النضیر فک و مانند آن بود صدقه کرده بود و بر مسلمانان بعد از نفقه عیال و اهله سلم ۲۰ و عن عمرو بن الحارث انی جویریة روایت کرده است از عمر بن الحارث که صحابی بود و جویریة نیت الحارث که از مال مؤمنین احوال وی در ذکر از واج مطهره گذشت قال مات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عند موتہ وینار اولادها و اولادها و لا عبد و لا امة و لا شیء نگذاشت آنحضرت نزد موت خود نه دینار و نه درهم و نه غلام و نه داه و نه چیزی الا انقلبه البخیار مگر استودی که سفید بود که از او دل نام بود و مقوقس بنیمیم و فتح قاف اولی و کثر ثانیة حاکم اسکندریه بهدیه فرستاده بود و سلامه و مگر ساز جنگ وی و بعضی و آیات زره مخصوص واقع شده که در پیش پیروی گر و بود و درضا جملها صدقه و مگر زمینی که گردانیده بود و از صدقه و وقف برفقا و اهل که زمین و درختان بنی النضیر فک و مانند آن بود و رواه البخاری ۳۰ و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تقسم و شیء وینار اخفش فمکنه و ارثان من یک وینار را ماترکت بعد نفقه سنائی چیزی که بگذارد من پس از نفقه زنان من گفته اند که زمان آنحضرت حکم معتدات دارند از جهت عدم جواز نکاح بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم پس لازمست برای ایشان النفقه چنانچه معتدات را و مؤنوتیه ها بعد از ارجحیت حاصل من مراد بعامل کسی است که خلیفه وی صلی الله علیه و آله و سلم بعد از وی باشد که صرف کند ترک را بمصارف وی و بجاه او یا بستحقان که آنحضرت صرف میکرد بر ایشان و مؤنوت و حاصل معنی بار و گران فی موصد که پس از آنچه باقی ماند بعد از نفقه نساء و مؤنوتیه اعمال صدقه است مصروف است برفقا چنانکه در حالت حیات همچنین بود و تفوق علیه ۳۱ و عن ابی بکر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا نورث ماترکنا صدقه میراث یافته نمیشود و از چیزی که گفته است ایم ما از مال صدقه است و مصروف است برفقا و مسکین این حدیث ابو بکر صدیق رضی الله عنه در وقت طلب کردن فاطمه زهرا میراث را روایت کرده و گفت که من خلیفه آنحضرت هستم چرا که آنحضرت صرف میکرد من هم مسکینم و غنماری شما تیری که چنانچه آنحضرت میکرد و من از آنحضرت شنیده ام که ما را یعنی انبیاء میراث نمیداشد و نه که این تنها باقی گفت رضی الله عنه ما با از واج مطهره نیز گفت وقتی که ایشان نیز طلب میراث کردند و رضی الله عنه تولیت آنرا بعباس و علی رضی الله عنهما داد و چون در میان ایشان نزاع شد و گفتند که قسمت کرده بدو میان ما قسمت نکرد و بی قسمت میان ایشان گذاشت و تا مدت ها تولیت آن در دست اهل بیت نبوت بود و بعد از آن بظلم و تعدی مردان از دست ایشان رفت و نه که تنها ابو بکر صدیق حکم کرد و بعد هم سر از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بلکه کبار صحابه طلبید و از پی پیسید و همه حکم کردند بدان و گفتند که از آنحضرت همچنین شنیده ایم و برین قرار یافت چنانکه در احادیث آمده است متفق علیه ۳۲ و عن ابی موسی عن النبی روایت است از ابی موسی اشعری از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم انه قال که آنحضرت گفت ان الله اذ اراد حتمه من عباده خدای تعالی چون می خواهد مهربانی کرد وی از بندگان خود دست جماعتی که فرستاده او بسوی ایشان پیغمبری قبض نمیداد قبله امی سیر اند خدای تعالی پیغمبر آن است را پیش از آن است یعنی پیش از نزول غدا بفرجه لافراط و سلفا بین بدیها پس میگردد و اند خدای تعالی پیغمبر را برای است فوط بفتوحین و سلف نیز بر وزن او و معنی فوط چنانچه سابقا معلوم شد آنکه پیش از منزل تا اسباب را از او دورین پاک کردن جاذب آن است که نمیشد نیز نزل کند و مهیا سازد و سلف آنکه پیش گذاشته باشد از پدران و قرابتا و آنجا بر دو یک معنی اند و او را از او بلکه الله عز و بها و بدیها می چون خواهد خدای تعالی بپاک آتی را عذاب بپسند آن است را و حال آنکه

پیغمبر آن است زنده است بلکه بختین نه یک بضم با و کون لام بی تا بلاک فایکما و بهیظیر پس بلاک میگردد اندخدا ی تعالی آن است
 را و حال آنکه پیغمبر می نگردد و قافیه بیکتا پس خنگ میگردد و از آرمید هر دو چشم پیغمبر را بهلاک شدن است و قافیه امین کنایت
 از خوشی و شادمانی و تحقیق این لفظ در مواضع متعدد کرده شده است حین کذب و محض و امره بنگامی که نسبت بر روع کرده است
 پیغمبر او پیغمبرانی که در اندام او درین حدیث بشارت است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است و مراد خود را بگذاشتن و
 از سر نشان پیش از نزول عذاب رواه مسلم ۱۰۶ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الذی نفس محمدیه
 سگند بخدای که بقای ذات محمد در دست قدرت اوست لیاثین علی احدکم یوم و لایرانی برآیند باید بر یکی از شمار وزی و نه بنید مرا
 بجهت گذشتن از عالم ثم لان برانی احب الیمن اله و اله معهم تر آنکه دیدن وی مراد است از عیش و شادی است یسوی از اهل
 و عیال وی و مال وی یا اهل و عیال مراد دیدن آنحضرت است و حیات او صحبت و شهن باقی صلی الله علیه و آله و سلم یا بعد از وفات
 در خواب یا در بیداری بلکه این مناسب ترست بلیاق کلام همچنین است حال مشتاقان حال او که مستغرق اند در تصور بحال و صلی
 علیه و آله و سلم ۲۴ - باب مناقب قریش و ذکر القبائل مناقب جمیع قبایست معنی فضیلت و شرف
 و وقایع گفته منقبت سفرت و فی الصراح منقبت بنه و ستودگی مردم منقبت که جمیع او مناقب است و نقیب همتر و دهنده قوم
 نقیبا جماعت نقیبت نقیبی کردن و از سید و منقول است که نقابت کلمه است معنی نقیبی و نقیب صدر معنی نقیبی کردن و نقیب اصل
 معنی راه دگر و دهنده ستودگی است بحج و رفع شان مردم و نقیب معنی نقیب و تحقیق خبر نیز آمد و در قریش قبیله خاصه است از عرب
 در اصل نام آنحضرت کنایه است نام کرده شده بنام پدر او آل نام او است قوی ترین دواب دریا و گویند در دریای مایه است که
 می خورد و مایه آن اوج مایه بر وی غلبه تواند کرد و معانی دیگر نیز گفته اند و مشهور است که گفته شد و قبائل جمیع قبایله است معنی اولاد
 یک پدر قبایله در اصل معنی کانه است و قبائل اجزای وی اسم قبائل عرب از نجاست و بالا از ابریه شیب است بعد از آن قبایله بعد از
 عمارت بعد از آن بطن بعد از آن فخر و معنی قبایله است که ذی الصلاح ۱۰۹ - الفصل الاول عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه
 و آله و سلم قال الناس تبع لقریش فی هذا الشأن گفت آنحضرت مردم تابعان پس روانند قریش - درین کار مسلم تبع مسلم
 مسلمانان مردم تابعان اند مسلمانان قریش را و کافر هم تبع کافر هم و کافران مردم تابعانند کافران قریش را و مسلم کافر
 جنس است پوشیده شما که ظاهر از سیاق حدیث آنست که مراد این شان دین باشد وجود و اعدا و قریش اهل سابق و اقدم اند در امر دین
 و پیشوای مردمند در ایمان و کفر پس مسلمانان اتباع مسلمانان ایشان باشند و کافران اتباع کافران و عرب انتظار میرود اسلام را
 را چون مکه فتح شد و قریش در اسلام آمدند عرب فوج فوج آمدند و درآمدند در اسلام چنانکه سوره اذا جاء نصر الله و بشارت بان میکند مقصود
 بیان تقدم در یاست ایشان است در عهد اسلام و جاهلیت و لیکن فصل و شرف باعتبار اهل است نه ثانی مگر آنکه مراد بیان مطوع
 ریاست باشد خواه بحسب دین یا باعتبار دنیا و در جاهلیت نیز ریاست اهل و مناصب وی از شدت و سقایت و وفادت و جز
 آن در قریش بود و غیر ایشان و بعضی گفته اند مراد ایشان خلافت و امامت است چنانکه در احادیث آمده است و مراد امر است مردم

به تبعیت قریش و اگر مخالفت در زنده تبعیت ایشان نورزد منافات با آن ندارد و متفق علیه ۲۰ و عن جابر بن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال الناس تبع قریش فی اخیر الامر و هم تابعان قریش اند و یکی و مدعی یعنی در اسلام و کفر چنانکه تقریر کرده است رواه مسلم ۲۰ و عن ابن عمر بن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یرال الا لامر فی قریش گفت آنحضرت همیشه می باشد اخلا در قریش یعنی می باید که در ایشان باشد و جابر بن است شریعت خلافت هر غیر ایشان را و برین منعقد شد اجماع در زمین صحابه و باین حجت کردند مجازان با انصار باقی منتهی انسان مادام که باقی باشد از ایشان و کس جز خلیفه مایکی ازین و خلیفه باشد و دیگری تابع و این سه با نفع است و الا امر خلافت بدو کس انتظام نمیگردد و متفق علیه ۲۱ و عن معاویه قال سمعت رسول الله گفت معاویه شنیدم غیر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بقول میگفت ان هذا الامر فی قریش برستی این امر یعنی خلافت در قریش است لا یجوز لکم احد الا کلبه علی وجهه دشمنی ندارد ایشان را هیچ کی مگر آنکه برومی افکنند او را خدای تعالی یعنی خوار و مخدول گردانند ما اقا الله دین ما دیکه بر پا دارند قریش دین او تائید و ترویج نکنند احکام دین و شریعت را و اگر این نکنند بیرون آید این امر از ایشان مستحی می نزل گردند و بعضی گفته اند که مراد بدین نماز است و اطلاق دین و ایمان بر نماز آمده است و در روایت دیگر آمده است ما اقامه الله و بعضی گفته اند که مراد ترغیب و تحریص ایشان است بر اقامت صلواته و تزیین و تحلیف با آنکه اگر اقامت نکنند شاید که این امر از دست بر آید و هر چه بر ایشان غالب آید در راه البخاری ۲۰ و عن جابر بن سمره صحابی است و بیانی خواهم زیاد و سعد بن ابی قحطه است نقل است از وی که گفت که می گذشتند که دوکان بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مس آنحضرت مسح کرد و خسارهای ایشان را بعضی را یک خساره و بعضی را هر دو خساره بهجت شفق و حرمت مسح کرد و یک خساره را پس بود آن خساره بهتر و روز از خساره دیگر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول لا یرال الا لاسلام عزیرا الی اثنی عشر خلیفه گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت همیشه باشد اسلام گر امری از چند نادره خلیفه کلهم من قریش همه ایشان از قریش اند و فی روایت لا یرال الا لاسلام ما ولی ثمان عشر رجلا کلهم من قریش همیشه باشد کار مردم گذرند و بر نفس عدل انتظام روند و مادام که والی شوند ایشان را دوازده که همه ایشان از قریش اند و فی روایت لا یرال الا لاسلام قاطب احتی تقوم الساعة همیشه می باشد دین تا آنکه قائم شود قیامت او یکون علیه السلام خلیفه کلهم من قریش یا آنکه باشد بر ایشان دوازده خلیفه همه ایشان از قریش متفق علیه و در بعضی طرق این حدیث آمده است که و ابوبکر لا یلبث الا لحدیثا و ابوبکر درنگ نمیکند مگر اندک اشکال کرده اند درین حدیث که ظاهر از وی آنست که دوازده خلیفه بعد از آنحضرت باشند مدتی یکدیگر متصل که مستقیم شود بر ایشان امر دین و عزیز گرد و بوجود ایشان اسلام و جاری گردد و بعد از آن ایشان حکام با آنکه شما در دست نمیدارید بان آنچه واقع است در وجود زیرا که هستند در ایشان از امرای جور و فساد از بنی مروان که معروف نیست در حق ایشان و محمود نیست سیرت آنها و نیز در حدیث صحیح آمده که اخلافة بعدی نمیشوند ثم یصیر ملکاً عضواً و اتفاق کرده اند که اگر آنکه بعد از سی سال خلفا نیستند بلکه ملوک و امرانند و اختلاف کرده اند در توجیه این اشکال بر اقوال اول آنکه مراد دوازده نفر است که قائم شدند بعد از آن حضرت به سلطنت و امارت و انتظام پذیرفت با ایشان ملک و سلطنت بی نزاع و اختلاف و ظاهر از این

ورعایا اگر چه بعضی از ایشان جابر و خارج از دأثره عدل و احسان بودند و واقع شده اختلاف در زمان رسیدن یزید بن عبد الملک بن مردان که دوازدهم است و اجتماع آوردند بر وی مردم وقتی که مردم می هشتام نزدیک چهار سال بعد از آن است و اندر وی گفتند او پس فتنه شد فتن و متغیر گشت از آن و از احوال اینچنین گفته است قاضی عیاض مالکی و آستان کر و هشت شیخ ابن حجر عسقلانی و گفته است که ظاهر ترین اقوال درین حدیث و راجح ترین توجیهات در وی این قول است و گفته است که مؤید این است آنچه در بعضی طرق صحیح این حدیث واقع شده است که کلمه یجمع علیه امر الناس مراد باجماع انقیاد و اطاعت و اتفاق است بر بیت آنها اگر چه بکراهت هم باشد و حدیث وارد در مدح و ثنای ایشان نیست بدین و عدالت و حقانیت مگر ازین جهت که انتظام و اجتماع و اتحاد کلمه است و خلافی که حکم کرده است حدیث بانتهای آن تاسی سال خلافت کبری است که خلافت نبوت است و این خلافت آثار و مستمر و شایع است قول تبسمیه امر بعد از خلفائی شدن خلفا را چنانچه خلفای عباسی میگفتند اگر چه بجا است آنتی پوشیده همانکه ازین خالی نیست از عدم ملایمت بسایق حدیث که فرموده است لا یرا الا لایزال الاسلام عزیزا و لا یرا الا الدین قائما اگر چه ملایمت بر ویت دیگر که لا یرا الا لایزال امر الناس ضایا و حدیث صریح است در مدح ایشان بصلاح دین و ظهور حق و قوت اسلام در زمان ایشان بعد از آنکه و الله اعلم ثانی آنکه مراد خلفای عادل و امرای صالح اند که مستحق اسم خلافت اند بحقیقت و لیکن لازم نیست که بعد از آن حضرت در پی تمام متعطل باشند شاید که این همه تمام شود و تا زمانی اگر چه تا قریب قیام ساعت است باشد تپشی گفته که راه است درین حدیث و هر چه در پیش و رو و یافته همین ثالث آنکه مراد وجود ایشان است بعد از موت مهدی و این خبر است از منبر صادق از آن حال و در حدیث دیگر آمده است که چون بمیرد مهدی مالک میشود امر را پنج مراد از اولاد سبط اکبر یعنی امام حسن مجتبی سبط مالک میشود پنج مراد از اولاد سبط اصغر یعنی امام حسین پس بر حسب سبب یکدیگر از ایشان مردی را از اولاد حسن سبط مالک شود و بعد از وی ولد وی و تمام میگردد و آن بعد دوازده مره که امام از ایشان امام عادل مادی مهدی است و این توجیهی موجه است اگر حدیث وارد در وی صحیح باشد و روایت کرده شده است از ابن عباس و حدیث مهدی که گفت کشته و دیگر دانه حق تعالی بوجود وی غم و اندوه و بگریه و اندوه و فساد و بعد از آن مایه شود و بعد از وی دوازده کس صد و پنجاه سال سپهر فتنی شود و زمانه رابع آنکه مراد وجود این عده است و عصر واحد که اتباع و اطاعت میکنند هر یکی را طائفه و توبه نیست آنچه واقع شده است نزدیک است که باشند بعد ازین خلفا و بسیار شوند بمقصد و آنحضرت اخبار است با عجب فتنی که بعد از او ظاهر خواهد شد تا آنکه در یک زمان دوازده خلیفه باشند و مراد آنست که امر دین منظم خواهد بود و اسلام عزیز تا این زمان درین زمان اختلاف خواهد پذیرفت و در توجیهات سابق معنی آن میباشد که در زمان دولت این دوازده منظم باشد و بعد از وی تحمل این است آنچه ذکر کرده اند شرح این حدیث و الله اعلم بر او صلوات ۶۶ و محسن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غفار غفر الله له ما غفر کبیر بن سمج و فاما قبله است و ابو غفاری رضی الله عنه از دست دعا کرد آنحضرت ایشان را و فرمود بایمزد خدا می تمام ایشان را و احتمال دارد که اخبار باشد از مغفرت الهی ایشان را و اسلام نیز ما قبله است که نسبت بوی سلمی میگویند سالما الصلح کنند ایشان را و خدا می تعالی یعنی مایل کند بایشان بچیزی که موافق باشد و ایزد آنکه ایشان را و دعا کرد و ایشان را باین دعا زیرا که ایشان اسلام آوردند بی حرب و این سینه

احتمال خبر دارد و غصه بضم عین و فتح صا و حله و تشدید یا غصه است و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خدا را و آن قبایل است که
 تر از این میجویند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دعا میکرد و برایشان در قنوت و این اخبار است قطعا و احتمال عام دارد این
 باطرس است در آنکه با قبل و نیز غیر باشد متفق علیه ۸۰ و حکن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود این الانصار و حبشه
 جیم فتح حا و سکون یا و مزینه بضم میم فتح زای و سکون یا و سکون یا و سکون شین مجبه و جیم موالی اینهمه قبایل
 موالی من اند معنی ناصر محب و برین تقدیر موالی بفتح یا میسرند جمع موالی است در روایت کرده شده است موال بفتح میم کسر لام با یون
 بعضی از ایشان دوستان یاری و دین گان بعضی اندیس لهم موالی دون الله و رسول الله نیست مراد ایشان از محب و ناصر جز خدا و غیر
 متفق علیه ۸۰ و حکن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اینهمه خیرین بنی تمیم فرمود این قبائل بنهر اند
 از بنی تمیم نیست بنی اسلام حسن آثار ایشان و از بنی تمیم خبری غریب در صحیح بخاری روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم ایشان فرمود بشارت باد شمار ای بنی تمیم پس ایشان گفتند بشارت وادی جزیری بجا بد یعنی از دنیا یعنی معلوم شد بشارت
 بد که در بشارت موقوف باشد پس آنحضرت در غضب آمد در وی با شعری آورد و گفت بشارت باد شمار ای شعری قبول کنید
 بشارت را چون قبول نکرد بنی تمیم چه این سخن از بنی تمیم از غایت احتیاج و اضطرار و بی طاقتی و بیل بدینا بود و در وی کفر و انکار
 و ازین قبایل غریبای غریب از شدت و اجساد و کسب سیر از ایشان منقول است که چه توان گفت عفا الله عنهم و من بی محار و این قبائل
 از بنی عامر و بنی الحلیف بنی اسد و غطفان و بنی خزاع و حلیف که بنی اسد و غطفان از بنی تمیم غنیمت محب طاهره و این قبائل حلیف
 یکدیگر نمیکند و تعاون و تمنا صریح نمیکند خورد و بود و چنانکه عادت است در بنی تمیم علیه ۹۰ و حکن ابی هریره قال ازت احب بنی تمیم
 عندک سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول اعم گفت ابو هریره همیشه ام که دوست میدارم من بنی تمیم را از آن باز که سه
 خصمت یا سه کینه شنیدم آنحضرت را که می گفت برای ایشان سه کینه یقول شنیدم آنحضرت را که می گفت سه کینه است علی الاعمال می گفت
 که ایشان بنی تمیم سخت ترین است من اند بر مجال با کار و مجال نزاع و جنب قال و جارت صدقات شنیدم گفت ابو هریره در دم آنکه
 آمد صدقات و از کوه های ایشان فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود صدقات قومنا این صدقات قوم است
 پس ایشان را آن بانفت کرد و قوم خود را بجهت تشریف و مکرم ایشان و کانت سینه بفتح سین مملو و کسر موصو و تشدید تحت
 من عند عایشه سوم آنکه بود و جاری بندگی از ایشان نزد عایشه فقال عقیقها فانها ولد اسمعیل پس گفت آنحضرت از او کن ای شیخ
 زیرا که وی از اولاد اسمعیل است یعنی از عرب است و عرب اولاد اسمعیل اند اگر چه این صفت مشترک است در میان سایر عرب مخصوص نیست
 بنی تمیم و لیکن با وجود این درین کلمه غیابی و تشریفی هست و ازین حدیث معلوم میشود که جایز است بنی عرب و برده ساختن ایشان
 متفق علیه ۱۳۰ الفصل الثانی ۱۳۰ عن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اینهمه خیرین بنی تمیم
 بن ابی وقاص از آنحضرت گفت کسی که خواهد خواری قریش را خوار گرداند او را خدا می بخشد و خدا را که خواهد بنی تمیم را خوار گرداند او را خدا می بخشد
 اگر غیر آن باشد از جهت انتساب ایشان بحضرت رسول و شرف و فضل ایشان باین نسبت رماه الترمذی ۲۰۰ و عن ابن عباس

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اللهم اوقت اول قبيلتك كما لا تقتل تخلفك خذوا من ايشان يدى شينيان وقرش را
عذاب فاؤت اخرهم فوالا ليسن بحشيان ايشان آتشش نکال بفتح عقوبت کردن و نمرای عمل دادن چنانکه دیگر آن
عبرت گیرند و فوال عطا و احسان کردن و مانا که مراد به کمال آنچه دیدند قرش از خواری و روانی و قتل و نهب بسبب انکار کردن
بر رسول خدا و بنوعال آنچه حاصل شد اولاد ايشان از عزت و دولت و ملک و امارت بیرون از حد بیان عبارت رواه الترمذی
۳۰۰ و عن ابی عامر الاشعری عم ابی موسی اشعری است از کبا صی است کشته شد و زخمين امیر بود و طلب او طاس چون
خبر قتل وی رضی الله عنه آنحضرت رسید صلى الله عليه وآله وسلم است برداشت و دعا کرد و گفت خداوند بگردان او را فوق پیشتر
از زندگان خود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نعم الحی الاسد و الاشعرون نیکو قبیلہ است اسد و اشعریان بسبب فتح هر
و سکون سین بر قبیلہ است ازین که ایشا را بنام او میخوانند و از وزبای نیز میگویند و از و تشنوده نیز میگویند انصار به از
اولاد اویند و اشعرقب عمر بن عاص ثنادی است و وی نیز بر قبیلہ است ازین ابو موسی اشعری و قوم او از اولاد او است
و ایشا را اشعرون گویند و اشعرون بخند یا نسبت نیز میگویند لا یفرون فی القتال نمی گیرند و جنگ که در وی شش میشود
ولا یفعلون بفتح یا ضم غین معجمه و خیانت نمیکند و غنیمت هم نمی وانا نسهم ایشان از من اند و من از ایشان مقصود بیان است
و رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۳۰۰ و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المازد از د اسد
فی الارض گفت آنحضرت از د خدا است و زمین اضافه کرد و ایشا را باسد تعالی یا کعبت اشتها را ایشان باین لقب یا از بر
تشریف چنانکه نافع الساجد زجت بودن ایشان ضرب خدا و اهل نصرت وی و رسول وی بعضی گفته اند از د اسد معنی اسد کعبه است که
شیر معر که حلدات و شجاعت اندر ید الناس ان یفعلوهم بخوانند مردم که فروتند ایشا را در مرتبه و یابی اسد الا ان یرفعهم و ابامی
و شیخا انرا که بالابر و بلند گردانند مرتبه ایشان اولیا تین علی الناس مان یقول الرجل و هر آئینه باید بر مردم زمانی که بگوید مرد
یالیت ابی کان از دیا و یالیت امی کانت از دیا ی کاش می بود پدر من از قبیلہ از دوا می کاش می بود مادر من از دوا می
مرتبه از دیا چنان بلند بود که مردم بر ایشان رشک برند و آرزو برند که کاش با هم از وی می بودیم و اه الترمذی و قال هذا حدیث
غریب ۳۰۰ و عن عمران بن حصین بنضم حافض صاحب مملتین از شاهیه صحاب است اسلام آورد در سال خیر با ابو هریره و سی سال
بر سربار می افتاده بود و چنانکه قوت ایستادن نشستن نداشت و ملائکه بروی سلام میکردند دوستی از دوستان وی درین حال
بر سر وی رسید و گیر کرد گفت نگری که خبر دهم ترا از حال خود خنده کنی ملائکه زیارت من می آیند و سلام میکنند و من می شنوم سلام
ایشا را از نهاتر من زنده ام این حرفاش بخشی شناید که سوگند ترا قال ابی گفت عمران مرد سقیم صلى الله عليه وآله وسلم و تهنو
ملته اجار و حال آنکه آنحضرت ناخوش میداشت سقبیلہ را القیف که حجاج بن یوسف ظالم مشهور از نجاست و بنی حنیفه که مسیکه از
از انجا بود و بنی امیه که عبید الله بن زیاد که مباشر قتل امام شهید حسین بن علی رضی الله عنهما از ایشان بود و کذا اقبل عجبت ازین
فانک که نیز در آنجفت که امیر عبید الله بن زیاد بود و هر چه کرد و بامروی و رضای وی کرد و بانی بنی امیه هم در کار می خود تقصیر کرده اند

نیزید و عبید الله را چگونگی و در حدیث آمده است که آنحضرت در خواب دید که یوزنهار بر غیر شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم با نسی سید
و تعبیر آن چنین آمده که ده دیگر جز با بسیار است چه گوید رواه الترمذی و قال فی حدیث غریب ۴۰ و عن ابن عمر قال قال رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فی تفتیق کذاب و مبیر و تفتیق شخصی است که کذاب است و شخصی دیگر است که با کافکندۀ مردم خواهد بود و علم
و جو مبیر یعنی کسی که سحر و جادوئی است و تفتیق شخصی است که تفتیق کذاب و مبیر یعنی کذاب و مبیر یعنی کذاب و مبیر
گفته میشود یعنی علمای میگویند که مراد بکذاب مختار بن ابی عبید یعنی بنی و مبیر بن یوسف و مبیر حجاج ظلم مشهور است و قال هشام
ابن حسان تشدید بین که تفتیق است و از آنکه اهل حدیث است شنید از حسن بن ابی سیرین و ابو داود و علم الناس بحديث حسن و بسیار بزرگ
است اصحاب و اهل حجاج مبیر است و وضبط کرده اند آنچه گشته است حجاج عجب و بند و معرکه فبلغ مائة الف و عشرين الف و عشرين الف
عدد ایشان صد و بیست هزار و دویست و آنچه در معرکه گشته و گفته اند که برآمد از زنان وی چاه هزار کس و از زنان او اسقف بود
رواه الترمذی و روی سلم فی الصحيحین قبل حجاج عبد الله بن زبیر و روایت کرده است مسلم در صحیح خود و هنگامیکه کشت حجاج عبد الله
بن زبیر را قاتل اسماء بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیثان فی تفتیق کذاب و مبیر گفت اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما که ام
ابن ابی سیر است که آنحضرت حدیث کرده اند که در تفتیق کذاب و مبیر اما کذاب فریاد اما کذاب پس دیدیم ما و او را اما تفتیق
فلا انا کذاب الا بالیاه و اما مبیر پس گمان نمی برم ترا که آن خطاب حجاج کرد و سبخی تمام بحديث و سر انجام است که بیاید تمام حدیث فی تفصیل
بدانکه احوال حجاج مشهور است احتیاج بذکر آن نیست و اما مختار بن ابی عبید بن سعود تفتیق پدر وی از اجده اصحاب بود و ولادت مختار در
بهجت است و بیست و دو روایت و در اول مشهور بود و بعد فضل و غیر میگویند که باطن او برخلاف آن بود تا آنکه جدا شد از
عبد الله بن زبیر و طلب مارت کرد و غنبت در دنیا نمود و ظاهر کرد باطن از فساد و بی باطنی و بطلان عقیده تا آنکه ظاهر شد از وی اشیا
که مخالف دین باشد و میگویند که دعوی نبوت و نزول وحی کرد و الله علم بود و پدر وی امیر و اسلام در زمان عمر رضی الله عنه بود و مختار
در صحبت عمر خود و ملازمت میکرد و او را عقیده صحیحیه محبت با اهل بیت رضی الله عنهم بعد از آنکه نخست گشته عداوت و دشمنی با ایشان
و مشهور بود بدان و بعد از شهادت امام حید رضی الله عنه آنها محبت کرد و گویند شدای که بلا از یزید یا کنشید و عالمی از ایشان گشت
میگویند که انیمه از برای طلب دنیا و طلب مارت بود تا آنکه در سبع و شصت و دمارت مصعب بن الزبیر بکود گشته شد و علم او را از کذاب
می شمرد و این حدیث را که تخریج من تفتیق کذاب و مبیر و حجاج حمل می کنند و الله علم ۴۰ و عن جابر قال قالوا گفت جابر گفت صحابه یا
رسول الله احرقنا یا ل تفتیق سخت مارت برای تفتیق بنال کسیر جمع نبل بفتح و سکون فاع عبد الله علیهم السلام عاکر بن ابراهیم
ایشان قال اللهم اهد تفتیقاً گفت خداوند راه است تا تفتیق را رواه الترمذی ۸۰ و عن عبد الزراق و بیست گشت از عبد الزراق
ابن جهم که از اعلام است و اعیان ملت صاحب تصانیف کثیر بود و روایت کرد از وی احمد بن حنبل و یحیی بن یحیی بن عیین عن ابیه از
پدر خود که تمام بن نافع است عن مینا کسیریم و سکون تختانیه بعد و قصر تابعی است ضعیف مولی عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریره
قال کنا عند النبی گفت ابو هریره بودیم ما نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فجاء رجل احببنا فقیس پس آمد آنحضرت را مردی که گمان میکردیم

اور از قیس کہ نام قبیلہ است بفتح قاف و سکون تخانیہ و سین مملہ فقال پس گفت آن مرد یا رسول اللہ لعن جمیع اعدائک کہ من کلمہ
 بکرم حاصل و سکون کیم فتح تخانیہ کہ نام قبیلہ مشہور است از زمین فاعرض عنہ پس وی گردانید آنحضرت از آن مرد و ثم جابہ عنہ
 پس آمد آن مرد آنحضرت را از جانب دیگر فاعرض عنہ پس اعراض کرد از وی ثم جابہ عنہ الشق الآخر فاعرض عنہ فقال انہی صلی اللہ علیہ
 و آله وسلم رحم اللہ علیہ پس گفت آنحضرت رحمت کند خدا و خدای تعالی جمیع را انما ہم سلام و من ہای ایشان سلام است و ایدہم طعام
 و دستنامی ایشان طعام است یعنی سلام میکنند بر مردم بدینہای خود و طعام میدہم مردم ایدہم نامی خود یعنی جامع صفت تو انفع
 سخاوت اند کہ اصل کلام محمد و ادای حقوق الناس است و ہم اہل امن و ایمان و ایشان خداوندان امن و ایمان اند و ادای الترمذی
 و قال ہذا حدیث غریب لا نعرفہ الا من حدیث عبد الرزاق و گفت ترمذی این حدیث غریب است منی شناسم از آنکہ از حدیث عبد الرزاق
 و بروی عن میں ہذا حدیث مناکیر و روایت کرد و میشود ازین مینا حدیث نامی مناکیر اگرچہ عبد الرزاق نقلہ است و قوی ما ینا ضعیف
 ۹۰ و حسنہ و ہم از ابی ہریرہ است قال قال لی انہی صلی اللہ علیہ و آله وسلم من است گفت گفت مرا آنحضرت از کہ ام قبیلہ تو قلت
 و من گفتم از دوس بفتح دال سکون او و سین مملہ در آخر قال باکنت اری ان فی دوس احد فیکمیر گفت آنحضرت نبود من کہ گمان
 برم کہ در قبیلہ دوس پنج کی باشد کہ در وی نمکی است و درینجا منقبت است مرا لی ہر برہ را و نہت مردوس را کہ اگر ابوہریرہ نبود
 در وی خیر نبود ی رواہ الترمذی ۱۰۰ و عن سلمان قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله وسلم لا تبغضنی فقار ق دینک رواہ
 از سلمان فارسی رضی اللہ عنہ گفت مرا آنحضرت دشمن دار مرا پس جدا شوی از دین خود قلت گفت من یا رسول اللہ کیف انضاک
 و یک ہانا اللہ جل و عنہ دشمن دارم ترا و حال آنکہ تو را ہر است نمود ما را خدای تعالی بغض داشتن با ترا چہ غلی دار و قال تبغض العرب فتبغض
 گفت آنحضرت دشمن داری تو عرب را پس دشمن داری مرا و دشمن داشتن تو مرا با این معنی است کہ عرب را دشمن اری ظاہر از سلمان صحبت
 عجیبست فارسیست اہلی دی کبری و سواد بی بعرب یا بعضی اعراب باشد باشد بغض خود چہ صورت دارد و صورت بعضی باشد
 پس آنحضرت اورا نگاہ داشت کہ احترا س کند و احتیاط نماید تا بحقیقت بغض نہ کشد کہ آن بغض من می کشد فافہم رواہ الترمذی
 و قال ہذا حدیث حسن غریب ۱۱۰ و عن عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله وسلم من غش العرب
 لم یدخل فی شفاعتی و تم نلہ مودتی سیکہ خیانت کند عرب را و خیر خواہی نکند ایشان اینما کہ خلاف آنچه مضمہ دارد و کہند و زوہار
 و زیادہ شفاعت من نرسد اورا دوستی من رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب لا نعرفہ الا من حدیث حصین بن عمر منی شناسم از آن
 مگر از حدیث حصین بن عمر بغض ما و فتح صاد و لیس ہو عند اہل الحدیث بذاک القوی فمیت وی نزد اہل حدیث آنچنان قوی ۱۲۰
 و عن ام المومنین حواکسہ را اولی بیان ہر دو تخانیہ ساکنہ تا بغیبت مولاہ طلحہ بن مالک کہ از صحابہ است قالت سمعت مولای
 قال گفت ام المومنین مولاہ خود را کہ طلحہ بن مالک است می گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آله وسلم من اقرب الی الساعۃ لک لعم
 از جمیع علامات نزدیک آمدن قیامت است ہلاک شدن عرب رواہ الترمذی ۱۳۰ و عن ابی ہریرہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله
 و سلم الملک فی قریش و انصاری فی الانصار گفت آنحضرت خلافت و بادشاہی در قریش است و قضا و انصارت مرا و انصابت

چنانکه دوازده نقیبه از انصاری ساخته بود و بعضی گفته اند که نه بلکه مراد قضای معنی مشهورست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معاذ را
 بقضای یمن فرستاد و الاذان فی الجبته و باگ نماز گفتن در قوم حبشه است چنانکه بلال رضی الله عنه نمودن آن سرور بود
 و الا لانه فی الازد و امین گرفتن و امین ساختن در قبلیه از دست یعنی الیمین می خواهد آنحضرت از از دین را که قبلیه است از یمین که
 ذکر ایشان در احادیث سابق گذشت مقصود آنست که می باید که این مناصب را درین قوم کرد و از ایشان ساخت و فی روایه
 موقوفه در روایتی این حدیث موقوف است بر ابی هریره رواه الترمذی روایت کرد و از ترمذی و قال هذا صح گفت ترمذی روایت
 این حدیث بطریق و قف صحیح ترست از روی اسانید و معنی حدیث موقوف در مقدمه معلوم شد ۱۰۰ **الفصل الثالث**
 عن عبد الله بن مطيع روي عن عبد الله بن مطيع قرشي عدوي من اعداء قریش و فرسان ایشان عن ابیه از پدر خود مطیع
 که صحابی است و نام وی عاصی بود آنحضرت او را مطیع نام کرد و قال سمعت رسول الله گفت عبد الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
 علیه و آله و سلم بقول یوم فتح مکة می گفت روز فتح مکة لا یقتل قرشی صبر بعد از الیوم الی یوم لقیمه کشته نشود هیچ قریشی بکس نرسد
 نه و مر که بعد از این تا فرقیاست بعضی گفته اند که مراد وی قتل قرشی است بصبر یعنی گفته معنی آنست که کشته نشود بسبب ارتداد
 زیرا که یافته شده بعضی کشته شد بصبر و او سلم ۲۰۰ و عن ابی نوفل معاویه بن سلم از تابعین است روایت دارد از ابن عباس
 ابن عمر روایت کرد از وی شعبه قال راایت عبد الله بن الزبیر علی عقبته المذنبه گفت دیدم عبد الله بن الزبیر را عقبه مکة که واقع است
 در راه مدینه اضافت عقبه بعد از بن جبت است و الا عبد الله بن الزبیر رضی الله عنه در مکة بود که حجاج ظالم او را کشت و بر دار کشید
 قال گفت معاویه بن سلم فجلت قریشی و الناس کثرت و قریش که میگذرند بروی مردم دیگر حتی مر علیه تا آنکه گذشت بروی
 عبد الله بن عمر فوقف علیه لیس ایستاد بن عمر بر سر ابن الزبیر که بر دار بود و قال پس گفت ابن عمر السلام علیک ابا جیب السلام
 ابا جیب السلام علیک ابا جیب سه بار گفت و ابو جیب گفت عبد الله بن الزبیر است بضم زایم جمع ففتح موحده اولی و سکون ثانیه
 اما والله لقد کنت انما کن عن هذا اما والله لقد کنت انما کن عن هذا سه بار گفت و اما و آگاه باش هر سه
 بتحقیق بودم من که باز سید شتم ترا ازین کار مراد کار خروج بدعوی خلافت و امامت که عبد الله بن الزبیر کرد که به بیعت نکرد و دیگر
 نشست و ولایتها تحت تصرف خود آورد و همچنین مبروان بعد از زبیر و بعد الملک بعد از مؤمن پس عبد الملک حجاج را بر سر
 بکه فرستاد و حجاج او را کشت و سر او را بمدینه منوره فرستاد و حبس او را در مکة برداشته و زبیر نیز لشکر را بخراب کردن مدینه و قتل
 اهل آن که آنرا واقعه حره گویند فرستاد و بود و همان لشکر بکه آمد تا عبد الله بن الزبیر را بکشد درین میان از عالم رفت پس ابن عمر گفت
 که من ترا ابا جیب ازین معامله منع میکردم و منع مرا قبول کردی تا آخر کار با نیکیا کشیده مقصود ازین تحسیر و تاسف است بر حال
 ابن الزبیر و تشنیع و تلامست بر آن خاند ظالم اما والله لقد کنت تعلمت مقصودا اما و آگاه باش بخدا سوگند هر آینه بتحقیق بود
 تو روزی در شب خیز آورده اند که وی رضی الله عنه روزی بسیار سید اشت و گاه و پانزده روزه طلی سید اشت و تمام شب بیداری بود
 و صول الله رحم صله و پیوند و اسان کننده مرغوشان قریش را اما والله لانه انت شر الالهة و اما و آگاه باش بخدا سوگند هر آینه

که تو بدترین آن ماستی با عقدا و ایشان جلوه است بدی است و تو بدوایه لایحه خیر و در واتی سبحانی لایحه و سلاخه خیر آمده یعنی آمده
 که تو شرایشانی هست خیر است این هر دو روایت آمده و نوی گفته که روایت جمهور لایحه خیر است و روایه لایحه سوء خطا و تصحیف است
 و خطا می شود که در این از حیثیت روایت یا از طریق درست اگر از حیثیت روایت است فلا کلام و اگر از طریق روایت و محبت است
 باین موقوف بر شخص معنی این دو عبارت است و غالی از خضائی نیست و انحراف می شود آنست که معنی روایت اولی آنست که آنست
 که تو در گمان ایشان و عقدا و ایشان از جمله اشعری است بدی است که این چنین کسی را که توئی از شرار گویند معنی روایت اولی آنست
 که ترا که این است بدید اند ایشان است خیرند شاید بطریق تعویض و استعاضه است ولیکن معنی او خطا هر است و با وجود آن حکم کرده اند
 که آن خطاست بلکه از حیثیت روایت است و الله اعلم ثم گفته عبد بن عمر سیر رفت و گذشت ابن عمر از بنی فلیح الحجاج
 موقوف عبد الله و قول پس سید حجاج را ایستادن ابن عمر گفتن وی یابن سخن را فارسل السیر فرستاد حجاج کسی را بسیر ابن الزبیر
 فانزل عن جند عیس فرود آورده شد ابن الزبیر از حجاب وی که بردار کشید و بود در آن جناب بکر حم و سکون ذال حجه نزد نیست فالتقی
 فی قبور الیهود پس انداخته شد در گورهای یهود و آن قبور یهود و الا آن در مکه متعارف نیست مگر در آن زمان بوده است تا حکم کرد حجاج که
 حاجی بر نهد و بنده از مکه در آنجا قبور یهود باشد و الله اعلم ثم فرستاد الی امه اسما بنبت ابی بکر سیر فرستاد حجاج کسی را بسوی مادر ابن الزبیر
 که اسما بنبت ابی بکر است که باید فایز است ابی بکر و او را آورد و در سرباز و اسما که باید از زنان ظالم فاعاد علیها الرسول پس باز نزد
 فرستاد حجاج با اسما آن فرستاده شده را گفت و لتا تینی اول العیش ایک من لیسحک بقرونک هر کینه می دانی تو ای اسما بطور خود
 یامی فرستم بسوی تو کسی از زمین کشیده می آر و ترا بگویم بای تو قرن شایخ و گویه قال گفت راوی که معاویه بن سلم است فاست
 پس باز با آورد اسما و قالت گفته فرستاد و الله الا ایک حتی تعبت الی من یسحبنی قبر و فی یجد اسو گند نمی آیم ترا تا آنکه میفرستی
 تو بسوی من کیسه می کشد مرا بگویم بای من قال گفت راوی فقال پس گفت حجاج را و فی سبتی بنایتی مرا فلعین مرا و سبتی
 بکسب من مملد و سکون موعده و کسر فوقانیه و تشدید تحانیه فعلی که و باغت داده شده است چه مردم او ستوده شده است مویهای و بجا
 بنفط شنیه است مضاف بیا سبک فانه فلعین پس گرفت هر دو فلعین خود را ثم انطلق بیوقوف بذال محبه و فایز تر روان شد حجاج
 و حالیکه نزدیک میزدنگاها را می جنباند و دشمنای خود را میخرد حتی وصل علیها تا آنکه در آمد بر اسما فقال و در بعضی نسخ فقال
 لها پس گفت حجاج مرا اسما را کیف رأیتی صنعت بعد و الله چگونه دیدی تو ای زن مرا که مردم با من دشمن خدا قالت گفت اما
 را ایک و فسدت علیه دنیا و دیدم من ترا که تباها گردانیدی بروی دنیای او را قطع کردی حیات دنیا را از روی و افسد علیک آخرتک
 و تباها گردانید و آخرت ترا که بسبب قتل او مستحق عذاب و دوزخ شدی یعنی انک تقول له یا ابن ابی اسحاق فاین سید بیت مرا که تو
 می گفتی مرا و ای سید خداوند و مگر بنده ذات انطا قین لقب اسما بنبت ابی بکر است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهاده بود
 بحجت آنکه در وقتی که آن حضرت در غار هجرت بود اسما برای وی طعام میبرد و چون دوا می دیندی برای کسی سفر
 نیافت نطق خود را که بستم آن در نظر عادت زمان عرب است و پاره که و بیک پاره و فقره طعام آنحضرت صلی الله علیه و آله

مذکور شد و عنقریب در فصل نانی از باب مناقب قریش نیز مذکور شد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر امتی قرنی بهترین است من اصحاب من اندم الذین یلوئهم عبداللہ ایشان بهترین است آن کسانی اند که متصل اند بایشان که تابعین باشند یلوئهم که تبع تابعین اند بلکه قرن جماعه از اهل دیوان که متقارب و متقارن باشند در امری از امور و صح نیست که مضبوط و معتبر در آن
حدی معین از زمان نیست زیرا که قرن آنحضرت که صحابه اند تا صد و ده سال باقی بودند و قرن تابعین از سنهائیه تا هفتاد و سال باقی بودند و قرن اتباع تابعین از آنجا تا صد و دویست و شصت سال و درین وقت ظاهر شد بدعتهما و پیدا شد اشباحی غریب و شسته
فلا سقمه سومی خود را و کثافتی از زبانها را و متخلفان را و علم قبول خلق قرآن و تغییر شد احوال و فاحش گشت اخلاقات و نقصان پذیرفت احکام سنت روز بروز و ظاهر شد مصداق قول مخبر صادق ثم ان بعد جمعه قوامی شدند و نالایق شدند و بدست
بدستی بعد ازین سه قرن قومی خواهند بود که گواهی میدهند و طلب گواهی کرده و نمیشوند از اینجا معلوم میشود که گواهی دادن پیش از
طلب کردن مذموم است اما اشکال می آید که در حدیث دیگر آمده است که بهترین گواهان کسی است که گواهی دهد پیش از آنکه طلبیده
گواهی از وی و وجه جمع میان این دو حدیث آنست که قسم درجائی است که معلوم است شایع بودن او آنجا که او را دادند پیش از
ضمانت و محمول است بر عرض و مدح درجائی است که معلوم نیست پس خبر میدهند از آن شایع شدن و در وقت استشهاد و نزد قاضی آمده
شهادت دهد یا حدیث شهادت پیش از سؤال مبالغه است در ادای شهادت و عزت اجابت بعد از سؤال چنانکه میگویند جوابی است
که پیش از سؤال و در یاد محمول کبری است که اهل شهادت نیست یا محمول است بر شهادت روزیاد و حقوق ناست و مدح و حقوق
است آنرا اگر مصلحت و ستر و کتمان نباشد بعضی گفته اند که مراد بشهادت اینجا سوگند است یعنی سوگند بر دروغ میخورند پیش از آنکه کسی
ایشان را سوگند دهد و سوگند از ایشان طلبیده چنانکه در روایت دیگر آمده و بخون و دلاویختن و خیانت می کنند و این گرفته نمی شوند
و عتقا کرده و نمیشود بر ایشان و مراد آنست که خیانت ایشان ظاهر باشد و فاحش چنانچه اصلا محل امانت نماند و اگر بناگاه واقع شده
اعتبار ندارد و نیز در آن دلاویختن و پیمان می کنند با خدا و بنوعی از آنکه نفهمیم بکسی رسیدن و فتح میسر پیدا میشود و ایشان فریبی یعنی
فریبی که از توسع در اکل و شرب و تنعم و ترغیر در آن پیدا آید آنکه خلقی و طبعی بود و بعضی میگویند که مراد بکسب در احوال است و مراد آنست
که دعوی میکنند چیزی را که در ایشان نیست از کمال نیست مراد ایشان از شرف و تیره گفته اند که مراد جمیع مال و غفلت از دین با توسع در
ماکل و مشرب است و فی روایت و یحلفون و لا یتحلفون و سوگند می خورند و سوگند داد و نمیشوند متحقق علیه و فی روایت مسلم
ابی هریره ثم یخلف قوم یحییون السماء بفتح سین پسر ایشان می آیند گروهی که هست بعد از آنکه فریبی را و بعضی وایات
آمده است که سبقت میکنند شهادت یکی از ایشان همین او را و سبقت میکنند همین او را و شهادت او را مقصود بر حصول دست بر شهادت
زور و همین کاوب و قلت ببالات بدن و دیانت چنانکه گاهی آنرا می کنند و گاهی این را و فصل الثانی عن عمر رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اگر سوا اصحابی فانهم خیارکم گرامی دارید یاران مرا زیرا که بدستی که ایشان نیکترین مهربانان
شما اند و خود را نباشد که صاحبان و ملازمان درگاه و حاضران درگاه و تربیت یافتگان علم و عمل و حال و نیند و اگر ملازم است

ببغضی البغضهم وکسیکه دشمن میدارد ایشان را پس دشمنی من دشمن میدارد و ایشان را یعنی محبت ایشان مستلزم محبت من است و بغض ایشان
سبب بغض من است اما خداوند من فلک گفته اند که علامت صحت محبت و نشان دوستی آنست که از محبوب سرایت و تجاوز کند
بمتعلقان وی پس نشان محبت حق جل و علا محبت رسول است و نشان محبت آل و اصحاب وی و بکذا من اذ هم
فقد اذانی و کسی که بر بخاند ایشان را پس تحقیق بر بخاند مرا من اذنی فقد اذی الله و کسیکه بر بخاند مرا پس تحقیق بر بخاند خدا را و من
اذی الله فبئسک ان یاخذوه و کسیکه بر بخاند خدا را پس نزدیک است که گیر و غدا بکند خدای او را رواه الترمذی و قال هذا حدیث
غریب ۴۴ و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مثل اصحابی فی انتمی کالمالح فی الطعام و المصلح الطعام الا بالمح
و قصه عقیبه اصحاب من در میان امت من مانند نمک و طعام است و مصلحی چیزی پذیرد و نمک نگیرد و طعام گیر نمک قال الحسن گفت
حسن بصری بعد از شنیدن این حدیث فقد ذهب لملحنا فلیکف المصلح پس تحقیق رفت نمک ما پس چگونه مصلح پذیریم یا حسرت بخور
برگذاشتن بعضی صحابه با وجود آنکه در زمان ایشان وجود اصحاب بود و وفات حسن بصری در یکصد و ده است رواه فی شرح انسته ۶۱
و عن محمد بن عبد الله بن بریده عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من اذی الله فبئسک ان یاخذوه و کسیکه بر بخاند خدا را پس تحقیق بر بخاند خدا را و من
اذی الله فبئسک ان یاخذوه و کسیکه بر بخاند خدا را پس تحقیق بر بخاند خدا را و من اذی الله فبئسک ان یاخذوه و کسیکه بر بخاند خدا را پس تحقیق بر بخاند خدا را و من
بارض نیست هیچ یکی از اصحاب من که بعد از منی الا بعث قائد او نور الله لوم بعثه مگر بگفته شود و از قبر در حالیکه شنیده است
مردم را پیشتر و بعد از و نشانای است و ایشان را از زقیامت رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و ذکر حدیث ابن مسعود و
و ذکر و ده حدیث ابن مسعود که در اول است لا یبلغنی احد فی باب حفظ اللسان که در وی ذکر صحابه است و در صبا ج ۲ درین باب
و ذکر و ده است و مولف ذکر وی آنجا مناسب دید ۲۰ الفصل الثالث عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
اذا ریم الله بن سبون اصحابی فقلوا الفته الله علی شرکم و فیکم یمینه انکسانی را که دشنام میکنند اصحاب مرا پس بگوئید لعنت خدا
و دوری از حرمت او با و برین فعل بد شما و برین حدیث اشارت است بآنکه اگر لعنت بر فعل گفته نه بر ذات نزدیک با احتیاط
باشد رواه الترمذی ۲۱ و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول گفت عمر رضی الله عنه
شنیدم آنحضرت را که می گفت سالت ربی عن اختلاف اصحابی من بعدی برسدم بر و در کار خود را از حال اصحاب من بعد از من
فاوحی الی پس وحی فرستاد بسوی من یا محمد ان اصحابک عنده یمنزلون النجوم فی السماء ای محمد اصحاب تو نزد من بجای ستارگان
در آسمان بعضی اقوی من بعض بعضی از آن ستارگان قوی تر و روشن ترند از بعضی و کل نور و هر یکی را نوری است فمن اخذ بشئ مما
علیه من اختلافهم پس کسیکه گرفت چیزی یعنی عملی و عملی از آنچه ایشان بران خیزند از اختلاف ایشان در مسائل علم فقه فو عنده یعنی بر
پس آنکس که نزد من بجای ستارگان است چنانکه فرموده است اختلاف امتی رحمة قال گفت عمر بن الخطاب و قال رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم اصحابی کالنجوم فایم اقدم یمینه استم اصحاب من بمنزله ستارگان آنکه تا بهار راه یافته میشود پس بگوئید ام ایشان که افتدا
کنند و پیری نمایند راه است می باید چنانکه اشارت کرد و بقرول خود و کل نور پس هدایت بر قدر علم و فقهی است که نزد او است با وجود

کتاب

مذکور شد و عنقریب در فصل ثانی از باب مناقب قریش نیز مذکور شد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر امتی قرنی بهترین است من اصحاب من اند ثم الذین یؤمنون بعدنا ایشان بهترین است آن کسانی اند که متصل اند با ایشان که تابعین باشند و نیز یونس که تبع تابعین اند بلکه قرن جماعه از اهل کوفه که متقارب و متقارن باشند در امری از امور واضح است که مضبوط و معتبر آن عددی طین از زمان نیست زیرا که قرن آنحضرت که صحابه اند تا صد و ده سال باقی بودند و قرن تابعین از سنهائے تا هفتاد سال باقی بودند و قرن تابعین از آنجا تا صد و دویست و شصت سال و درین وقت ظاهر شد بعثت آمد پیدایش اشیای غریب باشد و فلاسفه علمی خود را و کثافت معتزله زبانه را و متحن گشتند اهل علم بقبول خلق قرآن و تغیر شد احوال و فاحش گشت اختلافات و نقصان پذیرفت احکام سنت روز بروز و ظاهر شد صدق قول مجبر صادق ثم ان بعدهم قوامی شدند و ولایه گشتند و نیکوتر بدستی بعد ازین سه قرن قومی خواهند بود که گواهی میدهند و طلب گوهری گردن میشوند از اینجا معلوم میشود که گواهی دادن پیش از طلب کردن مذموم است اما اشکال می آید که در حدیث دیگر آمده است که بهترین گواهان کسی است که گواهی دهد پیش از آنکه طلبی کند گواهی از وی و وجع میان این دو حدیث آنست که ذم در جایی است که معلوم است شاهد بودن او آنجا که اهی دادن پیش از طلب ضائع است و محمول است بر غرض و مدح در جایی است که معلوم نیست پس خبر سید به این شاهد نام دارد وقت آنکه شاهدی آمده شهادت دهد یا حدیث شهادت پیش از سؤال بباله است در ادای شهادت و عزت اجابت بعد از سؤال چنانکه میگویند جدا گشت که پیش از سؤال در بیاورم محمول بر کسی است که اهل شهادت نیست یا محمول بر شهادت روزی لازم و حقوق ناست و مدح و حقوق امدان نیز اگر مصلحت و دستر و کتمان نباشد بعضی گفته اند که مراد بشهادت اینجا سوگند است یعنی سوگند دروغ میخورند پیش از آنکه کسی ایشان را سوگند دهد و سوگند از ایشان طلب چنانکه در روایت دیگر آمده و یحییون و لا یؤثنون و خیانت می کنند و امین گرفته نمی شوند و عتقا کرد و نمیشود بر ایشان و مراد آنست که خیانت ایشان ظاهر باشد و فاحش چنانچه اصلا محال بماند و اگر بناگاه واقع شده اعتبار ندارد و نیندرون و لا یفون و پیمان می کنند با خدا و بعضی نیز از اینهمه سخن یکسر سبب و فتح می دهد و پیدایش و در ایشان فریبی نیستی فریبی که از توسع در اکل و شرب و تنعم و ترفه در آن به آید تا آنکه خلقی طبیعی بود و بعضی میگویند که مراد سخن در احوال است و مراد آنست که دعوی میکنند چیزی را که در ایشان نیست از کمال و نیست در ایشان از شرف و نیز گفته اند که مراد جمع مال و غفلت از دین با توسع در اکل و شرب است و فی روایت یحییون و لا یفون و سوگند می خورند و سوگند داد و نمیشوند متفق علیه فی روایت مسلمانی ابی هریره ثم یخلف قوم یحییون السماة بفتح سین پسر پس ایشان می آیند گروهی که دست بدارند فریبی را و بعضی و آیات آمده است که سبقت میکنند شهادت یکی از ایشان یمین او را و سبقت میکنند یمین او را و سبقت میکنند بر شهادت زور و یمین کاذب و قلت بباله بدین و دیانت چنانکه گاهی آنرا می کنند و گاهی این را . . .

فصل الثانی عن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اگر چه اصحابی فانهم خیرکم گرامی و درید یاران مرا زیرا که بدستی که ایشان نیکترین و برگزینگان شما اند و خود چنان باشد که مصاحبان و ملازمان درگاه و حاضران درگاه و تربیت یافتگان علم و عمل و حال و نیند و اگر ملا نیست

درین باب کلام است بسط تر از آنکه قدری از آن در تاریخ مدینه ذکر کرده ایم و الله اعلم به . و عن عبد الله بن مسعود عن النبي
صلى الله عليه وآله وسلم قال لو كنت تمخذ اخيلا لا تمخذت ابا بكر خيلا ولكنه اخي وصاحبي وليكن ابو بكر برادر من است ويارب
و در روایت احمد اخي فی الدین وصاحبی فی العار وقد اخذ الله مني اخي وصاحبي كما اخذ الله مني اخي وصاحبي كما اخذ الله مني اخي وصاحبي
عبارت است از ذات شریف او دوست از حدیث اول گرفته وی صلی الله علیه وآله وسلم خدای تعالی را دوست معلوم شده
و ازین حدیث دوست گرفتن وی تعالی مراد افزوده تا معلوم شود که هر که در محبت صادق است بر تبه محبوبیت میرسد چه بمحبوب
بیت هر که او در عشق صادق آمده است . بر سرش مشوق عاشق آمده است نخست محبت و جذب از آن جانب ناشی است
که اثر او بخدای است ازین جانب و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حبیب الله بود و حبیب آن محب را گویند که بر تبه محبوبیت رسد
و بعضی خلعت را اعلی و خصل را از او آنحضرت را جامع گویند میان مرتبه محبت و خلعت آنحضرت را اتم و اکمل دارند از خلعت ابراهیم
که انا قال الغزالی رواه مسلم . و عن عائشة قالت قال لی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی مرضه گفت عایشه گفت مرا
آنحضرت در مرض موت خود اومی لی ابا بکر اباک و اخاک بخوان و طلب برای من ابا بکر را که پدر است و بخوان بر او خود را یعنی عبد الله
را که بر او عایشه بود و در احادیث دیگر تصریح نام او واقع شده است حتی اکتب کتابا تا آنکه بنویسم کتاب را یعنی امر کنم بنویشتن فانی افان
ان تمینی تمین زیرا که بدستی من می ترسم که آرزو کند آرزو کند و لایق فاعل انا و لا یگوید که گویند که من ختم خلافت را و مستحق نیست
غیر من و یا بی الله و الحمد لله الا ابا بکر و ابا دار و خدای تعالی و منی خواهد و ابا دار و خدای تعالی و منی خواهد و ابا دار و خدای تعالی و منی خواهد
که جمع بین الصحیحین است اینچنین واقع شده که انا و اولی من نزل اترم خلافت بل سبای انا و اولی من نزل اترم خلافت بل سبای انا و اولی من نزل اترم خلافت
این روایت اجود است . و عن جبرین بطم لضم میم سکون ط که سر عین قرشی است از اولاد و نوفل بن عبد مناف گویند او
ابو محمد است اسلام آورد پیش از فتح بعد عام خیر و بعضی گفته اند عام الفتح و نیکو شد اسلام او از اشراف قریش بود و موصوف بود و بعلم
و قار عالم بود بعلم انساب و شاکر و ابو بکر بود رضی الله عنه درین علم قال گفت جبریت انبی صلی الله علیه وآله وسلم امره آمد آنحضرت را
زنی فحکمه فی شئ پس سخن کرد در چیزی یعنی حاجتی درخواست یا سخنی پرسید فامر بان ترجع الیه پس امر کرد و آنحضرت آن زن را که
وقت دیگر بیاید پسوی آنحضرت قالت گفت آن زن یا رسول الله را اینست و لم اجدک خبره مرا که اگر بیایم و نیایم تر
کاش تا ترید الموت گوید که آن زن را او بیکند بنیافتن آن حضرت موت او را ظاهر این زن نزدیک بیایم وفات آنحضرت آمده
و گفته قال فان لم تجدینی فارتی ابا بکر گفت آنحضرت پس اگر نیایی تو مرا پس بیای ابو بکر را ظاهر این حدیث اشارت بخلافت ابو بکر
ست بعد از وی صلی الله علیه وآله وسلم لیکن نص قطعی نیست و با وجود آن دلالت دارد بر فضل و تقیبت او و جبره علمای را ندانند که نص
بر استخلاف و ترجیح جانب نیست صحت خلافت ابی بکر رضی الله عنه با جماع صحابه است و شیخ ابن الهمام و سایر او عامی نص بر خلافت
ابی بکر کرده اثبات نموده است و الله اعلم متفق علیه . و عن عمر بن العاص ان انبی صلی الله علیه وآله وسلم بعثه علی حشوات السلاسل
روایت است از عمر بن العاص که آنحضرت فرستاد او را و امر کرد او را بر بندگی و بذات السلاسل فرستاد که نام زمین است و سلاسل

و اصل نام نجستان که ریگ در وی بر پنجم شسته باشد و آن زمین آنچنین بود و صاحب موهب له نیک گفته که ذات السلاسل کجست
 آن گفتند که مشرکان در وی خود را بیکدیگر بسته بودند تا نگریزند و بعضی گفته اند که از جهت آن گفتند که در آنجا آبی بود که اورا سلس
 می گفتند و از مدینه برده روزه راه بود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عمر بن العاص را آنجا فرستاد و لوای سفید برای او بست
 و سه صد کس از مهاجرین و انصار را وی همراه کرد و در آن سیاه بایشان بست و چون عمر بن العاص نزدیک آن موضع رسید
 و خواست و ملک طلبید پس آنحضرت ابو عبیده بن الجراح را فرستاد و دوست کس از بزرگان مهاجرین و انصار و در میان ایشان
 ابو بکر و عمر بودند و لوای دیگر برای ایشان نیز بست و فرمود که ملحق شوید عمر بن العاص و مخالفت نکنید با وی پس خواست ابو عبیده
 که امامت کند مردم را پس گفت عمر بن العاص ترا بعد من فرستاده اند و امیر منم پس طاعت کرد ابو عبیده او را پس بود عمر و که امامت
 میکرد مردم تا رسیدند بدار دشمن پس حمله کردند مسلمانان بر ایشان پس گریختند کافران و پراشان گشتند پس چون دید عمر بن العاص
 که مهاجران و انصار را با وی فرستاده اند و ابو بکر و عمر در میان ایشان بودند و نفس او چنان افتاد که وی مقدمت و منزل از ایشان
 پس آنحضرت جواب داد و چیزی که قطع کرد و طبع او را چنانکه راوی میگویی که قال گفت عمر بن العاص فاقیت پس آمد من آنحضرت را
 فقلت ای الناس احب الیک پس گفتم من یعنی آنحضرت که ام کی از مردمان دوست داشته تر است بسوی تو قال عایشه گفت
 آنحضرت محبوب ترین مردمان نزد من عایشه است قلت من اگر حال گفتم از مردان که ام محبوب تر است قال ابو بکر گفت در میان
 که ابو بکر است قلت ثم من گفتم من بعد از ابو بکر که ام محبوب تر است قال عمر گفت بعد از وی عمر محبوب تر است فعد رجالا لیس سرور
 آنحضرت مردان را فسلک پس خاموش شدم من مخافه ان یجعلنی فی آخرهم از جهت ترس آنکه نگردانند و در پستترین ایشان
 متفق علیه ۶۶ و عن محمد بن الحنفیه ابو القاسم محمد بن علی بن ابیطالب القرشی الهاشمی اسم ام او خوله بنت جعفر بن قیس بنیه از
 بنی حنیفه که از بنی یامه بود و تابعی مدنی ثقة عالم فاضل کامل موصوف بطاعت و شجاعت شریفة القوة چنانکه آورده اند که نزد
 امیر المومنین علی زره آهن آورده بودند که در او بود و بقد مبارک وی راست نیامده پس گرفت آن زره را محمد بن حنفیه و قطع کرد
 بقوت دست خود و در آنچیز و از او باز دمان وی و از وی پرسیدند که سبب چیست که بدو تو را بفروخت و حروب ممالک سخر
 و حسن و حسین انی فرستد گفت حسن و حسین بشایه هر دو چشم اند و من بمنزله دست و چشم نگاه داشته میشود و بت قال قلت لابی
 گفت محمد بن حنفیه گفتم به پدر خود یعنی امیر المومنین علی رضی الله عنه ای الناس خیر بعد النبی که ام کی از آدمیان بهتر است بعد
 از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال ابو بکر گفت پدر من ابو بکر بهتر است قال قلت ثم من گفتم پس کیست قال عمر و شیت ان
 یقول عثمان و رسیدم من که گوید عثمان یعنی پسریدم که بعد عمر که بهتر است و ذکر عثمان از میان طی که دم قلت ثم انت گفتم و پسر تو
 بهتری و تفصیل عثمان بر علی خلافتی بهم است در میان علما قال ما انا الا رجل من المسلمین نیست من مگر یکدیگر وی از مسلمانان مرد
 و چه مردی این را بر وجه تو اضع فرمود و الاوی بهترین مردم بود در وقت این سوال رضی الله عنه و کرم الله وجهه رواه البخاری
 ۶۷ و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کنا فی زمن النبی صلی الله علیه و آله و سلم لانه لابی بکر اعدا و بودیم در زمان آنحضرت که بزرگواریم

بانی کجیج کی راہم عمر پندرہ برس بزرگ و عظیم کی راہم عثمان پندرہ عثمان بزرگ بزرگ بودند و مقرب و دوکار و بار دنیا و دین مقیم
 والو بکر و عمر ہر دو وزیر و شیر انحضرت بودند و شکرک اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لافاضل نہیں میری گنداشتیم اصحاب
 انحضرت را کہ فضل نمی نهادیم میان ایشان کی را بر دیگری اگر چه ثابت بود و آواز بخاری و فی روایت لابی داود قال کنافقول رسول
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حی بودیم کہ می گفتیم و حال آنکہ انحضرت زنده بود و افضل اللہ النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد و فاضلہ بن است انحضرت
 بعد از وی ابو بکر ثم عمر ثم عثمان و گفته اند کہ مراد این عمر پیران و سنان اند از اصحاب کہ چون امری و کاری پیش می آمد مشاورت میکرد
 انحضرت با ایشان و علی رضی اللہ عنہ در زمان انحضرت جوان و حدیث اسن بود و الا فضیلت اورا بعد از مذکورین بجایس منکر نیست و نیز
 تفاضل ثابت است میان صحابہ بی شبه چنانکہ اہل بدر و اہل بقیۃ الطحطاوان و علما و صحابہ امام احمد از ابن عمر آورده کہ گفت بودیم ما
 در زمان رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میداشتیم خیر الناس ابو بکر را پسر عمر را و گفت و اما علی تحقیق داد شد بہت فضیلت اگر کسی
 از ان سہ مر باشد بہتر میراث از دنیا و ہر چہ در دنیا است از ویج کرد و انحضرت اورا و فر خود را فاطمہ و حاصل شد انحضرت را از وی اولاد
 و بہت در ہای ہمہ را اگر در علی را و داد اورا راست خود و ز خیر و نسائی روایت کرد کہ پرسید ہشاد بن عمر کہ چہ میگوئی در عثمان علی پس
 تحدیث کرد باین حدیث بعد از ان گفتہ نہ پرسید از علی و قیاس نکنیہ بجایس ابروی بہت در ہای ہمہ را اگر در اورا کہ ذکرہ الشیخ فی فتح البکاء
 ۴۴۰ الفصل الثانی عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا احد عنہ نابدا الا وقد کافیہا گفت ابو ہریرہ گفت
 انحضرت نیست مہج کی را از دماغی و نیکی مگر ان کہ تحقیق سکافات کردیم و جزا و ایم از اما خلا ابی بکر بکر ابو بکر فان لہ عندنا بکیا فی اللہ
 بہا یوم القیمۃ پس بدستی مر ابو بکر را از دماغی و نیکی بہت کہ سکافات دہد اورا خدا کی تعالی در بل آن نعمت روز قیامت و این غایت
 مبالغہ و تکریم و اتقان است از انحضرت مر ابی بکر را و الا انحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بہتہ نعمتہا و نہاست کہ ہج کی از ان سہ
 بر نیکیا نہ داشت نعمت با و خدہای ایشان جنب آن چہ خواہد بود چنانکہ روشن است و فرمود و ما لنعنی مال احد قط ما لنعنی مال ابی بکر
 و سود و مکر و مال ہیج کی انچہ سود و مکر مال ابی بکر چنانکہ ہر چہ دماغہ داشت بخدست اورا و ہج چیزی نگذاشت و ذوالخلال کہسبہ خائب
 ابو بکر است چون تمام مال صرف را خدا کرد و خر قہ پوشید و بجای نگہما خلا الما خلا نید و کونست منتخذ اخلیل لا تختد ابابکر خلیل ترجمہ ابان
 سابقا معلوم شد الا وان صاحبک خلیل اللہ آگاہ باشد کہ صاحب شما خلیل خداست و جز خدا خلیل حقیقی ندارد و راہ الترمذی ۴۲۰ و عن
 عمر رضی اللہ عنہ قال ابو بکر سیدنا و خیرنا گفت عمر ابو بکر بہتر است و افضل و ریاست و بہتر است در عمل و فعل خیرات و احبنا الی رسول اللہ
 و محبوب ترین است بسوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و نتیجہ ہمتی و بہتری و اکمل و جودہ مرتبہ سیادت و ریاست است را و راہ الترمذی
 ۴۳۰ و عن ابن عمر عن رسول اللہ و روایت است از ابن عمر کہ روایت میکند از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال لابی بکر انت صاحب
 فی الفار و صاحبی علی الخوض گفت انحضرت مر ابی بکر را کہ تو یار و صاحب منی در غار و یار و صاحب منی بر جوض یعنی در دنیا و آخرت یار منی
 و غالب یار غار کہ میگویند ازینجا است را و راہ الترمذی ۴۴۰ و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا یخلف
 لقوم فیہم ابو بکر ان یومئذ غیرہ گفت عائشہ کہ گفت انحضرت منیر سد و فی ہر دم و قومی را کہ در میان ایشان ابو بکر است کہ امامت کنند این قوم

جزا بوبکر این را در مرض موت فرموده باشد که امر کرد او را با ما است و عایشه در آن توقف کرد و با وقت دیگر نیز چون اقدم و اولی با ما است
 بخلاف آنکه نیز بود و لهذا سیدنا علی رضی الله عنه فرمود پیش کرد و ترا پیغمبر خدا در امر دین تا کیست که پیغمبر اندازد و ترا در امر دنیا کار و مال کند
 و قال هذا حدیث غریب و عن عمر رضی الله عنه قال امرنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان تصدق گفت عمر امر کرد و ما را که تصدق
 که تصدق کنیم و ما را که مالی صرف کنیم و وافق فلانک عندی ما لا و موافق افتاد آن یعنی امر کرد و آنحضرت بقصد قرض و من مالی را پیش
 اتفاقا در آن وقت مال بسیار بستان بود و قلت ایوم اسبق ابابکر ان سبقته یو ما پس گفتم من امر پیش منی کنم ابوبکر را درین امر خیر اگر
 ممکن باشد پیش من یا در روزی و تواند که ان نافیه باشد یعنی هرگز پیش من نکرده ام و امر او را امر فرمایم قال محبت نصف مالی گفت عمر پس
 آورد من نیم مال خود را فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما بالک چه چیز بود مقدار باقی داشته تو مر
 اهل و عیال خود را قلت مثله پس گفتم من باقی گذاشته ام برای اهل و عیال مانند آنچه آورده ام یعنی نصفی آورده ام و نصفی گذاشته
 و اتی ابوبکر کل ما عنده و آورد ابوبکر هر چه بود و نزد او در دنیا ایمانی هست که فضا نصف مال عمر بیشتر بود از آنچه ابوبکر آورد و ما
 چون هر چه داشت آورد فضل او بر عمر باقی است چنانکه واقع شده است افضل الصدق بعد لعل و الله اعلم فقال یا ابابکر ما بالک
 لا بالک پس گفت آنحضرت ای ابوبکر چه گذاشته تو مر اهل و عیال خود را فقال البیت لهم الله و رسول پس گفت ابوبکر باقی گذاشته ام
 برای ایشان خدا و رسول خدا را یعنی هیچ چیز از مال باقی نگذاشته ام فضل خدا و رزقیت او و امداد و اعانت رسول خدا را
 ایشان پس است اگر کل مال ابوبکر زیاده بود نصف مال عمر پس هیچ شبه نیست در فضیلت وی رضی الله عنه و اگر کم هم باشد اتفاقا
 کل فضل است قلت لا اسبقه ابی گفتم من پیشی نمیتوانم کرد ابوبکر را هرگز منی امر و زک که با وجود سبب و موجب آن موجود بود
 نتوانستم سبقت کرد و سیدانم که هرگز بر وی سبقت نتوانم کرد و در بعضی روایات واقع شده است که آنحضرت فرمود منینکما ما بین کلینکما
 فرق میان شما دو فضل چنان است که میان کله و قول شماس که مذکور شد رواه الترمذی و ابو داود و ۶۰ و عن عایشه ان ابابکر دخل
 علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال در روایت است از عایشه که ابوبکر در آمد بر آنحضرت پس گفت آنحضرت خطاب با بی بکر کرد
 انت عتیق المؤمن النار تو از آتش دوزخ فیو سندی عتیقا پس در آن روز نامیده شد ابوبکر نام عتیق و در سینه
 بعتیق وجهه و دیگر گفته اند که عتیق معنی حسن و جمال و کرم و نجابت و حریت نیز می آید و این حدیث صریح است که عتیق معنی معنی از نار
 است و بعضی گفته اند که عتیق نام اوست که مادرش نهاده و الله اعلم رواه الترمذی ۶۰ و عن ابن عمر قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم ان اول من تشق عنه الارض من خشتین کسی است که انگاشته می گردد از وی زمین کنایت است از بخت عمر ابوبکر
 ثم عمر بعد از من ابوبکر بعد از وی عمر که دیک جره با وی مدفون شده اند ثم اتی اهل البقیع پیغمبر می آید مدفونان اهل البقیع را پیغمبر و من
 پس بر انگاشته میشوند با من و عمر در اصل معنی جمع است یعنی جمیع کرده می شوند با من و در محضر پیغمبر بر فرد قیامت و یکی از فضائل و فن
 و بقیع است که نزد حشر از همه پیشتر نظر بر جمال آنحضرت می افتد اللهم ارزقنا امین ثم انظر اهل مكة پیشتر از نظار می برسم اهل مکه راست
 احشر بین اخرین تا آنکه جمیع کرده میشود با ایشان میان حرم که در حرم مدینه یا حشر کرده میشود با اهل حرمین رواه الترمذی

که اگر مردوستی در دنیا باشد فلان خواهد بود و مرا اختصاص فلان است بکمال صداقت متفق علیه رحمه الله و عمر بن الخطاب
 قال استاذن عمر بن الخطاب علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و عنده ثوبه من قریب من ثوبه یرویت من استاذن عمر بن الخطاب
 که از عثمرة بیشتر است گفت دستور می خواست عمر رضی الله عنه از برای عمر بن الخطاب حضرت و نزد آنحضرت زنان بودند از قریب که
 سخن میکردند با آنحضرت مراد از آن مطهره آنحضرت است که نفقه خود می طلبیدند و بیشتر می طلبیدند از آنچه آنحضرت بایشان میداد
 عایه اصوات من در حالیکه غنبد بود و آوازهای این زنان فلما استاذن عمر بن الخطاب چون استیذان کرد عمر فرمود است و آمد بر سر آن
 آن زنان فباذن ابواب پس شتافتند پس پرده پانینان شدند فدخل عمر و رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فاجتمع پس آمد عمر و
 حال آنکه آنحضرت غمزه میکرد و از بر خاستن و گفت حق این زنان فقال اضحک الله منک پس گفت عمر همیشه بخند اند خدای تعالی
 و ندان ترا خوش شاد و از برای رسول الله مقصود تعجب از ضحک آنحضرت و سوال از سبب آنست فقال انبی پس گفت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله وسلم عجبت من هؤلاء اللاتی کن عندهن می گفت کردم از این زنان که نزد من بودند و غوغا میکردند و علمای سخن صوتمک است در آن محراب
 پس وقتیکه شنیدند آواز ترا شتافتند و گریختند بسوی پرده قال عمر گفت عمر خطاب بان زنان کرده یا عداوات نفسان ای دشمنان نفسها
 خود که زبان رسو خود را نمی فهمید و بر خود رسو ادب و اندامی آنحضرت ستم می کنید اینتنی و لا تبین رسول الله یا هیبت میدارید مرا و ترس
 از من هیبت میدارید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم صیبت ترسیدان و بزرگ داشتن همایه ترس بزرگی انحص از خوف است چنانکه از
 سلطان هیبت میدارند و از در خوف قلن نعم انت اقط و اعطاهم لفقته زنان آری تو درشت خود تو بخت تری از مردم دیگر فقال
 رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یا این خطاب اگر هم گوی و زیاده کن بنحی و صلابت خود را در دین و کل حق
 ای سپهر خطاب ای کبر عزه و سکون تختیه و در آخر قبولی و بی تنوین طلب زیادت حدیث است یعنی دیگر گوئی و الذی نفسی بیده ما
 الشیطان سالکنا فی قیاسه و آن کس که بقای ذات من در دست قدرت اوست پیش نیاید ترا شیطان در حالتی که مرز خود تو را بی
 هرگز الا سبک فجا غیر فک مگر آنکه رفت و گرفت شیطان را بی دیگر را جز راه تو و بتو کجا نتواند شد پیش تو نتواند ایستاد چنانکه در
 حدیث دیگر آمده است که شیطان میگردد از سایه عمر ففتح فافتح فافتح جیم راه کشاده میان دو کوه و گوید مرا دوست که با آنکه راه کشاده
 و می تواند که از یکجانب وی بگذرد و با وجود آن ترس و هیبت تو نیکند را و او را که این بویا میدارم و اینجا مطلق راه است متفق علیه
 و قال الحمیدی زاد البرقانی بعد قوله یا رسول الله اضحک و گفته است حمید می که زیاده کرده است برقانی بعد از قول وی یا رسول الله این
 لفظ را اما اضحک چه چیز خنداند ترا و برقانی کبریه موحده و فتح آن و بعضی پیغمبر گفته اند نام محمدی است منسوب به برقان که قریب است
 بنور از م ۳۰ و عمر بن الخطاب قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دخلت الجنة فاذا انا بالریصار امرأة ابی طلحة گفت آنحضرت که
 و آمد عمر بن الخطاب را پس ناگاه ملائک ملاقاتی شدند بریصا بریصم و افترجیم و سکون تخانیه و صا و صا و صا و در زن ابی طلحة انصار
 و ما و انس بن مالک بود بعد از مالک تحت ابی طلحة آمد و او را غمیصا بنین معجزه میگویند برص لفتحات چرک سفید که در گوشه چشم فرام
 و اگر روان گرد و نص گویند و سمعت خشفه و شنیدم آواز پای را خشفه بنی و شبنم سمعتین منقوشین بسکون شنیدم نیز آمده و در خشفه

حرکت و صوت و حسن خفی و فی الصراح خشفه جفید و آواز آمدن از برف که بروی دروند تعلقت من هذا پس گفت من کسیت این
 قالوا هذا بلال گفتند این بلال است و قصه بلال در باب التطوع از کتاب الصلوة گذشته است و در این قصه ایضا جاریه و دیدیم
 کوشکی را که در محرابی زن جوانی است فقلت لمن هذا پس قسم مرا که است این قصه قالوا عمر بن الخطاب گفتند عمر بن الخطاب است
 غارت ان او خله فانظر الیه پس خواهم که در آیم آن قصه را پس به بنیم آنرا مذکرت غیر تکس پس یاد آوردم من شک ترا فقال عمر
 بانی انت و امی پس گفت عمر پسر من مادر من فدای تو باد و یا رسول الله علیک انما آتیا تو غیرت می برم و در بعضی روایات آمده است
 که عمر گفت آیا هست که بد داشته است مرخصی تعالی مگر بتو آیا هست که بد است که ده است مرخصی مگر بتو متفق علیه ۴۰ و عمر
 ابی سید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بنیانا انما نتم رایت الناس بعیر من علی گفت آنحضرت در انشای آنکه من خواب
 گفته ام می بینم مردم را که عرض کرده میشوند و نموده میشوند و میگویند و گدازانیده می شوند از پیش من و بعد هم قصص منها یبلغ الشیء می حال
 آنکه برین مردم پراهنهاست بعضی از پیراهنها چیزی است که میرسد پستان را شنی بفتح مثله و سکون ال پستان زن یا مرد و در بعضی
 نسخ الشیء بضم مثله و کسر ال و تشدید یا جمع ثنی چنانچه علی جمع علی بفتح و سکون و منها ما دون ذلک و بعضی از آن پراهنها چیزی است
 که فرو در و کمتر از آنست یعنی کوتاه تر از آن که بالای ثنی باشد همچنین تعبیر کرده اند این را و عرض علی عمر بن الخطاب علیه تعین بجه
 و عرض کرده شد برین عمر و حال آنکه بروی پراهنی است که می کشد آنرا یعنی تازمین قالوا انما اولت ذلک گفتند صحابا چیزی تا دلیل
 کردی آنرا و چه تعبیر نمودی یا رسول الله قال الدین گفت آنحضرت تاویل و تعبیر کردم آنرا بدین که دین می از همه درازتر و کاملتر و جاست
 و تعبیر قمیص بدین بخت آنکه سبب ستر و زینت و تجمل است متفق علیه ۴۰ و عمر بن الخطاب علیه تعین رایت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم یقول بنیانا انما نتم آیت بفتح بلع پس گفت ابن عمر شنیدم آنحضرت را که میگفت در انشای آنکه من خواب گفته ام آورده ام
 بقدحی از شیر یعنی قح شیر کس من آورده و او شربت پس نوشید من آن شیر را حتی انی لاری الی لاری یخرج فی اطفاری تا آنکه بدست
 من برآید دیدم سیرابی را که می برآید در ناخان من از جهت بسیاری آن شیر و گوارائی آن ری کبر او تشدید یا سیرابی ثم عطیت فقلت
 عمر بن الخطاب پسر دوام من زیادتی خود را یعنی آنکه از خوردن زیاده و باقی مانده عمر بن الخطاب را قالوا انما اولت گفتند پس چه چیز تاویل
 و تعبیر کردی آنرا یا رسول الله قال العلم گفت تعبیر کردم آنرا بعلوم و گفته اند که صورت مثالی علم دران عالم لیس است هر که در خواب ببیند
 که شیر بخورد تعبیرش آنست که علم خاص نافع نصیب او گردد و در وجه شایسته میان علم و شیر بسیار است که لا یخفی و کاتبه من
 عفا الله عنه یکباری در خواب می بیند که سوره فی نو و تازه از شیر لطیف شیرین خنک و شیرین از دهنم را فرو برده است و الحمد لله متفق علیه
 ۴۰ و عمر بن الخطاب علیه تعین رایت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول بنیانا انما نتم رایت علی قلیب علیما و لو گفت ابوهریره
 آنحضرت را که می گفت در انشای آنکه من در خواب می بینم خود را بر سر چاهی که بران دلو می ست قلیب بفتح قاف و کسر لام چاه سر که در ناگاه
 و چاهی که آنرا بنگ خشت بنا کرده باشند طلوی گویند و گفته اند که قلیب دیدنه طلوی تا معلوم گردد که هست اهل دین موقوف به
 معانی مطلوب است نه بر قوالب معموله فرغت منها ما اشار الیه پس آب کشیده ام من از آن چاه آن قدر که خواسته است خدای تعالی

ثم اخذنا من ابني قمنا فاستكرهت دلو رايسر الوفا في بعضهم فاف يعني ابو بكر صدوق والبرقما كمنيت دلو رايسر الوفا واما عثمان بن عفان
 ست واما زمان خلافت ابو بكر ودهت و ابو بكر رضی الله عنه وحيات او وفات يافته فخرج منها ذنوبا وذنوبين ليس بشيء ابو بكر اذا
 چاه ویک دلو یا دو دلو شک راوی ست و صحیح روایت ذنوبین ست اشارت بقلت زمان خلافت وی که دو سال جزو ست
 و ذنوب بفتح ذال معجبه و لو کلا ان پر آب و فی نزعة ضعف و کشیدن ابو بكر سستی و ناتوانی ست و درین نقض و خط و در نهی که ابی بکر است
 و نه اثبات فضیلت عمر بروی بلکه اخبار است از کمی مدت ولایت وی و کثرت انتفاع مردم در ولایت عمر بعضی تفسیر کرده اند
 را بنبری و هر بانی نه سستی و ناتوانی و الله یغفر له ضعفه و خدا یامرز و ابو بكر را درین اثبات نسبت گناهی و تفسیر نیست با ابو بكر
 رضی الله عنه بلکه این کلمه بخندین زبان زعفر و عاوت ایشان ست که میگویند فلان چنین کرده خدا یامرز و او را ثم استیالت غربا
 پست گشت در غرب بفتح غین عجم و سکون را و لو طلمیم که گرفته میشود از پوست کا و در غرب بفتح راء بی که سائل ست میان چاه و حوض فاف
 ابن الخطاب پس گرفت از عمر رضی الله عنه اشارت است بکثرت فتوح و اتساع بلاد اسلام در زمان عمر رضی الله عنه فلما ارتعق به سن
 الناس تریع نزع عمر پس ندریم من قوی و سخت از عمر و ما که سیکند آب را سحی کشیدن عمر و عبقری بفتح عین همله و سکون یا ففتح قاف
 کامل از هر چیز و همه و بزرگ قدر و قوی و سخت ترین ایشان حتی ضرب الناس بطن آنکه زود آمد میان رست کرد و اما آنچه در و لو طلمیم
 جانی ست شتران و کوهستان که در حوض آب اشارت است بامتلاء و انتساع و تغیر و کسیر در زمان خلافت و دولت وی و فی و آیه
 ابن عمر و در روایت ابن عمر همچنین آمد که ثم اخذنا من ابني خطاب بن ابراهیم که پست گرفت دلو را عمر بن الخطاب از دست ابی بکر فاف
 فی یه و غراب پس گشت آن دلو در دست عمر غراب ظاهر روایت ابی هریرة و ولایت دار و بر آنکه غراب گشتن پیش از گرفتن ست فلما ارتعق به سن
 فرید پس ندریم من عبقری را که طلمیم سحی و عمر و قطع میکند سحی و فی و فزی بفتح فاء و سکون و انجفیت یا و کسیر را و تشدید یا و ففتح
 اکیا تشدید کرده یعنی قطع است و سنی قطع جرم برای موزه و جز آن آید و مراد اصلاح کا و غوب ساحتی آن افتد فی الصراح فری بفتح
 موزه و تشدید آن مانند آن فریت الا ویم بریم جرم را بر وجه اصلاح و افریت بریم بر وجه ساحتی و فی الناس و ضربوا بطن تا آنکه سیر شدند
 و زدن و بجز روی بفتح را و کسیر و تشدید علیه و فی الناس و ضربوا بطن تا آنکه سیر شدند
 ان الله جعل الحق على لسان عمر و قلوبه و برستی خدای تعالی پیدا کرد و هست و جاری گردانیده است حق را بر زبان عمر و دل وی و اه الترمذی
 و فی روایت ابی داود و عن ابی ذر و در روایت ابی داود و از ابی ذر این چنین آمده است که قال گفت آنحضرت ان الله وضع الحق على لسان
 عمر یقول به خدای تعالی نماده است حق را بر زبان عمر میگوید و میگویم ۲۰ و عن علی رضی الله عنه قال ما كنا نجد ان السکینه تنطق عند
 لسان عمر گفت علی رضی الله عنه بنویم که دور میداشتیم این که سکینه نطق میکند بر زبان عمر یعنی عمر نطق میکند بحیثی که ساکن گردد و
 آرام گیرد و بان خیر نفوس اطمینان پذیر و بان قلوب و این امر غیبی ست که انداخته شده بر زبان او و احتمال دارد که مراد بکینه و تشدید باشد
 که اما میگویند حق را که قال التوشیحی رواه البیهقی فی دلائل النبوة ۳۰ و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اللهم السلام
 بابی جیل بن هشام و عمر بن الخطاب روایت است از ابن عباس انما تخفرت که گفت و دعا کرد و خداوند از غریز و غالب گردان و این سلام

والمسلم

یا بوجیل بن هشام یا عمر بن الخطاب یعنی سلمان کرده ان کی ازین دور تا بسبب آن اسلام توست گیر و فاصبح عمر صبح کرد و عمر خدا
 علی ابی بنی پیش آمد عمر اول روز بنیامیه صلی الله علیه و آله و سلم فاصبح اسلام آورد و وقته اسلام وی حتی الله بنیامیه است
 است و در حبه وی هم صلی فی السجده ظاهر ایست نماز گذارد آنحضرت در سجده اشکارا و پیش از اسلام وی سجدیس نماز استکاره
 نمیتوانست گذارد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مختفی بود و در ازار قم ردا و احمد و الترمذی ۴۰۰ و عمر بن جابر قال قال عمر لا بی حجر
 یا خیر الناس بعد رسول الله گفت جابر که گفت عمر را ای بهترین مردم بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال ابو بکر
 گفت ابو بکر اما انک ان قلت ذلک فقد سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول انک ابا بنیامیه ای عمر بدستی تو اگر گفتی تو مرا
 خیر الناس پس برائتیه تحقیق شنیده ام آنحضرت را که می گفت باطلت انکس علی رجل خیر من عمر بنیامیه و اکتاب بر پیچ مروی که بهتر است
 از عمر و جم تطبیق انست که جو و خیریت متعدد و مختلف است پس مناقات ندارد و با بودن هر یک از ان و خیر الناس بودن ابو بکر افضل
 از جهت کثرت ثواب چنانکه قرار داده اند و این سخن است که از اکثر احادیث رفع اشکال میکند فافهم ردا و الترمذی و قال هذا حدیث غریب
 ۵۰۰ و عمر بن عقیبه بن عام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب گفت عقیبه بن عام که صحابی
 مشهور است گفت آنحضرت اگر میبود و بالفرض التقادیر پس از من پیغمبری بر آید می بود و عمر بن الخطاب و این عبارت را وین حال نیز میتوان
 سبانه گویند که این صحبت است که عمر هم محدث است و اتفاقا میکنند ملک در دل وی حق پس او را سنا سنی هست بعالم وی و الله
 اعلم ردا و الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۶۰۰ و عمر بن ربه قال خرج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی بعض نماز بریده اعلی که از
 مشایخ صحابه است گفت بیرون آمد آنحضرت و بعضی غزوات خود و فلما انصرف جارتهم جاریه سوار پس آن هنگامیکه پشت آنحضرت
 از غزاه آنحضرت راز فی سیاه بشیه بود و یا نگارش سیاه بود و فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله انی کنت تذرت ان روک الله صلی
 ان انظر بین یدیک بالدف و اننی بدستی من مذکر کرده ام اگر باز گردانم ترا خدا می تعالی از سفر سلامت که بر من مش توفن را و بر تو
 گویم صحبت شادمانی کردن بعد و تو سلامت تو من پیمان حسین سجده او دف بضم دال فصیح است و بفتح نیز آمده فقال رسول الله
 گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان کنت تذرت فاضری اگر هستی تو که مذکر کرده پس بزین دف را و الا فدا و اگر تذکره و پس من
 بدانکه علما را درون زون اشکالان است بعضی صباح داشته اند مطلقا و بعضی مکروه گفته مطلقا و بعضی صباح داشته اند و بعضی اعیان
 مانند ان از سر و پای شروع و منسوب صحیح فمما ربهین است و بعضی آنچه جابل دارد و در دوزخ فرقی ننهاد و گفته اند که اول مکروه است با اتفاق
 و این حدیث دلیل اباحت ضرب و ن است زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم امر کرد و بوفای نذر و فاق و احب است و مقرر شده است
 که نذر نمیشاید مگر بخیر می که از جنس طاعت و قربت است و این منسوب جمهور ائمه است و نیز حنفیه کافی است بدون آن صباح و نذر و اما بحاج
 صباح است و اما نذر تبصیرت جائز نیست با اتفاق پس دلالت کرد حدیث بر اباحت ضرب و ن بلکه بر بودن او سبب و در ما نحن فیه مجتنب
 زیرا که سر و مقدم شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سلامت وی قربت و عبادت است و دلالت کرد و نیز بر آنکه سماع اصوات
 نسا بقنا صباح است اگر خالی باشد از فتنه که اقا و او آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تعرض نکرد و مگر یعنی و همین فرموده که اگر مذکر کرد

کتاب سنن ابوسعید بن مسعود فیما اخذتم غداً عظیم وتمام این قصه مذکور است و تفسیر این آیت در سوره انفال مذکور الحجاب و دیگر مذکور کردن عمر
 الحجاب را امر نسا را یعنی امر کردن زنان غیر بر اصل ابوسعید و آل و سلم آن سخن که حجاب کنند و در پرده باشند فقالت له زینب پس گفت عمر
 زینب بنت جحش که یکی از ازواج مطهره است و آنک علی بن ابی طالب و بدستی تو آیا حکم می کنی بر ما ای پسر خطاب و الوی نیز آن فی
 و حال آنکه و می فرمودی آمد و رخسارهای ما فازل آمد پس فرستاد و خدای تعالی این بابت را و او را سزا نیتوین متاعا چون طلب کنید شما اس
 مسلمانان این زنان تمامی را فاسقون من و از حجاب پس طلب کنید از پس پرده متاع چیزی که بدان نفع است گرفته شود و از اسباب غنا و غیره
 و بعهده ابی بنی دیگر بدعا می فرستاد علی ابوسعید و آل و سلم که در اسلام آمده اسلام عمر خداوند را فرمود آن دین اسلام اباسلام عمر و بر آید چهارم
 فصل دوازدهم عمر بر مردی و فرمودی فی ابی بکر و حبیب الله ابی بکر صبی الله و کان اول الناس بالیوم و عمر خستین مردمان که معیت کرد
 ابوبکر را و او را احمد ۳۰ و عمر ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذاک الرجل ارفع ایتی و جتنی انجته آن مرد بلندترین است
 من است از روی مرتبه در شست همین طور بطریق ابهام فرمود و یقین بخر که آن مرد کسیت و مقصود آن بود که تا کوشش کنند و به
 و جده نماند که آن مرتبه را در یابند و آن مرتبه یافته نمیشود مگر به طاعت و عبادات و انصاف با خلق و کمال
 و یاد کردن وی رفته باشد که متصف است باین صفات پس اشارت کرد و حضرت بر هر که متصف گردد و بدان ارفع است درجه وی و بر تقدیر
 قال ابوسعید و الله ما کنتم فی ذلک الرجل الا عمر بن الخطاب گفت ابوسعید بخدا سوگند نبودیم باکمان بریم آن مرد را که کسیت مگر عمر بن الخطاب
 را از جهت آنچه می دیدیم مردی از خیرات و میراث بجهت مبالغه و نشان او و دقت مکان او لیکن لازم نمی آید بطریق قطع و یقین که عمر
 افضل باشد از غیر خود و این صفات و کمالات پس لازم نیاید بودن وی افضل از ابی بکر بخندین تکریر کرده اند این حدیث را فافهم قول
 وی حتی مضی بسبیل تا آنکه گذشت عمر را و خود کفایت است از موت وی و استمرار وی برین حال در مدت عمر خود و او را این تا به ۳۴
 و عمر اسلام و آیت است از اسلام که مولی عمر است و از تابعین است و اسلام نام او را فاع فیر هست که صحابی است اما غایب است که آیا
 اسلام مولی عمر است پدر زمین اسلام قال سألنی ابن عمر عن بعض شانه گفت اسلام سؤال کرد و این عمر از بعضی احوال عمر فاجبه پس فرمود
 راجع را قال گفت اسلام در بیان آنچه خبر داد از حال عمر را آیت احد اقط بعد رسول الله ندیم من بیج کی را هر که بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم من حین قبض از آن هنگام که وفات یافت آنحضرت کان اجد و اجد و حتی انتهی من عمر که باشد وی بگوشتش نزدیکتر از عمر در
 اعمال خیر تا آنکه به نهایت رسید یعنی تا آخر عمر گفته اند که این محمول است بر زمان خلافت وی رضی الله عنه تا ابوبکر رضی الله عنه
 ازین عمر و بر آید و راه البخاری ۵۰ و عمر السور کبریم و سکون سین مطلق بن عمر بن الخطاب سیم سکون خایه جمعه قرشی زهری خواهر اود
 عبد الرحمن بن عوف است و صحابی صحیح است که بعد از نبوت بعد سال یکم تولد کرده آورده اند و او را بعد از سه سال پس از آنحضرت
 پوشید و یاد داشت قال لما طعن عمر جعل یأثم گفت سوختن کاسه بخیر کرد و اندیشه عمر که در خطا هر یکند فقال له ابن عباس
 پس گفت عمر از ابن عباس که تا چه می یافتم یا کسر زای شد و گویا که ابن عباس نسبت بخیر و بی صبری می کند یا دو میکند از وی جزع را
 یا امیر المؤمنین لائل ذلک نه اینهمه جزع باید کرد و مبالغه در آن باید نمود و الله صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر اینه تحقیق

صحبت داشته تو پیغمبر خدا را فاحشست صحبتت پس نیک داشتی تو صحبت آنحضرت را بر عایت حقوق و ایا چه تو کار کرده و در کتاب راجع
پس ترجمه ابی بکر و آنحضرت را و حال آنکه آنحضرت از تو راضی بود و هم صحبت ابابکر پیغمبر صحبت داشتی که ابابکر را گفت
صحبتت هم فاحش و هم غشک راضی هم صحبت مسلمین فاحشست صحبتت پس صحبت داشتی مسلمانان را پس نیک کردی صحبت ایشان را از این فایده
التقاریر هم غشک راضی و در آیه اگر میفرست میکنی تو ایشان را به کینه میفرست میکنی ایشان را و حالیکه ایشان از تو راضی اند قال
اما ما ذکر من صحبت رسول الله گفت عمر اما آنچه ذکر کردی تو از صحبت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و رضای او فاما ذکر من
من صحبت رسول الله گفت ابوبکر و رضای او فاما ذکر من صحبت رسول الله گفت ابوبکر و رضای او فاما ذکر من صحبت رسول الله گفت ابوبکر و رضای او
و رضای او اما آنچه ذکر کردی تو از صحبت ابوبکر و رضای او فاما ذکر من صحبت رسول الله گفت ابوبکر و رضای او فاما ذکر من صحبت رسول الله گفت ابوبکر و رضای او
و اما آنچه می بینی تو از تشکیبانی من پس آن از بهرست و از بهر یاران تو یعنی از جهت هم مسلمانان است که حال ایشان چه خواهد بود و چه خواهد شد
و الله لو ان لی طلاع الارض ذهبانها سوگند اگر ثابت شود که مرا پری زمین است از طلاء و طلاع بکسر طای محله پری هر جزیری را فاحش
پس عذاب الله بر کینه فدیسه داده ام بوی از عذاب خدا قبل از آن راه پیش از آنکه به پیغمبر خدا را ملاقات کنم او را وظایم آنست که من را راه راجع
بنعذاب باشد فدیسه بکسر با و هر خرید و یابی و صایای عمر رضی الله عنه و کلمات او در وقت رحلت در احادیث صحیح بسیار مذکور است
رواه البخاری ۱۰۰ باب مناقب ابی بکر و عمر رضی الله عنهما چون واقع شد بهرست ذکر شنیدن معاذ و عینی احادیث صحیح
مؤلف بابی دیگر و ذکر آن احادیث تحقیق بودند رضی الله عنهما مذکور معاذ و اکثر احوال از جهت بودن هر دو در پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
و مقرب گاه و بیگاه و درگاه و مستشار و مؤمن در امور و معاصب و مقارن حضرت و در جمیع اوقات و احوال ۱۰۱ الفصل الاول
عن ابی هریره عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال من اجل یوق بقره او اعلمی گفت ابی هریره در شناسی آنکه مردی بیژن گاو ویران گاه
مانده شده آخر و فرنگها پس سوار شد آن مرد آن بقره که افعالت انما خلق لئلا یسکن گفت آن بقره بدستی مایه اگر دهنده و ایچ برای آن
معنی سواری انما خلقنا حیة الارض پیدا کرد و دهنده و ایچ مگر برای کشت و کوز زمین و ریخا و لالت است بر آنکه سوار شدن گاو و بار
کردن بروی غیر مرضی است و یخ ابن حجر گفته که استدلال کرده شده است باین بر آنکه چهار پایش استعمال کرده شوند و دگر چیزی که چارپای
شده است عادت باستعمال آنها دران چیز و احتمال دارد که این اشارت بشارت باشد باولی و افضل معنی بهتر است که در آنچه مذکور است
از خلقت بکار برده شوند و الاحقیق حصر مراد نیست که البته در حاشا استعمال کنند زیرا که از جمله آنچه مخلوق اند آنها برای آن یخ و اکل
ست با اتفاق فقال الناس من تعجب کرد مردم و گفتند سبحان الله بقره و کلمه ای را گاه می خورند و کلمه ای را که در آن استعمال
علیه و آله و سلم فانی او من به انما پس گفت آنحضرت پس بدستی من ایمان می آورم باین معنی تعجب بقره که عینی است و از جمله اشیای که در آن
القای شیطان نیست یا بنحو وی گفت که آنها مخلوق نیستند مگر برای حراشت و ابوبکر و عمر و ایمان می آورند و کلمه و تعصیل ایشان
بذکر از برای اشارت است بقوت و کمال ایمان ایشان اگر گویند که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما از آنرا استند و نشینند و بشارت ایشان ایمان
بدان پس چون فرمود ایمان می آورند بدان ابوبکر و عمر جوابش آنکه مراد نیست که این امری است که از ایشان آید است که اگر مطلع شوند باز

کہ ہشتاد سال می سپید اہل عیینہ بکسر عین دالام و تندرید یاد اونی و سکون ثانیہ در قاموس گفتہ کہ عیینہ مقامی است در آسمان ہستم کہ صعو می کنند بسوی وی ارواح مومنان و بعضی گفتہ اند کہ اسم دیوان ملائکہ حفظ است کہ بر پشتہ میشو و بدان اعمال صالحان و تحقیق این لفظ در شرح کردہ شدہ است لکن ترون الکوکب الدرعی فی افق السماء چنانکہ می بینید شمسارہ سخت روشن اور کرانہ آواز کہ ستارہ در کرانہ روشن تر نماید دری بضم دال و کسر را بر شد و دیای نسبت تشبیہ بر معنی مرادید داده در روشنی و صفادان ابابکر عمر شہم و برستی ابابکر و عمر از ایشان اند یعنی اہل عیینہ و انما و زیادہ اند و افزونند این ہر دو و حضرت فضل و شرف یاز یادہ افزون از برون ایشان اہل عیینہ و بہ نہایت رسیدہ اند و فضل و شرف رواہ فی شرح السنۃ و روی بخوہ ابو داؤد و الترمذی فی ابن ماجہ

و عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ابوبکر و عمر سید اکمل اہل الخیرۃ ابوبکر و عمر ہر دو ہمت کمل ہشتاد سال اولین و آخرین از ہشتاد سال پسینیان الا انہما سیدین کرا بیا و رسل و کمل جمع کمل است بفتح کاف و سکون ہا کسی کہ رسیدہ است اورا پیری یا کسی کہ از سی یا از سی و چار گذشتہ یا پنجاہ و یک گذافی القاموس فی الصراح کمل مرد میانہ سال اکتمال و مویشدن و تمام رسیدن نبات و وصف ایشان بکملت باعتبار حال ایشان در دنیا است و الا ہشتاد کمل نیما پس معنی آنست کہ سید کسان فی اند کہ کمل مرد در دنیا چون سید پیران باشند سید جوانان نیز باشند و بعضی گفتہ اند کہ مراد بجل انجبا حلیم و عاقل است یعنی می در آرد ایشانرا خدا ہی تعالی و ہر شبت حلیم و عاقل رواہ الترمذی و رواہ ابن ماجہ عن علی رضی اللہ عنہ

و عن خدیفۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انی لا ادری با بقا فی تکلیف گفت خدیفہ کہ از کبار صحابہ و اہل بیت سر رسول اللہ است کہ گفت آنحضرت ہرستی من در نیام کہ حصیت و چندست زندگانی و نامدن من در میان شما فاقہ و ابالذین کان بعدی ابی بکر و عمر پس متابعت و پیروی کنید بآن دو کس کہ پس از من خلیفہ من خواہند بود و آن دو کس کہ امام اند ابوبکر و عمر رواہ الترمذی

و عن انس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا دخل المسجد لم یرفع احد را سہ غیر ابی بکر و عمر بود و چون می در آمد مسجد را بنید اشتہج می سر خود را جز ابوبکر و عمر کان تیسمان الیہ و تیسیم الیہما بودند ابوبکر و عمر کہ تیسیم میکردند نگاہ کردن بسوی آنحضرت و تیسیم میکرد و آنحضرت بنظر کردن بسوی ایشان و این از خاصیت محبت و عادت مہمان است کہ چون بروی یکدیگر نظر افتد بی اختیار تیسیم کنند و شاد شوند رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب

و عن ابن عمر کہ آنحضرت بیرون آمد یعنی از حجرہ خود کہ روزی در آمد مسجد شریف و ابوبکر و عمر احد جامعین معینہ و الاخر عن ثمالہ و ابوبکر و عمر یکی ازین دو جانب راست آنحضرت بود و دیگری در جانب چپ و ہوا خد باید میا و آنحضرت گیرندہ بود و دستمای ایشان را فقال یکما انعت یوم القیمۃ پس گفت آنحضرت چندی از انجیمہ و تیسیم و تیسیم قیامت رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب

و عن عبد اللہ بن جریج کہ آنحضرت بفتح حاء طاء مطہین میان ہر دو نون ساکن ذکر کردہ است اورا صاحب جامع الاصول و صحابہ و بعضی گفتہ اند کہ نیست صحبت مراد از وی تابعی است ولیکن تابعی کہیر است و مختار ترمذی ہمین است ان ابی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را می ابابکر و عمر روایت است از وی کہ آنحضرت دید ابوبکر و عمر را فقال

بدان السمع والبصر پس گفت آنحضرت این دو بنزله شده اند و بینائی از معنی ایشان میان مسلمانان متباها به گوش و چشم اند و نسبت
 نسبت بسائر اعضا در شرف و نفاست و نزدیک باین معنی است که بعضی گفته اند که مثل ایشان در دین بنزله سمع و بصیرت در
 جسد با ایشان نسبت بمن بنزله سمع و بصیرت که می شنوم با ایشان و می بینم با ایشان و این اوج میگردد و معنی وزارت و وکالت یا مراء و یا
 شدت حرص ایشان است بر استماع حق و اتباع آن و مشاهد حق و نفیس و آفاق رواد و التزمی مرسله ۷۷ و عن ابی سعید الخدری
 قال قال رسول الله علیه وآله وسلم من نبی الاوله و وزیران من اهل السما نیست هیچ پیغمبری مگر آنکه او را دو وزیر اند از فرشتگان
 آسمان که امداد و اعانت او میکنند از عالم ملکوت و وزیران من اهل الارض و دو وزیر اند از اهل زمین از یاران او که خدمت و نصرت او
 می کنند در عالم مسموت فاما وزیرای من اهل السما فاما دو وزیر من از اهل آسمان فخر بنیل و میکائیل و اما وزیرای من اهل الارض فابوبکر و عمر
 اما دو وزیر من از اهل زمین ابوبکر و عمر اند و وزیر شتوم از وزیر است بکسر و او سکون رای معنی گرانی و وزیر بری دارد از بادشا که گرانی همت
 ملک و امداد اعانت می کند او را برای تدبیر خود و آنحضرت مشاوت می کرد با ابوبکر و عمر در محام و کاری کرد و تبعه ایشان و اهل التزمه
 ۷۸ و عن ابی بکره صحابی مشهور است که در غزوه طائف مسلمان شده و خود را از مالای قلعه در حین چاه انداخته و در لشکر حضرت انداخت
 و ازین جهت او را ابوبکره نام شده بکره یعنی حین چاه است ان جلا قال رسول الله و است کرده است ابوبکره که مردی گفت مر پیغمبر خدا را
 صلی الله علیه وآله سلم است کان نیز از نزل من السما یعنی دیدم من در خواب گویا که ترازوی فرو داده است از آسمان فوزنت است
 و ابوبکر پس بر کشیده شده و تو و ابوبکر فرجعت انت پس حرب آمده تو و وزن ابوبکر و عمر فرج ابوبکر و بر کشیده شده ابوبکر و عمر پس حرب آمده
 ابوبکر و وزن عمر و عثمان فرج عمر و بر کشیده شده عمر و عثمان پس حرب آمده عمر و عثمان پس بر کشیده شده عثمان و عمر و عثمان
 عثمان و علی را ندید رضی الله عنهما گو یا آن صحبت آن بود که در تفاضل این دو خلافتی است میان سلف چنانکه در کتب کلامیه کورست
 فافهم الله علم فاستار الله ما رسول الله علیه وآله و سایر اسامیه بر وزن افتعل است از سو یعنی اند و گهین شدن لهاجد است و جابر و
 مجرور است یعنی اند و گهین شده آنحضرت ثابت این یکا که آن مرد دید چنانکه راوی تفسیر کرد و قبول خود یعنی فساره فلک پس مخرون اند و گهین
 آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم شنیدن این حکایت فقال خلافت بنوعه یعنی خلافت ابوبکر و عمر خلافت نبوت است که در وی است اسلام
 شائیه ملک و خلافت نیست ثم یوئی الله الملک من یشاء پس رسید به خدای تعالی ملک را هر که را می خواهد تفسیر تاویل کرد آنحضرت به برداشت
 میزان که درین خلافت خالص نویسی می شود با ابوبکر و عمر که اتفاق می باشد بران و بعد از وی شوبی از ملک می شود و خلافتی می تنظیمی
 راه می یابد و اما بعد از خلافت ابوبکر و عمر و علی می شود و خصوص یعنی گزیده چنانکه در حدیث آمده است و فهم این معنی از رفع میزان صحبت آن کردند که
 موازنه رعایت کرده می شود در شایسته مقاربه و چیز باقی که نزدیک یکدیگر میزنند چون تباعد و تقابل شدن موازنه معنی ندارد پس داشته شده
 و بر طرف کرده شده موازنه پس این رویا دلالت کرد بر انحطاط خلافت بعد از ابوبکر و عمر تا چندین تفسیر کرد و اندک شارحان این حدیث را و بعضی
 این لفظ استار لهما بر وزن افتعل از اول خوانده اند یعنی طلب تاویل کرد آنحضرت ب فکر و نظر خود این و یا را و قول راوی یعنی فساره
 بیان تاویل حاصل معنی باشد و برین وجه لازم داخل کلمه است و کلمه استادل است و بر وجه اول استاد فافهم رواد التزمی ابو داود

۲۰. **الفصل الثالث** بحسن ابن مسعود ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: «أيت ست از عبد الله بن مسعود که آنست گفته و خبر داد باصحاب که بطعم علیکم رجل من اهل الجنة فاطلع ابو بکر پیدامی شود وی آید بر شما وی از اهل شبت پس پیداشد ابو بکر ثم قال سیر گفت بطعم علیکم رجل من اهل الجنة فاطلع عمر در احادیث بشارت بحسن مرجمه از اصحاب را واقع شده است و چون درین حدیث برای ابو بکر و عمر رضی الله عنهما جمعا واقع شده درین باب ذکر کرده اگر گوئی که چون بشارت برای غیر ایشان نیز واقع شده و همه شریک باشند درین فضیلت جوابش آنکه عقدا باب اینها بیان فضیلت ایشان است نه فضیلت و بعضی احادیث بر فضیلت نیز دلالت دارند و راه التزمی قال هذا حدیث غریب ۲۰. و عن عائشة قالت بینا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فی حجری فی لیلة صاخية گفت عایشه در آنای آنکه سر مبارک آنحضرت در کنار من بود و در شب روشن از وقت ناگاه کفتم من یا رسول الله بل لیون لانه من حسنات صد بخیر السموات آیامی باشد و یکی را از یکی بامی او شمارستار بامی آسمان قال نعم ثم گفت آنحضرت آری عمر آن کسی است که نیکبای و شمارستار است آسمان است مقصود بیان واقع است که سوال در شب روشن بود پس مراد نجوم آسمان است مطلقا پس متوجه شود که نجوم در شب روشن کم باشد طاعت فاین حسنات ابی بکر گفت پس کجا از نیکبای ابو بکر و در کدام مرتبه اند قال انما جمیع حسنات عمر تحته واحدة من حسنات ابی بکر گفت آنحضرت نیستند همه حسنات عمر مگر آنکه یک حسنه از حسنات ابی بکر یعنی حسنات ابو بکر از آن هم بیشترند و اگر فرض کرده شود که حسنات عمر بیشتر از حسنات ابو بکر باشد و با وجود آن ابو بکر فضیلت است از جهت قوت حسنات وی جهت کیفیت و نفاس آن بوجود و کمال اخلاص و شهود و معرفت چنانکه روایت کرده می شود از حدیث که نیست فضل ابو بکر بر شما که شصت صوم و صله و یکم سجده که نهاده شده است در دل وی ذکر کرده است این حدیث را غزالی و عراقی گفته که نیافتم من این حدیث را مرفوع و این نزد حکیم ترمذی و در نواد الاصول از قول ابی بکر بن عبد الله بن مسعود من است که از قال ابن ربیع من اکابر علماء الامم شیخ شیخ خانی الحدیث رده ازین باب ۱۲. **باب مناقب عثمان** رضی الله عنه احادیث در مناقب وی رضی الله عنه چنانکه روایت کرده اند در مناقب خلفای شته آمده است و در آنچه ذکر کرده اند کفایت است ۱۱. **الفصل الاول** عن عائشة قالت کان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مصطحاً یجیه گفت عایشه بود آنحضرت بر پهلوی خفته در خانه خود کاشفاً عن فخذیه برهنه گفته هر دو ران خود را و در دانه پرده را از وی اوساقیه با هر دو ساق خود در اشک را وی است پس استدلال بود مگر کسی که گفته است بآنکه فخذ عورت نیست زیرا که تحمل صلاحیت حجت ندارد و بعضی تاویل کرده اند کشف آنرا که از تمیص بودن نیز رو گفته اند که ظاهر از حال شریف وی صلى الله عليه وآله وسلم این است و الله اعلم فاستاذن ابو بکر پس دستوری خواست ابو بکر برای درآمدن فاذا لم یس دستور داد آنحضرت او را و هو علی تلک الحال آنحضرت نمیزد حال بود یعنی پوشیده فخرافعتش پس سخن کرد ابو بکر یعنی تشبیه ابو بکر و صحبت دشمن زمانی است و هم باقیست ثم استاذن عمر فاذا لم یس کذلک سیر استیذان کرد عمر پس اذن داد آنحضرت عمر را و آنحضرت هم بران حال بود و فتیلت پس سخن کرد عمر ثم استاذن عثمان سیر طلب اذن کرد عثمان و در آن مجلس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیش نشست بغیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن که مضطجع بود و گفته اند که نمود و بعد از قیام بوده و جلوس بعد از فطیحه و سجده و سوی نیاید و برابر بگردانید و گرد آورده آنحضرت جامهای خود را و اخراج قالت عایشه این هنگامیکه بر آن

تا آنکه می نوشتم از آب دریا یعنی آب شور که مانند آب دریاست و دشواری و تلخی و قحطی فقالوا اللهم نعم پس گفت آن مردم خداوند آری میدانم

مینی قصد یق عثمان کردند و درین کلام و قصد یر باللهم برای منی تاکید و تبرک باسم الله می است فقال انشدکم الله والاسلام علی قلوبکم انی اسجد
خاق بالله که یا سید انید که مسجد تنگ آمد بر اهل خود و مینی در وقتی که آنحضرت بنامی مسجد شریف خود و نهاد جای تنگ بود و در گنجی است و مرقد را

فقال رسول الله ﷺ يا علي بن أبي طالب أنت خير مني في الدنيا والآخرة فقال له يا رسول الله ما جئت بك إلا لعلي بن أبي طالب فقال له يا رسول الله ما جئت بك إلا لعلي بن أبي طالب

فی المسی بس سفر اید آن بقبره اوسید بخیم که نهامانی انجمنه فاشتر تیا من جلب مالی و گفته اند که شترای آن مقبره به هزار درهم بود فاشتره الصوم

تعلو ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان على جبرية آيا میده اینست که آنحضرت استاده بود و بر ثلثه بطریق مشائیه که هر موعده و موعود
تحتانیه نام کوئی است بجهه مشهور آنست که میناست و بعضی گفته اند در دو حالت و چون کوه را سگد مگر حسیده اند و نه در دست

می توان داد و معذرت بگویم و عمر و انام و با آنحضرت ابو کبر و عمر و من استیاد بودیم فتح که اقبال پس چندی آن کوه حتی ساقطت جبارته باخصیص
افق و سنگهای روی سامان حضرت سه زمرد و دانه آن کوه و سیاه رنگ و از آنکه در حقیقت این کوه گویا به زمانه قمریه

تشیخ کرد و با عظمت و سطوت و قوت نمود و اعداء را فتنه برجله ترس و آنحضرت کوه ایپای مبارک خود را نصیب جنابانیدن باری قال

این همه فایده علی بن ابی طالب و سیدان نبوت آرام گیر و جنب ای عزیز را که نیست بر تو مگر پیغمبر و صدیق که ابو بکر باشد و دوستی
که عمر و عثمان از دشمنی اسمعنا صدیق یکسر صاوت شده و آل بسیار است گو گفته اند که صدیق مرد و اعم الصدق و آنکه قول خود را عمل خود

صداق گرداندا قالوا اللهم نعم فقصدنا رضى محبين است قال گفت عثمان الله أكبر شد و اورب انگیتہ انی شہید گو ایی او ند سگند بر درو کا
 ہیکہ کہ من شہید مہ ملا نہ بار گفت این کلمہ تعجب کرد از اقرار کردن ایشان بصدق وی و اوصاف ارشادہ برفساد و امانا کہ ہوتا از اندر

نفسانی والد را قطنی ۶۰ و عن مرقه البضم میم و تشدید را بن کعب صیغی است اعداد او در اهل شام است قال سمعت ابن جبر

بدان از آن حضرت در مسکن فقر بهایس نزدیک گردید آنحضرت آن فتنه بار را یعنی گفت که نزدیک است وقوع آن فتنه جل تعالی

ربنيس گفته است مردی که پوشیده بود و جامه خود را بر سر که آنرا اظلمس نیز گویند معنی طلیسان بر سر افکندن اخبار و آثار و نقلس
یاریا آمد و در بنی آنرا کبر و پنداشته و تشبیه بیورد داشته و جواب احتیاج و استعجاب این حدیث و امثال آن سداوست

شرح سفر السعاده تبصیر یل میان یافته است و قطع بضم سیم و فتح قاف و تشدید نون کسره و قساع کبک حربه اوش و تشدید کب
و فغان فی زمان فقال هذا لونه علی السده و سر گفت آنحضرت آن مرد و در این روز که فتنه واقع خواهد شد راه راست خواهد بود و فغان

و بن کسب می گوید پس ریخاتم من و رفتم میبوی آن مردنایه بیخیم که گیسیت وی فاداهو عثمان بن عفان پس ناگاه وی عثمان است

رضی الله عنه قال فاقبلت علیه بوجهی گفت مردی ای اقبال آوردم بر آنحضرت بوجه عثمان یعنی نمودم آنحضرت را روی عثمان افتقلت
 هذا پس گفتم این مرد بر بهی خواهد بود و در آن وقت قال نعم گفت آنحضرت آری رواه الترمذی و ابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث حسن
 .. و عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال مايت کرد عایشه که آنحضرت گفت یا عثمان ای فعل الله قصبک فی صابریه
 شان این است که شاید خدای تعالی می پوشاند ترا پیراهنی عبارتست از خلافت فان را و اول علی خلیفه پس اگر نخواهند مردم و بگریزند
 ترا بر بیرون کشیدن آن جامه از بدن یعنی بر عزل کردن تو از خلافت فلا تخلفه لهم پس بیرون کش تو آن قصب را برای ایشان یعنی عز
 مکن خود را از بهر ایشان و ازین جهت عزل نکرد عثمان نفس خود را و بوقتیکه محاصره کردند او را یوم الدار هر چند سجد شدند مردم بران نمی ایستاد
 خلع بیرون کردن جامه و موزه و فعل و معزول کردن از عمل رواه الترمذی و ابن ماجه وقال الترمذی فی الحدیث قصه طویله درین حد
 قصه درازست و آن قصه آمدن مصریان باستانا از دست عامل مصر نزد عثمان و فرستادن محمد بن ابی بکر از ابولایت مصر و برشتن
 وی از میان راه بکرمه و آن و محصر کردن و قتل رسانیدن عثمان رضی الله عنه و این قصه است بغایت عجیب و مومل چنانکه در کتب سیر
 مسطور است و این اول قصه است که در دین اسلام واقع شده فاما سده و انا الیه احبون .. و عن ابن عمر قال ذکر رسول الله
 گفت ابن عمر ذکر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فقیه فتنه را فقال قتل هذا فیها مظلوم و پس گفت آن حضرت کشته می شود و این آن
 فتنه بظلم عثمان گفت این را برای عثمان و اشارت کرد و بعد بسوی عثمان رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب اسنادا
 .. و عن ابی سلمه بن خدیج بن مکه و سکون با مولای عثمان است رضی الله عنه قال قال لی عثمان یوم الدار گفت ایوسله گفت مرا
 روزی که روز واقعه قتل او بود و مردار او را در عثمان است که در وی محصور بود و شنیدم که آن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قد عهد الی
 آنحضرت پیمان کرده اند روز منووه است بسوی من که عزل کنی خود را اما وصیت کرده است بصبر و تحمل بر جفای قوم و ترک قتال با دشمنان
 و انا صابر علیه و من صبر کند امان بران عهد و پیمان و قتال نمیکند با ایشان و الا بعضی اصحاب و خویشان گفته بودند که تو خلیفه وقتی بیرون
 و با ایشان جنگ کن که مجال مقاومت تو بر ایشان تنگ گردد و رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح .. الفصل الثانی
 عمر بن عثمان بن عبد الله بن مویب بفتح مامع و دست و در تابعین ثقه است و ایت و از وی ابوحنیفه و ثوری و جز ایشان
 جا و بر جل من اهل مصر پیچ اجبت گفته اند مردی از اهل مصر در حالی که میخواهد ج را فرامی تو با جوسا پس دیگر وی را نشسته فقال مولی
 القوم پس گفت آن مرد و میستند این گروه که نشسته اند قالوا ایولاهن قریش گفتند که اینها جماعه از قریش اند قال فن الشیخ فیهم گفت بر
 کیست شیخ و بزرگ و ثقه او میان ایشان قالوا عبد الله بن عمر گفت شیخ در میان ایشان عبد الله بن عمر است قال یا ابن عمر انی سألک
 عن شیء گفت آن مرد ای ابن عمر بدستی من سوال کننده ام ترا از چیزی فیهی پس حدیث کن خبر ده مرا اهل علم ان عثمان فریوم احد
 آیا میدانی تو که عثمان اگر سخت در روز احد قال نعم گفت ابن عمر آری که سخت قال بل تعلم انه یغیب عن ید و لم یشهد ما گفت آن مرد
 آیا میدانی تو که عثمان غایب شد از غزوۀ بدر و حاضر نشد آنرا قال نعم گفت ابن عمر آری حاضر نشد عثمان غزوۀ بدر را قال بل تعلم انه یغیب
 عن جمیع الرضوان گفت آن مرد آیا میدانی تو که عثمان غایب شد از جمیع رضوان که در حدیه شده و حاضر نبود آنرا قال نعم گفت آن

[illegible]

شہید ابوہریرہ را کہ یتاذن عثمان فی الکلام طلب اذن می کند ابوہریرہ عثمان را در سخن کردن معنی گفت ابوہریرہ عثمان غنی
 عنہما اگر بفرمانی سخن بخدمت تو عرض کنم فاذن کہ پس اذن کرد عثمان ابوہریرہ را رضی اللہ عنہما و گفت بگو چہ می گویی فقال ہم
 بایستاد ابوہریرہ محمد امیر پس پاس ادا کرد و خدا را و اثنی علیہ و ستایش کرد و برخدا خیر را بای خطبہ می کند ثم قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 علیہ وآلہ وسلم یقول ستر گفتم ابوہریرہ بنفیدم آن حضرت را کہ می گوید انکم تملقون بعدی فتنہ و اختلاف فادریستی شما را بجا بستم کہ بینید
 پس از من بلا باد کہ در آن آدمایش شما باشد و مخالفت کنید با یکدیگر اوقال یا گفتم آنحضرت اختلاف فافتنہ بتقدیم لفظ اختلاف بر تنہ
 بر عکس روایت اولی شک راوی است فقال لہ قائل من الناس من لبنا پس گفت مرا آنحضرت را گویندہ از مردم پس نسبت ما را
 یعنی کہ ما متابعت کنیم کہ و متابعت وی سود ما بود نہ زیان یا رسول اللہ و اما مرا نگفت آن گویندہ پس چہ امری کنی یا رسول اللہ
 بالایہ اصحابی گفتم آنحضرت بر شما باد کہ متابعت امیر و صحاب وی کنید و ہوشیاری عثمان بذلک و حال آنکہ ابوہریرہ اشارت میکند
 بسوی عثمان بلفظ امیر یعنی ما متابعت این ما باید کرد کہ امیر راست رو ہمارا است کہ و این حدیث حدیث ابی ہریرہ را و ابی ہریرہ
 البیہقی فی شعب الایمان ۶۰ باب مناقب مولانا محمد رضی اللہ عنہم بعضی احادیث در مناقب ابوہریرہ و عمر و عثمان رضی اللہ
 عنہم مجتمع نیز دار و شدہ درین باب آن احادیث را ذکر کردہ ۱۰۳ الفصل الاول عمل انس ان انہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صعدا
 روایت است از انس کہ آنحضرت برآمد امدرا بضمین جبل مشہور مدینہ مطہرہ و ابوہریرہ و عمر و عثمان نیز را بدہ بودند با آنحضرت و حبس بہم بنشینید
 کہ وہ بالیشان فخر بہ برجہ پس زد آنحضرت کہ ہر بایای خود فقال اثبت احدیس گفت آنحضرت برجای خود باش ای اصدفانا علیک سی
 و صدیق و شہیدان پس نسبت بر تو ملکہ غیرہی و صدیقی و دو شہید رواہ البخاری ۶۰ و عن ابی موسی الاشعری قال کنت مع النضر
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی حائط من حيطان المذنبۃ گفت ابو موسی بودم من با آنحضرت درستانی از بستہای مدینہ و آنستانی است
 کہ در وی ہر اریس است بفتح ہ و کہ را و سکون تخمانیہ و من مملک در آخر نام جاہم است در جانب مسجد قبا فاجار رجل فاستفتح پس آمد
 مروی و طلب کشادہ و درستان کرد فقال انہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فتح لہ و بشرہ باجنتہ پس گفت آنحضرت در کشادہ برای او و بشارت
 دہدہ و او را بہ بہشت ففتحت لہ پس بجاہم در برای او فاذا ابوہریرہ ناگاہ ابوہریرہ است آن مرد فبشرہ بہما قال رسول اللہ پس بشارت دادم
 در او را بچیزی کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم محمد پس حمد گفت ابوہریرہ را برین شہادت ثم عادو حل فاستفتح پیغمبر آمد مروی و
 طلب در کشادہ کرد فقال انہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فتح لہ و بشرہ باجنتہ بشارت برای او و بشارت دہدہ و او را بہ بہشت
 ففتحت لہ فاذا عمر فاجترہ بما قال انہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم محمد پس بجاہم در برای او پس ناگاہ آن مرد عمر است پس خبر دادم او را
 بچیزی کہ گفت پس شکر گفت عمر خدا را ثم استفتح رجل فقال لی افتح لہ و بشرہ باجنتہ علی بلوی اصیبہ بہ شہادت طلب کرد کشادہ در امد
 پس گفت آن حضرت مرا بجاہم در برای او و بشارت دہدہ و او را بہ بہشت بر بای کہ میرسد او را فاذا عثمان فاجترہ بما قال انہی صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم محمد پس شکر گفت عثمان بر بشارت بہشت ثم قال ستر گفتم اللہ استعان خدا است طلب برای کہ دہ شدہ بصبر بچیزی کہ
 متفق علیہ ۱۰۱ الفصل الثانی یعن ابن عمر قال کنا نقول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حی گفتم ابی ہریرہ ہم ما

که می گفتیم محال آنکه آنحضرت زنده بود و ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم یعنی این سه کس را بهم ذکر نمی کردیم و مقبول و مرضی و گاه نبوت بودند و مشهور بودند میان صحابه و ممتاز بودند و کور بودند میان ایشان و رضی الله عنهم اینجا محجب بوقوع واقع شده است و ابهام آن دارد که داخل حدیث باشد نه آنچه را ویان ذکر می کنند نزد ذکر اصحاب و اما آن باشد که می گفتیم که ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم از ایشان رواه الترمذی ۲۰

الفصل الثالث عشر من جابر بن رسول الله و هیئت است از جابر که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال گفت اری العیلة رجل صالح نوده شد در خواب شب مردی صالح یعنی مردی صالح در خواب دید یعنی من خواب دیدم

که کان ابی بکر بنی رسول الله گویند که ابو بکر در آنوقت شده است و پیوسته کرده شده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنی بکر فون و سکون تحتانی از فوط مبنی در آنوقت بنی بکر و در آنوقت و پیوسته شده است عمر بانی بکر و فوط عثمان بنی بکر و در آنوقت شده است عثمان بنی بکر قال جابر فلما انما عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قلنا اما الرجل الصالح فرسول الله گفت جابر چون بر خاستیم از پیش پیغمبر خدا

گفتیم آیا مردی صالح که آنحضرت فرموده رسول خدا خودست صلی الله علیه و آله و سلم و اما فوط بعضهم بعض فهم دلائل الامم الذی بعث الله نبیه و اما در آنوقت و پیوسته بعضی از ایشان بعضی معنیش آنست که ایشان را این کاری نکرده اند که بر آنوقت و فرستاده است خدای تعالی بدان کار پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله و سلم یعنی خلفای او و نیز در اجرای احکام دین و شریعت همین ترتیب رواه ابو داود ۲۰۰

باب مناقب علی ابن ابی طالب رضی الله عنه مناقب وی رضی الله عنه بسیارند خارج از حد و احصاء و کور در کتب حدیث بیشتر از آنچه ذکر است و غیر از آن صحابه رضوان الله علیهم و بعضی از آنها را وضع نیز راه یافته باشد و شیخ محمد الدین شمس از چنانکه در بعضی احادیث منقول و فضائل ابو بکر صدیق حکم بوضع کرده و گفت بطلان آن بیهوده نقل معلوم است اینجا نیز گفته که در فضائل علی ابن ابی طالب رضی الله عنه احادیث بیشتر وضع کرده اند اما فاضل ترین آن احادیثی است که در کتابی جمع کرده اند و از او صایک نام نهاده اند اول هر حدیث یا علی و از آن جمله یک حدیث ثابت است یا علی انت منی بمنزله هارون بن موسی این چنین گفته است الله تعالی انتی و با جمله در وقوع احادیث از طرفین بحسب تعصب و علوه که دارند که در میان ایشان است شبه نیست و در نسبت آن احادیث که بوضع حکم بدان از جانبین بحسب تعصب و مکابره راه یافته است و الله اعلم بحقیقه الحال چنانچه در مناقب ابی بکر رضی الله عنه نیز است کذا ذکر و الله اعلم و از امام احمد و نسائی و جز ایشان منقول است که ایشان گفته اند که در مناقب علی احادیث آمده با سینه جید بیشتر از آنچه در غیر از صحابه آمده و بیوطی گفته که گویا سببش آنست که علی رضی الله عنه متاخر است و در زمان وی اختلاف واقع شده و مخالفان که با وی محاربه کردند و بروی خروج نمودند بسیار شدند پس علماء خواستند که منتشر گردانند مناقب و از برای رد بر مخالفان باعث بسیاری از روایات می کردند و الا خلفای ثلثه را نیز مناقب بسیار است مواری آن بلکه بیشتر از آن که ذکر است و الله اعلم

الفصل الاول عن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی انت منی بمنزله هارون بن موسی گفت سعد بن ابی وقاص که از عمر فرموده است که گفت آنحضرت مردی را رضی الله عنه تو نسبت بمن بجای هارون فی نسبت موسی که برادر وی و خلیفه او بود و الا لانی بعدی مگر فرق همین است که نسبت پیغمبر بعد از من و هارون پیغمبر بود و تو پیغمبر متفق علی این حدیث را

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقتی فرمود خلیفه گردانید علی را رضی الله عنه بر اهل و عیال خود و فرمود و تو که رفت که آخرین غزوات آنحضرت بود پس گفت دی رضی الله عنه گذاشتی مرا بر زمین و مردان گویا که ناقص نازل و دست دی رضی الله عنه گذاشتن آنحضرت و او را پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آیا رضی نیستی تو ای علی که باشی تو از من بمنزله مارون از موسی چون مبیقات رفت مارون خلیفه گردانید و قوم خود و باین حدیث تعلق کرد و ماند و شک نمود و اند شیعیه در آنکه خلافت بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حق علی است رضی الله عنه و آن حضرت وصیت کرده اند از خلافت و علمای اهل سنت و جماعت می گویند که محبت نیست مرا ایشان و آن بلکه ظاهر حدیث آنست که علی رضی الله عنه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه ساخت دست غیبوت او و فرموده و تو که چنانکه موسی علیه السلام مارون را خلیفه گردانید و قوم خود دست غیبوت او بنا جات بر طور و بنو و مارون خلیفه بعد از موسی زیرا که وفات مارون پیش از موسی است بحمل سال و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در همین دست استخلاف کرد این ام مکتوم را برای امامت مردم در نماز و علی رضی الله عنه آنقدر اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می نمود و این ام مکتوم امامت می کرد و مردم اگر خلافت مطلق می بود امامت نیز بحضرت علی رضی الله عنه حکم می فرمود بلکه اولی و اهم بود و آدمی که از علمای اصول است حکم کرده است و در حدیث و لیکن خطا کرده و آن حدیث متفق اند بر صحت حدیث و اعتماد بر قول ایشان است و بعضی گفته اند الا لابی بعدی و بعضی طرق نیست و اگر باشد ولایت ندارد و جبر خلافت در وی رضی الله عنه و نه وجود آن بعد از وفات بی واسطه ۲۰ و ممکن نزدیک بر زای و تشدید را بر بن جمیع تضمین و فتح موعده و شین معجزه در آخر تابعی است که جا نیست و سلام او را یافته شصت سال در جاهلیت بود و شصت سال در اسلام و بعضی گفته اند که عمر وی صد و سی و بعضی صد و پنجاه و بعضی صد و شصت سال گفته اند از اصحاب عبد الله بن مسعود و از اکابر علمای قرات بوده و عبد الله بن مسعود از وی چیز یاد کرده است می پرسید قال قال علی گفت نزد گفت علی رضی الله عنه و الله می خلق آنچه گویند بخدا می نشناخت و الله را یعنی و یان بر آورد از وی نبات چه دانه درستن نشناخته می شود و بر آنست و پیدا کرد خلق را نشناخت نفحات نفس و روح و انسان و خلق نیز آید بعد انبی الامی که تحقیق جان کرده و حکم کرده و وصیت نموده است پیغمبر می صلی الله علیه و آله و سلم الی بعدی من ان لا نبی الا من من که دوست ندارد و اگر مؤمن و لا ینقضنی الا منافق و دشمن ندارد و اگر منافق پس محبت علی علامت ایمان است و عدالت نشان اتفاق اعادنا الله رواه مسلم ۳۰ و ممکن سهل بن سعد سهل بن سعد ساعدی از انصار است و آخر کسی است که مرد در مدینه از صحابه و در زمان رحلت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پانزده ساله بود آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یوم خیر رویت می کند که آنحضرت گفت روز غزوه خیر که بر پشت مرحله از مدینه است بجانب شام قلعه ما و مرز عمار دارد و این غزوه در سه سال بود و لا عظیم منه الزایه غذا رجلا یفتح الله علی مدینه بر ائمه بر هم این علم را فردا مردی را که بخشاید خدای تعالی یعنی قلعه خیر را بر دو دست دی حبیب الله در سوره دوست میدارد آن مرد خدا را و رسول خدا را و حبیب الله در سوره دوست میدارد او را خدا و رسول خدا را و خدا را و رسول خدا را و صبح الناس غدا و علی رسول الله پس چون صبح کرد مردم معنی صحابه با بد او کردند بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند در ملازمت او و کلهم رجولان لوطیها و حال که نه صحابه اسید میدارند که او را خود ولایت بایشان آورده اند که صحابه را تمام شب خواب نبرد از شوق و انتظار را که فردا این نعمت نصیب که باشد

فقال ابن علی بن ابی طالب پس گفت آنحضرت کجاست علی ابن ابی طالب بوس ماند بود وی رضی الله عنه بجهت در چشم لعل آن
 در آشنای راه مابعد از وصول بخیر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ملحق میشد فقال ابو پس گفتند وی یا رسول الله شکی غنیه شکایت میکند
 هر دو چشم خود را یعنی چشمان او بدر آورده اند قال فارسلوا الیه گفت آنحضرت پس بفرستید کسی را بعوی وی که یار او را فانی به پس
 آورده شد علی رضی الله عنه بمصدق رسول الله پس آب و بن انداخت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فی غنیه درم و چشم وی رضی الله عنه
 خسته کان لم یکن به وجع پس به شد علی رضی الله عنه تا آنکه گویا نبود وی در وی بر آنضم با وسکون را به شدن از بیماری و بعد از آن هرگز
 در فکر چشم او فاعطاه الیه پس داد آنحضرت علی را بیت فقال علی یا رسول الله قاتلهم حتی یکونوا مثلنا جنگ می کنم با ایشان تا آنکه
 مانند ما یعنی مسلمان شوند قال انفذ علی رسلا بر و بگذر تا بهنگی و زنی خود و نفوذ بذال عجمه در گذشتن تر از حاجی که رسید برین و درین
 وسکون بین روش نرم و شیر حتی تنزل بساحتهم تا آنکه فرو آمدی در زمین ایشان ساقه الدار کشادگی ساری ثم اعمهم الی الاسلام پس
 بخوان ایشان ابی سلمانی و آخر هم ما یحب علیهم من حق الله فیهم و خبر دای ایشان ابی نجه و حبست بر ایشان از حق خدا و اسلام فوالله لان
 الله یک رجل واحد پس بخدا اسکنند بر آئینه این که برایست کند خدای تعالی بسبب تو دعوت تو یک مرد را خیر یک من آن یکون یک
 ثم انعم بهم تیرست ازین که باشد تر از چار یا بهایم سخن و شتر آن سرخ که انور و نفس اموال است نزد عرب و این مثل شده است نزد عرب و در
 نفیس و هر یکون سیم جمع احمر و بضم سیم جمع حارست شفق علیه و ذکر حدیث البراء قال یعلی و ذکر کرده شده است برادرین عازب که در وی گفته است
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم علی رضی الله عنه را انت منی و انما انتک تو از منی و من از تو فی باب بلوغ الصغیر ۹۰ **الفصل الثانی**
 عن عمران بن حصین یضم حافض و فتح صا و از قدما می صحابه فضلاء می ایشان است و ملا آنکه زیارت وی می آمدند و بر وی سلام میکردند آن
 صلی الله علیه و آله وسلم قال ان علیا منی و انما منی و ایت کرده است که آنحضرت گفت که علی از من است و من از علی کنایت است از کمال افتاد
 و اتصال و اخلاص و گمانگی و هو ولی کل مؤمن و علی ولی هر مسلمان و دوست و محب و ناصر است رواه الترمذی ۲۰۰ و عن زید
 ابن ارقم ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال من كنت مولاً فعلي مولاه و بن ارقم که از شاگردان پیغمبر است و در عهد و غزوه در خدمت آنحضرت
 حاضر بوده و از خواص امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه و ایت می کند که آنحضرت گفت که من که بهستم من مولای او پس علی نیز مولای
 آن کس است رواه احمد و الترمذی و این حدیث و فصل ثانی تبیین بایده و شایع است بایده انشاء الله تعالی ۳۰۰ و عن حبشی یضم مملک و کون
 موحده و کسر معرب و تشدید یاربین جباة الضم جمع تخفیف فون مرا و صحبت است و دیده است آنحضرت را و حجة الوداع عدا و او را اهل کوفه
 است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علی منی و انما منی و من علی علی از من است و من علی ام و لا یودی عنی الا انما او علی و او نکند و جز
 نگذار و از جانب من هیچکس مگر من یا علی و ان سال که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ابو جعد یق رضی الله عنه را حج فرستاد و او را حجاج خست
 بعد از آن وی متعاقب علی رضی الله عنه نیز فرستاد تا نقص عده شترکان کند و سوره برات را که در وی درین باب آیات
 منزل است بر ایشان بخواند و نکند که شترکان بخش اندزد و یک نشوند سبج حرام بعد ازین سال و جز این احکام دیگر و عادت عرب بود که چون
 میان ایشان گفت و گوی می شد از نقص و ابرام و صلح و عهد و اسلام و انی که و این امور را اگر کسیکه سید قوم و بهتر ایشان است

یا سیکه متصل است بوی از قربان و خوششان وی و هر که جز ایشان است از وی قبول نمی کردند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم علی مرتضی را رضی الله عنه فرستادند تا انکار نکنند و این حدیث فرمود روایه الترمذی و روایه احمد بن ابی حناده + ۴۰ +
و عمن ابن عمر قال اخي رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنی صحاب گفت این عمر بر ادوی داد آنحضرت میان یاران خود و میان
هر دو کس از صحابه یک و یک عقد نمود و اخوت بست و این بعد از پنج ماه از قدم مدینه بود فدا علی تدیع عیناه پس آمد
علی رضی الله عنه در حالیکه شک می ریزد هر دو شیم او فقال پس گفت علی خیت بین صحابک بر ادوی دادی میان یاران
خود و لم تو اخي مني و بین احد و بر ادوی دادی میان من و میان صحاب گفت پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله و سلم انت اخي فی الدنیا و الآخرة تو بر ادوی دادی در دنیا و آخرت ترا چه حاجت و مناسبت که بدگریمی برادر من و هم
رواه الترمذی قال نه احدث حسن غریب + ۴۰ + و عمن انس قال کان عند ابني صلی الله علیه و آله و سلم طیر روایت است از
انس گفت بودند آنحضرت پرنده یعنی بختی و در روایات دیگر پرنده بریان کرده شده فقال پس گفت آنحضرت و دعا کرد اللهم
اتنی باحب خلقک الیک یا کل می نهذا الطیر فنهذوا یا زرو من و دست داشته شده ترین خلق بسوی تو بخور و با من آن
طیر را فجاوه علی پس آمد آنحضرت را علی رضی الله عنه فاکل منه پس خورد وی با وی روایه الترمذی و قال نه احدث حسن غریب و این
حدیث و الا لث دارد بر آنکه علی مرتضی رضی الله عنه احب خلق خدا بودند و خدا او را شایسته ان رفته اند و تخصیصات و تفضیلات
می کنند که از جمیع خلق خدا مراد است یا احب خلق از بنی اعمام آنحضرت یا قربانان و یارب صلی الله علیه و آله و سلم یا
کسی که اولی و اقرب و اخی است با حسان کردن من بوی و غالباً این تخصیصات چه بت است که صحبت از اسباب
صدیق و عمر فاروق لازم نیاید و به حقیقت حاجت باین تخصیصات نیست زیرا که یقین است که مراد عام خلق علی عموم
نیست چه احب مطلق سید محبوبین و افضل المخلوقین است صلی الله علیه و آله و سلم و در صحابه اگر بعضی را محبوبتر به بعضی
و جوده و حیثیات دارند چه می شود و تفضیلت از جهت کثرت ثواب منافات بان ندارد چه مراد جمیع و جوده نیست چنانکه
در مسئله تفضیلت و صحبت بعضی علما گفته اند و مقام وسیع است انیمه تفضیلت در کار نیست فافهم باشد التوفیق + ۴۰ + و عمن
علی رضی الله عنه قال کننت اذ هالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عطانی گفت علی مرتضی بودم من چون سوال میکردم
و می طلبیدم از آنحضرت چیزی می داد مرا دوام و اذ اسکت ابتدائی و چون خاموش می شدم می داد مرا بی سوال
و این مقام محبوبیت است روایه الترمذی و قال نه احدث حسن غریب + ۴۰ + و عمنه و هم از علی است قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم انما دار الحکمة و علی بابها من سرای حکمت و علی در است و مشهور بلفظ انما دینة العلم و علی بابها و گفته
که شک نیست که علم از آنحضرت از جانب صحابه دیگر نیز آمده و مخصوص مرتضی نیست بلکه تخصیص بوجهی خاص خواهد بود
که وسیع تر و مفتوح تر و عظیم تر خواهد بود مثلاً چنانکه آمده است اقتضای علی و اصل این حدیث از ابی الفضل عبد السلام
بن صلاح بر وی است که شیعی است و لیکن صدوقی است و توفیق صحاب تفسیر نیز روایه الترمذی و قال نه احدث حسن غریب

سناقیق والا یغضبه مومن دوست ندارد علی را بہر کہ سناقیق است و دشمن ندارد اورا بہر کہ مومن است چنانکہ در فصل اول گذشت
 رواہ احمد و الترمذی و قال ہذا حدیث حسن غریب اسناداً + ۲۰۰ + و عن قتادہ بن سلمہ است قالت قال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من سب علیاً فقد سبني کسی کہ دشنام دہد علی را پس تحقیق دشنام داورا از حجت آنکہ لازم
 می آید از سب او سب من رواہ احمد + ۳۴ + و عن جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہ قال قال لی اہنی گفت علی کہ گفت مرا پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم نیک نیک من علیی در توشہی است از علی پیغمبر الغضبه الیہودی بہنو ائمہ دشمن و دشمنند اورا یہود
 تا آنکہ دروغ بگویند مادر اورا کہ مریم یا رساست و نسبت کردند بزنا و اجبتہ انصار می حتی از لولہ بالمنزلۃ الی لیست
 کہ و دوست و دشمنند اورا انصار می تا آنکہ فرود آوردند و نشانند اورا بنہر کہ و مرتبہ کہ ثابت نیست اورا کہ اورا اللہ
 یا ابن اللہ گفتند ثم قال یہلک فی رجلاں پیغمبر گفت علی رضی اللہ عنہ ہلاک می شوند در من و از حجت من دو مرد و محب
 مفراطی دوست دارند و از حد و گزندہ بفرطی یا لیس نے مدح می کند مرا بچیزی کہ نیست در من تقریظ بقاف و طاء
 معجیہ نمودن کسی را بحق یا باطل و بضاد نیز آمدہ است و بعضی کلمہ شانی علی ان بہتشی دیگر دشمن کہ باعث می شود
 اورا عداوت من برانکہ بہتان می کنند بر من و چیز ناپرمی بند بر من کہ بری گردانیدہ است خدای تعالی مرا از ان و
 از نیجا معلوم می شود کہ محبت ہمان قدر محمود است کہ از حد نگزد و موافق قاعدہ عقل و شیع باشد و محبت چون مفراط
 شد بضرر لگند و از طریق مستقیم عدالت بیرون اندازد و منسوب بضرر لگند و مانند منصف با من صفت اہل سنت و
 جماعت اند کہ از طریقین افراط و تفریط درین باب محفوظ اند خصوصاً آنہا کہ گردنصب بر چہرہ حال ایشان نہ شستہ و
 براہ وسطیہ روند و باطل را یہ عداوت و جناب نواح و پیوست محبت خاندان تعظیم صاحبی باید کرد کہ این ہر دو چہم گرد و عداوت ال بدیو زرقنا ہند
 رواہ احمد + ۳۴ + و عن جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لما نزل بغیر حم
 روایت می کند کہ آنحضرت چون فرود آمد در وقت رجوع از حجة الوداع بموضع کہ نام آن غدیر خم است بضم حاء
 معجیہ شد دیدیم در حنفہ میان حرمین اخذ بید علی گرفت آنحضرت دست علی مرتضی را رضی اللہ عنہ فقال پس گفت بعد از آن
 جمع کرد صحابہ را و در روایتی آمدہ است کہ آنحضرت منبری ساخت از پالانہای شتر و بر آمد بران استم تعلیمون الی اولی بالمؤمنین
 من انفسکم آیا نید اینہا کہ من نزدیک تر و دوست ترم بمؤمنان انفسہما می ایشان چنانکہ در قرآن مجید ہم مذکور است و در روایت
 آمدہ است کہ سہ بار مکرر فرمود قالو گفتند صحابہ علی قال بعد از آنکہ مومنان علی لعموم فرمود ہر مومن را نیز ذکر کرد و گفت استم
 تعلیمون الی اولی کل مومن من انفسکم آیا نید کہ من اولی و اقرب ہر مومن از نفس من یعنی ام منی کہم مومنان را اگر در آخر صلاہ
 و نواج و خیریت دنیا و آخرت ایشان باشد بخلاف نفوس ایشان کہ گاہی شہر و سادہ نیز بخوانند قالو الی فقال لہم من مولا علی ہو
 پس گفت آنحضرت خداوند کسی کہ ہستم من مولای او پس علی مولای او است اللهم وال من والاه خداوند دوست و آ
 کسی را کہ دوست دارد علی را و عداوت من عداوت دشمنی را کہ دشمنی را و علی را اورا روایتی و حب من حبہ و بغض من بغض من

نصره و اخذ از سن خندک و یاری دو کسی را که یاری دید علی را و فرو گذار و یاری نده کسی را که فرو گذارد و یاری ندهد او را
و او را الحق موعیث دارد و بگردان حق را با علی بر سومی که برگردانقیه عمر رضی الله عنه بعد از آنکس پس ملاقات کرد و عمر علی را
بعد از آن فقال له یبنا یا ابن ابی طالب پس گفت عمر گوارنده باشی و شاد باشی ای پسر ابی طالب صحت و است
مولی کل مؤمن و مؤمنه صبح کردی و شام کردی و گشتی مولی هر مرد و زن مسلمان را و اه احمد بدانکه این اقوی چیزیست
که تسک کرده اند شیعه در ادعای ایشان نص تفضیلی بخلاف علی رضی الله عنه و می گویند که مولی اینجا یعنی اولی
با امامت است بدلیل قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است اولی یکم نه ناصر و محبوب و الا احتیاج به جمع کردن صحابه
و خطاب کردن با ایشان و این مهاله نبودن و دعا کردن مروی را رضی الله عنه نبود زیرا که می دانست و می شناخت
آنرا هر یکی از صحابه و مثل این دعائی است دیگر امام معصوم مفروض است پس شد مر علی را رضی الله عنه از ولادت آنحضرت
آنحضرت است از ولادت پس این نص صریح است بر خلافت و می رضی الله عنه و این حدیث صحیح است بیشک
روایت کرده اند از اجماعی مانند ترمذی و نسائی و احمد و طرق و می کشیرت روایت کرده اند آنرا از ائمه صحابه
و در روایتی مر احمد را آمده که شنیده اند از آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سی صحابی را که او را و او را و او را
در وقتی که نزاع و خلاف کرده شد با وی در ایام خلافت و بسیار می از اسانید آن صحیح و حسان است و التفات است
بقول کسی که سخن کرده است در صحت و می و نه بقول بعضی که گفته اند که زیادت اللهم وال من و الا له موضوع است زیرا که
وارد شده است از طرق متعدد که تصحیح کرده است اکثر آنرا از هبی که اقال شیخ ابن حجر فی الصواعق و گفته و لیکن مای گویم
شیعه بطریق الزام که ایشان اتفاق کرده اند بر اعتبار تواتر و دلیل امامت و گفته اند که تا حدیث متواتر نباشد بدان
استدلال صحت امامت نتوان کرد و یقین است که این حدیث متواتر نیست با وجود خلاف در آن اگر چه خلاف مردود است
بلکه طعن کننده در آن بعضی از ائمه حدیث و عدول ایشانند که رجوع است با ایشان درین امر مثل ابی داود سجستانی و
ابی حاتم رازی و خبر ایشان و روایت نکرده اند آنرا از اهل حفظ و ایقان که در طلب حدیث طواف بلاد و سیر مزار
کردند مثل سخاری و سلم و واقعی و خبر ایشان از اکابر اهل حدیث و این اگر چه منحل نیست صحت حدیث لیکن در عود
تواتر و در مثل این از عجیب کجاست و ایشان شرط کرده اند تواتر را در حدیث امامت فتدبر و اهل سنت و جماعت رو
کرده اند بر شیعه و کلام ایشان در اینجا طویل است که در صواعق محرقة ذکر کرده و ما چیزی از آن بطریق اختصار آورده ایم گفته
است لا سلم که مولی و نبی یعنی حاکم و والی است بلکه معنی محبوب و ناصر است زیرا که لفظ مولی مشترک است میان چند معنی متعلق
و عشق و تصرف در امر و ناصر و محبوب و یسین یعنی معانی مشترک بی دلیل اعتبارند او را و ایشان تفهیم صحت ارادت محبوب و ناصر و
رضی الله عنه و کرم الله وجهه سید ما و حبیب ما و ناصر ما است و سیاق حدیث نیز ظاهر درین معنی است و بدون مولی یعنی امام معصوم و مومنین
در لغت و نه در شرع هیچ یکی از ائمه لغت ذکر نکرده است که فعل معنی فعل می آید و میگویند که این چیز اولی است از فلان چیز و میگویند

که مولی است از وی پس عرض آن شخص بر مولای تنبیه است بر آن تناب از بعضی وی زیرا که شخص این را دانست و می دانست که ترست فرد
 شرف او را رضی الله عنه و از این جهت مقدم کرد و قبول خود است اولی بالمؤمنین من انفسهم و در این نیز چنین جهت است و در بعضی
 طرق ذکر اهل بیت نبوت عموما و ذکر علی رضی الله عنه خصوصا آمده چنانکه نزد طبرانی و خبری بسند صحیح آمده و این و الاثبات دارد
 که مراد حش و ترغیب و تاکید بر محبت ایشان است و نیز می گویند که سبب این است که بعضی بحال با علی رضی الله عنه درین بوده
 و شکایتی از وی رضی الله عنه در بعضی امور و احکامی بر وی نموده بود چنانکه بریده اسلمی و در صحیح بخاری آورده و در بعضی تصحیح
 نموده پس وی مبارک آنحضرت متغیر گشت و فرمود یا بریده است اولی بالمؤمنین من انفسهم الحقیقی و صحابه را نیز جمع کرد و تاکید
 درین نمود و گفت شیخ ابن حجر سلما که مولی یعنی اولی است ولیکن از کجا لازم آید که اولایا با است مراد است بلکه بقرب و انبیا
 چنانکه در قرآن مجید می فرماید ان اولی الناس بنا برهم للذین اتبعوه و دلیل قاطع ملاحظه هر بنفشی این احتمال نداریم سلما مراد
 اولی با است است اما ولیا نیست بر امامت فی الحال بلکه در مال و در وقت مقتضاییت مراد است او تقدیم آمده ثلثه با جماع است
 و علی رضی الله عنه نیز در ان اجماع داخل است و تقریبه چیزهای دیگر که مصرح است بخلاف است الی بکر بعد از وی صلی الله علیه و آله سلم
 و چگونه نص بر امامت باشد و حال آنکه محبت نیاورد بدان علی و عباس رضی الله عنهما و غیر ایشان وقت حاجت بدانان بلکه ترجیح
 آورد بدان علی رضی الله عنه و وقت خلافت خود پس کتوت وی رضی الله عنه از احتیاج تا ایام خلافت و دلیل است بر آنکه در است
 که نصی نیست در وی بر خلافت و می عقیب و فاتی می صلی الله علیه و آله سلم با وجود آنکه علی رضی الله عنه خود تصریح کرده است که نصی
 نیست از آنحضرت بر خلافت وی و نه خلافت غیر وی چنانکه در اخبار صحیح آمده است و در صحیح بخاری و غیر وی آمده است که علی و
 عباس از نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم در مرض موت بر آمدند و عباس بی گفت بطلب این امر اگر در ما باشد بدینیم از آنرا
 از آنحضرت و علی فرمود بی علم الحدیث و اگر این حدیث نص می بود در امامت وی رضی الله عنه چه حاجت می بود در محبت
 بحضرت و پسیدن از وی صلی الله علیه و آله سلم و گفتن عباس که اگر این امر در ما باشد بدینیم از آنرا با قرب محمد بن عبد
 خرم مانند و ماه کمایش و تجویزیان تمامه صحیح بفرموده بر او پیشیدن ایشان آنرا با وجود علم بدان از ان قبیل است که عقل تجویز
 نمی کند از ایشان در حالت بیعت بابی بگوید و بختند آنرا و عالم بودند بدان و آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم بعد از روز غدیر خطبه
 خواند و شکار کرد حق الی بکر و عمر او گفت که امیر نشود بر شما هیچ کی چنانچه در اخبار آمده است تحقیق ثابت شده است که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله سلم حش کرده و ترغیب نموده است بر نبوت اهل بیت خود و محبت اتباع ایشان و فرقت میان محبت و محبت
 و نسبیگی و نیکویند که بختند صحابه این نص را ولیکن اتباع نکردند آنرا و تقیاده نمودند بدان عظم و خدا و کار بره و امیر المؤمنین علی که ترک طلب آنجا
 کرد از بیت تقیه بود و این کذب اقم است زیرا که وی رضی الله عنه قوت تمام داشت و کثرت بی اندازه و شجاعت و بر خود چه گویند و با وجود آن
 از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم نص شنیده باشند و احتیاج بدان نیاز و عمل بدان نمند از کجا است و چون بود که رضی الله عنه احتیاج
 کرد بحججه رفیع الاله من فرشت جبرائیل گفت که نصی بر خصوص علی رضی الله عنه وقع است احتیاج باین عموم چه میکنی یقینی از امام اخی خلیفه

آورده است گفت اهل عسیدة شعیبه تفصیل صحابه است در نفس قائل اند به تکفیر ایشان و می گویند همه غیر ازین چند تن کافر شدند
و قاضی ابو بکر با قائلان گفته که در آنچه نوشته اند و نفس بدان ابطال دین اسلام است تمام زیرا که چون کتمان مخصوص و ظلم و افترا و کذب
ایشان در اول حکام اسلام بر نفس انسانی از ایشان واقع شد و بگریه از جادیت و اخبار از ایشان مروی شده زور و باطل شد بلکه
این قصص راجع بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می گردد که صحبت وی بخین آمدند و بعد از آنکه تهاون تقصیر و طلب حق بنا
آن کرد این کلام شیخ ابن حجرست در صوفی محرقه و هنوز طول دارد و در آنچه مذکور کردیم کفایت است و باشد التوفیق + و محقق بدیده روش
است از بیده اسلامی قال گفت خطیب ابو بکر و عمر فاطمه رضی الله عنهما خطبه کردند و نحو استگاری نمودند ابو بکر و عمر فاطمه انقال رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم انما صغیرة من حضرت عذرا آورد و گفت وی غیره است فطیمه اعلی خود جهانم است استگاری کرد و اورا علی بن کحاکم و اورا سبط
رضی الله عنهما رواه کنسانی و در بعضی روایات آمده است گفت ام این علی تو جز خواستگاری نمی نمائی فاطمه او حال آنکه ابن عمر رسول خدا را
گفت مرا شرم می یابد که باین حرف مو جه کنیم حضرت را پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنیدند و رضی شد و چون علی رضی الله عنه رخصه
آنحضرت دریافت انهارا کرد پس تزویج کرد آنحضرت فاطمه ابوسی + و عثمان بن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
امر بسید الاواب الالباب علی سیت است از ابن عباس که آنحضرت امر کرد بسبتن در مائنی در مائیکه بجانب مسجد شریف بودند بگرد علی است
این در باب مناقب ابو بکر گفته شده رواه الترمذی فقال بعد احدث غریب و محقق رضی الله عنه قال کانت لی منزلة من رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم من الاصل الحلالی گفت علی رضی الله عنه بود و مرقدی و مری و فزنی نزد آنحضرت که بنویس می را از خلافت گفت هیچ یکی از منی با
از جبهه مباله در غایت تهلیج و فحار او بدان بر تمامه خلق آیه یا علی جفا قول می آمد من آنحضرت را پیش از سحر پس می گفت یا ایها السامع
یا نبی التقد فان تخم انحضرت پس اگر تخم می کرد آنحضرت باز می ختم و میبداستم که بجاری شغل است که مانع است از در آمدن از کار و خبر آن
فی الامر تخم گلو روشن کردن و الا و خلعت علیه و اگر تخم نمی کرد در می آمدم بر آنحضرت و این مرتبه هیچ کس نبود زیرا که وی نمی انداخت
و رب تر بود آنحضرت و خانه و خملاط و مصاحبت و اخوت و جبهت نسبت فاطمه رواه کنسانی + و محققه قال کانت شاکما فرب
رسول الله و هم از علی است رضی الله عنه گفت بودم من میا را پس گذشت بن غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اما اقول و من می گفت محبت
شدت مرض و وجع لهم انکان علی قد حضر فارضی خداوند اگر نسبت اجل من که به تحقیق حاضر شده پس سائیلان مرا اینی میران تجارت
یا هم و خلاص شوم آستی این درد اجل بدی که برای عمر نهاده اند و اطلاق و پیمانی موت و جبهت است که معنی آنرا اجل و سپهری شدن
دست عمری خواهند و ان کان تا آخر او اگر هست اجل من پس مانده و هنوز رسیده فارغی پس سراج گوید ان زندگانی مرا
رفع بغا و عین مجربه فراخی عیش از دانی و رستین و زندگانی و ان کان بلا مضرب فی و اگر هست این بیماری برای امتحان و آزمایش
من پس یکبار گردان مرا انقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کیف قلت چگونه گفتی اعاده کن و باز گویا فاما
علیه ما قال پس اعاده کرد علی رضی الله عنه بر آنحضرت و باز گفت آنچه گفته بودم بر جبهه پس نزد آنحضرت علی را بیای خود تهنیه
شود ازین شکایت و جبهت غایت محبت و نشا و تاب و ابرکت پایی مبارک وی صلی الله علیه و آله و سلم و شفا یا بد

وقال لهم عافه وكففت انخسرت ودعا لروحه ونداء عافيت بخش اور اور اشعۃ باکفت تنفاجش اور اشک الماوسے
نسک کرده است راوی کہ عافه گفت یا اشعۃ فما استنکبت وحبی بعد گفت علی رضی اللہ عنہ پس ہمارا شرم بان در بعد
از ان ہرگز رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح ۲۵۰ + باب مناقب العشرۃ رضی اللہ عنہم ابو بکر و
عثمان وعلی وطلحہ وزبیر وسعد بن ابی وقاص وعبد الرحمن بن عوف وابی عبیدہ بن الجراح وسعید بن زید ابن وہب بن النخاع
مشہورند بعشرہ مبشرہ از حبش بشارت دادند انحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایشانرا بخت و ہبہ ایشان فرستی اندویشانرا
تقدم و مناقب و تائست کہ دیگر از انست و باید دانست کہ بشارت مخصوص با ایشانست از حبش و رودان باہل بیت
نبوت از اولاد و از ورج و خبر ایشان را از اصحاب تحقیق تفصیل کردہ ایم با کلام درین باب در سالہ کہ سہمی است بہ تحقیق
الاشارة الی تمییم شماره انجا باید نگریست ۹ + الفصل الاول + سخن عمر رضی اللہ عنہ قال ما احدث حق بعد الام
من ہولاء الفروایت است از امیر المؤمنین عمر گفت در وقت گذشتن وی از عالم و وصیت کردن بخلافت مر اصحاب
شوری نہیست بیج کی خبر و اور تر باین کار یعنی بخلافت ازین چند نفر الذین توفی رسول اللہ آن کسانی کہ وفات یافت پیغمبر
خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بموجب رض و حال آنکہ انحضرت از ایشان را رضی بود یعنی کمال رضاداشت و زیادہ تر از صحابہ
و دیگر کسی پس نام ہر دو عمر اش شمس تن را علیا و عثمان و الزبیر و طلحہ و سعد و عبد الرحمن و سعد بن ابی وقاص را و عبد الرحمن
بن عوف را و دو کس دیگر از عشرہ مبشرہ را نام نہر دکی ابو عبیدہ بن الجراح کہ اور انحضرت امین است و امین حق الامین خواندہ
زیرا کہ وی پیش از عمر فوت شدہ بود دیگر سعید بن زید را زیرا کہ خویشی می بود و امین عمر و زوج خست وی بود و مقصود استخلاف
یک کس نبود از میان آنها و بعضی روایات آمدہ کہ عمر ذکر کرد اوراد کہ سانیکہ انحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رضی بود
از ایشان ولیکن در اہل شوری داخل نگردانید رواہ البخاری ۲۰ + و عمر نفیس بن ابی حازم بخار ممل و زای مابے
کبیرت کہ جاہلیت را در یافتہ اسلام آوردہ چون قصد مباہلت پدر گاہ آمد انحضرت وفات یافتہ بود و بعضی اورا
در اسما صحابہ ذکر کردہ اند قال ریت یطیخہ مثلاً گفت دیدم دست طلحہ را مثل شل و شل تباہ شدن دست یا بہت
خشک شدن یا بریدہ شدن یعنی مخصوص تقسیم اول دارند و فی مباہلتی دست وی مثل بہت آن شدہ بود کہ نگاہت
بدست پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بوم احد روز احد و طلحہ روز احد خود را سپرد انحضرت ساخته بود و در حید و می شبتا دو
چند جراح است شدہ بود تا آنکہ آلت مردی وی نیز مجروح شدہ بود و صحابہ چون ذکر روز احد می کردند می گفتند آن روز
تمام روز طلحہ بود رواہ البخاری ۲۰ + و عمر جابر قال لکنی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من یا تبینی بنجر القوم یوم الاحزاب
گفت جابر کہ گفت انحضرت روز غزوہ احزاب گیسٹ کہ بیمار در آخر قوم کہ قریش یا یہودینی قرطیہ و بنی النضیر جمع شدہ و اتفاق
نمودہ با رسول خدا جنگ برآمدہ بودند و احزاب عبارت از ایشانست جمع حزب بہمنی گردہ پس حتی تعالی باد و باران ختمار
و لشکر را کہ فرستادہ ہمہ را بہریت داد انجا فرمودہ بود انحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ کسی بہت کہ خبر این قوم بیارد و فتن بجای

و در آن میان ایشان آنحضرت بود تا آنحضرت بپایه و قال النبیرانا گفت زیر من می آرم خبر قوم را فقال ابی صلی الله علیه و
 آله و سلم ان کل نبی حواریا پس گفت آنحضرت بدرستی هر پیغمبری که حواری است و حواری بی النبیر و حواری من زیر است حواری
 یکسر را و تشدید یا بمعنی مخلص و مناف دل و یاری و ده است از حواریست نخستین بمعنی بیاض و از نجاست حواریون
 علیه السلام و بعضی گفته اند که آنها گاه زان بوده اند که جامه سفید می کردند و قمار می نمودند و زیر پیر سر نه آنحضرت بود
 که صغیر نام داشت رضی الله عنهما متفق علیه + و عن النبیر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من بی فی فزیفه
 گفت آنحضرت کیست که بیاید بنی فزیفه را که قبیل است از یهود و بنی امیه که پیغمبر هم پس بیار و مرا خبر ایشان را تا طلق است پس
 روان شد من تا بیارم خبر ایشان را بعد از آنکه آنحضرت بعد از غزوه احزاب متوجه بنی فزیفه شد و باز زده روز ایشان را
 محصر ساخت و فتح کرد این حکایت آنجا گفت یا هم و غزوه احزاب بنو فزیفه هم بودند آنجا خبر ایشان طلبیدند بفکر حاجت
 حج لی رسول الله زیر می گوید رضی الله عنه پس هنگامی که خبر گرفته گشت و باز آمد جمع کرد برای من پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم ابو بکر و در خود افتاد فداک ابی و امی پس گفت آنحضرت فدا می تو با و پدر و مادر من منی جمع کردن ابو بکر است
 متفق علیه + و عن علی رضی الله عنه قال ما سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جمع ابو بکر لاحد الا السعد بن مالک گفت
 علی رضی الله عنه نشنیدم من آنحضرت که جمع کرد مادر و پدر خود را برای بیج کی مگر برای سعد بن مالک مراد سعد بن ابی وقاص
 است و مالک هم ابی وقاص است فانی سمعته یوم احد یقول پس من بدرستی شنیدم آنحضرت را روز غزوه احد که می گفت
 یعنی سعد را در وقتی که تیری انداخت بکافران یا سعد ارم فداک ابی و امی ای سعد تیر بند از فدا می تو با و پدر و مادر من گو یا
 علی رضی الله عنه تقدیر زیر را ندانسته و نشنیده و لهذا گفت ما سمعت متفق علیه + و عن سعد بن ابی وقاص قال
 انی لا اول لرب رمی بهم فی سبیل الله گفت سعد بن ابی وقاص بدرستی من نخست از عربم که انداخت تیر در راه خدا و
 پیش از من بیج کس تیر در راه خدا ننهاد و آنچنان بود که در اول سال هجرت ابو عبیده بن الحارث را با نصرت کس
 بقتال ابو سفیان بن حرب و مشرکان دیگر فرستادند ایشان جمعی کشید بودند پس میان ایشان خبری افتاد جز آنکه سعد بن
 ابی وقاص تیری بجانب ایشان انداخت و این اول تیری بود که در میان این است و در راه خدا انداخته شد متفق علیه + و
 و عن عائشة رضی الله عنها قالت سهر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مقدمه المذنبه گفت عائشه بیدار بود و آنحضرت
 در وقت قدوم آوردن وی مدینه را اینی و بعضی غزوات لیکه شبی ظاهر املا حطه داشت از بعضی اعدای دشمن
 یکسر با و مقدم بفتح و ال فقال لست رجلا صالحا یحرسنی پس گفت آنحضرت کاش که یک مردی نیکو کار نگاها بماند
 کند مرا و سمعنا صوت سلاح ناگاه شنیدیم ما و از آنکه جنگ را از تیر و کمان و شمشیر فقال من هذا پس گفت آنحضرت
 کیست این قال انما سعد گفت نعم سعد بن ابی وقاص قال ناجا یک گفت آنحضرت چه خبر آوردت را و بچه سبب آمد
 قال وقع فی نفسي خوف علی رسول الله گفت افتاد و نفس من ترسی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که مناسب میباشد

اعداء دین مکرری کنند با وی و از ارمی رسانند ثبوت احرس پس آمده ام تا نگاہی بانی کنم اورا و خدمتی بجای آرم فد عالم رسول
 الله پس دعا کرد و هر چند این خبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم تم نام پسر خواب کرد و آنحضرت متفق علیه بود و عمر بن الخطاب
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کل امه امین و بر است را امانت دار است که در حقوق خدا و خلق و نفس خیاست
 کند و امین نه الامه و امین این است ابو عبیدہ بن الجراح متفق علیه + ۴ و عمر بن این ابی بلکة یضم میم و فتح لام و یکن
 یا از شما بهر تابعین است قرشی تیمی یکی احوال قاضی بود در عهد عبد الله بن الزبیر تیمی تن از صحابه را در یافته قال سمعت
 و سلمت من کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تخلفا لو استخلفه گفت شنیدم عائشه را و مال آنکه پرسیده شد عائشه
 که گرامی بود آنحضرت خلیفه خود گردانده اگر فرضا بحضور خود خلیفه می گردانید کسی را از اصحاب قال ابو بکر گفت عائشه
 ابو بکر خلیفه می گردانید قبل تم من بعد ابی بکر پس گفته شد و پرسیده شد عائشه بعد از ان گرامی ساخت بعد از ابی بکر قال
 عمر گفت عمر ارمی ساخت قبل من بعد عمر گفته شد گفت بعد از عمر که اورا خلیفه می ساخت قال ابو عبیدہ بن الجراح گفت
 عائشه ابو عبیدہ بن الجراح ارمی ساخت که امین بود و الا ان این کار و ابو بکر صدیق رضی الله عنه نیز گفت که مرا با خلافت
 چه کار است ابن علی است و عمر است و ابو عبیدہ بن الجراح هر که را از ایشان خواست خلیفه سازید پس گفتند از تو لائق تر کیست
 پیش کرد ترا آنحضرت برای کار دین ما پس کیست که مؤخر گرداند ترا در کار دنیا و او سلم + ۵ و عمر بن ابی هر برة ان سوال
 صلی الله علیه و آله وسلم کان علی حرا و ایت است از ابو هریره که آنحضرت بود بر کوه حرکه اورا الا ان جمل نور می گویند و آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم پیش از نزول وحی در اینجا مشغول می بود و وحی در اینجا نازل شد و آنحضرت بود و ابو بکر و عمر و عثمان
 و علی طلحه و الزبیر تحت الفخمة چنین پدید سنگ فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اید اساکن بشیر
 و محبب فما علیک لانی او صدیق او شهید پس نیست بر تو مگر پیغمبر یا صدیق یا شهید که عبارت است از عمر و علی و عثمان
 و طلحه و زبیر که همه شهید شده اند و شما و طلحه و زبیر در و افق غروب جمل است نه در غرب بلکه بیرون آن چنانکه در محاشر
 مذکور است و از انصهرم و سعد بن ابی وقاص و زیادہ کرده اند بعضی از روایات این لفظ که سعد بن ابی وقاص یعنی و
 نیز بر جبر بود و همراه آنحضرت و طم نیکر علیا و ذکر نه کرده این بعض علی را ولیکن این شکل است زیرا که سعد بن ابی وقاص مقتول
 نیست و در قهر خود مرده که در وادی فقیق داشت و آورده شد از اینجا و دفن کرده شد بقیع مگر اگر داخل صدیق دارند
 و صدیق اگر چه لقب امیر المؤمنین ابی بکر شده رضی الله عنه ولیکن معنی این منزهت در و می و صادق است بر غیر او از
 صدیقان و سیوطی بطریق متعدده در مناقب امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که این اول کسی است که ایمان آورده
 و اول کسی است که مصافحه می کند روز قیامت و این صدیق اکبر و فاروق این است یا مراد شهید کسی است که اورا
 نواب شهید است چنانچه مطبوع و امثال آن و الله اعلم و او سلم + ۶ الفصل الثانی + عمر بن عبد الرحمن رضی
 رضی الله عنه بن ابی صلی الله علیه و آله وسلم قال ابو بکر بنی الجنة و عمر بنی الجنة و عثمان بنی الجنة و علی بنی الجنة

علاء بن ابی ریحان بن خنیس نے اپنے والد کے ساتھ سعید بن ابی وقاص کے الجنبہ و سعید بن زید بنی الجنبہ و ابو عبیدہ بن جہرہ ارح
 علی الجنبہ رواہ المترمذی و رواہ ابن ماجہ عن سعید بن زید و علی از وجہ شہرت و امتیاز این دو کس پر بشارت جنت نیست
 کہ در بشارت ایشان یک حدیث واقع شدہ با وجہ دیگر کہ گفتہ اند و الا بشارت مخصوص و منحصر در ایشان نیست صرح
 بذلک العلماء و اینجا نگتہ است کہ برای اہل متنبہ بایست کہ ذکر خلفائی باربعہ ہر جا کہ در احادیث واقع شدہ کلام بعضا بہین
 ترتیب شدہ و باین استیلاسی بحدیب اہل سنت و جماعت حاصل می گردد و اما لگان آنکہ کہ او بیان تغییر ترتیب دادہ و موافق
 اعتقاد خود آوردہ و پسند فاشا و کلا ایشان باندک تغییر و تقدیم و تاخیر رعایت می کنند کہ تاثر می و سرائی ندارد و مقصود بآن
 تفاوتی نمی پذیرد و اینجا خود چہ نوع کنند محمدان ہم چنانکہ بہت ادومی نمایند تحقیق نہ بہت تاویل کلام کا مجتہد ان و فقہا ست
 فقہ بر ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ ان کہی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قال ارحم امتی باہمی ابو بکر مہربان ترین است من بامت من کہ طہیف
 و رفیق و موطن مردم را بخند امی خواند و میرساند ابو بکر صحت و شدہ ہم فی امر اللہ عمر و سخت ترین است در کار دین خدا کہ
 بعنف و شدت و جدال امر معروف و نہی منکر می کند عمر است و اسد قوم حیار عثمان و درست و صحیح ترین ایشان از روی
 حیا عثمان است صفت حیار ای عثمان رضی اللہ عنہ خصوصیتی و امتیازی بہت و حیا شنبہ عظمی است از ایمان ظاہر اصدق بر
 آن گفت کہ حیا گاہی بحکم طبیعت شہری نیز می باشد اگر چہ کجاست حق و درست نباشد اما حیا مساوق و معتبر نیست کہ موافق
 شریعت و مطابق حق باشد و اگر ضمیم زید بن ثابت و عالم تر علم فرائض و موارث زید بن ثابت است کہ کاتب و ح
 بود از اجل اصحاب و جامع و کاتب قرآن بود در زمان ابو بکر و عثمان رضی اللہ عنہما و قرآنیم الی بن کتب و خوانندہ تر قرآن را
 و ماہر تر در تجوید قرآن الی بن کتب است و می نیز کاتب و حی بود و اور اسید القراءہ گفتند و آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
 اور اسید الانصار نام کردہ و عمر رضی اللہ عنہ سید سلیمان گفت و چون سورہ طہ مکن الذین کفرو امن اہل کتاب نازل
 شد آنحضرت فرمود کہ خدا امر کردہ است کہ از ہر توبخو ائم و تراشوا ہم گفت و وی رضی اللہ عنہ اباحدا امر نام برد گفت آنحضرت
 نعم نام توبر و تراشوا ہم توخاند پس وی گریہ کرد و آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نیز گریہ و راند و اعظم بجلال و اطہام معاذ
 بن جبل و داناترین است بجلال و اطہام معاذ بن جبل است و وی رضی اللہ عنہ انصار است و یکی از بفتاوتن کہ حاضر شدند عقبہ
 و آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اور اموات و ابو عبیدہ اللہ بن مسعود و قیل جعفر بن ابی طالب و فرستاد اور ہم وقاضی بین و
 وی در ان وقت ہر ذہ سالہ بود و در طاعون عمومی از عالم فیت و گفت نہ او نہ این جمیت است از توبر بنندگان توبہ او نہ
 معاذ و اہل عیال اور ازان محروم نہ اری آوردہ اند کہ در وقت فتن از عالم سیگفت خندہ اند کہ خواہی بفرست تو کہ میدانی کہ من ترا
 و صحت میدارم یا چنانکہ گفت و اللہ اعلم و ابن مسعود گفت بودیم ما کہ تشبہ میدادیم معاذ را بابرہیم خلیل علیہ السلام و مضمون این
 آیت کان ہذا قاتلہ ضعیفا و قوی میداد معاذ و در زمان آنحضرت و در زمان ابو بکر و چون بین رفت سیگفت عمر رضی اللہ عنہ خالی
 گذشت معاذ اہل ہدیرہ از فتنہ و حاضر شد وی رضی اللہ عنہ پیرا و منشاہد دیگر بود در وقت حلت گفت اصحاب خود را و قتیکی

که در این چهره که می بینید و چه در گریه آورده شما گفتند می گویم بر علی که قطع میکرد و بجهت تو گفت ای ایمن تا روز قیامت بگویم حق را
از هر که باشد و روئیند باطل را ابر هر که باشد منقلب و می رضی الله عنه بسیار است خارج از حد حصر و احصاء و کل امت این و آن
بنده الامام ابو عبیده بن الجراح و مر بر امت را امین است و امین این است ابو عبیده بن الجراح است و در روایتی مر بر تنبیه بر
امینی است و امین من ابو عبیده است و می رضی الله عنه قرشی است بهفت واسطه با آنحضرت و فرهن من مالک جمع میشود و حاضر شده
جمع مشاهد را جمعه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و در روز بدر پدید خود را بحسب خدا و رسول خدا آشته و ثابت ماند با آنحضرت و روز
احد و کجشید و دوطرفه مغفکه در خساره مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خلیفه بود بدین خود پس افتاد از جهت زور
که کرده و ندان وی و می نیز و طاعون عموم است از عالم در زمان عمر بن الخطاب و نماز کرد و بروی معاذ بن جبل و می گفت
امیر المؤمنین عمر در روز موت خود اگر ابو عبیده بن جراح میبود می سپردم این کار را بروی منی امر خلافت را یا اختیار را بدست
مشاورت می تفویض می کردم و الله اعلم رواه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح و روی عن عمر بن قتادة مرسل
و روایت کرده شده است از معراج میم و سکون عین از فتاوه بطریق ارسال و فیه و در حدیث معمر آمده است و انصاف هم علی
و قاضی ترمذی گفته است از جهت من علی است و لهذا امر رضی الله عنه بی مشاورت و فتوای وی رضی الله عنه حکم نمی نمود و اگر
حاضر نبود می توقف می کرد و می گفت قضیه لا احسن مما ۴۰ و عمر بن الزبیر قال کان علی الهی صلی الله علیه و آله وسلم یوم احد و علی
روایت از زبیر رضی الله عنه که گفت بود بر آنحضرت روز غزوه احد و وزره و این بخت غایت شجاعت و قوت اقدام
وی صلی الله علیه و آله وسلم بود و جرب و هر که شجاع ترست و غنمه ترود او و در کارزار بیشتر سلاح او و استعداد او برای جنگ
زیاده تر و از اینجا معلوم می شود که استعمال سلاح و مباشرت اسباب منافات بتوکل بذور زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
سید المومنین بود و با وجود آن این چنین می کرد و تواند که امثال این امور برای تعلیم است می کرده باشد اما تحقیق آنست
که اینها ناشی از عبودیت محض امتثال امرت فمضی الی الصخرة پس برخواست آنحضرت و متوجه شد بجانب سنگی بزرگ که آنجا بود
تا بروی آن می نشینید و آرام گیر و فایده استیع است آنست از جهت کوفتگاه که رسیده بود و فقهه طایفه عتبه پس شجاعت طایفه آنحضرت با وجود
آن جراحتها و زخمها که داشت حتی استوی علی الصخرة تا آنکه برآمد و قرار گرفت آنحضرت بر صخره و این صخره در اصل جبل احد است معلوم و معروف
قسمت رسول الله پیش نهد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بقول میگفت و جب طلحه و جب کزانیه علی برای خود نهشت اباین غسل
که بحسب خدا و رسول خدا اگر در رواه الترمذی ۴۰ و عمر بن جابر قال نظر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الی طلحه بن عبیده الله جابقت غمی ظهر
عنه نظر کرد آنحضرت بجانب طلحه قال من حب ان یطیر الی جبل شی علی وجه الارض و قد قضی نجه که گفت آنحضرت کسی که دوست دارد که نظر
کند بسوی مری که میرود بر روی زمین و حال آنکه تحقیق مرده است و با نظر مردن است یعنی اگر کسی خواهد که مرده را بیند که بر روی
زمین میرود فلینظر الی هذا ایس باید که نظر کند بسوی این شاست بطایفه است رضی الله عنه و فی روایتی دیگر روایتی باین لفظ آمده است
که من سره ان یطیر الی شیه شی علی وجه الارض یک شادی گوید و او را که نظر کند بسوی شیه که میرود بر روی زمین فلینظر الی شیه شی

پس باید که نظر کند بسوی طلحه بن عبید الله و تحقیق لفظ قضی انجبه انست که کتب نبون و جاحمه و مبعوده بمعنی نذر و موت و اجل
آید و در تبت کریمه من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من یؤخر و منهم من یرجع و منهم من یرزق و منهم من یرزق و منهم من یرزق
که راست گردانیدند بر چه عمل کنند با خدا پس بعضی از ایشان او را کردند و وفای نمودند نذری که بجان سپاری در راه خدا کرده بودند
یعنی میمروند در راه خدا و بعضی اظهار آن دارند و در حدیثی هر چه میمروند و بعضی دست و پا بر در ثانی است چنانکه در روایت
و دیگر آمده شمشیری علی وجه الارض و بحقیقت این شارت است بموت اختیاری که حاصل می گردد و در اهل سلوک و ارباب
قنار ایام و بموت غیبی است از عالم شهادت به تفراق و در گذر خداوند شاه ملکوت و انجبه ای بجان قدس وی سبحانه و
این نتیجه موت اختیاری است و سیدی الشیخ علی متقی حجه الله علیه و آله السیث سبی بعد ایه ربی عند نقد المرکی که در اینجا بیان موت
اختیاری و سبق آن کرده اند و حضرت شیخ عبد الوهاب متقی می فرمودند که یکبار در مکة معظمه شہرت یافت که شیخ علی متقی وفات
یافتند و مردم شنیدن این خبر و دیدند و بخانه آقا شیخ رسیدند و شیخ را دیدند تازه خرم بسلامت شسته پس بیار آن فرمودند اگر کسی
آن عالم را دیده و احوال آن نشاء که او میماند یا نه بیاید و خبر دهد لاجرم تصدیق خبر او باید کرد و یار آن ما باید که بدانند که ما را تابان
عالم بودند و آن عالم را دیده آید ایم اکنون بدار آن هم توبه کنند و ما هم توبه بید توبه کنیم و لیکن در غلوت با گفتند که این خبر نشان
مقبول کار و تمامی و زرش نیست که در سب موت اختیاری می گردیم رواه الترمذی + + و عمن علی رضی الله عنه قال سمعت
اذنی من فی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول گفت علی رضی الله عنه گوشتش من از دمان آنحضرت که سیگفت طلحه و الزبیر
جبارای فی البیت طلحه و الزبیر و عسائین اند و بوشت رواه الترمذی و قال بذات خریب + + و عمن سعد بن ابی وقاص
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یومئذ یعنی یوم احد روایت است از سعد بن ابی وقاص که گفت آنحضرت یعنی بر سر
ومی در آن روز یعنی روز احد اللهم شد و میرت خداوند اقوی و استوار گردان تیر اندازی او را واجب دعوت و پانخ ده و قبول
کن در عامی او را مناسبت اجابت و عاقبت رمی ظاہر است که تعبیر از دعا به تیر کرده اند چنانکه گفته است + + از هر کرانه تیر
و عامی کنم روان + + و گویا اجابت دعای وی رضی الله عنه اثری از اجابت رمی وی بود که گشت در راه خدا
کرد و رواه فی شرح السنه + + و عمن ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اللهم تجیب لیسعد او دعاک و هم از سعد بن ابی وقاص
روایت است که آنحضرت گفت و دعا کردند و قبول و پذیرا کن هر صدر اوقتی که دعا کنند ترا رواه الترمذی + + و عمن علی رضی الله عنه
قال جامع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اباه و امه الا لیسعدت علی رضی الله عنه جمع نکرد آنحضرت پدر و مادر خود را برای تسبیح
مگر بر این حدیثی که یوم احد گفت آنحضرت هر روز احد را مژدک ابی و امی تیر اندازند ای تو با پدر و مادر من و قال له ارم
الغلام اطرو و گفت آنحضرت هر روز تیر انداز ای کوک تو را و جزو نفع حاد ممل و زای مفتوحه و او شد و دور او را و بکون
زای تخفیف و او نیز آمده فی اصرار خود و کوک سبده و زورمند شده و حوزره یعنی پشت خرد از زمین نیز آمده و بود وی رضی الله
عنه جوان گرد است اسلام آورد و بر دست ابی بکر صدیق و بود در آن وقت بمکه ساله رواه الترمذی + + و عمن جابر قال قبل

رومی از آن دو کس بویگر و خدایچه است و مصداق است که مراد سوم مردان بکبر مردان احراست و در احتیاج گفته که وی هم بخت
 کس است مراد بدان عامتر از مردوزن و آزاد و بنده است و ما سلم احمد الانی ایوم الذی است فیه اسلام نیا و هیچ کی گزود و زی که
 که اسلام آورد و من در آن روز گفته اند که هیچ کی درین کلمات مل و دو غیر انقضیت یعنی یافته شد اسلام از هیچ کی گزود و زی که اسلام
 آورد و من در آن روز که در آن روز مسلمانان یافته شد که منم و لقد کثرت سبعة ایام و انی کملت الاسلام و تحقیق و رنگ کرد و من
 روز و حال است که من سه یک مسلمانان بودم یعنی اسلام آورد و من بعد از او کس بعد از آن بخت روز گذشت که کسی در آن بخت
 روز اسلام نیاورد و بعد از بخت روز اسلام آورد و هر که آورد این چنین تفسیر کرده است این حدیث را طبری فافهم رواه الحجازی
 + و عمن گفته ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان یقول لکسانه روایت می کند عائشه که آنحضرت می گفت فرزانان خود را
 امر کن که ایمانی من بعد می بدستی که کار شما و حال شما از خصلت خیر نیست که در اندیشه می اندازد و مراد بعد از آن که حال شما چه خواهد شد و
 مردم شما چه خواهد کرد و که تکفل و تصدی نه مات میباشند شما خواهد شد و توفیق بدان خواهد یافت و لن یغیر علیکم الا
 الصابرون و بعد یقون صبر نخواهند کرد و در شما و تقدیر احوال شما اگر آنهایی که کامل اند و صبر و صبر خوی و عادت ایشان است و کامل
 اند و صدق معامله و ادای حقوق قالت عائشه یعنی تصدیق گفت عائشه مراد می دارد آنحضرت از این صاحبان و صدیقان
 صدقه دهندگان و خیر کنندگان را زیرا که سوق کلام از برفقات ایشانست ثم قالت عائشه لابی سلمة بن عبد الرحمن سلم
 گفت عائشه صدیقه از برای شکر گذاری و اظهار امت و داری عبد الرحمن بن عوف بپیر وی که ابوسلمه است و از کبار تابعین
 است سقی الله ابانک من سبیل الجنة نبوشا ند خدا می تعالی پدر ترا از چشمه که در بهشت است و سبیل نام چشمه است و در بهشت
 و در قافوس گفته سبیل خمر حبت و چشمه حبت و سبیل الجنة نیز روایت می شود یعنی آب سر و قاب روشن و خوش که بگور و آن
 و فرو شود و سبیل الجنة نیز یعنی سبیل الجنة نیز آمده بمعنی شراب بار و بعضی گفته اند خالص صفائی از خمر و خاشاک و دیگر
 و طبعی گفته که با سبیل زیاد شده تا کلمه خماسی گشت و دلالت بر فایده سلامت کرده و گفته بر و کان ابن عوف قد تصدق علی
 اصحاب المؤمنین و ابو عبد الرحمن بن عوف که تحقیق تصدیق کرده بود بر سائر آنحضرت بحدیقه بیت باریعین لها بباغیکم و نوشته
 شد به جمل برادر هم یاد دنیا روا شد اعلم رواه الترمذی + و عمن اسم سلمة قالت سمیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 یقول لا زواجی قلت ام سلمة شنیدم آنحضرت را که می گفت برای زنان خود ان الذی یخیر علیکم یعنی ابو الصداق البار
 بدستی آن کس که بد بشمار کفهای دست خود و نشتر کند بر شما اموال بعد از آن اوست صداق نیکو کار اللهم اسق عبد الرحمن
 بن عوف من سبیل الجنة من اوند انبوشان عبد الرحمن بن عوف را از چشمه بهشت ظاهر است که این کلام ام سلمه باشد
 چنانکه در حدیث سابق از عائشه که روایت بعضی گفته اند که این کلام آنحضرت است زیرا که وی صلی الله علیه و آله و سلم نوشته بود
 که از وی رضی الله عنه آسانی با نواح طهره بوجود خواهد آمد و درین معجزه آنحضرت رواه احمد + و عمن خدیجة قال جاء اهل کربلا
 الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت از خدیجه بن ابی طالب که از کبار صحابه و صاحب سیر رسول الله بود و گفت آمدند

اہل بصران شیخ نون و سکون حمیم نام مضمی بہت بین کہ در سال و ہجرت شد و در نما گفتمہ مضمی میان حجاز و شام بسوی آنحضرت
مقالہ اس گفتمہ یا رسول اللہ بہت لہذا ہما خبرست بسوی ہامد سے ایمین کہ در حق ما جنایات رضی نباشد قال
لا یؤمنن لکم رجلا اینیاحی امین فرمود آنحضرت ہر آینہ می فرسہم بسوی شام روی امین ثابت و امانت نامستقیمت لہما الناس
میں نگران کشند و منتظر گشتند بچہت این کلمہ یا برای این امارت و امانت مردوم تا کہ ام کی را اختیار کنند و کہ ام کی را تنصیب
مشرف و ممتاز گرد و وقال گفت خدیجہ فہبت ابابعدہ بن ابیراح پس فرستاد آنحضرت بآیینی بران قوم ابوبعدہ بن ابیراح
تشفیق علیہ + + و عن علی رضی اللہ عنہ قال قبل گفت امیر المؤمنین علی گفتمہ شد آنحضرت یا رسول اللہ من تو عمر بعد کہ ام
امیر گرد ایم ما بر خود بعد از تو قال ان تو مروا ابابکر تجددہ امینا ز ابدانی الدنیا گفت آنحضرت اگر امیر می گردانید ابوبکر را
می یابید اورا امانت دارد و حقوق دین غنبت نکنندہ و در دنیا را غنمانی الآخرۃ را غنبت و کار آخرت وان تو مروا عمر تجددہ
قویا امینا لا یخاف فی اللہ لو متہ لا فم و اگر امیر می سازید عمر را میابید اورا توانا و محکم و امانت دارد کہ نمی ترسد در اجرا
احکام دین خدا الامامت صح ملاست کنندہ را وان تو مروا علیا و لا اراکم فاعلمین و اگر امیر می سازید علی را و نمی دانم و غنی بنم شمارا
کنندہ از آن تجددہ یا دیا مہدیامی یابید اورا راہ راست نمایندہ راہ راست یا بندہ یا خذکم لکم لہم لہم استقیم می گیر و دومی بر د
شمارا راہ راست درین حدیث و دلیل است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تنصیب یقین نکردہ بر خلافت صحیح علی و ظاہر
آن می نماید کہ مراد بامیر بعد از آنحضرت پیوستہ باشد و درین حدیث ذکر عثمان کنی اللہ عنہ نیست و بعضی گفتمہ اند کہ شاید
آنحضرت ذکر کردہ و راہی بیان کردہ باشد و اللہ اعلم راہ احمد + + و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
سلم رحم اللہ ابابکر زوجنی نیمتہ رحمت کندہ ای تعالی ابوبکر را کہ نکاح کردہ و او مرا خوشتر خود او حطی الی دار البصرۃ و بر پشت
و سوار کردہ و مرا بر ناقہ و مرا نفقت کردہ آور و بسوی دار ہجرت آوردہ اند کہ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ و ناقہ پرورہ و علیا
کردہ و شستہ بود کہ تا کی امر ہجرت شود پس یک ناقہ نزد آنحضرت آوردہ گفت یا رسول اللہ این را اختیار کن و سوار
شو فرمود و سوار شویم مگر آنکہ بغیر شتر ہی بہت سن و بی آن اختیار نکنیم پس شتر بہت حد و ہم بخیرہ و قرض کرد و صحبہ فی الہمار
و صحبت و شت مراد غار و متفق بلال من مالہ و از او کرد بلال را از مال خود یعنی در خدمت من گذشت یا اصل خریدن بلال با آن
قوت و کمال ایمان نعمتی است و اصل آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رحم اللہ عنہ قبول الحق و انکان قراحت کندہ ای تعالی
عمر امی گوید حق اگر چہ تلخ بہت ترکہ الحق و مالہ من صدیق گذشتہ است عمر احق گوئی و حال نکہ نیست مراد از ہجرت دوستی
از آنہائی کہ دوستی ایشان برای مراعات و نہ انت بہت رحم اللہ عثمان یحیی منہ اللہ انکہ رحمت کندہ ای تعالی عثمان را
شمر می دارند از وی و شنگان رحم اللہ علیا رحمت کندہ ای تعالی علی را اللهم اورا الحق موہبت و ارشد او ندا
گردان حق را با علی ہما نجا و ہما بجانب کہ گرد و علی و ابن موافق حدیثی دیگرست کہ سیوطی در مجمع الجوامع آورده کہ القرآن
مع علی و علی مع القرآن مدالترندی و قال ہذا حدیث غریب + + باب مناقب اہل بیت

پس امام حسن فاوخلیس در آورد آنحضرت اورا ثم جاء الحسن استیر آمد امام حسین قدصل علیه السلام و در آمد حسین با حسن و فاطمه
فاطمه استیر آمد فاطمه فاوخلیس در آورد آنحضرت فاطمه را ثم جاء علی استیر آمد علی فاوخلیس در آورد اورا ثم قال انما یوحی
لک من ربک انما یوحی انما یوحی انما یوحی انما یوحی انما یوحی انما یوحی انما یوحی انما یوحی انما یوحی انما یوحی انما یوحی انما یوحی انما یوحی انما یوحی
و یکا کرد اندر شمار ایاک گردانیدن رواه سلم + ۳ و عن البراء قال لما توفي ابراهیم قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان
له مضاعفی الجنة گفت بر ابراهیم که حاجی که شهور است هنگامیکه وفات یافت ابراهیم سپرد آنحضرت که از مادر یقین بود
و از احوال آن در باب کسوف مجلی گفته است گفت آنحضرت بدستی مرا و را تیر و بنده هست و بهشت یعنی اوی را
و بهشت در آورده اند و شیر و بنده را بروی گذاشته و وی رضی الله عنه در دست رضاع از عالم رفته بود بعضی تاویل کرده اند تمام
رضاع را تمام گردانیدن حق تعالی لذت خست و نفیم مرا و اگر گویا که جای رضاع است و الله اعلم بحقیقه الحال و مرضع یعنی
و کسر مضاعفه است یعنی شیر و بنده و آنچه هر دو نیز روایت است به معنی شیر دادن و بعضی از قوم صوفیه قدس الله اسرارهم باین
حدیث اشارتی به ترقی بعد الموت یافته اند و این جمله مختلف نمیه است و در محل خود در وی حکم کرده ایم و مختار از ذین در وی
ثبوت نیست و الله اعلم رواه البخاری + ۴ و عن عائشة قالت کنا ازواج لنبی صلی الله علیه و آله وسلم عنده گفت عائشه
بودیم که از و اج غنیمت نزد آنحضرت فاطمه پس روی آورد فاطمه رضی الله عنها ما تخفی شیئا ما یکسر می بینم من شیئ رسول الله
پنهان نبود و نشان نبوتش روشن و رفتار فاطمه از روش و رفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بزرگ بودی فی فی الله عنها
مشابه بود و بهشت و بهشت و راه و روش با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و در روایات آمده است که چون وی رضی الله عنها
نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم می آمد پس می استیاد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و بوس می داد و او را چون
آنحضرت نزد وی می آمد وی نیز بخین می کرد و فلما آقا قال من یکامی که دید آنحضرت فاطمه را گفت مرحبا بابنتی فرانی و
کشا و باو به خیرن ثم جلسا ما یستیر ثمانه آنحضرت فاطمه را ثم سارها لیسر تخفی گفت باوی پنهانی نمیداد بجای شد و ایس که گفت
فاطمه که رستین خست فلما رای خزنهما سارها لثانیة پس هرگاه که دید آنحضرت اند و یکمین فاطمه را تخفی گفت باوی پنهانی دویم
بار فاو اهی الخک پس ناگاه فاطمه میخندد و این در ایام مرض نبوت یا قریب آن ایام بود فلما قام رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
بر خاست پیغمبر خدا از آن مجلس صلی الله علیه و آله وسلم سالتما عما سارک پس می گوید عائشه پرسیدم من فاطمه را گفتتم
چه چیز سخنی پنهانی گفت آنحضرت با تو قالت گفت فاطمه ما کنت لافشی علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سره شیخ
من که بر آگنده و آشکارا که در اقم بر آنحضرت سرور افشار آگنده گردانیدن خبر و در نیجا استجاب اخفای اسرار کبار و
اجاب است از عیبار و عید است ستمه در کتمان مریدان اسرار مشایخ اقلیا تو فی قلت غمت علیک بمالی علیک
من المالی پس چون وفات یافت آنحضرت گفته من یعنی به فاطمه سوگند می خورم بر تو به چیزی که مراست بر تو از حق صحبت
و محبت ماوری لما اخبرته نیکدام تر اگر آنکه خبر دهی تو مرا قالت اما الان نعمت فاطمه اما اکنون که آنحضرت از عالم

رفت پس آری می گویم اما هیچکس سارنی فی الامور الاول اما هیچکس می گوید که اینانی گفت مراد بار اول خانه اجبرنی ان جبریل کان لیا رفته
 القرآن پس بدستی که آنحضرت خبر داد و مراد جبریل بود که مقابل می کرد و مراقرن را و او خود اند باسن قرآنی بطریق بد است چنانکه حافظان
 بایک دیگر بخوانند کل ستمه هر سال یکبار و آن در رمضان میبود و آنه عارضی به العام مرتین و بدستی جبریل معارضه کرد و مراد قرآن
 اسال و دوبار و لا اری الا اهل الاقد اقرب و گمان نمی بر من مدت حیات را اگر آنکه نزدیک آمده است سپری شدن آن زیرا که
 معارضه دوبار خلافت معتاد و شعری بصیت بحفظ القرآن و حفظ احکام است تا کامل شود امر دین و تمام گرد و نیست فالتقی
 پس تقوی کن و پرهیز کن اسی فاطمه از خیر و الصبر می و صبر کن فانی نعم السلف انما کس پس بدستی من نکو پیش رفته ام من
 برای تو سلف پیران و فرزندان و گذشته فیکت پس چون آنحضرت خبر فات خود داد و بگوشید فلما را می خبری سارنی الشائنة
 پس هیچکس که دید آنحضرت ناشکیبائی مراد میانی گفت مراد دیگر قال یا فاطمه الا ترضین ان تكون سیده نساء اهل البیت گفت آنحضرت
 اسی فاطمه نمی نشینی که باشی تو سترین زمان از میان زمان بهشت او نساء العالمین گفت سیده نساء العالمین یعنی دل تنگ است
 و از خدا راضی و شاکر باش که ترا این مرتبه داده است و فی روایت و در روایتی اینچنین آمده که گفت فاطمه فسارنی فاجبرنی انه
 یقبض فی وجهه فیکت پس سخن میانی گفت آنحضرت مراد خبر داد و مراد وی قبض کرده می شود درین درووی که دار پس
 که سیم من هم سارنی فاجبرنی فی اول اهل بیته تبعه حکمت استرنانی گفت مراد خبر داد که من شش تین اهل بیت اویم که در پی
 میروم و اینی بعد از وی زود از عالم میروم من پس خندید من و انبیه تخفیف است و به تشدید نیز روایت است شفق علیه بر آنکه
 این حدیث دلالت دارد بر فضل فاطمه بر تمامه نساء و موفات حتی از هر چه و نسیه و عالتی بچنین گفته است سیوطی و در بعضی اموات
 مریم بنت عمران را از عموم نساء که زیر ارضی الله عنهما را بر نشان فضیلت داده است ثنا کرده است و در حدیث دیگر آنکه مثل فاطمه درین
 مثل مریم است و قوم خود یعنی فاضله از غیر خود و تواند که اختلاف این اخبار بجهت تدرج اطلاع آنحضرت بود و صلی الله علیه و آله
 و سلم فضیلت سلسله بوجی و اعلام پروردگار تا آخر عموم فضل وی بر تمامه نساء عالم ثابت شد و الله اعلم و بعضی از علما عایشه را فضل
 نهند بر فاطمه از جهت آنکه عایشه با پیغمبر در نبوت باشد و فاطمه با علی و لابد بر مقام و مکان پیغمبر اعلی و شهرت از مقام علی است و دیگر
 در احادیث واقع شده است که آنحضرت با فاطمه خطاب کرد که من و تو و علی و حسن حسین در یک مکان و یک مقام خواهیم بود و
 نیز می گویند عایشه مجتهد بود و در زمان خلفای اربعه فتوی می داد و اجتماع می کرد و سیوطی در فتاوی می گوید در دنیا سید
 است اصح مذنب آنکه فاطمه رضی الله عنها افضل است از عایشه رضی الله عنها و بعضی سادات رفته اند و بعضی در توقف مانده اند و بعضی
 از خفیه و بعضی شافعی توقف مایل ترند و چون مالک را از ان پرسیدند گفت فاطمه بضنه من یعنی فاطمه گشت با پیغمبر و الله افضل است
 بضنه من و اول الله صلی الله علیه و آله و سلم افضل است نمی نم من بر مگر با پیغمبر هیچ کس او امام سبکی فرموده است که آنچه مختار
 و دین ماست آنست که فاطمه افضل است بعد از وی مادرش عذیبه بعد از ان عایشه رضی الله عنها و بعضی عذیبه و عایشه هر
 اختلاف دارند و حق آنست که مینیات مختلف اند و بعضی فضیلت بمعنی کثرت ثواب دارند که علما اعتبار کرده اند و بعضی

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انی احبہ فاجبہ خداوند ابدستی من دوست میدارم اور پسین دوست دار تو اور آنحضرت اول انجم نمبر و کسر عا و خم با ست و
 ثانی یفتح خبر و فتح با متفق علیہ ۹۱ + و عن ابی ہریرہ قال خرجت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی طائفۃ من اہلنا گفت
 ابو ہریرہ بن ابی سہل کہ ہم ہمہ را آنحضرت در بارہ از روز جمعی اتی اخبار فاطمہ تا آمد آنحضرت خانہ فاطمہ را و جناب اکبر خا و عجبہ و بوسہ خمیر و مرا
 اینجا بست دست و بعضی نسخ مصباح جناب بنجم و نون بمعنی ہستانہ و محسن خانہ آمدہ و طایہ نہشت کہ این تحفیت است کہ ۱۲
 تا او وقت قال انکم لیس گفت آنحضرت آیا اینجا کودکی است مگر گفت یعنی حسامی خواہد آنحضرت بلکہ امام حسن را
 رمی طلبہ اورا گفت آیا آن کودکی اینجا است و لک لک لک لام و فتح کاف مخففت بچند معنی می آید یکی از ان معانی صغیر است
 ایسی آن معنی ہر دوست فطریہ است ان جہا لیس رنگ نکرد آنحضرت تا آن کودکی آمد و در رسیدہ سعی در حالی کہ می دو و چنانکہ
 علامت طفلان است حتی غنق کل و اہل ہنما صاحبہ تا آنکہ دست در گردن یکدیگر افکند ہر یکی از ان دو یعنی آنحضرت و امام حسن
 صاحبش یعنی ہر دو بیک دیگر چسبیدند فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اللہم انی احبہ خداوند ا
 بدستی من دوست می دارم اورا فاجبہ پس دوست دار تو اورا و احب من کحبہ و دوست دار کسی را کہ دوست میدارد
 اورا اللہم از قنا متفق علیہ ۱۰۱ + و عن ابی بکرہ یفتح با و سکون کاف در آخر تا صحابی مشہور است نام او یفتح بنجم نون و فتح
 فابن الحارث ثقفی است و احوال او مکرر نوشتہ شدہ است قال راہت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی اہلہ گفت دیدم
 آنحضرت را بر بنبر و الحسن بن علی الی جنبہ حسن بن علی رضی اللہ عنہ و در پہلوی آنحضرت بود و ہو یقبل علی الناس مرۃ و علیہ انحرہ
 و حال آنکہ آنحضرت روی می آر د بر مردم یکبارہ حسن بن علی بار دیگر یعنی گاہی بجانب مردم می نگرد برای و عط و نصیحت و گاہی
 بجانب می از روی شفقت و محبت و یقول ان ابنی ہذا استیدومی گوید آنحضرت بدستی این پسین سید است گفتہ اند سیدانکہ
 فائق بہت قوم خود را درینک بعضی گفتہ اند سیدانکہ غالب بنیاد بر روی غضب و می لحنی حلیم و اطلاق سید بر جوانی بسیار آمدہ
 مبرنی و الک و شریف و فاضل و کریم و علیم و مخمل نیز ای قوم و برین مقدم و لعل اللہ ان یصلح بہ بین فقیہین عظیمین من المسلمین امید است
 کہ خداوند بہ سبب و می میان دو جامعہ بزرگ از مسلمانان اخبار است از آنحضرت از تفرق مسلمانان بدو فرقہ با حسن و
 و فرقہ با معاویہ و امام حسن را حق بود بخلافت زیرا کہ شش ماہ باقی ماندہ بود از سی سال کہ آنحضرت خبر داده بود بقبول خود کہ خلافت
 بعد از من شود پس گفت و رحمت بہت جد خود اورا بران داشت کہ ترک ملک دنیا کرد و غربت و در ملک آنجناب نمود
 روایت کردہ اند کہ گفت نمی خواہم کہ یک قطرہ خون از دست محمد ریختہ شود و این حدیث و لالت دارد بر آنکہ ہر دو فرقہ بر ملت
 اسلام اند با وجودیکہ یکی نہ بر حق بود و اہل سنت و جماعت را صلح امام حسن رضی اللہ عنہ و دلیل است بر صحت امارت معاویہ
 ۱۰۱ + و عن عبد الرحمن بن ابی نعم بنجم نون و سکون عین معما تا بعد از اہد عابد فاضل نقہ است از عباد کوفہ
 بود و ہمیشہ بر کسکی صابر بود و حجاج اورا گرفت و در فغانا ریاب در آور و در دست و بعد از پانزدہ روز بر آور و تا ناکشند و اگر
 مرده بشد دفن کنند و ید نہایت نماز می کنند پس سر او گفت بر و ہر جا کہ خواہی قال سمعت عبد اللہ بن عمر سألہ رجل

و اشعث بن زید را پس از او کہ اسامہ بہت درین مرتبہ دوست می نشست کہ با نام حسن یک جامی کرد و در محبت شریک می داشت
 و چندی می فرمود و اورا بہت رسول اللہ می گفتند کہ خبر فاجعہی محبوب بود اسامہ رضی اللہ عنہ کو دلی سیاهی چنانکہ خانہ زاولان
 میباشند از آنکہ ترابریں کین نظرست + انارم از افتاب شہورست + و فی روایت قال و در روایتی گفت اسامہ بن زید
 کان رسول اللہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یاخذ فی فیقعد فی علی فخذہ می گرفت چنانچہ پس می نشست برابر ان خود و یقعد
 الحسن بن علی علی فخذہ الاخری و می نشست حسن بن علی برابر ان و دیگر خود ہم بصفہا پیستہ فراسم می کرد و ہر دور ایمنی مرا و تن
 یا ہر دور ان خود را ہم بقول اللہ ارحمہما فانی ارحمہما پیستہ می گفت خداوند اہم ربانی کن ہر دور ازیر کہ بدستی من مہربانی
 می کنم ہر دور ارواہ النجاری + و عن عبد اللہ بن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لبث لبثا و امر علیہم اسامہ بن
 زید و روایت کرد ان عمر کہ آنحضرت فرستاد لشکر را و امیر گردانید بر ان لشکر اسامہ بن زید را فطعن بعض الناس فی امارتہ
 پس عیب گرفتند بمعنی مردم در امارت اسامہ بن زید فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انکم تظنون فی امارتہ پس
 گفت آنحضرت اگر بتبید شما کہ طعن می کنید در امارت وی فقہ کنتم تظنون فی امارتہ اسامہ بن زید ان تحقیق بودید شما کہ طعن
 می کردید در امارت پدر وی پیش ازین اشارت است بامارت زید بن حارثہ و غزوہ موتہ بضم میم و سکون و او و بدو فوقاً
 کہ از بلاوت شامست با وجود آنکہ در وی حیاضیاب بودند و زوہنسانی از عاقلان آمدہ است رضی اللہ عنہما کہ آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زید بن حارثہ را ہر پنج لشکر می گردانید امیر ساخت اورا بر ان و امیر اللہ ان کان علیہ الامارۃ
 و سوگند خدا تحقیق بود پدر وی سزاوارتر از انکان پس آہب الناس لی و بتحقیق بود از محبوب ترین مردمان
 نبوی من و ان ہذا المن حب الناس الی بعد و بدستی این یعنی اسامہ نیز از حلقہ محبوب ترین مردمست نزد من پس از
 پدر خود چون زید و غزوہ موتہ شہید شد آنحضرت اسامہ را امیر ساخت تا برود و از ان قوم انتقام پدر بگیرد و وزیر گان
 معاہدین و انصار را کہ در ایشان ابو بکر و عمر نیز بودند ہمراہ وی نافر و کر و پس قومی در ان سخن کردند کہ غلامی را سزاوارتر
 و انصار پیدا زند پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در انامی این حال بیارشد و در پدر زید اگر دو چوگان گفت و گوی مردم را
 شنیدند بصرہ بایست و بر آمد و بالا ای نہ رفت و خطبہ خواند و گفت ایہا الناس الحدیث پس در در حضرت غالب
 آمد و مرضعت رسید و این امر تمام شد و در حدیث دلیلست بر جواز امارت مولی و تولیت صفار بر کبار و مفضل بر
 فاضل اگر مصلحت شد متفق علیہ و فی روایت مسلم نحوہ و در روایتی مرسل را مانند نیست و فی آخرہ و در آخر حدیث آورده است
 او صلیکم بہ وصیت می کنم شمارا با اسامہ کہ یکی و زید بوی فائز من صلیکم پس بدستی وی از حلقہ صالحان شاست و
 در روایتی آمدہ کہ فاستوصوا بہ خیر فائز من خیارکم + و عنہ قال ان زید بن حارثہ مولی رسول اللہ و ہم از اہل
 بہت کہ زید بن حارثہ مولی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما کتا ندعوہ الا زید بن محمد بن عبد اللہ ما کہ می خواندیم اورا مگر
 زید بن محمد یعنی پس آنحضرت می گفتیم زیرا کہ آنحضرت اورا پس خواندہ بود و عرب پس خواندگان را پس خواندند و

شرف و فضل و نبوت و عباس اصل است از جهت نسب عمومی و ظاهر است که این عبارت کنایت است از اتحاد و صحبت و اخلاص چنانکه با سیر المؤمنین علی فرمود و انما نیک و نیک منی روایه الترمذی ۴۰۰ و عیسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم للعباس ذاکان عذرة الاثنین فانی انت و ولدک و هم از ابن عباس است که گفت گفت آنحضرت مر عباس اوفتی که باشد باید او روز و شنبه بیات و اولاد تو و ولد بر فرد و جمع هر دو اطلاق یابد و تواند که مراد ولد ابن عباس باشد و اول اوفتی است بقول وی و عندنا مع حق و اولادکم تا آنکه دعا کنیم و شمارا و بعضی نسخ هم بجای لکم بدعوة فیتمک الله بهاد و ولدک بدعائی که میگوید که و مانند ترا خدای تعالی بنان دعا و اولاد ترا عذرا و ناسه پس باید او که در عباس از آنحضرت و اندیم با هم راه وی و البسنا کس او پوشتانید آنحضرت ما را گفتم خود را اشارت بانکه ایشان خاصه آنحضرت و عیسی با یک و آنکه یک کسار ایشان را شامل است و بانکه بسط کند خدای تعالی بر ایشان حیرت خود را چنانکه بسط کرده ام من کسار خود را غم قال اللهم غفر للعباس و ولد و سیر گفت آنحضرت خداوند ایما مر عباس او اولاد او را مغفرة طاهرة و باطنه آمرزشی آشکارا و نهانی لا اتحاد و نبی آمرزشی که نگذار هیچ گناه را اللهم خطی ولد خداوند انگاهار او را و اولاد او یعنی گرامی دار او را و رعایت کن حق او را و انگاهار او را از اوقات و بلا یار او را و لا خوش تا صانع نگردد در روایه الترمذی و زاد زرین و زیاد کرده است زرین که یکی از اسماء حدیث است در روایت خود این عبارت را که و اجل المرافقة باقیته فی عقبه و بگردان باو شاهی را و ملک دولت پاینده در اولاد او یعنی تمام مدت مدید و تا چند سال خلافت و دنیا عیسی بیان بود و یا در حقیقت این امر است که خلافت حق ایشان است باید که جز از ایشان کسی را نصب نکند و الله اعلم و قال الترمذی بذات حدیث غریب ۸۰۰ و عیسی انه را ع جبریل مرتین و هم از ابن عباس است که وی یعنی ابن عباس و جبریل را دو بار و دعاء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرتین و دعا کردند او را آنحضرت دو بار روایه الترمذی اما دیدن او جبریل را دو بار سیوطی در جمع الجوامع روایت کرده که گفت ابن عباس گفتم من پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در بدن من جواهر سفید بود و آنحضرت را زمی گفت یا وحیه کلبی و من ندانستم که وی جبریل بود پس گفت جبریل آنحضرت را یا رسول الله این ابن عباس است اگر سلام می کرد بر ما جواب سلام وی می گفتی و وی بسیار سفید جامه است و باشد که پوشند او اولاد وی بعد از و سیاه را و چون عروج کرد جبریل و آنحضرت باز گشت گفت بن چه باز داشت ترا اسلام کردن وقتی که گذشتی بما گفتی یا رسول الله تو سخن می کردی و را زمی گفتی بدحیه کلبی پس ناخوش و ششم که قطع کنم را گفتن شما را جواب گفتن شما سلام را گفت آنحضرت که و جبریل بود الحدیث روایه ابن عساکر و ترمذی گفته که این قصه دو بار واقع شده که انی جامع الاصول گفت بنده سکیان است این حروف عبد الحق بن سعید الدین که پوشیده نیست که جبریل نزد آنحضرت در صورت وحیه کلبی آمد و صحابه از امری دیدند پس و تحفه عیسی بن عباس بدان چه پیش ظاهر است که ابن عباس جبریل را و میثاق بصورت وحیه اما در عالم ملکوت که خبر وی از صحابه کس ندید و دیدن صحابه در عالم ناسوت می بود و گفت آنحضرت با ابن عباس که هر که جبریل را خبر پیغمبر دید

بصر آورد و بعد توای بن عباس نیز قیاس میکند بر روز وفات تو بازمی چند بعتره اتو آورده اند که چون ابن عباس مرد و او را در کفین سپیدند طاهر سفید آمد و دو کفن او در آمده غائب شد هر چند جستند نیافتند پس عکرمه ولی ابن عباس گفت آیا اجماعیست میان این بصر او بود که وعده کرده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که روز وفات او با و باز خواهند داد و چون ابن عباس را در مدینه نهادند از غیب آمد که همه شنیدند بآیتها النفس مطمئنه ارجعی الی ربک را غصیه مرغصیه الحدیث و املو عای انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابن عباس را دو بار پس چنانچه گذشت در حدیث وی در آخر فصل اول که انحضرت چسپانیدند او را بسینه خود و گفت اللهم علمه الحکمة و الکتاب دوم نیز در حدیث او که انحضرت در آیه بیت خانه در آمد و من آب وضو نمودم پرسید که نماد این آب را گفتند ابن عباس فرمود اللهم فقهه فی الدین و احتمال دارد که یکبار در بقیعت او در خانه میمون باشد و دوم

در وقت دعوت انحضرت عباس ابا و لا و شرم دعا کردن مریشان را ۱۰۱ و عمنه انه قال دعانی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان یؤتینی الله الحکمة مرتین و هم از ابن عباس است که وی گفت دعا کردم را انحضرت که به هر امر خداست حکمت را دو بار این حدیث ناظر در وجه اول است چه نفع در معنی حکمت است رواه الترمذی ۱۰۱ و عمن ابی هريرة قال کان جعفر یحب لکین گفت بود جعفر بن ابی طالب دوست می داشت مسکینان را و یکبار پس هم وی نشست و میل می کرد با ایشان و حید شرم و حید تونه و سخن می کرد ایشان را و سخن میکردند ایشان را و او کان رسول الله و بعضی نسخ فکان و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکبار با لکین گفت می کرد جعفر را با بولسا کین یعنی پدر مساکین و بر می ایشان و هر کسند بر ایشان رواه الترمذی ۱۰۱ و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است جعفر ابطین فی الجنة الحکمة

و پدر جعفر را می پرید و بهشت با فرشتگان رواه الترمذی و قال نه احدیث غریب ۱۰۲ و عمن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الحسن الحسین سید شباب اهل الجنة گفت ابو سعید خدری گفت انحضرت حسن و حسین ماهر و بهتر جوانان بهشتند و شباب که ششین و خفیف با جمع شباب بمعنی جوان آنکه بسن سی یا چهل رسیده باشد و شبیه نجات و شبان بضم شین و شدید یاد را در آخر نون نیز جمع شباب آمده طبعی گفته که مراد است که ایشان فضل انداز کسی که جوان مرد در راه خدا و درین سخن نظر است زیرا که نسبت و جمع تخصیص بفضل ایشان را کبری که جوان مرد بلکه ایشان فضل انداز بسیاری از کسان که هر مرد پس اولی است که بعضی گفته اند که مراد است که ایشان سید اهل الجنة اند زیرا که اهل جنت همه جوانانند لیکن تخصیص کنند بغیر انبیا و خلفای راشدین و گفته اند که شباب بمعنی فتوت و جوانمردی و کرم باشد و مراد آن باشد که جوان از عالم فتنه یا شبیه شباب با طبع و محبت باشد چنانکه پدر پسر را جوان و غلام و صغیر و صبی و ولیدی گوید اگر چه سن و شباب می باشد و الله اعلم رواه الترمذی ۱۰۳ و عمن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله

و سلم قال ان الحسن و الحسین جبار جانی من لدن الله رواه الترمذی و قد سبق فی الفصل الاول و تحقیق گذشته است این حدیث در فصل اول که عبد الرحمن بن ابی نعمه از ابن عمر روایت کرده و آنجا جزو حدیث بود و صاحب مصباح و فضل ثانی استقبال

[illegible]

در عهد که وی خود که هشت ساله بود در بند قومی از عرب افتاده بود پس آنگاه او را بر سر بازار آوردند تا بفروشدند و حکیم بن خرازمه
 برادر زاده خدیجه رضی الله عنها بود او را برای عمه خود خدیجه بخرید چون خدیجه در تزویج آنحضرت در آمد صلی الله علیه وآله وسلم
 از آنحضرت بخشید و آنحضرت را به پیری برگزید و نام این را که مولا آنحضرت بود بوی تزویج کرد و از وی اسامه متولد شد پس از آن
 بنی بن حبش که بنت عمه آنحضرت بود تزویج کرد و وی اول من اسلمت در قول بعضی و خود درست از آنحضرت بدست
 و بعضی گویند بیست سال حاضر شد بر در او شاهد دیگر را و نام بیج صحابی در قرآن مذکور نشده مگر نام او در قول حق سبحانه و تعالی
 قضی زیر منهاد و آنحضرت او را با جعفر بن ابی طالب برادر می داد و در غزوه موتیه شهادت نمود و بیج ساله رضی الله عنه ۲۶۰ و ۲۷۰
 اسامه بن زید قال لما نقل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مطبعت و مطبعت الناس المدینه روایت است از اسامه گفت چون گران
 آنحضرت و بیمار شد فرو و آدم من و فرو و آدم من مدینه را یعنی از آن لشکری که آنحضرت مرا با مهاجرین و انصار روان کرده بود و در
 افتاده بود و من بعد از چند روز بشنیدن خبر گرانی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مدینه باز آمدم و ذکر مطبعت که بمعنی از بالا بپایان فرود آمدن
 است جهت آنست که آن موضعی که لشکر در آنجا افتاده بود موضعی است که در جانب علوم مدینه است که او را جرف بجم و فاف و شقیق
 چنانکه عرفات در مکه و عرب در کلام حمایت علو و سفل می کنند چنانکه اگر از مکه جوفات روند میگردند صعدنا الی عرفات و اگر از عرفات
 بکوه می آیند میطنا الی مکه همچنین از مدینه بجزوف رفتن معمود و از آنجا به مدینه درآمدن هم بواسطه است حتی در سجد حرام اگر بجانب باب اسلام
 روند که بجانب عرفات روند و است صعدنا الی باب السلام می گویند و خلعت علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من بر بنی خدیجه رضی الله علیه
 و آله و سلم و قد اتممت و حال آنکه تحقیق خاموش گردانیده شده است آنحضرت و طاقت سخن کردن ندارد و فی سبیل حق می کند و
 آنحضرت صحت و صمودت خاموش شدن اصوات بصیحت خاموش گردانیدن مجل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الخدیجه رضی الله علیه
 و بنیها پس گشت آنحضرت که می نهد بر دوست خود را برین و بریدار و فاعول ازید عوفی پس می شناسم و می فهمم او بر دوست ندارد
 آنحضرت برین و بر داشتند آنرا که عامی کند مرا و این غایت کرم و شفقت است از وی صلی الله علیه و آله و سلم مدحت اسامه که در
 وقت مهربانی می نماید بر وی و عایسکنه او را رواه الترمذی و قال هذا شیء غریب ۲۵۰ و عن عایشه قالت راوی الهی صلی الله
 علیه و آله و سلم ان نبی محمد اسامه روایت است از عایشه که گفت خواست آنحضرت در وقتی که اسامه نزد بود و در کنار آنحضرت بود
 که یک سو کنه و دو کنه آب بپینی اسامه او پاک گردانید بپینی او را چنانکه اطفال را می کنند و محاط بضمیم آب بپینی و بنی افشاندن قان
 عایشه و منی حتی انما الذی افعَلَ گفت عایشه بگذرا تا آنکه من بچشم این کار را یعنی کسی را داخل آب بپینی اسامه را که عایشه را رضی الله عنها
 خوش نیامد این فعل از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قال یا عایشه اصبی فانی اجهت اسامه عایشه دوست دارا
 اسامه را زیرا که من دوست یارم در اینی اگر تو با طبع او را دوست نمیداری ازین جهت که من دوست یارم
 دوست دار که محبوب محبوب است و حقیقت کمال محبت آنست که از محبوب بعلقان وی تجاوز کند و مراد نماید هر کس
 هر چه که باشد از یار و دیدار وی و من ندیدی حب الی یار الیها و للناس ما یحشون مذاهب رواه الترمذی ۲۶۰ و عن اسامه

قال كنت جاسا اذ جاز علي والعباس معا وانا من المشركين يعني في ذلك الوقت ان حضرت ناگاه آمده
 علي وعباس رضی الله عنهما وعلیهما السلام که در آن زمان می نمایند که در آن زمان حضرت تقالا لاسا استاذن لنا علی رسول الله صلی الله علیه و آله و
 ما طلب انون کن برای ما بنمیه خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خبر کن فعلت پس گفت من یا رسول الله علی و العباس معا وانا من المشركين
 عباس اذن می طلبند که در آن زمان فقال اتمری ما جاز بهما پس گفت آنحضرت آیا در می یابی می نمی تو که چه چیز آورده است ایشان را
 و بچه کار آمده اند قلت لا گفت منی در یابم و منید انم قال کنی ادری گفت آنحضرت لیکن من در می یابم که بچه تقریب آمده اند این
 لهما اذن ده و ایشان را که بیایند پس اذن دوام فخلا پس در آمدند فقال لا گفت من علی و عباس یا رسول الله جئناک نسألك
 انی ابلک حب الیک آمده ایم که بر سریم ترا که ادمس از اهل بیت تو محبوب تر است نبوی تو قال فاطمه بنت محمد گفت آنحضرت
 محبوب ترین اهل بیت من نزد من فاطمه دختر محمد است و درین وصف تعظیم شان فاطمه زهرا و بیان محبت حکمت قالا ما جئناک
 نسألك عن ابلک من النساء کیف تدری انهم ترا که بر سریم ترا از اهل بیت تو از زمان فظمن النساء و در صباچ مذکور است و جازع
 و جامع نزد منیست قال گفت آنحضرت احب اهل بیت من قد انعم الله علیه محبوب ترین اهل بیت من نبوی من کسی است که تحقیق انعام و
 احسان کرده است خدای تعالی به هدایت و کرامت بروی و نعمت علیه و انعام احسان کرده ام بروی با عتاق و قبی انکس است
 بن زید پوشیده نماز که انعام حق جل و علا و انعام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن نسبت بزرگوار کرده است مذکور است و نیز
 انعام بر بزرگواران انعام بر سریت باین اعتبار آنحضرت صدوق است که می را بر اسامه فرو آورده گویند که فرمود زید و اسامه قال ثم
 گفتند علی و عباس بعد از آن گفت قال گفت آنحضرت علی بن ابی طالب فقال العباس پس گفت عباس یا رسول الله جعلت
 عکاک آخر هم گردانیدی نعم خود را آخر اهل بیت خود یعنی اگر بعد ازین بر سریم را خواهی گفت قال ان علیا سبقک با حجة گفت آنحضرت
 بدستی علی سبقت کرده است ترا هجرت اسلام عباس رضی الله عنه بعد از واقعه بدرست و بعضی می گویند عباس هم در مکه مسلمان بود و در
 از مشرکان می پوشید و با وجود هجرت بعد از آن که در پوشیده نماز که اگر تعد و وجه منظور و ملحوظ نباشد تقدیم اسامه بر علی در حدیث مشکلی
 قائم و با بعد التوفیق پس البتة درین مقام تعد و اعتبار وجه حیثیات معتبر است و رواه الترمذی و ذکر ان عم اهل صنوا به فی
 کتاب الزکوة و ذکر کرده شد این حدیث که در منقبت عباس رضی الله عنه واقع است در کتاب زکوة و این جاذب من حدیث عبد الله بن
 بن ربیع مذکور شد ۲۶۰ **الفصل الثالث** عن عقبه بن عمن و کون قات ابن الحارث صحابی است از اولاد نوفل بن عبد مناف
 اسلام آورد و در فتح قال گفت صلی الله علیه و آله و سلم که در ابوبکر صدیق نماز دیگر را تمام فرمود و بعد علی سیر سرون آمد ابوبکر و جالی که راه
 سیر و دواوی علی بود رضی الله عنهما فرامی بخش بلعیب ابصبیان پس دید ابوبکر حسن که بازی می کند با یکدیگر و کان مجله علی عاتقه پس
 بروشت ابوبکر حسن ابرو و شخ و و قال بابی ثنبه یا نبی صلی الله علیه و آله و سلم لعین شبیه ابعلی گفت ابوبکر بطریق طیب بگویند می خورم
 بعد رخ و حسن مانند است به غیر نیست مانند ابعلی و علی بن ابی طالب و علی خند و سیر در راه البخاری ۲۶۱ و عن انس قال انی صیدت
 بن زیاد و بر سرین گفت انس آورده شد نزد عبید الله بن زیاد که قاتل حضرت امام حسین و سران لشکر زیدیان بود و سر مبارک امام حسین

خواب بخندید یک روزی در نیم روز اشعث غبر زواید هوی غبار آلوده بیده قاروره فیما دم درست آنحضرت شیشه است
 که در وی خون است فقلت بانی انت و امی یا هذا پس گفتم پدر و مادر من تو با و چیست این حال و این شیشه قال هذا من
 و اصحابی گفتم آنحضرت این خون حسین و یاران اوست و لم ازل النقطه منذ الیوم و همیشه ام که می چشیم آنرا تا ام روز فاحصی ملک است
 ابن عباس گفت پس یاد سیدارم و می شمارم آن وقت رافا جاد قتل ذلک الوقت پس می یابم که شسته شد حسین در آنوقت
 رواها البیہقی فی دلائل النبوة روایت کرده است این دو حدیث را بیهقی در دلائل النبوة و احمد لاخیر در وصیت کرده است
 احمد حدیث اخیر را ۱۰۰ و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم احبوا الله لما یغذوکم من نعمته و هم از ابن عباس است که
 گفت گفت آنحضرت دوست دارید خدا را از جهت چیزی که خویش میداد و پرورش می کند شما را از نعمت و در بعضی نسخ من نعم
 بصیفته جمع یعنی از نعمتهای خود فاحصی بحسب الله پس دوست دارید از جهت دوستی خدا یعنی از جهت دوست داشتن شما
 خدا را یا از جهت دوست داشتن خدا امر او احبوا اهل می محبی و دوست دارید اهل بیت را از جهت دوستی من بعد و معنی ظاهر
 آنست که مراد اول باشد رواه الترمذی ۱۰۶ و عن ابی ذر قال و هو اخذ باب الکلمة سمعت ائمة روایت است از ابی ذر که روایت
 گفت و حال آنکه وی گیرنده است و کعبه را شنیدم بنحیه اصلى الله علیه و آله و سلم یقول الا ان مثل اهل بیتى فیکم مثل سفینه نوح مى
 آنحضرت آگاه باشید که حال عجیب و دوستان اهل بیت من در میان شما مثل و داستان کشتی نوح است من را که با شما کسی که سوار شد
 کشتی نوح را رستگار شد و من نجات شما بلکه کسی که پس ماند و سوار شد آنرا هلاک شد رواه احمد ۱۲۰ **باب مناقب**
از و ارجاع البقی صلی الله علیه و آله و سلم و رضی الله عنہن بدانکه از و ارجاع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقتی نبودند و در وقت
 دیگر باز و در وقت دیگر باز و در وقتی کمتر از آن در جامع الاصول آورده است که علما اختلاف دارند در عد و از و ارجاع بنحیه صلی
 علیه و آله و سلم و در ترتیب ایشان و عد و آنها یکم مرد و نامیش از آنحضرت و آنها یکم مرد و نامیش از و ارجاع صلی الله علیه و آله و سلم و نامش
 دخول کرده با آنها و آنها که دخول نکرده و جماعه از زمان هستند که آنها را خواست گاری کرده و در کج اند آورده و آن زمان که عرض کردند
 خود را بر آنحضرت و گفته که ما ذکر می کنیم آنچه مشهور ترست از اقوال پس از آن ذکر کرد صاحب جامع الاصول اسما و ایشان را و احوال ایشان را
 و کما اعرف و شرح اسما و تاریخ کج و وفات ذکر کرده و در تکمله شرح احوال نیز نوشته است و در اینجا بزرگ اسما و تاریخ اقصا نموده اول
 از و ارجاع مظهره ام المؤمنین خدیجه بنت خویله است تزوج کرد و او را آنحضرت و خدیجه چهل ساله و آنحضرت بیست و پنج ساله بود وفات یافت
 پیش از هجرت بسه سال بر قول صحیح بعد از وی سوده بنت زمره را تزوج کرد و در که کرد و در سال پنجاه و چهار قالیثه صدقیه بنت ابی بکر صدیق
 تزوج کرد و او را یکم و بی شش ساله بود و بنا کرد و با و در نه سالگی و وفات یافت در سال پنجاه و پنج یا پنجاه و شش حصه بنت عمر بن الخطاب
 تزوج کرد و در سال دوم یا سوم از هجرت و در سال چهل و پنج یا چهل و یکم ترتیب بنت خنیمه تزوج کرد و در سال سوم و در سال
 چهارم ام سلمه بنت امیه مخزومی تزوج کرد و در سال چهارم یا سوم و در سال پنجاه و نه و بعضی گفته اند در سال شصت و دو و اول صحیح
 ترست و ترتیب بنت حبش تزوج کرد و در سال پنجم و در سال ستم یا سیم و یکم و بی شش ساله است که رفت از عالم از و ارجاع

بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عیسی بن ابی سفیان خواهر معاویه واضح و آشکارا گفت که تزویج کرد و او را بخواستنی برای آنحضرت
 چهارصد درهم در سال ششم در حبشه که همراه خود و عبید الله بن جحش رفته بود و عبید الله نصرانی شد و بعد از آن در حبشه بمیم حرم فتح و او بنت
 عارف بن کرب و آنحضرت او را در غزوه مرسیع در سال ششم پس از آن که در تزویج نمود و در سال پنجاه و ششم بمیمه بنت الحارث
 تزویج در سال هفتم موت در سال شصت و یک یا پنجاه و یک و وی خاله ابن عباس است تصفیه بنت حنی بن خطب در سال هفتم
 غزوه خنجره سیر ساخت و آنرا کرده تزویج نمود و وی در آن زمان هفده ساله بود وفات یافت در سن هشتاد و یک و قیل آننن و حسین و قیل
 غمر فلک ریحانه بنت زید سیودی بود بنکر دو عثمانی کرده تزویج نمود و در سال ششم و مرد در وقت رجوع از حجة الوداع این یازده زن
 تزویج کرده و دخول نموده است و جماعه از زنان بمقدار است یا بیشتر بوده اند که ایشان از تزویج فرموده پیش از دخول مفارقت نمود و بنظر
 را خواستگاری نموده و تزویج نفرموده و بعضی نزد دل کریمه یا ایها النبی قل لازدواجک الایه دنیا اختیار کرده بدرستند و تفصیل آن
 مذکور است در جامع الاصول و اما ساری بعضی گفته اند چهار بوده مشهورترین آنها تاریه قطبیه ام ایبراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 در سال شانزدهم در حجه بنده است شمعون یا بنت زید که مذکور شد بعضی گفته اند از او کرده و طی بملک یمن نمود و دیگر جاریه بود که زینب
 بنت جحش و آنرا بخشیده بود و دیگری بود از جانی بنکر که هفده ساله علم ۱۰۶

الفصل الاول عن علی رضی الله عنه قال سمعت

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه شنیدم آنحضرت را می گفت خیر نسائهم مریم بنت عمران
 بهترین زنان دنیا با آن است که مریم در وی بوده مریم بنت عمران است و خیر نسائهم خدیجه بنت خویله و بهترین زنان دنیا با این

است خدیجه بنت خویله است متفق علیه فی روایه قال ابو کریب گفت ابو کریب بنضم کاف که راوی این حدیث از وی است و اشارت

الی السماء الارض و اشارت کرد و وی که از حفاظ حدیث است و در مرتبه مالک و اقوان است نبوی آسمان زمین از برای بیان

دنیا یعنی بهتر است از آنها کی که در زیر آسمان و بر زمین اند و ازین حدیث ظاهر شد که مریم و خدیجه هر یک بهترین است خود است و لیکن

معلوم نشد نسبت میان این هر دو که کدام فاضل تر است نقل کرده شده است التفسیر شافعی که خدیجه و عایشه افضل اند از مریم و

قول صحیح که مریم پیغمبر است و این خود مقرر است که این است مرحومه بهتر است از آستان دیگر باز در عایشه و خدیجه نیز اختلاف کرده اند

و همچنین در فضل فاطمه و عایشه مالک گفت ترجمه الله علیه فاطمه جگر پاره پیغمبر است و بن جگر پاره پیغمبر هیچ کس افضل منهم بقیه کلاما

و فصل اول از مناقب اهل بیت گذشت ۱۰۷ و عن ابی هریره قال اتی جبرئیل ابی صلی الله علیه و آله و سلم فقال گفت ابو هریره

آمد جبرئیل آنحضرت را پس گفت یا رسول الله هذه خدیجه قد اتت معهما انما فویه او هم این خدیجه است تحقیق آمده با وی آوندی است

که در وی مان غرضی است و طعام یا طعامی است شک راوی است و آمدن خدیجه از مکه بود بخبر آنکه آنحضرت در آنجا مشغول می بود

قوت چند روزه با خود می برد روزی که خدیجه خود برده است و این بشارت یافته همچنین گفته اند بعضی شراح پوشیده مانده مشهور است

که سغول بودن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از نزول جبرئیل بود و ظاهر بعد از نزول نیز زمانی که رنجها بوده اند و خدیجه رضی الله

عنه مادران زبان طعامی بر اس آنحضرت برده یا این طعام آوردن وقت دیگر باشد و الله اعلم این خبر جبرئیل داد و گفت فاذا

آنست که فاطمه علیها السلام من ربها و منی پس چون بیاید خدیجه تر ایں سخنان بروی سلام از پروردگار وی و از جانب من گفته
 که در اینجا فصل است خدیجه را بر عایشه که در حدیث عایشه سلام جبرئیل گفت که در اینجا خدیجه باید و بیشتر بامیت فی ابنت من نصب فرود
 خدیجه را اینجا و در پشت از نصب بفتح قاف و صا و ملامه و اید میان کواکب فراخ مقدار کوششی و در پشت گنبد بود از مر و اید و نصب
 از جواهر آن بود که در از و جوف باشد و در حدیث دیگر میگوید که گوئی در دره آمده و لاصحب فیه و الا نصب نیست غوغا در آن خانه و نه رنج
 و نصب و نصب بفتح جیم با لک و فریاد و نصب بفتح جیم رنج و رنج دیدن منی خانه بی رحمت و رنج برخلاف خانه های دنیا یابی با لک فریاد
 کردن و رنج کشیدن در بنا خانه که بنا خانه بی فریاد و رنج کشیدن نمی باشد و اینجا همین طور طیار است و گفته اند که این جزای آنست که
 وی رضی الله عنها نخست اسلام آورد و بطوع و رغبت بی رفع صوت و منازعت و نصب متفق علیه ۳۰ و عن عایشه رضی الله عنها
 قالت ما عرفت بکسر غین معجمه علی احد من نساء النبی صلی الله علیه و آله و سلم ما عرفت علی خدیجه گفت عایشه که من غیرت نکردم و هم و رنج نکردم
 به هیچ یکی از زنان پیغمبر اینجا که غیرت برده ام بر خدیجه و ما را اینجا من ندیده ام خدیجه با و لکن کان کثیر ذکرها و لکن بود آنحضرت که بسیار میکرد
 یا خدیجه را و در ساجد الشاه و بسا که فرج می کرد و گویند را هم قطعها میشد یا اعضا پیر پاره پاره می کرد و گویند را عضو عضو قطع می پاره پاره
 کردن و عضو نمیدادند اندام هم معشایان صدق خدیجه پستری فرستاد آنحضرت آن گویند را یا اعضا در زانی که دوستان خدیجه بودند
 فرستادند که و کان لکم بمن فی الدنیا امرأة الا خدیجه پس بسا که می گفت من مرا آنحضرت را گویند و در دنیا هیچ زنی موصوف بصفات حمیده
 که خدیجه بگوید آنها کانت و کانت پس می گشت آنحضرت در صرح و تعریف خدیجه که خدیجه بود چنین و چنین و بود چنین و چنین بطریق بهام
 می گفت بجهت مبالغه و اشارت بآنکه بیان صفات وی از حد و اندازه بیرون است و می فرمود و کان لی منها ولد و بود و در از خدیجه و اولاد
 همه اولاد آنحضرت از خدیجه است رضی الله عنها الا ابراهیم از مادر و کلام اولاد و فاضله و کامل تر از فاطمه سیده نسا العالمین مادر حسن حسین سلام
 علیه محمد بن بود و در اینجا تصریح است بعایشه که از وی هیچ ولد نشد و اشارت است که آنحضرت در صفات نسای فوائده آن اولاد
 متفق علیه ۳۰ و عن ابی سلمة ابوسلمه نام صحابی مشهور است نروج ام سلمه و هم نام پسر عبد الرحمن بن عوف است تابعی کبیر امام جلیل القدر
 راوی عایشه است و اینجا همین مراد است ان عایشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حکایت می کند ابوسلمه که عایشه
 گفت آنحضرت یا عایشه بنابر نقل یقین اسلام ای عایشه این جبرئیل است می خواند ترا اسلام یعنی میرساند تو سلام عایشه بخود
 تا و این ادراصلح خود ترخیم می گویند که آنرا از منادی حرف می کنند و یقینک بضم یا از او بمنی خوانانیدن چون بعد از سلام رسیدن
 جواب سلام می گویند که یا سلام خواندن بر کسی سلام خوانانیدن است و از این جهت می گویند که فلانی سلام می خواند ترا و اگر گویند
 یقین علیک اسلام یعنی می خواند تو سلام می گویند ترا سلام چنانکه در حدیث خدیجه گذشت این سخن برگرفته شده است فقد ذکر
 قالت گفت عایشه یعنی و جواب سلام جبرئیل علیه السلام و رحمة الله و جبرئیل سلام حدیث خدا قالت و هویری لا اری گفت عایشه
 و آن حضرت میدید جبرئیل را که نمی بینم من و آن شخص جبرئیل است که آنحضرت میدید و عایشه نمیدید متفق علیه ۳۰ و عن عایشه قالت
 قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اریک فی المنام ثم لیلال گفت عایشه گفت مرا آنحضرت نموده شده تو مرا خواب سه شب

بجای یک ملک فی سرقه من جریمی آورد و ترا یعنی صورت و مثال ترا در قطعه از جامه افروشی جزیره سره سره بمجلسه و قاف بفتحات شمع جزیره
سفید یا مطلق موب سره و در حدیث دیگر آمده است که گفت عایشه فردا در حجر بنی صورت مرا در کف دست آنحضرت و در توفیق بسیار
و در ویت آنست که صورت در حجر بود و در حجر در کف دست و تواند که دوبار نزول کرده باشد یکبار در کف دست و بار دیگر در قطعه حر فقیال
لی نزه امر آنکس گفت فرشته برای من این زن است شکفت عن وجهک الشوب پس برداشتم از روی صورت تو جامه فاذا است
همی سر ناگاه تو اکنون آن صورتی که دیدم بودم بایکشف کردم جامه را از روی تو و نزدش ده تو پس ناگاه تو آن صورتی که دیدم بودم
هر دو سخن گفته اند فافهم فقلت ان من هذا من عند الله یفهم پس گفتم اگر هست این خواب دیدن از پیش خدا و کند از خدا بی شک
این را یعنی می سازد این هم را اگر گفته شود که شک در بودن این از نزد خدا چینی دارد و نوم و انبیا و حی است خصوصاً سید الانبیا
صلوات الله و سلامه علیه و علیه جمیع جوارش آن گفته اند که اگر این واقعه منامش از نبوت بود فلما اشکال و اگر بعد از نبوت باشد
پس مرا دین جانش نیست بلکه تقریر وقوع و تحقیق است و این کلام را کسی میگویی که تحقیق ثابت است امر بروی چنانکه سطا
می گوید اگر سن سطا ختم بین که چمی کنه ترا اگر گویند آمدن فرشته منافی است بودن این پیش از نبوت جوارش آنکه رؤیت ملک
مخصوص به نبی نیست خصوصاً در خواب آنچه مخصوص است آوردن او است و حی را از خدا و بعضی گفته اند که اصل این دمایق است
ولیکن شک در تعبیر است که مرا همین ظاهر باشد یا چیزی دیگر باشد خلاف ظاهر یا در وجه در دنیا است یا در آخرت نیست یا
متفق علیه و عمنها قالت ان الناس كانوا یخرجون بعد ايامهم یوم عایشه و هم از عایشه است که مردم بودند که قصد می کردند به
خود در روز نوبت من یعنی پیشکشها را که می خواستند برای آنحضرت بیاورند ناگاه پیدا شدند تا روزیکه نوبت عایشه باشد بنی است بر نزد
و تحریقی باشد یعنی قصد و کوشش و شتاب چنانکه تحریقی قبله و تحریقی لمیلة القدسی گویند یعنی طلب آنچه سزاوارست و اولی است و
احرار می بینون بملک مضاع رسول الله طلب می کردند بآن تحری رضای پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم مضاع یعنی بر می سکون
مصدر است بمعنی رضا و قالت ان نساء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کن حنین و گفت عایشه که زنان آنحضرت بودند و گروه
فخر بن فیه پس یک گروه بود که در وی عایشه و صفیه و حفصة و سودة بودند و عایشه هم دارا آنها بود از جهت محبت رسول خدا و وی و حفصة
موافق و موافق یکدیگر بودند چنانکه ابو بکر و عمر متفق و متحد بودند و از حزن الاخرام سلمه و سائر نساء رسول الله و گروه دیگر ام سلمه و بانیه
زنان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سائر ایشان ام سلمه بود و حکم حزب ام سلمه پس سخن کردند گروه ام سلمه قتل بها پس گفتند مرا ام سلمه را
کلمی رسول الله سخن گفت و بگو پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم حکم الناس فقیول سخن کردند بر مردم پس می گوید من را روان بیدی اس
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلید الیه حیث کان کسی که خواهم که بفرستد بسوی آنحضرت پس باید که بفرستد هر جا که باشد چه در خانه
عایشه و چه در خانه عیوی و حفصة و غیره چنانکه عایشه فیکلمه پس کلام کرد ام سلمه با آنحضرت درین باب فقال لها لا تؤذینی فی عایشه پس
گفت آنحضرت مرا ام سلمه از آن مکن مرا و باب عایشه و از جهت عایشه خان الوحی لم یأثمی و انما فی ثوب امرأة الا عایشه زیرا که
برستی و حی نمی آید مرا و حال آنکه من در جامه خواب هیچ زنی با شرم جز عایشه قالت القوب الی العبدین اذ انک گفت ام سلمه تو بوی کنم

مبوی خدا از آنرا تو یا رسول الله ثم انهم دعون فاطمة فارسلن الی رسول الله سیر این زنان که خرب ام سلمه انده خوانند فاطمه را پیش نهاد
مبوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فکلمه پس کلام کرد فاطمه رضی الله عنها آنحضرت را فاضل یا غنیمة الاتمبین یا احب بس گفت آنحضرت اگر
دو نفر کن من آیا دوست نمیداری تو چیزی را که دوست میدارم من فاطمتی گفت فاطمه بی دوست میدارم چیزی را که دوست میدار
تو قال فاجبی بذه گفت آنحضرت پس اگر دوست میداری چیزی که دوست میدارم من دوست دارم زن را یعنی عایشه را و آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم امر کرد که ده بود کسی را که در روز عایشه بیاورد و حق آن نسا بر آن تعلق نگرفته بود اگر کسی بطور خود بیاید منع برای چند
متفق علیه ذکر حدیث انس و ذکر کرده شد حدیث انس که در اول وی اینست فاضل عایشه علی النساء فی باب بدأ الخلق و رواه

ابن مسعود و باب برأ الخلق بروایت ابی موسی اشعری رض ۴۰. الفصل الثانی ۲۰ عن انس ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال حسبک من ہذا العالمین رحمہ نبی عمر ان و خدیجہ بنت خویلد و فاطمہ بنت محمد و آسیہ امہا و عمر بن رواحہ است از انس کہ آنحضرت گفت پس است ترا از زمان ہمانیان شناختن منافع و مضائل این چہار زن کہ از غیر خود و فاضل اند و ذکر عایشہ درین حدیث مکرر از جهت اکتفا کردن بہ کردی در احادیث دیگر کہا قالہ او آسیہ بنت عبد مزیہ بہین است و خطاب با انس است یا عامر رواہ الترمذی ۲۰. و عن عائشۃ ان جبریل جاء یصورہا فی خرقۃ حریر فخرہا الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رواہ است از عائشہ کہ جبریل آورد صورت او را در پارہ جامدہ البرشمی سبز بسوی آنحضرت ازینجا معلوم شود کہ سرقہ مخصوص جبریل نیست یا قضیہ تعدد دست یا اشتباہ راوی است و اللہ اعلم فقال ہذو زوجک فی الدنیا و الآخرۃ پس گفت جبریل این زنوختہ است در دنیا و آخرت و درینجا بشارت عائشہ را بہ بہشت و سہمہ از و اج مظلومہ بہشتی اند چنانکہ از احادیث معلوم میگردد و بشارت مخصوص بشیر نیست چنانکہ تحقیق یافتہ است

رواه الترمذی ۱۲۰۰ و عن ابن عباس صفیة بن عقیل انما یسأل عن امری قلت انی کرمه صفیة کہ صفیة کہ گفت و او را در خبری میبرد
و بود صفیة ثم خرج بن الخطاب بضم حاء و فتح تحتها ثانیة اولی و تشدید ثانیة فیکت بس بکسیت صفیة فدخل علیها النبی پس آمد صفیة بضم
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بی شک و حال آنکہ وی می گردید فقال یا بیکم یک پس گفت آنحضرت چه چیزی می گرداید ترا و چه می گردی فقال قلت

پس گفت صفیه قالت لی حقه الی انیته یهودی گفت مرا حقه که من دختر یهودی ام فقال النبى صلی الله علیه وآله وسلم انک انیته
بنی پس گفت آنحضرت بدرستی تو را بنیته دختر پیغمبری و ان نمک لبنی و بدرستی تو پیغمبر است بحجت آنکه حی ابن اخطب پدر صفیه از اولاد بنی
بنیمر برادر رسولی علیهما السلام بود و باین حساب پدر او پیغمبر باشد و علم او نیز پیغمبر بود و آنک تحت نبی و بدرستی تو ای صفیه نیز پیغمبر و تو را و
مرا و ذات شریف خود داشته است صلی الله علیه وآله وسلم نفیتم نفخ علیک پس در چه جزو سبب که ام فضیلت می نازد و حقه تو و بزرگی
می کند بر تو مقصود رفع منقصات از صفیه است که وی جامع صفات فضل و کرم است تفصیل وی بر دیگران پس گوئیم که این صفات مخصوص صفیه
است بلکه تمامه نسی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که قرشیه بیشتر یک اند و درین صفات زیرا که دختران اسمعیل اند که برادر اسمعیل است و تحت
تصرف آنحضرت اند ثم قال سیه گفت آنحضرت بحقه بعد از تسلیه صفیه اتقی الله الحقه میسر کن خدا را و بر سر از وی ای حقه که جنگ
با کسی و دختر کنی و عیب گیری بر کسی و راه افریزی و انسانی و مع من ام سلمه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دعا فاطمه عام الفتح

روایت است از امام علیه السلام که آنحضرت خوانند فاطمه را و طلبید نزد خود و مال فتح مکة قباجا تا پس را ز گفت بوی پنهانی فکبت پیش نیست
 فاطمه خود شما فضیلت است باز سخن گفت آنحضرت فاطمه را پس بخندید فاطمه فلان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سالها عجز کنانها
 و محکمها پس بنکامیکه وفات یافت آنحضرت پسیدم فاطمه را از اگر بسبق او اولاً و از خنده وی ثانیاً نقالت اخبر فی رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم ای موت بکبت پس گفت فاطمه خبر دادم آنحضرت که وی متحی و درین نزدیکی پس بگریستم من تمام خبر فی انی سیدت
 اهل الجنة و پیغمبر دادم که من بی بی زنان اهل بهشتم الامم و بنت عمران که مریم دختر عمران فضیلت پس بخندیدم مناسبت این حد
 باین باب طایفه است مگر آنکه طبع باشد یا نچه دارد شده است که مریم و آنحضرت است در بهشت کند اقال الطیسی و راه الترمذی ۲۰۲
الفصل الثالث عن ابی موسی قال ما شکل علینا اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیث قطه گفت ابو موسی اشهر
 مشکل نمیشد بر ما که اصحاب آنحضرت تمیز هیچ حدیثی و هیچ سخن هرگز اشکل نیست بعد از شنیدن از باب افتقال و بعضی نسخ اشکل بی ثانی
 عایشه پس پسیدم عایشه را الا وجدنا عندنا من علمنا مگر می یافتیم نزد عایشه از آن اشکل علمی که حل آن اشکال میکرد و از جهت وفور علم و
 بسامع از آنحضرت و موت آنها و راه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب ۲۰۲ و عن سالی بن طلیح نامی ثقة جلیل است و می گویند
 که تولد او در زمان نبوت شده است و طلیح بن عبید الله است که از عشره مبشره است قال ما رايت احداً اوضح من عایشه گفت نزد من هیچ
 یکی را اوضح تر از عایشه نباشد یا حقیقت است که وی نزدیک باشد به مجلس راضی تر از وی و راه الترمذی و قال هذا حدیث حسن
 غریب ۲۰۲ **باب جامع المناقب** ذکر کرد مؤلف درین باب مناقب بعضی از شایسته اصحاب بی تحفیض لطائف مخصوصه
 و مترجم ترجمه مخصوصه چنانچه خلفا عشره را اهل بیت و از و اوج و مهابت و انصار و غیر هم ۲۰۳ **الفصل الاول** عن عبد الله بن
 عمر قال ایت فی المنام کان فی یدی سرفه من جریگفت این عمر دیدم در خواب گویا در دست من قطعه از حریر است لا اهو بی بالی مکان
 فی الجنة الاطاعت بی ای قصه نمی کنم باین سرفه نبوی مکانی در بهشت بالا بر آمدن را و بپایان افتادن اگر آنکه می باشد سرفه مراد میسر
 بسوی آن مکان گویند که آن سرفه مثل بازوی برنده شده فقطت بها علی قصه پس گفت من این حال را عرض کردم بر جفیه که خواهر بن عمر بود
 فقطت بها قصه علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت و عرض کرد و آنرا انقصه بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال ان فاکل رجل صالح او ان
 عبد الله رجل صالح نمک را وی است پس گفت آنحضرت بدرستی بر او تو یعنی این عمر مردی صالح است و این رویای صالح است متفق علی
 ۲۰۴ و عن حذیفه قال ان اسماء الناس و آله و ممثلاً و بیا رسول الله لابن ام عبد الله گفت حذیفه بدرستی که شایسته ترین مردم از رویان است
 و هر چی پیغمبر خدا ابن ام عبد الله است یعنی عبد الله بن مسعود که مادر او را کنیت بام عبدی کرد و در دل بفتح دال و تشدید لام است سیرت و حالت
 و عیلت و بعضی گفته اند حسن حدیث گویا خود از دلالت که ظاهر حال او دلالت می کند بر حسن سیرت و در قاموس گفته دل جمعی
 است بی کینه و وقار و حسن منظر و در مجمع البحار دل اشکل و شامل و است بفتح سین و سکون میم طریق و قصد و بیشتر اطلاق و بطریق اهل خیر
 و در قاموس گفته است طریق و سیرت اهل خیر و فی الصراح است راه و روش نیکو و در بی بفتح باء سکون دال طریقت و سیرت بهت و با جمله
 این هر سه لفظ قریب اند و بعضی در میان یکدیگر می شنود آمده است که اصحاب عبد الله نزد عمر می رفتند و نظری کردند نسبت و به

و دل وی پس شبه می کرد و زبان بن حسین خراج من بیتیه الی ان یرجع الیه تنگی می که بیرون می آمد عبد الله از خانه خود تا آن وقت که باز می گشت بسوی خانه لاندزی با یصنع فی ابله اذ اخلا در نمی بایم و نمی دانیم که چه می کند در اهل بیت خود و وقتی که بجا می رسید بینی ظاهر حال او که بر اظا هرست خود دلالت بر حسن استقامت او دارد و نمی دانیم که باطن او چه گونه است و در خلوت چه حال دارد و این بحسب استغراب طریق و حال حسن و کمال وی می گوید یعنی این طور حال غریب و راه و روش و استقامت مشکل است که ستم باشد و در غیبت حضور یکسان بود و یا آنچه نزد خلیفه بود از خوف تحلف و تصنع و نفاق و نزد وی بود و علم منافقین از اخبار ۳۰ و سخن ابی موسی الاشعری قال قدمت انا و اخي من اهل بیت گفت ابو موسی مقدم آوردم من و برادر من از اهل بیت گفتنا صبا را رنگ کردیم چند گاهی در مدینه برادر را آنحضرت مازنی الا ان عبد الله بن مسعود در جل من اهل بیت اهل بیت گمان نمی بردیم مگر آنکه عبد الله بن مسعود مردی است از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مازنی من و دخیل است و علی اهل بیت از جهت آنچه می بینیم از در آمدن وی و در آمدن مادر وی نگاه و نگاه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی در اول بضم نون است بمنی نظن و در ثانی بفتح آورده که آنحضرت عبد الله بن مسعود را حکم کرده بود که اگر کید و کس را بینی که نزد من هستند در آری و حاجت باذن نیست متفق علیه ۴۰ و سخن بن عمر و ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال بهیست است از عبد الله بن عمر بن العاص که آنحضرت گفت استقرؤ القرآن من اربعة طلب قرائت قرآن کنید و یا موز یا ترا از چهار کس من عبد الله بن مسعود یکی از عبد الله بن مسعود که اقرا این قوم بود و سلام بود ابی خدیجه که از فضلاء یحوالی و خیار و کبار صحابه بود و از اهل فارس بود از اصطر و امامت می کرد و مهاجرین اولین آوردنی که قدم در مدینه را با وجود آنکه در میان ایشان عمری بود و با بوسله رضی الله عنهما و ابو خدیجه سپهر عتبه بن ربیع بن عبد شمس بود نام او شام است از فضلاء صحابه از مهاجرین اولین و سلام آورد پیش از در آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دار رقم را و ابی بن کعب و سعید ابی بن کعب رضی الله عنه که اقرا صحابه بود و او سعید القرامی گفتند و امیر المؤمنین عمر و سعید السلین می نامید و کاتب وحی بود و سعید بن جلال مناقب او بیرون از حد و احصاست و برادری داده بود او را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با عبد الله بن مسعود و نقضای همین فرستاده بود و سابقا از احوال وی چیزی نوشته شده است متفق علیه ۵۰ و سخن علقمه تابعی که است که در زمان آنحضرت تولد کرد از یاران و تابعان ابن مسعود است قال قدمت الشام گفت قدم آوردم شام نصیبت رحمتین پس گذاردم و کعبت ثم قلت ستر گفتم و دعا کردم که اللهم سیر لی جلیسا صحابا خذا فدا آسان گردان و پیدا کن برای من بمنشین نیک فانیت تو ما و جلست الیه پس آمدم گروهی را نوشتم تا من با ایشان فاذا شیخ قد جاء حتی جلس الی جنبی پس ناگاه پیری تحقیق آمد تا آنکه نشست به پهلوی من قلت من هذا گفتم مرج پسیدم از ان قوم کمیت اینی قالوا ابو لوی و او گفتند این ابو الدرداء است صحابی مشهور حبیب القدر فقیه عالم حکم را به از اصحاب صفه برادری داد آنحضرت میان او و میان سلمان فارسی قلت انی دعوت الله ان سیر لی جلیسا صحابا فیسر لی گفتم ابو الدرداء را برستی من دعا کردم خدای تعالی را که میسر گردانم بمنشین نیک پس میسر گردانید ترا برای من فقال من این پس گفت ابو الدرداء کیستی تو و از کجائی قلت من اهل الکوفه گفتم از اهل کوفه ام قال او لم یس عندکم ابن ام عبد الله گفت ابو الدرداء

آیا نیست نزد شما ابن ام عبد الله یعنی عبد الله بن مسعود و صاحب انگلیس و الواسطه و کعبه مجسم و فتح آن صاحب تعلیم و بالبر
 و اکبر است و آن آنحضرت که این شیخ را از او بود و باین خدمات و سموات شب و روز مشرف و ممتاز بود پس بوجود این ملازم است
 نزد او علمها باشد که طالب رستگاری می گرداند از غیر وی و فیکم الذی اجاره آمدن شیطان علی لسان غیبه و در میان شماست آن
 کسیکه ایمان آورده است و او را خدا از شیطان بر زبان پیغمبر خود یعنی عمار می خواند و او را بدو باین کس عمار بن یاسر را که آنحضرت او را
 مطیب می فرمود و بشارت بهشت داد و دعا کرد و او را در وقتیکه عذاب می کرد و او را مشرکان می سوختند و گفت سر دشو و سگات
 شوای آتش بروی چنانکه برابر پیغمبر خلیل الهی دزدی کشیدی و شد ترا ای عمار گروه باغیان می خوانی تو ایثار بهشت و میخیزد ترا
 ایشان بآتش و این معنی ایمان دادن از شیطان است که بر طریق هدایت تقسیم می ماند و بوسه از راهی می رود و او پس فیکم
 صاحب اسیر الذی لا یعلیه غیره آیا نیست در میان شما صاحب سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که نسیدند آن خبری یعنی خدیجه مد
 باین صاحب سر خدیجه بن العیان رضی است که او را صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند و بزرگوار علم منافقان
 و خلافات نفاق که آنحضرت او را بران اطلاع داده و باین قصد می گردانیده و او را از دشمنان عمر رضی الله عنه از وی می پرسید که آیا
 هیچ می بینی ای خدیجه درین از نشان نفاق چیزی گفت لا والله نمی بینم جز آنکه می گویند که بر سر تو الوان طعام حاضر می شود و چون
 تحقیق کردی بینه بود که شکسته بود و زرد و سفید می نمود و راه تجارتی و ازین حدیث معلوم می شود که عالم را باید که اگر دیگر را فاش کند
 از خود و آن طالب را حواله بوی کند و طالب نیز اگر در جای خود و علمای اید احتیاج به سر از کتاب نفس ندارد و وعین جابر آن سوال
 صلی الله علیه و آله و سلم قال اریتم اخبرتموه بیت است از جابر که آنحضرت گفت نموده شد و آیه است و اریتموه ابی الحکم بن عیسی بن ابی
 انصاری را که در آنس بن مالک و کنیت او ام سلمه است و در نام وی اختلاف است نخست در تحت مالک بن انصاری بود پس آن
 انس او شده شد مالک در حالت شرک و مسلمان شد ام سلمه و ابی طلحه و او را او استگاری کرد و با او اسلام را دعوت
 کرد پس مسلمان شد ابی طلحه پس بعد از آن که او گفت من ترا بر اسلام نمودم و در این دایره ام هر من همین اسلام است که او نیز گفت آنحضرت و حکمت
 خسته امی و شنیدم آواز پای را پیش خود و فاذا بلال پس ناگاه بلال است که پیشش پیش می رود و خسته افتاد و خسته افتاد و خسته افتاد
 شین عجمه اولی آواز سلاح و هر چیز خشک که اجزای او به هم ساییده مثل سلاح و فعل و جابه و مثل این حدیث و نشان بلال در باب اسلحه
 نیز گذشته است رواه مسلم و حسن سعد قال کنا مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم نفر و بیت است از سعد بن ابی وقاص گفت که بلال
 ما آنحضرت شش کس فقال المشرکون اطروا هؤلاء لا یحترمون علینا پس گفته شد که آن دور کن اینها را از مجلس خود و ما تو حکایت
 کنیم و ایشان دلیری گفتند و حرف و حکایت بر ما اطروا نفهم بجزه و او سکون طاقا قال گفت سعد و کنت اما و این سود و در حل من ذیل و
 بلال در جلالت است همیشه گفت سعد در بیان شش نفر که چنان بود و بود من و این سود و دیگر وی از قبیل ذیل پیغمبر بود و فتح ذال عجمه
 بلال و دوم و دیگر که نام نمی برم آنها را گفته اند که آن دوم و جناب و عمار را این که گفت نام نمی برم آنها را از جهت معلومی که در نام
 نبرون و پشت یا جهت بسیار و اول آنها است از عبارت موقع فی نفس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

برابر آخرت نیست نفع رسیدن میوه یا نفع میوه رسیده و بعد بکسر دال و بضم نیر و هیت است هر ب میوه چیدن تفیق علیه ۱۰ و محسن است
قال جمع القرآن علی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اربعة جمع کردند قرآن را یعنی یا دیگر گفته تمام قرآن را در زمان آنحضرت چهار کس
ابی بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و ابو زید چهارم ابو زید انصاری است نام او سعد بن عمر و بعضی گفته اند قیس بن المسکن از
اهل بدر است قبل لانس من ابو زید گفته شد مرانس کنیت ابو زید قال اصعقونی گفت انس ابو زید یکی از اعمام من است و عمو من
بعض من جمع نم چنانکه اعلم انکم کنانی القاموس و مراد چهار از انصار اند بلکه از خزرج که قوم انس اند و انس این دو مقام افتخار گفته
در وقتی که اوس افتخار کرد و بعد چهار کس از قوم خود بفضائل که از توراتی در شرح ذکر کرده ایم و اگر عام هم داریم در وی تصریح نیست بآن
که غیر این چهار دیگر نیستند زیرا که مفهوم عدد در امثال این مقام متبر نیست و تحقیق ثابت شده است خط بسیاری از صحابه تکلمه قرآن
و تمام کلام و این مقام در اتقان سیوطی با حیرت متفق علیه ۱۱ و محسن جابر قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم يقول اهنر العرش
لموت سعد بن معاذ سعد بن معاذ بن نعمان انصاری اشملی اوسی رضی الله عنه از اجله صحابه و اکابر ایشان است اسلام آورد و بعد بنه بر دست
مصعب بن عمیر در وقتی که فرستاده بود او را آنحضرت پیش از قدم شریف خود و بعد بنه پس سلمان شدند با سلام وی بنو عبد الاشمل و
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را سید الانصار خوانده حاضر شد بر او و احد را و ثابت ماند بآن حضرت در روز احد و در روز خندق در اهل
وی تیری رسید و ایستاد و بنی ثعلبه از مایهی وفات یافت و فرمود آنحضرت فرمود آمدند بر موت وی بنقاد و هزار فرشته و فرمود و جنبید عز
از جهت موت سعد بن معاذ و فی روایه بهتر عرش الرحمن لموت سعد بن معاذ متفق علیه بدانکه شرح اختلاف کرده اند و در بیان
معنی اهنر از عرش و سبب آن بعضی گفته اند که اهنر از عرش کنایت است از فرح و نشاط عرش بقدر روح پاک وی حقیقه یا مجازا و
صواب آنست که محمول بر حقیقت است زیرا که حق جل و علا در جادات علم و تنبیه نهاده است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شان
کوه احد فرمود که وی کوی است که دوست میدارد ما را و بعضی گفته اند که مراد فرح اهل عرش است که ملائکه اند و بعضی گفته بنجیدن عز
را علامت ساختن بر موت سعد بن معاذ این عبارت کنایت است از عظمت شان وفات وی چنانکه می گویند قیامت بر خاست بموت فلان
و کلام درین حدیث در اوائل کتاب و فصل ثالث از باب اثبات عذاب القبر گذشته است ۱۲ و محسن ابی ابراهیم قال اهدیت لرسول
صلی الله علیه و آله و سلم حله حریه گفت باین عازب که از شاه پیر صحابه است که مشکیش فرستاده شد برای آنحضرت جفت جانده افروخته
ظاهر یکی از ملوک اعاجم از فرستاده بود و فعل اصحاب پیوسته و نهام و تعجبون من لیسنا پس گشتند یاران آنحضرت که مساس می کردند و دست
می سودند آن حله را و گفت می کردند از زمی آن و در روایتی آمده است که می گفتند فرود فرستاده شده است بروی از آسمان از جهت عذاب
تعجب و نادیدن مانند آن فقال تعجبون بن لیسن نه پس گفت آنحضرت آیا تعجب اید شما از زمی این حله مانند اهل سعد بن معاذ فی آنست
خیر شما و الین براینه نند یلها می سعد بن معاذ در شبت بهتر است از آن و نرم تر است و منديل کسیر میم و فتح آن و بر وزن خبر جانده که پائل
کرده شود و مالیده شود بدان دست و اصل آن از بدل است بمعنی حرک و در ذکر منديل نه جامه ای دیگر میباشد که آنرا بخفی متفق علیه
۱۳ و محسن ام سلمه بنی سعد بن معاذ و در حدیث آنحضرت گذشته بود انها قالت و هیت می کند که وی گفت

وآله وسلم فرموده باشد که انت علی الاسلام حتی موت و دیگر محل شک و تردید نیست پس این بطریق تواضع و مضمر نفس باشد و بعضی گفته اند
 که اولی آنست که گفته شود که آن قوم که خبر دادند بطریق استلال و اجتهاد دادند به جماع خبر از آنحضرت و این در کثرت خداست
 و این سخن خالی از بعدی نیست زیرا که ظاهر آنست که ایشان جماع حدیث سعد بن ابی وقاص گفته باشند و بر فاحشک مذکور
 پس نزدیک است که خبر کفر ترا که بحسب است این گفتن ایشان را است رویا علی محمد رسول الله دیدم من خوابی در زمان پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم مقصدها علیه پس خواندم و عرض کردم آن خواب را بر آنحضرت و راست کافی فی روضه دیدم من گویا
 در مرغزاری ام در زمین بختها خضر تماذکر گردان مردان فراخی آن روضه و سبزی و سطها بسکون مین نمود و من حدید و رسیان آن
 روضه ستونی است از آهن اسفله فی الارض و اعلا فی السماء که بیان آن عمود در زمین است و بالای او در آسمان فی اعلا هر دو
 و بالای آن عمود گوشه است و عروه بضم زحمت مقصود و کوزه و استعمال کرده میشود و در هر چه استوار کرده می شود و آن جزئی و متمسک
 کرده شود بدان انجام و این معنی است فقیل کی رفته پس گفته شد مرا بالا بیا آن عمود را یا برای سکت است فقلت لا استطیع پس گفتم
 می توانم بالا بیا آمدن آن منصف پس آمد مرا خادمی نصف بکسر میم و بفتح نیز گفته اند و فتح صا و هملا خادم و چاکر فرغ ثیابی من خلفی پس
 برداشت آن خادم جلوه های مرا از پس من و رفیقیت پس بالا بیا آمدم حتی گفتم فی اعلاه تا آنکه شدم من در بالای آن عمود و فاخذت
 بالعمود و پس گرفتم من عروه و دست زدم بدان فقیل استسک پس گفته شد چنگ و زن باین عروه و محکم گیر از آن فاقه تقیفت پس
 بیدار شدم من و انما لقی بیدی و حال آنکه بدستی آن عروه و دست من است نقصتها علی النبی پس خواندم قصه آن خواب را بر پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم فقال تلك الروضة الاسلام گفت آنحضرت تعبیر این خواب آن روضه که دیدی اسلام است و ترمنازه است
 و ذلک السامع و العمود و الاسلام و آن ستون ستون اسلام است عبارت از احکام و ارکان آنست که بنای مسلمانان بر آنست و ملک العروه
 العروه الوقفی و آن عروه که دیدی و چنگ و زن زدی عروه و ثقی است که قول حق سبحانه نقدا استسک بالعمود الوقفی اشارت بدانست
 فانت علی الاسلام حتی موت پس تو بر دین اسلامی که چنگ بدان زده و بر مقام عالی بر آمده تا آنکه میری و ذلک الرجل عبد الله بن
 سلام و آن مرد عبد الله بن سلام بود ظاهر آنست که این قول قیس بن عباد است که او ای حدیث است شفق علیه ۴۷ و محمد بن اسیر
 قال کان ثابت بن قیس بن شماس یفتح شین معجمه و تشدید میم و سین معمله در آخر خطیب الانصار گفت انس بود ثابت بن قیس خطیب النصار
 که خطبه می خواند و حسب و نسب ایشان یا خطبه می کرد و در خواست کجاری با و و کارهای بزرگ ایشان فلما نزلت یا ایها الذین امنوا
 لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الی آخر الایه پس چون نازل شد این آیت که نمی می کند از بلند کردن آواز با بالای آواز پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم جلس ثابت فی مینه و جئیس عن النبی نشست ثابت بن قیس در خانه خود و متنوع شد و باز ایستاد از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم سال النبی صلی الله علیه و آله و سلم سعد بن بنی و قال ما شان ثابت ایشکی من سید آنحضرت سعد بن معاذ را و فرمود چیست حال ثابت
 که نمی آید و نمی نماید آیا بیماری دارد ظاهر اصدق حال ثابت تاثر کرد و باعث بر خیزد بن آنحضرت شد از حال وی و حال خوشی چنانچه
 که بوی شمع و هم گرم سازد ولی هست اثر خواهد کرد و فاما سعد و ذکره قول رسول الله پس آمد سعد بن معاذ ثابت بن قیس و ذکر کرد و

قول پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که می پرسید چه حال دار و مگر بجا است فقال ثابت از زلت بزه الا که میگفت ثابت در عذر و عیب ملازمست و فرستاده شد این آیت که نمی میکنند از بلند کردن آواز بالای آواز پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و لقد علمتم انی من ربکم صواتا علی النبی و هر آینه تحقیق می دانید شما ای یاران که من از بلند آوازترین شما ام بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فانما من اهل النار من از اهل آتشم که حبش شده است علمای ایشان چنانکه حکم می کنند آیت کریمه بآن فذكر سعد ذلک للنبی پس ذکر کرد سعد بن معاوی آن قول ثابت را برای پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بل هو من اهل الجنة پس گفت آنحضرت این چنینست بلکه وی از اهل بهشت است و واقع شد مصداق این سخن که وی کشته شد بجا می همراه ابو بکر صدیق رضی الله عنه آورده اند که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در دشت ثابت کفن خود را پوشید و قتال کرد و هم در کفن کشته شد رضی الله عنه و در ارج القبوة احوال وی زیاده برین نوشته شده است رواه مسلم ۱۰۷۰ و عن ابی هریره قال کنا جلوسا عند النبی صلی الله علیه وآله وسلم و از زلت سورة البقرة گفت ابو هریره بودیم با شسته نزد آنحضرت نگاه فرود آمد سورة جمعه فلما زلت پس چون فرود آمد و رسید این آیت و آخرین منم لما یقوله ایهم مضمون این آیت آنست که دیگران از آن جماعت فرستاده است خدا می پیغمبر بسوی ایشان هستند که هنوز نیامده اند و پیوسته اند بجماعت اصحاب که امی اند یعنی عربند و بر انگیزه شده است میان ایشان رسول صلی الله علیه وآله وسلم قالوا من هؤلاء گفتند و پرسیدند کیستند این جماعت که هنوز نیامده اند و لاحق نشده اند یا رسول الله قال و فیما سلما ان الفارسی گفت ابو هریره نوشته بود در میان ما سلمان فارسی قال فوضع

صلی الله علیه وآله وسلم یدیه علی سلمان گفت ابو هریره پس نهاد آنحضرت دست خود را بر سلمان ثم قال لو کان الاسلام عند النبی لانا له رجال من هؤلاء پس گفت آنحضرت اگر می بود ایمان نزد نیا هر آینه می گرفتند و می یافتند از راه و مان از اینها یعنی از قوم فارسی و مرا و طلق عجم است غیر عرب بقصود و آنست که آن جماعت که هنوز نیامده و نه پیوسته اند اهل عجم اند از تابعین و آنها با این صفت اند که اگر دین ایمان بر آسمان باشد می یابند آنها و میرسنه بان غرض من سلمان است که عجم است و اکثر تابعین از عجم اند و صحابه از عرب تحقیق ظاهر شد بسطت علم و جهل و آنها در تابعین که ظاهر نشد در غیر ایشان با وجود خصائص فضل و کرامت باصحاب با فایده و سلمان فارسی مولی رسول خدا است که از یهود و یهود و از او کرد و از نجبای صحابه است اصل او از فارس یا مگر فرست آن قومی که اسبان ابلق را می پرستند پس طلب دین نشینان صفت پیغمبر آخر زمان بر آمد و در دین های مختلف درآمد و چندین جا با فروخته شد و سه صد و پنجاه سال عمر یافت و بعضی گفته اند زمان عیسی علیه السلام را دریافته و صحیح آنست که دویست و پنجاه سال عمر او بود پس در آخر عمر وی مقصود و دید و بعلاقات پیغمبر آخر زمان رسید صلی الله علیه وآله وسلم متفق علیه ۱۰۸۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اللهم حب عبیدک یا یعنی یا ابی هریره و اما الی عبادک المؤمنین و هم از ابی هریره است که دعا کرد و آنحضرت مراد ما را در او گفت خداوند محبوب گردان این بندک خود را یعنی ابو هریره را و محبوب گردان در او را بسوی سلمان یعنی چنان کن که ایشان محبوب سلمانان باشند که بکس و نام را ندهند و نصیحت عبید برای ترجمه و توفیق و تحسین است و حب الیهم المؤمنین و محبوب گردان بسوی ایشان سلمانان را که ایشان سلمانان را دوست دارند و محبوب و محب سلمانان باشند و در بعضی نسخ الیهاست و پیغمبر راجع با ابو هریره و ما را دوست و در اکثر نسخ مشکوٰۃ و نسخ مسلم الیهم است پیغمبر جمع مراد ابو هریره و ام و توانی و لواحق

انقبضه اند پس سبکه دوست دارد و انصار را دوست دارد و او را خدا و کسی دشمن دارد و ایشان را دشمن دارد و او را خدا متفق علیه ۲۳ -
و عن انس قال ان ناسا من الانصار قالوا گفت انس که بعضی مردمان از انصار گفتند حسین افاضه علی رسول الله من اموال هوازن افاضه
بنگاه میگردانید غنیمت و او خدای تعالی بر بنی خدیجه و از مالهای هوازن که نام قبیله است آنچه و او افاضت غنیمت و اذن فی غنیمت دین عیار
اشارت است بکثرت آن اموال زیرا که غنیمت که حاصل شد ازین قبیله بسیار بود و در روایات آمده است که از اسیران شش هزار بودند و
بست چهار هزار بست بود و چهار هزار و قبیله بود و از قبیله چهل در سهم است و بیشتر از چهل هزار گوشت و در روایتی آمده که کثرت گوشت آن خارج
از حصه بود و طفق عیطی جلاله من قریش پس در ایستاد انحضرت که میداد مردان از قریش از اهل مکه که نو مسلم بودند و فتح اسلام آورده بودند بودند
نور ایمان در دلهای ایشان قرار گرفته بود و ایشان را مولفه القلوب می گویند المائمه من الابل سید و صد از شتران فقالوا یغفر الله لرسول الله
پس گفتند جماعه از انصار بیا مژ و خدا را رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم عیطی قریش سید و قریش او و عمار و ترک میکنند باز او نمیداد چیزی
و سیوفنا تقطرن دماهم و شمشیرهای می چکد از خون های ایشان یعنی می چکد خونهای ایشان از شمشیرهای بافتد رسول الله پس خرداوه شد
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمعاذ بن انصار که گفتند و آنحضرت رسانیدند که انصار از تخمین می گویند فارس را الی الانصار فجمع
قبه من اوم پس کس فرستاد آنحضرت بسوی انصار پس فراموش آورد و آنحضرت ایشان را در خیمه از حرم و طمع معهم احد اغیرهم و قتل آنست
آنحضرت هیچ کی را که در آید از انصار فلما اجمعوا اجابهم رسول الله پس چون جمع شدند انصار آمد ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله و سلم فقال ما حدث بغنی عنکم پس گفت آنحضرت چیست این سخن که رسیده است مرا از جانب شما فقال فقهارهم ما ذورنا
گفتند و اما این ایشان اما خداوندان عقل و فکر ما یا رسول الله فلم یقلوا شیئا پس گفته اند چیزی را از آنچه بجهت خبر رسانیده اند و اما انما
من احدثه اناسهم و اما مردمان از ما که نواست سنهای و جوانانند قالوا گفتند این سخن که پیغمبر خدا رسول الله بیا مژ و خدای تعالی پیغمبر خدا
را صلی الله علیه و آله و سلم عیطی قریش و بدیع الانصار سید و قریش اومی گذارد و انصار را و سیوفنا تقطرن دماهم و شمشیرهای می چکد از
خونهای ایشان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انی اعطی رجالا حدیثی عهد کفر برستی که من سید هم مردان را که
نوربان اند کفر انما فهم انما افقت می کنم ایشان را اما ایمان ایشان با خدا و دنیا باقی ماند تا لیست ساز واری و اذن و و چیز را با هم و
تا لیست ساز واری یافتن کسی را بر چیزی و تسمیه مولفه القلوب از نجاست اما ترضون ان یتوب الناس بالاموال آیا راضی نیستید شما
ای انصار که بر ندم و مالهای یعنی بختهای خود و ترجیحون الی رحاکم رسول الله و باز گردید شما بسوی رخت جامهای شما پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله و سلم قالوا ابلی گفتند آری یا رسول الله قد رضینا بتحقیق راضی شدیم ما متفق علیه ۲۳ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم لولا الهجرة لکنت امرأ من الانصار اگر نمی بود هجرت هر آینه می بودم من مروی از انصار یعنی اگر نمی بود شرف نسبت هجرت فضیلت
آن هر آینه افتاب می گردم من بانصار و یا ایشان و انتقال می گردم از بیم مهاجرین باسم انصار و در خیابان اگر ام انصار و فضیلت
نسبت نصرت است و با وجود دین اشارت است با فضیلت هجرت و جلالت رتبه مهاجرین زیرا که ایشان گذشتند و اوطان و ترک اهل و
اهل و اولاد را بحسب خدا رسول الهی و نصرت و یا با فضیلت کامله است و لیکن ساکنند در اوطان خود و قبیله قریب خود پس بعد از هجرت

شکر شدند و موجب کردند و از روی غیرت و سادگی گفتند این مرد یعنی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم تحقیق گرفت اورا هر سبکی
 به خود و وسیل و غیبت در قرینه خود یعنی که بحکم حبیب بشریت و نزول الوحی علی رسول الله و فرود آمدن وحی بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 باین که انصار این چنین می گویند قال گفت آنحضرت بانصار قلتم گفتند شما که اما الرجل فقد اخذته رافقه فی عثیره و رغبته فی قرینه کلا اینچنین نبود
 و این چنین نیست انی عهد الله و رسوله برستی من بنده خدا و فرستاده اویم هر چه می کنم حکم وی و امر وی غرض جل می کنم تا جرات الی الله
 و الیکم حجت کردم و از وطن بآمدم بسوی خدا و بامید فضل و کرم و امداد و اعانت وی بسوی شما و دیار شما از روی ظاهر که نصرت و سپرد
 و باین سعادت و کرامت رسید بعد از آن بقصد تسلی و دلدارای ایشان فرمود الحیا میا که دالمات ما کم زندگانی من یا جای زنگانی
 من یا زندگانی شما و یا جای زنگانی شماست و مردن من یا جای مردن من یا مردن شما یا جای مردن شماست یعنی جدا می شویم از شما
 نه در حیات و نه در ممات من یا شما ام و شما با من خلط خود جمع دارید قالو اولمذ ما قلنا الاضنا بالله و رسوله گفتند بخدا سوگند گفتند ایما یا پیغمبر
 مگر محبت بخل کردن بخدا یعنی نعمت وی فضل وی بر او رسول خدا یعنی شرف جوار محبت وی و غیرت کردن در و انداختن سبیل محبت
 ترا با دیگران سعاد از عنایت و محبت و جوار محبت تو محروم شویم و غیرت لازم محبت است و محبت هرگز نمی خواهد که مگر مظهر محبوب بر آید
 افتد بهیئت غیر تم یا تو چنان است که اگر دست دهد بنگذارم که در آتی بخمال و گران و وضن وضنه بکینه صناد معجمه بخیلی کردن و مضنون
 شی قضی می گویند که نتوان کسی افعال گفت آنحضرت فان الله و رسوله یصد قانکم و یعذر انکم پس بدستی خدا و رسول خدا تصدیق می کنند و
 و راست گویند انما او قبول می کنند عذر شما را یعنی انکم ضمیر یا سکون عین اعدا قبول کردن عذر کسی را رواه مسلم ۲۰۵ و عن انس
 ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم رای صبیانا و فسا یقبلین من عرس و بیت است از انس که آنحضرت دید که دو کان اوزن لک یعنی از انصار
 روی کارنده و آیند از طعام عروسی نقاصم النبی پس بایستاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال پس گفت اللهم انتم من احب الناس الی خدا و ندا
 شما از محبوبترین مردمانید بسوی من اللهم انتم من احب الناس الی خدا و ندا شما از محبوبترین مردمانید بسوی من و بعضی نسخ الی الله
 صحیح بخاری گفت که این سه بار گفت و این موید روایت الی است یعنی الانصار می خواهند آنحضرت بخاطربین انصار را یعنی اللهم انتم
 یا معنی او نیست که خداوند انو میدانی صدق مراد آنچه می گویم چون دید آنحضرت این جماعه را و خوشحال شد بدیدن ایشان و بسبب
 از آنحضرت با عینه محبت خبر داد و بدان و گواه گرفت حق سبحانه را بران از جهت کمال عنایت و بکرامت متفق علیه ۲۰۶ و بحث
 قال مر البکبره العباس مجلس من مجالس الانصار و هم از انس است که گفت گذشت ابو بکر و عباس رضی الله عنهما مجلسی از مجالس انصار
 و هم یکدیگر و حال آنکه انصار سه گریسته فقال لا یا بیکم پس گفتند ابو بکر و عباس چه چیزی می گردانند شما را برای چرمی گریسته فقط او را
 مجلس النبی صلی الله علیه و آله و سلم مناس پس گفتند انصار از آن می گریه که یا و دریم مجلس آنحضرت را نسبت بخود و این درایم مرضی تو
 آنحضرت بود و فعل احدی علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فاجره بذلک پس درآمد یکی از آن دو ابو بکر یا عباس رضی الله عنهما بر آنحضرت
 پس خبر داد از آن یکی آنحضرت را بگریستن انصار بر یا مجلس شد و یف وی فخرج النبی پس بیرون آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و قد غصب
 علی راسه حاشیه برد و حال آنکه تحقیق بسته است بر مبارک خود و گرانجامه در تعصب عصا بر برستن عصا بکسر بر برستی فصلا المنسب

آخر کسی است که مردار بدید من بمال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خیر ذریر الا انصار بنو النبی ربه من قبلها واما نهی انصار بنو النبی
بفتح نون و تشدید جیم تا میم است از انصار ثم بنو عبد الاشمل سیر بنو عبد الاشمل که نیز قبیله است از انصار ثم بنو الحارث بن الخزرج
خارجیه و مکه بن اسی و فتح را و جیم ثم بنو ساعد و کسیر بن و قی کل و در الا انصار خیر و در قبیله بای انصار یکی است یعنی فضل و شرف حاصل
به قبا بل انصار را اگر چه بعضی فاضل تر اند و مراتب آن تفاوت است پس خیر در اول معنی نیک است و در ثانی معنی نیکو فی الصلح سیر
نیکو و نیکو فی و نیکو و شرف علیه . و عن علی رضی الله عنه قال معنی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انا و الزیر و المقداد و گفت امیر المؤمنین
رضی الله عنه که فرستاد آنحضرت مرد زیر و مقداد را و فی روایه و ابان و شرف سیر و مکه بن و در فتح شمله بدل المقداد یعنی در روایتی و ابان المراد واقع شده
در بدل المقداد فقال انطلقوا حتی تا نور و روضه خان پس گفت آنحضرت روان شوید تا آنکه بیایید مرغزار خان بدو خارج جمعه نام جای است
زویک مدینه و جانب مکه فان بها طعنه سیر کتاب زیرا که روضه خان زنی است و در دو چ نشسته با وی نامه است که بابل مکه می برد
فی الصلح طعنه یعنی سیر و عین جمله هج و زن که در هج باشد و در هج باشد پس گیرید آن نامه از آن زن فاطمه طعنه ای بنا بملکنا
پس و ان شدیم و ما و حالی که شبانی می کند یا ما و دو و اسبان ماحتی ای تا ای الی الی روضه تا آنکه آمدیم تا روضه خان فاطمه طعنه پس ناگاه
ما رسیدیم آن زن فاطمه را و از بی کتاب پس گفتیم ما بیرون آر تو ای زن نامه را قالت ما می من کتاب گفت آن زن نیست با من چیزی
کتابی که بیرون آر فاطمه را و از بی کتاب پس گفتیم ما بر آئینه بیرون می آری تو کتاب را و او گفت این کتاب یا آنکه می اندازیم با جامه
را و به من می گفتیم که او بعضی نسخ نکستین یعنی تبار فوکانه یعنی می اندازی تو با ما را فاطمه من عفا صما پس بیرون آورد آن زن آن
نامه از گیسو بای خود عقیده می کرد و ده عقاص کبر عین جمع آن فاطمه را و العنی من و دریم ما آن نامه از و غیره صلی الله علیه و آله و سلم
فا و فی پس ناگاه در آن نامه است این عبارت من مخاطب بجا و اهل محبت من بنی اهل بیته و مکه بن لام و فتح فوکیه الی فاس
من المشرکین من اهل مکه این نامه از مخاطب است نبوی مردمان از مشرکان از اهل مکه خبر هم بعضی امر رسول الله در حالی که خبر میداد مخاطب
مشرکان اهل مکه را بعضی کارهای غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آن توجه آنحضرت است به ای اهل مکه برای فتح و خدا تا نیستند بود
آنحضرت این خبر را هیچ کی و این کلام را وی است و الا مخاطب این نامه بابل مکه از برای فتحی مثل ایشانی است حالت قلوب ایشان نوشته بود
پس باین عبارت چون می نویسد که من مخاطب الی ناس من المشرکین حاصل قصد است که آنحضرت بقصد فتح مکه از مدینه بجا خبر
متوجه شده بود و هیچ کس از حقیقت این حال اطلاع نداده و این از نظر و دلیلی است که در محاربه بجا است چنانکه گفته است بنیت
سکند که با شرفیان حرب داشت و در غیمه گویند و در غرب داشت و این مخاطب بن بنی مکه که از جمله اصحاب بود و بابل مکه خبری نوشت
از حقیقت حال آگاهی داد که پیغمبر پر شامی آمد بسیار باشد فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا مخاطب هذا
ای مخاطب چیست این نوشتن تو و خبر دادن تو ایشان را از حقیقت حال فقال پس گفت مخاطب یا رسول الله لا تفعل علی
شبانی مکن در سر دادن مرا برین عمل ای کنت امر المصطفی قویش و لم کن من استهم برستی من پیغمبر روی بیایند و شده و در ثانی
و سیر از و نهی ایشان و مخاطب طیف قویش بود و بعضی گفته اند علام ایشان بود و کان کن ملک من اما جری هم تراد و بود

وان سلم الاوار و باو میست از شایبج کی مگر آنکه در آئینه هست آتش دوزخ را یعنی در وقت گذشتن از صراط و چون درآمدن دوزخ عام است
مرتا مده آدمیان را نفی آن از اهل بدو حدیه چون رست آید قال فلم تسمیة یقول گفت آنحضرت پس نشنیده تو خدای تعالی را که می گوید
ثم نبی الذین اتقوا البتر ستگاری سید هم آن کسانی را که تقوی کرده اند پس سر و سلامت میشود و آتش بر ایشان چنانکه برابر آسیم
علیه السلام یعنی قوری نمایند و مثل برق خافت یا با دوزان می گذزند و آزاری از ان بایشان نمی رسد و از نفی دخول این است و
این مرتقیان را می باشد و اهل بدو حدیه اهل این جماعت اند و فی روایة لای دخل النار انما من اصحاب الشجرة احد و در روایت
اینچنین آمده است که در نمی آید آتش را اگر خواسته است خدا از اصحاب شجره هیچ کی الذین با یعو انهم ان کسانی که بیعت کردند با آنحضرت
زیر شجره این واقعه تفسیر اصحاب شجره است و این در حدیه بود و رواه مسلم ۳۳۰ و عن جابر قال کنایه یوم الحیدر بیتی الفادار بکلمه گفت
جابر بودیم ما روز حدیه یکبار و چهار صد کس در روایتی هزار و پانصد و هزار و سی صد نیز آمده است و وجه توفیق در شرح مذکور است قال النابغی
گفت ما را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم انتم الیوم خیر اهل الارض شما امروز بهترین اهل زمینید متفق علیة ۳۳۰ و عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم من یصعد الشجرة فنیة الما کسی که بالا بر آید یا کسی که بالا بر آید فنیة را که فنیة مراد است ثنیة بفتح مثله و کسوف و شد
تختانیة را بلند کرده و مراد بضم سیم و بفتح نیز آمده است نام موضعی است باین که و مدینه از راه حدیه که رسید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و اصحاب وی رضی الله عنهم بان موضع در شب پس ترغیب کرد آنحضرت ایشان را الصعود آن و بر آمدن بر آن تا حکمت در آن چه باشد
و ظاهر حکمت اطلاع بر حال اهل مکه که جانی کمین نکرده باشند و بدانند شیئی نه نموده و در هلاک خود نکوشیده و کمایل فرمود هر که صعود کند بر آن
خانه محیط عنه ما حاط عن نبی اسرائیل پس بدستی شان این است که فرود نماند می شود و کم کرده می شود و از آن کسی که صعود می کند آن را مانند
انچه کم کرده شد و فرود نماند شد از نبی اسرائیل تمییز است بقول وی سبحانه و قوله لوطه تغفر لکم و قصه آنست که نبی اسرائیل بعد از آنکه
بر آورده شدند از بیابان که تا چهل سال در وی تائه و حائر بودند و سایه کرد بر ایشان ابر و فستاده شد بر ایشان من و سلمی و ابر و فستاده
ایشان ابر و آمدن فریاد از شام که نام آن را یجا بود و مسجد و دعا و طلب حظ و توب و استغفار تا آمرزیده شود و گنایان ایشان بیکان ایشان
تبدیل کرد و طلب توبه و استغفار را بطلب مشتمیات خود از اغراض دنیا پس نازل کرده شد بر ایشان عذاب پس مراد بوجه از نبی اسرائیل
و عده خط و مغفرت است پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باصحاب خود هر که باید بر ثنیة مراد آمرزیده شود و گنایان وی خط کرده شود
از وی مانند آنچه عده کرده شده بود و بوجه آن از نبی اسرائیل پس جابر رضی الله عنه می گوید مکان اول من صعود یا خیلنا خیل نبی انخریج پس
بوختن سبک یکصد و در آن ثنیة را اسپان یا یعنی اسپان نبی انخریج که قبیلہ است از انصار و جابر از بن قبیلہ است سابقا گفته شد
که انصار و قبیلہ بودند اوس و خزرج که دو بار و دو بار بودند ثم تمام الناس سپهر تمام آمدند مردم یعنی همه آمدند پیانی تمام بفتح هر دو تا و شد سیم
فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کلمه مقفوره که هر که هست از شما آمرزیده شده است او را الا صاحب اجل الا حرم
مگر خداوند شتر سرخ فایتنا و قتلنا فقال استغفر لک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما آن شخص خداوند شتر سرخ را پس گفتیم یا تا آمرزش خواهد
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال لا ان احد ضالتي احب الی من ان استغفر لک صاحب شتر سرخ که بر آید که ایام من گشت

خود را که هاست تشریف می فرماید یا چیزی دیگر که بموجب تربیت نزد من ازین که آمرزش خواهد مرا یا شما که حضرت رسول الهی صلی الله علیه و آله و سلم شاهر آن مرد کافر بوده است که بفاق خود را در میان مسلمانان پنهان کرده بود و راه مسلم و ذکر حدیث انس و ذکر کرده شد حدیث انس که در وی این است که قال یابی بن کعب ان ابا عبد الله گفت آنحضرت مرا ابی بن کعب که خدا می تعالی آمر کرده است مرا که بخوانم بر تو سوره که لم یکن الذین کفروا فی باب بعد فضائل القرآن در بابی که بعد از کتاب فضائل القرآن مذکور است و صاحب مصابح این حدیث را درین فصل ذکر کرده است مؤلف ذکر آن را اینجا مناسب دید بجهت ذکر قرآن ۲۰ الفصل الثانی

عن ابن سعد ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اقمه و ابان بن عبدی بن صحابی ابی بکر و عمر سر وی کشید بان و کسی که بعد از عمر خلیفه خواهند بود از اصحاب بن کدام اند آن دو کس ابو بکر و عمر و اهد و ابید و عمار و سیرت پذیرش و در راه رست و دید سیرت و راه و روش عمار بن یاسر و اهد و عمر و بضم دال و درین اشارت است بجانب خلافت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و تمسک او بعد بن ام عبد و چنگ و زنجیر بچنان اندر زان ام عبد که عبد الله بن سعد است ام عبد کنیت مادر است چنانکه گذشت و فی و اتم غزایه و در روایت حدیث آمده است که ما حکم ابن سعد و قصد تو چیزی که حدیث می کند و خبر میداد بن سعد از امور دین و احکام آن پس تصدیق کنید او را و درست گوید او را بدل این عبارت در بدل این عبارت است که و تمسک بعد بن ام عبد و گفته اند که آنچه صحت کرده و حدیث نموده بن سعد و استحلاف ابو بکر است زیرا که مردی است که وی ضعیف است و گفته اند که تا خبر نگفتم کسی را که گفته اند او را پیغمبر خدا و مثل این مردی است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز رواه الترمذی ۲۰ و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لو كنت یخبر الغنم سیم و فتح حمزه و کسر سیم شدند غیر مشوره لامر علیهم بن ام عبد گفت آنحضرت اگر می بودم امیر و حاکم سازنده کسی را بی که کاش هر یومیه امیری گردانیدم بر ایشان عبد الله بن سعد را یعنی در امیر ساختن او هیچ حاجت بشورت و فکر نیست و گفته اند بقرصه امیر ساختن او است رضی الله عنه و لشکر معین با در حالت حیات و در امری از امور دالالا فنی که بعد از آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم مخصوص بقریش است و ابن سعد و قریشی نیست رواه الترمذی و ابن ماجه ۲۰ و عن شیمه بفتح خاء معجمة و سکون تحتانی و فتح شمشینی بفتح بفتح سین و سکون و حده از کبار تابعین و ثقات ایشان است قال ابی حمزه المزیه و سالت المدان میسر لی جلیسا صاحبی گفت آمد مدینه با و سوال کردم خدا را که میسر گرداند مرا آشنایی صالح فیسر لی اباهره پس میسر گرداند خدای تعالی برای من ابو هریره را فجلس لی پس شستم پس میسر می دوی ثقات انی سالت المدان میسر لی جلیسا صاحبی گفت من که در خواستم از خدا که میسر گرداند مرا آشنایی نیک فیسر لی پس میسر گرداند ففقت لی پس عافتمی کرده شدی تو برای من وقت بختی فاففظ محمول از وفق یعنی ساز و آراقتادان و بعضی نسخ فیسر لی نیست فقال من این است پس گفت ابو هریره از کجائی تو قلت من اهل الکوفه گفت از اهل کوفه حاجت التمسک آورده ام در حالیکه می جویم نیک را که کجاست و اطلبه و طلب می کنم نیک را برای نفس خود فقال ایس فیکم سعد بن مالک پس گفت ابو هریره ایمانیت و بیان شما سعد بن مالک مرا سعد بن ابی وقاص است و مالک نام پدر است که ابی وقاص است مجاب الدعوه و قبول کرده شده است و عاصی ابو و ابن سعد صاحب طور رسول الله و دیگر عبد الله بن سعد و خداوند آب و ضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

که آب و صندل و گلاب بود و وی میساید است و حاضر می آورد و بطریق طایفه ای پاک کند که آب است و بطریق مخفی طهارت و تعلیه
و صاحب تعلین آنحضرت که نگاه میداشت و حدیثی صاحب سر رسول الله دیگر حدیثی صاحب سر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را علم
مستافقان نزد وی بود و عمار الذی اجاره الله من الشیطان دیگر عمار بن یاسر که در امان داشته است اما خدا از شیطان علی سلاز
بسیار زبان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی زبان آنحضرت رفته است که خدای تعالی عمار را از شیطان و اتباع وی نگاه داشته است
و سلمان صاحب الکتابین و دیگر سلمان فارسی صاحب هر دو کتاب یعنی الانجیل و القرآن زیرا که وی انجیل خوانده و بدان ایمان آورد
بعد از آن بنی مدت محمد رسول الله رسیده و قرآن را خوانده و بعضی گویند که عیسی را دیده و مشهور است که عمری سیصد سال بود و صحبت
کرد و دست پونجاه بود و الله اعلم بقلوب و احوال انصاریست و نام پدر او را معاویست و چون نسبت او می پرسیدند می گفت انا ابن ابی طالب
رواه الترمذی ۳۰۰ و عمن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نعم الرجل ابو بکر نعم الرجل عمر بن الخطاب نعم الرجل
عمر بن الخطاب ابو عبیده بن الجراح نعم الرجل اسید بن ضمره نعم الرجل عوف بن غنیم و نعم الرجل کعب بن لؤی نعم الرجل جابر بن عبد الله نعم الرجل
نعم الرجل ثابت بن قیس بن ثمال نعم الرجل ساذ بن جیل نعم الرجل معاوی بن عمرو نعم الرجل جهم بن بجار نعم الرجل انصاری حاضر شده و عمار
را غالباً این چهار کبار از مهاجرین انصار در یک مجلس حاضر بودند پس هر یکی را بهیچ و ثنا شریف گردانید یا تقریر می کرد و هر یک را
ایشان واه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۵۰۰ و عمن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان اجتهت شتان الی ثقیفه
علی و عمار و سلمان مقصود مبارک و تاکید است و در شتی بودن ایشان بعدی که بهشت شتان است و طایمان که می شود که ایشان در آن
و بعضی گویند که داشتند اهل جنت است از ملائکه و حور و غلمان رواه الترمذی ۶۰۰ و عمن علی رضی الله عنه قال استاذن عمار علی ان
صلی الله علیه و آله و سلم گفت علی رضی الله عنه طلب از آن کرد و عمار بن یاسر را آورد و آنحضرت فقال انس گفت آنحضرت این نواله افوق بسید را و را
مرحبا بالیطیب الطیب فراخی حاجتی و غیر آن کجاست و پاک کرده شده به تنزیب صفات و اخلاق رواه الترمذی ۷۰۰ و عمن عاتیه
قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر عمار بن یاسر الا اصابته ما اصابته با اختیار او داده نشد بهت عمار بن یاسر بسیار و کارگر آنکه
اختیار کرد و برگزید وی سخت ترین آن دو چیز را بفش وی و آنچه با اختیار او و فاضل تر از آن دو چیز است چنانکه طریقه سالکان طریق قرب
و ولایت است و آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم انصاری را در خصوص اختیار می کرد و بهت تفسیر و تسهیل بر است بود و بعضی نسخ از حدیث
از ریشه و هایت و این نیز نزدیک یعنی اول است رواه الترمذی ۸۰۰ و عمن انس قال لما حلت جنازة سعد بن معاذ چون برده شده جنازه سید
معاذ که فضل اول و حدیث جابر بن عبد الله و ی نعم گذشت قال المناقبون ما نعت جنازة مقتله منافقان محب سبک سیر و جفا و فساد و دلک
حکمه فی بنی قریظه و گفتند که این حکمی جنازه او از جهت حکم کردن او است و در بنی قریظه که قبله است از یهود و قصه آنست که این قبله
در عهد و امان سعد بن معاذ بوده اند پس بعد از آن حسن فرو و آمدند و قرار دادند که هر چه وی حکم کند ما را اختیار است پس آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بعد گفت که چه حکمی کنی خود را ایشان گفت مردان را که بکشت و زنان و اطفال ایشان را بکشد و آنحضرت بر همین عمل کرد
و گفت به سعد بن معاذ که تو حکم کردی بکشد خداوند تعالی که از بالای بخت آسمان کرد پس منافقان را به سخن یافته و زبان طعن از کردند

علیکم فصیحة غنیمت گفت آنحضرت اگر خلیفه بدانم من کسی بابر شما پس بی فرمانی کنید اورا و اطاعت کنید و خلافات او قبول
کنید و خلاف نمائید غلب کرده می شوید شما و لکن با حدیثی که در حدیث آمده و لیکن چیزی که حدیث کند شمارا و خبر دهد غلبه
پس تصدیق کنید اورا و راست گردانید اورا و اما اگر در حدیثی که در حدیث آمده و لیکن چیزی که حدیث کند شمارا و خبر دهد غلبه
آنرا تقریر یعنی این حدیث این چنین کرده اند که گویند آنحضرت فرمود و من ضروری نیست شمارا که ازین سوال استخلاف کنید زیرا که
آن حاصل می شود با اتفاق و اجماع شما که اهل آن می دانید و اما با آنکه از تفصیل و تخصیص با منی هم هست آنچه ضروریست
شمارا عمل کتاب و سنت است و مسکوت بان تخصیص که در حدیثی که در حدیث آمده و لیکن چیزی که حدیث کند شمارا و خبر دهد غلبه
در علم و یقین و آنچه اجتناب باید کرد از ان از اتفاق و این نزد حدیثی که در حدیث آمده و لیکن چیزی که حدیث کند شمارا و خبر دهد غلبه
و آنچه اتفاق باید کرد بدان از احکام این نزد و این سعادت است زیرا که فرموده است ضحیت لامنی ماضی به ابن ام عبد راضی شد و لکن
برای است خود بخیر می که راضی شد بدان ابن ام عبد که عبد بن سعادت و فرمود و مسکوت عبد بن ام عبد خلیف در زید بهمان
و اندر زان سعادت گفته اند که درین حدیثی که در حدیث آمده و لیکن چیزی که حدیث کند شمارا و خبر دهد غلبه
از ابن سعادت گفت قدیم کرد ابو بکر را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کار دین ماکه امامت نماز باشد پس تا خیر کنیم تا او را دعا
و بنای خود و سعادت قال ما بعد من الناس تدركه الفتنة الا انا و اخاهما علیه السلام و بعد از حدیثی که گفت و منی نیست
هیچ یکی از مردم که در یاب و اورا فتنه مگر آنکه من می ترسم تا خیر فتنه را بر وی مگر محمد بن سلیمان و سکون سین و فتح لام فانی سمعت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول لا تقرک الفتنة زیرا که من شنیده ام آنحضرت را که گفت محمد بن سلیمان که زبان من کند
ترافتنه و محمد بن سلیمان انصاری خزرجی با شملی است حاضر شده همه شاهد را که بتو که را بعضی گویند استخلاف کرد او را آنحضرت و سال بگو
و بود از فضل امی صحابه و اسلام آورد و بر دست مصعب بن عمیر در مدینه و مرد در سال قبل و سبایش با هفت و گوشت گرفت در ایام
فتنه با من نبوی و سلامت ماند از ضرر و شر آن رواه ابو داود و مسکت عنه روایت کرد این حدیث را ابو داود و مسکت کرد و از او
یعنی طعن کرده و تصحیح بخسین نیز نموده و محدثین را اختلاف است در آنکه حدیثی که مسکت کرده است ابو داود و از ان صحیح است
یا حسن است یا ضعیف صحیح احتجاج چنانکه در مجلس مذکور است و اقر المندری و مقرر گردانید و ثابت داشت این حدیث را
عبد الوهید مندر می که از علماء حدیث است و در اصل مشکوٰۃ و نیجا بیاض است و در حاشیه این عبارت را خبری نوشته اند
در آن و محمد بن عایشه ان ابنی صلی الله علیه و آله و سلم را می بیند فی بیت الزبیر مصباحا روایت است از عائشه که آنحضرت دید در خانه
بن العوام چراغی را و زبیر رضی الله عنه از عشرة بشره است و ابن عمر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و داماد ابو بکر صدیق
نروج اسمانیت ابی بکر فقال یا عائشه ما ذی اسماء الا قد نشت پس گفت آنحضرت ای عائشه گمان نمی برم اسماء نبست
ابی بکر را مگر آنکه تحقیق زانیده است یعنی این چراغی را که درین وقت افروخته اند نشان است که اسماء که حمل داشت زانیده است
نست بعضی غمناح و مسکوت فایضه محمد و بنی فون بلفظ معلوم نیز نوشته اند فی النصراح نفاس زیگی زن و در چشمان

ولا تسموه حتی مینه نام نہید ان ہو بود و انانکہ نام نہ من ان در اسماء عبد اللہ پس نام نہاد آنحضرت اور عبد اللہ و ابن عبد اللہ بن ابی طالب رضی اللہ عنہما صحابی شہور و مناصب و قائل وی اند کہ رؤس شہر است و وی رضی اللہ عنہ اول ہو و وی است در مہاجرین بعد از ہجرت و خشکہ تجربہ بیدہ تنہیک کرد آنحضرت اور اسخر مایہ است مبارک خود و تنہیک خاندان خرمایا جز آن و مالیدن آن کام ہو بود و این سخت رواہ الترمذی ۱۰۱۰ و عن عبد الرحمن بن ابی عمیرہ یفتح عین کہ سریم و سکون تہمانیہ مضطرب احدیث است ثابت نیست و صحابہ بعضے گفتہ اند کہ صحابی است روایت کردہ است ترمذی از وی ہمین یک حدیث کہ می گوید عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انه قال معاویہ اللہم اجعلہ دایما مدباخذ و اکراد ان او را راہ است نمایندہ و راہ است یافتہ شدہ و اہدیہ و ہدایت کن مردم را ہوی از وہ الترمذی بدانکہ سیوطی گفتہ و صاحب سفر السعادۃ نیز می گوید کہ محدثان گفتہ اند کہ صحیح شدہ و فضائل معویہ بیچ حدیثی و در جامع الاصول گفتہ کہ انجیر ثابت شدہ است کتابت او است مر سیفہ خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثابت شدہ است کتابت وی و تحقیق وار شدہ است در روایت حدیثی کہ روایت کردہ است او را احمد و سنن خود از عمر ماض بن ساریہ کہ شنیدم مغیرہ خدا را کہ می گفت اللہم علم معاویہ کتابت و احساب و قد العذاب خداوند ایاموزان معاویہ را کتابت و احساب و نگہدار از عذاب و این حدیث را طرق متعددہ است و بعضی طویر این کلمہ را زیادہ کرد و مکن فی البلاد و مکن و قدرت وہ او را در شہر با شکمین پای بہ جای کردن و دیگر این حدیث یا معاویہ اذ ملکتم فاسیج اسی معاویہ چون مالک و بادشاہ شوی آسانی کن بر مردم و سخت بگیر در روایتی آمدہ است فاحسن پس احسان کن فوق ہمہ این حدیث است کہ ترمذی از عبد الرحمن بن ابی عمیرہ روایت کردہ و گفتہ اند کہ بیچ کی از بن احادیث نزد محدثین صحبت نہ رسیدہ است و اعظم پوشیدہ و نماد کہ ہایت بہنی راہ نمودن فرع علم است و تمامہ صحابہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عالم بودند با حکام و بین او امر و نوای این بہ تفاوت و ان و برین است مدار حدیث اصحابی کا النجوم باہیم اقتدیم اقتدیم و ازینجا لازم می آید کہ در ہر جا ہادی و مہندی باشند اما این در شیرازی خواہد بود و کہ خطا کردہ باشند و حق بدست ایشان نیامدہ و در فتنہ و ابتلا افتادہ از راہ ہدایت گشتہ باشند و در بیان آن فتنہ صاحب علم و ہدایت کہ لا لا یخفی و این سخن حق است برخلاف متعصبہ طرفین عبد اعلم ۱۶۰ و عن عقیبہ بن عامر صحابی دالمی مصر بود از جانب معاویہ بعد از برادرش عقیبہ بن ابی سفیان بعد از ان عزل کرد او را و در سنہ ثمان و کس فوت کرد روایت کردہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روایت کردہ وی جابر بن عباس از تابعین خلقی گفتہ اند انی جامع الاصول و ذہبی گفتہ دکان خود صحابی کبیر اسیر شریف فصیح متفری و رضی شاعر بود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اسلم الناس من عمرو بن العاص اسلام آوردند مردم ایمان آوردند عمرو بن العاص مراد بناس مردمی اندازند کہ اسلام آوردند و در فتح مکہ کبیر و قہر بعد از ان صحیح شد ایمان بر کفو خدا می تعالی از ایشان و عمرو بن العاص ایمان آورد و بطوع و رغبت ہجرت آورد و از جیشہ بدر نیہ و انداخت خدا می تعالی ایمان را در دل وی بعد از انکہ او را آورد و خجاشی بہ نبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس اقبال کرد بجانب آنحضرت بی آنکہ کسی او را بجانب خواندہ پس دویدہ آمد بدر نیہ و ایمان آورد و پیش از اسلام با لغو داشت در عداوت آنحضرت تخصیص می بایمان نسبت مردم دیگر با اسلام ازین جهت است و چون خواست کہ ایمان آورد و محبت کند دست کشید گفت آنحضرت چرا دست کشید می ای عمر وقت شرط میکنم

یا رسول الله فموجع شرط یکنی گفت ایمان آرم پیش طاعت که آمرزیده شود و جهنم را بان من که پیش ازین کرده ام فموجع شدنی یا معوجع اسلام می اندازد
و می پوشد هر گناهی را که پیش ازین کرده شد و هجرت می اندازد و می پوشد هر گناهی را که پیش ازین کرده شد و در حدیث دیگر آمده که عمر بن العاص بن اوس بن
بن العاص هر دو مومن اند و نیز آمده است که عمر بن العاص از صحابان قریش است و نیز روایت می کنند که گفت آنحضرت کعب
آنک را شنید گفت آنحضرت که عمر بن العاص صدقه را بهتر از دیگران می آرد و الله اعلم بوجوه عمر بن العاص خداوند متعال را بداد بود
عمر بن العاص هر که ایلید و می میدید می گفت سبحان الله خالق این عمر بن العاص کی است و روایت کرده شده است که کعب
در وقت گذشتن ازین عالم ترس و بی تابی و بی آرامی بسیار می کرد پس گفت او را پس روی عبد الله ای پدر این همه فرخ چیست
صحبت داشته تو یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و غر کرده با وی گفت ای سپهر من بن سه حالت گذشته است بودم من در اول
امر که دشمن می داشتم رسول خدا را دشمنی سخت بعد از آن سلطان شدم و صحبت داشتم با وی پسر بودم در امارت و ولایت و متکلم شدم
بدان و رسیدم از بگذرد دنیا آنچه رسیدنی داشتم که بکدام یکی ازین حال معامله خواهند کرد و چه پیش آمدنی است رواه الترمذی و قال
حدیث غریب و حسن استاده بالقوی ۱۰۰ و عمر بن العاص گفت جابر ملاقات کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
و سلم فقال یا جابر یا لی اراک منکر ای گفت آنحضرت ای جابر چه شده است مرا که می بینم ترا شکسته و دلگیر یعنی صحبت سبب شکسته دلگیری
تو قلت آتش بدانی و ترک عیال را دینا گفت من شید کرده شد پدر من و آن در غزوه احد بود و گذشت پدر من عیال و اوام را و گیر بنام
قال افلا ابشرک بالبقی الله ای که گفت آنحضرت آیا خبر خوش ندیدم ترا بنیچ پیش آمد خدا عز و جل و معامله کرد با تو پدر ترا یعنی از صحبت
غیر و اندوه دنیا و دلگیر مباش که این آسان خواهد شد و لیکن شاد باش با آنچه در وی قرب و کرامت مولی است و درین اشارت است
تا آنکه فضل و کرامت پدران سلطنت می کنند و پسران که بر راه راست باشند و با آنکه پسران را بشایدی و بی پدران شاد باید بود و قلت
بجای گفت می خبر ده یا رسول الله قال یا کمال الله احد قط الا من فی وجه جاب گفت آنحضرت کلام کرده است خدای تعالی بچ کی ای هرگز
مگر از پس پرده و احوال باک خلک کفاحه و زنده گردانید خدای تعالی پدر ترا پس سخن که دباوی روی بر دینی پرده و شده اند و زنده اند
و لیکن حق سجا از زیادت قوت و روحانیت بروی افاضه کرده که بدان شاهده حق کردی جاب و او شتر او حجاب درین عالم است
قیاس آن عالم برین توان کرد و قال یا عبیدی من علی اعطاک گفت خدای تعالی پدر ترا ای بنده من آرزو کن و بخواه عتبت و
فضل و کرامت من هر چه می خواهی بجز هم ترا قال یا رب یحیی فاعل فیک ثانیة گفت پدر تو ای پروردگار من آرزوی دارم
می خواهم که زنده گردانی مرا و بفرستی بدینا یک ششتم در راه تو کثرت و دوم قال الرب گفت پروردگار مبارک و تعالی ان قد سبق
انهم لا یجوزون بدستی شان نیست که تحقیق گذشته است حکم من که آو میان بعد از مردن و آمدن باین عالم باز نمی گردند و بسیار
فخرت پس فرود آمدن آیت و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا و گمان مبر تو آن کسانی را که کشته شده اند در راه خدا مرد
الایة تا آخر آیت رواه الترمذی ۱۰۰ و عتبه قال استغفر لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خمس و عشرين مرة و هم از جابر است که
آمرزش نه است برای من آنحضرت بیست و پنج بار معلوم شد که استغفار بخندین بار در یک وقت و یک مجلس بود و بار اوقات متعدد

و این ظاهر ترست و الله اعلم و رواه الترمذی ۱۱۹۰ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کم من شعث اخبر کفتم تخضرت
 بسیار رشیده دمی غبار آلوده دمی ظن بر خداوند و جان کنه طم کبر طاجانه کنه یا کلمه کنه لایوبه پاک داشته میشو و الفتات نمودن و شرف و
 و دانسته میشو و او را که گیسو از جفت حقا بیهوشی می نهد و دم و او قسم علی الله لایوبه اگر سوگند خور و بر خدا یعنی سوگند خور و که خدا را بخین خود کرد
 بر آئینه است گوئی که داند او را خداور و کند او می کند آنرا سوگند خور و بر فعل خود که چنین کنم با عطا و بر خدا میامی گرداند و می تواند
 اسباب فعل و توفیق می دهد و او را که بکند وی آن فعل را قسم الی یومین مالک از جمله ایشان است برابر بن مالک برادر انس بن مالک
 رضی الله عنهما از یک مادر و یک پدر از فضل اصحاب و دلیل آن و معلومان ایشان است حاضر شد احد را و مشاهد را که بعد از وی اندوشت
 از مشرکان چندین را سوای آنکه شریک شد و دیگران و ظاهر شد از وی مبارزت شدید در روز تمانیه شبیه شد در سال سیم رواه الترمذی
 و البیهقی فی دلائل النبوة ۲۰۰ و عن ابی سعید قال قال انس صلی الله علیه و آله و سلم الا ان عیبتی التي اوی الیها اهل بیتي اگاه باشد بدست
 که دوست درونی و محل سوادانت من که بازگشت می کنم بسوی آن اهل بیت من اند و منی عیبت و فصل اول از حدیث انس معلوم
 و اخبار این لغز درج انصاف واقع شد و این منافات ندارد و بزرگان در شان غیر ایشان خصوصاً اهل بیت که خص اند باری صفت تو او
 که صفت الهی اوی الیها باری تخصیص و تقیید باشد یعنی اینها که جمیع میکنم بسوی آنها بیشتر و غالب تر تخصیص این صفت باریست
 زیادت شرف و فضیلت ایشان باشد و ان کرشی الانصار و یستی کرش من انصار و معنی کرش نیز فصل اول معلوم شد و در حد
 انس فاشه و حسن سیم من عفو کنیده از به کار ایشان و اقبله اعین مجتهد و بنیزید از نیکوکار ایشان رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن
 و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یعض الا انصار احدی من ابسه و الیوم الاخر دشمن ندارد و انصار را هیچ یک
 که ایمان دارد بخدا و روز آخرت رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح ۲۲۰ و عن انس عن ابی طلحه رواه است از انس که در وقت
 می کند از ابی طلحه که در روز ام است ام سلمه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اقرأوا قولک السلام گفت انس که گفت مرا
 ان حضرت بنو نمان نوم خود را سلام را اقرأوا بفتح همزه و سکون قاف و کسر را و کبیر همزه ففتح را نیز می باشد و بر قیست بر علی آید و بر تقدیم
 فتح همزه و علی و بنی خوانند سلام است که چون کسی برگیری سلام میرساند آن دیگر در جواب سلام می خواند تحقیق این معنی که
 کرده شده است غرض که آنحضرت با بوطلمه گفت که قوم خود را از من سلام رسان فانه م علمت اعفته صبر زیرا که بدستی ایشان آنچه
 من می دانم پارسایانند و بارند اعفته بفتح همزه و کسر عین فتح فامشده و جمع غفیف عفت و عفان پارسائی و یاز ایستادن از حرام و
 بضم تین با عفت با جمع عبور و بضم صاد و تشدید با بضم فیه نیز تصحیح کرده اند جمع صابر یعنی صابرند بر فقر و فاقه یا بر جهاد و قتال یا در
 و وجه اول او فوق است یعنی عفت رواه الترمذی ۲۳۰ و عن جابر بن عبد الله الحاطب جابر الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم رواه
 که جابر بنی الله عنه که غلامی مر حاطب بن ابی سعید را آمد نزد آنحضرت و شکو حاطب الیه و حال که شکایت می کند آن غلام حاطب
 نزد آنحضرت فقال انس گفت آن غلام یا رسول الله بعد فلن حاطب انما بر آئینه می در آید حاطب آتش و فوج را یعنی غلام می کند
 کار بومی کند که به آن سختی و فوج می گردد و ظاهر آنست که آن غلام همان قصه کتاب حاطب را که با بلی که فرستاده و آمده

قریش بود و عمار بن یسار از موالی و قهر خاله او را بچشم کم دید و در شتی کرد و میگویی خاله فاطمه عمار شکوفی الی رسول الله صلی الله علیه و آله
عمار بار آمده آنکه گنگد از من بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را وی می گوید فجا و خاله و پیغمبر و الی انبی صلی الله علیه و آله
و سلم پس آمد خاله و حال آنکه عمار شکایت می کند از خاله نزد آنحضرت قال گفت راوی فعلی غیاطه و لا یزیده الا غلظه پس
گشت خاله که در شتی می کند عمار را و زیاده می کند و در شتی را و انبی صلی الله علیه و آله و سلم ساکت است و حال آنکه آنحضرت
خاموش است که هیچ سخن نگوید و بکلی عمار پس گریه کرد و عمار از شکسته و نامرادی خود و غلظت خاله و سکوت آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم و قال و گفت عمار یا رسول الله الا ترا آیمانی منی تو که خاله چه میکند و چه می گوید فرغ انبی صلی الله علیه و آله و سلم را پس
برداشت آنحضرت سر مبارک خود را و قال من عادی عمار عاده که سیکه دشمنی و رز و دبا عمار دشمنی و رز و دبا و خدا و انقبض عمار را
انقبضه الله و سیکه دشمنی و رز و دبا عمار را و خدا و انقبض و عداوت بیک معنی است پس این تاکید است یا مردی که دشمنی
با فعل است و دیگر می کرد و دشمنی که و قال خاله فخرت فلان کنی احب الی من بضاعا پس بیرون آمد من پس
و هیچ چیزی محبوب تر از من از راضی شدن عمار منی کاری کنم که عمار از من ارضی گردد و تا میان من و محبت پیدا آید فلیقته ببارست
پس پیش آمد من عمار را بچیزی که راضی گردد و عمار از تو راضی آنکس و اهد او عذاره یعنی پس انقبض گشت ۳۳ و عن ابی عبیده
بعض من و فتح بانه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول خاله صیف من سیوف الله ابو عبیده بن جراح گفت شنیدم آنحضرت
را که میگفت خاله شمشیری است از شمشیرهای خدا و تیره و غلبه بر عادی دین و قتل کفار و جریان وی بحق و نعمتی است و نیکو و جان
قبیله و تبار خود است خاله و بود وی رضی الله عنه از نبی محمدم بدرجی از قریش و اوها احمد و است کرد این و حدیث را احمد ۴۰ و غیره
بریده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله تبارک و تعالی امرنی بحب ربه اقبیر فی انی بحبهم گفت آنحضرت بدستی خدا و
امر کرد و مرا بدستی چاکر من خبر داد و خدا امر کرد وی تعالی و دست سید را و آن چهار کس اقبل گفته شد یعنی گفتند صحابه یا رسول الله هم پس
نام بر ایشان را برای ما و نام بنام بفرما که آنها چه کنند قال علی بنم گفت آنحضرت علی کی از آنهاست يقول فلک ثلثا در حاکم
می گوید آن حضرت این سخن است بار از برای تاکید و قول آنحضرت علی بنم جدا و ثمر دن باشد دیگر یکجا نیز مفید اعتقاد است تمام شد و خدا
این جماعت است و ابوذر و مقداد و سلمان علی را خود چه تعریف توان کرد رضی الله عنه و کرم الله وجهه ابوذر صدق و از هر صحابی بود و است
نیز قدیم السلام و ماوس و در اسلام بود و خدا شریف و راضی و همه شاهد را یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و از نجیبای خیار و فضلای
از صحابه بود و امیر که پسین علی بنی و است دارد و عمار گدازد و بوسی عثمان رضی الله عنه و جمیع مسلمانان و از اهل بیت است و خدا
و طلبی بی آنکه از اینها که اسلام را در اسلام گشت تاروی نمود و دید و زاهد بود و قوت خود را از بوی با بانی می کرد و وظائف خود را
باعتقاد و با و از برای تاکید و ذکر فرمود و در لی بسم الله که در خدا و انبیا و ائمه و خبر داد که وی محبت خدا دارد
با ایشان را از برای قال در احدیست غریب حسن ۴۰ و عن جابر قال کان عمر يقول ابو بکر سیدنا و عثمان سیدنا گفت جابر بود
عمر که می گفت ابو بکر ستر است از او که و عمر را یعنی بلایا یعنی بلایا گفت که عمر من را بطریق تو اضع گفت و الا عمر فاضله

از بلال رضی الله عنه و بعضی گفته اند سیادت مستلزم فضیلت نیست کذا قالوا و گفتیم من و خدا توفیق ختم محکم مع البیعه و حب نیست که شامل کل باشد و باعتبار اکثرین است و ضمیر کنایت از صحابه است پس در اول شامل کل است و در ثانی اکثر و انحصار درین فقره از برای تخصیص است یعنی سیدت در میان بار واه البخاری ۶۰ و عن انس بن ابی حازم سجا جمله و کسر ای تابعی کبیرت در زمان آنحضرت اسلام آورد و با دراک شرف صحبت شرافت تاریدین وی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم رحلت فرموده بود و در نهروان با علی بن ابی طالب رضی الله عنه همراه بود آن بلا لاقال لانی کبر و هیئت می گشت که بلال گفت مرا بی کبر را در وقتی که ابو بکر بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گفت مر بلال را و درخواست که در صحبت وی باشد و برای وی اذان می گفته باشد چنانکه برای رسول خدا می گفت صلی الله علیه و آله وسلم و بلال را ابو بکر خریده و از دست کاfran بانیده آزاد کرده بود ان گشت انما اشتترتینی لنفسک فی مسکنی اگر هستی تو که بخیر می مرا برای نفس خود پس نگاهدار مرا یعنی نزد خود و خدمت فرما و ان گشت انما اشتترتینی لله فذعن عنی عمل الله اگر هستی تو که بخیر می مرا اگر برای خدا اطلب رضا و ثواب وی پس بگذار مرا با عمل خدا یعنی بگذار مرا تا برای خدا کاری می کرده باشم و با خلق کار نداشته باشم و بعضی روایات آمده که گفت بلال مرا طاعت دیدن جای تنبیه نبی وی نیست و بی وی ایجابی تو انم بودی چه شکل ترا زین بر عاشق زار که بی دلدا ای بند جای دلدا پس همراه لشکری که بشام میرفت برفت و در دمشق در سال سیم یا چهارم در گذشت ر واه البخاری و در بعضی روایات آمده است که بلال بعد از رفتن وی بشام بعد از شش ماه آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم بخواب دید که می فرماید این چه خطای ای بلال که تو بر می کنی و زیارت مانمی آتی پس بلال همان ساعت متوجه مدینه شد چون به مدینه آمد اول چیزی که رسید این بود که فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و حسن و حسین چه حال دارند گفتند که فاطمه از عالم رحلت کرده و حسن و حسین باقی اند پس بگریست و نزد حسن و حسین آمد پس مردم خود هستند که بلال برای ایشان اذان گوید تا از زمان سعادت نشان آنحضرت یاد دهد و بچیکس اجمال نشد که او را مردمان توانند کرد و گفته اند اگر امام حسن بفرماید شاید که بگوید پس حسن رضی الله عنه امر کرد و بلال بوضع می که در زمان آنحضرت می ایستاد و برآمد و شروع در اذان گفتن کرد و چون گفت الله اکبر الله اکبر بیعتی مردل مردم افتاد و بگریه درآمد و چون گفت الله اکبر الله اکبر الله اکبر بگریه زد و زور آورد و چون گفت الله ان محمد رسول الله گویا تمامه در و دیوار شهر لرزیدند و همه در گریه و زاری بی اختیار شدند و از جای نشستند بلال را طاعت اذان گفتن ماند و نشنوندگان ایوش شنیدند و اذان تمام شد و در روایتی آمده است که آنحضرت فرمود هر که بعد از شش ماه زیارت من نیاید گویا بر من جفا کرده باشد سبحان الله و ایللاه الا ان سی سال گذشت و عمر آخر رسید و این سعادت دست نداد خدا و اندک دیگر شود یا نشود و صحت چو عمر زنده میسر شود یکبار شد میسر دیگر نمیشود اللهم ارزقنا . . . و حسن ابی هریره قال جابرجل الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت ابو هریره آمد مردی بسوی آنحضرت فقال انی مجهول پس گفت آن مرد بدستی من رنج و مشقت کشیده شده ام یعنی چیزی بدید فاسل الی بعضی شایه پس فرستاد آنحضرت کسی از بعضی از زنان خود را خبر بگیرد اگر چیزی حاضرست بوی بد بفقالت پس گفت آن بعضی نساء و الذی یبکک باحتمال ما یحدثه الامام و گنند آن کسی که فرستاد و ترا برآستی نیست ز من اگر آبی ثم ارسل الی اخری فقالت مثل فلک پیتر فرستاد و آنحضرت کسی را نزد زنی فرستاد پس گفت آن زن مانند آنچه گفته بود زن نخستین فرستاد و نزد همه زنان خود وطن کلین مثل فلک و گفته اند همه زنان مانند آن فقالت رسول الله

پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نصیحتی رحمتی کہ کسیکے ہمائی کنی این مرد را حجت کند خدای تعالیٰ اور انصاف یا کہ خدا و مجہد سکون
تحتانیہ و ففتح خدا و کہ تحتانیہ بہ شدید ہر دو روایت است اضافت و تصنیف ہر دو معنی ہمائی کردن و همان فرد و آوردن است
و در اصل معنی ضیافت میل کردن است و قول وی ترجمہ برفع و جزم و ہر دو مضبوط است تمام محل من الانصار یقال لہ ابو طلحہ پس ہر دو
مردی از انصار کہ گفتہ می شود و اور ابو طلحہ انصاری شہور زوج ام سلمہ فقال انما پس گفت من همان گیرم این مرد را یا رسول اللہ نظر

بہ الی رحلہ پس ابو طلحہ آن مرد را بسوی خانہ خود رحل بجای محل درخت و بجای بیش مرد فقال لا امر اہل عندک شیئ پس گفت ابو طلحہ
مزن خود را آیا بہت نزد تو چیزی از طعام قلت لا الاوت صبیحا نگفت زن وی نیست چیزی نزد ما از طعام مگر خورش خود
ماقوت بضم سکون چیزی کہ بہتند و بر پاشد بوی بدن آدمی از طعام قال فخلیتم بشی و نوہم گفت ابو طلحہ یعنی زن خود پس مشغول
گردان خوردن آبجیزی و بخوابان ایشان اقلیل مشغول کردن کسی آبجیزی و نوہم خوابانیدن و این محمول است بر آن کہ صبیان محتاج نبود
بطعام طلب میکرد طعام را بعبادت صبیان بی جوع و الا واجب بود مقدم صبیان بر همان و چگونہ ترک می کرد و ایشان وجب
و حال آنکہ حق تعالیٰ شاکر و ایشان افاد او غل نصفنا فار یا نا نا کل پس چون در آمدہاں مایسموہم ردون پس بخا اور ابنا کہ مای غریم
فاذا ابوی بیدہ لیا کل پس چون بنگینہ و دراز کند دست خود را تا بخورد و فتومی الی السراج پس بایست تو بسوی چراغ کی توضیح تا اصلاح کنی
و بیغرفی چراغ را اصلاح نیکو کردن خلاف افساد فاطفینہ پس کشش چراغ را تا همان برنا خوردن ما مطع نشو و اطفا فرمایدن آن شمشیر
فصلت پس کہ آن زن این کار را گفت بوی مرد قطع و او پیش شستہ ایشان یعنی این زن و مرد و همان بطعام و اکل غنیہ و خود را

و باطام وین و شب کرد و ابو طلحہ زن او کہ نہ فلما اصبح خدا علی رسول اللہ پس گفت چون صبح کرد ابو طلحہ آمد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
و سلم فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لقد عجب لک ہر ائیمہ تحقیق تعجب کہ خدا اوضیحک اللہ یا گفت او کہ
خندہ کہ خدا یعنی رضی شد من فلان و فلانہ از فلان مرد و فلان زن نام ابو طلحہ وزن او بردونی روایتی مثلاً و در روایتی دیگر از ابو ہریرہ
مانند این حدیث آمدہ موافق و لفظ و معنی و لم یسم باطلیہ و نام مرد ابو ہریرہ درین روایت ابو طلحہ را و گفت یقال لہ ابو طلحہ و فی آخر
و در آخر این روایت این آمدہ کہ فازل اللہ پس فرو فرست و خدای تعالیٰ این آیت را و یوترون علی انفسہم و لو کان بہم خصاصتہ
مربی گزینند بر نفسہای خود غیر خود را و اگر چہ باشد با ایشان حاجت فی السراج خصاصتہ بالفتح و روشی و این آیت و شان انصاف است
و سبب نزول آن این قصہ است متفق علیہ . و عمنہ قال نزولنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منزلاً و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت

فرو و آدم کہ ما ہمراہ آنحضرت منزلی را فعل انسان میروند پیش تنہم مرد کہ می گذرند از آنجا بقول رسول اللہ پس می گوید پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم می پرسد من ہذا یا ابامیرہ کہ کیست اینکہ می گذرای ابو ہریرہ فاقول فلان پس می گویم جواب میدہم من این فلان
کست کہ میگردد و فیقول پس می گوید آنحضرت نعم عبد اللہ ہذا انیکو بندہ خدا است این و یقول من ہذا فاقول فلان می گوید آنحضرت
مروگیری را کہ میگردد کیست این پس می گویم من این فلانی است فیقول من عبد اللہ ہذا پس می گوید آنحضرت بد بندہ خدا است این
شاید کہ می گفت این ابرامی کسی کہ میدہد نہست کہ وی از منافقان است زیرا کہ گفتن آنحضرت مومن یا این قول و درست و منہودیت

اگر چه پاره و روش بر باشد و خود در آن زمان مؤمن باین کیفیت نبود و اگر باشد اقل قلیل باشد و الله اعلم بحقیقته و آنکه گذشت خالد بن الولید فقال من هذا پس گفت آنحضرت کیست این فقلت خالد بن الولید پس گفتم من این خالد بن الولید است فقال نعم عبد الله پس گفت آنحضرت نیکو بنده خداست خالد بن الولید صیقل من سیوف الله شمشیری از شمشیرهای خداست رواه الترمذی و غیره زید بن ارقم صحابی مشهور احوال او مکرر ذکر کرده شده است قال گفت قالت الانصار یا بنی امیه لکل نبی اتباع ای پیغمبر خدا مگر بر پیروانند و اما قاتل تبعان و سبستی با تحقیق پیروی کردیم ترافع اعدان بحیل اتباعنا مناسبت عاکن خدا را که گردانید و انان ما را از نایبانی بگردان تابان ما را از خلفای و موالی ما که ایشان را نیز انصار گویند و وصیت که مردم را در حق ما با حسان کرده ایشان را از شامل باشد چنانکه گفته اوصیکم بالانصار و فرمود فاقموا معهم و تجوزوا عن سبهم و جز این مناقب و فضائل و عنایات و کرامات که ان فی شرح اشخ یا بگردان از نایب مقتدی با ثبات و متصل بما و بطریق و سیرت ما و تابعین با حسان این معنی ظاهر ترمی نماید خدا عاقل است آنحضرت باین دعا که التماس کردند از حضرت وی صلی الله علیه و آله و سلم رواه البخاری ۱۰۰ و عن قتاده تابعی مشهور که گفت از انس می کند قال ما فعلت حسان اهل العرب اکثر شیدا و غریوم اقیامت من الانصار گفت نید اتم ما حمله از محلهای عرب که بیشتر آید شیدان ایشان عزیز تر و زیاده است از انصار که شیدان ایشان بیشتر اند و عزیز تر از انصار گفت قتاده و قال انس قتل منهم یوم احد سبعون و گفت انس کشته شد از انصار و از احد هشتاد و یک و ابن مند که از علمای حدیث و سیرت از حدیث ابی آوره که کشته شد از انصار و از احد و از مهاجرین شش کس و یوم بجره سبعون و کشته شدند روز بیهوشه هشتاد و یک که از او می گویند و قضای آن در شب سیر نکو است و یوم بیهوشه علی عده ابی بکر سبعون و کشته شدند روز جنگ یاسه و در زمان خلافت ابی بکر که با قوم سید کعبه بیهوشه رواه البخاری ۱۱۰ و عن انس بن ابی حازم قال کان عطاء البدر حین تم الالف فتمت الالف فقیس ابو عطای بدریان از بیت المان چهار چهر و قال عمر لا فضلتم علی من بعدکم گفت عمر هر آینه تفصیل می کنم من ایشان را کسی که بعد از ایشان است رواه البخاری و سیمین من سبی من اهل بدر فی جامع لبخاری و بدانکه بخاری اسامی جانده از اهل بدر از انهای که در کتاب خود آنها را ذکر کرده و از آنها حدیث آورده و ابی علی بن بطریق قد کله احساب و اجمال مفصل آورده تا معرفت فضیلت بق و رجحان ایشان بر غیر خود و جدا بر ایشان دعا بر حجت و ضحوان کرده و گفته اند دعا خواند و ذکر ایشان و صحیح بخاری است و ذکر آنها بر ترتیب حروف معجم کرده مگر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خلفا را بعد که اینها را مقدم کرده باقی را بر ترتیب حروف آورده و مولف نیز همین روش اتباع وی کرده پس اول ایشان و امام و سید ایشان و سید تمامه عالمیان ابی محمد بن عبد الله الهاشمی ولادت وی در عام الفیل و بعثت او بر راس اربعین و در نبوت وی ثلث و شترین عمر شریف وی ثلث و ستین سید المرسلین و خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم و علی له و اصحابه و اتباعه و از ابراهیم بن عبد الله بن عثمان ابوبکر الصدیق القرشی از بنی تمیم مرده است اجتماع او با آنحضرت به پنج واسطه است نام او در جاهلیت عبد رب الکعبه بوده و آنحضرت او را عبد الله و عقیق نام کرده و بعضی گفته اند که عقیق نام قدم او است آورده اند که مادر او را فرزندی نمی زارست و چون وی متولد شد مادر وی ویر او پیش خانه کعبه برد و گفت خداوند این را از موت آزاد گردان و بخشش من و بعضی گفته اند که نام اصل او عبد الله است

غالب آمد بروی عقیق کفنه از عقیق بہت حسن و جمال روی و کرم و خوی وی گویند و عقیق بمعنی کرم و جمال و نجابت نیز آید و اتفاق کردند
 است بر تسمیہ او بصدیق از جہت مبادرت او بصدیق رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و التزام ہی صدق را در ہمہ احوال خود رضی اللہ عنہ و پدر
 ابو قحافہ عثمان نام دارد و در سال فتح ایمان آورده و در سنہ چارہم بعد از نبی کریم شش ماہ و چند روز وفات یافتہ و عمر او نو و ہفت بودہ و
 خلافت صدیق دو سال چند ماہ بودہ و عمر وی شصت و سہ موافق عمر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود و وی رضی اللہ عنہ معتدل القامۃ خوش
 تابان جمال نحیف البدن خفیف العارضین ہل الخدین بود و در حدین وی رنگامی بہ بلخ جلیل جلیل کہ عقیق عمر بن الخطاب العدوی از اولاد
 عدی بن کعب است و مینج و اسطہ آنحضرت مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جمع می شود و از اشرف قریش بود و در جاہلیت سفارت و رست
 بنام وی بودہ و عقیدہ وی جیمہ چشم بلند قامت بود و در شرف بود و بر مردم چنانکہ گویا بر شتری سوار است و مردم پیادہ اند و بود و عارین
 و حققت و وہب بن غلبہ گفتہ کہ نصف او در غزوت این چنین است کہ قرن حدید بر گردن اید امن و قرن کوفہ در گردن و فاروق لقب است
 از جہت تفریق او میان حق و باطل و کفر و اسلام و عزت اسلام با ایمان او شد و سبب و شجاع بود پیش از ان حضرت بامرویی ہجرت
 کرد و چون خواست کہ ہجرت کند از خود را حامل ساخت و مکان را زہ کردہ و دوست تیر با گرفتہ و کعبہ آمد و در سار قریش ہمہ ہجرت
 حاضر بودند پس طواف کرد و در کعبہ نماز گزارد و بچہ نامی تائیس عبد الجادہ گفت زشت باد و یہای شما کہ خواہد کہ بگرہ را و را مادر
 و تائیم کہ و در غر زنا و بیوہ گر و وزن او باید کہ بیاید و ملاقی کرد و بن در پس این ادوی یعنی کہ پیش سیکس نخواست در پی او رفت خلافت در
 و ہ و نیم سال بودہ و عمر وی شصت و سہ بر قول مشہور و بقول شصت و ہشت و بقول دیگر چارہ و نہ عثمان بن عثمان اللہی خندہ انبی صلی
 علیہ وآلہ وسلم علی ابنہ قتیہ و ضرب لہ سہمہ گذشت آنحضرت او را بر دختر خود قتیہ بہت میار داری وی و فتن کرد و در او ابرہہ وی از
 بدر و با عین بار او را از اہل بدر شمر دہانہ و قول او در سال ششم از عالم الغیب است اسلام آورد پیش از دخول دار ارقم بعد از ابی بکر علی زیدین
 حارث و اسلام و بدعت ابو بکر بود و چون اسلام آورد بعم او حکم بن العاص بن امیہ و را بست و حبس کرد و گفت از دین پدران بدین
 درآمدی و اللہ نمی گذارم تا زمانی گذاری این بن را گفت این دین را بر گردنگذارم و از وی جدا نشوم تو بر چه دانی مکن چون حکم صلاست
 او را دید کہ کرد و قتیہ بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش از عہد نبوت در تحت وی بود و در غر زوہ بدر مرد و بعد از ان ام کلثوم را
 آنحضرت بوی تزویج کرد و در سال نهم از ہجرت وی نیز مرد پس گفت آنحضرت اگر یونوزی و یوم میدادم آنرا بوی بیج کس جز وی نبود
 کہ و در دختر بیج پیغمبری نزد وی بود و ازین جہت ذوالنورین لقب او شد رضی اللہ عنہ و میانہ بالامی خوش روئی سفید و سبب بود
 در روی وی تکتما از جدی بزرگ ریش اجل الناس گفت آنحضرت بام کلثوم تزویج کردم ترا بشاہ ترین مردم سجد تو ابراہیم علیہ السلام
 و بعد از تو محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود و جای او یکی کہ در درون خانہ در سبتہ غسل می کرد و از حیا صلب خود را است نمی توانست کرد
 و بود و قتل او در اوسط ایام تشریق سنہ خمس و ثمانین و خلافت او سیزدہ سال و عمر او ہشتاد و دو و بعضی سہ و شش نیز گفتہ اند علی ابن ابیطالب
 اما شعی بن عمیر غیر خدا بر او و ابو جاحات و زوج فاطمہ زہرا قبول و بدر حسن و حسین است و اول با شعی است کہ متولد شدہ از دو دہا شعی
 قدیم الاسلام و قبول جامعہ کثیر اصحاب اول سیکہ اسلام آورد او است و گفتہ اند کہ مبعوث شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روز دوشنبہ

اصحاب

و اسلام آورد و علی رضی الله عنه روز سه شنبه و عمر وی در آن مدت ده سال بود یا هفت و امین و شریف و با وی و مهندی و موسی و اسلم بن
 و ابو الریحانین و ابو تراب از القاب اویند بود وی رضی الله عنه میانه بالائی سخت گذرم گون مائل بحجت صلح اشعر البدن روشن
 روی تکیان جمال بزرگ چشم عظیم البطن نیک سیاه چشم عظیم اللحية و طولیها و عریضها حسن الوجه ضحک اسن مثل ماه شب چهارم قوی
 شیخ منصور و اسع العکرم الزهرنجی لنفس رضی الله عنه و کرم وجهه مدت خلافت وی پنج سال و شهاوت وی شب جمعه وقت سحر
 هفتم رمضان المبارک سنه احدی و اربعین و عمر شریف وی هشت و سه علی الصبیح المختار ایاس بن بکیر و بعضی نسخ بکیر بالغ لام
 ایاس کبر حمزه و تخفیف تخانیه در آخر سنین مملکه بکیر بن موحده و فتح کاف و سکون تخانیه و بعضی از روایت بخاری بکیر بن موحده و کاف
 ضبط کرده اند از مهاجرین اولین است حاضر شد بدر او شاهی که بعد از اویند بود و اسلام او و اسلام برادر او عام بن بکیر در دار السلام
 و بود او را برادران او خالد و عاقل و عام صحبت و همه از اهل مدینه اند و وفات او در سنه سی و چهار بود بلال بن رباح بفتح راء مولی ابی بکر
 مؤذن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کنیت او ابو عبد الرحمن است و بعضی ابو عبد الله گفته و بعضی ابو عبد الله و بعضی ابو عبد الله و اما در حماسه
 بفتح حاء جمله و تخفیف میم وی از مولدین است قدیم الاسلام نخستین کسی است که ظاهر کرده اسلام را بکعبه و عذاب کرده شد و در دین خود آسان
 شده و وی بذل روح و عذاب می کرد و او را امیه بن خلف حبشی که مولای او بود و آخر در بدر دست بلال کشته شد و مرا از اقصیه است و می شد
 او را امیه در فرع حدیده می انداخت و از آفتاب می گرفت بچوب پس ابو بکر صدیق او را بخیرید و از او کرد و او را حضرت بلال او را بفتح
 گفت اذان بالامی کعبه و فضائل و بسیار است و پس است و فضیلت وی که آنحضرت فرمود سابقان چهار نفر سابق بر عمر بلال سابق
 حبشه و صیب سابق و هم سلمان سابق و پس بود وی رضی الله عنه سخت گذرم گون در از قامت کثیر اشعر و بشت در سال بیستم
 و بعضی سال هفتم گفته عمر وی هشت و چند سال بود و بعضی گفته اند هشتاد و بعضی از احوال وی در آخر باب سابق و فصل سوم نیز گذشته
 حمزه بن عبد المطلب الهامی عم رسول الله و برادر است از رضاعت کنیت او ابو عمار است بضم عین و لقب او سید الشهداء و اسلام
 نیز آمد و است اسلام آورد و در سال دوم از بعثت و بعضی گویند در سال ششم بعد از آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در اقامت
 در سال که عمر بن الخطاب رضی الله عنه ایمان آورد پس غزوه قوی شد و دین اسلام باسلام وی حاضر شد بدر او و شهید شد روز احد بر دست
 و دشمنی بن حرب و اسن بود و از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجا رسال و مادر وی هاله بنت و هب خواهر امیه بنت و هب مرسل الله
 صلی الله علیه و آله و سلم و این اخوت دیگر است میان وی و میان آنحضرت که سیر خاله که میگزید و بود وی رضی الله عنه شیخ امس قوی غزوه
 و آثار او در شجاعت و بسالت بسیار است و در حدیث آمده است که دید ملائکه را که غسل میدهند حمزه بن عبد المطلب او خطبه بن الراس
 و نیز آمده که مکتوب است نزد خدا تبارک و تعالی در آسمان هفتم حمزه بن عبد المطلب اسلام و اسلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بفتح معده
 و سکون لام و فتح ثناء کنیت او ابو عبید الله بعضی گفته اند ابو محمد حلیف قمریش حلیف قریش است و بعضی گفته حلیف زبیر بن العوام
 و بعضی گفته اند غلام ایشان بود حاضر شد بدر او خندق را و شاهده دیگر را که بعد از آن بود و در سال سی ام پیمین و عمر او هشت و پنج بود
 و قصه کتابت ابوسعوی اهل مکه در باب سابق گذشت ابو حذیفه بن عتبته بن ربه القریشی در اسم او خلاف است و مشهور آن است

که وی هشام بن عتبہ بن ربیعہ بن عبد شمس است از فضلاء صحابہ از مهاجرین اولین است قبلتین نماز گذارده و بجز تین هجرت کرده بود و
اسلام او پیش از دخول دار ارقم حاضر شد بدرا و ما بعد آن را شنید شد یوم الیامه عمر او پنجاه و سه یا چار بود و چار تین ربع بضم فاء و فتح موحده
و کسر تخانیه شده و بعضی بفتح را و کسر با تخفیف نیز ضبط کرده و این صحیح بود الاول الانصاری قتل یوم بدر کشته شد و زید در دو حارثه بن سہام
بضم سین تخفیف را و بقاء و ربع نام مادر است و سراقه نام پدر او کان فی النظارة بود و در نظر کنندگان نه قاتل کنندگان خانوادہ و نسائی
روایت کرده اند و در حاشی نوشته اند از آنکه بر جای بلند ایستاده بود و زید تا با احوال دشمنان نظر کنند و خبر دهند نظاره بفتح نون و تشدید طاء
که نظر کنند بجزیری و ابن حارثه فوجانی بود که بظارگی در عرکه ایستاده بودند و ناگاه تیری رسید که از آن معلوم بود و در میان دو چرخ گردان و چرخ
پس مادرش نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت یا رسول اللہ میخواهم ببینم سیدانی جامی در مرتبه حارثه نسبت بن که چه قدر دوست میدارم
من او را چه مقدار تعلق بود و مرا بوی اگر در شربت رفته است صبر کنم و اگر در آتش است بگریزم روی چند آنکه تو اقم و در روایتی آمده اگر در
دو رخ است به عین خدا از من آنچه بگویم اگر بر روی لب آنحضرت فرمود یا ام حارثه آنجا یک بهشت نیست بهشتی است بالای یکدیگر کوسه تو
و فرودس اعلی است پس گفت مادر او سہ را بنجام است که صبر کنم بر وی خلیب بن عدی الانصاری بضم خاء مجمر و فتح موحده اولی و سکون تخانیه
حاضر شد بدرا و اسیر کرده شد و غزوہ ربع در سال سوم از هجرت و بکله بردند و او را مشرکان پس بردار کشیدند و وی اول کسی است که بر او شمشیر شد
در اسلام اول کسی است که سنت گذاشت گذاردن دو کعبه نزد قتل قصه آن عجیب است مذکور است در صحیح بخاری و در روایت آمده است
که در وقت قتل گفت خداوند اسیر کسی را نمی یابم که سلام من بنعمیر نرساند تو بر میان سلام مرا بوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بن جبرئیل نزد آنحضرت
آمد و سلام او را رسانید احدی تخفیف بضم جیم و فتح نون و سکون تخانیه سین مملوہ و آخر بن خدا قافه اسمی از مهاجرین بود حاضر شد بدرا
بعد از هجرت بجهنم پیوسته حاضر شد احدی پس بعد از آمد و بجز احتی که داشت جان داد و وی زبج حصه بود بنسبت عمر بن الخطاب پیش از آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فاقه بن افع الانصاری کسب را بدری است و پدر وی نقیب است و برادر او مالک بن افع و ظلمار بن افع
روایت می کنند از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و از ابو بکر صدیق و از عباد بن الصامت و روایت می کنند از وی و دیگر اوصاف و عواید
و سایر افراد و یحیی بن خلاد فاقه بن عبد النذر ابو لیا بن الانصاری وی از فقہا بود و حاضر شد عقبه را و بدرا و سہ شاد را و بعضی
گفته اند که حاضر نشد بدرا بلکه امیر ساخت آنحضرت او را بعد از زید و او را سہم با اصحاب بدر چنانکه عثمان رضی اللہ عنہ را کرد و وفات او
و خلافت علی بن ابی طالب و قصه بسحق او خود را بستون سجده است تو به از آنچه واقع شده بود از وی در تصنیف بنی انصاری مشهور است
و در سجد شریف ستونی است که او را استخوانه ابو لیا به می نامند رضی اللہ عنہ الزبیر بن العوام القرشی عوام بفتح عین و تشدید و او شیع و
بآنحضرت و قصی چهار واسطه مادر و صفیه بنت عبد المطلب عمه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دام المؤمنین خدیجه عمه است و اسما
بنت ابی بکر زوجه اسلام آورد وی و مادر وی صفیه بر دست ابو بکر صدیق و وی در آن زمان شازده سادہ بود و بعضی گویند
بسیست پنج ساله و غدا بکردار او بدخان تارک کند دین اسلام را اگر و هجرت کرد و بجهنم و حاضر شد بدرا و شام و دیگر را همراه آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بر جای ماند با آن حضرت در روز احد و وی اول کسی است که شمشیر را در او خدا بود و غنیمت وی در اوقات

خفیف الکرم کثیر الشکر تخفیف العاصمین شهید شد یوم اجماع سنه ست و شصت و عمر وی شصت و چهار سال بود و دفن کرده شد بواوی ایام
پستتر آورد و شهید بصره و قهر او در آنجا مشهور است و کشت او را ابن جریر که از لشکر امیر المومنین علی بود و در نماز فرود امیر المومنین علی آمد
و گفت بشارت باد ترا بقتل زبیر امیر المومنین گفت بشارت باد مرا بر آنیز تا بش دوزخ و قصه قتل او در کتب احادیث و سایر مطبوعات زیاده
ابن سهل البطلی الانصاری حاضر شد عقبه اباهفتاد نفر و حاضر شد بدر او شاد دیگر را که بعد از ویست و وی زوج ام سلمه است که مادرش با
ست و از تیراندازان مشهور بود و آنحضرت فرمود که او انظار و لشکر بهتر است از گروهی در دایمی از صد مرد و در دایمی دیگر از هزار مرد باری داد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم میان او میان ابوعبیده بود و از نقبای انصار و انصاری ایشان و مراد از فضائل بسیار است ابوزید الانصاری
یکی از آنهاست که جمیع کرد و قرآن را و عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کی از اعمام افس است چنانکه در باب سابق گذشت حاضر
در راه معروف بود بعد قاری سعد بن مالک الزهری یعنی سعد بن ابی وقاص که از عشره مبشره است و مالک نام ابوقاص است زبیری که
اسلام آورد و قدیم است ابوبکر صدیق و وی هفده ساله بود و بعضی گفته اند نوزده ساله و وی گفته اند که من ثالث اسلام عموال کسی ام که انداخت
تیر در راه خدا حاضر شد بدر او هفتاد و چهار هزار نفر و در راه خود را و از احد و فرمود تیر اندازان را و در پیش خدا
توبه و بود و بعد غلبه بزرگ سر داشت انگشتان گندم گون است مبنی بر موی بدن مرد در گوشک خود که در عقین بود و نزدیک به دین برده سیل
پس برواشته شد بحدینه و دفن کرده شد بقیع سنه خمس و خمسين یا ثمان و خمسين و عهد معاویه چهار ساله و بعضی گفته اند هشتاد و دو ساله
و بود وی رضی الله عنه آخر عشره مبشره و موت و فتح کرده شد بر دست وی مالک عجم و بر افتاد سعی وی بنیاد کا سره مناقب و کثرت
سعد بن خوله القرشی بفتح خا و مجیه سکون و او از بنی عامر بن لوی و بعضی گفته اند خلیف ایشان است و بعضی گفته اند از بنی است و بعضی
گفته اند از بنی عجم فرس است و بود از مهاجره حبشه هجرت ثانیه و بعضی گفته اند حاضر شد بدر او و یکصد و در حجه الوداع سعید بن زید بن عمرو بن
نفیل بن مضمون و فتح فاکسون تخمائیة القرشی ابوالاعور کنیت اوست قرشی عدوی است از عشره مبشره زوج است عمر بن الخطاب
قدیم السلام پیش از آمدن دارا رقم حاضر شد همه مشاهیر امراء آنحضرت و بود و غزوه بدر امراء طلحه بن عبد الله که بخر گرفتن قافله قریه
رفته بود و گندم گون دراز قامت جمیع می شود با آنحضرت پانزده و اسطه و کعب بن لوی و اسلام آورد و وی سیت ساله بود و
دیدم خود را که بسته بود مرا عمر را سلام و اسلام آورد و زوج وی فاطمه بنت الخطاب پیش از برادر خود عمر بن الخطاب و مرد و عقیق قریب
بمدینه در سنه احدی و خمسين یا ثمان و خمسين عمر او هفتاد و چند سال بود و بعضی گفته اند که سجا و از هشتاد و بود و بعضی گفته اند که وفه
و وفات یافته بدر او زید بن عمرو بن نفیل در جاهلیت دین را بر سر اختیار کرده و از دیاج مشرکان اعتقاد و تبری ننوده بود و با آنحضرت
نیز پیش از نزول وحی ملاقات کرده و او را موصوفه با جاهلیت خواند و بعضی گفته اند بنی بود که مبعوث بخلی نبود و در صحیح بخاری و کتب دیگر
از احادیث احوال او مذکور شده است سهل بفتح سین و سکون یا بن حنیف بن مضمون و فتح فاکسون تخمائیة الانصاری و
و مشاهیر دیگر حاضر شده و در روز احد با آنحضرت ثابت مانده و بعد از آنحضرت صحبت با امیر المومنین علی داشته و امیر المومنین او را بر مدینه
استحلاف نمود و بر ولایت فارس الی گردانیده و بکوفه در سنه سی و هشت و وفات یافته و علی رضی الله عنه بروی من از گذارده

طهر بن رافع الانصاری و اخوه الکثیر من طایفه و برادر و خدیج بن رافع هر دو از اهل بدرند حاضر شده بدر را و شاهد دیگر را که بعد از او
 و ابن عبد البر از ابن احمق حکایت کرده که وی حاضر نشده است بدر را و وی عم رافع بن خدیج و والد اسید بن طهر است و منفرد است
 بذكر وی از اعمی عبد الله بن سعد و الله فی بعض ما فتح قال معجبه عبد الله بن سعد بن غافل فغنی معجبه منسوب است بهندلیه بن بدر که
 بن الیاس بن منظر حلیف بنی زهره از سابقین اطمین بود قدیم الاسلام پیش از در آمدن دارا رقم و بعضی گفته اند پیش از عمر رضی الله عنه
 بانکه زمانی هجرت کرد و بجبهه حاضر شد بدر را و شاهد دیگر را که بعد از او است و نماز گذارد و بقیلین و گویا داده او را پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم بخت و فرمود راضی شدم برای است بهر چه راضی است ابن ام عبد و ناراضی ام از آنچه ناراضی است وی مناقب او
 بسیار است و در باب سابق باز از ان گذشت و بود وی رضی الله عنه قصیر القاست چنانکه ایستادن و بی شستن و بکران و یک
 بوخت کند و گون نجیف و الی شده قضای کوفه بیت المال او را از جانب عمر و اهل خلافت عثمان رضی الله عنهما پس از ان هجرت
 گوشتی که میان او و میان عثمان واقع شده به مدینه آمد و در سنه سی و دو وفات یافت و در مدینه دفن گردید و عمر او شصت و چند سال بود
 و می گویند نو هزار دینار که گذشت غیر از رفیق و موثقی و الله اعلم و است کرده از وی خلفای اربعه و جزایشان از صحابه و تابعین
 رضی الله عنهم جمیع عبد الرحمن بن عوف الزهری از اولاد زهره بن کلاب جمع می شود و با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کلاب بن مره
 بشش و اسطه بود و نام او در جاهلیت عبد الکعبه لاد است یافت او بعد از عام الفیل بدو سال سلام آورد بدوست ابو بکر صدیق قدسما
 و مادر وی نیز اسلام آورد و هجرت کرد و بی بجهت و هجرت و حاضر شد بدر را و جمیع مشاهد را با آنحضرت و ثابت ماند و از احد و رسیده بود
 زیاد و از بیت جراح که گذار و رسول خدا خلف او نماز و سفری و تمام کرد و از آنچه باقی ماند چنانکه حکم مسروق است مگر غزوه تبوک را و
 تلافی کرد این ابی تصدق چهار هزار در راه خدا پس از ان بچهل هزار دینار و سوار گردید و در راه با آنحضرت و در راه خدا پست بر پا نشد و شتر را
 و مواسات کرد و امهات المؤمنین را بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و اکثر اموال وی از تجارت و مناقب او بسیار است و
 بود وی رضی الله عنه و از قاست تنگ بشهره رخ سپید تنگ شد بسبب تیر که در پایهای او رسیده بود و بود از اغنیای صحابه و در زمان
 هجرت به مدینه فقیر بود و و انیمه خیر و بکت بوی در مدینه رسید و چون وفات یافت چهار زن داشت و صلح کرد و و شد بد اتمار ربع شش که
 حق آنها بود و بشتاد هزار درهم یا دینار و وصیت کرد و در وقت رحلت بهر یکی از اهل بدر چهار صد دینار و قسمت کرده شد وراثت او
 بر یکصد و شصت نفر پس رسید هر یکی را بشتاد هزار درهم چون شنید حدیث از عایشه که گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت
 ویدم عبد الرحمن بن عوف را که می رود در بشت و می خیزد و روی بطریق جو که رفتار کرد و یک است بر سر بن تصدق کرده تمام قائله او
 که از شام آمده بود و بصدقه شتر با پالان و یک شش صحبت شکرانه و بشارت دخول جنت یا تلافی اعتذار که از غیرین مفهوم میگردد و بود و بود
 رضی الله عنه که در از می گذارد نماز را پیش از ظهر رویت است که در وقت وفات بیهوش شد و چون بیوش آمد گفت که آن مرداد و در وقت
 سخت داشت غمی گفتند که او را پیش حاکم عزیز امین می بریم پس و نوشته دیگر آمدند و گفتند این انجمنی برید گفتندی بریم او را پیش
 حاکم عزیز امین گفتند بگذارید او را که سبق کرده است سعادت در وی در وقتی که در شکم مادر بوده رواه ابو نعیم و ابن عساکر و بود وی رضی الله عنه

که فتوی میسر داد و بعد از آن بکوه و عثمان وفات یافت در خلافت عثمان و چون وفات یافت امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت بروای ابن عوف که صفاتی چندی مدووی را ندیدی مناقب بسیارست و در اسلام آوردن او قصه غریبست در اسما را الرجال آن را نقل کرده ایم عبیده بن جهم عین بن الحارث القرظی کنیت و ابو الحارث و بعضی گفته اند ابو معاویه عبیده بن الحارث و بعضی گفته اند ابو معاویه عبیده بن الحارث بن المطلب بن عبد مناف کلان تر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مدینه سال اسلام آورد پیش از و آمدن دار ارقم بود و هجرت او با و برادرش طفیل و حصین مبارزت کرد و روز بدر و لید بن عقبه را و آمد و رفت کرد میان ایشان و ضرب و مر و عبیده از آن گذشته شد و لید نیز در آن روز روایت کرد و از وی علی بن ابی طالب رضی الله عنهما عبا و بعضی عین و تخفیف موعده بن الصامت الانصار از نقبای انصار بود و حاضر شد عقیده اولی و ثانیه را و حاضر شد بدر را و همه شاهر او وی کی از آنهاست که جمع کردند قرآن و عمر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و طویل جسم چهل فرساده و او را عمر رضی الله عنه بشام قاضی و محکم کرده پس محصل قاست کرد بعد از بغلستین انتقال کرد و در بدو وفات یافت و بعضی گفته اند بیت المقدس در سال سی و چهار بنهاد و دوساله و بعضی گویند تا زمان باقی بود عمر بن عوف حلیف بنی عامر بن لوی بن جهم لام و فتح بنز و قشید یا ولی بنز و نیز خوانده انصاری است حلیف بن عامر بن لوی حاضر شد بدر را و ساکن شد مدینه را و گذشت چیزی از او و او است که در آن حضرت یک حدیث که فرمودنی ترسم بر شما فقر را و لیکن می ترسم فراموشی را یا حدیث محبته بن عمر و الانصاری ابو سعید و انصاری بدری از شما میر صحابه است حاضر شد عقیده ثانیه را و بود خردترین ایشان و جمهور بر آنند که نسبت او بدر بجهت سکونت است بحضور غزوه آن وفات یافت در خلافت علی بن ابی طالب و بعضی گویند بعد از وی در اصدی و اربعین یا ثنین و اربعین عامر بن بقیه العنزی بعین معله و فون و فون و ثنین و ثانی است بخزیه که یک از اجداد است و در جامع الاصول الفتوی بعین معجمه او حلیف بن عدی و لید او نسبت او مدوی نیز واقع شد و در کاشف حلیف آل خطاب گفته هجرت کرده به و هجرت و حاضر شد بدر را و همه شاهر او را و اسلام آورد پیش از عمر رضی الله عنه وفات یافت در سنه ثنین یا ثینه یا خمس و ثلثین و قول اول مشهور است و ثانی او فنی است با نچه و کاشف گفته که مات قبل عثمان عاصم بن ثابت الانصار حاضر شد بدر را و او آن کسی است که نگاه داشتند او را از زبوران در وقتیکه خواسته شترکان که سر او را ببرند بجهت کشتن او عظیمی از غلها ایشان را و وی دعا کرده بود و خدا را عز و جل که دست مشرک بوی زرسد پس فرساده ای تعالی ز زبوران را پس نگاه داشت او را از دست شترکان و چون شب شد سیل آمد و او را ببر این قضیه در غزوه رجیع بود و وی جدا داری عاصم بن عمر بن الخطاب رضی الله عنهما عویم بن جهم عین معله و فتح و او سکون تهمانیه بن ساعده الانصاری حاضر شد بدر و عقبه بدر را و همه شاهر او وفات یافت در حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی گفته اند در خلافت عمر بن عبد الله است که وی بعد از آن حضرت باقی بود و روایت کرد و از وی عمر بن الخطاب بود و عمر او شصت و پنج یا شصت و شش و رضی الله عنه عثمان بن حنیف سکون فوقانیه موعده بن مالک الانصار عاصم بن جهم بدر را و او است که در آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد و از وی ابن مالک و محمود بن اربع و مدوی و غیره و بعضی گفته اند از وی

از آمدن سجد و آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله در خانه وی و گذاردن نماز در آن تا آنجا می نماز خود گوید و در کعبه است و صحیح البخاری
توفی زین عرویه قداته بضم قاف و تخفیف دال محمله بن مطعون بفتح میم و سکون طاء بجمعه و عین محله قرشی خال عبدالمدین عمر رضی الله عنهم
بجرت کرد و بجهت حاضر شد بدر را و همه شاگرد را با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و عامل گردانید او را عمر بن الخطاب بر بصر بن عبدالازان عزل
روایت کرده است از وی عبدالمدین عمر مات ستمه است و ثنیث لثان و ثقیان قتاده بن النعمان الانصاری صحابی است حاضر شد
بدر را و مشهور قتاده و تابعی دیگر است که بصری است و اعمی است حافظ مفسر که و حفظ زمان خود بود و گفت هر چه شنیدم را خواش نشد روایت
از ادا از انس بن مالک و از حسن بصری و سعید بن اسیب معاوی بن عمرو بن ابیج بفتح جیم و حاء محله انصاری حاضر شد عقبه او بدر را وی پدر
وی عمرو بن ابیج روایت کرده است که از وی ابن عباس و وفات یافت در زمان عثمان بن عفان رضی الله عنه معویه بضم میم و فتح عین و کسر او
مشد و بن عفان بفتح عین محله و سکون فاء و راء و دو واو و برادر وی معاوی بن عفان برادر و بنده و عفران نام مادر ایشان است
و ناصر مد پل ایشان کارش بن رفاعه انصاری و عوف قاتل ابوجعل لعین است روز بدر با عانت برادرش معاوی و معویه بعد از آن قتال کرد
و کشته شد و معاوی باقی ماند و مشاهد دیگر را دریافت الی ما شاء الله و ایشان را برادر دیگر است که نام او عوف است و نیز بکشته شد مالک
بن ربیع بفتح را و ابواسید بضم همزه و فتح سین و سکون تخانیه بضمی نفتح و کسر گفته اند الانصاری ابواسید کثیت مالک بن ربیع است و مشهور
ست بکثیت حاضر شد بدر را و احد را و سایر شاگرد را روایت کرده است از وی انس بن مالک و ابوسلمه بن عبدالرحمن مات ستمه سین
هتقا و هفت ساله بعد از و باب بصرش وی از کسی است که در اندیزین سطح بکسر میم و سکون سین محله و بفتح طاء و غیر منقوطه و در آخر محله
بن اثامه بضم همزه و دو واو و شله بن عباده بفتح عین و تشدید موحده بن المطلب بن عبد مناف حاضر شد بدر را و احد را و مشاهد دیگر را و او است که
گفت عایشه صدیقہ را در قضیه افک آنچه گفت و تا زبانه زد او را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا که تا زبانه زد ایشان را مات ستمه راء
و ثنیث و هو ابن است و خمین مرار بضم میم و تخفیف راء اولی بن الربیع بر وزن و صدخ رفیع الانصاری از بنی عمرو بن عوف حاضر شده
بدر را و وی یکی از آن کس است که مخالف کرد و مانده از غزوه تبوک مشهور ترین ایشان کعب بن مالک است دیگر طلال بن امیه قوبه کرد و برایشان
حق عزوجل و قزو فرستاد و در آن قرآن اوابان سبب نامیده شد سوره توبه بمن بفتح میم بن عدی بفتح عین و کسر ال محله و تشدید تخماب
الانصاری حلیف بنی عمرو بن عوف ازین جهت گفته می شود او را انصاری حاضر شد بدر را و مشاهد دیگر را که بعد از و است و حاضر شد عقبه او
برادر وی و او آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میان او و میان زید بن الخطاب برادر عمر بن الخطاب و شهید شد بدر و در روز یامه در خلافت
صدیق رضی الله عنه مقدم عمر و لکن بنی بکفر و سکون نون حلیف بنی زهره و او را مقتد بن الاسود نیز گویند و اما کندی بجهت آنکه پدر و عمر
حلیف کندی شد از جهت کندی گویند و حلیف شد وی اسود بن عبد شوش زهری را ازین جهت زهری گفتند و او را بن الاسود نیز
از جهت گفتند بعضی گویند از جهت که در حجر وی بود و تزویج مادرش و بعضی گویند بلکه غلام او بود که متبنی ساخت او را بن عبدالکبر گفت
که قول اول صحیح ترست قدیم الاسلام بود و بعضی گویند ساس الاسلام بود او را و اهل حجاز است و از فضیله ای بخوابا کبار خیار بود از اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است از وی علی بن ابی طالب و طارق بن شهاب و جز ایشان وفات یافت بزخرف که

موضعى است بر تپه ميل از مدینه و بدو داشته شد بسوى مدینه و دفن کرده شد به پنج ستمه ثلث و كشتين و هو ابن ستين و نماز گذارد و بسوى عثمان بن عفان رضی الله عنه هلال بن امیه الانصارى يكى از ان ستمه کس که تخلف کرد از توک و قومه که خداى تعالى برايشان عذرت کرد زن خود را همراه او گرفته شده در اورواست که از چهار زن عبد الله و عمر ابودرهه و عماره و رضى الله عنه احمد بن محمد

باب ذکر الیمین و الشام و ذکر اویس القرنی
یا ضوب یمن و بعضی تشدید یانیه گفته اند و الشام بلادی که در جانب چپ است الشام جانب چپ را گویند چنانکه الیمین جانب راست و الشام بجزیره و بی بجزیره آمده است و قرن بفتح قاف و از بلاد یمن است اما قرن که میقات اهل نجد است بسکون رست خطا کرده است جوهری در تحریک وی نوشته اویس قرنی نبوی زیرا که اویس شوب بقرن بن رومان بن ناحیه بن مراده کبی از اجداد او است

کذا قال صاحب المقام ۶۰. **فصل الاول** عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ان رجلا ياتيكم من البين يقال له اويس وایت است از امیر المؤمنین عمر که آنحضرت گفت که مردی می آید شما را از جانب من گفته شود او را اویس نامی و البین غیر اهل نمی گذارد آن مرد دین خبرمادی که مراد است فدکان به بیاض تحقیق بود بوی سفیدی بر روی میسی فدع الله فافهمیس دعا که و خدا را پس دور کرد خدا آنرا الا موضع الدنیا را والد رحم مگر مقدار دنیاری یاد دهنی شک را و است و در روایتی آمده است که این خرید عای او بود که گفت خداوند بگذار در جیب من چیزی از آن که یاد کنم تا آن نعمت ترا منقلب منکم فلیستغفرکم پس سیکه پیش آید او را از شما پس باید که طلب آمرزش کند شما را یعنی باید که درخواهد آن کس طلب آمرزش وی برآید

آن کس و فی روایه قال و در روایتی اینچنین آمده است که گفت عمر سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بگوید
می گفت ان خیر الناس تابعین اجل نقیال له اویس بدرستی بهترین تابعین مردی است که گفته می شود مرا و ارا اویس و له والده و مرا و ارا
مادری است و کان به بیاض و بود بوی برصی فرد و فلیستغفرکم پس امر کنید و در خواست ایزوی که استغفار کند مر شما را و اها سلم و درین
حدیث طلب دعاست از اهل خیر و صلاح اگر چه طالب افضل باشد و بعضی گفته اند که آنحضرت این از جهت خوش کردن دل
اویس مودود و دفع توهم کسی که توهم کند که وی تخلف کرد از صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که وی این از جهت خاطر ما
و نیکوئی کردن بوی کرد و نیز ازین حدیث معلوم می گردد که اویس بهترین تابعین است و درینجا بمناسبتی هر فضلی عظیم است مرا و ارا
و از امام احمد بن حنبل منقول است که افضل تابعین سعید بن اسید است و این باعتبار معرفت علوم و احکام شریعت است و این
منافع ندارد و حیرت و فضیلت اویس را باعتبار کثرت ثواب عند الله و در قاموس گفته که اویس بن عامر از سادات تابعین است و
شاید که لفظ حدیث نیز معمول است بران بدانکه اخبار او آثار ایشان اویس قرنی رضی الله عنه آمده است که سیوطی در جمع الجوامع ذکر کرده است
مانیز آنرا ترجمه کرده ایم اگر چه بعضی تطویل گردانند و ذکر اولیای خدا و افرودی آید حرمت سیوطی وایت کرد اسیرین جا گرفت بود عمر
بن خطاب رضی الله عنه که چون می درآمد و امد او اهل این می پرسید ایشان که آیا شما اویس بن عامر مردی هست تا وقتیکه اویس میاز
ایشان رسید گفت آیتا و اویس بن عامر هستی گفت آری من اویس بن عامر گفتم از قبیله مرادی پسر از قرن گفت آری منجم است

گفت آیا بود تو بر ص پس بر شدی از آن مگر موضع و می گفت نعم گفت آیا مرا والد دهست گفت نعم گفت عمر شنیدم از پیغمبر خدا که گفت مثل شمارا و پس بن عامر با داد اهل بن انصار و پسر از قرن بود بوی بر ص پس بر شد از آن مگر موضع در صم مراد و والده است که او یکی از آن بان اگر گویند خود و بخدا است می گرداند خدا و اگر توانی طلب استغفار کرد از وی کن پس استغفار کن برای من ای اویس مثل من یا امیر المؤمنین استغفار کند ترا گفت البته استغفار کن برای من پس استغفار کرد و اویس برای عمر رضی الله عنه پس گفت عمر با و پس کجای خواهی که بروی گفت می خواهم که بگویم و هم گفت آیا چیزی بنویسم برای تو بر عامل بگو گفت اگر در پس مانده گان از مردم باشم محبوب ترست نزد من پس سال آینده مردی از اشراف بنی نجاش آمد و ملاقات کرد و عمر رضی الله عنه و عمر از حال اویس پرسید که چه حال دارد گفت گذاشتم سوراگنه جاده قلیل المساء پس عمر حدیث آنحضرت را بروی خواند پس آن مرد و اویس آمد و طلب استغفار کرد از وی اویس پرسید تو استغفار کن برای من که از سفر صاع می آئی باز گفت آن مرد و استغفار کن برای من و حدیث عمر را بخواند پس استغفار کرد و اویس برای وی پس شناختند مردم و او دیانقت حقیقت حال و اویس از بنجام رفت و است کرد این اهلین و طبقات و ابو عوام و یانی و ابو نعیم در حدیث و یقی در و لائل و در روایتی دیگر هم از اسیرین جابر آورده که گفت محدثی بود بگو که حدیث می گرد و مارا چون فارغ میشد از حدیث متفرق می شدند مردم و جماعتی بر جای خود می بودند و در میان این جماعت مردی بود که تحکم می کرد بکلامی که هیچکس نشنیدم که بان کلام حکم می کرد پس می آمد مردی پس گم کردم روزی او را پس گفتم بیا این خودی شناسیده شما آن مرد را که می نشست با ما و سخنان می کرد چنین و چنین پس گفت مردی از قوم آری می شناسم او را آن اویس زنی است گفتیم می شناسی منزل او را گفت می شناسم پس رفتم با وی و در حجره او را پس بر آمد از حجره گفتیم یا اخی چه باز داشت ترا از ما گفت برهنگی بود و اصحابی که سحر می کردند با وی و می رنجانیدند او را گفتیم بگیر این چادر را و پوش گفت مکن این را زیرا که ایشان چون ببینند این جامه ابرتن من ایندامی کنند مرا پس مبالغه کردم من تا آنکه پوشید آن را پس بیرون آمد برایشان پس گفتند که از وی داده است ازین جامه و از که بوده است آن را گفت دیدی که چه گویند پس گفتسم من چیزی خواهم بید شما ازین مرد و چرا ایندامی کنید او را آوای گاهی برهنه است و گاهی جامه پوش پس رفتم ایشان را و زبان خود و گرفتاری سخت پس بقضای الهی اهل کوفه نزد آمدند پس آمد میان ایشان مردی از آنها که سحر می کرد و با و پس گفت عمر آیا اینجا از اهل قرن کسی است پس آوردند آن مرد را که سحر می میکرد با و پس از عمر رضی الله عنه حدیث پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم که در شان اویس شنیده بود و گفت شنیده ام که وی قدوم کرده است بر شما بگو قدوم تر گفت نیست اینچنین کسی در میان ما و رفتم شناسیم او را گفت عمر بلی مردی هست چنین چنین یعنی خوار خراب گفت در میان ما مرد هست اویس نام که سحر می کرد با و پس گفت عمر در باب او را و می بینم که در می یابی او را پس اقبال کرد آن مرد و اویس تا آنکه در آن بروی میش از آنکه بر اهل و عیال خود را دید پس گفت او را اویس این عادت تو با من از کجاست گفت از امیر المؤمنین عمر تعریف ترا شنیدم که در حق تو چنین و چنین می گفت نه بخش مرا ای اویس آنچه تو کردی مرا از سحر کی و بی ادبی و استغفار کن مرا گفت می کنم بشرطی که گوی با کسی که پیغمبر شنیدم از عمر پس استغفار کرد و مرا گفت اسیر که راوی این خبر است بعد ازین فاش شده امر اویس

روایت کرد این را ابن سعد و طبقات و ابو نعیم و علی بن یحیی در دلائل و ابن عساکر و تاریخ و در دیلمی و دیگر از صحابی بن عبد از سعید بن ابی
از عمر بن الخطاب آمد که گفت گفت مرا پیغمبر خدا روزی یادم گفت یک و سعد یک یا رسول الله پس گمان برده که مگر بجاری می فرستد مرا
آنحضرت گفت یا عمر درست من مروی باشد که او را او پس قرنی گویند میرسد و او بلائی در حید پس دعای کند خدا را پس در میکند آنرا خدا نگذرد
در سلوی چون می بیند آنرا یا می کند خدای را عز وجل پس چون ملاقات کنی تو او را بخوان او را از من سلام و امر کن او را که دعا کند ترا زیرا که
وی که رحمت بر پروردگار خود و بزرگست نزد وی اگر گویند خود بر خدا رحمت گوی گرداند او را خدا شفاعت می کند وی مانند رحمت
و حضرت عمر رضی الله عنه می گویند پس طلب کردم او را در حیات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس قدرت نیافتم بروی و طلب کردم در وفات
ابو بکر پس قدرت نیافتم بروی و طلب کردم او را در امارت خویش می جستم رفیقان را که از بلاد وی آمدند می گفتم آیا هست از مراد آیا هست
از قرن در میان شما کسی که نام او او پس باشد گفت مروی از قوم قرن وی ابن عمر من است یا امیر المؤمنین می پرسید تو از مردی هست
و خوار و بی نفیست وی کسی که مثل تو از وی پرسید گفتم می بینم ترا در شان وی از ملک شوندگان پس بود من در همین سخنی ناگاه نمودند
شتر می بکنند پالانی بروی مردی هست بکنند جامه پس افتاد و در دل من که او پس همین باشد گفتم ای بنده خدا توئی او پس قرنی گفت نعم
گفتم پیغمبر خدا اسلام می خواند تو گفت علی رسول الله السلام و علیک یا امیر المؤمنین گفتم امر می کند ترا آنحضرت که دعا کنی مرا بعد از این
ملاقات می کردم او را هر سال یعنی در حج پس می گفتم من احوال و اسرار خود را بروی می گفتم وی همین رواه ابو القاسم عبد الغفر بن جعفر الخزاز
فی فوائد و الخطیب و ابی ساکن فی تاریخ و در روایتی دیگر از حسن بصری آمده که چون اهل قرن در موسم حج آمدند پدید امیر المؤمنین
بایشان که آیا در میان شما مردی هست که نام او او پس است گفت مروی از میان ایشان چیزی خواهی تو یا امیر المؤمنین از وی پرسید
مردی هست که در خرابه ای باشد و در مردم نمی در آید گفت از من بوی سلام سانی و مگویی ملاقات کند مرا پس رسانید آن مرد در لیست
عمر را بوی پس قدم او را او پس بر عمر و گفت او پس توئی گفت نعم یا امیر المؤمنین گفت بتو سپیدی بود که دعا کردی خدا را و دور کرد آنرا
از تو باز دعا کردی تا باقی ماند بقیه از آن و تو گفت نعم ترا که خبر داد یا امیر المؤمنین بدان گفت خیر داد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و امر کرد مرا که سوال کنم ترا تا دعا کنی برای من پس دعا کرد او پس مرا عمر را و گفت حاجت من نبویا امیر المؤمنین این است که بگوئی حال را
بر من و اذن دهی تا برگردم و بروم از اینجا پس میده شد بود او پس بنیان از مردم تا کشته شد روز نهادند و شهید رواه ابن عساکر و از سعید
بن اسبب آورده که مذکر و عمر بن الخطاب مجتهدی گفت یا اهل قرن پس برخاستند پیران این قوم و گفتند یا امیر المؤمنین چه می بینی
گفت آیا در قرن کسی هست که نام او او پس است پس گفت پیری از میان ایشان نیست در میان ما کسی که نام او او پس باشد عمر
دیوانه که در میانها و دیگران می باشد کسی یا با وی الفت و نه او را با کسی صحبت پس گفت عمر همچون را می خواهم چون بقرن می رود و با خود
و سلام مرا رسانید و بگوید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شایسته داده است مرا بتو و امر کرده است مرا که بخوانم بر تو سلام آنحضرت را
پس چون رسیدند آن قوم بقرن محبتند او را و یافتند در گیشانی افتاده پس رسانیدند او را سلام عمر و سلام رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم پس گفت شهرت داد مرا امیر المؤمنین مشهور گردانید نام مرا اسلام علی رسول الله صلی الله علیه و سلم و علی آله و روی من

بود وی حسین حیران و یافته فشا زوی انژی تا آنکه باز آمد در ایام علی رضی الله عنه پس قتال کرد پیش وی پس شمشیر شد و جنگ صغیر
 رواه ابن عساکر و معصمه بن معاویه آورده که بود عمر بن الخطاب رضی الله عنه می پرسید و خدا اهل کوفه را وقتی که قدمی آوردند برو
 آیا می شناسید شما او پس بن عامر قزنی را می گفتند نمی شناسیم و او پس مردی بود که ملازمت می کرد مسجد را و کوفه و بیرون نمی آمد
 از آن و او را ابن عم بود که ایذا می کرد او را پس آمد ابن عم وی و کسی که آمدند از اهل کوفه گفت ابن عم او یا امیر المؤمنین نیست او پس
 کسی که باین مرتبه رسید که پیری و شناسایی تو او را وی آدمی است کمترین آدمیان و وی ابن عم من است پس گفت عمر وی تو هلاک
 شدی تو در وی پس خواند عمر حدیث آنحضرت را که شنیده بود در شأن وی و گفت چون پیری آسجی سلام من بوی سانی من مشهور
 ام او پس پس گم شد و بدر رفت رواه ابو یعلی و ابن منده و ابن عساکر و در روایتی از ابن عباس آمده رضی الله عنهما که گفت و جنگ کرد
 عمر که می پرسید از احوال او پس قزنی دو سال تا آنکه گفت و میوم حج ای اهل بن هر که از شما از قبیله مرا دست بسته بود پس ستماند
 آنکه از عمر را بودند نوشتند و دیگران پس گفت عمر آیا میان شما او پس است پس گفت مردی یا امیر المؤمنین نمی شناسیم ما او را نمی شناسیم
 برادر از ده من است که او را او پس او پس می گویند وی ضعیف تر و غار تر است از آنکه مثل تو پس از مثل وی گفت مردی در حرم است گفت
 قوم وی و اراک حرم است می چناند شتران قوم را از اینجا گفته اند که کسی نداند که شتر می چناند پس سوار شد عمر و علی رضی الله عنهما بر حمار
 پس روان شدند تا آمدند اراک را ناگاه دیدند و اراک ایستاده است و نوازی کند و دست راست نظر خود را بر سجده گاه خود پس قزنی را
 عمر و علی گفتند اگر باشد آنکه می جویم ما او را پس این شخص است پس چون شمشیر ایشان اسب کردند و نه نماز را گشت از نماز پیری
 سلام و اندیشان بروی پس رو سلام کرد وی بر ایشان و گفت علیکم السلام و جمله گفتند چیست نام تو چیست گفت از خدای تعالی
 گفت عیبه الله گفت علی در بعضی رضی الله عنه می پرسید که هر که در آسمان زمین است بنده خداست و گفته می و هم ترا به پروردگار که تو پروردگار
 این حرم چیست نام تو که مادر تو را بدان نام کرده گفت چه می خواهم بنام من او پس بن مراد است گفتند بنده کن معلومی چیست خود را
 پس برینکه کرد و دیدند که در وی لمحه است سفید قدر و هم پس شتافتند علی و عمر که بوسه دهند آن لمحه را پس گفتند که رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم که در دست ما که سلام خوانیم بر تو و سلام کنیم بر تو که دعا کنی ما را گفت دعای من در شرق زمین و غرب آن شامل است
 بنده شما نام را مرد و زن ایشان گفتند دعای ما را آن مخصوص پس دعا کرد ایشان را و مرد و زن و مومنات را پس گفت سحر
 رضی الله عنه به هم ترا چیزی از زن خود یا از عطای خود گفت او پس هر دو جامه من توانم و مرد و فعل من پاره زده و با من چهار دست
 چون تمام شود و اینها با هم گفت هر که اهل کرد و بجه را اهل می کند ما را کسی که اهل کند ما را اهل می کند سال را بعد از آن سپرد قوم را شتر را
 ایشان او پس رفت از اینجا و دیدند فشا بعد از آن رواه ابن عساکر قزنی تاریخ و الله اعلم و حسن ابی هریره عن انس بن ابی حمزه و الله
 و سلم قال انما اهل این گفت آنحضرت در وقتی که آمد ابو موسی اشعری و قوم وی آمدند شمارا اهل بن هم ارق افندة ایشان تنگ
 فواء بانی ایشان و البین فواء قوم من است قلوب ایشان افندة جمع فواء یعنی فاء و جزه و جوا و غت غریب است از تقو یعنی تحرق و فواء
 جمع قلب از تعاقب یعنی از خالی سبالی گشتن و فواء و قلب را اکثر اهل لغت بیک معنی گفته اند و کجرا آن در حدیث برای تاکید است

و این حدیث در فصل ثالث از وفات الهی گذشته است آنجا همین ارق افندۀ مذکور است و الین قلوباً نیست ازینجا نیز اتحاد هر دو
ظاهر می شود و بعضی گفته اند فدا دیده دل است که چون رقیق باشد در رود و نفوذ کند سخن حق در وی و برسد به دل و دل چون نرم بود
در آید چون وی رقت ضد غلظت است و الین ضد صلابت بشناسیند رقیق است و نرم است و دل چون مناسثر نگردد و از آفات
و مژرو صفت گردد می شود و از غلظت و چون مناسثر بود و صفت کرد و پیشو و برقت و الین طبعی گفته اجمال دارد که مراد برقت جودش نعم
و الین قبول حق باشد الا ایمان ایمان منی است و احکامه میانیه و علم حکمت نیز منی است یا نیه بختیغ یاست و تشدید آن نیز حکایت
کرده شد هست نسبت کرد ایمان و حکمت امین بحسب کمال آن در ایشان در آن وقت در مقابلۀ اهل مشرق و این تا ویلات دیگر
که در فصل ثالث در باب وفات الهی صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده شده است و چون ابو موسی اشعری با قوم خود بملازمیت آنحضرت از
خلق عالم و بدایت کار رسید و از حکم و اسرار آن استنکاف نمود و بیان کرد آنحضرت آن را با ایشان چنانکه در باب بدایا خلق گذشته است
و رسول آن بشارت و شرح ابو الحسن اشعری که رئیس اهل سنت و جماعت و از اولاد ابو موسی اشعری است پیدا شد رحمة الله علیه و آن
و انبیا و فی اصحاب الابل و نمازیدن و ستایش نفس کردن و کبر نمودن در خداوندان شران است و خیلا بعضی خاتمه و فتح تحتانی و بعد کبر که
نماشی می گردد و از تحمیل انسان فضیلت را در نفس خود و سپان را که نایل گویند بهم باین اعتبار است که در سواری آن درین خیال می افتد و خود
و نفس خود می باید و نمکینه و الو قار فی اهل انعم و آرش و استی و گرانباری در خداوندان گویند آن است متفق علیه بدانکه حدیث
و لایست می کند که غلظت حیوانات تاثیر می کند در نفس آدمی و سرایت می کند از آنما که صفات و نبات که مناسب طبایع ایشان
پس برانند خلق و غوی وی مناسب چیزی است که می چراند آن را و چون طبیعت اهل تساوت و غلظت است و در غم نرمی و آرام
ستیا و در سرایت می کند این صفات با اهل آن که اقالوا و بعضی گفته اند که چون اصحاب انعم عرب به عمراناتی باشند و احتلاط با اهل آن
دارند زیرا که غم صبر نمی کند از آب و تحمل نمی کنند سوار و طبایع ایشان نرمی و سکونی است و این بودی است با تقیاد و عند خرم و ج
اطاعت امامه اما اصحاب اهل و بودن ایشان از عمرانات و بودن و سحر او دشت و بیابان و قلت احتلاط ایشان بخلق با
می شود و بر کشتی و طبیان و کشتی و خروج از اطاعت و انقیاد و همچنین گفته اند شرح و شرح این حدیث گویند من و بنده آنست
ظاهر است که چون مال و منال در اهل بسیارست مفضی می گردد و غلظت بخلاف غم که چندان مالیتی ندارد و لفظ اصحاب ملاک
ظاهر است از رعایه فافهم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اس الکنز من الخلق شرق کفر و غم آن موسی شرق
است یعنی ظاهری گردد از جانب شرق کفر و غم چنانکه حال باج و مرگان سیوطی از ماجی نقل کرده که گفت مراد به شرق فارس
است یا اهل نجد و نجد و رای زمین حجاز را گویند و اهل معنی وی زمین بلند است مخالف غم و بعضی گفته اند که این اشارت است
با بلعین چنانکه آمده است که طلوع می کند آفتاب میان دو قرن شیطان و انحر و انجیل و فی اهل انجیل و نماز و کبر خداوندان
اسپان است هرگاه در خداوند شران شد و خداوندان اسپان بطریق اولی و بیشتر و قوی تر از آن خواهد بود و الفدا وین اهل الو
و فخر و خیلا و آواز بلند کنندگان است که خداوندان خیمه از چشم شران یعنی سگان بودی و صحرانشینان چنانکه عادت عرب است و بر بفتح و او را

ورفت الهی تعالی و تقدس بر اهل شام و مانا که مراد ابدال آنکه می باشند بشام یا تمام کسان زمین اند و الله اعلم و ما با جمیع ملائکه صفات
و قوای ممکنه اند و قیاس نتوان کرد و آنرا بر باز و مای پزندگان زیرا که پزنده را جز سه و چهار باز و نمی باشد چه جای شش صدم باز و که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج جبرئیل اوید و با بحاله اشارت و جنبه بجای که باید کرد و از بیان کیفیت آن باز ایستاد و الله اعلم و رواه
والترمذی ۲۰ و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تخرج نار من نحو حضرت موت نزدیک است که بر آید
آتش از جانب حضرت موت بفتح حارمله و سکون ضا و معج و فتح را و می و ضم می و می گویند نام پلید هست امین شهید و من حضرت موت
شک را وی است و درین روایت لفظ نحو نیست تخشع الناس می بر آنجه و این آتش و میراند و گرد می کند مردم اقلنا گفتیم یا رسول
فما تارنا پس چه می فرمائی ما را چکنم در وقت بیرون آمدن آتش و کجا رویم و کجا اگر نریم قال علیکم بالشام گفت آنحضرت بر شما باد
که بروید بشام تا من بایستازان و گفته اند که احتمال دارد که مراد حقیقت نارا باشد چنانکه ظاهر لفظ است و احتمال دارد که مراد گفته باشد
که تعبیر کرده شده است از وی بنابر تحقیق گذشته در امارات ساعت و گزیناری که میسر اند مردم را به بیشتر ایشان که مراد بدان شام است
و این ظاهر در آنست که میراند ایشان را بشام بی اختیار ایشان و این حدیث و الالت دارد بر امر کردن ایشان با اختیار و غیر بجانب شام
نظر در آن است که مراد گفته باشد که حادث گرد پیش از قیام ساعت که تعبیر کرده شده است از آن بنابر و الله اعلم و رواه الترمذی ۲۰
و عن عبد الله بن عمر بن العاص قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول انما سکون هجرة بعد هجرة گفت عبد الله بن عمر
شنیدم آنحضرت را که می گفت بدستی که قصه این است که می باشد هجرتی دیگر بعد از هجرت که در اول اسلام بود یعنی باشد هجرت بشام
بعد از هجرت که بود بعدینه و بعضی گفته که مراد مکرر و مکرر هجرت است و این معنی ظاهر تر است از لفظ حدیث و سیاق آن و این در آن
اوقات است که بسیار شو و رفتند و عباد و مستولی شوند کفر بر بلاد و کم شوند حاسیان دین و قائم با مضر و اسلام باقی ماند بلاد و شاید
محرور و محفوظ و گاهی بیانی کنند آن اعراس اسلامیه غالب و ناصر حق تا آنکه قتال کنند و جال ایس هر که خواهد گاه دارد و دین خود را و ما
کنند بدان بلاد و بعد از آن تفصیل فرمود این محل القبول خود و فخر را الناس لی مهاجر ابراهیم پس نیکوترین مردم است می کنند پس
هجرت گاه ابراهیم که شام است مهاجر بهیم و فتح جیم موضع مهاجرت و فی روایت و در روایتی باین عبارت آمده که قنار اهل الارض اهل
مهاجر ابراهیم پس نیکوترین اهل زمین لازم و ثابت گیرنده ترین ایشان است جای هجرت ابراهیم و یوسفی فی الارض شرار الهمما و باقی
مانند و زمین برترین اهل زمین تلفظ هم رضو هم می اندازد و بیرون می افکند ایشان را از زمین مای ایشان یعنی ننگ میدارد و از وجود
ایشان و مکرده می پندارد و بدون ایشان ادران تقدیر هم نفس الله پلید و مکرده میدارد ایشان را و از آن خدا یعنی و در سیدار و از مکان
رحمت و محل که است تخشع هم النار القردة و آنخازیری مانده و گرد می آرد ایشان را آتش فتنه که آن نتیجه کردار مای رشت ایشان
است یا آتشی که در آنوقت پیدایم آید یا بوزنما و خاکما را و حقیقت و صورت آنهاست یا معنی بودن ایشان مخلوق با خلایق
و اتصاف با صفات ایشان است یا مراد مردم رشت خوی و کفره اند که مانند قرده و خازیرند نسبت بهم اذ با تو شب می کنند آن اشتر
با ایشان و شبی که شب کنند و قلیل معهم اذ قالوا و قیلوا می کنند با ایشان و قیلکه می کنند قیلوا که نمیر و خفن یعنی شب روز لازم و

و مصاحب حال ایشان است آن آتش نعوذ باسدین ذلک رواه ابو داود و حسن ابن حواله بفتح حاء جمله تخفیف و او صحابی
 اسی نزول کرد و شام را رویت کرده اند از وی جماعت با شام سه شامین و قیل خمس و ثمانین کذا فی جامع الاصول و در بیان
 گفته که صحابی است روایت کرده سه حدیث را قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سیصد الامران تكونوا جنودا و مجندة گفت نخست
 نزدیک است که گرد کار و بار دین باینکه بشید شما لشکرهای مختلف مجتمع مجند یعنی هم می فتح حیم و شدید لون مفتوحه جنبا بشام لشکر
 و شام جنبا یعنی لشکر فتح و دین و جنبا عراق و لشکری دیگر و عراق فقال بن الاثیر لکن برای من یا رسول الله که با کدام
 یکی ازین لشکر باشم ان او گفت ذلک اگر دیا بآن وقت را فقال علیک باشام پس گفت آنحضرت لازم گیر تو شام افانها
 غیره اسدین از حدیثی که شام برگزیده خداست از زمین خدا و غیره بکسر خافج یا و گاهی ساکن نیز کرده میشود بجهتی الیه یا خیر عن عباس
 بر می گزیند و فرامی آرد بوی آن زمین خدای تعالی برگزیدگان را از بندگان فاما ان ایتیم پس اگر بایستی کشید و استماع می آید از آن
 اختیار کرده برگزیده است خدای تعالی برای شما که آن قصد کردن شام است فعلم یکم پس بر شما باد که بروید زمین خود و اضافت زمین
 با ایشان از جهت آنکه مخاطب عرب اند و زمین ایشان است که اقالوا این کلامی است که میان واقع شده میان قول و
 علیک باشام و میان قول وی و استقامت غنیمت که آب و سر خود را و و آب خود را از غنیمت یا و غنیمت های خود و غنیمتین حججه است که
 جمع کرد و در وی آب زیرا که این معنی مخصوص بشام است یعنی باید که آب و سر یکی از غنیمت که مخصوص است بوی و مراحم و غنیمت
 نماند با غیر خصوصاً آنهایی که بر سر خدا می اسلام نشسته اند تا که در سبب نزاع و اختلاف و هیچ فتن که اقالوا افان اسدین و جل توکل
 باشام اهل زیاده خدای وکیل شده است برای من بشام یعنی فیض و کرم خود گرفته است کار را در محاطت شام و حفظ اهل آن
 از شر کفر و استیلا ای ایشان بران دیار رواه احمد و ابو داود و الفصل الثالث و عمن شرح بعض شین مجرب و فتح رابن عبید
 عین و فتح یا تابعی گفته است از کبار شیوخ محسن و قریب ان ایشان است قال ذکر اهل الشام عند علی رضی الله عنه گفت شرح ذکر کرده شد
 اهل شام نزد امیر المومنین علی مراد بایل شام بخان افان علی اند معاویه و هر که با او در شام بودند که متبوی ملک شام بود از زمان
 تا آخر و قیل انهم گفته شد بعلی لعنت کن ایشان را یا امیر المومنین چنانکه در زمان خلافتش بکسر لعنت می کردند قال لا گفت لعنت
 نمیکند اهل شام انی لعنت رسول الله برستی من شنیده ام بنعمه خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقول می گفت الابدال کیونون باشام
 ابدال میباشند یعنی چون لعنت کنم ایشان را که ابدال اینجا باشد پس مبادا تناول گرد لعنت ابدال را علی ای اهل سنت
 می گویند که این وقع است از علی رضی الله عنه لعن اهل شام ای اهل از برای دفع شایعه و مجاوله و اینجا لازم می آید جواز لعن غیر ابدال
 از اهل شام چنانکه قبا و بفهم میرسد و چگونه باشد و حال آنکه روایت کرده شد است از امیر المومنین علی رضی الله عنه که فرمود ایشان
 برادران ما اند گفته کردند بر ما آورده اند که یکبار یکی از اهل لشکر خان افان را گرفته آوردند شخصی گفت و عجبا من میدانم که وی نیکو
 مسلمانان بود علی رضی الله عنه فرمود چه می گوئی که بنده مسلمان است و جز آن از آثار و اخبار که دلالت می کند بر اسلام ایشان بجز این
 بیان ابدال می فرماید و هم را بعون رجلا و ابدال چهل مرد و کلمات رجل ابدال اسد کانه رجلا هر گاه که بمیرد مردی می آرد خدای تعالی

در مدح او مردی دیگر را یعنی بهم الغیث آب داده می شود و یو جود ایشان و برکت ایشان باران یعنی باران برکت ایشان مبارک
و نصیر بهم علی اللحدار و او ستانیده می شود و انتقام کشیده می شود و بسیاری ایشان بر دشمنان و نصیرت عن اهل الشام بهم العذاب
و برگردانیده می شود و از اهل الشام برکت ایشان عذاب و تخصیص با اهل الشام محبت قرب و جوار و مزید ارتباط ایشان خواهد بود و الاثر
و نصیرت ایشان عالم را شامل است مخصوصا کسی که اقتضای مقتضات کند از ایشان و جوار و ابدال و دین حدیث و در احادیث و غیر
نیز از علی رضی الله عنه آمده است پیش ازین حجر بعد از ذکر این احادیث حدیثی دیگر از ابن عمر رضی الله عنهما از رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم آورده است که فرموده چهار است پانصد و دوازده ابدال چهل اندیس نه آن پانصد نقصان می پذیرند و کم میشوند و نه این چهل هرگاه که
بمیرد ابدال می کند خدای تعالی یکی را از اضا صد بجای اویس گفتند صحابه یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دلالت کن ما را و بیان کن
عملهای ایشان که چه عمل می کنند که باین مرتبه میرسند فرمود ایشان عفو می کنند از کسی که ظلم کند ایشان او نیکی می کنند کسی که بدی
کند بایشان و مواسات فقرای می کنند از آنچه داده است خدای تعالی ایشان را و تصدیق این در کتاب خداست که فرمود و الکافین لغنیط
و العافین عن الناس العیوب الحسنین ۲۰ و عمن رجل من الصحابة رویت است از مردی از صحابه که نامش می معلوم نشده است و جهات
نام او می در صحابه زبان ندارد زیرا که ایشان همه عدو لدن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال رویت است که آنحضرت گفت ستفهم الشام
نزدیک است که فتح گردد و بلاد شام فاذا خیرتم المنازل فیها فلیکم بعد نیته تعالی اما عشق پس چون خیر گردانیده شوید و گذارشته شود و کار
باختیار شما نه و اجابای بودن را در آن بلاد پس بر شما با و که اختیار کنید و نزول کنید بشهری که گفته می شود و آنرا عشق کبیر ال و فتح میهم
بر قول اکثر و اصح که پای تخت شام است فاما معقل المسلمین من الملک احمد بن بدستی مدینه عشق جای پناه مسلمانان است از جنگها
که پناه می آرند بآن و می در آید در آن و معقل فتح میهم سکون عین و کشفات از عقل میهم حصین پناه و ملاجم جمع ملحه یعنی حرب فسطاطها
و عشق مبدعه جامعه شام است و فسطاط بضم فاء سکون سین معنی مبدعه جامعه که جمع کند مردم را و لهذا مصر را نیز فسطاط نام میکنند و فسطاط
خیمه می آید برهنه ارض اقبال اما الفوطه از زمین شام می است که گفته می شود و در اقله بضم غین معجمه سکون واو و طاء بر حمله ستم است
و طبعی گفته فوطه نام بستانها و آنها که در عشق اند و بعضی گفته اند فوطه شهری است نزدیک و عشق را و اما احمد روایت کرد این حدیث
احمد ۳۰ و عمن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما فقه بالمدینه و الملک با شام بعضی گفته اند که این شارب است
بجلافت علی و ملک معاویه چنانکه در حدیث دیگر آمده خلافت بعد از من ای سال است بعد از آن می گردد و ملک گزند و اما ملک که در حدیث
و دیگر صفات آنحضرت واقع شده که مولد او مکه و مهاجر او مدینه و ملک او شام است مراد بدان نبوت و دین است چه آن در شام غلب اکثر
بود و الا ملک دین او تمامه آفاق است و بعضی گفته اند که مراد بقول وی الملک با شام آنست که جهاد و قتال آنجا است زیرا که
منقطع شد و جهاد در بلاد شام و این ترغیب است بمسافرت شام از برای دریافت فضل جهاد و ارتباط و امداد علم ۳۰ و عمن
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رايت عمودا من نور خرج من تحت راسی گفت عمر گفت آنحضرت دیدم من
ستونی را از نو که بر من آمد از زیر سر من ساطعا بالا بر آید و مانند صبح طلوع بالا بر آمدن گرد و بوی صبح حتی استقر با شام تا آنکه

قرار گرفت بشام ثلاث می کند بر ثبات دین و تمکین و استقامت و غلبه او بشام و ازین قبیل بود خروج نور از شکم والده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد ولادت و روشن شدن خانهای شام بدان رو چهار و است کرد این هر دو حدیث را البیهقی فی دلائل النبوة ۴۰۰ و معین ابی الدردار ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان طراط المسلمین يوم الحجرة العظيمة است از ابو الدردار که آنحضرت گفت که محل اجتماع مسلمانان در روز جنگ عوطه است مرا و حرب و جال است الی جانب مدینه لقال لما و شق که در جانب شهری است که گفته اند آنرا و شق من خیر دلائل الشاه صفت و شق است که از بهترین شهرهای شام است و عوطه نیز جایی است نزدیک بان چنانکه گذشت در حدیث سابق فسطاط و شق را گفت و عوطه چون قریب به شق است و از مضامین و توابع است خلافتی در میان این دو حدیث نباشد رواه ابو داود و عمن عبد الرحمن بن سلیمان تابعی است از تابعین که فقه مدنی الاصل صدوق است ثقة بعضی گفته اند لباس به و وی از اولاد خطبه بن غسیل است ابن سلیمان بن عبد الله بن خطبه و اولاد را به ابن غسیل نامند و گفته اند که عمر او صد و شصت سال بود و وی دیده است سهل بن سعد را و انس بن مالک را و وفات او و صد و پنجاه و دو و کذا قیل قال سیاقی ملک من ملوک العجم گفت عبد الرحمن بن سلیمان نزدیک است که بیاید و شاهی از پادشاهان عجم فطیر علی الدائن کما یس غالب میگردد و بر همه شهر با الا و شق مگر و شق بیان مکر و نه شایان که آن پادشاه است رواه ابو داود و تنقیحیه بدانکه احادیث و فضل شام و بیت المقدس و صحرة و سقطان و سمرقین و اندلس و شق و جز آن آمده و می نشان حکم کرده اند اکثر بران تضعیف و وضع و الله اعلم فی سیر السعاده ۱۲۰ باب ثواب

نذر الامتة فصل این است مرجه و کثره ثواب نسبت با هم دیگر خارج از حد حصه و حیطه بیان است و نسبت در اثبات آن قول و سبحة که نیت خیر امته از حیرت الناس و قول وی تعالی و کذا لک جعلنا کم امته وسطا لکم فواشتمد علی الناس و آنکه ایشان است محمد صلی الله علیه و آله و سلم که خاتم النبیین و سید المرسلین افضل الخلق اجمعین است که تمامه انبیاء و رسل آرزو کرده اند که کاشکی ایشان را وجود و آنچه ثابت است ماین است را از فضل و کمال پیدا شده و وی از اولاد و علما و فضلا و ثبات است مرایشان از کمالات و کرامات و فضائل از آنچه نبود و ارحم سابقه اللهم اجعلنا من امته و از رفقا محبته و توفقا علی و نیه و ملت به جنتک یا ارحم الراحمین ۳۰ فصل الاول

عمر بن عمر رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال انما احکم فی اجل من خلا من الامم ما بین صلوة العصر الی مغرب الشمس گفت نیست مدت شما نسبت به مدت عمر کسانی که گذشته اند و امت با هم که قدر از زمانی که میان نماز دیگر تا فرو شدن آفتاب اجل مدتی که تعیین کرده شده است برای چیزی و این جمله مدت عمر است و گاهی اطلاق کرده میشود بر موت باراده جز و اخیر وی می فرماید مدت عمر شما و جنب مجموع اعمار هم سابقه مقدار مدتی است از نماز عصر تا مغرب و جنب اول نماز عصر و با وجود آن ثواب شما بیشتر از ایشان است بعد از ان بیان کرد آنحضرت نسبت میان این امت و میان یهود و نصاری مقبول خود و انما مشکوک و مثل اليهود و النصاری که حس استعمل عمل الانبیاء نیست قصه و حال شما قصه و حال یهود و نصاری مگر مانند مردی که در محل در آور و کار فرماید و کارکنان مزدور از او فقال یمن علی الی نصف النهار علی قیراط قیراط پس گفت آن مرد گفت که کار کند برای من تا نیمه روز قیراط قیراط یعنی هر کی را قیراطی باشد قیراط نیمه آنک و دانگ سدس و نیم نمکت الی یهود الی نصف النهار علی قیراط قیراط پس عمل کردند یهود و عمر دراز بر آب قلیل

پس مشایخ آن مردمان که کار کردند تا غیر از یک یک قیراط هم قال بن صلی لی من نصف النهار الى صلوة العصر علی قیراط قیراط
 پیر گفت آن مردمیت که عمل کنند از غیر و زمان نماز عصر بر یک یک قیراط فعلت النصارى من نصف النهار الى صلوة العصر علی
 قیراط قیراط پس کار کردند نصاری در مدت عمر خود شبانه آن مردمان که کار کردند از نصف نماز تا نماز عصر بر یک یک قیراط هم قال بن صلی
 لی من صلوة العصر الى مغرب الشمس علی قیراطین قیراطین پیر گفت آن مردمیت که عمل کنند از نماز دیگر تا مغرب و شد آن آفتاب بر دو و قیراط
 الا فانه من صلوة العصر الى مغرب الشمس انما اگاه بشیای پس ثمانیه که شبانه آن مردمان که کار کردند از نماز دیگر تا مغرب
 آفتاب بر دو و قیراط الا کما لاجه من اگاه باشد که مرثا از دست و بار یعنی دو و چنانکه فضل الهی یکبار تصدیق غیر خود و بار دیگر تصدیق
 انبیای سابق مقتضیت الیه و النصارى پس در ششم آمدن یهود و نصاری فقالوا نحن اکثر عمالا و اقل عطایا پس گفتند که با بیشتر عمل از رو
 عمل و کمتر عمل از روی عطایا پس حسیب و چرا چنین باشد قال الله تعالی انما فضلکم من حکم شیای گفت خدای تعالی پس آیا فضل کردیم
 شما را که کردیم از حق شما چیزی را از آنچه قرار داده بودیم شما را و وعده کرده بودیم شما را قالوا لا گفتند یهود و نصاری فضل کردی از حق ما چیزی را
 را اما چرا این تفاوت و تفریق کردی قال الله تعالی فانه فضلی اعطیت من نعمت گفت خدای تعالی پس بدستی این تضعیف اجر و مغرور آن
 فرونی که من است میدهم هر که اینخواهم من فاعل مختار و هر چه میخواهم می کنم و بیان سبب نکرد که این سبب مزید احوال ایشان یا است
 جا و مزیت مرتبه غیر است نزد من تا جای گفت و گو نباشد و راه سخن بطلان بسته گردد و با الله التوفیق رواه البخاری و ازین حدیث
 معلوم میشود که فضل میان وقت ظهر و عصر بیشتر است از فرق میان عصر و مغرب و این بخودند بجنبه خفای است نه چنانکه الله و دیگر می گویند
 که وقت عصر بقای ربع نهار است چنانکه در باب موقوت الصلوة گذشت فتمت بر ۲۰ و سخن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم قال من شدته لی جبار و ایت است از ابی هریره که آنحضرت فرمود که از تحت ترین و خوب ترین است من در محبت و داشتن
 مرا ناس یکو نون بعدی مردمان آنکه می باشند و پیدا میشوند پس از من بود و احد هم لورانی باطله و ماله دوست میدارد یکی از ایشان
 و از روی برود که کاشکی سید میرا بطل خود و مال خود یعنی اهل و عیال و مال و منال خود را همه فدای من ساخت و نظر بر حال جهان را
 من می انداخت و خواب یاد میداری بدانکه ظاهر این حدیث و بعضی احادیث دیگر که در غیاب بیاید و ولالت دارد بدانکه تواند که بعد از صبح
 رضوان الله علیه جمع کند بیا یکدکه ساوی باشد ایشان او فضل یا فضل باشد از ایشان و این عبد البر که از مشایخ علی حدیث است
 باین جانب رفته و تنگ باین احادیث نموده است و شیخ ابن حجر علی در صواعق محرقة آنرا آورده و آنکه اجماع دارند بر آنکه صحابه فضل است
 و حمل کرده اند این احادیث را بر اثبات جنتی از خیریت و لیکن فضل کلی که عبارت است از اکثریت ثواب ثابت است بر صحابه الهی گفتند
 مراد صحابی اینجا بمعنی اخص است که صحبت او طول باشد و اخذ علم از آنحضرت بسیار کرده و در غزوات با وی حاضر شده و اما بمعنی اعم
 یعنی آنکه نظر بر حال شریف انداخته و اگر چه در تمام عمر یکبار باشد محل نظر و توقف و نزد دوست و مسئله مذکور و محرم است و جای خود و در شرح
 ترجمه باب فضائل صحابه اشارتی بان کرده شد و اما علم حق آنست که فضل صحبت اگر چه یک نظر باشد مخصوص است بر صحابه و
 هیچکس اوردان شکر نمیست و اما فضائل دیگر علمی و عملی مجال سخن دران واسع است و اولی آنست که مطلق حکم کرده شود که اصحاب الهی فضل

رواه مسلم ۳۰ و عن معاوية قال سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول لا يزال من امتي امة قائمة بامر الله ورويت ست اثار
معاوية كغيت شنيدهم استخترت رامي گفت همیشه باشد از است من گوی که بر پاست بامر خدا و تقویت و ترویج دین و شجاعت
لا یضربهم من خذلهم تریان نمی کنند ایشان را کسی که فرو گذارد و یاری ندهد ایشان را و الا من خالفهم و نه کسی که مخالفت در زد و ایشان
و برا خلاف ایشان رود حتی باقی امر الله تا آنکه بیاید امر خدا یعنی قیامت و هم علی ذلک و ایشان بر همان کار خود باشند از قیام با خدا
و نمایند دین و بعضی مراد باین کرده اصحاب حدیث داشته اند که ترویج سنت و تجدید دین می نمایند و اکثر بر آنند که مراد غزواته اند که بسیار
با کفایت تقویت نمایند دین می کنند و در آخر زمان بر سر حدیثی اسلام را بطت دارند و بعضی روایات آمده که و هم باشند ایشان در شغل
و بعضی امر و حتی تقابل آخر هم اسج الجبال این و ایات ناظر در اراده غزواته و ظاهر عبارت حدیث در عموم است و الله اعلم بتفصیل
و ذکر و ذکر کرده شد حدیث انس که در اول او نیست که ان من عباده و دلالت بر فضل و کرامت این است و در وی کتاب الفصاح
الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مثل امير قومه حال است من مشا بقومه حال

باران است لایدری اوله خیر ام آخره دریافت نمیشود که نخست باران بهتر و نافع تر است یا پسین بدانکه مدلول ظاهر این حدیث شک نزود
و عدم خرم و قطع است بلکه اول است بهتر و فاضل تر است یا آخر آن و اینجا بمعنی مقصود نیست بلکه کنایه است از بودن همه است
چنانکه طریقه غیر نافع است پس مفهوم می شود که همه برابرند در خیریت و نافعیت پس خیر بمعنی اتم تفصیل نباشد در دین پس سابقان است
داشتند یا حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و اتباع کردند او را و رسانیدند دعوت او را و دنیا و نهادند قواعد دین او را و تقویت کردند
و نصرت دادند آنحضرت را صلى الله عليه وآله وسلم و لاحقان نگاه داشتند و تقویت نمودند آن را و تمام کردند بنای آن او محکم کردند ارکان
آن را و بنه کردند منار آن را و شانگ کردند و نیدند انوار آن را و ظاهر گردیدند آثار آن را و اگر حمل بر معنی اتم تفصیل نمایند نیز درست آید اعتبار
تعد و بوجه خیریت و باجماع این حدیث ناظر است بسایه یا تفاضل بوجه متعدد و مختلفه و متفرزند و جمهور آنست که فضل کلی ثابت
مرصایه را و این منافات ندارد و ثبوت فضل بوجه جزئیة مرد دیگران را و مراد داشته اند بفضیل کلی اکثریت ثواب را عند الله رواه الترمذی
و قال هذا حدیث حسن غریب گفته است ترمذی که این حدیث مثل امتی مثل المطر حدیث غریب است و گفته اند که احمد نیز روایت کرده
است از عمار بن یاسر ابن جابر بن صبح خود از سلمان و شیخ گفته است که حدیث مثل امتی مثل المطر حدیث حسن است که مراد از طریق است
که بدان برج صحت میرسد و الله اعلم - الفصل الثالث عن جعفر عن ابي عن جده روایت است از امام جعفر صادق
که روایت میکند از پدر وی امام محمد باقر و پدرش از جد خود امام حسین شریف پس حدیث منقطع یا مراد از جدا امام جعفر امام زین العابدین
پس حدیث مرسل است قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اشر و اواشر و اشد و اشد و اشد و اشد یعنی شاد باشد
و مرده یافتن انما مثل امتی مثل اغیث لایدری اوله خیر ام آخره شرح این معلوم شد و کجایه اطمینانها فوج عالمایا مانند باغی است که
که خندانده شماران فوجی یکسال ثم اطمینانها فوج عالمایا پسر خوانیده شد از ان جامعه دیگر سالی دیگر لعل آخر فوج جهان کیون عرضها
عرضه از وی است که آخر حدیث از روی فوج یعنی فوج آخر که از حدیث خورده باشد پنهانتر پنهانتر افواج از روی پنهانست

و اعظمها عظمایا شد سخاک تر از روی مغاک و منی عرض و منق فوج کثرت و هجوم اوست و اطول گفت زیرا که عرض و منق بعد از طول
 نمی باشند پس وجود اینها مستلزم آن است و حسن احسان و نیکو مکر از روی نیکوئی کیف تملک است اما اولها چگونه پلاک شود است
 که من اول اویم و الهدی و سلما و باشد مهدی میان او و اسج آخر او باشد عیسی آخر او لکن من ذلک فیج اعموج و لیکن میان
 آن جاعه باشند کج عوج کبیر عین و فتح و او و جیم کج در دین و دویشت و در رای و منج یعنی فوج بوا و ویام هر دو آمده است پس
 منی و لا انا منتم نیستند آن فوج از من یعنی متابع من و بر راه و روش من نه من از ایشان یعنی راضی از ایشان ناصر و معین مکره را
 رواه زرین ۲۶ و عن حسن بن شعیب عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قلت ان حضرت یونس
 از صبابی الخلق اعجب الیک ایمان که این خلق شکفت تر و خوشتر است نزد شما از روی ایمان یعنی ایمان که ام کی از مخلوقات
 خوشتر و قوی تر میدانید قالوا الله انکما گفتند و فرشتگانند که ایمان ایشان خوشتر و قوی تر میدانیم قال و ما لهم لا یؤمنون و هم عند ربهم
 گفتند آنحضرت چیست ملائکه او چه کنند ایشان که ایمان نیارند و حال آنکه ایشان نزد پروردگار خود یعنی ایشان امانی از ایمان
 که موجب شک و تردید گردد و در محج و فکر و نظر گردد و از حجابهای جسمانی و ظلماتی طبعی نیست که سبب آن در بعد و حجاب گفتند قالوا
 فالتبیون گفتند پس از ایشان بفرمایند که ایمان ایشان کامل تر و قوی تر میدانیم و ازین جا لازم نیاید فیصل ملائکه بر اینها زیرا که فضل
 در این جا یعنی کثرت ثواب است عند الله كما قالوا قال و ما لهم لا یؤمنون و الیهم نیز علیه گفت آنحضرت و چیست و بفرمایند آن
 که ایمان نیارند و در شک و شبهه یقین و حال آنکه حجت از آسمان فرود آید بر ایشان و ملک روح الامین می آید بر ایشان و بی واسطه
 پیام از پروردگار تعالی و تقدس میرساند و مشاهده ملکوت و معاینه انوار آن می کنند و حجت و لغت پیغام و در دل فلکند و سخن شنیده
 و هر چه بد بگیری فرستی و آواز و کلام پیغام حق که جبرئیل امین بیاورد به پیغام بران و نیز بلفظ معلوم و مجبول هر دو روایت است
 قالوا فحقن گفتند صحابه پس ملائکه اصحاب تویم قوی تر است ایمان ما و یقین تر میقال ملائکه لا یؤمنون باسد و اینها نیز گفت آنحضرت
 و چیست و چه مانع است شما را که ایمان نیارید بخدا و یقین نه بنیدید با حکام و اوامر و نواهی او و حال آنکه من میان شما هم مشاهده
 می کنید شما انوار و آثار روحی و ایمان امی بنیدید آیات و معجزات و طالع می کنید از جمال با کمال من انوار حق و سیرت می کنند در
 از صحبت و محاسن من اسرار حقیقت و سید امی گردد از تصرف و ارشاد من در ظاهر و باطن شما کمالات و کرامات قال گفت
 راوی فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم پس گفت آنحضرت ان اعجب الخلق الی ایمان قوم کنون من بعدی بدستی گفتند
 و خوشترین خلق نزد من از روی ایمان هر آنیه قومی اند که پیدای شوند و می آیند پس از من بعد و در صحیفهها کتاب یؤمنون بمایه
 می یابند نامها را که در وی نوشته اند احکام دین ایمان می آرند بخیر که در آن صحیفههاست یعنی غائبانه بشنیدن اخبار و آثار نبی مشاهده
 و معاینه انوار و همین مراد است بقول می بماند یؤمنون بالغیب بعضی وجه تفسیر آن این است مراد بقول این است که گفت بدستی بود آنحضرت
 و نشان وی صلی الله علیه و آله و سلم سید او بود کسی را که دیده بود او را پس بخدا که ایمان نیارند و در وی بماند ایشان کسی که ایمان آورد و غیب
 نادرید و اگر چه بر ایشان نیز انوار و آثار حقانیت لایح و دلائل و شواهد صدق آنحضرت با حق است و اما با وجود آن چه از دیده می فرق نمودند

۴۴۴ - وعنه عبد الرحمن بن العلاء الحضرمي بفتح حار ممله وسكون ضا وجمه وبراء سميت بحضرموت که بلدة مشهورة امين از مايعين
ست قال حدثني من سمع النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول انه سيكون في آخر هذه الايام حديث كثر احدى الكثرة من حديثك
که می گفت بدستی شانی نیست که نزدیک است که باشد درین است قوم هم مثل اجرا و هم که وی که باشد مرایشان اما نزد اول ایشان
که صحابه اند یا مردان با معرفت امر می کنند بشروع که شناخته شده است وجود آن در دین و نهیون عن المنکر و باز میسر اند مردم را از
نه شروع که وجود و آفاش و انکار کرده شده است و یقاتلون اهل الفتن قتال می کنند خداوندان فتنه را را و چهار روایت کرد
این و حدیث را البیهقی فی دلائل النبوة ۲۰۰ وعنه ابی امامة ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال طه بن یحیی انی گفت نخست
خوشی باد و کسی که دید مرا و طوبی سبع مرات لمن لم یزنی و خوشی باد و هست بار هر کسی را که ندید مرا و آمن بی و ایمان آوردن تعیین بعد
سبع موعول است بعلم شارع یا بحجت بدون او عدد مبارک متعارف در سبانه و تحشیر رواه احمد ۲۰۰ وعنه ابی محرز بن یحیی مبعوث
حار ممله و يكون تحتانية و كسر او يكون تحتانية ثمانية و زای در آخر از تابعین خیار عباد الله الصالحین است و نام و عبد الله است
قال قلت لابي جعفر رجل من الصحابة گفت گفتم مرا ابی جعفر البضم جیم و سیم که مردی بود از صحابه حدیثی شنیده من رسول الله است
کن تو را حدیثی را که شنیده از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم قال نعم احديثك حدیثا جیداً گفت آری روایت کنم ترا حدیثی بهره
نیک که سو و بکنند ترا و بشارت بخشد بخیریت و فضیلت تقدیم با مع رسول الله طعام چاشت خوردیم یا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
و معنا بود یا ابو عبیدة بن الجراح فقال پس گفت ابو عبیدة از برای اظهار شکر نعمت الهی انسان انعم حضرت رسالت بنارس
یا رسول الله احذیر منا یا یحیی کی بهتر است از ما اسلما و جاد ما معک اسلام آوردیم ما و کار ز کردیم ما هر دو قال نعم قوم بکون من بعید
گفت آنحضرت آری بهتر است از شما قومی که باشند پس از شما یونمون بی و لم یرونی ایمانی آری من بی حال آنکه ندیده اند مرا رواه احمد
والدارمی روایت که این حدیث را احمد و دارمی از ابن محرز و روی زرین عن ابی عبیدة بن کوله روایت کرده زرین از ابو عبیدة
از قول وی قال یا رسول الله احذیر منا الی آخره و حکایت ابی محرز و ابی جعفر را روایت کرده ۶۰ وعنه معاوية بن قرة البضم کان
معاوية بن قرة عالم عالم ثقة است و لاوت و روز جمل وفات او سنة ثلث عشرة و مائة عن ابی زید و خود که قرة بن ایاس است پدر او
صحابی است قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا نزل اهل الشام فلا خير فيكم و قتی که تبا شوند اهل شام پس نیست نیکی در شما ظاهر
است که مراد آنست که اهل شام اند که قائم اند با خدا و آخر زبان پس چون فاسد شوند ایشان و آن در وقت قیامت قیامت خواهد
و در وقت که بانی نماند هیچ کی که بگوید لا اله الا الله چنانکه وارد شده است که قائم نشود قیامت مگر بر اثر ناس پس خیر نباشد و شمارا که باقی نماند
در آنوقت هیچ کی از اهل خیر و الازال طائفة من تنصرون و همیشه اند طائفة از امت من یاری داده شده و توفیق بخشیده شده اند
جانب حق نصرت دین و ترویج احکام شریعت بکم ان تصرفوا الله نصیرکم و لا یغیرهم من خذلهم زیان نمیکند ایشان را کسی که فرو گذارد
عیاری ندید ایشان که نصر الهی و توفیق و بسیار و بشمار است مرایشان راحتی تقویم الساعة تا آنکه بر پامی کرد و قیامت قال ابن
هم اصحاب الحدیث گفت علی بن المدنی آن طائفة اصحاب حدیث اند که خدمت و ملازمت این علم شریف می کنند و بشیر حدیث

[illegible]

